تاریخ عثمانی

جلد اوّل

از تشکیل دولت عثمانی تا فتح استانبول

نوشته

اوردینر پروفسور اسماعیل حقّی اوزون چارشیلی

ترجمه

دکتر ایرج نوبخت

این کتاب ترجمه‌ای است از:
Osmanlı Tarihi
I. cild, 3. Baskı

* * *

Ord. Prof. Ismail Hakkı Uzunçarşılı
Türk Tarih Kurumu Basımevi- Ankara 1972

تاریخ عثمانی جلد اول
نوشتهٔ اوردینر پروفسوراسماعیل حقی اوزون چارشی‌لی
ترجمهٔ دکتر ایرج نوبخت
چاپ اول- بهار ۱۳٦۸- پنجهزار نسخه
چاپ:مؤسسه کیهان

نشانی: خیابان انقلاب- مقابل پارک دانشجو- کوچه انوشیروان
شماره ۱۰ انتشارات کیهان

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ- ۹

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه
نخستین بخش نیروهای اعزامی و تصرف بعضی از دژهای خارج شهر	۵۲۵
حمله به مور	۵۲٦
حرکت سلطان محمد به سوی استانبول	۵۲٦
حصارهای استانبول	۵۲٦
وضعیت حصارهای استانبول به هنگام محاصره	۵۲۸
رسیدن قوای کمکی برای استانبول	۵۲۹
چگونگی محاصرهٔ استانبول	۵۳۰
نیروهای عثمانی شرکت کننده در محاصره	۵۳۱
نیروی دریایی عثمانی	۵۳۱
نیروهای زمینی و دریایی بیزانس	۵۳۲
پیشنهاد تسلیم استانبول و رد آن	۵۳۳
فتح استانبول	۵۳٤
نخستین حمله	۵۳۵
جنگ دریایی	۵۳۵
جلسهٔ مشاوره	۵۳۷
گذرانیدن ناوگان به خلیج	۵۳۸
دومین حملهٔ ششم مائیس	۵٤۱
حملهٔ دوازدهم مائیس	۵٤۱
آخرین پیشنهاد به امپراتور	۵٤۲
فرستادهٔ سلطان مجار	۵٤۳
مذاکره با سران سپاه	۵٤٤
آمادگی برای حملهٔ همگانی	۵٤۵
حملهٔ عمومی و تصرف شهر	۵٤٦
ورود سلطان محمد فاتح به استانبول	۵۵۰
فصل ۱٤. خاندان آل عثمان تا اواسط قرن پانزدهم میلادی	۵۵۵
خاندان و سلاطین عثمانی	۵۵۵
شخصیت سلاطین	۵۵۷
سلطنت در دوران عثمانی	۵۵۹
شاهزادگان عثمانی	۵٦۰
فصل ۱۵. نخستین تشکیلات دولت عثمانی	۵٦۳
«دیوان» ازجمله تشکیلات مرکزی	۵٦۳

عنوان	صفحه

فهرست شجره‌نامه‌ها

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

هوالحق

پیشگفتار

در بارهٔ امپراتوری عثمانی که در طول تاریخ روابط تنگاتنگ سیاسی، اقتصادی، نظامی و حتی اجتماعی با آن داشته‌ایم و جریانات حاکم بر آن حتی گاهی مستقیم دراوضاع ایران مؤثربوده است منبع قابل توجهی به زبان فارسی دردست نیست. آثار انگشت‌شماری هم که دراین زمینه به فارسی برگردانیده شده است، با آنکه همتی و کوششی شایان تقدیربوده ولی سخت ناقص و ناکافی است و تنها اثری جامع، مستند و آکادمیک قادراست که چنین خلائی را پرکند و اگرحمل برگزافه‌گویی نشود «تاریخ عثمانی» پروفسور **اوزون چارشلی** این ویژگی را دارامی‌باشد.

کتاب حاضر نخستین جلد از دورهٔ چهارجلدی (شش قسمتی) از «تاریخ عثمانی» اثر **اوردینر** پروفسور **اسماعیل حقی اوزون چارشلی** استاد فقید دانشگاه استانبول و عضو «مؤسسه تاریخ ترک» است.

در این مجلد مرحوم **اوزون چارشلی** ضمن نگرشی کوتاه به سلجوقیان آناطولی و شرایط پیش از تشکیل حکومت عثمانی، اصل و نسب عثمانی‌ها و پیدایی آنان را از روزگاران عشیره‌ای، تشکیل امیرنشین عثمانی و فتوحات مقدماتی تا فتح استانبول به دست **سلطان محمدفاتح** مورد بررسی قرارداده است.

شخصیت و صلاحیت علمی این نویسندهٔ محقق توأم با بهره‌گیری او از منابع تاریخی معتبرمتعدد ترک و غیرترک، اثر او را درمقام اثری قابل

اعتماد تثبیت می‌کند.

این محقق بزرگ در شرح همهٔ وقایع و حوادث تاریخی بطوراعم و دربیان وقایع مهم بطوراخص نظرات خود را متکی به مستندات گونه‌گون ابرازمی‌دارد. بطوری که تنها دراین مجلد بیش از یکهزاروچهارصد زیرنویس متکی به سندآورده است.

اوردینر پروفسور اوزون چارشلی در سال ۱۸۸۸ میلادی در محله ایوب استانبول زاده شد. تحصیلات نخستین را درمکتب محلهٔ «نشانجی» استانبول به پایان رسانید و سپس به «مدرسه نظام»[۱] رفت و دوسال بعد به مدرسه نظام مرکزی «بایزید»[۲] منتقل شد و در سال ۱۹۰٤م مدرسه را به پایان رسانید و در همان‌سال برای ادامه تحصیل در دورهٔ اول متوسطه دبیرستان «مرجان»[۳] استانبول قبول شد.

بطوری‌که در «شرح حال» خویش آورده است یکی از مدرسین دبیرستان سرهنگی بود به نام «علی توفیق» که دواثرخود یعنی «تاریخ اسلام» و «جغرافیای ممالک عثمانی» را برای دانش‌آموزان تدریس می‌کرد. و از همان زمان بود که اوزون چارشلی به تحقیقات تاریخی علاقمند شد. وی پس از پایان تحصیلات متوسطه وارد «دارالفنون» استانبول شد و در رشته تاریخ و فلسفه نزد استادان کارآزموده تلمذ کرد.

خودمی‌نویسد: «سخت به کارتدریس اشتیاق داشتم و بزرگترین آرزویم تدریس در دانشگاه بود...»

پس از پایان دوره دانشگاه به سال ۱۹۱۲، در یکی از مدارس متوسطه کوتاهیه به تدریس تاریخ پرداخت و مدتی به استانبول آمد وبه تدریس درهمان رشته سرگرم شد وآنگاه به قسطمونیه رفت و در آنجا ضمن تدریس در روزنامهٔ «آچیق‌سوز»[٤] با امضای «اوزون چارشلی معلم» مقالات تحقیقی نوشت ونیز با نام مستعار «هزاردینار» با نوشتن مطالب طنز با روزنامهٔ مزبور همکاری داشت. گاهی نوشتن سرمقاله را هم برعهده می‌گرفت.

در سال ۱۹۲۲ به مدیریت دبیرستان درکوتاهیه وسپس در قسطمونیه

۱- عسکری رشدیه‌سی

۲- بایزید مرکز رشدیه‌سی

۳- مرجان ایدادیسی

٤- حرف ژک

منصوب شد و در سال ۱۹۲٤ رئیس فرهنگ «قراسی»شد.

اوزون چارشلی ضمن دارا بود مشاغل دولتی هرگز توصیه استاد تاریخ و فلسفه را که هنگام پایان دورهٔ تحصیلات دانشگاهی خطاب به او و سایر فارغ‌التحصیلان گفته بود: «تصورنکنید که با پایان بردن تحصیلات داهشگاهی عالم و دانشمند شده‌اید. این تازه آغاز راهست و فراگیری شما از این پس آغاز می‌شود.» از یادنبرد و همواره در پی فراگیری و تحقیق و تتبع بود. آثارتحقیقی «سالنامهٔ قراسی»، «تاریخچهٔ قراسی» «مشاهیر قراسی» حاصل فعالیتهای فرهنگی او طی اقامت در «بالیکسری» **قراسی** است. مدتی نیز در سمت «بازرس کل فرهنگ» به کارپرداخت و در سال ۱۹۲۷ به سبب خدماتش، مردم بالیکسری او را به نمایندگی مجلس برگزیدند.درهمان حال آرزوی دیرینه‌اش یعنی تدریس در دانشگاه نیز جامهٔعمل پوشید. و ضمن نمایندگی مردم بالیکسری به تدریس تاریخ در دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول پرداخت.

پروفسور اوزن چارشلی‌خواه ضمن تدریس در دبیرستانها و دانشگاه و خواه در دورهٔ نمایندگی مجلس و شغل بازرسی کل فرهنگ نیز از خلق آثار تحقیقی دست برنداشت. هنگام خدمت در سمت بازرسی از دیده‌ها و بررسی‌هایش در طول این دوره از خدمت اثر تحقیقی ارزنده‌ای در دو جلد بنام «کتیبه‌ها» ابداع کرد. و نیز طی خدمت در کوتاهیه دو اثر تحقیقی دیگر به اسامی «شهر کوتاهیه» و «شهر لیواس» تألیف کرد.

با تشکیل «موسسه تاریخ ترک» اوزون چارشلی به عضویت آن موسسه درآمد و در این ایام بود که به انتشار مقالات تحقیقی مداوم در نشریه مؤسسه مزبور پرداخت و تا لحظه مرگ نیز دمی از کار تحقیق بازنماند. وقتی گفته میشود «تا لحظه مرگ» واقعیتی است زیرا به نقل از گفته محقق گرانقدر دکتر محمدرضا نصیری که تا دقایقی پیش از مرگ اوزون چارشلی در کتابخانه موزه «توپقاپی» استانبول با او بود، محقق خستگی‌ناپذیر در حال تحقیق درباره یک سند تاریخی بود و گفتگوئی نیز با دکتر نصیری درباره قرائت یک سند تاریخی فارسی داشت، که برای صرف نهار از محل کار خود خارج می‌شود وجلو در موزه توپقاپی برزمین می‌افتد. به بیمارستانش میبرند و در آنجا شعله پرفروغ حیاتش خاموش می‌شود. مرگ این محقق و دانشمند ارزنده در پاییز سال ۱۹۷۵ اتفاق افتاد.

«تاریخ عثمانی» (از انتشارات «**مؤسسه تاریخ ترک**»)، تاریخ

امپراطوری عثمانی است از بدو تاسیس حکومت تا اواخر قرن هیجدهم میلادی (۱۷۸۹م/ ۱۲۰۳ ه‍ ق). بدیهی است چنین تاریخ عظیمی نیاز به پیش‌درآمد تحقیقی داشت. که مرحوم اوزون چارشلی قبل از پرداخت به اصل موضوع مبادرت به نوشتن کتاب مستقلی در یک جلد تحت عنوان «مدخل برای تاریخ عثمانی» کرد که از سوی «مؤسسه تاریخ ترک» چاپ و منتشر شد. آثار دیگر او عبارتند از:

تشکیلات کانون قالی‌توپی، تشکیلات دربار عثمانی، تشکیلات مرکزی و بحریّه دولت عثمانی و امرای مکّه مکرمه که توسط **مؤسسه تاریخ ترک** چاپ و منتشر شده است.

همچنین مقالات محققانه متعددی نیز در انسیکلوپدی اسلامی دارد. آن مرحوم شرکت فعال و ارزنده در تنظیم آن دائرةالمعارف داشته است. روانش شاد و یادش گرامی باد.

در پایان تذکر دونکته بی‌مورد نیست: نخست اینکه گهگاه نویسنده برخی واژه‌های عامیانه در متن بکار برده است که شاید در وهله اول مغایر با سبک یک اثر تحقیقی بنظر آید ولی این خود از ویژه‌گی سبک نویسنده است. دیگر اینکه مرحوم اوزون چارشلی متأسفانه در ثبت اعلام از آوانویسی استفاده نکرده‌اند و این امر در برگردان فارسی دشواریهایی را به همراه آورده است. بویژه که در ثبت اعلام ترکی بزبان فارسی رسم‌الخط واحد و تثبیت شده‌ای نداریم، بعنوان نمونه در منابع مختلفی که خواه در این زمینه و خواه در زمینه‌های از این قبیل در ایران ترجمه یا تحریرشده است رسم‌الخط اعلام متباین، متعدد و ناهمگون است. در مقام نمونه مانیه در منابع مختلف به اشکال مغنسیا، مانیسا، مغنسیه، یا ازنبق به صور ازنیک، ایزنبق، ایزنیک و امثالهم ثبت شده‌اند. لذا برای ثبت اعلام از «تاریخ عثمانی» اثر احمد راسم که به خط ترکی عثمانی نوشته شده است بهره گرفته‌ام که بنظر اینجانب میتواند صحیح‌تر و یا حداقل یکدست باشد. در ضمن چون بیشتر اعلام در کل مجلدات تکرار می‌شود، از اینروی اعلام در جلد پایانی آورده شده است.

امید است کوشش ناچیز در ترجمه «تاریخ عثمانی» با همه کاستی‌هایش که متوجه مترجم است بتواند خلأ موجود در این زمینه را تا حدودی پر سازد.

رشت اسفندماه ۱۳۶۷

ایرج نوبخت

مقدمهٔ مؤلف

دربارهٔ یك دوران صدوپنجاه ساله از تاریخ دولت عثمانی، یعنی از بدو تأسیس این دولت تا اواسط قرن پانزدهم، منابع بسیار ناقصی در دست است. بنابراین اگر برای تدوین این دوره از تاریخ عثمانی بخواهیم منحصراً از تواریخ عثمانی که اواخر قرن پانزدهم نگاشته شده است بهره بگیریم بی‌شك مرتکب اشتباه وخطا شده‌ایم واشتباه‌تر اینکه بخواهیم منحصراً با استفاده از منابع بیگانه دست به این مهم بزنیم.

پس برای تدوین تاریخی که اشتباه ولغزش کمتر داشته باشد ناگزیر باید ازمنابع بیزانس و «لاتین» (بویژه منابع ونیزی) از یك سو ووقایع‌نامه‌های زمان عثمانی با همهٔ نواقصی که دارند (بویژهٔ منابع عربی) از سوی دیگر و نیز از اسناد و مدارکی که جدیداً در نتیجه بررسیها وتحقیقات عرضه شده است، بهره گرفت که اثر حاضر هم با استفاده از این شیوه نگاشته شده است.

با آنکه جلد اول* این دوره چنانکه باید وشاید کامل و بی‌نقص نیست ولی می‌توانم اطمینان بدهم که صحیح‌ترین وکامل‌ترین تاریخی است که تاکنون دراین باره نوشته شده است.

ضمناً در این اثر کوشیده‌ایم که با عرضهٔ مختصری از نحوهٔ روابط فیمابین با همسایگان خود، دست به اقدامی بزنیم که درهیچ یك از منابع تاریخی مربوط به عثمانیها سابقه نداشته است. همچنین در

* سلجوقیان آناطولی: «تأسیس دولت عثمانی تا فتح استانبول».

بخش آخر، قسمتی‌را هم به‌مناسبات دولت عثمانی با دولتهای‌معاصر خود اختصاص داده‌ایم.

هنگامی که قصد نوشتن جلد اول تاریخ عثمانی‌را داشتم، ضمن مراجعاتم به منابع متعدد و مختلف بویژه منابعی که در قرن اخیر نوشته شده است، همه‌را بجز مواردی‌اندك واستثنایی غرض آلود و آمیخته با تعصب یافتم. این آثار بیشترمتناسب با افکارواندیشه‌های خشن ومتعصبانهٔ قرن‌یازدهم ودوازدهم(زمان‌جنگهای صلیبی) بودتا شایستهٔقرن‌بیستم که‌قرن علم ودانش‌است. نویسندگان‌این‌آثار باوجود آگاهی ازرفتار عادلانهٔ دولت‌عثمانی بامردم‌تحت‌تسلط‌خود و بااطلاع ازاینکه‌دولت عثمانی‌هرگزبا وضع خراجهای‌سنگین مردم آن‌مناطق رادرتنگنا وفشار قرارنمی‌داد، معهذا چون نمی‌توانستندتسلط گروهی اندك از مسلمانان را برشبه‌جزایر مسیحی‌نشین بالکانها تحمل‌کنند لذا درعین شرح‌درگیریهای حکام‌محلی برسر قدرت‌با یکدیگر و رفتار ظالمانه وغیرانسانی حکام‌مسیحی با اتباع خود، سعی کرده‌اند همهٔ‌این مسائل‌را ناشی‌از تسلط ترکهای‌مسلمان جلوه دهند. این‌مورخان با آنکه‌دریافته‌بودند رفتارترکهای‌عثمانی‌با افراد غیرمسلمان‌مناطق تحت تسلط‌خود تاچه حدعادلانه بوده‌وچگونه‌آنان‌را درآداب‌ورسوم ودین‌ومذهب خودآزاد ومختارگذاشته بودند ولی متأسفانه درتدوین آثار خود احساساتشان برمنطق وحقیقت غلبه‌کرده، کینه وخشم‌خود را متوجه ترکها کرده‌اند.

سپاس‌خدای راکه این‌نظرات‌فراگیر نبوده است وبین‌این همه منابع‌غرض‌آلود، آثاری نیز یافت می‌شوند که‌به‌دور از تعصبات، با بیطرفی وقایع زمان عثمانیها را بررسی کـرده و رفتار وکردار عادلانهٔ‌آنهارا منعکس ساخته‌اند.

من چه‌درتنظیم این‌جلد وچه درتنظیم جلدهای‌دیگر کلیهٔ منابع مورد استفاده را بابیطرفی و به‌دور از تعصب بررسی ومنعکس کرده‌ام وتصورمی کنم که‌چه‌در شرح‌وقایع وچه‌درنتیجه‌گیریهای خود این توفیق را یافته‌ام‌که حقیقت را چنانکه هست عرضه‌بدارم.

اسماعیل‌حقی اوزون‌چارشی‌لی

فصل ۱

نگرشی به آناطولی در قرن سیزدهم میلادی

نظری اجمالی به اوضاع آناطولی

از سال ۱۰۷۱ تا ۱۲۴۳ میلادی

پس ازجنگ ملاذگرد که در سال ۱۰۷۱م اتفاق افتاد نتیجهٔ حملات پی‌درپی اغوزها که تا آن‌تاریخ به آناطولی‌صورت گرفت، به‌شکل استقرار آنان در این‌سرزمین خودنمایی کرد. دانشمندیان، بنی‌منگوچك وبنی‌سلدوق(سلدوقیان) درحوالی پونت (پونتوس) و قاپادوکیه، و منصور پسر سلجوق قتلمش در حوالی لیقاؤنیه و فریقیه شروع به‌استقرار کردند.

سلیمان پسر قتلمش درسال ۱۰۷۴م با پذیرفتن حاکمیت مقتدرسلجوقیان‌روم، حکمران آناطولی‌میانه‌شد وقونیه‌رامرکزحکومت خود قرارداد وبا توسل به‌سیاستی عاقلانه، ازبدرفتاری باساکنان مناطقی که به‌دست‌آورده بود، خودداری کرد وضمن احترام به‌معتقدات آنان، تنها به‌گرفتن مالیات اکتفا کرد که این شیوه به‌زیان بیزانس تمام‌شد؛ زیرا او با توسل به‌این‌شیوه در اندك‌زمانی توانست بسرعت مناطق‌بسیاری را به‌تصرف خود درآورد.

سلیمان‌ازاختلافاتی که‌به‌خاطر سلطنت‌درامپراتوری بیزانس بوجودآمده‌بود، بهره‌گرفت وضمن کمك به‌مدعیانی که می‌توانستند درانجام نقشه‌هایش‌سودمندافتند،

از حوادث به‌نفع‌خویش بهره‌جست وضمن گسترش مرزهای سرزمین خود، به‌سوی شمال پیش رفت و پس از تصرف ازنیق، مرکز حکومت را به‌آنجا منتقل کرد ودر حالی که دامنهٔ فتوحاتش تا مرمره و اژه کشیده شده‌بود، درصدد فتح استانبول برآمد (۱۰۸۰م). الکسی کمننوس امپراتور بیزانس که از این وضع به‌هراس افتاده بود به‌موجب پیمانی که باسلیمان بست، پذیرفت که همه‌ساله خراجی به‌اوپرداخت کند؛ سلیمان نیز تقبل کرد که در هرمورد او را یاری دهد.

پس‌ازوفات سلیمان که به‌سال۴۷۷هق/۱۰۸۴م رخ داد،فرماندهان زیردستش بی‌سرپرست ماندند. معروف‌ترین این فرماندهان، امیر چافا بود. این شخص‌درسال ۱۰۹۵م باتصرف‌جزایر فوچه، اورله، میدیللی، ساقیز وسیسام براین‌نواحی‌تسلط‌یافت و در همین ایام، قلچ‌ارسلان اول پسر سلیمان ازطرف برکیارق حکمران سلجوقی به‌فرمانداری‌آناطولی منصوب شد (۱۰۹۴م). قلچ‌ارسلان بیدرنگ بر اوضاع‌مسلط شد وبه‌تهدید بیزانس پرداخت. توسل پی‌درپی آلکسی کمننوس به‌پاپ سرانجام در سال۱۰۹۵م به‌یك جنگ‌صلیبی‌انجامید. صلیبیها ازآناطولی گذشته، تا سوریه وقدس پیش رفتند و در سال ۱۰۹۹م سلطان‌نشین قدس را تأسیس کردند. این جنگهاتازمان مسعود پسر قلچ‌ارسلان و نوه‌اش قلچ‌ارسلان دوم ادامه داشت. امپراتور بیزانس با بهره‌گیری از این شرایط موفق به‌بازپس گرفتن ازنیق و حوالی مرمره و اژه شد.

در این ایام ، بین سلجوقیان‌آناطولی و دانشمندیان از حکام‌آناطولی میانه اختلاف شدیدی بروزکرد و سرانجام ، مسعود اول با سروسامان‌بخشیدن به‌اوضاع داخلی، وضع پایداری به‌وجودآورد وبا مانوئل‌امپراتور بیزانس سخت درگیر شد وارامنهٔ کیلیکیا راکه به‌صلیبیها یاری می‌کردند سرکوب کرد و بسیاری از اراضی آنان را به‌تصرف درآورد و توروس ، بارون ارمنی را ناگزیر از پرداخت خراج سالیانه کرد (۱۱۵۱م).

هنگامی که مسعود درسال ۵۵۱هق/۱۱۵۶م درگذشت، کشورش به‌سه بخش تقسیم‌شده‌بود.به‌این‌ترتیب که قونیه و آقسرای و نیقده‌در دست پسرش‌قلچ‌ارسلان‌دوم، آنکارا وحوالی‌چانقری دردست پسر دیگرش شهنشاه، و سیواس واماسیه‌ونیکسار و حوالی‌آن دراختیار دامادش‌نظام‌الدین یاغی‌باسان که ازاوتبعیت‌می کرد، قرارداشت.

پس از مسعود ، قلچ‌ارسلان دوم ادارهٔ امور را در دست‌گرفت؛ ولی چون

هم برادرش وهم یاغی‌باسان تمایل به‌خودمختاری داشتند ، در نتیجه بینشان جنگ درگرفت. ازسوی‌دیگر جنگ باامپراتوری بیزانس‌نیزادامه‌یافت. آشتیهای ناپایداری صورت گرفت و قلج‌ارسلان پس از درگذشت یاغی‌باسان که در سال ۱۱۶۴م اتفاق افتاد ، سرزمینهای اورا به‌اراضی خود ملحق کرد و بر برادرش نیز پیروز شد و بعد در سال ۱۱۷۶م سپاه بیزانس راکه به‌او یاری می کرد، در حوالی چیوریل‌درجنگ میریو کفال (میریو کفالون) شکست سختی داد وامپراتور درحالی که زخمی‌شده‌بود به‌دشواری توانست از معرکه جان سالم به‌در برد.

بعدها نیز جنگ بین قلج‌ارسلان دوم وبیزانس ادامه یافت؛ اما قدرت‌جنگی بیزانس چون سابق نبود و دچار ضعف شده بود و نیروهای سلجوقی سوزه‌پولیس وکوتاهیه را به‌تصرف درآوردند.

قلج‌ارسلان‌دوم‌قبل‌ازمرگ باتقسیم کشوربین‌پسرانش دست‌به‌اشتباه‌بزرگی‌زد. او قونیه را به‌یکی از پسرانش به‌نام غیاث‌الدین کیخسرو داد و اورا حکمران‌اعلام کرد. درنتیجه پسرانش حتی‌درزمان حیات پدر بایکدیگر به‌جنگ‌وجدال‌پرداختند. قلج‌ارسلان که نتایج خونین این اشتباه را به‌چشم می‌دید، در سال ۵۸۸هق/۱۱۹۲م وفات یافت.

ناگفته نماند درآن اثنا که قلج‌ارسلان کشور را بین پسرانش تقسیم کرده بود (۱۱۹۰م)، فردریك‌بارباروسا امپراتورآلمان با نیروهای خود واردآناطولی شد؛ از سرزمینهای سلجوقی گذشت و به‌کیلیکیا رفت.

قلج‌ارسلان‌دوم که‌ازآگاه‌ترین، بااراده‌ترین، سیاستمدارترین‌وباریك‌اندیش‌ترین حکمرانان سلجوقیان‌آناطولی بود ، ضمن مقابله با دشمنان قدرتمندی چون امپراتور بیزانس، امیردانشمند، نورالدین‌محمود سلطان حلب‌وصلاح‌الدین‌ایوبی، ازطریق اعمال سیاستهای گوناگون توانست خودرا دربرابر خطرات محافظت کند. او همهٔ دوران حکومت سی‌وهفت‌سالهٔ خود را با جنگ وجدال سپری کرد.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی از بزرگان اشراق اثر معروف خود پرتونامه را به‌برکیارق پسر قلج‌ارسلان دوم اهدا کرده‌بود.

تقسیم سرزمینهای سلجوقی توسط قلج‌ارسلان بین پسرانش، گذشته ازآنکه باعث قطعه‌قطعه‌شدن و ازبین‌رفتن یکپارچگی کشور شد، جنگ‌وجدال بین‌برادران

را نیز موجب آمد؛ ولی یکی از پسرانش به نام رکن‌الدین سلیمان که سلطان توقات بود باغلبه بر برادرانش در سال ۱۱۹۶م توانست بار دیگر یکپارچگی کشور را تأمین کند. او باتصرف ارزروم در سال ۱۲۰۱م، مرزهای کشور را گسترش داد وسپس این منطقه را که مورد توجه مغیث‌الدین طغرل شاه، سلطان البستان بود، به او وا گذار کرد. حکام دیوریکی و حوالی آن نیز تحت نفوذ رکن‌الدین در آمدند. رکن‌الدین سلیمان عالمی ارزشمند و حکمرانی باهوش و بااراده و آزاداندیش بود.

پس از در گذشت رکن‌الدین سلیمان که به سال ۶۰۱هق/۱۲۰۴م رخ داد، پسر یازده‌ساله‌اش قلج ارسلان سوم به جای او نشست؛ اما غیاث‌الدین کیخسرو اول که نتوانسته بود در مقابل برادرش رکن‌الدین مقاومت کند و به بیزانس فرار کرده بود، به دعوت بعضی از حکام سلجوقی به آناطولی آمد و حکمرانی‌اش اعلام شد. در اواخر دوران سلطنت سلیمان، لاتینها استانبول را اشغال کردند و بدین ترتیب در آناطولی دو امپراتوری روم ـ بیزانس به وجود آمد که مرکز یکی ازنیق و مرکز دیگری طرابزون بود.

دولت سلجوقیان آناطولی با هیچ ساحلی در ارتباط نبود و در آن ایام انطالیه در اختیار لاتینها بود. به دنبال رفتار نامطلوب لاتینها با ساکنان محلی رومی این نقاط و نیز به سبب ایجاد مشکلات از سوی آنان برای کالاهای تجاری که از آناطولی به انطالیه ارسال می‌شد، نیروهای سلجوقی که به آن سو اعزام شده بودند توانستند بایاری رومیان بومی، انطالیه را به تصرف در آورند. بدین ترتیب سلجوقیان موفق به تصاحب یك شهر تجاری در حوالی دریای مرمره شدند (۶۰۳هق/۱۲۰۶م).

نیروهای سلجوقی بعداً با یاری ملك ظاهر پادشاه حلب از خاندان ایوبی، دست به جنگ مشترکی علیه ارامنهٔ کیلیکیا که به صلیبیها کمك می کردند، زدند و حاکم ارمنی را سرکوب کردند (۱۲۰۸م).

غیاث‌الدین اول ضمن جنگ علیه لاسکاریس امپراتور ازنیق، لشکریان روم را در جنگ آنتی‌یوخ شکست داد، ولی جانب احتیاط را فروگذاشت و در جستجوی

۱. آنتی‌یوخ درکنار نهر مندرس بین قصبات دنیزلی و نازیللی و در ۶۳ کیلومتری آلاشهر قرار دارد. ابن بی‌بی می‌نویسد که جنگ در دشت آلاشهر رخ داد. بنا به نوشتهٔ مورخان دیگر، این جنگ در دنیزلی در محلی به نام هوناز رخ داده بود.

امپراتورشخصاً به‌سوی او راند و ازاسب به‌زیرش کشید که‌دراین حین لاسکاریس‌از هول جان‌به‌پا خاست وبا شمشیراسب غیاث‌الدین را پی کرد و اورا برزمین‌انداخت و سر از تنش جدا نمود . ارتش سلجوقی شکست خورد و لاسکاریس که متحمل تلفات‌بسیاری شده‌بود از دنبال کردن لشکریان‌سلجوقی خودداری کرد وبا عقدپیمان صلحی بازگشت (۱۲۰۱م). این آخرین جنگ سلجوقیان با رومیان بود.

غیاث‌الدین کیخسرو اول مردی بود جسور، مهربان، آگاه به‌سیاست، ادیب و شاعر. اشعاری به‌زبان فارسی دارد. راوندی (محمدبن‌علی‌بن‌سلیمان) اثرمعروف خود راحة‌الصدور را به‌او تقدیم کرده بود.

پس از مرگ غیاث‌الدین ، بنابه‌تصمیم رجال ارتش به‌جای او پسر بزرگش عزالدین کیکاووس‌اول والی‌ملاطیه حکمران‌شد. اما برادرش علاءالدین کیقباد والی توقات این انتصاب را به‌رسمیت نشناخت و عـزالدین را با همکاری مغیث‌الدین طغرل‌شاه و لئون‌سلطان‌ارمنی درقیصریه، به‌محاصره درآورد؛ ولی‌دراثر توافق پنهانی عزالدین با لئون‌اول سلطان ارمنی کیلیکیا ونیز به‌علت انصراف مغیث‌الدین ازیاری به‌علاءالدین واعزام نیروی کمکی از سوی ملك‌شرف از خاندان ایوبی که‌حکمران حران و روها بود، علاءالدین دست از محاصره برداشت و به‌قلعهٔ آنکارا پناهنده‌شد (۶۰۸ه‍ق/۱۲۱۱م).

به‌دنبال این وقایع، عزالدین کیکاووس اول که با بیزانس و ارامنه صلح کرده بود، علاءالدین کیقباد را که به‌قلعهٔ آنکارا پناهنده شده‌بود، پس از محاصرهٔ قلعه ـ که یك‌سال به‌طول انجامید ـ اسیر و درقلعهٔ «منشار» ملاطیه زندانی کرد (۱۲۱۳م).

ترکها که انطالیه را در سواحل بحر ابیض به‌تصرف درآورده بودند ، برای بهره‌گیری ازموقعیت تجاری حوالی کریمهٔ روسیه وقبچاق به‌بندری درساحل‌دریای سیاه نیازداشتند، ولی‌این‌سواحل دردست امپراتوری‌روم طرابزون بود. ازاین‌روی ترکها در سال ۱۲۱۴م سینوپ را از دست این امپراتوری‌گرفتند و الکسی‌امپراتور طرابزون ناگزیر ازپرداخت خراج‌سالانه ونیز درصورت لزوم مکلف به‌تأمین‌سرباز مورد نیاز ترکها شد. هرچندکه عزالدین با استفاده از رقابت بین حکمرانان‌خاندان ایوبی در سوریه به‌پیروزیهایی دست‌یافت، ولی‌به‌سبب عملکردهای اشتباه‌آمیزموفق نشد و اندکی بعد در سن جوانی درگذشت و به‌جای او برادرش علاءالدین کیقباد

برگزیده‌شد (۶۱۶هق/۱۲۱۹م). عزالدین دوم نیز چون پدرش شاعر و ادیب بود و اشعاری به‌زبان فارسی دارد. برهان‌الدین عونوی اثر خود به‌نام انیس القلوب را به‌عزالدین کیکاووس تقدیم کرد.

دوران حکومت بیست و دوسالهٔ علاءالدین کیقباد اوج دوران سلجوقیان از نظر سیاست، اقتصاد و عمران و آبادی به‌شمار می‌رود. علائیه در زمان این پادشاه به‌تصرف درآمد و مرکز کشتی‌سازی نیروی دریایی سلجوقیان شد. در این تاریخ، مغولان پس از شکست‌دادن حکومت خوارزمشاهیان در حال پیشروی به‌سوی‌غرب بودندوحتی مهاجرت‌ازایران‌به‌سوی‌آناطولی‌راآغازکرده‌بودند. سلطان‌جلال‌الدین خوارزمشاه که ضمن زدوخورد با مغولان در سال ۱۲۲۶م به‌حوالی آذربایجان‌عقب نشسته‌بود، درصدد برآمد تاجبههٔ متحدی مرکب از ایوبیان و سلجوقیان علیه‌مغولان به‌وجود بیاورد ودر اجرای این‌هدف تعدادی ازحکمرانان ایوبی و نیز مسعودحاکم دیاربکر ازحکمرانان‌آرتوق باجلال‌الدین همپیمان‌شدند وملك‌شرف حاکم‌الجزیره و ماردین با علاءالدین کیقباد متحد شد. علاءالدین کیقباد با استفاده از این اتحاد حصن منصور را از تصرف حکمران دیاربکر بیرون‌آورد و باآنکه بین علاءالدین کیقباد وملك‌شرف پیمان دوستی برقرارشد، ولی‌چون ملك‌شرف از پرداخت‌خراج به علاءالدین خودداری‌کرد، بینشان اختلاف افتاد. ملك‌شرف و ملك مسعود با هم متحدشدند وعلیه‌سلجوقیان اقدام به‌جنگ کردند؛ ولی دراین‌جنگ پیروزی‌نصیبشان نشد و چمیش کزك وکاخته به‌دست سلجوقیان افتاد که سرانجام حکمران دیار بکر با علاءالدین‌صلح کرد وسرزمینهای اشغال‌شده‌توسط‌سلجوقیان رابه‌آنانوا گذاشت.

به‌سبب بدرفتاری ساکنان سداق واقع در جزیرهٔ کریمه با تجاری که سرگرم تجارت باآناطولی بودند، علاءالدین کیقباد باکشتیهای مستقر در سینوپ نیرویی به‌فرماندهی حسام‌الدین چوبان‌بیك به‌آن حوالی فرستاد وسداق را متصرف شد و ساکنان‌آن‌را وادار به‌پرداخت خراج کرد (۱۲۲۸م) وباز به‌سبب بدرفتاری‌اروپاییان ساکن انطالیه و سلطان‌نشین ارمنی کیلیکیا با مسلمانان و بازرگانان، به‌آن حوالی نیروفرستاد. علی‌رغم کمکهای‌اروپاییان، ارامنه شکست‌خوردند وتعدادی‌ازقلعه‌های آنان به‌تصرف ترکها درآمد وسلطان ارمنی ضمن پذیرفتن پرداخت خراجی معادل دوبرابرخراج پیشین، اموالی‌راکه‌ازتجارآنجاضبط کرده‌بود، بازپس‌داد. علاءالدین

با تصرف پاره‌ای قلاع موجود در حوالی انطالیه، دست اروپاییان را از آن‌سواحل کوتاه کرد.

علاءالدین کیقباد همچنین با تصرف ارزنجان، کماخ، چارقی‌وقره‌حصار شرقی به‌حکومت علاءالدین داوودشاه ازخاندان بنی‌منگوچك که حکومت‌مقتدرسلجوقی را به‌رسمیت شناخته بود، خاتمه داد. در این بین، جلال‌الدین‌خوارزمشاه و متحدش ملك‌جهانشاه حکمران ارز روم علیه علاءالدین کیقباد و متفقش ملك‌شرف به‌مقابله برخاستند. به‌دنبال جنگی که در یاسی‌چمن واقع درحوالی ارزنجان بین دوطرف رخ‌داد، جلال‌الدین شکست خورد وعقب‌نشینی کرد ودرنتیجه اخلاط که پیش‌از آن دراختیار ایوبیان‌بودو به‌تصرف‌جلال‌الدین‌درآمده‌بود، بازپس گرفته‌شدو به‌ملك‌شرف واگذارشد. ملك‌جهانشاه که پس ازشکست یاسی‌چمن موفق به‌فرار نشده‌بود، اسیر شد و همهٔ سرزمینهای کشورش را تسلیم علاءالدین کیقباد کرد و آقسرای و حوالی آن به‌اقامتگاهش اختصاص داده‌شد، و به‌این ترتیب مرزهای سلجوقی همچون‌زمان رکن‌الدین‌سلیمان به‌گرجستان پیوست.

دامنهٔ استیلای مغول‌مدام به‌سوی غرب کشیده‌می‌شد. جلال‌الدین‌خوارزمشاه به‌منظور مقابله باآنها از حکمرانان سلجوقی و ایوبی و خلفای عباسی مستقردربغداد یاری خواست؛ ولی اینان از حرص وآز و بلندپروازی* جلال‌الدین ترسیدند و به‌درخواستهای او توجهی نکردند. با مرگ جلال‌الدین خوارزمشاه به‌سال ۱۲۳۱م دیگر هیچ مانعی در برابر پیشرفت و تهاجم مغولان باقی نماند. جمعی از حکام خوارزم ضمن توسل به‌علاءالدین کیقباد در نوار مرزی‌آناطولی‌شرقی مستقرشدند. در سال ۱۲۳۱م نیروهایی از مهاجمان مغولی به‌فرماندهی چرماغون‌نویان ارزنجان رابه‌تصرف‌درآوردندوتا سیواس‌پیش‌رفتند وپس از ویرانساختن‌نقاطی که‌به‌تصرف درآورده‌بودند، بازگشتند. ازآنجاکه حملهٔ مغولان به‌آناطولی به‌تحریك روسودان ملکهٔ‌گرجی صورت‌گرفته‌بود، علاءالدین کیقباد به‌آن‌سو لشکر کشید و ملکه‌را وادار به‌صلح کرد وتامار دخترملکه به‌عقدغیاث‌الدین کیخسرو‌پسربزرگ علاءالدین کیقباد

* به‌نظرمی‌رسدکه نویسنده خواسته‌است به‌توجیهی برای بی‌اعتنایی ترکها ومتحدینشان درمقابل درخواست‌کمك جلال‌الدین خوارزمشاه متوسل شود.ـم.

درآمد.[۲] علاءالدین کیقباد هراسناك ازخطروحشتناك مغولان برای‌پیشگیری ازتلاشی کشورش درصدد تـوافق باآنان برآمد و به‌همین قصد هیأتی به‌سوی‌آنان فرستاد. امرای‌مغول پیغام دادندکه باید علاءالدین کیقباد تا قره‌قوروم بیایدکه در این‌صورت با وی چون یك «آختاجی» (تابع) رفتار خواهد شد. این پیشنهاد سبب حیرت و آشفتگی خاطر علاءالدین شد، معهذا صلاح درآن دیدکه با احتیاط رفتار کند و چاره‌ای بیندیشد.

علاءالدین برآن‌شد تا از قلعهٔ اخلاط برای مقابله با مغولان استفاده‌کند؛ لذا اخلاط و حوالی‌آن راکه در دست ملك‌شرف بود به‌تصرف درآورد و این‌امرسبب بروز اختلاف بین‌آندو شد. به‌همین سبب ملك‌کامل حکمران مصر ورئیس خاندان ایوبی به‌همراه قوای‌آرتوق‌لی‌که با مصر و سوریه و الجزیره متحد شده بود، تا گوك‌سو از شعبات رود سیحون پیش‌آمد تا از این طریق واردآناطولی شود؛ ولی ناموفق ماند و بخشی از نیروهای اعزامی او در خارپوت شکست‌خورد وملك‌مظفر حکمران حما و عزالدین‌احمد حکمران خارپوت به‌اسارت درآمدند (۱۲۳۳م).

ملك‌کامل‌باآنکه سال‌بعد نیز به‌جنگ باعلاءالدین کیقبادآمد، اماکاری‌ازپیش نبرد؛ ولی درسومین جنگ تنها موفق‌شد حران، رها و رقه راکه‌به‌تصرف‌علاءالدین درآمده‌بود، بازپس بگیرد.

مستنصربالله خلیفهٔ عباسی که باوجود خطر مغول صلاح نمی‌دید اختلاف‌بین دو دولت اسلامی به‌درازابکشد، پادرمیانی کرد وآنان‌را بمتارکه و عقدپیمان‌صلح وادار ساخت (محرم ۶۳۴ه‌ق/ایلول* ۱۲۳۶م).

اندکی پیش ازمرگ علاءالدین کیقباد ازسوی اوگتای قاآن مغول، سفیری به‌نام شمس‌الدین عمر قزوینی به‌دربار او اعزام شد. این فرستاده ضمن تسلیم نامهٔ قاآن، به‌علاءالدین‌پیشنهاد کردکه حاکمیت مقتدرمغول رابه‌رسمیت بشناسد وکیقباد این پیشنهاد را پذیرفت.

کیقباد پیش از عقدپیمان صلح با ایوبیان، درمراسم ضیافتی که به‌مناسبت‌ایام

۲. غیاث‌الدین ازاین‌ازدواج صاحب پسری به‌نام علاءالدین‌کیقباد و دختری به‌نام‌گرجی‌خاتون شدکه با معین‌الدین‌سلیمان یکی از امرای سلجوقی ازدواج‌کرد.

* ماه ایلول مطابق با ده شهریور تا ۸ مهرماه است. ـم.

عید در صحرای مشهدیه واقع درنزدیکی قیصریه برپا شده بود، از خوردن گوشت پرندهٔشکاری، مسموم شد و درگذشت (۶۳۴هق/حزیران* ۱۲۳۷م).
علاءالدین کیقباد از هرحیث از بزرگترین حکمرانان سلجوقیان آناطولی بود که با ازمیان برداشتن حکومتهای موجود درآناطولی، یکپارچگی حکومت ترکها را تأمین کرد. او ناصرالدین آرتوق‌ارسلان راکه درماردین حکومت می‌کردتحت‌نفوذ خود درآورد و قوانینی وضع کرد. باآبادانی علائیه نیروی‌دریایی مقتدری درآنجا به‌وجودآورد. وی باحمایت از دانشمندان، آنان‌را پاس‌می‌داشت. آثار بسیاری به‌نام اونوشته شده‌است وبزرگانی چون عارف وصوفی معروف شیخ‌صدرالدین قونوی، مولانا جلال‌الدین‌رومی، شیخ‌نجم‌الدین ابوبکر رازی معروف به‌نجم‌الدین دایه که اثر معروف خود مرصادالعباد را به‌او تقدیم کرد، در زمان وی می‌زیستند. با حمایت وی از تجارت و تجار و به‌خاطر وضع درخشان اقتصادی حاکم برآناطولی، مردم سرزمینهای تحت‌ادارهٔ سلجوقیان در رفاه و سعادت بسرمی‌بردند؛ اما باکشتن‌بعضی از امرای باارزش سلجوقی سبب‌شدکه بعدهاکشور دچار فلاکت عظیمی شود.

چگونگی اوضاع پس از سال ۱۲۳۷م

پس از مرگ علاءالدین کیقباد پسرش غیاث‌الدین کیخسرو دوم به‌جای پدر به‌حکمرانی رسید. آن روش زشت و ناپسند یعنی کشتن امرا و بزرگان که از زمان عمویش آغاز شد ودردوران حکمرانی‌پدرش هم متداول‌بود، در طی دورهٔحکومت وی نیز ادامه‌یافت و او تحت‌تأثیر یاوه‌سراییهای غلامان و خواجه‌سرایان، سرداران وامرای‌تجربه‌دیده‌ای‌چون‌سیف‌الدین آی‌بیك، زین‌الدین‌باشارا، بهرامشاه، بهاءالدین قتلوجه و دیگران را به‌قتل رسانید.
همان‌طوری‌که پیشتر گفتیم نیروهای خوارزمی پس از مرگ جلال‌الدین خوارزمشاه درآناطولی‌شرقی‌جای‌گرفتند که این‌نیروها تحت‌سرپرستی حسام‌الدین‌قیرخان‌خوارزمی اداره می‌شدند. علاءالدین کیقباد پیش ازمرگ وصیت کرده بود

* مطابق ۱ خرداد تا ۹ تیرماه. ـم.

که به‌جای او پسر بزرگش عزالدین قلج‌ارسلان به‌حکمرانی منصوب‌شود. پس از وفات علاءالدین،قیرخان ویکی‌ازامرای معروف به‌نام جمال‌الدین کامیار بنابه‌وصیت حکمران متوفی خواستار حکمرانی عزالدین شدند ؛ ولی از آنجاکه اکثریت با حکمرانی‌غیاث‌الدین موافق‌بودند، لذاآنان نیز خواه‌ناخواه ازرأی اکثریت پیروی کردند. به‌همین‌سبب غیاث‌الدین پس از رسیدن به‌حکمرانی، قیرخان را زندانی کرد و عشایر خوارزم که از این بابت سخت متأثر شده بودند ، خاك سلجوقیان را ترك گفتند وبه‌سوی اوفا وحران رفتند وبه‌خدمت ایوبیان درآمدند وبدین‌سان مرزهای شرقی را باز بی‌دفاع رهاکردند. عامل زندانی شدن قیرخان ، یکی از امرای مورد اعتماد غیاث‌الدین به‌نام سعدالدین کوپك* بود.

غیاث‌الدین پس از این اشتباه نخستین، باکشتن امرای باارزش خود دومین اشتباه را نیز مرتکب‌شد و بدین‌ترتیب شمس‌الدین اتابك و تاج‌الدین پروانه به‌قتل رسیدند و همین‌که نخستین پسرش به‌دنیا آمد ، دستور داد تا برادرانش فخرالدین قلج‌ارسلان و رکن‌الدین‌سلیمان راکه حاصل ازدواج پدرش با ملکه عادله دختر ملك‌عادل حکمران ایوبی بود، به‌همراه نامادریش ملکه‌عادله خفه‌کردند.

غیاث‌الدین، پس‌ازاین فاجعه باز به‌تحریك سعدالدین کوپك، سردارمعروف جمال‌الدین کامیار راکه در فتوحات علاءالدین کیقباد نخستین نقش را داشت ابتدا زندانی کرد وسپس فرمان به‌قتلش‌داد. حسام‌الدین قایماز فرمانده‌آناطولی شرقی نیز به‌همین سرنوشت گرفتار آمد.

در نتیجهٔ اعمال وحشتناك غیاث‌الدین کیخسرو که به‌تشویق سعدالدین کوپك صورت‌گرفت دولت سلجوقی از فرماندهان لایق محروم ماند؛ اماحکمران‌سلجوقی در سیاست خارجی موفق بود که آن‌هم از وجود اختلاف بین افراد خاندان ایوبی ناشی‌می‌شد. هرچندکه حکمران سلجوقی بابهره‌گیری از این نفاق‌توانست‌امتیازاتی به‌دست بیاورد، ولی ازآنجاکه دیگر خطر مغول قابل پیشگیری نبود، سرزمینهایی راکه قبلاً ازایوبیان‌گرفته شده‌بود، ازدست‌داد. عصیان باطنیها (عصیان باباسحاق) که در سال ۱۲۴۱م شکل سخت هراس‌انگیزی پیداکرد و ابتدا به‌سوی مرعش ،

* کوپك در ترکی به‌معنی سگ است. ـم.

کفرسود و آنگاه تا توقات و اماسیه گسترش یافت ، سرانجام با مشکلات بسیاری سرکوب شد.

شکست سال ۱۲۴۳م کوسه‌طاغ

قریب‌به۸ـ۹سال‌می‌شد که‌خطر مغول‌به‌صورت جدی مطرح‌بود؛ ولی‌متأسفانه برای مقابله با این خطر نه‌تنها تدابیری در آناطولی، سوریه وعراق اتخاذ نشد،بلکه برعکس‌سلجوقیان، ایوبیان، بنی‌ارتوق وجلال‌الدین‌خوارزمشاه با صرف‌هزینه‌های بسیار به‌جنگ‌وجدال با یکدیگر برخاستند. حتی‌باآنکه می‌دیدند دشمن تالب‌مرزها رسیده و شهرهای بسیاری را چنان ویران ساخته که‌آجر بر روی‌آجر باقی نمانده و هزاران نفررا قتل‌عام کرده‌است، بازبه‌آن وقعی ننهادند وتدابیر دفاعی‌اتخاذنکردند. دراین بین برای نخستین‌بارسرزمینهای‌سلجوقی از ارز روم تا سیواس آماج‌حملات مدحشی قرار گرفت.

طی سال ۱۲۴۲م یك نیروی سی‌هزارنفری ازمغولان به‌فرماندهی‌بایجو نویان ارز روم‌را به‌محاصره درآورد . علی‌رغم دفاع سنان‌الدین یاقوت مدافع قلعه ، در اثر خیانت سرنگهبان شب ، نیروهای مغول وارد دژ شدند . همهٔ مردان و کودکان شیرخواره‌را قتل‌عام کردندوزنان‌را به‌اسیری گرفتندوشهررا به‌خرابه‌ای‌مبدل‌ساختند.

غیاث‌الدین کیخسرو که ازاین فاجعه آگاه شده بود امرا راجمع کرد و به‌تبادل نظر پرداخت. تصمیم گرفته شد که بیدرنگ نیرو گردآورند وحرکت کنند؛ ضمناً از دولتهای مجاورنیزنیروهای کمکی‌طلب کنند. غیاث‌الدین باپنجاه‌هزار نیروی‌سواره به‌سیواس آمد. باآنکه فرماندهان‌کارآزموده توصیه کردند درسیواس به‌انتظاررسیدن قوای‌کمکی بمانند، ولی پاره‌ای از فرماندهان بی‌تجربه که شنیده‌بودند قوای‌بایجو چهل‌هزارتن است (در واقع شصت‌هزارنفر بود)، او را مجاب کردند که بدون‌قوای کمکی‌نیز می‌تواند به‌پیروزی دست یابد؛ بدین‌جهت ازسیواس به‌حرکت درآمدند وروی به‌سوی مغولان نهادند . طی جنگی که در یازدهم محرم سال ۶۴۱هق/تموز*

* ۱۵ تیر تا ۹ مردادماه.ـم.

۱۲۴۳م در حوالی کوسه‌طاغ واقع در شمال قصبهٔ «زارا»ی سیواس رخ داد، نخست مغولان شکست‌خوردند؛ ولی بعداً نیروهای خود را گردآوری کرده، برسپاه سلجوقی غالب آمدند. نیروی سلجوقیان متلاشی شد؛ خزانه و همهٔ وسایل موجود در قرارگاه به‌دست مغولان افتاد و غیاث‌الدین کیخسرو که با مشکلات بسیار موفق به‌فرار شده‌بود، نخست به‌توقات و سپس به‌قونیه رفت.

نیروهای مغول که با این پیروزی دیگر مانعی بر سر راه نمی‌دیدند،تانزدیك سیواس آمدند. با تسلیم شهر توسط نجم‌الدین قیرشهرلی قاضی سیواس، این شهر از قتل‌عام رهایی‌یافت؛ ولی مدت سه‌روز دستخوش تاراج‌شد. پس از فتح‌سیواس، قیصریه نیز پس از پانزده روز محاصره سقوط کرد و چون ارز روم همهٔ مردان‌شهر قتل‌عام‌شدند وزنان به‌اسارت درآمدند واین‌شهر آبادبه‌ویرانه‌ای‌بدل‌شد. غیاث‌الدین کیخسروبا آگاهی‌ازاین امربه‌دژی که درحوالی‌درهٔ مندرس* ونزدیك مرزامپراتوری ازنیق روم قرار داشت،گریخت.

بایجو پس از این پیروزیها با اموال بسیاری که به‌غنیمت‌گرفته بود به‌قرارگاه سپاه غرب مغول واقع در دشت‌مغان آذربایجان برگشت.

چگونگی اوضاع پس از توافق با مغولها

با شکست کوسه‌طاغ، مهذب‌الدین‌علی وزیر سلجوقی گریخت وبه‌اماسیه آمد و به‌محض آگاهی از فاجعهٔ قیصریه به‌وحشت افتاد و ضمن ملاقات با حاکم اماسیه قراربراین‌شد که به‌اتفاق نزد بایجو رفته، به‌سردار مغول پیشنهادصلح بدهند.به‌همین منظور عازم دشت‌مغان شدند و با بایجو ملاقات کرده، به‌توافق‌رسیدند. به‌موجب‌این موافقتنامه دولت سلجوقی ناگزیر از پرداخت خراج سالانه و چهارپا به‌مغولان شد.

با ازدست‌رفتن قدرت واستقلال دولت‌سلجوقی، هتوم سلطان ارمنی کیلیکیا از پرداخت خراج سالیانه به‌سلجوقیان خودداری کرد و نیز فرصت را غنیمت شمرد

* رودی در غرب ترکیه. ـم.

و بعضی از دژهای مربوط به‌سلجوقیان را به‌تصرف درآورد و ساکنان آن‌را قتل‌عام کرد. گذشته از آن ماه‌پری‌خاتون مادر غیاث‌الدین و نیز همسر و دختر او را که پس از فاجعهٔ قیصریه به‌او پناهنده شده‌بودند، تسلیم سردار مغول کرد و بدین‌ترتیب با مغولان همداستان شد.

به‌دنبال صلح با مغولان و پس از آنکه فراریان به‌سوریه و مرزهای جنوبی به‌سرزمینهای‌خویش باز گشتند و اندکی آرامش‌و آسایش برقرارشد، قوای‌سلجوقی به‌فرماندهی صاحب شمس‌الدین اصفهانی به‌منظور انتقام از ارامنه به‌آن‌سو اعزام شد. این نیروها ضمن سرکوبی‌ارامنه، تارسوس را به‌محاصره درآوردند؛ ولی به‌سبب مداخلهٔ مغولان قادر به‌پیشروی نشدند و تنها نقاطی را که ارامنه تصرف کرده بودند، بازپس گرفتند. در این بین، عزالدین کیخسرو دوم حکمران سلجوقی وفات یافت (۶۴۴هق/ ۱۲۴۶م).

غیاث‌الدین کیخسرو دوم مردی عیاش و خوشگذران بود. او پس از فاجعهٔ مغولان، ادارهٔ امور را به‌افرادکار آزموده‌ای‌چون وزیر مهذب‌الدین‌علی، شمس‌الدین اصفهانی و جلال‌الدین قراطای سپرد.

در زمان غیاث‌الدین کیخسرو، بودوین دوم امپراتور استانبول که از سوی ژان‌دوکاس‌امپراتور ازنیق‌درتنگنا قرارگرفته‌بود، ازوی طلب‌یاری کرد. پس‌از حادثهٔ کوسه‌طاغ، غیاث‌الدین که خود در گیر وگرفتاربود با این‌درخواست موافقت کرد؛ ولی این موافقت هرگز به‌مرحلهٔ عمل در نیامد وحتی‌غیاث‌الدین اتحاد با امپراتور ازنیق‌را موافق‌طبع وسیاست‌خود می‌دید. ازاین‌روی‌حکمرانان سلجوقی وازنیق در شهر تری‌پولیس واقع درجوار بولدان‌و دنیزلی با یکدیگرملاقات کردند وبه‌توافق رسیدند، ولی‌تعدادقوای‌امپراتورازنیق برای‌یك‌اقدام مشترك‌کافی‌نبود. به‌احتمال‌قوی ملاقات این‌دو حکمران زمانی صورت‌گرفت که غیاث‌الدین به‌حوالی رود مندرس عقب‌نشینی کرده‌بود.

تسلط و حاکمیت مغول برسرزمینهای سلجوقیان آناطولی

جنگ به‌خاطر سلطنت

پس از وفات غیاث‌الدین کیخسرو دوم از میان سه‌پسرش عزالدین کیکاووس، رکن‌الدین‌قلیچ‌ارسلان و علاءالدین کیقباد ، پسر ارشد یعنی عزالدین کیکاووس دوم ازسوی امرا و بزرگان دولت‌به‌حکمرانی برگزیده‌شد؛ حال‌آنکه‌غیاث‌الدین کیخسرو پیش ازمرگ، پسر کوچکش‌علاءالدین کیقباد راکه مادرش دختر ملکهٔ گرجستان‌بود، به‌ولیعهدی‌انتخاب کرده و وصیت نموده‌بود که پس از مرگ به‌جای اوبه‌حکمرانی منصوب شود، اما بزرگان دولت، پسر بزرگ اوراکه مناسب تشخیص داده‌بودند، به‌حکمرانی برگزیدند.

به‌موجب‌قانون ورسوم معمول، رئیس‌جدید دولت سلجوقی که‌حاکمیت‌مغول را به‌رسمیت شناخته بود ، می‌باید برای عرض تعظیم و مراتب تابعیت به‌حضور متبوع خود قاآن برسد ؛ مضافاً اینکه از سوی قاآن مغول فرستاده‌ای نیز به‌منظور دعوت از اواعزام شده‌بود. عزالدین کیکاووس دوم با طرح این مسأله‌که سرزمینش از سوی امپراتوری روم و ارامنه مورد تهدید است، برادرش رکن‌الدین‌قلیچ‌ارسلان را به دربار قاآن مغول فرستاد.

امپراتور مغول که از نیامدن عزالدین رنجیده‌خاطر شده بود، سلطنت دولت سلجوقی را به‌رکن‌الدین قلیچ‌ارسلان تفویض کرد و او را به‌همراه عده‌ای سرباز به‌آناطولی فرستاد. باآغاز این ماجرا امرای عزالدین کیکاووس و رکن‌الدین برای جلوگیری ازخونریزی تصمیم‌براین گرفتند که سه‌فرزند غیاث‌الدین کیخسرو‌مشترکاً ادارهٔ امور کشوررا به‌دست‌گیرند؛ ولی‌رکن‌الدین‌قلیچ‌ارسلان‌آنرا نپذیرفت وازاین روی قوای عزالدین وركن‌الدين درنزدیکی‌قونیه وآقسرای با یکدیگر به‌زدوخورد پرداختند که درنتیجه، قوای‌قلیچ‌ارسلان شکست‌خورد وخود اونیز به‌اسارت‌درآمد. پس از آن حادثه باز رأی براین قرارگرفت که سه‌برادر در حکمرانی سهیم وشریک باشند (۱۲۴۹م).

حکمرانی سه برادر تا سال ۱۲۵۷م ادامه داشت ، درحالی که به‌حسب ظاهر علاءالدین کیقباد برادر کوچکتر حکمرانی می کرد. مغولان‌خواسته‌بودند که‌عزالدین

تا قره‌قوروم برود؛ اما عزالدین جرأت این‌کار را در خود نمی‌دید و این مسأله راه را برای مداخلهٔ مغولان می‌گشود. عزالدین درسال ۱۲۴۲م تصمیم به‌عزیمت گرفت و ازترس آنکه مبادا رکن‌الدین حکومت‌را قبضه کند، ازتصمیم خودبر گشت وبرادر کوچکش کیقباد را به‌جای خود فرستاد.

رکن‌الدین که از سوی برادرش عزالدین تحت‌نظر بود، درصدد بر آمد تا از این وضع رهایی یابد ؛ لذا با استفاده از فرصتی که دست داد ، به‌قیصریه‌گریخت و درآنجا اعلام حکمرانی کرد. در جنگی که بین دو برادر درگرفت، باز رکن‌الدین شکست خورد و اسیر شد و در دژ «بورلو» زندانی گردید . علاءالدین کیقباد که از سوی عزالدین به‌دربار مغول اعزام شده بود ، در راه نزدیك ارزنجان وفات یافت وعزالدین کیکاوس به‌تنهایی صاحب تاج وتخت شد (۱۲۵۷م). دراین بین، بایجو نویان به‌دلیل‌آنکه دولت سلجوقی خراج وهدایای مقررهٔ سالیانه را بموقع‌پرداخت نکرده بود، واردآناطولی شد . عزالدین جنگ را پذیرا شد و باآنکه در نخستین برخورد به‌پیروزی دست‌یافته‌بود، در مراحل بعدی نبرد شکست خورد و به‌دنبال‌این حادثه رکن‌الدین‌قلچ‌ارسلان را از زندان رها ساخته ، به‌حکمرانی منصوب کردند. عزالدین کیکاوس نیز نخست به‌انطالیه رفت و سپس به‌امپراتوری روم پناهنده شد.

عزالدین کیکاوس‌دوم فرستاده‌ای به‌نزدحکمران‌سرزمینهای غربی مغول‌یعنی هلاکوخان‌فرستاد وازدست بایجو نویان‌به‌اوشکایت‌برد. می‌توان گفت که‌رکن‌الدین قلچ‌ارسلان نه در مقام یك حکمران بلکه در واقع چون یکی از افراد بایجوبه‌شمار می‌رفت، وازآنجاکه‌بیشترین بخش مردم‌آناطولی‌طرفدار عزالدین کیکاوس‌بودند، هلاکوخان دستور داد تا سرزمینهای سلجوقی بین دوبرادر تقسیم‌شود. به‌این‌ترتیب با سومین مداخلهٔ مغولان ، دولت سلجوقی دو نیمه شد و این خود بهترین وسیله بودکه‌آناطولی را تماماً تحت‌نفوذ وسلطهٔ مغول می‌برد . رود سیواس به‌عنوان مرز تعیین‌شد. سرزمینهای‌شرق‌رودخانه‌متعلق به‌رکن‌الدین‌قلچ‌ارسلان‌شد و نواحی‌غرب آن در اختیار عزالدین کیکاوس قرار گرفت. شمس‌الدین محمود وزیربا مراقبت و ادارهٔ امور دوبرادر مانع بروزاختلاف بین‌آنان‌شد. پس ازدر گذشت‌شمس‌الدین، فخرالدین علی معروف به‌صاحب‌عطای قونوی به‌وزارت عزالدین کیکاوس رسید ومعین‌الدین سلیمان پروانه نیز وزیر رکن‌الدین شد.

معین‌الدین‌سلیمان درصددبود تا همهٔ سرزمینهای سلجوقی را تحت‌حکمرانی رکن‌الدین‌قلچ‌ارسلان‌درآورد؛ ازاین‌روی خبرتوافق عزالدین کیکاووس رابامالیك مصر به‌گوش هلاکوخان رسانید. در واقع، عزالدین که قصد داشت از زیر سلطهٔ مغول رهایی‌یابد، درسال ۶۵۹ه‍ق/ ۱۲۶۰م مبادرت به‌مکاتبه با ملك‌ظاهر کردوبه‌دنبال آن، دوطرف به‌توافقهایی دست‌یافتند.

هلاکو پس ازآگاهی از این امر نیرویی به‌سوی عزالدین فرستاد. نیروهایی که عزالدین‌برای مقابله فرستاده بود، شکست خوردند و او نیزبناچار از راه انطالیه به‌نزد امپراتور ازنیق‌گریخت و بدین‌سان رکن‌الدین‌قلچ‌ارسلان چهارم‌تنهاحکمران سرزمینهای سلجوقی شد (۱۲۶۱م). معین‌الدین‌سلیمان وزیرکه از حمایت مغولان برخورداربود، ادارهٔ تمامی‌سرزمینهای سلجوقی‌را به‌دست‌گرفت وبه‌دلخواه‌خویش به‌ادارهٔ امور کشور پرداخت. امپراتور طرابزون با بهره‌گیری از اختلافات داخلی سلجوقیان،سینوپ رابه‌تصرف درآورد؛ ولی معین‌الدین‌سلیمان‌خود شخصاً به‌بدانجا رفت‌وسینوپ‌را بازپس‌گرفت وپسرش‌را به‌ولایت‌آنجا برگزید و بازگشت(۶۶۱-۶۶۲ه‍ق/اواخر۱۲۶۳ و یا اوایل ۱۲۶۴م).

رکن‌الدین قلچ‌ارسلان در یك مجلس باده‌نوشی از اعمال زور معین‌الدین و خلافکاری افراد و اطرافیانش شکایت کرد. چون معین‌الدین‌سلیمان از این سخن آگاه شد، به‌اطلاع مغولان رسانیدکه قلچ‌ارسلان با ممالیك‌مصر مکاتبهٔ پنهانی‌دارد؛ ازاین‌روی قلچ‌ارسلان در شهرآقسرای به‌قتل رسید و پسر خردسالش غیاث‌الدین کیخسرو سوم به‌جای اوبه‌حکمرانی برگزیدهشد. به‌این‌ترتیب معین‌الدین‌سلیمان‌همهٔ امور را دردست‌گرفت واعتماد بی‌حدمغولان را به‌خود جلب کرد (۱۲۶۴م).باآنکه وزارت غیاث‌الدین کیخسرو سوم با صاحب‌عطا فخرالدین‌علی بود، ولی‌همان‌گونه که‌گفته‌شد همهٔ‌کارها به‌دست معین‌الدین‌سلیمان نایب‌السلطنه صورت می‌گرفت. این دوشخصیت‌مدتی بایکدیگر همکاری کردند؛ ولی‌معین‌الدین‌سلیمان که‌فخرالدین‌علی را درمراتب فضل وکمال از خود برتر وموردعلاقهٔ مردم می‌دید، وی را رقیبی‌برای خود دانسته، به‌اطلاع مغولان رسانیدکه او از طرفداران حکمران پیشین عزالدین کیکاووس دوم‌است، ودرنتیجه فخرالدین‌علی زندانی‌شد. درواقع‌معین‌الدین‌سلیمان همهٔ امرایی راکه تصور می‌کرد طرفدار عزالدین کیکاووس‌دوم هستند به‌قتل‌رسانیده

بود وقصدداشت تاصاحب‌عطا فخرالدین‌علی‌را نیز به‌سرنوشت آنان دچارسازد.[۳] اما آباقاخان‌ایلخان‌مغول به‌تشبثات معین‌الدین وقعی نهاد و فخرالدین علی را نزد خود فراخواند و اورا به‌زیر سؤال کشید و پس از اندك سرزنشی آزادش ساخت و اموال مصادره‌شده‌اش‌را به‌وی بازپس‌داد وپس‌ازمدتی نیزاورا به‌وزارت برگزید(۱۲۷۹م).

پس‌ازشکست کوسه‌طاغ ودراثر جنگ‌وجدال برسرحاکمیت بین‌سلجوقیان، تسلط روزافزون مغول برسرزمینهای‌سلجوقی چاره‌ناپذیرمی‌نمود. بخشی‌ازنیروهای مغول درآناطولی مستقر شده بود و مردم به‌جان و مال خویش ایمن نبودند. قوای عشیرتی مستقر در مرزها برای حفظ موجودیت خود در حالتی مترصد و هشیار بسر می‌بردند.

ورود سپاه ممالیك به‌آناطولی

آباقاخان‌می‌خواست دخترقلچ‌ارسلان‌چهارم حکمران مقتول سلجوقی‌رابه‌عقد پسرش ارغون‌خان دربیاورد. نایب‌السلطنه معین‌الدین‌سلیمان با وزیر فخرالدین‌علی عروس را به‌ایران بردند. دراین بین، شرف‌الدین‌مسعود والی نیقده که می‌خواست آناطولی را از شربیدادگری مغولان رهاسازد وبه‌همین‌منظور با ممالیك مصرارتباط مکاتباتی پنهانی برقرارکرده بود، حکمران خردسال سلجوقی و اطرافیان اوراکه در قیصریه بسرمی‌بردند به‌نیقده‌برد وآنگاه ازیك‌سوازترکمنهای قرامان* کمك‌خواست و ازسوی دیگرافرادی‌را به‌نزد سلطان بایبارس که در شام بسر می‌برد، فرستاد واورا به‌آناطولی فراخواند و سپس به‌کشتن مغولان پرداخت. محمدبیگ رئیس عشیرهٔ قرامان به‌یاری شرف‌الدین برخاست (۱۲۷۶م).

آباقاخان که ازماجراآگاه‌شده‌بود بیدرنگ به‌آناطولی نیروفرستادوشرف‌الدین

۳. روزی معین‌الدین در مجلسی مرکب از ارکان دولت و امرای مغول به‌صاحب‌عطا فخرالدین علی می‌گوید که‌شنیده‌است او برای فخرالدین کیکاووس پول‌می‌فرستد. و از اومی‌پرسد: آیا این شایعه حقیقت دارد یا خیر؟ وعلی پاسخ می‌دهد: بلی حقیقت دارد! فخرالدین روزی پادشاه ما و پادشاه سرزمینمان بود. اوبودکه مرا و تو را پرورش‌داد. برای من نامه فرستاد وابراز نیازکرد. من که‌کوچکترین غلام‌اویم مقدار ناچیزی از ثروتی راکه درسایهٔ او به‌دست‌آورده بودم برایش فرستادم (نقل از تاریخ ملك‌ظاهر بایبارس).

* خانوادهٔ یکی از بزرگترین خانهای ترك ساکن حوالی قونیهٔ آناطولی. ـم.

مسعود با نیروهای کمکی خود درقلعهٔ‌نیقده‌پناه گرفت و به‌انتظار رسیدن قوای ممالیك ماند؛ ولی یکی از کسان او که محافظ قلعه‌بود شرف‌الدین را به مغولان تسلیم کرد. حکمران‌وامرای سلجوقی که به‌نیقده‌رفته‌بودند، تحت بازجویی مغولان‌قرار گرفتند. گفته‌می‌شد عصیان شرف‌الدین‌مسعود به‌دستورمعین‌الدین بوده‌است؛ ولی معین‌الدین منکر آن شد وشرف‌الدین مسعود به‌قتل رسید.

در جریان قیام شرف‌الدین ، رئیس‌قبیلهٔ قرامان و بایبارس مملوك مصر به‌او یاری کرده بودند. قرامان‌اوغلی‌محمدبیگ به‌تعقیب نیروهای‌مغول پرداخت و بر آنان پیروزشد. این پیروزی معروفیت قرامان‌اوغلی رادوچندان کرد و به‌اطرافیانش‌جرأت و شهامت بخشید. دراین بین، ملك‌ظاهر بایبارس سلطان مملوك واردآناطولی شد.

نیروهای مغول به‌اتفاق قوای سلجوقی به‌مقابله با بایبارس برخاستند. مغولان که به‌سربازان سلجوقی اعتماد نداشتند، خود به‌تنهایی تصمیم به‌جنگ گرفتند. طی نبردی که در صحرای البستان رخ‌داد مغولان شکست‌خوردند و تلفات زیادی دادند و بسیاری از فرماندهانشان به‌قتل رسیدند (ذی‌القعدهٔ۶۷۵هق/نیسان ۱۲۷۷م).

درنتیجهٔ این‌شکست، نیروهای سلجوقی ومعین‌الدین‌پروانه گریختندو تعدادی از حکام سلجوقی اسیر شدند. بایبارس که در نبرد به‌پیروزی دست‌یافته بود به‌قیصریه رفت و یك‌هفته درآنجا اقامت کرد و به‌نامش سکه زدند . معین‌الدین سلیمان‌پروانه پس از شکست به‌قیصریه رفت و غیاث‌الدین سوم را به‌همراه خویش به‌توقات‌برد.

هنگامی‌که‌آباقاخان‌بانیروی‌عظیمی‌واردآناطولی‌شد،اردوی‌ممالیك‌مصر آنجا را ترك گفته‌بود.آباقاخان‌پس‌از تحقیق دربارهٔ این شایعه که‌آمدن بایبارس‌به‌آناطولی به‌تشویق معین‌الدین‌پروانه بوده‌است، اورا کشت. ـ حقیقت‌اینکه معین‌الدین‌پروانه از زورگویی مغولان به‌تنگ‌آمده وبرای رهایی از این تنگنا در جستجوی‌راه‌چاره بود ـ اباقاآن به‌این نیزاکتفا نکرد، بلکه‌به‌انتقام مغولانی که‌کشته شده‌بودندساکنان اراضی از قیصریه تا ارز روم را قتل‌عام کرد به‌طوری که در این فاجعه دست کم دویست‌هزار تن کشته شدند.

واقعهٔ «جیمری»

کشتار دسته‌جمعی آناطولی نفرت شدید مردم را نسبت به‌مغولان برانگیخت و قرامان‌اوغلی محمدبیگ با بهره‌گیری از این جو ، حکمرانی شاهزاده سیاووش پسرعزالدین کیکاوس‌دوم را اعلام کرد واورادرقونیه که به‌تصرف خویش‌درآورده بود، برتخت‌سلطنت نشانید وبه‌نامش سکه‌زد. درسلجوقنامه‌ها آمده‌است که‌سیاووش شاهزاده نیست ، و به‌او لقب جیمری* داده‌اند همان‌گونه که در کتب تاریخ عثمانی به‌شاهزاده‌مصطفی پسر یلدرم بایزید که‌در ادرنه‌حکمران‌شده‌بود، لقب«دوزمه‌مصطفی»** داده بودند. ساختگی بودن شاهزادگی سیاووش نیز در سلجوقنامه‌ها قید شده‌است.

واقعهٔ جیمری، بسرعت گسترش‌یافت وطرفداران غیاث‌الدین کیخسرو‌ازجمله صاحب‌عطا فخرالدین‌علی نیرویی گردآورد و با او به‌جنگ پرداخت، ولی شکست خورد. طی این جنگ که در محلی به‌نام «چای» رخ داد، دوتن از پسران‌فخرالدین علی کشته شدند . قرامان اوغلی ، قره حصار آفیون را که محل استقرار خزاین صاحب عطابود محاصره کرد؛ ولی‌بدون اخذ نتیجه به‌قونیه باز گشت(۲۳ذی‌الحجهٔ ۶۷۷هق/ مایس‡۱۲۷۹م).

درنتیجهٔ این‌وقایع، غیاث‌الدین سوم وفخرالدین‌علی که از مغولان‌طلب‌یاری کرده بودند به‌قوای مغول پیوسته ، به‌سوی قونیه به‌حرکت درآمدند . محمدبیگ قونیه راترك گفت وبه‌حوالی ارمناك که منطقه‌ای‌صعب‌العبور بود عقب نشست.قوای سلجوقی و مغول او را دنبال‌کردند و سرانجام طی جنگ خونینی که در حوالی قورباغاحصاری رخ‌داد، محمدبیگ‌وبرادران وعمویش به‌قتل‌رسیدند، ولی‌سیاووش گریخت و جان به‌دربرد. مغولان در ضمن ، شورشی راکه در حوالی آقسرای رخ داده‌بود، سرکوب کردند. جیمری یا سیاووش با نیروی تازه‌ای که گردآورده بود ، در حوالی بورلی دیده شد و حکمران سلجوقی او را در حوالی آلتون‌تاش‌در تنگنا گذاشت‌وشکست‌داد. جیمری به‌نزدترکمنهای گرمیان گریخت ودرآنجااز چکمه‌های

* «جیمری» در ترکی به‌معنی خسیس ولئیم است. ـم.
** «دوزمه» به‌معنی قلابی است. ـم.
‡ مطابق ۱۱ اردیبهشت تا ۱۵ خرداد. ـم.

سرخی که به‌پا داشت، به‌حکمران‌بودنش پی‌بردند. او را به‌نزد غیاث‌الدین کیخسرو بردند و او دستور داد زنده زنده پوستش را کندند و آن را پر از کاه کردند (محرم ۶۷۸ه‌ق/حزیران ۱۲۷۹م).

بازهم جنگ برسرمقام

پس ازآنکه عزالدین کیکاووس دوم به‌نزد امپراتور ازنیق گریخت، امپراتور میخاییل پالهئولوق استانبول را ازتصرف لاتینها درآورد و عزالدین را به‌آنجامنتقل کرد وسپس به‌تحریك ایلخان اورا در دژ انزهٔ روملی‌زندانی کرد. عزالدین کیکاووس توسط نیروی برکه‌خان از خانهای آلتن‌اردو که درقبچاق غربی حکومت می‌کرد از زندان‌آزاد و به‌شهر سرای منتقل شد و تا سال ۱۲۷۹ و یا ۱۲۸۰م که وفات یافت، مدت هیجده‌سال درآن شهر زندگی کرد.[۴] اوچهار پسر به‌نامهای مسعود، رکن‌الدین قلچ‌ارسلان، فرامرز وملك داشت. فرامرز در بیزانس وفات یافت وملك به‌دین‌مسیح درآمد ونام کنستانتین برخود نهاد.

مسعود یکی ازپسران عزالدین را به‌طریقی‌گذر به‌حوالی سینوپ افتادوبرای به‌دست‌آوردن‌سلطنت‌سلجوقی به‌فعالیت‌پرداخت وبایادآوری وصیت پدرش به‌تبریز برای نبرد با ایلخان رفت. در این تاریخ آباقاخان درگذشت و برادرش‌احمدتکودار که اسلام‌آورده بود، جانشین او شد (۱۲۸۲م) . احمد تکودار، دیاربکر، خارپوت وسیلوان را برای مسعود درنظر گرفت ومدت یك‌سال‌ونیم اورا نزد خودتحت نظر داشت.

در این ایام غیاث‌الدین کیخسروسوم برای عرض تبریك جلوس‌ایلخان احمد به‌تبریز رفته بود؛ ازاین‌روی ایلخان مغول درصدد برآمد تا قلمرو سلجوقی را بین غیاث‌الدین و مسعود تقسیم کند. این تصمیم باعث تکدر خاطر غیاث‌الدین‌شد،ولی ایلخان وقعی به‌آن ننهاد و مسعود با فرمان (یرلیغ) ایلخان به‌آناطولی اعزام شد و غیاث‌الدین هنگامی که در ارزنجان بسرمی‌برد به‌این احتمال که ممکن‌است‌حوادثی را به‌وجودآورد، به‌قتل رسید (۶۸۲ه‌ق/۱۲۸۳م).*

۴. در تاریخ ملك‌ظاهر آمده‌است که عزالدین کیکاووس دوم در شهر سداق اقامت‌داشت.
* درمتن، درباره اینکه به‌دستور چه‌کسی به‌قتل رسید، توضیحی داده‌نشده‌است. ـم.

جنگ بر سر مقام و منصب با مرگ غیاث‌الدین کیخسرو سوم پایان نگرفت؛ زیرا در سال ۱۲۸۴م به‌دستور ارغون‌خان که جانشین تکودارخان شده بود، دو پسر خردسال غیاث‌الدین به‌حکمرانی سلجوقی منصوب شدند و بدین‌سان ادارهٔ امور قلمرو سلجوقی به‌دست مسعود و نیز دو کودک خردسال رها شد. صاحب‌عطافخرالدین‌علی درصدد برآمد تا مانع این امر شود، ولی در این راه موفق نشد. مرکز حکومتی مسعود، قیصریه و مرکز حکومتی دو برادر که تحت‌سرپرستی مادر بزرگ خویش بودند، شهر قونیه بود. حمایت حکمرانان مستقر در قونیه نیز به‌عهدهٔ آل‌اشرف و قرامانیان واگذار شده‌بود؛ ولی مسعود سرانجام ایلخان را متقاعد کرد و ادارهٔ امور همهٔ کشور را به‌دست گرفت. مدت حکومت کودکان خردسال هفت‌ماه بود (مائیس ۱۲۸۵م).

این حوادث نشان می‌دهد که درآن تاریخ حکمرانان سلجوقی تا حد یك والی تنزل کرده بودند و در اثر جنگ بر سر قدرت، نفوذ و اعتباری برای آنان برجای نمانده‌بود. از سال ۱۲۸۵م به‌بعد جنگ بر سر مقام پایان گرفت.

در سال ۱۲۸۹م رکن‌الدین‌قلچ‌ارسلان پسر دیگر عزالدین کیکاووس ازسداق به‌سینوپ رفت وعلم‌مخالفت بابرادر را برافراشت؛ ولی‌مسعود به‌یاری‌اشرف‌اوغلی، برادرش‌رادستگیرودر«ویران‌شهر»زندانی کرد. اما زندانی‌شدن رکن‌الدین‌شدت‌عمل مخالفان مسعود را موجب شد و سرانجام، امیر قرامان با تهدید امیرآل‌اشرف، اورا وادار به‌آزادساختن رکن‌الدین کرد و رکن‌الدین نیز به‌قونیه‌آمد و درآن‌شهراقامت گزید (۱۲۹۰م).

سلطان مسعود دوم در قونیه اقامت داشت و این شهر از سالیان پیش مرکز دولت سلجوقی بود. دراین بین، در سال ۱۲۹۱م رکن‌الدین قلچ‌ارسلان به‌تحریك «اخی»های قونیه باز علیه برادر به‌جنگ قدرت برخاست. این امر مصادف بازمانی شد که ایلخان گیخاتو عازم آناطولی شده بود. رکن‌الدین قلچ‌ارسلان به‌قسطمونی عقب‌نشست ومظفرالدین‌یاولاق‌ارسلان یکی ازحکام قدیمی سلجوقی اورا بازداشت کرد، اما بعدها رکن‌ُالدین، یاولاق‌ارسلان را به‌قتل رسانید واعلام حکمروایی کرد.

مسعوددوم بانیرویی که کیخاتو دراختیارش گذارده‌بود، به‌مقابلهٔ‌برادرشتافت، ولی‌طی‌نبردی شکست‌خورد واسیرشد؛ امانیروهای مغول که درجستجوی اوبودند،

نجاتش‌دادند وپس ازگردآوری نیروها برقوای رکن‌الدین غلبه‌کردند و معلوم نشد که برسر رکن‌الدین چه‌آمد.

چگونگی اوضاع پس از سال ۱۲۸۳م

بعد از سال ۱۲۸۳م وضع شهرها ، مردم ، حکام و والیان دولت درآناطولی به‌شرح زیر بود:

مسعود دوم حکمران سلجوقی حتی در حد یك والی مغول نیز قدر واعتباری نداشت. دومأمور مغول برهمهٔ‌کارها مسلط‌بودند وبرآن نظارت‌می‌کردند.آناطولی به‌صورت یکی از ولایات ایلخانان درآمده‌بود ؛ شیرازهٔ امور از هم گسسته بود ؛ کارها پیشرفت نداشت ؛کمرمردم زیرسنگینی‌بارمالیات خم شده‌بود و بدهی‌مردم‌از بابت‌خراج به‌مغولان روزبه‌روز انباشته‌ترمی‌شد. حکام‌مرزی نیزازمتابعت‌حکمرانان سلجوقی سر باززده، با خودکامگی رفتار می‌کردند، حتی‌گاهی‌باآنان به‌زدوخورد می‌پرداختند. این حکام با ارسال مالیات و هدایای سالانه به‌خزانهٔ ایلخانان مانع از مداخله و تعرض‌آنان می‌شدند . حکومت‌که از پرداخت مالیات مقرره به‌مغولان ناتوان بود به‌دستاویزهای گوناگون از راه مصادره، اموال مردم را تصرف می‌کرد. به‌سبب عدم‌وصول خراج، مغولان به‌بهانهٔ گردآوری‌آن درآناطولی‌راه‌افتاده،دست به‌چپاول مردم می‌زدند.

اختیارانتخاب‌وزیر سلجوقی ازحکمرانان‌سلجوقی سلب شده بود. مجیرالدین امیرشاه و فخرالدین قزوینی دومهرهٔ مورداعتماد ایلخان در همهٔ‌کارها صاحب‌اختیار بودند؛بویژه‌مجیرالدین‌امیرشاه‌که درظلم وستم‌به‌مردم یدطولایی‌داشت. مجیرالدین آناطولی را از نظر دریافت مالیات به‌دوبخش تقسیم‌کرد. یك بخش را در اختیار خودگرفت و بخش دیگر را به‌فخرالدین قزوینی واگذاشت (۱۲۸۹م) . این شیوهٔ دریافت مالیات دو سال به‌درازاکشید و مردم طی این مدت سخت خسته و فرسوده شدند. ارغون‌خان‌که ازکثرت شکایات به‌رحم‌آمده‌بود، فخرالدین‌قزوینی را اعدام و مجیرالدین‌امیرشاه را معزول‌کرد.

ایجاد فاصله در حکمرانی سلجوقیان و تقسیم کشور به‌چهار منطقه

درسال ۱۲۹۵م به‌سبب‌عصیانی که درتبریزعلیه ایلخان گیخاتو صورت گرفت، بایدو یکی از نواده‌های هلاکـو به‌مقام ایلخانی رسید ؛ ولی غازان‌خان پسر ارغون اورا بر کنار کرد و خود ایلخان شد.

در اثنای این جنگ قدرت بین حکمرانان مغول، یکی از امرای مغول به‌نام بالتو علیه غـازان‌خان علم مخالفت بـرافراشت و غیاث‌الدیـن مسعود عنوان کرد که مخالفت با ایلخان علی‌رغم خواستهٔ خود او بود و تحت‌فشار بـالتو دست به‌این کار زده‌است؛ ولی مورد وثوق قرار نگرفت و درقلعهٔ همدان زندانی‌شد و دیگر کسی‌از خاندان سلجوقی به‌جای اوانتخاب‌نشد. به‌این‌ترتیب، قلمرو سلجوقیان به‌چهارمنطقه تقسیم شد و نظارت کلی بر ادارهٔ امور این چهار منطقه به مجیرالدین‌امیرشاه که باز برسرکارآمده‌بود، واگذار شد (۱۲۹۶م). این مسأله نارضایتی عموم مردم راموجب آمد.

به حکومت رسیدن مجدد خاندان سلجوقی

غازان‌خان چون دریافت که این شیوهٔ ادارهٔ مملکت خطاست‌ووابستگی‌مردم را به‌خاندان سلجوقی دید، مجدداً سلطنت را به‌خاندان سلجوقی بازگردانید وآن‌را به‌علاءالدین کیقباد نوهٔ‌عزالدین کیکاووس‌دوم پسرفرامرز که درآن‌هنگام درددربار وی بود، تفویض کرد (۱۲۹۶م).[۵]

علاءالدین کیقبادسوم‌به‌معیت نیروهای‌مغول به‌آناطولی آمد ودرآنجااستقرار یـافت ، ولی ستمی که بر مردم اعمال می‌شد ازبین نـرفت . حتی یکی از امرا به‌نام سولامش نوهٔ بایجو نویان درسال ۱۲۹۸م علیه این ستمگریها قیام کرد و بسیاری از مغولان‌راکشت؛ ولی ازنیروهایی که‌غازان‌خان به‌مقابلهٔ اوفرستاده‌بود،شکست‌خورد

۵. فرامرز پسر عزالدین دوم در بیزانس درگذشت و پسرش علاءالدین‌کیقباد تـا سال ۱۲۹۶م نزد امپراتور در بیزانس بسربرد. امپراتور در همین‌سال به‌منظور جلوگیری ازپیشروی‌حکام مرزی که‌علیه او به‌حرکت درآمده‌بودند، علاءالدین کیقباد راکه نزد وی بسرمی‌برد، به‌دربار ایلخان مغول فرستاد.

و به‌شام گریخت و از آنجا به آناطولی آمد و تا قیصریه پیش‌رفت و کیقباد سوم به‌دیار بکر فرار کرد؛ اما سولامش این‌بار نیز توفیق نیافت و دستگیر شد و به‌قتل‌رسید.

علاءالدین کیقباد با برادرزادهٔ غازان‌خان ازدواج کرد و به‌سبب رابطه‌باخانوادهٔ ایلخان موردتوجه او قرارگرفت و با اتکا به‌این علاقه و توجه، دست به‌اعمال‌خلاف و بی‌رویه زد؛ حتی‌پس‌از بازگشت ازدیاربکر و احرازمجدد مقام حکمرانی، خود و اطرافیانش مرتکب اعمال‌خلاف و زشت شدند. غازان‌خان پس از آگاهی ازاعمال زشت علاءالدین ، آبوشقا والی‌آناطولی را مأمور نظارت و کنترل اعمال او کرد . علاءالدین که ازنظارت ومراقبت آبوشقا به‌تنگ‌آمده بود،گریخت؛ ولی‌دستگیرش کردند و به‌نزد ایلخان‌فرستادند و به‌دنبال اوشکایات‌نیز سرازیرشد. غازان‌خان‌درصدد کشتن علاءالدین برآمد؛ ولی بر اثر التماس همسر او از کشتنش درگذشت و تنها به‌عزلش بسنده‌کرد و به‌جای او برای دومین‌بار غیاث‌الدین مسعود که مقیم اصفهان بود، به‌سلطنت سلجوقی منصوب شد (۱۳۰۲م).

حکمرانی مجدد مسعود امیدبخش بود؛ زیرا شدت‌عمل غازان‌خان‌بامتخلفان سبب شد که اندك‌ترسی دردل حکام وسربازان مغول راه‌یافت و کشور حالت آرامش وسکون به‌خود گرفت. مسعود دوم به‌عایدی اندکی که به‌او اختصاص داده‌شده‌بود، اکتفا کرد و در قیصریه مستقر شد، درحالی که از سلطنت تنها نامی براو بود. مسعود در اواخر عمر فلج شد و یك سال اینچنین زنده ماند و در سال ۱۳۰۸م درگذشت . پس ازمرگ او کسی‌ازخاندان سلجوقی به‌حکمرانی نرسید و ادارهٔ آناطولی‌به‌شکل یك ولایت به‌یکی از حکام مغول واگذار شد . مغولان به‌احتمال اینکه شاهزادگان بازماندهٔ خاندان سلجوقی بااستفاده از فرصت ممکن‌است دست‌به‌قیام بزنند،درصدد ازمیان برداشتن آنان برآمدند و به‌دنبال‌آن، والی کل آناطولی چوبان‌اوغلی‌دمیرتاش (ازسال۱۳۱۷م) هرشاهزادهٔ سلجوقی راکه یافت به‌قتل‌رساندو آن‌عده از شاهزادگان که به‌قرامانیان پناهنده شده‌بودند، از سوی آنان مورد لطف و محبت قرار گرفتند.

نگاهی به‌اقدامات فرهنگی و عمرانی در آناطولی
طی قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی

هنگام‌تأسیس‌دولت سلجوقیان آناطولی نخستین سالهای‌حکومت، صرف تسلط بر آناطولی‌شد. این‌دولت نخست با بیزانس وسپس‌باصلیبیها درگیربود، که‌سرانجام در نیمهٔ دوم قرن‌دوازدهم درگیریها شدت نخستین را از دست‌داد و اقدامات‌عمرانی آغاز شد. سلجوقیان‌آناطولی پس ازآنکه تمامی سرزمینهای تحت حکومت حکام دانشمندیان، بنی‌منگوچك وسلدوقیان واقع درآناطولی‌شرقی و میانه‌را حداکثر تا اواسط قرن سیزدهم به‌خاك خود ملحق کردند، اجتماعی از ترکها درآناطولی پدید آوردند وبا افزوده‌شدن‌مؤسسات‌علمی‌واجتماعی‌این‌حکام‌خرده‌پا به‌این‌گونه‌مؤسسات در نقاط دیگرآناطولی، یك وحدت فرهنگی و عمرانی خودنمایی‌آغاز کرد.

همان‌گونه‌که پیشتر اشاره کردیم، چون مکاتبات دولت سلجوقیان‌آناطولی به‌زبان فارسی بود، لذاآثاری‌که از سوی علما و ادبا به‌پادشاهان و امرای سلجوقی تقدیم می‌شد به‌زبان فارسی بود. آثار نوشته‌شده به‌زبان عربی بسیار اندك بود واثری به‌زبان ترکی به‌رشتهٔ تحریر نیامد.

از نیمهٔ دوم قرن دوازدهم به‌سبب وجود ثبات در داخل قلمرو سلجوقی ونیز به‌دلیل بعضی موفقیتها در سیاست خارجی، فعالیتهای علمی و اجتماعی شروع به‌اوج گیری می‌کندکه این خود مقارن است با حکومت قلچ‌ارسلان دوم (۱۱۵۶-۱۱۹۲م) و پسرش رکن‌الدین‌سلیمان (۱۱۹۶-۱۲۰۳م).

چه در زمان این‌دوحکمران وچه در زمان‌سلاطین و وزرا وحکام‌آناطولی که پس از این دوحکمران ادارهٔ امور را در دست گرفتند، رقابت چشمگیری در زمینهٔ ایجاد مؤسسات فرهنگی و اجتماعی و جریانات علمی دیده می‌شود؛ به‌طوری‌که به‌سبب این‌حرکت‌فکری، دانشمندان‌بسیاری ازسایرنقاط به‌آناطولی‌آمدند. به‌خاطر حمایت بی‌حد و حسن پذیرشی که نسبت به دانشمندان ابراز می‌شد علما، متفکران، ادباوهنرمندان بسیاری ازاورفه، سوریه، عراق وایران مقیم‌آناطولی‌شدند. بخصوص وجود پادشاه روشنفکری چون قلچ‌ارسلان‌دوم ودو پسر روشن‌بین‌وروشنفکرش که هریك والی ولایتی بودند و از اندیشمندان استقبال می‌کردند، سببُ شدکه چراغ

تفکر و دانش در این محیط فروزان‌تر شود.

بویژه وقتی شیخ شهاب‌الدین‌سهروردی[۶] مشهور به«شیخ‌مقتول» که به‌سبب آثار فلسفی‌اش شهره بود، به‌آناطولی آمد، قلج‌ارسلان با خاطری سخت مشتاق و کرداری آکنده از لطف پذیرایش شد و با آنکه درآناطولی به‌اشاعهٔ فلسفهٔ اشراق که خود منتسب به او بود، پرداخت ولی کسی به‌آن اعتراضی نکرد[۷]؛ حال آنکه این مرد بزرگ بعدها به‌خاطر داشتن همین فکر وعقیده با فتوایی که از سوی‌علمای حلب صادر شد به‌دستور صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۸۵هق/۱۱۸۶م به‌قتل رسید. شهاب‌الدین مقتول اثرفلسفی خود پرتونامه راکه به‌زبان فارسی است، به‌نام‌بر کیارق امیر «نیکسار» (پسر قلج‌ارسلان‌دوم) و نیز اثر فلسفی دیگر خود یعنی الواح‌عمادیه را به‌نام عمادالدین ابوبکر قرا ارسلان امیر خارپوت تألیف کرده‌بود.[۸]

برکیارق که مردی روشنفکر، شاعر وعلاقمند به‌فلسفه بود، اثری راکه به‌او تقدیم شده‌بود تماماً خواند و از رموز آن‌آگاه شد. ابوالفضل حسین‌بن‌محمدتفلیسی که دارای‌آثار متعددی است، کتاب ملحمه درزمینهٔ مرهم و داروجات راکه ازعربی به‌فارسی ترجمه‌کرده بود و نیزکتاب دیگرش در زمینهٔ تعبیر خواب به‌نام‌کامل التعبیر را به‌نام قلج‌ارسلان دوم نوشت و به‌او اهدا کرد. نسخه‌ای از این کتاب که بعدها به‌زبان ترکی ترجمه شد به‌شمارهٔ ۲۷۰۷ درکتابخانهٔ ایاصوفیه نگهداری می‌شود. درسال ۵۵۸هق/۱۱۶۳م کتاب روضة‌المناظر للملک‌الناصر به‌زبان فارسی و درعلم کلام توسط جمال‌الدین ابوبکر بن‌اسماعیل تألیف و به‌ناصرالدین‌برکیارق امیر نیکسار تقدیم شد. ابوحنیفه عبدالکریم‌بن‌ابوبکر نیز مجموعه‌ای از رباعیات خود به‌نام

۶. شهاب‌الدین ابوالفتوح یحیی بن حبش بن امیرک درسال ۵۴۹هق/۱۱۵۴م در قصبهٔ‌سهرورداز قصبات جوار شهر زنجان که درشمال غربی ایران قراردارد، به‌دنیا آمد. پس ازپایان تحصیلات، در حلب مقیم شد و از سوی ملک‌ظاهر پسر صلاح‌الدین ایوبی مورد لطف و حمایت قرارگرفت. براثر مناظره‌ای‌که با علمای حلب انجام داد برآنان غالب آمد و این خود سبب‌شد که جوی علیه او به‌وجود آید. سهروردی ازسوی‌علمای‌حلب به‌بی‌دینی متهم‌شد و به‌موجب دستور اکیدی که از سوی صلاح‌الدین‌ایوبی برای پسرش صادر شد، به‌قتل رسید (۱۱۸۹م). از میان‌آثار متعدد فلسفی او می‌توان،از حکمة الاشراق نام برد.

7. Massignon Recueil de Textes inédits concernant l'histoire de la mistique en poys d'Islam (Paris, 1929).

۸. گزارش‌کنگرهٔ تاریخ ترک.

الاختیارات‌فی مجمع الرباعیات را به‌نام محی‌الدین مسعود پسر دیگر قلج ارسلان‌دوم به‌رشتهٔ نظم‌درآورد.

رکن‌الدین‌سلیمان ازپسران قلج‌ارسلان دوم‌که نخست‌امیرتوقات‌بود وبعدها به‌سلطنت متصرفات سلجوقی رسید ، از پیروان فلسفهٔ شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی بود . از جملهٔ دیگرآثار ادبی می‌توان از روضة‌العقول نام برد که به‌سبك کلیله ودمنه و به‌زبان فارسی از سوی محمدبن‌قاضی ملاطیایی وزیر رکن‌الدین‌سلیمان‌که سلطانی قدرشناس بود تألیف و به‌او تقدیم شد. رکن‌الدین برای شاعری به‌نام ظهیرفاریابی که قصیده‌ای به‌نام اوسروده‌است دوهزار سکهٔ طلا، ده‌رأس اسب، پنج‌غلام وپنجاه دست پارچهٔ تن‌پوش از هرقماش ارسال داشته‌بود.

اطلاعات ما در زمینهٔ حرکتهای فکری قرن دوازدهم تا وفات رکن‌الدین در همین حدود است؛ اما در نیمهٔ اول قرن سیزدهم به‌آثاری در زمینه‌های علمی‌وادبی و تصوف برمی‌خوریم . نیمهٔ اول این قرن به‌سبب استیلای مغول درآسیای میانه و مهاجرت علمای آن‌سامان به‌آناطولی سخت حایز اهمیت است . ازبین این بزرگان مهاجر می‌توان از سلطان‌العلماء علاءالدین پدرمولانا وشاگردش برهان‌الدین‌محقق ترمذی نام‌برد.

در قرن سیزدهم درآناطولی به‌جای فلسفهٔ اشراق، فلسفهٔ وحدت وجود رایج شد وشعر وادبیات وتصوف رواج یافت. روایت است‌که غیاث‌الدین کیخسرو اول پسرکوچك قلج‌ارسلان دوم‌که در اوایل قرن سیزدهم به‌سلطنت سلجوقی رسیدبجز زبان فارسی زبانهای رومی و لاتین‌را نیز می‌دانست. او اشعار زیبایی به‌زبان‌فارسی دارد. کتاب راحة‌الصدور وآیة‌السرور در زمینهٔ تاریخ سلجوقی که در سال ۵۹۹ه‍ق/ ۱۲۰۲م توسط محمدبن‌علی‌راوندی تألیف شد، به‌نام غیاث‌الدین کیخسرو است.[۹]

عزالدین کیکاووس اول پسر غیاث‌الدین کیخسرو اول (۱۲۱۰ - ۱۲۱۹ م) پادشاهی‌بود باطبعی‌ظریف که شعروشاعری راقدر می‌شناخت؛ ازاین‌روی‌حرکتهای فکری زمان پدرش در ایام حکمرانی او نیز بشدت ادامه یافت و شعر و ادبیات در زمان این پدر و پسر با حسن‌استقبال روبرو بود.

۹. راحة‌الصدوروآیة‌السرور درسال ۱۹۲۱ درلیدن هلند به‌چاپ رسید.

دختر امیر حسام‌الدین سالار قصیده‌ای شامل هفتادودو بیت به‌نام عزالدین کیکاووس سرود و از موصل برای او فرستاد. عزالدین در ازای هر بیت از قصیده یکصدسکهٔ طلای تمام‌عیار برای اوفرستاد. نظام‌الدین ارزنجانی وشمس‌الدین طبسی نیزباتقدیم قصایدی به‌عزالدین از احسان بی‌حداو بهره‌مندشدند. عزالدین کیکاووس که ازقصیدهٔ نظام‌الدین که دروزن وقافیه به‌قصیدهٔ طبسی تأسی کرده بود، سخت‌خوشش آمده‌بود، مقام‌وی‌را از سردبیری‌دیوان به‌مقام‌امیرعرضی ارتقاء داد. انیس القلوب اثر تاریخی قاضی برهان‌الدین عونوی که به‌زبـان فارسی است ، به‌نام عزالدین کیکاووس تألیف شده است . قاضی برهان‌الدین‌عونوی (ابونصربن‌مسعود) قاضی سیواس بود و در وقفنامهٔ دارالشفای سیواس عزالدین کیکاووس، نام او آمده بوده است. در میان‌آثار محمدبن‌قاضی‌ملاطیایی که قبلاً ازاونام‌بردیم بریدالسعادة که دربرگیرندهٔ شرح حال مختصر بزرگان‌است، به‌نام عزالدین کیکاووس تألیف شده‌است. عزالدین کیکاووس نزد این شخص زبان عربی و قواعدآن زبان را فراگرفته بود.

به‌دستور عزالدین کیکاووس درآنکارا درمحلی که قبلاً به‌نمازگاه معروف‌بود و اینك موزهٔ نژادشناسی قراردارد، یك مدرسه ساخته شد ودرسیواس نیزبیمارستان مشهور دارالشفاء بنا شد . در بین ادبـا و شعرای زمان عزالدیـن کیکاووس دوم به‌نام تعدادی ازوزرای‌اوچون‌مجدودالدین‌ابوبکر، شمس‌الدین‌حمزهٔ طغرایی، امیرعرض نظام‌الدین احمد و شمس‌الدین اصفهانی برمی‌خوریم.

قـرن سیزدهم چه از نظـر حرکتهای فکری و چه از لحاظ اوضاع اقتصادی سعادت‌آمیزترین دوران حیات آناطولی‌است. علاءالدین کیقباد سلطانی شاعرونقاش و منبت‌کاری ماهر و درعین‌حال سخت مشتاق مطالعه و مناظرات علمی بود . او از قـوانین دولتی بـدقت پیروی می کرد و در این‌باره هـرگز اهمال روا نمـی‌داشت و کیمیای سعادت اثر اخلاقی امام محمد غزالی و سیاستنامهٔ خواجه نظام‌الملك ازجمله آثار فارسی‌بودکه مدام‌آنها را مطالعه‌می کرد. وی درحق بزرگان و مشاهیرتصوف زمانش چون شیخ‌صدرالدین عونوی، مولانا جلال‌الدین رومی ، نجم‌الدین‌دایه و سید برهان‌الدین محقق ترمذی نهایت مراتب احترام را رعایت می کرد . شیخ‌اکبر محی‌الدین‌عربی‌درعصر این پادشاه به‌آناطولی‌آمد وضمن‌سیاحت درقونیه،سیواس و ارزنجان، فلسفهٔ وحدت‌وجودرا تبلیغ‌کرد. نجم‌الدین‌دایه هنگام اقامت‌درسیواس

مرصادالعباد من‌المبدأالی‌المعاد را به‌علاءالدین کیقباد تقدیم کرد.[۱۵] مثنوی‌معنوی ، دیوان کبیر ، فیه‌مافیه و مکتوبات مولاناجلال‌الدین‌و نصوص صدرالدین قونوی، فکوك‌و رسالة الوجود جزء تألیفات ارزندهٔ قرن سیزدهم است. همچنین مکاتبات صدرالدین قونوی باعلامه خواجه‌نصیرالدین‌طوسی‌دربارهٔ مسائل علمی‌از این قرن برجای مانده‌است. کتاب اللطائف‌العلائیه فی‌الفضائل‌السنیه نیز ازطرف احمدبن سعیدالزنجانی که اثری در زمینهٔ سیاست است، به‌نام علاءالدین کیقباد به‌رشتهٔ تحریر درآمده‌است.

دربین علمای زمان علاءالدین کیقباد ، نام قاضی صدرالدین ارومیه‌ای (ابوثنا محمودبن‌ابی‌بکر) وجمال‌الدین کامیار (ازسرداران‌سلجوقی) را نباید ازقلم‌انداخت. از جملهٔ علمای این عصر می‌توان از سراج‌الدین نام برد که در نودسالگی وفات یافت و در قونیه به‌عالی‌ترین مقام دولتی یعنی قاضی‌القضاتی رسید. معروفترین اثر او مطالع‌الانوار است که در منطق و علم کلام نوشته شده است . به‌سبب تنازع بین تصوف و علم کلام، سراج‌الدین همواره با صوفیان در تضاد بود؛ عجیب اینکه از تصادف‌روزگار نماز میت برسرجنازهٔ‌مولانا جلال‌الدین را اوبجاآورد. جمال‌الدین کامیار که مدتی در بخارا به‌تحصیل اشتغال داشت، در فلسفه ، فقه و شعر دستی تمام داشت. استاد او در فلسفه شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی بود.

اندکی پس از وفات علاءالدین کیقباد و با فروریختن آوار حاکمیت مغول، می‌توان‌گفت که‌حرکتهای‌فکری تقریباً درآناطولی متوقف‌شد و دیگر باآثاری نظیر آنچه که در دوران رفاه وآرامش آناطولی به‌وجودآمده‌بود، کمتربرخورد می کنیم.

در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم در زمان عزالدین کیکاووس دوم به‌یك اثر فلسفی به‌نام لطائف‌الحکمه برمی‌خوریم که درسال ۶۵۵هق/۱۲۵۷م تألیف شده‌است. و نیز اثر دیگری به‌نام مشارق‌الدرر الزهر فی کشف حقائق نظم‌الدرر در سال ۱۲۵۷م توسط سعیدالدین‌فرقانی به‌نام معین‌الدین وزیرسلجوقی به‌رشتهٔ تحریردرآمد که‌شرحی‌است برقصیدهٔ معروف ابن‌فارس.

۱۵. این‌اثر درسال ۸۲۵هق/۱۴۲۲ م از طرف قاسم‌بن‌محمود قره‌حصاری با نام ارشادالمرید الی المراد فی‌ترجمة مرصادالعباد به‌ترکی ترجمه و به‌سلطان مراد دوم تقدیم شد. این ترجمه شامل پنج‌باب و فصول متعدداست و از طریقت سلوك، وصول به‌عالم یقین و تربیت انسانیت‌وصفات ربانیت درآن سخن به‌میان‌آمده‌است.

از دیگر آثار نیمهٔدوم قرن سیزدهم می‌توان از کتابهای زیر نام برد: قسطاس‌العداله که در زمینهٔ سیاست در سال ۶۸۳ه‍ق/۱۲۸۴م توسط خطیب محمد به‌زبان فارسی تألیف و به‌مسعود دوم تقدیم شد؛ سلجوق‌نامهٔ ابن‌بی‌بی به‌زبان فارسی با نام الاوامرالعلائیه و سلجوق‌نامهٔ منظوم به‌زبان فارسی که توسط خواجه‌دحانی و به‌امرعلاءالدین کیقبادسوم به‌رشتهٔ نظم درآمد؛ روضةالکتاب دربارهٔ منشیگری نوشتهٔ رکن‌الدین ابوبکرمعروف به‌صدرمتتبع؛ فتوت‌نامه اثرناصری شاعر که در۶۸۹ه‍ق/۱۲۹۰م به‌نام اخی محمد به‌نظم کشیده شد ، و نیز رسالهٔ منظوم اشراقات که توسط همین‌شخص‌تألیف‌شد. ازدیگرتألیفات این‌عصرمی‌توان از خاموشنامه تألیف‌شخصی به‌نام یوسف که در زمینهٔ حکایت است، و نیز از پاره‌ای ترجمه‌ها و رساله‌ها نام‌برد.

مؤسسات علمی و اجتماعی

پس از شرح مختصر جریانات فکری قرن دوازدهم و سیزدهم، بی‌مناسبت نیست نظری کوتاه نیزبه‌چگونگی مؤسسات علمی واجتماعی قرون یادشده بیفکنیم.

دراواخرقرن دوازدهم وقرن سیزدهم متناسب وهماهنگ باحرکتهای‌فکری، فعالیتهای علمی و اجتماعی نیز صورت می‌گرفت. مهمترین نمونه‌های این فعالیتها را در ارز روم، ارزنجان، قره‌حصار شرقی ، نیکسار، دیوریکی ، ملاطیه، سیواس، توقات، اماسیه، قیصریه، آنکارا، چانقری، قسطمونی، سینوپ، نیقده، قره‌شهر،قونیه، اگریدور، بلك‌شهری، کوتاهیه، قره‌حصارآفیون، دنیزلی، انطالیه و علائیه می‌بینیم . دربین این شهرها مؤسسات علمی و اجتماعی قونیه ، سیواس ، توقات و اماسیه از اهمیت خاصی برخوردار است.

کاروانسراها و خانهای متعددی که این شهرها را به‌هم می‌پیوست ، بر سر راههایی بنا شده‌بود که مناسبات اقتصادی این شهرها را نیز برقرار می‌کرد. ازآنجا که در این تاریخ‌آناطولی غربی هنوز در دست امپراتوری بیزانس بود بالطبع از این‌مواهبی که توسط‌ترکها به‌وجودآمده‌بود بهره‌مند نبود. دراین‌منطقه ازآناطولی این قبیل فعالیتها از قرن چهاردهم‌آغاز شد و به‌طوری‌که بعداً خواهدآمد به‌طرز حیرت‌انگیزی‌بسرعت‌گسترش‌یافت.سلجوقیان آناطولی، دانشمندیان، بنی‌منگوچك و سلدوقیان‌که درآناطولی دولت اسلامی ترك را تأسیس کردند، با احداث مسجد،

مدرسه، عمارت*، بیمارستان، پل، حمام، چشمه، کاروانسرا و نظایرآن در سرزمینهای تحت ادارهٔ خود، آنرا زینت بخشیدند.

توضیحات بیشتر دربارهٔ این بناها که امروزه بقایای بعضی ازآنهاموجوداست خارج از محدودهٔ بحث‌ماست. حتی ذکر اسامی تک‌تک آنان نیز خود بحث‌مفصلی خواهدبود.

تعداد مساجد ساخته‌شده درآناطولی از نیمهٔدوم قرن دوازدهم و قرن‌سیزدهم که دررأس مؤسسات اجتماعی قراردارد، متجاوز ازچندین‌هزاراست که حتی‌امروز نیزبا بررسی‌وقفنامه‌ها می‌توان به‌محل آنها پی‌برد. تعداد مدارس شهرها تقریباًمعادل مساجد ساخته شده در شهرها بود .آمار تعداد تقریبی بیمارستانها که درآن تاریخ به‌موجب کتیبه‌هایشان با اسامی‌مختلفی‌چون‌دارالشفاء، دارالصحه وبیمارخانه‌احداث شده‌بودند، دردست‌است. به‌نظر اینجانب بیمارستانهای‌بناشده در دیوریکی، سیواس، توقات، اماسیه، قیصریه، چانقری ، قسطمونی و قونیه مؤسسات بهداشتی ـ درمانی بوده‌است.

عمارتهای احداث شده در جوار مدارس از جملهٔ مؤسسات مهم اجتماعی بود. در این عمارتها، هم تغذیهٔ دانش‌آموزان مدارس تأمین می‌شد و هم در اوقات معینی افراد فقیر وتهیدست اطعام‌می‌شدند. نحوهٔ اطعام وتحویل‌غذا، مخارج‌روزانهٔ عمارت و نوع غذاها در وقفنامه‌های مربوطه ثبت می‌شده است.

اگر محل‌کاروانسراها وخانهایی که شهرها و قصبات آناطولی را به‌هم‌ارتباط می‌داد برروی‌نقشه‌ای پیاده‌شود، مشاهده خواهیم کرد که این‌بناهای ارتباطی چگونه درآن قسمت آناطولی که در دست ترکها بود ریشه دوانیده بود و چگونه با ممالک ودریاهای همجوار ارتباط برقرارمی کرده است. این کاروانسراها وخانها که‌آسایش مسافران و استراحت چهارپایان آنان را تأمین می کرد، به‌شیوه‌ای مستحکم بنا شده بود. بخشی از این خانها و کاروانسراها درامتداد دریاها و بخش دیگر برسرراههای تجاری بود که به‌آناطولی غربی، سوریهٔ جنوبی و آناطولی شرقی کشیده شده بود.

برای آگاهی‌مختصر دربارهٔ‌کاروانسراهای بناشده درقرون‌مذکور، نقل‌بخشی

* محل موقوفه برای اطعام فقرا. ـم.

از نوشتهٔ حیرت‌آمیز یك‌مورخ‌عرب که با مشاهدهٔ یکی از کاروانسراهای ساخته‌شده به‌امر جلال‌الدین قراتای از وزرای سلجوقی واقع درناحیهٔ زمانتی از توابع بخش «بنیان» قیصریه آنرا به‌رشتهٔ تحریردرآورده بسنده خواهدبود. وقتی کاروانسرایی که به‌امر وزیری ساخته شده بوده است، اینچنین‌مجهز ومجلل‌باشد، پس کاروانسراهای ساخته‌شده به‌امرسلطان‌چگونه‌نخواهدبود؟این‌مورخ‌عرب که درسال۶۷۵ه‍ق/۱۲۷۷م به‌همراه اردوی ملك‌ظاهربایبارس، سلطان مملوك به‌آناطولی آمده وتا قیصریه رفته بود،کاروانسرای قراتای راکه درآن اقامت کرده بود چنین توصیف می کند:

«...به‌این ترتیب مدتی به‌راه ادامه دادیم. درآنجا خانی (کاروانسرا) که‌به‌آن قراتای‌خان می گفتند پدیدارشد. این خان دلیل بزرگی بر همت عالی بانی‌آن‌است؛ زیرا از نظر وسعت وارتفاع ازبلندترین خانها و از نظر معماری زیباترین آنهاست. بنا ازسنگهای سرخ تراشیدهٔ درخشان‌ساخته‌شده‌است که ازفرط درخشندگی به‌مرمر می‌ماند. برروی دیوارها وسایر نقاط‌خان نقشهایی‌هست که نمی‌توان‌آن‌را شرح‌داد. درخارج ازاین خان یك‌حیاط پوشیدهٔ سنگفرش‌شدهٔ محصور با دیوارهای‌مستحکم وجود داردکه دارای دو در است . در این محوطه دکاکین بسیار است . در خان آهنین است.

«در داخل خان، ایوانهای مخصوص تابستان ، اتاقهای خاص زمستان و آخورهایی برای چهارپایان وجود داردکه انسان از شرح آن عاجز می‌ماند ؛ یعنی اگرکسی زمستان و تابستان را مقیم آنجا شود امکانات مخصوص هر فصل را در دسترس خواهد داشت . در داخل خان، حمام ، بیمارستان ، داروهای مورد نیاز ، مفروشات واشیاء و لوازم دیگر وجود دارد. به‌مهمانان یعنی مسافران به‌خاطررضای خدا غذای مجانی می‌دهند.

«سرورمان سلطان (یعنی سلطان ملك‌ظاهر بایبارس) را از طعام خیرات آنجا آوردند. برای‌این خان موقوفه‌های بسیارساخته شده‌است وبرای ادارهٔ آنها مأموران بسیاری گماشته‌اندکه عایدات آنها را اخذ وصرف این خان می کنند. تاتارهامتعرض آنان نشده‌اند. مردم‌آناطولی از بانی این خان با احترام یاد می کنند.»

این خطوط اصلی جریان فکری یکصدوپنجاه ساله درآناطولی و مؤسسات علمی واجتماعی، نمونهٔ‌کاملی از فعالیت ترکهای اغوز درپی‌تسلط‌آنان درزمینه‌های

علمی و اجتماعی است که ازآن یاد شد.

تشکیلات کشوری و لشکری در زمان سلجوقیان آناطولی

در زمان سلجوقیان نیز چون سایر حکومتهای قدیمی ترك امور دولتی در اختیار خانوادهٔ سلطان بود و ازاین‌روی می‌باید این مقامات بین خانوادهٔ سلطنتی تقسیم‌شود. بزرگترین و بانفوذترین فرد این خانواده به‌ریاست دولت انتخاب‌می‌شد و افراد دیگر خانواده با به‌رسمیت‌شناختن و پذیرفتن «حاکمیت‌عالیهٔ» او، حکومت می‌کردند. این‌شیوه بعدها گسترش بیشتری‌یافت وشامل‌حال‌امرا وفرماندهان‌صاحب نفوذ و شایان اعتمادی که به‌آنها «اتابك» می‌گفتند نیز شد. سلجوقیان‌آناطولی با دنبال کردن کلیهٔ‌آداب وسنن حکومتی، از نظر شکل حکومت درست‌مثل‌سلجوقیان بزرگ (سلجوقیان ایران) بودند.

دیوانخانه‌ها

سلجوقیان‌آناطولی نیز چون سلجوقیان بزرگ به‌منظور انجام امور دولتی صاحب تشکیلات دیوانی‌بودند. ریاست بزرگ دیوان که پس از پادشاه، بزرگترین صاحبمقام کشور به‌شمار می‌رفت با وزیر «صاحبدیوان» یا «صاحب اعظم» بود.

اگر دیوان‌به‌ریاست‌شخص‌پادشاه‌تشکیل‌می‌شدبه‌آن «دیوان خاص»می‌گفتند. دیوان مأموری داشت که‌کار نظارت براعمال انجام یافته درایالات را به‌عهده داشت وبه‌او «مشرف‌الممالك» می گفتند وبه‌وزیر یا صاحب اعظم قلمدانی به‌نشانهٔ وزارت داده‌می‌شد. لقب دوادار (دی‌بیت‌دار*) ازتعبیرات ابداعی زمان سلجوقیان‌است.

برات‌وفرامین پادشاه‌ونامه‌های رسمی‌ومکاتبات بادولتها از دایرهٔ«نشانجی»** یعنی دیوان طغرا نوشته‌می‌شد. این دایره «پروانه» نام داشت. دایره‌ای که امورمالی دولت درآن صورت می‌گرفت «دیوان استیفا» نامیده می‌شد و به‌مسؤول آن دایره «مستوفی» می گفتند. امور مربوط به‌دادگستری توسط «دیوان مظالم» اداره می‌شد

* دی‌بیت به‌معنی دوات و قلمدان است. ـم.
** دبیر یا مأموری که به‌امر سلطان بر نامه‌ها مهر (طغرا) می گذاشت. ـم.

که اگر بخواهیم این تشکیلات را با تشکیلات دولتی امروز ترکیه مقایسه کنیم، دیوان بزرگ به‌منزلهٔ هیأت وزرا و سایر دیوانها چون وزارتخانه‌های امروزی‌بوده است.

همهٔ اموردولتی به‌طور کلی در دیوان بزرگ بررسی و به‌تناسب وظیفه به‌دیوانهای دیگر محول می‌شد که دقیقاً به‌سبك تشکیلات امروزی دولت ترکیه بوده‌است.

ادارهٔ ایالات

حکومت ایالات و ولایات یا به‌شاهزادگان خانوادهٔ پادشاه و یا به‌رجال‌دولتی منسوب به‌پادشاه و مورد اعتماد او واگذار می‌شد. در معیت شاهزادگان، حکام باتجربه‌ای بودندکه مسائل مربوط به‌آن ایالت یا ولایت را به‌نام شاهزاده‌حل‌وفصل می‌کردند. به‌این افراد «آتابیک» (اتابك) می‌گفتند.

دربارهٔ اینکه قلمرو دولت سلجوقیان آناطولی به‌چند ایالت تقسیم شده بود تا این تاریخ سندی به‌دست نیامده است. تنها همین‌قدر می‌دانیم که قلچ‌ارسلان دوم کشورخود را بین‌یازده‌پسرش تقسیم کرده که درنتیجه به‌نظرمی‌رسد درزمان‌او کشور به‌یازده ایالت تقسیم شده‌بود. بعدها با الحاق سرزمینهای سلدوقیان و بنی‌منگوچك درارز روم، ارزنجان، قره‌حصار شرقی، انطالیه، علائیه، ایچل، سینوپ، خارپوت، اخلاط و دیاربکر به‌آناطولی و نیز الحاق بعضی از شهرهای بیزانس، تعدادایالات سلجوقی در اواخر دوران این دولت نزدیك به‌بیست ایالت بوده‌است.

در هر ایالت تشکیلات دیوان مرکز در مقیاس کوچکتری تشکیل شده بود. والی مسؤول کلیهٔ امور ایالت و یا ولایت بود. مسؤولیت امور نظامی شهر با یکی از فرماندهان لشکر بود که «سوباشی» نامیده‌می‌شد. این شخص مستقیماً تابع‌مرکز بود.

به‌والیانی که ایالات ساحلی را اداره می‌کردند القاب «ملك‌السواحل» و «امیرالسواحل» می‌دادند. اینان ناوگانهایی تحت فرماندهی خود داشتندکه فرمانده ناوگان، «رئیس‌البحر» نام داشت. در سمت جنوب سینوپ که درساحل دریای سیاه قرارداشت و درمشرق علائیه واقع درکنارهٔ بحرابیض دو مرکز کشتی‌سازی‌وتعمیر

کشتی وجود داشت.[۱۱]

عایدی اراضی به‌نسبت تخصیص به‌پادشاه، امرا و سپاهیان به‌اقسام مختلف تقسیم می‌شده‌است. اراضی، ملك شخصی این افرادنبود، بلکه‌آنها عشریه ومالیات حصهٔ‌تعیین‌شده را دریافت می‌داشتند. به‌اراضی‌اختصاص‌داده‌شده به‌سلطان،«خاص» می گفتند. گذشته از آن، املاکی نیز به‌امرا داده‌می‌شد.

امور نظامی

درزمان‌سلجوقیان دردرجهٔ نخست‌سپاهیان‌به‌دو تیره‌تقسیم‌می‌شدند: حقوق‌بگیر و تیمارلی.* بجز این دو تیره نیروهایی چون نیروهای عشیره‌ای وجود داشتند که حقوق‌بگیر بودند. درصورت نیاز به‌افراد بیشتر، از«جیره خور» یعنی افراد مزدور و یا به‌عبارت دیگر مزدبگیر استفاده می‌شد. سپاهیان حقوق‌بگیر در التزام رکاب سلطان بودند و به‌دودستهٔ پیاده‌نظام و سواره‌نظام تقسیم می‌شدند و حقوقشان سه ماه به‌سه‌ماه پرداخت می‌شد.

سپاهیان تیمارلی نیز به‌دودسته تقسیم می‌شدند. یك دسته مستقیماً از عایدی اراضی اختصاص داده شده به‌آنها و دستهٔ دیگر از عایدی امرای متبوعه استفاده می‌کردند. قوای عشیره‌ای را می‌توانیم در ردهٔ دستهٔ اخیر به‌حساب‌آوریم. سپاهی تیمارلی مکلف بود به‌نسبت عشریه‌ای که دریافت می‌داشت، در موقع لزوم تعداد متناسبی‌سرباز به‌همراه خود داشته‌باشد. نظامیان‌تیمارلی‌لقب وعنوان سپاهی‌داشتند.

کلیهٔ امور لشکری در مرکز توسط «دیوان عرض» انجام می گرفت. دفاتر حقوق و القاب همه در این دیوان متمرکز بود.

۱۱. این مرکز هنوز هم برجای مانده‌است. دردورهٔ عثمانی دراینجا کشتی ساخته می‌شد. کارخانهٔ کشتی‌سازی سینوپ نیز چه در زمان اسفندیاریان وچه درزمان عثمانیها فعال بوده‌است.

* سپاهیانی که ازعشریهٔ درآمد املاك واراضی دولتی استفاده می‌کردند. درفصل‌شانزدهم همین کتاب توضیحات مفصلی دراین‌باره آمده‌است. ـم.

فصل ۲

اوضاع امپراتوری روم (بیزانس) در آناطولی در قرن سیزدهم

همان گونه که درابتدای فصل اول دیدیم قبل از جنگهای صلیبی بزرگ، سلجوقیان تادریای اژه وسواحل مرمره تسلط خود را تثبیت کردند وجزایری را در آن حوالی با استفاده از نیروی دریایی خود تحت‌نفوذ خویش درآوردند؛ ولی جنگهای صلیبی، استیلای بیشتر ترکها را به‌تعویق انداخت و سرانجام دراواسط قرن‌سیزدهم مرز بین ترکها و حکومت بیزانس درحدود دبولو، اسکی‌شهر، کوتاهیه، آفیون‌قره‌حصار، اسپارطه و دنیزلی تثبیت شد. پس‌از شکست و کشته‌شدن غیاث‌الدین کیخسرو اول درجنگ آنتی‌یوخ (بین دنیزلی و نازیللی) که در سال ۱۲۱۰م در کنار شهر مندرس رخ‌داد، دیگر بین سلجوقیان و بیزانس جنگی روی نداد. دو دولت مناسبات دوستانه داشتند و سلجوقیان کلیهٔ فعالیتهای خودرا به‌شرق وجنوب وشمال آناطولی محدودساختند.

امپراتوری ازنیق

درسال ۱۱۹۵م آلکسی ژ. لانژ سوم در استانبول برادرش امپراتور ایزاق را از سلطنت خلع و او را به‌همراه پسرش زندانی کرد و خود بر منصب امپراتوری

نشست. الکسی‌پسر ایزاق‌درسال ۱۰۲۱م از زندان گریخت وضمن توسل به‌نیروهای صلیبی که در«ونیز» متمرکزبودند با وعد ووعید، آنان‌رابه‌استانبول به‌مقابلهٔ عمویش الکسی‌لانژ فرستاد.

نیروهای‌صلیبی که وارداستانبول‌شده‌بودند، درتموز ۱۲۳۰م باتهدید،امپراتور الکسی‌لانژ را از سلطنت خلع کرده، ابتدا ایزاق و پس از او پسرش الکسی چهارم را به‌امپراتوری برگزیدند. پس از فرار الکسی‌لانژ از راه دریای سیاه به‌زاغوره در سال ۱۲۰۳م اوضاع استانبول‌آشفته شد.

درسال ۱۲۰۴م به‌سبب درگذشت الکسی، الکسی پنجم به‌امپراتوری رسید؛ اما پس ازمدتی به‌دنبال یك‌شورش وقیام به‌امپراتوری او نیز خاتمه داده شد.باآنکه تئودورلاسقاریس ازخاندان روم به‌امپراتوری رسید،ولی‌اونیزنتوانست‌کاری ازپیش ببرد و بقیهٔ لاتینها* که قبلاً قسمتی‌از آنان بخشی‌ازشهر را در دست داشتند، بااستفاده از این حوادث ، در نیسان ۱۲۰۴م از حصارهای مشرف به‌خلیج وارد شهر شده ، تمامی شهر را به‌اشغال خود درآوردند و یك امپراتوری لاتین تأسیس کردند . با اعمال‌نفوذ ونیز، بودوئین دوفلاندر به‌عنوان‌نخستین‌امپراتور انتخاب‌شد(۲۳مائیس ۱۲۰۴م) و در روملی، یعنی اروپای‌جنوب شرقی، سرزمینهای بیزانس به‌تصرف‌این امپراتوری لاتین درآمد.[۱]

به‌سبب اشغال‌آناطولی خانواده‌های رومی به‌حوالی‌آناطولی گریختند. یکی از افراد این خانـواده یعنی تئودورلاسقاریس داماد الکسی سوم هنگامی‌که حصار استانبول از سوی لاتینها در تنگنا قرارگرفته بود از سوی راهبان از بین نامزدهای

* ساکنان لاتین‌زبان حوالی روم.ـ م.

۱. پس از تأسیس امپراتوری لاتینها در استانبول ادارهٔ امور سلانیك وکریت به‌شکل پادشاهی به‌مارکی‌دومون‌فرا واگذارشد. این‌شخص بعدها کریت (قندیه)را به‌ونیز فروخت. این جزیره تا سال۱۶۶۹م که قندیه توسط کوپرولو زاده فاضل‌احمدپاشا به‌تصرف‌درآمد، دردست ونیز بود. کنت‌بلوآ از ارکان دولت‌لاتین، با عنوان دوك‌ازنیق، بیتینیا و دیگران، مورهٔ شمالی، فیلیبه، وسایر نقاط را دراختیارگرفتند. ونیز بجز کریت که‌آن‌را خریداری‌کرده بود جزایر دریای مرمره وبعضی‌مناطق موره (سواحل چناق‌قلعه) را به‌تصرف درآورد و ایالت‌آناطولی دربست دراختیار فرانسویان قرارگرفت. تنها کادی‌کوی، کاواقلار و سیزیك (قاپی‌داغی) به‌سبب‌آنکه انبارهای تجاری ونیز درآن قرار داشت، دردست ونیز باقی‌ماند.

مختلف به‌مقام امپراتوری برگزیده شد؛ اما اوبظاهر فروتنی نشان‌داد و اعلام‌داشت تا زمانی که سروسامانی به‌امور دولتی نداده است، عنوان امپراتوری را نپذیرفته ، تنها به‌عنوان دسپوطی (اسقفی) اکتفا خواهد کرد.

پس‌از اشغال استانبول ازسوی لاتینها تئودورلاسکاریس به‌آناطولی گریخت. شهر ازنیق را به‌تصرف درآورد ودرآنجا مستقر شد؛ سپس با پشتیبانی غیاث‌الدین کیخسرو سلطان سلجوقی مرزهای‌خود راگسترش‌داد و امپراتوری ازنیق راتأسیس کرد.

بجزآن، الکسی کمنن‌از خاندان‌کمنن‌درطرابزون و موروزوموس درحوالی مندرس، هر یك حکومتی تشکیل داده بودند . پس از مذاکرات طولانی ، سلطان سلجوقی جانب لاسکاریس راگرفت و امپراتور ازنیق حوالی ارکلی دریای سیاه‌را از امپراتور طرابزون‌گرفت و موروزوموس که درحوالی مندرس حکمرانی‌می‌کرد پرداخت مالیات سالیانه به‌امپراتوری ازنیق را پذیرفت.

امپراتوری لاتین استانبول بزرگترین و خطرناکترین خصم امپراتوری ازنیق به‌شمار می‌رفت ؛ زیرا امپراتوری‌لاتین برای سرنگونی امپراتوری ازنیق به‌آناطولی‌نیرو فرستاده‌بود واین‌نیروها به‌فرماندهی هانری برادر امپراتور نیروهای لاسکاریس را شکست داده و بورسه را به‌محاصره درآورده بودند . اما ازآنجاکه بین پادشاهی بلغار و امپراتوری‌لاتین تضاد مذهبی وجود داشت و همچنین‌کالوژان حکمران بلغار پیشنهاد امپراتوری لاتین را مبنی بر اطاعت از او ردکرده بود و از وی نفرت داشت و گذشته ازآن قیام و شورشی نیز ضمن توافق با رومیان روی‌داده بود، امپراتور لاتین به‌وحشت افتاد و نیروهای اعزامی به‌آناطولی را به‌روملی برد و با بلغارها به‌مقابله پرداخت. درنبردی که درحوالی ادرنه رخ‌داد و طی‌آن‌ترکهای کومان به‌یاری بلغارها برخاسته‌بودند، لاتینها شکست خوردند و امپراتور بودوئین به‌اسارت‌درآمد (نیسان ۱۲۰۶م). این‌حادثه امپراتوری ازنیق را نجات‌داد وبه‌روایتی بودوئین به‌قتل رسید و به‌روایت دیگر در زندان ترنووا مرد. با اینهمه امپراتوری ازنیق تا سال ۱۲۱۶م یعنی تا مرگ هانری که به‌جای برادرش بودوئین به‌حکومت رسیده‌بود در معرض خطر قرارداشت، زیرا هانری فرماندهی ارزشمند وحکمرانی پر قدرت بود.

در اثنای تأسیس امپراتوری ازنیق ، دولت سلجوقی با دنبال‌کردن سیاستی نادرست و با پشتیبانی از امپراتور، مانع از گسترش نفوذ ترکها به‌آناطولی غربی شد . بعداً اگرچه این دولت درصدد جبران اشتباه خویش برآمد، ولی چنانکه در قسمت اول دیدیم ترکها نه‌تنها درجنگ آنتی‌یوخ شکست خوردند بلکه‌غیاث‌الدین کیخسرو اول نیز طی این نبرد کشته‌شد (۱۲۱۰م).[۲]

در سال ۱۲۲۲م لاسکاریس درگذشت و دامادش ژان واتاس سوم به‌جای او به‌حکمرانی منصوب شد. این شخص سیاستمداری شایسته و سربازی قدرتمند بود. غیاث‌الدین کیخسرو دوم پس‌ازآنکه درسال ۱۲۴۳م از مغولان شکست خوردبرای پیشگیری از حملات جدیدآنان درصدد برآمد تا با بودوئین دوم امپراتور لاتین پیمانی ببندد. ژان واتاس ضمن ممانعت از عقد این‌پیمان، موافقت سلطان سلجوقی را برای‌بستن‌یك پیمان‌تدافعی وعدم‌تجاوزجلب‌کرد واین‌پیمان درتریپولی (محلی‌در حوالی بولادان نزدیك ده ینی‌جه) منعقد شد.

ژان‌واتاس که با سیاست و تدبیر موفق شدآغازگر یك دوران رفاه اقتصادی درکشورش باشد ، در روملی نیز به‌موفقیتهایی دست یافت. واتاس در سال ۱۲۵۴م درگذشت و پسرش تئودور لاسکاریس دوم به‌جای او نشست و پیمان پدرش را با سلجوقیان تجدیدکرد و به‌آشفتگیهای حاکم در روملی سروسامان بخشید. درهمین ایام بودکه عزالدین کیکاووس دوم‌که با برادرش قلچ‌ارسلان برسر سلطنت منازعه داشت، مغلوب مغولان شد و به امپراتوری ازنیق پناه‌برد.

لاسکاریس‌دوم در سال ۱۲۵۸م تقریباً در جوانی بدرود زندگی‌گفت‌وبه‌جای او پسرش ژان‌چهارم راکه هفت هشت سال بیش نداشت به‌حکمرانی برگزیدندکه

۲. انگیزهٔ نبردآنتی‌یوخ چنین بود:
الکسی‌لانژ امپراتور بیزانس از استانبول فرار می‌کند و پس از ورود به‌آناطولی نزد غیاث‌الدین‌کیخسرو می‌رود و درصدد برمی‌آید تا امپراتوری ازنیق را به‌اختیار بگیرد. او ضمن ملاقات با شاه سلجوقی عنوان می‌کندکه لاسکاریس امپراتوری او را غصب‌کرده است . سلطان سلجوقی طی ارسال اولتیماتومی به‌لاسکاریس ، از او می‌خواهد امپراتوری را تحویل الکسی لانژ بدهد . لاسکاریس‌که از این واقعه‌آشفته‌خاطر شده بود به‌منظور ارزیابی اوضاع با ارکان لشکر ملاقات می‌کند و چون از مراتب وفاداری‌آنان نسبت به‌خوداطمینان می‌یابد، به‌پیشنهاد سلطان سلجوقی پاسخ ردمی‌دهد. در جنگ آنتی‌یوخ الکسی‌لانژ برادرزن لاسکاریس نیز به‌اسارت درمی‌آید.

موزالون و پاتریك آرسن وصی او بودند. اما میخائیل پاله‌ئولوق که فرماندهی مقتدر و در عین‌حال مردی حریص و طماع بود درسال ۱۲۵۹م وصی امپراتورخردسال شد و امپراتوری اورا اعلام کردند. درزمان این امپراتور، عزالدین کیکاووس دوم که باز از مغولان شکست خورده بود، مجدداً به‌امپراتوری ازنیق پناهنده شد. میخائیل پاله‌ئولوق با دستوری که ازسوی مغولان دریافت داشت، این‌بار عزالدین کیکاووس را به‌آناطولی نفرستاد و نزد خویش نگاه داشت.[3] او در سال ۱۲۶۱م استانبول را اشغال کرد[4] و مرکز حکومتی را به‌آنجا منتقل نمود وخاندان پاله‌ئولوق را تأسیس کرد. او دراثنای شادمانی ناشی از فتح استانبول دستورداد به‌چشمهای ژان امپراتور حقیقی میل کشیدند وسپس امپراتوری خودرا اعلام کرد. با انتقال مرکز امپراتوری ازنیق به‌استانبول، حکام منزوی سلجوقیان آناطولی شروع به‌پیشروی به‌طرف آناطولی غربی وتصرف اراضی بیزانسیها کردند. فرماندهان قلاع تابعهٔ امپراتور نیزوابستگی پیشین خود را به‌استانبول اسماً حفظ کردند، ولی عملاً[4] خودسرانه رفتار می کردند. حتی اوضاع حوالی بیتینیا نیزکه فاصلهٔ بسیار نزدیکی با استانبول داشت بر این

۳. عزالدین پس از مدتی به‌استانبول رفت. امپراتور وعده کرده‌بود که برای مقابله با مغولان او را یاری خواهد کرد، ولی نه‌تنها به‌وعدهٔ خود وفا نکرد، بلکه‌پیمان محرمانه‌ای نیز با مغولان بست . بعدها عزالدین به‌بهانهٔ اینکه قصد تحریك بلغارها علیه امپراتور را داشت ، دستگیر و در دژ انزه زندانی شد (۱۲۶۵م). سرانجام عزالدین به‌دست حکمران قبچاق آزاد شد و به‌شهر سارای رفت.

۴. میخائیل یا میشل پاله‌ئولوق با اسقف اتولیا و اپیر به‌جنگ پرداخت. در جنگ، اسقف اپیر با آنکه شوهرخالهٔ اسقف مانفرد حاکم سیسیل و پرنسهای موره وآخائیا اورا یاری کردند ، ولی موفق نشد ؛ حتی پرنس آخائیا اسیر شد و با واگذارکردن بعضی از شهرهای کشور به‌امپراتور، آزاد شدکه دربین این شهرها می‌توان از شهر اسپارطه واقع در لاقونیه نام برد. بر اثر تصرف این شهرها سایر نقاط موره نیز به‌تصرف درآمد. درعملیات اخیر موره، قیصر الکسی عامل موفقیت امپراتور بود که ترفیع مقام یافت.

میخائیل پاله‌ئولوق برای بار دوم بودکه الکسی را به‌موره فرستاده‌بود. او هنگامی که با نیروهای همراهش شبانه ومخفیانه ازنزدیکیهای استانبول عبورمی کرد، به‌پیرمردی برخورد. از پیرمرد سؤال کردکه این وقت شب ازکجا می‌آید؛ او پاسخ‌گفت از سوراخی که در حصار شهر وجود دارد از شهر بیرون‌آمده‌است. الکسی سربازان خودرا از شکاف مزبور وارد شهر کرد وبسیاری از نقاط شهر را به‌آتش کشیدکه باد شمالی نیز به‌گسترش این‌آتش‌سوزی کمك کرد. هرکسی که از خانه‌اش بیرون‌آمده بودکشته شد و بودوئین دوم امپراتور لاتین بسختی توانست جان سالم به‌در برد . او نخست به‌کلیبولی ، سپس به‌آتنه و پس ازآن ازآتنه برای یاری‌گرفتن به‌اروپا رفت (فرانچس، ترجمهٔ میرمیراوغلی).

منوال بود، که شاید در این امر نفرت از میخائیل‌پاله‌ئولوق از عوامل مؤثر به‌شمار می‌رفت. درروملی هم جوحاکم درست نظیر آناطولی‌بود وشهرها در مقابل بلغارها و صربها باز و بی‌دفاع بود. مهمترین اسکله‌های تجاری موره، جزایر دریای اژه و بعضی از بنادر دریای سیاه دراختیار ونیز و جنوا بود. با اینهمه میخائیل پاله‌ئولوق موفق شد نیروهایی راکه بودوئین دوم امپراتور لاتین و شارل پادشاه ایتالیا جهت گرفتن استانبول گسیل داشته‌بودند، مغلوب کند؛ درحالی‌که برای استحکام موقعیت امپراتوری‌خودنه ارتش‌منظمی داشت ونه‌نیروی‌دریایی. ازاین‌روی حکام عشیره‌ای مرزنشین که در مرزهای غربی سلجوقیان مستقر بودند و نیز عشیرهٔ«قایی» که در آن ایام دربیتینیا اسکان داده‌شده‌بودند، بااستفاده ازضعف امپراتوری‌بیزانس درقرن‌سیزدهم به‌حرکت درآمده ، شروع به‌اشغال دژها وشهرهای رومیان کردند که بعداً درضمن سایرحوادث شرح آن نیز خواهدآمد.

فصل ۳

اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناطولی از قرن چهاردهم به‌بعد

درزمان سلجوقیان آناطولی نیروهای جنگجوی مستقر در مرزها حملاتی را آغاز کردند. این نیروها درزمان قدرت سلجوقیان تحت‌فرمان ونفوذآن دولت‌بودند و دست تعرض به‌سوی سرزمینهای امپراتوری روم دراز نمی کردند. فقط نزدیك اواسط قرن سیزدهم بویژه درزمان علاءالدین کیقباد بزرگ به‌سبب خطر مغولان، بخشی از عشیره‌های مستقر در مرزهای شرقی سلجوقیان به‌مرز غربی منتقل‌شدند.

با نقل و انتقال عشایر مرزی از شرق به‌غرب، مرز شرقی سلجوقیان حالت بازوی دفاعی به‌خود گرفت. دولت سلجوقی که باکسب موفقیتهایی درمرز جنوبی قدرتمندمی‌نمود، به‌نظر می‌رسید که پس‌ازشکست کوسه‌طاغی درسال ۱۲۴۳م‌یکباره پایه‌های قدرتش فروریخت، به‌طوری که ناگزیر از پرداخت خراج به‌مغولان شد.

چنانکه در سطور پیش گفتیم، جنگ و جدال داخلی برسر تصاحب سلطنت، سبب تثبیت نفوذ مغولان درآناطولی شد و دراین راه چنان پیش رفتند که سلاطین سلجوقی را چون امرای تابع خود عزل و نصب می کردند و حتی آنان را به‌قتل می‌رسانیدند. برای مقابله با این وضع، ترکمنهای مستقر در مرزهای کیلیکیا و روم

یعنی عشایر مرزی، خود رأساً دست به‌اقدام زدند، به‌طوری که حتی درمقابل آن‌عده از سلاطین سلجوقی که از مغولان اطاعت می کردند جبهه گرفتند . از سوی دیگر، پیمانهایی که در زمان قدرت سلجوقیان با امپراتوری روم بسته بودند کم کم شکسته شد و با استفاده از ضعف امپراتوری، فرصت پیشروی به‌سوی آناطولی غربی را به‌دست آوردند. گروهی بسیار از مردم نیز که غرب را امن یافته‌بودند روی به‌این‌سو نهادند.

حملات آغاز شده از سوی ترکمنها به‌اراضی بیزانس نتیجهٔ موفقیت‌آمیزی به‌همراه‌داشت ودراین موفقیتها، خراج سنگین تحمیل‌شده به‌مردم ازسوی‌امپراتوری روم تأثیر بسزایی داشت. با سرنگونی سلجوقیان آناطولی، امپراتوری بیزانس نیز در سراشیب سقوط قرارگرفت . استرداد استانبول و انتقال امپراتوری ازنیق به‌آن شهر، وضعیت دفاعی درمرزهای سلجوقی را تضعیف کرد واین خود انگیزه‌ای برای حملات عشایر مرزی شد.

عملیات ترکمنها در خاك بیزانس به‌طور مستمر ادامه یافت. خانهای مرزی به‌تشکیل امیرنشینهای کوچك دست‌زدندوهمزمان بااین‌اقدامات، باپذیرفتن حاکمیت مغولان‌غرب یعنی‌ایلخانان که برسراسر آناطولی‌مسلط‌شده‌بودند وبا پرداخت خراج سالیانهٔ‌معین به‌آنان، تامدتی ازتعرض آنها آسوده‌خاطرشدند. به‌این‌ترتیب درمرزهای غربی‌سلجوقیان‌امیرنشینهای گرمیان، بنی‌اشرف (آل‌اشرف)، بنی‌حمید، آل‌منتشا و نیز امیرنشین‌عثمانی‌وباز درحوالی‌سمت آناطولی‌غربی‌امیرنشینهای قراسی، صاروخانیان و بعدها آیدینیان به‌وجود آمدند.[1]

در اوایل قرن چهاردهم دیگر هیچ نامی از دولت سلجوقی درمیان نبود . پس از مرگ غیاث‌الدین کیخسرو دوم در سال ۱۳۰۸م که حتی به‌اندازهٔ یك والی

۱. گریگوراس‌دربارهٔ چگونگی سرزمینهای‌اشغال‌شده توسط این‌امیرنشینها چنین توضیح‌می‌دهد: آلیسوریوس (علی‌شیراوغلی) گرمیانی اکثراراضی قرافریقیه واراضی‌منتهی به‌فیلادلفیا وازانطاکیه واقع‌در نزدیکی رودخانهٔ مه‌آندورس‌تاسرزمینهای نزدیك‌به فیلادلفیا رابه‌تصرف درآورد، و از فیلادلفیا تا سواحل ازمیر و یانیه را شخصی به‌نام صاروخان در دست‌گرفت . نواحی زیره، مانیسه، پری‌اینی وحوالی افه‌سوس راشخص‌دیگری به‌نام ساسان متصرف‌شده‌بود وبخش دیگری را تا لیدیاس، ائولیس، چناق‌قلعه ومیسیه‌راکلام‌بیک و پسرش‌قراسی صاحب شدند. نواحی اولوداغ وآن سوی وی‌تینیا را شخصی به‌نام عثمان اشغال‌کرد . از حوالی نهر سقاریه تا پلاقونیه به‌دست پسران اوموربیک افتاد (صفحات ۶۲ و ۶۳).

نیز ارزش و اعتبار نداشت، دولت سلجوقی که در زمان وی اسماً موجودیت داشت، عملاً از میان برداشته شد. پس از انقراض سلجوقیان ادارهٔ امور آناطولی به والیانی که از سوی حکمرانان ایلخانی تعیین می‌شدند، سپرده شد. این والیان ضمن ادارهٔ امور، خراجهای مقرره را چه در داخل کشور و چه از مرزها جمع آوری کرده، به خزانهٔ ایلخان می‌فرستادند.

قدرتمندترین والی در میان والیان آناطولی، بیگلربیگ ایلخان و دمیرتاش پسر امیرچوپان فرمانده کل قوا بود.[۲]

۲. دمیرتاش یکی از پسران امیر چوپان بود که در زمان ابوسعید بهادر والی آناطولی شد و نابسامانیهای این منطقه را از میان برداشت ؛ اما بعداً یعنی در سال ۱۳۲۲ م هنگامی که والی بود با اعلام سلطنت، درصدد قطع ارتباط و تابعیت خود با ایلخانان برآمد که در این رابطه با سلطان ممالیك نیز مناسباتی برقرار کرده بود.

این اقدام دمیرتاش، پدرش امیرچوپان بیگلربیگ ایلخان را در موقعیت دشواری قرار داد. امیرچوپان بیدرنگ با نیروی عظیمی که فرماندهی آن را خود به عهده داشت به آناطولی رفت و ضمن جلب نظر حکام اطراف، پسرش دمیرتاش را محاصره کرد و او را که با قوای خود به مقابله با پدر برخاسته بود، دستگیر ساخت و با خود به تبریز آورد.

ابوسعید بهادرخان به خاطر پدرش رعایت حال این والی عصیانگر را کرد ــ درواقع، کار دیگری هم نمی‌توانست بکند ــ و او را بخشود و دوباره ولایت آناطولی را به او داد و روانهٔ آن منطقه‌اش کرد. البته پس از این حادثه دمیرتاش دیگر هرگز درصدد اقدامی علیه ایلخان برنیامد.

دمیرتاش پس از بازگشت به آناطولی بر آن شد تا حکام آناطولی را که به اقدامات خودسرانه خو گرفته بودند ازمیان بردارد و چنانکه در فصل مربوطه خواهد آمد حکامی چون سلیمان اشرف اوغلی و حمیداوغلی و فلك‌الدین دندار را به قتل رسانید و سرزمینهای آنان را ضبط کرد. هنگامی که دمیرتاش، دنیزلی را به محاصره درآورد و یکی از امرایش یعنی حاکم اردنا را مأمور محاصرهٔ قره‌حصار آفیون کرد ، خبر رسید که ابوسعید بهادر ، برادرش را که نسبت به او اسائهٔ ادب کرده بود به قتل رسانیده است، و دمیرتاش به این اندیشه افتاد که ممکن است روزی او نیز به چنین سرنوشتی دچار شود؛ لذا دست از محاصره کشید و به سیواس آمد تا از چگونگی حال پدرش باخبر شود. وقتی شنید که پدرش درجریان نبردی از نیروهای ابوسعید شکست خورده و سرانجام دستگیر شده و به قتل رسیده است، به مصر گریخت و ادارهٔ امور آناطولی را به امیر اردنا رها کرد (ذی‌الحجهٔ ۷۲۷ هق/اکیم ۱۳۲۷ م). ابوسعید بهادرخان، شیخ حسن بزرگ را والی آناطولی کرد و او نیز ادارهٔ امور آنجا را وکالتاً به امیر اردنا سپرد. دمیرتاش بااصرار و خواهش ابوسعید در قاهره به قتل رسید (۱۳۲۸م).

شیخ حسن کوچك یکی از پسران دمیرتاش پس از درگذشت ابوسعید بهادرخان ، نقش مهمی در مجادلاتی که برسر احراز قدرت و حکومت درگرفته بود، داشت و ادارهٔ امور حوالی آذربایجان را به دست گرفت. برادرش اشرف نیز در آذربایجان حکومت کرده بود.

حکام آناطولی که قصد داشتند از جو حاکم در آناطولی که پس از مرگ غیاث‌الدین مسعود بوجود آمده بود استفاده کنند، درصدد کسب استقلال برآمدند و در مقابل حکومت ایلخانان جبهه گرفتند. ازاین‌روی دمیرتاش کوشید تا سراسر آناطولی‌را تحت‌نفوذ خود درآورد وحکامی‌را که سرازاطاعت ایلخان برنتافته‌بودند ازمیان برداردودراین رابطه سلیمان‌اشرف‌اوغلی ودندارحمیداوغلی‌را به‌قتل‌رسانید، ولی باشنیدن خبرقتل‌پدر بافرارازمصر اقداماتش ناتمام ماند (۱۳۲۷م).

پس‌ازدمیرتاش شخصی‌به‌نام اردنا والی‌آناطولی‌شد. او با توجه‌به‌چگونگی شرایط به‌اقدامی علیه حکام‌آناطولی دست نزد و با بهبود اوضاع داخلی و برقراری عدالت، رضایت خاطر مردم را فراهم کرد. در سال ۱۳۳۵م پس از درگذشت ابوسعید بهادرخان‌که فرزندی نداشت، فرزندان هلاکوبر سر کسب مقام سلطنت به‌جنگ بایکدیگربرخاستند ودرکشاکش‌این‌جنگ‌قدرت،اردنابی‌سروصدابه‌تأسیس حکومتی‌درآناطولی‌اقدام کردکه دراین‌رهگذر، ازیاری‌سلطان‌مملوك نیزبهره‌گرفت وسرانجام موفق به‌تشکیل‌حکومت‌شد و سیواس‌را مرکزخود قرارداد.[۳]

۳. دمیرتاش هنگام فرار به‌مصر، آناطولی‌را به‌اردنا واگذاشت ـ شایدهم‌اردنا به‌همراه دمیرتاش گریخته وبااو به‌مصر رفته بود ـ. اردنا ازترکان اویغور بود و دوبرادرش دراردوی‌ایلخانان سمت‌فرماندهی‌داشتند. پس‌ازدمیرتاش‌درسال۱۳۲۸م‌ولایت آناطولی‌ازسوی ابوسعیدبهادرخان به‌یکی‌ازمنسوبانش به‌نام‌شیخ‌حسن‌بزرگ واگذارشد. این‌شخص‌خود رأساً ادارهٔ اموررا به‌دست نگرفت، بلکه به‌خاطراعتمادی‌که به‌صداقت اردنا داشت به‌وکالت ازسوی خود ادارهٔ امور را به‌او واگذاشت. بعدها پس از وفات ابوسعید ودراثنای جنگ قدرتی‌که درگرفت، شیخ‌حسن به‌حکمرانی عراق منصوب شد. درنتیجه به‌خاطر درگیری بااوضاع واحوال عراق ونیز براثر مبارزه با حکام‌رقیب، ادارهٔ امورآناطولی‌بکلی‌به‌دست اردنا افتاد؛ امااوبی‌آنکه‌دردرگیریهای پس‌ازفوت ابوسعید دخالت‌کند، به‌شیخ‌حسن وفادارماند.

امیراردنا که فردی مدبر و سیاستمدار بود بامهارتی شایان توجه ازکنار این‌حوادث و اتفاقات به‌سلامت‌گذشت‌وخودرا درگیرماجراهای‌خطرناك‌نکرد. شیخ‌حسن کوچك پسردمیرتاش که پس‌ازغلبه برشیخ‌حسن‌بزرگ‌برآذربایجان‌مسلط شده‌بود، به‌امیراردنا پیشنهادکردکه ازاو تبعیت‌بکند،ولی‌اردنا نپذیرفت. ازاین‌روی‌شیخ‌حسن کوچك‌به‌همراه نیروهای‌ایلخان‌سلیمان‌شاه که به‌جانشینی‌ابوسعید برگزیده شده بود، به‌مقابلهٔ اردنا رفت؛ ولی اردنا آنان‌را درمحلی‌به‌نام «کرنبوك» شکست‌داد. بااین‌پیروزی به‌نفوذ اردنادرآناطولی افزوده شد و اونیز با استفاده ازاین‌جو بانام علاءالدین‌اردنا سلطنت‌خودرا اعلام‌کرد وبه‌نام خود سکه زد.

اردنا موفق‌شد با اعمال روشی عادلانه، محبت و احترام مردم‌راکه ازحاکمیت مغول واز بی‌عدالتیهاوبی‌سیاستیها به‌تنگ آمده بودند، نسبت‌به‌خودجلب‌کند. امیراردنا که برسیواس، ←

دراین ایام بجزحکومت اردنا درآناطولی امرا وامیرنشینهای دیگرنیزبه‌شرح زیربودند:

قرامانیان، بنی‌حمید، آل‌منتشا، گرمیانیان، آیدینیان، صاروخانیان که تابع گرمیانیان بودند، امیرنشین‌قره‌سی درمیسیه وهلسپوند، امیرنشین جندراوغول‌لاری درقسطمونی وسینوپ وامیرنشین‌عثمانی که تانواحی‌سگوت، ینی‌شهر، بیله‌جك، اسکی‌شهر، بورسه، ازنیق وازمیت گسترش یافته بود.

ازآنجا که آگاهی از نحوهٔ مناسبات سیاسی حاکم‌نشینان آناطولی باعثمانیان درقرن چهاردهم وحتی‌درقرن‌پانزدهم برای دنبال کردن وقایع‌مربوط به‌عثمانیها ـ که بعداً خواهد آمد ـ سودمند می‌باشد، لذا بی‌مناسبت نخواهدبودکه شرح‌مختصری دربارهٔ هریك ازاین‌امیرنشینان داده شود.

امیـرنشین* قرامانیـان**

به‌موجب تحقیقات‌اخیر دربارهٔ اصل‌ونسب عشیرهٔ قرامان، دو نظریه وجود دارد. طبق یك نظریه‌آنها به‌تیرهٔ سالور اغوزها و به‌موجب نظریهٔ دیگربه‌تیرهٔ افشار اغوزها منسوبند.

علاءالدین کیقباد اول دراثنایی که عشایر ترکمن‌را درمرزهای روم و کیلیکیا

→ قیصریه، نیکده، آقسرای، آنکارا، توقات، اماسیه، شبین‌قره‌حصار، ارزنجان‌وحوالی آن‌مسلط شده بود، درسال ۱۳۲۵م درگذشت.

اوحکمرانی بود عالم ودانشمند. ابن‌بطوطهٔ سیاح که خودناظربودمی‌نویسدکه اوبا فصاحت به‌زبان‌عربی سخن‌می‌گفت وبه‌سبب دادگستری‌اش مردم به‌او «پیامبرکوسه» لقب دادند.

پس‌ازمرگ اردناپسرش‌محمدبیگ به‌جای اونشست. اوبه‌یاری مملوك مصریکی ازامرا را که به‌مخالفت بااوبرخاسته‌بود، به‌قتل‌رسانید، ولی‌امرای‌دیگراورا کشتند و پسرش علی‌بیگ را جانشین‌او کردند(۱۳۶۵م). علی‌بیگ که‌جوانی ابله‌بود خودرا درگیررقابت حاکم‌بین‌امرا کرد و مخالفت عده‌ای از والیا نش‌را علیه خود برانگیخت. علی‌بیگ به‌جنگ با حاجی‌شادگلدی‌پاشا امیراماسیه‌که ازوی‌اطاعت نمی‌کرد، برخاست؛ ولی‌دراثنای‌جنگ نزدیکیهای‌اماسیه درگذشت وازطرف قاضی‌برهان‌الدین‌احمدکه ادارهٔ امور را به‌دست‌گرفته بود، پسرخردسالش محمدبیگ‌حکمران شد (۱۳۸۵م)؛ ولی پس‌از اندك زمانی قاضی برهان‌الدین این‌کودك را ازحکمرانی خلع‌کرد وخود برجای اونشست(۷۸۳هق/۱۳۸۱م).

* درمتن واژهٔ «بیلیک» بکاررفته‌است. بیلیک به‌مناطقی اطلاق می‌شدکه ادارهٔ امورآن به‌امیری (بیک) واگذارمی‌شدکه تقریباً خودمختاری داخلی‌داشت.ـ م.

** کارامان یاقرامان قصبه‌ای‌است نزدیك‌قونیه. ـم.

مستقرمی کرد، درسال ۱۲۲۸م عشیرهٔ قرامان‌را درحوالی ارمناك که ازتصرف ارامنهٔ کیلیکیا بیرون آورده‌بود، اسکان داد. دراین ایام‌بزرگ عشیرهٔ قرامان شخصی به‌نام سعدالدین‌اوغلی‌نورصوفی بود. این‌عشیره نزدیك اواخرقرن‌سیزدهم همزمان با آغاز انحطاط قدرت دولت سلجوقی در حوادث‌آن‌دوره نقش‌مهمی داشتند. اینان، هم با شاهان ارمنی و مغولان وهم باسلجوقیان‌که درکنار مغولان قرارگرفته بودند، برخوردهای‌خونینی داشتند.

پس‌از نورصوفی پسرش کریم‌الدین‌قرامان سرکردهٔ عشیره شد وقلچ‌ارسلان چهارم‌ارمناك را به‌اوداد‌تاازدرآمد حاصله ازاراضی آن گذران کند. برادر کریم‌الدین به‌سمت محافظ قصرسلطان‌سلجوقی‌منصوب‌شد. به‌این‌محافظان «جندار» یا«جاندار» می‌گفتند (۶۵۴ه‌ق/۱۲۶۵م). کریم‌الدین‌قرامان درصدد برآمد تا بابهره‌گیری از اختلاف حاکم برخاندان‌سلجوقی دامنهٔ نفوذ خودراگسترش دهد. حتی به‌قونیه نیز حمله‌کرد که ناموفق‌ماند ودراین عملیات برادرانش زین‌الحاج وبونسوز دستگیر و اعدام شدند.

پس‌ازوفات کریم‌الدین‌قرامان‌به‌سال۶۶۰ه‌ق/۱۲۶۲م) رکن‌الدین‌قلچ‌ارسلان پسران‌او را در دژ جوه‌له زندانی کرد؛ ولی‌باپادرمیانی‌وزیرمعین‌الدین‌سلیمان‌پروانه آزاد شدند وبازملك‌پدری یعنی‌ارمناك به‌آنهاداده‌شد وشمس‌الدین‌محمدبیگ‌حاکم قرامان شد.

محمدبیگ بامغولان جنگید ودوبار آنان‌را شکست‌داد وقونیه‌را تصرف کرد وشخصی به‌نام‌غیاث‌الدین‌سیاووش‌را که خودرا به‌خاندان سلجوقی منتسب می‌کرد ــ درسلجوق‌نامه‌ها ازاین‌شخص ازباب‌تحقیر بالقب‌جیمری (پست‌ولئیم) نام‌برده‌شده است ــ به‌حکمرانی‌نشاند[۴] وخودوزیراوشدوبه‌نام‌وی سکه‌زد (۱۲۷۷م). محمدبیگ

۴. درمورد اینکه‌آیا این شخص ازخاندان‌سلجوقی بوده‌است یا نه، نمی‌توان اظهارنظرقطعی کرد. احتمال‌دارد اونیزنظیرمصطفی‌چلبی‌پسریلدرم، شاهزاده‌بوده باشد، درحالی‌که تواریخ‌عثمانی از این شاهزاده با عنوان «مصطفی‌قلابی» نام برده‌اند. گفته می‌شدکه سیاووش پسرعزالدین کیکاووس‌دوم است. عثمان‌فریدساغلام یکی‌ازمتخصصان‌مسکوکات قدیم وعضو انجمن‌تاریخ‌ترك سکهٔ نقره‌ای‌کشف‌کرد و طی شرحی‌که در بارهٔ این سکه دربولتن شمارهٔ ۳۵ انجمن مربوط به‌سال۱۹۴۵ به‌چاپ رسید، سکه‌راکه درقونیه ضرب شده بود مربوط به‌سال۶۷۸ه‌ق/۱۲۷۹م دانسته‌اند. ازآنجاکه‌جیمری‌درمحرم۶۷۵ه‌ق/۱۲۷۶م دستگیروکشته‌شد، بنابراین‌نظریهٔ ←

بعداً ضمن نبردی که بانیروهای مغول وسلجوقی کرد به‌قتل رسید (۱۲۷۸م).

پس‌ازمحمدبیگ برادرش گونری‌بیگ حاکم‌قرامان‌شد. اودرماجرای‌جنگ قدرتی که بین‌خاندان‌سلجوقی درگرفته بود نقش‌عمده داشت وتاسال ۱۳۰۰م که‌وفات یافت،بامغولان ونیروهای‌سلجوقی که تحت‌نفوذ آنها بودند و نیزبا پادشاهان‌ارمنستان، درجنگ بود.

پس‌ازگونری‌بیگ، حکمرانی‌قرامان به‌یکی ازبرادرانش به‌نام محمودبیگ رسیدو پس‌از درگذشت او درسال۱۳۰۷م یا اندکی پس‌از این‌سال، اساس وحدت و یگانگی حاکم درخانواده متزلزل شد؛ زیرا بین‌موسی و بدرالدین‌ابراهیم پسران محمود اختلاف افتادکه بعدها منجر به‌اعمال نفوذسلاطین‌ممالیك دراین‌حاکم‌نشین شد. بعداز بدرالدین، پسرش‌خلیل‌بیگ به‌جای اونشست. ازوقفنامه‌های‌خلیل‌بیگ که تاریخ۷۴۵ه‍ق/۱۳۴۴م را دارد چنین برمی‌آیدکه دراین‌ایام وی‌حکمران‌بوده‌است.

قرامانیان ضمن جبهه‌گیری علیه والیان‌انتصابی ایلخانان درآناطولی، درسال ۱۳۱۴م قونیه‌را به‌تصرف‌درآوردند. امیرچوپان بیگلربیگ‌ایلخانی که درسال۱۳۱۴ یا۱۳۱۶م[5] به‌منظوربرقراری‌ارتباط بین‌والیان آناطولی وایلخانان به‌این‌سرزمین آمده

← مربوط به‌تاریخ ضرب‌سکه خطاست. باتوجه به‌وقایع واتفاقات، قاعدتاً این‌سکه اگر درقونیه ضرب‌شده‌باشد، باید مربوط به‌سال۶۷۵ه‍ق/۱۲۷۶م باشد. تاریخی‌که برای ضرب‌سکه عنوان شده مصادف است با حکمرانی مسعود دوم درقونیه، حال‌آنکه هفده‌سال قبل ازآن، جیمری‌از ازطرف غیاث‌الدین کیخسروسوم دستگیرشد و به‌قتل رسید . درتاریخ آل‌سلجوق نسخهٔ موجود درپاریس آمده است‌که در زمان حکمرانی سلطان مسعود، پس‌ازآنکه برادرش ملك‌سیاووش ازسینوپ‌آمد، درسال ۶۸۸ه‍ق اورا به‌نزد اشرف‌اوغلی فرستادندکه اونیزسیاووش‌را زندانی کرد. بعداً باپادرمیانی‌قرامان‌اوغلی سیاوش‌آزاد و باعزت واحترام به‌قونیه اعزام شد. اگر کسی‌که سکه به‌نام اوست همین‌ملك‌سیاووش باشد، ازآنجاکه اقامت اومصادف باسال۶۸۸ه‍ق است، بازبا تاریخ عنوان شده برای ضرب سکه مطابقت ندارد.

دریك کتاب نجوم به‌نام کتاب‌فی‌بیان‌احوال‌العجائب‌والغرائب‌واحکام‌الکائنات‌وتواریخ‌ملوك، سال خروج جیمری۶۸۴ه‍ق قید شده‌که بازهم این تاریخ یك سال قبل‌از تاریخ عنوان شده برای ضرب سکهٔ مورد نظرعثمان فرید است.

۵. مدیرکل اوقاف، ۱۲۱۲ آناطولی، صفحهٔ ۳۶۵.

تاریخ‌اولجایتو عزیمت‌امیرچوپان به‌آناطولی وتصرف قونیه‌را درسال ۷۱۴ه‍ق/۱۳۱۴م ذکرکرده که دریك نشریهٔ فارسی نیز به‌همین سال اشاره شده است (کتابخانهٔ نوری عثمانیه، شمارهٔ ۲۷۸۲). در تذکرهٔ آقسرایی آمدن امیرچوپان‌به‌آناطولی درسال۷۱۶ه‍ق درپی جلوس ابوسعید قید شده‌است. ما هردوتاریخ را نقل‌کردیم، ولی‌نخستین صحیح‌تراست. بااینهمه باید گفت‌که امیرچوپان دوبار به‌آناطولی عزیمت‌کرده بود.

بود، قونیه‌را بازپس گرفت. باآنکه بعدها بازقونیه‌به دست‌قرامانیان‌افتاد ولی‌دمیرتاش درسال ۷۲۰هق/ ۱۳۲۰ آنجارا به‌تصرف‌درآورد (ترجمهٔ مناقب‌العارفین، صفحهٔ۴۴۵). سرانجام پس‌ازفراردمیرتاش‌والی‌آناطولی‌به‌مصر، دست‌قرامانیان برای‌تصرف‌قونیه بازشد (۱۳۲۷م).

پس از کشته‌شدن سیف‌الدین سلیمان‌بیگ پسر خلیل‌بیگ در سال ۷۶۲هق/ ۱۳۶۱م[۶] علاءالدین علی‌بیگ حکمران قرامان شد. این شخص نخستین حکمران از قرامانیان است که با عثمانیها مناسباتی‌برقرار کرد. ازبررسی‌اوضاع واحوال‌عصر حکومتش چنین برمی‌آید که امیری‌فعال، جنگجو و بااراده بوده است. علاءالدین علی‌بیگ قبل‌ازسال ۷۷۴هق/ ۱۳۷۰م[۷] با ملك‌خاتون[۸] دخترمراد خداوندگارحکمران عثمانی که کتب تاریخ، به‌خطا از او به‌عنوان‌نفیسه خاتون نام برده‌اند ازدواج کرد و به‌این ترتیب بین‌دودولت خویشاوندی بوجودآمد. ولی پیشروی‌عثمانیها به‌سوی آناطولی‌وهم‌مرزشدن باخاك قرامانیان، علاءالدین راآشفته‌خاطرساخت واو درصدد ممانعت از پیشروی‌آنان برآمد و ازاین‌روی بین دودولت جنگهایی رخ‌داد.

انگیزهٔ نخستین جنگ بین عثمانیها و قرامانیان این بود که مراد خداوندگار شهرهایی چون‌آق‌شهر، یالواج، قره‌آغاج، بك‌شهری و سیدی‌شهری راکه برلب مرز سرزمین قرامانیان قرار داشت از حمیداوغلی حسین‌بیگ خریداری کرد.

۶. در تقویم شمارهٔ ۳۰۷۵ (کتابخانهٔ نوری عثمانیه) که تاریخ ۸۵۷هق را دارد آمده است، «از واقعهٔ سلیمان‌بیگ وجلوس علاءالدین‌بیگ نودوپنج‌سال می‌گذرد». بنابراین علاءالدین‌بیگ درسال ۷۶۳هق حکمرانی می‌کرده است. درتقویم منتشرشده ازسوی پروفسور عثمان‌تورخان تاریخ جلوس او۷۶۳هق/۱۳۶۲م قیدشده‌است. باتوجه به‌اینکه‌مؤلف هردواثر، شخص‌واحدی است و در دومین‌اثر، سال۷۶۲هق قید شده‌است، مااین تاریخ را می‌پذیریم. علاءالدین‌بیگ دو وقفنامه‌به‌تاریخ ۷۶۶و۷۶۹هق/۱۳۶۴و۱۳۶۷م‌دارد (مدیریت‌عمومی‌اوقاف، دفتر۵۷۹، صفحهٔ ۳۵۷ـ۳۶۰).

۷. با توجه به‌نوشتهٔ تقویم‌نجومی که پسر علاءالدین از همسرش ملك‌خاتون درسال ۱۳۷۰م به‌دنیا آمد، چنین برمی‌آیدکه علاءالدین قاعدتاً می‌باید قبل ازسال ۱۳۱۶م با وی ازدواج کرده باشد.

۸. در دفتر تحریر شهر قونیه‌که تحت شمارهٔ ۵۴۸ درآرشیو نخست‌وزیری نگهداری می‌شود چنین آمده‌است که مدرسه‌وآرامگاه‌خاتونیه واقع‌دربخش‌قرامان از ملك‌خاتون است، «مدرسهٔ ملك‌خاتون بنت سلطان مرادبن اورخان بن‌عثمان‌غازی در نفس‌لارنده به‌نام خاتونیه». بنابراین نام دختر سلطان‌مراد خداوندگار، ملك‌خاتون بوده‌است.

علاءالدین بیك که به‌این امر مظنون شده بود به‌آن حوالی حمله برد و بك‌شهری را تصرف کرد. ازاین‌روی خداوندگار از روملی وارد آناطولی شد و پس از یك نبرد سخت علاءالدین بیك را شکست‌داد واورا درقونیه محاصره کرد؛ولی باخواهش دختر ملك‌خاتون نقاط تصرف کرده را پس داد و آشتی برقرار شد (۷۸۸هق/۱۲۸۶م).[۹]

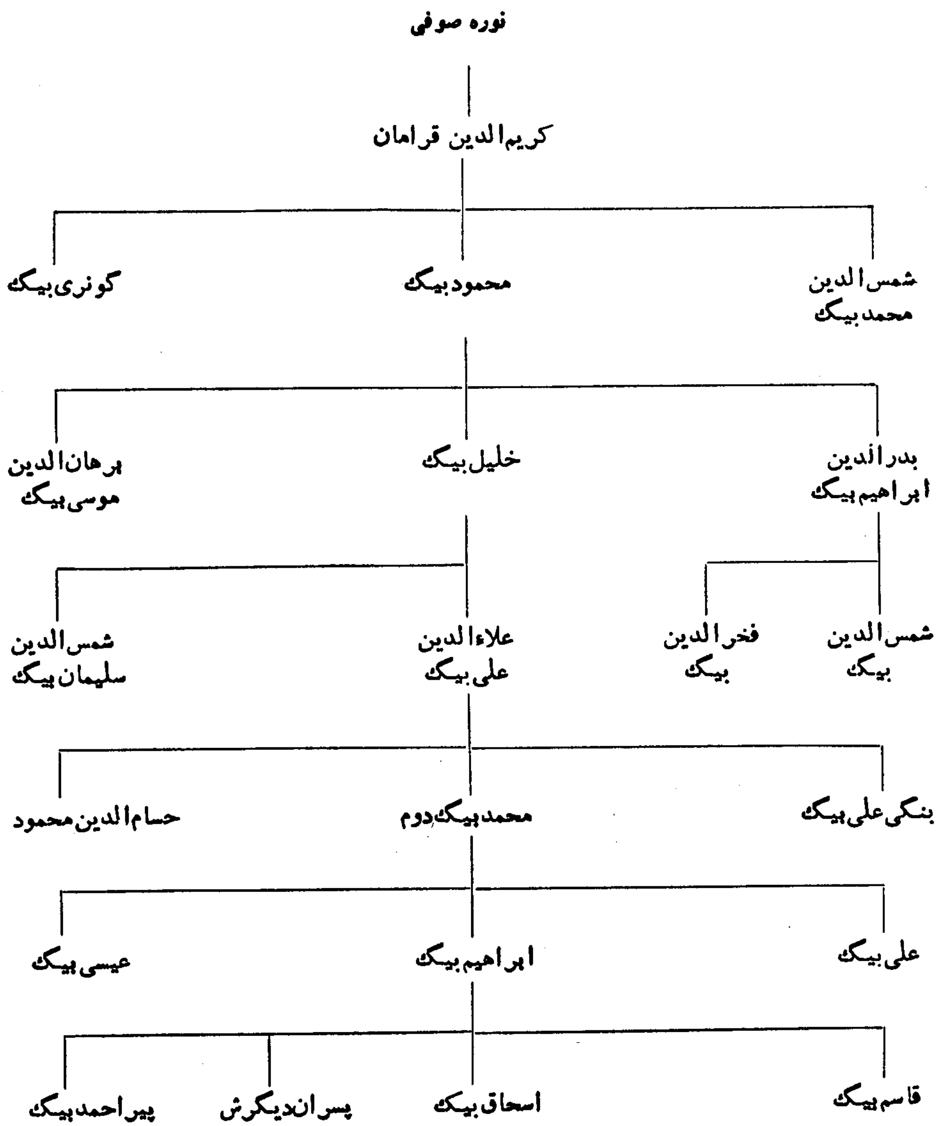
پس از قتل مراد خداوندگار که به‌سال ۱۳۸۹م در قوصوه اتفاق‌افتاد، پسرش یلدرم بایزید به‌جای او نشست. به‌سبب اقداماتی که حکام آناطولی علیه عثمانیها کرده بودند، حکمران جدید عثمانی وارد آناطولی شد وسرزمینهای امیرنشین صاروخان، آیدین وبلاط واقع درآناطولی غربی‌رابه‌خاك‌خود ملحق کرد وسپس علاءالدین بیگ را نیز شکست‌دادو اورا وادار به‌صلح کرد (۱۳۹۰م). ازآنجایی که علاءالدین پیمان صلح را نقض کرده بود یلدرم بایزید باز از مرزهای عثمانی گذشت و طی جنگ آقچه‌چای لشکر قرامان را شکست‌داد وعلاءالدین بیگ راکه در قونیه‌پناه گرفته‌بود دستگیر کرد و به‌قتل رسانید و به‌دنبال‌آن قسمت اعظم سرزمینهای قرامانیان و یا به‌عبارت دیگر سرزمینهای موجود در قسمت شمالی کوههای توروس را به‌تصرف درآورد و به‌حکومت این خاندان خاتمه‌داد (۸۰۰هق/۱۳۹۸م).

یلدرم‌بایزید‌که پس از قتل علاءالدین بیگ همسر او و ملك‌خاتون و دوپسرش را دستگیر کرده‌بودآنها را به‌بورسه‌فرستاد. این دوبرادر تاپایان نبردآنکارا دربورسه ماندند ؛ ولی تیمورخان ، محمدبیگ پسر بزرگ علاءالدین را از بورسه‌آورد و حکومت قرامان را به‌او محول کرد (۸۰۵هق/۱۴۰۲م).

پس‌ازاین‌حوادث دراثنای جنگ قدرتی که بین‌شاهزادگان عثمانی در گرفته بود از سوی محمدبیگ و بعداً توسط پسرش ابراهیم‌بیگ حملات مدهشی علیه عثمانیها صورت‌گرفت به‌طوری که حتی حکام‌قرامان با صربها ومجارها علیه‌عثمانیها متحد شده بودند و این حملات و نبردها تا انقراض کامل حکومت قرامانیان ادامه داشت. مشروح این وقایع درقسمت «وقایع عثمانی» خواهدآمد.

۹. دربارهٔ این جنگ‌که بین عثمانیها و قرامانیان رخداد اطلاعات مبسوطی در تاریخ‌نشری درج شده‌است (نشریات انجمن تاریخ ترك، ص ۲۱۴-۲۳۸).

شجره نامهٔ قرامانیان



امیــر نشین آل‌اشرف

مؤسس این حاکم‌نشین سیف‌الدین سلیمان‌بیگ پسر اشرف از امرای سلجوقی است که «بك‌شهری» را مرکز حکومت خود قرار داده بود. دراواخر قرن سیزدهم میلادی یعنی به‌هنگام آغاز ضعف و سستی در حکومت سلجوقی، سلیمان‌بیگ‌ رادر صحنه‌های نبرد می‌بینیم. امرای آل اشرف بجز بك‌شهری که به‌سلیمان شهری (شهر سلیمان) نیز معروف بود شهرهای سیدی شهری، ایلغین، آق‌شهر، بولوادین‌وحوالی آن را در اختیار داشتند . در شرق این امیرنشین، قرامانیان و درغرب‌آن بنی‌حمید (حمیدیان) بودند.

به‌دنبال قتل‌غیاث‌الدین کیخسروسوم‌درسال ۱۳۵۴م که‌به‌دستور ایلخان‌صورت گرفت پسرعمویش غیاث‌الدین مسعود به‌حکمرانی رسید؛ اما به‌فرمان ایلخان، پسر خردسال غیاث‌الدین در قونیه به‌حکمرانی سلجوقیان منصوب شد و اشرف‌اوغلی سلیمان‌بیگ به‌سمت نایب‌الحکومه و قرامان‌اوغلی گونری‌بیگ به‌سمت بیگربیگی آندو برگزیده شدند. بعدها، هم اشرف‌اوغلی و هم قرامان‌اوغلی ازمسعود متابعت کردند، به‌طوری که وقتی ملك‌سیاووش‌برادر سلطان‌مسعود به‌آناطولی رفت‌بادسیسهٔ مسعود، اشرف‌اوغلی وی‌را زندانی کرد که بعداً باتهدید قرامان‌اوغلی از زندان رها شد و به‌قونیه‌رفت.

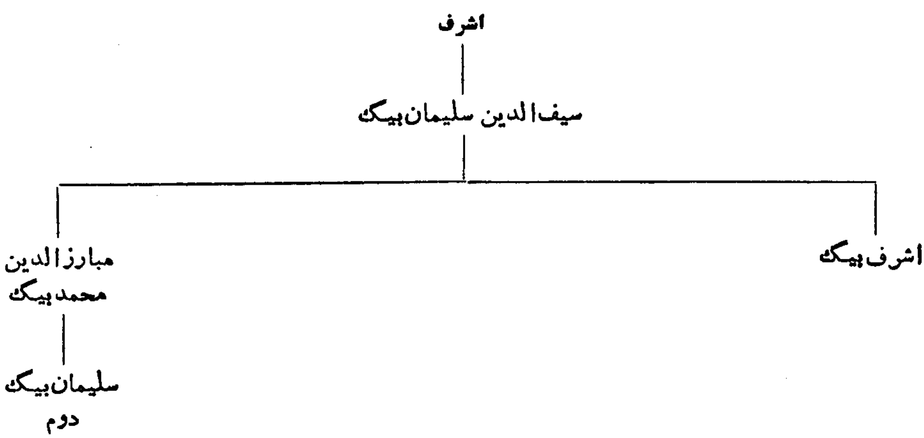
سال‌وفات اشرف‌اوغلی مشخص نیست ولی به‌طوری که از کتیبهٔ آرامگاهش واقع در یکشهری برمی‌آید درگذشت او پس ازسال ۷۰۱هق/۱۳۰۱م بوده‌است.

پس از سلیمان‌بیگ پسر بزرگش مبارزالدین‌محمدبیگ به‌حکمرانی رسیدو شهرهای آق‌شهر و بولوادین را تصرف کرد. هنگامی که امیرچوپان درسال ۱۳۱۴م به‌آناطولی رفت تـا حکام‌آنجا را به‌اطاعت خـود درآورد و آنها را نسبت به‌خود به‌صداقت و وفـاداری وادارد ، در میان حکامی که مراتب اطاعت خود را معروض داشتند اشرف‌اوغلـی نیز دیـده مـی‌شد. چنانکه از کتیبهٔ مسجد بولوادین بـرمی‌آید محمدبیگ پس از سال ۱۳۲۰م درگذشت و پسرش سلیمان‌بیگ حکمران شد.

دوران حکومت سلیمان دوم بسیار کوتاه بود. دمیرتاش والی آناطولی که در

صلد ازمیان‌برداشتن حکام این ناحیه‌بود پس از تصرف بلک‌شهری ، سلیمان‌بیگ را زیرشکنجه‌کشت واز سوی‌خود حاکمی‌برای‌آن شهرانتخاب کرد (اکیم* ۱۳۶۱م). با مرگ سلیمان‌بیگ دوران حکومت آل‌اشرف به‌پایان رسید وآن سرزمین بین بنی‌حمید و قرامانیان تقسیم شد . ازآل اشرف در شهرهای بلک‌شهری،آق‌شهر و بولوادین بناهایی به‌یادگار مانده ولی‌نمونه‌ای از سکه‌های رایج‌آنان به‌دست‌نیامده است. شمس‌الدین‌محمدتشتری‌اثرفلسفی‌خودبه‌نام الفصول‌الاشرفیه را به‌نام‌مبارزالدین محمدبیگ تألیف کرده‌است(کتابخانهٔ ایاصوفیه، شمارهٔ ۲۴۴۵).

شجره نامهٔ آل اشرف



* ۹ مهرماه تا ۱۹ آبان. ـم.

امیـرنشین بنـی‌حمید

حکومتی که پیش از آغاز قرن سیزدهم توسط حمیدبیگ وابسته به یك عشیرهٔ ترکمن (احتمالاً عشیرهٔ تکه) درحوالی بورلو، اسپارطه، اگریدور و یالواج تأسیس شد، به‌حکومت حمیداوغول لاری (بنی‌حمید) معروف‌بود. امرای این سلسله‌بعدها ضمن گسترش اراضی‌خود انطالیه‌را نیزبه‌تصرف‌در آوردند. اسپارطه درسال ۶۰۰ه‍ق/ ۱۲۰۳م درزمان قلج‌ارسلان سوم به‌تصرف در آمد وسلجوقیان بعداً انطالیه و علائیه را نیز متصرف شدند.

پس از آنکه دولت سلجوقیان‌آناطولی تحت نفوذ ایلخانان در آمد و عشایر مرزی غرب‌آناطولی گرد هم جمع شدند و آغاز به‌تأسیس یك حکومت کردند ، با فعالیت فلك‌الدین دندار پسر الیاس‌بیگ ونوهٔ حمیدبیگ این امیرنشین تأسیس شد و شهرك اگریدور که اسم قدیمی آن پروستانابود و درجنوب دریاچهٔ اگریدور قرار داشت به‌صورت مرکز ایـن حکومت درآمد و به‌امر فلك‌الدین دنداربیگ در این شهر تأسیساتی بناشد و این شهر نام فلك‌آباد به‌خودگرفت.

دنداربیگ بعدها باتصرف گول‌حصار و درسال ۱۳۰۱م با اشغال انطالیه مرز کشورش‌را به‌سوی جنوب گسترش داد واداره‌ٔ امورانطالیه را به‌برادرش‌یونس‌بیگ واگذار کرد.

دنداربیگ نیزچون‌سایرحکام‌آناطولی که‌حاکمیت مقتدرایلخانان‌رابه‌رسمیت شناخته بودند، همه ساله چهارهزار دینار یعنی چهارهزار سکهٔ طلا به‌خزانـهٔ ایلخان مالیات (خراج) می‌داد .[۱۰] هنگامی که امیـرچوپان در سال ۱۳۰۴م به‌آنـاطولی‌آمد حمیداوغلی دنداربیگ نیز از جملهٔ حکامی بودکه به‌او ابراز فرمانبرداری کردند . اوحتی برای ابراز صداقتش به‌نام اولجایتومحمد خدابنده درشهر فلك‌آبادسکه‌زد.

در پی وفات خدابنده به‌سال ۱۳۱۶م‌که پسر نـوجوانش ابوسعید بهادرخان به‌حکومت رسید به‌سبب‌آنکه کم‌کم اساس اطاعت حکام‌آناطولی نسبت به‌ایلخانان

۱۰. نزهة‌القلوب (نسخهٔ چاپ اروپا)، ص۹۹.

متزلزل می‌شد دمیرتاش والی آناطولی قونیه را اشغال کرد و بعداً سلیمان‌بیگ از امرای بنی‌اشرف را کشت و ضمن پیشروی به‌سوی سرزمینهای بنی‌حمید، دندار بیگ را نیز که به‌انطالیه گریخته بود دستگیر کرد و به‌قتل رسانید (۱۳۲۴م).

دربعضی ازمنابع تاریخی آمده است که پس از فرار دمیرتاش به‌مصر به‌سال ۱۳۲۷م و قتل اودرآنجا خضربیگ پسردنداربیگ به‌جای پدر حکمران شد و بعدها برادرش اسحاق‌بیگ ازمصر آمد و به‌حکمرانی‌رسید.[۱۱] ابن‌بطوطهٔ جهانگردومورخ که در سال ۱۳۳۳م درآناطولی به‌سیروسفر پرداخته بود می‌نویسد که به‌هنگام ورود به‌انطالیه‌خضربن‌یونس،درگول‌حصار محمدپسردنداربیگ،ودراگریدور نجم‌الدین اسحاق‌بیگ پسر دیگر دنداربیگ حکمران بودند.

پس از اسحاق‌بیگ، مظفرالدین مصطفی‌بیگ به‌حکمرانی رسید . به‌دستور مصطفی‌بیگ مدرسهٔ مظفریه ساخته شد. کار بنای این‌مدرسه درسال ۷۴۵ھق/ ۱۳۴۴م به‌پایان‌رسید. بیقین‌نمی‌توان گفت که‌آیا او برتمامی‌شهرهای‌تحت‌نفوذ بنی‌حمیدمسلط شدیاخیر. ولی‌چون‌پسرش‌حسام‌الدین‌الیاس که قبلاسلطان‌اگریدوربوددرسال ۷۶۷ھق /۱۳۶۵م به‌حکمرانی کلیهٔ شهرهای بنی‌حمید رسید، می‌توان نتیجه گرفت که پدرش نیزازچنین‌تسلط وحاکمیتی‌برخورداربوده است.

آن‌سان که از کتب‌تاریخ برمی‌آید، حسام‌الدین‌الیاس‌بیگ بادولت‌همسایه‌اش قرامانیان سخت درگیرشد وازآنان شکست‌خورد، ولی با یاری‌گرمیانیان مجدداً بر سرزمینش‌دست‌یافت. تاریخ‌وفاتش‌معلوم‌نیست، ولی‌قاعدتاً بایدقبل‌ازسال ۷۷۶ھق/ ۱۳۷۴م درگذشته باشد.

۱۱. در منابع تاریخی به‌دوخضربیگ ازخانوادهٔ حمیداوغلی اشاره‌شده‌است، یکی پسردنداربیگ ودیگری پسر یونس‌بیگ امیرانطالیه. درکتاب تاریخ قید شده‌است‌که پس از فراردمیرتاش به‌مصر، خضربیگ پسر دنداربیگ به‌حکمرانی رسید ، ولی پس از اندك زمانی نجم‌الدین اسحاق‌بیگ به‌حکومت می‌رسد . البته احتمال دارد‌که پس از فرار دمیرتاش ازآناطولی خضربن‌یونس امیرانطالیه این‌حوالی را به‌تصرف درآورده‌باشد، اما باتوجه به‌نظرمورخان معاصر به‌حکومت‌رسیدن مجدد خضربیگ پس ازپدرش دنداربیگ موثق‌تراست. در اگریدور مسجدی به‌نام مسجد خضربیگ وجود دارد . در متن‌کتیبهٔ مسجدگنبددار قصبهٔ شهود ، نام «امیرکبیرابراهیم‌بن‌خضربیگ» ذکر شده‌است‌که احتمال دارد این شخص پسر حمیداوغلی خضربیگ باشد.

پس از الیاس بیگ پسرش کمال‌الدین حسین بیگ به‌حکمرانی رسید. سلطان‌مراد اول حکمران عثمانی در سال ۱۳۷۴م آق‌شهر، یالواج، بک‌شهری، قره‌آغاج و سیدی‌شهری‌را باپرداخت هشتادهزار سکهٔ طلا خریداری کرد. هنگامی که سلطان‌مراد خداوندگار اقدام به‌نخستین جنگ قوصوه کرد کمال‌الدین حسین بیگ پسرش مصطفی بیگ‌را بانیروی کمکی به‌یاری سلطان‌مراد فرستاد.

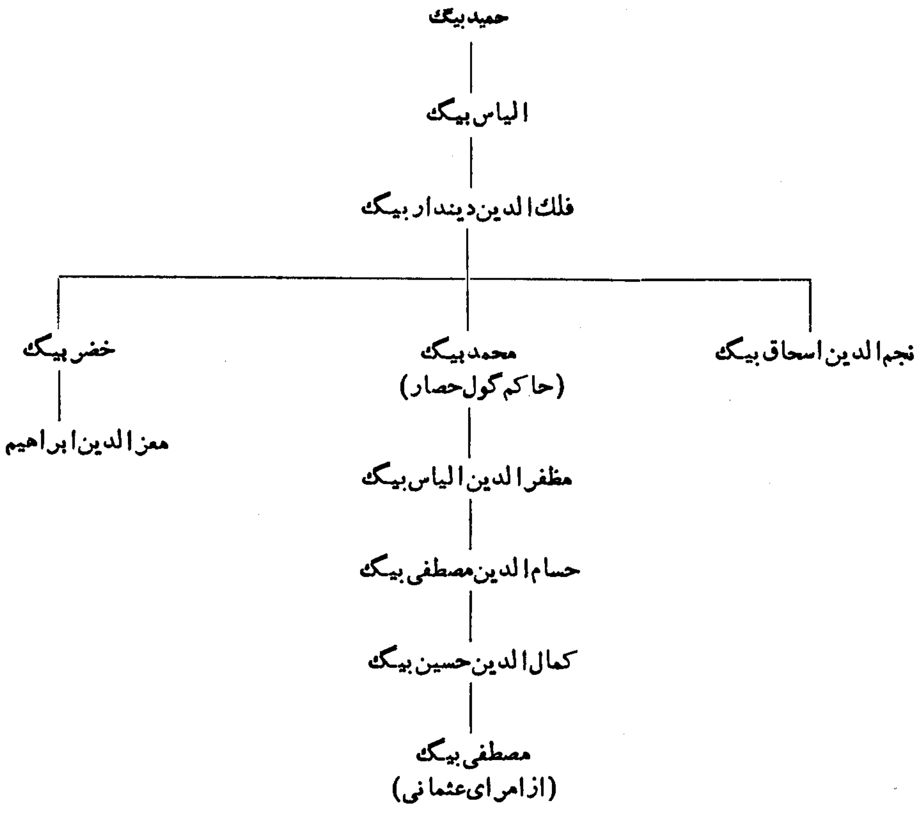
کمال‌الدین حسین بیگ در سال ۷۹۳ه‌ق/ ۱۳۹۱م وفات یافت. روایت کرده‌اند که او به‌علت نامعلومی از سوی یلدرم‌بایزید به‌قتل رسید. تاکنون سکه‌ای به‌نام امرای بنی‌حمید به‌دست نیامده‌است. ازدوران حکومت این‌خاندان بناهایی دراگریدور، بوردور ویازلا به‌جای مانده‌است.

از کتیبهٔ قبه‌لی‌مسجد (مسجد گنبددار) قصبهٔ‌شهود که تاریخ ۷۷۰ه‌ق/۱۳۶۳م را دارد چنین برمی‌آید که امیرکبیرمعزالدین ابراهیم‌بن‌خضربیگ از افراد خاندان بنی‌حمید بوده‌است.[۱۲]

در جنگ قوصوه مصطفی‌بیگ پسر کمال‌الدین حسین‌بیگ همراه نیروهای تیرانداز اعزامی از سوی پدرش پیشاپیش نیروهای عثمانی بود که پس از الحاق سرزمینهای بنی‌حمید به‌خاک عثمانی بامنصب امیری به‌خدمت عثمانیها درآمد.

۱۲. «روایت است که شب‌هنگام دو لشکر مقابل هم‌صف آرایی کردند. آنگاه سلطان مراد فرمود تا دوهزار تیرانداز در یمین لشکر مستقر شد که رئیسشان سرکردهٔ فوج حمله‌حمیداوغلی (بنی‌حمید) بود ویکهزار تیرانداز دیگر در یسار لشکر که سرکرده‌شان پسر حمیداوغلی مصطفی چلبی بود.» (تاریخ نشری، ج ۱، ص ۲۹۴).

شجره نامهٔ شاخهٔ اگریدور بنی حمید



شاخهٔ انطالیهٔ بنی‌حمید

درسال۶۰۳هق/۱۲۰۶م غیاث‌الدین کیخسرو اول سلطان‌سلجوقی انطالیه را از دست‌اروپاییان گرفت وعشیرهٔ «تکه» در آن‌حوالی‌مستقرشد. انطالیه مدتی به‌تصرف سلطان‌قبرس‌درآمد، ولی بعدها درسال ۶۱۰هق/۱۲۱۳م عزالدین کیکاووس‌اول آن‌را بازپس گرفت. انطالیه‌تقریباً دردهه‌های‌اول‌قرن‌چهاردهم به‌دست امرای‌بنی‌حمیدافتاد. یونس‌بیگ‌برادردندار‌بیگ حکمران آنجاشد وسنان‌الدین‌چالش‌بیگ‌یکی‌ازپسران یونس‌بیگ‌درقورقود مستقربود. پس‌ازمرگ یونس‌بیگ معلوم‌نیست که‌کدامیك از پسرانش ـ یعنی‌محمودبیگ یاخضربیك ـ به‌حکمرانی‌رسید.

درسال۱۳۳۳م وقتی که ابن‌بطوطه به‌آناطولی‌رفت خضربیگ درامیرنشین انطالیه بود. وی‌درآن تاریخ دربستربیماری‌بسرمی‌برد. تاریخ درگذشت‌خضربیگ مشخص‌نیست ودربارهٔ اینکه چه‌کسی‌درانطالیه پس‌از خضربیگ به‌حکمرانی‌رسید اطلاعی‌دردست‌نداریم. درسال۱۳۶۲م بازانطالیه ازسوی‌سلطان‌نشین‌قبرس‌به‌تصرف درآمد ومدت یازده‌سال درتصرف‌آن‌دولت‌ماند، تااینکه درسال ۷۷۴هق/۱۳۷۳م توسط محمدبیگ‌پسرمحمودبیگ ـ که قبلاً ذکرش گذشت ـ ضبط شد.

تاریخ درگذشت محمدبیگ نیزکه ملقب به‌مبارزالدین بود مشخص‌نیست. هنگامی که مراداول حکمران عثمانی پس‌ازکسب پیروزی در جنگ با امیرقرامان بازمی‌گشت در پاسخ کسانی که به‌او می‌گویند: «پسرتکه (حیدراوغلی) یاغی است» پاسخ‌می‌دهد: «مرد تهیدستی است که دوقصبه در اختیار دارد: یکی انطالیه ودیگری استانوس (قورقودایلی). اوچه‌دارد که‌یاغی‌بشود؟ کسرشأن‌ماست که به‌اوحمله‌بکنیم» و به‌بورسه بازمی‌گردد. بنابر تاریخ‌نشری بعدها تکه‌اوغلی (پسرتکه) حصار شهرهای تحت اختیارخود را در مقابل سلطان مراد بی‌دفاع گذاشت و ضمن‌التماس، با دولت عثمانی صلح کرد.[۱۳]

به‌سال۷۹۱ یا ۷۹۴هق/۱۳۸۹ یا ۱۳۹۲م انطالیه توسط یلدرم‌بایزید به‌تصرف

۱۳. تاریخ‌نشری (ازانتشارات انجمن تاریخ ترك)، ص۲۳۴.

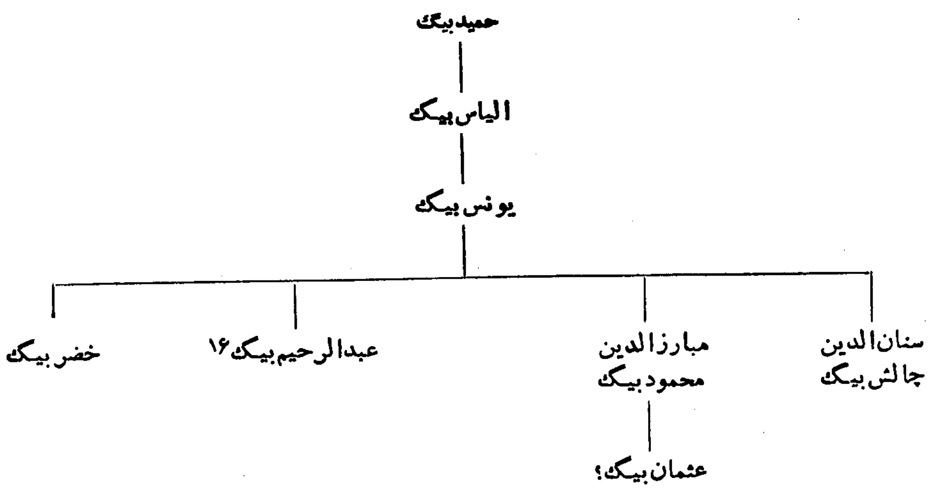
درآمد وازسوی‌او ادارهٔ امور شهر به‌صورت‌و ... ـشاهزاده‌عیسی چلبی‌وا گذارشد[۱۴] و بدین‌ترتیب حکومت شاخهٔ انطالیهٔ بنی‌حـ... پایان رسید . پس‌از نبردآنکاراکه سرزمینهای‌پیشین‌حکمرانان‌آناطولی ازسوی‌تیمور به‌آنان‌بازپس‌داده‌شد، استانوس وحوالی آن‌که دردست عثمانیهابود به‌حمیداوغلی‌عثمان‌بیگ از [امرای بنی‌حَمید] داده‌شد. احتمالاً این‌شخص باید‌پسر مبارزالدین محمد بیگ باشد(۱۴۰۲م). عثمان‌بیگ ضمن‌اتحاد بامحمدبیگ [قرامانی] درصدد تصرف‌انطالیه برآمد ، ولی‌دراستانوس توسط حمزه‌بیگ‌امیرانطالیه شکست‌خورد و به‌قتل‌رسید ودرنتیجه به‌حکومت‌امرای بنی‌حمیدشعبهٔ‌انطالیه خاتمه‌داده‌شد.

درپاره‌ای‌از کتب‌تاریخ ووقایع‌نامه‌ها ازامرای‌بنی‌حمید شعبهٔ انطالیه به‌عنوان حکام‌تکه نام‌برده شده‌است. به‌نظرمی‌رسد که سبب این‌وجه‌تسمیه به‌خاطر این‌است که به‌انطالیه وحوالی آن«تکه‌لی»می‌گفتند. به‌موجب‌اسنادی که دردست‌است‌این‌خاندان به‌هیچ‌وجه ارتباطی باخانواده‌ای که تکه‌اوغول‌لاری نام‌داشتند ندارندبلکه‌ازخانوادهٔ بنی‌حمید هستند.

هنگامی که دندار بیگ حکمرانی‌خودرا اعلام کردحاکم‌فنیقه حاکمیت‌مقتدر دندار بیگ‌را به‌رسمیت‌شناخته‌بود. فنیقه‌بعدها تحت‌نفوذ خضربن‌یونس‌بیگ حاکم انطالیه درآمد.[۱۵]

۱۴. مجلهٔ انجمن‌تاریخ ترک، سال ۱۴، ص۷۲، ۸۲.
۱۵. اجابة‌السائل ، مجموعهٔ منشأت.

شجره‌نامهٔ شاخهٔ انطالیهٔ بنی‌حمید



۱۶. در سال ۷۵۲هق یك نسخه از **مرصادالعباد** برای غیاث‌الدین‌عبدالرحیم پسر یونس‌بیک که امیراستانوس بود استنساخ شد (کتابخانهٔ ایاصوفیه، شمارهٔ ۲۰۶۷).

امیرنشین آل‌منتشا (منتشاییان)

امیرنشین منتشا در اواخر نیمهٔ دوم قرن سیزدهم موجودیت یافت. هنوز دقیقاً مشخص نیست که استقرار آنها در ناحیهٔ کاریه همراه باپیشروی ترکهای مرزنشین به‌سوی شرق بود یا اینکه از طریق دریای مرمره به‌آن ناحیه رفتند. پاره‌ای از منابع شق‌دوم را می‌پذیرند. درنیمهٔ دوم قرن سیزدهم کاریه معروف به‌منتشه‌ایلی (شهرمنتشا) بود.

به‌نظر می‌رسد که منتشاییان پس از سال ۱۲۶۱ م به‌کاریه (ایالت مغله) تسلط یافتند. به‌موجب‌نوشتهٔ‌مورخان‌بیزانس دژ ترالس(آیدین) واقع درکنارهٔ نهرمندرس و قلعهٔ نیسیا (سلطان حصاری) که در جوارآن بود در سال ۱۲۸۲م توسط نیروهایی به‌فرماندهی سالپاکیس منتشا[منتشاحاکم‌ساحل] به‌تصرف‌درآمد. پس‌ازآنکه‌اقدامات امپراتوری‌بیزانس‌برای‌پس گرفتن کاریه به‌نتیجه نرسید، ترکها دراین ناحیه‌حکومت تأسیس کردند.

بنابه‌نوشتهٔ جامع‌الدول شهرهای‌بچین،میلاس،مغله، ملاط، پلاطیه،بوزویوق، چنیه ، داواز ، بورناز ، مکری وگویجگیز جزو قلمرو منتشاییان بود که بعدها شهر ساحلی فنیکه که فوکه نیز گفته می‌شد و قبلاً تحت‌نفوذ بنی‌حمید بود به‌این شهرها افزوده گردید.

امرای‌منتشا که بردریاهای مرمره و اژه مسلط شده‌بودند دراین دریاهابا‌ایجاد نیروی‌دریایی به‌دریانوردی پرداختند. وجه‌تسمیهٔ «حاکم ساحل» به‌منتشا مؤسس‌این دولت نشان‌دهندهٔ توجه این دولت به‌دریانوردی‌بود. درعین‌حال این احتمال‌راقوت می‌بخشد که ترکمنهای‌منتشا از راه دریا و شاید هم ازطریق سواحل فنیکه و مکری آمده‌بودند.[۱۷] ازکتیبهٔ مسجدی که درمیلاس به‌دستور احمدقاضی از نواده‌های‌منتشا درسال ۷۸۰ه‍ق/۱۳۷۸م ساخته شد چنین برمی‌آید که نام پدر حاکم منتشا ابلستان

۱۷. ابن‌سعید جغرافیادان متوفی به‌سال ۱۲۷۴ و یا۱۲۸۶م وابن‌ابوالفدا به‌نقل ازاونوشته‌اند که در زمان امپراتوری ازنیق روم‌گروهی از ترکمنها ازحوالی مکری‌آمدند وبین ساحل وکوههای دنیزلی ساکن شدند و رودخانه‌ای به‌نام دالمان‌دره مرز بین‌آنها و رومیان بود (پروفسورپل‌ویتك، امیرنشین‌منتشا، ترجمهٔ اورخان‌شایق گوك‌یای، انجمن تاریخ‌ترك، ص۲۸).

و نام پدرابلستان، کوری‌بیگ بوده است. تاریخ وفات حاکم منتشا مشخص‌نیست، ولی از بررسی وقایع آن دوره می‌توان دریافت که پس از سال ۶۸۱هق/۱۲۸۲م درگذشته[۱۸] وبه‌جای‌او مسعودبیگ یکی از پسرانش به‌حکمرانی نشسته است. در زمان این‌حکمران‌فعالیت سال ۱۲۹۶م بیزانسیها برای تصرف کاریه عقیم‌مانده‌بود.

مسعودبیگ در سال ۱۳۰۰م با قوای دریایی خود به‌جزیرهٔ رودس حمله برد وآن‌را از تصرف رومیان بیرون‌آورد. ده سال بعد یعنی در ۱۵ اوت سال ۱۳۱۰م شوالیه‌های سن‌ژان با یاری پاپ کلمان پنجم و فیلیپ‌زیبا پادشاه فرانسه مرکز این جزیره را به‌تصرف درآوردند و طی چهار سال بر سراسر جزیرهٔ مسلط شدند. اولوعارف چلبی ازنواده‌های مولانا که بین‌سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۹م به‌منظور اشاعهٔ طریقت جدش با ترکمنهای‌آناطولی ملاقات‌کرده بود به‌سرزمین منتشاآمد و با مسعودبیگ وپسرش اورخان‌بیگ ملاقات‌کرد.

پس از وفات مسعودبیگ که تاریخ‌آن به‌طور دقیق مشخص نیست پسرش شجاع‌الدین اورخان‌بیگ به‌جای او نشست و باتوجه به‌اینکه این حکمران در سال ۱۳۲۰م درصددبرآمد تا رودس‌رابازپس بگیرد بنابراین‌تاریخ‌درگذشت مسعودبیگ پیش از سال ۱۳۱۹م بوده‌است.

ابن‌بطوطهٔ جهانگرد که در سال ۱۳۳۳م به‌آناطولی سفرکرده بود در بچین مرکز امیرنشین منتشا با اورخان‌بیگ ملاقات کرده بود. تاریخ وفات اورخان‌بیگ نیز مشخص نیست. با توجه به‌کتیبهٔ مسجد مغله که تاریخ ۷۴۵هق/۱۳۴۴م را دارد و به‌دستور پسر ابراهیم‌بیگ که به‌جای او نشسته بود ساخته شد، معلوم می‌شود که وفات اورخان‌بیگ قبل از این تاریخ بوده‌است.

هنگامی که‌ابراهیم‌بیگ‌خوددرابرای کمک‌به‌آیدین‌اوغلی [از امرای‌آیدینیان] جهت نجات ازمیر که به‌تصرف لاتینها درآمده‌بودآماده می کرد به‌سبب سقوط‌ازمیر کاری‌نتوانست‌انجام بدهد، ولی‌دراین‌ماجراناگزیر شد برای‌کسب‌آزادی کشتیرانی پاره‌ای از پیشنهادات سخت ونیز را بپذیرد (۱۳۵۵م).

ابراهیم‌بیگ درسال ۱۳۶۰م ویا اندکی قبل ازاین تاریخ درگذشت وکشور

۱۸. پروفسورپل‌ویتك؛ امیرنشین‌منتشا، ترجمهٔ اورخان شایق‌گوك‌یای، ص۴۴.

او بین سه پسرش به‌اسامی موسی ، محمود و احمد تقسیم شد و به‌یکپارچگی آن خلل وارد آمد. پس از وفات موسی‌بیگ که قبل از سال ۱۳۷۵م رخ داد یک قسمت از کشور که مرکز آن پلاطیه‌بود به‌دست محمدبیگ افتاد و قسمت دیگر که مرکزش بچین ــ مرکز اصلی حکومت منتشا ــ بود تحت ادارهٔ قاضی احمدبیگ درآمد . به‌دنبال فتح اسکندریه توسط اروپاییان به‌سال ۷۶۶ﻫ/۱۳۶۵م سلطان مملوک نامه‌هایی به‌امرای آناطولی جهت تحریک آنها به‌جنگ با اروپاییان ارسال داشت. موسی و یا احمدبیگ امیر منتشا آمادگی خود را برای این‌کار اعلام داشته‌بود.

طبق‌مدارک وشواهد، بلاط وحوالی آن قبل‌ازسال ۱۳۸۹ دردست غیاث‌الدین محمودبیگ امیرمنتشا بوده‌است. بعدها غیاث‌الدین درجنگ با الیاس‌بیگ که‌محتملاً برادرش بوده‌است، به‌عثمانیها پناهنده می‌شود. با اشغال شاخهٔ بلاط حکومت منتشا درسال ۱۳۹۰م توسط یلدرم‌بایزید، الیاس‌بیگ ناگزیراز فرارگردید و بلاط تاپایان جنگ آنکارا یعنی مدت دوازده‌سال در تصرف عثمانیها باقی ماند. ادارهٔ امورشاخهٔ بچین‌ــمیلاس امیرنشین منتشا پس ازوفات قاضی‌احمدبیگ درشعبان سال ۷۹۳ﻫق/ ۱۳۹۱م به‌دست عثمانیها افتاد.

پس از جنگ آنکارا دراثنایی که تیمور اراضی امرای آناطولی را به‌صاحبان اولیه‌اش پس می‌داد ، کلیهٔ سرزمینهای منتشا نیز به‌منتشااوغلی محمدبیگ تفویض شد و پس‌از وفات محمدبیگ که درهمان ایام اتفاق افتاد ، ادارهٔ امور این سرزمین به‌پسرش الیاس‌بیگ واگذارشد (۸۰۵ﻫق/۱۴۰۲م). به‌هنگامی که میان شاهزادگان عثمانی جنگ برسرقدرت درگرفته‌بود، الیاس‌بیگ به‌اتفاق آیدین‌اوغلی گونی‌بیگ (از امرای بنی‌حمید) و صاروخان‌اوغلی خضرشاه (از صاروخانیان) به‌یاری عیسی چلبی شاهزادهٔ عثمانی شتافت ، ولی این اقدام ناموفق ماند . الیاس‌بیگ امیرمنتشا درسال ۱۴۱۴م با به‌رسمیت پذیرفتن‌حاکمیت قدرتمند محمد چلبی سلطان عثمانی، به‌نام خود و محمد سکه ضرب کرد و پسرانش لیث و احمد را به‌عنوان گروگان به‌دربار عثمانی فرستاد.

الیاس‌بیگ در سال ۸۴۲ﻫق/۱۴۲۱م درگذشت . در سال ۱۴۲۱م با وفات محمد چلبی و به‌میدان‌آمدن مصطفی‌چلبی پسر یلدرم‌بایزید معروف به‌مصطفی‌قلابی با ادعای سلطنت عثمانی که ادرنه بی‌سرپرست مانده بود ، لیث و احمدگریخته ،

به کشور خود باز گشتند و ادارهٔ امور آن را به‌دست گرفتند. سکه‌ای به‌دست آمده به‌نام لیث که تاریخ ۱۴۲۱م را دارد مؤید این مسأله است.

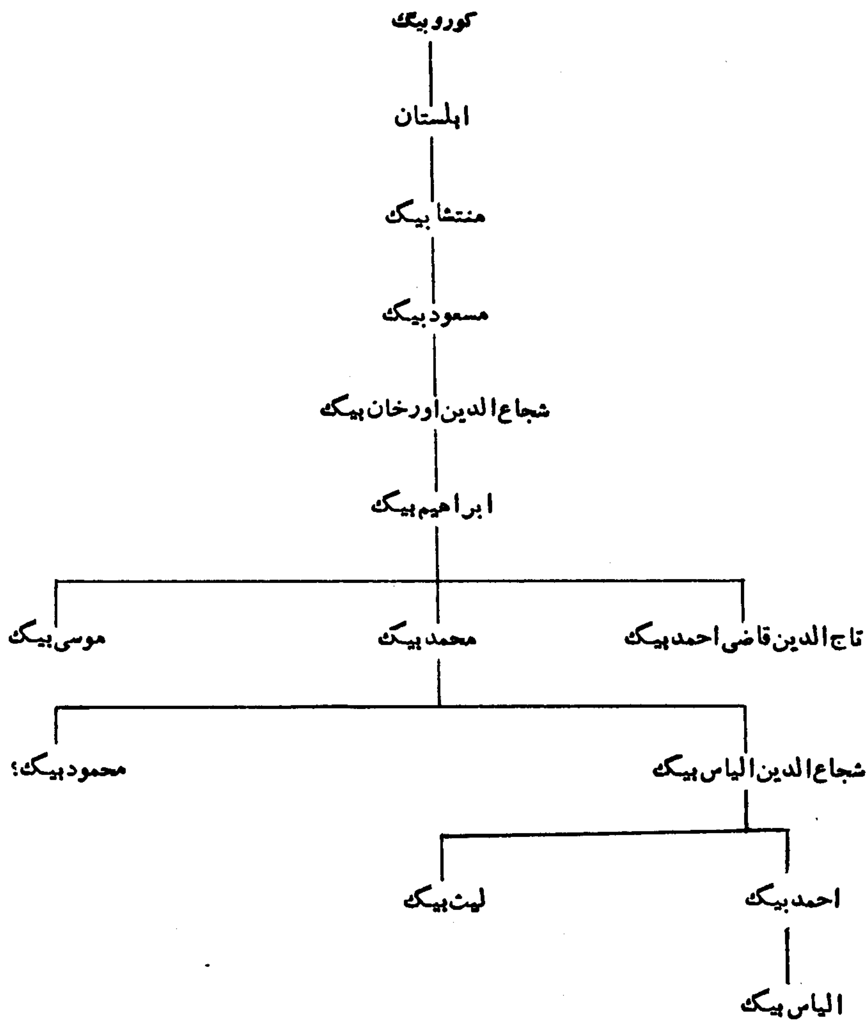
بنابه‌نوشتهٔ تواریخ عثمانی امیرنشین‌منتشا درسال ۸۲۹هق/۱۴۲۵م به‌تصرف عثمانیها درآمد. لیث و احمد دستگیر ودرقلعهٔ توقات دربرجی به‌نام بدوی‌چارداق زندانی شدند. بعداً احمد موفق به‌فرار شد ولیث به‌قتل رسید. درسال ۱۴۵۱م‌الیاس پسر احمددراثنای‌جلوس‌سلطان محمد فاتح‌به‌منتشارفت،ولی‌ازقوایی که‌به‌سر کردگی اسحاق‌پاشا بیگلربیگ آناطولی به‌مقابله‌اش اعزام شده‌بود شکست‌خورد و به‌رودس گریخت.[۱۹]

در شهرهای مغله ، بلاط، بچین و میلاس که تحت‌نظر منتشاییان اداره می‌شد آثاری چون مسجد، مدرسه و آرامگاه برجای مانده است. مسجد الیاس‌بیگ واقع در بلاط که مربوط به‌سال ۸۰۶هق/۱۴۰۴م است یکی از زیباترین‌آثار معماری‌ترک به‌شمار می‌رود . در زمان حکومت منتشاییان یك اثر به‌نام بزم‌نامه در زمینهٔ شکار از فارسی به‌ترکی ترجمه و به محمودچلبی پسر محمدبیگ تقدیم شد . در زمینهٔ طب نیز کتابی موسوم به‌الیاسه به‌نام الیاس‌بیگ ترجمه شده‌است.[۲۰]

۱۹. تاریخ‌ابن‌کمال، از انتشارات مؤسسهٔ تاریخ ترك.

۲۰. الیاسه فی‌الطب در ده باب بایك مقدمه به‌نام سلطان‌الیاس محمدبن اورخان است . این‌کتاب اثر محمدبن‌محمود شیروانی است (کشف‌الظنون، ج۱،ص ۱۶۱، آرشیو وزارت معارف).

شجره‌نامهٔ منتشاییان



امیـرنشین گرمیانـان

کلمهٔ گرمیان در عین‌حال که نام یکی از عشایر تـرک است بعدها نام یکی از امیرنشینهایی‌شد که خانواده‌ای به‌این نام‌بر آن حکومت‌می کردند. ترکمنهای گرمیان که نخستین‌بار درحوالی ملاطیهٔ‌آناطولی مستقر شده‌بودند به‌نظر می‌رسد که‌به‌همراه جلال‌الدین منکوبرنی‌حکمران خوارزم‌آمدند وسپس به‌خدمت سلجوقیان‌پیوستند. در سلجوقنامـه آمده‌است درشورش باباسحاق که در زمان غیاث‌الدین کیخسرودوم رخ‌داد، مظفرالدین‌علیشیر به‌مقابلهٔ با آنان برخاست وشکست‌خورد. شایدمظفرالدین علیشیر همان‌کمال‌الدین‌علیشیر معروف باشد.

بدرستی معلوم نیست که عشیرهٔ‌گرمیان در چه تاریخی در مرزهای غربی سلجوقیان مستقر شدند، لکن قبل ازسال ۱۲۷۶م عشیرهٔ‌گرمیان را درحوالی کوتاهیه می‌بینیم که این تاریخ مصادف است بازمان غیاث‌الدین کیخسرو سوم.

در واقعهٔ جیمری که به‌سال ۶۷۶ه‍ق/۱۲۷۷م رخ داد ترکهای گرمیان او را دستگیر و تحویل غیاث‌الدین کیخسرو سوم می‌دهند . در سال ۱۲۸۳م به‌دنبال قتل غیاث‌الدین کیخسروسوم‌بین گرمیانیان که تصور می‌شد طرفدار غیاث‌الدین کیخسرو باشند با غیاث‌الدین‌مسعود دوم حکمران جدید برخوردهایی پیش می‌آید. در این برخوردها که شرح آن در سلجوقنامه‌آمده ، دنیزلی و حوالی‌آن صحنهٔ نبرد بین گرمیانیان و سلجوقیان بوده‌است.

در اواخر قرن سیزدهم یعنی در سال ۶۹۹ه‍ق/۱۲۹۹م و همزمان باحکمرانی علاءالدین کیقباد ، حکمران سلجوقی‌آنکارا یعقوب‌بن‌علیشیر بود که احتمالاً باید پسر کریم‌الدین‌علیشیر باشد. منطقهٔ حکمرانی‌او که‌قراشهر نیزجزءآن‌بودیعقوب‌ایلی (شهر یعقوب) نام داشت . بنابه‌نوشتهٔ مسالك الابصار یعقوب‌بیگ در اوایل قرن چهاردهم‌یعنی‌همزمان با اواخردوران حکومت سلجوقیان‌امیرنشین‌گرمیان راتأسیس کرد و با به‌رسمیت شناختن حاکمیت مقتدر ایلخانان چون دیگر حکام‌آناطولی ، مالیات سالانه به‌خزانهٔ‌آنها پرداخت‌می کرد. شاید هم‌حکومت یعقوب‌بیگ‌همزمان باحکمرانی غیاث‌الدین مسعود دوم بوده‌است (۱۳۰۲م).

یعقوب‌بن‌علیشیر پس از امرای قرامان از مقتدرترین امرای آناطولی بود که به‌سبب داشتن یك نیروی نظامی کامل و تعلیم دیده سایر امرای مجاور از درگیری با او دوری می کردند . بنا به‌نوشتهٔ جامع‌الدول گذشته از کوتاهیه یعنی پایتخت این امیرنشین شهرهای طوشانلو، گدیز، آغریبوز، سماو، اشمه، قوله، سرکه و سلندی، گوژ، نباز، ایشقلی ، بغلان، خناس، دوزقری ، کیکلر، شیخلر، دنیزلی، چهارشنبه و تعدادی ازشهرهای دیگر تابع گرمیانیان بوده‌است.

یعقوب‌بن‌علیشیر در سال ۱۳۰۵م شهر تریپولیس[۲۱] واقع در کنار نهرمندرس راگرفت و انقیر را تصرف کرد و درپی‌آن آلاشهر را به‌محاصره درآورد ، ولی امپراتور بیزانس با طلب یاری از کاتالانها* واردآناطولی شد ؛ یعقوب‌بیگ را شکست داد و او نیز ناگزیر دست از محاصرهٔ آلاشهر کشید. اما بعدها یعقوب‌بیگ با در تنگنا گذاردن این شهر، حکمران آن را وادار به‌پرداخت خراج سالانه کرد.

یعقوب‌بیگ ملقب به‌سلطان‌الگرمیانیهٔ‌چلبی اعظم یکی فرماندهان لشکر خود به‌نام آیدین‌اوغلی محمدبیگ را به‌آناطولی غربی اعزام کرد و او بیرقی ، ایاسلوق (ایاثلق) و حوالی‌آن را به‌تصرف درآورد و بعدها درآنجا یك حکومت تأسیس کرد. درسال ۱۳۱۴م هنگامی که‌امیرچوپان بیگلربیگ‌ایلخانان جهت جلب‌اطاعت امرای آناطولی به‌آن‌ناحیه رفت یعقوب‌بیگ‌مراتب علاقهٔ خود رابه‌او ابرازداشت. اولوعارف‌چلبی نوهٔ مولانا و پسر سلطان‌ولد، بین سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۹م‌هنگامی که درحوالی‌گرمیان و دنیزلی بسر می‌برد با یعقوب‌بیگ ملاقات کرده بود.

درزمان یعقوب‌بیگ اول هنگامی که دمیرتاش والی آناطولی درصدد ازمیان برداشتن حکام‌آن منطقه‌بود پس ازآنکه امیرنشینهای آل‌اشرف وبنی‌حمید راتصرف کرد و امرای‌آنان را به‌قتل‌رسانیدخودش درصدد فتح‌دنیزلی‌برآمد. اردنا را جهت تصرف قره حصارآفیون فرستاد ، اما ازآنجایی که حاکم قره حصارآفیون نوهٔ صاحب‌آقا به‌یعقوب‌بیگ پناهنده شده‌بود اردناموفق‌به‌دستگیری او نشد و دراین‌بین

۲۱. تریپولیس در شرق شهر بولدان ایالت دنیزلی و نزدیك قصبهٔ ینی‌جه قرارداشت‌که‌امروزه خرابه‌ای از آن برجای مانده است.

* کاتالانها نیروهایی بودندکه‌آندرونیك امپراتور بیزانس از اسپانیا آورده بود. ـ م.

دمیرتاش نیز به‌سبب کشته‌شدن برادرش به‌دست ایلخان ابوسعید ، ناگزیر بازگشت و خطر برطرف شد (۱۳۲۷م).

اطلاعی از تاریخ در گذشت و نیز محل آرامگاه یعقوب‌بیگ دردست‌نیست، ولی احتمالاً تاریخ وفاتش پس از سال ۱۳۲۷م است . احتمال دارد سکه‌ای که در سال ۷۰۷هق در کوتاهیه که به‌شهر گرمیان معروف بود، ضرب شده و نام‌کسی‌بر آن نقش نشده و تنها کلمات «خان‌گرمیان» بر آن منقوش است مربوط به‌یعقوب‌بیگ باشد.

پس از وفات یعقوب‌بیگ محمدبیگ ملقب به‌چاقشادان به‌جای او نشست . به‌طوری‌که از وقفنامهٔ نوهٔ او برمی‌آید ، محمدبیگ دریاچه‌های قوله وسیماو راکه درزمان پدرش به‌دست‌کاتالانها افتاده‌بود بازپس‌گرفت. تاریخ وفات محمدبیگ نیز مشخص نیست.

پس‌از مرگ محمدبیگ پسربزرگش سلیمان‌شاه معروف به‌شاه چلبی‌به‌جای پدر به‌حکمرانی رسید. از متن کتیبهٔ «اولو جامع» دنیزلی چنین برمی‌آیدکه‌سلیمان قبل‌ازسال ۱۳۶۸م حاکم گرمیان شده است. همچنین ازکتیبهٔ مسجدآنالچهٔ‌کوتاهیه معلوم می‌شودکه وی در سال ۷۷۱هق/۱۲۶۹م حکمرانی می کرده است . در این کتیبه او باعنوان «سلطان‌الاعظم‌العادل شاه‌چلبی» توصیف شده‌است.

سلیمان شاه به‌حسام‌الدین الیاس‌بیگ از حکمرانان بنی‌حمیدکه مورد حملهٔ قرامانیان قرارگرفته و به‌او پناهنده شده بود یاری‌کرد و نقاطی راکه‌آنان به‌تصرف درآورده‌بودندگرفت وبه‌او بازپس‌داد.

شاه‌چلبی که‌ازحملات علاءالدین‌بیگ امیرقرامان که بادختر مرادخداوندگار سلطان‌عثمانی‌ازدواج کرده‌بود، هراس‌داشت وازقرار گرفتن کشورش‌بین‌سرزمینهای قرامانیان و عثمانیان اندیشناك بود درصدد برآمد تادخترش را به‌عقد ازدواج‌بایزید پسرحکمرانان‌عثمانی درآورد واعلام‌داشت که به‌عنوان جهیزیه از کوتاهیه،طوشانلو، امد، سیماو، وگدیز دست برخواهد داشت (۷۸۰هق/۱۳۷۸م . درباره از اسناد غیر معتبر سال ۷۸۳هق/۱۳۸۱م قید شده است). مصطفی چلبی حاصل ازدواج بایزید با

دختر سلیمان شاه است.[۲۲]

مراد خداوندگار پیشنهاد سلیمان‌شاه را می‌پذیرد و ازدواج صورت‌می‌گیرد. سلیمان‌شاه شهرهایی را که به‌عنوان جهیزیه برده‌بود به‌عثمانیها واگذار کرده ، خود به‌قوله می‌رود ودرسال ۷۹۰ه‍ق/۱۳۸۸م درمی گذرد ودرآرامگاهش که درآن‌شهر است مدفون می‌شود.

سلیمان‌شاه از علما و شعرا حمایت می کرد و ترجمه‌هایی نیز به‌نام‌اوصورت گرفته‌است. قابوسنامه و مرزبان‌نامه به‌دستوراوبه‌ترکی‌ترجمه شد. شیخ‌اوغلی‌مصطفی شاعرکه قصد تقدیم اثر خود خورشیدنامه را به‌سلیمان شاه داشت بافوت شاه‌سلیمان، قبل از اتمام‌کتاب، آن‌را به‌یلدرم‌بایزید داماد وی که والی‌کوتاهیه بود تقدیم داشت.

پس‌از سلیمان‌شاه پسرش یعقوب‌چلبی دوم به‌جای او نشست. قریب یك‌سال پس‌از حکمرانی اومراد خداوندگار درجنگ قوصوه کشته‌شد و یلدرم‌بایزید به‌جای او برتخت سلطنت نشست ویعقوب چلبی با استفاده از این حادثه درصددپس گرفتن شهرهایی که به‌عنوان جهیزیهٔ خواهرش به‌عثمانیها داده شده‌بود برآمد. یلدرم‌بایزید که درروملی به‌اوضاع سروسامان‌داده‌بود درسال ۱۳۹۰م واردآناطولی‌شد ویعقوب چلبی راکه به‌اتفاق وزیرش خضربیگ به‌استقبالش‌آمده بود دستگیر کرد و در قلعهٔ ایپصالةروملی‌زندانی‌ساخت. آنگاه گرمیانیان راتحت‌تسلط‌خود درآورد(۱۳۹۰م).[۲۳]

یعقوب چلبی به‌نحوی ازقلعهٔ ایپصاله‌گریخت و به‌شام رفت و درآنجا ضمن

۲۲. بررسی دربارهٔ اینکه محمد چلبی پسر دختر سلیمان‌شاه است نیاز به‌تحقیق بیشتری دارد، زیرا محمدچلبی بنا به‌وصیت مادرش که درسال ۸۱۶ه‍ق/۱۴۱۳م درگذشت دستور داد تادر مرزیفون نزدیك مدرسه‌ای‌که به‌نام او بود خانقاهی بسازند. کار بنای این خانقاه در ۲۳ ربیع‌الاخر ۸۲۵ه‍ق/ نیسان ۱۴۲۲م یعنی پس ازمرگ محمدچلبی به‌پایان رسید. نوشته‌ای به‌نام دولت‌خاتون دروقفنامهٔ این بنا وجود داردکه متن آن چنین‌است: «سیدةالنساءالعالمین تاج‌الخواتین‌دولت‌خاتون‌بنت‌عبدالله‌وهی‌کانت‌امی‌السلطان‌الاعظم...الی‌رحمةالله‌الصمدالسلطان محمدخان ...بن‌السلطان بایزید» (مدیریت عمومی‌اوقاف، دفتر حرمین، شمارهٔ۱۳،ص۵۸). از دفتر تحریر مربوط به‌کوتاهیه چنین برمی‌آیدکه یعقوب چلبی پسر وجانشین سلیمان‌شاه دایی‌مراد دوم است.

۲۳. در تاریخ‌نشری (ص ۳۱۴) ، تاریخ عاشق‌پاشازاده (ص۷۱) ، تاج‌التواریخ (ج۱/ص۱۲۸) و صحایف‌الاخبار (ج۳/ ص ۳۸) آمده است‌که بایزید به‌سال ۱۳۹۱ م هنگام عزیمت به‌جنگ قرامانیان، یعقوب‌بیگ را دستگیر و سرزمین‌گرمیانیان را به‌خاك خود ملحق‌کرد. من‌نظریهٔ دوکاس (چاپ‌بن، ص ۱۸) راکه در متن نیزآورده‌ام ترجیح می‌دهم.

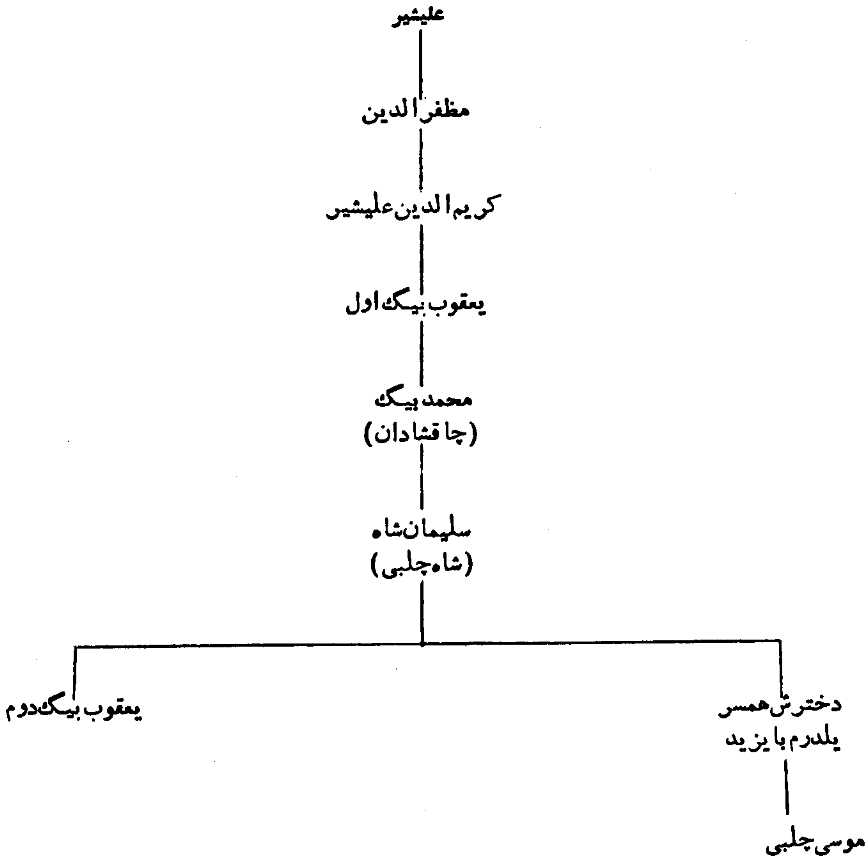
فاش کردن هویت خود نزد دمیرخان که به‌شام آمده‌بود، تا پایان جنگ آنکارا پیش او بسربرد تاآنکه در سال ۱۴۰۲م توسط تیمور کلیهٔ سرزمینهای گرمیانیان به‌او بازپس داده‌شد.

در اثنای جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی ، یعقوب‌بیگ جانب محمد چلبی‌را گرفت و ازاین‌روی هدف‌حملات‌قرامانیان واقع‌شد.پس‌ازآنکه‌محمدچلبی کلیهٔ اراضی‌عثمانی را تحت ادارهٔ خود درآورد یعقوب‌بیگ با به‌رسمیت شناختن حاکمیت عثمانی، سرزمینهای خویش را در اختیار گرفت.

پس‌ازمرگ محمدچلبی وبه‌هنگام حکمرانی مراد دوم، یعقوب‌بیگ ازسلطهٔ نفوذ عثمانیها رهاشد، ولی ازآنجاکه فرزند ذکوری نداشت به‌ادرنه رفت‌و وصیت کرد که پس از مرگش سرزمین گرمیانیان در اختیار سلطان‌مراد قرارگیرد ؛آنگاه به‌کشورخویش‌بازگشت‌وطولی‌نکشید که‌درگذشت (۸۳۲هق/۱۴۲۹م).آرامگاهش درکوتاهیه نزدیك مسجدی است که به«گوك‌شادروان» معروف است . همسرش نیز درکنارآرامگاهش مدفون است. شیخ‌اوغلی مصطفی، شیخ صنعان و احمددایی از شعرای دربارگرمیانیانندکه بعداً به‌دربارعثمانیها رفتند. کتاب التعبیر که اثری‌درزمینهٔ تعبیر خواب است توسط احمد دایی از فارسی به‌ترکی ترجمه و درکوتاهیه تقدیم یعقوب‌بیگ شد. یعقوب‌بیگ درکوتاهیه به‌یعقوب‌خان‌چلبی معروف است.

بجز سکه‌ای که تاریخ ضرب آن سال ۷۰۷هق / ۱۳۰۷م است و احتمالاً به‌دستور یعقوب‌بیگ اول‌ازحکمرانان‌گرمیانیان‌ضرب‌شده‌سکه‌هایی به‌نام سلیمان‌شاه و یعقوب‌بیگ‌دوم در دست‌است. دربعضی ازتوابع گرمیانیان چون‌کوتاهیه،دنیزلی و قوله بناهایی مانند مسجد، مدرسه و آرامگاه به‌یادگار مانده‌است.

شجره نامهٔ گرمیانیان



آل صاحب عطا

درجامع‌الدول منجم‌باشی دولت کوچکی که توسط صاحب‌عطا فخرالدین علی یکی از وزرای سلجوقیان آناطولی در قره‌حصار آفیون تأسیس شد باعنوان «والیان قره‌حصار» نام‌برده‌شده‌است. قره‌حصار آفیون در آن ایام به‌سبب حکمرانی صاحب‌عطا ومظفرالدین دوله‌ازنواده‌هایش به «قره‌حصار صاحب» و نیز «قره‌حصار دولت» معروف بوده‌است.

با توجه به‌مندرجات مسالک‌الابصار نوشتهٔ شهاب‌الدین عمر (متوفی به‌سال ۷۴۹ه‌ق/۱۳۴۸م) بجز شهر قره‌حصار، حکام صاحب‌عطا قریب به‌یك هزار قریه و چهارهزار سوار در اختیار داشتند و اطلاق عنوان والی توسط منجم‌باشی به‌این حکام مبالغه‌آمیز و دوراز حقیقت بوده‌است.

منجم‌باشی ضمن برشمردن توابع این‌حاکم‌نشین از صندوقلی، بولوادین، شهود و بارجین‌لی* (خسروپاشا) اویناش نام برده است که از این شهرها صندوقلی از توابع حاکم‌نشین گرمیانیان، و بولوادین از توابع آل‌اشرف بود که امکان دارد بعدها به‌تصرف آل‌صاحب‌عطا درآمده باشد.

پس از صاحب‌عطا حکومت «قره‌حصار صاحب» ازبین دو پسر صاحب‌عطا یعنی تاج‌الدین‌حسین ونصرت‌الدین حسن به‌حسن ونواده‌هایش رسید.[۲۴] شمس‌الدین محمد پسر نصرت‌الدین حسن ضمن جنگ باگرمیانیان که به‌مخالفت با ایلخانان و سلجوقیان برخاسته‌بودند شکست خورد و به‌قتل رسید (۱۲۸۷م).

در سال ۷۱۴ه‌ق هنگامی که‌امیرچوپان به‌آناطولی آمد دربین امرای آناطولی که مراتب‌وفاداری‌خودرا ابراز داشته‌بودند نواده‌های صاحب‌عطا نیزدیده‌می‌شدند.

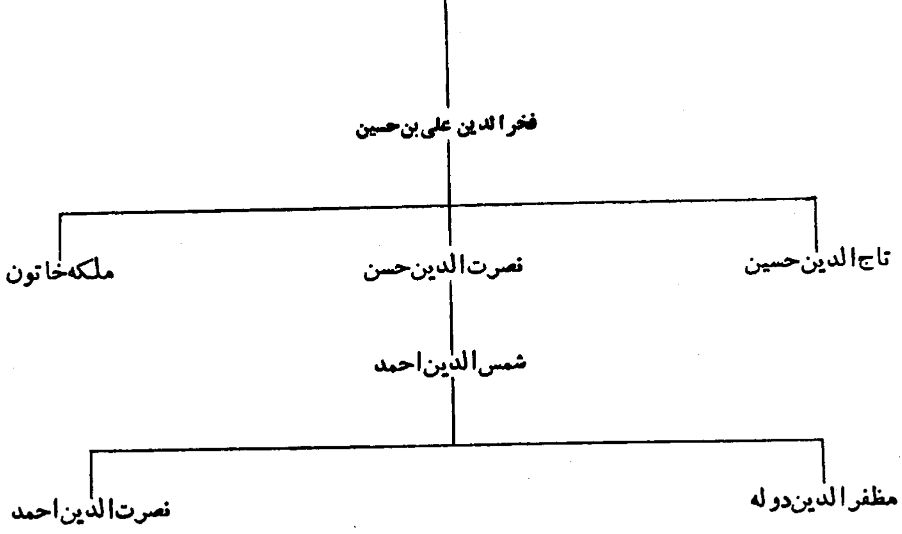
* در اخبارسلاجقهٔ روم، «شهند» و «بارجنکو» آمده‌است. ـ م.

۲۴. صاحب‌عطا دوپسرداشت که پسربزرگش تاج‌الدین‌حسین وپسرکوچکترش نصرت‌الدین‌حسن بود. هر دو فرزندش در جنگ با جیمری و محمدبیگ حکمران قرامان به‌قتل رسیدند (۱۲۷۷م). صاحب‌عطا هنگام مرگ دو پسرش و نیزمرگ شمس‌الدین‌محمدنصرالدین‌حسن متولی موقوفه‌اش، درقید حیات بود.

تا جایی که ما اطلاع داریم پس از شمس‌الدین محمد پسرش نصرت‌الدین احمد به امارت صاحب‌عطا می‌رسد. در زمان این حکمران بود که دمیرتاش دست به از میان برداشتن امرای آناطولی زد و یکی از اطرافیانش به‌نام امیر اردنا را به‌سوی قره‌حصار اعزام داشت که نصرت‌الدین احمد کشورش را ترک کرد و به یعقوب بیگ حکمران گرمیان پناهنده شد (۱۳۲۷م). اما در این بین، دمیرتاش که با شنیدن خبر قتل برادرش دمشق‌هوجا به‌دست ایلخان ابوسعید خود را نیز در معرض خطر می‌دید دست از محاصره کشید و به‌سیواس مراجعت کرد و نصرت‌الدین احمد هم به کشورش بازگشت، ولی نصرت‌الدین که دختر حکمران گرمیان را به‌زنی گرفته بود تحت نفوذ گرمیانیان درآمد.

پس از وفات نصرت‌الدین احمد که پس از سال ۷۴۲ه‍ق/۱۳۴۲م رخ داد سرزمین آل صاحب‌عطا به‌خاک گرمیانیان ملحق شد. محل قبر نصرت‌الدین احمد مشخص نیست، ولی برادرش مظفرالدین دوله (متوفی به‌سال ۷۳۴ه‍ق/۱۳۳۳م) و بعضی از افراد خانوادهٔ «دوله» در مقبره‌ای به‌نام «صاحب‌لر تربه‌سی» (آرامگاه صاحبها) مدفونند.

شجره‌نامهٔ بعضی از افراد خاندان صاحب‌عطای قره‌حصار



امرای دنیــزلی (لادیق)

لادیك نام قدیم دنیزلی بود؛ از این روی به امرای دنیزلی امرای لادیك نیز می گویند. خرابه‌های شهری که در کتب تاریخ به‌نام لائودیسه یا لادیك معروف است، امروزه درشرق شهرك دنیزلی(که تاآنجا حدود یك ساعت راه است) وبین ایستگاه‌راه‌آهن کونجالی و دنیزلی قرار دارد.

لائودیسه یا لادیك چندین‌بار به‌تصرف ترکها درآمد و سرانجام درآغاز قرن سیزدهم میلادی بوسیلهٔ غیاث‌الدین کیخسرو اول تصرف شد. این فتح در کتیبه‌های زمان وی ثبت شده‌است.

لادیك‌یادنیزلی جزء ایالات مرزی سلجوقیان بود که مدتی بوسیلهٔ آل‌صاحب عطا اداره می‌شد . بعدها به‌تصرف گرمیانیان درآمد و از سوی‌آنان امیری به‌نام علی‌بیگ درمقام حاکم‌مرزی به‌آنجا اعزام‌شد. علی‌بیگ به‌سبب مخالفت بامغولان ونیز به‌خاطر جانبداری از سلجوقیان در واقعهٔ جیمری دستگیر و درقره‌حصارآفیون زندانی شد و درهمانجا درگذشت (۱۲۷۷م) . بعدها در سال ۱۲۸۸م گرمیانیان آنجا را متصرف شدند، ولی‌یك‌سال‌بعد به‌دست سلجوقیان‌افتاد، تا سرانجام یعقوب‌بیگ اول حکمران گرمیانیان، دنیزلی وحوالی‌آنرا تحت‌نفوذ خوددرآورد.

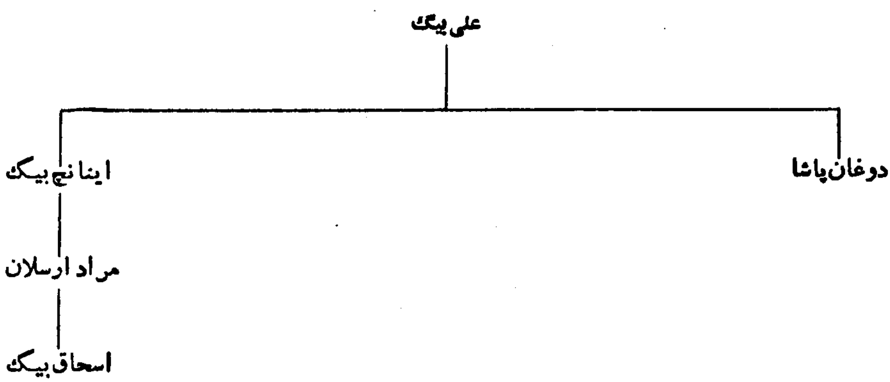
اولوعارف چلبی که بین سالهای ۱۳۱۲-۱۳۱۹م به‌دنیزلی آمده بود ملاقاتی بادوپسرعلی‌بیگ امیرگرمیان به‌نامهای‌اینانج‌بیگ ودوغان‌پاشا کرده‌بود. ابن‌بطوطه نیز که درسال۱۳۳۳م درآناطولی‌سفرمی کرد به‌دنیزلی آمده و با اینانج‌بیگ‌وپسرش مرادبیگ‌دیدار کرده‌بود. به‌طوری که ازمتن کتیبهٔ یکی‌از تأسیسات‌موجود دردنیزلی برمی‌آید وفات اینانج‌بیگ بعد از سال ۷۳۵هق/۱۳۳۵م رخ داده‌است.

پس از اینانج‌بیگ پسرش مرادارسلان واسحاق‌بیگ پسر مراد ضمن‌اطاعت از گرمیانیان در دنیزلی حکومت می کردند . با توجه به‌اینکه سکهٔ ضرب‌شده به‌امر اسحاق‌بیگ تاریخ ۷۶۳هق/۱۳۲۶م را دارد ، پس وفات پدرش مرادبیگ قبل از این سال اتفاق افتاده‌است. درسال ۱۳۹۰م که سرزمینهای گرمیانیان به‌اشغال‌عثمانیها درآمد، اسحاق‌بیگ در قید حیات بود، ولی دراین‌مورد که‌آیا حکومت دنیزلی را

داشت‌یانه، اطلاعی در دست نیست. به‌امر اسحاق‌بیگ مدرسه‌ای در دنیزلی بناشده بود. همچنین به‌سال ۱۳۶۸م در دنیزلی به‌امر سلیمان‌شاه گرمیانی مسجدی ساخته شد و سکه نیز به‌دستور او در این شهر ضرب شد که‌نمونه‌های آن در دست است. شهاب‌الدین عمری تعداد روستاها و مزارع حاکم‌نشین دنیزلی را در حدود چهارصدپارچه‌می‌نویسد و باز به‌موجب همین نوشته تعداد قوای لشکری بالغ برشش و یا ده‌هزار نفر بوده است.

کتب تفاسیری به‌نامهای فاتحه و اخلاص به‌زبان ترکی به‌نام مراد ارسلان از آن دوره به‌جای مانده است.

شجره‌نامهٔ حکام دنیزلی (لادیق)



آیدینیان

آیدین‌اوغلی محمدبیگ که درناحیهٔ قدیمی ایونیا تشکیل حکومت داد، قبلاً یکی از فرماندهان لشکر گرمیانیان بود. یعقوب‌بیگ امیر گرمیان محمدبیگ را به‌حوالی اژه اعزام داشت و او نیز در نواحی که تصرف کرده بود اقدام به‌تأسیس حکومت کرد. در جامع‌الدول قلمرو حکومت آیدینیان به‌شرح زیر ذکر شده است:

آیاسلوق، گوزل‌حصار، بیرگی، اربا، صرت، کوشك، بایراملی، اورتاقجی، قراچه‌قویونلو، آیدین، اینه‌گولو، بلاط، بالیام‌بولو، چشمه‌سلطان‌حصاری، کستل، بزدرغان، ینی‌شهر، آلاشهر، برکی، نازیللی، ارله، کلاس، اذینه، آقجه‌شهر، سیوری حصار، بایندیر، قرابورون، نیف، اتنه و قزل‌حصار، که از میان این‌شهرها آلاشهر در دست رومیان و بلاط در تصرف منتشاییان بود و به‌نظر می‌رسد که نیف نیز بعدها به‌تصرف آیدینیان درآمده‌باشد. منتها نویسندهٔ جامع‌الدول ترتیب تقدم وتأخر زمانی تصرف این شهرها را به‌ضرورت عرضهٔ چگونگی تشکیلات ایالتی عثمانیها بهم‌زده است.

با تأسیس این حکومت، تسلط ترکها درآناطولی غربی درکنارهٔ جنوبی‌رود مندرس گسترش بیشتری یافت. سرزمینهایی که از لیدیه واثولیه در سمت جنوب تا میزیا (بالیکسری وحوالی آن) وهلسپونت ادامه‌داشت‌توسط قلم‌بیگ فرزندقره‌سی، نواحی موجود بین غرب آلاشهر (فیلادلفیا) تا دریای اژه توسط صاروخانیان، تیره وبیرگی وآیاسلوق توسط ساسابیگ دامادمنتشاییان به‌تصرف درآمد(۱۳۰۴م). اماآیدین‌اوغلی محمدبیگ که به‌رقابت باساسابیگ برخاسته‌بود درسال۱۳۰۷م‌این نقاطرا از دست‌وی گرفت و درجنگی که بینشان رخ‌داد ساسابیگ به‌قتل رسید.

بعدها در سال ۱۳۱۰م محمدبیگ ملقب به‌مبارزالدین، مسلمان‌ازمیر (ازمیر مسلمان) ودرسال۱۳۲۶م ساحل‌کافرازمیر (ازمیرکافر)را به‌تصرف درآورد وبیرگی‌را مرکزحکومتی‌خود قرارداد؛ سپس سرزمینهایش‌را به‌مناطقی تقسیم کرد وپسرانش‌را به‌حکمرانی آن مناطق گماشت. اودر ازمیرو آیاسلوق(سلجوق) دست‌به‌ایجادنیروی دریایی‌زد وبه‌فعالیتهای دریایی نیزپرداخت. اوموربیگ که ازسوی پدرش‌محمدبیگ

حکومت ازمیررا دردست داشت ، باناوگان خود به‌باجگیری از کشتیهای تجاری پرداخت‌وشهرتی‌بهم‌زد. برادربزرگ‌اومور بیگ‌یعنی‌خضر بیگ که حاکم آیاسلوق بودگاه گاهی بابرادرش به‌سفردریایی می‌رفت. حملات‌اومور بیگ به‌سواحل‌ساکز، بزجه‌آطه،آغریبوز، موره و روملی‌سبب ایجادوحشت شده‌بود.[۲۵]

ابن‌بطوطه در سال ۱۳۳۳م با محمدبیگ در بیرگی و با پسرش اومور بیگ در ازمیر دیدار کرده بود . محمدبیگ در سال ۱۳۳۴م در اثنای شکار به‌آب می‌افتد و بیمارمی‌شود ودراثر این بیماری وفات می‌کند. پس‌از مرگ محمدبیگ بنابه‌اتفاق نظر افراد خانواده ، پسرش اومور ملقب به‌بهاءالدین به‌حکومت انتخاب می‌شود . کتاب عرائس‌المجالس که در شرح‌حال انبیاست وکتاب تحفهٔ‌مبارزی درطب از زبان عربی وتذکرة‌الاولیاء از زبان‌فارسی به‌نام محمدبیگ به‌ترکی ترجمه‌شده‌بود.درضمن مسجد ومدرسه‌ای نیز به‌امر او دربیرگی‌ساخته شد. محمدبیگ درآرامگاهش‌واقع در بیرگی مدفون است.

درعملیات دریایی که‌آندرونیقوس‌سوم‌امپراتور بیزانس علیه‌شورشیان‌ونیزی مقیم میدیللی و فوچه صورت داد همراه با ناوگان صاروخانیان، اومور بیگ نیز با ناوگان خود به‌یاری او شتافت (۱۳۳۶م).

اومور بیگ در اثنای این جنگ باکانتاگوزان، دومستیك[۲۶] بزرگ امپراتور آشنا شد که این آشنایی به‌دوستی‌انجامید. اومور بیگ درادامهٔ جنگهای‌دریایی‌خود لاتینهای ساکن جزایر مرمره ، شوالیه‌های رودس و موره را مرعوب کرد و کیلی و دیگر سواحل راکوبید. قیام‌آلبانی علیه بیزانس به‌یاری اومور سرکوب‌شد.

با درگذشت امپراتورآندرونیقوس به‌سال ۱۳۴۱م ، فرمانده نیروی‌زمینی (دومستیك بزرگ) وصی و جانشین امپراتور که طفل خردسالی بود، شد وآنگاه با

۲۵. دربارهٔ حملات ترکها به‌جزایر (آطه‌ها) اطلاعات مبسوطی در اسنادکشورهای‌همجواروجود دارد. به‌مناسبت‌حملهٔ ترکها به‌جزیرهٔ‌نگروپون (آغریبوز)و دیگر جزایر در سال۱۳۱۸م دوك‌کریت نامه‌ای به‌دوك ونیز نوشته است.

همچنین در متن پیمان منعقده به‌سال۱۳۳۲م‌که درزمان ژان‌پاپ بیستم بین پاپ، ونیز، رودس، قبرس و فرانسه منعقد شد اطلاعاتی دراین‌باره می‌توان‌کسب کرد.

۲۶. این‌عنوان درزمان پاله‌ئولوق به‌فرمانده نیروی‌زمینی که‌پس از امپراتور قدرتمندترین‌مقام مملکتی به‌شمار می‌رفت اطلاق می‌شد.

رقیب خود آپوکوك و آنا مادر امپراتور خردسال به‌مجادله برخاست. کانتاگوزان به‌دیمتوقه‌رفت و امپراتوری‌خود را اعلام کرد.[۲۷] درجنگ قدرتی که به‌دنبال این واقعه پیش آمد، اوموربیگ به‌یاری دوستش کانتاگوزان برخاست و اورا از مهلکه‌ای بزرگ نجات داد.

لاتینهای ساکن جزایر اژه ومادر امپراتور کوچك که دراستانبول ساکن‌بود، درمانده از نیروهای دریایی به‌پاپ کلمان ششم متوسل شدند و از او برای مقابله با اوموربیگ یاری‌خواستند. به‌دنبال‌این‌اقدامات نیروی‌دریایی‌پاپ به‌همراه‌ناوگانهای ونیز، جنوا، شوالیه‌های‌رودس وسلطان‌نشین قبرس به‌ازمیر حمله بردند. اوموربیگ که پس از یاری به‌کانتاگوزان به‌کشور برگشته‌بود به‌مدافعه پرداخت و اولین حمله را دفع کرد، ولی دردومین حمله ازمیر ساحلی به‌تصرف خصم درآمدواوموربیگ به‌ازمیرعلیا عقب نشست (آرالیك ۱۳۴۴م) . لاتینها از ازمیر ساحلی فراتر نرفتند. اوموربیگ به‌امید یافتن فرصت مناسب برای بازپس‌گرفتن ازمیر ساحلی به‌لاتینها پیشنهاد متارکه داد و بدین‌ترتیب موقتاً نبرد متوقف شد.

طی اشغال ازمیر ناوگان اوموربیگ توسط لاتینها به‌آتش کشیده شده بود. اوموربیگ که به‌فعالیتهای دریایی‌اش ضربهٔ سختی خورده بود ، به‌منظور کمك به‌کانتاگوزان‌که در حوالی ادرنه به‌تنگنا افتاده بود ، به‌همراه سلیمان‌بیگ پسر صاروخان‌بیگ ازراه زمینی به‌تنگهٔ جناق‌قلعه‌رفته، به‌اتفاق سلیمان‌بیگ فرزندقراسی -بی‌تردید با ناوگان‌قراسی- وارد روملی‌شد. هنگامی که به‌همراه‌کانتاگوزان‌به‌سوی استانبول درحرکت‌بودند درراه، سلیمان‌بیگ‌پسرصاروخان‌درگذشت و اوموربیگ ناگزیر ازبازگشت‌شد. وی جسد سلیمان‌بیگ راآورد وتسلیم پدرش کردوبه‌کشور خود بازگشت .کانتاگوزان به‌توصیهٔ اوموربیگ اقدام به‌اتحاد با اورخان‌بیگ حکمران عثمانی کرد.

در این‌بین پاپ که قصد ادامهٔ عملیات ازمیر را داشت درسال ۱۳۴۶م توسط

۲۷. وقتی کسی‌وصی امپراتور می‌شد تاج امپراتور را برسر می‌نهاد وهمسرش امپراتریس‌می‌شد، وچون کانتاگوزان وصی امپراتور بود لذا امپراتوری خود را اعلام‌کرد. این اقدام به‌سبب آنکه وی وصایت آندرونیقوس‌سوم خردسال را به‌عهده‌داشت امری مشروع شمرده می‌شد.

دائوفین‌هومبرت‌دوک‌وینوئیس که فرماندهی‌قوای‌لاتین‌را به‌عهده‌داشت ـ این‌شخص در وقایع‌نامه‌های ترك به‌تورفیل معروف است ـ به‌ازمیر حمله برد ، ولی بی‌نتیجه عقب‌نشست. به‌دنبال این ناکامی، اوموربیگ برشدت حملات خود به‌ازمیر ساحلی افزود. لاتینها که در قلعه مستقربودند چون دیدند از جانب پاپ نیروی کمکی ارسال نشد تقاضای‌متارکه کردند ودرسال۱۳۴۷م متارکه‌نامه‌ای‌با اوموربیگ منعقدساختند وناوگان ترك مستقر درآیاسلوق بازبه‌فعالیت درآمد. رودسیها که تجارتشان‌بارکورد مواجه شده بود ، به‌قصد به‌دست‌آوردن امتیازاتی درصدد برآمدند تا ازمیر ساحلی را به‌آیدینیان واگذار کنند که دراین‌مورد به‌توافق نیز رسیدند، ولی پاپ‌ازپذیرفتن این‌عهدنامه سر باز زد.

اوموربیگ که تصمیم گرفته بود مسأله را به‌نیروی اسلحه حل کند پیشاپیش سربازانش به‌قلعه هجوم برد ، ولی در اثر تیری که به‌پیشانی‌اش خوردکشته شد.[۲۸] جسدش را به‌بیر گی بردند و درکنار گور پدرش به‌خاك سپردند (۱۳۸۴م). منظومهٔ سهیل‌ونوبهار[۲۹] در ۵۵۶۸ بیت سرودهٔ مسعودبن‌احمد وخواهرزاده‌اش عزالدین‌احمد به‌اوموربیگ تقدیم‌شده‌بود. همچنین درزمان اوکلیله ودمنه از فارسی به‌ترکی‌ترجمه شد. درضمن گویا اثری‌منظوم‌نیزبه‌زبان ترکی‌با نام طبیعت‌نامه تقدیمی‌به‌اوموربیگ، تألیف شده‌بود.

باکشته‌شدن‌اوموربیگ، برادرش‌خضربیگ امیر آیاسلوق به‌حکمرانی‌رسید. او قدرت برادرش را نداشت و درسال۱۳۴۸م ناگزیر ازبستن معاهدهٔ سنگینی شامل بیست و سه‌ماده با لاتینها شد. به‌موجب این‌معاهده نیروی‌دریایی آیدینیان‌خلع‌سلاح می‌شد و نیمی از حقوق گمرکی به‌لاتینها تعلق می‌گرفت؛ همچنین ناوگانهای‌لاتین

۲۸. دوکاس وقایع‌نویس بیزانسی می‌نویسد،اوموردرحال صعود ازبرج قلعه‌بود.دراثنای‌بالارفتن از برج برای اینکه ببیند تا به‌بالای برج چه مسافتی باقی مانده است‌کلاهخود را از سر برمی‌دارد وبه‌بالا می‌نگرد . تیری به‌میان‌دوابرویش اصابت می‌کند و به‌پائین پرت شده ، درمی‌گذرد (ترجمهٔ میرمیراوغلی، چاپ‌بن،ص۲۹ و ۳۰).

۲۹. منظومهٔ سهیل ونوبهار در سال ۱۹۲۴ در اروپا چاپ شد. در مقدمه‌اش آمده است‌که‌از زبان تاتی به‌ترکی ترجمه شده‌است‌که شامل ۵۵۶۸ بیت است. به‌مناسبت انتشار این اثرازسوی مورتمان ، مرحوم رفعت‌بیگ‌آموزگاری از اهالی‌کیلی و پروفسور فؤادکوپرولو ، دومقالهٔ تحقیقی درمجلهٔ‌ترکیات (جلد دوم، صفحات ۴۰۱و۴۷۵) دارند.

می‌توانست آزادانه دربنادر رفت و آمد کند. آیدینیان متعهد بودند که با دوستان آنها دوستانه رفتار کنند و با دشمنانشان برخوردی خصمانه داشته‌باشند.[۳۰]

بامرگ اومور، فعالیت آیدینیان متوقف شد و به‌موجب معاهده‌ای که به آن اشاره شد، لاتینها از طریق اسکله‌های آیدینیان و کالاهای آن منافع سرشاری بردند. این کالاها عبارت بود از ابریشم، آذوقه، قالی، موم و غیره که ازجملهٔ محصولات حوالی مندرس بود.

پس از مرگ اومور از حکومت خضربیگ به‌بعد آیاسلوق مرکزحکومت آیدینیان‌شد. تاریخ وفات خضربیگ دقیقاً مشخص نیست، ولی باتوجه به‌یادداشتهای صبح‌العشی که عیسی‌بیگ برادر کوچك خضربیگ را در سال ۷۶۵ه‍ق/۱۳۶۵م در مقام حکمرانی دیده بود مسلماً مرگ وی قبل از این سال اتفاق افتاده است.

درمورد اوضاع واحوال زمان عیسی‌بیگ اطلاعی دردست نداریم، همین‌قدر می‌دانیم که سلطان ممالیك طی نامه‌های ارسالی به‌حکمرانان آناطولی درسال ۱۳۶۵م او را نیز چون سایرین به‌جهاد علیه اروپاییان فراخوانده بود. در سال ۱۳۸۹م مراد خداوندگار هنگام عزیمت به‌جنگ قوصوه ازحکام آناطولی نیزدرخواست نیروی کمکی کرده‌بود که نیروهای عیسی‌بیگ وصاروخانیان درجناح چپ نیروهای عثمانی بودند.

یلدرم‌بایزید که ازسال ۱۳۹۰م درصدد استیلا برحاکم‌نشینان آناطولی برآمده بود پس از تصرف آلاشهر وارد سرزمین آیدینیان شد وچون با مقاومت عیسی‌بیگ مواجه شد او را در «تیره» مستقرکرد و ادارهٔ امورقصبه‌ها و اراضی دولتی را به‌او واگذاشت و سایر نقاط را به‌اراضی عثمانی ملحق ساخت. بایزید حفصه‌خانم دختر عیسی‌بیگ را به‌زنی گرفته‌بود. به‌این‌ترتیب اراضی آیدینیان تا پایان جنگ آنکارادر تصرف عثمانیها ماند.

عیسی‌بیگ هنگام اقامت در «تیره» وفات یافت که سال وفاتش معلوم نیست و درآرامگاه پدرش واقع در بیرگی به‌خاك‌سپرده‌شد. عیسی‌بیگ به‌علم‌علاقمندبود وعلما راگرامی می‌داشت. طبیب‌معروف حاجی‌پاشا خضربن‌عثمان کار تألیف کتاب

۳۰. «متن موافقتنامهٔ منعقده بین ترك‌چلبی‌وسینیور تئولوقوس (آیاسلوق = سلجوق) با سفرای پاپ». این موافقتنامه ۲۵ ماده داشت.

خود شفاءالاسقام و دواءالالام را در سال ۷۸۳هق/ ۱۳۸۱م در آیاسلوق به‌پایان رسانید و آن را به‌عیسی‌بیگ تقدیم داشت. آثار دیگری نیز به‌نام عیسی‌بیگ تألیف شده است. دوکاس می‌نویسد که عیسی‌بیگ پدر او را که به‌طب و بسیاری از علوم احاطه داشت مورد حمایت خویش قرارداده بود. به‌دستور عیسی‌بیگ در سال ۷۷۶هق/ ۱۳۷۵م مسجدی در آیاسلوق (سلجوق) ساخته‌شد.

پس از فتح آنکارا دربین حکام آناطولی که سرزمینهایشان توسط تیمور به آنان بازپس داده شد موسی‌بیگ و اوموربیگ پسران عیسی‌بیگ نیز دیده می‌شدند (۱۴۰۲م).

با درگذشت موسی‌بیگ به‌سال ۱۴۰۳م اوموربیگ‌ثانی در آیاسلوق به‌تنهایی حاکم سرزمینهای آیدینیان شد، ولی این‌بار جنیدبیگ پسر عمویش ابراهیم‌بیگ که درحوالی ازمیر مستقر بود به‌رقابت با او برخاست.[۳۱]

بین اومورثانی وجنید جنگ درگرفت. اومور از آیاسلوق گریخت و باکمك منتشاییان، آیاسلوق را بازپس گرفت و قراحسن برادر جنید را که دستگیر کرده بود در قلعهٔ مارماریس که به‌مامولاس‌منتشایی معروف بود زندانی کرد. جنیدبایك کشتی جنگی به کمك برادر شتافت و اورا آزاد ساخت و باز به‌سوی آیاسلوق حمله برد. سرانجام اومور اورا به‌دامادی پذیرفت وپس از وفات اومور به‌سال ۱۴۰۵م صاحب سرزمین آیدینیان شد.

دراثنای جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی، جنید نخست حاکمیت محمد چلبی را به‌رسمیت شناخت، ولی بعداً تبعیت از سلیمان‌چلبی را پذیرفت. بعدها درصددبرآمد تا به‌اتفاق قرامانیان و گرمیانیان علیه‌سلیمان‌چلبی به‌جنگ بپردازد، ولی از خیانت متحدانش درهراس افتاد وبه‌سلیمان پناهنده شد که سلیمان وی‌رابه‌روملی برد و فرمانداری ایالت اوخری را به‌او داد.

جنید به‌هنگام‌بروز اختلاف بین سلیمان چلبی و برادرش موسی‌چلبی موقع

۳۱. ابراهیم بهادربیگ پدر جنید یکی از پنج‌پسر آیدین‌اوغلی محمدبیگ است. گویاهنگامی که برادرش اومورامیرآیدین‌بود، درگذشت. قراحسن که به‌سبب داشتن مقام سوباشی ازمیر از دیرباز به‌پسر ازمیر (ازمیراوغلی) معروف بود با جنیدبیگ پسران همین ابراهیم‌بهادر هستند.

را مناسب دید و به‌سرزمین آیدینیان گریخت. گویا ظاهراً وی طرفدار موسی‌چلبی بود. پس‌از آنکه محمدچلبی بر برادرش موسی‌چلبی پیروز شد و درصدد برآمدتا سرزمینهای عثمانی را تحت حاکمیت واحدی درآورد، به‌آناطولی رفت و به‌سوی جنید لشکر کشید. جنید به‌محمدچلبی پناهنده شد. پادشاه اورا پذیرفت، ولی در سرزمین‌خود رهایش‌نکرد بلکه وی‌را به‌روملی‌برد و به‌فرمانداری نیکبولی گماشت.

دراین ایام‌که مصطفی‌چلبی پسر یلدرم‌بایزید که در تواریخ عثمانی‌به‌مصطفی قلابی معروف است به‌افلاق رفت ودرآنجا با داعیهٔ حکمرانی وارد روملی شد، جنیدبیگ نیز به‌اوملحق‌گشت ومصطفی او را به‌وزارت منصوب کرد. محمدچلبی باشتاب‌خود رابه‌آنان رسانیدو نیروهای‌مصطفی‌رادرسلانیك‌شکست‌داد. مصطفی‌چلبی وجنید به‌قلعهٔ سلانیك پناه‌بردند. امپراتور مانوئل‌آندو را تسلیم محمدچلبی‌نکرد و متعهد شدکه تازمان حیات سلطان‌محمدآنان‌را تحت‌حمایت خود قراردهد وهردوی آنها در جزیرهٔ لمنی محافظت می‌شدند.

پس از وفات محمدچلبی به‌سال ۱۴۲۱م امپراتور پس ازعقدیك‌معاهده‌به‌نفع خودبا مصطفی‌چلبی، آندو را به‌روملی فرستاد. همان‌گونه‌که بعداً درقسمت مربوط بوقایع دولت عثمانی خواهیم دید مراد دوم مخفیانه با وعدهٔ پس‌دادن سرزمینهای سابقش به‌او، جنیدبیگ‌را ازمصطفی‌چلبی‌جداکرد و وی نیزیکراست به‌سوی‌ازمیر رفت و مصطفی‌بیگ پسرآیدین حاکم‌آیاسلوق راکشت وآنجا را تصاحب کرد و ازمیررامرکزحکومت خود قرارداد.

جنیدبیگ که موجودی ستیزه‌گر بود سربسر یاخشی‌بیگ حکمران‌آیاسلوق گذاشت. قصدش‌تحت‌تصرف درآوردن‌کلیهٔ سرزمینهای‌قدیمی آیدینیان‌بود. نیرویی به‌فرماندهی اوروج‌بیگ بیگلربیگی‌آناطولی برای مقابله‌اش اعزام شد، ولی‌باآنکه شکست خورد معهذا درهرفرصتی‌که می‌یافت به‌زدوخورد باعثمانیها می‌پرداخت. مراد دوم‌که از این وضع به‌ستوه‌آمده بود ضمن تهدید وزرای خویش دستور داد کارجنید را یکسره کنند. حمزه‌بیگ که برای‌جنگ باجنید اعزام‌شده بود درحوالی صالحلی باجنید به‌زدوخورد پرداخت. قوردحسن پسرجنید یکی ازجناحهای لشکر عثمانی‌را شکست‌داد وچون به‌تعقیب فراریان پرداخت از قوای پدرش دورافتاد. از یك‌سو به‌سبب مسدود شدن راه بازگشت قوردحسن واز دیگرسو باحملهٔ نیروهای

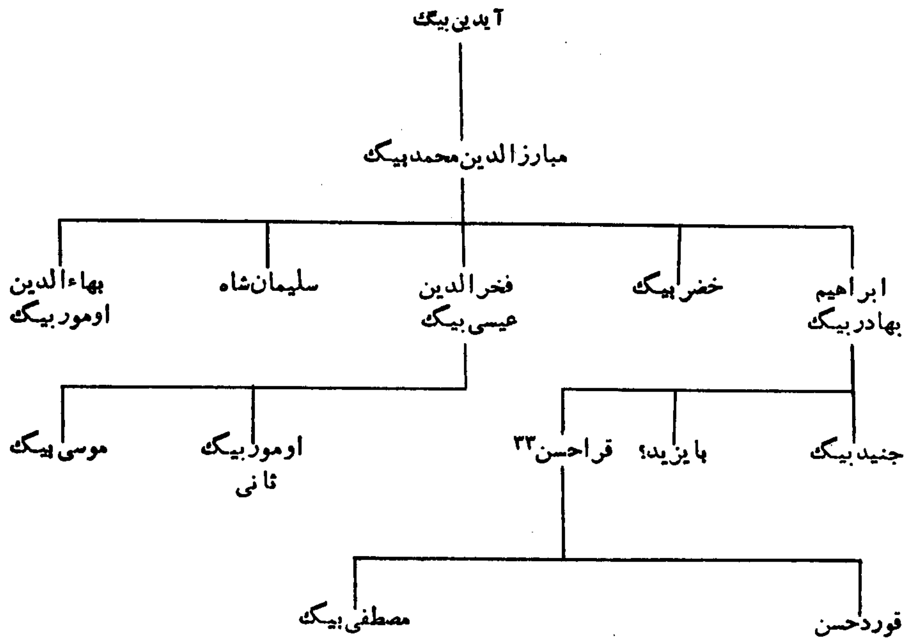
عثمانی، جنید گریخت و پسرش که از تعقیب‌فراریان بازگشته‌بود به‌دام‌افتاد ودستگیر شد (به‌موجب نوشتهٔ دوکاس) واورا به‌ادرنه نزد سلطان‌مراد دوم فرستادند وبه‌همراه عمویش حمزه‌بیگ در دژ کلیبولی زندانی‌شد.

جنیدفراری به‌قلعهٔ مستحکم‌ایپصیلی که درساحل‌مقابل‌جزیرهٔ‌سیسام قرارداشت رفت . درآنجا محاصره‌اش کردند واو ازطریق دریا به‌سواحل قرامان‌رفت وضمن ملاقات باحکمران‌قرامان، باپول وحدودپانصدسربازازراه‌زمینی بازگشت ویك‌شب به‌نیروهای عثمانی که قلعه‌را محاصره کرده بودند حمله برد وصف‌آنان‌را شکافت و قلعه‌را مجدداً به‌تصرف خود درآورد . عثمانیها که دریافته بودند از طریق محاصرهٔ زمینی قادر به‌فتح قلعه نخواهند شد با پرداخت مبالغی به‌جنواییهای فوجه توسط کشتیهایی که ازآنان‌گرفته بودند ونیز به‌یاری‌آنان ازراه دریا جنیدرا در تنگنا قرار دادند و جنید تصمیم به‌تسلیم گرفت[۳۲] و با این‌شرط‌که اورا زنده به‌حضور پادشاه بفرستند تسلیم شد. اما حمزه‌بیگ اورا به‌اتفاق برادرش‌بایزید (نقل‌ازدوکاس) به‌قتل رسانید. به‌محض آگاهی پادشاه ازاین ماجرا قوردحسن وحمزه‌بیگ نیزدرکلیبولی به‌قتل رسیدند وبه‌این ترتیب‌ماجرای جنید پایان گرفت (۸۲۹هق/۱۴۲۶م).

درزمان‌آیدینیان دونوع سکه ضرب شده بود . یك‌نوع سکه باحروف‌لاتین به‌سبب معاملهٔ‌تجاری‌شان‌بالاتینها که به‌آن‌ژیگلیاتی‌می‌گفتند ودیگرسکه‌های‌اسلامی. از سکه‌های رایج در زمان‌آیدینیان امروزه نمونهٔ سکه‌های ضرب شده در زمان غازی‌اومور، عیسی‌وجنیدبیگ دردست‌است. دربیرگی،تیره وسلجوق(آیاسولوق) آثاری‌چون مسجد، مدرسه وآرامگاه‌از دورهٔ‌آیدینیان‌به‌جای مانده‌است.بنابه‌نوشتهٔ مسالك‌الابصار درنیمهٔ‌اول قرن‌چهاردهم شصت‌شهر ومتجاوز ازسیصد قلعه در دست آیدینیان‌بود. ضمناً هفتادهزارسرباز دراختیار داشتند که درخشکی ودریا بااروپاییان درنبرد بودند .

۳۲. سه‌کشتی جنگی از سوی سیوال پالاویچینی جانشین‌آدرنوحکمران جنواییهای فوجه تدارك دیده شدکه به‌فرماندهی شخص او دراین عملیات شرکت داشت (هامر ، ترجمهٔ اتابك، ج۲/ ص۱۸۵).

شجره نامهٔ آیدینیان



۳۳. وقف جامع سلمان کوی به نام قراحسن بن ابراهیم (دفتر تحریر شمارهٔ ۱۱۶، بخش قصبهٔ بیرگی).

صاروخانیان

صاروخان‌بیگ رئیس عشیرهٔ ترکی که توسط سلجوقیان درمرز بیزانس اسکان یافته‌بود، دراوایل قرن چهاردهم دردرهٔ رود هرمون (گدیز) واقع درلیدیه حکومتی تشکیل‌داد که صاروخانیان نام‌گرفت.

به‌احتمال‌قوی صاروخان‌مؤسس‌حکومت صاروخانیان‌بایدنوهٔ‌صاروخان‌بیگ معروف‌باشد که‌پس‌ازمرگ سلطان‌جلال‌الدین‌خوارزمشاهی درسال۶۲۹هق/۱۲۳۲م به‌خدمت علاءالدین کیقبادبزرگ درآمد. درحوالی آلاشهر دهاتی‌موسوم به‌خوارزم (خورزوم) وجوددارد. درقسمت مربوط به‌سلسلهٔ گرمیانیان اشاره کردیم که مؤسس گرمیانیان‌نیزازترکمنهای‌خوارزم‌بود.ازاین‌روی‌می‌توان‌فرض کرد که‌صاروخان‌بیگ نیزچون آیدین‌اوغلی با گرمیانیان‌کم وبیش نسبت داشت.

صاروخان‌بیگ که ازسال ۱۳۰۵م چون سایرعشایرترک به‌غرب‌لیدیه وبه‌سوی سواحل‌اژه‌پیشروی‌می کرد، درسال۱۳۱۳م‌مانیسهٔ کنونی‌را که‌سابقاً به‌سیپل‌مانیسه‌سی معروف‌بود به‌تصرف درآورد ومرزهای خودرا تاحدود ساحل‌گسترش‌داد وهمزمان باآن که سرآغاز تأسیس‌حکومت بود باساختن ناوگانهایی ابتکار دریانوردی را نیز در دست گرفت و به‌باجگیری از کشتیها پرداخت. در جامع‌الدول آمده است که صاروخانیان بجزمانیسه، قزل‌حصار، آق‌شهر، ترخنات، مرمره، گوردوز، قایاجیق، ادله، دمیرجی، نیف، الجه، طورقودلی، قراچه‌لار، وقوجه‌را نیز دراختیار داشتند و بدین‌ترتیب درنواحی‌شرقی باگرمیانیان هم‌مرز بودند.

بنابه‌نوشتهٔ مسالک‌الابصار حدود اواسط‌قرن چهاردهم،حکمران صاروخانیان صاحب پانزده‌شهر، بیست‌قلعه و دوهزارسرباز بود و برادرش‌علی‌پاشا حاکم نیف هشت‌شهر ، سی‌قلعه ، به‌قدرکافی سرباز ماهرپیاده ، هشت‌هزارسواره‌نظام وناوگان بسیاری دراختیارداشت.

درسال۱۳۳۵م‌هنگامی که‌جنواییهای‌فوجه‌ومیدیللی‌باامپراتوربیزانس‌مخالفت آغاز کردند آندرونیقوس‌سوم با نیروی دریایی‌خود به‌آن‌حوالی آمد و از حکمران صاروخانیان درخواست یاری کرد. ازآنجا که پسرصاروخان به‌همراه بیست‌نفراسیر

جنواییهاشده بودند و وی ازاین بابت افسرده‌خاطر بود، پیشنهاد کمك امپراتور را پذیرفت وخود شخصاً درمحاصرهٔ جنواییهاشرکت کرد و آنهاناگزیرازفرمانبرداری شدند.

ابن‌بطوطه که در سال ۱۳۳۳ م درآناطولی سفر می‌کرد در مانیسه به‌حضور صاروخان‌بیگ رسیده‌است. صاروخان‌بیگ که ازدرگذشت پسربزرگش سلیمان که به‌اتفاق آیدین‌اوغلو اوموربیگ برای کمك به‌کانتاگوزان به‌روملی رفته بود، سخت متأثرشده بود، اندکی‌بعد درسال ۷۴۶ق/۱۳۴۵م وفات‌یافت.

پس‌از صاروخان‌بیگ پسرش‌فخرالدین‌الیاس جانشین اوشد . در زمان این حکمران یعنی درسال ۱۳۵۶م هنگامی که خلیل پسر اورخان‌بیگ حکمران عثمانی عازم یك‌سفر دریایی بود توسط جنواییهای‌فوجه دستگیر وبه‌آنجا برده می‌شود واز این‌روی اورخان‌بیگ به‌امپراتورمتوسل شده، رهایی پسرش را درخواست می‌کند واونیز آزادی خلیل‌را خواستارمی‌شود که این‌پیشنهاد ازسوی‌جنواییهای‌فوجه مورد قبول‌قرارنمی‌گیرد . ازاین‌روی یوانیس‌پاله‌ئولوق باناوگانی به‌فوجه عزیمت‌کرده، آنجارامحاصره‌می‌کند. امپراتور باوعده‌ووعید،الیاس‌بیگ‌پسرصاروخان‌بیگ‌راکه بافوجه متحدبود ازاین اتحاد منصرف می‌کند و بدین‌ترتیب امکان محاصرهٔ آنجارا ازطریق خشکی‌نیزفراهم می‌آورد.

الیاس‌بیگ که باامپراتور روابط بسیارصمیمانه‌ای برقرارکرده‌بود وامپراتور مدام بااوملاقات می‌کردتصمیم‌گرفت امپراتوررا دستگیرکرده، بادریافت فدیه اورا آزادسازد.یکی ازنزدیکان‌الیاس‌بیگ که ازاین‌قصدآگاه‌شده‌بودیوانیس‌راازموضوع مطلع می‌سازد . امپراتور که وانمودکرده بود از ماجراآگاه نیست برای ملاقات‌با الیاس‌بیگ به‌نزد اومی‌رود واورا به‌کشتی‌خود دعوت می‌کند. به‌محض اینکه پای الیاس‌بیگ به‌کشتی‌می‌رسد به‌دستور امپراتورلنگررا برمی‌دارند وکشتی به‌حرکت درمی‌آید والیاس‌بیگ به‌دام‌می‌افتد. سرانجام الیاس‌بیگ ناگزیرازاعتراف‌می‌شود. امپراتور بااخذ مبلغی به‌عنوان فدیهٔ آزادی‌همسرش و نیزباگروگان‌گرفتن کودکانش الیاس‌راآزاد می‌کند.[۳۴]

۳۴. نقل‌ازگریگوراس، ترجمهٔ اسکندرحوچی، مجلهٔ انجمن‌تاریخ عثمانی، سال اول، ص ۲۴۳، مقالهٔ «سرگذشت شاهزاده خلیل».

الیاس‌بیگ که بیش‌ازاین دربارهٔ وقایع زمان او چیزی نمی‌دانیم در سال ۷۶۶ھق/۱۳۶۴م درگذشت وپسرش مظفرالدین اسحاق به‌جای‌او به‌حکمرانی‌رسید.

ازنامهٔ یکی‌ازممالیك مصر مورخ شوال ۷۶۷ھق/حزیران ۱۳۶۶م که به‌سبب اشغال اسکندریه ازسوی پادشاهی‌قبرس به‌حکام آناطولی ازجمله اسحاق‌بیگ‌نوشته است چنین‌برمی‌آید که الیاس دراین‌تاریخ حکمران‌صاروخانیان بوده‌است . دربارهٔ اسحاق‌بیگ که دربناهای ساخته‌شده به‌دستوراو درمانیسه، باالقاب پرطمطراقی‌چون «سلطان‌اعظم» و«غازی‌مجاهد» ازاویادشده‌است آگاهی‌بیشتری‌نداریم. اسحاق‌بیگ درسال ۷۹۰ھق/۱۳۸۸م درگذشت ودرمقبره‌اش‌واقع‌درمانیسه درجوارمدرسه‌ای که به‌دستوراوساخته شده بود به‌خاك‌سپرده شد . از او دوپسر به‌نامهای اورخان‌و خضر به‌جای مانده بودکه اورخان به‌جانشینی او انتخاب شد. پس‌از نبرد قوصوه، وقتی یلدرم‌بایزید در سال ۱۳۹۰م وارد‌آناطولی شد وبه‌سوی قلمروگرمیانیان، آیدینیان و صاروخانیان حمله‌برد ، اورخان‌بیگ گریخت و کشورش باسرزمینهای آل‌قراسی در اختیار ارطغرل پسربایزید قرارگرفت.

پس ازجنگ آنکارا سرزمینهای اورخان توسط تیمور به‌او بازپس‌داده شد . یك‌سکهٔ مسی که تاریخ ۸۰۶ھق/۱۴۰۳م را دارد از زمان اورخان دردست‌است که همزمان باپناهنده‌شدن‌او به‌عثمانیها پس‌ازجنگ بابرادرش‌خضرشاه است.

خضرشاه درجریان‌جنگ قدرت بین شاهزادگان‌عثمانی به‌یاری عیسی‌بیگ شاهزادهٔ‌عثمانی شتافت . عیسی‌همراه جنیدبیگ بابرادرش محمدچلبی درنبرد بود. دراین‌جنگ محمدچلبی، عیسی‌بیگ را شکست‌داد . محمدچلبی که باکشته شدن سلیمان‌چلبی درآناطولی بلامعارض‌شده بود، جنیدبیگ را مقهورکرد وباحمله‌ای برق‌آسا به‌مانیسه بی‌آنکه فرصت فرار به‌خضرشاه بدهد او را در حمام علی‌رغم عجزوالتماسش به‌قتل‌رسانید (۸۱۳ھق/ ۱۴۱۰م).

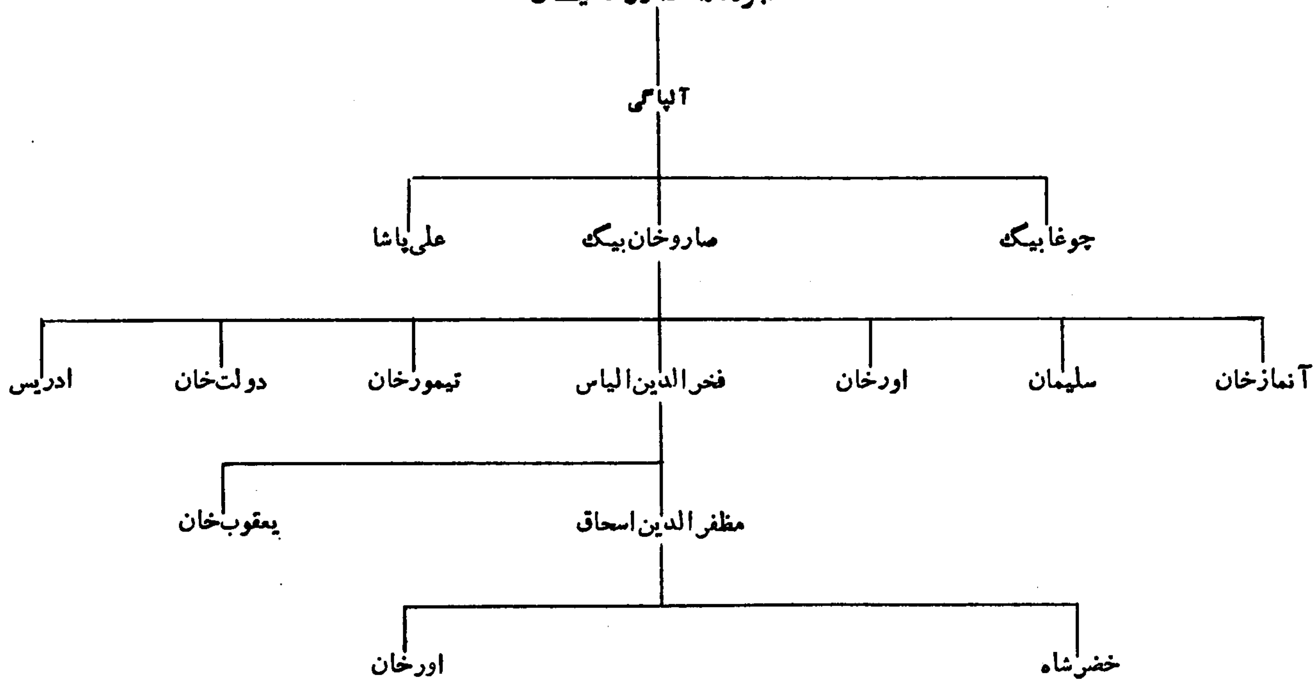
خضرشاه پیش از مرگ دو وصیت‌کرده بود: یکی‌اینکه اورا درکنار پدرش به‌خاك‌سپارند، وذیگراینکه ازنابودکردن موقوفه‌هایش خودداری شود. محمدچلبی هردووصیت اورا به‌جای‌آورد. دراسناد رسمی‌اراضی مانیسه موقوفه‌های بسیاری‌از خضربیگ ثبت شده‌است.

باقتل خضرشاه قلمروصاروخانیان به‌دست‌عثمانیها افتاد. به‌طوری‌که ازاسناد

ومدارك برمی‌آید علی‌پاشا برادرصاروخان درنیف، یعقوب‌پسردولت‌خان دردمیرجی و یوسف و ادریس‌چلبی در جوردوز و قیه‌جك مستقر بودند.

به‌سبب مناسبات تجاری صاروخانیان بالاتینها درآن‌دوره سکه‌هایی‌باحروف لاتین به‌نام «ژیگلیاتی» ضرب می‌شده‌است. درحال‌حاضرسکه‌های اسلامی ازدورهٔ حکومت اسحاق، خضرشاه واورخان‌بیگ کشف شده‌است. درمانیسه ، جوردوز، دمیرجی و منه‌من تأسیساتی از صاروخانیان به‌یادگار مانده است . بهنامهٔشاهی اثر خواجه‌نصیرطوسی به‌ترکی‌ترجمه و به‌یکی از حکمرانان صاروخانی به‌نام یعقوب ابن‌دولت‌خان تقدیم شده بود.

شجره نامهٔ صاروخانیـــان



حکام قراسی

در اوایل قرن چهاردهم حکومتی در حوالی بالیکسری و جناق‌قلعه (میسیهٔ کوچك و بزرگ) تأسیس شد که به‌نام مؤسس آن قراسی، سلسلهٔ قراسی نام گرفت.

جد بزرگ قراسی، ملك دانشمند غازی بود که در نیمهٔ دوم قرن یازدهم در آناطولی میانه دولتی تشکیل داده بود. پس از آنکه قلمرو دولت دانشمندیان به‌سرزمینهای‌دولت‌سلجوقی‌ملحق‌شد ظهیرالدین ایلی، مظفرالدین محمودوسنان‌الدین یوسف پسران نظام‌الدین یاغی‌باسان از خاندان دانشمندیان به‌سمت امرای لشکر به‌خدمت‌سلجوقیان در آمدند.

در اثنای انقراض سلسلهٔ سلجوقیان آناطولی، قلم‌بیگ و پسرش قراسی که در ایالات مرزی بسر می‌بردند به‌همراه سایر حکام مرزی علیه بیزانسیها به‌فعالیت پرداختند و شروع به‌تسلط برنواحی‌آناطولی غربی کردند و تقریباً از سال ۱۳۰۲م به‌بعد برغمه و بالیکسری را به‌تصرف درآوردند و بالیکسری را مرکز حکومت جدیدالتأسیس‌خود قراردادند. ابن‌بطوطه می‌نویسد که قراسی، بالیکسری رامعمور وآبادان کرد.

بنا به‌نوشتهٔ جامع‌الدول، قلمرو حکومت قراسی شامل شهرهای بالیکسری، آیدنجق، برغمه، ادرمید، کمرادرمید (برهانیه) پنارحصار، اورندی، ایازمند (آلتن اووا)، بغاردج، مندیهره، بیغادیچ، سندرغی، جوردوز، دمیرجی، قزلجه توزله (آیواجك)، باش‌چللمبه‌و فری(سورسورلوق) بوده‌است. اما منجم‌باشی ضمن‌بیان تشکیلات ایالتی زمان عثمانیان، جوردوز و دمیرجی را به‌مناسبت وجودآثاربه‌جای مانده از صاروخانیان، جزو قلمرو حکومت صاروخانیان دانسته است. گذشته از شهرهایی که منجم‌باشی آن را جزو قلمرو قراسی آورده، نواحی بایرام‌جك، ازینه و ترووه(تروا) از منطقهٔ قدیمی ائولیه (ائولی) نیز تحت این سلطه بوده است.

قراسی‌بیگ با پناه‌دادن به‌ترکمنهای ساری صلتوق که به‌فرماندهی اجه‌خلیل از دست مغولهاگریخته بودند، موجب افزایش نفوس ترکها در قلمرو فرمانروایی خود شد.

تاریخ‌وفات‌قراسی‌بیگ وقلم‌بیك که به‌قلم‌شاه نیزمعروف بود مشخص‌نیست. فقط به‌موجب بعضی اسناد، تاریخ درگذشت قراسی‌بیگ قبل از سال ۱۳۲۸م‌بوده است.

پس از وفات قراسی‌بیگ از میان سه‌پسرش دمیرخان، یاخشی و دورسون، دمیرخان به‌امارت بالیکسری رسید، یاخشی‌خان حکومت برغمه را در دست‌گرفت و دورسون‌بیگ به‌نزد اورخان‌غازی حکمران عثمانی گریخت. بنای آرامگاه‌قراسی در بالیکسری است ولی کتیبه‌ندارد. شایدپدرش قلم‌شاه نیزدرآن مقبره مدفون‌باشد.

بنا به‌نوشتهٔ ابن‌بطوطه که در سال ۷۳۳ه‌ق/۱۳۳۳م در بالیکسری بود درآن تاریخ، دمیرخان پسر قراسی درآن شهر حکومت می‌کرد و برادرش یاخشی‌خان سلطان برغمه بود. ابن‌بطوطه می‌نویسد که دمیرخان شخصی بود مناع‌الخیر و مردم تمایل و علاقه‌ای به‌او نداشتند.

دورسون‌بیگ که به‌عثمانیها پناهنده شده بود به‌اورخان‌بیگ پیشنهاد می‌کند که درصورت رسیدن به‌حکومت، بخشی از شهرهای قراسی را به‌عثمانیها واگذار خواهدکرد. به‌دنبال توافقی که دراین‌موردصورت گرفت او درسال ۱۳۴۵م‌به‌همراه اورخان‌بیگ به‌بالیکسری حمله‌برد.

بنابه‌نوشتهٔ منابع‌عثمانی دمیرخان به‌برغمه می‌گریزد. دورسون‌بیگ‌به‌منظور مذاکره و توافق با برادرش به‌نزدیك قلعه می‌رود، ولی بر اثر اصابت تیری که از قلعه رهامی‌شود به‌قتل‌می‌رسد وبرغمه، بالیکسری[۳۵] وبعضی‌ازقلمرو قراسی به‌تصرف عثمانیها درمی‌آید. دمیرخان که در قلعهٔ برغمه تحت محاصره بودآنجا را ترك‌گفته، تسلیم می‌شود و از سوی حکمران عثمانی مورد عفو قرار می‌گیرد. اورخان‌بیگ پس ازالحاق برغمه به‌قلمرو عثمانی، دمیرخان را به‌بورسه می‌فرستد و اودوسال‌بعد براثر بیماری طاعون درآن شهر وفات می‌کند (تقریباً ۱۳۴۷م).[۳۶]

۳۵. بنا به‌نوشتهٔ کتب تاریخ‌عثمانی، تصرف بالیکسری و برغمه درسال ۷۳۷ه‌ق اتفاق‌افتاده است، حال‌آنکه دراین‌تاریخ، یاخشی‌بیگ حکمران‌برغمه‌بود. باتوجه به‌حوادث ووقایع تاریخی، اشغال برغمه و تسلیم دمیرخان درسال ۱۳۴۵م اتفاق افتاده است.

۳۶. پس‌ازآنکه بیوك‌شیخ‌حسن (شیخ‌حسن بزرگ)، کوچوك‌شیخ‌حسن (شیخ‌حسن کوچك) پسر تیمورتاش راشکست‌داد طی‌نامه‌ای که درشعبان‌سال ۷۴۰ه‌ق/شباط ۱۳۴۰م به‌اورخان‌بیگ ـــ

در مسالک‌الابصار آمده است که هم تعداد شهرهای قلمرو دمیرخان وهم تعداد سربازان‌اوازاورخان‌بیگ بیشتربوده، و می‌افزاید که وی نبرد دریایی‌موفقیت‌آمیزی با رومیان داشته است.[۳۷] همچنین به‌موجب همین کتاب شجاع‌الدین یاخشی‌بیگ بیست‌شهر، بیست‌قلعه، بیست‌هزار سواره‌نظام و نیروی‌دریایی منظمی‌دراختیارداشته است. یاخشی‌بیگ بین‌سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲م با ناوگان‌خود دوبار درشبه‌جزیرهٔ کلیبولی‌نیرو پیاده کرد، ولی در هردوبار موفقیتی به‌دست نیاورد وناچار ازمصالحه باکانتاکوزان شد.

دربارهٔ یاخشی‌بیگ بیش‌ازاین اطلاعاتی دردست‌نداریم. وفاتش قبل‌از سال ۱۳۴۵م بوده است.

در منابع بیزانس از سلیمان‌بیگ که در حوالی تروا حکومت می‌کرده نام برده‌شده‌است. به‌نظرمی‌رسد که این‌شخص‌پسردمیرخان‌باشد. پس‌ازاشغال‌بالیکسری و اطراف‌آن توسط اورخان‌بیگ، سلیمان‌بیگ در حوالی تروا مستقر شد. حتی کانتاکوزان که‌مدتی از کمکهای‌اوموربیگ محروم مانده‌بود در سال۱۳۴۳م درسایهٔ نیروهای‌پیاده وسواره‌نظامی که سلیمان‌بیگ‌به‌کلیبولی اعزام داشت‌توانست‌به‌وضع خود سروسامان ببخشد. سلیمان‌بیگ داماد واتاس ازفرماندهان لشکربیزانس بودکه بعدها به‌پدرزن‌خود نیزکه باکانتاکوزان درجنگ بود کمک کرد.

درسال ۱۳۴۵م که اوموربیگ به‌اتفاق سلیمان‌بیگ از سلسلهٔ صاروخانیان از طریق خشکی به‌یاری کانتاکوزان که درجناق‌قلعه‌بود می‌رفت، سلمان‌بیگ قراسی‌نیز

← فرستاد مراتب را به‌اطلاع اورسانید. اورخان‌بیگ‌درنامهٔ جوابیه مورخ حزیران۱۳۴۰م به‌بیوك شیخ‌حسن می‌نویسدکه با وفات قراسی‌اوغلوآجلان‌بیگ، غازی‌اورخان‌بیگ به‌حوالی قلمرو او رفته و اولوباد را ازدست دشمنان‌گرفته‌است. سپس می‌افزایدکه نامه‌را از اولوباد ارسال‌داشته‌است (منشآت فریدون‌بیگ، ج۱/ص۷۵). طبق نوشتهٔ فریدالدین‌حتی به‌نظر می‌رسد که الحاق سرزمینهای قراسی به‌قلمرو عثمانی در اواسط سال ۱۳۴۰م بوده‌است. این نظریه شایان اعتماد نیست و احتمال داردکه بعداً به منشآت افزوده شده باشد. نوشتهٔ یکی ازکتب تاریخ دوران عثمانی(تواریخ‌آل‌عثمان، کتابخانهٔ ایاصوفیه، شمارهٔ ۲۷۰۵) به‌حقیقت‌نزدیکتر است. در این‌کتاب تاریخ الحاق۷۴۵هق/۱۳۴۴م ذکرشده است.

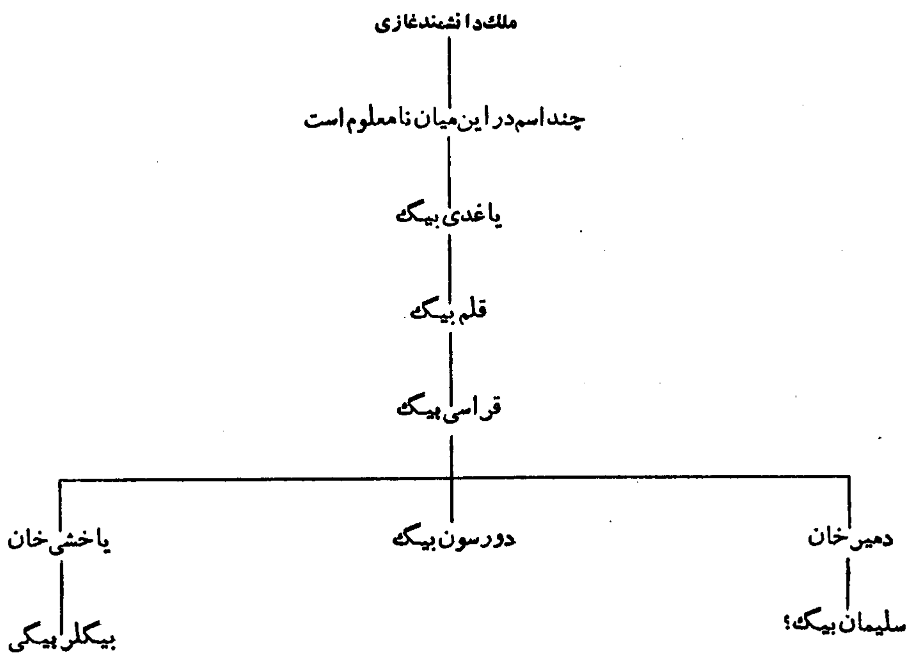
۳۷. «...درسال۷۳۱هق/۱۳۳۱م‌هنگامی‌که امپراتورآندرونیقوس دردیمتوقه بود نیروی‌دریایی حکمران قراسی مرکب از هفتادکشتی‌در سواحل‌کلیبولی نیروپیاده‌کرد و انز، فرەجك و ترایانوپولیس راکوبید. به‌نظر می‌رسد این‌نیروها قوای دمیرخان بوده‌است.» (لوبو،ج۲۴، فصل۱۵ و هامر، ترجمهٔ اتابك، ج۱/ص۱۷۳).

همراه اوبود. به‌موجب این قراین ومدارك درآن تاریخ بخش ساحلی قلمروقراسی که از برغمه تا جناق‌قلعه امتداد داشت به‌دست عثمانیها نیفتاده و در دست خاندان قراسی بوده‌است.

سلیمان‌بیگ در سال ۱۳۵۷م هنوز در قید حیات بوده است . بنا به‌نوشتهٔ تقویم نجومی [۳۸] تصرف بخش ساحلی قلمروخاندان قراسی‌درسال ۷۶۳ه‍ق/۱۳۶۱م به‌دنبال جلوس سلطان‌مراداول اتفاق افتاده‌است.

تاکنون سکه یاکتاب و کتیبه‌ای مربوط به‌دوران حکومت قراسی به‌دست نیامده‌است.

شجره‌نامهٔ آل قراسی



۳۸. موزهٔ توپقاپی، کتابخانهٔ کوشك بغداد، شمارهٔ ۳۱۰.

اسفندیاریان (جندار اوغول‌لاری)

مؤسس حکومتی که درپافلاقونیه، قسطمونی وسینوپ تشکیل شد ونام اورا نیز به‌خودگرفت شمس‌الدین یامان‌جندار از امرای سلجوقیان آناطولی بود. درکتب تاریخ عثمانی ازاین حکومت باعنوان اسفندیاراوغول‌لاری (پسران اسفندیار) نام‌برده شده‌است.

یکی ازپسران عزالدین کیکاووس دوم حکمران سلجوقی آناطولی که به‌خاطر مقابله ومخالفت بامغولان به‌قلمروامپراتوری روم گریخت، بعداً توسط خان آلتون اردو از تنگنا نجات یافت وسپس درشهر «سرای» درگذشت. رکن‌الدین سیاووش و یا رکن‌الدین قلچ‌ارسلان بایك کشتی ازسواحل کریمه به‌سینوپ وازآنجا به‌قسطمونی و قیصریه می‌رودکه توسط سلطان‌مسعود دستگیر می‌شود و بعداً دراثرفشار حکمران قرامانیان آزاد شده، درقونیه اقامت‌می گزیند (۱۲۹۰م). قلچ‌ارسلان یك‌سال بعد باز وارد ماجراهای‌مجادله برسرقدرت شد، اما باآمدن ایلخان کیخاتو به‌قسطمونی عقب نشست. در این‌ایام محمدبیگ پسرمحی‌الدین‌پروانه در سینوپ و مظفرالدین‌یاولاق ارسلان درقسطمونی بود.

رکن‌الدین‌قلچ‌ارسلان‌بلافاصله پس‌ازورودبه‌قسطمونی توسط‌مظفرالدین‌والی آنجا دستگیرمی‌شود، اماپس‌ازمدتی رکن‌الدین طی‌اقداماتی یاولاق‌ارسلان‌را به‌قتل می‌رساند (۶۹۱ه‍ق/۱۲۹۲م) وآن ناحیه‌را تحت‌تسلط خود درمی‌آورد. در اثر این واقعه سلطان‌مسعود شخصاً و به‌یاری مغولان دست به‌حمله علیه برادرش رکن‌الدین می‌زند. درنبردی‌که درمی‌گیرد به‌اسارت درمی‌آید، ولی ازطرف‌نیروهای‌سلجوقی به‌فرماندهی یامان‌جندار نجات می‌یابد ورکن‌الدین ـ احتمالاً به‌کمك امپراتوری بیزانس ـ موفق به‌فرارمی‌شود.

درازای‌این‌خدمت‌بخش‌غربی‌قلمرومظفرالدین‌یعنی‌منطقهٔ‌افلانی‌به‌شمس‌الدین یامان‌جندار داده‌می‌شود وقسطمونی دراختیارمحمودبیگ پسر یاولاق‌ارسلان قرار می‌گیرد. پس‌ازمرگ‌شمس‌الدین‌جندار که دراوایل‌قرن‌چهاردهم‌رخ‌داد سلیمان‌پاشا پسرش که حکمران منطقهٔ افلانی‌شده بود فرصت‌را برای تصرف قسطمونی غنیمت

شمرد و در سال ۷۰۸هق/۱۳۰۸م بایك حملهٔ برق‌آسا آن‌را گرفت؛ محمودبیگ‌را در قصرش دستگیر کرد و به‌قتل رسانید و به‌این ترتیب مالك قسطمونی شد.

سلیمان‌پاشا بابه‌رسمیت‌شناختن حاکمیت ایلخانان تازمان مرگش قسطمونی‌را دراختیار داشت و در سال ۷۲۵هق/۱۳۲۵م در آنجا به‌نام ایلخان ابوسعید برادرشاه سکه‌زد و غازی‌چلبی پسر پروانه‌را که درسینوپ حکومت می‌کرد تحت نفوذ خود درآورد و پس از مرگ وی سینوپ‌را به‌قلمرو خود ملحق کرد و ادارهٔ امور آن‌را به‌پسرش غیاث‌الدین ابراهیم واگذاشت.

هنگامی که در ۱۳۱۴م امیرچوپان به‌منظور تثبیت مراتب وفاداری امرای آناطولی نسبت به‌ایلخانان به‌آناطولی رفته بود سلیمان‌پاشا نیز جزو حکمرانانی بود که شخصاً به‌منظور ابرازمراتب فرمانبرداری خود به‌حضوراورفت و هدایایی تقدیمش نمود.

سلیمان‌پاشا، طاراقلی‌بورلی معروف به‌زعفرانبولی راکه در غرب قسطمونی بود به‌تصرف درآورد ـ احتمالاً از تصرف اومورخان حکمران پافلاقونیهٔ غربی درآورد ـ و ادارهٔ امور آن‌را به‌پسروسطی‌خود علی‌بیگ سپرد. ابن‌بطوطه که درسال ۱۳۳۳م هنگام سیاحت در آناطولی به‌قسطمونی رفته بود با سلیمان‌پاشاکه قریب هفتادسال‌داشت ملاقات کرده‌بود. بنابه‌نوشتهٔ ابن‌بطوطه یکی‌ازپسران‌سلیمان‌پاشایعنی ابراهیم درسینوپ وپسردیگرش علی‌بیگ در زعفرانبولی مستقربودند وچوپان‌بیگ پسر کوچکش که درعین‌حال ولیعهدش نیز بود نزدخود او بسرمی‌برد.

پس از مرگ ابوسعیدبهادرخان ، سلیمان‌پاشا دراثنای جنگ قدرتی که بین شاهزادگان ایلخانی درگرفته‌بود استقلال‌خودرا اعلام داشت وبه‌نام‌خویش سکه‌زد. پسرش ابراهیم‌حکمران‌سینوپ درسال ۱۳۳۹م برپدربشورید وقسطمونی‌را به‌تصرف درآورد. چگونگی‌درگذشت سلیمان‌پاشارا نمی‌دانیم.

بنا به‌نوشتهٔ مسالك‌الابصار سلیمان‌پاشا چهل‌شهر و قلعه ـ شاید هم بیشتر ـ و بیست‌وپنج الی سی‌هزارسواره‌نظام تحت‌فرمانداشت. کتاب انتخاب سلیمانی تألیف علامه قطب‌الدین‌محمودبن‌مسعودشیرازی (مربوط به‌سال ۷۰۹هق) وترجمهٔ خلاصهٔ احیاءالعلوم ازفارسی‌توسط علامه‌قطب‌الدین به‌نام‌سلیمان‌پاشا صورت‌گرفت. درمقدمهٔ اثراخیر ازسلیمان‌بیگ بالقب «ابن‌شجاع‌الدین» نام‌برده شده است.

درمورد غیاث‌الدین ابراهیم که پس‌از سلیمان‌پاشا به‌حکمرانی‌رسید اطلاعاتی

دردست نداریم. تنها مسجدی درداخل قلعهٔ سینوپ ازاو به‌جای‌مانده است.

به‌جای‌غیاث‌الدین، عادل‌بیگ پسر یعقوب‌بیگ ــ برادرسلیمان‌پاشا ــ به‌حکومت رسید. با توجه به‌سکه‌های فاقد اسمی که به‌دست‌آمده و تاریخ ۷۴۲ه‍ق/۱۳۴۱م را دارد وبنابه‌نظرمتخصصان‌سکه‌شناس به‌دستور اوضرب شده است، عادل‌بیگ تقریباً دراین‌تاریخ به‌حکومت رسیده بود.

دربارهٔ حوادث زمان عادل‌بیگ نیزچیزی نمی‌دانیم. درسکهٔ بدون تاریخی که به‌دستور اودرسینوپ ضرب شد ازاو باعنوان «امیرالعادل» نام‌برده شده است. باتوجه به‌اینکه کتابی‌تحت‌عنوان مقتل‌الحسین که درسال۷۶۳ه‍ق/۱۳۶۲م به‌نام‌پسرش جلال‌الدین‌بایزید تألیف واهدا شده‌است، بنابراین‌تاریخ وفاتش قاعدتاً باید پیش‌از این سال باشد. بنابه روایتی، در جنگی کشته شده است. آرامگاهش در ده «تربه عادل‌بیگ»* ازتوابع‌قوزیقهٔ‌قسطمونی است. به‌جای‌عادل‌بیگ‌پسرش جلال‌الدین‌بایزید که در تواریخ عثمانی به«کوتوروم‌بایزید»** معروف است به‌حکمرانی رسید. از بررسی‌وقایع زمان حکمرانی اوچنین برمی‌آیدکه مردی‌خشن وبیرحم بوده است. جنگهایی باقاضی‌برهان‌الدین حکمران‌سیواس ومراداول‌عثمانی داشت.

بایزیدبیگ درصدد بودکه پس از او پسرش اسکندر به‌جانشینی‌اش انتخاب گردد. ازاین‌روی پسر دیگرش سلیمان‌پاشا برادر را به‌قتل‌رسانید وبه‌نزد سلطان‌مراد خداوندگارسلطان عثمانی گریخت واورا به‌جنگ علیه پدرتحریک کرد.

تقسیم قلمرو اسفندیاریان

سلیمان‌پاشای دوم بانیروهای سلطان عثمانی به‌قسطمونی حمله‌برد وپدرش‌را ناگزیر از فرار به‌سینوپ کرد و خود حکمران قسطمونی شد. به‌این ترتیب، قلمرو اسفندیاریان به‌دوبخش تقسیم‌شد. بایزیدبیگ وقتی‌دریافت که بین‌عثمانیها وپسرش اختلاف افتاده‌است باحمله به‌قسطمونی، سلیمان‌پاشا را فراری‌داد وبا یاری عثمانیها قسطمونی‌را بازپس گرفت (۷۸۶ه‍ق/۱۳۸۴م).

سلیمان‌پاشای‌دوم بابرادرزادهٔ سلطان‌مراددوم پادشاه عثمانی ازدواج کرد. نام

* به‌معنی مقبرهٔ عادل‌بیك.

** به‌معنی‌بایزید مفلوج.

همسرش را نمی‌دانیم. جلال‌الدین بایزید بیگ خود بیمار شد و در سال ۷۸۷هق/۱۳۸۵م در گذشت و در آرامگاهش واقع در سینوپ به‌خاک سپرده شد. سکه‌هایی از زمان او به‌جای‌مانده است. مسجد سلطان علاءالدین سینوپ معروف به «اولوجامع» به‌امر او تعمیر شد. در شهرک اراج نیز مسجدی از او به‌یادگار مانده است. پس‌ازوفاتش پسر او به‌نام اسفندیار بیگ که حکمران شاخهٔ سینوپ این‌خاندان بود به‌حکمرانی رسید. به‌سبب آنکه مدت حکمرانی او به‌درازا انجامید سلسلهٔ جندار اوغول‌لاری در کتب تاریخ‌عثمانی به‌اسفندیاریان نامبردار شده است.

سلیمان‌پاشا که به‌یاری مراد خداوندگار سلطان عثمانی حکمران قسطمونی شده بود، طی‌اولین‌جنگ قوصوه به‌یاری او نیرو فرستاد و آنگاه که یلدرم‌بایزید عزم حکمرانان‌آناطولی غربی را داشت به‌کمك او نیز شتافت؛ ولی هنگامی که دریافت بایزید قصد ازمیان‌برداشتن‌حکام‌آناطولی‌رادارد وخواه‌ناخواه روزی‌نوبت اونیزفرا خواهد رسید، ازبایزید رویگردان شد و با قاضی‌برهان‌الدین حکمران‌سیواس‌متحد شدو طی دو درگیری‌توانست‌ازچنگ بایزید رهایی‌یابد؛ اماسرانجام یلدرم‌بایزید که به‌قسطمونی آمده‌بود، پیش‌ازآنکه مجال‌اتحادبابرهان‌الدین‌را به‌سلیمان‌پاشابدهداورا شکست‌داد و به‌قتل‌رسانید و به‌این‌ترتیب‌قلمرو‌حکمرانان شاخهٔ‌قسطمونی اسفندیاریان به‌سرزمینهای عثمانی‌ملحق شد (۷۹۳هق/۱۳۹۱م). سلطان‌بایزید پس از این‌حادثه بی‌آنکه به‌حوالی‌سینوپ‌حمله بکند ضمن‌توافق وتفاهم بااسفندیاربیگ، کریمه را حدمرزی بین‌دو کشورقرار داد.

عزالدین اسفندیار حکمران سینوپ از سوی مادر با عثمانیها نسبت داشت، به‌این معنی که کوتوروم‌بایزید با دخترسلیمان‌پاشا پسرغازی اورخان‌حکمران‌عثمانی ازدواج کرده بود و اسفندیاربیگ حاصل این ازدواج بود.[۳۹] اسفندیاربیگ که با عثمانیها مناسبات سیاسی داشت، حکام‌آناطولی را که از دست یلدرم بایزید فراری می‌شدند پناه می‌داد و به‌نزد تیمور می‌فرستاد. خود او نیز پس از جنگ‌آنکارا ودر آن ایام که‌تیموردرحوالی ازمیربود به‌اتفاق محمدبیگ‌منتشایی جهت عرض مراتب

۳۹. سلطان‌خاتون بنت سلیمان‌پاشا در سال ۷۹۷هق/۱۳۹۵م درگذشت و در مقبره‌ای واقع در سینوپ که به«آیدین‌تربه‌سی» (مقبرهٔ آیدین) معروف بود به‌خاك سپرده شد. روستای سورغون از توابع‌آیدین‌جك از جملهٔ موقوفه‌های این‌آرامگاه است.

فرمانبرداری به‌خدمت تیمور رسید و از سوی تیمور فرمانروایی سراسر قلمرو اسفندیاریان ازجمله قسطمونی به‌او واگذار شد.

اسفندیار بیگ که میانهٔ خوبی با محمدچلبی نداشت در جریان جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی از هیچ کمکی در حق عیسی و موسی‌چلبی دریغ نورزید؛ اما پس ازآنکه محمدچلبی در ۱۳۱۴م تمام قلمرو عثمانی را در اختیار خودگرفت و به‌هنگام جنگ با قرامانیان و نیز جنگ افلاق که از اسفندیار بیگ نیروی کمکی درخواست کرد وی نیروهایی به‌فرماندهی پسرش قاسم‌بیگ اعزام‌داشت (۸۱۴هق/ ۱۴۱۶م).

تقسیم قلمرو اسفندیاریان برای دومین بار

قاسم‌بیگ در اثنای بازگشت از جنگ افلاق باخبر شد که پدرش قصد دارد چانقری، قلعه‌جك، طوسیه‌وقسطمونی‌راکه‌از حاصلخیزترین نواحی‌قلمرو اسفندیاریان بود به‌پسر دیگرش خضربیگ که سخت مورد علاقه‌اش بود واگذار کند. قاسم‌بیگ که از این تصمیم پدرسخت رنجیده‌خاطرشده‌بود به‌کشورش بازنگشت بلکه‌ضمن مذاکره باعثمانیهامتقبل‌شد درصورتی که این‌اراضی به‌وی واگذارشودتحت‌الحمایهٔ آنان خواهد بود. محمدچلبی ضمن موافقت با این پیشنهاد نامه‌ای به‌اسفندیاربیگ فرستاد و طی آن از او خواست که این نقاط به‌انضمام باکرکوره‌سی به‌قاسم‌بیگ واگذار شود؛ ولی اسفندیاربیگ این درخواست را نپذیرفت و ازاین‌روی ازسوی دولت عثمانی برای جنگ با او نیرو اعزام‌شد. اسفندیار شکست خورد وبه‌سینوپ گریخت. سرانجام اسفندیاربیگ ناگزیر از تسلیم اراضی مورد نظر به‌استثنای باکرکوره‌سی شد و پذیرفت که به‌نام سلطان‌محمدچلبی خطبه خوانده شود. ایلغاز به‌عنوان مرز تعیین شد (۱۴۱۷م)[۴۰] و اراضی مورد بحث دراختیار قاسم‌بیگ قرار

۴۰. درکتاب السلوك ضمن شرح وقایع شوال ۸۱۹هق/۱۴۱۷م آمده‌است که برسراین درخواست بین محمدچلبی و اسفندیار جنگ درگرفت. اسفندیار به‌سینوپ گریخت و بعداً باپذیرفتن این‌شرط که به‌نام‌سلطان‌محمد خطبه‌خوانده‌شودصلح‌شد و به‌این‌ترتیب، اسفندیاربیگ حاکمیت عثمانیها را به‌رسمیت شناخت. وی نویسد، هنگامی که با موافقت اسفندیاربیگ درقسطمونی خطبه به‌نام سلطان‌محمد خوانده می‌شد، وزیرش خواند سالار علی درمسجدی که به‌دستور وی ساخته‌شده‌بود فرمان داد به‌نام‌اسفندیاربیگ خطبه بخوانند.

گرفت.[۴۱]

صامصون وبافره نیز قبل ازجنگ آنکارا به‌تصرف عثمانیها در آمد، ولی پس از نبرد آنکارا این مناطق به‌صاحبان اولی آن بازپس داده شد. سلطان‌محمدچلبی درسال ۱۴۱۹م صامصون‌وبافره را به‌تصرف درآورد و به‌خضربیگ که حکمران آن‌نواحی بود پیشنهاد کرد که چون برادرش قاسم‌بیگ به‌خدمت دولت عثمانی دربیاید که او نپذیرفت و به‌نزد پدر رفت.

پس‌ازمرگ سلطان‌محمدچلبی و حادثهٔ مصطفی‌چلبی، اسفندیاربیگ فرصت را مغتنم شمرد و ضمن حمله به‌پسرش قاسم‌بیگ و فراری‌دادن او درصدد محاصرهٔ زعفرانبولی که در دست عثمانیها بود برآمد، ولی در اثنای محاصره زخمی شد و به‌سینوپ گریخت. قوای‌عثمانی‌قسطمونی‌وکوره راکه به‌سبب وجودمعادنش‌معروف بود به‌تصرف درآوردند (۱۴۲۳م). دراثراین‌حادثه اسفندیاربیگ به‌سلطان مراد دوم حکمران عثمانی پیشنهاد کرد که نوه‌اش دختر ابراهیم‌بیگ را به‌عقد او دربیاورد و باپذیرفتن اینکه بخشی از عواید حاصله از معادن‌باکرکوره‌سی را به‌عثمانیها بدهد و نیز شهرهای قاسم‌بیگ به‌او بازپس داده‌شود، پیمان صلح بسته‌شد (۱۴۲۴م).

اسفندیاربیگ در روز ۲۲ رمضان ۸۴۳ه‍ ق/۲۶ شباط۱۴۴۳م در حالی که متجاوز از هفتاد سال داشت درگذشت و درآرامگاه خانوادگی واقع در سینوپ به‌خاك سپرده شد. سنگ قبرش یکی از زیباترین نمونه‌های کار حجاری است.

از سکه‌های زمان‌اسفندیاربیگ‌شرح یك‌سکه‌توسطمرحوم احمدتوحیدبیگ درکاتالوگ سکه‌ها داده شده‌است. مشخصات ده سکهٔ دیگر ــ پنج‌سکهٔ نقره و پنج سکهٔ مسی ــ در نشریهٔ انجمن تاریخ ترك که به‌نام «مجلهٔ شرق» در قسطمونی منتشر شده عرضه‌گردید. مرحوم طلعت ممتاز در اثر خود به‌نام تاریخ قسطمونی دربارهٔاین سکه‌ها بحث کرده است . از اسفندیاربیگ یك مسجد ، یك خانقاه در محلهٔ مضاف و یك مسجد در ده قصابها از توابع دوزه‌قانی به‌یادگار مانده‌است. همچنین‌درسال ۸۳۳ه‍ق/۱۴۲۹م محراب ومنبرمسجد سلطان‌علاءالدین‌سینوپ به‌دستور اوتعمیرشد.

۴۱. به‌طوری که ازنوشتهٔ وقفیهٔ‌قاسم‌بیگ که تاریخ سوم ذیحجهٔ ۸۱۸ه‍ق را دارد، برمی‌آیدگذشته از نواحی فوق‌الذکر، طوسیه و قارغی نیز تحت تسلط او بود.

پس از اسفندیار بیگ پسرش ابراهیم بیگ به‌جای او به‌حکمرانی رسید. چنانکه پیش از این گذشت ابراهیم بیگ دخترخواندهٔ خدیجه خاتون دختر سلطان محمد چلبی را به‌زنی گرفت و داماد خانوادهٔ سلطان عثمانی شد.

از دوران سه‌سالهٔ حکومت ابراهیم اطلاعاتی در دست نداریم. پس از وفات درمحرم سال ۸۴۷هق/۱۴۴۳م در آرامگاه اجدادیش واقع در سینوپ به‌خاک سپرده شد. تاکنون یك سکهٔ نقره‌ای ضرب شده از دوران حکومتش به‌دست آمده است. عمارت آق‌تکهٔ قسطمونی به‌دستور ابراهیم بیگ ساخته شده‌بود.

پس از مرگ ابراهیم بیگ پسر بزرگش کمال‌الدین اسماعیل بیگ به‌حکمرانی رسید و چون نخستین پسرش حسن نام داشت کنیهٔ ابوالحسن به‌خود گرفت. قزل احمدبیگ برادر اسماعیل بیگ با او به‌مخالفت برخاست. به‌نزد حکمران عثمانی رفت و فرمانداری «بولی» به‌او واگذار شد. او برای تصرف قلمرو برادرش به‌تحریك عثمانیها پرداخت. در این ماجرا محمودپاشا وزیراعظم عثمانی از او پشتیبانی می‌کرد.

هنگامی که سلطان محمد فاتح به‌قصد جنگ طرابزون وارد آنکارا شد اسماعیل بیگ طبق معاهدهٔ با عثمانیها قوای کمکی به‌فرماندهی حسن بیگ اعزام داشت. اما حسن بیگ بازداشت شد و علی‌رغم معاهدهٔ فی‌مابین ناگهان نیرویی به‌فرماندهی محمودپاشا برای حمله به‌قسطمونی اعزام شد. اسماعیل بیگ شگفت‌زده از این عمل به‌سینوپ گریخت و حالت دفاعی گرفت و قلمرو اسفندیاریان به‌قزل احمدبیگ واگذار شد.

اسماعیل بیگ که دریافته‌بود دفاع بی‌حاصل است از قلعه بیرون آمد و ضمن ملاقات با محمودپاشا در قبال اخذ تعهد از او مبنی بر اینکه قصد جان او و فرزندانش را نکنند، همه را تسلیم محمودپاشا کرد (۸۶۵هق/۱۴۶۱م).[۴۲]

۴۲. کلیهٔ منابع تاریخی به‌نقل از یکدیگر تاریخ اشغال سینوپ و قسطمونی را سال ۸۶۴هق/۱۴۶۰م ذکر کرده‌اند، درحالی که بنا به نوشتهٔ دورسون بیگ از کاتبان دیوان همایونی که خود در این جنگ در رکاب محمود پاشا بود، نامهٔ ارسالی محمود پاشا به‌اسماعیل بیگ در اثنای جنگ به‌تاریخ ۸۶۵هق بوده‌است. بنابراین تصرف قلمرو اسفندیاریان و یا تفویض حکمرانی آن سرزمین به‌قزل احمدبیگ در این تاریخ بوده‌است. حمیدی شاعر که درخدمت اسماعیل بیگ بود و بعدها به‌دربار عثمانی رفت، اشغال قسطمونی و سینوپ را طی قصیده‌ای به‌نظم درآورده که مطلع آن چنین است:

←

باری، سلطان‌محمدفاتح‌در نزدیکی‌سینوپ به‌لشکر ملحق‌شد و بااسماعیل‌بیگ ملاقات کرد. در این‌ملاقات سلطان بااسماعیل‌بیگ همچون‌سلطانی‌رفتار کرد ودم در چادرش‌از او استقبال کرد. اسماعیل‌بیگ‌قصد‌بوسیدن دستش را داشت که مانع‌شد و درحالی که اورا «برادرم» خطاب کرد در آغوشش کشید و بوسید. در این‌تاریخ‌سلطان محمدفاتح سی‌سال‌داشت‌واسماعیل‌بیگ‌چهل‌وسه‌ساله بود. پادشاه‌عثمانی‌حکمرانی ینی‌شهر، اینه‌گول و یارحصار را به‌اسماعیل واگذار کرد و پسرش حسن‌بیگ را به‌فرمانداری ایالت‌بولی برگزید؛ لکن‌اسماعیل‌بیگ ازپادشاه درخواست کرد که در حوالی‌روملی‌محلی‌برای‌او اختصاص‌داده‌شودودرنتیجهٔ‌این‌درخواست، اسماعیل‌بیگ به‌فیلیبه اعزام شد. هنگام اقامت درفیلیبه نیزچون زمان حکمرانی‌اش موقوفه‌های عام‌المنفعه ساخت ودرسال ۸۸۴هق/۱۴۷۹م درآنجا درگذشت.

دوران حکمرانی اسماعیل‌بیگ به‌خاطر حمایت بی‌حد اوازعلما ودانشمندان وارج نهادن برعلم وتأمین‌معاش دانشمندان یکی‌ازدرخشان‌ترین دوران حکمرانان آناطولی ازنظرفرهنگ ودانش‌است. اوخودنیز مردی‌دانشمند بود واثری‌درفقه‌به‌نام حلویات شاهی ودرفروع کتابی شامل‌هفتادباب درزمینهٔ عبادات به‌زبان ترکی‌دارد.[۴۳] درحال‌حاضر ازنواده‌های او کسانی درقید حیاتند.

→

سیناب وقسطمونیه شد فتح شاه‌را
چون برج چرخ گرچه‌حصار مشیداست

حمیدی شاعرتاریخ فتح قسطمونی وسینوپ را در مصراع دوم مقطع قصیده‌آورده است‌که به‌حروف ابجد ۸۶۵ هق‌است:

اوکرد اطاعت شه تاریخ بیعتش
ازجان مطیع دولت سلطان محمداست

فتح قسطمونی وسینوپ پس‌ازجمادی‌الاخرسال ۸۶۵هق/نیسان ۱۴۶۱م بوده‌است، زیرا اسماعیل‌بیگ در جمادی‌الاخر سال ۸۶۵هق بنایی به‌موقوفهٔ مادرش دولت خاتون اضافه کرده بودکه باتوجه به‌وقفنامه والقاب منتسبه چنین‌برمی‌آیدکه درآن تاریخ هنوز درمسند سلطانی بوده است:

«السلطان‌المعظم والخاقان‌الاعظم مولی ملوك‌العرب والعجم کمال‌الدولة والدین‌اسماعیل ابن‌المرحوم ابراهیم‌بك‌بن‌اسفندیارخان».

۴۳. مؤسسات بسیاری از اسماعیل‌بیگ در قسطمونی، سینوپ وسایر نقاط به‌جای مانده‌است. از مهمترین‌این‌مؤسسات مجموعه‌ای‌است درقسطمونی به‌نام «کوچك‌عمارت» شامل‌مسجد، مدرسه، کتابخانه وعمارت. این تأسیسات در سال ۸۵۸هق/۱۴۵۴م به‌دستوراوساخته شد واز اول ←

قزل‌احمدبیگ که تحت‌الحمایهٔ عثمانیها بود و سالها به‌قلمرو برادرش چشم‌طمع دوخته‌بود درجنگ طرابزون در رکاب سلطان‌عثمانی شرکت کرد. پس‌از مراجعت ازجنگ، پادشاه‌فرمانداری‌ایالت موره‌را به‌اوداد وقلمرواسفندیاریان‌را ازاو گرفت. قزل‌احمد درقلمرو اسفندیاریان دوماه رسماً حکمرانی کرد.

قزل‌احمد پس ازآنکه خانواده‌اش‌را که مقیم‌بولی بودند برداشت ومقدمات سفربه‌موره‌را تدارك‌دید ابتدا به‌نزدقرامانیان وبعداً به‌نزد اوزن‌حسن پادشاه، حکمران قره‌قویونلو گریخت‌وپس ازمرگ سلطان‌محمدفاتح‌درزمان بایزیددوم‌به کشورعثمانی بازگشت.

قاسم‌بیگ حکمران‌شاخهٔ‌چانقری‌اسفندیاریان دختر‌محمدچلبی‌را به‌زنی گرفته بود. قاسم‌بیگ درسال ۸۶۸هق/۱۴۶۴م درگذشت ودرچانقری به‌خاك سپرده شد.

عمارت وخانقاهی به‌دستوراودرچانقری‌ساخته‌شده است. اوپسرخوداسکندر معروف بـه‌امیرزه‌بیگ (امیرزاده‌بیگ) را به‌سمت مستوفی موقوفهٔ خودکـه تـاریخ سوم‌ذی‌الحجهٔ ۸۶۸هق/اوت۱۴۶۴م را دارد تعیین کرده بود. قرابیگ پسردیگرش که بادخترمراد دوم ازدواج کرده‌بود درمحاصرهٔ استانبول شرکت داشت.

→ ربیع‌الاول‌سال ۸۶۱هق/۱۴۵۶م وقف‌گردید. ازاسماعیل‌بیگ بجز این‌تأسیسات بناهای دیگربه‌شرح زیر به‌جای مانده‌است،

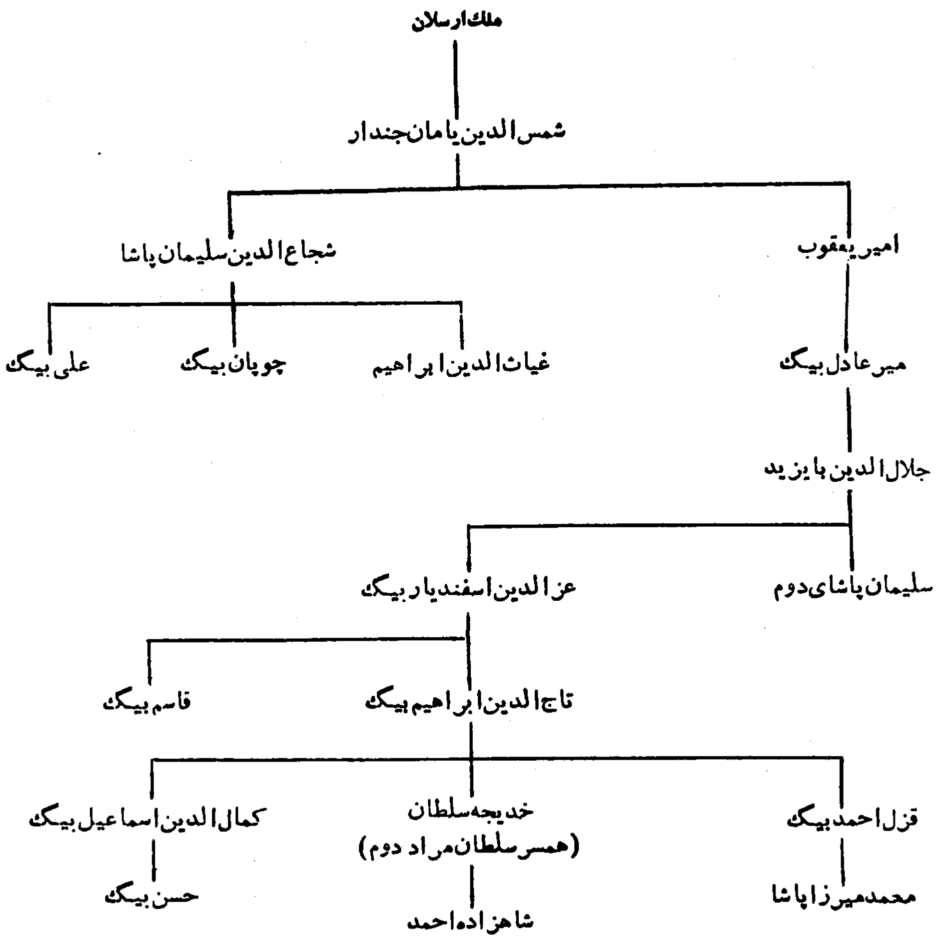
کاروانسرایی درقسطمونی، روبروی مسجد دمیرلی درسینوپ یك‌چشمه ویك‌ساختمان، در آراچ‌خان دوچشمه، درهریك ازروستاهای بویالی وکورهٔ حدید اراج یك مسجد، حمامی در ده باکرکوره‌سی، کاروانسرایی درمرکزناحیهٔ‌گوکجهٔ تاش‌کوپرو، مسجدی در ده‌کاواقلی واقع درناحیهٔ‌گول، مسجدوچشمه‌ای‌درده‌کاواقلی، حمامی‌درناحیهٔ‌دوزه‌قانی، مسجدی درده‌چایرجك، ویك‌خان درروستای اویاجالی.

اسماعیل‌بیگ یك مرکز مهم علمی درآناطولـی به‌وجودآورد . مـدرسه‌ای برای تدریس محی‌الدین‌نیکساری‌که ازعلمای والامقام‌بود تأسیس‌کرد. علمایی‌چون دانشمند وریاضی‌دان شیروانی، متفکربلند پایه سیدعلی‌عجمی، اطبایی چون خلیل‌بن‌مؤمن‌بن‌خلیل‌سینوپی وطبیب عمربن‌احمد وادیب و دانشمند بزرگ‌کمال‌الدین، ادبا و شعرایی‌چون محمد سینوپی، ترابی قسطمونیه‌ای، ثنایی، حقی وحمودی در دربار او بودند. حمیدی شاعر، منظومه‌هایی‌دروصف معماری هنرمندانهٔ مدرسه ومسجد وعمارتهای ساخته شده به‌دستوراسماعیل‌بیگ دارد. قصیدهٔ زیبایی‌نیزدرمدح خوداوسروده‌است. حمیدی هنگامی که اسماعیل‌بیگ مقیم‌فیلیبه شد درآنجا با وی دیدارکرد.

آثاری که به‌نام اسفندیاریان تألیف شده است

قبلاً دربارهٔ کتاب انتخاب سلیمانی که به‌نام سلیمان‌پاشا تألیف شده بود بحث کردیم. به‌دستور اسفندیاربیگ برای فراگیری پسرش ابراهیم‌بیگ کتابی در تفسیر قرآن به‌نام جواهرالاصداف به‌زبان ترکی تألیف شد که ازنظر دستور زبان نیزشایان اهمیت است. همچنین ترجمهٔ مقتل‌الحسین شامل بیش از سه‌هزار بیت مثنوی به‌نام جلال‌الدین بایزید، تألیف کتاب معراج نامه به‌نام خضرچلبی پسر اسفندیاربیگ، تألیف خلاصة‌الطب به‌نام قاسم‌بیگ، تألیف رسالهٔ منجیه به‌دستور اسماعیل‌بیگ، کتابی درزمینهٔ تصوف موسوم به‌معیارالاخیاروالاشرار بازبه‌نام اسماعیل‌بیگ اثر یونس بن خلیل، مفتاح‌النوروخزائن‌السرور اثری در زمینهٔ بیماریهای چشم تألیف مؤمن بن خلیل به‌نام اسماعیل‌بیگ جزوآثار تألیف وترجمه‌شدهٔ زمان حکمرانی اسفندیاریان است. آثار کم‌نظیری درزمینهٔ هنرسنگتراشی و کنده‌کاری برروی چوب از دوران اسفندیاریان به‌جای مانده‌است. هم اسفندیاریان درزمینهٔ آثارفرهنگی براین‌بود که زبان ترکی‌را به‌زبان فرهنگی‌زمان مبدل سازند.

شجره نامهٔ اسفندیاریان



اوضاع اجتماعی وعلمی در دوران حکمرانان آناطولی

حکمرانان مختلف آناطولی در کنارفعالیتهای سیاسی، تاحدامکان به‌فعالیتهای علمی نیزمی‌پرداختند. ایجادمؤسسات علمی‌واجتماعی بسیار درمناطقی که به‌تصرف درمی‌آوردند سندی بود برموجودیت ترکها واسلام دراین سرزمینها . علمایی که آوازهٔشهرت‌دانش‌دوستی‌حکمرانان آناطولی به گوششان‌رسیده‌بودبه‌دربار آنان‌رفتند ودرمدارسی که تأسیس‌شده بود به‌تدریس وتألیف وترجمه‌پرداختند و به‌نوردانش، اطراف خویش‌را روشن‌ساختند.

این‌حکمرانان که پس‌ازسرپرستی‌قبیله‌وعشیره به‌تأسیس‌دولت درنقاط‌مختلف آناطولی‌همت گماشتند،علما و دانشمندان‌را تحت‌حمایت‌خویش گرفتند و باتشویق آنان به‌تألیف آثارخود به‌نام‌آنها وباقدردانی‌مادی‌ومعنوی ازصاحبان تألیف وترجمه تمدنی‌را به‌وجودآوردند که روزبه‌روز درحال‌گسترش‌وتعالی بود وحتی‌بعضی‌ازاین حکمرانان دراین‌زمینه به‌رقابت بایکدیگر درصف مقدم قرارداشتند.

حکمرانان‌آناطولی‌که در سطور پیشین به‌شرح کوتاهی از مؤسسات علمی واجتماعی زمان‌آنان پرداختیم شهرهای قونیه، دنیزلی، بلك‌شهری، کوتاهیه، بلاط، آیاسلوق(سلجوق)بیرکی، مانیسه، بچین وقسطمونی‌را بامؤسسات‌علمی‌واجتماعی جدیدی‌زینت بخشیدند.

ازآنجاکه حکمرانان‌آناطولی با زبان دیگری جز ترکی‌آشنا نبودند وکلیهٔ آثاری که‌به‌نام‌آنهاتألیف ویا به‌آنهاتقدیم‌می‌شد ـ اعم‌ازتألیف وترجمه ـ به‌زبان‌ترکی بود، این‌شرایط‌سبب‌شدکه باابداع‌واژه‌هایی‌نو، زبان‌ترکی‌ازنظراصطلاحات‌علمی نیزغنی‌شود. تاجایی که‌اگر به‌منظوربررسی وتحقیق دربارهٔ مؤسساتی که حکمرانان آناطولی طی یك‌قرن به‌وجودآوردند به‌وقفنامه‌ها و اسناد و مدارك تاریخی مراجعه کنیم ازمشاهدهٔ چنین پیشرفت‌وترقی‌سریعی حیرت‌زده خواهیم شد . ازآن‌گذشته ، شیوهٔ معماری‌حجاریها، کنده‌کاریها، کاشی‌کاریها، گچبریها، بناها ومؤسسات به‌یادگار مانده از این‌دوران نمونه‌های خاص وبارزی از ذوق وظرافت ترکهاست. قرامانیان از این نظر بویژه از نظر معماری و تزیینات بناها پس از سلجوقیان رتبهٔ نخست را

حایزند. مسجد الیاس‌بیگ از زمرهٔ برجسته‌ترین آثار معماری ترک در قرون گذشته است. کنده‌کاریهای موجود و آثار به‌جای‌مانده در مرکز حکومتی اسفندیاریان، آیدینیان و منتشاییان از زیباترین آثار هنری اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم به‌شمار می‌رود.

فصل ۴

تیرهٔ «قایی»، ارطغرل بیگ، غازی عثمان بیگ

نقش مهر تیره‌های مختلف

اغوزخان شش پسر به‌اسامی گون‌خان، آی‌خان، یلدزخان، گوك(آسمان)خان، داغ‌خان، و دنیزخان داشت. آن‌شاخه‌ازتیرهٔ اغوزها که منسوب به‌سه‌پسر اولی یعنی آی، گون‌ویلدزخان‌بودند شاخهٔ‌راست، وتیره‌ای که منسوب به‌داغ، گوك و دنیزخان بودند، شاخهٔ‌چپ‌اغوزهارا‌تشکیل‌می‌دادند. هریك‌ازپسران‌اغوزخان دارای‌چهارتیره و جمعاً ۲۴ تیره بودند.[1] همچنین تیره‌هایی نیز منسوب به‌برادران و پسرعموهای اغوزخان به‌اسامی ایغور، قانقلی، قارلوغ، قبچاق، قلاچ، آغاچری‌وآی‌فری بودند

۱. پس ازآنکه مدتی از استیلای ترکان برآناطولی‌گذشت ، تیره‌های اغوز به‌این‌سرزمین‌آمده، به‌تدریج درآن‌جای‌گرفتند. امروزبه‌اسامی‌بسیاری ازدهات‌وحاشیهٔ نهرها ومناطق‌برمی‌خوریم که اغوزهادرآن‌ساکن شده بودند وازسوی‌آنان نامگذاری‌شده‌بود. این‌تیره‌ها یکجا ویکباره واردآناطولی‌نشدند ودرآن سکونت‌نکردند، بلکه به‌طورپراکنده ودرزمانهای مختلف‌آمدند و در مناطق‌آناطولی پراکنده شدند. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به‌کتاب روستاهای ما که ازسوی‌وزارت‌کشورچاپ شده است. ونیز رجوع‌کنید به‌مقالهٔ فاروق دمیرتاش تحت عنوان «قایی‌های‌آناطولی دردوران عثمانیها» که دربولتن‌شمارهٔ ۴۷ منتشرشده است وبه‌نوشتهٔ‌نهال و احمدناجی تحت عنوان «نامگذاری اسامی‌مناطق‌آناطولی توسط ترکها»، مجلهٔ ترکیات،ج۲/ص۲۴۳.

که بااغوزها دشمنی دیرین داشتند.[۲]

از این شش تیرهٔ اغوزها به‌شاخه‌های وابسته به‌گون، آی‌ویلدزخان «بوزوقلی» وبه‌شاخه‌های منسوب به گوك، داغو دنیزخان «اوچ‌اوقلی» می گفتند. درآرایش سپاه ودرضیافتها که به‌آن «شولن» می گفتند شاخهٔ بوزوقلی درطرف راست خان و درمکانها وجایگاههای درجه‌بندی شده قرارمی گرفتند. ازنظرمرتبه ودرجه، تیره‌های منسوب به‌گون‌خان در درجهٔ نخست بودند که خودآنها هم از نظرسلسله‌مراتب درجه‌بندی می‌شدند. اوچ‌اوقلیها نیز درسپاه و درشولنها سمت‌چپ‌خان جای می گرفتند که باز دراین شاخه هم به‌ترتیب درجهٔ اهمیت، نخست تیره‌های منسوب به‌گوك‌خان قرار می گرفتند و بعداً سایرین به‌ترتیب درجهٔ اهمیت رده‌بندی می‌شدند. همهٔ این‌تیره‌ها «انغون»هایی ازپرندگان‌شکاری ودرنده داشتند که برای تغذیهٔ آنها «سوغوق» (حصهٔ گوشت) درنظر گرفته شده‌بود.[۳]

تیره‌های گون‌خان که ازنظر درجه ومرتبه جایگاه نخستین‌را داشتند به‌ترتیب اهمیت عبارت‌بودنداز: «قایی»، «بیات»، «القااولی» و «قرااولی». تیره‌های‌منسوب به‌آی‌خان باز به‌ترتیب اهمیت عبارت بودند از: «یازیر»، «دوکر»، «دودورغا»، «یاپرلی». و تیره‌های منسوب به‌یلدزخان عبارت‌بودنداز: «افشار»، «قزق»، «بیگدلی» و «قارغین».

درشاخهٔ‌چپ، گوك‌خان ازنظراهمیت‌نخستین‌مرتبه را داشت. تیره‌ها به‌ترتیب اهمیت وانتساب عبارت بودند از:

گوك‌خان باتیره‌های «بایندر»، «بیچنه»، «چاووندور» و «چپنی».

داغ‌خان باتیره‌های «سالور»، «ایمور»، «الایوندلو» و «اوره گیر».

۲. تاریخ نشری، ج ۱/ص ۱۲ و ۱۳.

۳. «انغون» به‌حیواناتی گفته می‌شد که ازنظرهر تیره مقدس شمرده می‌شدند. «سوغوق» به‌قطعه‌هایی ازگوشت گفته‌می‌شد که‌درضیافتها (شولنها) برسرسفره می نهادند. درافسانه‌های اغوز، سوغوق قاآن ویاخان، فیلهٔ سمت‌راست «اوجا» است. اوجا درلغت کاشغری وجغتایی به‌معنی «پشت» آمده‌است (مجلهٔ ملی تبع‌لار، ج ۳/ص ۴۱۴ و ۴۱۵).

طبق سنن وآداب تیره‌های اغوزدرمراسم واجتماعات برای‌هر تیره، جایگاه ومهروانغون‌خاص وحصهٔ‌گوشت مورد استفاده درضیافتها معین شده بود. برای کسب اطلاعات بیشتر دراین زمینه مراجعه شود به مجلهٔ تاریخ حقوق واقتصادترك، ج ۳/ص ۱۲۱ مقاله‌ای با عنوان «ارون و اولوش» (مقام وحصه).

دنیزخان با تیره‌های «ایقدر»، «بوندوز»، «یوا» و «قزق».

اکنون به‌ترتیب اهمیت با استفاده از سلجوقنامهٔ علی یازیجی زاده به‌عرضهٔ انغونهای تیره‌های اغوز یعنی علائمی که سنبل و نشانهٔ پرندگان است می‌پردازیم. به‌این منظور به‌ترتیب اهمیت وسلسله‌مراتب از شاخهٔ بوزوقلی منسوب به‌گون‌خان که انغون آنها شاهین بوده است آغاز می کنیم:

□ تیرهٔ قایی (قیی):

قایی به‌معنی‌مستحکم و نیزصاحب قوت وقدرت آمده است. انغون آنها شاهین و مهرشان به‌این شکل (۱۲۱) بود که مرکب از دو تیر و یك کمان با تیر است که‌بعداً فرم استلیزه شدهٔ این اشکال در سکه‌های عثمانی به‌این صورت () دیده می‌شود.

□ تیرهٔ بیات:

بیات به‌معنی‌ثروتمند ودولتمند است. انغون‌شان شاهین و مهرشان به‌این‌شکل است: ()

□ تیرهٔ القاولی:

القاولی به‌معنی شایسته ومتناسب با هرچیز آمده است. انغون‌شان شاهین‌است ومهرشان این شکل را دارد: ()

□ تیرهٔ قراولی*:

چون چادرشان سیاه‌رنگ‌بود به‌این نام‌خوانده‌می‌شدند. نقش‌مهر: ( ). انغون بوزوقلیهای منسوب به‌آی‌خان**عقاب بود. تیره‌ها به‌این شرحند:

* کسی که خانهٔ سیاه‌رنگ دارد.
** به‌معنی ماه خان است.

□ **تیرهٔ یازیر (یازار):**

یازیر به‌معنی صاحب ولایات و شهرهای بسیار آمده است. نقش‌مهر: ().

□ **تیرهٔ دوگر (دویر)[۴]:**

دوگر به‌معنی گرد هم آمدن جهت جان گرفتن و نیرو گرفتن است و به‌موجب پاره‌ای اسناد به‌معنی راندن کسی ازجایی است. نقش مهر: ().

□ **تیرهٔ دودورغا:**

دودورغا به‌مفهوم صاحب ملك و صاحب یاسا و قانون است. نقش‌مهر: ().

□ **تیرهٔ یاپرلی:**

معنی دقیق کلمهٔ یاپرلی را نمی‌دانیم درتاریخ اماسیه (ج۲/ص ۴۵) آمده‌است که یاپرلی به‌کسی می‌گویند که علی رغم مشکلات در انجام کارهایش موفق بشود. نقش‌مهر: ().

انغون بوزوقلیهای منسوب به‌یلدزخان خرگوش است. تیره‌ها به‌شرح زیرند:

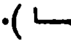
□ **تیرهٔ افشار:**

افشار در معنی چابك و فرز است و به‌کسی گفته می‌شود که به‌شکار حیوانات علاقمند باشد. نقش مهر: (X).

□ **تیرهٔ قزق:**

قزق به‌شخص قدرتمند و صاحب همت و جهد نهفته در نهادش گفته می‌شود.

۴ . پل‌ویت‌تك در اثرخود به‌نام چگونگی تولد امپراتوری عثمانی، ترجمهٔ فخریه‌آریك ، صفحهٔ ۸۱ به‌جای این‌تیره ازتیره‌ای به‌نام «چارقلی» یادکرده است‌که درسلجوقنامهٔ علی‌یازیجی به‌چنین اسمی برنمی‌خوریم . در مناطق آناطولی به‌عشایر ترکمن، محل و ده بسیاری برمی‌خوریم‌که نام «دوگر» دارد . فاروق سومر مقاله‌ای در زمینهٔ تیرهٔ دوگر نوشته است‌که در جلد ۱۰ مجلهٔ ترکیات به‌چاپ رسیده است . دراین مقاله از ده دوگر که بین الایونو و قره‌حصار آفیون واقع شده است یاد می‌کند.

نقش‌مهر: ().

□ تیرهٔ بیگدلی (بیگ‌دیلی):

درمعنای «سخن حکمرانان با ارزش است» آمده‌است. نقش مهر: ().

□ تیرهٔ قارغین:

قارغین به‌معنی دارندهٔ طعام بسیار و سیر کننده است. نقش مهر: (V//).

باشرح تیرهٔ قارغین دوازده تیرهٔ شاخهٔ راست اغوزها (بوزوقلی) را به‌اختصار معرفی کردیم. اینك به‌شرح شاخهٔ چپ می‌پردازیم که در رأس آنها تیرهٔ گوك‌خان قرار دارد. انغون تیره‌های گوك‌خان «سنقر» ـ نوعی بازشکاری ـ است :

□ تیرهٔ بایندر:

بایندر به‌کسی گفته می‌شود که همواره حکمروایی کند و درنعمت باشد. نقش مهر: ().

□ تیرهٔ بیچه‌نه (بچه‌نك):

در معنی بزن‌بهادر و غیوراست. نقش مهر: ().

□ تیرهٔ چاووندور:

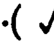
تیرهٔ چاووندور که چاوولدور نیز گفته می‌شود به‌معنی شرف و نیز معروف و مشهور است. نقش مهر: ( ).

□ تیرهٔ چپنی:

چپنی به‌معنی پهلوانی است که در هرکجا یاغی و شورشی ببینند بیدرنگ می‌رود و با اومی‌جنگد. نقش‌مهر: (T).

انغون چهار تیرهٔ اغوز منسوب به‌داغ‌خان نوعی پرندهٔ شکاری است. تیره‌ها به‌شرح زیرند:

□ **تیرۀ سالور:**

سالور به کسی گفته‌می‌شود که به‌هر کجا که برسد حمله‌می کند و شمشیرمی‌زند. نقش مهر: ().

□ **تیرۀ ایمور:**

ایمور به‌معنی کبیر ثروتمند وحکمران کبیراست. نقش مهر:().

□ **تیرۀ الایوندلو:**

الایوندلو یعنی دارندۀ مادیانهای خوب واسبان نیکو. نقش مهر: ().

□ **تیرۀ اوره‌گیر یا اوره‌بیر:**

اوره‌گیردرمعنا کسی‌است که مدام نیکی‌واحسان می کند. نقش‌مهرشان‌به‌شکل سه تیرویك کمان است: ()

انغون اوچ‌اوغلی‌لار تیره‌هـای منسوب بـه‌دنیز خان پرنده‌ای است بـه‌نام «چاقرقوشی*». این تیره‌ها عبارتند از:

□ **تیرۀ ایقدر:**

ایقدر به‌معنی خوبی کردن ونیز به‌معنای بلندپایه و پهلوان است. نقش مهر: ().

□ **تیرۀ یوا یا یووا:**

یوا به کسی گفته می‌شود که‌مقام ومنزلتش‌ازهمه‌برترباشد. نقش‌مهر:( ).

□ **تیرۀ بوندوز:**

بوندوز به‌معنی بسیار متواضع و خدمتگزار است. نقش مهر: ( ).

* پرندۀ خار یا پرندۀ خارستان.

□ **تیرهٔ قزق:**

قزق یعنی گرامی‌تر و محترم‌تر از هر کسی. نقش مهر: ().
چنانچه نقش مهر اغوزها که در این بحث عرضه شد دستخوش تحریفات و تغییرات اندك نیز شده باشد معهذا اگر دقت شود خللی به‌فرم نقش وارد نشده است.
همان‌گونه که قبلاً نیز گفتم من این نقشها را از کتاب علی یازیجی‌زاده (نسخهٔ موزهٔ توپقاپی) عکسبرداری کرده و درمتن آورده‌ام.
نقش این مهرها تقریباً مشابه یکدیگر، در دیوان لغت ترك و جامع‌التواریخ آمده است که من نقشهای جامع‌التواریخ را که علی یازیجی‌زاده از آنها استفاده کرده است، ترجیح دادم.[5]

تیرهٔ «قـایی» و خاندان عثمانـی

کلیهٔ اطلاعات مربوط به‌دورانی که عثمانیها یك عشیره بودند وحتی دربارهٔ دورانی که بیلیك (امیرنشین) به‌وجود آوردند بسیار آشفته و درهم است و قسمت اعظم اطلاعات دربارهٔ این ادوار متکی به‌مطالبی است که بعدها نوشته شده است. ما با استفاده از آخرین بررسیها و تحقیقات محققان و نیز بهره‌گیری از قدیمیترین آداب و سنن تاریخی در این باره سخن خواهیم گفت.
به‌موجب اسناد و مدارك تاریخی و بررسیهای قومی ونژادی و آداب وسنن و نیز با درنظر گرفتن مهرهای موجود ازعثمانیها بی‌تردید آنها از تیرهٔ «قایی» اغوزها ومنسوب به‌شاخهٔ راست این تیره یعنی شاخهٔ گون‌خان هستند.[6]

۵. درکتاب چگونگی تولد امپراطوری عثمانی اثر پل‌ویت‌تك که در تنظیم این اثر از منابع مختلف استفاده کرده و توسط خانم فخریه آریك به‌ترکی ترجمه شده است، اطلاعات جامعی دربارهٔ مناطقی که اغوزها درآن مستقر شدند موجود است. از آن گذشته، در همین کتاب بخشی نیز توسط مترجم به‌آن افزوده شده که بررسیهایی درنقش مهرهای اغوزها و شکل آنهاست. یك مقالهٔ تحقیقی هم از فاروق سومر دربارهٔ تیرهٔ «یوا»ی اغوزها در مجلهٔ ترکیات، جلد نهم (سال ۱۹۵۱) چاپ شده است.
۶. دربارهٔ اینکه عثمانیها ازتیرهٔ قایی هستند یا نه، نظریات مختلفی ابراز شده است. دراین←

همان‌طوری که قبلاً در بحث مربوط به‌تیره‌های مختلف اغوز گفتیم با توجه به‌متن سلجوقنامهٔ یازیجی‌زاده، قایی یا «قیی» به‌معنی کسی است که صاحب قدرت و نیرو است.

در سال ۱۰۷۱م پس از جنگ ملاذگرد، سلجوقیان درآغاز استیلای خویش برآناطولی، عشایر منسوب به‌خود را نه‌یکباره بلکه در تاریخ و فاصله‌های متفاوت در نقاط مختلف آناطولی اسکان دادند که تیرهٔ قایی هم در جریان این اسکان‌همزمان با تسلط بر این منطقه به دنبال فوت جلال‌الدین خوارزمشاه– در برخی از نواحی آناطولی مستقر شدند که بخشی‌از این قاییها حاکم‌نشین عثمانی را تأسیس کردند.[۷]

۶. پروفسور پل‌ویت تك معتقد است که عثمانیها نه تنها از تیرهٔ قایی نیستند بلکه حتی ادعا می‌کند که آنهـا به‌اغوزها نیز منسوب نیستند (چگونگی تولد امپراطوری عثمانی، ترجمهٔ خانم فخریه‌آریك). به‌نظر او ادعای انتساب خاندان عثمانی به‌تیرهٔ قایی در نیمهٔ اول قرن پانزدهم و در دوران سلطان مراد دوم مطرح شده است. پروفسورکوپرولو این نظریه را با دلایل روشن‌رد می‌کند (مسألهٔ منشأ قومی امپراطوری عثمانی، بولتن شمارهٔ۲۸)؛ اما علی‌رغم آن، پروفسور پل‌ویت‌تك برادعای خود پافشاری نموده بود.

فخریه‌آریك مترجم‌چگونگی تولدامپراطوری عثمانی‌ضمن عنوان‌کردن پاره‌ای ازنظریات در بخش الحاقی به‌اثر و با استفاده از مقالهٔ اینجانب در مورد سکهٔ‌اورخان‌بیگ، مسأله‌را حل‌کرده است؛ به‌این معنی‌که اینجانب در بولتن شمارهٔ ۳۴ مطلبی نوشته بودم تحت عنوان «تـاریخ به‌حکمرانی رسیدن اورخان‌بیگ و نخستیـن سکه‌های او» و با توجه به ارقام ارائه شده در سکه توسط« ارکان دیوانیه» که دقت متخصصان سکه‌شناسی را به‌خود جلب نکرده‌بود تاریخ به‌حکومت رسیدن اورخان‌بیگ را مشخص‌کرده بودم . اما خود من هم متوجه نقش مهری که‌در پایین‌سکه بسته‌بود نشدم. فخریه‌آریك باعنوان‌کردن اینکه علامت ( ) نقش مهر قاییهاست ، دلایل علمی پروفسورکوپرولو را در این مورد تأییدکرده است . با توجـه به اینکه سکهٔ ضرب شده به‌دستوراورخان نخستین سکهٔ حکومت عثمانی‌است بنابراین فکر می‌کنم دیگر دلیلی مبنی بر اعتراض براین نظریه وجود نداشته باشد.

۷. مورخان اتفاق نظر دارند براینکه پس از قرن نهم میلادی، قاییها پس از عبور از جیحون به‌همراه سلجوقیان به‌ایران رفتند. به‌روایتی قاییها ازجیحون‌گذشتند و درخراسان، حوالی مرو وماهان مستقر شدند. بعدها براثرحملهٔ مغولان این‌سرزمین رارها کردند وباجلال‌الدین خوارزمشاه به‌آذربایجان و اخلاط واقع درآناطولی شرقی رفتند. با توجه به‌این مسأله‌چنین بر می‌آیدکه قاییها همراه سلجوقیان به‌خراسان رفتند و پس از حملهٔ مغول با جلال‌الدیـن خوارزمشاه به‌آذربایجان و آناطولی مهاجرت‌کردند. بین نظریات مختلف دربارهٔچگونگی مهاجرت قاییها به‌آناطولی، این نظریه‌که‌آنها به‌همراه نیروهای‌خوارزمشاهیان به‌آناطولی رفته‌اند صحیح‌تراست، زیرا باروایت ذکرشده مطابقت دارد. هنوز هم دهی به‌نام ماهان ←

بنابرقراین تاریخی، تیرهٔ قایی درزمان علاءالدین کیقباد اول(۱۲۱۹-۱۲۳۶م) درحوالی قرجه‌داغ واقع درغرب آنکارا مستقرشدند.[۸] استقراراین گروه درهرزمانی که می‌خواهد باشد ، اصل مسلم این است که بخشی ازآنها در اواسط قرن سیزدهم در حوالی غرب آنکارا بودند وبعدها سگوت و دمینیچ را اشغال کردند.[۹]

بنابر قراین، قاییهای مستقر دراین‌منطقه حدود چهارصد خانوار بودندکه در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم ارطغرل سرکردگی آنان را به‌عهده داشت.[۱۰]

← وجود داردکه تابع مرکزایالت بیله‌جك است. با توجه به‌اینکه ارتوقها که پس از اواخرقرن یازدهم در دیار بکر، حصن‌کیفا، خارپوت حکمرانی داشتند منسوب به‌تیرهٔ قایی هستند، بنابراین نبایداین نکته را ازنظر دورداشت که‌بخشی از قاییها قبل‌ازحملهٔ مغول‌درآناطولی شرقی مستقر شده بودند.

۸. درمورد اینکه قاییها پس از ورود به‌آناطولی چگونه در این منطقه پخش و پراکنده شدند نظرات مختلفی ابراز شده است. مشهورترین این روایات این است‌کــه قاییها از اخلاط که ابتدا درآنجا مستقر شده بــودند به‌ارزروم و ارزنجان رفتند تا بعدها به‌اماسیه‌آمده ، از آنجا به‌حوالی حلب کوچ کنند؛ اما درنزدیکی جبارقلعه‌سی وقتی رئیسشان سلیمان‌شاه هنگام عبور از فرات غرق می‌شود درآنجــا متوقف شده ، قاییها و عشایــر همراهشان دو بخش می‌شوند؛ بخشی درهمان نقطه می‌مانند و بخشی دیگر به‌چوخوراووا می‌روند . این بخش از قاییها که به‌چوخوراووا رفته بودند باز دو قسمت شدند ، یك قسمت در نزدیکیهای ارزروم به‌دشت پاسین وسورمه‌لی‌چوخور رفتندکه دراین نقطه بینشان اختلاف افتاد وگروهی به‌وطن اصلی خود برگشتند؛ قسمت دیگر متشکل از چهارصد چادر خانوار تحت فرمان ارطغرل و برادرش دندار پس ازآنکه مدتی در سورمه‌لی‌چوخور ماندند ، به‌دنبال حملات مغولان از این‌نواحی به‌آناطولی‌مرکزی کوچیدند وضمن توسل به‌علاءالدین کیقباد، درحوالی‌قرجه‌داغ درامتداد خطمرزی روم مستقرشدند.

۹. درآناطولی بسیاری از روستاها، رودخانه‌ها ونقاط مختلف اسامی‌قاییها را دارند. بیشترین این دهات دردمینیچ، سپنجه ، مینخالیچیك ، دنیزلی، اسپارطه ، بوردور ،آفیون قره‌حصار، طوشانلو، امد، ایسکلیپ‌دادای ، قسطمونی و ارزنجان واقع شده است. بجز این بازبه‌نقاط و دهات بسیار دیگری نیز با این نام برمی‌خوریم (**نشریهٔ ترکیات**، ج۲، ص۲۴۸. بولتن شمارهٔ ۴۵. نشریات وزارت‌کشور تحت عنوان **اسامی دهات ترکیه**).

۱۰. علاءالدین کیقباد اول‌شاخهٔ خارپوط ارتوقها راکه ازقاییها بود ازمیان برداشت واین‌مناطق را درسال ۱۲۳۳م از تصرف‌آنان به‌درآورد . از نقش مهر سکه‌های ارتوقی، انتساب‌آنان به‌قاییها مشخص می‌شود (**کاتالوق مسکوکات ترکمنیه**، اسماعیل غالب، ص۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۵۵، ۶۵). سلطان علاءالدین کیقبادآنان را پراکنده ساخت و در نتیجه،گروهی به‌حوالی قرجه داغ کوچیدند و درآنجا ساکن شدند . برای تأیید این نظریه قراینی در دست است . غیاث‌الدین کیخسرو سوم (۱۲۶۴–۱۲۸۳م) پس از واقعهٔ جیمری به‌حوالی مرز بیزانس می‌آید. آنجا در بین جماعت مستقبلین، ارطغرل رئیس عشیرهٔ قایی نیز دیده می‌شود که←

یکی از نکات مجهول تاریخ عثمانی مسألهٔ پدر ارطغرل‌بیگ و اصل ونسب اوست؛ زیرا اولاً وقایع‌نامه‌ای بسیار کهن دردست نداریم و درثانی از تحقیقاتی[11] که ازسالها پیش دراین باره صورت گرفته نتایج مثبتی به‌دست نیامده است. گذشته از آن، نظریهٔ تاریخ‌نویسانی که به‌آثارشان دسترسی داریم و معتقدند سلیمان‌شاه پدر ارطغرل می‌باشد موردشك وتردید است؛ زیرادرنتیجهٔ بررسیهای اخیر به‌نظرمی‌رسد که گوندوزالپ پدر ارطغرل‌بوده است.[12] بنابر به‌افسانه‌های محلی، مادر ارطغرل،

←هدایایی به‌سلطان تقدیم‌کرد و نوهٔ خود یعنی پسر کوچك عثمان‌بیگ را به‌خدمت پادشاه گماشت وسلطان غیاث‌الدین، منطقهٔ یغنق را به‌او داد تا ازعشریهٔ درآمدآن استفاده‌کند.

بعدها هنگامی که خلیل‌بیات واحمدبیگ از نواده‌های این‌کودك رئیس عشایرآن حوالی بودند یلدرم‌بایزید در اثنای جنگ ملاطیه به‌این نواحی رفت (۹۰۱ هق/۱۳۹۹م) وآنجا را به‌تصرف خود درآورد و دو شخص نامبرده نزد حکمران عثمانی (بایزید) رفته ، به‌وی اظهار می‌دارندکه با یکدیگر نسبت خانوادگی دارند (سلجوقنامهٔ یازیجی‌زاده ،کتابخانهٔ کوشك «روان» ، توپقاپی‌سرای، شمارهٔ ۱۳۹۱ ،برگ ۲۵۸ ب). این مسأله می‌تواندنشانگر این معنا باشدکه هر دو خاندان ازتیرهٔ قایی بودند. به‌روایتی دیگرشاخه‌ای ازقاییها که در «سرمه‌لی‌چوخور» دشت پاسین ساکن بودند به‌سبب پیشروی مغولان به‌سوی‌آناطولی در صدد مهاجرت به‌غرب برآمدند و علاءالدین‌کیقبادآنان را در منطقهٔ قرجه‌داغ مستقرکرد . اگر این روایت صحت داشته باشد این شاخه ازقاییها یا پس از جنگ جلال‌الدین خوارزمشاه با مغولان (۱۲۳۰م) ویا دراواخر سلطنت علاءالدین‌که این نواحی دستخوش حملهٔ مغولان شد درنوار مرزی‌روم ساکن شدند. تاریخ خیرالله افندی رفتن ارطغرل به‌سوی غرب را در سال ۶۲۸هق/۱۲۳۱م قیدکرده‌که این تاریخ همزمان است با نخستین ورود مغولان به‌ارزروم که حتی تا سیواس نیز پیش رفته بودند . در بهجت‌التواریخ نوشتهٔ شکرالله‌که به‌زبان فارسی است آمده‌که ارطغرل‌بیگ با چهارصد مرد (چهارصد چادربایدباشد) درقرجه‌داغ مستقرشد:

«وآن ارطغرل است‌که باآل سلجوق به‌مقدار سیصد[و]چهل‌مرد بعضی با اولاد وبعضی به‌مجرد ازپی‌سلجوقیان عزیمت به‌روم کرده است وقرجه‌داغ‌پسندکرده، پیلامیشی وقیشلامیشی می‌کرده‌اند.»

(نسخهٔ کتابخانهٔ نور عثمانیه، شمارهٔ ۳۰۵۹ ،ص ۳۰۷ و ۳۰۸)

۱۱. دراین‌موردمراجعه‌شودبه‌انسیکلوپدی اسلام ازپروفسورمکریمین‌خلیل‌ذیل‌واژهٔ«غازی‌ارطغرل».

۱۲. از بهجت‌التواریخ گرفته تا دیگر مورخان قدیمی چون عاشق پاشازاده ، نشری، اروج‌بیگ ، محمدبن‌خواجه‌خلیل‌قونوی، ادریس‌بدلیسی، بیانی،لطفی پاشا،محی‌الدین جمالی، ابن‌کمال، جنابی و خواجه‌صدرالدین همگی متفق‌القولندکه سلیمان‌شاه پدر ارطغرل است و سایرکتب تاریخ نیز به‌نقل از این مورخان، سلیمان‌شاه را پدر ارطغرل می‌دانند؛ اما نظرایشان مبنی براینکه سلیمان‌شاه هنگام عبور از رود فرات غرق می‌شود و درآنجا ، در نقطه‌ای‌که بعداً «ترك‌مزاری» (گورترك) نام‌گرفت مدفون می‌شود ، به‌حقیقت نزدیك نیست و بیشتر حادثهٔ مربوط به‌جدسلجوقیان یعنی‌سلیمان‌بن‌قتلمش را به‌خاطرمی‌آورد. درتاریخهای قدیمترازــــ←

حیمه‌آنا (ننه‌حیمه) بود.[۱۳]

بنابه‌نوشتهٔ تواریخ‌عثمانی عشیره‌ای‌از تیرهٔ قایی‌نخست درقرجه‌داغ واقع در غرب‌آنکارا ساکن شدند وسپس درسگوت، دومینیچ وارمنی دربندی[۱۴] که ارطغرل

→ کتب مورخان فوق‌الذکر، پدر ارطغرل به‌جای سلیمان‌شاه‌کس دیگری ذکر شده است و این مسأله درحقیقت محض بودن این روایت‌که سلیمان‌شاه پدرارطغرل است، ایجاد شك و تردید می‌کند. مثلاً درتاریخ‌محمدپاشا (ازانتشارات انجمن تاریخ‌ترك، شمارهٔ ۷۹) و دردستورنامهٔ انوری (پروفسور خلیل‌اینانچ، ص ۸۱) ونیز در تاریخ‌آل‌عثمان اثر «روحی» نام پدرارطغرل گوندوزآلپ قید شده است.

(Mordtman, Edirneli Ruhi Mitteilungen zur Osmanischen Geschichte II 1925,135.)

در سلجوقنامهٔ علی‌یازیجی‌زاده چنین‌آمده است: «... نقاط مرزی را به‌اولاد حسام‌الدین و نیز به‌ارطغرل وگوندوزآلپ وگوك‌آلپ ازتیرهٔ قایی سپرد.»

«هال‌کوندیل» از مورخان بیزانس نام پدر ارطغرل را اغوزآلپ و نام پدربزرگش را گوندوزآلپ ذکر کرده است. و در رساله فی‌التاریخ‌العثمانیه دربارهٔ شخصی به‌نام قاباق‌آلپ که پس از بیست‌وچهار نسل به‌اغوزخان می‌رسد می‌نویسدکه قاباق‌آلپ در تاریخ ۶۵۶ هجری درقرجه‌داغ واقع درنزدیکی آنکارا ساکن‌شد وپس ازمرگش سارقون‌آلپ وپس ازاوگوك‌آلپ وپس ازمرگ‌گوك‌آلپ. گوندوزآلپ رئیس عشیره شد‌که وقتی درگذشت درقزلجه‌سرای به‌خاك سپرده شد وپسرش‌ارطغرل به‌جای اونشست(کتابخانهٔ ایاصوفیه، شمارهٔ ۳۲۰۴). به‌موجب‌این نوشته‌گوندوزآلپ پدر ارطغرل بوده است. «فرانـچس» شخصی به‌نام «گو» را پدر ارطغرل می‌داندکه به‌احتمال‌قوی همان‌گوندوزآلپ بایدباشد(چاپ بن،ص۶۸، ترجمهٔ میرمیراوغلی). به‌این‌ترتیب ازاین روایتها چنین نتیجه می‌گیریم‌که پدرارطغرل، سلیمان‌شاه‌نیست ودرنتیجه این احتمال بیشتر قوت می‌گیردکه بایدگوندوزآلپ پدر ارطغرل‌بیگ بوده باشد. باآنکه یازیجی‌زاده می‌نویسدگوندوزآلپ پس از ارطغرل به‌ریاست رسید، ولی بازهم این احتمال‌که گوندوزآلپ رئیس یکی ازعشایرمرزی بوده است به‌قوت خود باقی می‌ماند. قبرگوندوزآلپ در ده «قرقا»ی قزلجه‌سرای «اوزی» واقع درنزدیکی آنکارا است.

عاشق پاشازاده و اروج‌بیگ در نوشته‌های خود عنوان‌کرده‌اندکه قاییها نخست درحوالی آنکارا مقیم شدند و سپس به‌سگوت کوچیدند. با توجه به‌این نظریه اگرچه معلوم می‌شود که گوندوزآلپ ازتیرهٔ قاییهاست ولی‌بازهم دراینکه با ارطغرل نسبتی داشته‌است، شك وتردید وجود دارد. بنابراین‌برای دانستن‌اینکه پدرارطغرل‌که بوده است بایدمنتظرنتیجهٔ تحقیقات وبررسیهای‌آتی شد. خیرالله‌افندی‌دراثری‌که برمبنای‌تحقیقاتش‌در زمینهٔ اجداد غازی‌عثمان تألیف‌کرده است،ضمن بحث دراین‌باره به‌نتیجهٔ قطعی نمی‌رسد. مرحوم حسین نامیك‌اورخان نیز دراین باره‌تحقیقاتی‌کرده بودکه نتیجه‌اش‌را در ترك مجموعه (سال ۱۹۳۹) منعکس‌کرد. به‌طورکلی از همهٔ این بررسیها نتیجه می‌گیریم اینکه گوندوزآلپ پدر ارطغرل بوده است قوی‌ترین احتمالهاست و درست‌ترین‌آنها.

۱۳. قبرحیمه‌آنا درده «چهارشنبه» واقع درناحیهٔ دومینیچ ازتوابع اینه‌گول قراردارد‌که درسال ۱۳۰۹ه‍ق/۱۸۹۲م به‌دستور سلطان عبدالحمید، بنایی برروی آن قبراحداث شد.

۱۴. ارمنی دربندی بین بازارجیق و بوزیوق واقع شده‌است.

به‌تصرف درآورده بود کوچیدند.

از نوشته‌های تواریخ قدیمی که جزو آثار مرجع است چنین برمی آید که ارطغرل در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم زندگی می کرده است؛ ولی اینکه در چه‌سالی سگوت را تصرف کرد و دقیقاً درچه سالی درگذشت، معلوم ومشخص نیست. در وقایع‌نامه‌های عثمانی آمده است در جنگی که به سال ۶۲۹ ه ق/۱۲۳۱م بین علاءالدین کیقباد و امپراتور روم (امپراتور ازنیق) به‌سبب تجاوزش به‌مرزهای قلمرو علاءالدین کیقباد رخ‌داد، ارطغرل‌جزء گروههای مهاجم در کنار علاءالدین کیقباد بود که درنتیجهٔ این جنگ نقطه‌ای به‌نام‌سلطان‌اونی به‌تصرف ترکهادرآمد وپس‌ازآنکه مغولان‌ازمرزها گذشتند و به‌قلمروعلاءالدین حمله‌ور شدند، علاءالدین کیقباد بیدرنگ سلطان‌اونی را ترک‌گفت و بازگشت. لیکن نه در سلجوقنامه و نه در کتب تاریخ بیزانس اسمی ازچنین جنگی به‌میان نیامده است.[۱۵]

بازبه‌موجب نوشتهٔ این منابع عثمانی، به دنبال این پیروزی، ارطغرل‌بیگ نخست قرجه‌حصار و سپس سگوت را به‌تصرف درآورد و حاکم بیله‌جك را نیز ناگزیر ازپرداخت‌خراج سالانه کرد. سلطان سلجوقی‌هم‌در ازای‌این‌خدمت، سگوت را به‌ارطغرل بخشید.[۱۶]

۱۵. در تاریخ‌عثمانی از انتشارات انجمن تاریخ به‌این مسأله اشاره شده است (صفحهٔ ۵۶۵) که خلاصهٔ آن را نقل می کنیم:
براثر تجاوزات‌مکرر امپراتوری ازنیق به‌مرزهای سلجوقیان سرانجام درسال ۱۲۳۱م سلطان‌علاءالدین کیقباد با لشکری به‌حوالی سلطان‌اونی‌آمد و ارطغرل‌بیگ به‌همراه قوای عشایری به‌او ملحق شد. ارطغرل‌بیگ که پیشگام لشکر علاءالدین بود به‌سوی لشکر روم حمله برد و با نیروی تاتارهای «آکتاو» که تئودور لاسکاریس امپراتور ازنیق‌آنان را از روملی‌به‌یاری طلبیده‌بود روبروشد. نبرد دردشت ینی‌شهردرگرفت وطی‌آن‌که سه روزبه‌درازا کشید، امپراتور شکست خورد و ارطغرل قهرمانیها ازخود نشان داد. با شکست امپراتور روم سلطان علاءالدین قرجه‌حصار را تحت تسلط خود درآورد و به‌آن خراج سالانه بست. علاءالدین هنوز دراین‌حوالی بود که خبر عبور مغولان را از مرزهای کشورش شنیدوبیدرنگ جبهه را ترك‌گفت و بازگشت.

۱۶. باز بنابه‌روایتی مشهور ارطغرل‌بیگ، پاستین‌لر راترك می‌گوید و عازم قرجه‌داغ می‌شود که سلطان به‌او بخشیده بود. دراثنای راه می‌بیند بین مغولان و سلجوقیان جنگ‌درگرفته‌است. به‌یاری نیروی سلجوقیان می‌شتابد و در نتیجه سلجوقیان در این جنگ نیروهای مغول را شکست می‌دهند. این حادثه راکه تواریخ عثمانی از یکدیگر نقل‌کرده‌اند، نشری نیز در تاریخ خودآورده ولی در تاریخ عاشق پاشازاده به‌این واقعه اشاره نشده‌است. در واقع نیز این حادثه با وقایع تاریخی انطباق‌ندارد، ولی درعین‌حال خیالی دانستن‌این حادثه نیز←

وقتی غیاث‌الدین کیخسرو سوم (۱۲۶۴-۱۲۸۳م) پس از حادثهٔ جیمری به‌نواحی مرزی رفت، ارطغرل‌بیگ رئیس‌عشیرهٔ قایی به‌حضور او رسید وهدایایی تقدیم داشت.[۱۷]

ازاین واقعه که‌درسال ۱۲۷۹م رخ داد چنین برمی‌آید که‌ارطغرل درآن‌تاریخ رئیس عشایرمرزی بوده است.

در تواریخ عثمانی‌آمده است که ارطغرل‌بیگ درسال ۶۸۰ هق/ ۱۲۸۱م و یا ۶۸۷هق/۱۲۸۸م درحالی که بیش ازنودسال‌داشت[۱۸] درگذشت و درسگوت‌مدفون شد. باز دراین‌تواریخ صریحاً ذکرشده است که‌قاییها برحوالی‌سگوت مسلط‌شدند وآن منطقه‌را به‌عنوان وطن‌خویش برگزیدند وقرجه‌داغ‌وسگوت و دومینیچ‌مرکزی بودکه‌نطفهٔ امپراتوری عثمانی درآنجا بسته شد. این‌بخش‌از تیرهٔ قایی که درحوالی آنکارا ساکن شده بودند در زمان حیات ارطغرل زمستانها درسگوت و تابستانها را در دومینیچ ییلاق وقشلاق می‌کردند.

ریاست عشیره وحکومت عثمان‌بیگ

پس‌ازوفات ارطغرل ازبین‌عشایرمختلفی که تابع اوبودند-یکی ازعوامل‌این پیروی،رئیس‌عشایرمرزبودن ارطغرل‌بیگ ونیزانتساب اوبه‌قاییها یعنی‌پرافتخارترین

← خود دور از خطا نخواهد بود؛ زیرا همان‌گونه که می‌دانیم هنگامی‌که قاییها ساکن‌آناطولی شرقی بودند (در دشت پاسین)، نخستین بار منولان واردآناطولی شدندکه طی این تجاوز، قاییها به‌یاری سلجوقیان برخاستند و منشأ خدماتی شدند. از سوی دیگر باز چنانکه قبلاً اشاره‌کردیم‌حملهٔ منولان‌به‌آناطولی در سال ۱۲۳۶م‌اتفاق‌افتاد، در صورتی‌که ارطغرل‌خیلی پیشتر از این تاریخ در مرزهای‌آناطولی غربی مستقر شده بود. ازاین‌روی‌نمی‌توان به‌طور یقین‌گفت‌که‌کدامیك از این نظریات مقرون به‌صحت است.

۱۷. سلجوقنامهٔ یازیجی‌زاده، برگ‌۲۵۸ب.

۱۸. در بهجت‌التواریخ و نیز تاریخ جنابی و تاریخ نشانچی محمد قرامانی، سال وفات ارطغرل ۱۲۸۷ و یا ۱۲۸۹م قید شده است. ولی سال وفات ارطغرل به‌نظراکثر مورخان ۶۸۰هق/ ۱۲۸۱م بوده است. نشری می‌نویسدکه اوبه‌هنگام مرگ نودوسه سال داشت. فرانچس (چاپ بن، ص ۷۷) می‌نویسدکه ارطغرل در سال ۱۲۶۵م پس از پدرش عثمان‌بیگ به‌حکمرانی رسید.

شاخهٔ اغوزها بود ــ پسر کوچکش عثمان بیگ به‌سبب کفایت و لیاقت بیحدش به‌ریاست عشایر انتخاب شد. عثمان و یا او تمان بیگ در اواخر عمر پدرش در ادارهٔ امور با او همکاری می کرد. از آنجایی که دندار برادر ارطغرل نیزداعیهٔ ریاست داشت بین آن دو اختلاف افتاد؛ زیرا بجز عشیرهٔ قایی، سایر عشایر به‌ریاست دندار که سالمندتر از دیگر رؤسای عشیره بود تمایل داشتند. اما وقتی دندار دید که عدهٔ طرفداران ریاست عثمان بیشتر شده است او نیز به‌ریاست وی گردن نهاد[۱۹]؛ ولی بعدها وقتی آشکار شد که علیه برادرزاده‌اش مشغول فعالیت است به قتل رسید (۱۲۹۸ م).[۲۰] سرانجام عشایر اغوز مستقر در مرزها به‌اتفاق نظر عثمان بیگ را به‌ریاست خود انتخاب کردند.[۲۱]

۱۹. «اتفاقاً در آن اثنا ارطغرل بیگ در نودوسه سالگی به‌خانهٔ آخرت رخت بر کشید و در سکوت دفن شد. از میان عشایر عده‌ای به‌ریاست عثمان بیگ و عدهٔ دیگر به‌ریاست عمویش دندار متمایل شدند. اما افراد قبیلهٔ عثمان که از این ماجرا آگاه شده بودند مخفیانه به‌عثمان خبر بردند. وقتی دندار به‌میان خلایق رفت ومیل واشتیاق آنان را به‌ریاست عثمان دید از فکر ریاست منصرف شد و با غازی عثمان بیعت کرد...» تاریخ نشری، از انتشارات مؤسسهٔ تاریخ ترک، ص ۲۸ و ۲۹).

۲۰. دندار بیگ که به‌هیچ‌عنوان مایل به‌پذیرفتن و تحمل ریاست عثمان بیگ نبود در انتظار فرصت مناسبی بسر می‌برد؛ حتی به‌روایتی دندار بیگ از دامی که حکام بیله‌جك و یارحصار برای کشتن عثمان بیگ نهاده بودند باخبر بود. عثمان بیگ پس از آنکه غائلهٔ بیله‌جك و یارحصار را سرکوب کرد در سال ۱۲۹۸م عمویش را به‌قتل رسانید (تاریخ خیرالله افندی، ج ۲/ص۴۸) مورخ تاریخ نشری ــ جهان‌نما ــ می‌نویسد که چون دندار بیگ مانع ازدستگیری حاکم بیله‌جك شد، عثمان بیگ اورا با تیر به‌قتل رسانید. به‌نوشتهٔ همین‌مورخ‌قبر دندار بیگ برسر راه کوپروحصار به‌چاقیرپنار قرار دارد (ص ۹۴ و۹۵). با توجه به‌اینکه در دفاتر مربوط (آرشیو نخست‌وزیری، شمارهٔ ۴۵۳، برگ ۲۵ب) دندار در ده کوپروحصار یك‌مزرعهٔ وقفی دارد، چنین برمی‌آید که مرگ او پس از تصرف کوپروحصار رخ داده است.

۲۱. «حکام مرزی ترك هنگام ییلاق وقشلاق از دست تاتارها در وحشت و هراس بسر می‌بردند. پس همهٔ کسانی که از تاتارها صدمات بسیار دیده بودند به‌مرزها آمدند و تعدادشان فزونی گرفت. فی‌الجمله رؤسای ایلها و کدخدایان جمع‌شدند و به‌پیشگاه عثمان بیگ آمدند و پس از قیل‌وقال بسیارخطاب به‌او چنین گفتند: بنا به‌وصیت و توصیهٔ گون‌خان و به‌موجب رسم‌ورسوم اغوز تازمانی که قایی موجودیت دارد از تیرهٔ دیگر انتخاب حاکم و پادشاه شایسته نیست؛ مضافاً براینکه از سلاطین سلجوق کسی به‌داد ما نخواهد رسید و بسیاری از نواحی مملکت ازدستشان خارج‌شده است و تاتارها برآنان مستولی گشته‌اند. مرحوم سلطان‌علاءالدین کیقباد به‌شما لطف و مرحمت داشت. شما حاکم بشوید و ما بندگان شما خواهیم شد. و عثمان بیك رحمة‌الله‌علیه این پیشنهادرا پذیرفت.» (سلجوقنامهٔ یازیجی‌زاده و تاریخ روحی به‌نقل ازسلجوقنامه نسخهٔ پرفسور مکریمن ایناننج).

بنا براین‌روایت نتیجه می‌گیریم که ریاست عثمان بیگ که به‌اتفاق نظر اغوزها صورت گرفت پیش از فتح دژ بیله‌جك بوده است.

بنا به‌روایت اکثرمورخان، عثمان‌بیگ درسال ۶۵۶ هق/۱۲۵۸ م درسگوت به‌دنیاآمده است. البته نمی‌دانیم این نظریه تا چه‌حد مقرون به‌صحت است؛ ولی اگر درست باشد پس وی هنگام ریاست عشایر حدود بیست وسه‌سال داشته که مقارن با اواخر سلطنت غیاث‌الدین کیخسرو سوم است که یك‌سال بعد غیاث‌الدین کیخسرو به‌دستور ایلخان کشته شد وغیاث‌الدین‌مسعودپسرعمویش به‌جای او به‌حکومت رسید.

پس ازانتقال امپراتوری ازنیق به‌استانبول وتأسیس خاندان پالهئولوق که در ادارهٔ امورمنطقهٔ بتینیا(بورسه، بیله‌جك وازمیت) سستی وفتور راه یافت ونیزارتباط حکام روم با استانبول کمترشد غازی‌عثمان به‌فعالیت برخاست وبه‌اشغال مناطق‌مرزی پرداخت.

در شمال مناطق تحت نفوذ عثمان‌بیگ، پسران اوموربیگ [۲۲] از سقاریه تا پافلاگونیه را تحت نفوذ داشتند و در جنوب گرمیانیان حکمرانی می کردند و اسکی‌شهر را ــ که احتمالاً تابع گرمیانیان بود ــ یك حاکم مرزی اداره می کرد.

در کوششهای عثمان‌بیگ که به‌منظور تسلط براراضی نواحی مرزی صورت می گرفت رؤسای عشایر تحت فرمانش صامصاچاووش، کونورآلپ ، آقچاقوجا، آیغوت‌آلپ وغازی عبدالرحمان درکنارا‌ومی‌جنگیدند.

مناسبات عثمان‌بیگ با اخیها*

دراثنای‌فعالیت عثمان‌بیگ درآناطولی دومسلك وطریقت مهم وجودداشت: اخیگری و بابیگری. شیخ‌آطه‌بالی از رؤسای اخیها که در محلی به‌نام ایت‌بورنی نزدیکی اسکی‌شهر خانقاه داشت ازمعتبرترین وصاحب نفوذترین بزرگان‌آن منطقه

۲۲. بنا به‌نظر گریگوراس اراضی موجود بین سانقاریوس وپافلاگونیه تحت تسلط‌آمریوس‌بوده است.

* «داخی» در لغت ترکی به‌معنی جوانمرد و دست‌ودل‌باز است. ریشهٔ اخیگری را باید درآداب وسنن ترکها جستجو کرد. درقرن سیزدهم اخیگری درآناطولی به‌تشکیلاتی متشکل‌ازافراد زحمتکش چون صاحبان صنایع دستی مانندآهنگر ، حلبی‌ساز، نجار، لحیم‌کار و غیره و نیز کشاورزان گفته می‌شد. این‌تشکیلات دو هدف داخلی وعمومی داشت، درمورداهداف داخلی سعی برافزایش تولید و ایجاد عشق و علاقه به‌کار و نیز تربیت صنعتگران داشتندودراهداف عمومی به‌دستگیری‌ازمستمندان‌وآموختن‌سواری وجنگ‌آوری به‌مردم‌می‌پرداختند.

به‌شمار می‌رفت. غازی‌عثمان‌بیگ، ملحون خاتون[۲۳] دختر آطه‌بالی را که در مصر تحصیل کرده بود به‌زنی گرفت[۲۴] و ازنفوذ اخیها درانجام مقاصد خود بهره‌مند شد. بزرگانی ازآنهاچون شیخ‌محمودغازی،شمس‌الدین‌اخی‌وپسرش حسن‌اخی وبعدها قره‌خلیل (جندرلی) که‌درحکومت‌عثمانی به‌سمت‌قضاوت، قاضی‌عسگری و وزارت رسید، به‌تأسیس حکومت عثمانی وگسترش‌آن خدمات شایانی کرده بودند.[۲۵]

به‌موجب بعضی از منابع تاریخی[۲۶] در سال ۱۲۸۴م طی فرمانی از سوی

۲۳. عاشق پاشازاده (ص۶ و۳۵) و نشری (ص۸۲ و ۸۳) از این زن با اسم ملحون خاتون نام برده‌اند. درتاریخ‌اروج‌بیگ(ص۹ و۱۲) ربیعه خاتون‌آمده‌است. درتاریخ رستم پاشا ازاین زن با نام بالاخاتون یاد شده است.

۲۴. درتواریخ عثمانی‌آمده است‌که اورخان و علاءالدین از این زن متولد شدند. حال‌آنکه‌در وقفنامهٔ غازی اورخان‌که تاریخ ۷۲۴هق/۱۳۲۴م را دارد از این زن با عنوان «مل‌خاتون بنت عمربیگ» نام برده شده است و می‌توان چنین نتیجه‌گرفت‌که این زن دخترآطه‌بالی نبوده است. محتملاً نام دخترآطه‌بالی بالاخاتون بوده و تنها مادر شاهزاده‌علاءالدین‌است. و با توجه به‌اینکه غازی‌عثمان باپسرش غازی‌اورخان درجنگ شرکت می‌کرد وپسرِدیگرش علاءالدین رادر ینی‌شهر می‌گذاشت، چنین برمی‌آیدکه علاءالدین خردسال بوده است. وباز به‌این نتیجه می‌رسیم‌که عثمان‌بیگ دو زن به‌اسامی مل‌خاتون وبالاخاتون داشته‌که‌یکی‌مادر اورخان ودیگری مادرعلاءالدین بوده‌است وکتب تاریخ عثمانی با قیداین مسأله‌که آطه‌بالی پدربزرگ اورخان بوده دچار اشتباه شده‌اند.

«حکم به‌قاضی بیله‌جك:

از اجداد بزرگمان سلطان عثمان‌خان علیه‌الرحمة والغفران هنگامی‌که باکریمهٔ‌آطه‌بالی که ازمشایخ عظام‌بود تزوج‌کرد قریهٔ قوزآغاج ازتوابع قصبهٔ مزبوره را در مقام پاشاقلیق احسان فرمود و محصول قریهٔ مذکوره را وقف اوکرد ...» (دفتر مهمهٔ۳۱، ص۲۱۷، مسألهٔ ۹۸۵).

خانقاه وآرامگاه شیخ آطه‌بالی دربیله‌جك‌است. دراین‌آرامگاه همسرآطه‌بالی،همسر عثمان‌بیگ، فقیه‌دورسون، ملاخطاط قره‌حصاری، شیخ‌مخلص‌بابا و شاهزاده‌ای‌که‌نامش‌معلوم نیست و نیز نزدیکان‌آطه‌بالی مدفونند.

۲۵. در زمینهٔ فعالیت‌اخیها در قرن‌چهاردهم‌مراجعه شود به سفرنامهٔ ابن‌بطوطه که درسال۱۳۳۳م درآناطولی به‌سفر پرداخته بود (سفرنامهٔ ابن‌بطوطه، ترجمهٔ شریف پاشا، ج ۱).

۲۶. منشآت فریدون‌بیگ (چاپ ۱۲۶۴)، ج۱،ص ۴۸،۵۶و۶۱. در منشآت مشخص نشده که متن این فرمانها چگونه به‌دست‌آمده‌است. بجز منشآت درهیچ یك ازمنابع تاریخی ازاین‌فرامین نام برده نشده است. ازطرف دیگر، ازمتن‌منشآت چنین برمی‌آیدکه بین سالهای ۱۲۸۳ و ۱۲۹۸م غیاث‌الدین‌مسعود دوم حکمران سلجوقی بوده است. باز در منشآت‌آمده که سلطان سلجوقی طی نامهٔ مورخ ذی‌الحجهٔ سال ۶۸۹ هق (۱۲۹۱م) که ازآقشهر برای عثمان‌بیگ فرستاده بود به‌او دستورمی‌دهدکه بامردم به‌عدالت رفتارکند؛ به‌دشمنان امان‌ندهدو درضمن خراج‌سالیانه را هم‌بپردازد وعثمان‌بیگ نیزدرپاسخ‌این‌نامه می‌نویسدکه وی‌دریارحصار←

غیاث‌الدین‌مسعود حکمران سلجوقی که به‌جای پدر به‌حکمرانی منصوب شده بود سگوت و حوالی آن در مقام اقطاع به‌عثمان‌بیگ داده شد . و باز به‌موجب فرمان دیگری که به‌سال ۱۲۸۹م ازسوی غیاث‌الدین صادرشد با تفویض حکمرانی اینونو واسکی‌شهربه‌عثمان‌بیگ، وی به‌سمت حاکم مرزی بر گزیده شد. اگرچنین فرمانی ازسوی سلطان سلجوقی ارسال شده باشد نتیجه می گیریم که عثمان‌بیگ از ریاست عشیره به‌حکمرانی مرزی ارتقای مقام می‌یابد.

نیرومندترین همسایگان رومی عثمان‌بیگ حاکم اینه‌گول بود؛ به‌طوری که صامصاچاووش که رئیس عشیره بود از مزاحمتهای او سرزمین خود را رها ساخته وبه‌حوالی مودورنو عقب‌نشینی کرده بود. عثمان‌بیگ نخستین بار به جنگ با این دشمن مقتدر برخاست، ولی موفقیتی به‌دست‌نیاورد؛ حتی بیگ‌هوجا پسر ساروباتی -برادر زاده‌اش-دراین‌جنگ کشته شد. عثمان‌بیگ پس ازاین شکست باز باحاکم قرجه‌حصار درحوالی دومینیچ به‌جنگ پرداخت. عثمان این بار برادرش ساروباتی ویاگوندوز آلپ را از دست داد [۲۷] ، ولی در جنگ پیروزشد ولاتوس برادر حاکم قره‌حصار که فرماندهی‌نیروهای منظم رابه‌عهده داشت، به‌قتل رسید. به‌موجب‌منابع تاریخی این دوحادثه طی سالهای ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸م اتفاق افتاده است.

عثمان‌بیگ در سال ۶۹۱ هق/۱۲۹۱م قرجه‌حصار در حوالی اسکی‌شهر را به‌تصرف‌در آورد [۲۸] وبعدهادرحوالی مودورنوبا صامصاچاووش‌وبرادرش‌سولامیش ملاقات کرد و به‌همراه کوسه‌میخائیل حاکم خرامان قیه که ازحکام رومی‌بود وباوی تشریك مساعی‌داشت به‌سورقون، تراکلی وگوینوق واقع در دشت سقاریه‌حمله‌برد.

→ وقره‌حصارمشغول جنگ با رومیان ومنتظرورود سلطان است. ولی ازآنجایی که حدس می‌زد به‌سبب حملهٔ مغولان‌آمدنش امکان‌پذیر نیست لذا عایدات دیوانی را به‌همراه هدایا توسط شخصی به‌نام آق‌باش ارسال داشته است (منشآت، ج۱/ص۶۴).

۲۷. درتاریخ عاشق‌پاشازاده(ص۷)، تاریخ نشری(ص۸۴)، تاریخ ابن‌کمال وتاریخ‌حدیدی آمده است که ساروباتی‌در زمان حیات عثمان‌بیگ وفات‌کرده است؛ ولی درهشت‌بهشت و تاریخ‌هلالی قید شده است که طیِ این جنگ گوندوزآلپ به‌قتل رسیده است.

۲۸. درتاج‌التواریخ تاریخ تصرف قرجه‌حصارپس ازجنگ ۱۲۸۸م قید شده است (ج۱/ص۱۷)؛ ولی درمنشآت فریدون‌بیگ آمده است که عثمان‌بیگ درسال ۱۲۹۱م به‌قرجه‌حصارحمله برد وباحکام رومی به‌جنگ پرداخت (ج۱/ص۶۴).

حکام رومی که از پیروزیهای عثمان بیگ هراسناك شده بودند درصدد برآمدند تا با دعوت او به مراسم عروسی حاکم ینی‌شهر (یارحصار) وی را به‌قتل رسانند؛ اما میخائیل حاکم خرامان‌قیه[۲۹] که از سوی آنان برای دعوت وی به‌این مراسم اعزام شده بود عثمان بیگ‌را ازماجرا آگاه ساخت. عثمان بیگ پس از آگاهی ازاین توطئه طی یك عملیات حساب شده یارحصار و بیله‌جك را به‌تصرف درآورد [۳۰] و دختر حاکم یارحصار راکه قراربود به‌عقد ازدواج پسر حاکم بیله‌جك درآید اسیر کرد و به‌عقد پسرش اورخان درآورد (۱۲۹۹م).[۳۱] پس ازاین حادثه عثمان بیگ، تورقوت آلپ را مأمور محاصرهٔ قلعهٔ اینه‌گول کرد و خود نیز به‌دنبال او رفت و قلعه را به‌تصرف درآورد (۱۲۹۹م).

طی همین سال ـ یعنی سال ۱۲۹۹م ـ همان گونه که دربخش مربوط به‌سلجوقیان دیدیم شورش سولامیش علیه ایلخانان بوقوع پیوست وعلاءالدین کیقباد سوم ناگزیر از فرارشد وعثمان بیگ با استفاده از این نابسامانیها آزادانه به‌فعالیت پرداخت[۳۲] و چون بیله‌جك به‌سبب پرورش ابریشم و نساجی و معادن آهن، منطقهٔ مهمی به‌شمار

۲۹. خرامان‌قیه که نام فعلی آن میخائیل‌غازی است دهی است ازتوابع سکوت وابسته به‌ایالت استان بیله‌جك.

۳۰. تاریخ هامرفتح بیله‌جك را در سال ۱۳۰۴م نوشته است (ج۱/ص۳۱۳).

۳۱. هولوفرا (نیلوفر) دختر حاکم یارحصار به‌عقد ازدواج اورخان‌بیگ درآمد. بنا به‌نوشتهٔ منابع تاریخی، شاهزاده سلیمان‌پاشا ومراد خداوندگار ازنیلوفر به‌دنیاآمدند. ابن‌بطوطه که درسال ۱۳۳۳م به‌ازنیق رفته بود دراین شهر با نیلوفرخاتون ملاقات می‌کند. اسم نیلوفر در نسخه‌ای ازسفرنامهٔ ابن‌بطوطه بیلون نوشته شده‌که اشتباه مستنسخ است.

۳۲. در سلجوقنامهٔ یازیجی‌زاده و نیز تاریخ‌حمیدی آمده است‌که بیله‌جك درسال ۶۹۹هق/۱۲۹۹م به‌تصرف عثمان‌بیگ درآمد ؛ قدرت سلجوقیان تضعیف شد و علیه مغولان قیامهایی رخ داد. بخش اعظم ترکمنهای ساکن خط مرزی ونیز ترکهایی‌که از دست مغولان به‌مرزها پناهنده شده بودند به‌منطقهٔ عثمان‌بیگ رفتند و موجب تقویت‌بیش ازبیش نیروهای اوشدند. نظریهٔ مورخان مبنی براینکه عثمان‌بیگ در سال ۶۹۹هق/۱۲۹۹م اقدام به‌تشکیل یك حکومت مستقل‌کرد مقرون به‌حقیقت نیست؛ زیرا عثمان‌بیگ ، هم در خلال سال ۱۲۹۹م و هم طی سالهای بعد ازآن تحت‌نفوذ حاکمیت ایلخانان بود و ازسوی آنان به‌حکومت مرزی‌انتخاب شده بود و حتی درسال ۱۳۰۲م که غازان‌محمودخان عازم جنگ سوریه بود از عثمان‌بیگ نیروی‌کمکی خواست واو نیز پسرش ساوجی‌بیگ را به‌همراه قوای‌کمکی اعزام داشت،ولی دراثر سرمای زمستان این نیروها ناگزیر از بازگشت شدند (تاریخ‌عثمانی ، انجمن تاریخ ترك،ص ۵۹۸).

می‌رفت، عثمان‌بیگ مرکزحکومت مرزی را به‌این شهرمنتقل کرد.[۳۳]

نیروهای‌عثمان‌بیگ، کوپروحصار واقع‌درجوار ینی‌شهر«بورسه»رابه‌تصرف خود درآوردند و در پی آن عثمان‌بیگ در صدد تصرف ازنیق برآمد. هنگامی که ازنیق در محاصرهٔ عثمان‌بیگ بود خبراعزام نیروهای‌کمکی از سوی امپراتوری بیزانس جهت نجات ازنیق به‌عثمان‌بیگ رسید. وی دست از محاصره برداشت و به‌نیروهای‌کمکی بیزانس که دراسکلهٔ «دیل» پیاده شده بودند حمله برد، ولی ازاین حمله نتیجه نگرفت؛ اما برای‌آنکه گامی موفق به‌سوی فتح ازنیق برداشته باشد ینی‌شهر را به‌تصرف خود درآورد و برای‌آنکه به‌میدان جنگ‌آیندهٔ ازنیق نزدیك باشد این‌شهر راقرارگاه نیروهای‌خودکرد(۷۰۱هق/۱۳۰۱م) وازآن‌گذشته، باایجاد قلعهٔ مشرف برازنیق،آن شهر را تا حدی زیرنظر گرفت.

عثمان‌بیگ بنا به‌رسم قدیمی اغوزها مناطق متصرف شده را بین برادران و پسران وهمرزمانش تقسیم کرد. اسکی‌شهر را به‌برادرش‌گوندوزبیگ، سلطان اونی (قرجه‌حصار) را به‌پسرش اورخان‌بیگ، یارحصار را به‌حسن‌آلپ ومنطقهٔ اینه‌گول را به‌طورقودآلپ سپرد. مالیات حاصله از بیله‌جك را به‌شیخ‌آطه‌بالی و همسرش اختصاص داد. آنگاه پسرش علاءالدین‌بیگ راکه ازدخترآطه‌بالی داشت نزد خود به‌ینی‌شهرآورد.

جنگ قویون‌حصار

موفقیتهای غازی‌عثمان (عثمان‌بیگ) و همرزمانش حکام همسایهٔ رومی و نیز امپراتوری روم (بیزانس) را به‌تکاپو واداشت. ابتدا «آترانوس» رومی بورسه و فرماندهان قلاع کستل و کیته هماهنگ شدند واز جانب امپراتوری بیزانس نیز یك

۳۳. ا. دوهورال با استناد به‌منابع متأخر می‌نویسد که اوتمان‌بیگ (عثمان‌بیگ) با پشتیبانی از سوی‌دسته‌ای جنگجوی پافلاگونیه‌ای درسال۱۲۹۹م به‌سلطنت انتخاب شد (Essei de chronographie Byzantine,c. 2, s. 447). تصرف بیله‌جك توسط عثمان‌بیگ حادثهٔ بسیارمهمی درتاریخ حکومت عثمانی است؛ زیرا دولت عثمانی طی قرون پانزدهم و شانزدهم با استفاده ازمنابع آهن موجود دراین منطقه احتیاجات تسلیحاتی ارتش خودرا ازنظرآهن تأمین کرد. برای‌کسب اطلاعات بیشتر دراین زمینه به‌دفترمهمه مراجعه شود.

نیروی‌دوهزارنفره به‌فرماندهی‌موزالون به‌یاری‌آنان‌فرستاده شد.[۳۴] نیروی‌عثمان‌بیگ که بنا به‌تخمین Pachymeres مورخ بیزانس حدود پنج‌هزار نفر می‌شد نیروهای متفقین را طی جنگ قویون‌حصار[۳۵] شکست داد و موزالون به‌یاری‌نیروهای مزدور اسلاوی توانست جان سالم به‌در ببرد.[۳۶] در این جنگ برادرزادهٔ عثمان‌بیگ که آیدوغدو نام داشت کشته شد (۲۷ تموز سال ۱۳۰۲م).[۳۷]

درنتیجهٔ این پیروزی قلعهٔ کیته واقع درغرب‌بورسه به‌تصرف‌درآمد وفرمانده کیته که به‌قلعهٔ اولوباد فرار کرده بود، تسلیم شد. این شخص به‌تلافی کشته شدن آیدوغدو برادرزادهٔ عثمان‌بیگ به‌قتل‌رسید (۱۳۰۲م). طی‌همین‌سال جزیرهٔ آلیوس واقع‌دردریاچهٔ اولوباد توسط‌قراعلی‌بیگ‌پسر آیقوت آلپ‌بدون‌توسل به‌جنگ‌اشغال شد[۳۸] و آن‌قسمت ازشهرها وقلاع بیزانس که به‌مرکزامپراتوری نزدیك بودندومدام ازاستانبول‌برای آنان‌نیروهای کمکی‌فرستاده می‌شد به‌آسانی‌تسلیم‌عثمان‌بیگ‌شدند. این‌شهرهاوقلاع درسایهٔ‌تلاشهاوفعالیتهای‌خارق‌العادهٔ عثمان‌بیگ‌به‌تصرف درآمدند. البته این موفقیتهای پی‌درپی عثمان‌بیگ و پسرش اورخان‌بیگ به‌مذاق سایر حکام آناطولی چندان‌خوش نیامد و این‌مسألهٔ سبب شدکه عثمان‌بیگ مدام نیروهای‌فعال و جنگجو در اختیار داشته باشد و وجود این‌شرایط و تحرك و فعالیت مداوم‌حاکم دراین حکومت‌جدیدو کوچك، نقش مهمی‌در فعالیتها و موفقیتهای‌بعدی‌بازی کرد.

فعالیت نیروهای عثمان‌بیگ از یك سو وموفقیتهای حکام ترکی که در صدد استیلا برآناطولی غربی بودندآندرونیقوس دوم امپراتور بیزانس را دستپاچه کرد

۳۴. نیروهای موزالون متشکل از افراد رومی، اسلاوها و افراد محلی و نیروهای بیگانهٔ مزدور بود (Pachymeres، قسمت دوم،ص ۵۳۱، چاپ ۱۶۸۵-پاریس).

۳۵. قویون‌حصار درشمال شرقی شهر بورسه وجنوب قصبهٔ‌گملیك واقع شده است.

۳۶. بنا به‌نوشتهٔ گیبون این جنگ در سال ۱۳۰۱م رخ داده بود.

۳۷. بنا به‌نظر مندرج درتاریخ عثمانی ازانتشارات انجمن تاریخ ترك، این‌جنگ درسال ۱۳۰۶م رخ داده است.

۳۸. باآنکه درکتب تاریخ عثمانی‌آمده‌است جزیرهٔ ایمرالی‌که درآن ادوار نامش‌گالیوس‌بود، توسط قراعلی‌بیگ به‌تصرف درآمد ولی باتوجه به‌اینکه دولت‌عثمانی درآن عصرفاقدنیروی دریایی بود به‌نظر می‌رسدکه این جزیره را باجزیرهٔ واقع در اولوبادگولی اشتباه‌کرده‌اند. نویسندهٔ هشت‌بهشت نیز چنین استدلال‌کرده است. قراعلی‌بیگ دختر زیبای‌کشیش مقیم این جزیره را به‌همسری‌گرفته بود.

و پرنسس مارا خواهر خود را به‌عقد ازدواج ایلخان مغول درآورد تا به‌این وسیله بتواند از کمکهای مغولان بهره‌مند شده، به‌تهدید ترکها بپردازد؛ ولی از این اقدام نتیجهٔ چندانی عایدش نشد (سال ۱۳۰۸م) . زیرا ایلخانان در این ایام ، هم درگیر مسائل داخلی بودند و هم در خارج با ممالیك مصر درگیری داشتند ؛ ازاین‌روی فرصت‌پرداختن به‌مسائل مرزی را نداشتند. عثمان‌بیگ با بهره‌گیری از این شرایط دست از فعالیتهای خود نکشید. تری‌کوکیه (قره‌حصار)را تصرف کرد (۱۳۰۸م)[۳۹] و مهمترین پایگاه نظامی نزدیك به‌ازنیق را به‌وجودآورد و باآوردن نیروهایی در این نقطه، ازنیق را درتنگنا قرارداد . باز در این بین، یعنی درسال ۱۳۰۸م ، والی رومی که دراثرقطع ارتباط بورسه درموقعیت دشواری قرارگرفته بود درصددتوافق و تفاهم با عثمان‌بیگ برآمد . به‌موجب پیمانی که بینشان بسته شد بورسه موقتاً از تنگنا رهایی یافت.[۴۰]

درسال ۱۳۱۳م کوسه میخائیل‌حکمران خرامان‌قیه دوست صدیق عثمان‌بیگ مسلمان‌شد[۴۱] وباهمکاری او قلاع لفکه، کله‌جه، آق‌حصار، گیوه‌و لبلبیجی (لوبلوجه) واقع درحوالی گول‌پازاری[۴۲] به‌تصرف درآمد.[۴۳]

۳۹. دراین‌باره لوبوبه‌نقل از Pachymeres می‌نویسد: درسال ۱۳۰۸م عثمان‌بیگ پس ازتسلط کامل به‌حوالی ازنیق‌وبتینیا به‌سوی دریا پیشروی کرد. عثمان‌بیگ باخبر شد که یك نیروی سه‌هزارنفره بنا به‌درخواست آندورنیقوس دوم امپراتور بیزانس از طرف خربنده (اولجایتو محمد خدابنده) حکمران مغول برای مقابلهٔ او اعزام شده است. لیکن عثمان‌بیگ دستپاچه نشد و تصمیم به‌مقاومت گرفت وبه‌فعالیت خود در زمینهٔ تصرف نقاط تازه افزود و به‌منظور ایجاد پایگاهی جهت مقابله با نیروهای مغول، تریقوکیه را تصرف کرد.

40. E.de Muralt, Essai de chronographie Byzantine c.II,s.749.

۴۱. درتاریخ لطفی‌پاشا(ص ۱۹)آمده است‌که با تحریك زنی، حاکم اسکی‌شهر وکوسه‌میخائیل حاکم خرامان‌قیه متفقاً به‌جنگ باعثمان‌بیگ پرداختند. عثمان‌بیگ آندو را مغلوب واسیر کرد، ولی به‌خاطرشجاعت وپهلوانی میخائیل ازکشتن او درگذشت وسپس بین‌آندو دوستی صمیمانه‌ای برقرارشد. سال‌مسلمان شدن میخائیل درکتب‌مختلف‌تاریخ سال۱۳۰۴، ۱۳۰۸ و۱۳۱۳م قیدشده است‌که نگارنده سال۱۳۱۴م راکه نظریهٔ خیرالله‌افندی ونیزتاریخ‌عثمانی (ازنشریات انجمن تاریخ) است، ترجیح می‌دهد.

۴۲. به‌سبب حملهٔ راهزنان جلالی به‌شهرهای بی‌دفاع‌گول ، اهالی قصبهٔ‌گول‌پازاری به‌حکومت متوسل شدند و از دولت اجازه خواستند تا در قلعهٔ لبلبیچی که خودآن‌را تعمیر کرده بودند مقیم‌شوند. حکومت ضمن‌موافقت بادرخواست‌آنها در این‌خصوص به‌قاضی‌گول‌پازاری فرمانی فرستاده بود (دفترمهمهٔ ۷۶، ص۱۱۹).

۴۳. گیبون (ترجمهٔ راغب خلوصی،ص۳۱)تصرف آق‌حصار رادرسال۱۳۰۸م می‌داندوچنین ←

ازسال ۱۳۱۵م به‌بعد بورسه بکلی تحت محاصره درآمد و با احداث دو قلعه در نزدیکی آن، کار محاصره شکل اساسی‌تری به‌خود گرفت. از این دو قلعه برای فرماندهی اولی که نزدیك قاپلجه بود آق‌تیمور برادر عثمان‌بیگ و برای قلعهٔ دیگر از غلامان برادرش شخصی به‌نام بالابانجیق تعیین شد.

غیاث‌الدین مسعود دوم که اسماً حکمران بود پس از یك سال‌بیماری فلج‌در سال ۱۳۰۸م در گذشت؛ ولی کسی به‌جایش انتخاب نشد و ادارهٔ امور آناطولی از سوی ایلخانان به‌یك‌فرماندار کل محول‌شد. درسال ۱۳۱۷م دمیرتاش‌پسر امیرچوپان که ازجملهٔ این فرمانداران بود درصدد برآمد تاحکام مرزی‌راکه قصد خودمختاری و رویگردانی از ایلخانان داشتند به‌اطاعت وادارد. بالطبع می‌باید عثمان بیگ نیز بین این حکام باشد؛ ولی در هیچ یك از منابع تاریخی در این مورد ذکری از عثمان‌بیگ به‌میان نیامده‌است.[۴۴] عثمان‌بیگ برخلاف بعضی ازحکام‌آناطولی‌چون قرامانیان و آل‌اشرف تاآخرین روزهای سلطنت سلجوقیان به‌آنهاو به‌ایلخان‌صادق ماند و حتی برای جلب رضایت خاطر بیشتر امیرچوپان اسم یکی از پسرانش را چوپان گذاشت.[۴۵]

یکی از علل موفقیت عثمان بیگ در جنگهایش داشتن داعیهٔ سلطنت برسر آندرونیقوس جوان نوهٔ امپراتور و جنگ بر سر قدرت بین پدربزرگ و نوه‌اش

← می‌نویسد: سال ۱۳۰۸ ازنظروقوع بعضی حوادث مهم شایان توجه‌است‌که یکی ازآنهاتصرف قلعهٔ‌آق‌حصار است که راه ورودی به‌صحرای پشت ازمیت را محافظت می‌کند. اینجا آخرین مانع ورادع پیشروی عثمانی از طریق تنگه‌ای به‌شمار می‌رفت‌که از خلیج ازمیت تادریای سیاه ادامه داشت. هامر (ج ۱، ص ۱۱۹) تصرف آق‌حصار، لفکه وکلجه را در سال ۱۳۰۷م قیدکرده است.

۴۴. هنگامی که درسال ۱۳۱۴م امیرچوپان بیکلربیگ ایلخانان‌جهت ارتباط‌بین‌حکام‌آناطولی به‌آن منطقه‌رفته بود دربین حکام اشرف، حمید، گرمیان، قره‌حصار، و اسفندیاریان که‌برای عرض مراتب صداقت و وفاداری به‌حضور او رفته بودند عثمان‌بیگ و یا نمایندهٔ او دیده نمی‌شد واین نشان می‌دهدکه هنوزحاکم‌نشین عثمانی به‌صورت‌یك حکومت رسمی وتمام‌عیار درنیامده بود (تذکرهٔ‌آق‌حصاری، ص ۳۱۱).

۴۵. از شش پسر عثمان‌بیگ یکی چوپان و دیگری حمید نام داشت. به‌نظرمی‌رسید چون‌در آن تاریخ (۱۳۲۰م) حکومت آل‌حمید نیرومندترین حکومتهای محلی آناطولی به‌شمار می‌رفت عثمان‌بیگ ازاین‌روی اسم پسرش را حمید گذاشته بود.

بود. این امرسبب شده بود به‌بتینیا توجه لازم مبذول نشود.[۴۶]

ازسال ۱۳۲۰م به‌بعد دیگرفعالیتی از سوی غازی‌عثمان به‌چشم نمی‌خورد.[۴۷] منابع تاریخی می‌نویسند که عثمان‌بیگ به‌سبب ابتلا به‌بیماری نقرس، پسر خود اورخان‌بیگ‌را به‌نیابت حکومت منصوب کرده‌بود. در واقع نیز ازاین‌تاریخ به‌بعد امور حکومت به‌دست اورخان‌بیگ اداره می‌شد. دربارهٔ اینکه عثمان‌بیگ‌پس از محول‌کردن امور حکومتی به‌اورخان چقدر زنده ماند و اینکه‌آیا اورخان پس از مرگ عثمان‌بیگ رسماً به‌حکومت رسید ویا پیش ازمرگ او، اطلاع‌کافی دردست نداریم.[۴۸] تنها از متن یك سندکه مربوط به‌سال ۱۳۲۴م است چنین برمی‌آید که اورخان‌دراین تاریخ‌حکمران بوده و نیز از بررسی نخستین سکهٔ نقره‌ای‌ضرب‌شده به‌دستور او می‌توان‌دریافت که اورخان‌بیگ در سومین ماه‌سال مذکور (ربیع‌الاول ۷۲۴ هق/شباط ۱۳۲۴م) به‌حکمرانی رسیده است.[۴۹] به‌موجب سندی که در دست داریم اورخان همه‌ساله خراج معین به‌خزانهٔ ایلخانان پرداخت می‌کرده است. این سند نشانگر این است که عثمان‌بیگ و اورخان‌بیگ تحت نفوذ حاکمیت ایلخانان بودند.[۵۰]

به‌موجب یك‌روایت نه‌چندان معتبر، غازی‌عثمان وصیت کرده بود که پس از

۴۶. فرانچس درتاریخ خود چنین می‌نویسد: «عثمان که بتینیا را در دست داشت با استفاده از اختلافات داخلی رومیان توانست نقاط مهمی از سرزمینهای‌آنان را به‌تصرف درآورد.»

۴۷. شاید به‌همین‌دلیل هشت بهشت تاریخ آغازحکمرانی اورخان بیک را سال ۷۲۰هق/۱۳۰۲م ذکر کرده است.

۴۸. به‌موجب نوشتهٔ تاریخ اروج‌بیک، غازی عثمان درسال ۷۲۷هق/ ۱۳۲۷م وفات یافته است (ص۱۴ و ۸۸). در تاریخ عاشق پاشازاده نیز سال وفات عثمان‌بیک ۷۲۷هق ذکرشده‌است که به‌نظر نگارنده این تاریخ صحیح است. نظریهٔ نویسندهٔ بهجت‌التواریخ که تاریخ وفات را ۷۱۰هق/۱۳۱۰م قیدکرده اشتباه فاحش است. روحی تاریخ وفات عثمان‌بیک را ۱۳۲۰م دانسته است که احتمالاً باید سال کناره‌گیری اواز حکومت باشد.

۴۹. بولتن شمارهٔ ۱۹، ص ۲۷۷: «وقفنامهٔ قاضی اورخان‌بیک» و بولتن ۳۴، ص۲۰۷: «تاریخ حکمرانی غازی‌اورخان‌بیک و نخستین سکهٔ او».

۵۰. درکتاب‌رسالهٔ فلکیه (کتابخانهٔ ایاصوفیه، شمارهٔ ۲۷۵۶) تحت‌سرفصل«ممالك روم‌المحروسه» مقدار مالیاتی‌که حکام قرامانی، بنی‌حمید، دنیزلی، آیدینیان، اومور بیک، گرمیانیان و اروخان پسرعثمان‌بیک ازحکام مرزی به‌خزانهٔ ایلخانان واریزمی‌کردند، مشخص شده‌است. در تاریخ ابن‌کمال‌آمده‌است که اورخان‌بیک باشیخ‌حسن‌بزرگ بیگلر بیک‌آناطولی‌و اردنا نمایندهٔ او روابط دوستانه داشته است (نسخهٔ موزهٔ عثمانی، برگ ۴۷).

مرگ او را درسگوت کنار پدرش و درصورت فتح بورسه در آن شهر دفن کنند. از این روی پس از تصرف بورسه به سال ۱۳۲۶م به وصیت او عمل کردند[۵۱] و پس از انتقال جسدش به بورسه آن را در گوموشلی گنبد دفن کردند.[52] اما از بررسی وقایع آن زمان چنین برمی آید که وفاتش درسال ۱۳۲۶م و پس از تصرف بورسه اتفاق افتاده است.

تا کنون اثری که به نام عثمان بیگ تألیف شده باشد به دست نیامده است و سکه‌ای نیز که مربوط به دوران حکومتش باشد در دست نیست. ولی در «دفتر ثبت اراضی» به دهاتی در ارمنی بازاری برمی خوریم که از طرف عثمان بیگ وقف شیخ آطه بالی و زکریا بابا شده است.[53] او ابتدا رئیس یکی از عشایر مرزی بود و بعدها حاکم مرزی شد و سلطان سلجوقی برای او علم و طبل که نشانهٔ فرمانروایی بود ارسال کرد. به خاطر این سنبلهای ارسالی به عثمان بیگ بعضی از مورخان ضمن بررسیها چنین نتیجه

۵۱. بعید به نظر می‌رسد که عثمان بیگ پیش از تصرف بورسه وصیت کرده باشد که او را در گوموشلی گنبد به خاک بسپارند، ولی این احتمال که غازی عثمان پیش از وفات، حکومت را به پسرش اورخان واگذار می کند و بورسه درزمان حیات او به تصرف درمی آید، معقول‌تر است. عاشق پاشازاده، نشری و اروج بیگ متفق القولند که عثمان بیگ پیش از مرگ خویش حکومت را به پسرش اورخان تفویض کرده بود.

۵۲. در کتب تاریخ، سال دقیق وفات عثمان بیگ مشخص نیست. نظرات گوناگون مربوط به سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۲۶م ابراز شده است. منابع قدیمی عثمانی وفات او را به طور قاطع در اثنای فتح بورسه می‌دانند. و قدیمی‌ترین منبع یعنی تاریخ احمدی در این ابیات وفات عثمان بیگ را پیش از فتح ازنیق و بورسه آورده است؛

آن نامدار کفار را تارومار کرد
بورسه و ازنیق را به محاصره درآورد
ولی تقدیر خدای عزوجل این بود
که پیش از فتح آندو اجل فرا رسد

و باز احمدی می نویسد که بورسه در زمان حکومت اورخان بیگ به تصرف درآمده است. در بهجت التواریخ نیز آمده است که وفات عثمان بیگ دراثنای محاصرهٔ بورسه رخ داده است، ولی در تاریخ عاشق پاشازاده(ص۲۹) و نشری (ص۱۲۸ الی ۱۳۰) نوشته شده است که فتح بورسه در زمان حیات عثمان بیگ رخ داده است. به نوشتهٔ سایر منابع تاریخی، بورسه پس از مرگ عثمان بیگ به تصرف درآمد و بنا به وصیتی که کرده بود بعداً جسدش به آنجا منتقل شد. در رسالة التقویم سال وفات عثمان بیگ ۱۳۲۰م قید شده است. لوبو می نویسد که عثمان بیگ در سال ۱۳۲۶م در ینی‌شهر درگذشته است (قسمت ۱۰۸، فصل۱۰) و سبب وصیت او را مبنی بر دفنش در بورسه ناشی از این می‌دانند که این شهر در زمان حیات او تحت محاصره بوده و خود قادر به فعالیت نبوده است.

۵۳. آرشیو نخست‌وزیری، دفتر تحریر اراضی، شمارهٔ ۴۵۳، برگ ۲۳۰، ۲۳۱ و ۲۳۳ب.

گرفته‌اند که این علامتها نشانهٔ استقلال و حکومت غیروابستهٔ او بوده است که نظریهٔ خطا واشتباهی‌است.[۵۴] حتی پس ازاین‌تاریخ نیزبرای‌امرای عثمانی ازاین‌قبیل‌علائم ونشانه‌ها ارسال شده بوده‌است. ازنوشتهٔ وقفنامهٔ اورخان‌بیگ که تاریخ سال۱۳۲۶م را دارد چنین برمی‌آید که لقب عثمان، غازی‌فخرالدین بوده است.

غازی‌عثمان فرمانروایی‌بود مدیروقاطع وبموقع‌ملایم ومعتدل، لایق‌وکاردان که حتی مورد علاقهٔ رقبای خود نیز بود. در جنگها با نقشهٔ منظمی عمل می‌کرد و صبوربود. به‌خاطر بردباری ومدارا دیگرعشایرهمسایه را تحت نفوذ درآورد ورشتهٔ احترام و ارتباط خود را با سلجوقیان وایلخانان نبرید وبه‌خاطرترس ازگرمیانیان که باوی درجنگ وجدال بودند مدتی تحت‌حمایت فلک‌الدین دندارحکمران‌بنی‌حمید که‌بین‌امرای مرزی صاحب‌نفوذ وقدرت‌بسیاری‌بود درآمد. ـیازیجی‌زاده‌می‌نویسد که‌امرای منتشا وصاروخان نیزبه‌حکومت‌بنی‌حمید به‌دیدهٔ حامی‌خودمی‌نگریستند.ـ منتهی ازآنجایی‌که وابستگی خود را با ایلخانان قطع نکرد از سوی گرمیانیان با مشکلی مواجه‌نشد.[۵۵]

به‌طوری که‌ازتوصیفات‌مندرج‌درخرم‌نامه برمی‌آید، غازی‌عثمان‌قامتی‌متوسط، چهره‌ای‌گرد و اسمرگون داشت . پایین‌تنه‌اش در مقایسه با بالا تنه‌اش بلندتر بود و دستهایش تا به‌زیر زانوانش می‌رسید.

۵۴. به‌نظر می‌رسد نظریات مبنی بر مستقل بودن عثمان‌بیگ از نظر ادارهٔ اموربس از ارسال علایم فرمانروایی مرزی ازسوی سلطان سلجوقی متکی بر این روایت باشدکه عثمان‌بیگ پس از عزل علاءالدین کیخسرو سوم توسط مغولان و اعزام او به‌اصفهان، اعلام‌استقلال‌کرد. در حالی‌که قبلاً در رسالهٔ فلکیه دیدیم‌که عثمان‌بیگ و نیز اورخان‌بیگ همه ساله به‌خزانهٔ ایلخانان خراج معینی می‌فرستادند و حاکمیت‌آنان را به‌رسمیت شناخته بودند.

۵۵. گیبون ضمن‌تحقیق دربارهٔوقایع آنزمان دربارهٔ عثمان‌بیگ چنین‌می‌نویسد:‹عثمان‌شخصیت اعجاب‌انگیزی بود . چنان شخصیت‌کاری داشت‌که حتی‌آنانی‌که به‌سبب شایستگی و لیاقت با او در رقابت بودند وحتی‌کسانی‌که براو پیروز می‌شدند تحت تأثیراین‌شخصیت به‌خدمت او در می‌آمدند›(ص۳۷). ازنکات جالب‌توجه در فتوحات غازی‌عثمان یکی‌این است‌که‌بعضی از فرماندهان قلاع مرزی ، به‌استثنای فرماندهان قلاع بزرگ ، بدون مبادرت به‌جنگ با عثمان‌بیگ‌دژهای تحت‌فرماندهی‌خودرا تسلیم اوکردند وبه‌تابعیت او درآمدند (تاریخ نشری، ص ۹۰، ۹۱، ۱۲۰ و ۱۲۱. عاشق پاشازاده، ص ۱۳ و ۲۴)که این وقایع را بعداً درقسمت مربوط به‌فتوحات روملی شرح خواهیم داد.

پسران عثمان بیگ وعلاءالدین علی بیگ

به‌موجب اسناد ومدارك‌موجود غازی‌عثمان بجز اورخان‌بیگ پنج پسر دیگر به‌اسامی علاءالدین‌علی، پازارلی،چوپان،ملك،حمید و دختری به‌نام فاطمه‌داشت[۵۶]؛ ولی ازتعداد همسران اواطلاعی در دست نداریم. ازاین پسران علاءالدین‌علی‌بیگ از بالاخاتون دخترشیخ آطه‌بالی و اورخان، از مل‌خاتون ـدخترعمربیگـ زن‌اول عثمان‌بیگ زاده شدند ، ولـی از اینکه‌آیا پسران دیگر از زنان یاکنیزکان دیگر ـدرصورتی که بجز آندو، زن دیگری داشتـمتولد شده‌اند یا نه، اطلاعی نداریم.

علاءالدین‌بیگ که‌کوچکتر از اورخان‌بیگ بود، ابتدا دربیله‌جك پیش پدر بزرگش آطه‌بالی بسرمی‌برد که بعداً به‌ینی‌شهر نزد پدرش آمد . شیخ آطه‌بالی و نیز دخترش که‌زن‌عثمان‌بیگ بود به‌هنگام‌حیات‌عثمان‌بیگ‌وفات کردند و در آرامگاهی نزدیك‌خانقاه بیله‌جك‌به‌خاك سپرده شدند. این آرامگاه به‌هنگام اشغال بیله‌جك‌توسط یونان با خود قصبه به‌آتش کشیده شد.

علاءالدین بیگ پس ازمرگ پدر از سوی اورخان‌بیگ به‌سمت بیگلربیگی منصوب شد و بعداً درمزرعهٔ فوتره واقع در دشت کیته که به‌او اختصاص داده شده بود مستقرشد.[۵۷] دربورسه موقوفه‌هایی ازاو به‌یادگارمانده است. علاءالدین‌در زمان حکمرانی برادرش اورخان درگذشت و در آرامگاه پدرش به‌خاك سپرده شد.پسران علاءالدین‌بیگ بعدها از درآمد اراضی‌ای کـه در دست داشتند و نیز از عایـدات موقوفه‌های پدرشان گذران معاش می کردند.

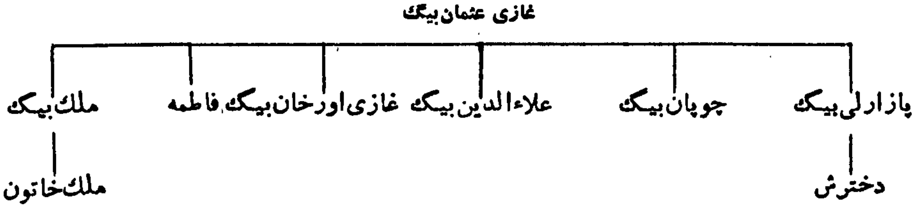
۵۶. هامر (ترجمهٔ اتابك ، ج ۱/ص ۱۶۴ و ۳۲۱) پازارلی‌بیگ قید شده در تاریخ‌کانتاگوزن را طبق عادت و شیوهٔ معمول خود پاشاعلی‌بیگ آورده واو رانیزهمان علاءالدین بیگ معرفی کرده است.

۵۷. پس ازآنکه عثمان‌بیگ وفات‌یافت طبق آداب‌وسنن‌دوپسرش اورخان وعلاءالدین وحسن‌اخی و دیگر بزرگان اخی‌گردآمدند ومایملك عثمان‌بیگ را مشخص کردند. اورخان به‌برادرش علاءالدین پیشنهاد حکومت کرد، ولی علاءالدین اظهار داشت که اکثرفتوحات پدرش به‌دست اورخان‌بیگ صورت‌گرفته است. لذا مقام فرمانروایی وحتی وزارت را نیز نپذیرفت وفقط زمینی زراعتی در دشت‌کیته خواست و به‌آن اکتفاکرد . به‌دستور علاءالدین، خانقاهی در گوکردلی ومسجدی نزدیك‌آب‌معدنی بورسه ساخته‌شد (تاریخ عاشق‌پاشازاده، چاپ‌استانبول، ص ۳۶ . تاریخ نشری، از انتشارات انجمن تاریخ ترك، ص ۱۴۸ . تاریخ ابن‌کمال، نسخهٔ نوری‌عثمانیه، شمارهٔ ۳۰۷۸، برگ ۳۵ ب).

به‌سبب شباهت اسمی که بین شاهزاده علاءالدین بیگ و علاءالدین پاشا آخرین وزیر غازی عثمان و نخستین وزیر اورخان بیگ وجود دارد، کتب تاریخ عثمانی به‌اشتباه شاهزاده علاءالدین بیگ را وزیر اورخان بیگ دانسته‌اند که این خطا از شباهت اسمی آندو ناشی می‌شود.

همان گونه که از تاریخ کانتاگوزن برمی‌آید پازارلی بیگ در جنگ پلکانون واقع درحوالی دریچه و درمحاصرهٔ ازنیق شرکت داشته است. دربارهٔ پازارلی بیگ و نیز دربارهٔ دیگرپسران عثمان بیگ که پیش ازاین به‌اسامی آنها اشاره شد، اطلاعی در دست نداریم.

فرزندان غازی عثمان بیگ



فصل ۵

تأسیس حکومت عثمانی
و نخستین تشکیلات و فعالیتها

اورخان‌بیگ که درزمان‌حیات پدرش ادارهٔ امور لشکر را خودبه‌دست گرفته بود بعدها درسال ۱۳۲۱م مودانیه رابه‌تصرف درآورد و کونورآلپ رامأمورتصرف مناطق منتهی به‌دریای سیاه کرد و آقچه‌قوجا مأمور تصرف ازمیت شد. کونورآلپ ابتداآق‌یازی‌ومودورنو وسپس‌قونرایه واقع در حوالی‌دوزجه‌رابه‌تصرف‌درآورد.[۱] آقچه‌قوجا نیز که تا نزدیکیهای ازمیت پیش رفته بود موفق به‌ضبط ارمنی‌بازاری و ساپانجه‌گولی معروف‌به‌اعیان‌گولی‌وقندره شده وبه‌منظور تصرف‌سمندره به‌آن‌سوی حرکت‌کرده بود.[۲]

همزمان با این اقدامات، غازی‌عبدالرحمان، یالووا را به‌تصرف درآورد و

۱. به‌نوشتهٔ فرانچس (چاپ بن، ص۸۰) اراضی موجود تا سقاریه‌که دردست اولاد اومور بودطی جنگ مرادخداوندگار علیه‌ترکهای شورشی به‌تصرف او درآمد. دراین جنگ امپراتورنیز همراه مراد بود.

۲. نقاطی‌که توسط آقچه‌قوجا در ابتدای امر به‌تصرف درآمد نقاط موجود بین خلیج ازمیت و دریای سیاه بودکه بیزانسیها به‌این منطقه مزوتینیا می‌گفتند.

صامصا چاووش به‌سوی‌ازنیق حرکت کرد، ولی به‌سبب کمکهایی که‌ازطرف‌جملیك به‌قلاع منطقه شد ازحملاتی که صورت گرفت نتیجه‌ای حاصل نشد.

تصرف شهرهـای مهم بیـزانس

تصرف بـورسه

در فصل گذشته دیدیم که بورسه از سال ۱۳۱۵م با قلاعی که توسط عثمانیها در اطرافش ساخته شد عملاً تحت محاصره بود. اورخان‌بیگ که در سال ۱۳۲۶م بانیروی قابل توجهی به‌عزم تصرف بورسه‌حرکت کرده بودپس‌ازمشورت ومذاکره با فرماندهان تجربه‌دیدهٔ سپاهش چون کوسه‌میخائیل، طورقودآلپ، شیخ محمود و حسن اخی، نخست قلعهٔ اترانوز (اورخان ایلی) واقع درجنوب بورسه راکه کلید آن شهر به‌شمارمی‌رفت به‌تصرف درآورد و به‌نزدیك بورسه رسید و در محلی به‌نام پیناریاشی اردو زد و قلعهٔ بورسه را در محاصره گرفت.[۳] فرمانده قلعه[۴] که از دفاع آن و رسیدن قوای کمکی نـاامید شده بود به‌وسیلهٔ غازی میخائیل‌بیگ پیغام داد که با بعضی‌شروط حاضربه‌تسلیم قلعه است[۵] وسرانجام درششم‌نیسان۱۳۲۹م برابر با دوم

۳. ابن‌کمال تاریخ صحیح تصرف قلعهٔ بورسه را اواخرسال ۷۲۵هق قیدکرده وهامر (ج ۱،ص ۱۰۲) تصرف اترانوز را ۷۱۷هق نوشته است ؛ ولـی نوشتهٔ ابن‌کمال (اواخر ۷۲۵هق) درست است.

۴. در تسلیم بورسه یکی از وزرای فرماندار بورسه به‌نام ساروز مؤثر بود. تاریخ نشری (ص ۱۳۲) می‌گوید این شخص با فرماندار بورسه به‌استانبول نرفت و درآن شهرماند.

۵. غازی‌اورخان در سال ۱۳۲۶م بورسه را محاصره‌کرد. کوسه‌میخائیل ازطرف اورخان مأمور شد تادربرابر شرایط مصالحه‌گفتگو کند. اهالی‌بورسه درخواست‌کردندکه اجازه داده‌شود تا آنها با اساس ولوازم موردنیاز شهررا ترك‌کرده، به‌استانبول بروند. گذشته ازآن خواستند تاآنان را سوارکشتی‌کرده، تا اولین بندرگاه مسیر استانبول افرادی را برای محافظتشان در ازای دریافت اجرت بگمارند. اورخان این شرطها را پذیرفت وخواستهٔ آنان را بجای آورد (لوبو، ج ۲۴، بخش ۱۰۸، فصل ۹). محافظ قلعهٔ بورسه از راه گملیق به‌استانبول رفت (نشری،ص ۱۳۲). بورسه در زمان امپراتورآندرونیقوس پالەئولوقوس دوم به‌تصرف درآمد.

جمادی‌الاول ۷۲۶هق قلعه تسلیم ترکها شد.[۶]

محافظ قلعه که اورنوس نام داشت، مسلمان شد و به‌خدمت عثمانیها درآمد.[۷] اورخان‌بیگ پس از فتح بورسه بنابه‌وصیت پدرش که در اثنای جنگ بورسه‌سخت بیماربود ودرحین‌محاصره‌درگذشت، جسداو رادرقلعهٔ‌بورسه به‌خاک‌سپرد که‌بعدها‌آن محل‌به‌نام‌گوموشلی گنبد معروف شد.[۸] پس از تصرف بورسه مرکزحکومتی به‌این شهر منتقل شد وشهر با احداث بناهای جدید زینت دیگری یافت.[۹] درسال ۱۳۲۷م نخستین سکهٔ عثمانی دراین شهر ضرب‌شد وپس از تصرف ازنیق و ازمیت‌این‌شهر مرکز حکومتی شد وبورسه‌نام «بلک‌سنجاقی» ـمرکز ایالتی ـ به‌خود گرفت که بعداً ازطرف پسران اورخان تحویل مرادبیگ شد.[۱۰]

دراین‌ایام ،آقچه‌قوجا[۱۱] قندریه وقره‌مرسل درجنوب خلیج ازمیت‌را تصرف

۶. در یک‌وقایع‌نامه به‌نظرم‌آمده است‌که بورسه در روز شنبه ۶ نیسان۱۳۲۶م/دوم‌جمادی‌الاول ۷۲۶هق به‌تصرف درآمد. این متن در سال ۱۳۹۲ــ۱۳۹۳م درآتن توسط لامپروس چاپ شد. به‌نظر نشری(ص۱۳۴) فتح بورسه درسال۷۲۲ هق/۱۳۲۲م رخ داده است ومی‌افزاید: «فتح بورسه دراین‌تاریخ اتفاق افتاد وهیچ تردیدی درآن‌نیست.» که این نظریه اشتباه‌محض است. عاشق پاشازاده و صاحب تاج‌التواریخ تاریخ فتح بورسه را در۷۲۶هق قیدکرده‌اند که صحیح است وبا تاریخ ذکرشده در وقایع‌نامهٔ منظوم رومی مطابقت دارد.

۷. گیبون، ترجمهٔ راغب‌خلوصی، ص۳۴.

۸. دراین باره‌که غازی‌عثمان به‌هنگام فتح بورسه درقید حیات بود بین عاشق‌پاشازاده، نشری‌و اروج‌بیک‌باسایرمورخان اختلاف‌نظروجود دارد. مورخان فوق‌الذکرمعتقدند‌که عثمان‌بیک به‌هنگام فتح بورسه زنده بوده است. با توجه به‌سکه‌ای‌که از زمان اورخان‌بیک در دست است وتاریخ ۷۲۷هق/۱۳۲۷م را دارد، معلوم‌می‌شود‌که عثمان‌بیک قبل ازاین تاریخ یعنی پس ازفتح بورسه درگذشته است‌که به‌نظرنگارنده این‌نظریه صحیح‌است. نشری واروج‌بیک در اثر خود پس ازقید این نکته‌که عثمان‌بیک ازاین‌روی در جنگ بورسه شرکت نکردکه بیماربود، دلیل دیگرعدم شرکتش را این می‌دانندکه می‌خواست اورخان در زمان حیات‌او قدرت وشوکت یابد تا مملکت به‌دست او اداره شود.

۹. «اورخان بنابه‌وصیت پدرش مرکزحکومت را به‌این شهرمنتقل‌کرد وشهر را با بناهای‌محتشم مزین‌ساخت. به‌دستور اومساجد وبیمارستانها وبازارها ومیادین‌بسیاری ساخته‌شد و بدین‌سان آن شهربه‌یکی از زیباترین شهرهای مشرق‌زمین مبدل شد. اورخان مسکوکات رایجهٔ‌سلجوقیه را منسوخ و در ضرابخانهٔ خود سکهٔ جدیدی ضرب‌کرد (لوبو، ج ۲۴، بخش ۱۰۶، فصل ۵۸).

۱۰. عاشق‌پاشازاده، ص ۴۳. نشری (ازانتشارات انجمن تاریخ ترک)، ص ۱۶۲.

۱۱. آقچه‌قوجا پس از به‌حکمرانی رسیدن اورخان‌بیک وفات یافت و در قندریه برفراز تپه‌ای مدفون است.

کرد و باز آقچه‌قوجا و غازی‌عبدالرحمان که در معیت او بود آیدوس واقع در جوار کارتال و نیز سمندره واقع در شمال آنرا به‌تصرف درآوردند و به‌این ترتیب مرزهای عثمانی به‌سوی دریای‌سیاه، بغاز و استانبول گسترش یافت.

جنگ پلکانون و تصرف ازنیق

تصرف قلاع موجود درشبه‌جزیرهٔ قوجاایلی و پیاده‌شدن ترکها در بغاز، امپراتور بیزانس را دستخوش اضطراب کرد. آندرونیقوس سوم امپراتور بیزانس به‌منظور پس گرفتن قلاعی که توسط ترکها اشغال شده بود و نیز به‌منظور شکستن محاصرهٔ ازنیق که ازمدتها پیش تحت محاصرهٔ آنها بود یك نیروی دوهزارنفره را که از روم‌ایلی تأمین کرده بود به‌نیروهای خود افزود وقوایی‌را نیز ازاستانبول و اطراف آن به‌این نیروها ملحق کردودراسکودار واقع در آن‌سوی ساحل آناطولی پیاده‌شد. آندرونیقوس سوم در مائیس سال ۱۳۲۹م به‌قصد اورخان به‌حرکت درآمد و در قصبهٔ فیلوکرن اردو زد.

وقتی اروخان ازاین ماجرا آگاه شد بخشی ازنیروهای خودرا به‌محاصرهٔ ازنیق گماشت وخود با هشت‌هزارمرد جنگی برگزیده درمحلی به‌نام پلکانون[۱۲] بانیروهای بیزانس که فرماندهی آن‌راشخص امپراتور به‌عهده‌داشت، روبروشد. جنگ درگرفت. عصرفرارسیده بود. امپراتور بیزانس که جنگ شبانه‌را خطرناك تشخیص‌داده بود، آهنگ بازگشت به‌اردوگاه‌را کرد. اورخان فرصت‌را غنیمت‌شمرد و به‌حمله‌ای‌سخت دست‌زد. وحشت‌عظیمی در دل لشکریان بیزانس افتاد واشتباهاً به‌جان‌هم‌افتادند[۱۳] و امپراتور که زخمی‌شده بود بسختی ازمعرکه جان‌سالم به‌دربرد وخود را به‌استانبول رسانید (۱۳۲۹یا۱۳۳۰م).[۱۴] دراین جنگ پازارلی‌بیگ برادر اورخان‌بیگ درمقام

۱۲. میرمیراوغلی ضمن تذکراینکه پلکانون بین داریجه و اسکی‌حصار قراردارد ضمن تحقیق و بررسی، غلط‌بودن نظرهامر راکه این نبرد در «مال‌تپه» رخ داد اثبات می‌کند (بولتن‌شمارهٔ ۵۰). با توجه به‌اینکه نام قدیمی مال‌تپه «وریاز» بوده است بنابراین نتیجه‌گیری می‌شود که جنگ دراین نقطه روی نداده بود.

۱۳. گریگوراس، ترجمهٔ فاضل نظمی، ص ۹۸ و ۹۹.

۱۴. لوبو جنگ پلکانون وتصرف ازنیق را چنین بازگومی‌کند ←

فرماندهی شرکت داشت.[۱۵] اورخان‌بیگ پس از جنگ پلکانون باز در همان سال به‌ازنیق حمله کرد. فرمانده‌نیروهای‌ازنیق که امید به‌رسیدن کمك نداشت باشرایطی تسلیم شد.[۱۶]

← «اورخان در سال ۱۳۲۹م ازنیق‌را محاصره کرده بود. کنتفر والی مزوتینیا از آندرونیقوس سوم درخواست کرد که بسرعت خود را برساند وامپراتور نیز دربهارسال ۱۳۲۹م درساحل آناطولی‌پیاده شد. اورخان به‌محض آگاهی‌ازاین ماجرا بخشی ازنیروهای خود را به‌محاصرهٔ ازنیق‌گماشت و خود با هشت‌هزار مرد جنگی برگزیده به‌نیروهای رومی که در قصبهٔ‌کوچکی به‌نام فیلوکرن—واقع بین‌داریجه وطوزله‌که هنوز برج مخروبه‌ای از آن به‌جای‌مانده است— موضع گرفته بودند، حمله برد. امپراتور نیز با نیروهای خود به‌آنان پیوست و جنگ درگرفت. اورخان با حرکات حساب‌شدهٔ نظامی نیروهای خود را به‌ارتفاعات می‌برد وآنگاه دست به‌حمله می‌زد. او که نیروهای رومی را متلاشی کرده بود و وضع جبهه را بدقت زیرنظر داشت، وقتی امپراتور رادرحال عقب‌نشینی به‌سمت ساحل‌دید، به‌تعقیب او پرداخت. سربازان جوان رومی برای مقابله باگروه تعقیب‌کننده ازصفوف خود خارج شدند. گران‌دومستیك با مشاهدهٔ این عمل جسارت‌آمیز سربازان بی‌تجربه، با دسته‌ای برای بازگردانیدن آنها به‌دنبالشان حرکت کرد، ولی هم او وهم امپراتور با تیرکمانداران ترك زخمی شدند. این واقعه سبب اختلال در عقب‌نشینی منظم لشکررومیان شد. طرفداران آندرونیقوس پیر شایع کردندکه امپراتور جوان درحال احتضاراست. این‌شایعه سبب اختلال وآشفتگی وضع‌لشکر رومیان شد. امپراتور را درقالیچه‌ای پیچیدند وسوارکشتی کردند. اورخان باآگاهی ازاین ماجرا برارتش‌نابسامان رومیان‌تاخت. بسیاری ازآنان‌مقاومت‌کردند وبه‌قتل‌رسیدند وغنائم بسیاری‌نصیب ترکها شد. بسیاری ازپناهندگان به‌قصبهٔ فیلوکرن زیردست‌وپا جان خود راازدست دادند. امپراتور باکشتی به‌استانبول بازگشت (لوبو، ج۲۴،فصل ۵۴—۵۷).

فرانچس دربارهٔ این جنگ چنین می‌نویسد:

جنگ باترکها ازصبح تا غروب به‌درازاکشید. رومیان تقریباً ترکها را چنان تحت‌فشار گذاشته بودندکه‌آنها در شرف بازگشت بودند. با فرا رسیدن تاریکی شب دولشکر درصدد برآمدند تا دست از نبرد بکشندکه تیری به‌پای امپراتور اصابت‌کرد و همه از زخمی‌شدن اوآگاه‌شدند. امپراتور برای معالجهٔ زخم‌پایش بده فیلوکرن که درآن نزدیکی‌بود، رفت. سربازان رومی‌که نمی‌دانستند امپراتور به‌چه منظوری به‌این ده رفته با تصور اینکه او گریخته‌است، به‌طورآشفته ونامنظم دست به‌فرار زدند و درتاریکی همدیگر را زیر دست‌وپا له‌کردند. ترکها بااستفاده ازاین‌موقعیت غیرمنتظره چادر و لوازم والبسه واسبان امپراتور را به‌دست‌آورده، بی‌آنکه با جنگی درگیر شوند، پیروزی عظیمی نصیبشان شد.

امپراتور سه‌روز درفیلوکرن‌ماند، سپس با تأثری‌تسکین‌ناپذیر وچشمی‌گریان به‌استانبول بازگشت.

۱۵. کانتاگوزن، ج۷/ص۲۲۵ و ۲۲۶.

۱۶. تصرف ازنیق به‌دنبال نبرد پلکانون صورت‌گرفت. درمنابع تاریخی سال وقوع این‌جنگ را ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰م ذکرکرده‌اند. تاج‌التواریخ از منابع عثمانی نیز تاریخ این جنگ را سال۷۳۱هق/۱۳۳۰م ذکرکرده‌است (ج۱،ص۴۳). گریگوراس و مورالت سال‌وقوع این←

همان ملایمت و نرمش بامردم وپای‌بندی به‌انجام شرایط که درتصرف بورسه اعمال شده بود درموردازنیق هم‌صورت گرفت. اورخان‌بیگ که قلعه تسلیم او شده بود ازخروج کسانی که قصدترك شهررا باوسایل ولوازم خود داشتند ممانعت بعمل نیاورد وحتی ازاین‌نیز فراتررفت واعلام کرد که درصورت پرداخت‌جزیه می‌توانند آداب وسنن وتابعیت‌خودرا حفظ کنند.[17]

باآنکه محافظ رومی‌ازنیق ازراه دریا به‌استانبول‌رفت، ولی بسیاری از مردم ازترك شهرخودداری کردند.[18] ازنیق به‌خاطرنزدیکی به‌میدان جنگ مدتی به‌طور موقت مرکزحکومتی عثمانیها شد.[19]

زنانی که شوهران‌خودرا چه‌براثرجنگ وچه براثرگرسنگی یابیماری‌ازدست داده بودند به‌نزد اورخان‌آمدند واظهارکردند که بیوه شده‌اند و سرپرستی ندارند. اورخان به‌سربازان گفت درصورتی که بااین‌زنان ازدواج کنندآنان‌را درمقام‌محافظان ازنیق مقیم‌آن‌شهرخواهدکرد، وبه‌این‌ترتیب این‌زنان همسران تازه‌ای یافتند.[20]

پس ازتصرف ازنیق وپس ازآنکه این‌شهر به‌صورت مرکزحکومت درآمد

→ جنگ را مائیس و یا حزیران سال ۱۳۱۹م قیدکرده‌اند. بنا به‌نوشتهٔ گریگوراس این‌جنگ درفیلوکرن‌درگرفت(ص۱۲). کانتاگوزن ــ که خودشخصاً دراین‌جنگ شرکت‌داشت ــ می‌نویسد که‌جنگ درپلکانون رخداد ومحل‌استقرارقرارگاه امپراتور، فیلوکرن‌بوده‌است. هال‌کوندیل نقل‌کرده است که دراین‌جنگ نتیجهٔ قطعی گرفته نشد و فرانچس نیزهمان‌گونه که قبلاً اشاره شد علت عدم‌موفقیت امپراتور را دراین‌می‌داند که اردوگاه را ترك کرده بود.

۱۷. لوبو (ج۲۵،شمارهٔ۱۰۵۸،فصل۵۷) درمورد اورخان‌بیگ و رفتارمحبت‌آمیز او بامردم‌سخن به‌میان‌آورده ونقل‌می‌کندکه او امکانات ازدواج زنانی‌راکه به‌سن بلوغ رسیده بودند فراهم آورد تا بتوانند تشکیل‌خانواده بدهند. لوبو پس‌ازذکراین‌نکته ناگهان دستخوش احساسات می‌شود ومی‌افزاید، «این وحشی (یعنی‌اورخان) باآنکه ازبزرگترین نابودکنندگان‌نوع‌بشر بود ولی به‌افزایش نفوس‌علاقهٔ بسیارداشت.» (ترجمهٔ اسماعیل‌حامی‌دانشمند).

۱۸. غازی‌اورخان شرایط حاکم رومی ازنیق را برای تسلیم پذیرفت «و او به‌اتفاق اطرافیانش از دروازهٔ استانبول شهر را ترك‌گفت و به‌استانبول رفت. اما سربازان وسپاهیان ومردم از رفتن‌خودداری‌کردند وبه‌استقبال اورخان درآمدند.» (تاریخ‌نشری،ص۱۵۸و۱۵۹).

۱۹. در تاج‌التواریخ آمده‌است که ازنیق درسال ۷۳۱هق مرکزحکومتی‌شد. هنگامی‌که ابن‌بطوطهٔ سیاح درسال۱۳۳۳م درآناطولی سیاحت‌می‌کرد به‌ازنیق‌آمد وهنگام ورود او، ازنیق مرکز حکومتی‌بود، که این‌موضوع نظر تاج‌التواریخ را تأیید می‌کند.

۲۰. نشری (از انتشارات انجمن‌تاریخ ترك)، ص۱۵۸ و۱۵۹. تاج‌التواریخ، ج۱/ص۴۳. لوبو، ج۲۴،فصل۵۷ (چاپ۱۷۸۶). عاشق‌پاشازاده (چاپ‌استانبول)،ص۴۲.

اورخان‌بیگ ایاصوفیه یکی ازکلیساهای بزرگ آن‌را به‌مسجد تبدیل کرد وصومعه‌ای را به‌مدرسه. به‌دستور اونزدیك دروازهٔ ینی‌شهرعمارتی‌بناشد. همزمان باآن‌به‌فرمان همسرش‌نیلوفرخاتون نیز عمارتی ساختند و از طرف سلیمان‌پاشا پسر اورخان‌بیگ مدرسه‌ای‌احداث‌شد. خلاصه دراندك مدتی بااحداث‌بناهای‌خیریه ازسوی افرادخیر، این‌شهرمنظرهٔ یك‌شهر ترك‌نشین‌را به‌خودگرفت. چهارسال پس‌ازفتح ازنیق، گملیق که در حقیقت انبارآذوقهٔ بتینیا به‌شمار می‌رفت به‌تصرف ترکها درآمد (۱۳۳۴م) و به‌دنبال‌آن مواضع آرموتلووآناخور اشغال شد.

تصرف ازمیت:

قصد اورخان این‌بود که ازمیت‌را که بادادوستدهای تجاری معروفیت‌داشت، قبل از ازنیق به‌تصرف خود درآورد؛ حتی مدتی این‌شهر به‌دست ترکها افتاد، ولی بعداً توسط بیزانس بازپس‌گرفته‌شد. نیروهای‌عثمانی درحریزان سال۱۳۳۱م، یعنی یك‌سال پس‌از تصرف ازنیق، ازمیت رامحاصره کردند؛ ولی امپراتور آندرونیقوس سوم بلافاصله به‌یاری محاصره‌شدگان شتافت‌واورخان‌بیگ‌ناگزیر دست‌ازمحاصره برداشت.[۲۱] ازمیت شش‌سال پس‌از این‌واقعه، یعنی‌دراوایل‌سال۱۳۳۷م، براثرقحطی وکمبودآذوقه ناگزیرازتسلیم‌شد وماریکا محافظ قلعه‌که ازخاندان پاله‌ئولوق بود با اموال‌خودتوسط کشتی‌به‌استانبول‌رفت. اورخان‌بیگ ادارهٔامورازمیت وحومهٔ‌آن‌را به‌دست پسرش‌سلیمان‌پاشا سپرد. به‌دنبال این‌حادثه وبه‌سبب رفتارعادلانه‌ای که‌پس‌از تصرف‌این‌شهر بامردم‌اعمال‌شد، بعضی‌ازقلاع‌نیزبدون‌جنگ تسلیم‌شدند(۱۳۳۳م).[۲۲]

۲۱. لوبو، ج۲۴، فصل۲۰، وقایع۱۳۳۱م. مورالت، ج۲/ص۵۵۳. کانتاگوزن دراین‌باره چنین می‌نویسد، اورخان‌بیگ در زمان حکومت آندرونیقوس پیر ازمیت را محاصره‌کرده بود. آندرونیقوس که‌از روملی‌برمی‌گشت ازاین‌حادثه آگاه‌شد و باکشتیهای‌جنگی‌وتجاری به‌همراه نیروی قابل‌توجهی به‌حوالی ازمیت رفت. امپراتور وقتی درخشکی پیاده شد اورخان از او جویاشد که‌آیا به‌قصدجنگ آمده‌است یانه؟ آندرونیقوس‌پیغام‌فرستادکه قصدجنگ ندارد،ولی موردی نیز برای صلح‌نمی‌بیند. بینشان توافق وتفاهم ایجاد شد ومعاهده‌ای منعقدگردیدکه به‌موجب‌آن اورخان دوست و متفق امپراتور باقی‌ماند وتعهدکردکه متعرض شهرهای نواحی شرقی سرزمین‌اونشود. هدایایی نیز بین‌طرفین‌مبادله شد (کانتاگوزن،ج۷،فصل۲۴/ص۲۷۷).

۲۲. بنابه‌نوشتهٔ‌عاشق‌پاشازاده(ص۴۳)ونشری(ص۱۶۴) براثراین‌رفتارعادلانه طراقلی‌ینی‌جه‌سی، گوینق و مودورنو بدون‌جنگ اشغال‌شد. سلیمان‌پاشا دراین‌ولایت چنان عادلانه رفتارکردکه مردم با مشاهدهٔ دین وآیین ترکها مسلمان شدند.

عملیات عثمانیها در آناطولی

تصرف بخشی از امیرنشین قراسی

عثمانیها تا اواسط قرن چهاردهم مرزهای خود را گسترش دادند که این خود به‌زیان امپراتوری بیزانس بود. در این قرن حوادثی در داخل امیرنشین قراسی رخ داد که موجب شد عثمانیها پاره‌ای از مناطق این امیرنشین را به‌تصرف خود درآورند.

همان‌گونه که در بحث مربوط به‌امیرنشین قراسی دیدیم دمیرخان حکمران قراسی پس از مرگ پدرش قراسی در بالیکسری مستقر شد؛ اما یا بر اثر مخالفت برادرش دورسون‌بیگ ویا به‌خاطر ترس از کشته‌شدن به‌دست او به‌حکومت عثمانی پناهنده شد. دورسون‌بیگ برای آنکه به‌حکومت برسد اورخان را تحریك کرد و شاید نیز به‌اووعده‌داد در صورتی که به‌یاری عثمانیها به‌جای برادر بنشیند بالیکسری را به‌انضمام مناطق دیگری به‌آنان خواهد داد.

بین بالیکسری و مرز عثمانی قلاع اولوباد، میخالیچ و کرماستی واقع شده بود که به‌رومیان ـ بیزانس ـ تعلق داشت. اورخان باتصرف این دژها به‌سال ۷۴۱هق/۱۳۴۲م با دولت قراسی هم‌مرز شد. چند سال پس از این فتوحات، غازی‌اورخان به‌جنگ با قراسی برخاست.[۲۳] به‌نظر می‌رسد که این جنگ درسال ۱۳۴۵م رخ‌داده باشد.

دمیرخان‌بیگ به‌محض آگاهی از حرکت اورخان از بالیکسری به‌برغمه گریخت و در آنجا محاصره شد. درهمین احوال دورسون براثر اصابت تیری که از قلعه رها شده‌بود کشته‌شد. سرانجام دمیرخان ناگزیر تسلیم‌شد. اورا به‌بورسه بردند. بالیکسری، مانیاس، ادین‌جك، قاپی‌طاغی و حوالی آن به‌قلمرو عثمانیها ملحق شد. امیرنشین قراسی با اراضی‌ای که درحوالی خلیج ترووا و ادرمید برایش باقی‌مانده‌بود مدتی دوام آورد تا سرانجام درزمان سلطان مراد اول این مناطق نیز به‌اشغال عثمانیها درآمد.

۲۳. مورخان عثمانی به‌اشتباه نوشته‌اند که به‌محض آغاز جنگ اورخان، اولوباد و دیگر قلاع‌را به‌تصرف درآورد. حال‌آنکه اورخان قبلاً این قلعه‌ها را به‌تصرف درآورد وسپس اقدام به‌جنگ با قراسی کرد. همچنین مورخان عثمانی درمورد سال آغاز جنگ اورخان باقراسی نیزدچار اشتباه شده‌اند.

تصرف بخشی از نقاط ساحلی دریای مرمره توسط عثمانیها که در دست آل‌قراسی بود(قاپی‌طاغی و اردغ)، امکان ورود آنان‌را به‌روملی(بیزانس)فراهم‌آورد وفتوحات آنان را در اروپای جنوب شرقی تضمین کرد.

امرای شایسته و لایق قراسی به‌خدمت عثمانیها درآمدند و در فتوحات این دولت‌منشأ خدمات‌بسیار مهم‌وارزشمندی‌شدند. این‌امرا عبارتند ازحاجی ایل‌بیگی، اورنوس‌بیگ، اجه‌خلیل‌وغازی‌فاضل که‌شهرت‌فراوانی‌یافتند. بویژه‌حاجی‌ایل‌بیگی و اورنوس‌بیگ مقام مهمی را در تاریخ عثمانی به‌خود اختصاص دادند.

تصـــرف آنکارا

آنکارا درزمان سلجوقیان‌آناطولی ازولایات مهم به‌شمار می‌رفت؛ بعدها در زمان ایلخانان نیز از مناطق مهم غربی‌آناطولی بود.

علاءالدین‌اردنا که سیواس را مرکز حکومتی قرار داده‌بود، آنکارا راتصرف کرد. در سال ۷۵۳ه‍ق/۱۳۵۲م علاءالدین درگذشت و غازی‌اورخان با استفاده از اوضاع آشفته‌ای که به‌دنبال مرگ او و حکمرانی پسرانش به‌وجودآمده‌بود درسال ۷۵۵ه‍ق/۱۳۵۴م با اعزام نیرویی به‌فرماندهی پسرش سلیمان‌پاشا، آنکارا را تصرف کرد.[۲۴] آنکارا در اوایل سلطنت سلطان مراد خداوندگار ازتصرف عثمانیها به‌درآمد که بعدها بازپس گرفته‌شد.

نخستین تشکیلات امیـرنشین عثـمانی

نخستین سکـــهٔ نقره‌ای عثمانی(آقچـــه)

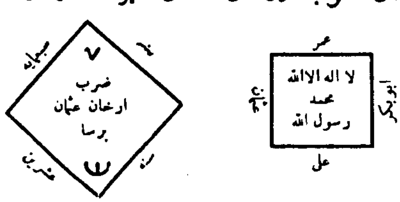
تصرف بورسه و ازنیق از وقایع مهم امیرنشین عثمانی‌بود و نقطهٔ عطفی در

۲۴. تصرف آنکارا یك سال پس از مداخلهٔ عثمانیها در اختلافاتی‌که بر سر تصاحب قدرت در بیزانس رخ داد، صورت‌گرفت و طی‌آن غازی اورخان ضمن‌کمك به کانتاگوزن جهت‌کسب مقام امپراتوری، قلعهٔ چیمپه را درشبه‌جزیرهٔ کلیبولی تصرف‌کرد. این قلعه در سال۱۳۵۳م به‌تصرف اورخان درآمد و فتح آنکارا یك‌سال‌بعد یعنی در سال ۱۳۵۴م رخ‌داد. به‌این‌معنی که عملیات روم(بیزانس) درسال ۱۳۵۳م پایان‌گرفت و سال بعد سلیمان‌پاشا به‌سوی آنکارا اعزام شد. منابع تاریخی بیزانس نیز این را تأیید می‌کنند (**وقایع‌نامهٔ کانتاگوزن**، چاپ بن، ج۳/ص۲۸۴. **انسیکلوپدی اسلام**، فاسیکول، ج۶/ص۴۴۲).

تاریخ عثمانیها به‌شمار می‌رود . این امیرنشین کوچك که مرزهای خود را گسترش داده بود ، کم کم رسوم وقوانین عشیره‌ای را ترك گفت وبرای آنکه شکل یك دولت به‌خودبگیرد ضرورت به‌وجود آوردن تشکیلات لشکری و کشوری را احساس کرد. درتحقق این‌خواسته وزیرعلاءالدین پاشا که خود ازعلما بود ونیز چندرلی‌قراخلیل قاضی بورسه دست‌به‌کارشدند وسه‌سال پس ازجلوس اورخان‌بیگ درسال۷۲۷هق/۱۳۲۷م نخستین سکهٔ‌نقره‌ای عثمانی(آقچه) ضرب شد.[۲۵] دریك‌سوی این‌سکه کلمهٔ شهادتین و اسامی خلفای راشدین ، در دیگر سوی آن نام‌اورخان پسر عثمان ومحل ضرب سکه یعنی بورسه ، زیر کلمهٔ بورسه عدد ۳ به‌رسم‌الخط سیاق ودر کناره‌های سکه تاریخ ضرب‌آن به‌عربی که سال ۷۲۷هق را نشان می‌دهد نقش بسته است . دربالای کلمهٔ اورخان نیز نقش مهر تیرهٔ قایی که عثمانیها به‌آن منسوبند ضرب شده است.[۲۶]

۲۵. درفهرست مسکوکات اثر اسماعیل غالب و خلیل‌ادهم از سکهٔ‌دیگری مربوط به‌غازی‌اورخان که شبیه سکهٔ تاتار است اسم برده شده و مشخصات آن ذکر گردیده است .آنچه مسلم است غازی‌اورخان حاکمیت ایلخانـان را به‌رسمیت می‌شناخته و به خزانهٔ آنها خراج سالیانه می‌داده‌است (رجوع شود به رسالهٔ فلکیه ،کتابخانهٔ ایاصوفیه ، شمارهٔ ۲۸۵۶). در خراجهای ممالك روم خواجه‌نجم‌الدین‌جوینی نیز آمده است که حکام مرزی چون قرامانیان،گرمیانیان، بنی‌حمید ، حکام سینوپ دنیزلی ، اورخان ،آیدینیان و حکام قسطمونی واگریدور به‌خزانهٔ ایلخانان خراج‌سالیانه پرداخت می‌کردند (برای‌کسب اطلاع بیشتردراین‌باره مراجعه‌شود به‌مجلهٔ **تاریخ حقوق و اقتصاد ترك**، شماره‌های ۲ و۳۲). بنابراین احتمال‌داردکه دراین سکه پس از ذکر عنوان سلطان‌اعظم (ایلخان)، اورخان نام‌خود راآورده باشد.

۲۶. بولتن شمارهٔ ۳۴، «تاریخ به‌حکمرانی رسیدن غازی‌اورخان و اولین سکهٔ او» . این سکه در اختیار مرحوم‌عثمان فریدساغلام متخصص سکه بودکه عکس آن در **فهرست‌مسکوکات‌عثمانیه** اثرخلیل ادهم چاپ شده‌است. همان‌گونه‌که ذیلاً مشاهده می‌شود یك طرف‌سکه شهادتین و اسامی‌خلفای راشدین ودرطرف‌دیگر آن «ضرب اورخان عثمان۔ بورسه» و درحاشیه، تاریخ ضرب به‌عربی نقش‌بسته است.



نقش بالای اسم اورخان (۷) نقش مهرهٔ‌تیرهٔ‌قایی است‌که عثمانیها ازآن تیره‌اند. این نقش مهر درسکه‌هایی‌که بعداً درزمان عثمانی ضرب شدنیز دیده‌می‌شود (خلیل‌ادهم، قسمت ششم **مسکوکات عثمانیه**، ص ۳، ۲۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۸ و۶۸).

دیـــوان و اولیـــن وزرا

امیرنشین کوچك عثمانی درنخستین تشکیلات دولتی خود با الگو قراردادن سلجوقیان آناطولی و ایلخانان، تشکیلاتی به‌وجودآورد. اساس این تشکیلات را دیوان (مجلس بزرگان و ارکان دولت عثمانی) تشکیل می‌داد که در مرکزحکومت مستقربود. ریاست‌دیوان راحکمران‌رئیس‌دولت‌یعنی وزیر نیز می‌توانست عهده‌دار باشد.

به‌موجب‌مدارك محدودی که در دست‌داریم نخستین وزیر عثمانی‌علاءالدین پاشا پسر حاجی کمال‌الدین بود.[۲۷] پس از علاءالدین‌پاشا که در زمرهٔ علما بود همهٔ وزرای عثمانی از صنف علما بودند که به‌این مقام رسیدند؛ به‌این‌معنی که تا اواخر قرن‌چهاردهم ریاست دیوان به‌علما مفوض‌می‌شد.[۲۸] به‌عبارت دیگر، عثمانیها به‌تقلیداز ایلخانان، وزرا را ازبین شخصیتهای‌غیرنظامی‌انتخاب می کردند و آنان ـ همان‌گونه که در سطور آینده خواهیم دید ـ درامورنظامی دخالت نمی کردند، بلکه‌امور نظامی توسط «سوباشی» حل‌وفصل می‌شد.

شکل ونوع لباس ودستار وزرای دیوان وامیران ارتش مشخص بودوبه‌این ترتیب این طبقه با سایر طبقات مردم از این نظر متمایز بود.[۲۹]

۲۷. در وقفنامهٔ اسپورچه که تاریخ ۷۲۳هق/۱۳۲۳م را دارد (اسناد قدیمی ادارهٔ کل اوقاف، دفتر جدید آناطولی، شمارهٔ ۴، ص۲۰۷) نام فرزندان و نواده‌های‌علاءالدین‌پاشا ذکر شده است. علاءالدین دوپسر به‌اسامی مولانا سنان واحمد، و دختری به‌نام گل‌پاشاخاتون داشت.

۲۸. برای کسب اطلاع بیشتر دراین زمینه مراجعه شود به مقاله‌ای تحت‌عنوان «نظراتی دربارهٔ نخستین وزرای عثمانی» که در بولتن شمارهٔ ۹، سال ۱۹۳۹ انجمن تاریخ ترك چاپ شده است. وزرایی که پس‌از علاءالدین‌پاشا به‌وزارت‌رسیدند عبارت‌بودنداز: احمدپاشا ابن‌محمود (سال ۱۳۴۵م)، بعد حاجی‌پاشا، پس‌ازاو سنان‌الدین‌پاشا وبعد چندرلی‌خلیل‌خیرالدین‌پاشا. احتمال می‌رود که محمود پدراحمدپاشا همان اخی‌محمود بوده‌باشد.

۲۹. شهاب‌الدین‌احمدبن‌علی(متوفی به‌سال ۱۴۱۸م) دراثر باارزش خود به‌نام صبح‌الاعشی (ج۵/ ص۳۱۹) در مورد فرم لباس سلاطین و امرا و سپاهیان چنین می نویسد: لباس آنان به‌شکل لباس تاتار بود. آستین تنگی داشت که نك آن تا روی دستها می‌رسید و آنها را می‌پوشانید. گذشته از آن، پارچه‌ای بسیار لطیف برسر آستینها دوخته می‌شد و برسر، دستاری نه‌بزرگ و نه‌کوچك، از ململ بسیار ظریف می نهادند که «لانس» نام‌داشت و سپاهیان کلاهی نمدی به‌رنگ سفید وسرخ برسرمی‌نهادند که «طرطور» گفته می‌شد. در کتب تاریخ‌عثمانی آمده است که چون امرای‌اطراف (آناطولی) کلاه‌سرخ برسرمی‌نهادند اورخان دستور داد که‌سپاهیانش «آق بورك» (کلاه‌سفید) برسر بگذارند.

←

دیوان بالاترین مرجع درامور مملکتی بود واحکام همه از آنجا صادرمی‌شد. تا زمان وزارت چندرلی قراخلیل امور نظامی جدا از دیوان بود . مسائل نظامی توسط سوباشی* وبعدها به‌وسیلهٔ بیگلربیگی به‌عرض پادشاه می‌رسید واجازهٔ انجام امور از سوی شاه صادرمی‌شد و به‌مرحلهٔ اجرا در می‌آمد. در زمان سلطان‌مراداول یعنی از زمان وزارت خلیل خیرالدین‌پاشا این‌امور نیزبه‌وزرا محول شد، زیراخلیل خیرالدین‌پاشا بجز مقام وزارت ، فرماندهی سپاه عثمانی را هم به‌عهده داشت‌که از این‌رهگذر نیز شایستگی بسیاری از خود نشان داده‌بود.

ادارهٔ شهرهـــا و قصبات

از زمان غازی‌عثمان به‌بعد ادارهٔ شهرهایی که به‌تصرف درمی‌آمد به‌امرای تابع آن شهرها محول می‌شد‌که بعدها این وظیفه به‌فرماندهان سپاه محول شد . ادارهٔ شهرستانها و قصبات به‌افراد غیرنظامی به‌نام قاضی (کادی) واگذار می‌شد. در این دوران بزرگترین مقام علمی راقاضی بورسه داشت وقضات وحکام همگی‌توسط قاضی بورسه تعیین و منصوب می‌شدند. این روش تا زمان سلطان‌مراداول که‌سمت «قاضی‌عسکری» به‌وجود آمد ادامه‌داشت. بعدها از‌زمان سلطان‌مراد به‌بعد بزرگترین مرجع قضات، قاضی عسکر بود.

نیروهـــای مسلح

نخستین فتوحات توسط عشایر صورت گرفت‌که همه سوارکار بودند . از آنجا‌که این‌نیروهای عشایرتوان محاصرهٔ طولانی درجنگها را نداشتند، ازاین‌روی موفقیتهاچنان‌که بایدوشاید چشمگیر نبود وازآن‌گذشته این نیروها بموقع درمیدان جنگ‌حاضر نمی‌شدند. باتوجه به‌این موارد هرروز‌که می‌گذشت لزوم تشکیل یك

→ صبح‌الاعشی درمورد سپاهیانی که‌کلاه سرخ و سفید برسر دارند سخن به‌میان آورده‌است‌که این‌کلاه مخصوص سپاهیان «عزبها» بود‌که مربوط به‌قرن پانزدهم میلادی است. شهاب‌الدین احمدبن‌علی نیز درآن عصر می‌زیسته است.

* استانها درزمان عثمانی به‌بخشهای‌قضایی تقسیم می‌شدند. هربخش نیزشامل یك یاچندناحیه بود. به‌رئیس ناحیه «سوباشی» می‌گفتند‌که به‌نمایندگی ازطرف سلطان امورلشکری‌را اداره می‌کرد.

نیروی مسلح از جوانان ترك سواره نظام و پیاده‌نظام به‌صورت افراد حقوق‌بگیر و دائمی احساس می‌شد . نخستین کس که این مسأله را عنوان کرد و خود نیز مأمور انجام‌آن شد، چندرلی‌قراخلیل خیرالدین پاشا قاضی‌بورسه بود. به‌موجب این‌طرح پیاده‌نظام «یایا» و سواره‌نظام «مسلم» نام‌گرفت.[۳۰]

به‌موجب طرحی که ریخته شد ازبین جوانان زورمند و پهلوان هزار جوان برای‌تشکیل «یایا» وهزارجوان دیگربرای به‌وجودآوردن نیروهای «مسلم» انتخاب و به‌خدمت‌گرفته شدند. به‌موجب این تصمیمات متخذه برای هریك از افرادپیاده یا سوار در ایام جنگ روزانه نخست یك‌آقچه و سپس دوآقچه مقرری داده می‌شد . درایام صلح زمین‌دراختیار آنان قرارمی‌گرفت‌تا با معافیت از مالیاتهای مقرره در آن به‌کشت وزرع بپردازند و حتی درصورت لزوم از پرداخت عشریهٔ مقرره به‌خزانهٔ دولت نیز معاف بودند.

باتوجه‌به‌اینکه تعداد افرادی‌که به‌این‌ترتیب به‌خدمت‌گرفته‌شده‌بودندازمیزان پیش‌بینی شده درکادر نظامی بیشتر بود ، به‌موجب قانون ، افرادی‌که هنگام جنگ به‌علت عدم احتیاج ، به‌میدان نبرد اعزام نمی‌شدند به‌عنوان ذخیره تا پایان جنگ به‌آنان مقرری پرداخت می‌شد.[۳۱]

سربازان‌پیاده(یایا)به‌دسته‌وجوخه‌های ده‌وصدنفری تقسیم‌می‌شدند. فرماندهی و سرپرستی‌گروه ده‌نفره را «اون‌باشی» و فرماندهی گروه صدنفره را «یوزباشی» به‌عهده‌داشت.* فرمانده یك نیروی هزارنفری «مین‌باشی» نام داشت. بعدها برحسب

۳۰. «غازی‌اورخان میل‌داشت به‌تعداد سربازانش‌افزوده شود ولی می‌خواست افرادی‌که اضافه می‌شوند از اهالی ولایت‌خودش باشند ــ درآن عهد ازخارج افرادبسیاری به‌نیت غزاآمده بودندــ این را با علاءالدین‌پاشا درمیان‌گذارد . اوگفت‌که باید در این مورد با قاضی مشورت‌کرد. درآن ایام چندرلی خلیل، هم قاضی‌بورسه بود و هم خویشاوندآطدبالی. بااو درمیان نهادند. چون رعایا ازاین مسأله‌آگاه شدند برای خدمت به‌پادشاه چنان استقبالی کردند ومبادرت به‌نام‌نویسی نمودندکه قلم‌ازشرح آن عاجزاست...» (تاریخ‌نشری، ص۱۵۴ و ۱۵۵. تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص ۳۹ و۴۰) . نویسندهٔ تاج‌التواریخ این افراد پیاده‌نظام را باینی‌چری اشتباه‌کرده‌است ومی‌نویسدچون‌کانون ینی‌چری‌که درزمان مرادخداوندگار تشکیل شد صنف پیاده، نداشت لذا این‌کار درزمان غازی‌اورخان صورت‌گرفت.

۳۱. تاریخ ابن‌کمال (کتابخانهٔ نوری عثمانیه، شمارهٔ ۳۰۷۸، برگ ۴۵ ب).

* «اون» به‌معنی ده و «یوز» به‌معنی صد است.

احتیاج به‌تعداد این نیروها افزوده شد.

نیروی هزارنفرهٔ «مسلم» به‌واحدهای سی‌نفری تقسیم می‌شد که‌پنج‌نفر به‌پنج نفر به‌نوبت وارد میدان محاربه می‌شدند.

این‌نیروها، یعنی «یایا» و «مسلم»، تا تشکیل‌کانون و مرکز قاپی‌قولی (نیروی گارد مخصوص شاهی) در موفقیتهای به‌دست‌آمده نقش بسیار مؤثر و ارزنده‌ای داشتند. بعدها چون نیازی به‌حضورآنان در میدان نبرد نبود ، خدمات پشت جبهه به‌آنان محول‌شد. به‌موجب مدارك موجود، تاریخ تشکیل یایا و مسلم پس ازجنگ پلکانون و فتح ازنیق بوده‌است.[۳۲]

۳۲. به‌موجب منابع عثمانی (تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص ۳۹ و تاریخ نشری، ص۱۵۲ و ۱۵۳) تاریخ تشکیل نیروهای یایا و مسلم قبل از فتح ازنیق است. اروج بیک نیز همین عقیده را دارد (تاریخ اروج‌بیک ، ص ۱۶) . گریکوراس مورخ بیزانس می‌نویسد که در جنگ پلکانون نیروهای‌سواره(مسلم) وپیادهٔ(یایا) بسیاری تحت‌فرماندهی اورخان‌بیک می‌جنگیدند.

فصل ۶

مناسبات عثمانی-بیزانس
از آغاز قرن چهاردهم تا اواسط قرن پانزدهم

در سال ۱۲۶۱م در استانبول که از تصرف لاتینها خارج شده بود خاندان پالهئولوقوس مجدداً امپراتوری بیزانس را بوجودآورد ، ولی بسیاری از مناطق آناطولی و روملی از دست آنان خارج شده بود. امپراتوری از داشتن یك نیروی نظامی مقاوم محروم بود و آنچه که بهنام سپاه نامیده میشد جمعیتی بود مرکب از ملیتهای مختلف و افراد حقوقبگیر سرکش. فعالیتهای دریانوردی نیز متوقفشده بود. ناوهای جنگی ونیزی وجنوایی مستقر درسواحل جزایر متعلق بهبیزانس امکان هرنوع فعالیتهای دریایی را از امپراتوری سلب کردهبودند. گالاتا و بیگاوغلیرا که بغلگوش استانبولبود جنواییها در اختیار داشتند. جزایر ساحلی آناطولی واقع در دریای اژه ظاهراً تابع امپراتوری بود، ولی در واقع از جمهوری ونیز پیروی میکرد.

پیشرفتبیوقفهٔ ترکها-ترکانعثمانی و نیروهای سایر امیرنشینهای آناطولی- درآن قسمت از خاك آناطولی که متعلق بهبیزانس بود . این امپراتوری راکه فاقد نیروهای نظامیکارآمدبود، بهجستجوی کمکهای نظامی خارجی وامیداشت . یکی

از عوامل پیشروی سریع ترکها درآناطولی عدم مقاومت مردم به‌تنگ‌آمده از سنگینی مالیات وستمگری امپراتوری بیزانس، درمقابل هجوم ترکها و تسلیم‌بدون ستیزهٔ آنان بود.

میخائیل (میشل) پاله‌ئولوقوس اولین امپراتور بیزانس ازخاندان‌پاله‌ئوقوس در اثنای اقامتش در یکی از روستاهای تسالیا به‌سکتهٔ قلبی درگذشت (۱۲۸۲م). در زمان حکمرانی او وضع امپراتوری بیزانس بکلی متزلزل شد؛ بخصوص اراضی آناطولی بسرعت به‌تصرف عثمانیها درآمد. آندرونیقوس بر اثر موافقت باازدواج خواهرش ماریا با ایلخان‌غازان محمودخان قول کمك نظامی از او گرفت؛ ولی در همین اثنا محمودخان درگذشت و جانشین او اولجایتو محمد خدابنده که ماریا را به‌همسری خود انتخاب کرده‌بود توجهی به‌امر کمك نظامی درحق بیزانس نکرد و امید آندرونیقوس از این‌بابت‌به‌تأس مبدل شد. آندرونیقوس که به‌این ترتیب امیدش از جانب کمك نظامی شرق قطع شده بود ناگزیر شد تا نیروهای مزدور راکه در غرب می‌جنگیدند به‌خدمت بگیرد. این نیروها که‌کاتالان نامیده می‌شدند از افراد مزدور نامنظم، سرسری و چپاولگر تشکیل شده‌بودند.

دعوت از کاتالانها

فردیناند دراگون پادشاه اسپانیا که درسال۱۳۰۲م باشارل‌دانژو پادشاه سیسیل صلح کرده‌بود با اعزام‌این‌نیروهای اجیربه‌بیزانس ازشرآنان راحت شد. هشت‌هزار کاتالان به‌فرماندهی شخص ماجراجویی که راهزن دریایی بود و روژه دوفلور نام داشت وارد استانبول شدند. بخشی از این نیروها دارای سلاح سبك وبخشی نیز به‌سلاح سنگین مجهز بودند. این گروه، نخست با جنواییهای‌کاتالان دست به‌یقه شدند و رومیان را غارت کردند. امپراتور آنان را به‌سوی آناطولی فرستاد و در قاپوطاغی در خشکی پیاده‌شان کرد.

کاتالانها نخست ضمن‌زدوخورد باقراسیها موفقیتهایی نیز کسب کردند؛ آنگاه به‌سمت‌جنوب‌به‌حرکت‌درآمدندوضمن‌زدوخوردباصاروخانیان‌وگرمیانیان‌فیلادولفیا (آلاشهر)را ازمحاصرهٔ گرمیانیان نجات داده، موفقیتهایی به‌دست‌آوردندوپس آنگاه تاکیلیکیا پیش‌رفتند. امااین‌نیروها که‌بدون‌دنبال کردن یك‌طرح‌وهدف جنگی غارت

می‌کردندو می‌رفتند نتوانستند خواستهٔ امپراتور را برآورده سازند. نیروهای اجیر بازگشتند و درسرراه‌خود باز دست‌به‌غارت‌زدند وسوختند و ویران‌کردند و وحشت آفریدند. امپراتور بیش‌ازترکها ازاین نیروی کمکی‌متشکل‌از اوباش به‌وحشت‌افتاد وبه‌آنها دستور دادکه‌به‌تراکیابروند.[1] روژه‌دوفلور پس‌از ورود به‌کلیبولی‌نیروهایش را درآنجا مستقرکرد و خود با تعداد اندکی از افرادش به‌ادرنه رفت و درحالی‌که گزارش‌عملیات خود را به‌عرض میخائیل پسر و شریك امپراتور می‌رسانید به‌دست مردی به‌قتل‌رسید واطرافیانش نیز قتل‌عام‌شدند. کاتالانهای مستقر در کلیبولی به‌محض آگاهی از ماجرا به‌قصد انتقامجویی دست به‌خرابکاری در کلیبولی زدند؛ شبه‌جزیره را به‌تصرف درآوردند و به‌همراه ترکها و سایر قوای مزدور خارجی تا مدتها علیه سرزمینهای بیزانس که‌آنان را فریب داده‌بود دست به‌حمله‌زدند. این‌کار دوسال‌تمام ادامه داشت و پس ازآنکه دیگر چیزی برای غارت در تراکیا و حومهٔ مرمره‌نماند به‌شبه‌جزیرهٔ کسندره عقب‌نشستند؛ اما بیغا واقع در ساحل دریای مرمره را از دست ندادند. آنگاه آینه‌رز راغارت کردند، کشیشها رابه‌قتل رساندند ووارد دوك‌نشین آتنه شدندکه شهربسیار آبادی بود. درسال ۱۳۱۱م نیروی‌پانزده‌هزار نفری فرنگها- اقوام ژرمن و آنگلوساکسون- را در لیوادیه و موره نابودکردند و درآتنه یك حکومت دموکراسی نظامی تشکیل دادند.

وضعیت بعدی امپراتوری

در حالی‌که امپراتوری بیزانس در دریایی از ناتوانی دست‌وپا می‌زد، شهر استانبول نیز با خطر تصرف مجدد لاتینها روبرو بود (۱۳۰۵م). پاپ کلمان پنجم‌در این‌باره با فیلیپ‌زیبا پادشاه‌فرانسه وشارل دووالوا پادشاه‌ناپل درتماس ومکاتبهٔ‌پنهانی بود و در ضمن ونیز را برای فتح استانبول تشویق می‌کرد. در سال ۱۳۰۷م کلمان

۱. کاتالانها به‌جای حمله به‌دشمن بیشتر رومیهای محلی را مورد تعرض قرار می‌دادند. گذشته ازآنکه اموال‌آنان را از دستشان می‌گرفتند به زنان و دخترانشان نیز تجاوز می‌کردند. امپراتور باآگاهی از این مسأله از کاتالانها به‌وحشت افتاد و برای نجات از دست‌آنان به‌چاره‌جویی پرداخت (فرانچس، ترجمهٔ میرمیراوغلی). روژه دوفلور که بر اثر این خرابکاریها به‌شبه‌جزیرهٔ‌کلیبولی اعزام شده‌بود، به‌دستور میخائیل دومین امپراتور (شریك امپراتور در ادارهٔ امور امپراتوری) در ادرنه به‌قتل رسید.

نامه‌ای به‌شارل نوشت و در آن نامه مصرانه از وی خواست تا نسبت به‌تصرف استانبول اقدام کند. همین‌امر موجب شد که پیمان اتحادی بین ونیز و شارل دووالوا بسته‌شد. تامرگ فیلیپ‌زیبا پادشاه فرانسه، یعنی سال ۱۳۱۴م فکر تصرف استانبول پاپ را رها نکرد. پس از مرگ فیلیپ زیبا از تصرف استانبول منصرف شد و به‌پیشگیری‌از تجاوز دولت‌مملوك به‌قبرس و سلطان‌نشین ارمنی کیلیکیا پرداخت. در چنین شرایطی امیرمرزی غازی‌عثمان قدم‌به‌قدم به‌سوی امپراتوری نزدیك می‌شد؛ آن هم درحالی‌که امکان و احتمال رسیدن کمکی ازغرب به‌این امپراتوری وجود نداشت.

از اوایل قرن چهاردهم به‌بعد جزایر متعلق به‌امپراتوری بیزانس تقریباً حالت مستقل یافته بود. بنه‌دتو به‌فرمانداری جزیرهٔ ساقیز که مورد حملهٔ ترکها قرارگرفته بود تعیین شد و به‌این‌ترتیب جزیره تحت‌نفوذ ونیز درآمد.[۲]

در سال ۱۳۰۰م بخشی از جزیرهٔ رودس از سوی امیرنشین منتشا به‌تصرف درآمده بود و در بخش دیگر آن رومیان حکومت می‌کردند؛ ولی درسال ۱۳۱۰م شوالیه‌های سن‌ژان به‌تشویق و تحریك پاپ وفیلیپ‌زیبا به‌رودس حمله‌بردند و آن را به‌تصرف آوردند و به‌حاکمیت منتشاییان و رومیها خاتمه دادند.[۳]

۲. بنوئیت زاخاریای جنوایی‌چندماه قبل از محاصرهٔ قلعهٔ‌ساحلی فیلوکرن واقع در بین‌داریجه‌و طوزله،ساقیز را اشغال کرده بود. آندرونیقوس پیرامپراتور بیزانس که بازپس‌گرفتن آن را دشوار می‌دید به‌شرط اینکه‌آرم امپراتوری همچنان در جزیره محافظت بشود ادارهٔ آن را به‌مدت ده سال به‌زاخاریا سپرد و به‌این ترتیب جنواییها در آن جزیره استحکاماتی به‌وجود آوردند و یك‌امیرنشین تأسیس‌کردند. پس از انقضای ده‌سال دوبار وهربار به‌مدت پنج‌سال قرارداد سابق تمدید شد. پس از مرگ زاخاریا پسرانش مارتن و بنوا نیز آن را تمدید کردند. مارتن درصدد تملك جزیره برآمد. ازاین‌روی درسال ۱۳۲۹م آندرونیقوس جوان با ناوگانی به‌ساقیز آمد و آن جزیره را به‌تصرف درآورد. پس از بازگشت امپراتور،مارتن بازدرصدد اشغال جزیره برآمد، ولی موفق نشد. اما در اثنای جنگ قدرت برسر تصاحب تخت امپراتوری، ساقیز دوباره به دست جنوا افتاد (کانتاگوزن، ج۷/ص۶۸۱).

۳. با تصرف قلعهٔ‌عکا از سوی مملوك مصر، شوالیه‌های سن‌ژان که در آنجا بودند به‌جزیرهٔ‌قبرس پناهنده شدند؛ ولی‌چون پادشاه قبرس مزاحم آنان بود درصدد تصرف رودس‌برآمدند. بخشی از این جزیره در دست ترکان منتشایی و بخش دیگر در دست امپراتوری روم بود. فولکود وویلار رئیس شوالیه‌های سن‌ژان به‌پواتیه رفت و با فیلیپ‌زیبا پادشاه فرانسه وپاپ ملاقات‌کرد وپس‌از تأمین قوایی که گویا گفته‌بود جهت حرکت به‌قدس به‌آن‌نیاز دارد رهسپار رودس‌شد ودر ۱۵ اوت ۱۳۱۰م در آن جزیره نیرو پیاده‌کرد وپس ازیك جنگ چهارساله، تمامی جزیره را به‌تصرف درآورد و بعدها نیز سایر جزایر تابعهٔ آن را اشغال‌کرد (لوبو، تاریخ امپراتوری‌بیزانس، ج ۲۴، باب ۱۰۶، فصل ۱۲).

میخائیل (میشل نهم) که به‌اتفاق پدرش حکومت می‌کرد در سال ۱۳۲۰م در گذشت. او دو پسر به‌اسامی آندرونیقوس ومانوئل داشت. از اینلو آندرونیقوس سخت مورد علاقهٔ پدربزرگش امپراتور آندرونیقوس پیر بود ونزد او بسر می‌برد. آندرونیقوس جوان درصدد احراز مقام امپراتوری بر آمد.

این جنگ قدرت برسر مقام امپراتوری بین آندرونیقوس پیر و آندرونیقوس جوان عاملی دیگر برای تزلزل امپراتوری بود که ریشه‌اش در داخل قرار داشت.[۴] کانتاگوزن وزیر دربار نیز برای امپراتوری آندرونیقوس جوان تلاش می‌کرد. این جنگ برسرتصاحب تاج امپراتوری که سه‌سال ادامه داشت با خلع آندرونیقوس پیر به‌سال ۱۳۲۸م، پس از چهل‌وشش‌سال امپراتوری، وبه‌حکومت رسیدن آندرونیقوس جوان پایان گرفت.

آندرونیقوس جوان، میخائیل آسن پادشاه بلغار را که طرفدار پدر بزرگش بود و برای کمك به‌او آمده‌بود با تهدید بازگردانید و سپس با غازی‌اورخان که‌پس ازتصرف بورسه درصدد محاصرهٔ ازنیق‌بود به‌جنگ برخاست و در این‌جنگ (نبرد پلکانون) شکست خورد و زخمی شد و بگریخت (۱۳۲۹ یا ۱۳۳۰م).[۵]

از دست‌رفتن دو شهر مهم نزدیك به‌استانبول یعنی بورسه و ازنیق در منطقهٔ آناطولی یك ضربهٔ بزرگ اقتصادی بود که برپیکر امپراتوری بیزانس نواخته‌شد. به‌دنبال تصرف این دو شهر در سال ۱۳۳۷م با اشغال ازمیت، امپراتوری یك اسکلهٔ مهم تجاری را نیز از دست‌داد؛ زیرا صنایع کوزه‌گری، ابریشم و بافندگی این‌شهر منافع سرشاری دربرداشت. البته بورسه نیز از نظر ابریشم‌بافی و صنایع بافندگی شهر پیشرفته‌ای به‌شمار می‌رفت.

حضور عثمانیها درکناره‌های دریای سیاه و بغازایچی (سواحل آناطولی) به‌منزلهٔ قطع رابطه پایتخت بیزانس با خارج بود. برای عثمانیها که صاحب نیروی

۴. آندرونیقوس دوم به‌اتفاق میخائیل امپراتوری رامشترکاً اداره می‌کردند. بامرگ میخائیل به‌سال ۱۳۲۵م آندرونیقوس به‌تنهایی ادارهٔ امور امپراتوری را دردست‌گرفت. آندرونیقوس جوان پسر میخائیل به‌مخالفت با پدربزرگ خود برخاست و پس از مدتی درگیری، مقام امپراتوری را ازآن خودکرد.

۵. در این زمینه اطلاعاتی از قول کانتاگوزن، گریگوراس، فرانچس، هال کوندیل‌ولوبو درقسمت مربوط به‌جنگ پلکانون درهمین کتاب درج شده است.

دریایی نبودند امکان نداشت که بتوانند از طریق دریا نیز چنین موقعیتی کسب کنند.

در این ایام، یعنی در سال ۱۳۴۰م، خصم و حشتناك دیگری به‌جمع دشمنان امپراتور بیزانس افزوده شد. استفان دوشان سلطان صرب دست به‌اشغال ماکدونیا زد و حتی برای‌تصرف استانبول به‌قصد توافق باغازی‌اورخان هیأتی به‌دربارعثمانی اعزام داشت.

آندرونیقوس جوان در سال ۱۳۴۱م در چهل‌وپنج‌سالگی وفات یافت وطبق وصیتش‌پسرش یوانیس(ژان)خردسال که از زن فرانسویش به‌نام‌آنا دوساووا متولد شده بود، جانشین او شد وگران‌دومستیك‌کانتاگوزن مقام نایب‌السلطنگی یافت.[۶] کانتاگوزن به‌سبب داشتن مقام نیابت سلطنت تاج امپراتوری برسرنهاد و با وجود تحریکات رقبایش ازیك‌سو وعدم‌پذیرش نیابتش دراستانبول وادرنه از سوی‌دیگر، درادامهٔ سمت‌خویش اصرارورزید وبه‌دیمتوقه رفت وامپراتوری خودرا اعلام کرد (۲۶اکیم۱۳۴۱م).

مردم ادرنه‌که باکانتاگوزن مخالف بودند الکساندر پادشاه بلغار را به‌کمك طلبیدند. الکساندرکه به‌حوالی ادرنه‌آمده بود به‌جای‌کمك به‌مردم، آن نواحی‌را غارت‌کرد وباکانتاگوزن همداستان‌شد. کانتاگوزن باهمهٔ مشکلاتی‌که درگیر آن‌شده بود دست ازادعای خودبرنداشت وبه‌منظوراخذ کمك درصدد اتحاد باسلطان‌صرب برآمد؛ ولی ازاین تلاش نتیجه‌ای نگرفت وسرانجام به‌غازی‌اوموربیگ‌امیر آیدین که درجنگ فوچه بااو آشناشده بود متوسل شد.

اوموربیگ باسی‌ودو فروندکشتی و بیست‌ونه‌هزارسرباز به‌کمك‌کانتاگوزن آمد وبه‌دیمتوقه‌رفت وبلغارهارا ازآنجابیرون‌راند.[۷] اوموربیگ درادامهٔ‌کمك، سال

۶. زن اول‌آندرونیقوس جوان یك‌زن‌آلمانی بودکه ازاوصاحب‌اولادی نشد. ازآنا زن‌فرانسویش صاحب دو دختر ویك‌پسر شد. از این‌دختران یکی همسرغازی‌اورخان شد و دیگری به‌عقد پادشاه بلغار درآمد ویسرش یوانیس هم برتخت امپراتوری نشست (فرانچس).

۷. هنگامی‌که‌کانتاگوزن به‌نزد سلطان‌صرب‌رفت همسرش‌را در دیمتوقه‌گذاشت وهمراه خود نبرد. این همسرکانتاگوزن‌که درآنجا از سوی مخالفان شوهرش در تنگنا قرارگرفته بود سلطان بلغاررا به‌کمك طلبید وبه‌او وعده داد در صورت مرگ شوهرش شهررا تسلیم او خواهدکرد. شاه‌بلغار برای‌آنکه هرچه زودتر دیمتوقه را به‌تصاحب خود درآورد به‌پادشاه صرب‌که شوهر خاله‌اش بود پیغام دادکه‌کانتاگوزن‌را بازهر به‌هلاکت رساند؛ ولی‌سلطان صرب‌این‌پیشنهاد را نپذیرفت. کانتاگوزن هم بی‌نتیجه ودست‌خالی به‌دیمتوقه برگشت.

بعد بازوارد روملی شد ودرنتیجهٔ این کمکها کانتاگوزن ازخطراتی که توسط رقبایش با آن درگیر بود نجات یافت.

درسال ۱۳۴۴م ازمیر یکی ازمهمترین شهرهای ساحلی آیدینیان توسط لاتینها (پاپ، ونیز، رودس، قبرس‌وجنوا) اشغال وناوگانش به‌آتش کشیده شد. درنتیجهٔ این حوادث امید کانتاگوزن درمورد دریافت کمك از آیدینیان نقش بر آب شد وخود دستخوش اضطراب گردید. اوموربیگ نیز به‌اوپیغام داد ازاین پس قادر به‌یاری‌اش نخواهد بود و توصیه کرد بهتر آن است که به‌اورخان‌بیگ پسر عثمان متوسل شود. اوموربیگ که برای مدتی به‌توصیهٔ امیرصاروخان با اروپاییها متارکه کرده بود در سال ۱۳۴۵م ازراه چناق‌قلعه به‌یاری دوستش کانتاگوزن آمد؛ ولی از آنجا که نیروی دریایی‌اش قبلاً به‌آتش کشیده شده‌بود این‌بار به‌همراه نیروی امیرصاروخان وقراسی از چناق‌قلعه به‌ساحل روبرویی روملی گذشت. دراین ایام مومیچلو سردستهٔ راهزنان که قبلاً به‌خدمت کانتاگوزن درآمده بود، از وی رویگردان شد و به‌مخالفت با او برخاست. اوموربیگ، مومیچلو راکه اوباش بسیاری دراطرافش جمع بودند و یکه‌تاز منطقهٔ رودب-ایسکه‌چه تا یونان‌شمالی- بود مغلوب کرد واورا به‌قتل رسانید و درنتیجه‌کانتاگوزن توانست شهرهایی راکه تحت تسلط این راهزن بود به‌تصرف خود درآورد و پس ازآن نیز کانتاگوزن با بهره‌گیری ازکمکهای اورخان‌بیگ به‌اجرای نقشه‌های خویش پرداخت.

برای نخستین‌بار غازی‌اورخان بایك نیروی پنج-شش‌هزارنفری به‌کانتاگوزن کمك کرد و او توانست سواحل دریای‌سیاه را به‌استثنای سوزه‌بولی از تصاحب آنا مادر امپراتور خردسال خارج سازد و بجزآن ادرنه‌را نیز اشغال کند. در مائیس ۱۳۴۶م غازی‌اورخان تئودورا دختر کانتاگوزن‌را به‌عقد ازدواج خود درآورد.[۸]

۸. کانتاگوزن یك‌سال‌پیش‌ازاین ازدواج به‌منظور ایجاد رابطه وخویشاوندی باغازی‌اورخان‌وعده داده بودکه دخترش را به‌عقد ازدواج وی درآورد واونیزیك‌نیروی پنج‌هزارنفری در اختیار کانتاگوزن گذارده‌بود (مورالت، ج/۲ص۵۹۸). کانتاگوزن درتاریخی‌که خود نوشته است‌ضمن اشاره به‌این‌مسأله‌که اورخان خواهان دخترش بود چنین‌می‌نویسد، «امپراتور(کانتاگوزن) در عین‌حال‌که پیشنهاد غازی‌اورخان‌را پذیرفت دراین‌باره بااطرافیان وافراد مورد وثوق‌مشورت کرد. آنان تذکردادندکه دراین‌شرایط خطیر به‌یاری غازی‌اورخان نیازاست، ومطالبی‌ازاین قبیل بیان‌می‌کردند. بجزاین‌کانتاگوزن باآیدین‌اوغلی‌اوموربیگ‌که با اودوستی‌داشت نیز ←

کانتاگوزن پس‌ازآنکه درروملی موقعیت مستحکمی یافت در صدد تصرف استانبول برآمد. وی باقوای خود درحالی که نیروهای کمکی اعزامی اورخان‌بیگ نیز بااوبودند استانبول‌را محاصره کردو پس‌ازیك‌سال‌محاصره، طرفداران کانتاگوزن در استانبول باگشودن دروازهٔ یلدزلی‌قاپی (یدی‌کوله‌قاپوسی) امکان ورود او را به‌شهرفراهم کردند. کانتاگوزن وارد استانبول شد ومقامات استانبول پذیرفتند که او و یوانیس به‌اتفاق امپراتوری‌را اداره نمایند.

غازی‌اورخان درپاییزسال ۱۳۴۷م به‌اسکودار آمد و باپدرزنش ملاقات کرد[۹] و به‌منظور مقابله با صربها یك‌نیروی شش‌هزارنفری در اختیار امپراتورگذاشت.[۱۰] کانتاگوزن‌پس‌ازدریافت‌این‌همه کمك‌ازسوی‌عثمانیهادرسال۱۳۴۷م از آنهارویگردان شد وضمن تماس باپاپ پیشنهادآغاز یك‌جنگ‌صلیبی علیه عثمانیهارا کرد. مذاکره

← مشورت کرد و نظراورا خواستارشد. اوهم اظهارداشت که این‌وصلت‌کاملاً به‌نفع‌امپراتوراست، زیرا اورخان‌نیزچون خود او احساسات صمیمانه‌ای‌نسبت به‌امپراتوردارد وبزرگترین آرزویش این است که شخصاً به‌یاری او بشتابد. و افزود چون اورخان در سواحل ترکیه مستقر است خیلی سریع می‌تواند به‌یاری او بیاید. درپی این‌مشاورتها کانتاگوزن هیأتی نزد غازی‌اورخان فرستاد و به‌او اطلاع‌داد که حاضراست دخترخودرا به‌عقد اودرآورد. اورخان باسی‌فروند کشتی، نیروی سواره‌نظام بسیار و عده‌ای ازافراد مورد وثوق خودرا اعزام داشت. اردوی امپراتور به‌همراه شاهزاده‌خانم به‌سیلیوری آمد. طبق مراسم معمول درزمان امپراتوران سلفی که دختر خودرا به‌خارجیان می‌دادند دستورداد تاتختی‌درخارج ازحومهٔ سیلیوری نهادند. فردای‌آن‌روز امپراتریس به‌اتفاق دیگردخترانش به‌چادرآمد. تئودوراهمسرآیندهٔ اورخان برتخت‌نشست. امپراتور نیزآمد طنابهای پردهٔ ترمه‌دوزی شدهٔ اطراف تخت‌را قطع کرد و تئودورا نشسته بر تخت ظاهر شد، درحالی که خواجگان بر اطرافش شمعدان به‌دست زانو زده بودند و موسیقی مترنم بود. چند روز بعد هیأت ترك‌آمدوباشادی و سرور عروس‌را برد. از تئودورا بامراسم پرشکوهی‌استقبال شد.» (تاریخ کانتاگوزن، ج ۷/ ص ۶۸۹ و۶۹۰).

۹. اورخان‌بیگ درسال ۱۳۴۷م بایك‌ناوگان به‌منظور تبریك به‌پدرزنش به‌مناسبت اشتراك در ادارهٔ امپراتوری بایوانیس به‌اسکودارآمد. همسرش تئودورا نیزبااوبود. پس‌ازاین ملاقات، هنگام بازگشت‌کانتاگوزن به‌استانبول، تئودورا اورا تاشهرمشایعت‌کرد و سه‌روز نزد پدرماند و سپس‌نزد اورخان بازگشت و غازی‌اورخان نیز باناوگان خود به‌کشورش عزیمت‌کرد. علت آمدن اورخان به‌اسکودار به‌منظورقتل امپراتور اصلی، یعنی‌یوانیس، بوده‌است (لوبو، ج۲۵، باب ۱۱۲، فصل ۶۱). باتوجه به‌اینکه اصولا جنایتی صورت نگرفت نوشتهٔ لوبو مسأله‌ای ساختگی وغیرواقعی بوده است.

۱۰. لوبو (ج۲۴، باب۱۱۲، فصل۶۴) می‌نویسد که اورخان یك‌نیروی‌ده‌هزارنفره به‌فرماندهی چهارپسرخود به‌یاری پدرزنش فرستاد که پس ازشکست‌دادن سلطان‌صرب از راه چناق‌قلعه بازگشتند.

دربارهٔ این پیشنهاد تاسال ۱۳۵۳م، یعنی شش سال، طول کشید.

با این همه کانتاگوزن طی این مدت هر بار که به دردسر می افتاد به غازی اورخان متوسل می شد واو نیز باتوجه به نقشه هایی که داشت از یاری او دریغ نمی ورزید؛ به طوری که وقتی درسال ۱۳۴۹م شهرسلانیك توسط دوشان پادشاه صرب اشغال شد قوای پیادهٔ ترك متشکل از بیست هزار نفر به فرماندهی سلیمان پاشا پسر اورخان وماتئوس پسر کانتاگوزن باشرکت نیروی دریایی بیزانس وبیست ودو کشتی ترك موفق به آزاد ساختن آن شهر شدند.

پس از آن دربرخوردی که بین یوانیس وکانتاگوزن رخ داد عثمانیها وجنوا جانب کانتاگوزن را گرفتند، و ونیز وبلغار وصرب به حمایت یوانیس برخاستند. در چنین شرایط حساسی کانتاگوزن که از یاری اورخان برخوردار شده بود، وعده داد که یکی از قلاع شبه جزیرهٔ کلیبولی را در ازای این کمك به اورخان بدهد.[11] او با استفاده از این کمك وبه یاری یك نیروی ده هزار نفری که اورخان دراختیارش گذاشته بود موفق شد پسرش ماتئوس را که در ادرنه محاصره شده بود نجات دهد وموفقیت عظیمی نیز در دیمتوقه درمقابله بانیروهای صرب وبلغار کسب کند(۱۳۵۲م). فرماندهی نیروی کمکی ترك باسلیمان پاشا پسر غازی اورخان بود. سلیمان پاشا هنگام باز گشت به آناطولی درقلعه ای که ازطرف کانتاگوزن در ازای یاری ترکها دراختیار آنان قرار گرفته بود (قلعهٔ چیمپی و یاچیمپه) نیرو مستقر کرد.[12]

کانتاگوزن که تمامی موفقیتهای خودرا مدیون ترکها بود، پس از آنکه موقعیت خود را در تراکیا و ماکدونیا مستحکم کرد در سال ۱۳۵۳م امپراتور اصلی، یعنی یوانیس راکه اوقات خودرا به بیکاری و ولنگاری سپری می کرد، ازسلطنت خلع و اورا به بزجه آطه تبعید کرد.

عثمانیها ازسال ۱۳۵۴م به بعد دراختلافات داخلی بیزانس که برسر تصاحب

۱۱. دومورالت، ج۲/ص۶۳۸.

۱۲. خیرالدین افندی درکتاب تاریخ خود می نویسد که این قلعه چیمپی جیق نام داشت که توسط ترکها به ویران حصار تغییرنام یافت (ج۲/ص۸۶). این قلعه در کتب تاریخ عثمانی به اسامی چمنلیق حصار، چین حصار، چمق قلعه سی، چمبی وغیره ثبت شده است. دراین باره به یادداشت مربوط به بخش عبور به روملی مراجعه کنید.

تاج‌وتخت درگرفته بود مداخله می کردند و سرانجام در سال ۷۴۵ه‍ق/۱۳۵۳م در قلعهٔ چیمپی که در ازای کمکشان به‌کانتاگوزن دریافت داشته بودند جای گرفتند، که می‌توان گفت این جایگیری، آغازی بود برای استقرار واقعی عثمانیها در داخل روملی.

کانتاگوزن هنگامی که آخرین هدف خود یعنی امپراتوری را به‌دست آورد تازه دریافت که حضورعثمانیها دراروپا تا چه‌حد برای امپراتوری می‌تواندخطرناك باشد؛ ولی چه‌سود که‌کار ازکارگذشته بود. ترکها که در سال ۱۳۵۴م کلیبولی را به‌تصرف درآورده‌بودند موفق‌شدند سواحل دریای مرمره‌را تا بولاییر و تکیرطاغ تصاحب کنند.

کانتاگوزن بامشاهدهٔ این احوال به‌غازی‌اورخان پیغام فرستاد که حاضراست در ازای پرداخت ده‌هزار سکهٔ طلا[۱۳] چیمپی‌را از عثمانیها خریداری کند و درضمن درخواست کرده بود که ترکها کلیبولی را ترك گویند و خود اونیز در ازمیت باوی دیدار و ملاقات کند.

غازی‌اورخان درپاسخ به‌درخواست‌کانتاگوزن به‌اطلاع او رسانید که حاضر است چیمپی‌را در ازای دریافت مبلغ مورد نظر به‌وی‌واگذار کند، ولی ازآنجا که کلیبولی را خود به‌تصرف درآورده است، حاضر به‌ترك آن نخواهد بود[۱۴] و نیز به‌سبب‌بیماری قادربه‌ملاقات باوی نیست. کانتاگوزن که تا ازمیت آمده‌بود بدون‌اخذ نتیجهٔ مطلوب به‌استانبول برگشت واین‌بار به‌صرب وبلغار متوسل‌شد وپیشنهاد عقد پیمان‌اتحادی‌علیه‌عثمانیها برای‌محافظت‌مرزشبه‌جزیرهٔ بالکان‌نمود؛ امادولتهای‌صرب وبلغار پاسخ دادند که خطایی‌راکه خود مرتکب‌شده است (امکان بخشیدن به‌اسکان ترکها درروملی) خود نیز باید جبران کند.

امپراتورواقعی یعنی، یوانیس که درجزیرهٔ تنه‌دوس(بزجه‌آطه) زندانی‌بود،

۱۳. مورالت این‌مبلغ را چهل‌هزارسکهٔ طلا ذکر کرده است.

۱۴. کلیبولی درسال ۱۳۵۴م براثر یك زلزلهٔ شدید خراب شد وسلیمان‌پاشا با استفاده از این فرصت‌ترکهارا درآنجا اسکان‌داد. کلیبولی مدتی‌ازتصرف‌ترکها خارج شد، ولی‌سلیمان‌پاشا درسال۱۳۵۶م برای دومین بارآنجارا تصرف‌کرد (مورالت، ج۲/ص ۶۵۴).

به‌کمك فرانچسکو که ازخاندان معروف «کاتیلوزیو»ی‌جنوا بود و وعده کرده بود خواهرخود ماریکارا به‌عقدازدواج اودرآورد، موفق به‌فرارشد و دریك‌روززمستانی سال ۱۳۵۴م موفق به‌ورودبه‌استانبول‌شد[۱۵] وباورود اوقیامی همگانی علیه‌کانتاگوزن که موردنفرت مردم واقع شده بود، درشهر برپا شد. یوانیس ازسوی مردم باشادی استقبال شد وباردیگر تاج امپراتوری برسرنهاد.

کانتاگوزن امپراتورغاصب که دیگر امکان مقابله با وضع موجود را نداشت پیشنهاد حکومت مشترك‌را نپذیرفت وبه‌همراه همسرش به‌صومعه‌پناه برد و به‌سلك رهبانان پیوست (۱۳۵۵م)[۱۶] وسپس به‌صومعهٔ آینه‌رز واز آنجا به‌صومعهٔ قصبهٔ‌مسترهٔ موره رفت‌ودرآنجا معتکف‌شد وتاریخ‌معروف خودرا طی‌سی‌سال‌حیات رهبانیتش نوشت.[۱۷]

سلیمان‌پاشا پس‌ازاستقراردرساحل‌روملی‌فعالیت آغاز کرد وچورلی‌رامتصرف شد. وچون امپراتور توان‌لازم را برای طردترکها ازاین نواحی‌نداشت برای‌اینکه

۱۵. دوکاس می‌نویسد که یوانیس براثرعیاشیها وعیش‌ونوش طی‌عملیاتی از سوی‌کانتاگوزن مغلوب اوشد وبایك‌کشتی استانبول‌را ترك‌گفت ومدت یك‌سال درایتالیا وآلمان بسربرد وپس از دریافت قرض‌هنگفتی به‌بزجه‌آطه رفت وهنگام توقف‌درآن جزیره بافرانچسکو که به‌منظور تصرف یکی ازقلاع کلیبولی به‌آن جزیره رفته بودملاقات کرد وبه‌او وعده داد درصورتی‌که قلمروامپراتوری‌اش‌راکه به‌دست‌کانتاگوزن افتاده‌است ازاوبگیرد وبازپس دهد خواهرخود ماریا را به‌عقد ازدواج او درخواهدآورد. آنان به‌مقصد استانبول عزیمت‌کردند. چون پشت حصارشهر رسیدند باحیله وترفندی موفق‌به‌گشودن اودی‌یرتا (درب‌مجاور کوشك‌دوم) شده، بادوهزار نیرو واردشهرشدند وبه‌محلاتی‌ازشهر که افراد خانوادهٔ پاله‌ئولوقوس ساکن‌بودند پیغام فرستادند وسرانجام‌فردای آن‌روزبا فریادهای«زنده‌باد یوانیس‌پاله‌ئولوقوس»، یوانیس برتخت‌امپراتوری‌نشست. درپی‌این‌حادثه، کانتاگوزن معتکف صومعهٔ پریولپتوس شد؛ موهای سرخودرا تراشید وبه‌سلك‌راهبان درآمد (تاریخ دوکاس، چاپ بن، ص ۴۰ــ۴۳).

۱۶. مائتو یا ماتئوس پسرکانتاگوزن‌که به‌اتفاق پدر درادارهٔ اموراامپراتوری‌شرکت‌داشت پس‌از کسب بعضی ازموفقیتها درسایهٔ‌کمك صربستان وترکها، بایك نیروی‌کمکی پنج‌هزارنفری که از شوهرخواهرش غازی‌اورخان دریافت داشته بود، طی‌حمله‌ای به‌بلغارستان در حوالی فیلبه شکست خورد و اسیر شد. بلغارها وی‌را تسلیم یوانیس‌کردند. او نیز سرانجام چون پدرش ازداعیهٔ امپراتوری صرف‌نظرکرد (۱۳۵۷م).

۱۷. کانتاگوزن درتاریخ خودضمن شرح وقایع بین‌سالهای ۱۳۲۰ تا۱۳۵۶م ــ یعنی‌شرح‌وقایع زمان خودــ اعمال‌خویش‌را محق جلوه داده‌است. گریگوراس مورخ‌معاصراوبسیاری ازاین وقایع‌را جرح کرده است. امپراتوری‌کانتاگوزن چهارده‌سال ــ از ۱۳۴۱ تا۱۳۵۵م‌ــ ادامه داشت.

تاحدی ازاستیلای آنها براین نواحی جلوگیری کند ناگزیر کوشش داشت بااورخان مناسبات حسنه داشته باشد. برای مثال می‌دانیم که غازی‌اورخان از تئودورا دختر کانتاگوزن پسری به‌نام شاهزاده‌خلیل داشت؛ در سال ۱۳۵۶م[۱۸] وی به‌هنگام گردش با قایق در خلیج ازمیت اسیر دزدان دریایی‌فوچه شد. دزدان دریایی او را به‌فوچه بردند و امپراتور یوانیس نجات این کودك را متقبل شد و ناوگاونهای خود را که در بزجه‌آطه، لیمنی و بیدللی مستقر بودند به‌حرکت درآورد و به‌فوچه رفت و با پرداخت یکصدهزار [illegible] امیرفوچه (نیمی ازاین‌مبلغ‌توسط یوانیس‌ونیم‌دیگر توسط اورخان تأمین شده بود) شاهزاده راآزاد ساخت و به‌استانبول برگشت و ازآنجا به‌ازمیت رفت و او را تحویل پدرش داد (مارت۱۳۵۹م). ضمن معاهده‌ای که درسال ۱۳۵۹م بین یوانیس و اورخان‌بیگ منعقد شد، یوانیس استقرارعثمانیها را درروملی به‌رسمیت شناخت وقرار براین‌شدکه دخترده ساله‌اش‌را به‌عقد شاهزاده خلیل درآورد.[۱۹]

به‌این ترتیب کشاکش و درگیری برسرتصاحب مقام امپراتوری بین رقبا در امپراتوری بیزانس ودرخواست یاری هریك ازطرفین مخاصمه ازدولتهای عثمانی، صربستان وبلغارستان وواگذاری اراضی‌امپراتوری به‌یاری‌کنندگان در ازای کمك، سقوط امپراتوری‌را تسریع کرد. از این‌جنگ‌قدرت بیش از همه عثمانی بهره برد. ولی بعدها براثرانتشارسریع نفوذعثمانی درشبه‌جزیرهٔ بالکان، رقبای مقام‌امپراتوری ناگزیر از توسل به‌دولتهای لاتین شدند. این توسل منجر به‌این شدکه دورقیب در تنگنای تغییرمذهب از ارتودوکس‌به‌کاتولیك قرارگرفتندکه بعداً به‌آن‌اشاره‌خواهد شد.

دراثنای تسلط عثمانیها بربالکان، این دولت توانست به‌شیوه‌ای بسیارجالب واستادانه ازنفرت ملیتهای مختلف ساکن دراین‌جزیره، از رقابت شدید ونیز و جنوا، از اختلافات موجود درکلیسا، از نفرت ووحشت مردم شبه‌جزیرهٔ بالکان از

۱۸. مورالت تاریخ دستگیری شاهزاده خلیل‌را سال ۱۳۵۷م ذکر کرده است.
۱۹. مورالت، ج۲/ص۶۶۱ ومقالهٔ اسکندرهوجی بیگ به نقل ازگریگوراس (مجلهٔ انجمن تاریخ ترك، سال اول، ص ۲۴۹ و۲۵۱).

خطر گسترش مذهب کاتولیک که از شمال آن را تهدید می کرد ، از بار مالیاتی که بردوش مردم آن‌سامان سنگینی می کرد وبالاخره ازبحرانهای مالی واقتصادی‌حاکم استفاده کند.

در سال ۱۳۶۱م لورنزو چلسی دوك ونیز به‌امپراتور یوانیس پیشنهاد پیمان اتحادی علیه عثمانیها را کرد؛ ولی توافقی به‌دست نیامد. امپراتور که ازسوی ونیز امیدش نقش بر آب شده‌بود برای‌یافتن کمك به‌اروپارفت وازآنجا سری به‌مجارستان زد و به‌دیدار لایوش پادشاه‌آن کشور شتافت ومتعهد شد در صورتی که لایوش به‌او کمك کند مذهب‌کاتولیك را خواهد پذیرفت. پیشنهاد تغییرمذهب ازسوی امپراتور درصورت دریافت کمك از زمان میخائیل پالهئولوقوس (۱۲۶۱-۱۲۸۲م) آغازشده بود. اوکه از زیان ناشی از اختلافات مذهبی آگاه بود درصدد رفع این اختلافات برآمد. شاید هم‌انگیزهٔ دیگری دراین کارداشت، به‌این‌معنی که چون استانبول را از تصرف لاتینها خارج ساخته بود هراسان از دشمنی آنان درصدد درآمد تابیزانس‌را به‌سوی کلیسای غرب‌جذب کند، ولی دراین کارموفق نشد[۲۵]؛ حتی‌آندرونیقوس دوم پس‌ازمرگ پدرناگزیر ازلغوموافقتنامهٔ منعقد بین‌پاپ و پدرش شد. باری، یوانیس امپراتور بیزانس که سخت درمانده شده ودرتنگنا قرارگرفته‌بود بااستفاده‌ازموقعیت مادرش که منسوب به‌یکی ازخاندانهای مشهورکاتولیك‌بود، به‌امید دریافت‌کمك از

۲۵. در صداقت میخائیل‌پالهئولوقوس‌مبنی برایجاد اتحاد بین دوکلیسای ارتودوکس وکاتولیك تردید وجوددارد ، زیرا او استانبول را ازتصرف‌لاتینها خارج ساخته بود و لاتینها درصدد بازپس‌گرفتنش بودند. شاید از این‌روی میخائیل‌مسألهٔ اتحاد دوکلیسارا پیش‌کشیده‌بود تا بتواند از حُمله‌ای‌که احتمال داشت ازسوی‌لاتینها صورت بگیرد، پیشگیری‌کند.

به‌هرحال وی بلافاصله پس‌از استرداد استانبول به‌پاپ مراجعه‌کرد و پیشنهادات زیررا به‌او داد:

۱) هنگام اجرای‌مراسم‌دینی‌نام پاپ نیزهمراه بانام چهاررئیس‌کلیسای ارتودوکس‌برده شود؛

۲) مقام‌پاپ بالاترین مقام دینی به‌حساب آید؛

۳) مقام پاپ درصدر همهٔ مقامات قرارگیرد.

این‌پیشنهاد امپراتور براثراعتراض مردم‌که به‌تشویق‌کشیشها صورت‌گرفته‌بود عقیم‌ماند. فرانچس عقیده داردکه این پیشنهادات، پیشنهاداتی‌معقول و منطقی ازسوی امپراتور بوده است.

غرب باز به‌سیاست پیشین متوسل‌شد وبه‌اروپا رفت.

در سال ۱۳۶۶م کنت‌ساووا آمادئه ـ دایی‌یوانیس ـ براثرنامهٔ پادشاه مجار و اصرار پاپ باهزاروپانصدسرباز وپنج کشتی‌جنگی به‌قصد نبرد باعثمانیها حرکت کرد. دراین‌جنگ که «جنگ‌مقدس»نام‌گرفته بودبجز کنت‌ساووا، مجارستان‌وقبرس نیزشرکت‌داشتند. آمادئه درصدد جلب‌نظر ونیزهم برآمده بود. «جنگ‌مقدس» در اول تموزسال۱۳۶۶م اعلان شد.

آمادئه بانیروهایی که‌ازاگری‌بز و میدیللی گردآورده‌بودوارد مرمره‌شدوشهر کلیبولی رادرمحاصره گرفت. عثمانیهاهنوز برای‌مقابله‌بااوناوگان ودریانورد ورزیده نداشتند. کلیبولی پس ازاندك مقاومت سقوط کرد واواخراگوست همان سال اشغال شد وپس‌ازآنکه حدود سی‌ماه درتصرف لاتینها ماند در۱۴حزیران ۱۳۶۷م به‌روملی واگذارشد. هنگامی که یوانیس از راه بلغارستان ازمجارستان بازمی گشت، پادشاه بلغار که ازقصد مجارها دایربراستقرار دربلغارستان به‌خشم آمده بود به‌شیشمان پیغام داد که مانع ازعبوریوانیس ازبلغارستان‌شود. درنتیجه یوانیس دستگیرودرنیکبولی زندانی‌شدوچندین‌ماه درآنجا به‌انتظاریك‌ناجی‌ماند.[۲۱]

برای‌آمادئه امکان نداشت که بااین نیروی اندك به‌جنگ ادامه دهد. پس از تصرف کلیبولی تمام هم‌خودرا صرف‌نجات خواهرزاده‌اش امپراتور کرد. سواحل بلغارستان‌را دردریای سیاه تحت حملات خودگرفت وبعضی‌ازمناطق‌را نیزمتصرف شد، ولی‌موفق‌به‌تصرف وارنه که‌به‌محاصره‌اش درآورده بود، نشد؛ منتهااین‌عملیات سریع وشدید پادشاه بلغار را به‌وحشت انداخت وآمادئه بااعزام هیأتی‌به‌نزد سلطان بلغار، موفق به‌آزاد ساختن‌امپراتورشد (۱۳۶۶م).

امپراتور به‌استانبول‌باز گشت. آمادئه‌دایی‌او به‌پاداش آزادساختنش‌درخواست پول‌کرد وازاوخواست که مذهب‌کاتولیك‌را بپذیرد؛ ولی هیچ‌یك از خواسته‌هایش جامهٔ عمل نپوشید و اختلاف و درگیری بین دو کلیسا تسلط ترکانرا آسانتر کرد. بلغارها ترجیح می‌دادند که به‌جای وابستگی به‌کلیسای لاتین در مذهب خود باقی

۲۱. به‌عقیدهٔ زیره‌چك، یوانیس برای مقابله باعثمانیها جهت اخذکمك به‌بلغارستان‌رفته بود که به‌وسیلهٔ شیشمان دستگیر می‌شود.

بمانند وتحت نفوذعثمانیها که به‌آزادی عقیده ومذهب احترام می‌گذاشتند، زندگی کنند.

امپراتوریوانیس دوم علی‌رغم دشمنی پاپ‌بااتباع او و زنش، به‌منظوراتحاد کلیسا جهت ملاقات پاپ بازهم به‌اروپا رفت و پسربزرگش آندرونیقوس‌را به‌جای خود گذاشت.[۲۲] امپراتور که به‌رم رفته بود درحضورچهارکاردینال به‌مذهب‌کاتولیك درآمد (۱۳۶۹م) . پاپ تغییرمذهب امپراتور را اعلام‌کرد وازکشیشان رم خواست که معارض او نشوند؛ ولی کشیشان که خواسته‌هایشان عملی‌نشده بود به‌توصیهٔ پاپ توجهی نکردند ودرنتیجه ازکاتولیك‌شدن امپراتورنتیجهٔ مثبتی برای رفع‌اختلافات حاصل نشد.

یوانیس باآنکه به‌مراکزمهم اروپا سرزده ووعده‌هایی نیز در مورد دریافت کمك به‌او داده بودند ولی به‌هیچ‌یك از این وعدووعیدها عمل نشد و بادست‌تهی به‌کشورش بازگشت و در راه به‌سبب بدهی که به‌دولت ونیز داشت توقیف شد. از پسرامپراتور یعنی آندرونیقوس درخواست پول‌شد، ولی پاسخ منفی بود. سرانجام پسردیگرش، مانوئل والی‌سلانیك، باارسال مبلغ موردنظرسبب آزادی پدرش شد.

امپراتور برای دریافت‌کمك درسال۱۳۷۳م نماینده‌ای به‌نزد پاپ و همچنین به‌غرب اعزام‌داشت؛ ولی‌چون‌نتیجه‌ای‌نگرفت، امیدش‌بکلی‌ازآن‌سوقطع‌شدوناچار با سلطان مراداول پادشاه عثمانی توافق کرد و به‌موجب پیمان منعقده تسلط عثمانیها را به‌رسمیت‌شناخت وبالتبع ناچار ازپرداخت‌خراج سالانه نیزشد وپسرکوچکش تئودور را به‌عنوان گروگان به‌دربارعثمانی فرستاد.

عصیان ساوجی بیگ وآندرونیکوس

امپراتور یوانیس‌پنجم‌درسال ۱۳۷۳م پسردوم‌خود مانوئل‌را که والی‌سلانیك بود درمقام‌شرکت دراداره‌امورامپراتوری‌نزدخود فراخواند وهنگام‌عزیمت به‌اروپا او را به‌جای خویش گمارد و به‌این ترتیب حق پسربزرگش‌راکه ولیعهد بود نادیده

۲۲. یوانیس چهارپسر به‌اسامی‌آندرونیقوس، مانوئل، تئودوروس و میخائیل‌داشت. آندرونیقوس بزرگترینشان بود.

گرفت. علت اتخاذ این تصمیم ازسوی یوانیس خودداری آندرونیقوس از پرداخت پول مورد تقاضای ونیز بههنگام دستگیری پدرش بود. آندرونیقوس که ازاین‌مسأله سخت دل‌آزرده شده بود ازغیبت پدر که بههمراه‌سلطان‌مراد برای‌سرکوب‌شورش بعضی ازامرای آناطولی‌به‌آن‌منطقه رفته‌بود استفاده کرد وباساوجی‌بیگ پسرسلطان مرادکه اوهم قصد تصاحب سلطنت‌را درغیاب پدرداشت درادرنه ملاقات کرد و این دوپسر باراهنمایی‌رومیها بایکدیگر به‌توافق رسیدند وعلیه پدرانشان عصیان کردند.[۲۳]

سلطان‌مراد بلافاصله وارد روملی شد و در نزدیکی استانبول در محلی به‌نام آپیقریدن به‌نیروهای این دویاغی حمله برد و دوشاهزادهٔ عاصی که شکست خورده بودند به‌دیمتوقه گریختند، ولی‌درآنجا دستگیرشدند(۷۸۷هق/۱۳۸۵م). مراددستور داد نخست به‌چشمان پسرش میل کشیدند و سپس او را به‌قتل رساندند.[۲۴] به‌چشمان آندورنیقوس نیزکه تحویل امپراتور داده‌شده بود میل کشیدند، اماچشمانش کاملاً کورنشد وبعداً تاحدی بهبودیافت؛ تنها یك‌چشمش کورشده بود.[۲۵]

واقعهٔ سرز

پس‌ازحادثهٔ مذکورحادثهٔ دیگری رخ‌داد که موجب وحشت امپراتور شد و ضمناً سلطان‌مراد اول‌را نیزمشکوك کرد. مانوئل پسردوم یوانیس شریك حکومت و والی‌سلانیك به‌منظورتصرف سرز ازشهرهای مرزی‌عثمانی درصدد برآمد تارومیان

۲۳. در تواریخ عثمانی عصیان ساوجی‌بیگ در سال ۷۸۷ هق/۱۳۸۵م قید شده است. در منشآت فریدون‌بیگ آمده است هنگامی‌که ساوجی والی‌بورسه بود دست به‌شورش‌زد و در حوالی‌نهر نیلوفر دستگیر شد و به‌چشمانش میل‌کشیدند (ج ۱/ص ۱۰۶)، اما سخن ازقتل او به‌میان نیامده است. منابع تاریخی بیزانس این‌حوادث را صحیح‌ترنقل کرده‌اند.

۲۴. درکتب تاریخ بیگانه آمده‌است‌که ساوجی‌بیگ پسری به‌اسم داوود داشت‌که این‌شاهزاده نزد سیگیسموند‌پادشاه‌مجاربسرمی‌برد. به‌هنگام پیروزی نیروهای آلبانی‌به‌فرماندهی آندره‌توپیه برنیروهای علی‌بیگ پسراورنوس‌اوغلی به‌سال ۱۴۳۳م، داوود ازسوی سیگیسموند‌به‌همراه هیأتی جهت تشویق آلبانیها به‌مقاومت اعزام شد.

۲۵. دوکاس می‌نویسد‌که سلطان‌مراد سه‌پسر به‌اسامی بایزید، ساوجی وگوندوز داشت و پسری‌که علیه او عصیان‌کردگوندورز بود (چاپ بن، ص۴۵). فرانچس به‌جای ساوجی ازموسی‌چلبی نام برده است.

ساکن آن شهررا علیه عثمانیها به‌شورش وادارد و ضمن توافق با پاره‌ای از رومیان ساکن سرز تصمیم براین شد که محافظان ترك قلعه‌را کشته، شهررا تسلیم مانوئل کنند. سلطان‌مرادپس‌ازآگاهی‌ازاین‌تصمیمات نیرویی به‌فرماندهی چندرلی‌خلیل‌خیرالدین‌-پاشا به‌سلانیك اعزام داشت تامانوئل را زنده یامرده به‌چنگ بیاورد. خیرالدین‌پاشا سلانیك‌را محاصره کرد، ولی مانوئل‌ازطریق دریا به‌استانبول گریخت. دراین‌ماجرا بعضی ازساکنان‌مرزکه بامانوئل درتماس پنهانی‌بودند اعدام شدند.[۲۶]

مانوئل قصد ورود به‌استانبول‌را داشت، ولی‌امپراتور ازترس سلطان‌مراد از ورود اوبه‌داخل‌شهرجلوگیری کرد. ازاین‌روی‌مانوئل‌نزدیکی‌از اقوامش که ازامرای جنوابود به‌میدللی‌رفت، ولی‌اونیزروی‌خوش به‌وی‌نشان نداد. سرانجام‌پسرامپراتور که درمانده شده بود به‌بورسه نزد سلطان‌مراد رفت و خود را تسلیم کرد و تقاضای عفووبخشش‌نمود. سلطان‌مراد نیزوی‌را نزدپدرش فرستاد.[۲۷]

مسألهٔ بزجه‌آطه

همان‌گونه‌که پیش‌ازاین‌گذشت امپراتور یوانیس به‌هنگام بازگشت از اروپا به‌سبب بدهیهای‌خود ازسوی‌دولت ونیزتوقیف وباپرداخت قسمتی‌ازاین‌بدهی‌توسط پسرش آزادشدوبه‌استانبول‌بازگشت. وی‌برای‌پرداخت‌ماندهٔ بدهی‌خویش«تنه‌دوس» یعنی‌بزجه‌آطه را به ونیزفروخت.

دولت جنوا رقیب‌دولت ونیزکه ازاین‌معامله سخت‌به‌خشم‌آمده بودناوگانی به‌بندرگالاتا فرستاد وآندرونیقوس راکه به‌چشمانش میل‌کشیده بودند ودراستانبول زندانی بود فراری‌داد واو نیز پس‌ازآزادی، خودرا امپراتور اعلام‌کرد (۱۳۷۶م.

۲۶. درکتب تاریخ روم (فرانچس و هال‌کوندیل) وگیبونس به‌نقل از این منابع (ترجمهٔ راغب خلوصی،ص۱۳۰) تاریخ وقوع این حادثه را سال ۱۳۷۴م ذکرکرده‌اند. فرانچس واقعهٔ سرز را پیش‌ازحادثهٔ ساوجی وآندرونیقوس می‌داند وگیبونس عقیده‌داردکه این‌حادثه پس ازماجرای ساوجی وآندرونیقوس اتفاق افتاده است.

۲۷. فرانچس‌عقیده داردکه‌واقعهٔ سرز وپناهنده‌شدن مانوئل به‌سلطان‌مراد پیش‌از عصیان ساوجی بوده است.

امپراتور جدید در ازای این خدمت بزجه‌آطه را مجدداً به‌جنوا داد.[۲۸] برای احرازمقام امپراتوری توسط آندرونیقوس عثمانیها نیز چهارهزار نیروی پیاده و شش هزار سواره‌نظام در اختیار اوگذارده بودند. آندرونیقوس که به‌امپراتوری رسیده بود دو امپراتورپیشین یعنی پدر و برادرش مانوئل‌را درهمان محلی که قبلاً خودش زندانی بود محبوس ساخت.

این‌بار ونیزیها درصدد برآمدند تا امپراتور پیشین را که بزجه‌آطه را به‌آن دولت فروخته بود ازبندآزادسازند و نخستین اقدامشان باشکست روبروشد؛ ولی‌در سال۱۳۷۹م موفق‌شدند یوانیس و پسرش مانوئل را از بندآزاد ساخته،آنهارا فراری دهند. پدروپسربه‌دولت عثمانی پناهنده‌شدند. سلطان‌مراد خداوندگار، یوانیس‌را باز به‌امپراتوری منصوب کرد. در مقابل ، یوانیس متعهد شدکه ضمن پرداخت سالانه سی‌هزارسکهٔطلا درمقام‌خراج، درصورت نیازدولت‌عثمانی یك‌نیروی دوازده‌هزار نفری دراختیار این‌دولت قراردهد.

دوران امپراتوری‌آندرونیقوس‌پیر سه‌سال طول کشید. یك‌بار درسال۱۳۹۰م یوانیس جوان پسر آندرونیقوس با استفاده از دوری عمویش مانوئل از استانبول، پدربزرگش‌را از سلطنت برکنارکرد وخود امپراتور شد ؛ ولی هنگامی که مانوئل به‌همراه حکمران‌عثمانی به‌استانبول بازگشت اونیزاقدام‌به‌فرارکرد[۲۹] وآندرونیقوس

۲۸. مسألهٔ بزجه‌آطه منجر به‌جنگ شدیدی بین‌جنوا و ونیز شدکه سرانجام در سال ۱۳۸۱م با پادرمیانی آمادئه کنت ساووا غائله فیصله یافت. به‌موجب موافقتنامه، سناتوی ونیزبزجه‌آطه را به‌مدت دوسال دراختیارآمادئه قرارداد واونیز متعهد شدکه نسبت به‌تخریب استحکامات نظامی موجود درآن جزیره‌اقدام کند.

۲۹. روزی‌یوانیس‌پیر ومانوئل‌گریختند ونزدبایزید رفتند. یوانیس بااورخان‌بیگ پدربزرگ بایزید از خویشاوندان خود سخن‌گفت و از دوستی‌خود با سلطان‌مراد بحث‌کرد و ازپسرش آندرونیقوس به‌بایزید شکایت برد. مانوئل تعهدپرداخت خراجی بیش ازخراج مقرره‌توسط برادرش را اعلام داشت وگذشته ازآن متعهد شدکه در جنگهای سلطان‌مراد دوازده‌هزار سرباز دراختیاروی قراردهد. به‌دنبال‌این‌تماس،بایزید نظرسناتو را درموردامپراتوری‌یکی ازدوبرادرسؤال‌کرد .پاسخ‌سناتو موافقت باامپراتوری‌مانوئل‌بود. ازاین‌روی‌بایزید نیرویی دراختیار یوانیس وپسرش قرار داد وآنهارا بازگردانید. به‌دنبال این اقدام، پسر وپدر در کلیسای حواریون (درمحلی که امروز مسجد فاتح قرار دارد) تاجگذاری کردند (فرانچس، ترجمهٔ میرمیراوغلی).

وپسرش یوانیس به‌فرمانداری سلانیك منصوب شدند وتازمان فتح این‌شهر به‌دست بایزید دراین‌مقام بودند.

دراین‌بین یوانیس‌پیر دراستانبول بود و شریك سلطنتش مانوئل درآناطولی در رکاب سلطان عثمانی به‌همراه نیروهایی که تعهدکرده بود در اختیار ترکها قرار دهد، بسرمی‌برد. حتی‌درسال ۱۳۹۰م وقتی که‌سلطان بایزیدبه‌جای پدربرتخت‌سلطنت نشست مانوئل همراه او در جنگی که بایزید علیه امرای‌آناطولی و تصرف آلاشهر آغازکرده بود شرکت داشت. در سال ۱۳۹۱م مانوئل هنگام بازگشت از جنگ قرامان به‌بورسه خبردرگذشت پدرش‌را شنید وبدون کسب اجازه از سلطان‌بایزید با عجله خودرا به‌استانبول رسانید. سلطان‌عثمانی که ازاین‌عمل‌به‌شك‌افتاده بودنیرویی به‌سوی استانبول‌گسیل‌داشت واین‌شهررا مدت شش‌ماه به‌محاصره درآورد.

در ایامی که سلطان‌مجارسیگیسموند درصدد تهیهٔ مقدمات جنگ علیه دولت عثمانی بود ومتحدان را به‌دور خودگرد می‌آورد به‌مانوئل نیز مراجعه‌کرد و از او کمك خواست. بنابه‌نوشتهٔ فرانچس این پیشنهاد چون بارانی که به‌زمین تشنه ببارد مورد استقبال مانوئل قرارگرفت وآن را بارضایت‌کامل پذیرفت و در نهان به‌تهیهٔ مقدمات امرپرداخت. حتی نیروهای کمکی‌راکه تعهدکرده بود درجنگ نیکبولی دراختیارسیگیسموند بگذارد، اعزام داشت.

سلطان‌بایزید پس‌ازپیروزی نیکبولی محاصرهٔ استانبول‌را تنگترکردومانوئل دراواخر سال ۱۳۹۹م به‌منظور دریافت کمك به‌اروپارفت. امپراتور به‌هنگام‌عزیمت به‌این‌سفریوانیس‌پسر آندرونیقوس کوررا به‌جای خود گمارد. مانوئل‌نخست‌به‌موره رفت وهمسرش‌را نزد برادرش تئودوروس در مودون‌گذاشت وسپس‌رهسپار ایتالیا شد[۳۰] وپس‌ازدریافت وعدووعید بسیار، ایتالیارا به‌قصد فرانسه ترك‌گفت. دراین‌اثنا بین یلدرم‌بایزید و تیمورجنگ درگرفت وبایزید بایوانیس مصالحه‌کرد. به‌موجب این توافقنامه امپراتور تعهدات سنگین‌تری‌را به‌عهده‌گرفت و مقررشد در استانبول

۳۰. وقتی‌تئودوروس دانست امپراتور به‌چه‌قصدی خیال‌رفتن به‌اروپارا دارد به‌او هشدار دادکه درخواست‌کمك از اروپا به‌منزلهٔ‌کلیدی برای تسلط لاتینها است؛ ولی مانوئل ازاین هدف منصرف نشد.

(درمحلهٔ سیرکه‌جی) دادگاه‌اسلامی ـ باقاضی‌شرع ـ موجودیت یابد؛ برای ترکها هفتصدخانه ودومسجد احداث گردد وهمه‌ساله ازعایدات باغها و بوستانهای خارج شهرمبلغی به‌خزانهٔ عثمانیها پرداخت شود. بلافاصله پس‌ازعقد این‌توافقنامه ازناحیهٔ طراقلی‌وگوینق مهاجرانی به‌استانبول‌انتقال‌یافتند وقاضی نیزتعیین‌شد.

دراثنای‌محاصرهٔ استانبول به‌منظورجلوگیری از ارسال‌کمك به‌آنجاحملاتی توسط یعقوب‌پاشا واورنوس‌پاشا به‌موره واطراف‌آن‌صورت گرفت. حتی‌حکمران موره در اثر این حملات به‌رودس رفت و اسپارطه راکه مرکز حکومتش بود به‌شوالیه‌های رودس فروخت ؛ ولی چون مردم این معامله را قبول نداشتند، ناگزیر پول‌را پس‌داد ودوباره به‌موره برگشت.

امپراتوری مستقل مانوئل سی‌وچهارسال(ازسال۱۳۹۱تا۱۴۲۵م) طول کشید ومحاصرهٔ آنکارا سبب‌شد نیم‌قرن دیگر به‌عمرامپراتوری افزوده شود.

امپراتورمانوئل‌هنگامی که درپاریس‌بود خبراسارت بایزید ومحاصرهٔ آنکارا راشنید؛ پس‌بلافاصله اروپارا که مدت دوسال درآن به‌خاطردریافت‌کمك‌سرگردان بود ترك‌گفت و از طریق ونیز و موره به‌شتاب به‌استانبول بازگشت[۳۱] (۱۴۰۳م) و برادرزاده‌اش‌راکه قبلاً به‌جای خویش به‌نیابت سلطنت منصوب کرده بود، توقیف کرد واورادرجزیرهٔ‌لمنی‌زندانی‌ساخت. سپس‌ترکهایی‌راکه توسط‌بایزیدبه‌استانبول منتقل شده بودند اخراج کرد ؛ دادگاه اسلامی‌را تعطیل ساخت وضمن اعزام هیأتی به‌نزد تیمور، به‌او پیغام دادکه تابعیت اورا می‌پذیرد وخراج پرداختی به‌بایزیدرا از آن‌پس‌به‌اوخواهد داد.

دراین کش‌وقوس، تیمور ازمیررا تصرف‌کرده و به‌مانوئل پیغام فرستاده‌بود که به‌منظور ورود او به‌روملی کشتی‌آماده‌کند. امپراتور با شنیدن این پیغام سخت دستپاچه‌شد ودریافت که‌اشغال‌استانبول‌حتمی‌است؛پس‌ازپاپ‌ودولت‌ونیزدرخواست کمك‌کرد.

۳۱. هال‌کوندیل می‌نویسدکه مانوئل قبل ازواقعهٔ تیمور ازراه مجارستان به‌استانبول بازگشت؛ ولی‌نظر فرانچس ودوکاس و واسیلیف همان‌است‌که‌مادرمتن‌نقل‌کردیم. احتمالا هال‌کوندیل بازگشت‌یوانیس‌پنجم‌را ازراه‌مجارستان‌باحادثهٔ‌اخیرمخلوط‌کرده‌است. مانوئل‌درسال۱۴۰۳م به‌استانبول بازگشته بود.

تقسیم دولت عثمانی و بروز جنگ بین شاهزادگان بر سر کسب قدرت سبب شد که امپراتوری نفس راحتی بکشد و در نتیجهٔ توافق با امیرسلیمان چلبی بعضی از نواحی اطراف استانبول را به انضمام مناطق ساحلی دریای سیاه تا بالکان و نیز سلانیك و تسالیا را تصاحب نماید. شاهزادگان که با یکدیگر در گیر بودند، به یاری امپراتور و بالطبع با یك رشته فداکاریها وارد روملی می شدند.

امپراتور مانوئل، محمدچلبی را در آناطولی علیه موسی چلبی که در ادرنه داعیهٔ حکومت داشت و استانبول را به محاصره در آورده بود تحریك می کرد؛ زیرا موسی چلبی شهرهای ساحلی مرمره و حوالی چتالجه واقع در روملی را که برادرش امیرسلیمان به بیزانس واگذار کرده بود پس گرفته، تسالیا را آزاد ساخته، رو به سوی استانبول نهاده و آنجا را محاصره کرده بود.

امپراتور برای مقابله با این اقدامات موسی چلبی، شاهزاده اورخان پسر سلیمان چلبی را که نزد او به صورت گروگان بسر می برد به روملی و از آنجا به سلانیك و تسالیا فرستاد. از این روی موسی چلبی دست از محاصرهٔ استانبول کشید و به سوی اورخان چلبی حرکت کرد. اورخان چلبی گریخت و از راه سلانیك به استانبول بازگشت؛ ولی به سبب توافقی که بین مانوئل و محمد چلبی صورت گرفت امپراتور از پذیرفتن اورخان به استانبول خودداری کرد. وی به ناچار به قارین آباد بلغارستان رفت و به دست محمدچلبی اسیر شد و به دستور او به چشمانش میل کشیدند[۳۲] و در بورسه مقیمش کردند.

ورود محمدچلبی به روملی جهت حمله به موسی چلبی با کمك امپراتور صورت

۳۲. بنا به نوشتهٔ نشری (ص۵۲۴) اورخان چلبی پسر امیرسلیمان که نزد امپراتور بسر می برد هنگام بازگشت به استانبول بر اثر توافقی که بین امپراتور و محمدچلبی صورت گرفته بود نتوانست وارد استانبول شود؛ از این روی به قارین آباد بلغارستان گریخت و از آنجا قصد ورود به افلاق کرد. ولی آقنجیهای آن حوالی دست از او بر نداشتند و برای آنکه به حکمرانی اش برسانند اورا به یانبولی بردند. اما وقتی محمدچلبی آنان را تارومار کرد للهٔ اورخان که ژامانوس نام داشت اورا به بورسه فرستاد و نزد محمدچلبی برد و او نیز دستور داد که به چشمانش میل کشیدند؛ سپس اورخان را به بورسه فرستاد و عایدات حاصل از گیوه آق حصار را برای گذران معاش به او اختصاص داد. محمدچلبی هر بار که به بورسه می رفت با اورخان ملاقات می کرد. عاشق پاشازاده نیز در بارهٔ شاهزاده اورخان چنین شرحی دارد (ص۸۶)، منتهی نامی از امیرسلیمان برده نشده است.

گرفت وحتی زمانی هم که مغلوب موسی شد به استانبول پناهنده شد و از حمایت مانوئل بهره گرفت. محمد چلبی پس از آنکه در سال ۸۱۶ه‍ق/۱۴۱۳م بر موسی چلبی پیروز شد، به دوستی خود با امپراتور ادامه داد و به تعهداتش صادق ماند و اراضی ای را که موسی چلبی از امپراتور گرفته بود به او پس داد. ولی امپراتور با در نظر گرفتن مصالح کشورش هیچ فرصتی را برای در گیر کردن و سر گرم ساختن عثمانیها از دست نداد و قصد بهره گیری از اوضاع آشفتهٔ داخلی دولت عثمانی را داشت. به همین منظور بود که مصطفی چلبی پسر بایزید را که پس از جنگ آنکارا به عرض اندام پرداخته و به استانبول رفته بود از راه افلاق به روملی گذراند و بالطبع تصمیم داشت بعدها در ازای این خدمت ضمن عقد قراردادی با او منافعی کسب کند.

چون محمد چلبی خبر یافت که مصطفی چلبی در حوالی تسالیا و سلانیك به فعالیت پرداخته وداعیهٔ سلطنت دارد به آن نواحی لشکر کشید و اورا شکست داد. مصطفی چلبی و وزیرش آیدین اوغلی جنید به قلعهٔ سلانیك گریختند و محمد چلبی سلانیك را در محاصره گرفت و درصدد دستگیری آنان بر آمد، ولی امپراتور از تسلیم پناهندگان به وی خودداری کرد؛ ضمناً متعهد شد چنانکه مصطفی چلبی و همراهش مبلغی بابت مخارج نگهداری به او بپردازند از تحویل آنان به محمد چلبی خودداری خواهد کرد. امپراتور مصطفی چلبی را درجزیرهٔ لمنی تحت نظر گرفت.

همان طوری که بعداً نیز شرحش خواهد آمد پس از مرگ محمد چلبی، امپراتور به شرط واگذاری اراضی سواحل دریای سیاه و دریای مرمره در نواحی کلیبولی و روملی، مصطفی چلبی و جنید را به روملی فرستاد. سلطان مراد دوم پسر محمد چلبی که به جای پدر به حکمرانی رسیده بود با امپراتور تماس گرفت و از او خواست که جانب مصطفی چلبی را رها کند؛ ولی امپراتور وبویژه پسرش یوانیس هشتم که مشترکاً ادارهٔ امور را در دست داشتند با این پیشنهادات مخالفت ورزیدند و در سایهٔ این مخالفت، مصطفی چلبی از راه کلیبولی به ادرنه رفت و اعلام حکومت کرد. اما مصطفی چلبی کلیبولی را به امپراتور نداد و از تأمین منافع آن سر باززد.

امپراتور مانوئل که امید خود را نقش بر آب می دید به مراد دوم پیغام داد که هرگز

برادرانش‌را به‌عنوان گروگان نزداو نخواهد فرستاد[۳۳]، ولی درمورد سایر پیشنهادات حاضر به‌ملاقات می‌باشد. اما ازآنجا که‌امپراتور دراین مورد مصربود، ازاین تماسها نتیجه‌ای حاصل نیامد. معهذا یکی‌ازپسران محمدچلبی دراستانبول بسرمی‌برد.

حکمران مستعمرات جنوا در فوچه با استفاده از اوضاع حاکم در استانبول عهدنامه‌ای بامراد دوم منعقدساخت. همان‌طور که دربخشهای آینده خواهدآمد باعقد این‌قرارداد جنواییها درمورد فوچه و معادن‌آن ومالیاتهای پرداختی امتیازاتی کسب کردند. در ازای‌این‌منافع‌جنوا متعهد شد که برای‌تضعیف مصطفی‌چلبی که‌دراولو باد موفقیتی به‌دست‌نیاورده و به‌روملی گریخته بود، کشتیهایی‌دراختیارمراد دوم‌قراردهد وامکان ورود اورا به کلیبولی فراهم سازد.

مراددوم پس از سرکوبی عمویش مصطفی‌چلبی به‌سال ۸۲۵ هق/۱۴۲۲م استانبول‌را محاصره کرد . اما امپراتور که ساعات آخرعمرش‌را می گذرانید این‌بار مصطفی‌چلبی ـ بجزآن مصطفی‌چلبی که قبلاً ذکرش گذشت ـ برادر مراد را به‌استانبول‌آورد واورا به‌همراه نیرویی به‌آناطولی‌اعزام‌کرد. ازاین‌روی سلطان‌مراد دوم به‌ناچار دست ازمحاصرهٔ استانبول کشید و به‌آناطولی رفت و حساب خودرا با برادرش که در ازنیق‌اسیرش کرده‌بود تصفیه‌کرد . هنگامی که مصطفی‌چلبی کوچك وارد استانبول شد، مانوئل‌امپراتور درگذشته بود وپسرش یوانیس‌هشتم ادارهٔ امور را به‌تنهایی دردست داشت(۱۴۲۵م).

پس ازاین حوادث دولت‌عثمانی سلانیك‌راکه رومیان به‌ونیز فروخته بودند تصرف‌کرد.[۳۴] مانوئل بجز یوانیس که با اودرادارهٔ اموراامپراتوری شرکت‌داشت،

۳۳. قصد امپراتور ازگروگان داشتن دوشاهزاده که موجب ایجادکدورت بین‌او ومرادشد این بود که یکی‌ازاین‌دوبرادر را به‌روملی‌بفرستد واو درآنجا ادعای‌سلطنت‌کند تادولت‌عثمانی به‌این‌طریق‌درگیر اختلافات داخلی بشود.

۳۴. بنا به‌نوشتهٔ هال‌کوندیل، سلانیك نخستین بار درزمان سلطان‌مراداول موقتاً به‌دست‌عثمانیها افتاد؛ ولی‌بعداً دوباره ازآن امپراتوری شد. اما درسایرمنابع تاریخی آمده‌است که‌سلانیك فقط تحت‌محاصرهٔ چندرلی خلیل‌خیرالدین‌پاشا درآمد، بی‌آنکه نتیجه‌ای از این محاصره عایدعثمانی بشود. بعدها یلدرم بایزید سلانیك‌را تصرف‌کرد؛ ولی به‌سبب شرایط حاکم‌پس‌از جنگ آنکارا، امیرسلیمان‌چلبی آن را به‌امپراتور بازپس‌داد. آندرنیقوس پسرمانوئل‌حاکم سلانیك که به‌سبب بیماری شدید احساس‌کرده‌بود قادربه‌نگهداری‌آن نیست‌سلانیك‌را به‌ونیز فروخت وسلطان‌مراد دوم برای سومین‌بار درسال۱۴۳۰م آن‌را از ونیزپس‌گرفت.

دارای شش پسر بود که مقام «دسپوطی»[۳۵] داشتند: تئودوروس حکمران اسپارطه و تسالیا بود؛ آندرونیقوس که سلانیك را به ونیز فروخته بود؛ آخیولی و میسیوری واقع در سواحل دریای سیاه را به کنستانتین وسیلیوری را به آندره آس داده بود؛ و توماس و دیمیتریوس را که خردسال بودند نزد خود نگاه داشته بود. این دو برادر ـ یعنی توماس و دیمیتریوس ـ که در زمان امپراتوری برادرشان کنستانتین در موره بسر می‌بردند، با یکدیگر در گیری داشتند.

امپراتور یوانیس هشتم پس از حوادث مصطفی چلبیها هیأتی به ادرنه فرستاد و با مراد دوم پیمانی منعقد کرد. به موجب این معاهده امپراتوری متعهد شده بود که سالیانه به دولت عثمانی سی هزار سکهٔ طلا خراج بپردازد و نیز اراضی ای را که قبلاً در اختیار عثمانی بود و سپس به دست بیزانس افتاده بود ـ از سیلیوری تا طرقوس ـ به دولت عثمانی بازپس بدهد. به این ترتیب، در این ناحیهٔ از ساحل دریای سیاه چند شهر چون آخیولی و میسیوری در تصرف امپراتوری باقی ماند.

امپراتور یوانیس که هنوز امیدوار بود بتواند از اروپا کمك بگیرد نماینده‌ای به نزد پاپ فرستاد. پاپ مسأله را موکول به اتحاد دو کلیسا کرد و در سال ۱۴۴۲م در حالی که تمام هزینهٔ راه و کشتیهای مورد نظر از سوی پاپ تأمین شده بود یوانیس با افراد سرشناس و کشیشانی که تمایل به عزیمت داشتند به ایتالیا رفت و همگی به استثنای سراسقف ارتودوکس افس (آیاسلوق = سلجوق) در مورد اتحاد دو کلیسا به توافق رسیدند؛ ولی هنگام بازگشت به استانبول با اعتراض مردم روبرو شدند.[۳۶]

رفتن امپراتور به ایتالیا که علی رغم موافقت سلطان مراد بود این شك را در دل سلطان عثمانی برانگیخت که سفر مزبور به منظور عقد پیمان اتحادی علیه عثمانیها است؛ از این روی در صدد محاصرهٔ استانبول برآمد، ولی وزیر اعظم چندرلی زاده خلیل پاشا

۳۵. «دسپوط» در لغت به معنی مالك و صاحب چیزی است و اصطلاحاً به حاکم و امیر یك منطقه اطلاق می‌شود. دسپوط در سیستم امپراتوری بیزانس از نظر ارزش دومین مقام پس از امپراتور بود که مستقلاً حکومت می‌کرد و حاکمیت امپراتور را به رسمیت می‌شناخت و مطیع او بود. دسپوطها از میان پسران و برادران امپراتور انتخاب می‌شدند.

۳۶. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۱۵ـ۲۱۷، ترجمهٔ میرمیراوغلی.

ضمن بحث دربارهٔ بی‌نتیجه بودن این‌عمل، سلطان‌مراد را از تصمیم خود منصرف کرد.[۳۷]

البته باید اذعان کرد که شك سلطان عثمانی بسیار بجا و درست بود ، زیرا امپراتور در سفرخود به‌اروپا طی تماسهایی درصدد اقدام علیه دولت عثمانی ازراه خشکی ودریا بود. ازطرفی چندرلی‌زاده‌هم درتوصیهٔ خودمحق بود، زیرامی‌ترسید امپراتورشاهزاده اورخان‌راکه دراستانبول بسرمی‌برد به‌روملی اعزام دارد و فتنه‌ای برانگیزد وحوادثی‌نظیرحوادث مصطفی‌چلبیها به‌وجود بیاید.

پس از شکست عثمانیها از ژان‌هونیاد و به‌دنبال معاهدهٔ ادرنه که در سگه‌دین به‌امضاء رسید ، امپراتور یوانیس فرصت‌را غنیمت شمرد و برای جلو گیری ازعقد پیمان به‌پاپ پیغام فرستاد وباناوگان اعزامی‌ازسوی پاپ‌ومتحدانش تنگهٔ‌جناق‌قلعه‌را بست. ولی‌سلطان‌مرادوم ازطریق بغاز به‌روملی رفت و درجنگی که در وارنه اتفاق افتاد پیروزشدوامپراتور دراجرای‌نقشهٔ خودناکام‌ماند. ازآن گذشته‌اراضی‌امپراتوری واقع‌درمورهٔ شمالی نیز به‌تصرف عثمانیها درآمد.

امپراتور یوانیس در اکیم سال ۱۴۴۸م در سن پنجاه‌وهفت‌سالگی بی‌آنکه فرزندی ازخود به‌جای بگذارد درگذشت و علی‌رغم تحریکات وتبلیغات طرفداران برادرش‌دیمیتریوس، کنستانتین دراگازس‌اسقف وحاکم‌موره بااکثریت‌قابل‌توجهی به‌جانشینی‌اوبرگزیده شد.[۳۸]

پس از انتخاب کنستانتین به‌امپراتوری وتصویب آن ازسوی‌مادر وبرادران و بزرگان‌کشور، به‌منظورآگاه ساختن‌سلطان مرادوم ازاین‌انتخاب، فرانچس مورخ معروف بیزانس به‌عنوان‌ایلچی‌به‌ادرنه‌اعزام‌شد که این‌انتخاب موردقبول‌سلطان‌مراد دوم قرارگرفت.[۳۹] همزمان با اعزام این سفیر هیأتی نیز به‌موره رفت و تاج برسر امپراتور نهاد.

پس‌ازتاجگذاری، کنستانتین در۱۲مارت بایك کشتی‌جنگی به‌استانبول رفت

۳۷. فرانچس، (چاپ‌بن)، ص ۱۷۹–۱۸۰ ترجمهٔ میرمیراوغلی.
۳۸. کنستانتین درسال۱۴۴۳م پس‌ازمرگ برادرش‌تئودوروس‌اسقف‌موره‌شد و بعداً آندرونیقوس پسرتئودوروس را به‌جای خودنشاند.
۳۹. تاریخ فرانچس، چاپ‌بن، ص ۲۰۵.

وبه‌جای او برای تصدی اسقفی‌موره برادرانش توماس و دیمیتریوس اعزام شدند و سوگند خوردند که باامپراتور درمقام مخالفت برنخواهند خاست.[۴۰]

کنستانتین‌دراگازس آخرین امپراتور بیزانس‌یازدهمین امپراتور بیزانس‌بود که این نام‌را داشت ، مادرش که از نژاد اسلاو بود دختر کنستانتین‌دراگازس حاکم کوستندیل‌بودکه تحت‌الحمایهٔ عثمانی به‌شمارمی‌رفت.[۴۱]

دولت عثمانی که در روملی ازموقعیت بسیارمناسب و قدرتمندی برخوردار بود ضمن تجربیاتش‌طی‌سالیان‌دراز دریافته‌بودکه اگرقصدگذر ازآناطولی‌به‌روملی را داشته باشد دشمن‌می‌تواند بابستن تنگهٔ چناق‌قلعه راه اورا سدکند واین مسأله را به‌وضوح درجریان نبرد وارنه تجربه‌کرده بود. با درنظرگرفتن تمامی این موارد، تصرف استانبول سخت ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

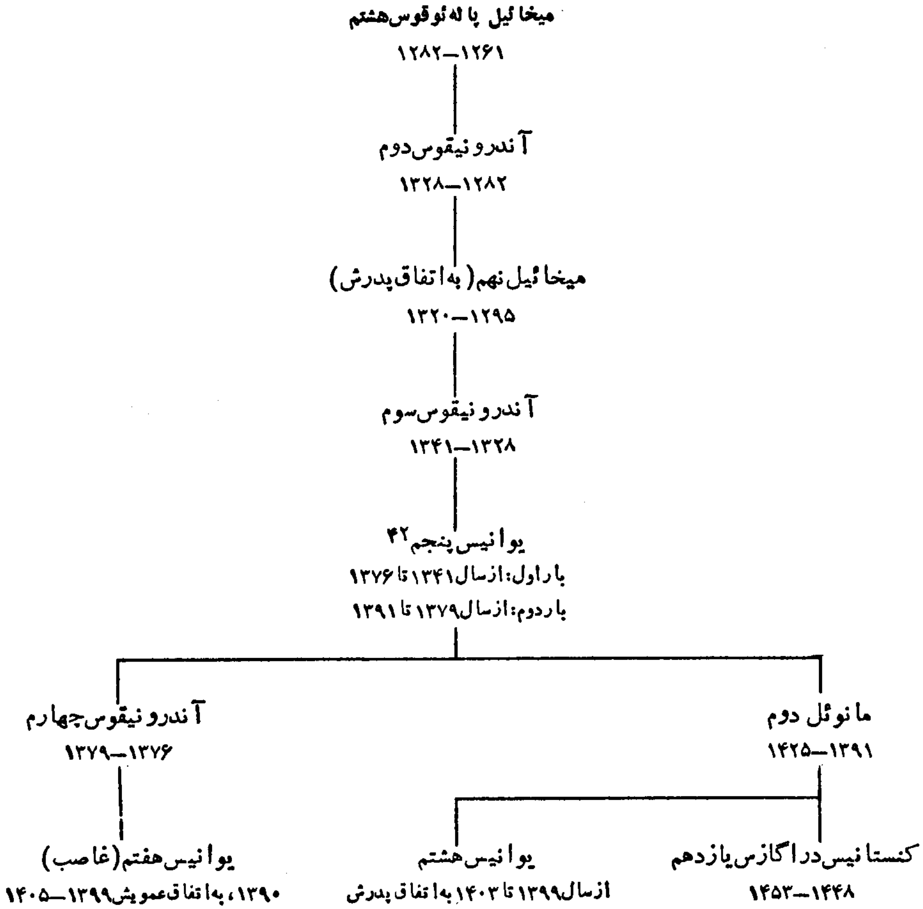
هرچند درمحاصره‌های پیشین‌استانبول ازسوی عثمانیها مسألهٔ تحت نفوذ در آوردن سرزمینهای بیزانس‌مطرح بود، ولی‌انگیزهٔ اصلی‌را انتقامکشی‌وتلافی‌جویی تشکیل‌می‌داد؛ اما شکست‌دولت‌عثمانی‌ازسلطان‌مجار ومتحدانش ونیزنقض‌عهدنامهٔ منعقده ازسوی‌خصم وهمچنین‌سدراه‌آبی‌چناق‌قلعه‌ـ کلیبولی به‌وسیلهٔ کشتیهای دشمن که‌اعزام نیرواز آناطولی‌به‌روملی‌را غیرممکن‌می کرد، تصرف‌استانبول‌را به‌صورت یك‌امرضروری درآورده بود.

ازاین‌روی سلطان‌محمد دوم (محمدفاتح) که درسال۱۴۵۱م به‌سلطنت رسید، پس ازتهیهٔ مقدمات امروآمادگیهای‌لازم همان‌گونه‌که درصفحات آینده خواهیم دید در۲۹مائیس‌سال۱۴۵۳م استانبول‌رافتح کرد. کنستانتین یازدهم که علی‌رغم خیانتهای گوناگون‌بسیاری ازرجال‌وارکان‌مملکت به‌دفاع‌ازاستانبول‌برخاسته‌بود، درحالی که لشکریان‌خودرا سرپرستی‌می کردجان‌خویش‌را ازدست‌داد وبه‌این‌ترتیب‌امپراتوری بیزانس منقرض وبه‌تاریخ سپرده شد. مدت‌امپراتوری کنستانتین پنج‌سال بود.

۴۰. فرانچس ، چاپ‌بن، ص ۲۵۶. اما ایندو به‌قسم خود پای‌بند نماندند و به‌جنگ و جدل با یکدیگرپرداختند که این‌جنگ‌وجدال‌طولانی، خوداستیلای‌عثمانیهارا برامپراتوری‌بیزانس آسان‌کرد.

۴۱. محاصره وتصرف استانبول، ترجمهٔ م. ناهید، ص۸.

شجره‌نامهٔ خاندان پاله‌ئولوقوس در بیزانس



۴۲. کانتاگوزن در زمان حکومت این خاندان از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۷م تحت عنوان یوانیس چهارم به‌صورت وصی یوانیس پنجم که خردسال بود بر تخت امپراتوری نشست وازسال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۵م نیز به‌همراه یوانیس پنجم مشترکاً امور امپراتوری مزبور را اداره کردند.

فصل ۷

فتوحات عثمانیها در شبه‌جزیرهٔ بالکان

ورود به روملی

بخشی از نیروهای عثمانی، از مدتها پیش، یعنی پس از تصرف مودانیه در سال ۱۳۲۱م، به‌قصد تاراج ازطریق مرمره وارد سواحل تراکیای شرقی‌شدند ومدت هیجده ماه درآن نواحی به گشت و بررسی پرداختند وسپس به‌آناطولی‌بازگشتند. واین‌نخستین ورود به‌روملی‌اندیشه‌هایی را در سرترکها دربارهٔاین نواحی به‌وجود آورد[1] وآندرونیقوس دوم‌امپراتور بیزانس را از این‌جولان دچار وحشت‌ساخت. ترکها بعداً نیزبااستفاده ازآشفتگی حاصل ازجنگ قدرت بر سرتاج‌وتخت درامپراتوری بیزانس چندین بار وارد این‌مناطق شدند. درجنگی که برسرتصاحب تاج‌وتخت بین آندرونیقوس دوم‌ونوه‌اش آندرونیقوس‌جوان درگرفت آندرونیقوس پیر از غازی اورخان‌کمك خواست ؛ ولی نیروهایی که اورخان در سال ۱۳۲۷م به‌یاری او اعزام داشته بود در چورلی و سیلیوری شکست خوردند و به‌استانبول گریختند و امپراتور نیزآنان را به‌آناطولی منتقل کرد.[2]

۱. تاریخ‌عثمانی، از انتشارات انجمن تاریخ عثمانی، ص ۶۲۱.
۲. کانتاگوزن، ج۷، کتاب اول، قسمت اول، فصل۳۱، ص۹۴ وهامر، به‌نقل ازاو، ترجمهٔاتابك، ج۱/ص ۱۷۲.

پس از درگذشت آندرونیقوس سوم (آندرونیقوس جوان) پسرش یوانیس پالهئولوقوس پنجم که نهساله بود امپراتور شد و کانتاگوزن بنا بهوصیت امپراتور متوفی بهوصایت او تعیین شد. با توجه بهاین انتصاب، کانتاگوزن تاج امپراتوری بر سر نهاد و بهادارهٔ امور مملکت پرداخت. اما پس از مدتی کانتاگوزن که از تحریکات درباریان علیه خود دلآزرده شده بود بهدیمتوقه رفت و امپراتوری خود را مستقلاً اعلام کرد و با یاری اوموربیگ حکمران خاندان آیدین بیش از سه سال با رقبای خود بهجنگ پرداخت؛ اما در سال ۱۳۴۴م پس از آخرین کمکهای اوموربیگ، بهتوصیهٔ او بهاورخان بیگ پسر غازی عثمان متوسل شد، غافل از آنکه امپراتور اصلی، یعنی یوانیس پنجم و مادرش آنا، قبل از کانتاگوزن بهغازی اورخان متوسل شده بودند. اما غازی اورخان ترجیح داد که جانب کانتاگوزن را بگیرد و بهدنبال این تصمیم در سال ۱۳۴۵م یك نیروی شش هزارنفری بهیاری کانتاگوزن فرستاد که وی در سایهٔ این کمك توانست ادرنه و سواحل دریای سیاه را تحت تسلط درآورد. از آن گذشته غازی اورخان که باتئودورا دختر کانتاگوزن ازدواج کرده بود، درسال ۱۳۴۹م یك نیروی بیستهزارنفری دیگر بهیاری پدرزنش فرستاد و او توانست سلانیك را از دست استفان دوشان پادشاه صرب که قصد تصرف آنجا را داشت، نجات دهد.

در ایامی که بین یوانیس پنجم و امپراتور غاصب جنگ ادامه داشت، قوای عثمانی که بهیاری کانتاگوزن آمده بود بهفعالیتهای خود در روملی ادامهداد. درحالی که کانتاگوزن با امپراتور حقیقی و مادرش آنا در ساووا درگیر بود، خطر درگیری با پادشاهان صرب و بلغار که میخواستند از این موقعیت استفاده کنند، تهدیدش میکرد؛ ازاینروی بهاورخان بیگ وعده داد که در صورت اعزام قوای کمکی قلعهٔ چیمپه واقع درشبهجزیرهٔ کلیبولی را بهاوخواهد داد.[۳] و درواقع نیز کانتاگوزن بهکمك بیستهزار مرد جنگی که اورخان بیگ بهفرماندهی پسرش سلیمان پاشا اعزام کرده بود توانست ادرنه را که تحت محاصره بود، بههمراه پسرش ماتئوس که در

۳. از این قلعه که درساحل مرمره نزدیك کلیبولی واقع شدهبود درکتب تاریخ عثمانی با اسامی چیمنی، چیمبنی، چیپنی، چمبی، چیمنیك وچین نام بردهشدهاست. دربارهٔ این مکان «منیر آق تپه» استادیار تاریخ دانشگاه استانبول مقالهٔ تحقیقی جالبی دردومین شمارهٔ نشریهٔ تاریخ دانشکدهٔ ادبیات استانبول دارد.

آنجا محاصره شده‌بود، از مهلکه نجات بدهد.

سلیمان پاشا هنگام بازگشت از کمك کانتاگوزن مقداری نیرو در قلعهٔ چیمپه یا چیمپی که به‌ترکها واگذارشده‌بودگماشت.[۴] پس ازاین‌واقعه شهر وبندر کلیبولی نیز به‌تصرف سلیمان‌پاشا درآمد.[۵] نیروهای ترك متعرض ساکنان مناطق اشغالی نشدند وباآنان به‌ملاطفت‌رفتار کردند.عده‌ای نیز ازآناطولی به‌این نواحی کوچانده شدند. این‌نقل‌وانتقال نخستین گامی‌بود در راه قطع‌ارتباط‌دریایی امپراتوری‌بیزانس با اروپا و تصرف روملی ازطرف ترکهای عثمانی. سلیمان‌پاشا قصری در کلیبولی برای خود ساخت و آنجا را قرارگاه‌نیروهای خود کرد. درمیان‌فرماندهانی که‌همراه سلیمان‌پاشا در راه استیلا برتراکیا کوشیدندافرادی چون حاجی‌ایل‌بیگی،اورنوس، غازی‌فاضل و یعقوب‌اجه دیده می‌شدند.[۶]

باآنکه استقرار ترکهای عثمانی درکلیبولی نظر اروپا را به‌خود جلب کرد، ولی‌ترکها با استفاده ازدرگیری دولتهای‌بالکان با یکدیگر،درصددپخش وجایگیری درشبه‌جزیرهٔ بالکان بودند؛منتها بادرنظر گرفتن‌مداخلهٔ احتمالی‌صرب، بلغار ،مجار، بیزانس و ونیزدرصدد برآمدند تا سیاست استقرار سریع را اتخاذکنند. ازاین‌روی قوای‌سلیمان‌پاشا برسواحل مرمره از بولاییر تا تکیرطاغ مسلط شد. برای ترك‌نشین کردن‌این‌نواحی، ازمناطق تحت‌تسلط عثمانیهادرآناطولی (یعنی از حوالی‌قراسی) عده‌ای دهقان را به‌این‌نقطه‌کوچ‌دادند[۷] و ضمناً به‌منظورپیشگیری ازهرنوع احتمال

۴. درکتب تاریخ‌عثمانی‌آمده‌است‌که سلیمان‌پاشا ابتدا از ویرانجه‌حصار واقع درروبروی‌ساحل آناطولی به‌سواحل روملی نیرو پیاده‌کرد؛ سپس به‌دنبال‌کسب اطلاع از یك رومی که اسیر کرده‌بود باهفتادوهشت‌نفر ازسپاهیانش وارد قلعه‌شد وآنجارا به‌تصرف درآورد(۷۵۷هق/ ۱۳۵۶م) (تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص ۴۷. نشری، ص ۱۲۷ و ۱۳۷. اروج‌بیگ، ص ۱۸).

۵. باآنکه خیرالله‌افندی ازتصرف‌کلیبولی به‌عنوان اولین موفقیت مرادخداوندگار نام می‌برد (ص ۴۸)، ولی بنابرشواهد و قرائن تاریخی فتح این نقطه قبل از جلوس سلطان‌مراداتفاق افتاده است. البته امکان داردکه پس از مرگ سلیمان‌پاشا کلیبولی از دست عثمانیها خارج‌و بعدها درزمان سلطان‌مراد مجدداً فتح شده و این، احتمالاً پس از اشغال توسط کنت ساووا درسال ۱۳۶۶م بوده‌است.

۶. نواحی اجه‌آباد واقع در شبه‌جزیرهٔ‌کلیبولی‌که مرکزش‌آیدوس بود توسط یعقوب‌اجه‌وغازی فاضل‌بیگ به‌تصرف درآمد. این‌اراضی به‌عنوان ملك مستمری به‌آنها داده‌شد وهردوپس‌از مرگ در این نواحی به‌خاك سپرده شدند (تاریخ‌نشری، ص ۱۷۴. عاشق‌پاشازاده، ص۵۱).

۷. درتاریخ عاشق‌پاشازاده (چاپ استانبول) ، ص۴۸ـ۵۰ و تاریخ نشری، ص۱۸۰ و ۱۸۱ ←

عصیان از سوی نظامیان رومی، آنان را به آناطولی، یعنی بالیکسری و حوالی آن، انتقال دادند.[۸]

سلیمان‌پاشا که قصد گسترش نواحی اشغالی را به‌سوی شمال داشت از تنگترین نقطهٔ شبه‌جزیرهٔ کلیبولی یعنی از اگزامیلیه گذشت و به‌این ترتیب گام بر تراکیای شرقی نهاد. آنگاه مال قره‌وکشان را تصرف کرد و پس آنگاه با اشغال چورلی، راه استانبول به‌ادرنه را سد کرد. بنابه‌نوشتهٔ بعضی از منابع در این فعالیتها مرادبیگ برادر سلیمان‌پاشا نیز همراه وی بود و حتی به‌موجب نوشتهٔ همین منابع برقاز و چورلی در سال ۱۳۵۷م توسط مرادبیگ به‌تصرف درآمد.[۹] یکی از سیاستهای جالب عثمانیها در اثنای این فتوحات خوشرفتاری آنها با ساکنان شهرها و دهات نواحی اشغالی بود.[۱۰]

عقب‌نشینی در استیلا بر روملی

سلیمان‌پاشا که مشغول فعالیت در نواحی تراکیای شرقی بود در سال ۷۶۱ه‍ق/۱۳۶۰م به‌هنگام دنبال کردن شکاری از اسب به‌زیر افتاد و در سن چهل‌وسه‌سالگی[۱۱] وفات یافت و به‌جای او برادرش مراد که برادر تنی او بود به فرماندهی انتخاب شد.[۱۲] سلیمان‌پاشا بنا به‌وصیتش در بولایبر در کنار آرامگاه پسرش به‌خاک سپرده

← و ۱۸۲ آمده است که سلیمان‌پاشا طی نامه‌ای به‌پدر خودچنین می‌نویسد: «برای استقرار در حصارهای فتح شده در این دیار نیروی بسیاری لازم است. لطف کنید افراد لایقی اعزام نمایید. غازی اورخان با کوچهایی از ولایت قراسی آمدند و آنان را وارد روملی کردند که در نواحی کلیبولی سکونت نمودند.»

۸. پس از تصرف حصارهای اودکوکلك و اگزامیلیه این حصارها مستحکم شدند و محافظانی بر آنها گماردند. «سلیمان‌پاشا فرمود تا سپاهیان کافر این حصار را به‌ولایت قراسی بردند تا مضرتی از سوی آنان متوجه نشود. عده‌ای از شجاعان داوطلب آناطولی به این ناحیه کوچ کردند.» (تاریخ نشری، ص ۱۷۶. عاشق پاشازاده، ص ۴۸).

۹. این نظریه در صفحهٔ ۶۵۶ تاریخ مورال قیدشده که مورال نیز آن‌را از یکی از منابع تاریخی قرن هفدهم نقل کرده‌است. در تواریخ عثمانی به‌چنین واقعه‌ای برنمی‌خوریم.

۱۰. عاشق‌پاشازاده، ص ۴۸.

۱۱. بنابه‌نوشتهٔ مورخ اروج‌بیگ (ص۱۴) سلیمان‌پاشا در سال ۷۱۶ه‍ق/۱۳۱۶م متولد شده بود.

۱۲. در زمان غازی‌عثمان، اورخان‌بیگ فرمانده سپاه بود. در زمان اورخان‌بیگ نیز پسرش سلیمان‌پاشا این‌سمت‌را به‌عهده‌داشت (هشت‌بهشت، کتابخانهٔ دانشگاه رضا پاشا، برگ۱۶۸).

شد.[۱۳]

پنج‌سال پس‌ازاین حادثه درسال ۷۶۳هق/۱۳۶۱م و یاکمی پس از آن‌غازی اورخان وفات‌می کند.[۱۴] مدت حکمرانی‌اوسی‌وهشت‌سال بود که با توجه به‌نظرات مختلف این‌مدت به‌حقیقت مقرون‌تراست. پیشروی در روملی همزمان با درگذشت فرماندهی‌پرانرژی‌چون‌سلیمان‌پاشا شدوپس‌ازآن‌مرگ‌حکمران مقتدر وصاحب‌عزم و بااراده‌ای چون غازی‌اورخان رخ داد و پسرش مرادبیگ که جانشین او شده بود بیدرنگ به‌بورسه رفت واداره‌ٔ امور کشوررا دردست گرفت.[۱۵]

امپراتوری‌بیزانس بااستفاده‌ازاین‌حوادث‌ضمن‌بازپس گرفتن برقاز و چورلی ومال‌قره، می کوشید تاشهرهای ساحلی‌را نیزبه‌تصرف خود درآورد. اما لالاشاهین

۱۳. هال‌کوندیل، چاپ ۱۶۳۲م ، پاریس، ص ۲۹. به‌نوشتهٔ **دستورنامه** (ترجمهٔ پروفسور خلیل ایناﻧﭻ) سلیمان‌پاشا سه‌پسر به‌اسامی اسحاق، ناصر و اسماعیل داشت‌که ملك‌ناصر دردریا غرق می‌شود . سلیمان‌پاشا پسرش‌راکه در زمان حیات او درگذشته بود در بولاییر به‌خاك می‌سپارد و وصیت می‌کندکه پس از مرگش اورا نیز در جوارپسرش دفن‌کنند. بنا به‌نوشتهٔ **دستورنامه**، غازی‌اورخان باشنیدن خبرمرگ پسرش به‌بولاییرمی‌رود (ص۸۲).

۱۴. در **دستورنامه** (ص۸۴)، تاریخ عاشق‌پاشازاده (ص۵۱) وتاریخ‌نشری (ص۱۱۶) ودردیگر تواریخ به‌نقل ازاین‌منابع‌آمده است‌که اورخان دوماه پس از مرگ پسرش‌سلیمان درسال ۷۶۰هق وفات‌می کند،ولی‌به‌طوری که‌از وقفیه‌ای به‌تاریخ‌جمادی‌الاخرسال ۷۶۱هق برمی‌آید (**مجلهٔ انجمن تاریخ ترك**، سال ۱۶ ، ص۲۸۴) درگذشت غازی‌اورخان پس از سال ۷۶۱هق بوده‌است. به‌موجب یك‌وقایع‌نامهٔ منظوم‌رومی، وفات‌اورخان درماه مارت۱۳۶۲م بوده‌است. (مورالت، ج۲/ص۶۶۳). بنا به‌نوشتهٔ **رسالةالتقویم** جلوس‌سلطان‌مراد درسال ۷۶۱هق/۱۳۶۰م اتفاق افتاده است‌که با تاریخ ثبت شده دروقفیه و تاریخ وقایع‌نامهٔ رومی مطابقت دارد . درسند موجود درکتابخانهٔ نوری عثمانیه (شمارهٔ ۲۷۸۲) وفات اورخان درسال ۷۶۳هق/۱۳۶۲م ذکرشده است . «روحی» می‌نویسدکه اورخان‌بیگ به‌سال ۷۶۱هق/۱۳۶۰م درسن شصت‌وچهارسالگی پس‌ازچهل‌ویك‌سال سلطنت وفات یافت.

با توجه به‌اینکه ازکتیبهٔ مسجد «لولی‌پاشا»ی‌آنکارا برمی‌آیدکه اورخان‌بیگ در سال ۷۶۳هق/۱۳۶۲م زنده بوده است ، بنابراین وفات او قاعدتاً باید در همین‌سال و یاکمی پس‌ازآن تاریخ رخ داده باشد.

۱۵. در **مسالك‌الابصار** آمده‌است‌که غازی‌اورخان در نیمهٔ‌اول‌قرن‌چهاردهم قریب‌به‌پنجاه‌شهر، بیش ازپنجاه‌قلعه، چهل‌هزارنیروی سواره وتعداد زیادی سربازپیاده دراختیارداشت. او با توجه به‌اینکه قوای نظامی‌خودرا به‌قدرکافی قدرتمند نمی‌دید با همسایگانش به‌حالت صلح بسر می‌برد و به‌کسانی‌که اورا یاری می‌کردند متقابلاکمك می‌کرد. درجنگهای بسیار شرکت کرده وبعنی بسیاری ازدشمنانش‌را به‌خاك مالیده بود. مردی بود بااراده و ثابت‌قدم.

پاشا فرمانده سپاه عثمانی و حاجی ایل بیگی و اورنوس بیگ دستپاچه نشدند و تازمانی که حکمران جدید به اوضاع آناطولی سروسامان بخشید، باخونسردی به مدافعه پرداختند و به احتمال قوی از بروز یک وحشت عمومی جلوگیری کردند. نیروهای ترک باغیرت و حمیت بسیار، ازشهرها وقلعه‌های ساحلی دفاع کردند ومانع ازآن شدند که بولایر، شهری که فرماندهشان سلیمان پاشا در آنجا به خاك سپرده شده بود، لگدمال دشمن شود. بنابراین باتوجه به فعالیت این سه فرمانده اوضاع چندان ناامید کننده نبود.

اوضاع آناطولی

بنابه تصمیم اخیها که درامور دولت صاحب نفوذ بودند، به جای غازی اورخان پسرش مرادبیگ حکمران شد.[۱۶] مرادبیگ نخست کار برادرانش را که با او به مخالفت

۱۶. غازی اورخان شش پسر به اسامی سلیمان پاشا، سلطان، مراد، ابراهیم، خلیل و قاسم داشت. به هنگام وفاتش مراد، ابراهیم وخلیل درقید حیات بودند.
گریگوراس می‌نویسد که غازی اورخان از تئودورا دختر کانتاگوزن پسری به نام خلیل داشت که سخت مورد علاقه‌اش بود ومایل بود که پس از مرگش او به جانشینی منصوب شود. بنا به نوشتهٔ مورالت (ج۲/ص۶۶۲) پس از آنکه شاهزاده خلیل ازدست جنواییهای فوچه نجات یافت دراگوست سال ۱۳۵۹م اورا به ولایت بتینیا منصوب کرد. ازقرارمعلوم مادرابراهیم بیگ پسر دیگر غازی اورخان اسپورچه خاتون دختر آندرونیقوس سوم بود که بجز ابراهیم دختری نیز به نام فاطمه داشت. فرانچس می‌نویسد که آندرونیقوس جوان دو دختر ازامپراتوریس آنا داشت که یکی زن سلطان بلغار ودیگری همسر غازی اورخان بود که قاعدتاً باید مادر همین ابراهیم بیگ باشد. به نوشتهٔ فرانچس، یوانیس پسر آندرونیقوس خواهرخودرا به اورخان بیگ به زنی داده بود. به هرحال آنچه که مسلم است غازی اورخان، هم باخانوادهٔ پالهئولوقوس وهم باخانوادهٔ کانتاگوزن وصلت کرده بود. سلیمان پاشا وسلطان مراد از زن دیگر غازی اورخان بودند. این زن دختر حاکم یارحصار بود ونیلوفر خاتون نام داشت. مورخان بیزانس می‌نویسند که خلیل اندکی پس ازمرگ سلیمان پاشا زندگی را وداع گفت (تاریخ عثمانی، اثر ایورگا)، ولی بحثی ازابراهیم به میان نیاورده‌اند. قاسم بیگ به هنگام حیات پدر درگذشته بود. ازمفهوم این شعر «احمدی»

برادرانش براو شوریدند
وهمگی آنها به دست او نابود شدند

چنین برمی‌آید که مراد با تنی چند ازبرادرانش درگیر بود که به دستش کشته شدند واحتمال می‌رود همان ابراهیم وخلیل باشند.
به نوشتهٔ مورخان بیزانس اندکی پس ازمرگ سلیمان پاشا مرگ غازی اورخان فرامی‌رسد وجانشینش سلطان مراد دراندك زمانی کار برادران خودرا یکسره می‌سازد. نشری می‌نویسد←

برخاسته بودند یکسره کرد وسپس به‌سوی آنکارا که در سال ۱۳۵۴م توسط برادرش سلیمان‌پاشا به‌تصرف درآمده بود حرکت کرد؛ زیرا به‌دنبال درگذشت اورخان‌بیگ اخیها که در آنکارا نفوذ بسیار داشتند به‌تحریك قرامانیان نیروهای عثمانی‌را از آنکارا اخراج کرده و آنجارا تحت‌نفوذ خود درآورده‌بودند.[۱۷]

سلطان‌مراد بی‌آنکه فرصت‌را ازدست‌بدهد به‌سوی آنکارا حرکت کرد. اخیها که دریافته بودند قادر به‌مقابله باسلطان‌مراد نیستند به‌استقبالش رفتند و آنکارا راتسلیم او کردند (۷۶۳ق/۱۳۶۲م).[۱۸]

سلطان‌مراد پس از سروسامان‌دادن به‌اوضاع آنکارا به‌بورسه بازگشت و

→ به‌دنبال‌فتح آنکارا، «غازی‌مراد به‌سلطان‌اونی آمد؛ اطراف‌را فتح کرد؛ مفسدان‌را به‌اطاعت واداشت و دوباره به‌بورسه بازگشت.» وچنین استدلال می‌کندکه شورش برادران‌سلطان‌مراد زمانی اتفاق افتادکه وی درآنکارا بود. اما نظر احمدی شاعر صحیح‌تر است‌که فتح آنکارا را پس‌ازعصیان برادران‌او دانسته است:

انقوریه‌را به‌جنگ‌گشود
وباضرب شستی سلطان‌اونی‌راگرفت

احمدی همچنین می‌نویسدکه مراد پس ازسرکوبی‌شورش برادرانش،آنکارا را به‌تصرف درمی‌آورد و سپس عصیانی راکه در حوالی اویکی (اسکی‌شهر) به‌وجودآمده بود سرکوب می‌کندکه حادثهٔ مورد بحث نشری پس از جنگ‌آنکارا بوده و ارتباطی با شورش برادران مرادبیگ نداشته است.

۱۷. به‌نظرپروفسور ویت‌تك پس‌ازتصرف‌آنکارا توسط اورخان برای نخستین‌بارآنکارا دارای خودمختاری نسبی شد وباردوم سلطان‌مراد برای‌ازمیان برداشتن این‌خودمختاری‌به‌آنکارا لشکرکشید. ولی این نظریه درست به‌نظر نمی‌رسد، زیرا با توجه به‌وضع خطرناکی‌که بر روملی‌حاکم بود منطقی به‌نظرنمی‌رسدکه صرفاً به‌خاطر ازمیان برداشتن خودمختاری حاکم برآنکارا اقدام به‌جنگ و لشکرکشی شود. نوشتهٔ نشری در این‌باره شایان توجه است (ص ۱۹۰). بنا به‌نوشتهٔ نشری به‌هنگام‌ورودسلطان‌مراد به‌روملی«ملوك‌اطراف، قصد بورسه کردند. سلطان‌مراد علما را جمع کرد و استفتاء نمود وگفت: لشکر را برای جنگ علیه‌کفار جمع کرده‌ام وبه‌این‌نتیجه رسیده‌ام‌که ازکلیبولی بگذرم وباکفار به‌جنگ بپردازم؛ ولی‌ازطرفی می‌بینم‌که ملوك ظالم قصد مسلمین کرده‌اند. حال‌به‌نظرشما آیا جایزاست بالشکری‌که‌برای جنگ باکفار آماده‌کرده‌ام به‌مقابلهٔ این‌ملوك برخیزم‌یا نه؛ علما فتوا دادندکه جنگ علیه کفار واجب‌کفایی است، ولی‌رفع مظالم ازمسلمین واجب عینی است. پس‌سلطان‌غازی‌مراد، حل‌قضایارا برای بعدگذاشت و برگشت به‌سرحد روم به‌قلعهٔ سلاسله‌که امروز به‌آن‌آنقوره (آنکارا) می‌گویند.» مطالب تاریخ روحی نیزمؤید نظرات نشری است.

۱۸. در سند موجود درکتابخانهٔ نوری‌عثمانیه‌که تحت شمارهٔ ۲۷۸۲ نگهداری می‌شودآمده است که محمدبیگ اردنایی هنگام حرکت به‌سوی آنقوره (آنکارا) درجنگ شکست می‌خورد.

لالاشاهین‌پاشا ازحکام وفادار به‌پدرش را که برای نخستین‌بار به‌مقام بیگلربیگی منصوب شده‌بود[19] به‌همراه خود برداشت ووارد روملی‌شد.

ملیتهای مختلف موجود در بالکان به‌هنگام آغاز استیلا بر بالکان

همان گونه که درفصلهای آتی خواهیم‌دید به‌هنگام آغاز تسلط‌عثمانیهابر بالکان شبه‌جزیرهٔ موره‌واپیر جنوبی(حوالی‌یانیه،ارگری، پره‌وه‌زه،اسپیرو، پوتام‌وقالابریت) به‌استثنای سواحل تراکیای‌شرقی‌وسلانیك‌تابع بیزانس‌بود. از آن‌گذشته، درجنوب شرقی بالکانها بلغارستان و مناطق سرز و درمه در دست صربها بود و در جنوب‌اپیر پرنس‌نشینهای‌صرب، آلبانی وآلبانی‌لاتین قرار داشتند که تحت‌نفوذ جمهوری ونیز وسلطان‌نشین ناپولی بودند. شهر و بندر انز واقع درشرق‌تراکیا وجزیرهٔ تاشوز در دست‌جنواییها وجزیرهٔ آغریبوز وشهرهای ساحلی‌موره وبعضی ازبنادر آلبانی واقع درساحل‌دریای آدریاتیك‌تابع‌ونیزبود.همچنین‌درشبه‌جزیره‌ای که درساحل‌دالماچیای دریای آدریاتیك قرارداشت جمهوری‌راغوزه(دوبروونیك)حاکم‌بود ودرشمال‌غربی شبه‌جزیرهٔ بالکان سلطان نشین نیمه‌مستقل بسنه قرار داشت. در آن تاریخ سلطان‌نشین بسنه زیرنفوذ حاکمیت مجارستان بود و هنوز استقلال خودرا به‌دست نیاورده بود، اما درشرف کسب استقلال بود.

درمنطقهٔ دوبروجه واقع درساحل‌چپ‌رود طونه یك‌پرنس‌نشین به‌وجود آمده بود. دوبروجه ازسوی‌پرنس‌بلغار اداره می‌شد.

این‌بود دولتهاوپرنس‌نشینهای موجود درشبه‌جزیرهٔ بالکان به‌هنگام آغازتسلط عثمانیها برروملی. نفاقها ومجادلات حاکم‌دربین ملتهای‌بالکان‌بویژه‌درمناطق نزدیك به‌کشورعثمانی چون‌روم، بلغار وصرب، استیلای عثمانیها راآسان‌می کرد. هنگامی پس‌ازمرگ استفان‌دوشان حکمران‌صرب کشورش‌تقسیم‌شد وهرشاهزاده با سودایی درسر دست‌به‌عمل می‌زد، بلغارها و رومیها نیز درگیر اختلافات داخلی خود بودند. دراین‌گیرودار سلطان‌مجارلایوش‌بزرگ (لویی یا لودویق) که‌کاتولیك‌بسیارمتعصبی

۱۹. جام‌جم‌آیین ، ص۳۹۵. درسایر کتب تاریخ نیزهمین نظریه درج شده است.

بود با تشبث به‌زور وقتل اهالی‌ارتودوکس بالکان، سعی‌درتحمیل این‌مذهب به‌آنان داشت. درنتیجه، ترکها که هرسرزمینی راکه فتح می کردند متعرض آزادی ودین و وجدان و مذهب آنان‌نمی‌شدند توانستند به‌آسانی و بدون مواجه شدن بامقاومت و مخالفت، شهرها و دژهای این‌شبه‌جزیره را بسرعت تسخیر کنند

فتوحات عثمانیها دربالکانها

حکمران‌جدید عثمانی به‌محض‌ورود به‌تراکیا بلافاصله دست‌به‌اقدام‌وفعالیت زد که درصدر برنامه‌هایش‌تصرف‌ادرنه‌قرارداشت؛زیرا ارتش‌عثمانی‌هنگامی که‌بارها برای‌کمك به‌امپراتورکانتاکوزن به‌این نواحی‌آمده بود از ارزش نظامی‌آن آگاهی داشت. همچنین به‌منظورمحافظت ادرنه ونیز برای‌ایجاد مانعی دربرابرحملهٔ بیزانس ازسمت‌استانبول، تصرف‌چورلی که‌تزورولون نامیده می‌شد، ضروری‌بود. چورلی که قبلاً درتصرف ترکها بود و از دست‌آنان خارج شده بود، باحمله‌ای به‌تصرف درآمد. حصارهایش‌تخریب‌شد وآرتادیوپولیس «لوله‌برقاز» که‌مرکزسراسقف‌نشین بود ودرشمال چورلی‌قرارداشت اشغال‌وبلافاصله حصارهایش‌منهدم شد وکوچهایی ازآناطولی به‌این منطقه انتقال داده شدندکه درآنجا اسکان گزیدند . این شیوه در حقیقت همان‌شیوه‌ای‌بودکه سلجوقیان‌بزرگ درآناطولی‌به‌کاربرده بودند وبخوبی مقاصدعثمانیهارا روشن‌می کرد.

فتح ادرنه

اورنوس و حاجی‌ایل‌بیگی فرماندهی جناح‌چپ نیروهای عثمانی‌را به‌عهده داشتند. اورنوس ، مال‌قره وایپصاله را تصرف‌کرد وحاجی‌ایل‌بیگی درجنوب‌یعنی در ساحل پیاده شد و قصبه و بندر دده‌آغاجی (مغری‌ـماقری)را به‌تصرف خویش درآورد[۲۰] وبعداً دیمتوقه یا دیدی‌ماتیخون را اشغال کرد.

۲۰. پس‌ازتصرف‌قصبهٔ‌ساحلی‌مغری، انز که درشرق‌آن‌قرارداشت ازطرف‌عثمانیها اشغال‌نشد، زیرا مستعمرهٔ جنوا بود وبه‌سبب روابط حسنه‌ای‌که بین جنوا وعثمانی برقراربود، عثمانیها←

دراثنای آنکه اورنوس وحاجی ایل بیگی مناطق فوق الذکر را تصرف می کردند درلوله برقاز یك جلسهٔ جنگی باشرکت کلیهٔ فرماندهان عثمانی تشکیل شد و به موجب تصمیمات متخذه دراین جلسه بیگلربیگ لالاشاهین پاشا بانیروی قابل توجهی به سوی ادرنه اعزام شد. با درنظر گرفتن امکان کمك بلغارها به رومیان بخشی ازقوای جناح راست که درحال پیشروی به سوی سواحل دریای سیاه بود، قرقلارایلی را اشغال کرد وبا درنظر گرفتن مداخلهٔ صربها که درحوالی سرز و درمه بودند، نیروهای اورنوس پاشا فرمانده جناح چپ، به غرب دیمتوقه اعزام شدند ودر آنجا حالت تدافعی به خود گرفتند. سرانجام طی جنگی که درمحلی به نام سازلی دره واقع درمیان بابااسکی و پنارحصار با رومیها در گرفت، آنان شکست خوردندو ادرنه به تصرف عثمانیها درآمد(۷۶۴هق/ ۱۳۶۳م).[۲۱] فرمانده رومی ادرنه با استفاده از بالاآمدن آب رود مریچ به اتفاق

→ اقدام به اشغال آن نکردند.

۲۱. ازمنابع تاریخ عثمانی، تاریخهای عاشق پاشازاده (ص۵۴)، اروج بیگ (ص۲۱) ولطفی پاشا (ص۳۳) فتح ادرنه را درسال ۷۶۱ه/۱۳۶۰م قید کرده اند. درتاریخ نشری (ص۹۶) وتاریخ عالی (ج۵/ص۶۷) سال ۷۶۲هق/۱۳۶۱م ذکر شده است. در تاج التواریخ (ج۱/ص۶۷) و منجم باشی(ج۳/ص۲۹۳) سال ۷۶۳هق/۱۳۶۲م ضبط شده است. از نامه هایی که سلطان مراد به تاریخ ذیحجهٔ سال ۷۶۳هق به سلطان اویس حکمران عراق فرستاده ودرمنشآت فریدون بیگ آمده است، چنین برمی آید که فتح ادرنه درذیقعدهٔ سال ۷۶۳هق/ ایلول ۱۳۶۲م اتفاق افتاده است(ج۱/ص۹۳). همچنین دراین نامهٔ سلطان مراد آمده است که دیمتوقه توسط حاجی ایل بیگی به تصرف درآمده وچهارتن ازبزرگان این شهر به اسارت گرفته شده اند. سلطان مراد دراین نامه عنوان کرده است که اورنوس بیگ کشان را اشغال می کند وخود مراد شخصاً به سوی ادرنه هجوم می آورد که آندریا فرمانده قلعه ازراه شهرمریچ می گریزد. ادرنه به تصرف درمی آید ولالاشاهین پاشا مأمور محافظت ازاین شهر می شود. حال آنکه به موجب مطالب «تقویم» موجود درکتابخانهٔ نوری عثمانیه به شمارهٔ ثبت ۲۷۸۲ تاریخ فتح ادرنه ۱۳۶۴ یا ۱۳۶۵م باید باشد، زیرا برطبق مندرجات این تقویم وفات غازی اورخان درسال ۷۶۳هق/۱۳۶۲م اتفاق افتاده است وسلطان مراد درسال ۱۳۶۳م برادرانش را سرکوب کرده است؛ پس فتح ادرنه اقلاً باید درسال ۱۳۶۴م رخ داده باشد. درمقاله ای تحت عنوان «ترکها درچه تاریخی ادرنه را فتح کردند» به قلم الکساندر بورمف، ترجمهٔ حسن ارن، نامبرده ضمن تحلیل مطالب منابع ترك، بیزانس، بلغار، صرب و ونیزی نتیجه گرفته است که سقوط ادرنه پس ازسال ۱۳۷۱م، یعنی پس ازجنگ صرب صندیغی که طی آن صربهای جنوب شرقی با بیزانس متحد شده بودند، باید اتفاق افتاده باشد (بولتن شمارهٔ ۴۹، سال ۱۹۴۹، ص۷). منابع بیزانس تصرف ادرنه را در سال ۱۳۶۹م ذکر کرده اند. به نظر هال کوندیل، درجنگ صرب صندیغی ترکها با بلغارها درگیر بودند و سلیمان پاشا درآن هنگام زنده بود وفتح ادرنه پس از این جنگ رخ داده است (چاپ ۱۶۳۲م، پاریس، ص۱۷). ←

اطرافیانش سوارقایق شد و به‌انز رفت و موفق شد که از آنجا به‌صربستان بگریزد.

سلطان‌مراد پس ازسر وسامان بخشیدن به‌اوضاع ادرنه بیگلربیگ لالاشاهین‌پاشا را درآنجا گماشت و خود به‌دیمتوقه رفت و تا مدتی آنجا را قرارگاه خویش کرد و به‌دستورش مسجدی وقصری درآنجا ساختند.

سلطان‌مراد فعالیت خودرا متوقف نکرد بلکه لالاشاهین‌پاشا را به‌فیلبه و زاقره واقع در شمال اعزام‌داشت و اورنوس‌بیگ را مأمور تصرف تراکیای غربی کرد. لالاشاهین‌پاشا فیلبه‌را که مزارع برنج آن معروف بود تحت‌محاصره درآورد. محافظ قلعه که از دفاع عاجز مانده بود قلعه را تسلیم کرد و خود به‌اتفاق خانواده‌اش به‌صربستان رفت.[22] اورنوس بیگ نیز درسال ۷۶۴هق/۱۳۶۳م گومولجینه‌وهمچنین بعضی‌ازنقاط‌حوالی آن‌را اشغال کرد.[23] تصرف فیلبه که به‌دنبال فتح ادرنه‌صورت گرفت گذشته از آنکه ارتباط صربهای بیزانس، بلغار ومقدونیه را بایکدیگرقطع کرد، این کشورهارا نیز درمعرض‌خطرقرار داد. از این‌روی بازپس گرفتن ادرنه وفیلبه برای دولتهای بالکان‌امری ضروری به‌شمارمی‌رفت، که دوسال‌طول کشید تادولتهای بالکان آمادگی لازم‌را برای این‌اقدام به‌دست بیاورند.

← مورالت دراثرخود فتح ادرنه‌رادرسال ۱۳۶۰م قیدکرده‌است که‌درآن‌هنگام‌غازی‌اورخان درقیدحیات بود، زیرا غازی‌اورخان درنیسان سال ۱۳۶۲م درگذشت وسلطان‌مراد جانشین اوپس‌ازسرکوبی برادرانش وبازپس‌گرفتن آنکارا به‌تراکیا می‌رود وفتوحات خود راآغاز می‌کند، بنابراین فتح‌ادرنه باید چندسال پس‌از ۱۳۶۱م باشد.

۲۲. درتاج‌التواریخ (ج۱/ص۷۶) آمده است که تصرف‌فیلبه درسال ۷۶۵هق/۱۳۶۴م اتفاق‌افتاده است. به‌نظرایورگا نیز این‌حادثه درسال ۱۳۶۴م رخداده است. فیلبه وحومهٔ‌آن منطقه‌ای بودکه نیاز برنج بالکانهارا تأمین می‌کرد. در زمان عثمانیها نیز این‌منطقه ازطریق برنج عواید بسیاری‌داشت. در اواخرقرن شانزدهم ازراه تجارت‌برنج فیلبه، سالیانه‌چهارمیلیون «آقچه» (سکهٔ نقره‌ای رایج زمان عثمانی) وارد خزانهٔ عثمانی می‌شد (تاج‌التواریخ، ج۱/ ص۷۷).

۲۳. مورالت می‌نویسدکه سرز در زمستان سال ۱۳۶۱م به‌تصرف عثمانیها درآمدکه این‌نظریه درست‌نیست. به‌طوریقین سرزکه دردست صربهای ماکدونیا بود پس‌ازجنگ صرب‌صندیغی، یعنی درسال ۷۷۴هق/۱۳۷۲م، تصرف‌شد. شاید منظورمورالت اشغال‌موقت وزودگذرپیشین سرز باشدکه طی یك‌حملهٔ سریع صورت‌گرفته بود. چه تاریخ فتح‌ادرنه وچه فتوحات بعداز آن به‌طورقاطع‌مشخص‌نیست. بنابراین‌باید دراین‌مورد محتاطانه‌اظهار نظرکرد. سرز دوبار به‌تصرف عثمانیها درآمده بود.

□

درتموز سال ۱۳۶۱م یوانیس پنجم امپراتور بیزانس به‌منظور جلوگیری از استیلای ترکها که درتراکیای‌غربی درحال توسعهٔ‌نفوذبودند بادوك ونیز پیمان‌بست؛ ولی‌به‌سبب آنکه اولاً ترکها مدام از آناطولی‌خانواده‌های ترك رابه‌این نواحی کوچ می‌دادند وثانیاً بادقت ازسواحل‌این‌منطقه‌مراقبت ومحافظت می کردند واز آن گذشته به‌خاطر رفتار عادلانه‌ای‌که با مردم مناطق اشغالی داشتند امکان‌هیچ‌گونه شورش و عصیانی دراین‌منطقه نمی‌رفت،ازاین‌اتحاد نتیجه‌ای به‌دست نیامد وسرانجام‌امپراتور در ۱۳۶۴م ناگزیر ازتوافق بادولت‌عثمانی وپذیرفتن شرایط موجودشد.

به‌موجب این توافقنامهٔ بسیار مهم، امپراتور تعهد کرد چه خود و چه صربها به‌بازپس گرفتن مناطق اشغال شده توسط عثمانیها اقدام نکنند و گذشته از آن در فعالیتهای‌منطقهٔ آناطولی ترکها رایاری کنند.[۲۴] این‌معاهده که‌نتیجهٔ موفقیت عثمانیها درعملیات‌روملی‌بودسرنوشت آیندهٔ تراکیا راتعیین می کرد. از دست‌رفتن صحرای تراکیا تأثیرمهمی برامپراتوری بیزانس‌به‌جای گذاشت وعایدات خزانهٔ‌آن‌حکومت به‌حقوق‌گمرکی سلانیك و استانبول و نیز مالیات بلدیه منحصر شد.

در ادامهٔ سیاست قاطعانهٔ عثمانیها مبنی بر اسکان ترکها در بالکان سلطان‌مراد در سال ۱۳۶۳م با دادن شصت‌هزار سکهٔ طلا بابت حمل‌ونقل به‌جنوا بخش مهمی ازساکنان آناطولی‌رابه‌تراکیا کوچانید.[۲۵] به‌سبب گسترش فتوحات‌به‌منظوررسیدگی به‌امور شرعی نظامیان و نیز برای همراهی سلطان در جنگها مقام «قاضی عسکری» به‌وجودآمدکه درعین‌حال بالاترین‌مقام و مرتبهٔ علمی نیز به‌شمار می‌رفت، ودرمقام نخستین قاضی‌عسکر ، قاضی شرع بورسه یعنی قراخلیل‌افندی از خاندان چندرلی

۲۴. مورالت می‌نویسدکه در سال ۱۳۶۳م به‌سبب شورش بعضی از امرای تابع عثمانی درآسیا سلطان‌مراد با امپراتور عهدنامه‌ای‌بست‌که طی‌آن امپراتور متعهدشد متعرض‌نواحی‌ای‌که مراد به‌تصرف درآورده‌بود نشود و نیزدرآسیا به‌اویاری‌کند، وپس‌ازعقد این‌پیمان،سلطان مراد واردآناطولی می‌شود . ولی درمورداینکه سلطان‌مراد پس از عقد این‌پیمان درسال ۱۳۶۳م واردآناطولی شده‌است مدارکی در دست نیست. شاید منظور جنگ سال ۱۳۶۲م باشدکه سلطان‌مراد به‌دنبال جلوس خود برتخت سلطنت علیه اخیها وبرادرش به‌آن‌اقدام کرد.

۲۵. مورالت، ج۶/ص۷۶۱. این اقدام سلطان‌مراد درپی نخستین فتوحاتش صورت‌گرفت.

(اسفندیاریان) انتخاب و به‌این‌سمت منصوب شد.[۲۶]

به‌دنبال این اقدامات نظامی وپس از عقد صلح، دولت‌عثمانی با توجه‌به‌نیاز ملموس، تشکیلات اداری ولشکری‌خود رامنظم کرد وبه‌آن وسعت بخشیدوبه‌سبب گسترش سریع دامنهٔ پیروزیها، امکانات نظامی خویش را افزایش داد. به‌دنبال این‌هدف‌بنا به‌توصیهٔقراخلیل‌پاشا که‌درزمان غازی‌اورخان تشکیلات «یایا»و«مسلم»[۲۷] را در ارتش به‌وجودآورده‌بودکانون ومرکز جدیدی در ارتش ایجاد شد.این‌کانون از جوانان مسیحی تشکیل‌می‌شدکه طی‌جنگها به‌اسارت دولت عثمانی‌درمی‌آمدند.

به‌این‌ترتیب پایه‌های«عجمی اوجاقی»(کانون سربازان‌خارجی) ریخته شدکه سالیان دراز این‌کانون افراد مورد بحث را تعلیم و سپس تحویل «کانون ینی‌چری» می‌داد. این صنف جدید و منضبط پیاده‌نظام که در بین دول معاصر بی‌نظیر بود، در موفقیتهای نظامی بعدی عثمانیها نقش بسیار ارزشمندی به‌عهده داشت.

ادامهٔ فتوحات: جنگ چرمن یا صرب صندیغی

در اثنایی که عثمانیها درسرزمینهای اشغالی سرگرم به‌وجودآوردن‌تشکیلات و تنظیم امور اراضی بودند صربها و بلغارها نیز درصدد بازپسگیری ادرنه و فیلبه برآمده، درپی‌آن بودندکه ازطریق پاپ، اروپا را علیه عثمانیها به‌حرکت‌وادارند.

فرمانده رومی‌فیلبه‌که درسال ۱۳۶۴م پس‌از تسلیم این شهر به‌ترکها به‌اتفاق خانواده‌اش به‌صربستان رفته‌بود، بامراجعه به‌اوروش پنجم، سلطان صربستان‌وضمن به‌میان‌کشیدن ناچیزبودن تعداد قوای‌ترك درفیلبه، پادشاه را علیه ترکها تحریك کرد وخاطرنشان‌ساخت که اگر اودراین‌باره کوتاهی واهمال کند، خطای‌بزرگی‌مرتکب شده‌است و درآینده اوضاع بسیار وخیم و خطرناك خواهد شد. با تشریك مساعی

۲۶. در تاریخ عاشق‌پاشازاده (ص۵۲)، نشری (ص۱۹۰) و اروج بیگ (ص۲۰و۹۲) آمده است که قراخلیل بیگ پس‌از جلوس‌سلطان‌مراد به‌این سمت برگزیده شد. در تاج‌التواریخ، تاریخ انتصاب، سال۷۶۳هق/۱۳۶۲م قید شده‌است (ج۱/ص۶۹). منجم‌باشی می‌نویسد که‌قراخلیل در اثنای جنگ آنکارا به‌این مقام انتخاب شد (ج۳/ص۲۹۱).

۲۷. به‌موجب این قانون هرفرمانده نظامی موظف بودکه یك‌پنجم اسیرانی‌راکه‌گرفته بود جهت گذراندن تعلیم وتربیت نظامی تحویل دولت می‌داد و یااینکه در ازای هراسیر بیست‌وپنج آقچه به‌خزانهٔ دولت می‌پرداخت. اسرا پس‌ازتعلیم ویافتن آمادگی‌لازم در «عجمی اوجاقی» (کانون سربازان خارجی) درکانون «ینی‌چری» نام‌نویسی می‌کردند.

پاپ‌اوربان‌پنجم، بلغارها،صربها،پرنس‌افلاق،بسنویها و در رأس آنها لایوش‌پادشاه مجاربا آمادگیهای لازم‌متحدشدند که البته درایجاداین‌اتحاد، نامه‌ای که‌پاپ به‌سلطان صربستان فرستاده‌بود تأثیر بسزا داشت.

اگر لایوش موفق‌می‌شد، به‌آرزوی دیرین خود که زیرنفوذ درآوردن‌بلغارها بود می‌رسید ومی‌توانست مذهب‌کاتولیك را درآنجا اشاعه بدهد و در نتیجه انظار را به‌خود جلب کند.[۲۸]

نیروهای متحد که با صربهای ماکدونیای علیا یکی شده‌بودند بسرعت روی به‌جانب‌ادرنه نهادند. درآن ایام سلطان‌مراد خداوندگار در بورسه بود. بیگلربیگ یعنی فرمانده سپاه ادرنه لالا شاهین‌پاشا ضمن اینکه سلطان را از این موقعیت آگاه ساخت ، یك‌گروه اکتشافی نیز برای‌کسب اطـلاع از وضعیت نیروهـای متحد اعزام‌داشت. وقتی که نیروهای‌خصم از نهرمریچ گذشتند، حاجی‌ایل‌بیگی خود را به‌لالاشاهین‌پاشا رسانید.

خصم وقتی از نهر مریچ‌گذشت ونیرویی را درمقابل خود ندیدغیرمحتاطانه عمل‌کرد و حاجی‌ایل‌بیگی با استفاده از این غفلت و سرمستی دشمن ، نیمه‌شب از سه‌جناح براو حمله برد وشکست سختی به‌دشمن واردساخت.[۲۹] بخشی ازنیروهای دشمن‌که با این ضربهٔ سخت، متلاشی شده بود در رود مریچ غرق شد و لایوش

۲۸. لایوش (۱۳۴۲ـ۱۳۸۲م) که مجارستان‌را به‌صورت یك‌دولت بزرگ درآورده بود وقصد تصرف بالکانها را داشت، در سال ۱۳۶۵م با رؤیای تشکیل دولت بزرگی در شبه‌جزیرهٔ بالکان ، پرنس‌نشین ویدین را اشغال‌کرد ، ولی به‌سبب‌آنکه ضمن دخالت در امور دینی ارتودوکسها، مردم‌را وادار به‌پذیرش‌مذهب‌کاتولیك می‌کرد، اهالی به‌ترکها تمایل و علاقهٔ بیشتری یافتند.

۲۹. مورالت (ج ۱/ص ۶۷۸) تعداد نیروهایی راکه برای بازپس‌گرفتن ادرنه حرکت‌کرده بودند مرکب ازشصت‌هزارسرباز صربی قیدکرده و ازنیروهای سایر متحدان سخنی به‌میان نیاورده‌است. نشری (ص۲۰۰) نیزتنها ازجریان سربازان صرب‌بحث‌کرده است. درتاریخ عاشق پاشازاده (ص ۵۵)آمده است‌که در عملیات ادرنه سربازان صرب شرکت داشتند و اشاره‌ای به‌جنگ صرب‌صندیغی‌نکرده است. درتاریخ اروج‌بیگ نیزازسربازان صرب‌سخن به‌میان‌آمده‌است (ص ۲۲). در **تاج‌التواریخ** (ج۱/ص۷۷) به‌نیروهای صرب، بسنه، مجار و افلاق اشاره شده است. نظرمنجم‌باشی نیزمشابه نویسندهٔ **تاج‌التواریخ** است (ج۳/ص۲۹۴). هامر (ترجمهٔ اتابك، (ج۱/ص۲۱۲) شرکت نیروهای مجار، صرب، بسنه وافلاق‌را دراین جنگ ذکرکرده است. گیبون (ترجمهٔ راغب خلوصی، ص۱۰۳) ازبیست‌هزار نیروی‌متحد متشکل ازصرب، مجار، افلاق وبسنه با تشویق پاپ بحث‌کرده است.

سلطان مجار به‌دشواری جان سالم به‌دربرد. لایوش که نجات خود را معجزهٔ تصویر مریمی که به گردن آویخته بود می‌دانست پس از بازگشت به کشورش دستور داد کلیسایی به‌نام حضرت مریم بنا کردند (۷۶۵ه‍ق/۱۳۶۴م) . بنابه نوشتهٔ بعضی از تواریخ عثمانی لالاشاهین‌پاشا نتوانست موفقیت عظیمی را که حاجی‌ایل‌بیگی با نیروی بسیار اندکش به‌دست‌آورده بود، تحمل کند و او را مسموم کرد و به‌قتل رسانید.[۳۰]

موفقیت حاصل از این جنگ که در نزدیکی نهر مریچ رخ داد و درتواریخ عثمانی به‌جنگ صرب صندیغی[۳۱] معروف است، سبب پیشروی سریع ترکها در روملی شد. نخستین برخورد مجارستان که قصد داشت دولتهای بالکان و بسنه را تحت تسلط خود درآورد با ترکهای عثمانی، در این جنگ (مریچ) بود.[۳۲]

سلطان عثمانی به‌محض شنیدن خبر حرکت متحدان به‌سوی ادرنه، نیروهای

۳۰. عاشق‌پاشازاده (ص ۵۵) و نشری (ص ۱۹۸) می‌نویسد که حاجی‌ایل‌بیگی پیش از جنگ صرب‌صندیغی درگذشته‌است. نشری، لطفی‌پاشا و اروج بیگ می‌نویسند که درجنگ صرب‌صندیغی فرماندهی‌عملیات با لالا شاهین‌پاشا بود واو دشمن‌را شکست‌داد. همان‌گونه که درمتن‌نیز ذکر کردیم به نظر نویسندهٔ تاج‌التواریخ، هشت‌بهشت ونیزمنجم‌باشی، هامروجمع دیگری‌ازمورخان، حاجی‌ایل‌بیگی پس ازجنگ صرب‌صندیغی توسط لالاشاهین‌پاشا به‌قتل می‌رسد.

۳۱. لطفی‌پاشا و مجنم‌باشی نوشته‌اند که محل‌وقوع جنگ در حوالی چرمن واقع درغرب ادرنه بوده است. «لشکرصرب هنگام عزیمت به‌قصد ادرنه درمحلی نزدیك چرمن که امروز به‌آن صرب‌صندیغی می‌گویند اطراق کرده بود.» (لطفی‌پاشا، ص ۳۴).

۳۲. یورگا مورخ رومن و هارولد دبلیو. و. تمپرلی نویسندهٔ یك تاریخ کوچك صرب به‌زبان انگلیسی سال وقوع جنگ صرب‌صندیغی را ۱۳۷۱م ذکر کرده‌اند، درحالی‌که در تواریخ ترك سال ۱۳۶۳م قید شده‌است. این‌جنگ درنزدیکی قصبهٔ چرمن (کرمیانون یا سیویلن) رخ داده بود. گیبون از دوجنگ سخن به‌میان‌آورده است که یکی‌درسال۱۳۶۳ ودیگری در ۱۳۷۱م رخ داده (ص۱۲۴ و ۱۲۵) واضافه‌کرده است‌که این دوجنگ توسط بعضی از مورخان به‌اشتباه یك‌جنگ واحد عنوان‌شده است. ولی ازآنجا که منابع تاریخی ترك بویژه منابع مربوط به‌قرن چهاردهم صددرصد قابل اطمینان نیستند وازطرفی منابع خارجی نیز اظهارنظرصریحی دراین باره نکرده‌اند، ازاین‌روی نگارنده نیز نظرگیبون را می‌پذیرد ومعتقداست‌که دوجنگ یکی درسال۱۳۶۴ ویا۱۳۶۳ ودیگری درسال۱۳۷۱م اتفاق‌افتاده است. منابع خارجی ازحضور سلطان‌مجار درجنگ سال ۱۳۷۱م سخنی به‌میان نیاورده‌اند، که درواقع نیزطی این‌جنگ پادشاه مجارحضور نداشت، اما درجنگ اولی یعنی جنگ سال ۱۳۶۴م شرکت داشته است. وقوع جنگ سال ۱۳۶۴م باسندی‌که توسط نشری ارائه شده است تأیید می‌گردد. رجوع شود به: God. dipl. Humg. IX, s. 712، که در اینجا نیز ذکر شده است‌که وقوع جنگ با تشویق پاپ ودومین‌جنگ با پیشقدم شدن سلطان صرب بوده است.

خود را گرد آورد و به‌ناچار روملی را ترك کرد. به‌هنگام بازگشت از روملی بیغا را که در دست کاتالانها بود وامکان داشت با کشتیهای راهزنان دریایی خطراتی متوجه ترکان عثمانی سازند، از راه خشکی با نیروهای خود و از راه دریا با ناوگانی که از آیدین‌جك و کلیبولی آورده‌بود محاصره کرد ودرهمین اثنا نیزخبر پیروزی‌مریچ راشنید؛ ولی دست‌از محاصرهٔ بیغابرنداشت وپس ازتصرف آنجا به‌بورسه‌بازگشت (۷۶۶ھق/۱۳۶۵م).[۳۳]

بنابه‌نوشتهٔ کتب‌تاریخ‌عثمانی سلطان‌مرادبه‌شکرانهٔ‌پیروزی‌صرب‌صندیغی‌دستور داد تامسجدجامعی دربیله‌جك، عمارتی در ینی‌شهر، خانقاهی‌برای باباپوستین‌پوش از خاندان غازی‌ارن، مسجدی در بورسه و مدرسه‌ای درچکیرگه و حمام‌آب‌معدنی وکاروانسرا ساختند.کار احداث این تأسیسات در سال ۷۶۷ھق/۱۳۶۶م آغاز شد.[۳۴]

عثمانیها براثر پیروزی صرب‌صندیغی دستخوش غرور و سرمستی ورخوت نشدند و با توجه به‌اینکه برنامهٔ اصلی و اساسی‌آنان استقرار در بالکانها (روملی) بود، دراثر این جنگ باهوشیاری بیشتری به‌آمادگی لازم پرداختند. بنابه‌ضرورت

۳۳. درتاریخ عاشق‌پاشازاده (ص۵۶) و نشری (ص ۲۰۰) و دیگر منابع عثمانی تاریخ وقوع جنگ‌صرب‌صندیغی‌و نیز تاریخ‌فتح بیغا ،سال۷۶۶ھق/۱۳۶۵م‌قید شده است. در تاریخ‌آل‌عثمان (کتابخانهٔ ایاصوفیه، شمارهٔ ۲۷۰۵) آمده است‌که سلطان‌مراد پس ازفتح بیغا، ملك‌ناصر راکه درآنجا بوداسیر کرد. آیا این‌ملك‌ناصر کیست؛ همان‌گونه‌که قبلا دیدیم‌دربین‌پسران سلیمان‌پاشا به‌پسربزرگ اورخان به‌نام ملك‌ناصر برمی‌خوریم‌که به‌نوشتهٔ دستورنامه دریك حادثهٔ دریایی غرق شده بود. آیا او دردریا غرق نشد ونزدکاتالانها ماند؛ وآیاسلطان‌مراد به‌همین‌سبب بودکه به‌جای عزیمت‌به‌جنگ صرب‌صندیغی به‌بیغارفت تاملك‌ناصررا دستگیر سازد وبه‌این ترتیب خطر به‌میدان‌آمدن یك مدعی سلطنت‌را درغیاب خود برطرف سازد؛ به‌هرحال‌این‌نکته‌که‌سلطان به‌جای عزیمت به‌جنگ صلیبی‌شتابزده به‌روملی رفت وبیغارا از دریاوخشکی‌محاصره‌کرد خودنکتهٔ شایان‌توجهی‌است. در جامع‌الدول نیزازبختیارملك‌ناصر پسردولتشاه ازامرای تاتار نام‌برده شده است؛ «دولتشاه ثم‌ابنه بختیارملك‌ناصرکان مستبداً بامیرانکوریه» که معلوم نیست درچه‌تاریخی‌آنکارارا تصرف کردودرآنجا به‌حکومت پرداخت. آیاهنگامی که سلطان‌مراد قصدآنکاراکرد این‌ملك‌ناصر درآنجاحکومت می‌کردکه ازترس مرادگریخت ودربیغا دستگیرشد؛ به‌علت عدم ذکر تاریخ وقوع‌حادثه در جامع‌الدول این‌هم مجهول است. به‌نظر اینجانب حدس اولی به‌حقیقت نزدیکتر است.

۳۴. به‌نوشتهٔ تاج‌التواریخ، تاریخ‌نشری ، عاشق‌پاشازاده ، منجم‌باشی ،هشت بهشت و هامر، تاریخ وقفنامهٔ تأسیسات سلطان‌مراد در چکیرگه سال ۷۸۷ھق/۱۳۸۵م است . بنابراین تاریخ تأسیسات چکیرگه پیش‌از این سال باید باشد.

جنگی، سلطان‌مراد مرکز حکومتی را از بورسه به‌ادرنه منتقل کرد (۱۳۶۵م)وشهر ادرنه با قصر و مسجد و مدرسه و سایر مؤسسات علمی و اجتماعی زینت یافت.[۳۵]

در قسمت مناسبات عثمانی-بیزانس گفتیم که در سال ۱۳۶۶م آمادئه کنت ساووا دایی یوانیس امپراتوربیزانس کلیبولی را تصرف کردو آن‌را به‌امپراتورداد، ولی یك‌سال بعد دوباره کلیبولی به‌تصرف ترکها درآمد. ازدست‌رفتن موقت ادرنه تأثیری در اوضاع حاکم بر روملی نداشت.

درسال ۱۳۶۷م‌تیمورتاش‌پاشا پسرقراعلی‌بیگ، قزل‌آغاج درجنوب یانبولی (دیام‌پولیس) واقع‌در شمال را از دست بلغارها به‌در آورد. لالا شاهین‌پاشا، اختمان (ساماکوف) واقع درجنوب صوفیه را تصرف کرد و یك‌سال بعد یعنی در ۱۳۶۸م خود سلطان‌مراد[۳۶] به‌دنبال تصرف آیدوس- واقع در جنوب کوههای بالکان و نزدیکی برقاز-، قارین‌آباد، سوزه‌پولی (ایشه‌پول)وسپس‌خیره‌بولی‌راکه درتصرف بیزانس بود اشغال کرد و پس آنگاه درسال ۱۳۶۹م پنارحصار و ویزه را متصرف شد و قرق‌کلیسا (قرقلارایلی) راکه قبلاً در اختیار ترکها بود و از دستشان خارج شده بود بازپس‌گرفت و فتوحات تراکیای شرقی را تکمیل کرد. امپراتور درصدد پس گرفتن ویزه برآمد، ولی موفق نشد.

یووان‌شیشمان پادشاه بلغار که ازشهر طونه تا رودوب بربالکانها وبلغارستان جنوبی و بخشی از تراکیا - قبل از تصرف عثمانیها - حکم می‌راند وقتی دریافت که قادر به‌مقابله باآن دولت نیست مبادرت به‌صلح کرد و تحت‌الحمایگی‌عثمانیهاو پرداخت‌خراج سالانه به‌آنان‌راپذیرفت وخواهرش‌ماریا را به‌عقدازدواج‌سلطان‌مراد درآورد. شیشمان برای مقابله با برادرش استراتیشیمیر که با وی مخالف بود و مجارها را در ویدین مستقر کرده‌بود از سلطان‌مراد واولاخها یاری‌گرفت و به‌ویدین حمله‌کرد؛ ولی موفق نشد وبه‌هنگام مراجعت به‌ترنووا مرکز حکومتی خود، آگاه

۳۵. ادرنه در زمان امیرسلیمان برای همیشه مرکز حکومتی شد. ساختمان مسجد قدیمی ادرنه درزمان امیرسلیمان آغاز شد، ولی به‌پایان نرسید. درزمان موسی چلبی نیز بخشی از این مسجد ساخته‌شد تاآنکه‌کار احداث‌آن درزمان حکومت محمدچلبی به‌پایان رسید.

۳۶. یورگا تاریخ وقوع این‌جنگ سلطان‌مراد را چهارسال زودتر یعنی درسال ۱۳۷۲ و حتی ۱۳۷۳م قیدکرده است.

شد که لالاشاهین‌پاشا درصدد حمله به‌بلغارستان است. ازاین‌روی درسال۱۳۷۱م با سلطان‌صرب‌ماکدونیا متحدشد ودرمحلی به‌نام ساماکوف با لالاشاهین‌پاشا به‌جنگ پرداخت؛ ولی هردو بسختی شکست خوردند و درنتیجه سلطان‌مرادکه بعضی از قلاع اطراف چتالجه را تصرف کرده‌بود، به‌سوی صربهای‌ماکدونیا نیرو فرستاد.

دومین جنگ مریچ (چرمن)

عثمانیها درشمال بلغارستان درفعالیت بودند وبجزصوفیه بقیهٔ نقاط این‌منطقه را به‌تصرف‌خود درآورده بودند. آنها درسال ۱۳۷۲م طی دومین‌جنگ مریچ‌قوای دولت‌صرب، تراکیای غربی وماکدونیا را تارومار کردند وبااین‌پیروزی[۳۷] راههای تجارت ماکدونیارا برای خودهموارساختند.

درجنگ‌مریچ سلطان‌صربی ماکدونیای‌جنوبی و برادرانش به‌قتل رسیدند[۳۸] وبه‌این‌ترتیب، درنتیجهٔ اشغال برق‌آسای ترکها تراکیای غربی وبخشی ازماکدونیا ازدست صربها خارج شد. براثر این‌جنگ بجزگومولجینه که برای بار دوم توسط نیروهای غازی‌اورنوس تصرف شد، برله (واقع در غرب گومولجینه)، ایسکه‌چه و مورولیه (منجم‌باشی از این منطقه باقصبهٔ پروایشته نام بـرده است که به‌هرحال باید یکی از قرای ساحلی گومولجینه یعنی مرونیه باشد)[۳۹] به‌تصرف آنها درآمد وقواله، درمه، زخنه وسرز از شهرهای مهم سلطان‌نشین صرب وبعدها نیز قرافریقیه توسط قراخلیل که از مقام قاضی‌عسکری به‌وزارت رسید و نام خیرالدین‌پاشا گرفت، اشغال شد (۱۳۷۲م)[۴۰] ونیروهای‌عشیره‌ای ازآناطولی به‌سرز وحومهٔ‌آن که ازنظرموقعیت

۳۷. شاید جنگی که عثمانیها به‌آن‌جنگ صرب‌صندیغی نام‌داده‌اند‌این‌دومین‌جنگ مریچ باشد، زیرا این‌جنگ علیه ووکاشین سلطان‌صرب ماکدونیا و برادرانش صورت‌گرفت. امابراثر اینکه درکتب تاریخ، این دو جنگ را یکی دانسته‌اند ازاین‌روی تاریخ وقوع‌آنها با هم تداخل پیداکرده است.

۳۸. رجوع شود به‌قسمت مربوط به‌مناسبات عثمانی-صرب.

۳۹. آرشیونخست‌وزیری، «اسناد دستخطهمایونی»، شمارهٔ ۳۳۸۲۲.

۴۰. تاریخ نشری، ج۱/ص۲۱۴ و ۲۱۵. عاشق‌پاشازاده، ص۶۱. تاج‌التواریخ، ج۱/ص۹۰و۹۱. تصرف این‌نقاط درتاریخ نشری سال ۷۸۷هق/۱۳۸۵م، در تاج‌التواریخ ۷۷۶هق/۱۳۷۴م ودرنوشتهٔ عاشق‌پاشازاده ولطفی‌پاشا همچون تاریخ‌نشری سال ۱۳۸۵م قید شده است؛ حال آنکه ازمتن‌فرمانی‌که مراداول درسال۷۷۴هق/۱۳۷۲م‌خطاب به‌یک مسؤول‌صومعه‌صادر←

اهمیت بسیار داشت، کوچ داده شدند.[۴۱] اورنوس‌بیگ، سرز را برای خود مرکز قرارداد.[۴۲] همان‌گونه که در قسمت مربوط به‌مناسبات عثمانی-بیزانس دیدیم براثر تحریك مانوئل‌والی‌سلانیك عصیانی درسرز به‌وجودآمد که بااقدامات سریع وزیر خلیل‌خیرالدین‌پاشا سرکوب شد(۷۷۶ه‌ق/۱۳۷۴م).

پس‌ازاین پیروزیها وقتی که عثمانیها وارد وادی نهر واردار شدند نیرویی که بتواند درمقابل آنان مقاومت کند، وجودنداشت. به‌این ترتیب طی یك‌سال‌ونیم الی دوسال مناطق شرق واردار تحت‌نفوذ عثمانیها درآمد وقوای آقنجی (مهاجم) حمله به‌غرب شبه‌جزیرهٔ بالکان‌را آغاز کردند.

پس ازشکست شیشمان سلطان‌بلغار وسلطان‌صرب‌ماکدونیا درساماکوف، از دست‌رفتن کوستندیل بسیارطبیعی‌می‌نمود. درسال۱۳۷۲م شهر کوستندیل که با معادن آهنش معروف بود، توسط عثمانیها اشغال‌شد وکنستانتین‌ازپرنسهای بلغارمتقبل‌شد که به‌دولت عثمانی خراج سالانه وسرباز بدهد ونیازش‌را تأمین کند.[۴۳]

تصرف‌ماکدونیاتوسط‌عثمانیها وحضورآنان درکوستندیل،لازار گربلیانویچ دسپوط صربستان‌علیارا ناگزیر از توافق باسلطان‌مرادکرد. به‌موجب این موافقتنامه لازارنیزمتعهدشدکه مالیات سالانه و سربازبه‌دولت عثمانی‌بدهد. به‌رسمیت‌شناختن حاکمیت مقتدرعثمانی‌ازسوی‌سلطان، پرنسها ودسپوط وپرداخت خراج سالانه‌از سوی‌آنان‌وتقبل اعزام نیروی نظامی کمکی درصورت احتیاج برای دولت ترك که

← کرده چنین برمی‌آیدکه سرز درآن تاریخ در تصرف عثمانیها بوده است (مجلهٔ‌اسلام، سال ۱۹۲۹) وثابت می‌کندکه تصرف سرز حداقل باید درسال ۱۳۷۲م باشد. فرانچس‌تصرف سرز را در سال ۱۳۷۱م وگیبونس درسالهای ۱۳۷۱ـ۱۳۷۲ قیدکرده است‌که با فرمان صادره ازسوی سلطان مطابقت می‌کند . وقایع‌نامه‌های صرب وبلغار نیز نظری مشابه نظر گیبونس دارند (**تأسیس‌امپراتوری عثمانی**، ترجمهٔ راغب خلوصی، ص ۱۲۵).

۴۱. عاشق‌پاشازاده، ص۶۱. لطفی‌پاشا، ص۴۱. اروج‌بیگ، ص۲۴. دراین‌کتابها قید شده‌است که مهاجرانی از صاروخان به‌سرزکوچ داده شدند. درتاریخ مذکور صاروخان به‌صورت‌یك امیرنشین مستقل بوده است؛ بنابراین امکان داردکه مهاجران از اهالی بالیکسری و حومه بوده‌باشند. انتقال مهاجرانی ازصاروخان درزمان یلدرم بایزید صورت‌گرفت.

۴۲. تاریخ نشری، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۴۳. سلطان‌مراد به‌کوستندیل‌که مرکز حکومتی‌کنستانتین بود مسافرت می‌کند. ازسه‌دختراو یکی‌را به‌عقد خویش ودودختر دیگررا به‌عقد ازدواج بایزید ویعقوب درمی‌آورد(یورگا).

به‌فتوحات گسترده‌ای دست یافته بود، فواید و امتیازات بسیاری دربرداشت. یك‌سال پس‌از این توافق، سلطان‌مراد به‌موجب خبری که ازشیرمردبیگ والی ویزه دریافت داشت، دانست که امپراتور بااعزام نیروحومهٔ ویزه‌را غارت کرده است. سلطان‌مراد باآگاهی ازاین‌امر بی‌درنگ وارد کلیبولی شد؛ نیروهایش‌را در مالقره گردآورد و بخشی از آن‌را جهت تصرف قلعهٔ فره‌جك واقع در جوار ایپصاله فرستاد وخود ضمن‌پیشروی به‌سوی چتالجه، ابتدا قلاع اینجه‌گیز وچتال‌برقاز وسپس دژ پلونیه‌را تصرف کردودرنتیجهٔ فتح فره‌جك‌توسط‌لالاشاهین‌پاشا، این‌جنگ که درسال۱۳۷۳م رخ‌داده بود بانتیجه‌ای بسیارموفقیت‌آمیز پایان گرفت و امپراتور بیزانس ناگزیر از عقد پیمان صلح شد.

متوقف شدن جنگ در روملی و اقدامات‌انجام یافته طی این‌مدت

پس ازجلوس سلطان‌مراد و در اثنایی که جنگ ادامه داشت باتوجه به‌نیازها وضرورتهای موجودلشکری‌وکشوری، تشکیلاتی به‌وجودآمد. بادرنظرگرفتن‌اینکه می‌باید دولت‌صاحب‌خزانه‌ای می‌شد وبرای‌این‌خزانه نیزمالیات ودرآمدی‌ضروری بود ازاین‌روی به‌توصیهٔ قراخلیل، قاضی‌عسکروقت و نیزیکی‌ازعلما به‌نام‌ملارستم، قانونی وضع شدکه به‌موجب‌آن هر اسیرجنگی ارزشی معادل یکصدوبیست‌وپنج آقچه پیدا می کرد ومقررشدکه به‌ازای یك‌پنجم‌ارزش‌هراسیریعنی‌بیست‌وپنج آقچه ویا در ازای هرپنج‌اسیر، یك‌اسیر به‌دولت اختصاص داده شود. این‌قانون «پنجیك» (پنج‌یك) نام‌گرفت. برای وصول‌این‌عایدات همراه هرفرمانده یك‌قاضی تعیین‌شد و دراسکلهٔ کلیبولی‌مأموری به‌نام«پنجیك‌چی» استقراریافت وهمان‌گونه‌که قبلاً اشاره شدازاسرایی که درصورت‌نیاز به‌این‌ترتیب دراختیار دولت قرارمی گرفتندکانونهای «عجمی» و «ینی‌چری» تشکیل‌شد. درصورت‌عدم‌نیازدولت به‌اسرا در ازای‌هراسیر، بیست‌وپنج آقچه به‌خزانهٔ دولت واریزمی‌شد. دریك دورهٔ سکون وآرامش که پس از سال ۱۳۷۳م برقرارشد، اقداماتی صورت‌گرفت. همگان تصورمی کردند عثمانیها نیز چون‌آیدینیان ، صاروخانیان وآل‌قراسی که مبادرت به‌حمله‌های چپاولگرانه به‌روملی می کردند عمل‌خواهند کرد؛ ولی‌اشغال تراکیا پوچی این‌تصورات‌راثابت کرد و نشان دادکه قصد ترکها ازآمدن به‌این نقاط منحصراً به‌خاطرسکونت‌کردن

دراین نواحی است وتسلط برماکدونیا پس از دومین جنگ چرمن قطعی بودن این سیاست‌را نشان‌داد. پیروزی عثمانیها درنخستین جنگ چرمن سکونت ترکهارا در تراکیا قطعی کرد و دومین‌پیروزی درچرمن منجربه‌تصرف‌ماکدونیا توسط آنان‌شد. متوقف کردن اقدامات روملی پاره‌ای موفقیتهای سلطان‌مراد درآناطولی وگسترش مرزهای عثمانی را امکان‌پذیرساخت؛ یعنی سلطان‌مرادکه دریافته بود از جانب اروپا خطری دولت عثمانی‌را تهدید نمی‌کند، در سال ۱۳۷۶م به‌آناطولی رفت و به‌دنبال متوقف کردن فعالیتهای روملی ، در سرزمینهایی ازآناطولی که تصرف کرده بود تشکیلات «تیمار» و «زعامت»* را به‌وجودآورد و در هرگوشه‌ای اقدام به‌اسکان مهاجران ترك کرد . در شهرها و قصبات مؤسسات دینی ، علمی و اجتماعی بوجود آمد ؛ شهرها وقصبات با این مؤسسات زینت یافتند و مهرترك و اسلام برآنها نهاده شد .

هیأت فرماندهی جنگی ارتش عثمانی به‌دنبال متوقف شدن جنگ ، در صدد آماده کردن برنامهٔ جدیدی برای اقدامات جنگی‌آتی برآمد . وقوع جنگ برسر بزجه‌آطه میان‌جنوا و ونیز ــ که رقیب بزرگی برای یکدیگربودند وحتی دشمنی‌نیز بین‌آنان حکمفرما بود ــ ازیك‌سو و نفرت اسلاوهای شمالی ازمجارستان واوضاع آشفتهٔ بلغارستان ازسوی دیگر، امکان هرنوع اتحادی علیه عثمانیهارا ازبین می‌برد وباتوجه به‌همین‌امربودکه ازسال ۷۷۸ه‌ق/۱۳۷۶م به‌بعد جنگ روملی متوقف شد وعثمانیها مبادرت به‌بعضی ازاصلاحات و نیزسازماندهی ارتش کردند. بنابه‌توصیهٔ قراتیمورتاش‌پاشا تشکیلات «تیمارلی» متعادل شد و برحسب نیاز ، اصلاحات و دگرگونیهایی درآن پدیدار آمد . و باز به‌توصیهٔ همین شخص مرکز سواره‌نظام مزدبگیری از سربازان گارد مخصوص به‌وجودآمد و به‌منظور حفاظت و مراقبت ازمهمات ولوازم دراثنای جنگ و نیزتیمارداران سواره‌نظام، رستهٔ «وینوق» ایجاد شد.[۴۴]

بازدراثنای‌این‌صلح،نامزدی‌یلدرم‌بایزید پسربزرگ‌سلطان‌مراد بادولت‌خاتون

* رجوع شود به‌فصل شانزدهم همین‌کتاب.

۴۴. تاج‌التواریخ، ج ۱/ص۹۴ وهامر (ترجمهٔ اتابك)، ج ۱/ص۲۲۴.

دخترسلیمان‌پاشا حکمران گرمیان اعلام‌شد واندکی‌بعد نیزمراسم عقدصورت گرفت (۷۸۰هق/۱۳۷۸م) وسلیمان‌پاشا شهرها وقصبات کوتاهیه ، طوشانلو ، امد و سیماو را به‌عنوان‌جهیزیهٔ دخترش به‌عثمانیهاداد[۴۵] وخود درقوله که به‌آن‌قولهٔ‌گرمیان‌می گفتند مستقر شد.

سلطان‌مراد به‌نماینده‌ای که ازسوی حسن‌بیگ ازخاندان‌بنی‌حمید با هدایایی برای شرکت درمراسم عقدحضور یافته بود اظهار داشت که‌آماده است بعضی از مناطق‌بنی‌حمیدرا خریداری کند. به‌حسن‌بیگ نیزقبلاً دراین‌موردپیغام فرستاده‌بود. پس‌ازپایان مراسم عقد بایزید، سلطان‌مراد عازم کوتاهیه شد. حسن‌بیگ به‌این‌خیال که مراد قصد او را داردآق‌شهر ، یالواچ ، بك‌شهری ، سیدی‌شهری ، قراآغاچ و به‌روایتی‌اسپارطه‌را در ازای‌هشتادهزارسکهٔ‌طلا به‌سلطان‌مراد فروخت وبه‌این‌ترتیب عثمانیها شهرهای‌غرب قلمرو قرامانیان‌را تصاحب کردند وقرامانیان، هم درشمال و هم غرب بادولت عثمانی هم‌مرز شدند.[۴۶]

فتوحات جدید یا آغاز جنگ

عملیات‌نظامی که به‌طورموقت دراروپا (در روملی) متوقف‌شده بود، درسال ۱۳۸۰م ازسر گرفته‌شد. برای‌استحکام موقعیت عثمانیهادربالکان تصرف‌صوفیه، نیش ومنستر ضروری‌بود. تصرف صوفیه درواقع اساس‌حاکمیت عثمانیهارا دربلغارستان مستحکم می کرد و نیش‌هم در حقیقت حکم دروازهٔ صربستان علیارا داشت و برای

۴۵. درمنابع‌عثمانی (عاشق‌پاشازاده، نشری و سعدالدین منجم‌باشی) تاریخ عقد سال ۷۸۳هق/۱۳۸۱م قید شده‌است، که با بررسی‌وتحقیق دروقایع‌آن زمان نظرادریس‌بتلیسی (بدلیسی) یعنی سال ۷۸۰ هق/۱۳۷۸م صحیح است ؛ زیرا با توجه به‌اینکه عملیات روملی در سال ۱۳۸۵م ازسرگرفته شد بنابراین تاریخ عقد باید حداقل یك‌سال قبل ازآغازاین‌عملیات باشد.

۴۶. گیبون در صفحهٔ ۱۳۶ اثرخود (ترجمهٔ راغب خلوصی) تاریخ فروش شهرهای بنی‌حمید را درسال ۱۳۷۷م/۷۷۹هق قیدکرده، ولی معلوم نیست‌که این اطلاعات‌را ازکدام منبعی نقل‌کرده است. منابع‌عثمانی تاریخ فروش شهرها وقصبات مزبوررا پس‌ازپایان مراسم‌عقد یلدرم بایزید دانسته‌اند.

آنکه عثمانیها بتوانند به‌سوی آلبانی پیشروی کنند اشغال منستر در مقام یك پایگاه عملیاتی، الزامی می‌نمود.

سلطان‌مراد قبل از عبور از آناطولی به‌روملی دستورداد تالشکر در ماکدونیا وارد عملیات شود. دراجرای این‌دستور درسال ۱۳۸۰م ایشتپ درساحل‌چپ‌واردار به‌تصرف درآمد وبه‌دنبال آن تیمورتاش‌پاشا که بانیروی عظیمی ازنهرواردار گذشته بود درسال ۷۸۴ھق/۱۳۸۲م منستر و سپس پرلپه‌را گرفت و سال بعد با حملاتی که به‌حوالی آلبانی و بسنه صورت‌گرفت اوضاع این مناطق ارزیابی‌شد. این نقطه پس ازتصرف به‌صورت پایگاه عملیاتی برای حمله به‌آلبانی واپیر درآمد.

تقریباً درسال ۱۳۸۳، ویاباتوجه به‌چگونگی‌عملیات جنگی به‌تاریخ‌صحیح‌تر درسال ۱۳۸۵م، صوفیه ازطرف قوای بالابان محاصره[۴۷] و پس از مقاومتی طولانی تسلیم ترکها شد و طی عملیات صربستان علیا نیش هم ازطرف یاخشی‌بیگ پسر تیمورتاش‌پاشادرسال ۷۸۸ھق/۱۳۸۶م اشغال‌شد. نیش که برسرشاهراه تجارتی قرار داشت وبه‌منزلهٔ دروازهٔ صربستان به‌شمارمی‌رفت قبلاً نیزطی‌حمله‌ای توسط ترکها به‌تصرف درآمده بود، ولی‌ترکها آنجا را ترك کرده بودند.[۴۸]

باتصرف نیش که موقعیت‌لازارحکمران صرب به‌خطرافتاده بود، وی‌ناگزیر شد میزان مالیاتی راکه قبلاً طی معاهده‌ای به‌دولت عثمانی می‌پرداخت افزایش دهد و نیزبرتعداد سربازانی که دراختیاراین‌دولت قرارمی‌داد بیفزاید.

۴۷. دربارهٔ تاریخ تصرف صوفیه در سال ۱۳۸۵م گیبون در اثر خود اطلاعاتی داده است‌که این‌اطلاعات با منابع‌ترك ازجمله منشآت فریدون‌بیگ مطابقت دارد (تأسیس‌امپراتوری‌عثمانی، پانویسی ص ۱۳۹).

۴۸. درکتابهای تاریخ عثمانی و نیز در تاریخ هامر (ج ۱) تصرف نیش قبل از اشغال صوفیه ذکرشده است. اما گیبون عقیده داردکه باتوجه به‌شرایط عملیات‌نظامی وجغرافیایی، این مسأله عملی نیست ونیش پس‌از تصرف صوفیه اشغال شده است؛ ولی امکان اینکه نیش قبلا توسط آقنجیهای‌ترك اشغال‌شده وسپس ترکها آنجارا ترك‌کرده باشند، وجود دارد. از نوشتهٔ تاج‌التواریخ چنین برمی‌آیدکه صوفیه در سال ۱۳۸۵م اشغال شده است. زیره‌چك در اثر خود به‌نام تاریخ بلغار آورده است‌که صوفیه درسال ۱۳۸۲م به‌تصرف ترکها درآمد.

عملیات چندرلی خیرالدین‌پاشا در آلبانی

چندرلی خلیل خیرالدین‌پاشا[۴۹] که قبلاً مقام قاضی عسکری داشت و از سال ۷۷۳هق/۱۳۷۱م به‌بعد به‌مقام وزارت وسپس به‌فرماندهی لشکر رسیده بود به‌اتفاق اورنوس بیگ[۵۰] فرمانده آقنجی ازماکدونیاوغرب به‌حرکت وعملیات پرداخت وپس ازبازپس گرفتن منستر که قبلاً ازسوی تیمورتاش‌پاشا اشغال وبرآن خراج بسته شده ولی ازتصرف ترکها درآمده بود، اوخری‌را نیز درسال ۱۳۸۵م اشغال کرد.

درجنگی که‌بین‌بالشه‌پرنس آلبانی شمالی وشارل‌توپیه دوك‌دراج و آلبانی‌میانه رخ‌داد، دوك دراج از خیرالدین‌پاشا درخواست کمك کرد. خیرالدین‌پاشا به‌یاری دوك دراج برخاست واوتوانست پرنس‌بالشه‌را شکست‌دهد. دراین‌جنگ بالشه‌نیز به‌قتل رسید.[۵۱] قوای‌عثمانی‌درسال۱۳۸۶م قوریه واشقودره را متصرف‌شدند؛ولی از آنجاکه این نقاط زیرنفوذ ونیز بود به‌منظور احتراز از برانگیختن خشم دولت‌ونیز بعداً آن‌شهر را ترك گفتند.[۵۲]

عثمانیها دراثنای این‌عملیات اقدام به‌تسلط برآلبانی واپیر نکردند؛ ولی با اعزام سربازان مزدور درجنگ بین‌پرنسهای‌محلی‌این‌مناطق، اطلاعات کافی‌ازوضع آنها به‌دست‌آوردند.

پیروزیهای پردامنهٔ سلطان‌مراد دراروپا حیرت ووحشت‌را موجب‌شد. ترکها

۴۹. درموقوفهٔ سلطان‌مراد اول که درجمادی‌الاخرسال۷۸۷هق (اگوست ۱۳۸۵م) در چکیرگه ایجاد شده‌آمده است:
«... تقبل‌الله‌منه‌التولیة والنظرفی‌امرالاوقاف المذکورة للمولی العظیم الدستورالاعظم علم‌الهدی اعلم‌الوری مربی‌العلماء والفضلاءملجاء المساکین خیرالدین‌پاشا یدیم‌الله ایامه وانفذ مراسمه واحکامه ...»
ازاین‌نوشته چنین برمی‌آیدکه خیرالدین پاشا ازاین‌تاریخ مقام‌وزارت‌داشت وبه‌دستور سلطان‌مراد متولی و ناظر موقوفهٔ اوبوده است (اسناد تحویلی ازآرشیو دارایی به‌بایگانی نخست‌وزیری). عکس این موقوفه توسط نایب‌گوك‌بیلگین در شمارهٔ ۱۰ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات استانبول چاپ شده است.
درمورد وزارت خلیل‌خیرالدین‌پاشارجوع‌شود به‌مقالهٔ «چندرلی‌قراخلیل‌خیرالدین‌پاشا» در ج۱۳، شمارهٔ ۹۱ بولتن.
۵۰. تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص ۶۰ ونشری، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.
۵۱. گیبونس (ترجمهٔ راغب‌خلوصی)، ص ۱۳۸.
۵۲. گیبونس به‌نقل ازآندره‌گوتارو (ترجمهٔ راغب‌خلوصی)، ص ۱۲۸.

طی اقدامات و فعالیتهای اولیهٔ خود سعی کرده بودند که حادثه‌ای با لاتینها به‌وجود نیاورند و با این عمل احتمال همکاری آنان را با مردم بالکان ازبین ببرند. حتی سلطان مراد مدتها قبل ازآن، در جنگی که ونیز علیه لایوش سلطان مجار آغاز کرده بود با اعزام پنج‌هزار تیرانداز، ونیزیها را یاری کرده بود (۱۳۷۳م).[53] ازاین‌روی همان‌گونه که در منابع خارجی نیز آمده برنامهٔ جهانگشایی عثمانیها برنامه‌ای حساب‌شده و موفقیت‌آمیز بوده است.

۵۳. برای کسب اطلاع بیشتر دربارهٔ این‌جنگ رجوع‌شود به‌قسمت «مناسبات عثمانی-آلبانی».

فصل ۸

انتقال مهاجر به اروپای جنوب شرقی

انتقال مهاجران ترك با خانواده‌هایشان به‌شبه‌جزیرهٔ بالکان که در کتب تاریخ ترك از آن با عنوان روملی نام برده شده است تسلط امیرنشین عثمانی را بر منطقه نشان می‌دهد. درحالی که خواه عثمانیها و خواه سایر امرای آناطولی در غرب و شمال سرگرم فتوحات بودند وپیش می‌رفتند «غازی‌ارن»ها که باقوای عشیره‌ای خود به‌منظورشرکت‌درجنگ به‌آناطولی آمده بودند، توانستند بعضی‌ازشهرها وقصبات متعلق به‌بیزانس‌را تصرف ودرآن سکونت کنند.

آن‌عده ازمهاجران که باامرای‌آناطولی‌همکاری داشتند وبه‌آنان «غازی‌ارن» می گفتند دراثنای عملیات‌آناطولی غربی منشأ خدمات مادی ومعنوی بسیاری شدند و از سوی امرای آنها خانقاهها و وقفیه‌ها تأسیس شد.

استقرارواسکان عثمانیهاپس‌ازورود به‌روملی به‌دوشکل‌صورت گفت: نخست اینکه پس‌ازفتوحات‌مرحلهٔ اول‌ازسوی‌حکومت‌عثمانی،مهاجرانی که‌به‌آنها دراسناد قدیمی«سورگون» (رانده‌شده) گفته‌می‌شد ازنواحی‌نزدیك آناطولی‌چون‌بالیکسری، مانیسه وغیره به‌مناطقی که به‌تصرف درآمده بود انتقال یافتند . در ازای آن، عده‌ای ازساکنان بومی روم‌که درکسوت سپاهی بودند به‌سبب ضرورت به‌آناطولی‌اعزام

شدند.[1]

درواقع، دولت‌عثمانی با این حرکت حساب شده و حساس با اسکان ترکها دراراضی مفتوحه سبب شد که هنگام اشتغال و درگیری بافتوحات آینده امنیت این مناطق‌را تأمین کند. تحقق این مسأله، بطلان تصورات امپراتوری بیزانس‌را که این فتوحات را موقتی وزودگذر می‌دانست به‌اثبات رسانید.

از جملهٔ گروههایی که در فتوحات عثمانیها شریك و مؤثر بودند می‌توان از نیروهای عشایرنام برد. این‌مردان شجاع به‌بهای‌جان‌خویش به‌منظوربه‌دست‌آوردن غنیمت، غزا می کردند[2] وبخشی‌ازآنان به‌عنوان محافظ درقلاع مفتوحه مستقرشدند. گذشته ازآنان، برای سکونت درمناطق اشغالی از ایل‌قراسی خانواده‌هایی‌به‌مناطق اشغالی اعزام می‌شدند.[3]

در آغازشکل گرفتن‌حکومت‌عثمانی‌یعنی‌هنگامی‌که تشکیلات«یایا» و«مسلم» و «ینی‌چری» به‌وجودآمد ، تشکیلات «تیمارلی»که در روملی ایجاد شده بود به‌دو تشکیلات «تیمارلی سپاهی» و «یوروك»* تقسیم شد و بخش دیگری از این نیروها به‌صورت‌قوای آقنجی‌تحت فرماندهی‌اورنوس‌پاشا درآمدوبدین‌سان‌رسته‌های‌نظامی به‌وجودآمد وبااعزام وانتقال‌عشیره‌های یوروك ازمانیسه به‌سرز نیروهای‌مرزی‌شکل

۱. «سلیمان‌پاشا فرمود : ازکفار آنانی‌راکه سپاهی ولشکری هستند باعائله‌شان از این حصار بیرون‌کنید تا درآینده ازجانب‌آنان فسادی متوجه نگردد. و اینچنین‌کردند...» (تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص ۴۸) . درتاریخ نشری نیز چنین مطالبی‌آمده است (ص۱۷۶) . رجوع شود به‌تاج‌التواریخ ، ج ۱/ص ۵۵.

۲. «وشجاعان‌داوطلب‌ازآناطولی‌بی‌درنگ‌به‌آن‌سوی‌عزیمت‌می‌کردند.» (تاریخ‌نشری،ص۱۷۶).

۳. سلیمان‌پاشاگفت: «برای استقرار درحصارهای فتح‌شده جنگجویان شایسته بفرستید. غازی اورخان پذیرفت. ازایل‌عرب مهاجرانی به‌اتفاق خانواده‌شان به‌ولایتش آمده بودند؛ آنان‌را به‌روملی منتقل‌کردکه چندی در نواحی‌کلیبولی اسکان یافتند.» (تاریخ عاشق پاشازاده ، ص۴۹).

«وقتی دیدندکه سلیمان‌پاشا به‌روملی‌گذشت به‌پدرش غازی‌اورخان پیغام فرستادندکه به‌همت سلطان صاحب دولت ، روملی فتح شد وکفار بغایت‌زبون شدند . برای استقرار در حصارهای فتح شده بسیارکس باید لطف‌کنید و رفقای ارزنده بفرستید . در ولایت قراسی اعراب مهاجر بودندکه باعائله‌های خویش به‌این دیارکوچ کرده ، درآنجا ساکن بودند . غازی‌اورخان آنان‌را به‌روملی راند. مدتی درنواحی‌کلیبولی ساکن شدند...» (تاریخ‌نشری ص ۱۸۰ــ۱۸۳).

* پیاده‌نظام ینی‌چری.

گرفت.[۴]

بعدها بر اثر گسترش دامنهٔ فتوحات عثمانیها از تراکیا به ماکدونیا و حوالی بلغارستان، برای افزودن نفوس ترك در این مناطق مدام مهاجرانی (سورگون) از نقاط مختلف آناطولی به روملی منتقل شدند[۵] و در عین حال بعضی از ساکنان مناطق اشغالی به آناطولی انتقال یافتند[۶] و بدینسان طی یك قرن و نیم شهرها و قصبات روملی با مؤسسات علمی و اجتماعی که به وجود آمد درست شکل یك سرزمین ترك و مسلمان را به خود گرفت. شکی نیست که در این «ترکیزه» شدن، تشکیلات ینی‌چری موجود در روملی عامل بسیار مؤثری به شمار می‌رفت.

این سیستم تشکیلات انتقال مهاجر توسط دولت عثمانی تا نیمهٔ دوم قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم برقرار بود. مثلاً در اثنای اشغال صربستان و مجارستان، از شهرهای ترك ـ از جمله شهرهای ترکی شدهٔ روملی ـ گروهی به این مناطق تازه تصرف شده منتقل شد و از آن مناطق مسیحی‌نشین که جمعیت زیادی داشت و بیم خطر از آن می‌رفت خانواده‌های مسیحی به سلانیك، استانبول و یدی‌کوله و حوالی آن رانده شدند.[۷] به نقاطی از آناطولی نیز که از تصرف امپراتور طرابزون خارج شده بودند از نقاط دیگر سرزمینهای عثمانی خانواده‌هایی منتقل و در آنجا ساکن شدند.[۸] از دفتر تحریری که تاریخ ۸۳۵هق را دارد چنین برمی‌آید که مهاجرانی از صاروخان، جانیك، اینجه‌گیز و طاراقلی‌بورلی نیز منتقل شده بودند.

۴. وقتی تیمورتاش‌پاشا بیگلربیگ روملی شد «در ایل صاروخان مهاجرانی بودند، آنان‌را حرکت داد و وارد ولایت سیروز کرد». رجوع شود به تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص ۶۱. تاریخ نشری (از انتشارات انجمن تاریخ ترك)، ج ۱/ص ۲۴۰. تاریخ اروج‌بیگ، ص۲۴و۹۶.

۵. رجوع‌شود به‌مقالهٔ منیر آق‌تپه، مجلهٔ ترکیات (۱۹۵۱ــ۱۹۵۳، ج۱۰/ص۲۹۹) تحت‌عنوان «دربارهٔ سکونت ترکها در روملی طی قرون ۱۴ و ۱۵».

۶. دوروسی‌یف از علمای بلغار درجلد سوم مجلهٔ آکادمی علوم بلغارستان (سال۱۹۲۲) در مقاله‌ای تحت عنوان «مستعمرات بلغارستان در آسیای صغیر» نتیجه‌گیری کرده است که ساکنان ده بلغاری جوار ازنیق، در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم به‌آنجا کوچ کرده‌اند (مجلهٔ ترکیات، سال ۱۹۲۰، ج ۱/ص ۱۳۵). درصورتی‌که در دفاتر عثمانی ثبت شده است که این بلغاریها در قرن پانزدهم به‌آنجا منتقل شده‌اند.

۷. طبقات‌الممالك (نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ «امیرملت»)، ص۱۱۱. تاریخ پچه‌وی، ج۱/ص۲۹. دفترمهمه، ص۴۸.

۸. مناظرالعوالم، اثرعاشق‌محمد بیگ بن‌حافظ‌عمر طرابزونی، کتابخانهٔ ایاصوفیه، شمارهٔ ۳۶۶۶.

عوامل معنوی موفقیت عثمانیها در فتوحاتشان

امیرنشین عثمانی به‌هنگام تأسیس، باتشکیلات نظامی و بارعایت عدل وانصاف آغاز به‌فعالیت کرد که بویژه بااهمیت‌دادن به‌مسائل نظامی اسباب موفقیتهای بعدی‌را فراهم آورد. اما آنچه‌مسلم‌است آمادگی‌واین‌قدرت‌ظاهری‌ومادی به‌تنهایی نمی‌توانست سبب پیشروی واسکان سریع وحیرت‌آور این‌دولت درخاك کشوری بیگانه چون بالکان باشد که پای‌بند دین‌وآیین دیگری بود و بی‌تردید این موفقیتها یك‌رشته علل روحی ومعنوی داشته است.

امیرنشین‌عثمانی دراثنای استقرار خود درآناطولی ضمن بهره‌گیری بموقع ازفرصتهای سیاسی، باساکنان مناطق اشغال‌شده جوشید وازدخالت در امور دینی و اجتماعی آنان پرهیز کرد وبه‌آزادی فکروعقیده ووجدان احترام گذاشت وبادریافت جزیهٔ معینی، برخلاف حکومتهای پیشین کمرمردم‌را زیربارسنگین مالیاتهای‌هنگفت خم‌نکرد واجازه نداد تاکسی مغایر باقوانین رفتار کند. بااین توضیحات، به‌سادگی می‌توان علل‌پیشروی سریع ترکهارا دریافت ودانست که چرا ساکنان‌مناطق‌اشغالی حاکمیت ترکهارا برحاکمیت دولتهای متبوعهٔ خود ترجیح می‌دادند. دراین زمینه درمنابع تاریخی قدیم‌عثمانی‌نظیرعاشق‌پاشازاده ونشری‌اطلاعات کافی وجوددارد. واقعهٔ زیرنمونه‌ای ازحسن‌سلوك دولت عثمانی بامردم‌کشورهای اشغالی است که از یکی از منابع (تحقیقات واسناد دوران فاتح، پروفسور ه. اینالجیق، ص ۱۴۳) نقل می‌کنیم: حسن سلوك ورفتار مسالمت‌آمیز اورخان واطرافیانش‌را بامسیحیان‌به‌نقل ازنامهٔ سراسقف سلانیك، گرگوری‌پلاماس، که درسال۱۳۵۵م به‌دست‌عثمانیها اسیر شد بروشنی می‌توان دریافت. او مسیحیان‌را درکمال آزادی مشاهده‌کرد. اسماعیل (سلیمان پاشا) پسراورخان ازاو دربارهٔ دین‌مسیح سؤالاتی کرد. بعد شخص سلطان اورخان مناظره‌ای بین پلاماس وعلماترتیب داد.

درمقابل آن‌اعمال وروش منصفانهٔ ترکها ورفتارعادلانه‌شان بامردم سرزمینهای اشغالی، دنبال کردن یك‌سیاست مشفقانه و دور ازتعصب، وضع مالیات درحدتوان پرداخت مردم، مقابله‌باکاتولیکها که‌حتی با تهدیدوقتل قصدداشتند ارتودوکسهای متعصب‌را به‌مذهب‌کاتولیك درآورند واحترام به‌احساسات و عواطف مردم، سبب

شد که مردم بالکان دولت عثمانی‌را به‌عنوان یك نیروی نجاتبخش به‌حساب بیاورند. گذشته از این عوامل، وجود ترکهای پچه‌نك، کومان، قاقاووز و واردار که قرنها پیش به‌سرزمینهای بالکان کوچ کرده، بعداً دین مسیح‌را پذیرفتند در سرعت بخشیدن به‌استیلای عثمانیها بر بالکان و استقرار آنها در این سرزمین احتمالاً مؤثر بوده است.[۹] به‌دلایلی که گفته‌شد هیچ عصیان و شورشی درسرزمینهای اشغالی توسط ترکها صورت نگرفت. حتی در اثنای جنگهای صلیبی که طی آن مسیحیان قصد داشتند ترکهارا از بالکان بیرون برانند، بازشورشی علیه ترکها توسط اهالی محلی صورت نگرفت.

باتوجه به‌رفتارعادلانه و آگاهانهٔ ترکهادرمناطق اشغالی که سبب جلب رضایت ساکنان آن‌نواحی‌شده بود، به‌استثنای بعضی ازمورخان مغرض ومتعصب که‌پیشرفت

۹. ترکهای پچه‌نك درقرن یازدهم در بلغارستان شمالی، صوفیه، نیش وحوالی آن مستقرشدند. ترکهای پچه‌نك که با بلغارهامناسبات حسنه داشتند بعدها از ترکهای کومان شکست‌خوردند ودرآنها مستحیل شدند.

کومانها نیرومندترین ترکهای مستقر در بالکان بودندکه از طریق بغدان واولاخیه از شهرطونه گذشتند و پس‌از شکست‌دادن پچه‌نکها نخست به‌سوی بلغارستان شمالی وسپس به‌سمت بلغارستان‌جنوبی سرازیر ودرآن نواحی مستقرشدند. اینان با آنکه دین‌مسیح‌را پذیرفتند ولی زبان خویش‌را حفظ‌کردند و به‌نواحی‌ای که پراکنده شدند اسامی‌جغرافیایی‌ترکی‌دادند واسم خودرا برآنها نهادند. به‌عنوان مثال درماکدونیا، صوفیه، نورکوپ ونصریه به‌اسامی دهات و محلهایی‌که برمی‌خوریم‌که به‌ترتیب عبارتند از : کومانووا، کومانیچه، کومانجه و کومانیچه‌وه.

به‌عقیدهٔ ژیره‌چك‌که اثر معروف تاریخ بلغارستان را نوشته است ترکهای قاقاووز منسوب به‌ترکهای کومان هستند، و استویان جانسزاوف عقیده داردکه قاقاووزها از نسل ترکهای مسلمانی هستند که درزمان‌سلجوقیان‌آناطولی ازآن‌منطقه ازراه سینوپ به‌دوبریچه‌مهاجرت کردند و بعدها به‌مسیحیت‌گرویدند . قاقاووزها که به‌آنان «سورقوچ» نیز می‌گویند بجز دوبریچه درقصبات مرکزی ادرنه وحوزهٔ زحنه نیزدیده شده بودند. ترکهای قاقاووزکه در خانه‌های خویش ترکی‌صحبت می‌کردند و فقط به‌هنگام عبادت درکلیسا دعاها را به‌زبان رومی می‌خواندند نخستین‌گروه ترکانی‌هستندکه پیش از عثمانیها در بالکان مستقر شدند و موجودیت خودرا حفظ‌کردند.

ترکهای‌واردار به‌دستور امپراتور تئوفیل(۸۲۹–۸۴۲م) بین‌سلانیك و ودینه واطراف رود واردارمستقر شدند و بعدها مسیحیت‌را پذیرفتند. رودمعروف واردار ازصده‌ها سال‌پیش تاکنون این اسم ترکی‌را باخود دارد . (این یادداشت توسط جانسزاوف از متن‌آلمانی تاریخ بلغارستان اثر ژیره‌چك به‌ترکی ترجمه وبه‌انجمن تاریخ عثمانی ارسال‌شدکه درصفحهٔ ۱۰۷۶ نشریهٔ سال‌سوم آن انجمن به‌چاپ‌رسید.) این‌اثر ژیره‌چك که درسال۱۸۷۶ تحت‌عنوان «Geschichte der Bulgaren» در پراگ به‌چاپ رسید، ازطرف مؤسسهٔ تاریخ ترك ترجمه شده است.

سریع ترکها دربالکان برایشان قابل هضم نبود، نوشته‌های سایر منابع خارجی همه ترکان عثمانی است و حقیقت را باهمهٔ عریانی آشکار می‌سازد، به‌طوری که نیازی به‌استناد به‌منابع تاریخی ترک احساس نمی‌شود.

تسلط عثمانیها بر بالکان یك ماجرای ساده یا یك غارت و چپاول نبود، بلکه برنامهٔ استقرار و اسکان آگاهانهٔ توأم باشعوری بود که دلیل بارزآن خشنودی مردم سرزمینهای اشغالی و رضایت آنان از حکومت جدید حاکم بر سرزمینشان بود. از ویژگیهای عمدهٔ برنامهٔ اشغال بالکان یکی انتقال مهاجر و کوچ از آناطولی به‌شهرها وقصبات بزرگ ومهم ونقاط حساس استراتژیکی در مناطق اشغالی بود. زمینهای تصرف شده به‌صورت «میری» (اراضی مربوط به‌دولت) ووقف درآمد و درشهرها وقصبات بلافاصله اقدام به‌تأسیس مؤسسات علمی واجتماعی شد. این سیاست درست، خواه دراستیلا برآناطولی وخواه درتسلط بربالکان، آنچنان توأم با رأفت ورحمت بود که مردم این سرزمینها، بی‌احساس بیگانگی، به‌سبب این لطف ومحبت شکرگزار بودند. درآن هنگام که لایوش سلطان کاتولیك متعصب مجار از شمال با تحریك پاپ ضمن هجوم به بلغارستان و بالکانها به‌منظور کاتولیك کردن مردم بسنه وحکومت برمردم، سرزمینهارا باخون رنگین می‌کرد نیروهای سلطان‌مراد ازجنوب به‌سوی شمال درحال پیشروی بود و باتمسك به‌شفقت و عدالت و احترام به‌آزادی و اصول انسانیت در بالکان مستقرمی‌شد. گیبونس در اثر خود به‌نام تشکیل امپراتوری عثمانی دراین باره چنین می‌نویسد:

«... بردباری ومسالمت عثمانیها، خواه‌ناشی‌ازسیاست‌باشد وخواه از انسانیت صرف ویالاقیدی ومسامحه، نمی‌توان این‌مسأله را نادیده انگاشت که‌آنها ضمن گسترش ملیت خود درمناطق اشغالی نخستین ملتی‌هستند که‌آزادی دین وعقیده‌را درسرزمینهای اشغالی رعایت می‌کرده است. ازآنجاکه بنای‌کار برآزادی دین نهاده شده بود، پس از مسلمانان ومسیحیانی‌که سالیان‌سال لکهٔ‌آزار یهودیان و انگیزیسیون(تفتیش‌عقاید) را بردامن‌داشتند، مردم‌تحت‌سلطه وحاکمیت عثمانیها توانستند درآرامش وسکون زندگی‌کنند.»[۱۵]

به‌این‌ترتیب می‌توان دریافت که درگسترش سریع‌نفوذ دولت جدیدالتأسیس عثمانی اعمال سیاست مشفقانه و استفادهٔ بموقع از اختلاف بین دولتها، عامل تعیین

۱۵. نسخهٔ ترجمه شده به‌ترکی، ص۶۳.

کننده نبوده است، بلکه دراین امرانگیزه‌های معنوی نیزمؤثر بوده‌است. فقط به‌این دلیل است که ترکها سرزمینهای اشغالی در بالکان‌را توانستند با نیروی اندکی تصرف کرده ، آن‌راحفظ کنند ویا به‌همین‌دلیل بودکه عثمانیهاکه درآناطولی دراثر صدمات‌تیمور سخت ضربه خورده‌بودند در بالکان‌توانستند راست واستوار برجای خویش باقی‌بمانند.

برتراند دولابروکیه که درنیمهٔ‌اول‌قرن‌پانزدهم(زمان‌سلطان‌مراد دوم) به‌روم‌ایلی (بالکانها) سفر کرده بود در مقایسه‌ای که دربارهٔ چگونگی وضع ترکها و مسیحیان به‌عمل‌آورده،ترکهارا ازهرجهت‌برمسیحیان مرجح‌دانسته است. او دراین‌باره‌چنین می‌نویسد:

«دهقانان ترک‌که درکمال رفاه زندگی می‌کنند هرگز چون دهقانان مسیحی برهنه‌پای‌نمی گردند، بلکه چکمه‌های‌زردی‌به‌پادارندکه تازانومی‌رسد وباوقار وهمتی چشمگیر به‌کار می‌پردازند . روستاییان ترك برخلاف روستاییان روم و صرب وبلغار حیوانات اهلی‌را دربخش مسکونی خودنگهداری نمی‌کنند. هیچ ترکی قبل ازشستشوخانه را ترك‌نمی گوید. یك‌ترك هرگز ازغذایی که‌حیوانات می‌خورند، تغذیه‌نمی کندواگربخواهدحتی‌مرغی‌راسربرد مدتی‌آن‌را باغذاهای پاك وتمیزمی‌پرورانند. ترك رحیم‌وپرشفقت به‌هنگام‌جنگ فقط درصورت‌ضرورت دشمنش‌را می‌کشد. باوجودخاموشی‌ذاتی وخشونت حاصل‌ازکار وزحمت، طبع شعرش‌روان وتمایل واستعدادش درعلم زیاداست...»

این‌سیاح ضمن‌عنوان‌کردن موارد بالا ترکها را ازنظراخلاقیات نیز برتر از بالکانیها می‌داند وچنین می‌نویسد:

«وقتی‌واردترکیه شدم‌به‌هرکاری که دست‌زدم وبه‌هرمناسبتی که باآنها تماس گرفتم حس رفاقت ودوستی‌را دربین‌ترکها بیش ازمردم بالکان یافتم وبه‌آنها بیش از رومیها اعتمادکردم.»

ومی‌افزاید:

«ترکها، خواه شهری وخواه‌روستایی، جنگاورانی‌نیرومند و پرتوان،کارگرانی قانع، تاجرانی‌باشرف، دوستانی‌صادق وبزرگوارانی‌حمایتگرند. به‌طورخلاصه انسانهایی دوست وصمیمی هستند...»

این‌بود خلاصه‌ای ازجنبه‌های اجتماعی ومعنوی دولت کوچك عثمانی که‌کار تسلط بربالکانهارا آغازکرده بود. حال‌اگربرچنین‌ویژگیهایی سیاست مدبرانه‌وآگاه وقدرت عزم واراده افزوده شود چه‌نتیجه و بازدهی خواهد داشت؟ پاسخ‌آن را باز

تاریخ عثمانی می‌دهد. بنابراین وقتی گیبون به‌هنگام سخن‌گفتن از عثمانیها جملهٔ «تشکیل‌یك ملت‌جدید» را به‌کار می‌برد، سخن‌بسیارمناسب وبجایی گفته‌است؛ زیرا حوادث ووقایع نیز آن را تأیید می کند.

فصل ۹

روابط عثمانیها با دولتها و پرنس‌نشینهای بالکان

مناسبات عثمانی-بلغارستان

بلغارها[1] که با ترکها از یك نژاد بوده و فرهنگ اسلاو را پذیرفته‌بودند در قرن پنجم میلادی از ناحیهٔ اورال به کناره‌های رود طونه آمدند و دولتی تشکیل دادند و در زمان سلطنت پادشاهی به‌نام آسپاروخ مرزهای خود را تا میسیه گسترش دادند، اسلاویزه شدند و مسیحیت را پذیرفتند.

۱. منشأ بلغارهای ساکن بلغارستان را اخیراً دانشمندان، بویژه دانشمندان مجار، بررسی و آن را مشخص کرده‌اند. به‌موجب این تحقیقات بلغارها با تینگ لینگها که در دورهٔ (مته‌موتون) (۱۷۴ تا ۲۱۰ قبل از میلاد) تابع دولت «هون» بودند از یك نژاد بودند و در نتیجه از اوغورها هستند. به‌نظر می‌رسد که آنها در قرن پنجم میلادی به‌همراه مجارهای اوغور به‌حوالی کوههای قفقاز کوچ می‌کنند. احتمالا آنها جزء گروه شرقی هونهای اروپا هستند. این گروه که پس از سال ۴۶۰م درمنطقهٔ بین دریای آزاق و دریای سیاه مستقر بودند و به‌شعبات اوغور، اونوغور، شاراغور، اوتورغور و قوتیرغور منشعب شده، هریك حیات سیاسی جداگانه‌ای داشتند نام بلغار به‌خود می‌گیرند در سال ۵۸۳م اوتورغورها زیرحکومت قوبرات از خاندان «دولو» متحد شدند و قوتیرغورها را نیز تحت حمایت خود گرفتند و به‌این ترتیب یکپارچگی بلغارها را تأمین کردند. بلغارها که در دورهٔ قوبرات (۵۸۳-۶۱۲م) سرزمینهای واقع در بین طورله و اوزی را اشغال کرده‌بودند به‌سه دسته تقسیم‌شدند و سرپرستی هر دسته را یکی از ←

بلغارها که مدتی تحت نفوذ امپراتوری بیزانس بودند درسال ۱۱۸۶م توسط دوبرادر به‌اسامی پترو وآسن که بزرگ‌شدهٔ رومانی‌بودند وبه‌همت رومنها، دولت بلغار-اولاخ را تشکیل دادند[۲] که مرکز این سلطان‌نشین جدیدالتأسیس ترنووا بود. این دوبرادر درسال ۱۱۹۶م نخست پترو وسپس آسن باتحریك رومیان به‌قتل رسیدند. این‌دولت براثرمرگ ژان‌آسن که درسال ۱۳۴۱م به‌قتل رسید قدرت‌خودرا ازدست داد و دستخوش اختلافات داخلی شد. دولت‌بلغار-اولاخ که نخست تراکیا وبه‌دنبال آن ماکدونیا را متصرف شده‌بود، براثرجنگهای داخلی ناگزیر آنها را به‌امپراتوری ازنیق داد.

سوتسلاو ، تزار بلغار درسال ۱۳۰۱م با استفاده از ضعف بیزانس به‌اراضی منطقهٔ دریای سیاه تجاوز کرد ویانبولی ، میسیوری، آخیولی وسوزه‌بولی واقع در امتداد رود طونه به‌سوی دریارا متصرف شد . در جنگی که برسر تصاحب سلطنت بیزانس بین‌پدروپسردرگرفته بود بلغارها جانب آندرونیقوس جوان، وصربهاطرف آندرونیقوس‌پیررا گرفته بودند.

پس از سوتسلاو ادامهٔ سلطنت در سلالهٔ تزار متوقف شد و پرنس ویدین ، میخائیل[۳] ازخاندان بویار (بوئر) به‌سلطنت بلغار برگزیده شد . میخائیل که سودای

→ فرزندان قوبرات به‌عهده‌گرفت. ازآنها آسپروهون پس‌از مرگ قوربات براثرفشار خزرها به‌دامنهٔ طورله رفتند وسرانجام از امپراتوری بیزانس اجازهٔ استقرار در مصب رود طونه‌را کسب کردند. سرانجام این‌بلغارها طی جنگی که درقرن‌دوازدهم میلادی باامپراتوری بیزانس کردند درسرزمینهایی که امروزه به‌بلغارستان معروف است ساکن‌شدند. آنها ازقرن‌نهم‌ودهم به‌بعد اسلاویزه شدند.

برای کسب اطلاعات بیشتر دراین‌زمینه رجوع شود به‌انسیکلوپدی‌اسلام، جزء بیستم (چاپ استانبول، ۱۹۴۴)، ص ۷۹۶–۷۹۸.

۲. مورخان جدید بلغار عقیده دارندکه دو برادر مذکور بدون یاری رومنها موفق به‌تشکیل حکومت شدند (واسیلیف، تاریخ‌بیزانس، ج۲، «امپراتوری جدیدبلغار»).

۳. پدر میخائیل شخصی به‌اسم شیشمان از خاندان بویار بود. میلوتین سلطان مجارهم پدر زن میخائیل بود. سوتسلاو سلطان بلغار درسال ۱۳۲۲م درگذشت وپسرش ژرژ ترتریز به‌جای‌او به‌سلطنت نشست؛ ولی این‌شخص یك‌سال بعد درگذشت و با مرگ وی بلغارستان دستخوش آشوب وآشفتگی‌سختی‌شد وسرزمینهای موجودازمیسیوری تااسلیمیه بازبه‌تصرف‌امپراتوری بیزانس‌درآمد. ویسلاو برادر سوتسلاو که در دشت طونجهٔعلیا مستقر بود درکوپسیس‌حکومت مستقلی تشکیل داد. سرانجام تیره‌های‌بلغار درسال ۱۳۲۳م میخائیل‌را به‌حکمرانی انتخاب کردندکه دراثنای استیلای عثمانیها بربلغارستان، فرزندان الکساندر برادرزادهٔ میخائیل درآنجا حکومت می‌کردند.

تصرف استانبول‌را درسر داشت در سال ۱۳۳۰م طی جنگی که بین بلغارها و صربها در ولبوژ (کوستندیل) درگرفت کشته شد.

پس از مرگ تزار میخائیل، استفان‌اوروش سلطان پیروز مجار، آنا خواهر خودراکه زن پیشین میخائیل بود به‌ترنووا مرکزحکومتی بلغارستان آورد و پسر او شیشمان دوم‌را به‌سلطنت بلغارمنصوب کرد و تئودورا زن جدید میخائیل‌را که دختر امپراتور بیزانس‌بوذ به‌فرار واداشت.

درزمان‌سلطنت شیشمان‌دوم‌نیز که به‌کوشش‌دایی‌اش استفان‌اوروش به‌سلطنت رسیده بود اوضاع بلغارستان آشفته بود وبعضی ازشهرهای جنوب بلغارستان چون یانبولی، آیدوس، آخیولی ومیسیوری که از تصرف امپراتوری بیزانس خارج شده بود دوباره به‌دست‌بیزانس افتاد. دراثنای‌نابسامانی‌حاکم دربلغارستان ودراثرشورش وعصیانی‌که ازجانب بویارها برپا شد، شیشمان ومادرش‌گریختند وایوان الکساندر دامادایوانکو باسارابه برادرزادهٔ میخائیل‌مقتول ـ پرنس‌اولاخ ـ به‌سلطنت‌برگزیده‌شد وآسن‌لقب‌گرفت (۱۳۳۱م).

ایوان‌الکساندر باصربهامناسبات دوستانه‌برقرارکرد وخواهرخودرابه‌استفان دوشان‌پادشاه صرب‌داد. وی درسال۱۳۳۳م درجنگ بربیزانس‌پیروزشد وشهرهایی راکه در سطور پیشین ازآن سخن‌رفت ازامپراتوری بیزانس بازپس‌گرفت و دختر امپراتوررا به‌عقد پسرخویش میخائیل‌آسن درآورد.

□

هنگام ورود عثمانیها به‌روملی ایوان‌الکساندرآسن، تزار بلغار بود. تصرف ادرنه وفیلبه توسط ترکها که‌ضربه‌ای‌شدید برپیکر بیزانس‌بود، بلغارهارا نیزبه‌اندیشه واداشت و الکساندر که به‌انگیزهٔ این‌تشویش ونگرانی به‌فعالیت پرداخته بود موفق شد قرق‌کلیسا، میدیه، پنارحصار و ویزه‌را که عثمانیها بین‌سالهای ۱۳۶۲ تا۱۳۶۳م به‌تصرف درآورده بودند بازپس بگیرد. چنین پیش‌بینی می‌شد که تزارالکساندر که حکمرانی‌جنگجو بود با عثمانیها درگیرشود؛ امادر گذشت اوبه‌سال ۱۳۶۵م تسلط ترکهارا بربلغارستان آسان کرد.

به‌محض درگذشت الکساندر، بلغارستان تقسیم شد وشیشمان[۴] که ولیعهد بود پس ازمرگ الکساندر، ترنووا مرکز حکومتی را به‌انضمام سیلیستره، نیکبولی، یانبولی وصوفیه، یعنی به‌طور کلی بلغارستان میانه وجنوبی‌وتراکیه‌را درامتدادطونه که به‌تصرف عثمانیها درآمده بود، تصاحب کرد ولقب تزاربرخود نهاد.

جنگ بین دو برادر

ایوان استراتیشیمیر که ازبرادرش‌شیشمان‌بزرگتر ومادرش‌پرنسس‌افلاق‌بود، مستقلانه حکمرانی می کرد. مرکز حکومتی او ویدین بود. او دربلغارستان غربی بعضی ازمناطق را دراختیار داشت. دوبروتیچ ازاسقفهای بلغار که‌نسبتی باالکساندر نداشت درحوالی دوبریچه حکومت می کرد که تامدتی‌مرکزحکومتی اووارنه‌بود.[۵] بجزاین‌سه‌پرنس‌نشین، بخش‌شمالی ماکدونیای‌شرقی‌مستقلاً توسط‌پرنس کنستانتین ازخاندان‌صرب‌اداره‌می‌شد. مرکزحکومت‌او ولبوژ بود که‌بعدها‌به‌اسم‌او کوستندیل نام گرفت.[۶]

۴. به‌موجب نوشتهٔ منابع بلغاری میخائیل آسن ولیعهد و پسر بزرگ میخائیل و نیز ایوان‌آسن دومین‌پسرش‌طی جنگ باترکها به‌قتل‌رسیده بودند. ازدوپسردیگرش، مادرشیشمان یهودی و مادراستراتیشیمیر دختر باسارابه پرنس‌رومن بود. این‌دوبرادر دشمن بی‌امان یکدیگر بودند.

۵. دوبروتیچ پرنس‌ماجراجویی بود که در دریای سیاه کشتیهای راهزنی داشت ومرکزحکومتش نخست در وارنه‌بود. اوقلاع‌ناحیهٔ امونه (امینه‌بورنی‌فعلی) و دژکوزیاك درنزدیکی‌میسیوری را دراختیارخود داشت. ولی بعدها این‌قلاع به‌انضمام وارنه به‌دست‌خانوادهٔ تزارالکساندر افتاد. دوبروتیچ درجریان بزجه‌آطه ازجیووانی‌موازو که به‌اوپناهنده شده بود حمایت کرد. او درسال ۱۳۷۴م درصدد برآمد تاآندرونیقوس کمننوس را ازسلطنت خلع ومیخائیل پسر یوانیس پاله‌ئولوقوس راکه از وی فرمانبرداری داشت به‌جای او به‌امپراتوری منصوب کند. دوبروتیچ ارتباط سرزمینهای تحت حکومتش‌را باکلیسای بلغار قطع وباکلیسای استانبول ارتباط وپیوستگی برقرارکرده‌بود. دوبریچه‌نیز ازنام اومشتق‌شده بود. او باجنواییها که در دریای‌سیاه صاحب مستعمرات بسیار بودند به‌زدوخورد پرداخت، امادرانجام درسال۱۳۸۵م باآنان صلح کرد وپس از اندکی درگذشت. پسرش ایوانکو که به‌جای او به‌حکومت رسیده بود درسال ۱۳۸۷م باجنوا یك‌معاهدهٔ تجاری بست. اراضی او در سال ۱۳۸۸م در اثنای اشغال‌بلغارستان به‌همت‌چندرلی‌زاده‌علی‌پاشا به‌تصرف‌ترکها که باجنوا پیمان دوستی‌داشتند، درآمد. از قرائن چنین برمی‌آیدکه ایوانکو درجنگ قوصوه به‌سال ۱۳۸۹م نیرو اعزام کرده بود.

۶. کنستانتین حکمران ماکدونیای بلغارستان اگرچه به‌عنوان یکی از پرنسهای بلغار قلمداد شده‌است، ولی‌درواقع یك‌صرب بود. پدرش‌دیان درماکدونیای‌شمالی‌مقام«سواستوکراتور» ←

درأثنای استیلای عثمانیها از سوی جبههٔ پسران الکساندر که باهم در جنگ وجدال بودند مقاومتی رخ‌نداد. ازمیان این‌فرزندان بیشترین‌سهم را شیشمان داشت که مرکز حکومتی در دست او بود. باآنکه ویدین[7] زادگاه این خاندان در دست استراتیشیمیر بود ومنطقهٔ وسیعی‌را دراختیارداشت‌نسبت‌به‌برادرکه ازسوی‌پدر براثر لیاقت به‌ولیعهدی برگزیده شده بود حسادت می‌ورزید. حتی استراتیشیمیر ضمن پذیرفتن‌حاکمیت عثمانیها، با اتکا به‌این دولت و با دلگرمی از لایکوپرنس‌افلاق که برادرزنش بود ودامادش‌توارتکو سلطان‌بسنه،صوفیه‌را ازدست شیشمان‌خارج‌ساخت وبازطی‌جنگی که علیه برادرش کرد درصددتوافق باعثمانیها برآمد. اما لایوش‌پادشاه مجار که چشم طمع به‌بلغارستان دوخته بود پیش‌ازعقد پیمان توافق میان‌عثمانیها و استراتیشیمیر درپاییز سال۱۳۶۵م شهرویدین‌را ازتصرف اوخارج ساخت وپس از آنکه استراتیشیمیر وخانواده‌اش‌را اسیرکرد وبه‌خرواتستان[8] فرستاد،حفاظت‌شهررا به‌دیونیسوس‌حاکم اردل‌محول کرد.پادشاه مجارکه‌کاتولیکی‌سخت متعصب‌بودمردم رابرای‌پذیرفتن‌این‌مذهب‌بشدت تحت‌فشارقرارداد، به‌طوری که دویست‌هزاربلغاری براثراعمال‌زورمذهب ارتودوکس‌رارهاکردند وکاتولیک‌شدند. ازآنجاکه‌ستمگری راهبانی که به‌بلغارستان‌آمده بودندشکل وحشتناکی به‌خودگرفته ودیگرقابل تحمل نبود لذا مردم سرزمین‌بلغارستان‌غربی درسال۱۳۶۹م برای رهایی از زیریوغ‌ظلم و ستم به‌شیشمان وپرنس‌افلاق متوسل‌شدند و به‌دنبال‌آن توانستندمجارهارا از ویدین اخراج کنند وراهبان‌کاتولیک‌را به‌قتل برسانند. اما لایوش که درسال ۱۳۷۰م ویدین را متصرف شد انتقام مدهشی گرفت.

بعدها به‌همت لایکو یا ولادیسلاو پرنس افلاق، ویدین نجات یافت و

← داشت. پس ازمرگ پدر، مادرش‌اودوکسیا به‌اتفاق‌سه‌پسرش درکوستندیل،کومانووا،کراتووا، اشتیپ، اوسترونجه،پتریچ وحوالی آن حکومت می‌کردندکه صاحب معادن بسیارغنی‌بودند. آنها به‌ترکها مالیات می‌دادند و در صورت لزوم سرباز در اختیارشان می‌گذاشتند. درسال ۱۳۷۹م کنستانتین به‌تنهایی ادارهٔ اموررا بدست‌گرفت وتا پایان عمرباعثمانیها به‌صداقت رفتارکرد. درجنگی‌که اواخرسال۱۳۹۴م یلدرم بایزیدعلیه افلاق‌آغازکرده بود، کنستانتین به‌اتفاق مارکو کرالیه‌ویچ‌که دراین جنگ بایزیدرا همراهی‌می‌کرد کشته شد.

۷. به‌این خانواده شیشمانهای ویدین گفته می‌شد. پس‌از شیشمان که پرنس ویدین بود، پسرش میخائیل به‌جای اونشست وبعدها تزار بلغارستان شد.

۸. استراتیشیمیر وهمسرش‌که دخترالکساندر پرنس‌افلاق بود چهارسال درخرواتستان ماندند.

به‌استراتیشیمیر سپرده شد و اوضمن پذیرفتن تابعیت مجارستان دو دخترش‌راکه از خواهرلایکوداشت به‌عنوان گروگان نزدسلطان مجارفرستاد.

تزارشیشمان‌اندکی‌پس‌از آغازحکمرانی(درسال۱۳۶۷م) به‌منظور درخواست کمك برضد عثمانیها به‌اروپا رفت و امپراتور یوانیس‌راکه از اروپا باز می گشت دستگیر وزندانی کرد ــ احتمالاً* این‌عمل به‌تحریك آندرونیقوس که به‌سرزمینهای‌او چشم طمع داشت صورت پذیرفت ــ ؛ اما آماد‌ئه کنت‌ساووا دایی یوانیس در سال ۱۳۶۶م به‌اتفاق قوای شوالیه‌های فرانسه و ایتالیا با یك ناوگان به‌طرف استانبول حرکت کرد و در۲۳ آگوست، کلیبولی‌را تصرف کرد. سپس ازاستانبول به‌حرکت درآمد وسوزه‌بولی، آخیولی ومیسیوری‌را اشغال کرد وبه‌وارنه حمله برد و آنجارا نیزمتصرف شد؛ ولی‌طی‌پیمانی که باتزار شیشمان بست یوانیس‌راآزاد ساخت. در سال ۱۳۶۷م شیشمان ضمن اتحاد با ترکها به‌ویدین‌حمله برد و به‌سبب یاری لایکو پرنس‌افلاق واستراتیشیمیرسلطان مجارعقب‌نشست.

بعدها وضعی پیش‌آمدکه افلاق ،آن قسمت از بلغارستان راکه تحت ادارهٔ شیشمان بود مورد تهدید قرارداد . حتی لایکوپرنس‌افلاق درسال ۱۳۷۳م نیکبولی راکه درتصرف‌شیشمان بوداشغال کرد.بلغارها براثرتضییقات ترکها که‌ازجنوب‌برآنها وارد می‌شد ازتراکیا دورافتادند. باتصرف یانبولی ازسوی تیمورتاش پاشا شیشمان ناگزیرازپرداخت‌خراج‌سالانه به‌عثمانیها شد و نیز پذیرفت که درصورت نیازسرباز در اختیار این دولت قرار دهد . وی مارا دخترش را به‌عقد سلطان‌مراد خداوندگار درآورد (سال ۱۳۷۰م).[۹] شیشمان به‌سبب نسبتی که باخاندان عثمانی پیدا کرده بود به‌طور جدی مانع از اجرای نقشهٔ استیلای ترکها بر بلغارستان نشد ، به‌طوری که اسکی‌زاقره‌به‌تصرف آنهادر آمد(۱۳۷۱م). گذشته‌از آن بلغارستان‌صحنهٔ‌مبارزه‌ومجادلهٔ دوبرادر شده‌بود. استراتیشیمیر اموروحانی مناطق تحت فرمان خودرا ازپاتریك* ترنووا سلب‌و آن‌رابه‌پاتریك‌استانبول‌واگذار کرده‌بود. ضمناً‌درسال۱۳۷۱م صوفیه را ازتصرف‌شیشمان به‌درآورده بود که بعداً مجبور به‌بازپس‌دادن آن‌شد. استراتیشیمیر

۹. زیره‌چك (تاریخ بلغارستان) و هامر به‌نقل از هال‌کوندیل نوشته‌اندکه شیشمان دخترش را به‌سلطان‌مراد به‌زنی می‌دهد.

* رئیس‌اعظم کلیسای ارتودوکس. ـم.

درجنگهای خود علیه برادر ازیاری پرنس افلاق برخوردار بود.

تسلط چندرلی‌زاده علی‌پاشا بر بلغارستان

بلغارستان که دیگر استقلال خودرا ازدست‌داده بودبرای بازیابی آن درانتظار فرصت‌بود وباآنکه مشتاق‌بود به‌اتحادبسنه، صرب، خروات* وآلبانی که‌علیه‌ترکها به‌وجودآمده بود داخل‌شودولی جرأت آن‌رانمی‌یافت که‌آشکارا اقدام به‌این کارکند. البته این‌خواست باطنی‌شیشمان ازنظرسلطان‌مراد دورنمانده بود ومی‌دانست که وی درانتظار فرصت است. ازآنجاکه به‌نظر عثمانیها بلغارستان پس‌ازشکست پلوشنیق بی‌شك‌وارد این‌پیمان‌می‌شد وعملاً دست‌به‌فعالیت می‌زد، لذا به‌منظورجلو گیری از این‌امرصلاح‌دراین‌بودکه بلغارستان‌اشغال‌شود. به‌همین‌جهت‌چندرلی‌زاده علی‌پاشا بسرعت به‌همراه سی‌هزار سپاهی به‌سوی بلغارستان‌حرکت‌کرد (۱۳۸۸م) وازجوار آیدوس از بالکان گذشت. پراوادی توسط تیمورتاش‌زاده یاخشی‌بیگ با یك حمله به‌تصرف درآمد وبه‌دنبال‌آن شومنی ودژهای همجوارآن‌گشوده شد وترنووا پس از یك مقاومت کوتاه مدت تسلیم شد. تزارشیشمان‌درنیکبولی که برسر راه‌آذوقه و مهمات قرار داشت ومکان مستحکمی بود پناه گرفت و به‌مقاومت پرداخت. سقوط نیکبولی به‌درازاکشید. علی‌پاشا پادشاه را به‌یاری طلبید. سلطان‌مرادکه با نیروهای عظیمی‌آمده بود باپادشاه بلغار به‌توافق‌رسید. به‌موجب این‌موافقتنامه شیشمان‌متعهد شد که خراجهای معوقه‌را بپردازد وقلعهٔ مستحکم سیلیستره را به‌عثمانیها تسلیم کند. به‌محض اینکه مراد بازگشت شیشمان ازتسلیم سیلیستره سر باز زد؛ اما علی‌پاشاکه شومنی‌وگذرگاههارا ترك نکرده بود بجز سیلیستره نواحی موجود بین‌روسچوق و نیکبولی‌را نیز متصرف شد وشیشمان‌را بی‌هیچ‌قید وشرطی وادار به‌تسلیم کرد.

تزاررا به‌اتفاق همسروفرزندانش به‌اردوگاه سلطان‌مرادآوردند. سلطان‌اورا موردعفوقرارداد ومجدداً به‌خراج‌بست وترنووا وبعضی‌ازمناطق‌دیگررا به‌او بازپس داد؛ اما روسچوق، سیلیستره وبعضی ازقلاع در تصرف عثمانیها باقی ماند. بااین عملیات که درسال ۱۳۸۸م صورت گرفت بال وپربلغارستان فروریخت وعملاً دیگر

* قومی از نژاد اسلاو.ــم.

قادر به‌ورود به‌پیمان بالکان نشد.[۱۰]

اشغال کامل بلغارستان

در سال ۱۳۹۲م سیگیسموند سلطان مجار که باشیشمان مکاتبهٔ محرمانه داشت به‌منظور حمایت از بلغارستان به‌آن کشور رفت، ولی ازعثمانیها شکست‌خوردوناگزیر ازباز گشت شد. سلطان‌یلدرم بایزید پس‌ازآگاهی از این‌حادثه پیش‌بینی می کرد که باردیگرمجارستان وبلغارستان وارد عمل خواهند شد؛ ازاین‌روی تصمیم به‌انقراض سلطنت‌بلغارستان گرفت‌ودرسال۱۳۹۳م نیرویی‌به‌فرماندهی‌پسربزرگش سلیمان‌چلبی به‌بلغارستان اعزام‌داشت وترنووا پایتخت این کشور پس‌ازسه‌ماه محاصره‌درهفدهم تموز همان سال سقوط کرد . در این‌هنگام پاتریك بلغار نیز دستگیر شد . درمورد سرانجام شیشمان اطلاع دقیقی‌دردست‌نیست.[۱۱] انقراض سلسلهٔ پادشاهی بلغارستان توسط عثمانیها سه‌سال بعد با تصرف نیکبولی به‌تحقق پیوست . الکساندرپسر تزار شیشمان اسلام‌آورد وبعدها به‌فرمانداری صامصون که برای نخستین‌بارتوسط‌سلطان بایزید اشغال‌شده بودمنصوب شد. هنگامی که الکساندرفرماندار مانیسه(صاروخان) بود به‌دستور سلطان عثمانی جهت سرکوبی عصیان بورك‌لوجه‌مصطفی ازکسان شیخ‌بدرالدین اعزام ودرجریان جنگ کشته شد.

استراتیشیمیر پیر که در ویدین بسر می‌برد پیش ازجنگ نیکبولی با صلیبیها همقسم شده بود که به‌آنان صادقانه خدمت کند. پس از پیروزی نیکبولی، ویدین بکلی تحت ادارهٔ ترکها درآمد و والی ترك نیکبولی ، ویدین را مرکز ایالتی خود قرارداد . کنستانتین پسر استراتیشیمیر نزد استفان، دسپوط صرب گریخت ودر سال ۱۴۲۲م در صربستان در گذشت.

۱۰. درا ثنای تسلط بر بلغارستان، حکومت عثمانی خانواده‌هایی‌را ازآن‌کشور به‌آناطولی کوچ داد، «کاریهٔ بلغار از دهات ناحیهٔ میخالیچ توسط رومیهای تبعیدی به‌وجودآمد» و «ده‌کاریهٔ قورشونلو توسط کفاری که ازروم آمدند ساخته‌شد.»(نقل ازدفترثبت اراضی‌بورسه،۱۷۹ب).

۱۱. بنا به‌نوشتهٔ ژیره‌چك درتواریخ قدیمی بلغارآمده است که تزارشیشمان درسوم حریزان سال ۱۳۹۵م به‌امر سلطان مراد به‌قتل رسید. یورگا به‌نقل از شیلدبرگر می‌نویسد که شیشمان به‌زندان افتاد ودر سوم حریزان سال ۱۳۹۵م بامرگ طبیعی مرد وپسرش الکساندر اسلام آورد وبه‌فرمانداری ایالت صامصون منصوب شد.

شجره‌نامهٔ سلاطین بلغار درقرن چهاردهم

(بموجب مندرجات تاریخ بلغارستان زیره‌چك)

- شیشمان (پرنس‌ویدین)
  - کراجه (دسپوتیکا)
    - ایوان آسن
    - ایوان الکساندر (متوفای۱۳۶۵م)
      - ایوان آسن
      - ایوان‌شیشمان‌سوم (در ترنووا)
        - الکساندر (مسلمان‌شده‌بود)
      - مارا (زن‌اول‌مراد)
      - میخائیل آسن
      - ایوان استراتیشیمیر (درویدین)
        - کنستانتین (متوفای۱۴۲۲م)
  - میخائیل
    - شیشمان‌دوم

مناسبات عثمانی-صرب

سلطان‌صرب

صربها که از نژاد اسلاو هستند در قرن هفتم‌میلادی توسط امپراتور بیزانس برای مقابله باتجاوزات «آوار»ها درسرزمینهای بیزانس درمرزهای این امپراتوری مستقر شدند و بعدها درآنجا دولتی تشکیل دادند. اعتبار صربستان از اواسط قرن سیزدهم به‌بعد رو به‌افزایش نهاد. در زمان حکومت اوروش (۱۲۴۳-۱۲۶۷م) و دراگوتن (۱۲۷۶-۱۲۸۲م) نواده‌های استفان پادشاه صرب، صربستان برای خود وزنه‌ای‌شد و گسترش‌پیدا کرد که این‌خود به‌زیان بیزانس‌وبلغار بود. درسال۱۲۸۲م دشت «واردا»ی علیا و به‌دنبال‌آن اسقوپ نیز به‌تصرف صربها درآمد وگذشته از این نواحی درسال ۱۲۸۳م سرز و هریستوپولیس‌را نیز اشغال‌کردند وبه‌این ترتیب به‌دریا دست یافتند.

این فتوحات سلطان‌نشین صرب خواه‌ناخواه از سوی امپراتوری بیزانس که دچار ضعف و ناتوانی شده بود پذیرفته شد وآندرونیقوس دوم امپراتور بیزانس صلاح دراین‌دیدکه دخترخودرا به‌همسری‌میلوتن‌پادشاه صربستان درآورد(۱۲۹۸م)

هنگامی که عثمانیهابرای کمك‌به‌کانتاگوزن امپراتورغاصب برای‌نخستین‌بار وارد روملی شدند، استفان دوشان (۱۳۲۱-۱۳۵۵م) پسر استفان اوروش (۱۳۲۱-۱۳۳۱م) نوهٔ میلوتن سلطان صرب بود. دوشان درجنگ ولبوژ که به‌هنگام حیات پدرش علیه میخائیل‌تزار بلغار ومتحدانش صورت گرفت وبه‌مرگ میخائیل‌انجامید کسب شهرت و معروفیت کرده بود. درجنگ ولبوژ (کوستندیل) صربها توانستند کوپرولی(ولس)،پروسك و اشتیپ‌را به‌تصرف‌درآورند (۲۸ حریزان‌سال۱۳۳۰م). طعم‌این‌پیروزی‌درکام اوروش دیری‌نپایید، زیرا وی‌طرفدارصلح بود، اماحکام‌صرب خواستارجنگ‌بودند وتمایل‌داشتند که دوشان پسراوروش به‌جای او به‌سلطنت‌برسد. ازسوی دیگردوشان به‌پدرش اعتماد نداشت، زیرا وی درصددآن بودکه دوشان را از جانشینی خود محروم کرده، پسردیگرش راکه از شاهزاده خانم بیزانسی داشت به‌این مقام برگزینند. ازاین‌روی دوشان ضمن اتفاق با حکام صرب، پدرش را از

سلطنت خلع کرد ودستور داد اورا خفه‌کردند وخودبرتخت‌سلطنت‌نشست. دراین تاریخ مرزهای صرب درشمال از طونه تا ساوا، ازجنوب تا استرومجه و پیرلپه و درغرب از بسنه تا ریلوطاغی گسترش‌یافته‌بود. اما پس‌ازآن تنها درزمان دوشان بود که‌صربستان درخشانترین ادوار تاریخی خودرا می‌گذرانید. درطول حیات‌دوشان، صربستان دربین دولتهای بالکان بانفوذتر وقدرتمندترازهمه بود.

دوشان وصربستان بزرگ

استفان دوشان درسال ۱۳۳۳م ماکدونیای غربی و سپس ازآلبانی تاآولونیه ـ به‌استثنای دراچ ـ را به‌تصرف درآورد ویانیه وحوالی آن‌را ازتصرف آنژوها و بیزانس خارج کرد (۱۳۴۰م). سرزمینهای ماکدونیا به‌استثنای سلانیك و شبه‌جزیرهٔ هالکیدیقیه به‌دست صربها افتاد و مرزهای شرقی صرب به‌مرزهای تراکیا پیوست. دوشان در سال ۱۳۴۰م اقدام به‌تسلط بر ماکدونیای سفلی کرد و مرزهای خودرا تا سواحل جنوبی بالکانها گسترش داد و بلغارها نیز ضمن اتحاد با صربها تا رودخانهٔ میریچ پیش رفتند. این پیروزیها مصادف با مجادلات داخلی بیزانس برسرتصاحب تاج وتخت بود (۱۳۴۵م).

دوشان که به‌دنبال این پیروزیها به‌سلطنت قانع نبود و سودای امپراتوری در سرداشت به‌این اندیشه افتادکه بلغارستان‌را به‌نام اتحاد و همپیمانی تحت‌نفوذ خود درآورد وضمن‌تصرف استانبول، این‌شهررا مرکزامپراتوری بزرگ صربستان‌قرار دهد. درواقع‌اوحق داشت که‌چنین آرزوهایی‌را درسرببروراند؛ زیرا اولاً دربالکانها بجز بنادر دراچ، سلانیك و قواله و همچنین موره وتراکیای شرقی، باقی مناطق با به‌رسمیت شناختن حاکمیت او تحت‌نفوذ صربستان قرار داشت، و ثانیاً امپراتوری بیزانس براثر مجادلات واختلافات داخلی درشرف سرنگونی و تلاشی بود و این شرایط دوشان را امیدوار می‌ساخت. دوشان پس ازیك محاصرهٔ طولانی، سرز را اشغال کرد ودرسال۱۳۴۶م درمقام امپراتوری درکلیسای اسقوپ به‌دست سراسقف صرب و اسقف ترنووا تاج امپراتوری برسرنهاد و در قصبهٔ ابریشم، اسقف‌نشینی درمقابل اسقف‌نشین استانبول به‌وجودآورد. دوشان براثر این‌اقدام ازسوی اسقف

استانبول «مطرود»[۱۲] اعلام شد که این‌مسأله دربیزانس هیجان واضطراب پدیدآورد.
ازآنجاکه دوشان ناوگانی برای محاصرهٔ دریایی استانبول نداشت برای تأمین آن درصدداتحاد با ونیز برآمد؛ ولی‌جمهوری ونیز به‌سبب‌درگیریهای سیاسی خود از انجام این خواسته عذر خواست. با این وجود ضمن تشویق دوشان به‌این اقدام درسال ۱۳۴۸م ابتدا سه‌فروند وسپس چهار فروند کشتی‌جنگی به‌اوهدیه‌کرد؛ لکن وقتی‌دوشان،تسالیا راگرفت وباپیشروی در نزدیکیهای اغریبوز پرچم‌کشورش را به‌اهتزاز درآورد ، جمهوری ونیز به‌این فکر افتادکه دراین مورد باید محتاطانه رفتار کند.
استفان‌دوشان برای‌تحقق‌بخشیدن به‌آرزوی تصرف استانبول درصدداتحاد بادولت عثمانی برآمدکه درسال ۱۳۴۶م درمجادلات واختلافات داخلی‌امپراتوری بیزانس مهمی به‌عهده داشت ؛ ازاین‌روی برای عقد پیمان اتحاد با غازی‌اورخان هیأتی به‌نزد اواعزام‌کرد وپیشنهاد دادکه دخترش‌را به‌عقد ازدواج پسرغازی‌اورخان درآورد.یوانیس‌کانتاگوزن‌که همزمان بااین‌اقدامات در دیمتوقه امپراتوری خودرا اعلام‌کرد ودرحال بازگشت بود، ازشنیدن این‌خبرکه موقعیت اورا تهدید می‌کرد به‌وحشت افتاد وفرستادگان دوشان‌را غافلگیرکرد وبه‌قتل‌رسانید وبه‌این‌ترتیب‌تشبث دوشان‌برای اتحاد باعثمانیها بی‌نتیجه ماند.[۱۳] بااین‌همه دوشان تالحظهٔ مرگ دست از خیال تصرف استانبول برنداشت ، ولی در اواخر عمر رقیب قدرتمندی چون اورخان‌بیگ را برسر راه خویش دید ؛ زیرا اورخان که‌کمك به‌بیزانس را برای اجرای نقشه‌های سیاسی خویش‌مناسب‌تر می‌دید درسال ۱۳۵۳م نیرویی‌به‌فرماندهی پسرش سلیمان‌پاشا به‌روملی‌اعزام‌کرد ونخستین گام‌را برای انتقال جمعیتی ازترکها به‌روملی‌برداشت‌که موجب اضطراب دوشان شد و پاپ‌نیزکه دوشان‌را علیه ترکها تحریك‌می‌کرد سلطان صرب‌رابه‌عنوان‌رهبروفرمانده جنگی که می‌باید علیه‌عثمانیها آغاز می‌شد اعلام‌کرد.[۱۴]

۱۲. موضوع طرد دوشان بعدها با پادرمیانی لازار حکمران صرب وتوافق بیزانس منتفی‌شد.
۱۳. تأسیس امپراتوری عثمانی (ترجمهٔ راغب‌خلوصی)، ص ۷۱.
۱۴. هدف این‌جنگ، ترکهای عثمانی وترکهای مستقر درآناطولی باختری بودند.

دوشان که برای مدتی ازآرزوی خود مبنی برتصرف استانبول منصرف شده بود برای توافق باکلیسای ارتودوکس هیأتی به‌استانبول فرستاد؛ ولی کلیسای ارتودوکس اتحاد و توافق‌را مشروط براین دانست که دوشان دست از ادعای امپراتوری بردارد و سرزمینهایی‌را که درکنارهٔ شرقی رودخانهٔ واردار به‌تصرف درآورده بود، تخلیه کند. دوشان که از این پیشنهاد سخت خشمگین شده بود با یك نیروی هشتادهزارنفری به‌سوی استانبول حرکت کرد؛ ولی در دومین روز حرکت به‌سوی استانبول‌درسن‌جوانی درگذشت و استانبول‌ازخطررهایی یافت (۲۰آرالیك ۱۳۵۵م).

متلاشی شدن پادشاهی صرب

بامرگ استفان‌دوشان حکومت درخشانش متلاشی شد؛ زیرا دوشان پس‌از آنکه امپراتوری خودرا اعلام کرد، ادارهٔ امورصربستان‌را به‌پسرش اوروش سپرده وحکمرانی سایرمناطق تحت سلطه‌اش‌را به‌شکل منطقه‌ای به‌امرایی که به‌آنها «بان» می‌گفتند واگذار کرده بود. به‌دنبال مرگ او این بانها، یا درواقع دسپوطها، یکی پس از دیگری‌اعلان خودمختاری کردند.

پس از درگذشت دوشان پسرنوزده‌ساله‌اش اوروش به‌جای او نشست؛ ولی همان‌گونه که قبلاً نیز گفتیم به‌سبب قطعه‌قطعه شدن سرزمین بین‌بانهاحکومت‌اوروش در سراسرکشور به‌طور یکپارچه به‌رسمیت شناخته نشد. پادشاه جدیدکم‌سن‌وسال و ملایم بود و قدرت ادارهٔ امور را نداشت؛ ازاین روی عمویش سیمه‌ئون دسپوط تسالیا و اپیر[15] و مادرش‌حریصش‌هلنا می‌خواستند که به‌نام او حکومت کنند. حتی سیمه‌ئون درصدد برآمد که از متابعت پادشاه جوان سر باز زند و پادشاهی خود را

15. سیمه‌ئون دسپوط تسالیا، اپیر و اتولیه در پی مرگ برادر و تقسیم صربستان بزرگ، تاج امپراتوری صرب وروملی‌را با نام سیمه‌ئون پاله‌ئولوق اوروش برسرنهاد، زیرا مادرش از پرنسهای بیزانس بود. سیمه‌ئون درسال ۱۳۶۷م اپیر را به‌دامادش توماس داد وخود درسال ۱۳۷۱م درگذشت. درتسالیا ایوان اوروش پسرسیمه‌ئون به‌جای پدربه‌حکومت‌رسید. ترکها درزمان اوروش‌برای نخستین‌بار تسالیارا اشغال‌کردند. ایوان درسال ۱۴۱۵م درحالی‌که سمت پسکوپوسی داشت درگذشت. «پسکوپوس» به‌معنی رئیس‌دینی‌کاتولیك‌مذهب یك منطقه است.

اعلام کند، ولی در این کار موفق نشد. بانها با استفاده از این وقایع درصدد تأمین خودمختاری برآمدند و به‌دنبال آن، کشور قطعه قطعه شدهٔ صرب دچار اختلافات داخلی شد و قدرت و نفوذ پادشاه نیز ازمیان رفت.

عثمانیها شروع به‌اشغال سرزمینهای جنوبی تحت تصرف صربستان واقع در حوالی رودوپ ــ پس از درمه و سرز ــ کردند و گذشته از آن، ووکاشین ریاست یکی از تیره‌های صرب با تصرف اسقوپ و پیزرن از اطاعت اوروش سر باز زد و خودرا پادشاه اعلام کرد. برادرانش گویکو و اویبه‌یشا نیز بااو همداستان شدند (سال ۱۳۶۶م). ازاین‌دوبرادر، ایوان اویبه‌یشا که‌متابعت ووکاشین‌را پذیرفته بوددرنواحی سرز ومنلیق امارت می‌کرد و پدر زنش والی درمه بود. در ماکدونیای خاوری نیز تاکنارهٔ رود واردار، یکی از امرای صرب به‌نام بغدان، حکومت می‌کرد.

ازآن گذشته دراراضی ساحلی دریای آدریاتیك (پوماریه) که‌جزء خاك صربستان بود و نیز در مناطقی که دوشان بعدها به‌تصرف درآورده بود امارتهای کوچکی به‌وجودآمدند که خودمختاری آنها تسلط عثمانیهارا تسهیل می‌کرد.[16] درسال ۱۳۷۱م ووکاشین برای جلوگیری از استیلای ترکها جنگ چرمن راآغاز کرد که به‌شکست صربها انجامید.[17] طی این جنگ اویبه‌یشا وگویکو دررودخانهٔ مریچ غرق‌شدند و سلطان ووکاشین هنگام فرار به‌دست یکی از خدمتکارانش کشته شده و مرز شرقی صربستان، یعنی ماکدونیا، در مقابل تسلط ترکها بی‌دفاع ماند. ازاین‌روی ترکان عثمانی نخستین حملات خودرا به‌مناطق حوالی رودخانه‌های استرومه و واردار و حتی به‌اوخری و عمق صربستان آغاز کردند و در این‌ایام، سلطان‌نشینهای ماکدونیا

۱۶. بخش مهمی از پرنس‌نشینهایی که پس‌ازمرگ دوشان اعلام خودمختاری کردند از سرز آغاز می‌شد ودرغرب به‌مناطق بین‌پیندوس وشارطاغی منتهی می‌شد. گذشته ازآن درنواحی آلبانی وقراطاغ نیز امارتهایی به‌وجودآمده بودند.

۱۷. در تواریخ ترك از جنگ چرمن که به‌سال ۱۳۷۱م اتفاق افتاده سخن به‌میان نیامده است. درعوض‌ازجنگی که درهمین محل درسال ۱۳۶۳م اتفاق افتادو به‌جنگ معروف صرب‌صندیغی شهرت یافت بحث کرده‌اند. شایدبه‌خاطر آنکه هردوجنگ ازطرف صربها دراین‌محل به‌وقوع پیوست تواریخ‌عثمانی این دوجنگ‌را یکی‌دانسته‌اند؛ حال‌آنکه درجنگ سال ۱۳۷۱م تنها صربها شرکت‌داشتند، درصورتی که درجنگ ۱۳۶۳م بجزصربستان نیروهای لایوش سلطان مجار نیز بودند ومدارك موجود این مسأله را اثبات می‌کند.

و پیزرن مدتی تحت‌الحمایهٔ عثمانیها شدند و ازاین طریق موجودیت خود را حفظ کردند.

مرکزحکومت مارکو کرالیه‌ویچ پسر ووکاشین که به‌جای‌پدربرتخت‌سلطنت نشسته بود پیرلپه بود. شهر کسریه نیز در تصرف او بود؛ ولی خیانت زنش موجب شد که این‌شهر درسال ۱۳۸۰م به‌دست بالشهٔ دوم پرنس آلبانی بیفتد.

صربستان شمالی که دردست اوروش بودهنوزاستقلال‌خودرا حفظ کرده بود، اما درآنجا نیز ادارهٔ اموردا‌خلی کشور چندان رضایتبخش نمی‌نمود؛ چراکه منطقهٔ رودنیق واقع درحوالی رودخانه‌های موره‌وه و طونه واقع‌درنزدیکی مرزمجارستان در اختیار لازار گربلیانوویچ و دامادش برانکوویچ بود و آندو به‌صورت نیمه خودمختارحکومت می‌کردند و موره‌وه، ایبار و زنیچه را دراختیار داشتند.

اوضاع درزمان لازار، دسپوط صرب

درسال ۱۳۶۷م اوروش سلطان صرب بی‌آنکه فرزندی‌ازخود برجای گذارد درگذشت‌ولازار که قبلاً ازاوسخن‌رفت به‌جانشینی‌اش‌برگزیده‌شد؛ اما اوازپذیرفتن عنوان‌پادشاهی خودداری کردوباعنوان پرنس، جمعی ازامرارا گردخود جمع کرد. لازار قبلاً، یعنی در سال ۱۳۵۶م، درقصر اوروش بسر می‌برد. پس از به‌حکومت رسیدن لازار دامادش ووق برانکوویچ همچنان مستقلاً حکومت‌می کرد. ووکاشین سلطان ماکدونیا وپس‌ازمرگ اوپسرش مارکو کرالیه‌ویچ[18] که بر پیرلپه حکومت می کرد، حکمرانی‌لازاررا به‌رسمیت نشناختند. همزمان با این‌اوضاع‌واحوال،لازار درسایهٔ کمک‌توارتکو،حکومتی‌به‌وجودآورد وپسران ووکاشین که‌دریافته بودندقادر به‌تصاحب‌سلطنت نخواهند بود نزدسلطان‌عثمانی گریختند وبعدها همراه‌سپاه‌عثمانی درجنگ قوصوه شرکت‌کردند.

به‌نفوذلازاردرصربستان افزوده شد وباعثمانیها که دست به‌فتوحاتی‌زده بودند

۱۸. مارکو کرالیه‌ویچ (مارکو پسرسلطان) قهرمان صربستان بود ودرباره‌اش افسانه‌های‌زیادی روایت‌کرده‌اند. دختر مارکو مدت سه‌سال همسرآندرونیقوس‌کور امپراتور بیزانس بود، ازاین‌روی‌آندرونیق برای تصاحب مقام امپراتوری درجنگ علیه پدر بجز یاری ترکهای عثمانی ازپدر زنش‌نیزکمک دریافت‌کرده بود.

هم‌مرزشد . مرکز حکومت لازار پرشتینه بود. او که می‌دانست در مقابله با عثمانیها قادر به‌مقاومت نخواهدبود، حاکمیت مقتدرآنان را به‌رسمیت شناخت وناگزیرشد که سالانه به‌آنهاخراج بپردازد ودرصورت‌لزوم نیروی‌نظامی موردنیازرا دراختیار آن دولت قراردهد؛ حتی درسال ۱۳۸۶م با تصرف نیش[۱۹] برای دومین‌بار برمیزان خراج وتعداد سربازانی که دراختیارعثمانیها قرارمی‌داد افزوده شد ویک‌سال‌بعد در جنگی که عثمانیها علیه قرامانیان کردند نیروهای صرب نیزشرکت داشتند.

لازارکه برای رهایی از نفوذ عثمانیها به‌انتظار فرصت بود در سال ۱۳۸۷م شکست‌آنان‌را درپلوشنیق غنیمت شمرد وموفق‌شد تا اتحادی علیه عثمانیها به‌وجود بیاورد؛ ولی در۱۵ حریزان سال ۱۳۸۹م طی جنگ قوصوه به‌قتل‌رسید.

یلدرم بایزید با توجه به‌سیاستی که دنبال می‌کرد بهترآن دیدکه با استفان لازارویچ پسرلازار مقتول ومادر اومناسبات دوستانه برقرارسازد.[۲۰] وی‌می‌خواست با استفاده ازاین پیروزی به‌تصرف نقاطی در صربستان اقدام‌کند . به‌موجب پیمانی که فیمابین بسته شد دسپوط جدید صرب نیزچون پدرش متعهد پرداخت خراج و تأمین سرباز مورد نیاز عثمانیها شد ؛ با این‌شرط‌که در ازای تأمین سرباز، از غنائم حاصله سهم مساوی داشته باشد.

یلدرم‌بایزید براثر ازدواج با دسپینا خواهر لازارویچ، دسپوط صرب،روابط فامیلی‌نیزبا دسپوط برقرارکرد.[۲۱] بعضی از امرای مخالف لازارویچ ضمن‌سعایت از او درنزد یلدرم‌بایزید وی را نسبت به‌دسپوط صرب بدبین کردند وبااین‌کار درصدد توطئه‌چینی برآمدند؛ ولی‌میلیتز مادر لازار به‌اتفاق پسرش به‌قصرسلطان‌عثمانی‌واقع دربورسه رفتند وضمن‌روشن‌ساختن‌حقایق،اعتمادمجدد یلدرم‌بایزیدرا جلب کردند.

۱۹. گیبون نظریهٔ مربوط به‌تصرف نیش درسال۱۳۷۵م را قبول ندارد ومعتقد است‌که تصرف نیش ازنظرشرایط جغرافیایی پیش‌ازتصرف صوفیه امکان‌پذیر نیست. در حالی‌که به‌احتمال قریب به‌یقین آقنجیهای ترک درسال ۱۳۷۵م این‌شهررا به‌تصرف درآورده و سپس ناگزیر ازترک‌آن شده بودند؛ زیرا در سراسر امپراتوری عثمانی به‌مناطق بسیاری برمی‌خوریم‌که قبل از تصرف قطعی عثمانیها چندین‌بار از سوی‌آقنجیهای ترک اشغال و سپس تخلیه شده است.

۲۰. لازار دوپسر به‌اسامی استفان و ووق داشت.

۲۱. گیبون (ص۱۲۰) و یورگا نام‌دختری‌راکه یلدرم‌بایزید به‌همسری‌گرفت ماریا یا میلعوا قید کرده‌اند.

استفان لازارویچ تا پایان سلطنت یلدرم بایزید به‌او وفادار ماند و حتی در جنگهای نیکبولی و آنکارا خود وبرادرش ووق که فرماندهی سربازان صرب‌را به‌عهده‌داشت درکنار سربازان ترك جنگیدند.[۲۲]

پس از جنگ آنکارا لازارویچ در درگیریهایی که بر سر کسب قدرت بین شاهزادگان عثمانی به‌وجودآمد سخت حساب شده رفتار کرد ودراین‌رهگذر منافع قابل توجهی به‌دست‌آورد. او درسال ۱۴۲۷م درگذشت وبه‌جای او خواهرزاده‌اش ایوان‌برانکوویچ که در تاریخهای عثمانی به« پسر وولق » معروف است به‌سلطنت رسید.

ازآنجاکه در بارهٔ وقایع صربستان در صفحات‌آینده ضمن شرح وقایع مربوط به‌عثمانیها بحث خواهد شد لذا از اختصاص بخشی مجزا و مشروح به‌آن خودداری می‌شود.

۲۲. استفان و ووق پس ازجنگ آنکارا به‌بیگ‌اوغلی که تابع‌جنوا بود رفتند و ازآنجا رهسپار جزیرهٔ میدیللی شدند. استفان هنگام اقامت دراین جزیره با دختر گاتیلوزیو ازدواج کرد وبه‌کشورش برگشت، ولی در بازگشت بامقاومت پسر ووق‌که قبل از او به‌صربستان بازگشته بود مواجه شد، که او را مغلوب‌کرد وسپس بر ووق هم‌که بااو بنای مخالفت را گذاشته بود غالب‌آمد.

شجره‌نامهٔ سلاطین صرب

(خاندان میلوتن)

استفان اوروش

(۱۳۲۱—۱۳۳۱)

سیمه‌ئون
(دسپوط اپیر وتسالی)
ایوان اوروش
(درتسالی)

استفان‌دوشان
(۱۳۳۱—۱۳۵۵)
اوروش
(۱۳۵۵—۱۳۶۷)

شجره‌نامهٔ سلاطین صرب شمالی

لازار گربلیانوویچ

(۱۳۶۷—۱۳۸۹)

مارا دسپینا
(زن بایزید اول)

استفان‌لازاروویچ
(۱۳۸۹—۱۴۲۷)

ووک
(توسط موسی‌چلبی به‌قتل رسید)

مارا
(زن‌ووک برانکوویچ)

لازار
(توسط موسی‌چلبی به‌قتل رسید)

ووک برانکوویچ
(دامادلازار)

گره‌گوار

ایوان برانکوویچ
(پسر وولک)
(۱۴۲۷—۱۴۵۶)

لازار
(در سال ۱۴۱۰م درادرنه گروگان بود)

مارا دسپینا
(زن‌مراددوم‌که درسال ۱۴۸۷م‌درسرزدرگذشت)

گره‌گوار
ووک

لازار
(۱۴۵۶—۱۴۵۸)

استفان
(۱۴۵۹—۱۴۷۷)

(درمجارستان والی بود)
(۱۴۷۱—۱۴۸۵)

ایوان
(۱۴۵۲—۱۴۹۶)
دسپوط

یورگی
(۱۴۸۵—۱۴۹۶)
دسپوط

عثمانیها و آلبانی

آلبانی درقرن چهاردهم

ازقرن‌یازدهم به‌بعدآلبانی به‌صورت پلی‌بین‌اروپای فئودال وبیزانس درآمده بود. آلبانی که به‌شیوهٔ فئودالی‌اداره می‌شد پس‌ازبیزانس، به‌دست امپراتوری‌لاتین استانبول‌افتاد و لاتینها در اپیر، یعنی‌آلبانی‌جنوبی، یك دسپوط‌نشین‌تأسیس کردند. بعدها براثر وصلتی که صورت گرفت ساحل‌آولونیهٔ اپیر به‌تملك پادشاهی ناپولی درآمد وشارل‌آنژو سلطان سیسیل که این‌منطقه را به‌دست‌آورده‌بود درسال ۱۲۷۲م نفوذ خود را درآلبانی افزایش داد و عنوان پادشاه‌آلبانی را برخود نهاد و درآنجا پرنس‌نشینهای کوچکی که از وی اطاعت می کردند به‌وجودآورد . ولی این مسأله سبب بروزمجادلاتی بین بیزانس و آنژوها شد که سالها به‌درازا کشید.

ترکهای قلمروآیدینیان به‌امپراتوربیزانس آندرونیقوس‌سوم که جهت اعمال حاکمیت درآلبانی به‌آن‌منطقه نیروفرستاده بود کمك‌نظامی می کردند وپس‌از کسب موفقیتهای‌بسیار از راه تسالیا وبئوتیه به‌کشورخویش باز گشتند (۷۳۷ه‍ق/۱۳۳۷م). بین‌سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۶م بخشی ازآلبانی شمالی به‌دست صربها افتاد وبعدها در بخش‌دیگرآن (بویژه به‌دنبال ازبین‌رفتن نفوذصربها) پرنس‌نشینهای دراچ، آولونیه و برآت تشکیل‌شد.

شارل‌توپیه[۲۳] سرکردهٔ آلبانی ازخاندان آنژو ادارهٔ امور اراضی‌بین «مات» و

۲۳. خاندان توپیه از سینیورهای‌آلبانی در دو شاخه درآلبانی شمالی وآلبانی جنوبی حکومت می‌کردند. منطقهٔ نفوذ شاخهٔ جنوبی از دراچ تا نارده و ازآقچه‌حصار واقع درشرق دراچ تا اوخری‌بود. توپیه‌های شمال‌ازطریق وصلت با آنژوهای ناپولی،یعنی‌خاندان سلطنتی‌فرانسه، یکی‌شده بودند ،که مشهورترین فرد این شاخه تانوسیو توپیه بودکه در زمان حکمرانی او درسال۱۳۴۳م دوشان سلطان صرب بعضی‌از اراضی قلمرو او را به‌تصرف درآورد و ونیزیها اشقودره و پاره‌ای از شهرها را اشغال‌کردند . تانوسیو توپیه توانست با به‌رسمیت شناختن حاکمیت سلطان ناپولی تنها دراچ را برای‌خود نگه‌دارد. او دوپسرداشت به‌نامهای شارل و ژرژکه شارل در تاریخ‌آلبانی صاحب شهرت و معروفیت است. شارل توپیه در سال ۱۳۵۸م حکومت دسپوط اپیر را سرنگون‌کرد؛کرویه را به‌تصرف درآورد؛ درآلبانی‌شمالی صاحب نفوذ وقدرت شد و دراچ راکه تحت‌تسلط پدربزرگش روبرت سلطان‌ناپولی بودتابع‌خود←

رود اشگمبی و درسال ۱۳۶۸م شهر و بندر دراچ را به‌دست گرفت و شخصی به‌نام الکساندر گیوریش، آولونیه و کانینه از بنادر آلبانی را دراختیارداشت. بلگراد آلبانی که به «برآت» معروف بود ابتدا در تصرف ایوان آسن کمننوس بود و بعداً توسط الکساندر اشغال شد. گذشته از آنچه که گفته شد در زانطه که مرکزش اشقودره بود بسال ۱۳۶۰م به‌وسیلهٔ سه پسر شخصی به‌نام بالشه یا بالشی یك پرنس‌نشین تأسیس شد.[۲۴] بالشه اصلاً اهل آلبانی‌بود. این پرنس‌نشین با استفاده از نابسامانی حاکم بر

← ساخت. شارل توپیه در این پیروزیها ازکمك جمهوری راغوزه و سینیورهای آلبانی بهره‌مند شده‌بود. البسان‌نیز دراشغال اوبود. شارل‌توپیه درجنگ با بالشه ازپرنسهای آلبانی، ازکمك عثمانیها سودجست. وی درسال ۱۳۸۸م درگذشت وپسرش ژرژ به‌جای او نشست؛ ولی به‌سبب روابط خصمانهٔ بین‌شارل وپاپ و نیزمداخلهٔ خانوادهٔ بالشه، شارل بخشی از قلمروخود را از دست داد و دراچ نیز به‌دست ونیز افتاد. ژرژ درسال ۱۳۹۲م درگذشت و پسرانش علی‌رغم این‌مشکلات تا مدتی درآلبانی مرکزی حکومت کردند.

۲۴. خانوادهٔ بالشه درقرن‌چهاردهم‌یك‌امیرنشین‌صرب-آلبانی به‌وجودآورده‌بودندکه تابع‌فرهنگ غرب ومذهب رسمی آن‌کاتولیك بود. این‌خانواده اهل آلبانی‌بودند. خانوادهٔ بالشه پس‌ازمرگ دوشان‌که سرزمینش بین‌حکومتهای گوناگون قطعه‌قطعه شد، درقلمرو دوشان درآلبانی‌شمالی پرنس‌نشینی‌تأسیس کردند و درصددبرآمدند تاآلبانی را تحت یك‌حکومت واحد درآورند. نخستین‌کسی‌که دراین‌خانواده دست به‌فعالیت زد (درنیمهٔ دوم قرن‌چهاردهم) بالشهٔ اول بود. اوپس‌ازمرگ اوروش سلطان‌صرب ابتدا زانطهٔ علیا و سپس‌کرویه را تصرف‌کرد و اشقودره را مرکزحکومت‌خود قرار داد. پس‌ازمرگ‌بالشه سه‌پسرش دست ازمذهب ارتودوکس‌کشیده، به‌آیین‌کاتولیك درآمدند (۱۳۶۹م). این سه برادر ضمن‌اتحاد با سینیورهای‌آلبانی بخش وسیعی از قلمرو ووکاشین پادشاه صربستان جنوبی را به‌تصرف درآوردند و به‌این ترتیب آولونیه، کانینه و برآت به‌دست خاندان‌بالشه‌افتاد. ادارهٔ امور این‌پرنس‌نشین با ژرژ برادر بزرگتر بود. او در بسنه نیز به‌موقعیتهایی دست یافت‌که در این رهگذر ازکمك دامادش شارل‌توپیه بهره‌مند شد. ژرژبالشه پس‌ازبازگشت از دومین جنگ‌بسنه‌که سخت موفقیت‌آمیز بودبه‌هنگام عزیمت به‌اشقودره درسال۱۳۷۹م‌درگذشت و به‌جای او برادرکوچکش‌بالشهٔ دوم به‌حکومت‌رسید.درزمان‌حکومت‌بالشهٔ دوم روابط‌او با شارل که‌ازقدرت‌گرفتن‌این‌پرنس‌نشین به‌وحشت افتاده‌بود تیره‌شد. یك لشکرترك مرکب‌ازچهل‌هزارمردجنگی به‌فرماندهی‌چندرلی خلیل‌خیرالدین‌پاشا درقصبهٔ البسان - ایل‌باسان- با قوای بالشهٔ روبروشد. نیروهای‌آلبانی شکست خوردند و بالشهٔ دوم به‌قتل رسید. به‌دنبال این حادثه پرنسهای برآت، آولونیه و موصاقی با ترکها پیمان دوستی بستند.

به‌جای بالشهٔ دوم، ژرژ دوم که استراتیشیمیر لقب‌گرفته بود به‌حکومت رسید. او داماد لازار دسپوط صرب‌بود. درسال ۱۳۹۶م یك‌لشکر ترك به‌آلبانی‌حمله‌برد و اشقودره، برآت، کرویه، قصریه و اولکون را اشغال‌کرد؛ ولی‌چون یك شاهزاده‌خانم آلبانی با پادشاه‌عثمانی ازدواج‌کرده بود، اولکون به‌ژرژ پس داده شد و اشقودره هم به‌ونیز فروخته شد. ژرژ دوم درصددبرآمدتا درجنگ‌بزرگی که مقدمات آن‌درمجارستان‌علیه‌ترکهافراهم‌شده‌بود، شرکت ←

صربستان که به‌دنبال مرگ استفاندوشان به‌وجود آمده‌بود توانست بعضی از اراضی آن کشور را به‌تصرف درآورده، قلمروخود را گسترش دهد. اما این اراضی، یعنی ایپق و پیزرن، توسط لازار دسپوط صرب پس گرفته شد وبعضی‌ازمناطق‌نیزبه‌وسیلهٔ توارتکو پادشاه بسنه اشغال گردید.

فعالیت عثمانیهـــا درآلبانـــی

نخستین فعالیت عثمانیها در آلبانی به‌سال۱۳۸۳م بود که پرنس آولونیه براثر فشارهای آقنجیهای ترک تحت‌الحمایگی ونیز را پذیرفت. دومین فعالیت عثمانیها در آلبانی درسال۱۳۸۵م براثر بروزاختلاف بین‌شارل‌توپیه و بالشهٔدوم صورت گرفت. بدین معنی که بالشه که آولونیه ، برآت وکانینه را در دست داشت شارل‌توپیه را در شهر دراج در تنگنا قرار داد و بندر دراج را به‌تصرف درآورد . همزمان باآن ، نیروهای چندرلی خلیل‌خیرالدین‌پاشا اوخری را به‌تصرف درآورده بودند . شارل به‌سبب عدم اعتماد به‌ونیز نیروهای ترک را به‌یاری طلبید.

دراین‌ایام بالشهٔدوم به‌سبب مسألهٔ کاتارو با توارتکو سلطان بسنه نیز درجنگ بود.[۲۵] بالشه باشنیدن خبرآمدن سپاه عثمانی ازجنگ با سلطان بسنه منصرف شد و به‌جنوب بازگشت. دراین‌بازگشت عدهٔ زیادی ازنیروهای سینیورهای‌آلبانی همراه اوبودند. خیرالدین‌پاشا دعوت شارل توپیه را غنیمت شمرد و بلافاصله از کوههای ایل‌باسان گذشت وبرای مقابله با بالشه روبه‌سوی جنوب نهاد و درساحل چپ رود دوول واقع درآلبانی‌جنوبی با قوای توپیه روبروشد و پس ازیك جنگ سخت بر پرنس آلبانی غلبه کرد. دراین‌جنگ بالشه و پسر ووکاشین پادشاه صربستان جنوبی

•

← کند، ولی‌توسط آنها دستگیر وسرانجام درسال ۱۳۹۵م به‌خواهش‌خانوادهٔ راغوزه آزاد شد. به‌دنبال‌مرگ ژرژدوم به‌سال ۱۴۰۳م پسرش بالشهٔ سوم به‌حکومت رسید. دراوایل حکومتش به‌پیمانی که پدرش با ونیز بسته بود وفادار ماند؛ ولی در سال ۱۴۱۱م اشقودره را از ونیز بازپس گرفت- اشقودره درسال۱۳۹۶م به‌دنبال‌جنگ با ونیز به‌دست آن‌جمهوری‌افتاده‌بود- وتاسال۱۴۲۲م که درگذشت با ونیز درگیرمجادله‌بود. اوفرزندذکوری‌نداشت. پس‌ازمرگش بخشی‌ازقلمروحکومت اوتوسط پرنس‌استفان چرنوویچ اشغال‌شد. وراث بالشه در اراضی‌بین لش‌وکرویه مستقر شدند.

۲۵. کاتارو در دست مجارها بود. پس از مرگ لایوش پادشاه مجار ، هم توارتکو و هم بالشه با استفاده از اوضاع آشفتهٔ داخلی مجارستان قصد تصاحب آن را داشتند.

که به‌اوپناهنده شده‌بود و نیز ایوانیچ برادرمارکو کرالیه‌ویچ کشته شدند (۱۳۸۵م) و پرنس‌دراچ باردیگر قلمروش را به‌دست‌آورد.[۲۶] تواریخ عثمانی از این‌جنگ با نام «کرالی‌ایلی» یاد کرده‌اند.

عثمانیها پس‌ازاین‌پیروزی درخلیج‌نارده جای‌گرفتند وحتی‌توانستند سلانیك را به‌طور موقت به‌تصرف درآورند. درسال ۱۳۸۹م کرویه و اشقودره (اسکندریه) به‌دست ترکها افتاد؛ اما حکمران عثمانی که می‌دید در اروپا علیه او ملاقاتهایی بین سران کشورها صورت می‌گیرد،دشمنی ونیزیها راکه دارای‌نیروی دریایی‌نیرومندی بودند به‌صلاح ندید و این دوشهر را به‌جمهوری ونیز پس‌داد.[۲۷]

بعضی از پرنسهای‌آلبانی

پس از مرگ بالشهٔ دوم قدرت پرنس‌نشین او به‌سستی‌گرایید و قلمروش بین همسرش که‌آولونیه و یانیه را دراختیارداشت و برادرزاده‌اش استراتیشیمیر وپسرش یوان تقسیم‌شد. زانطه نیز در دست رادیچه بودکه سنبل‌خاندان چرنویه‌ویچ به‌شمار می‌رفت. یوان تازمان مرگش،یعنی‌سال۱۴۰۳م، به‌صورت کجدار ومریز با عثمانیها رفتارمی کرد.جانشین‌اویعنی‌پرنس‌بالشهٔ سوم‌نیز باعثمانیهاهمداستان‌بود،به‌طوری که حتی پاشایگیت والی اسقوپ او را به‌تجاوز علیه اشقودره وآنتیواری‌که در دست ونیز بود، تشویق می کرد.

خاندانهای بالشه،کاستریوتا و نیز دوقه‌کن که به‌سبب وضع‌قوانین درنواحی اشقودره و یاکووه شهرت یافته بودند[۲۸]، بعداز جنگ دوول حاکمیت عثمانیها را

۲۶. ایوانیچ پسر ووکاشین پرنس‌صرب پوماریه واقع درساحل‌دریای‌آدریاتیك بود.

۲۷. خوشرفتاری عثمانیها با ونیز سابقهٔ قبلی‌نیز داشت. حتی‌مدتی پس ازجنگ صرب صندیغی بنابه‌خواهش‌سناتوی (مجلس) ونیز،سلطان‌عثمانی پنج‌هزارتیرانداز دراختیار ونیزگذاشت که به‌سبب تجاوز لایوش سلطان‌مجار به‌اراضی ونیزیهای دالماچیا با مجارستان درجنگ‌بود.

۲۸. درمورد منشأ وتاریخ‌این‌خاندانها روایات مختلف وجود دارد. به‌روایتی‌آنها ازلحاظ‌نژادی از اصیلزادگان نورماندی بودندکه در دوران ضعف بیزانس حوالی اشقودره را به‌تصرف درآوردند و الکساندر دوقه‌کن برای‌آلبانیاییهای مالسیورکه پرنس‌نشین‌تشکیل‌داده‌بودند قوانینی‌وضع‌کرد وشهرت بسیاریافت. سرانجام افراد او باآلبانیاییها اخت شدند و درزمرهٔ آنان درآمدند. خاندان بالشه اراضی بسیاری را ازآنان خریداری کرده بودند. بعدها پرنسهای دوقه‌کن وارد‌پیمان‌اتحاداسکندربیگ شدند. سرزمینهای دوقه‌کن درکناره‌های←

به‌رسمیت شناختند. البته بجز آنها اگرچه در منطقهٔ دگنوی آلبانی‌شمالی خاندانهای سینیوری همچون سینیورهای یونیمه، پلاطی، کاریه وغیره وجود داشتند، ولی حایز اهمیت نبودند. در آلبانی‌جنوبی خانوادهٔ موصاشی که مرکزحکومتی‌شان برآت بود، از اواخرقرن سیزدهم به‌بعد حکم می‌راندند. این حکومت با خاندان پادشاه ناپولی ارتباطاتی داشت. باز دراین‌نواحی‌درقرن چهاردهم‌بجزخانوادهٔ موصاشی،خانوادهٔ اسپاته که مرکزشان در ارگیری بود، همچنین‌دسپوط‌نشین[۲۹] یانیه و نارده در اپیر، و خانوادهٔ زنه‌بیسی‌حاکم بودند. آخرین‌فرد این‌خانوادهٔ‌گین‌زنه‌بیسی‌بود که سرزمینش توسط ترکها اشغال‌شد وخود اوبه‌صورت گروگان درقصرعثمانیهابسر برد ونام‌حمزه را برای خود انتخاب کرد. در آولونیه، کمینی بخشی از دسپوط‌نشین اپیر، و نیز دسپوط‌نشین کانینه ازسال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰م به‌اشغال بیزانسیها درآمد؛ سپس به‌دست یوان‌آسن کمننوس برادر الکساندر پادشاه بلغار افتاد و درسال۱۳۷۲م خاندان‌بالشه آن را ازتصرف بلغارها به‌درآوردند. درسال ۱۳۸۵م پس‌ازمرگ بالشهٔ دوم، جمیته موساکی‌همسربیوهٔاو درآولونیه مستقرشد وبه‌سال۱۴۱۷م‌این‌منطقه زیرنفوذعثمانیها قرارگرفت. سه سال‌بعدکانینه‌نیزچون‌آولونیه‌تحت‌حاکمیت‌ترکهادرآمدوحکمرانش رژینه بالشه به‌جزیرهٔ قورفو عقب نشست.

← چپ رود درین وحوالی رود فاندی و نزدیك قصبهٔ «لش» واقع شده بود. درقرن پانزدهم خاندان دوقه‌کن به‌دوشاخه‌تقسیم‌شدند: شاخه‌ای از آنها بخشی از میردیتا واقع درشمال‌شرقی اشقودره ونواحی پیا وگژاکووا راصاحب‌بودند. درقرن‌پانزدهم درنواحی‌مذکور پل دوقه‌کن معروف به «قانونگذار» و پسرش لکا حکومت می‌کردند. شاخهٔ دیگر این‌خانواده درشمال و شمال شرقی قصبهٔ لش حکومت می‌کردند که منطقهٔ میردیتا را در اختیار داشتند و مرکز حکومتی‌شان قصبهٔ لش بود. این‌قصبه درسال۱۳۹۳م به‌ونیز واگذارشده‌بود. خاندان دوقه‌کن که درآلبانی‌شمالی‌صاحب اراضی‌گسترده‌ای‌بودند نخست باخاندان بالشه وسپس باعثمانیها به‌مقابله برخاستند.

پس از اسکندرکه این مناطق به‌دست عثمانیها افتاد، بخشی از افراد خاندان دوقه‌کن به‌ایتالیا رفتند ومقیم ناپولی‌شدند وبخش‌دیگری اسلام را پذیرفتند وبه‌خدمت دولت‌عثمانی درآمدندکه احمدپاشای معروف پسر دوقاق معاصر یاووز سلطان سلیم ازآن جمله بود. از این‌خانواده شعرا ونویسندگانی برخاسته بودند.

۲۹. در دسپوط‌نشین «اپیر» آلبانی سینیورهایی نیز بودندکه برای حفاظت خود درمقابل تعرض صربها تحت‌نفوذ پادشاه ناپولی درآمدند. صربها درسال ۱۳۷۰م یانیه راگرفتند. نارده‌که جزء قلمرو دسپوط‌نشین اپیر بود درقرن چهاردهم دوباره به‌تصرف بیزانس درآمد(۱۳۱۸ـ ۱۳۳۹ و ۱۳۳۹ـ۱۳۵۶م) وسرانجام دراختیار دسپوط‌نشین ارگیری قرارگرفت.

شبه‌جزیرهٔ موره، به‌استثنای بعضی از سواحلش، به‌انضمام یونان و تسالیه در اختیار بیزانس بود. خاندانهای بالشه و توپیه که موفق شده بودند امارتهای مختلف موجود در آلبانی‌را تحت ادارهٔ حاکمیت واحدی در آورند، یکی پس از دیگری نفوذ و قدرت خود را از دست دادند و امرای آلبانی تابع آنان باز به‌خودمختاری دست یافتند. مشهورترین این سینیورها خانوادهٔ آلبانی‌الاصل کاستریوتا بود.[۳۵]

خانوادهٔ کاستریوتا

نام پیشین این‌خانواده مازرکو بودکه بعدها به‌کاستریوتا شهرت یافت. هردو اسم‌از نام محل و روستایی گرفته شده‌است. کاستریوتاها صاحب اراضی‌بین‌اشقودره و لش بودند.

در زمان خاندان بالشه، کاستریوتاها نیزچون دوقه‌کنها سرزمینهای خود را از دست دادند؛ ولی درسال۱۳۸۵م به‌دنبال مرگ بالشهٔ‌دوم مجدداً صاحب آن شدند و مرزهای‌خویش‌را تا بخشی از میردیته وشمال‌شرقی‌اشقودره گسترش‌دادند. به‌موجب نوشتهٔ بعضی‌ازمنابع تاریخی، کرویه جزء قلمرو آنان نبود بلکه دراختیار خانوادهٔ توپیه بودکه پیش‌ازسال ۱۴۱۰، یعنی درسال ۱۴۰۵م، به‌دست عثمانیها افتاد.

ژرژکاستریوتا از افراد این خاندان درسال ۱۳۸۹م درنخستین جنگ قوصوه شرکت داشت وحتی توصیه‌کرده بودکه شبانه به‌ترکها حمله شود. کاستریوتاها از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴م در مقابل استیلای موفقیت‌آمیز ترکها درآلبانی مقاومت کرده بودند.

در زمان حکومت ژان‌کاستریوتا قلمرو این‌خاندان‌گسترش یافت و تا تیرانا، ماتیه، دبره (علیاوسفلی)، میردیته و مرزهای صربستان ادامه یافت؛ اما شهر کرویه، همان‌گونه‌که درتواریخ ترك نوشته شده است، هنوز دردست‌آنها نبود. کرویه‌که جزء سرزمینهای خاندان توپیه بود، پس ازتصرف ازسوی عثمانیها در سال ۱۴۱۰م باشکست اورنوس‌بیگ ازبالشهٔ‌سوم به‌تصرف نیشتا توپیه درآمدکه درسال۱۴۱۵م

۳۵. باآنکه ژیره‌چك عنوان می‌کندکه نژادکاستریوتا اسلاو است ولی‌تحقیقات اخیر به‌طورقطع ثابت می‌کندکه‌کاستریوتاها آلبانی‌الاصلند. مراجعه شود به:
A. Gegaj, L'Albanie et l'invasion Turque au XV, siècle, Paris 1937.

توسط ترکها بازپس گرفته شد. شهر کرویه پس‌ازفرار اسکندربیگ از ترکیه توسط او به‌تصرف درآمد ـ این‌شهر ازسوی عثمانیها برای‌اقامت او در نظر گرفته شده و به‌او اختصاص داده شده بودـ.

ژان‌کاستریوتا قبلاً به‌هنگام‌آغاز نخستین عملیات عثمانیها وپس از پذیرفتن تابعیت‌آنان درسال ۱۴۱۰م پسربزرگش‌را به‌عنوان گروگان به‌دربار عثمانی فرستاده بود. ژان درعین این‌اطاعت ظاهری‌ضمن‌اتحاد با ونیز ازجلب حمایت‌آن‌جمهوری غافل نماند. ونیز نخست اورا به‌عنوان هموطن افتخاری و سپس رسماً به‌هموطنی پذیرفت و اوتبعهٔ ونیز شد. حتی‌زمانی که ترکها به‌قلمرو او حمله بردند دولت ونیز ضمن تماس باعثمانیها وعنوان‌کردن اینکه این اراضی جزء کشور ونیز است ، این سرزمین‌را از تصرف عثمانیها نجات داد ؛ ولی در زمان مراد دوم پس ازآنکه این پادشاه اوضاع داخلی کشوررا سروسامان بخشید وبالشکر نیرومندی به‌سوی دریای آدریاتیك به‌حرکت درآمد ، ژان تابعیت عثمانی‌را پذیرفت و پسرانش را به‌عنوان گروگان به‌دربارعثمانی اعزام داشت[۳۱]، که آنها نیز به‌ادرنه منتقل شدند (۱۴۲۳م). ژان به‌هنگام عملیات عثمانیها درآلبانی نسبت به‌آنها صادق ماند و عثمانیها نیز تا زمان مرگش که به‌سال ۱۴۴۳م رخ‌داد متعرض اونشدند؛ ولی بلافاصله پس‌ازمرگ او سراسر کشورش به‌قلمروعثمانی ملحق شد.

اسکندربیگ

درکتب تاریخ عثمانی شرح مفصلی دربارهٔ ماجراهای ژرژ پسرکوچك ژان‌کاستریوتا ، معروف به‌اسکندربیگ ، آمده است ؛ ازاین‌روی ما نیز ضرورتاً ناگزیر ازبحث دربارهٔ او هستیم . ژرژ معروف به‌اسکندر درسال ۱۴۰۳ یا ۱۴۰۴م متولد شد و هنگامی‌که با نام اسکندر در دربارعثمانی به‌عنوان‌گروگان بسر می‌برد

۳۱. ژان‌کاستریوتا چهار پسربه‌اسامی رپوسی، استانیسه، کنستانتین وژرژ (اسکندر) داشت. ژرژ کوچکترینشان بود . رپوسی با یك زن ترك ازدواج کرد، که به‌روایتی ، حمزه برادرزادهٔ اسکندربیگ ازاین زن بود . استانیسه بزرگترین پسرژان بودکه در سال ۱۴۴۵م سناتوی ونیزمقام وعنوان سینیوری‌را به‌اوواسکندربیگ اهداکرد؛ که اولی نامزدحکومت دبره شد و برای دیگری ماتیه را درنظرگرفتند. ازقرار معلوم استانیسه نیزچون اسکندربیگ بعدها به‌کشورخود بازگشت.

هفده یا هجده سال داشت. او جوان بالیاقتی بود که با سلحشوری پرورش یافت و ضمن شرکت درجنگهای آناطولی و روملی درکنار عثمانیها به‌شجاعت و جسارت شهره شد. اسکندر درسنی وارد خدمت عثمانیها شد که دوران تفکر و اوج فعالیت ذهنی وفکری او بود؛ و باتوجه به‌اینکه امیرزاده نیز بود دلبستگی و وابستگی خود را به‌کشورش حفظ کرد ودرنهان ودردرون خود این‌رابطه را ازدست نداد. درسال ۱۴۴۳م پس‌ازآنکه‌پدراسکندر درگذشت سرزمین اوطی‌فرمانی ازسوی حسن‌بیگ والی‌کرویه اشغال‌شد. اسکندربیگ درارتش‌عثمانی تامقام فرماندهی سپاه‌ایالتی‌نیز ارتقاء یافت. او درسال۱۴۴۳م درجنگ عثمانیها با ژان‌هونیاد که درموراوه رخ‌داد، قبل ازآغاز جنگ موضع خودرا ترك گفت وگریخت، که این خود یکی از دلایل شکست عثمانیها دراین‌جنگ بود.

اسکندربیگ پیش‌ازاین‌فرار بایك‌فرمان‌جعلی مبنی برانتصابش به‌فرمانداری کرویه به‌آنجا رفت. حمزه برادرزاده‌اش نیز بااو بود. اسکندربیگ به‌همراه‌خود سیصد فدایی و جانباز داشت. وی به‌اتفاق افرادش واردکرویه شد و با ارائهٔ فرمان تقلبی، دستورداد تاحسن‌بیگ محافظ قلعه وافرادش‌را به‌قتل‌رساندند. پس‌ازتصرف کرویه به‌قلاع‌دیگری نیزدست یافت وپس‌ازسال۱۴۴۳م باعثمانیها مبارزات‌معروف خود راآغاز کرد.

وقایع آلبانی را می‌توانیم به‌شرح زیر خلاصه‌کنیم: ترکها در سال ۱۳۸۳م باآلبانی ارتباط برقرارکردند و در سال ۱۳۸۵م با استفاده از اختلافات داخلی این کشورکه بین‌سینیورهای‌آلبانی‌حاکم بود درآن سرزمین مداخله‌کردند. تذکر این نکته ضروری‌است‌که همزمان باآن‌اقدامات، خاندانهای‌بالشه وتوپیه نیزقدرت‌پیشین خودرا ازدست داده بودند. بعدها درزمان سلطان یلدرم بایزید دراثنای فعالیتهای او درآلبانی بین سالهای ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۶م در مناطق مختلف این سرزمین حکومتهای زیر وجود داشت:

دراشقودره و لش، دوقه‌کنها؛ درمنطقهٔ‌دومگو، خانوادهٔ‌گویا زاکاریا؛ درآلبانی مرزی، کاستریوتاها؛ درآلبانی‌جنوبی، یعنی در حوالی آولونیه وکانینه، ارانیتیها[۳۲]؛

۳۲. ارانیتیها ازخانواده‌های‌بسیارقدیمی‌آلبانی‌بودند. یکی‌ازافراد این‌خانواده‌به‌نام‌کمنن‌سه←

درموازشی، موزاشیها؛ درایپر، خانواده‌های اسپاته‌و زنه‌بیسی؛ درحوالی اوخری، گروپه‌ها.

این‌شیوهٔ حکومتی فئودال‌آلبانی ونیزاختلافات حاکم بر آن، تسلط‌عثمانیها را بر این کشور آسان ساخت وترکها ازمخاصمات و مجادلات سینیورها بایکدیگر حداکثر بهره‌را بردند. گذشته ازاین شرایط مساعد که به‌نفع عثمانیها بود، ازخارج نیز هیچ گونه امکان کمك‌نظامی برای‌آلبانی‌متصورنبود، زیرا ونیزجزمنافع سیاسی خود به‌مسألهٔ دیگری نمی‌اندیشید ومایل‌نبود که روابطش باعثمانیها به‌تیرگی گراید و ازاین گذشته، خود نیز بااستفاده ازضعف دولت‌آلبانی مناطقی‌را از این سرزمین به‌تصرف درآورده بود. حکومت راغوزه هم‌به‌سبب شرایط‌خاص ورابطهٔ‌اقتصادی، دربرابرتسلط عثمانیها براین‌سرزمین حالت بی‌تفاوتی به‌خود گرفته بود. دریك‌چنین شرایط واوضاع واحوالی، آندره‌توپیه حکمران آلبانی‌مرکزی به‌عثمانیها که تا قلب این کشور پیش رفته بودند حمله برد و توانست به‌پیروزی زودگذری دست یابد (۱۴۳۲م). عثمانیها پس ازاین درگیری، سالهای‌متمادی بااسکندربیگ دست‌وپنجه نرم‌کردند و این درگیری وجنگ که ازسال ۱۳۸۳م‌آغازشده بود درسال ۱۴۶۷م با تسلط عثمانیها براین سرزمین پایان‌گرفت.

→ پسر به‌اسامی‌ارانیتی، موساکیو و ولادنه داشت. ازاین سه‌پسر، ارانیتی کمنن‌سینیور آولونیه، کانینه وگرمانیقه بودکه قلمرواوتا شمال‌آبهای زمه‌نی، جنوب‌نهرویوسه وخلیج نارده ادامه داشت. ازسال۱۴۲۳م ژرژ ارانیتی و ژان‌کاستریوتا حاکمیت دولت‌عثمانی‌را به‌رسمیت‌شناخته بودند. حتی ژرژ ارانیتی درقصرسلطان‌مراد بسرمی‌برد که بعداً ــ احتمالاً به‌سال۱۴۲۷م ــ به‌آلبانی گریخت ومدت مدیدی باعثمانیها درگیرشد، امانتیجه‌ای به‌دست نیاورد و از پیمان اتحادی هم‌که درسال ۱۴۵۱م باآلفونس پنجم بسته بود طرفی نبست.

خاندانهایی‌که درآلبانی حکومت تأسیس‌کردند

خانوادهٔ بالشه
(نیمهٔ دوم قرن چهاردهم)

کیز
(همسرژان‌توپیه‌پرس‌دراج)

زرژبالشه
(متوفای سال ۱۳۷۹م)

بالشهٔ دوم
(۱۳۷۹ـ۱۳۸۵)

زرژ استراتیشیمیر
(۱۳۸۰ـ۱۴۰۳)

بالشهٔ سوم
(۱۴۰۳ـ۱۴۲۲)

خانوادهٔ کاستریوتا

زرژکاستریوتا

ژان‌کاستریوتا

کنستانتین

اسکندربیک(زرژ)
(۱۴۰۳ـ۱۴۶۷)

پیوسکی

حمزه‌بیک

استانوسه

مناسبات عثمانی-افلاق* و نخستین رابطه با بغدان

درایامی که عثمانیها پای دراروپانهادند و به‌پیروزیهایی درروملی دست‌یافتند، در مولداویا (بغدان) وافلاق دوپرنس‌نشین رومن وجود داشت. (پرنس‌نشین بغدان درسال ۱۳۵۹م تشکیل‌شده‌بود.) این‌سرزمینهادرنزدیکی‌مصب‌رود طونه قرارداشت. باگسترش دامنهٔ تصرفات عثمانیها به‌سوی طونه، به‌سبب نزدیکی افلاق به‌این‌منطقه، عثمانیها نخستین‌رابطه‌را باافلاق برقرار کردند که این‌تماس‌وارتباط شکل‌خصمانه‌ای به‌خود گرفت.

در این ایام در پرنس‌نشین افلاق نیکولا الکساندرو (۱۳۲۰-۱۳۶۴م) پسر ایوانکو بساراب (حکمرانی ۱۳۱۰-۱۳۲۰م) حکومت می کرد. بساراب در سال ۱۳۳۰م نیروهای مجار به‌فرماندهی روبرت کارولی پدر لایوش سلطان مجار را شکست داده بود. پس از مرگ الکساندرو به‌سال ۱۳۶۴م، پسرش ولادیسلاو یا ولایکوبساراب(حکمرانی۱۳۶۴-۱۳۷۵م) درآرگش مستقلاً به‌حکومت پرداخت، اما بعداً ناگزیر ازپذیرفتن حاکمیت و تابعیت مجارستان شد. ولادیسلاو در جنگ چرمن به‌همراه ووکاشین سلطان صرب ماکدونیا شرکت کرده بود.[۳۳]

پس ازولایکو، درزمان «رادو»ی دوم (۱۳۷۵-۱۳۸۶م) که پرنس‌افلاق شده بود، بلغارها سیلیستره را به‌تصرف درآوردند. وقتی که دان‌اول پس‌ازمرگ پدرش رادو به‌حکومت‌رسید درجنگی که برسر کسب قدرت‌بین‌دوبرادر، یعنی‌استراتیشیمیر وشیشمان، دربلغارستان‌آغاز شده‌بود به‌سبب قرابتی که با استراتیشیمیرداشت جانب اورا گرفت ودرنتیجه در گیرجنگ باشیشمان‌شد. دان طی‌این‌نبرد براثرخیانت‌بعضی

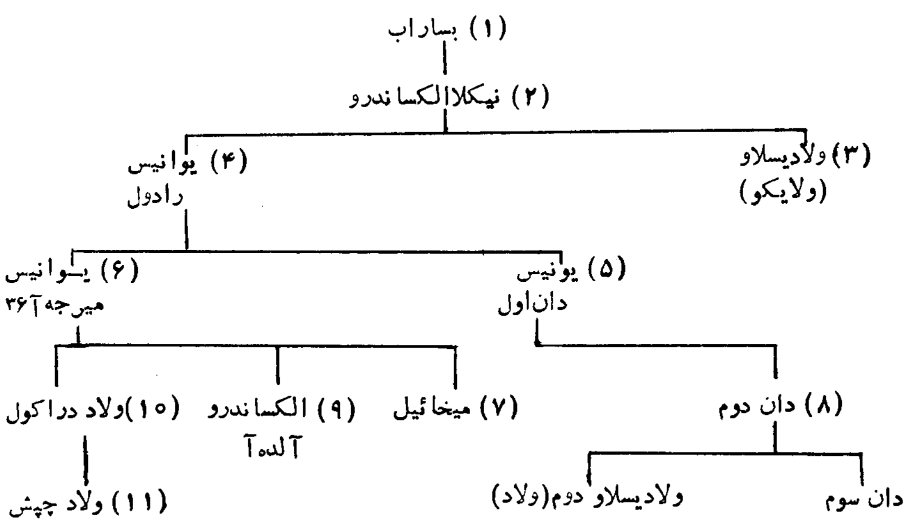
* بخشی از رومانی(سرزمین‌والاشی). -م.

۳۳. آرگش‌دردامنهٔ کوه‌کارپات واقع‌شده‌بود. قصبهٔ بسیارمهمی بود که بین‌کامپو-لونگ و پیتشتی قرارداشت. برای‌کسب اطلاع بیشتردربارهٔ افلاق وپرنسهای این‌منطقه مراجعه شود به:
C. C. Giurescu, *Istoria Romanilor*, Bucurasti, 1938, c. I (چاپ سوم) s. 375 379, 457; Iorga, *Istoria Romanilor*, 1932 Bucuresti, c.III s. 288.

ازامرایش اسیرسلطان بلغارشد وبه‌دستور او به‌قتل‌رسید وبه‌جایش برادرش‌میرجه‌آ یا میرچا (۱۳۸۶–۱۴۱۸م) حکمران افلاق شد. این‌شخص درتواریخ عثمانی بسیار معروف است.[۳۴] میرجه‌آ که درراه رسیدن به‌حکومت ازیاری شیشمان بهره‌مند شده بود فردی بودشرور، باهوش‌وسیاستمدار.

میرجه‌آ درنخستین‌جنگ قوصوه‌به‌منظور کمک‌به‌لازار دسپوط صرب‌نیروی کمکی‌فرستاد؛ ولی همهٔ نیروهای اعزامی دراین‌جنگ نابودشدند. درسال ۱۳۹۱م نیروهای آقنجی‌ترك به‌فرماندهی فیروزبیگ از طونه گذشتند و سرزمین میرجه‌آ را غارت کردند. میرجه‌آ پس‌از این حمله، هنگامی که بایزید در آناطولی بسرمی‌برد، درفصل‌زمستان از طونه‌گذشت وبه‌منظور تصرف سیلیستره به‌قوای محافظ ترك‌حمله برد وتا قارین‌آباد پیش‌رفت ودست به‌قتل‌وغارت زد. سلطان عثمانی پس از آگاهی

۳۴. شجره‌نامهٔ این‌سلسلهٔ رومن به‌طوردقیق مشخص‌نیست وآشفته ودرهم است. مطالب تاریخهای مربوط به‌والیان روملی (ویـوده) نیز بـا یکدیگر هماهنگـی ندارد . شجره‌نـامهٔ زیـر را س.س. گیورسکو از تواریخ رومن اخذ و با تاریخ‌رومن یورگا مقایسه‌کرده است.



ازاین‌حادثه درسال۱۳۹۲م[۳۵] شخصاً‌عازم نبرد با میرجه‌آ شد.[۳۶] دراین‌جنگ‌نیروهای لازارویچ دسپوط صرب، مارکوکرالیه‌ویچ امیر صربی ماکدونیا وکنستانتین امیرکوستندیل به‌عنوان قوای کمکی‌همراه نیروهای عثمانی‌بودند. نیروهای‌عثمانی پس ازورود به‌ویدین ازطونه گذشتند و به‌قلافات‌رسیدند و درنخستین‌برخورد که در محلی به‌نام روینه بانیروهای هیرآجه کردند شکست خوردند؛ اما با تعقیب میرجه‌آ که پس‌ازاین برخوردکوتاه عقب‌نشسته بود اورا شکست دادند. نیروهای عثمانی میرجه‌آ را تا شهرکورته‌آ دوآرگش (آرجش‌کورته‌آ) دنبال کردند؛ ولی موفق به‌دستگیری وی‌نشدند واوتوانست به‌منطقهٔ ترانسیلوانیا بگریزد.[۳۷] عثمانیها شخصی به‌نام ولاد راکه‌یکی از امرا بود به‌جای میرجه‌آ به‌حکومت گماردند وخراج سالانه بستند؛ ضمناً عده‌ای ازمحافظان ترک‌را نیز به‌مراقبت ومحافظت از اوگماردند.

میرجه‌آ که‌ازمجارستان گریخته‌بوددرسال۱۳۹۱م پیمان اتحادی‌علیه‌مجارستان باولادیسلاو سلطان لهستان‌بست؛ اما درسال ۱۳۹۴م به‌سبب ترس ازعثمانیهاگریخت و به‌خصم خود یعنی مجارستان پناهنده شد. به‌دنبال این واقعه، درسال ۱۳۹۵م بین سیگیسموند سلطان مجار که ازکرونشتاد (براشو) بازگشته بود ومیرجه‌آ علیه ترکان پیمان اتحادی بسته‌شد و درتابستان همان سال سیگیسموند وارد افلاق شد وبه‌اتفاق میرجه‌آ که‌ازکشورش گریخته‌بود،ولاد پرنس‌منتخب عثمانیها راکه‌درآنجاحکومت می‌کرد به‌ناحیهٔ سمت‌راست‌ساحل رود طونه یعنی قلمروترکها فراری‌دادونیکبولی کوچك راکه در ساحل این رود بود به‌تصرف درآورد؛ ولی ولاد به‌یاری عثمانیها نیروهای‌مجار را مغلوب کرد و سیگیسموندرا به‌وضع مخاطره‌آمیزی دچارساخت.

۳۵. در تاج‌التواریخ‌آمده است‌که این جنگ در سال ۱۳۹۱م رخ داد؛ ولی با توجه به‌وقایع‌آن زمان قاعدتاً باید تاریخ‌وقوع‌آن پس ازاین تاریخ باشد.

۳۶. دریکی از دفاترتحریر قدیمی ازمیرجه‌آ با نام «میرچه‌ولد جبوش» یاد شده است‌که به‌نظر می‌رسد نام پدر میرجه‌آ «جبوش» و شایدهم «چپش» بوده است (ت.گوك‌بیلگین، ادرنه درقرن پانزدهم وشانزدهم، ص ۱۰۰).

۳۷. ژیره‌چك دراثرمعروف خود به‌نام تاریخ بلغار می‌نویسدطی‌جنگی‌که دربهارسال ۱۳۹۴م‌علیه میرجه‌آ صورت‌گرفت اوسلطان‌عثمانی‌را شکست داد و حکمران عثمانی ناگزیر از مصالحهٔ باوی شد؛ ولی درمنابع عثمانی عکس این قضیه ــ همان‌گونه‌که درمتن‌کتاب ذکرکردیم ــ نقل شده‌است‌که باتوجه به‌وقایع تاریخی، نظریهٔ اخیر درست است.

ولاد تا جنگ معروف نیکبولی به‌یاری عثمانیها براریکهٔ قدرت نشست.

در سال ۱۳۹۶م که سیگیسموند بانیروهای صلیبی علیه عثمانیها به‌فعالیت پرداخته بود استی‌بور، ویودهٔ* اردل، را به‌سوی ولاد اعزام کرد. ولادشکست خورد و گریخت و میرجه‌آ به‌یاری مجارها برای دومین‌بار به‌حکومت افلاق دست یافت (۱۳۹۶م). یك سال پس از جنگ نیکبولی یلدرم بایزید با نیرویی که فرماندهی آنرا شخصاً به‌عهده داشت وارد افلاق شد و میرجه‌آ را بر سرجای خود نشاند. به‌دنبال این حادثه یك پیمان‌پانزده‌ماده‌ای بین‌عثمانیها وافلاق منعقد شد.[۳۸] به‌موجب این‌عهدنامه حکمرانان افلاق درادارهٔ امور داخلی و خارجی کشور آزاد بودند، ولی می‌باید انتخاب‌حکمران افلاق به‌تأیید و تصدیق‌سلطان عثمانی‌می‌رسید و نیزخراج سالیانه به‌ترکها پرداخت می‌شد. بدین‌ترتیب دولت افلاق تحت تابعیت عثمانی درآمد.

میرجه‌آ پس از جنگ آنکارا در جنگ قدرتی که بین شاهزادگان عثمانی درگرفته بود، جانب موسی چلبی راکه وارد روملی شده بودگرفت و در حادثهٔ شیخ‌بدرالدین نیز نقش داشت.

در سال ۱۴۱۶م برای میرجه‌آ رقیب جدیدی به‌نام دان دوم به‌میدان‌آمد. از آنجاکه عثمانیها از دان طرفداری می‌کردند و میرجه‌آ مورد حمایت مجارها بود بین‌دولت عثمانی ومجارستان‌روابط‌خصمانه همچنان ادامه‌یافت. سرانجام‌باپیروزی دان بر میرجه‌آ، میرجه‌آ ناگزیر به‌اطاعت از عثمانیها شد؛ پرداخت خراج گذشته را پذیرفت و پسرش را به‌عنوان گروگان به‌دربار عثمانی فرستاد.

در سال ۱۴۱۹م به‌دنبال درگذشت میرجه‌آ مجارها حکمرانی میخائیل پسر میرجه‌آ را بر افلاق اعلام‌کردند، درحالی‌که عثمانیها جانب دان‌دوم را داشتند. دان بر میخائیل پیروز شد و وی‌را به‌قتل رسانید؛ ولی چون از همسایهٔ قلمرو خود یعنی مجارستان در هراس بود، توافق باآن‌کشور را از نظر دور نداشت. او مدت یازده سال یعنی ازسال ۱۴۲۰ تا ۱۴۳۱م به‌تنهایی‌حکومت کردودربه‌قدرت‌رسیدن شاهزاده

* عنوان والیهای روملی درزمان عثمانیها. ـم.
۳۸. بارون دوتستا، مجموعهٔ معاهدات، ج۲.

مصطفی‌چلبی‌معروف به‌مصطفی‌قلابی نقش مهمی داشت.

پس از مرگ دان، الکساندروآلده‌آ پسر میرجه‌آ مدت شش‌سال در افلاق حکومت کرد. پس‌از وی در سال ۱۴۳۵م ولاد دراکول (ولاد شیطان) امیر افلاق شد.[۳۹] دان‌سوم که به‌منزلهٔ رقیب ولاد به‌میدان‌آمده بود وسیاست دوجانبه‌ای رادنبال می‌کرد، درسال۱۴۳۹م ولاد را فراری‌داد وخودبه‌حکومت‌رسید. ولادبه‌دولت‌عثمانی پناهنده شد و با پذیرفتن پرداخت دو هزار سکهٔ طلا خراج سالانه و اعزام پانصد کودک‌درهرسال‌به‌منظور تأمین‌قوای ینی‌چری دولت‌عثمانی، برای باردوم‌به‌حکومت افلاق رسید و دان سوم ناگزیر از فرار شد.

ولاد تا جنگ ادرنه‌ـ‌سگه‌دین (۱۴۴۴م) از یک‌سو به‌عثمانی خراج داد و از سوی‌دیگرتحت حمایت‌مجارها بود.[۴۰] معلوم نیست که این‌سیاست عجیب وغریب تاکی ادامه داشت، ولی‌آنچه مسلم است همواره مجارها افلاق را یکی از مناطق تحت‌نفوذ خود به‌حساب می‌آوردند.

در اوان جنگ وارنه، ولاد با ژان هونیاد علیه عثمانیها وارد عمل شد. ولاد همواره ژان‌هونیاد رابه‌خاطر اقدامات نسنجیده‌اش‌سرزنش‌می‌کرد، ولی ژان‌هونیاد توجهی‌به‌این اعتراضات نداشت. حتی‌زمانی که‌هونیاد باپانزده‌هزارنیرو قصدجنگ با عثمانیها را داشت، ولاد به‌او گفته‌بودکه پادشاهان عثمانی‌باعده‌ای بیش ازاین‌عزم شکار می‌کنند.

هونیادکه از اعتراضات ولاد دلگیر بود پس از بازگشت از جنگ وارنه‌که به‌شکست او انجامید برای دومین بار دان را به‌جای ولاد به‌حکومت افلاق‌گمارد (۱۴۴۶م). این پرنس که نسبت به‌مجارستان وفادار بود پس از مدتی مفقودالاثر شد (۱۴۴۸م).

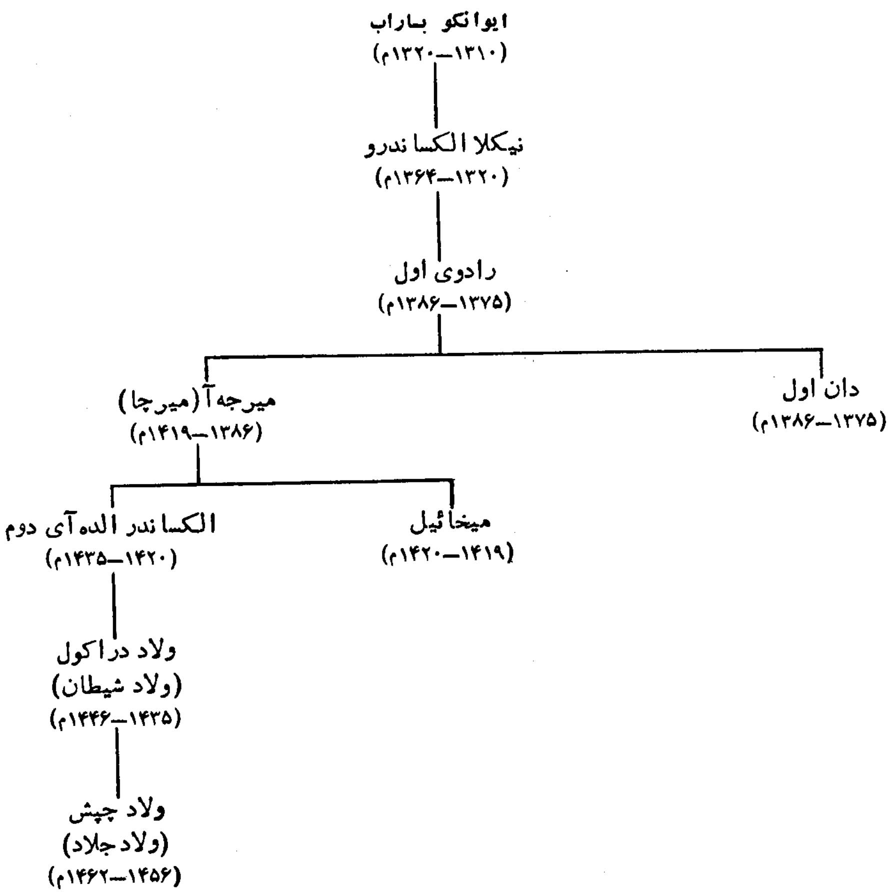
پس از این واقعه از سوی عثمانیها به‌جای دان، ولادیسلاو دوم پسر دان‌دوم

۳۹. کریتوولوس در اثر خود به‌نام تاریخ سلطان‌محمدخان ثانی می‌نویسدکه پدر دراکول به‌دستور ژان‌هونیاد به‌قتل‌رسید و حکومت او به‌برادرش تفویض شد. پسران شخص مقتول به‌اسامی دراکول و رادول به‌دربارسلطان‌مراد پناهنده‌شدند و ولاد دراکول به‌یاری عثمانیها به‌جای عمویش به‌حکمرانی افلاق منصوب شد.

۴۰. هال‌کوندیل، ص ۱۳۷.

به‌حکمرانی منصوب شد . در زمان حکمرانی او مناسبات افلاق با عثمانیها چندان رضایتبخش به‌نظر نمی‌رسید. پس ازولادیسلاو، ولاد چپش که در کتب تاریخ عثمانی به«قازیغلی ویوده» معروف است وقبلاً نیزدرسال ۱۴۵۶م حکمران افلاق بود به‌حکومت رسید. این شخص پسر ولاد شیطان و نوهٔ میرجه‌آ بود.

شجره‌نامهٔ خانوادهٔ بساراب در افلاق



مناسبات عثمانی-بغدان

پرنس‌نشین بغدان یامولداویاپس‌ازعصیان یك خانوادهٔ کوچك ازاصیلزادگان اولاخ علیه‌لایوش اول پادشاه مجار تأسیس‌شد. این خانواده قبلاً درشهرمارامورش ترانسیلوانیا ساکن بودند. ویودهٔ عاصی که بغدان نام داشت در سال ۱۳۵۹م والی مولداویا را مغلوب کرد وپرنس‌نشین بغدان‌را تأسیس نمود؛ ازاین‌روی پرنس‌نشین مولداویا به‌بغدان معروف شد.

مناسبات بین بغدان وعثمانیها درقرون بعدآغاز شد. قبل‌ازتسلطعثمانیها بربغدان، والیان‌بغدان درمقابل‌فعالیتهای‌مجارستان ولهستان‌برای‌تحت‌نفوذ قراردادن این‌پرنس‌نشین وهمچنین دربرابر ادعای دولت‌آلتون‌اردوکه رقیبی برای‌مجارستان و لهستان به‌شمار می‌رفت، توانستند بااتخاذ سیاستی‌موازنه‌آمیزاستقلال سرزمینشان را عملاً حفظ‌کنند، درحالی‌که دولت افلاق برحاکمیت عثمانیهاگردن نهاده بود.

بغدان قبل ازبرقراری تماس مستقیم و ایجاد مناسبات باترکها وارد پیمانهای تدافعی‌منعقده‌علیه‌عثمانیهاشد، به‌طوری‌که‌ویوده الکساندرو جل‌بون(۱۴۰۶-۱۴۳۲م) به‌موجب معاهدهٔ سال ۱۴۱۲ لوبلین، متعهد شد در صورتی‌که سیگیسموند پادشاه مجار و ولادیسلاو ژاگللوپادشاه‌لهستان موردحملهٔترکها قراربگیرند، نسبت‌به‌مقابلهٔ باترکها ودفع آنان‌اقدام نماید ودرصورت خودداری ازکمك، دوپادشاه‌می‌توانستند کشور اورا بین‌خود تقسیم کنند.

عثمانیهادرزمان‌محمدچلبی به‌سال ۱۴۲۰م‌پس‌ازشکست‌دادن میخائیل‌حکمران افلاق، قلاع دوبریجه و طونهٔ سفلی را تحت‌نفوذ و تسلط خود درآوردند و برای نخستین‌بارضمن حمله به‌خاك بغدان، شهرآق‌قرمان‌را که بندر وقلعهٔ موجود درمنطقهٔ دینی‌یستربود محاصره کردند؛ اما از این محاصره نتیجه‌ای عایدشان نشد.

درسال ۱۴۲۶م لهستان، مجارستان وبغدان درصدد عقدیك‌پیمان‌صلیبی چون پیمان منعقده درجنگ نیکبولی برآمدند، ولی این‌تشبث ناموفق ماند. الکساندرو جل‌بون در سال ۱۴۳۱م به‌یاری الکساندرو آلده‌آ پرنس‌افلاق موفق شد در جنگ علیه‌سلطان‌مراد دوم موفقیتی کسب کند؛ با این‌حال فشار عثمانیها درشمال روزبه‌روز

بیشتر احساس می‌شد.

ادامهٔ این‌وضع ـ به‌طوری که بعداً شرحش خواهدآمد ـ منجر به‌این شد که در ایلول سال ۱۴۵۵م پتروآرن والی‌بغدان تابعیت سلطان محمدفاتح‌را بپذیرد.[۴۱]

مناسبات عثمانی-بسنه

بسنه در قرن دهم میلادی تابع سلطان‌نشین خرواتستان* بود وتوسط امرای محلی که «بان» نامیده می‌شدند به‌شکل‌خودمختاری داخلی اداره می‌شد. چون‌مردم بسنه پیرو مذهب بوغومیل[۴۲] بودند به‌دستور پاپ توسط مجارها و سربازان صلیبی تارومارشدند؛ اما علی‌رغم این‌حادثه باز از تابعیت مجارستان سر باز نزدند و به‌آن سلطان‌نشین وابسته ماندند.

درسال ۱۳۶۰م پس ازجنگی که علیه بسنه صورت گرفت توارتکو والی کل مجارو‌داماد لایوش‌اول‌پادشاه مجارستان که به‌مجارستان وفاداربود به‌سمت‌حکمران بسنه منصوب شد. استفان‌کاسترمانیچ ازسال ۱۳۲۲ تا ۱۳۵۲م باتبعیت ازمجارستان مدت سی‌سال‌دربسنه‌حکومت کرد. اومنطقهٔ هرسك‌را نیزبه‌قلمروخودملحق کرده‌بود. پسرش‌توارتکو که قبلاً نیز به‌او اشاره شد به‌حکمرانی بسنه منصوب شد.

چندسالی ازحکمرانی‌توراتکو سپری شده‌بود که امرای بسنه قیام کردند واو را ازکشور فراری دادند؛ ولی پس‌ازجنگی که دوسال به‌درازا کشید در سال۱۳۶۶م توارتکو باز بسنه را تصاحب کرد. در این اثنا استفان وولق به‌مخالفت با برادرش توارتکو برخاست ؛ ولی نتیجه‌ای نگرفت وناگزیر شد به‌جمهوی راغوزه پناهنده شود.

۴۱. برای‌کسب اطلاعات بیشتر دراین زمینه مراجعه‌کنید به :
C.C. Giurescu, *Capitulatiile Moldavei cu Poarta Ottomana*, Bucuresti, 1908.

۴۲. پیروان این‌مذهب‌که ازنژاد اسلاو بودند حضرت عیسی‌را به‌پیامبری قبول داشتند، ولی‌این مسأله‌راکه او پسرخداست قبول نداشتند؛ ازاین‌روی ازسوی‌کلیسا به‌عنوان زندیق‌طردشدند. دربسنه، به‌پیروان این مذهب پاتارن یا پوتور می‌گفتند.

* اقوام صرب ازنژاد اسلاو.ـم.

درسال ۱۳۷۱م پس‌ازمرگ‌اوروش پادشاه‌صرب، توارتکو مرزهای کشورش را به‌سوی شرق گسترش داد و از قید تابعیت مجارها آزاد شد وتاج سلطنت بسنه و لیتورال (ساحل‌شمالی خلیج ونیز) و صربستان‌را برسرنهاد. یکی ازدلایلی که سبب شده بود وی داعیهٔ سلطنت صربستان‌را درسرداشته باشد این‌بودکه ازسوی مادرنوهٔ استفان‌دراگوتن پادشاه صرب بود. توارتکو بعدها خرواتها راکه علیه مجارستان شورش کرده‌بودند یاری‌رساند وآنگاه خودرا سلطان دالماچیا وخرواتستان‌نیزاعلام کرد وبه‌منظور حمایت خرواتهای‌کاتولیك، ازکلیسای شرق برید و به‌کلیسای لاتین پیوست.

توارتکو به‌قصد تصرف بندر گاتارو واقع درساحل دالماچیا و نیز در اختیار گرفتن‌سواحل آن منطقه با نیکلاآلتومانوویچ حکمران هرسك وبالشهٔدوم که‌قراطاغ را دراختیار داشت به‌جنگ پرداخت. گاتارو جزء قلمرو مجارستان بودکه پس از مرگ لایوش، هم توارتکو وهم بالشه، قصدتصرف این‌بندرمهم‌را داشتند. توارتکو گاتارو و نیز مناطق بین‌گاتارو وجمهوری راغوزه را تصرف کرد ودرسال ۱۳۸۳م به‌سبب نفوذی که در دالماچیا داشت ونیزیها او را هموطن افتخاری خود نامیدند. قصد ونیز ازاین‌عمل حمایت ازتوارتکوبه‌منظور استفاده ازوی علیه مجارستان بود. توارتکو درسال ۱۳۸۲م به‌دنبال مرگ لایوش اعلام سلطنت کرد.

درآن ایام که عثمانیهاسر گرم فتوحات‌روملی‌بودند توارتکو سلطان‌بسنه‌بود. تصرف نیش‌توسط دولت‌عثمانی‌سبب‌شد که‌توارتکو کشور گشایی خودرادرسواحل دالماچیا متوقف ساخت وبه‌این‌ترتیب پیش ازآغاز جنگ قوصوه، بسنه‌و صرب و خرواتستان علیه‌ترکها ومجارها متحدشدند. بالشهٔ دوم نیزکه از راغوزه تاآولونیه‌را دراختیارداشت وارد این کنفدراسیون شد ؛ ولی‌هنوز استراتیشیمیر پدرزن توارتکو که سلطان ویدین بود و نیز شیشمان داماد لازار وارد این پیمان نشده بودند. کشته شدن بالشهٔدوم به‌سال ۱۳۸۵م‌طی‌جنگ باعثمانیها این‌اتحادرا متزلزل کرد. نیروهای صرب‌وبسنه درسال ۱۳۸۷م قوای آقنجیهای ترك‌را به‌فرماندهی شاهین‌بیگ‌دردشت پلوشنیق شکست دادند (۷۹۰هق/۱۳۸۸م). شکست ترکها متحدان‌را برآن داشت که هرچه سریعتر عثمانیهارا ازسرزمینهای بالکان برانند؛ ولی‌شکست نخستین‌جنگ قوصوه (۱۳۸۹م) این‌امیدرا به‌یأس مبدل کرد.

توارتکو باوجود شکست دراین جنگ ، از کشته شدن لازار دسپوط صرب که اورا رقیب خویش می‌دانست خوشحال بود. درواقع نیزقدرت ونفوذ توارتکو پس از این حادثه بیشتر شد . او ضمن کمك به‌خرواتها که علیه مجارستان قیام کرده بودند در سال ۱۳۹۰م خرواتستان را اشغال کرد و دالماچیا را ضمیمهٔ بسنه ساخت وبه‌این‌ترتیب بجزسلطنت بسنه تاج و تخت خرواتستان و دالماچیا نیز ازآن اوشد. توارتکو در سال ۱۳۹۱م درگذشت . کمی پیش از مرگ ، سرزمینش مورد حمله آقنجیهای‌ترك قرارگرفت، ولی به‌یاری مجارستان موفق به‌دفع این‌حمله شد.

پس از مرگ توارتکو برادرش استفان‌دابیچه به‌جای او به‌سلطنت رسید.[۴۳] درزمان سلطنت این پادشاه، مجارها خرواتستان ودالماچیا را تصرف کردند وبه‌این ترتیب قلمروحکومتش‌محدود شد. دابیچه‌به‌برقراری روابط دوستانه بامجارهاتوفیق نیافت و به‌همین دلیل در حملاتی که از سوی پسر یگیت‌پاشا والی اوسقوپ به‌سال ۱۳۹۴م علیه بسنه صورت گرفت از کمك مجارها بهره‌مند نشد.[۴۴]

استفان دابیچه درسال۱۳۹۸م مرد وباآنکه‌بسنه‌توسط هلن‌گروبه همسردابیچه نیابتاً اداره می‌شد ولی‌سلطان‌نشین بسنه‌نفوذ پیشین‌را ازدست داده‌بود؛ زیراپرنسهای محلی که صاحب‌قدرت بودند کم کم ادعای خودمختاری کرده، از اطاعت‌حکومت مرکزی سر باز می‌زدند. یك‌سال پس‌ازمرگ دابیچه دسته‌ای ازآقنجیهای ترك‌سعی دراشغال بسنه کردند. اختلافات داخلی بسنه تاپایان‌کار این‌سلطان‌نشین ادامه داشت.

یك‌سال‌پس‌ازمرگ‌دابیچه به‌تصمیم«بان»های بسنه‌شخصی‌به‌نام‌استفان‌اوستویا که دارای ویژگیهایی برای حکومت بود به‌سلطنت انتخاب شد؛ ولی امرای محلی به‌فعالیتهای خودسرانهٔ خود ادامه دادند وپس‌ازمدتی نیزعدم رضایت خودراازادامهٔ سلطنت‌پادشاه جدید اعلام‌داشتند. سرانجام‌استفان‌اوستویا ازسلطنت برکناروبه‌جای او توارتکوی‌دوم پسرتوارتکو به‌سلطنت برگزیده شد (۱۴۰۴م).

پس ازاین انتصاب، مجارها علیه بسنه فعالیت‌آغاز کردند که سلطان بسنه در

۴۳. در انسیکلوپدی بریتانیکا از دابیچه به‌عنوان برادرتوارتکو نام‌برده شده است، ولی‌سایرمنابع اورا پسرتوارتکو می‌دانند.

۴۴. پسر یگیت‌پاشا ، تورخان‌بیگ معروف بود . غلامی نیز به‌نام اسحاق‌بیگ داشت‌که والی اوسقوپ بود. تورخان ویا توراخان فرمانده‌آقنجی‌بود.

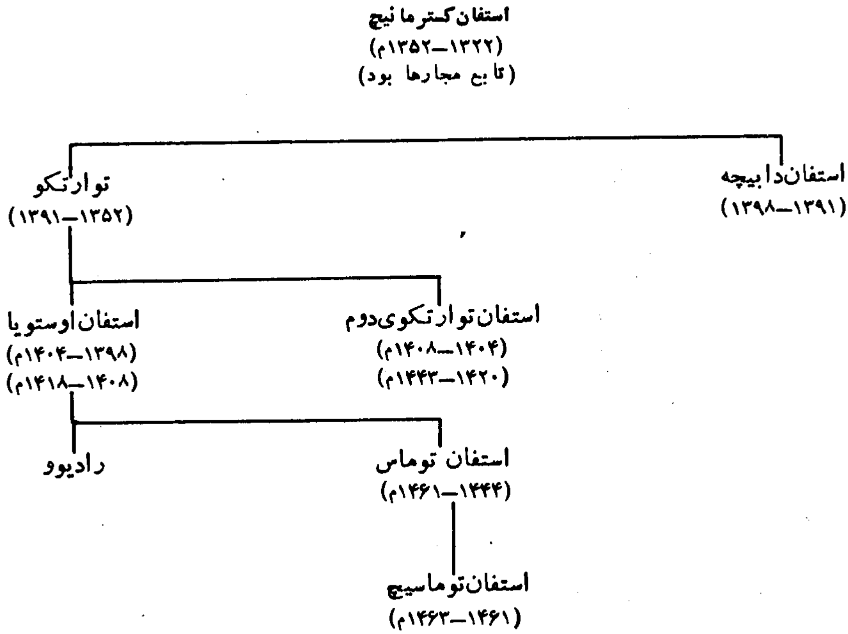
این گیرودار برای مقابله بامجارهااز کمک‌عثمانیها درزمان سلطنت سلطان‌محمدچلبی بهره‌مند شد. توارتکوی دوم درجنگ دوبور علیه مجارها اسیر و به‌بودین‌اعزام‌شد. او سرانجام درسال ۱۴۵۱م آزاد شد، ولی از احرازمقام سلطنت محروم ماند، زیرا به‌جای او اوستویا مجدداً به‌سلطنت منصوب شده بود. ترکها با استفاده از آشفتگی حاکم در داخل بسنه آغازبه‌مداخله کردند وتوارتکوی‌دوم باردیگر به‌سلطنت رسید (۱۴۲۰ یا ۱۴۲۱م).

توارتکو در سال ۱۴۴۳م درگذشت و به‌تصمیم «بان»ها استفان توماس پسر اوستویا به‌سلطنت‌برگزیده شد. مدت حکمرانی او از۱۴۴۴ تا ۱۴۶۱م بود. استفان توماس باآنکه یك «بوغومیل» بود، به‌منظور بهره‌گیری از نفوذ پاپ، کاتولیك شد واز این‌راه توانست بخشی ازسرزمینهای صرب را به‌تصرف درآورد.

استفان‌توماسیچ پسراستفان توماس (۱۴۶۱-۱۴۶۳م) که پس‌ازپدر به‌سلطنت رسیده‌بود چون‌کاتولیك متعصبی‌بود نتوانست رضایت‌خاطربوغومیلها راجلب کند. درنتیجه آنان به‌سوی‌ترکها روی آوردند وسلطان‌محمدفاتح به‌بسنه حمله بردوپادشاه آنجارا دربلاگاژ اسیرکرد وکشت وسراسرخاك بسنه‌را به‌قلمرو خود منضم ساخت (۱۴۶۳م). سلطان‌مجار سه‌بار درسالهای ۱۴۶۵، ۱۴۷۱ و۱۴۷۹م برای تصرف‌بسنه اقدام‌کرد، ولی‌قادربه‌راندن عثمانیها که با امکانات‌کافی در آنجا مستقرشده وحمایت بوغومیلها را نیزجلب‌کرده بودند، نشد.

یکی ازعوامل‌مسلمان شدن‌دسته‌جمعی مردم‌بسنه پیروی‌آنان‌ازمذهب‌بوغومیل بود؛ زیرا مسلمانان نیزچون بوغومیلها عیسی را بندهٔ خدا وپیامبر او می‌دانند و این وجه تشابه فکری درمورد شخصیت حضرت عیسی نقش‌مهمی در این امر داشت. فشارهای بی‌حد و حساب‌کلیسای کاتولیك برای جذب بوغومیلها به این مذهب و قتل‌عامهای آنان، مثمرثمر واقع‌نشد؛ ولی‌عدم دخالت عثمانیها در امور دینی آنان و خوشرفتاری باپیروان مذاهب‌گوناگون ، سبب شد که جمع کثیری با میل و رغبت اسلام‌آوردند.

شجره‌نامهٔ سلاطین بسنه[۴۵]



۴۵. نقل از:

Ludvig von Thalloczy, *Studien zur Geschichte Bosniens und Serbiens in Mittelalter* (Leipzig 1914).

دوك‌نشین هــرسك

هرسك[۴۶] که درضلع جنوب غربی ایالت بسنه قرارداشت ومرکزش موستار بود نخست از توابع بسنه به‌شمار می‌رفت، ولی بعدها به‌صورت یك دوك‌نشین از بسنه جدا شد، که ما به‌شرح کوتاهی دراین‌باره می‌پردازیم:

دوك‌نشین هرسك یا هرسه‌گوون[۴۷] در قرن سیزدهم جزء صربستان بود که در نیمهٔ‌دوم قرن چهاردهم(سال۱۳۶۶م) تابع سلطان‌نشین بسنه‌شد. پس از آنکه درسال ۱۴۴۷م سلطان‌نشین بسنه دچارضعف و تزلزل‌شد استفان ووق‌چیچ حکمران هرسك اعلام استقلال کردوازسوی‌فردیناند سوم امپراتور آلمان درسال۱۴۴۸م لقب‌دوك‌سنته (سنته‌ساوا) گرفت.

در اواسط قرن‌پانزدهم استفان‌کساریچ جانشین ووق‌چیچ درهرسك‌حکومت می‌کرد که دراواخر سلطنتش به‌هنگام پیری به‌سبب برقراری ارتباط نامشروع بایك زن ازطرف پسربزرگش ولادیسلاس برکنار شد و خود ولادیسلاس ادارهٔ امور را به‌دست‌گرفت (۱۴۶۶م). پدرناگزیر ازترك کشورش شد وازسلطان محمددوم‌کمك خواست وپسرکوچك خودرا نیز به‌عنوان‌گروگان به‌دربارعثمانی فرستاد.

وقتی که نیروهای عثمانی‌درسال۱۴۶۷م به‌منظور کمك‌به‌کساریچ واردهرسك شدند وی در گذشته بود. ولادیسلاس‌پسر کساریچ که نتوانسته بود درمقابل‌نیروهای عثمانی مقاومت‌کند نخست به‌ونیز و ازآنجا به‌مجارستان رفت و درآن‌کشور درگذشت. بخشی از هرسك توسط عثمانیها به‌تصرف درآمد و ادارهٔ امورآن به‌حمزه‌بیگ محول شد. ولاتکو پسر دوم‌کساریچ مدتی در ولاهو وکاستلنووا که به‌تصرف عثمانیها درنیامده بود حکومت‌کرد؛ ولی بعداً آن نقاط نیز توسط ترکها اشغال شد و هرسك به‌صورت یکی از ایالات عثمانی درآمد. ولاتکو پس از ترك کشور هنگامی که در اروپا بسرمی‌برد باشنیدن‌خبرمرگ‌سلطان‌محمدفاتح به‌هرسك

۴۶. هرسك، «سنته» یا «سنته‌ساوا» نام داشت.
۴۷. هرسك به‌معنی دوك وهرسه‌گوون درمفهوم دوك‌نشین است.

بازگشت و امرای سابق آنجا را دورخود جمع کرد. قوملواوغلی پاشایگیت والی هرسك قادر به‌مقاومت نشد و گریخت؛ ولی‌فرماندار بسنه وارد هرسك شد وآنجارا بازپس گرفت (تاریخ‌ابن کمال، ج ۷/ص ۶۰۵ و ۶۰۷).

پسر کوچك استفان‌کساریچ که درزمان پدربه‌عنوان گروگان در دربارعثمانی بسرمی‌برد، درآن دربار باآداب و رسوم ترکها پرورش یافت و به‌مقام بیگلربیگی و وزارت‌رسید وپنج‌بار نیز وزیراعظم شد. این‌رجل باارزش ولایق که درکتب‌ترك از او بانام هرسك‌زاده احمدپاشا و دراسناد ومدارك قدیم احمد هرسکوویچ یادشده است منشأ خدمات ارزنده‌ای به‌دولت عثمانی شد.

جمهوری راغوزه

هنگامی که عثمانیها در روملی پخش و مستقر می‌شدند جمهوری راغوزه یا دوبرونیك شبه‌جزیره‌ای بود درکناره‌های دالماچیای دریای‌آدریاتیك که مردمش به‌تجارت‌مشغول‌بودند. این‌جمهوری باکسب اجازه ازپاپ موفق‌شد درسال۱۳۶۵م یك‌پیمان تجارتی‌وتدافعی‌باعثمانیها منعقدسازد. بعدها به‌موجب معاهده‌ای که درسال ۱۳۸۰م باعثمانیهابسته‌شد به‌تجار راغوزه‌اجازه داده‌شد که درسواحل‌عثمانی آزادانه به‌امرتجارت بپردازند ودولت‌عثمانی‌ازجمهوری راغوزه درمقابل بیزانس‌واسلاوها حمایت‌کند، و درمقابل، این جمهوری متقبل شد که سالانه پانصد سکهٔ طلا مالیات به‌عثمانیها بپردازد.[۴۸] جمهوری راغوزه سالی دوهزار «پرپر»[۴۹] مالیات می‌داد. حتی پس از مرگ استفان‌دوشان بر اثر تجزیهٔ آن سلطان‌نشین، نیروهای نیکلا آلتومونوویچ‌دوك‌هرسك درسال۱۳۶۹یا۱۳۷۰م‌برای‌دریافت این‌پول به‌راغوزه‌حمله برد؛ اما استیلای عثمانیها بربالکان وتصرف اسکله‌های مهم، این‌جمهوری‌را ناگزیر

۴۸. زیره‌چك، تاریخ‌بلغار. ساکنان راغوزه در اواخرقرن هیجدهم برای اخذ اجازهٔ رسمی‌تجارت در دریای‌سیاه ازترکها عنوان‌کردند که اززمان‌غازی اورخان باآن دولت مناسبات‌وروابط تجاری داشته‌اند. راغوزه برای نخستین‌بار جهت اخذ اجازه درسال ۱۳۶۵م یاپیش ازآن به‌ترکها مراجعه‌کرد و به‌موجب عهدنامهٔ ۱۳۸۰م تحت‌الحمایگی عثمانیها را پذیرفت.

۴۹. سکهٔ رایج نقرهٔ راغوزه.

ازپذیرفتن تابعیت عثمانیها کرد. مادهٔ مربوط به‌دفاع عثمانیها از راغوزه دربرابرحملهٔ اسلاوها به‌همین سبب درعهدنامه گنجانیده شده بود.

در سال ۱۴۴۴م میزان خراج پرداختی راغوزه به‌عثمانیها به‌هزار سکهٔ طلا افزایش یافت. این افزایش مالیات به‌خاطر آن بود که جمهوری راغوزه در جنگ وارنه براثرفشار وارده ازسوی صلیبیان ناگزیرشد چند فروند کشتی جنگی دراختیار آنان بگذارد ویاری‌شان دهد.

به‌موجب فرمانی که در ۲۸ شباط سال ۱۴۷۴م برای حکمران دبروونیك فرستاده شد مقررشد که از تجار راغوزه (دبروونیك) حقوق گمرکی دریافت نشود وبه‌جای آن سالانه دوهزاروپانصدفلوری به‌خزانهٔ عثمانی‌واریز گردد (نشریهٔانستیتوی استانبول، ص ۶۴، شمارهٔ ۱).

فصل ۱۰

روابط عثمانیها با دولتهای اروپایی و دریای سفید

دولی که عثمانیها در اروپا باآنان مناسبات و روابط داشتند عبارت بودند از جمهوری ونیز وجنوا که بردریای سفید (بحرابیض) ودریای‌سیاه حاکمیت داشتند و دارای‌مستعمرات بسیاری‌بودند. پاپ‌براثرنفوذ دینی صاحب قدرت بود.همچنین دولتهای موجود در شبه‌جزیرهٔ ایتالیا چون پیزا ، فلورانس و ناپولی نیز با دولت عثمانی روابطی داشتند. دربین این‌دولتها مناسبات جمهوری‌ونیز و جنوا باعثمانیها مناسبات سیاسی و تجاری ، و روابط دولتهای موجود در شبه‌جزیرهٔ ایتالیا روابط تجاری بود. دولت دیگری نیز با عثمانیها رابطه داشت منتها رابطه‌ای خصمانه ؛ و آن دولت مجارستان بود. این روابط خصمانه از حضور عثمانیها در بالکان ناشی می‌شد.

ما در این بخش ابتدا از دولتهای دریای سفید وسپس به‌ترتیب ازمجارستان، آلمان، فرانسه و انگلیس بحث خواهیم کرد.

جمهوری ونیز

ونیز که در منتهی‌الیه دریای‌آدریاتیك قرار دارد و امروزه جزء ایتالیا است

درآن زمان از جمله کشورهای حایزاهمیت از نظر دریانوردی بود . این جمهوری به‌سبب دارا بودن نیروی‌دریایی مجهز و کشتیهای تجاری‌زیاد، اسکله وبنادربسیاری در دریای سفید داشت و آن دریا را چون تارعنکبوتی فراگرفته‌بود. به‌رئیس‌جمهور ونیز «دوج»گفته می‌شد. جمهوری ونیز دراوایل، تحت‌الحمایهٔ امپراتور روم‌شرقی بود؛ درقرن‌دهم با متزلزل‌شدن قدرت این‌امپراتوری، مستقل‌شد و با تصرف‌سواحل ایستریا ودالماچیا سرزمین خود را وسعت داد و در قرن یازدهم و دوازدهم به‌رقابت با پیزا و جنوا برخاست.

گسترش جمهوری ونیز

در اثنای جنگهای صلیبی هنگامی که ونیز باکشتیهای خود سربازان صلیبی را به‌شرق منتقل می کرد جزایر وبنادر بسیاری را در دریای سفید به‌تصرف‌درآورد و به‌هنگام تصرف استانبول توسط لاتینها درسال ۱۲۰۴م سربازان موردبحث را با کشتیهای خود به‌استانبول برد و از این‌راه منابع بسیاری کسب کرد و مستعمرات فراوانی را صاحب شد.

جمهوری ونیز درقرن چهاردهم بادسایس گوناگون جزیرهٔ قبرس راتصاحب کرد و پس از مرگ اسکندربیگ بنادر مهم سواحل‌آلبانی را نیز به‌تصرف خود درآورد. بنادر واسکله‌هایی که جمهوری ونیز به‌تصرف درآوردعبارت‌بود ازبنادر و اسکله‌های‌سواحل‌آلبانی،اپیر و موره درردریای‌سفید؛قورفو دردهانهٔ‌خلیج‌آدریاتیك؛ جزایرپاکوس،زانطه،کفالونیه و ایاماوره درردریای‌یونان؛وآغریبوز،گریت وقبرس.

رقابت بین ونیز و جنوا

درصحنهٔ تجارت بزرگترین‌رقیب ونیز جمهوری جنوابود. بین این‌دودولت به‌سبب رقابت برسرمنافع جنگ وجدال نیز رخ‌می‌داد. مهمترین انبارهای تجاری ونیز در دریای سفید شرقی در سواحل اسکندریه و سوریه و نقاطی که قبلاً ذکر کردیم به‌انضمام استانبول قرارداشت. حاکمیت ونیزدر دریای آزاق پس ازقرارداد «تارین» که در سال ۱۳۸۱م منعقد گردید به‌جنوا منتقل شد. و درسال ۱۳۹۶م یکی‌از مستعمرات ونیز به‌نام طانه به‌دست تیمور ویران شد.

عثمانیها و ونیز

روابط بین عثمانیها و ونیز که در سال ۱۳۸۵م باآغاز عملیات عثمانیها در آلبانی شروع شده‌بود بعدها گسترش بیشتری یافت . ونیزیها که از فعالیت نظامی و تجاری عثمانیها هراسان بودند و می‌دانستند که قدرت برابری باآنان را ندارند برای آنکه دراین رهگذر زیانی از سوی دولت عثمانی متوجه‌شان نشود ، صلاح را در آن دیدند که با عثمانیها مدارا کنند و باآنان به‌توافقهایی دست‌یابند ودولت عثمانی هم که درآغاز راه عملیات بالکانها بود ــ پس از سلطان‌مراد اول ــ سیاست را در این دید که دشمنی ونیز را نسبت به‌خود جلب نکند. درنتیجهٔ اتخاذاین‌سیاست، دولت‌ونیز که‌همواره ازهرفرصتی‌برای‌اتحادبا بیزانس علیه عثمانی استفاده‌می کرد، این روش را به‌دست فراموشی سپرد. البته در ۱۱ تموز سال ۱۳۶۱م لورنت چلسی «دوج» جدیدالانتخاب ونیز پیشنهاد اتحادی علیه عثمانیها به‌امپراتور یوانیس داد[۱]، ولی این پیشنهاد به‌مرحلهٔ عمل‌درنیامد. دولت عثمانی نیزمسأله را زیرسبیلی* ردکرد و به‌دوستی خود با ونیز ادامه‌داد. حتی هنگامی که پادشاه مجار در سال ۱۳۷۳م‌قصد تصرف دالماچیا را داشت دولت ونیز از عثمانیها کمك خواست و حکمران‌عثمانی نیز پنج‌هزار سرباز ترك به‌یاری او فرستاد .[۲] باز به‌هنگام کشورگشاییهای تیمور در ایران وسوریه، سلطان عثمانی با پیش‌بینی وقوع احتمالی یك جنگ، پیمانی‌باونیز منعقد ساخت. به‌موجب این پیمان خودداری از حمله به‌مستعمرات ونیز و همچنین آزادی کشتیرانی آن دولت در تنگه‌ها از طرف عثمانیها پذیرفته شد . با وجود این توافق و پیمان ، باز دولت ونیز در مورد قضایای اروپا و جنگهای صلیبی و مسائل بیزانس، سیاست روسپی‌واری را دنبال می کرد؛ به‌هیچ‌یك ازتعهدات خود پای‌بند نمی‌ماند و رفتارش باقولش منافات داشت.

جمهوری ونیزهمواره هراسناك بودکه مبادا عثمانیها وبیزانس باهم به‌توافق برسند ؛ ولی ازآنجاکه عثمانیها از نظر سیاسی طبق نقشه و برنامهٔ حساب‌شده‌ای

۱. مورالت، ج۲/ص۶۶۶.
۲. تاریخ گیبون (ترجمهٔ راغب خلوصی)، ص ۱۲۸.
* در متن گاهی اصطلاحات عامیانه توسط نویسنده به‌کار رفته‌است که برای حفظ‌امانت عیناً نقل می‌شود.ـم.

عمل می‌کردند ، همهٔ مانورهای ونیز عقیم و بی‌نتیجه می‌ماند . هنگامی که عثمانیها در روملی با وضع بسیار حساس و باریکی مواجه بودند ونیز به‌همراه ناوگان پاپ تنگهٔ‌چناق‌قلعه رابست ـ قبل‌از جنگ وارنه ـ ومانع از انتقال سرباز توسط عثمانیها ازآناطولی به‌روملی شد. پس ازجنگ قوصوه و کشته‌شدن سلطان‌مراد خداوندگار (مراد اول)، دولت ونیز برای تبریك جلوس به‌سلطان بایزید و نیز تجدید عهدنامه، فرستاده‌ای نزدسلطان جدید عثمانی‌فرستاد که درمورد عذرخواهی ازحملهٔ پیترو زنو آمیرال ونیزی به‌کشتیهای عثمانی تعلیماتی به‌این فرستاده داده شده بود.[۳] عثمانیها در برابر این سیاست مزورانهٔ ونیز روشی مماشات‌گرانه داشتند . مهمترین دلیل اتخاذ چنین روشی ازسوی عثمانیها این‌بود که دولت مزبور هنوز صاحب‌یك‌نیروی دریایی مقتدر نبود واین خطر همیشه وجود داشت که دولت ونیز با نیروی دریایی قدرتمند خودگذرگاه‌آبی بین روملی‌وگلیبولی را ببندد و تنگه را مسدود سازد که دراین‌صورت‌نقل وانتقال نیرو ازساحلی‌به‌ساحل دیگر غیرممکن می‌شد. بخصوص که اگر این عمل با شرکت پاپ و جنوا و لاتینهای دریای سفید صورت می‌گرفت، وضع خطرناکتری پیش می‌آمد . به‌این‌ترتیب دولت عثمانی با درنظرگرفتن این احتمالات از ناراضی‌کردن ونیز خودداری می‌کرد و سیاست مزورانهٔ‌آن دولت را ندیده می‌گرفت، ولی درعین‌حال از برنامه‌های تنظیمی خود منحرف نمی‌شد.

۳. سناتوی ونیز به‌محض آگاهی از جنگ قوصوه و کشته شدن سلطان‌مراد، نامه‌ای‌به‌آندره‌بمبو که به‌منظور مذاکره با مراد اعزام شده‌بود فرستاد و دستورالعمل‌لازم را داد وخطوطی‌راکه می‌باید دنبال‌می‌شد ترسیم‌کرد. فرستادهٔ ونیز می‌باید ضمن تحقیقات دریابدکه‌آیا هردو پسر مراد زنده‌اند یانه. اگر زنده بودند ترتیبی داده‌شودکه‌آندو تا به‌مرحلهٔ مرگ باهم‌به‌منازعه برخیزند . ضمناً دونامه با یك متن، ولی به‌طور جداگانه، با مضمون زیر می‌باید به‌پسران سلطان‌مراد تقدیم می‌شد:

«سناتو از شنیدن فوت پدر بزرگوارتان سخت متأثر شد ، زیرا ایشان را همواره دوست صمیمی خود می‌دانست . ما شخص شاه و حکومت اورا سخت دوست می‌داشتیم . همواره به‌ما خبر می‌رسیدکه‌کشورتان درکمال قدرت و سلامت بسر می‌برد و این خبر ما را خوشحال و مسرور می‌کرد. به‌همان اندازه‌که‌پدرتان وکشورتان را دوست می‌داشتیم به‌همان اندازه نیز شما وکشور تحت حکومتتان را دوست می‌داریم.»

فرستاده پس از تسلیم این نامه‌ها که می‌باید هیچیك از شاهزادگان از تسلیم‌آن‌به‌دیگری باخبر نشود ، ضمن بحث دربارهٔ امتیازات تجاری ، از عمل ناشایست‌آمیرال‌ونیزی مبادرت به‌عذرخواهی می‌کرد (گیبون، ترجمهٔ راغب خلوصی، ص ۱۸۱).

در زمان سلطنت یلدرم‌بایزید با تصرف امیرنشینهای آیدین و منتشا نیروهای دریایی این‌دو امیرنشین نیز در اختیار عثمانیها قرار گرفت و به‌تعداد ناو گانهای این کشور افزوده شد و درنتیجه ترکها در بحرابیض شرقی به‌فعالیت درآمدند وجزایر ساقیز و آغریبوز و سواحل یونان راکوبیدندکه این حادثه سناتوی ونیزرا سراسیمه کرد.

با توفیق برنامه‌های کشورگشایی‌عثمانیها واز دست‌رفتن تدریجی‌سرزمینهای تحت‌نفوذ ونیز وقدرت گرفتن نیروی‌دریایی‌عثمانی که به‌صورت یك‌نیروی‌جنگنده آغاز به‌اشغال جزایر تحت‌تسلط‌آن کشور کرده‌بود، از نیمهٔ‌دوم قرن پانزدهم دولت ونیزآشکارا مبادرت به‌عقدپیمانهای اتحاد علیه عثمانیها کرد. ونیز تنها به‌عقد پیمان اتحاد با مسیحیان علیه عثمانی بسنده‌نکرد، بلکه حتی به‌بستن پیمان بادولتهای‌ترکی که خصم عثمانیها بودند مبادرت ورزید. به‌عنوان مثال جمهوری ونیز ضمن تماس با ابراهیم و قاسم‌بیگ از خاندان قرامانیان و اوزن‌حسن، حکمران آق‌قویونلو، ضمن تشویق‌آنان به‌ضدیت ودشمنی علیه عثمانیها حتی لوازم جنگی موردنیازآنان رانیز تأمین کرد.

مناسبات خصمانه بین‌عثمانیها و ونیز از نیمهٔ دوم قرن پانزدهم‌آغاز شد و تا پایان قرن‌شانزدهم به‌قوت‌خودباقی بود، که دربارهٔ این‌مناسبات در سطورآینده بحث خواهد شد.

مناسبات تجاری با ونیز

مناسبات‌تجاری‌عثمانیها با ونیزازسال ۱۳۸۱م/۷۸۳هق آغاز می‌شود. ونیزیها گهگاه با دریافت مجوز از دولت عثمانی حبوبات و سایرکالاهای مورد نیاز را از ترکیه خریداری می‌کردند که بسیاری از اسناد مربوط به‌مجوزهای صادرشده از سوی عثمانیها به‌دولت ونیز در دست‌است. مثلاً متن‌عهدنامه‌های تنظیمی بین‌موسی چلبی و ونیز که تاریخ انعقادآن ۱۲ اگوست ۱۴۱۱م است و همچنین متن عهدنامهٔ مورخ پنجم‌آرالیك۱۴۱۹م مربوط به‌محمدچلبی و عهدنامهٔ مورخ ۴ ایلول ۱۴۳۰م

سلطان‌مراد دوم با ونیز موجود است. این‌عهدنامه‌ها به‌زبان لاتین تنظیم شده‌است.[۴] معاهدات تجاری با تعویض هر پادشاه تجدید می‌شد و پیمان‌نامهٔ جدید با امضای سلطان جدید نافذ می‌شد.

جمهوری جنوا

جنوا یك شهرمهم تجاری بودکه در خلیج جنوا واقع درساحل دریای‌سفید قرارداشت. شغل‌غالب اهالی‌شهرهمچون ونیزیها در درجهٔ اول‌تجارت ازطریق‌دریا و شکل ادارهٔ حکومت‌آن حدفاصل بین دموکراسی وآریستوکراسی بود.

شیوه و شکل ادارهٔ مملکت

جمهوری جنوا در اوایل قرن دهم تأسیس شد. این جمهوری نخست توسط چند رئیس مملکت به‌طور مشترك اداره‌می‌شد، ولی ازسال ۱۱۹۰م به‌بعد ادارهٔامور آن توسط فرد واحدی صورت‌گرفت‌که به‌این حکمران، «دوك» می‌گفتند. بعدها ریاست به‌انحصار دوخانواده به‌اسامی دوریه واسپینولس‌درآمدکه درعین‌حال‌رقیب یکدیگربودند. شیوهٔ انتصاب به‌این‌ترتیب‌بودکه ابتدامردم رأی خودرا برای‌تصدی حکومت به‌یکی از این دو خانواده می‌دادند؛ آنگاه خانوادهٔ برنده در انتخابات از بین خود یکی را به‌مقام «دوکی» برمی‌گزید و ادارهٔ امور به‌دست او سپرده می‌شد و عنوان رئیس دولت را به‌خود اختصاص می‌داد.

بجز این دوخانواده، دو خانوادهٔ دیگر نیز بودندکه یکی دمکرات ودیگری آریستوکرات بود. این‌دوخانوادهٔ اخیر یکی خانوادهٔآدورنه و دیگری فرگوسس

۴. این عهدنامه‌ها توسط یورگا درکلیات‌او به‌نام Notes et extraits pour servir à l'histoire des Croisades au XV siécle چاپ شده است و دراین اثر بعضی اسنادمربوط به‌محمدچلبی به‌زبان رومی ونیز عهدنامهٔ مورخ ۷ تموز ۱۳۸۷م سلطان‌مراد اول با ونیزچاپ شده‌است. دراین‌باره مراجعه شود به «تأثیر مؤسسات بیزانس در مؤسسات عثمانی» اثر فؤادکوپرولو (نشریهٔ حقوق واقتصاد ترك، شمارهٔ ۱، ص ۲۴۶) و «مسألهٔ شرق از دیدگاه منابع ونیزی به‌هنگام ظهور امپراتوری ترك» اثر سیلبرشمیت (از انتشارات انستیتوی ترکیات).

بود که هر کدام برنده می‌شد نامزد انتخاباتی آن خانواده به‌مقام دوکی می‌رسید. بر اثر مبارزه برسر احرازمقام دوکی، جنوا مدتی دستخوش ناآرامی شد، به‌طوری که این جمهوری یکی دوبار خود از ادارهٔ مملکت عاجز ماند و در سالهای ۱۳۹۶ و ۱۴۶۸م تحت‌الحمایگی فرانسه را پذیرفت.

فعالیت تجاری

اهالی جنوا چون مردمی تاجرپیشه و دریانورد بودند این شهر درانداک‌مدتی وسعت پیداکرد. جنواییها نیز در قرن دوازدهم بر اثر جنگ بزرگ صلیبی کسب شهرت کرده بودند، زیرا طی این جنگ نیروهای صلیبی بجز کشتیهای ونیزی با کشتیهای جنوایی نیز حمل شدند و جنوا از این طریق پول هنگفتی به‌چنگ‌آورد و هنگام بازگشت به‌اروپا از فروش مال‌التجاره‌های شرقی سود بسیاری برد.

در جریان تصاحب دوبارهٔ استانبول توسط رومیهاکه قبلاً در اختیار لاتینها بود جنوا به‌امپراتوری روم یاری کرد و با عقد یك معاهدهٔ تجاری به‌سال ۱۲۶۱م با میخائیل پالەئولوقوس امپراتور روم شرقی، امتیازات وسیعی کسب کرد و در سال ۱۳۰۳م طبق عهدنامه‌ای که با آندرونیقوس دوم امپراتور لاتین بست، جنواییها در گالاتا و بی‌اوغلی مستقر شدند و جمهوری ونیز که به امپراتوری لاتین کمك کرده بود مورد بی‌مهری این امپراتوری قرارگرفت وموجب‌شدکه بین دو جمهوری‌نفاق و نفرت ایجاد شود.

جنگ ونیز و جنوا

رقابت تجاری وتضاد منافع سرانجام سبب بروز جنگ بین این‌دوجمهوری شد. اختلاف بین دوطرف درسال ۱۳۴۹م‌آغاز شد. پاپ کلمان ششم درصدد حل اختلاف بین دو دولت برآمد و هر دو را به‌توافق وکنارنهادن اختلافات فراخواند ونامه‌ای نیز دراین‌زمینه به‌آندره،دوج ونیز، فرستاد[5]؛ ولی‌ازتوصیه‌های‌پاپ‌نتیجه‌ای

۵. دربارهٔ چگونگی این حوادث اطلاعاتی مبسوطی در اثر رینواد تحت عنوان Annales Ecclésiastique (بخش سی‌وسوم) وجود دارد.

حاصل نشد و اختلافات منجر به‌دو جنگ بزرگ شد که یکی از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ و دیگری از ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۱م به‌درازا کشید.[۶] در آخرین جنگ بندرفاماغوسته به‌دست جنوا افتاد و بزجه‌آطه نیز ازطرف یوانیس پنجم امپراتور بیزانس به‌ونیز واگذار شد. این‌جنگ در تاریخ، نبرد شوغیه(شوگیا) نام‌گرفت . این‌دو جمهوری رقیب درقاتاره، زارا و تیران واقع در ساحل دریای‌آدریاتیك با یکدیگر زدوخورد کرده بودند . سرانجام درسال ۱۳۸۱م با وساطت و پادرمیانی آمادئه‌کنت‌ساووا به‌موجب معاهدهٔتورینو حصارهای بزجه آطه تخریب‌شد و جووانی دریاسالار ونیزی از این‌جزیره اخراج‌شد و به‌نزد دوبریتیچ پرنس‌بلغار که در دوبریچه بود، گریخت. این جنگها سبب تضعیف نفوذ جمهوری جنوا در دریاها شد.

مستعمرات جنــوا

جمهوری جنوا درسواحل کریمه واقع درمشرق وشمال‌دریای سیاه، دردلتای رود طونه و در سواحل دریای سفید و جزایرآن صاحب اسکله‌های تجاری مهم و مستعمرات بسیاری بود که از نظر درجهٔ اهمیت ، این جزایر و اسکله‌ها به‌ترتیب عبارت بودند از: انبارهای‌تجاری مستقر درآماسرا، سینوپ، صامصون[۷] وطرابزون واقع‌درساحل‌جنوبی دریای‌سیاه؛ کفه‌ومنقوپ درسواحل کریمه؛ گالاتا در استانبول؛ انز در دهانهٔ رود مریچ؛ و شهرهای فوچه، ازمیر ، جزایر میدیللی ، ساقیز و تاشوز در سواحل آناطولی . فاماغوسه بزرگترین بندر جزیرهٔ یونان نیز مدت بیست سال

۶. طی نخستین‌جنگ که پنج‌سال طول کشید جنواییها با شکست در لوجه‌ره نیروهای‌دریایی‌خود را ازدست دادند وتحت‌الحمایگی دولت میلان راپذیرفتند. به‌نظر می‌رسد که طی‌این‌جنگها دولت عثمانی به‌جنوا یاری‌کرده بود ، زیرا در نامه‌ای‌که سینیور جنوا به‌تاریخ ۲۱ مارت به‌والی بی‌اوغلی نوشته بود چنین‌آمده است: «... برای ما، برای شما و برای‌همهٔ جنواییها آشکار است‌که امیر ترکیه غازی‌اورخان درجریان جنگ، چه با ونیز و چه با‌روم ، تا چه حد مارا مورد لطف‌ومرحمت قراردادند...» (گیبونس،ص۹۷). گیبونس‌این‌نکته‌رااز منابع لاتینی و ایتالیایی (Belgrano, Atti della Societa Ligure di Steoria Patria XII) نقل کرده است.

۷. همان‌طوری‌که بعداً دربخش مربوط به‌وقایع عثمانی خواهدآمد صامصون دوقسمت بود.یکی دردست ترکها قرار داشت ودیگری بندر صامصون‌جنوا بود‌که به‌وسیلهٔ یك‌کنسول جنوایی اداره می‌شد.

در تصرف جنوا بود تااینکه در سال ۱۳۹۴م پادشاه یونان با استفاده از ضعف این جمهوری به‌سبب جنگها و اختلافات داخلی، ضمن همکاری با ونیز ، این‌بندر را از تصرف جنواییها بیرون‌آورد .

مناسبات جنوا با عثمانیها

عثمانیها از زمان غازی‌اورخان به‌بعد با جنوامناسبات برقرارکردند وپیش‌از سال ۱۳۵۲م مقاوله‌نامه‌ها و عهدنامه‌هایی باآنان بستند.[۸] همچنین عثمانیها در اثنای بروز رقابت‌بین جنوا و ونیز که توافق‌باجنوا رامطابق اهداف سیاسی خودمی‌دیدند در سال ۱۳۷۸م یك معاهدهٔ تجاری با این دولت منعقد ساخته بودند .[۹] جنواییها به‌موجب‌معاهده‌ای که درسال۱۳۸۵م باسلطان‌مراد منعقد ساختند مقررشد به‌ترکهایی که در بی‌اوغلی به‌هرعلتی‌کار داشتند ، اجازهٔ‌ورود داده شود و همکاری لازم با آنها به‌عمل‌آید. در ازای‌آن، تجارجنوایی اجازهٔ اقامت در قلمرو عثمانی و انجام کاررا داشتند.[۱۰]

۸. از مفاد عهدنامه‌ای‌که بین این‌جمهوری (جنوا) وبیزانس بسته شده‌بود چنین برمی‌آیدکه مناسبات عثمانی-جنوا قبل از مائیس سال ۱۳۵۲م‌آغاز شده بود : «... مقاوله‌نامه و مفاد عهدنامهٔ صلح‌منعقده با اورخان‌همچون‌گذشته محترم شمرده خواهدشد.» (گیبونس،ص۷۹).

۹. در عهدنامهٔ سال۱۳۸۷م با جنواکه درزمان سلطان‌مراد خداوندگار منعقدشد خاطرهٔ غازی اورخان‌گرامی داشته شد . این‌عهدنامهٔ تجاری و دوستانه باحضور سلطان‌عثمانی و به‌اتفاق دو تن از رجال دربار و هیئتی‌که از سوی جمهوری جنوا اعزام شده بود در ششم تموز سال ۱۳۸۷م امضاء شد.

سلطان‌مراد اول‌کلیهٔ مفاد عهدنامهٔ منعقده بین پدرش و جنوا را پذیرفت و ازآن‌گذشته به‌موجب این‌معاهده امتیازاتی را درمنطقهٔ بی‌اوغلی برای تجار واتباع ترك وهمراهانشان به‌دست‌آورد. این‌عهدنامه درقصر سلطان‌مراد امضاء شده‌بود. درکنار پادشاه، کاساتوپاشا(؟) و تومورتاسیو (تیمورتاش‌پاشا) نیز حضور داشتند.

(Archivio di Stato. Materie politich. mazzo X; Notices et extraits XI,59.)

۱۰. برتداندون دولابروکیه‌که در سال ۱۴۳۲م از بورسه به‌اسکودار وازآنجا به‌گالاتا رفته‌بود در خاطرات خودمی‌نویسدکه با سه‌جنوایی‌که جهت خرید اجناس سقط‌فروشی به‌بورسه رفته بودند دوست شد. اسکودارکه درآن زمان به‌کریزوپولیس‌آسیا معروف بود در دست ترکها بود. مأموران ترك از اجناس‌تجاری‌که ازاسکودار به‌ساحل‌مقابل عبورمی‌کرد حق‌گمرکی دریافت می‌داشتند. تعداد جنواییها درگالاتاکه یك شهر تجاری به‌شمار می‌رفت بسیارزیاد بود وبا ترکهامناسبات‌بسیار نزدیکی داشتند. اوهمچنین‌می‌نویسد ترکها ازچنان‌امتیازاتی درگالاتا برخوردار بودندکه اگر یك مسیحی از اسرای ترك به‌گالاتا می‌گریخت بلافاصله اورا بازمی‌گردانیدند.

البته گهگاه نیز دیده می‌شد که جنواییها به‌خاطر منافعشان از این دوستی کناره می‌گرفتند و دراقدام علیه عثمانیها شرکت داشتند. مثلاً در سال ۱۳۸۶م بامستعمرات جنوا یعنی قبرس، ساقیز و میدیللی به‌طور نهانی علیه عثمانیها به‌توافق رسیدند. از آن گذشته درسال ۱۳۹۹م ازورود یك نیروی ده‌هزارنفرهٔ عثمانی به‌گالاتا برای گذشتن به‌استانبول جلوگیری کردند و همزمان با آن تعدادی کشتی جنگی نیز در بزجه‌آطه در اختیار مارشال بوسیکو که به‌یاری استانبول آمده بود قراردادند و سبب شکست نیروی‌دریایی عثمانی شدند.[۱۱]

البته همزمان با این اقدامات، جنواییها برای جلب‌توجه حکمرانان عثمانی، بویژه یلدرم بایزید، بیشتر از ونیز سعی و کوشش می‌کردند و حکمرانان عثمانی، مخصوصاً یلدرم بایزید، برای جلوگیری از اتحاد جنوا و ونیز علیه عثمانیها در برخورد با پاره‌ای از عملکردهای خصمانهٔ جنوا نظیر آنچه گفته شد حالت اغماض و چشم‌پوشی‌داشتند. به‌همین‌سبب‌می‌بینیم که کشتیهای جمهوری‌جنوا درسخت‌ترین و خطرناك‌ترین شرایطی که عثمانیها داشتند در ازای دریافت پول و تجدید امتیاز معدن‌پتاس فوچه، سربازان ترك را ازساحل مرمرهٔ آناطولی به‌گلیبولی‌منتقل کردند، که در بخش مربوط به‌وقایع عثمانی شرح آن گذشت.[۱۲]

۱۱. گیبون (ترجمهٔ راغب خلوصی)، ص ۱۴۱ و۲۱۲.

۱۲. درفوچه واقع درساحل دریای اژه که به‌امپراتوری بیزانس تعلق داشت معادن پتاس فراوانی بود که جنواییها آن‌را استخراج‌می‌کردند. کسانی که صاحب امتیاز استخراج این‌معادن‌بودند زیر نظر و سرپرستی شخصی به‌نام آندره‌کاتنه‌ئو فعالیت داشتند. به‌دستور او در آن منطقه قلعه‌ای به‌نام ینی‌فوچه (فوچهٔ‌نو) ساخته‌شده‌بود. در جزیرهٔ ساقیز نیز یك اصیلزادهٔ جنوایی به‌نام بنووا زاخاری مقیم‌بود. امیر صاروخان در ازای دریافت سالانه پانصدسکهٔ‌طلا ازاین دژ محافظت می‌کرد. هنگامی که آندرونیقوس‌سوم درباز گشت ازساقیز وارد فوچه شدفرمانده ینی‌فوچه امپراتور را در قلعه پذیرفت و کلید دژ را به‌او تسلیم‌کرد، ولی امپراتور مجدداً قلعه‌را به‌فرمانده واگذارکرد؛ زیرا هنگامی‌که امپراتور قلعهٔ ساقیز را از فرمانده‌شورشی آن‌گرفته و نیروهای خود را در قلعه مستقر کرده بود، فرمانده قلعهٔ ینی‌فوچه برای‌اینکه به‌چنین سرنوشتی دچار نشود قلعه را تسلیم اوکرده بود. دومینیك پسرآندره کاتنه‌ئو با استفاده از ضعف امپراتوری با ده‌فروند‌کشتی جنگی درصدد تصرف جزیرهٔ میدیللی‌برآمد. ازاین‌روی امپراتور با ناوگانی، فوچه را محاصره‌کرد و علی‌رغم کمکهای صاروخانیان و آیدینیان‌موفق‌به‌فتح آن‌نشد و به‌این‌ترتیب‌فوچه‌دردست‌خانوادهٔ‌جنوایی باقی‌ماند (کانتاگوزن، ج۷، ص۲۹۴). تا زمانی‌که این منطقه به‌دست عثمانیها افتاد آنها از بابت معادن پتاس سالانه مبلغی مالیات ازدولت جنوادریافت‌می‌کردند. هنگامی‌که مراد دوم برای تعقیب←

عملکرد دقیق و حساب‌شدهٔ سلاطین و رجال عثمانی درآن ایام سبب شد که رقیب، یعنی‌جمهوریهای ونیز و جنوا ، نه‌تنها درمقابل کشورگشاییهای عثمانی‌متحد نشوند بلکه هریك حتی برای نابودکردن دیگری به‌دولت عثمانی کمك کند وبه‌این ترتیب عثمانیها با دنبال‌کردن یك سیاست ماهرانه از اتحاد این دو جمهوری علیه خویش جلوگیری به‌عمل‌آورد و سپس در فرصتی مناسب نسبت به‌فتح مستعمرات آنان اقدام‌کرد.

جمهوری جنوا در اواخر قرن چهاردهم تحت‌نفوذ فرانسه درآمد و ادارهٔ امور مستعمرات این جمهوری به‌دست خانوادهٔ «والوا»ی فرانسه افتاد؛ ازاین‌روی بود که‌وقتی استانبول برای دومین‌بار به‌محاصرهٔ یلدرم‌بایزید درآمد مارشال‌بوسیکو به‌کمك استانبول برخاست.

حکومتهای دیگر ایتالیا

بجز جمهوری جنوا و ونیز که مناسبات مداوم با دولت عثمانی داشتند سایر حکومتهای موجود در شبه‌جزیرهٔ ایتالیا یعنی پیزا ، فلورانس و ناپولی نیز با این دولت مناسبات تجاری برقرار کرده‌بودند؛ حتی به‌هنگام‌جلوس‌یلدرم‌بایزید برتخت سلطنت نمایندگان «سیته»*های ایتالیا به‌خدمت بایزیدآمدند و ضمن تبریك جلوس او از وی درخواست کردند که معاهدات تجاری راکه درزمان پدرش بسته شده بود تأیید کند .[۱۳] حکومت پیزا تا مدتی به‌سبب فعالیتهای تجاری که در شرق داشت با جنوا در رقابت بود . طی قرون چهاردهم و پانزدهم ادارهٔ امور فلورانس به‌دست

← عمویش مصطفی‌چلبی وارد ساحل روملی‌شد ژان آندره‌نو، «پودستا»ی جنوایی، با هفت‌فروند کشتی، مراد و نیروهایش را از لاپسکی به‌گلیبولی منتقل‌کرد وتا ادرنه برد. مراددرمقابل این‌خدمت بدهیهای معوقهٔ اورا ازبابت‌معادن فوچه‌بخشید. حکمران‌فوچه سالانه بیست‌هزار سکهٔ‌طلای‌تمام‌عیار به‌عثمانیها پرداخت‌می‌کرد (دوکاس، چاپ بن، ص۱۶۴ و ۱۶۵؛ وهامر، ج۲، ص ۱۶۰ـ۱۶۵).

۱۳. گیبون ، ص ۱۵۹.

* دولتهای مستقل شهری در قرون اولیه.ـم

خانوادهٔ بسیار ثروتمند مدیسی بود.

سلطان‌نشین ناپل از نظر تجارت در شرق پس‌از ونیز و جنوا سومین مقام را داشت. این سلطان‌نشین با امرای آناطولی ساحل اژه مناسبات تجاری داشت و دراین امیرنشینها به‌منظور تسهیل درامراین روابط‌تجاری سکه‌هایی شبیه به‌سکه‌های نقره‌ای ناپولی و قبرس ضرب شده بود که ژیگیلیاتی نام داشت.[۱۴] برای تجارت ناپولی که با عثمانیها روابط تجاری داشتند دربورسه انبارهایی درنظر گرفته‌شده‌بود که کالاهای شرقی را ازاین انبارها به‌اروپا منتقل می‌کردند. در زمان سلطان یلدرم بایزید، لادیسلاس سلطان‌ناپولی، باعثمانیها مناسبات دوستانه داشت ونسبت به ونیز برخوردش خصمانه بود، که این روابط دوستانهٔ ترک‌ـ‌آنژو سبب شده بود تا ونیز روشی‌سخت محتاطانه درپیش بگیرد.

چگونگی روابط با پاپ

نفوذ پاپها

همان گونه که در منابع تاریخی ثبت شده‌است پاپ پس از جنگ بزرگ صلیبی علیه ترکها که بر روملی وآناطولی مسلط شده‌بودند به‌فعالیت درآمد تا ملل اروپا را برضد این دولت به‌قیام وادارد، که ازآن‌جمله می‌توان از حمله‌به‌اسکندریه توسط آیدینیان و فیلیپ دو مزی‌یر و اقدام به‌جنگهای متعدد صلیبی علیه ترکها نام برد. پاپ کلمان ششم ضمن اتحاد با ونیز، قبرس و شوالیه‌های سن‌ژان ترتیبی داده بودکه ناوگانهای این دول حضور مداوم درآبهای شرق داشته‌باشند و برای‌اجرای این نقشه شهر ازمیر وقلعهٔ‌آن را ازدست آیدینیان خارج‌ساخته‌بود. پاپ بعداًدرصدد برآمد تاامپراتور بیزانس را نیز وارد این‌پیمان‌سازد (۱۳۶۹م).[۱۵] این گونه‌حوادث

۱۴. ژیگیلیاتی سکهٔ نقره‌ای‌رایج درناپولی وقبرس بودکه در یك‌روی این‌سکه تصویرحکمران ضرب می‌شد و در اطراف تصویر خطوطی نوشته شده‌بود.

۱۵. پاپ کلمان ششم ضمن‌توافق با ونیز وسلطان قبرس‌علیه ترکها تصمیم‌براین‌گرفت که‌آنها یك نیروی‌دریایی‌مشترك باحضور مداوم درآبهای دریای اژه‌داشته‌باشند. این‌ناوگان مشترك ←

نمونه‌ای از فعالیت پاپها علیه ترکها بود.

پاپها که طی قرون دوازدهم و سیزدهم در اوج نفوذ و قدرت خود بودند از قرن‌چهاردهم‌به‌بعدآن قدرت ونفوذ پیشین‌راکم کم ازدست دادند. درقرن چهاردهم کلیسای غرب از رم به‌آوینیون منتقل شد.[۱۶] این انتقال و نیز تصمیمات مجلس رهبانان «بال» نتیجهٔ عکس‌العملهای حاصله علیه نفوذ پاپها بود.

ازسال ۱۳۰۹تا۱۳۷۷م قریب به‌هفتادسال پاپها از رم دوربودندکه بابازگشت پاپ گرگوار یازدهم به‌طور موقت این دوری پایان‌گرفت؛ ولی پس از مرگ او باز پاپها از رم دورماندند، که این دوری نیز قریب به‌هفتادسال طول کشید و این‌بار تاسال ۱۴۴۹م یك پاپ درآوینیون و پاپ دیگری در رم مستقر بود.[۱۷]

بدین‌سان این جدایی و بازگشتها و مناقشات حاصله بین دو پاپ‌نشین کاملاً قدرت پاپها را متزلزل کرد. با به‌وجودآمدن دوپاپ‌نشین، آلمان و ایتالیا وانگلستان پاپ‌نشین‌رم،وفرانسه‌و ناپل ولورن‌وکاستیل‌واسکاتلندپاپ‌نشین آوینیون‌رابه‌رسمیت شناختند و درنتیجهٔ این جدایی، اروپا دستخوش اختلافات مذهبی شد.

اقدامات و فعالیت پاپها علیه کشورگشایی ترکها

به‌منظور پیشگیری از استیلا و هجوم ترکها مجلسی با اجتماع رهبانان در

← می‌باید در بندر ازمیر که‌آن را از تصرف آیدینیان خارج کرده‌بودند مستقر می‌شد (نیسان ۱۳۵۷م) . بعداً پاپ اوربن درصدد برآمد تـا امپراتور یوانیس را نیز وارد این اتحاد کند (اوجاق ۱۳۶۱م) .

۱۶. آوینیون درنزدیکی رود «رن» ودر ۵۹۵ کیلومتری شهر پاریس قراردارد. هنگامی که‌این شهر در اختیار دوك پرووانس بود پاپ که‌رم را ترك کرده‌بود مقیم این شهر شد (۱۳۰۹م). پاپها تا سال ۱۳۷۷م درآوینیون مقیم بودند. در سال ۱۳۵۸م پاپ‌کلمان ششم ایـن شهر را از ژان پادشاه سیسیل‌گرفت. پس ازاستقرار پاپها دررم این‌شهر به‌صورت یك«لگاتوس» (ایالتی‌که والی‌آن از سوی پاپ تعیین می‌شد) درآمد. پاپها دراین شهر شاتوهایی‌داشتند.

۱۷. پاپها تا سال ۷۲۶م در مقام ولی «سن‌پی‌یر»، از حواریون مسیح، ریاست رهبانان رابه‌عهده داشتند؛ ولی پس از این تاریخ به‌سبب‌آنکه رم و بعضی از نقاط دیگر در اختیارآنان‌قرار گرفت بجز حکومت مذهبی و معنوی به‌حکومت دنیوی نیز پرداختند. تا زمان پاپ‌کلمان پنجم، یعنی تا سال ۱۳۰۹م، مقر پاپها رم بود، که دراین تاریخ به‌آوینیون منتقل شد و در سال۱۳۷۷م درزمان پاپ‌گرگوار یازدهم باز به‌رم منتقل شد؛ ولی پس از وفات او به‌سال ۱۳۷۸م این‌بار دو پاپ‌نشین به‌وجودآمد؛ یکی در رم و دیگری درآوینیون. سرانجام در سال ۱۴۴۹م در عصر نیکلای پنجم به‌بعد تنها شهر رم مرکز پاپها شد.

شهر فراری ایتالیا تشکیل شد . عامل تشکیل این مجلس که به‌منظور اتحاد کلیسای شرق (ارتودوکس) و کلیسای غرب (کاتولیك) تشکیل شد اقدامات ترکهای عثمانی علیه امپراتوری بیزانس بود. اما ازتلاش این مجلس نیز همچون مجلسی که قبلاً در سال ۱۳۷۴م به‌منظور اتحاد دو کلیسا درلیون تشکیل شده بود نتیجه‌ای به‌دست نیامد؛ تنها بر اثر افزایش خطر عثمانیها در سال ۱۳۸۸م اوربن ششم ، پاپ مستقر در رم، برای دفاع از استانبول کشتیهایی تجهیز و اعزام کرد و نیز برای شرکت در یك جنگ صلیبی به‌اطراف واکناف نامه فرستاد، ولی موفق به‌ایجاد اتحادی نشد. پاپ بونیفاس چهارم جانشین او نیز به‌سبب درگیری با خاندان «آنژو»ی ناپل در وضعیتی نبود که بتواند دست به‌اقدام مؤثری علیه عثمانیها بزند. فعالیت پاپهای لاتین مستقر در یونان نیز به‌طرزی بود که ارتودوکسها را به‌سوی عثمانیها جذب می‌کرد؛ زیرا لاتینها درپس پردهٔ هرنوع کمك و یاری در فکر منافع خود بودند.

در این ایام بود که یوانیس پنجم امپراتور بیزانس تا رم رفت و برای اتحاد بین دو کلیسای کاتولیك وارتودوکس به‌مذهب کاتولیك درآمد؛ ولی نه اتباع او و نه پاپ، اعتنایی به‌این مسأله نکردند. بعدها باتوسل به‌مارتن پنجم (۱۴۱۳-۱۴۱۷م) ازپاپهای رم واوژن هفتم (۱۴۳۱-۱۴۴۷م) تصمیم براین شد که در فراری اجتماعی ازمسیحیان تشکیل شود . دراین جمع امپراتوربیزانس، رئیس روحانیان کلیسای ارتودوکس وشخصیتهای روحانی ارتودوکس شرکت داشتند. درآن ایام به‌سبب شیوع یك بیماری مسری در فراری این مجلس در فلورانس به‌کار خود ادامه داد . طی این اجتماع و نشست تصمیم براین شد که دو کلیسا با یکدیگر متحد و در یکدیگر ادغام شوند ؛ ولی پیش از آنکه این تصمیم به‌مرحلهٔ عمل درآید استانبول فتح شد.

سیاست عثمانیها در برابر پاپها

درحالی که پاپها، کاردینالها، اسقفها و امپراتور سرگرم مذاکره برای اتحاد دو کلیسا بودند ترکها استانبول را فتح کردند و همان‌گونه که در زمان امپراتوری مرسوم بود در استانبول از سوی عثمانیها سراسقفی با تمامی حقوق و صلاحیت و امتیازات مذهبی لازم‌ومرسوم برای کلیسای استانبول انتخاب شد؛ منتهی این اسقف از مخالفان سرسخت پاپ بود . عثمانیها با این عمل مانع از آن شدند که تصمیم

اتحاد دو کلیسا از مرحلهٔ فکر به‌عمل در آید. همان‌طوری که قبلاً دیدیم عثمانیها در جریان کشورگشایی خود درمورد مسائل دینی بامردم به‌مدارا رفتار می کردندوحتی سراسقف سرزمینهای تحت تسلط عثمانیها می‌توانست باکلیساهای تحت‌نفوذ خود مکاتبات و ارتباطات مذهبی داشته باشد. عثمانیها پس ازتصرف استانبول این‌روش، یعنی رعایت و احترام به معتقدات مردم سرزمینهای تحت‌اشغال را، بسیار ظریف‌تر و نکته‌سنجانه‌تر به‌کار بردند و در سایهٔ این سیاست مدبرانه احساسات مردمی که تمایل به‌وابستگی به‌کلیسای رم نداشتند محترم شمرده شد و آنان‌را به‌سوی‌عثمانیها جلب کرد . حمایت دولت عثمانی از پیروان مذهب ارتودوکس، مسألهٔ اتحاد دو کلیسای‌کاتولیك و ارتودوکس را بکلی منتفی ساخت.

پاپها نیروی‌دریایی‌کامل و مجهزی داشتند. این نیرو با قوای بحریهٔ دولتهای لاتین یك‌کاسه‌شدند وبه‌اقدامات خصمانه‌ای‌علیه‌عثمانی دست‌زدندوجنگهای متعددی درگرفت . پس از امضای عهدنامهٔ ادرنه‌ـ‌سگه‌دین ، ناوگان پاپ به‌فرماندهی یك دریانورد فلورانسی به‌نام فرانچسکو گوندول‌می‌یری نزدیك چناق‌قلعه‌آمد و ارتباط عثمانیها را قطع کرد. این‌آمیرال ادارهٔ امورکشور را به‌پسرش واگذار کرده بود . هنگامی که‌سلطان‌مراددوم‌ازسلطنت کناره گرفت وی‌به‌پاپ‌نوشت که‌اینك‌مساعدترین فرصت برای نابودی عثمانیها فرا رسیده است.

پاپهاسخت‌تلاش کردند بی آنکه کلیسای‌شرق‌یعنی قطب‌ارتودوکس رابه‌خود وابسته سازندآنان را ازارزش واعتباربیندازند وبه‌این‌ترتیب نفوذ و قدرت از دست رفته‌را بازیابند؛ اما فتح استانبول توسط‌ترکهاونیز به‌رسمیت‌شناختن کلیهٔ حقوق و امتیازات دینی و مذهبی کلیسای ارتودوکس از سوی آنان و حمایت بی‌دریغشان از این کلیسا سبب شدکه تلاش چندین‌سالهٔ پاپها برای وحدت دو کلیسا به‌نتیجه نرسد.

مناسبات عثمانی‌ـ‌مجار

به‌هنگام تأسیس دولت عثمانی وحضورآنان در روملی، مجارستان در دست خاندان‌آنژو از سلسلهٔ‌آرپاد بود. این‌خاندان که از سال ۱۳۰۸تا۱۳۸۵م ادارهٔ امور

مجارستان را در دست داشت دست به‌اصلاحات چشمگیری در زمینه‌های فرهنگی و تجاری زد و بااستفاده از حمایت کلیسا نفوذ اشراف و اعیان را که صاحب‌امتیازات بسیاری بودند از بین برد.

لایوش‌شاه (لودویق)

پس از شارل روبرت–روبرت کارولی - (۱۳۰۲–۱۳۴۲م)، لایوش بزرگ (لودویق = لویی ، ۱۳۴۲–۱۳۸۲م) که سلطنت لهستان به‌طور موروثی به‌او انتقال یافته‌بود به‌حکومت مجارستان رسید. او مردی بود بااراده، مقتدر و در مسائل دینی سخت متعصب. لایوش تلاش بسیار کرد تا بالکانها را تحت نفوذ خود درآورد و مذهب کاتولیك را در آن شبه‌جزیره رواج دهد ؛ اما نقشه‌ای که او در مورد بالکانها در سر می‌پرورانید درسال ۱۳۶۳م باجنگ چرمن یا صرب‌صندیغی و باضربهٔ جانانه‌ای که در این جنگ از ترکها خورد، نقش برآب‌شد. او که دراین جنگ بشدت شکست خورد وبسختی توانست جان به‌در ببرد، نجات خودرا ازاین مهلکه به‌تصویر مریمی که به گردن داشت نسبت‌می‌داد.

لایوش فرزند ذکور نداشت و صاحب دو دختر بود . پس ازمرگش دختر کوچکش با ژاکللون اهل لیتوانی ازدواج کرد وملکهٔ لهستان شد و دختر بزرگش ماریابه‌عقدازدواج سیگیسموند پسر دوم‌شارل‌پادشاه‌لوکزامبورگ درآمد ودرنتیجهٔ این ازدواج سیگیسموند صاحب تاج و تخت مجارستان شد.

سیگیسمونـــد

سیگیسموند درکتب تاریخ عثمانی نام مشهوری است . دوران سلطنت او (۱۳۸۶–۱۴۳۷م) مصادف شد بازمانی که عثمانیها با تمامی قدرت در بالکانها پیش می‌رفتند وبه‌منظور حمله از بالکانها به‌مجارستان تمامی‌خطوط کنارهٔ نهرطونه را در اختیارخود داشتند.

حضور عثمانیها در دریای اژه و سواحل موره، ونیز را دستخوش اضطراب ساخته بود؛ ازاین‌روی سناتوی ونیز در سال ۱۳۹۳م به‌منظور مقابله با یلدرم‌بایزید به‌سیگیسموند پادشاه‌مجارستان پیشنهاد اتحاد کرد. باپیشروی ترکها ازطریق‌خشکی

نظیر همان خطری را که ونیز احساس کرده بود سیگیسموند پادشاه مجارستان نیز دریافت و به‌همین منظور درسال ۱۴۹۴م به‌پیشنهاد اتحاد ونیز پاسخ مساعد داد؛ ولی عکس‌العمل ونیز پس از این پاسخ، مبهم و مرددانه بود، زیراباآنکه در این تاریخ یلدرم‌بایزید در حوالی رود بویانه مجاور سواحل دریای آدریاتیك دست به‌فعالیت زده‌بود و این‌مسأله به زیان ونیز تمام می‌شد، معهذا این جمهوری از عقد یك پیمان اتحاد قاطع ومصممانه با مجارستان احتراز می کرد و حتی هنگامی که سیگیسموند در سال ۱۳۹۶م برای اقدام علیه ترکها جهت اخذ کمك با ونیز تماس گرفت ، این دولت اعلام داشت که فقط چهار فروند ازکشتیهای خود را می‌تواند در این جنگ شرکت دهد.

سیگیسموند هنگامی که احساس کرد ترکهاشروع به‌تهدید مجارستان کرده‌اند نقش حامی‌بالکانها را اجراکرد و با این‌بهانه با عثمانیها درگیر شد ؛ ولی در سال ۱۳۹۶م درجنگ نیکبولی شکست سختی از عثمانیها خورد و به‌دشواری جان‌سالم به‌در برد و از راه دریای سیاه، استانبول وآدریاتیك به‌کشورش بازگشت. ازآنجا که‌دوری سیگیسموند ازکشورش شش‌ماه به‌طول‌انجامیده بود وقتی واردمجارستان شد لادیسلاس چهارم برتخت سلطنت نشسته‌بود وحکومت می کرد . سیگیسموند ضمن درگیری با لادیسلاس اورامغلوب کرد وباز ادارهٔ امورکشور رابه‌دست‌گرفت. سیگیسموند درسال ۱۴۱۰م به‌امپراتوری آلمان برگزیده شد وبه‌این‌ترتیب‌مجارستان زیر نفوذ این امپراتوری درآمد.

در سال ۱۴۱۸م عثمانیها و مجارستان درگیر مداخله در افلاق شدند و هر دولت از اسقف جداگانه‌ای حمایت می کرد که این مسأله به‌جنگ بین دو کشور انجامید. ولی درسال ۱۴۲۴م هردودولت جنگ را به‌یك‌سو نهادند و پیمان‌متارکهٔ دوساله‌ای را امضاءکردند؛ لکن اندکی پس از به‌پایان‌رسیدن دوران متارکه باز بر سر مسأله قلعهٔ گولومباچ (گوورجینلیق) اقدامات خصمانه‌آغاز شد . سیگیسموند امپراتورآلمان‌وسلطان مجار که‌خود شخصاً بانیروهای تحت‌فرماندهی‌اش‌به‌عثمانیها حمله برده بود، مغلوب سنان‌پاشا فرمانده سپاه عثمانی شد و با فداکاری یکی از غلامانش توانست از مهلکه جان‌سالم به‌در برد و موفق به‌فرارشود.

پیروزی عثمانیها سبب‌شدکه مجارها نتوانند با همهٔ اشتیاقی که به‌اعمال‌نفوذ

درصربستان داشتند به‌این آرزو جامهٔ عمل بپوشانند و اندك نفوذی را هم که در آنجا داشتند از دست دادند و تلاش آنان برای کمك به‌این کشور جهت بازپس گرفتن فاسه‌لوسی عقیم ماند؛ مضافاً بر اینکه نیروهای آقنجی دست به‌حملهٔ گسترده‌ای به‌فرماندهی اورنوس‌زاده علی‌بیگ علیه مجارستان زدند و هفتادهزار اسیر گرفتند.

پس از سیگیسموند درزمان آلبرت پنجم امپراتور آلمان و سلطان مجار[۱۸] در اختلافی که برسر سلطنت بوهم رخ‌داد[۱۹] دولت عثمانی نیزمداخله کرد؛ به‌این‌ترتیب که‌سلطان‌مراد دوم سفیری نزد لادیسلاس پادشاه لهستان فرستاد و پیغام‌داد در صورتی که روابط خود را با مجارستان قطع کند به‌کازیمیر جهت رسیدن به‌سلطنت بوهم کمك خواهد کرد. امادرهمین ایام، یعنی‌درسال ۱۴۳۹م، آلبرت‌در گذشت و کازیمیر بی‌رقیب ماند و لادیسلاس‌سوم‌پادشاه لهستان درسال ۱۴۴۰م با انتخاب اصیلزادگان و اشراف به‌سلطنت مجارستان بر گزیده شد.[۲۰]

۱۸. سیگیسموند‌درسال ۱۴۳۷م درگذشت ودامادش آلبرت به‌جای او به‌حکومت مجارستان‌رسید. آلبرت‌درسال ۱۴۲۳م با الیزابت دخترسیگیسموند ازدواج کرد و پس‌ازمرگ آلبرت‌چهارم دوك‌اتریش شد و به‌دنبال مرگ پدرزنش به سلطنت مجارستان انتخاب شد ویك‌سال بعد نیز به‌امپراتوری آلمان منصوب گردید.

۱۹. کاتولیکهای بوهم خواهان سلطنت آلبرت داماد سیگیسموند وارتودوکسها طرفدار به‌سلطنت رسیدن کازیمیر برادر لادیسلاس پادشاه لهستان بودند. علت مخالفت ارتودوکسها باسلطنت آلبرت این‌بودکه وی‌کاتولیك متعصبی‌بود و ارتودوکسها از شدت‌عمل وی علیه‌خود وحشت داشتند.

۲۰. مرگ آلبرت موجب بروز اختلاف بر سر انتخاب پادشاه در مجارستان نیز شد. گروهی از مجارها به‌خاندان آلبرت و الیزابت وفادار مانده، خواهان سلطنت پسر خردسال آلبرت که لادیسلاس نام داشت بودند. گروه دیگر که متنفذتر بودند تمایل داشتندکه لادیسلاس پادشاه لهستان به‌سلطنت مجارستان برگزیده شود. بر اثر این اختلاف نظر سه سال بین دوگروه مخالف‌درگیری‌ادامه‌یافت. سلطان لهستان‌برای‌دستیابی به‌سلطنت‌مجارستان ازدواج به‌الیزابت را پیشنهادکرد، ولی پاسخ رد شنید؛ لکن علی‌رغم آن، درحالی‌که درگیریها ادامه داشت، لادیسلاس در سال ۱۴۴۰م سلطنت مجارستان را نیز ازآن خود ساخت. اما این دستیابی به‌قدرت،شکل وحالت‌قطعی و بلامنازع نداشت بلکه‌اختلاف بین اوو الیزابت مادرلادیسلاس خردسال‌ادامه‌داشت. پاپ برای‌اینکه‌ترکها نتوانندازاین اختلافات‌به‌نفع خویش‌بهره‌برداری کنند کاردینالی‌را برای‌آشتی طرفین متخاصم به‌مجارستان فرستاد. لادیسلاس سلطان جدید مطمئن‌بودکه اگر بتواند دربرخورد با عثمانیها موفق به‌کسب پیروزیهایی بشودنظرمساعد مردم مجارستان را نیز به‌سوی خود جلب خواهد کرد؛ ولی دیگر نیازی به‌این امر باقی نماند، چراکه الیزابت درگذشت و لادیسلاس بلامنازع ماند.

درزمان لادیسلاس سلطان لهستان ومجار هم روابط عثمانی-مجارستان همچنان خصمانه بود. دراین ایام بلگراد تحت محاصرهٔ ترکها بود وترانسیلوانیا نیزدرمعرض هجوم مداوم آقنجیهای ترک قرارداشت(۱۴۴۲م). مزیدبیگ که اوایل درحملات خود به‌ترانسیلوانیا به‌موفقیتهایی دست یافته بود در نزدیکی هرمانشتاد مغلوب یکی از امرای مجاربه‌نام ژان‌هونیادشد[۲۱] وبه‌اتفاق دوپسرش به‌قتل‌رسید. سال‌بعد یك‌نیروی آقنجی به‌فرماندهی کولاشاهین‌پاشا اعزام شدکه او نیز مغلوب شد. همان‌طوری که بعداً به‌تفصیل شرح آن خواهدآمد یك لشکر صلیبی به‌سرکردگی لادیسلاس پادشاه مجار و با فرماندهی ژان‌هونیاد موفق به‌کسب پیروزی درجنگ موراوه و ایزلادی شد و دولت عثمانی را ناگزیر از عقد پیمان صلح کرد؛ ولی اندکی بعد این پیمان با تحریك‌پاپ شکسته‌شدوجنگ معروف‌وارنه به‌وقوع پیوست (۸۴۸ه‍ق/۱۴۴۴م).

طی این جنگ لادیسلاس کشته شد و قوای متحدان شکست خورد. به‌دنبال کشته‌شدن لادیسلاس ، پسر خردسال‌آلبرت پادشاه سابق مجار و امپراتورآلمان‌که او هم لادیسلاس نام داشت به‌سلطنت مجارستان برگزیده شد و ژان هونیاد نیابت سلطنت را به‌عهده گرفت.

۲۱. هونیادی یانوش (ژان‌هونیاد)که در تواریخ عثمانی‌به‌یانکو هونیاد معروف است وحکومت «اردل» ترانسیلوانیارا‌داشت تقریباًدرسال ۱۳۹۴ تا ۱۴۰۰م به‌دنیا آمده‌بود. یورگا‌مورخ رومانی او را یك دهقان‌زاده می‌داند و در بعضی از منابع تاریخی آمده است‌که وی فرزند نامشروع‌سیگیسموند پادشاه مجاربود. ولی به‌موجب یك‌سندموثق‌درسال ۱۴۰۹م‌سیگیسموند شهر هونیاد را درمقام «اقطاع» به‌یکی از امرای رومانی به نام ویکو می‌دهدکه دراین‌سند معتبر در بین پسران ویکو نام ژان‌هونیاد نیزآمده است.
(مراجعه‌شود به C.C. Giurescu,*Istoria Romanilor* II. 1,3.ed. Bucuresti 1940,s.34)
مادرهونیاد الیزابت مورسینی نام‌داشت. ژان‌هونیاد درسال ۱۴۴۰م از سوی لادیسلاس پادشاه لهستان و مجار به‌حکمرانی ترانسیلوانیـا منصوب شد . وی در سالهای ۱۴۴۲ و ۱۴۴۳م برآقنجیهای ترك پیروزشد وعثمانیهارا ناگزیر ازامضای معاهدهٔ ادرنه-سگه‌دین ساخت؛ ولی‌درسال ۱۴۴۴م دروارنه ازترکها شکست خورد وچون دراین جنگ، لادیسلاس پادشاه مجار کشته شده بود، هونیاد به‌نیابت سلطان جدیدکه پسر خردسال‌آلبرت و الیزابت بود و لادیسلاس ششم‌نام‌داشت انتخاب شد. ژان‌هونیاد در دومین‌جنگ قوصوه‌برای‌دومین‌بار از ترکها شکست خورد و در سال ۱۴۵۸م هنگامی‌که از بلگراد در مقابل حملات ترکها دفاع می‌کرد زخمی شد و بر اثر این زخم درگذشت . ماتیاس‌کوروِن‌که در سال ۱۴۵۸م به‌سلطنت مجارستان‌رسید پسر ژان‌هونیاد است.

آلمـان

دربدو تأسیس دولت عثمانی لودویق چهارم به‌امپراتوری آلمان بر گزیده‌شده بود. پاپ‌درصدد بر آمد تابه‌جای لودویق، شارل چهارم پسرفیلیپ زیبا پادشاه‌فرانسه را به‌امپراتوری آلمان منصوب کند. لودویق با پاپ در گیر شد وعنوان کرد که‌برای انتخاب امپراتور آلمان نیازی به‌تأیید پاپ نیست. اوسرانجام از سوی پاپ«مطرود» اعلام شد و شارل چهارم به‌امپراتوری آلمان انتخاب شد.

پس‌از شارل،معروف‌ترین امپراتور بر گزیده شده از خاندان لو کزامبور گ سیگیسموند ودامادش آلبرت‌دوم بود. سیگیسموند ازسال ۱۴۱۰ تا ۱۴۳۷ وآلبرت از سال ۱۴۳۸ تا ۱۴۳۹م امپراتوری آلمان را عهده‌دار بودند.

آلبرت برای جلو گیری ازپیشروی عثمانیها در روملی نیرویی به‌مقابلهٔ آنان اعزام داشت. پس‌ازآلبرت درزمان فردریق (۱۴۴۰-۱۴۹۳م) که به‌امپراتوری آلمان بر گزیدشده‌بود آقنجیهای عثمانی‌وارد مجارستان شدند وماتیاس کورون برای مقابله باآنان از امپراتوری آلمان کمك خواست؛ ولی موفقیتی به‌دست نیاورد و سرانجام ناگزیر ازعقدپیمان صلح با دولت عثمانی شد.

فرانســه

به‌هنگام تشکیل دولت‌عثمانی‌وگسترش قلمروآن جنگ صدساله بین‌انگلیس و فرانسه هنوز ادامه‌داشت. این جنگ متناوب توأم با متارکه‌های متعدد که از سال ۱۳۳۷ تا۱۴۵۲م ادامه داشت درزمان شارل هفتم پادشاه فرانسه پایان‌گرفت. درپایان جنگ کلیهٔ اراضی فرانسه دراختیار فرانسویها قرار داشت و یکپارچگی و وحدت دراین کشور به‌وجودآمده و به‌حالت خانخانی پایان داده شده‌بود.

سیاست شارل ششم

فتوحات عثمانیها درسال۱۳۸۴م (دوران سلطنت شارل ششم) دقت فرانسه‌را به‌خود جلب کرد و شارل دریافت که موفقیتهای سلطان‌مراد بیشتر رنگ وریشهٔ دینی

دارد . در سال ۱۳۹۱م صلیبیهایی که از قدس باز گشته بودند به‌شارل خبر دادند که سلطان‌مرادپادشاهی‌است خداترس وموقر وعاقل که بامغلوبان با انسانیت و گذشت رفتار می کند و شکست‌خوردگان در جنگ با او در ازای پرداخت خراجی بسیار اندك و ابراز صداقت، درآداب‌ورسوم واجرای قوانین خویش آزادند وجاسوسانی دارد که ازطریق آنان موقعیت اروپا مدام به‌اوگزارش می‌شود.[۲۲]

درسال ۱۳۹۱م شارل ششم درصدد تدارك جنگی علیه شرق بود که بیماری وی اجرای این نقشه راعقیم ساخت. شارل درسال ۱۳۹۵م شوالیه‌گری رادرفرانسه به‌وجودآورد. قصداو از این‌کارگرفتن سرزمینهای عثمانی و سوریه ومصر ازدست مسلمانان بود. فیلیپ دومزی‌یه‌که شخص بسیار متعصبی‌بود، تأثیر ونفوذ عمیقی در شخص شاه داشت.

فرستادهٔ سیگیسموند که در سال ۱۳۹۵م برای تدارك یك جنگ صلیبی علیه ترکها به‌فرانسه اعزام شده‌بود، جوّ از پیش‌آماده‌شده‌ای علیه مسلمانان مشاهده کرد و با استفاده ازاین شرایط فرانسه را علیه ترکها به‌فعالیت واداشت. دربخش‌مربوط به‌وقایع عثمانی‌دیدیم که قوای‌فرانسه‌درجنگ‌نیکبولی به‌دست‌بایزید به‌چه‌سرنوشتی دچار شد و چگونه ازبین رفت . البته بجز جنگ نیکبولی نیروهای فرانسه به‌اتفاق قوای ژان هونیاد اقدام به‌جنگ علیه عثمانیها کردند که از نظر اهمیت به‌پای جنگ مذکور نمی‌رسید.

انگلستان

ادوارد دوم پادشاه انگلیس که حکمرانی بی‌لیاقت بود در سال ۱۳۲۷م از سلطنت خلع و ادوارد سوم به‌جای او به‌سلطنت برگزیده شد . با وجود ادامهٔ یك جنگ صدساله با فرانسه معهذا درزمان این پادشاه زبان و ادبیات انگلیس در حال ترقی و تعالی بود. پس از اوپسرش ریچارد دوم به‌سلطنت رسید که فاقد مدیریت و

۲۲. گیبونس، ص ۱۸۵.

قدرت ادارهٔ امور کشور بود. وی باتصمیم پارلمان برکنار شد وهنری چهارم به سلطنت انتخاب شد و کشور به صورت یك حکومت مشروطه اداره شد.

نخستین تماس با ترکهای عثمانی

آغاز فعالیتهای عثمانیها همزمان بود با دوران سلطنت این پادشاه. درجنگ نیکبولی که به سال ۱۳۹۶م اتفاق افتاد انگلیس نیزبه کمك صلیبیها نیروفرستاد وجنگ صدسالهٔ نرماندی را به طور موقت تعطیل کرد.

پس از جنگ نیکبولی در اثنای محاصرهٔ استانبول هنری چهارم که هنوز به سلطنت نرسیده بود درصدد بود تا با نیروهای صلیبی به ترکهای عثمانی حمله ور شود. پس از وفات هنری چهارم که به سال ۱۴۱۳م رخ داد هنری پنجم درسال ۱۴۲۰م پیمانی با فرانسه بست و در نتیجهٔ ازدواج با دختر شارل ششم در واقع حق وراثت سلطنت فرانسه را به خود اختصاص داد. پس از مرگ او در زمان پسرش که داعیهٔ سلطنت فرانسه را داشت آتش جنگ صدساله که به خاموشی گراییده بود بازشعله ور شد. سرانجام شارل هفتم پادشاه فرانسه برانگلیسیها غلبه کرد و آنان را از خاك فرانسه بیرون راند (۱۴۵۲م).

فصل ۱۱

حوادث و وقایع دوران عثمانیها در آناطولی و روملی تا پایان جنگ آنکارا

برخورد خصمانه با امیرنشین قرامان

دولت عثمانی ابتدا بخشی از سرزمینهای متعلق به‌قراسی و سپس باقیماندهٔ اراضی این امیرنشین را که دولتی همجوار باآناطولی بود به‌تصرف خود درآورد؛ آنگاه‌شهرهای گرمیان را که از سوی‌سلیمان‌شاه امیر گرمیان به‌عنوان جهیزیهٔ‌دخترش در نظر گرفته شده بود اشغال کرد و پس آنگاه بعضی از شهرهای مهم بنی‌حمید را خریداری کرد و بدین‌سان با امیرنشین قرامان همسایه شد.

قرامانیان که نخست در ارمناك و موت حکومتی تشکیل داده بودند چون پس از تصاحب قونیه‌وحوالی آن‌خودرا وارث سلجوقیان آسیای صغیر می‌انگاشتند، لذا نمی‌توانستند موجودیت حکومت آل‌عثمان را برخود هموار سازند و حکومتی را که‌نخست به‌صورت عشیرهٔ‌مرزنشین‌بود ولی دراندك‌مدت توانسته‌بود بادست‌یافتن به‌پیروزیهایی قلمرو خویش را گسترش دهد و برای خود ارزش و اعتباری در بین حکومتهای موجود آن‌زمان کسب کند، بپذیرند.

تجاوز امیر قرامان به‌خاك عثمانی

در اواخر قرن چهاردهم علاءالدین علی بیگ حکمران امیرنشین قرامان بود. این شخص قبل از سال ۷۸۳هق/۱۳۸۱م با دختر مراد اول حکمران عثمانی، یعنی ملك‌خاتون[1] که در تواریخ به‌نفیسه سلطان معروف است، ازدواج کرده و در نتیجهٔ این وصلت با عثمانیها نسبت سببی پیدا کرده بود؛ لکن تصرف آنکارا و سپس آق‌شهری در شمال و تصاحب یالواچ، قره‌آغاچ، بلك‌شهری و سیدی‌شهری در غرب توسط عثمانی سبب شد که این دولت با دولت قرامانیان همسایه‌شود. این همجواری و نیز گسترش تصرفات عثمانی در روملی و آناطولی، علاءالدین بیگ را وحشت‌زده کرده بود. حتی پیش از آنکه عثمانیها موفق به تصرف این مناطق بشوند، اشغال آنکارا توسط اورخان بیگ خود حساسیت قرامانیان را برانگیخت، به‌طوری که در سال ۱۳۶۲م پس از مرگ غازی اورخان، قرامانیان با تحریك اخیها که نفوذ فوق‌العاده‌ای در آنکارا داشتند سبب شدند که این شهر از تصرف عثمانیها خارج شود. باری، علاءالدین علی بیگ که قصد تصاحب سرزمینهایی را که عثمانیها از بنی حمید خریداری کرده بودند، داشت در انتظار درگیری دولت عثمانی در روملی بود و برای نیل به‌هدف خویش پادشاه بسنه را علیه عثمانیها تحریك می‌کرد.

در واقع نیز امیر قرامان با استفاده از درگیری عثمانیها در روملی بلافاصله درمرزهای غربی عثمانی دست به‌تعرض زد و بلك‌شهری خریداری شده از بنی حمید را به‌انضمام چند شهر دیگر اشغال کرد (۷۸۸هق/۱۳۸۶م). بنابه‌روایتی کمال‌الدین حسین بیگ از امرای بنی حمید که عثمانیها باتوسل به‌تهدید شهرهای او را خریداری

۱. نام دختر سلطان مراد خداوندگار در منشآت فریدون بیگ (ج۱/ص۱۰۳) نفیسه‌سلطان آمده است؛ درحالی که در آن ایام حتی به‌دنبال اسم دختران سلاطین نیز کلمهٔ خاتون آورده می‌شد. دردفتر مربوط به‌قونیه در بخش مربوط به‌قرامان که تحت‌شمارهٔ ۵۴۸ در آرشیو نخست‌وزیری نگهداری می‌شود چنین آمده است: «مدرسهٔ موقوفهٔ ملك‌خاتون بنت سلطان مرادبن اورخان ابن‌عثمان‌غازی درقرامان». از این نوشته چنین برمی‌آید که نام‌دختر سلطان‌مراد، ملك‌خاتون بوده است. باز درهمین دفتر ثبت شده است که «وقف آرامگاه خاتون در مدرسهٔ مذکوره به‌نام‌خاتونیه»، که‌اشاره‌ای به‌مدرسه و آرامگاه خاتونیه‌است. با توجه به‌اینکه مدرسهٔ‌خاتونیه در سال ۷۸۳هق/۱۳۸۱م بنا شده، لذا این مدرسه قبل از ازدواج وی با علاءالدین بیگ احداث شده‌است.

کرده‌بودند، برای بازپس گرفتن آنها باقرامانیان همکاری می کرده‌است.[۲]

حرکت سلطان‌مراد به‌آناطولی

به‌محض اینکه خبر تجاوز امیر قرامان به‌سلطان‌مراد رسید وی وزیر چندرلی خیرالدین‌پاشا را در روملی مستقر ساخت وپسرش علی‌چلبی را که قاضی‌عسکربود به‌وزارت منصوب کرد وبه‌اتفاق اوعازم آناطولی‌شد.[۳] دراین لشکرکشی بجزقوای عثمانی نیروهای کمکی امپراتوربیزانس، دسپوط صرب،امیر کوستندیل و تاتارهای سراج که طبق پیمان تعهد کرده‌بودند درمواقع لزوم سرباز در اختیار دولت عثمانی قراردهند نیز شرکت داشتند. بجزآن، قوای امیرنشین چندرلی (قسطمونی) نیز که تحت‌الحمایهٔ عثمانیها بود، حضورداشت. پادشاه زمستان را در بورسه سپری کرد.

هنگام اقامت سلطان‌مراد دربورسه نماینده‌ای از سوی امیر قرامان به‌حضور او رسید. وی پیغام داده‌بود: اگر نیت‌صلح داشته‌باشی حاضر به‌مصالحه‌ام، والا من نیز به‌اندازهٔ تو نیرو در اختیار دارم وآمادهٔ جنگ هستم .سلطان‌مراد به‌فرستادهٔ قرامانیان گفت: هنگامی که من در روملی درگیر بودم و غزا می کردم او با من ازدر دشمنی درآمد و ازپشت به‌من خنجر زد ؛ بنابراین تا حق چنین کسی راکف‌دستش نگذارم بازنخواهم گشت‌وبه‌چنین شخصی اعتماد نخواهم کرد. وبا این پیغام‌فرستاده را بازگردانید.

به‌سلطان‌مراد که زمستان را در بورسه می گذرانید خبر رسید که وزیر خلیل خیرالدین‌پاشا درقصبهٔ‌ینی‌جهٔ واردار بیمارشده ودر سرز درگذشته‌است؛ ازاین‌روی

۲. سلطان‌مرادشخصی به‌نام محمودبیگ را برای ادارهٔ امور شهرهای خریداری‌شده‌از بنی‌حمید گمارده‌بود. علاءالدین‌بیگ بااستفاده از درگیری پادشاه عثمانی در روملی با عنوان‌کردن اینکه یالواج‌وقره‌آغاج را از بنی‌حمید خریداری‌کرده است این‌دوشهر را با توسل به‌زور اشغال‌کرد وضمن‌ارسال نامه‌ای به‌سلطان‌مراد، به‌اطلاع اورسانید‌که بك‌شهری وسیدی‌شهری به‌عثمانیها تعلق دارد (منشآت فریدون‌بیگ، ج۱/ص۱۵۷ و ۱۵۸ ، نامه‌های محمودبیگ و علاءالدین‌بیگ).

۳. «خیرالدین‌پاشا را در روملی‌گذاشت، او را رئیس‌القضات‌کرد و روملي را تماماً به‌دست او سپرد وپسر او علی‌پاشا راکه نوجوانی‌بود به‌وزارت منصوب‌کرد. واردآناطولی‌شد وبه‌بورسه آمد.» (تاریخ نشری،ص ۲۱۶ و ۲۱۷).

علی‌پاشا پسر او را برای انجام مـراسم مربوط بـه‌فوت پدرش به‌سرز اعزام کـرد. علی‌پاشا جسد پـدر را از سرز به‌ازنیق آورد و او را در آرامگاهش بـه‌خاك سپرد (۱۳۸۷م).

مرادپس‌ازآنکه بورسه‌راترك گفت به‌کوتاهیه رفت ودرآنجا به‌انتظاررسیدن علی‌پاشاماند. دراین‌بین دومین‌فرستادهٔ امیر قرامان باپیشنهاد صلح به‌حضوراورسید. اما این فرستاده هم پـاسخ رد شنید و سلطان‌مراد به گزافه‌گوییهای این فرستاده نیز در مورد قدرت نظامی امیرقرامان وقعی ننهاد.[۴] وقتی‌که اردوی عثمانـی به‌قره‌حصار آفیون رسید چندرلی‌زاده علی‌پاشا نیز به‌اردو ملحق شد. پس از مذاکره‌ای تصمیم به‌جنگ گرفته شد.

شکست امیـرقرامـان

بنا به‌اظهار فرستادهٔ قرامانیان تعداد نفرات قوای عثمانی هفتادهـزار بود.[۵] علاءالدین‌بیگ امیرقرامان نیز بجز نیروهای خودی، نیروهای ترکمن طورقود، وارساق و بـایبورد و قوای تاتارهای‌تبرگ، سمه‌غر، باریم‌بای، چاغازان، سغه و توسبوغا را دور خود گردآورده بودکـه بنا به‌گفتهٔ خود امیرقرامان تعداد نیروهـای قرامانیان ازعثمانیهابیشتربود.

نیروهای عثمانی از مرز قرامان گذشتند و به‌سوی قونیه پیش رفتند. یك‌منزل مانده به‌قونیه آرایش جنگی گرفتند. سلطان‌مراد درقلب لشکرجای گرفت و نیروهای

۴. سفیرقرامانیان باشنیدن پاسخ رد سلطان‌مراد خطاب به‌اوچنین گفت: «خاطرسلطان‌مستحضر باشدکه امیرقرامان لشکری داردکه کم ازلشکرسلطان نیست. قصدما ازپیشنهاد صلح این است‌که‌کسی براثرجنگ تلف نشود، والا تعداد لشکریان ما از تعداد لشکریان شماکمتر نیست.» پادشاه باشنیدن سخنان سفیرچنین‌پاسخ می‌داد: برو« به‌پسرقرامان‌بگوی‌که قوای‌خود را بیاور وآنچه سخن وهنرداری بگوی وعرضه بدار ومردانگی وشجاعت نشان بده. کاررا یکسره بایدکرد. ما امسال ازجنگ باکفار بازماندیم؛ پس‌حداقل شراورا باید دفع‌کنیم.» وسفیررا بازگردانید (تاریخ نشری، ج۱/ص۲۲۲ و۲۲۳).

۵. «امیرقرامان ازفرستادهٔ خود دربارهٔ تعداد نیروهای عثمانی سؤال‌کرد و اوگفت‌که من خود اززبان سلطان‌عثمانی شنیدم‌که‌گفت هفتادهزار است اما همه دلاوروجنگجویند. پسرقرامان خوشحال شد وگفت‌که تعدادلشکریان من ازاین بیشتر است وپسرعثمان جرأت‌آن‌را ندارد که به‌جنگ‌ما بیاید.» (تاریخ‌نشری، ج۱/ص۲۲۲ و۲۲۴).

پیاده را در پیش و سواره‌نظام را در دنبال مستقر کرد. جناح چپ را به‌پسر بزرگش بایزید سپرد و فرماندهی سربازان قسطمونی و دوهزار سرباز صرب و نیروهای فیروزبیگ را به‌وی محول کرد. پسر کوچکش یعقوب‌بیگ و ساری‌تیمورتاش بیگلربیگ آناطولی را درجناح‌راست‌مستقر کرد که قوای قراسی، اگدیر وتاتارهای سراج و سربازان کوستندیل تحت‌فرماندهی او بودند. آنگاه قراتیمورتاش‌پاشا را با نیروهای روملی در مرکز سپاه و تیمورتاش‌بیگ، «سوباشی» سیوری‌حصار را، در پشت وسایر نیروهارا درچپ وراست جای‌داد.

علاءالدین‌بیگ امیرقرامان نیز در قلب سپاه خویش جای‌گرفت. تاتارهای سمه‌غر و چاغازان و بارمبای وطولا را در جناح چپ جای داد و قوای تبرگ و ساوجی و ترکمنهای‌وارساق در جناح راست مستقر شدند. امیرقرامان به‌خاطر عدم اعتماد به‌تاتارها فرماندهی هردوجناح را به‌ترکمنها سپرده بود.

درجنگ شدیدی که نزدیك قونیه رخ داد قوای عشیره‌ای امیرقرامان مغلوب نیروهای باتجربه و منظم وتعلیم دیدهٔ عثمانی شد. علاءالدین‌بیگ اردوگاه را ترك گفت و گریخت وکلیهٔ‌اموالش به‌خاطرشجاعت وازجان‌گذشتگی قراتیمورتاش‌پاشا به‌وی داده شد و به‌روایتی به‌مقام وزارت نیز منصوب شد. شاهزاده بایزید هم‌که در این‌جنگ سخت همت به‌خرج‌داده بودازغنایم‌سهمی‌چشمگیر برد وبه‌اولقب«یلدرم» (صاعقه) داده شد.[۶]

علاءالدین‌بیگ به‌قلعهٔ قونیه‌گریخت ودرآنجامحاصره‌شد. سلطان‌مراددستور داد که هیچ سربازی حق تجاوز و دستیازی به‌اموال مردم عادی را ندارد. بعضی از سربازان صرب که برخلاف‌این‌دستورعمل کرده بودنداعدام شدند. علاءالدین‌بیگ بامشاهدهٔ طولانی‌شدن محاصرهٔ قونیه پیشنهاد صلح کرد وهمسرش ملك‌خاتون‌راکه دخترسلطان‌مراد بود به‌وساطت نزدسلطان عثمانی فرستاد. سرانجام علاءالدین‌بیگ به‌اردوگاه عثمانیها آمد؛ دست پدرزنش را بوسید وآشتی کرد. سلطان‌مراد به‌سوی

۶. اولیاچلبی می‌نویسدکه لقب«یلدرم بایزید» ازسوی امیرسلطان داده شده بود. باتوجه‌به‌اینکه امیرسلطان داماد بایزید بود و درآن ایام نوجوانی بیش نبود، این‌نظریه نمی‌تواند درست باشد.

بك‌شهری حمله برد وچندروزه آنجارا تصرف کرد و به‌بورسه بازگشت (۷۸۹هق/ ۱۳۸۷م).[۷]

غلبهٔ سلطان‌مراد بر امیرقرامان که مقتدرترین امرای آناطولی بود، برقدرت و اعتبار عثمانیها درآناطولی افزود. همین‌مسأله سبب‌شد که درنخستین جنگ‌قوصوه وقتی سلطان‌مراد علیه دشمن مشترك از امرای آناطولی نیروی کمکی خواست آنان بلافاصله دعوت او را اجابت کردند. علت‌توافق سریع سلطان‌مرادباعلاءالدین بیگ اوضاع حساس روملی بود.

اتحاد بالکان پس ازشکست پلوشنیق و جلوگیری ازشرکت بلغارها درجنگ

سومین اتحاد دربالکان علیه عثمانیها

توارتکو پادشاه بسنه، لازار دسپوط صرب وپرنسهای خروات وآلبانی‌پیمان اتحادی برای مقابله باخطرهجوم مجارها از شمال وترکها ازجنوب بسته بودندکه درحقیقت انگیزهٔ اصلی عقد این پیمان اقدام به‌حمله علیه ترکها بود. متحدان قصد داشتند هنگامی که ترکهای عثمانی درگیر مسائلی شدند با استفاده از فرصت دست به‌حمله علیه‌آنها بزنند. دراین مورد باقرامانیان نیز به‌توافق رسیده بودند.

۷. نشری تاریخ ورود سلطان‌مراد به‌آناطولی‌را به‌منظور شرکت دراین‌جنگ، سال ۱۳۸۶م قید کرده است. ازآنجاکه پادشاه زمستان آن‌سال‌را در بورسه‌گذرانیده بود بنابراین جنگ‌سال بعد صورت‌گرفت. و باز می‌دانیم که چندرلی‌خیرالدین‌پاشا درسال ۷۸۹هق/۱۳۸۷م پیش ازحرکت سلطان از بورسه به‌قصدجنگ باقرامانیان، درگذشته بود. در **منشآت فریدون‌بیگ**(ج ۱/ ص ۱۰۸) آمده است که سلطان‌مراد طی نامه‌ای به‌سلطان‌احمد حکمران جلائریه می‌نویسد که جنگ با قرامانیان روز چهارشنبهٔ ماه شوال سال ۸۸۸هق/۱۳۸۶م در دوفرسخی قونیه رخ داده است که در این جنگ چندرلی‌زاده علی‌پاشا مقدم‌الجیش بود و جناح راست را تیمورتاش‌پاشا بیگلر بیگ‌روملی‌فرماندهی می‌کرد واداره جناح‌چپ‌راساروجه‌پاشا بیگلر بیگ آناطولی‌به‌عهده داشت. همچنین‌آمده است که حملهٔ قرامانیان به‌قلب سپاه‌ترك‌را بایزیددفع کرد. درحالی‌که این‌جنگ یك‌سال پس ازتاریخ قید شده در **منشآت** رخ‌داده است. **منشآت** در شرح وقایع قرن چهاردهم وپانزدهم از این اشتباهات دارد.

حکمران عثمانی پس از آنکه باعملیات برق‌آسایی امیرقرامان را ناگزیر از پذیرفتن صلح کرد با یك نیروی بیست‌هزارنفرهٔ آقنجی که فرماندهی آن‌را شاهین‌پاشا فرمانده مرزی به‌عهده داشت[۸] به‌قلمرو پادشاه بسنه متفق امیرقرامان حمله برد.[۹] ولی خصم که از این حمله آگاه شده بود اقدام به‌دفاع به‌موقعی کرد و نیروهای دسپوط صرب وپادشاه بسنه که تعدادشان به‌سی‌هزار می‌رسید نزدیك رود توپلیجه در محلی به‌نام پلوشنیق بانیروهای عثمانی روبروشدند.[۱۰] نیروهای عثمانی شکست وحشتناکی خوردند، به‌طوری که تنها پنج‌هزار نفر از آنها جان سالم از معرکه به‌در بردند (۱۳۸۷م).[۱۱]

این شکست سبب شد که اقدامات پنهانی خروات، لهستان، مجارستان و پرنسهای بالکان علیه عثمانیها علنی شود و دست به‌فعالیت آشکار بزنند. به‌موجب نقشه و برنامهٔ تنظیمی، لازار و توارتکو و ژرژکاستریوتا پرنس آلبانی پیشقدم حمله

۸. در تاریخ نشری (ص۳۶) و تاج‌التواریخ،(ج۱/ص۱۱۰) آمده است که فرماندهی نیروهای ترك در این جنگ با لالاشاهین‌پاشا بوده‌است. بنا به‌نوشتهٔ عاشق‌پاشازاده(ص۶۱) لالاشاهین‌پاشا چند سال قبل از این جنگ درگذشته و به‌جای او تیمورتاش‌پاشا بیگلربیگ شده بود. در تاریخ نشری تاریخ مرگ لالاشاهین‌پاشا پس‌ازجنگ پلوشنیق قید شده است (ص ۲۴۰ و ۲۴۱). صاحب تاج‌التواریخ می‌نویسد که تیمورتاش‌پاشا به‌هنگام جنگ قرامان، بیگلربیگ روملی بود که به‌سبب پیروزیهایی که در این جنگ به‌دست‌آورد به‌مقام وزارت نیز رسید(ج۱/ص۱۰۴). نشری می‌نویسد در جنگ قرامان تیمورتاش همراه قوای کمکی گرمیانیان بوده است، که این شخص کس دیگری جز قراتیمورتاش‌پاشا است. نکتهٔ جالب اینکه در تاریخ ازسه تیمورتاش نام برده شده است که یکی بیگلربیگ، دومی فرمانده نیروهای گرمیانیان و سومی فرمانده نظامی سیوری‌حصار بوده‌است. بیگلربیگ روملی قراتیمورپاشا است. در «قیود وقفیه»(دفتر مقاطعهٔ ۳، ص۹۹) آمده است که شاهین‌لالاعزالدین خانقاهی درقریهٔ آلپاغوت دارد که تاریخ وقف آن ۷۹۵هق/۱۳۹۲م است. شاهین‌پاشایی که در پلوشنیق شکست خورد کسی غیر از شاهین‌پاشا فرمانده مرزی است واحتمالا این‌شخص باید کولا شاهین‌پاشا باشد.

۹. نشری (ص ۲۳۶ و۲۳۷) می‌نویسد که حملهٔ عثمانیها به‌بسنه به‌توصیهٔ فرماندهٔ قلعهٔ اشقودره صورت گرفت که تابع دولت عثمانی‌بود. وسپس اضافه می‌کند که این توصیه برمبنای حیله و توطئه‌ای صورت گرفته بود.

۱۰. پلوشنیق نزدیك رود توپلیجه ازشعبات طونه است که به‌نهر موراوه می‌ریزد. این‌رودنزدیك قصبهٔ نیش به‌موراوه می‌پیوندد.

۱۱. به‌نظرمی‌رسد که واقعهٔ پلوشنیق دراثنای جنگ باقرامانیان ویا بلافاصله پس ازخاتمهٔ این جنگ رخ داده است. توافق عجولانهٔ سلطان‌مراد با قرامانیان نیز این احتمال را تقویت می‌کند.

به‌عثمانیها‌شدند. آنان با بلغار و آلبانی و پرنسهای صربستان نیز به‌توافق رسیده‌بودند و پرنس‌افلاق نیزقول داده بودکه دراین‌جنگ شرکت کند.

ایوانکو پسردوبریتیچ پرنس بلغار نیزکه حکمران دوبریچهٔ دریای‌سیاه بود چنین وعده‌ای‌داده بود.[12] ضمناً ونیز وخروات هم همچون‌امیر افلاق قول‌مساعد داده بودند،ولی جمهوری ونیز به‌قول خود عمل‌نکرد وبیطرف ماند.

جلوگیری ازشرکت بلغارها درجنگ

سلطان‌مرادبه‌محض‌اینکه توسط‌جاسوسان‌خودازاین‌اتحادباخبرشدخونسردی خویش‌را ازدست نداد ودستخوش اضطراب ودستپاچگی نشد وخود را برای یك حرکت‌حساب‌شده و دقیق آماده کرد. ازیك‌سو به‌منظور جلوگیری ازورودبلغارستان به‌پیمان اتحاد وشرکت درجنگ علیه عثمانی[13] درسال ۱۳۸۸م یك نیروی سی‌هزار نفری به‌فرماندهی وزیر اعظم چندرلی‌زاده علی‌پاشا به‌سوی بلغارستان فرستاد و از سوی دیگربرای مقابله باپیمان بالکان ازامرای آناطولی یاری خواست.[14]

علی‌پاشا با در نظرگرفتن احتمال کمك صربستان به‌بلغارها بسرعت حرکت کرد واز نادر گچیدی درشرق گذشت؛ بالکان‌را پشت‌سرنهاد و پیره‌وادی، شومنو و ترنووا مرکز حکومتی بلغاررا به‌تصرف درآورد. پادشاه بلغار به‌نیکبولی گریخت. علی‌پاشادرصدد تصرف وارنه که دراختیار ایوانکوپرنس‌دوبریچه بود برآمد، ولی باخواهش جمهوری ونیزکه باعثمانیها روابط‌دوستانه داشت ازاین‌کارمنصرف شد؛

۱۲. سلطان‌مرادکه دریی شکست پلوشنیق آمادهٔ جنگ می‌شد، «فرمود تا کفارخراجگزار باسازو برگ آماده شوند. جملگی باکوستندیل وسراج آمادهٔ همکاری شدند، ولی دوکافر عاصی شدند ونیامدند، یکی سومانوس(شیشمان‌پادشاه بلغار) پسرالکساندروس و دیگری دوبریچه. این دوملعون ازفرمان‌سلطان سرپیچی کردند وبه‌اردو نپیوستند.» (تاریخ نشری،ص۲۲۴و۲۲۵).

۱۳. چندرلی‌خلیل‌خیرالدین‌پاشا درسال ۷۸۹ق/۱۳۸۷م در ینی‌جهٔ «واردار» واقع در نزدیکی سلانیك بیمار شد و به‌سرز منتقلش کردند و درآنجا درگذشت . جسدش را پسرش علی‌پاشا به‌ازنیق حمل‌کرد وخود به‌جای پدر به‌وزارت منصوب شد.

۱۴. وقتی‌خبراتحاد علیه عثمانیها به‌سلطان رسید، «به‌علی‌پاشا فرمود: به‌اطراف واکناف،کسان بفرستید ولشکرگردآورید. فرستادگان این‌حال‌را به‌قرامان‌تکه،آیدین، منتشا وصاروخان وجمیع ملك مجاور اعلام‌کردند و جمله پذیرفتند وکمرغزا به‌میان بستند. امیران ممالك اطراف واکناف عثمانی، خاص وعام، نزد سلطان جمع‌آمدند.» (تاریخ‌نشری، ص ۲۴۵).

در امتداد نهرطونه پیش رفت و سیلستره و نیکبولی‌راکه زیر نفوذ حکومت افلاق بود متصرف‌شد وحتی یرگویی راکه متعلق به‌این‌حکومت بود به‌طورموقت اشغال کرد.

به‌این ترتیب عملیات سریع چندرلی‌زاده پادشاه بلغارستان شیشمان‌رابه‌زانو درآورد ومانع ازپیوستن اوبه‌پیمان اتحاد وغافلگیری نیروهای عثمانی‌شد. به‌دنبال این موفقیت بزرگ‌که از نظر نظامی سخت حایز اهمیت بود ، نیروهـای عثمانی «شهر کوی» (خارپوط) را از تصرف نیروهای صربستان کـه به‌کمك بلغارها آمده بودند خارج ساختند و آن را بازپس‌گرفتند.[۱۵] یاخشی‌بیگ پسر قراتیمورتاش‌پاشا درصدد حمله به‌خاك صربستان بود، ولی به‌امر سلطانمرادکه تصمیم گرفته بودکلیهٔ نیروهـای رزمنده را تحت فرمـاندهی خویش جمع‌آورد حمله به‌صربستان انجام نگرفت.

نخستین جنـگ قوصـوه

(۷۹۱ق/۱۳۸۹م)

سلطان‌مراد دراثنای عزیمت به‌جنگ قوصوه‌که‌آخرین جنگ اوبود پنج‌تن از امرای‌آناطولی‌را برای حفاظت ازآن سرزمین انتخاب‌کرد وسپس وارد روملی

۱۵. علی‌پاشا پس‌ازحل مسألهٔ بلغارستان، شهرکوی‌را تصرف‌کرد؛ ولی لازار دسپوط صرب‌برای بازپس‌گرفتن آن‌یکی ازفرماندهان لشکرش‌به‌نام دیمیتری پسریووند را مأمور بازپس‌گرفتن آن‌کردکه وی موفق‌شد به‌یاری‌مسیحیان‌قلعه‌را بازپس‌بگیرد. ازاین‌روی نیرویی‌به‌فرماندهی تیمورتاش پاشازاده یاخشی‌بیگ به‌آن‌سو اعزام شد و صربها قلعه‌را تخلیه‌کرده،گریختند . یاخشی‌بیگ نظر سلطان را در مورد تعقیب و یا عدم تعقیب آنان خواستار شد؛ سلطان‌مراد احتمالاً برای احتراز از تکرار حادثه‌ای نظیر فاجعهٔ پلوشنیق دستور داد از دنبال‌کردن صربها خودداری‌کرده، به‌لشکر بپیوندند (تاریخ نشری، ص ۲۶۰ــ۲۶۲).

در تاریخ نشری درمورد عملیات بلغارستان توسط چندرلی‌زاده علی‌پاشا مطالب مفصلی وجوددارد (ص۲۴۲ــ۲۴۶) که **تاج‌التواریخ** نیزازآن‌کتاب مطالب‌مربوط به‌جنگ بلغارستان را نقل‌کرده است . عاشق‌پاشازاده در مـورد عملیات بلغارستان مطلبی ندارد و در تاریخ اروج‌بیگ و لطفی‌پاشا اصلاً اشاره‌ای به‌این مسأله نشده‌است. یورگا دراین باره اطلاعات مختصری داده است.

شد.[۱۶] ازپسرانش بایزید والی کوتاهیه‌وحمیدویعقوب والی بالیکسری‌را دراین‌جنگ به‌همراه خود برد و نیروهایی‌راکه از امرای آناطولی خواسته بود به‌جمع سربازان تحت‌فرمانش افزود.[۱۷] بجزاین‌عده، امرای‌صرب[۱۸] مقدونیه که تحت‌الحمایهٔ عثمانیها بودند ، سراج بیگ سرکردهٔ تاتارهای دوبریچه‌و کنستانتین پرنس کوستندیل نیز با نیروهای خود درالتزام رکابش بودند. در این بین یك‌فرمانده با تجربهٔ آقنجی، یعنی غازی‌اورنوس‌بیگ که‌ازسفرحج‌باز گشته بود، به‌اردو ملحق شد وحضوراودرچنین جنگی سبب‌افزایش روحیهٔ قوای ترك شد.

آخرین تصمیم

علی‌پاشا وزیر اعظم که مسألهٔ بلغارستان را حل کرده بود به‌یانبولی باز گشت و درآنجا به‌سلطان پیوست. نیروهای‌عثمانی از راه اختمان[۱۹]ــ واقع در بین صوفیه وتاتاربازاری‌ــ،صوفیه، کوستندیل وقراتروه به‌سوی دشمن‌حرکت‌کردند.دراین‌بین نمایندهٔ صرب آمده، ضمن رجزخوانی آمادگی صربستان‌را برای جنگ اعلام‌کرد.

۱۶. سلطان‌مراد قبل از ورود به‌روملی برای محافظت ازآناطولی پنج پهلوان مورد اعتماد و بهادر را تعیین فرمود. تیمورتاش‌پاشا امیر ایشقلی وصندوقلی وکوتاهیه شد؛ ولایت‌انقوره (آنکارا)را به‌فیروزبیگ تفویض کرد؛ سومی‌تیمورتاش، «سوباشی» سیوری‌حصار وسقاریه‌شد؛ قوتلی‌بیگ فرمانروای اگریدور بود؛ وآق‌شهر زیر فرمان هوجابیگ قرارگرفت (تاریخ نشری، ص ۲۴۶ و۲۴۷).

۱۷. امرای جاندار،گرمیان، صاروخان، منتشا، آیدین وحمید قوای کمکی برای اردوی‌عثمانی اعزام کرده بودند (تاج‌التواریخ، ج۱/ص ۱۱۵). در منشآت فریدون‌بیگ ، (ج۱/ص ۱۱۲) درمتن فرمانی که به‌دنبال فتح قوصوه صادر شده بود ازقوای قسطمونی ، حمید، منتشا، تکه وگرمیان نام برده شده و ذکری از قوای صاروخان وآیدین به‌میان نیامده است . در تاریخ‌نشری (ص۲۴۰) از قوای قرامان، تکه،آیدین وصاروخان بحث نشده و از سربازان قسطمونی ــ نیروهای شاخهٔ قسطمونی‌جندار(جاندار) ــ وبنی‌حمید سخن نرفته است. اعزام نیروی‌کمکی ازطرف امیران شاخهٔ حکومت جندار به‌سبب‌آنکه تحت‌الحمایهٔ عثمانیها بودند امری طبیعی می‌نمود. امیربنی‌حمید نیرویی به‌همراه پسرش مصطفی‌بیگ اعزام داشته بود (تاریخ نشری، ص ۴۹۴).

۱۸. این‌امرای صرب عبارت بودند از دراقوس وپسران امیرصربستان جنوبی.

۱۹. وقتی به‌اختمان می‌رسیم راه دوشاخه می‌شود : یکی از سرخه و نیش و شهرکوی می‌گذرد و دیگری ازکوستندیل . بنابه توصیهٔ سراج‌بیگ و تصویب و تأیید سربازان ، راه سمت چپ انتخاب شد و به‌کوستندیل رفتند . امیرکوستندیل ، یعنی کنستانتین ، به‌آنان ملحق شد و راهنمایی نیروهارا به‌عهده گرفت (نشری، ص ۲۶۴ و ۲۶۵).

نیت اصلی آمدن این فرستاده در واقع ارزیابی اردوهای عثمانی بود. جلسهٔ جنگی تشکیل شد و به‌اکثریت آراء قرار براین شد که به‌منظور پیشدستی به‌دشمن و اتخاذ موضع مناسب، پیشروی کنند. اردو به‌سوی پرشتینه مرکزحکومتی لازار به‌حرکت درآمد.

فرماندهی نیروی طلایهٔ سپاه‌عثمانی‌را غازی اورنوس‌بیگ وپاشایگیت به‌عهده داشتند. وقتی سپاه‌عثمانی به‌دشت قوصوه رسید با قوای متحدان روبرو شد. دشت قوصوه که مجارها به‌آن«ریکوماژو » می‌گفتند درجنوب سه کیلومتری پرشتینه، بین اسقوپ وپرشتینه، قراردارد. عدهٔ نیروهای متحدان بیش‌ازنفرات قوای‌عثمانی‌بود. بنابه‌نوشتهٔ منابع صرب، نیروهای عثمانی درمسیر خود دست به‌هیچ عمل نامناسبی چون یغما وغارت نزده بودند.

وقتی نیروهای ترك با دشمن روبرو شدند، سلطان‌مراد فرمان شروع نبرد را داد؛ ولی‌اورنوس‌بیگ عرض کرد که به‌سبب گرما و نیزخستگی افراد،جنگ به‌روز بعد موکول شود،که چنین‌شد.[۲۵]

آرایش جنگی دوطرف متخاصم

این جنگ که سرنوشت عثمانیهارا دربالکان تعیین می‌کرد بنا به‌نوشتهٔ منابع صرب روز بیستم حریزان ۱۳۸۹م و به‌موجب منابع ترك به‌حساب تقویم سه‌شنبه شانزدهم شعبان سال ۷۹۱ه‌ق/ ۱۰ آگوست ۱۳۸۹م در صحرای قوصوه رخ داد.[۲۱] درجناح راست قوای تیمورتاش‌پاشا[۲۲] و اورنوس‌بیگ و سایر امرای باتجربه

۲۵. «اورنوس، عساکر کفار را دید و به‌سلطان خبرآورد. سلطان گفت: باید هم‌اکنون بجنگیم. اونورس گفت، آفتاب داغ است وسپاه خسته ودشمن‌خشمگین؛ امروز آرام کنیم. سلطان آن‌را صواب دید.» (تاریخ نشری، ص۲۷۶ و ۲۷۷).

۲۱. اشاره به‌بیستم حزیران درمتن بنا به‌استدلال گیبونس باتکیه برپاره‌ای منابع است. زیره‌چك ویورگا بااستناد به‌حوادث و وقایع صرب، ۱۵ حزیران را معتبر می‌دانند. در تاج‌التواریخ و تاریخ خیرالله افندی به‌نقل از هشت‌بهشت روز وقوع جنگ، چهارم رمضان ۷۹۱ه‌ق/۲۷ آگوست ۱۳۸۹م قید شده است. در منشآت تاریخ فتحنامهٔ صادره پس از پیروزی قوصوه اواسط ماه شعبان ذکرشده که اشتباه است.

۲۲. درآن زمان سه تیمورتاش‌پاشا بود: قراتیمورتاش، ساری‌تیمورتاش و بیاض‌تیمورتاش پاشا. قراتیمورتاش‌پاشا که هم‌وزیر وهم بیگلربیگ بود درجنگ قوصوه شرکت داشت.

به‌فرماندهی شاهزاده‌بایزید والی کوتاهیه وحمید قرار داشت، وفرماندهی جناح چپ با امیرقراسی یعقوب بیگ بود که ساروجه‌پاشا بیگلربیگ آناطولی وقوای قسطمونی، گرمیان، حمید، تکه، منتشا و آیدین در آن جناح جای داشتند.

سرفرماندهی سپاه با سلطان مرادبود که طبق معمول درقلب لشکر جای داشت. درپیشاپیش قلب لشکر ینی‌چریها بودند و توپخانه جلوتر از جای ینی‌چریها مستقر شده بود. بنابه‌توصیهٔ اورنوس بیگ درصف مقدم جناحهای یمین و یسار سپاه در هر جناحی یکهزار تیرانداز جای گرفته بودند. فرماندهی تیراندازان جناح راست با مالکوچ امیربنی‌حمید و فرماندهی تیراندازان جناح چپ با پسر او بود.[۲۳] علی‌پاشا وزیراعظم درکنار سلطان حرکت می کرد.[۲۴]

آرایش جنگی خصم چنین بود: لازار دسپوط صرب با قوایش درقلب لشکر؛ نیروهای برانکوویچ داماد و برادرزاده‌اش درجناح راست؛ و نیروهای توارتکو سلطان بسنه درجناح چپ.[۲۵]

قوای مشترك دشمن عبارت بود از نیروهای صرب، بسنه، مجار، افلاق و آلبانی. بنا به‌نوشتهٔ تواریخ عثمانی قوای لهستان و چك نیز شرکت داشتند. تعداد نیروهای دوطرف مشخص نیست. در تواریخ عثمانی آمده است که تعداد نیروهای خصم از قوای عثمانی بیشتر بود. منابع طرف مقابل نیز عکس این مسأله را بیان می‌دارد. فقط هامر می‌نویسد که فزونی تعداد نیروهای دشمن نسبت به‌قوای عثمانی، پادشاه را به‌تشویش وتردید واداشته‌بود.[۲۶] نشری نیز در تأیید این‌موضوع می‌نویسد که شاه از فزونی تعداد لشکریان‌دشمن‌سخت اندیشناك بود؛ ولی علی‌پاشا باقرائت آیه‌ای از قرآن مجید دایر براینکه به‌عنایت خداوند این نیروی اندك بر قوای‌بیشتر

۲۳. تاریخ نشری، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

۲۴. در منشآت (ج ۱/ص ۱۱۲) وتاج‌التواریخ (ج ۱/ص ۱۲۰) قیدشده‌است که علی‌پاشا وزیراعظم در سمت راست پادشاه و تیمورتاش‌پاشا درسمت چپ او قرار داشتند. از نوشتهٔ نشری‌چنین برمی‌آید که علی‌پاشا درجناح راست جای‌گرفته بوده است (تاریخ نشری، ص ۳۰۰).

۲۵. بنا به‌نوشتهٔ تاج‌التواریخ (ج ۱/ص ۱۲۰) و هامر، ترجمهٔ اتابك (ج ۱/ص ۲۶۵) و یورگا در این جنگ پادشاه بسنه شرکت نداشت؛ فقط قوای کمکی اعزام کرده‌بود.

۲۶. هامر، ج ۱/ص ۲۴۹.

غلبه خواهد کرد، روحیهٔ سلطان را تقویت کرده بود.[۲۷] از این نوشته‌ها چنین برمی‌آید که عدهٔ قوای خصم بیشتر از نیروهای عثمانی بوده است.

دشمن با شلیك توپ جنگ را آغاز کرد. دراثنای جنگ درجناح چپ سپاه عثمانی ضعف و تزلزل پیدا شد[۲۸] که شاهزاده بایزید به کمك این جناح شتافت و خطر رفع شد.

شهادت سلطان‌مراد

براثر قهرمانی سپاه ترك ودرسایهٔ طرح دقیق وبی‌نقص نقشهٔ جنگی واجرای آن، دشمن که از نظر نفرات برعثمانیها برتری داشت، شکست خورد و قوای بسنه بسرعت عقب نشست.[۲۹] جنگ قوصوه هشت‌ساعت به‌طول انجامیده بود. سلطان‌مراد پیش از آنکه میدان نبرد راترك‌کرده، به‌چادر خود برگردد، درصدد برآمد تا به‌شادی این فتح گشتی درمیدان‌جنگ بزند، که‌درحال گردش یك اصیلزادهٔ صرب به‌نام‌میلوش

۲۷. سلطان‌مراد با مشاهدهٔ قوای دشمن به‌تعجب فروماند و ارکان سپاه را جمع آورد و فرمود: نمی‌دانستم که عساکر این کفار اینقدر کثیر باشند. سپس پرسیده بود که آیا جمازه‌سوار در پیشا پیش سپاه قراردهم یا نه؟ بایزید این‌رأی را صواب ندید. علی‌پاشا نیز نظرشاهزاده را تصویب کرد و این آیهٔ کریمه را قرائت کرد که می‌فرماید: «کم‌من‌فئة‌قلیلة غلبت فئهٔ کثیرة‌باذن الله والله مع‌الصابرین [چه بسیار باشد که به‌یاری خدا گروهی اندك بر سپاهی گران پیروزی یافته‌اند، که خدا یار ومعین بردباران است. (بقره/۲۴۹)]. سلطان‌مراد رأی اورنوس‌بیگ را نیز خواستار شد و حرب با همان آرایش قبلی سپاه صورت گرفت (تاریخ نشری، ج۱/ ص۲۷۸–۲۸۳).

۲۸. بامشاهدهٔ این‌وضع‌خطرناك «بوزغون‌جیها» بانك برآوردند که، «ای جنگاوران! چرادرنگ کرده‌اید؛ کفار شکست خورده‌اند ودرحال فرارند. درآن‌ایام به کسانی که صدای‌رساو بلندی داشتند جیرهٔ مخصوص داده می‌شد. به‌محض‌اینکه غازیان با کفار مواجه می‌شدند، آن مردان برای تشجیع‌لشکریان مسلمان فریاد می‌زدند که کفار شکست خورده، گریختند. به‌این‌مردان «بوزغون‌جی» (آشوب‌انگیز) می‌گفتند. آنگاه بایزیدخان با جلال وشکوه چون صاعقه‌رسید و به‌تارومارکردن‌کفار پرداخت. علی‌پاشا نیز باقی کفار را سرکوب کرد...» (تاریخ نشری، ص ۳۰۰).

۲۹. درفتحنامهٔ شعبان ۷۹۱هق مربوط به‌جنگ‌قوصوه آمده‌است که دشمن‌ابتدا به‌قلب‌سپاه عثمانی حمله‌برد و تزلزلی در قوای ترك به‌وجودآورد؛ ولی با حملهٔ متقابلی که از سوی بایزیدرخ داد، شکست در نیروی دشمن راه یافت.

اوبیلیچ[۳۰] اورا به‌زخم خنجر ازپای درآورد.[۳۱]

از آنجاکه جنگ هنوز کاملاً پایان نیافته‌بود سلطان‌مراد باوجود زخم‌شدیدی که داشت میدان‌جنگ را ترك نگفت وبه‌فرماندهی‌سپاه وصدور فرامین‌لازم‌پرداخت که در ضمن این عملیات لازار وپسرش به‌اتفاق قریب به‌هزارتن از نیروهای صرب به‌دست امرای ارتش عثمانی اسیر شدند.[۳۲]

سلطان‌مراد که دریافته بود مرگ نزدیك است، بایزید راکه در تعقیب خصم بود ، نزد خود فراخواند و به‌اتفاق آرای ارکان دولت ، سلطنت را بـه‌پسر لایق و مقتدرش که در جنگهای متعدد شایستگی ولیاقت خود را نشان داده‌بود تفویض کرد و اندکی‌بعد در گذشت. به‌دنبال مرگ سلطان‌مراد ، لازار و پسرش بلافاصله به‌قتل رسیدند.[۳۳]

جسد سلطان‌مراد مومیایی شد و در مقبره‌اش واقع در چکیرگهٔ بورسه دفن

۳۰. نام این اصیلزاده در منشآت فریدون‌بیگ و تواریخ عثمانی میلوش کابیلوویچ، میلوش‌نیکولا و میلوش‌کابیله قید شده است .گیبونس (ص ۱۵۳) می‌نویسد که این مرد داماد لازار بود و میلوش دوبراویچ نام داشت.

۳۱. یلدرم بایزید در فرمان ارسالی به‌قاضی‌بورسه می‌نویسد : سلطان‌مراد پس از خاتمهٔ جنگ به‌چادرخود بازمی‌گردد. دراین‌بین‌مردی به‌نام میلوش‌کوبیلوویچ به‌یکی ازنگهبانان‌اطراف چادر همایونی اظهار می‌دارد، «من مسلمان شده‌ام»، و خواهش مـی‌کند که اجازهٔ دیدار با پادشاه را به‌او بدهد. مردصرب ازسوی پادشاه به‌حضور پذیرفته می‌شود، که دراثنای‌گفتگو با خنجری که درآستین پنهان‌کرده‌بود سلطان‌مراد را به‌شهادت می‌رساند. کوبیلوویچ نیز بلافاصله توسط اطرافیان سلطان قطعه‌قطعه می‌شودو...

در **دستورنامه** آمده است‌که پس از خاتمهٔ جنگ، میلوش درحالی‌که سوار براسب‌بود خود را به‌نزد سلطان‌مراد می‌رساند؛ از اسب پیاده می‌شود و اظهار می‌داردکه مسلمان شده است و قصد دستبوسی دارد. با این‌بهانه خود را به سلطان نزدیك‌کرده، با خنجری‌که درآستین داشت اورا می‌زند و از اسبش به‌زیر می‌کشاند، و سلطان‌مرادکه سخت‌زخمی شده‌بودوصیت می‌کندکه پس از مرگ، پسرش بایزید به‌سلطنت منصوب شود (ص۸۷).

اروج‌بیگ در تاریخ خود نوشته‌است‌که سلطان‌مراد پس از خاتمهٔ جنگ درحالی‌که‌سوار براسب بود به‌شهادت رسید (ص ۲۵).

معتبرترین این‌روایتهاروایتی است‌که‌می‌گویدسلطان‌مراد پس‌از خاتمهٔ جنگ درحالی‌که به‌عادت مسلمانان به‌شکرانهٔ پیروزی درحال‌گشت در میدان جنگ بود توسط میلوش‌زخمی شد.

۳۲. درکتب تاریخ عثمانی، روم و صرب درمورد زخمی‌شدن سلطان‌مراد به‌دست میلوش واسارت لازار وکشته‌شدن او مطالب گوناگونی نوشته شده‌است‌که تقریباً همه یکسان است.

۳۳. اروج‌بیگ، ص۲۶. نشری، ص۳۰۴ و۳۰۵. عاشق‌پاشازاده، ص ۶۳.

گردید. امعاء و احشایش درهمان محل شهادت به‌خاك سپرده شد و بنای آرامگاهی نیز روی آن احداث شد که تا سالهاپیش برجای بود و «مشهد خداوندگار» نامیده می‌شد.

هنگامی که بایزید نزد پدراحضارشد، پسردیگرسلطان‌مراد یعنی یعقوب‌چلبی در تعقیب دشمن بود و از زخمی‌شدن و مرگ پدر خبر نداشت. به‌اوپیغام دادند که از سوی پدر احضار شده‌است. به‌محض رسیدن به‌قرارگاه برای‌اینکه ادعای‌سلطنت نکند ، بنابر تصمیم ارکان دولت خفه شد[۳۴] و جسدش را همراه جسد پدر به‌بورسه بردند و درکنار او دفن‌کردند. یعقوب‌بیگ به‌هنگام مرگ سی‌سال داشت . مرگ او درمیان لشکر ایجاد اضطراب وآشفتگی کرد.[۳۵]

شخصیت سلطان مـــراد

پیروزی ترکها در جنگ قوصوه ، سومین پیروزی آنها پس از موفقیت در جنگهای صرب صندیغی و چرمن بودکه به‌منظور استقرارشان در روملی (اروپای جنوب‌شرقی) صورت گرفته‌بود. سلطان‌مراد اول،کسی که پس‌ازکسب یك‌پیروزی بزرگ درجنگ چشم ازجهان‌فروبست، درتاریخ به‌غازی خنکار و مراد خداوندگار معروف است. وی یکی از پادشاهان بزرگ عثمانی بود.

اوطی بیست ونه الی سی‌سال سلطنت[۳۶]، پیروزی به‌دنبال پیروزی کسب کرد

۳۴. دوکاس (چاپ‌بن)، ص ۱۷ . هال‌کوندیل می‌نویسد که باکشته‌شدن مراد بنابرتصمیم پاشاها و ارکان لشکر بایزید باوجود سن‌کمی که‌داشت به‌سلطنت برگزیده‌شد (چاپ پاریس،ص۳۴). سن بایزید از یعقوب بیشتر بودو هال‌کوندیل درموردکمی سن اواشتباه می‌کند. اروج‌بیگ می‌نویسدکه بایزید به‌تصمیم ارکان‌دولت به‌جای‌پدر نشست(ص۲۶). دوکاس(چاپ بن،ص۲۷) و ابـــن‌حجر مورخ عرب (انباءالغمر ، وقایع سنهٔ ۷۹۷هق) وکسانی‌که به‌نقل ازاو نوشته‌اند به‌خطا به‌جای یعقوب از خفه‌شدن ساوجی نام برده‌اند ؛ حال‌آنکه او پیش از این واقعه در جریان عصیانش علیه پدرکشته شده‌بود.

۳۵. همین‌که حکمرانی سلطان بایزید اعلام شد، رجال دولت برای‌آنکه واقعه‌ای نظیر حادثهٔ ساوجی رخ ندهد و یعقوب‌بیگ به‌مخالفت علیه برادر قیام نکند، تصمیم به‌قتل اوگرفتند و هنگامی‌که وی در چادر پدر بالای سرجنازهٔ او بود ریختند و خفه‌اش‌کردند (تاج‌التواریخ، ج۱/ص۱۲۴. عاشق‌پاشازاده، ص۶۳ و ۶۴. نشری، ص ۳۰۴ و ۳۰۵).

۳۶. مدت حکومت او به‌سال هجری قمری ۳۰ و به‌سال میلادی ۲۹ سال بود.

وضمن موفقیت در کلیهٔ جنگها هر گز روی شکست ندید. حکومت عثمانیها وقتی‌از پدر به‌او رسید درحد یك امیرنشین بود؛ ولی او با فتوحات خود اساس و پایهٔ یك امپراتوری بزرگ را ریخت. گیبونس در این‌باره توصیف زیبایی دارد. می‌نویسد: غازی عثمان نژادی راگرد خود جمع کرد؛ اورخان یك دولت تشکیل داد وسلطان مراد خداوندگار یك امپراتوری‌به‌وجود آورد.[۳۷] فرانچس می‌نویسد که سلطان‌مراد در دوران حکومتش سی‌وهفت جنگ بزرگ توأم با موفقیت کرد.[۳۸]

یورگا مورخ کاملاً بیطرف رومانی سلطان مراد را چنین توصیف می‌کند: «بامسلمانانی که تحت تابعیتش بودند باجوانمردی و بلندهمتی رفتار می‌کرد ونسبت به‌مسیحیان، که پیروزیهای بسیاری در مقابله با آنان کسب کرد، رفتاری ملایم و مسالمت‌آمیز داشت. اوچنین مردی بود.

هال‌کوندیل مورخ آتنی در مورد سلطان مراد چنین می‌نویسد: سلطانی بود خاموش که کم سخن‌می‌گفت‌ولی‌هنگام سخن‌گفتن‌دلنشین‌صحبت می‌کردوخیرخواه بود. شکارچی خستگی‌ناپذیر وشوالیه‌ای موقربود.[۳۹]

۳۷. تأسیس امپراتوری عثمانی (ترجمهٔ راغب خلوصی)، ص۱۵۷.
۳۸. تاریخ فرانچس (چاپ بن)، ص۸۱.
۳۹. هال‌کوندیل (ص ۲۹) در مورد مراد خداوندگار چنین می‌نویسد : «سلطان مراد در زمان حیات، بسیاری ازخطرات را پشت‌سرگذاشته بود. کارهای عام‌المنفعهٔ بسیارکرد. در روملی وآناطولی دربیش ازسی‌وهفت جنگ شرکت‌کرد وهربار نیز پیروز وموفق بود. هرگز دیده نشدکه درمقابل دشمن جای خالی‌کند و پشت به‌خصم نماید. موقع‌شناس بود و می‌دانست‌که چگونه اموررا به‌نظم‌آورد وچگونه شاهد موفقیت را درآغوش‌کشد. در نهایت شجاعت نبرد می‌کرد. دراثنای جنگ‌مضطرب وهیجان‌زده نمی‌شد.هنگامی که به‌سربازانش‌دستوراستراحت می‌داد، اوقات خودرا به‌شکار می‌گذرانید وبااستراحت وآسایش بیگانه بود واز این‌نظر از پیشینیان و اسلاف خود نیز فراتر رفته بود. به‌هنگام پیری نیز چون ایام جوانی‌اش فعال، چالاك، پرتحرك واستواربود. قبل‌ازآنکه دست به‌کاری‌بزند نخست‌درآن‌باره نیك‌می‌اندیشید وآنگاه درراه تحقق‌آن جانب تردید را رها می‌کرد وتاانجام هدف ومقصودش دست ازتلاش برنمی‌داشت. باملتی‌که از او اطاعت می‌کردند و باکودکان خارجی‌که در قصرش نگهداری می‌شدند باکمال ملایمت وعطوفت ومهربانی رفتارمی‌کرد. در مجازات نیزقاطع بود. عادت داشت‌که اطرافیانش را به‌اسم‌کوچك می‌خواند. قبل از هرجنگی با سربازان سخن می‌گفت وآنان‌را تشجیع می‌کرد وازکوچکترین بی‌انضباطی‌دراثنای جنگ چشم‌نمی‌پوشید ومرتکب را بشدت مجازات می‌کرد. جزءآن عده از سلاطین بودکه برای قول خود احترام قائل بود وآنچه وعده‌می‌داد بجامی‌آورد. اطرافیانش‌سخت ازاو می‌ترسیدند، ولی رفق‌ومدارا وشفقتی راکه اوبه‌آنان نشان می‌داد هرگز درهیچ فرماندهی نمی‌توان سراغ داشت.»

ازطرز رفتار وحرکات و نیز از بررسی وقایع تاریخی‌زمان حکومتش چنین برمی‌آید که سلطان مراد پادشاهی بود بااراده وعزمی راسخ، قدرتمند وباوقار ودور ازتعصب خشك، که نسبت به‌اقلیتهای مذهبی‌رحیم وباگذشت بود. یکی‌ازحکمرانان بزرگ ترك بود که باشخصیت صمیمی و یکرنگش مورد محبت و احترام مردم بود وچه درداخل کشور وچه درخارج ازخاك کشورش ارج ووجهه کسب کرده بود.

سلطان مراد به‌همت وکوشش شخصیتهایی چون چندرلی خلیل‌خیرالدین و پسرش علی‌پاشا درزمینهٔ عدالت اجتماعی ومالی ونظامی‌اقدامات اساسی صورت‌داد وکشوررا ازصورت حکومت عشیره‌ای به‌شکل یك‌دولت منظم وصاحب‌تشکیلات درآورد. درخطرناك‌ترین شرایط جانب تعادل‌را ازدست نمی‌داد ومی‌دانست که باید چگونه عمل کند. بدون استثناء بی‌مشورت باامرای خود دست به‌کار نمی‌شدوچون می‌دید نظریه‌ای منطقی‌تر از عقیدهٔ اوست آن‌را می‌پذیرفت . به‌اعتراضات دیگران گوش فرا می‌داد وبرای‌آن اهمیت قائل بود، که این خود یکی ازعوامل موفقیتهای او بود.

سلطان مراد اول به‌موجب روایتی درپنجاه سالگی وبنابرقولی دیگر در سن ۶۵ یا ۶۸ سالگی به‌شهادت رسید (۷۹۱ هق/۱۳۸۹م) . مراد سه پسر داشت . بایزید که بزرگترینشان بود ازشجاعت وجرأت و استعداد فرماندهی برخوردار بود و در موفقیتهای جنگی پدرش سهم بسزایی داشت . ساوجی پسر وسطی سلطان مراد در حالی‌که داعیهٔ سلطنت برسرداشت ازدر گیری پدردرجنگ آناطولی استفاده کرد و در سال ۱۳۸۵م به‌اتفاق آندرونیقوس پسر بزرگ امپراتور بیزانس به‌اتفاق علیه پدرانشان عصیان کردند.[۴۰] ساوجی در دیمتوقه دستگیر شد. ابتدا به‌چشمانش میل کشیدند وسپس اورا به‌قتل‌رسانیدند. وی‌درمقبرهٔ غازی‌عثمان واقع دربورسه مدفون است.[۴۱] رجال‌دولت به‌احتمال اینکه امکان دارد شاهزاده یعقوب والی قراسی چون

۴۰. برای کسب اطلاع بیشتر دراین مورد به‌بخش «مناسبات عثمانی- بیزانس» مراجعه شود.

۴۱. ازنامهٔ ارسالی‌به‌بایزید وامیرقرامان چنین برمی‌آید که ساوجی بیگ درآن‌زمان والی بورسه بوده است. (منشآت‌فریدون‌بیگ، ج۱/ص۱۰۵ و ۱۰۶). گویا هنگامی‌که سلطان عازم جنگ مجارستان بود خبر عصیان پسر را می‌شنود. پس به‌اولوباد رفته ، پسر را نزد خود احضار می‌کند وچون ساوجی‌ازآمدن سر برمی‌تابد طی‌جنگی که درنزدیکی رود نیلوفر رخ‌می‌دهد←

ساوجی‌علیه بایزیدکه درجنگ قوصوه به‌دنبال‌مرگ پدربه‌سلطنت رسیده‌بودعصیان کند ، تصمیم به کشتن او گرفتند . مدت حکمرانی سلطان مراد به‌سال میلادی بیست و نه سال طول کشید.

بایزید که در اثنای جنگ به‌سلطنت رسیده بود به‌جنگ ادامه داد و دو تن از فرماندهان لشکرش یعنی پاشایگیت وفیروزبیگ را مأمور حمله‌به‌بسنه و ویدین کرد وبه‌دنبال تصرف معادن نقرهٔ گرتووا مهاجران ترك را به‌شهر اسقوپ منتقل‌ودرآنجا مستقر کرد.

حکمرانی یلدرم بایـزید و عملیات آناطـولی[۴۲]

الحـاق بعضی از امیرنشینان آناطـولی

با جلوس‌حکمران جدید، به‌دنبال شهادت سلطان‌مراد خداوندگار، خصومت پنهانی امرای‌آناطولی ازپرده بیرون افتاد. محرك این‌امرعلاءالدین‌بیگ امیرقرامان بود.

بایزیدکه از این ماجراآگاه شده بود بسرعت اوضاع روملی را سروسامان بخشید وبیدرنگ‌بااستفان لازارویچ خردسال پسر دسپوط مقتول‌لازار که هنوزتحت

← ساوجی دستگیرمی‌شود وبه‌چشمانش میل‌می‌کشند. اما نظریهٔ مورخان بیزانس درموردعصیان ساوجی صحیح ومنطبق باواقعیات است. به‌این‌معنی‌که ساوجی وآندرونیقوس پسر امپراتور در روملی عصیان می‌کنند ومراد و یوانیس امپراتور، آندو را درمحلی نزدیك استانبول در تنگنا قرار می‌دهند . نیروهای همراه ساوجی به‌قوای سلطان مرادمی‌پیوندند و ساوجی و آندرونیقوس در قلعهٔ دیمتوقه پناه می‌گیرند ، لکن در آنجا محاصره و دستگیر می‌شوند و به‌چشمان هردو میل می‌کشند؛ منتهی سلطان مراد ازخشم به‌این نیز اکتفا نمی‌کند و دستور قتل پسررا می‌دهد. سال وقوع این حادثه در **منشآت** و **تاج‌التواریخ** **۷۸۷**هق/**۱۳۸۵**م ذکر شده است. فرانچس می‌نویسدکه سلطان مراد هنگام عزیمت به‌جنگ مجارستان ، به‌منظور سرکوب بعضی از امرای‌آناطولی‌که تحت تابعیت او بودند، حرکت می‌کند . طبق معاهده، امپراتور نیز دراین‌عملیات شرکت داشته است. هنگام‌عزیمت به‌جنگ مجارستان، امپراتور پسرش آندرونیقوس وسلطان مراد، ساوجی را در ادرنه به‌نیابت سلطنت‌گمارده بودند.

۴۲. در **تاریخ روحی** و **تاج‌التواریخ**، تاریخ جلوس سلطان بایزید، چهارم رمضان سال**۷۹۱**هق(**۲۷** آگوست **۱۳۸۹**م) قیدشده است.

وصایت مادرش بود پیمانی بست. به‌موجب این پیمان حکمران صرب موافقت کرد که خراج سالانه بپردازد و در موقع لزوم بیست هزار سرباز در اختیار حکمران عثمانی قراردهد و نیز همه ساله به‌زیارت سلطان برود، و سلطان بایزید نیز دسپوط صرب را به‌منزلهٔ یك متفق ودوست بسیار نزدیك خویش پذیرفت.

پس از شکست قوصوه، خواه استفان لازارویچ و خواه برادرش ووق برانکوویچ حاکم پرشتینه، امیدی به‌ابقاء در مقام خویش نداشتند؛ بنابراین از عقد پیمان با بایزید استقبال کردندوپرداخت خراج به‌دولت‌عثمانی‌را باجان‌ودل‌پذیرفتند. بایزید به‌منظور استحکام بیشتر پایه‌های این‌پیمان، ماریا(یا اولیورا) دخترلازار مقتول را به‌عقد خویش درآورد[۴۳]؛ چراکه وضع حساس آناطولی عامل مدارای بایزید با صربستان و دیگر کشورها بود، و به‌این‌ترتیب احتمال هرنوع کمك خارجی، بویژه کمك مجارستان به‌روملی در صورت وقوع جنگ، از بین می‌رفت. دوستی بین دسپوط صرب و بایزید تا به‌هنگام مرگ بایزید ادامه داشت.

یلدرم بایزید ادارهٔ امور اسقوپ واقع در مرز صربستان را به‌پاشایگیت، و نیکبولی را به‌فیروزبیگ داد و پسر اورنوس‌بیگ را مأمور تصرف ودینه و چتروز کرد واورا به‌قرارگاه سرز اعزام داشت.[۴۴] بایزید مهاجران ترك وتاتار رابین‌اسقوپ و نیش‌اسکان دادومعاهدات‌تجاری موجودبین‌دولت عثمانی‌و ونیز وسایرحکومتهای محلی‌ایتالیا را تجدید کردوپس‌از آنکه بااقداماتی‌ازجانب بیزانس هم اطمینان‌خاطر یافت به‌آناطولی رفت.[۴۵]

۴۳. درتاریخ گیبونس آمده است که نام دخترلازار، دسپینا بود و مراسم ازدواج بایزید با وی در مسجد آلاجه‌حصار واقع در جوار کروشه‌واچ برگزارشد (ترجمهٔ راغب خلوصی، ص۱۶۱).

۴۴. اورنوس‌بیگ پس ازسال ۱۳۹۰م، یعنی به‌دنبال موفقیت قوصوه، حملاتی به‌آلبانی کرد و بسیاری ازاراضی امرای‌آلبانی را به‌تصرف خوددرآورد، لکن درسال ۱۴۱۰م مغلوب‌بالشه شد. اوپس ازمدتی مجدداً سروسامانی به‌وضع خودداد وموقعیت خویش را باردیگر مستحکم کرد.

۴۵. بایزید قبل از عزیمت به‌آناطولی فرانچسکوگویی‌رینو نمایندهٔ اعزامی سناتوی ونیز را به‌حضورپذیرفت وحمایت از تجارت ونیز رامتعهدشد. این‌اقدام که‌درحقیقت نوعی‌سهل‌انگاری و سازش بود، درآستانهٔ عملیات آناطولی ضروری می‌نمود. به‌طوری‌که در بخش «مناسبات عثمانی-بیزانس» دیدیم درسال ۱۳۹۰م امپراتوریوانیس ومانوئل باحمایت عثمانیها مشترکاً ادارهٔ امور امپراتوری بیزانس‌را عهده‌دار شدند وبه‌این‌ترتیب بایزید ازاین‌سونیز اطمینان خاطر حاصل کرد.

علاءالدین بیگ امیر قرامان بااستفاده از فرصت مغتنمی که بامرگ مراد اول پدرزنش به‌دست آورده بود، قتل شاهزاده یعقوب را بهانه قرارداد ودرصدد تصرف اراضی‌ای که دولت عثمانی ازبنی‌حمید خریداری کرده بود بر آمد و دراجرای این هدف ، نخست بك‌شهری را تصرف کرد وضمناً با تحریك صاروخانیان ، آیدینیان، منتشاییان وگرمیانیان دولت عثمانی را در موقعیت دشواری قرار داد ؛ زیرا امرای حکومتهای نام‌برده از خطر گسترش نفوذ عثمانیها درآناطولی بخوبی آگاه بودند . ازسوی دیگر یعقوب‌بیگ دوم امیر گرمیان برادرزن بایزید به‌محض آگاهی‌ازمرگ سلطان مراد باقرامانیان پیمان‌اتحاد بست وبه‌دنبال آن درصدد بازپس گرفتن‌شهرهایی که به‌عنوان جهیزیه به‌همسر سلطان بایزید داده شده بود بر آمد ونخست کوتاهیه را به‌تصرف درآورد وآنگاه قصد اشغال سایر شهرها را نیز کرد . مروت‌بیگ رئیس تاتارهای «قرا» نیز قیر شهر را تصرف کرد وآن را تحویل قاضی برهان‌الدین احمد حکمران سیواس داد[۴۶] و به‌این ترتیب درآناطولی علیه بایزید مخالفتها اوج گرفت.

یلدرم بایزید درچنین شرایط واوضاع واحوالی واردآناطولی شد و نخست از یاری جندراوغلی سلیمان پاشای دوم (از اسفندیاریان) حاکم قسطمونی که تحت‌الحمایهٔ عثمانیها بود بهره‌مند شد.[۴۷] این‌شخص دامادسلیمان پاشا عموی‌بایزید بود ودرسایهٔ این وصلت به‌حکومت شاخهٔ قسطمونی‌اسفندیاریان منصوب شده‌بود.

در این عملیات بجز نیروهای عثمانی و قوای کمکی سلیمان پاشا نیروهای مانوئل‌پسر امپراتور بیزانس که باپدرمشترکاً امپراتوری‌را اداره می کردند،نیروهای

۴۶. «درآن عهد مرادبیگ به‌غزای‌کفار رفت وآنجا شهید شد وپسرش بایزیدبیگ برجای او بنشست و چون اول جلوس بودکار دولت‌انتظامی نیافته ومغول وقرامان از اطراف‌گردن طمع درملك اودرازکردند ومروت‌بیگ، قیرشهر بگرفت و به‌سلطان تسلیم‌کرد و جماعت قرامان قلعهٔ بك‌شهری بگرفتند وولدشاه چلبی‌گرمیان مواضع وولایات خود راکه به‌دست عثمانیان افتاده بود بعضی راانتزاع‌کرد و در استخلاص باقی سعی می‌نمود...» (بزم و رزم، ص۳۸۷ و ۳۸۸).

۴۷. پسرعثمان چون دیدکه از جوانب مخالفان‌کرد... به‌انتصار واستنجاد پیش‌سلیمان‌پاشا رسول افتاد واورا دعوت‌کرد وبه‌امداد استعداد اوتظاهرنمود وسلیمان‌پاشا ملتمس اواجابت‌کرد و بالشکری انبوه وشوکت ومکنت تمام بدوملحق‌شد...» (بزم و رزم، ص۳۸۸). سلطان بایزید بااستفاده ازاین موقعیت برمخالفان فائق‌آمد وآنان را تحت اطاعت خویش درآورد.

رومی وقوای سلطان صربستان نیز تحت فرماندهی پادشاهٔ عثمانی شرکت داشتند. بایزیدنخست به‌سوی قلمروگرمیانیان حرکت کرد. با آنکه‌امیر گرمیان که برادرزنش بود به‌استقبال وی‌آمد ولی بایزید او را به‌سبب اشغال اراضی عثمانی (که جهیزیهٔ خواهرش‌بود) دستگیر کرد وبه‌اتفاق وزیرش حصاربیگ دردژ ایبصالهٔ روملی‌زندانی ساخت (۷۹۲هق/ ۱۳۹۰م).[۴۸] سلطان بایزید پس از تصرف دنیزلی که در اختیار گرمیانیان بود به‌سوی امیرنشین آیدین حرکت کرد . خواه امیرنشین آیدین و خواه منتشاییان وصاروخانیان باوجود قدرتی که درردریاها داشتند قادر به‌مقابله بانیرویی که از راه زمین به‌آنان حمله‌ور می‌شد نبودند . امرای این امیرنشینها بیشتر با تجارت دریایی سرگرم بودند وبه‌آن می‌پرداختند. ازاین‌روی عیسی‌بیگ امیرآیدین بدون مقاومت تسلیم شد .آیاسلوق مرکز حکومت او و نیز سایر اراضی تحت فرمانش به‌تصرف عثمانیها درآمد وبه‌اواجازهٔ اقامت درقصبهٔ تیره داده شد تابتواند ازعایدی موقوفه‌های خانوادگی امرار معاش کند . همزمان با این حادثه، اراضی شاخهٔ بلاط امیرنشین منتشا نیز به‌تصرف درآمد. محمودبیگ ازامرای منتشاتسلیم شد وعایدات برامه برای امرارمعاش به‌اواختصاص داده شد. بایزید ادارهٔ اموراراضی اشغال‌شده را به‌شاهزاده سلیمان و شاهزاده ارطغرل واگذار کرد. به‌دنبال این عملیات ، قلمرو صاروخانیان نیز به‌تصرف درآمد.[۴۹]

به‌این‌ترتیب نخستین مرحلهٔ فتوحات آناطولی بایزید در سال ۱۳۹۰م به‌سبب مناسب بودن اوضاع جوی در پاییز و زمستان با اشغال چهار امیرنشین آناطولی

۴۸. نشری ، عاشق پاشازاده ، صاحب تاج‌التواریخ و صحائف‌الاخبار می‌نویسند که دستگیری امیر گرمیان و الحاق قلمرو او به‌سرزمینهای عثمانی در جنگ قرامان رخ داد. من نظر دوکاس را ترجیح‌دادم و آن‌رانقل کردم. سبب دستگیری یعقوب‌بیگ ازسوی بایزید دوستی اوباامیر گرمیان بود (بهشتی، ص۷).

۴۹. دوکاس (چاپ بن) درصفحهٔ ۱۸ کتاب خود می‌نویسد که صاروخان اوغلی‌خضربیگ به‌استقبال بایزید رفت وبایزید نیز باشوهرخواهرش خضر ازدرملاطفت درآمد وسپس او را به‌بورسه فرستاد که درآنجا به‌دستورش وی را مسموم کردند. ولی باتوجه به‌اینکه ماخضربیگ رادر اثنای جنگ آنکارا در رأس امیرنشین صاروخان می‌بینیم ازاین‌روی وی یا به‌محض شنیدن خبرآمدن بایزید می‌گریزد ویا پس‌ازاعزام به‌بورسه ازآنجا فرارمی‌کند. درتواریخ‌عثمانی آمده است که وی می‌گریزد وبه‌سینوپ می‌رود.

(گرمیانیان، آیدینیان و منتشاییان و نیز صاروخانیان) پایان یافت.[۵۵] محمد بیگ امیر شاخهٔ موغلای منتشا و نیز امیر صاروخان گریختند و در سینوپ به‌اسفندیاربیگ امیر اسفندیاری پناهنده‌شدند. باتصرف سواحل دریای اژه توسط عثمانی، به‌استثنای ساحل ازمیر که ابتداجزوقلمرواومور بیگ امیر آیدین بودوبعدها به‌تصرف امپراتوری بیزانس درآمد، کشتیهای این امیرنشینها دراختیار عثمانیها قرارگرفت واین امرخود موجب تقویت نیروی دریایی دولت عثمانی شد. دوراندیشی ورعایت نکات سیاسی عامل خودداری سلطان بایزید از تصرف سواحل ازمیر بود؛ زیرا شاید اگر سلطان بایزید قصد تصرف سواحل ازمیر را می کرد براثر کمك لاتینها کارمحاصرهٔ این بنادر به‌طول می‌انجامید ودرنیل به‌هدف خود بامشکلات بسیار مواجه می‌شد. گذشته از آن امکان داشت که این‌عملیات دشمنی اروپاییان را علیه اوبرانگیزد ـ آن‌هم‌عملیاتی که نتیجه‌ای‌مبهم ومجهول ونامشخص داشت ـ و ازآن گذشته‌می‌باید احتمال تحریك امرای آناطولی وقرامانیان ازسوی‌لاتینها رانیز درنظرمی گرفت. بایزید پس‌ازتصرف منطقهٔ اژه حقوقی راکه ونیز ازنظرتجاری ازسوی امرای آناطولی به‌دست‌آورده‌بود محترم شمرد وبه‌این‌ترتیب دست‌به‌اقدامی مناسب به‌منظور حفظ مناسبات با ونیززد.

بایزیدادارهٔ امور سرزمینهای صاروخانیان را به‌پسرش سلیمان که والی‌قراسی بود محول کرد وپسر دیگرش ارطغرل را مأمور ادارهٔ امور قلمروآیدینیان کرد. در اثنای این جنگ، آلاشهر، تنها شهر بیزانس آناطولی، که تحت‌الحمایهٔ آیدینیان بود

۵۵. مسألهٔ شرق از دیدگاه منابع ونیزی (ترجمهٔ ترکی)، ص۵۹ و ۶۰. در تاریخ عثمانی یورگا آمده است که این‌جنگ درسال ۱۳۹۰م اتفاق‌افتاده، که این‌نظریه صحیح‌است. درنامه‌ای که بایزید به‌تاریخ ۲۱ مائیس ۱۳۹۰م نوشته بود تأئیدکرده بودکه امتیازهای داده شده از سوی امیرنشینان منتشا وآیدین را می‌پذیرد. ازاین‌نامه چنین برمی‌آیدکه اراضی امیرنشینهای آیدین ومنتشا وسپس صاروخان در زمستان سال ۱۳۹۰م و یا حداقل در ماههای مائیس و نیسان به‌تصرف درآمده است (امیرنشین منتشا، اثر پل ویت‌تك، ترجمهٔ شایق، ص۸۲). در تاریخ بهشتی نیز تصرف امیرنشینان صاروخان، آیدین ومنتشا درسال ۷۹۲هق/۱۳۹۰م قید شده است ودرضمن سال وقوع جنگ باقرامانیان که گرمیان وحمید ایلی‌را غارت کرده‌بودند شش ماه بعد ذکر شده است که با حوادث تاریخی مطابقت دارد (نسخهٔ موجود درکتابخانهٔ مؤسسهٔ تاریخ ترك، ص۷). درتقویم نجومی (کتابخانهٔ نوری عثمانیه، شمارهٔ ۲۷۸) ودرتقویم دیگرموجود درکتابخانهٔ کوشك بغداد(شمارهٔ ۳۱۰) نیزتصرف قلمروآیدینیان وصاروخانیان ۷۹۱هق/۱۳۸۹م قید شده‌است. حتی درتقویم اخیرتصرف اراضی قراسی‌نیز ذکر شده‌است.

نیز پس از اندکی مقاومت تسلیم شد.[۵۱] در این جنگ مانوئل که با پدرش در ادارهٔ امور امپراتوری مشارکت داشت همراه بایزید بود.[۵۲] بایزید سپس به روملی بر گشت؛ بندر گلیبولی را گسترش داد و برجی نیز در آنجا احداث کرد.

جنگ قرامان

یلدرم بایزید دومین جنگ آناطولی را با حمله به اراضی قرامانیان آغاز کرد. در این عملیات بجز نیروهای حکمرانان مسیحی روملی که تحت فرماندهی وی بودند مانوئل پالهئولوق امپراتور بیزانس نیز در رکاب سلطان بود. بصراحت روشن نیست که آیا این جنگ در سال ۱۳۹۰م رخ داد یا یك سال بعد از آن[۵۳]؛ اما به نظر

۵۱. تصرف فیلادولفیا، یعنی آلاشهر، در تاریخ عاشق پاشازاده (ص۶۵) ونشری (ص۳۱۲) و بهشتی (نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ مؤسسهٔ تاریخ ترك، ص۷) سال ۷۹۲ھق/۱۳۹۰م قید شده است. هال کوندیل می‌نویسد که این حادثه در اوایل جنگ آناطولی رخ داده است. هامر (ترجمهٔ اتابك، ج۱/ص۲۶۲) می‌گوید که این اتفاق یك سال بعد ازاین جنگ رخ می‌دهد. نویسندهٔ تاج‌التواریخ بیان می‌دارد که تصرف آلاشهر قبل از تصرف قلمرو آیدینیان و دیگر امیرنشینها در اثنای جنگ آناطولی بوده است، که بایزید این شهر را پس از تصرف، وقف تأسیسات خوددر بورسه کرد. ازاین نوشته‌ها می‌توان دریافت که آلاشهر پیش ازسال۷۹۲ھق/۱۳۹۰م)، یعنی الحاق حوالی ازه، به‌تصرف درآمده است. دوکاس (چاپ بن، ص۱۸) می‌نویسد که بایزید دراثنای جنگ آناطولی، کوتاهیه و سراسر فریقیه را به‌تصرف درآورد و پس ازآنکه امیر گرمیان‌را بازداشت کرد و اورا به‌بورسه فرستاد، ابتدا دنیزلی وسپس قلمرو آیدینیان ومنتشاییان و پس آنگاه امیرنشین صاروخان را تصرف کرد و به‌آلاشهر رفت و آنجا را به‌محاصره درآورد، که شهرمزبور براثر کمبود موادغذایی وقحطی تسلیم‌شد. احمدی شاعر که درآن عصرزندگی می‌کرد تصرف آلاشهررادر زمان بایزید به‌شعردرآورده است.

۵۲. هامر (ترجمهٔ اتابك، ج۱/ ص۶۲) به‌نقل از هال کوندیل (چاپ ۱۶۳۲، پاریس، ص۳۵) می‌نویسد که بایزید به‌منظور تسلیم آلاشهر، امپراتور یوانیس و پسرش مانوئل را در تنگنا گذارد وازآنان خواست تا در این مورد دستور لازم را صادر کنند. مانوئل نیز به‌مدافعان آلاشهر پیغام‌فرستاد وازآنان خواست تا شهررا تسلیم کنند، اما پاسخ رد شنید. ازاین‌روی بایزید دو امپراتور یعنی پدر وپسررا همراه خود به‌آلاشهر برد واقدام به‌جنگ کرد. وی می‌افزاید که سربازان روم ازحصارهای قلعه بالارفتند وپس ازگشودن دروازه‌های آن، قلعه را اشغال وسپس آن‌را تسلیم ترکها کردند. باتوجه به‌اینکه درآن‌تاریخ امپراتور، یوانیس پیر بود لذا امکان شرکت او درجنگ وجود نداشت وبنابراین مانوئل به‌همراه بایزید بوده است. شاید هم بنابه‌نوشتهٔ لوبو، آلاشهر درزمان مراد اول به‌تصرف ترکها درآمده‌بود.

۵۳. درمورد وقوع این جنگ که آیا درسال ۱۳۹۰ یا ۱۳۹۱م رخ داده است به‌طور قطع‌ویقین نمی‌توان‌اظهارنظر کرد. از نوشتهٔ تاج‌التواریخ (ج۱/ص۱۲۸ و۱۲۹)چنین برمی‌آید که‌این ←

می‌رسد که در سال ۱۳۹۱م اتفاق افتاده باشد. این جنگ مهمترین عملیات آناطولی توسط عثمانیها است. امیرقرامان به‌محض آگاهی از مرگ سلطان‌مراد خداوندگار سرزمینهای عثمانیها واقع درحمید ایلی (استان حمید) بویژه یك‌شهری‌را به‌تصرف درآورد وآن حوالی‌را کوبید. بایزید نخست وارد حمیدایلی شد و پس از تصرف اراضی بنی‌حمید، ادارهٔ امورآن‌را به‌پسرش عیسی‌بیگ واگذار کرد وسپس به‌سوی انطالیه سرازیر شد و انطالیه را نیز به‌تصرف درآورد[۵۴] وآن را به‌دست فیروزبیگ سپرد (۱۳۹۱م).

پس از این‌حادثه سلطان به‌حمیدایلی برگشت و از مرز قرامانیان عبور کرد. لکن علاءالدین‌بیگ، بی‌آنکه مقاومتی از خود نشان دهد، به‌تاشلی عقب نشست. اردوی عثمانی قونیه پایتخت قرامانیان را محاصره کرد. محاصرهٔ شهر همزمان با فصل برداشت محصول بود. بایزید همچون پدرش دستور قطعی صادر کرد که از تجاوز به‌محصول‌مردم خودداری شود وبه‌آن عده ازمردم شهر که درمحاصره‌بودند و در خارج از شهر محصولات کشاورزی داشتند امان داده شد که از شهر خارج

← جنگ در سال ۱۳۹۱م روی داده است. درتاریخ نشری هم سال ۱۳۹۱م قید شده‌است. در هامر نیزسال ۱۳۹۱م آمده است. با توجه به‌نوشتهٔ گیبونس که می‌گوید وقتی امپراتورمانوئل در جنگ قرامان شرکت کرد زمستان سال ۱۳۹۰ـ۱۳۹۱م را در اردوگاه آنکارا گذرانید وپس‌ازخاتمهٔ فصل زمستان به‌سوی‌قلمروقرامانیان حرکت کرد، چنین برمی‌آید که این‌جنگ درسال ۷۹۳هق/۱۳۹۱م اتفاق افتاده است.

۵۴. شیلدبرگر(شیلتبرگر)می‌نویسد که تصرف انطالیه که تحت‌نفوذ ممالیك مصر بود پس‌ازاشغال ملاطیه، یعنی درسال ۱۳۹۹ یا ۱۴۰۰م، اتفاق افتاد و اهالی شهر ده‌هزار شتر درمقام هدیه تقدیم سلطان عثمانی کردند. یورگا نیز به‌نقل از شیلدبرگر همین تاریخ‌را قید کرده است. گیبونس می‌نویسد که انطالیه درسال ۱۳۹۱م به‌تصرف درآمده است. بعضی ازکتب تاریخ عثمانی نیز تصرف انطالیه‌را توسط ترکها درسال ۱۳۹۱م قید کرده‌اند. اروج‌بیگ ونشری تصرف تکه‌ایلی (استان تکه)را در سال ۱۳۸۹ یا ۱۳۹۲م نوشته‌اند، ولی اسمی‌از انطالیه نبرده‌اند. به‌نوشتهٔ ابن‌جمال تکه‌ایلی درسال ۱۳۹۱م تحت حاکمیت عثمانیها درآمد وبه‌نام سلطان عثمانی سکه‌ضرب شد. ازتاریخ بهشتی نیزچنین برمی‌آید که تکه‌ایلی درسال ۱۳۹۱م به‌تصرف درآمد و به‌فیروزبیگ داده‌شد. در انسیکلوپدی‌اسلام زیرمادهٔ«بایزید اول» آمده‌است که بایزید انطالیه‌را در ۱۳۹۰م به‌تصرف درآورد و حکمران آن‌شهر یعنی مصطفی‌بیگ‌را وادار ازفرار به‌مصر کرد(پروفسورمکرمین‌خلیل).سلیمان فکری درتاریخ‌شهرستان‌انطالیه (ص ۶۳) به‌نقل از تواریخ رومی بیان می‌دارد که تصرف انطالیه در ۷۹۴هق/۱۳۹۲م اتفاق افتاده است. با توجه‌به‌این‌موارد می‌توان‌دریافت که انطالیه دریکی‌ازسالهای ۱۳۹۰، ۱۳۹۱ یا ۱۳۹۲م به‌تصرف درآمده است.

شده، محصول خویش را درو کنند و در ازای دریافت وجه، آنرا به‌اردوی عثمانی بفروشند.

علاءالدین بیگ امیر قرامان برای مقابله با عثمانیها از قاضی برهان‌الدین احمد[۵۵] و سلیمان‌پاشا حکمران قسطمونی (از سلسلهٔ اسفندیاریان) یاری‌طلبیده بود؛ ولی از آنجا که آندو در ارسال کمک به‌امیر قرامان سستی و کوتاهی کردند وی ناچار به‌پادشاه عثمانی پیشنهاد صلح کرد (۷۹۳ھ‌ق/۱۳۹۱م).

یلدرم بایزید به‌مناسبت وقایع سرزمینهای مجاور رود طونه در روملی و نیز پیش از آنکه نیروی کمکی برای علاءالدین بیگ برسد با او به‌توافق رسید. به‌موجب

۵۵. قاضی برهان‌الدین احمد حکمران سیواس منسوب به‌تیرهٔ سالور «اغوز» بود. جدش و پدرش و خودش قاضی قیصریه بودند. برهان‌الدین نخست تحصیلاتش را نزد پدر فراگرفت و سپس به‌شام و مصر رفت و به‌تکمیل تحصیل پرداخت، آنگاه به‌کشورش بازگشت و نخست به‌مقام قضا وسپس به‌منصب قاضی‌القضاتی رسید. بعدها وارد عالم سیاست شد و به‌وزارت علی‌بن‌محمد بیگ (ازسلسلهٔ آل‌اردنا) که سیواس و قیصریه وطوقات وقره‌حصار شرقی و ارزنجان را تحت‌تسلط داشت منصوب شد (۷۷۹ھ‌ق/۱۲۷۷م). پس از مرگ علی‌بیگ به‌سال (۷۸۲ھ‌ق/۱۳۸۰م) که پسر خردسالش محمدبیگ به‌حکمرانی رسید برهان‌الدین نیابت سلطنت این کودک را به‌عهده گرفت، که بعداً اورا نیزخلع وخود اعلام حکومت کرد (۸۷۳ھ‌ق/۱۳۸۱م).

دوران حکمرانی برهان‌الدین توأم با جنگ وجدال بود، زیرا وی گذشته از جنگ با رقبای داخلی، با عثمانیها و ممالیک مصر وقرامانیان درگیر بود، به‌طوری که حتی یک‌بار مملوک مصر مدت چهل روز سیواس را به‌محاصره درآورد، ولی دراثر دفاع سرسختانهٔ برهان‌الدین، ناگزیر از ادامهٔ محاصره منصرف شد وعقب نشست. اودرجنگی که با عثمانیها نزدیک چوروم رخداد آنان‌را شکست‌داد؛ ضمناً در جنگهای متناوبی که با قرامانیان داشت همواره پیروز می‌شد.

بخشی از عشایر آق‌قویونلو تحت‌ریاست قرایولوق عثمان‌بیگ به‌خدمت برهان‌الدین در آمده بودند. برهان‌الدین شورشی‌راکه توسط شیخ‌مؤید والی قیصریه برپا شده بود سرکوب کرد وشیخ‌مؤیدراکه خواهرزاده‌اش‌بود، مجازات‌نمود. این‌امر سبب‌اختلاف بین‌برهان‌الدین وقرایولوق‌عثمان‌بیگ شد. برهان‌الدین به‌تعقیب عثمان‌بیگ پرداخت، ولی در اثنای این عملیات، غافلگیر واسیر شد و توسط عثمان‌بیگ به‌قتل رسید (۸۰۱ھ‌ق/۱۳۹۹م).

مردم‌سیواس، زین‌العابدین (علاءالدین‌علی) پسربرهان‌الدین را به‌جای پدربه‌حکمرانی برگزیدند. قرایولوق باآنکه بامحاصرهٔ سیواس درصدد تصرف آن شهر برآمد ولی با توسل مردم به‌یلدرم‌بایزید حکمران‌عثمانی، قره‌عثمان عقب‌نشست و به‌این‌ترتیب سیواس‌دراختیار عثمانیها قرارگرفت و زین‌العابدین در ارتش عثمانی جزء امرای لشکر درآمد. قاضی برهان‌الدین‌احمد دانشمندی بلندپایه بود وشاعری ارزشمند، که اشعاری به‌زبان‌آذربایجانی دارد. از او دیوان شعر وآثار علمی به‌جای مانده است. فرماندهی جسور، صاحب اراده و خستگی‌ناپذیر و درعین‌حال مردی ستم پیشه بود.

این معاهده، بك‌شهری و آق‌شهر وسایر شهرهایی که درواقع به‌عثمانیها تعلق داشت ولی به‌دست‌قرامانیان افتاده‌بود، مجدداً به‌تصاحب عثمانیها درآمد وچهارشنبه‌سویی (کوشك‌بوکی)[۵۶] به‌عنوان مرز بین دوکشور تعیین شد[۵۷] و ادارهٔ امور این منطقه به‌ساری‌تیمورتاش‌پاشا محول شد و به‌این ترتیب دومین مرحلهٔ عملیات آناطولی با موفقیت عثمانیها به‌پایان رسید.[۵۸] در این جنگ مانوئل پسر یوانیس پنجم امپراتور بیزانس که در ادارهٔ امور امپراتوری باپدر مشارکت داشت همراه اردوی عثمانیها بود. هنگامی که‌بایزید سرگرم‌جنگ قرامان بود یوانیس‌پنجم امپراتوربیزانس بین «سیلیوری‌قاپی» استانبول وساحل‌جنوبی قلعهٔ مستحکمی بنا کرده بود که درصورت لزوم به‌آن پناهنده شود. سلطان بایزید وقتی از احداث این دژ آگاه شد بلافاصله پس ازبازگشت ازجنگ به‌امپراتور پیغام داد که بیدرنگ نسبت به‌تخریب قلعه‌اقدام کند که درغیر این‌صورت به‌چشمان‌پسرش‌مانوئل‌میل کشیده خواهدشد. ازاین روی یوانیس ناگزیر ازتخریب قلعه شد.[۵۹]

۵۶. آبهایی که از دریاچهٔ بك‌شهری به‌کانال جاری است پس از عبور ازده‌قره‌جه‌ویران واقع در جوارسیدی‌شهری به‌رودخانهٔ بوزقرچایی‌واقع‌درماوی‌بغاز پیوسته، تشکیل‌رودخانهٔ چهارشنبه را می‌دهدکه بخشی ازآن تاحوالی قونیه جریان‌دارد. درتاریخ نشری آمده است (ص۳۱۴) که کوشك کویی به‌عنوان مرز تعیین شده بودکه ازجملهٔ روستاهای بك‌شهری است.

۵۷. عاشق‌پاشازاده‌می‌نویسد (ص۷۲) که‌درپی‌این‌جنگ آقسرای، نیکده، قیصریه‌ودولی‌قره‌حصار به‌دست عثمانیها افتاد و در مقریزی نیز آمده است که به‌موجب خبر واصله به‌قاهره در دوم شوال ۷۹۳هق (دوم ایلول ۱۳۹۱م) قیصریه توسط یلدرم‌بایزید به‌تصرف درآمد، که منطبق باواقعیت نیست؛ زیرا آقسرای‌هنگامی که در تصرف امیر قرامان‌بود درسال ۷۹۷هق/۱۳۹۵م به‌تصرف قاضی برهان‌الدین درآمد. از قرارمعلوم‌آقسرای حتی پس‌ازجنگ بین عثمانیها و قرامانیان نیز دردست قرامانیان بود. قیصریه ودولی حصار نیز دراختیار قاضی‌برهان‌الدین قرارداشت. نیکده‌هم بازجزء متصرفات قرامانیان بودکه تاسال ۸۰۰هق/۱۳۹۷م از جملهٔ شهرهای آنها به‌شمارمی‌رفت. در بزم‌ورزم (ص ۳۹۲) آمده است که تنها بك‌شهری به‌تصرف عثمانیها درآمد. با این‌حال به‌دستور یلدرم‌بایزید حملهٔ آقنجیها به‌حوالی‌آقسرای، نیکده وقیصریه صورت‌گرفت وآن‌حوالی‌غارت شد. درتاریخ‌نشری درمورد تصرف این‌شهرها اشاره نشده است.

۵۸. درتاریخ تقی‌الدین قاضی(کتابخانهٔ ملی پاریس، نوشته‌های عربی، شمارهٔ ۱۵۹۹، ص۴۱ وهمان‌کتابخانه؛ **مختصرالتواریخ**، شمارهٔ ۱۳۲۲، ص ۷۵) آمده است که یلدرم‌بایزید در شوال ۷۹۳هق (ایلول ۱۳۹۱م) قیصریه را تصرف‌کرده است. ولی همان‌گونه که می‌دانیم درآن تاریخ قیصریه در دست قاضی برهان‌الدین‌احمد بود وآنچه مسلم است جایی‌که توسط بایزید به‌تصرف درآمد باید شهریاقلعهٔ دیگری جزقیصریه باشد.

۵۹. دوکاس (چاپ بن)، ص ۴۸.

عملیات روملی

حوادث کنارهٔ طونه

هنگامی که یلدرم‌بایزید سرگرم‌جنگ قرامان بود، میرچه‌پرنس افلاق‌فرصت را مغتنم شمرد و به‌بعضی از مناطق حمله‌ورشد، که در این ماجرا و درتحریك وی امرای منتشا وصاروخان که پس از تصرف قلمروشان توسط عثمانیها به‌سینوپ رفته و به‌اسفندیاریان پناه برده بودند ، دست داشتند. بویژه اسفندیاربیگ نقش عمده‌ای دراین ماجرا داشت.[۶۰]

پس‌ازخاتمهٔ‌کار قرامانیان، یلدرم‌بایزید قصد حمله به‌قلمروسلیمان‌پاشاراداشت. ناگفته نماند که سلیمان‌پاشا قبلاً باعثمانیها متحدبود، ولی‌چون دید که اراضی‌امرای آناطولی توسط عثمانیها از چنگ‌آنان خارج شده است ، دریافت که این شتر بر درخانهٔ اونیز خواهد خوابید ؛ لذا از عثمانیها رویگردان شد و با قاضی برهان‌الدین حکمران سیواس پیمان اتحاد بست . حتی در جنگ قرامان به‌اتفاق برهان‌الدین نیروی کمکی‌برای امیرقرامان‌اعزام داشت که این‌نیروها نتوانستند به‌موقع‌درجنگ شرکت کنند.

همان گونه که گفتم‌سلطان‌بایزید پس‌ازجنگ قرامان قصدسلیمان‌پاشا رانمود، ولی یا به‌خاطر اینکه قاضی برهان‌الدین‌متفق‌سلیمان‌پاشا قوای کمکی برای‌اوفرستاده بود (نظریهٔ نویسندهٔ بزم‌ورزم) ویا به‌سبب آنکه میرچه‌پرنس‌افلاق برای تلافی‌حملات فیروزبیگ و در مقام‌مقابله به‌مثل از مرز عثمانیها گذشته و تا قارین آباد پیش آمده ودست به‌قتل‌وغارت زده بود، یلدرم‌بایزید ناگزیر از رفتن به‌روملی شد (۷۹۳ هق/ ۱۳۹۱م).[۶۱]

۶۰. در تاج‌التواریخ (ج۱/ص۱۳۰) و نشری (ص۳۱۶) و منشآت (ج۳/ص۳۰۷) اشتباهاً به‌جای اسفندیار بیگ از پدرش کوتوروم بایزید نام برده شده است (رجوع شود به‌بخش مربوط به‌امیرنشین اسفندیاریان درهمین کتاب).

۶۱. نشری، ص ۳۱۶. بهشتی، ص۸. خیرالله‌افندی، ج ۵/ص۳۹.

سلطان‌بایزید پس‌ازآنکه قوای خویش‌را درادرنه جمع کرد وتجدیدسازمان داد، به‌منظور عبور از نیکبولی یا سیلیستره[۶۲] واقع در نزدیکی نهر طونه، نخست قوای‌آقنجی‌را پیش فرستاد و خود نیز به‌دنبال آن به‌حرکت درآمد. میرچه به‌مقابله باآقنجیها برخاست، ولی چون نیروی یلدرم‌بایزید به‌دنبال‌آنها وارد صحنهٔ نبردشد در جنگی که در دشت‌آرکوش رخ داد شکست خورد و تسلیم شد و بایزید وی‌را به‌بورسه برد. وی اموال واسرایی‌راکه ضمن‌حمله صاحب شده بود پس‌داد. میرچه مدتی دربورسه ماند وپس‌ازآنکه پرداخت سالیانه سه‌هزارسکهٔ طلا به‌خزانهٔ عثمانی و نیزتحویل سالانه سی‌اسب و بیست‌شاهین به‌سلطان، وهمچنین کمك‌نظامی به‌دولت عثمانی درصورت جنگ با مجارستان‌را به‌عهده‌گرفت به‌کشورش بازگردانیده‌شد. در مقابل این تعهدات دولت عثمانی نیز پذیرفت که از اسکان مسلمانان در افلاق و نیز احداث مسجد درآنجا خودداری کند.[۶۳] اما میرچه پس‌از بازگشت به‌کشورش به‌تعهد خود پای‌بند نماند وهمان‌طوری که درسطور آینده خواهیم دید با مجارستان علیه دولت عثمانی پیمان اتفاق بست.

دراثنای جنگ افلاق به‌دستور بایزید دو حمله توسط‌آقنجیها، یکی به‌بسنه‌و دیگری‌به‌سیرمیه،صورت گرفت که هردوحمله توسط‌مجارهادفع‌شد. طی‌درگیری که آقنجیهابا مجارها درناگی‌اولوز یافرانکو ویلاواقع درجوارسیرمیه‌داشتند آقنجیهای عثمانی پیروز شدند.[۶۴]

تصرف سلانیك (سالونیك)

سلطان‌بایزید پس‌ازبازگشت ازجنگ افلاق هنگامی‌که دربورسه بسرمی‌برد، خبر یافت که کشتیهای اروپایی سواحل روملی را زیرآتش توپخانهٔ خودگرفته‌اند. پادشاه بلافاصله به‌آن منطقه حرکت‌کرد وبه‌سوی سلانیك رفت. همان‌طوری که در

۶۲. بهشتی ونشری نوشته‌اندکه سلطان بایزید از نیکبولی وارد افلاق شد؛ ولی‌گیبونس معتقد است‌که وی از راه سیلیستره به‌افلاق رفته بود (ص ۱۶۹).

۶۳. گیبون (ترجمهٔ راغب‌خلوصی، ص۱۶۹و۱۷۰) وهال‌کوندیل‌می‌نویسندکه درجنگ افلاق هر دوطرف نبرد متحمل تلفات بسیاری شدند و بدون اخذ نتیجه دست از جنگ‌کشیدند. اروج‌بیگ نیزهمین‌نظریه را تأیید می‌کند (ص ۲۷).

۶۴. هامر، ج۱/ص ۲۶۷ وگیبونس، ص ۱۶۹.

سطور آینده خواهیم دید هنگامی که این حادثه رخ داد نیروهای ترک، استانبول را به‌محاصره درآورده بودند و کشتیهای اروپایی برای شکستن این محاصره پس از کوبیدن سواحل روملی در سلانیك لنگر انداخته‌بودند. به‌همین سبب سلطان بایزید به‌سوی سلانیك حرکت کرد و علی‌رغم کمك کشتیهای اروپایی موفق به‌تصرف آن شد (۷۹۶ه‍ق/۱۳۹۴م).[۶۵] پس از تصرف سلانیك، سلطان بایزید به‌یونان شمالی حمله برد و لاریسه (ینی‌شهر) را نیز تصرف کرد. دوکاس و هال‌کوندیل می‌نویسند که سلطان بایزید تاتسالیه و یونان مرکزی وحتی تا پاتراس پیش‌رفت و بسیاری‌ازشهرها را متصرف شد. تواریخ عثمانی نیز آن‌را تأیید می‌کنند.[۶۶]

۶۵. تاریخ تصرف سلانیك در کتب تاریخ به‌طور صریح مشخص نیست. به‌نوشتهٔ هال‌کوندیل، سلانیك برای نخستین‌بار پس‌از واقعهٔ سرز و درزمان مراد توسط چندرلی خلیل‌خیرالدین پاشا به‌تصرف درآمد و سپس با استدعای مانوئل به‌دستور مراد اول دوباره به‌مانوئل داده شد (هامر، ج۱/ص۲۷۹). از منابع عثمانی، نشری (ص ۳۲۲) می‌نویسد که سلانیك در ۱۹ جمادی‌الاخر ۷۹۶ه‍ق (۲۱ نیسان ۱۳۹۴م) توسط یلدرم بایزید به‌تصرف درآمد. تاج‌التواریخ هم به‌نقل از روحی و نشری همین تاریخ را قیدکرده است (ج۱/ص۱۴۰ و ۱۴۱). کاتب چلبی نیز دربخش‌روملی تاریخ‌خودهمین را آورده‌است. دوکاس مورخ رومی بی‌آنکه تاریخی راذکرکرده‌باشد می‌نویسدکه بایزید از بتینیا به‌تراکیه‌گذشت و روستاهای حوالی‌استانبول را تخریب‌کرد وساکنان پانیدو تا استانبول رابه‌سایر مناطق کوچ‌داد؛ سپس سلانیك‌ومناطق دیگری را به‌تصرف درآورد و نیروهای‌آقنجی‌را به‌فرماندهی اورنوس به‌موره اعزام داشت و ایالات‌آخائیا و لاقه‌دومونیه را مورد حمله قرار داد (چاپ بن، ص۴۹و۵۰). هامر(ج۱/ ص۲۷۹) تاریخ تصرف سلانیك را قید نکرده و منبع خودرا تاج‌التواریخ ذکرکرده است و بااین‌حساب تصرف سلانیك را سال ۱۳۹۴م می‌داند. بهشتی (نسخهٔ کتابخانهٔ مؤسسهٔ تاریخ ترك، ص۱۱) می‌نویسد که بایزید براثر کوبیده‌شدن ساحل روملی توسط اروپاییها ضمن مشورت با امرایش به‌این نتیجه رسیدکه سلانیك تنها مکانی است‌که اروپاییها ازآنجا نفوذ می‌کنند؛ لذا توجهش به‌سوی سلانیك جلب شد و در سال ۱۳۹۴م آنجا را محاصره کرد. گیبونس ضمن‌اشاره به‌نظر نویسندهٔ تاج‌التواریخ‌که معتقداست سلانیك در سال ۱۳۹۱م‌توسط بایزید محاصره و فتح‌شد، تصرف سلانیك توسط بایزید را نمی‌پذیرد (ص۲۰۷). درصورتی که سلانیك بعدها به‌همراه بعضی نواحی دیگر توسط امیرسلیمان تسلیم امپراتور بیزانس شد. باتوجه به‌این بررسیها به‌نظر می‌رسدکه تصرف سلانیك درسال ۱۳۹۱ یا ۱۳۹۲م روی داده است، زیرا بایزید در سال ۱۳۹۰م درگیرجنگ با قرامانیان درآناطولی بود و در زمستان سال ۱۳۹۱م نیز براثر تجاوزات میرچه درگیرجنگ افلاق بود. ولی‌اینجانب نظر تواریخ عثمانی را دایر بر تصرف سلانیك در سال ۷۹۶ه‍ق/۱۳۹۴م مرجح دانسته، آن را درمتن‌آوردم.

۶۶. در دوکاس (چاپ بن)،ص۵۰ و هال‌کوندیل (چاپ پاریس)، ص۳۶ و نشری، ص ۳۲۴ و عاشق‌پاشازاده،ص۶۸وبهشتی،ص۱۱واوروج‌بیگ،ص۲۷ ونیز تواریخ عثمانی‌آمده‌است که←

قطع ارتباط استانبول توسط عثمانیها درسال ۱۳۹۱م

از آنجا که محاصرهٔ استانبول تا پس از جنگ نیکبولی به‌صورت قطع ارتباط این شهر با خارج بود، لذا برای این مبحث از سر تیتر قطع ارتباط استفاده شده است.[۶۷]

همان‌گونه که قبلاً نیز گفتیم مانوئل پسر یوانیس پنجم امپراتور بیزانس که درجنگ قرامان همراه یلدرم‌بایزید شرکت کرده‌بودچون به‌بورسه بازگشت، به‌محض آگاهی از مرگ پدر بدون کسب‌اجازه از سلطان عثمانی بی‌خبر به استانبول رفت (۱۳۹۱م). سلطان‌پنداشت که‌فرار مانوئل به‌قصد خاصی صورت‌گرفته‌است.[۶۸] گذشته از آن، هنگامی که در ادرنه‌بود قاصدی که ازسوی امپراتور حامل‌نامه‌ای برای‌سلطان

→ بایزید ضمن اقامت در قرافریه‌دستور آتن به‌یونان را صادر کرد. طبیعی است که این آتنها حالت اشغال نداشت، بلکه به‌سبب دعوت حکمرانان کوچك یونان که با یکدیگر در رقابت بودند، صورت گرفته بود.

۶۷. هال‌کوندیل، وگیبونس و یورگا به‌نقل از او می‌نویسد که قطع ارتباط استانبول با خارج توسط قوای عثمانی یازده‌سال متمادی یعنی از ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۲م به‌طول انجامید. درمنابع تاریخی‌عثمانی (عاشق‌پاشازاده، نشری، اروج بیگ، تاج‌التواریخ وغیره) آمده است که‌محاصرهٔ استانبول‌دردو نوبت‌صورت گرفت: یك بار قبل‌از جنگ نیکبولی‌وباردوم‌پس‌ازاین‌جنگ. به‌نظر نویسندهٔ تاج‌التواریخ(ج ۱/ص۱۴۷) محاصرهٔ‌اول‌شش‌ماه به‌طول انجامیدودومین‌محاصره تا آغاز جنگ با تیمور ادامه‌یافت. به‌نظر هال‌کوندیل درا ثنای جنگ نیکبولی محاصرهٔ استانبول کاملاً شکسته نشد، بلکه نیروهای عثمانی‌سعی داشتند دراثر گرسنگی و نرسیدن‌آذوقه‌مردم شهر را وادار به‌تسلیم‌کنند. عاشق‌پاشازاده محاصرهٔ استانبول را در سال ۷۹۳ه‍ق/۱۳۹۱م قیدکرده است. به‌نظر فرانچس محاصره درسال ۱۳۹۲م آغاز شد.

به‌طوری‌که از جمعبندی کلیهٔ این نظرات برمی‌آید ، محاصرهٔ استانبول قبل از جنگ نیکبولی‌آغازشد و پس ازاین جنگ نیز ادامه داشت. به‌این معنی که سلطان‌بایزید هنگام عزیمت به‌جنگ نیکبولی کلیهٔ قوای شرکت‌کننده درمحاصرهٔ استانبول را با خود نبرد، بلکه نیروهای اضافی راهمراه خود برد و پس از خاتمهٔ جنگ، کار قطع ارتباط استانبول‌باخارج را با شدت بیشتری ازطریق‌زمین ودریا دنبال کرد. ناگفته نماند به‌سبب ضعف نیروی‌دریایی عثمانی، محاصرهٔ استانبول چنانچه بایدوشایدکامل و بی‌نقص نبود ؛ ازاین‌روی ما محاصرهٔ استانبول را به دومرحله تفکیك کرده‌ایم: اول، قطع‌ارتباط؛ دوم، محاصرهٔ‌کامل.

۶۸. امپراتور مانوئل به‌محض‌آگاهی ازمرگ پدر یك‌شب مخفیانه ازبورسه‌گریخت و به‌استانبول رفت. وقتی سلطان‌بایزید ازخبر مرگ امپراتور و نیز فرارمانوئل‌آگاه شد سخت ناراحت شد و نماینده‌ای نزدامپراتورمانوئل فرستادو به‌اوپیشنهاد دادکه باید یك حاکم شرع‌ترك →

مجار بود دستگیر شد. در این نامه خطاب به‌سیگیسموند آمده بود که ترکها قصد حمله به مجار را دارند. مرد دستگیرشده اقرار کرد که قبل از او نیز قاصد دیگری از سوی امپراتور به‌مجارستان فرستاده شده بود. ازاین‌روی سلطان بایزید به‌توصیهٔ قراتیمورتاش‌پاشا بیگلربیگ روملی از جنگ مجارستان منصرف شد و تصمیم به محاصرهٔ استانبول گرفت.[۶۹]

بایزید این تصمیم را آشکار نکرد بلکه چنین وانمود کرد که قصد جنگ با مجارستان را دارد و از مانوئل خواست که طبق تعهدی که داشت همراه نیروهای کمکی برای شرکت درجنگ به‌ادرنه بیاید؛ لکن امپراتور از انجام این‌پیشنهاد سر باززد. ازاین‌روی‌بایزید به‌ناوگان‌مستقردر گلیبولی‌دستورحرکت به‌سوی‌استانبول‌را صادر کرد. وزیراعظم‌علی‌پاشا به‌فرماندهی‌نیروی‌زمینی‌مأمورحمله‌به‌استانبول‌منصوب شد.[۷۰] در آن‌زمان، دولت عثمانی فاقد توپخانه‌ای بود که بتواند حصارها را بکوبد و درهم بشکند؛ ازاین‌روی بایزید تصمیم گرفت مردم شهر را براثر نرسیدن‌آذوقه و

← در استانبول مستقر شود تا به دعاوی مسلمانان و تجار مسلمانی که به‌استانبول رفت وآمد می‌کنند رسیدگی کند و پیغام داد: «اگر آنچه به‌تو امر کردم به‌جای نیاوری، دروازه‌های استانبول را ببند ودرآن شهر حکومت کن.خارج‌شهر استانبول تماماً ازآن من خواهدبود.» (دوکاس، چاپ بن، ص ۲۴۹). چون این پیشنهاد از سوی امپراتوری رد شد، لذا بایزید رابطهٔ استانبول را با خارج قطع کرد.

۶۹. «دمیرتاش‌پاشا گفت، سلطان قدرقدرتم! برما واجب است‌که به‌استانبول حمله بریم ... این کافر چرا باید در بین سرزمینهای مسلمین حکومت نماید؟ امید این است‌که براین ملعون نیز چون فتح آلاشهرغلبه‌کنیم. بایزیدخان این‌سخن را صواب دید ودرحال به‌سوی‌استانبول عزیمت‌کرد ودستور دادتا کشتیهایی‌ازگلیبولی‌حرکت‌کردند واستانبول به‌محاصره‌درآمد... لکن در آن ایام توپخانهٔ عثمانی چون امروز قدرتمند نبود. مدتی صبر کرد وکافر را از گرسنگی درمضیقه‌گذاشت...» (تاریخ نشری، ص ۳۲۴ و تاج‌التواریخ،ج۱/ص ۱۴۲).

۷۰. مانوئل پس‌ازرفتن به‌استانبول سال‌بعد برخلاف تعهدبه‌حضور بایزید نرسید، حال‌آنکه‌طبق معاهده می‌باید خود یا نایبش به‌همراه نیروهای‌کمکی به‌یاری بایزید بشتابد. به‌بایزید توصیه‌شدکه بیهوده درانتظارآمدن امپراتور نماند؛ ازاین‌روی بایزید، علی‌پاشا پسرخلیل را نزد امپراتور فرستاد و از او دعوت‌کرد و پیغام داد که درصورت خودداری ازآمدن، استانبول را محاصره خواهدکرد. باآنکه مانوئل موافقت خودرا دایر برآمدن اعلام‌داشت ولی استانبول به‌محاصره‌درآمد. بنابه‌نوشتهٔ هال‌کوندیل، علی‌پاشا به‌مانوئل توصیه‌کرده‌بود که‌نزد پادشاه نرود (ص ۴۲). هال‌کوندیل‌وفرانچس نوشته‌اند‌که استانبول درسال۱۳۹۲م به‌محاصره درآمد.

گرسنگی وادار به‌تسلیم شهر کند. ارتباط شهر با خارج قطع شد. بایزید دستورداد تا ساکنان صاحب نفوذوقدرتمند اطراف‌استانبول را به‌سایرنقاط کوچانیدندوترکها را جای‌آنان مستقر کردند و به‌این‌ترتیب شهر ازطریق زمین کاملا ایزوله شد.مانوئل با مشاهدهٔ این احوال سخت دستپاچه شد و ضمن ارسال نامه به‌پاپ، پادشاه فرانسه وپادشاه مجارستان ازآنان کمك خواست.[۷۱] بایزید دراین بین، سیلیوری را تصرف کرد و آن رابه‌یوانیس پسر آندرونیقوس که‌ازسوی‌مانوئل مورد اجحاف قرارگرفته بود داد.[۷۲] آنگاه تورخان‌بیگ را به‌سوی شهرهای ساحلی فرستاد و دستور تخریب آنها را صادر کرد.[۷۳]

۷۱. بایزید به‌شهرحمله‌نکرد وخودرادرگیر تخریب‌حصارآن نساخت؛ اما با مستقرکردن‌هزاران ترك در اطراف شهر، ازورود وخروج ساکنان‌آن عملاً جلوگیری به‌عمل‌آورد . درنتیجه ، قحطی در شهر بروزکرد . مانوئل که تکلیف خود را نمی‌دانست و سررشتهٔ کارها از دستش به‌در رفته و از هیچ سویی نیزکسی به‌یاری‌اش نشتافته بود ضمن ارسال نامه‌هایی به‌پاپ ، پادشاه فرانسه و سلطان مجار،آنان را از محاصرهٔ شهر و تنگنایی‌که بدان دچار شده بود باخبر ساخت و افزود چنانکه بیدرنگ به‌یاری او نیایند ، شهر استانبول به دست دشمنان دین مسیح خواهد افتاد (دوکاس، ص۵۰) ، و به‌این ترتیب یك جنگ صلیبی به‌فرماندهی سیگیسموند پادشاه مجار رخ داد. در تاریخ‌التواریخ نیزآمده‌است‌که مانوئل از سلطان‌مجار کمك خواسته‌بود (ج۱/ص۱۴۲).

۷۲. یوانیس پسر آندرونیقوس‌کور و نوهٔ یوانیس پنجم بود . امپراتور مانوئل عموی وی بود . دراوایل یوانیس ازترس عموی خود مانوئل از استانبول‌گریخت، ولی بعدها دوباره‌ناگزیر از بازگشت به‌آن شهر شد ومانوئل اورا برای انجام پاره‌ای امور شخصی به‌ایتالیافرستاد. یوانیس پس‌ازآنکه در ایتالیا مأموریت خود را انجام داد به‌دستور عمویش به‌جنوارفت و مأمورگردآوری نیروی‌کمکی علیه ترکها شد ؛ ولی هنگامی‌که در جنوا بود مانوئل به‌آن دولت محرمانه پیغام دادکه او را بازداشت‌کنند، و چنین نیز شد . یوانیس مدتی در زندان بسر برد؛ سپس به‌طریقی از زندان‌گریخت . ابتدا به‌ایتالیا و سپس به‌اردوی یلدرم‌بایزید که استانبول‌را به‌محاصره درآورده‌بود،رفت وازسوی سلطان بایزید باخوشرویی‌پذیرفته‌شد. یوانیس در تسلیم‌بدون خونریزی سیلیوری با سلطان همکاری‌کرد و ادارهٔ این شهر ازسوی سلطان عثمانی به‌وی محول شد و او به‌صورت تحت‌الحمایهٔ عثمانی به‌حکمرانی پرداخت (هال‌کوندیل، چاپ پاریس، ص ۴۲ و ۴۳). یوانیس بعدها ازنزد سلطان‌بایزیدگریخت و به‌استانبول رفت.

۷۳. دوکاس (چاپ بن)، ص ۴۸ ترجمهٔ میرمیراوغلی.

یلدرم بایزید و سیگیسموند

درآن ایام تنها دولتی که قادر بود از بالکانها در برابر استیلای عثمانیها دفاع کند،دولت مجارستان بود؛لکن‌لایوش سلطان مجار که کاتولیك متعصبی بوددرصدد برآمد تااهالی ارتودوکس بالکان‌را به‌زورواجبار به‌تغییرمذهب وادارد و نیزشکنجه وقتل‌عام ساکنان بلغارستان شمالی به‌دست او،سبب شد که دردل مردم این‌شبه‌جزیره نفرت عمیقی نسبت به‌مجارستان برانگیخته شود وآنان را به‌دامن ترکها که آزادی مذهب و فکر وعقیده را محترم می‌شمردند و بامردم غیرمسلمان با رأفت و ملاطفت رفتارمی‌کردندبیندازد. روابط‌بالکانها باعثمانیها آنچنان دوستانه‌بود که حتی‌درجریان حادثهٔ تیمور و نیزآشوبهای‌آناطولی هیچ نوع شورش وعصیانی دراین شبه‌جزیره علیه ترکها صورت نگرفت.

پس‌ازمرگ لایوش چون سیگیسموند شوهر ماریا (دخترلایوش) به سلطنت رسید خودرا حامی مردم بالکان قلمداد کرد؛ حتی ادعای حاکمیت بر بلغارستان را نیزکرد و توسط‌آنها نماینده‌ای به‌دربار عثمانی اعزام داشت و به‌یلدرم بایزید به‌خاطرمداخله درامور بلغارستان اعتراض کرد و اعلام‌داشت که برطبق‌حقوق سلطنت بلغارستان نیزازآن مجارستان است.

یلدرم بایزیدکه در برابراین‌جوش وخروش، وقار وخونسردی خودرا حفظ کرده‌بود، دست‌نمایندهٔ اعزامی ازمجارستان‌را گرفت واورا به‌محلی که پراز سلاح و وسایل جنگی بود برد و خطاب به اوگفت: «برو به اربابت بگو حقی که من در بلغارستان صاحب‌آن شده‌ام درسایهٔ این سلاحها بوده‌است.»[۷۴]

پس از بازگشت نماینده ، به‌دستور بایزید حملاتی توسط آقنجیها به‌حوالی ترانسیلوانیا صورت‌گرفت وسلطان مجار که معنی این‌حملات‌را دریافته بود درسال ۱۳۹۲ م به‌اتفاق میرچه که ازعثمانیها رویگردان شده بود، به‌قصد تلافی‌جویی وارد

۷۴. فرانچس (چاپ بن)، ص ۵۸ ترجمهٔ میرمیراوغلی.

بلغارستان شد. سیگیسموند دربرخورد با نیروهای مرزی ترك موفقیتهایی کسب کرد وحتی نیکبولی‌را نیز متصرف شد ـ دراین اوقات، بایزید سرگرم جنگ قسطمونی بود ـ و به‌پیشروی خود ادامه داد ؛ ولی به‌محض اینکه خبر یافت سلطان بایزید نیروی عظیمی به‌مقابلهٔ او اعزام داشته است نیکبولی‌را رهاکرد وتقریباً به‌شکل‌فرار مجبور به‌عقب‌نشینی شد وحتی بافداکاری یکی‌ازغلامانش توانست ازضربهٔ شمشیر یك سوارترك جان سالم به‌در ببرد.[۷۵]

انقراض سلطنت بلغار

سیگیسموند پس‌ازجنگ باعثمانها که درآن جنگ فرماندهی نیروهای مجار را شخصاًبه‌عهده داشت ازخواب غفلت بیدارشد ودریافت که تاازسوی اروپا کمکی به‌او نرسد،شخصاًقادر به‌مقابله با عثمانیها نخواهد بود. ازاین گذشته مسألهٔ دیگری‌را نیزدریافت وآن علاقهٔ مردم مسلمان تحت تسلط ترکها نسبت به‌دولت عثمانی بود.

دخالت پادشاه مجارستان درامور بلغارستان وروابط مخفیانهٔ شیشمان پادشاه بلغار بامجارها ترکهارا هوشیارساخت.یك‌سال پس‌ازورودسیگیسموندبه‌بلغارستان، یعنی در سال ۱۳۹۳م ، نیرویی به‌فرماندهی سلیمان چلبی پسر سلطان بایزید به‌آنجا اعزام شد. این نیرو پس‌از سه ماه محاصره، یعنی درهفدهم تموزهمان سال،ترنووا پایتخت بلغارستان را تصرف کرد و به‌این ترتیب به‌حکومت بلغارستان شرقی پایان داده‌شد وآن‌قسمت ازبلغارستان که تحت‌ادارهٔ استراتیشیمیربرادرشیشمان ومرکزش ویدین بود پس‌ازجنگ نیکبولی به‌قلمروعثمانی ملحق شد .

عملیات بایزید درآناطولی

با شکست سیگیسموند و فرارش، دیگر لزومی برای رفتن بایزید به‌روملی احساس نمی‌شد. ناگفته نماندکه درآن هنگام درآناطولی فعالیتهایی علیه عثمانیها

۷۵. هامر (ترجمهٔ اتابك)، ج ۱/ص ۲۶۷ وگیبونس، ص ۱۷۳ وتاج‌التواریخ، ج ۱/ص ۱۳۵ این جنگ را با جنگ افلاق اشتباهاً یکی دانسته‌اند.

صورت گرفته بود. همان طوری که در سطور پیشین دیدیم سلیمان پاشای دوم (از امرای اسفندیاری) در نخستین جنگ بایزید در آناطولی شخصاً با قوای خویش به‌یاری سلطان بایزید برخاست و در اشغال اراضی امیرنشینهای آناطولی غربی (آیدینیان، منتشاییان و صاروخانیان) به‌او کمك کرد، ولی از قرائن دریافت که با ادامهٔ فعالیتهای بایزید درمنطقهٔ آناطولی روزی نیزنوبت خود او فراخواهد رسید؛ از این‌روی از ادامهٔ همکاری با بایزید خودداری کرد و با قاضی برهان‌الدین که در آناطولی میانه نقش مهمی داشت، پیمان‌اتفاق بست. به‌دنبال این پیمان، هنگامی که بایزید مشغول جنگ با قرامانیان بود، سلیمان‌پاشا به‌اتفاق قاضی برهان‌الدین در صدد کمك به‌امیر قرامان برآمدند؛ ولی با عملیات برق‌آسا و حیرت‌انگیز بایزید موفق به‌انجام خواستهٔ خود نشدند و امیر قرامان، علاءالدین بیگ، بك‌شهری و سایر نقاط را یکی پس‌ازدیگری ازدست داد و با بایزید پیمان صلح بست.[۷۶]

سلطان بایزید با مشاهدهٔ بدقولی و شیوهٔ ریاکارانهٔ سلیمان پاشا حکمران قسطمونی، پس‌ازجنگ قرامان درصدد حمله به‌اراضی [illegible] لکن باشنیدن خبر عبور پرنس افلاق ازنهر طونه و پیشروی او تا [illegible]رالی قارین آباد، نا[illegible] کت، به‌روملی شد، ولی درعین‌حال از سلیمان پاشا غافل [illegible] ودرصدد بود [illegible] وی با قاضی برهان‌الدین دست به‌یکی کند تکلیف خودرا بااو روشن سا[illegible]

بایزید هنگام اقامت دربورسه به‌سوی قسطمونی حرکت کرد، ولی‌و[illegible]بد برهان‌الدین برای کمك به‌سلیمان پاشا به‌اماسیه‌آمده اس[illegible] عقب نشست. بار دوم نیز قصد حمله به قسطمونی‌راکرد، ولی بازماجرای اول تکرار شد؛ به‌این معنی که وقتی خبریافت برهان‌الدین به‌مادن آمده‌است، عقب‌نشینی کرد. وقتی برای [illegible]وم سلیمان پاشا خبر یافت که بایزید به‌سوی قسطمونی حرکت کرده است، از قاضی برهان‌الدین درخواست کرد که به‌همراه‌امیرقرامان به‌یاری‌او بشتابد. هنگامی که قاضی

۷۶. بزم و رزم (چاپ استانبول، ۱۹۲۸)، ص ۳۹۵. بایزید که احتمال کمك به‌قرامانیان را پیش‌بینی‌می‌کرد یکراست به‌قلمرو قرامانیان حمله نبرد، بلکه‌با یك تاکتیك منحرف‌کننده اراضی واقع درحمیدایلی و تکه را به‌تصرف درآورد و از راه حمیدایلی ناگهان به‌سوی اراضی قرامانیان برگشت و بااین ترفند، برهان‌الدین وسلیمان پاشا، متفقان امیرقرامان نتوانستند به‌موقع به‌یاری او برخیزند.

برهان‌الدین در صدد تهیهٔ قوای کمکی بود سلطان بایزید وارد قسطمونی شد و در جنگی که در گرفت سلیمان پاشا به قتل رسید[۷۷] و به‌این ترتیب قلمرو شاخهٔ قسطمونی اسفندیاریان به‌دست عثمانیها افتاد (۷۹۳ﻫق/۱۳۹۱م یا ۷۹۴ﻫق/۱۳۹۲م).[۷۸]

نبرد قرق (قرخ) دیلیم

به‌دنبال اشغال قسطمونی، امرای آن منطقه و یشیل ایرماق که تحت‌نفوذ قاضی برهان‌الدین بودند ـ واز وی نفرت داشتند ـ حاکمیت مقتدر عثمانی را به‌رسمیت شناختند. این حادثه سبب بروز جنگ بین قاضی برهان‌الدین و دولت عثمانی که آناطولی میانه را به‌تصرف درآورده بود، شد.

حکمران عثمانی پس‌از کشتن خصم خویش سلیمان پاشا، ضمن ارسال‌نامه‌ای

۷۷. بزم و رزم (چاپ استانبول، ۱۹۲۸)، ص۳۹۲ـ۳۹۴. دریکی ازوقایع‌نامه‌های زمان مراد دوم (در کتابخانهٔ ملت) مطلبی دراین‌باره تحت این عنوان به‌چشم می‌خورد: «واقعهٔ سلیمان و گرفتن عثمانیان عثمانجق‌را ثلاث وتسعین وسبعمایه». عملیات آناطولی که به‌قتل سلیمان پاشا منجرشد شامل مراحل مختلفی است. به‌این معنی‌که بایزید قبل‌از اقدام به‌این جنگ درصدد برآمده بود که نظر مساعد امرای دولت اردنا راکه با قاضی برهان‌الدین خصومت شدید داشتند به‌سوی خود جلب کند، که دراین رهگذر موفق به‌جلب موافقت امیراحمد پسر شادگلدی پاشا امیر اماسیه شد. پدر امیر احمد، یعنی حاجی شادگلدی پاشا که خصم بزرگ قاضی برهان‌الدین بود، طی‌جنگ بااو کشته‌شده‌بود وازاین‌روی مسألهٔ خونخواهی نیزمطرح بود. البته‌برهان‌الدین باقتل شادگلدی پاشا هم نتوانسته بود اماسیه را از چنگ آنان خارج سازد. امیر احمد قصد داشت عثمانیها راکه قادر به‌مقابله با برهان‌الدین بودند به‌حوالی یشیل ایرماق بکشاند؛ لذا درصدد برآمد تا به‌کوتوال قلعهٔ سیمالو که می‌خواست قلعه را تسلیم عثمانیها کند، یاری رساند؛ لکن برهان‌الدین پیشدستی کرد و این قلعه را به‌تصرف درآورد. سلطان بایزید طی نامه‌ای ازبرهان‌الدین خواست‌که در این جنگ بیطرف بماند. برهان‌الدین درپاسخ اونوشت‌که ازاجرای نقشه‌های خود درآناطولی دست بردارد ودر غیر این صورت آمادهٔ نبرد باشد. وقتی برهان‌الدین وارد اماسیه شد خبر رسیدکه بایزید عقب نشسته است (بزم و رزم، ص ۳۹۴).

۷۸. تاریخ قتل سلیمان‌پاشا والحاق امیرنشین قسطمونی در تقویم موجود درنور عثمانیه که تحت شمارهٔ ۳۰۸۰ نگهداری می‌شود، سال ۷۹۱ﻫق، در جامع‌الدول و در تاریخ «انجمن تاریخ عثمانی» ودول اسلامیه و نیز در مقالهٔ احمد توحیدبیگ که درنشریهٔ انجمن تاریخ ترک‌چاپ شده (سال اول، ص ۳۹۰) ۷۹۵ ﻫق/۱۳۹۲م ذکر شده است. در رسالة‌التقویم موجود در کتابخانهٔ اسعد افندی (شمارهٔ ۱۹۷۸) و در تواریخ ملوك قرون ماضی ـ نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ ملت ـ سال ۷۹۳ﻫق/۱۳۹۱م، و در تقویم موجود در موزهٔ توپقاپی‌کوشك بغداد (تقویم شمارهٔ ۳۱۰) سال ۷۹۲ﻫق/۱۳۹۱م قیدشده است. نگارنده سال ۷۹۴ﻫق/۱۳۹۲م راکه مقرون به‌صحت است پذیرفته و نقل‌کرده‌ام.

به‌قاضی برهان‌الدین، وی راازمرگ متحدش آگاه ساخت وتهدیدش کرد. گذشته از این‌وقایع، رویگردان شدن امرای اراضی‌حوالی‌اماسیه، عثمانجق ومادن وپذیرفتن حاکمیت عثمانیها از سوی آنان که حیثیت برهان‌الدین را به‌مخاطره انداخته بود، علت‌العلل شروع جنگ بین دولت عثمانی و برهان‌الدین بود.

تقریباً درسال ۷۹۴هق/ تموز۱۳۹۲م درمحلی‌به‌نام قرق‌دیلیم واقع‌درنزدیکی قلعهٔ قرق دیلیم که در اختیار عثمانی بود بین نیروهای عثمانی به‌فرماندهی یکی از پسران بایزید به‌نام ارطغرل که فرماندار منطقهٔ آیدین بود وقاضی برهان‌الدین جنگ درگرفت.[۷۹] طی این جنگ، که سه روز به‌طول انجامید، قوای عثمانی شکست خورد[۸۰]؛ ارطغرل کشته شد و اسکلیپ، آنکارا، قلعه‌جك و سیوری‌حصار با اجازه و یاری برهان‌الدین به‌دست مغولان تاراج شد.[۸۱]

پس از این شکست، دشمنی طرفین شدت یافت. برهان‌الدین درصددتصرف اماسیه که تحت‌الحمایهٔ عثمانیها بود برآمد، ولی‌چون باخبرشد که نیروهای عثمانی برای نجات اماسیه به‌مرزیفون رسیده‌اند، جرأت شرکت در جنگ را نیافت و بازگشت.[۸۲] پس از این حادثه سراسر حوالی یشیل‌ایرماق تحت نفوذ عثمانیها درآمد.[۸۳]

قاضی برهان‌الدین برخلاف سایرامرای آناطولی که سست اراده ومرددبودند مردی‌بود پرجنب وجوش، دلیر وجنگجو که باتن‌پروری بیگانه بودومدام درفعالیت بود. وی بااین ویژگیها دشمن‌خطرناکی برای عثمانیها به‌حساب می‌آمد؛ امانیرویی که دراختیار داشت، ازنظرویژگی، نیرویی نبودکه بتواند باآن دست به‌یك جنگ طولانی‌ومستمربزند، زیرا این نیرو ازافراد یکدست ومنضبط تشکیل نشده بود.ولی بااین‌حال‌پیروزی اودرجنگ قرق‌دیلیم نشان‌داد که وی حکمرانی است که‌نمی‌توان

۷۹. آرشیو نخست‌وزیری، شمارهٔ ۱۶۶ دفترتاریخ، ص۴۷۶.
۸۰. بزم ورزم، ص ۴۰۵ و تواریخ ملوك قرون قاضی: «گریختن عثمانیان از سلطان برهان‌الدین فی‌ثلاث وتسعین وسبعمایة».
۸۱. بزم و رزم، ص ۴۰۸.
۸۲. بزم و رزم، ص۴۱۹.
۸۳. بزم و رزم، ص۴۲۰.

به‌سادگی براو غلبه کرد.

احمدبیگ امیر اماسیه که از مجادلهٔ طولانی با برهان‌الدین به‌ستوه آمده بود به‌سلطان عثمانی متوسل شد وازاو درخواست کرد تااجازه دهد اماسیه را ترک گوید وخواهش کرد که فرمانروایی ایالت دیگری را به‌او تفویض کند. ازاین‌روی سلطان بایزید نیرویی به‌فرماندهی شاهزاده محمد چلبی به‌اماسیه اعزام داشت و قوای ترک اماسیه را اشغال کرد (۷۹۷هق/۱۳۹۳م) . برهان‌الدین با مشاهدهٔ این احوال برای جلوگیری ازپیشروی ترکها به‌جنوب استحکاماتی درگذرگاهها ایجادکرد.[۸۴]

احرازفرمانداری اماسیه توسط شاهزاده محمد چلبی درسال ۱۳۹۳م و اعزام به‌آن ناحیه دررأس یك نیروی قابل‌ملاحظه نخستین خدمت دولتی این‌شاهزاده‌بود. شاهزاده چلبی بعدها درمبارزه بابرادرخود اماسیه را مرکزقرارداد ودوستان صادقی چون بایزید پاشا، حاجی عیوض پاشا وبیجراوغلی حمزه‌بیگ یافت، که بایزیدپاشا اهل‌اماسیه وحاجی‌عیوض وبیجراوغلی اهل‌طوقات بودند. ازدست‌رفتن‌اماسیه‌ضربهٔ بزرگی برای قاضی برهان‌الدین به‌شمار می‌رفت.[۸۵] در نتیجهٔ این عملیات، عثمانیها موفق به‌تصرف قلاع قسطمونی ، عثمانجق ، مرزیفون و اماسیه شدند و در منطقهٔ طوقات واماسیه برخوردهایی بین عثمانیها ونیروهای قاضی برهان‌الدین رخ داد.[۸۶] هر چندکه تصرف اماسیه گام بلندی برای عثمانیها به‌منظور ورود به‌طوقات و سیواس‌بود، ولی هم به‌سبب آنکه برهان‌الدین خصم بسیارنیرومندی بود وهم‌به‌دلیل آنکه‌عثمانیها درروملی‌بامسائل‌مهمتری درگیربودند، لذاتامرگ قاضی‌برهان‌الدین، دولت عثمانی درآن حوالی دست به‌عملیات نزد.

۸۴. بزم و رزم، ص۴۲۵. به‌سبب بروز جنگ بین‌قاضی برهان‌الدین و امیرقرامان، مملوك مصر ملك ظاهر برقوق ، حسام‌الدین والی کرك را در مقام سفیر به‌نزد یلدرم بایزید فرستاد و خواستارپایان‌بخشیدن به‌جنگ‌شد. پادشاه این‌پیشنهاد را پذیرفت وبین‌طرفین‌متخاصم صلح برقرارشد (تاریخ تقی‌الدین قاضی، ج۲/ص۶۶، سال ۷۹۵هق).

۸۵. بزم و رزم، ص۴۲۶ ونشریهٔ انجمن تاریخ عثمانی، سال ششم، شمارهٔ ۹۰۴، ص ۴۰۷.

۸۶. بزم و رزم، ص۴۲۵.

جنگ بزرگ صلیبی و نبرد نیکبولی

فعالیت عثمانیها در روملی ادامه داشت. حملات آقنجیهای ترك به بسنه و آلبانی و پیشروی عثمانیها به صورت اسکان ترکها در آن اراضی و پیشروی آنها به سوی بویانا نهری و بندر دراج که در تصرف ونیز بود دولت ونیز را که در این منطقه صاحب قدرت ونفوذ بود اندیشناك کرد. گذشته از آن، تصرف امیرنشینهای ساحل اژه و ادامهٔ فعالیتهای کشتیهای این امیرنشینها و نیز کوبیدن جزایر ساقیز و اغریبوز و یونان شرقی توسط کشتیهای ترك، ونیزیها را مضطرب ساخت که این اضطراب بجا بود؛ لکن چون در آن ایام عثمانیها هنوز درمورد دریانوردی مهارت لازم را نداشتند و نیز فاقد ناوگانی بودند که بتواند با نیروی دریایی ونیز کوس برابری بزند ، تصرف این جزایر و بنادر توسط عثمانیها به این زودی عملی نبود . از آن گذشته ونیز به سبب فعالیتهای تجاری خود مایل بود با عثمانیها که بخشی از سواحل اژه را در اختیار داشتند خوش رفتاری کند. جنوا رقیب ونیز هم سعی می کرد خودرا به عثمانیها نزدیك سازد. قصد جنوا کسب منافع بیشتر بود. از این روی هردوجمهوری سعی داشتند تا رضایت سلطان عثمانی را نسبت به خود جلب کنند ودر این راه موفق نیز بودند. به همین مناسبت در جنگ صلیبی، که بعداً از آن سخن به میان خواهد آمد، این دو کشور در مقام یك کشور مسیحی نقشی به عهده نگرفتند. و باز می بینیم که وقتی سیگیسموند پادشاه مجار دوبار ـ یکی درسال ۱۳۹۲ ودیگری درسال ۱۳۹۴م ـ پیشنهاد اتحاد به جمهوری ونیز علیه ترکها می دهد، این پیشنهاد با عکس العمل چندان گرم و جدی روبرو نمی شود و اعزام چهار کشتی برای سد کردن پیشروی عثمانیها در روملی به تنگهٔ چناق قلعه به مرحلهٔ عمل درنمی آید.

اتحاد علیه عثمانیها

تنها دولتی که خطر عثمانیها را به طورجدی احساس می کرد دولت مجارستان بود. پس از عملیات بلغارستان چون برای سیگیسموند ثابت شده بود که به تنهایی

قادر به‌مقابله با ترکها نیست، لذا ازدول اروپایی خواست باوی برای مقابله باترکها همکاری کنند. دربین‌دولی که برای‌عقدپیمان اتحادازآنان دعوت کرده بودامپراتوری بیزانس نیز به‌چشم می‌خورد.[۸۷]

پیشنهاد سیگیسموند مورد قبول افتاد و اعلام شدکه در مائیس سال ۱۳۹۶م جنگ آغاز خواهد شد . در اتخاذ این تصمیم محاصرهٔ پنج‌سالهٔ استانبول توسط سلطان‌بایزید نیز مؤثر بود. این‌محاصره در بهارسال ۱۳۹۶م‌آغاز شده‌بود. یکی از انگیزه‌های اساسی این جنگ صلیبی نجات استانبول ازتصرف عثمانیها بود. حتی هنگامی‌که امپراتور به‌کشورهای اروپایی متوسل شد چنین وعده‌ای نیز به‌او داده بودند.[۸۸]

دربین نیروهایی که به‌فرماندهی سیگیسموند جهت جنگ باترکها اعزام شد بجزقوای‌مجارستان نیروهای فرانسه ، آلمان، بلژیك، فلمینگ، شوالیه‌های‌سوئیس، صلیبیهای انگلستان ، اسکاتلند ، ساووآ ، لمباردی و شوالیه‌های رودس و افلاق هم شرکت داشتندکه تعدادشان بین یکصد تا یکصدوبیست هزار تن بود.[۸۹]

۸۷. وقایع‌نامهٔ فرانچس (چاپ بن)، ترجمهٔ میرمیراوغلی.

۸۸. یورگا در اثر خود به‌نام «Geschichte d. Osmanischen Reiches» (ج۱، چاپ ۱۹۵۲) دو فرمان پاپ بونیفاس دوم ، پاپ رم را (پاپ دیگری نیز درآوینیون مستقر بود)که در سال ۱۳۹۴م صادر شده بود، درمورد تدارك جنگ صلیبی نقل‌کرده است. درسال ۱۳۹۵م بندیکت پاپ آوینیون هم به‌منظور تحریك و تشویق ژان نور نامه‌هایی نوشته بود. در همان سال فیلیپ دومزی‌یه به‌دستور شارل‌ششم پادشاه فرانسه نامهٔ‌معروف خودرا به‌ریچارد پادشاه انگلستان می‌نویسد. درسایهٔ این قبیل تشویقها و تبلیغها یك ارتش‌ازصلیبیها به‌وجودآمد. برای‌کسب اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:

The Crusade in the Later Middle Ages, 1938 London, p. 435.

«ترکها کاملا زبون شدند وبرای پادشاه انقوروس انواع واقسام تحف وهدایا فرستادند وطلب معاونت‌کردند...» (نقل از تاریخ‌عثمانی روحی).

۸۹. آ.س.آتیا دربارهٔ تعدادکل‌نیروهای شرکت‌کنندهٔ صلیبی درجنگ نیکبولی‌مطالعه وبررسی کرده است‌که نتیجهٔ آن چنین است:

تعداد قوای فرانسوی ده هزارنفر، انگلیسی هزار نفر، آلمانی شش‌هزار نفر، افلاق ده هزار نفر، که باقوای ایتالیایی، اسپانیایی وبوهمیایی، اعم ازداوطلب ومزدور، یکصدهزار نفربودند (مراجعه شود به : The Crusade in the Later Middle Ages, p. 430-445.). به‌هرحال محققاً تعداد نیروهای رزمندهٔ صلیبی ازیکصد هزارنفر کمتر نبوده است. ←

دربین این نیروها ده هزارسربازفرانسوی نیزبه‌چشم می‌خورد. فرماندهی این نیروها را جوانی به‌نام کنت‌دونور (ژان‌دونور) به‌معنی ژان بیباك به‌عهده داشت که پسر فیلیپ دایی شارل‌ششم بود. فیلیپ، دوك بورگوندی بود. گذشته ازآن در بین نیروهای فرانسوی شوالیه‌های معروفی چون مارشال بوسیکو وآمیرال پرنس آ. ژاك دووینه نیز دیده می‌شدند. آلمانیها دو هزار شوالیهٔ توتون به‌فرماندهی فردریك کنت هوهنزولرن اعزام داشته‌بودند وانگلیسیها نیزباهزارجنگجودراین نبردشرکت داشتند. ازکشورهای دیگری که قبلاً ذکرآنها رفت تعداد قابل توجهی جنگجو و شوالیه دراین جنگ حضور داشتند.

نیروهای دریایی گردآمده در ایتالیا تحت فرماندهی آمیرال ونیزی توماسو موجنیگو بود که چهل فروند کشتی دراختیار داشت و بعدها شوالیه‌های رودس نیز به‌آنها ملحق شدند. درمائیس‌سال ۱۳۹۶م برای آغازعملیات نماینده‌ای به‌ونیزاعزام شد تاکشتیهایی راکه وعده داده بود، در اختیار صلیبیها قراردهد؛ ولی ونیز بیش‌از چهار رزمناوتعهد نکرد، آن‌هم به‌شرطی که نیروهای‌رودس، ساقیزومیدیللی‌نیزهمراه آن به‌حرکت درآیند. با آنکه ونیز صدماتی از عثمانیها متحمل شده بود و باآنکه می‌توانست باناوگان نیرومندخود تنگهٔ‌جناق‌قلعه را مسدودسازد خودداری‌آن‌کشور از این عمل، آن‌هم در حالی که ظاهراً درجنگ صلیبی شرکت داشت، خود نکتهٔ شایان توجهی‌است وحدس زده می‌شود که این‌جمهوری به‌خاطرترس ازپیاده شدن مجارها درآناطولی این‌گونه عمل کرده است.[۹۵]

← بعضی از محققان ضمن بحث ازجنگ نیکبولی تعداد نیروهای صلیبی را یکصدوبیست‌هزار تن تخمین زده‌اندکه ازاین تعداد، بیست‌هزار نفرآن افراد خدمات و غیر رزمی و بقیه نیروهای رزمنده بوده‌اند (گیبون ، یادداشت ص ۱۹۱). شیلتبرگر که طی جنگ نیکبولی اسیرشده بود قوای صلیبی را شصت هزارتن نوشته است.

بنا به‌تحقیق گشتیهای اطلاعاتی افلاق، دراردوی بایزید بیست‌بیرق دیده‌شده بودکه هر بیرق نمایانگرده هزارنفربوده است. و بنابراین به‌موجب این نظریه تعداد قوای عثمانی دویست هزارتن بوده است. به‌نظرمی‌رسدکه عنوان‌کردن تعدادمبالغه‌آمیز نیروهای عثمانی به‌منظور توجیه شکست قوای صلیبی بوده است. نویسندهٔ تاج‌التواریخ تعداد قوای خصم را یکصدوسی هزارتن می‌نویسد (ج۱/ص۱۴۳). روحی نیز همین‌تعداد راقیدکرده است.

۹۵. گیبون، ص۱۸۴.

صلیبیها از مرز می‌گذرند

سیگیسموند که شنیده بود سلطان بایزید در بهار سال ۱۳۹۶م قصد ورود به‌مجارستان را دارد خودرا آماده می کرد که در خاك کشورش با او روبرو شود؛ اما هنگامی که دید سلطان بایزید وارد خاك مجارستان نشد، ناگزیرخود برای جنگ با اوازمرز گذشت. متفقین عیدپاك‌سال۱۳۹۶م را در وینه‌گذراندند وسپس نیروهایشان به‌فرماندهی سیگیسموند به‌سوی جنوب به‌حرکت درآمدند. سپاه صلیبی ازدومسیر به‌حرکت خویش ادامه داد. یك شاخه ازسپاه به‌اتفاق شوالیه‌های فرانسوی ازطریق گذرگاههای ترانسیلوانیا وکارپات ازسینا عبور کرده، وارد افلاق شد وشاخهٔ دیگر به‌همراه سیگیسموند ازراه بلگراد، دمیرقاپی واورسووا درامتدادنهرطونه به‌حرکت درآمد. صلیبیها در مسیر خود به‌قتل و غارت مسیحیان ارتودوکس پرداختند.[۹۱] ترکهای اورسووا مقاومت کردند، ولی در اثر فشار مسیحیان محلی ازآنجا رانده شدند و اورسووا به‌اشغال قوای صلیبی درآمد.

قوای‌سیگیسموند، ایوان‌استراتیشیمررا که‌تحت‌الحمایهٔ‌عثمانیها بودبه‌محاصره درآورد. ایوان از قلعه بیرون‌آمد و تسلیم شد. صلیبیها مسیحیان ساکن قلعه راآزاد ساختند و مسلمانان محافظ دژ را قتل عام‌کردند. محافظان ترك هم که مقاومت‌کرده بودندبه‌یك‌چنین سرنوشتی دچار شدند. سرانجام‌نیروهای سیگیسموند وشاخهٔ‌دیگر ازسپاه صلیبیها که از راه ترانسیلوانیا وارد افلاق شده بودند، در ایلول سال ۱۳۹۶م درنزدیکی‌نیکبولی به‌هم‌پیوستند. بی‌آنکه‌به‌قلعهٔ نیکبولی‌حمله‌ور شوند دژ رابه‌مدت شانزده روز درمحاصره‌گرفتند. طوغان‌بیگ محافظ قلعه دست به‌مقاومت زد وتسلیم نشد. چون قسمت اعظم نیروهای صلیبی برای حمله به‌بایزید اختصاص داده شده بود، این قلعه چندان درتنگنا قرار نداشت. قصد صلیبیهاآگاه شدن ازمحل استقرار نیروهای عثمانی بود. سقوط ویدین واورسووا و به‌میدان نیامدن قوای ترك، امید صلیبیها را صدچندان کرد. آنها چنان به‌پیروزی خوداطمینان داشتند که سیگیسموند ازاشغال سوریه وقدس سخن می گفت.

۹۱. گیبون به‌نقل از تاریخ مجارستان اثر انگل (ص۱۹۱).

عکس‌العمل یلدرم بایزید دربرابر دشمن

یلدرم بایزید به‌محض اینکه خبریافت صلیبیها ازمرزگذشته‌اند تقریباً دست‌از محاصرهٔ استانبول کشید[۹۲]؛ قوای خویش را در ادرنه گردآورد وبلافاصله ازآنجا به‌سوی دشمن حرکت کرد. وقتی به‌ترانسیلوانیا رسید دسته‌هایی‌ازقوای صلیبی‌برای تأمین آذوقه درآنجا بسر می‌بردند. بایزید بسیاری ازآنان را اسیر کرد و جمعی که موفق‌به‌فرارشده‌بودند دیگرصلیبیهارا ازپیشروی سریع ترکها آگاه ساختند. مارشال بوسیکو این خبررا باسهل‌انگاری تلقی کرد و اهمیتی بدان نداد؛ ولی سیگیسموند، هوشیار وگوش به‌زنگ، پس از تحقیق دراین‌باره آن‌را منطبق باحقیقت یافت واز شنیدن تعداد مبالغه‌آمیز نیروهای ترك که بین‌یکصدوبیست الی دویست هزارنفر گفته می‌شد به‌وحشت افتاد.[۹۳]

سلطان بایزید که سرفرماندهی‌را به‌عهده داشت اورنوس‌پاشا فرمانده‌آقنجیها را واداشت تابادشمن درگیرشود. استفان لازارویچ دسپوط صرب نیزدراین‌جنگ همراه بایزید بود. حضور سریع عثمانیها در میدان جنگ برای صلیبیها غیرقابل پیش‌بینی بود. میرچه‌آ پرنس‌افلاق بااجازهٔ سیگیسموند بایك گروه اکتشافی برای تخمین‌زدن‌تعدادقوای عثمانیها حرکت کرد. طبق گزارش‌میرچه‌آ سپاه عثمانی‌بیست پرچم حمل می‌کرد که هرپرچم‌نمایندهٔ ده هزارتن‌بود. بنابراین‌طبق محاسبهٔ‌میرچه‌آ تعداد نیروهای عثمانی بالغ بردویست هزارتن می‌شد.[۹۴]

۹۲. فرانچس دربحث مربوط به‌جنگ نیکبولی سخنی از محاصرهٔ استانبول به‌میان نیاورده‌است، بلکه می‌نویسد ازآنجایی‌که امپراتور بیزانس از دادن نیروی‌کمکی به‌دولت عثمانی طبق معاهده خودداری‌کرد ، لذا پس از جنگ نیکبولی، بایزید اقدام به‌محاصرهٔ استانبول‌کرد. دوکاس می‌نویسد: «بایزید پس‌ازآنکه شنید ازسوی غرب نیروهای صلیبی به‌سوی‌اوبه‌حرکت درآمده‌اندکلیهٔ نیروهای خودراکه درآناطولی وروملی بودند به‌انضمام قوایی‌که استانبول را محاصره کرده‌بود، گردآورد وبه‌سوی دشمن به‌حرکت درآمد.» (چاپ بن، ص ۴۹ و ۵۰). آنچه مسلم است یلدرم بایزید هنگام عزیمت به‌نیکبولی برای‌آنکه امپراتوربیزانس امکان پیوستن به‌صلیبیهارا نیابد ازلغومحاصرهٔ کامل‌استانبول خودداری‌کرد؛ منتهی‌ازشدت‌محاصره کاست ونیروهای‌اضافی‌را به‌همراه خودحرکت داد. روحی‌می‌نویسدکه بایزید براثردرگیری دراین جنگ صلیبی ناگزیر ازعقد پیمان صلح باامپراتورشد.

۹۳. بنابه‌نوشتهٔ شیلتبرگر، میرچه‌آ پرنس‌افلاق تعداد افراد سپاه عثمانی‌را تخمین زده بود.

۹۴. پرنس افلاق «ده هزارتن باخود برداشت و برای‌کشف تعداد نیروهای عثمانی حرکت‌کرد. آنگاه بازگشت وبه‌پادشاه معروض داشت‌که دراردوی دشمن بیست پرچم مشاهده شده‌که بر گرد هرپرچم ده هزارتن جمع شده‌اند.» (شیلتبرگر، ترجمهٔ حقی مخلص‌بیگ).

چون سیگیسموند ازاین ماجراآگاه شد سؤال کردکه برای آغاز جنگ چه روشی باید اتخاذکرد. پرنس افلاق اجازه خواست که به‌اتفاق سواره‌نظام تحت فرمانش بادشمن به‌مقابله برخیزد. بانزدیك‌شدن قوای عثمانی سیگیسموند به‌قرارگاه فرانسویها رفت وبرای اتخاذ تصمیم لازم بافرماندهان ملاقات کرد. تعداد نیروهای عثمانی درحدود هفتاد الی هشتاد هزارتن بود.[۹۵]

سلطان مجار درصدد آرایش جنگی نیروها برآمد. او چون به‌خصوصیت جنگی‌سپاه ترك آگاهی داشت نخست نیروهای پرنس‌افلاق را پیش فرستاد وقوای اصلی‌را برای مبارزه با ینی‌چریها که درمرکزسپاه‌عثمانی مستقربودند درنظر گرفت وپیشنهادکردکه نیروهای فرانسوی پشت‌سرحرکت کنند ودرفرصت‌مناسب به‌مرکز قوای عثمانی حمله برده ، موفقیت را ازآن متفقین سازند؛ لکن ژان بیباك و دیگر پرنسها وکنتهای فرانسوی‌که تجربهٔ جنگی نداشتند بااین پیشنهاد موافقت نکردند. آنها تصور می‌کردندکه سیگیسموند قصد دارد افتخار پیروزی در این جنگ را منحصراً به‌خوداختصاص دهد. آنهاکه‌همواره درجنگ پیشرو وطلایه‌دار سپاه‌بودند ازاینکه سیگیسموند درآرایش جنگی خودآنان را درپشت‌سرسپاه مستقرکرده‌است ناراضی‌بودند وبه‌این‌امراعتراض‌کردند واصراورزیدندکه نخستین‌حمله‌ودرگیری باسپاه عثمانی به‌آنان محول شود. سیگیسموند دومین پیشنهاد خودرا مبنی براینکه مجارها پیشاپیش نیروها حرکت‌کنند عنوان‌کرد و افزودکه چون مجارها با شیوهٔ جنگی ترکهای عثمانی‌آشنا هستند، مصلحت‌آن است که نخستین درگیری با سپاه خصم ازسوی مجارها انجام پذیرد ؛ ولی این پیشنهاد نیز ازسوی فرانسویها ردشد.

۹۵. ادعای دویست هزار نفر بودن نیروهای ترك در این جنگ سخت مبالغه‌آمیز است. عثمانیها حتی‌درقرن‌شانزدهم نیزاین‌تعداد نیرو وارد میدانهای نبردنکرده بودند. به‌موجب بررسیهای عزیز س. عطیه تعداد قوای عثمانی یکصدوچهارهزار نفر بود . به‌موجب منابع مورد اعتماد اوقوای عثمانی متشکل بود ازسی‌هزار پیاده‌نظام و سی‌هزار سواره‌نظام و چهل هزارعقبه. نیروهای قاپی‌قولی بایزید نیزحضورداشتند. باتوجه به‌اینکه بایزید برای‌جنگ هشتادهزار نیرو وارد میدان‌کرده بود بنابراین نظر عطیه در مورد یکصدوچهارهزار نفر بودن نیروهای عثمانی دراین جنگ نیزمبالغه‌آمیز به‌نظر می‌رسد. اگرآماری‌که او عرضه کرده درست باشد، قدر مسلم این است‌که بخشی از نیروهای پیاده و سواره‌نظام جزء قوای ذخیره بودند (یا یا و مسلم)که ازنیروهای فعال جنگی محسوب نمی‌شدند.

سرانجام سیگیسموند علی‌رغم میل خود ناگزیر ازپذیرفتن نظر فرانسویها شد.[۹۶] به‌این‌ترتیب‌صلیبیها کلیهٔ نیروهای‌سواره‌نظام خودرا پیش فرستادندو اقدامات نهایی را به‌پیاده‌نظام محول‌کردند. نظرسیگیسموند درست عکس این تصمیم بود.

عثمانیها طبق‌معمول، نیروهای پیاده یعنی ینی‌چریها را در مرکز سپاه مستقر کردند وسواره‌نظام‌گارد شاهی را در اطراف آنها جای دادند وسپاهیان تیمارلی در یمین و یسار موضع‌گرفتند وپشت‌سر نیروها آرایش جنگی‌عثمانیها در عقبه به‌شکل نعل اسب (هلال) یا دهانهٔ گازانبر بود.

حملهٔ فرانسویها

دولشکر در نزدیکی قلعهٔ نیکبولی بههم رسیدند. فرانسویها که قصد داشتند افتخارپیروزی دراین جنگ‌را نصیب خودسازند به‌نیروهای پیادهٔ معروف به«عزب» که پیشاپیش ینی‌چریها در حرکت بودند حمله بردند وآنان را مغلوب و متلاشی ساختند و حتی کسانی‌راهم که تسلیم شده بودند قتل‌عام کردند.[۹۷] وآنگاه روبه‌سوی ینی‌چریها آوردند وباقوای تیرانداز تلفات سنگینی به‌آنها وارد ساختند؛ حتی حملهٔ نیروهای شاهزاده مصطفی راکه ازپهلو به‌آنها تاخته‌بودند خنثی کردند وبه‌پیشروی ادامه دادند. طبق نقشه‌ای‌که ترکها قبلاً طرح کرده بودند بخشی از نیروهای مرکزی سپاه عثمانی عقب نشستند. فرانسویها که ازاین‌عقب‌نشینی جری شده‌بودند پیش رفتند وکاملاً وارد دهانهٔ گازانبرشدند. سیگیسموند که ازنقشهٔ ترکها آگاه‌شده بود به‌آنها دستورداد عقب بنشینند و وارد دهانهٔ گازانبری نیروهای عثمانی نشوند ودرانتظار عکس‌العمل حریف باشند؛ ولی‌این دستوربابی‌اعتنایی فرانسویها مواجه شد. آنگاه سپاه عثمانی طبق مرحلهٔ سوم نقشه به‌دوقسمت شد. گذرگاهی بین‌این‌دو قسمت به‌وجودآمد که فرانسویها ازآن گذشتند و یقین حاصل کردندکه در شرف تصرف بلندیها هستند وشکست عثمانیها قطعی است، که ناگهان بخش دیگری از

۹۶. شیلتبرگر و هامر، ج۱/ص ۲۸۳ و۲۸۴.

۹۷. صلیبیها ازنخستین موفقیتی که به‌دست‌آوردند بسیارخوشحال شدند. خاخام ژوزف دراین‌باره چنین‌می‌نویسد: «آنهاسخت خوشحال‌بودند، ولی‌این خوشحالی‌دیری‌نپایید؛ زیرا سواره‌نظام بایزند با سپاهش چون هلال ماه‌نو با آرایش جنگی خاصی به‌سوی آنان پیش می‌آمدند.» (گیبون، ص ۱۹۵).

سپاه ترک که فرماندهی آن را شخص بایزید عهده‌دار بود از کمینگاه بیرون آمد و فرانسویان سردرگم وسراسیمه‌شدند. فرانسویان که برای‌احتراز ازدادن تلفات‌پیاده می‌جنگیدند، خواستند خود را به‌اسبهایشان برسانند، ولی ناگهان دهانهٔ‌گازانبری سپاه عثمانی بسته شد وآنها پشت در بسته‌ای گرفتار آمدند. با مشاهدهٔ این احوال، نیرویی که سیگیسموند برای نجات فرانسویها اعزام کرده بود قادر به‌پیشروی نشد و بازگشت. نیروهای فرانسوی، که در کمینگاه به‌دام افتاده بودند، یا کشته شدند ویا به‌اسارت درآمدند.[۹۸]

نتیجه

جنگ بین ترکها وفرانسویها که وارد قلب سپاه عثمانی‌شده بودند سه‌ساعت طول کشید. پرنس افلاق که‌بامشاهدهٔ اوضاع‌دریافته‌بود جنگ راباخته است‌بیدرنگ میدان جنگ را ترک گفت وبه کشورخود بازگشت. ترکها پس از پشت‌سر گذاشتن نخستین مراحل خطرناک جنگ بدون معطلی وباشدت به‌نیروهای سیگیسموندحمله بردند. پادشاه مجار که حتی نیروهای ذخیره را نیز وارد جنگ کرده بود موفقیتی به‌دست نیاورد. سرانجام سلطان بایزید که فرصت را برای واردکردن ضربهٔ نهایی مساعد می‌دید با نیروهای ذخیرهٔ خود بیدرنگ دست به‌حمله زد وشکست مدهشی

۹۸. نشری دربارهٔ جنگ نیکبولی چنین می‌نویسد: «کفار درصدد برآمدند تاینی‌چریهای اسلام را به‌دوقسمت تقسیم کنند وآنان را نابودسازند. لشکر اسلام دوقسمت شده‌بود. قوای‌سلطان بایزیدخان درکمینگاه به‌انتظار بود. صبح زود یک قسمت ازلشکراسلام به‌اونقروس‌حمله بردند. همین که‌کفار آنان را محاصره‌کردند ودر میان‌گرفتند، بایزیدخان در کمینگاه بود؛ بانگ تکبیر بلندکردوبرق‌آسابرکفار حمله برد. کفارکه حملهٔ ترکهارا دیدند چون خوک رمیدند و چون کلاغی که ازشاهین می‌گریزد پای به‌فرارگذاشتند...» (ص۳۲۶ـ۳۲۸).

دوکاس‌نیزدراین‌باره چنین‌می‌نویسد: «لشکرصلیبیها دسته‌جمعی به‌سوی مرکزسپاه ترکها به‌حرکت درآمدند وهرکس راکه پیش‌آمد از دم تیغ‌گذراندند وپیش رفتند. به‌حدی درقلب لشکرپیش رفتندکه به‌انتهای سپاه عثمانی رسیدند وآنگاه بازگشتند تاباقیمانده را نیزدر مسیر ازبین ببرند؛ زیرا چنین به‌نظرمی‌رسیدکه تیراندازان ترک قصد شرکت در جنگ را ندارند. ولی صلیبیها ناگهان دریافتندکه جنگ دارد به‌سودعثمانیها تغییرشکل می‌دهد؛لذا درصدد فراربرآمدند. سلطان‌بایزید نیروهای تحت فرمان خودراکه تعدادشان به‌ده‌هزارتن می‌رسید وهمه ازسپاهیان حقوق‌بگیروثابت بودند درجنگل استتارکرده بود. به‌دستوربایزید همه‌ناگهان به‌نیروی اروپاییان ومجارها حمله‌بردند وآنان‌را بایک چرخش درمیان‌گرفتند وبسیاری راازدم تیغ‌گذراندند.» (چاپ بن، ص۵۰).

به‌خصم واردآورد. سیگیسموند به‌یاری تنی چند از اطرافیان خود به‌نهر طونه رفت ودر آنجا سوار یك قایق ماهیگیری شد و در طونه، کناریکی از کشتیهای موجنیگو آمیرال ونیزی پهلو گرفت و از راه دریای سیاه به‌استانبول رسید . سپس از آنجا به‌دریای مرمره رفت واز تنگهٔ جناق‌قلعه گذشت[۹۹] وپس‌ازرفتن به‌بندر مودن وسپس به‌دالماچیا، به‌کشورش بازگشت. بایزید که تصور می‌کرد وی کشته شده است در جستجوی جسدش برآمده بود.[۱۰۰]

درجنگ نیکبولی گروهی ازپرنسها واصیلزادگانی که درآن شرکت داشتند به‌قتل رسیدند و گروهی نیز به‌اسارت درآمدند. در بین اسرا شخصیتهای عالیرتبه‌ای چون کنت دونور (ژان بیباك که بیست و دوساله‌بود)، فیلیپ دارتووا، گران مارشال دوفرانس کنت دولامارش، هانری دوبار، بوسیکوو غیره دیده می‌شدند. از بین این مقامات ، فیلیپ و دولامارش نتوانستند به‌کشور خویش بازگردند و طی اقامت در میخالیچ درحال گذراندن دوران اسارت درگذشتند.

سلطان بایزید که از کشته شدن مرزدارانش به‌دست صلیبیها باوجودتسلیمشان سخت ناراحت شده بود پس ازخاتمهٔ جنگ دستورداد به‌تلافی، تعدادی از اسرای صلیبی را به‌قتل رساندند.[۱۰۱] به‌استثنای نیروهای پرنس افلاق که بدون مشارکت در

۹۹. هنگامی که سیگیسموند با کشتی‌خود از کنار گلیبولی گذشت «ترکها که ازاین ماجراآگاه‌شده بودند مارا ازبرجی که درآن زندانی بودیم بیرون‌آوردند وبه‌ساحل بردند. آنگاه ماراپشت سرهم دریك ردیف قراردادند و برسبیل استهزا به‌سیگیسموند که درکشتی بود فریاد زدند، بیا وسربازان خودرا نجات بده. چند برخورد مختصر دریایی رخ داد؛ اما نتیجه‌ای به‌دست نیامد و پادشاه به‌راه خویش ادامه داد.» (شیلتبرگر، ترجمهٔ حقی مخلص).

۱۰۰. گیبون ، تأسیس امپراتوری عثمانی ، ص۱۹۹.

۱۰۱. شیلتبرگر که در این جنگ اسیر شده بود چگونگی حادثه را ضمن مطلبی تحت عنوان «پادشاه اسرا را چگونه اعدام کرد؟» چنین شرح می‌دهد: «پادشاه ترك پس از پیروزی در جنگ درنقاطی که نبرددرآن به‌وقوع پیوسته‌بود ایستاد وبه‌کشته‌شدگان سپاهش نگریست. وقتی کثرت تلفات را دید به‌گریه درآمد وسوگند خورد که انتقام این خونهای ریخته شده را خواهدگرفت. دستورداد که فردای آن‌روز کلیهٔ اسرا را حاضرسازند وتهدید کرد که اگر ازسپاهش کسی اسرای خود حاضر نکند، خودش اعدام و اموالش مصادره خواهد شد. فردا صبح هرکس هر چند اسیر که دراختیارداشت، در حالی که آنها را باطناب به‌یکدیگر بسته بود، حاضر کرد. من نیز سومین نفریك گروه ازاسرا بودم که باطناب به‌یکدیگر بسته شده بودیم . چون اسرا نزد شاه حاضر شدند سلطان بایزید برای آنکه به‌کنت‌دوبورگوند (ژان بیباك) نشان دهد که‌چگونه‌قصدداردانتقام سربازان کشته شده‌اش‌را بگیرد وی را ←

جنگ گریخته بود[۱۵۲] ونیزسربازان خروات، باقی یا درجنگ کشته شدند ویا هنگام فراردررودخانه‌غرق شدند.دربین کشته‌شدگان افراد منسوب به‌خانواده‌های‌معروف، چون ژان بوربون آمیرال فرانسوی وفیلیپ دولابار، دیده می‌شدند.

در ۲۶ ذی‌الحجهٔ سال ۷۹۸هق/۲۵ یا ۲۸ ایلول ۱۳۹۶م نتیجهٔ نهایی جنگ نیکبولی مشخص شد.[۱۵۳]

به‌عقیدهٔ تیمورتاش‌زاده اوموربیگ که خود دراین جنگ شرکت داشت‌راز پیروزی عثمانیها حملهٔ بموقع سلطان بایزید ازکمینگاه و نیز اتخاذ یك تاکتیك جنگی جدید وبیسابقه بوده است که تاآن‌تاریخ ارتش‌عثمانی‌ازچنین روشی‌استفاده نکرده بود.[۱۵۴] استفان لازارویچ دسپوط صرب نیز با نیروهای‌خود در مرحلهٔ دوم عملیات، یعنی‌حملهٔ نیروهای‌اصلی ترك که ضربهٔ‌نهایی را واردکردند، همت بسیاری

← به‌نزدخویش خواند. وقتی‌کنت دوبورگوند دید شاه سخت خشمگین‌است نجات‌جان‌افرادی راکه موردنظرش بود از سلطان استدعا کرد. بایزید پذیرفت. دوك دوازده تن از مقامات مملکتی خویش و نیزاستفان شیمن وهانس‌فن بورمان را نزد خودآورد. پادشاه دستور داد هرکس اسیرخویش را به‌قتل رساند. سررفقای من ازتنشان جداشد. چون‌نوبت به‌من‌رسید پسرپادشاه که مرادیده وشناخته بود دستورداد که ازکشتنم صرف‌نظرکنند. دستور چنین‌بود که ازکشتن افرادکمتر ازبیست سال خودداری شود. مرا نیزبه‌جمع این نوجوانان‌بردند. من درآن ایام حدود هجده سال داشتم.»

شیلتبرگررا جزء اسرایی که‌خاصهٔ سلطان‌بودنخست به‌قلعهٔ‌گلیبولی‌فرستادند. دوماه در آن قلعه ماند، سپس‌آنان‌را به‌بورسه‌آوردند تا به‌اتفاق فودور، یکی‌ازامرای مجار، وشصت اسیردیگربرای سلطان مملوك بفرستند. ولی شیلتبرگردراثربیماری اعزام نشد ونزد شاه تحت نظر ماند.

۱۵۲. درمورد انگیزهٔ عدم شرکت پرنس‌افلاق درجنگ به‌بخش مربوط به‌مناسبات عثمانی‌ـ‌افلاق مراجعه شود.

۱۵۳. درفتحنامهٔ منقول در منشآت فریدون بیگ تاریخ وقوع جنگ نیکبولی روزجمعه یازدهم صفر ماه ۷۹۸هق (۲۵کاسم۱۳۹۵م) قیدشده است، که صحت‌آن مورد شك‌وتردید است.درسایر منابع خارجی ۲۸ یا ۲۹ ایلول ۱۳۹۶م ذکر شده است. انگل می‌نویسدکه جنگ روز سه‌شنبه رخ دادکه مصادف است با ۲۸ ایلول ۱۳۹۶م. اتابك مترجم هامر فتحنامهٔ‌مندرج درمنشآت رااساس قرارداده وبه‌حساب تقویم، تاریخ‌وقوع جنگ را ۱۲ صفر ۷۹۵هق/۲۶ کاسم ۱۳۹۵م دانسته است (به‌حساب رؤیت هلال که مطابق است با یازدهم صفر) (ترجمهٔ هامر،ج۳/ص۳۳۱و۳۳۲). در این فتحنامه‌آمده است‌که فرماندهی یمین سپاه عثمانی با شاهزاده سلیمان بود ویساررا شاهزاده مصطفی فرماندهی می‌کرد.

۱۵۴. عاشق‌پاشازاده،ص۶۶ وتاج التواریخ ، ج۱/ص۱۴۳ قبلاً مطالب نشری را در این باره در پانویس‌آورده بودیم

ازخود نشان داده بود.[۱۰۵]

درپی پیروزی درخشان نیکبولی کلیهٔ قلاعی که به‌تصرف خصم درآمده بود بازپس گرفته شد؛ به‌حکومت سلطان بلغار ویدین که تحت‌الحمایهٔ عثمانیهابود خاتمه داده‌شد و آنگاه حملهٔ دامنه‌داری به‌مجارستان صورت گرفت که عدهٔزیادی به‌اسارت عثمانیهادرآمدند.[۱۰۶] به‌نظرمی‌رسید که این حمله آغازی‌است‌برای‌استیلابرمجارستان؛ لکن بایزید به‌پیشروی ادامه نداد و به‌سبب درگیریهایی که در سایر مناطق داشت در این‌باره محتاطانه عمل کرد.

پس ازپایان جنگ، سلطان بایزید ژان پسردوک بورگوندی‌را به‌همراه‌دیگر اسرای عالی مرتبه به‌قلعهٔ گلیبولی فرستاد و پس ازآنکه خود به‌بورسه رفت آنان را به‌آنجا منتقل کرد ودرساختمانی واقع درجوار قصرمستقرساخت.[۱۰۷]

سلطان بایزید روزی خطاب به‌ژان گفت: «ژان! می‌دانم که شمایکی‌ازامرای بزرگ کشورتان هستید. هنوزخیلی جوانید. شما درآینده برای پاک کردن این‌لکهٔ ننگ (شکست نیکبولی) بامن به‌جنگ خواهید پرداخت. اگر ازاین امرهراس در دل داشتم تدابیردیگری اتخاذ می کردم. هرزمان به‌جنگ من بیایی مرا و سربازانم را درمقابل‌خود خواهی یافت، زیرا من برای‌این‌کار و برای شکست دادن دشمنانم از مادرزاده شده‌ام.»[۱۰۸]

بوسیکو که در این جنگ به‌اسارت درآمده بود بعدها در سال ۱۳۹۹م در

۱۰۵. به‌نوشتهٔ شیلتبرگر سلطان بایزید چون ازحملهٔ سلطان مجارآگاه شد درصدد فراربرآمد، ولی‌بارسیدن قوای کمکی‌دسپوط صرب که تعدادش به‌پانزده‌هزارتن می‌رسید مبادرت به‌جنگ کرد و پیروزشد، که این اظهارنظر منطبق باواقعیت نیست؛ زیرا پس از نابودی نیروهای فرانسوی و درمرحلهٔدوم جنگ، یعنی‌حملهٔ همه‌جانبهٔ عثمانی، بودکه نیروهای دسپوط‌صرب درجنگ شرکت‌کردند والبته دراین پیروزی عامل مؤثری بودند.

۱۰۶. درحمله‌ای که‌به‌مجارستان صورت‌گرفت نیروهای عثمانی تا عمق سیتیریا و پترووا رادین پیش رفتند وشانزده هزار اسیرگرفتند. (شیلتبرگرتعداد اسرا را شش‌هزار تن نقل‌کرده است.) این اسرا به‌روملی وآناطولی فرستاده شدند.

۱۰۷. بنا به‌نوشتهٔ شیلتبرگر (ترجمهٔ حقی‌مخلص) سلطان بایزید، ژان را به‌اتفاق چند تن دیگر دربورسه تحت‌نظرگرفت وبقیه را به‌میخالیچ اعزام‌کرد. وی بااین اسرا باملایمت رفتار می‌کرد وتاآنجایی‌که امکان داشت‌آنان راآزادگذاشته بود، به‌طوری‌که حتی‌اجازهٔشکارنیز داشتند.

۱۰۸. گیبون به‌نقل‌ازفرانچس (ص۲۰۳). سخنان بایزیدرا من(نگارنده) خلاصه‌نقل‌کرده‌ام.

محاصرهٔ بزرگ استانبول که پس‌ازجنگ نیکبولی صورت گرفت چهار کشتی ودو رزمناو ویکهزارودویست سواره وپیاده به‌یاری استانبول اعزام کرد.[۱۰۹]

برای رهایی ژان بیباك وسایرین‌دویست هزارسکهٔ طلاخواسته شد و ازسوی بایزید ژاك‌هللی برای این منظورجهت تماس بادوك بورگوندی‌وسایر خانواده‌های اسرا اعزام شد. یك‌سال بعد ازجنگ نیکبولی مبلغ مورد نظر فراهم و توسط تجار ونیزی وجنوایی وحاکم‌جنوایی جزیرهٔ‌میدیللی تسلیم سلطان‌بایزید شد وژان وسایر اسراآزاد شدند وبه‌کشورخویش باز گشتند.[۱۱۰]

محاصرهٔ استانبـول

درصفحات‌قبل‌گفتیم که پیش‌ازجنگ نیکبولی، یعنی درسال ۱۳۹۱م،مانوئل که درجنگ قرامان شرکت داشت ودربورسه بسر می‌برد باشنیدن خبرمرگ پدراز بورسه‌گریخت وبه‌دعوت سلطان بایزید مبنی برباز گشت به‌بورسه وقعی ننهاد و از این‌روی بایزید اقدام به‌محاصرهٔ استانبول‌کرد ودرصدد برآمد تاشهر را دراثر فشار گرسنگی ونرسیدن‌آذوقه واداربه‌سقوط وتسلیم‌کند. وبازتوضیح دادیم که این‌اقدام به‌صورت محاصرهٔ‌کامل نبود بلکه سعی شده بودکه ارتباط شهرباخارج قطع شود. مانوئل به‌دنبال این حادثه ازاروپاکمك خواست ونیروهای صلیبی‌به‌یاری اوآمدند؛ ولی‌درنیکبولی‌به‌سرنوشتی‌گرفتارشدندکه شرحش گذشت.بااین‌شکست‌امیدمانوئل نقش برآب شد.

پس ازجنگ نیکبولی بایزید نماینده‌ای نزد امپراتورفرستاد وخواستارتسلیم استانبول شد؛ ولی مانوئل‌این‌پیشنهاد را بی‌پاسخ‌گذاشت. درنتیجه‌برشدت‌محاصرهٔ استانبول افزوده شد. بسیاری ازمردم‌که از گرسنگی به‌ستوه‌آمده بودند تمایل خود

۱۰۹. گیبون ،ص۲۱۲.

۱۱۰. گیبون ،ص۲۵۳ وهامر،ج۱/ص۲۸۷. دوکاس‌دربارهٔ رهایی‌اسراچنین می‌نویسد:«سرانجام آنان را باکفالت پسر فرانچسکو گاته‌لوزو حاکم میدیللی و دریافت مبلغ معتنابهی‌آزاد کردند.»

رادایر بر تسلیم شهر ابراز داشتند؛ زیرا اهالی شهر به دو گروه تقسیم شده بودند: گروهی طرفدار مانوئل و گروه دیگر طرفدار یوانیس حکمران سیلیوری. باآنکه ترکها حلقهٔ محاصره را تنگ کرده بودند ولی از راه دریا قادر به اقدام قابل ملاحظه‌ای نبودند. سلطان عثمانی ماهرانه باجلب رضایت ونیز وجنوا که دارای نیروی دریایی نیرومندی بودند از آن جانب آسوده‌خاطر بود؛ زیرا این دو جمهوری هرگاه اراده می کردند می‌توانستند بامسدود کردن جناق‌قلعه مانع از آن شوند که دولت عثمانی که هنوز فاقد یك نیروی دریایی نیرومند بود بتواند قوای خودرا از آناطولی به‌روملی منتقل کند.

امید امپراتور بیزانس از اروپا قطع شده بود و سخنرانیهای پاپ بونیفاس نهم درنیسان سال ۱۳۹۸ و مارت ۱۳۹۹م نیز مبنی بر تشویق اروپاییان به‌دفاع از استانبول، چنانکه باید وشاید، مثمرثمر واقع نشد. سرانجام بوسیکو که طی جنگ نیکبولی اسیر شده بود درپاییز سال ۱۳۹۹م بااستفاده ازموافقت ضمنی جمهوری جنوا که‌تحت نفوذ فرانسویها درآمده بود بایك‌هزارودویست شوالیه وچهار کشتی نفربر ودو رزمناو به‌یاری استانبول‌شتافت. درمسیر، کشتیها ورزمناوهای ونیزی وجنوایی نیز به‌اوملحق شدند ودرست بموقع به‌استانبول رسیدند ودر ازمیت ودریای مرمره وبغاز بسفر موفقیتهایی کسب کردند. دراین‌تاریخ بایزید سر گرم جنگ ملاطیه‌بود. بوسیکو به‌امپراتور توصیه کرد که بابرادرزاده‌اش یوانیس‌حاکم سیلیوری آشتی کند. بایزید مایل به‌بر کناری مانوئل‌وامپراتوری یوانیس، که وی‌را وارث آن امپراتوری می‌دانست ، بود.[111] مانوئل به‌توصیهٔ بوسیکو عمل کرد و صلاح درآن دید که

۱۱۱. بایزید به‌مانوئل پیغام داده بود که « تو شهر را ترك کن تا یوانیس وارث برحق امپراتور وارد شهرشود وآنگاه بامردم استانبول پیمان صلح می‌بندم.» (دوکاس). امپراتور یوانیس پنجم پسر دوم خود مانوئل را در ادارهٔ امور امپراتوری مشارکت داد وحق پسر بزرگش آندرونیقوس را زیرپای نهاد. اونیز به‌جنگ با پدرٔ برخاست و مدتی مقام امپراتوری را تصاحب کرد؛ ولی یوانیس پنجم ومانوئل بایاری عثمانیها مجدداً به‌امپراتوری رسیدند و آندرونیقوس به‌حکمرانی سیلیوری منصوب شد. پس ازمرگ آندرونیقوس پسرش یوانیس به‌جانشینی اورسید. بایزید بعد ازجنگ نیکبولی ازیوانیس خواست که سیلیوری راتسلیم دولت عثمانی کند؛ لکن یوانیس پیغام داد که وقتی پدرش ازحق مسلم‌خود، یعنی امپراتوری، محروم‌شد، سیلیوری به‌اوداده شد؛ اگروی سیلیوری‌را تسلیم بایزید کند ظلم بزرگی درحق او شده‌است. ازاین‌روی بایزید از قصدخود منصرف‌شد وحکمرانی یوانیس را باسیاستهای خویش مناسب یافت.

برادرزاده‌اش‌را که‌آلت‌دست ترکها شده بود دراداره امورامپراتوری باخودشریك سازد ؛ لذا وی را از سیلیوری به‌استانبول‌آورد (۱۳۹۹م) . قصد بایزید از حمایت یوانیس این بود که بعداً استانبول راازدست او خارج سازد ودرواقع نیز بایزید و یوانیس برسر این‌مسأله به‌توافق رسیده بودند وقراربود بایزید در ازای استانبول، موره را به‌یوانیس واگذار کند. شرکت یوانیس دراداره امور امپراتوری نقشه‌های بایزید را نقش برآب می‌کرد.[۱۱۲]

مانوئل پس ازآنکه اداره امورامپراتوری را به‌برادرزاده‌اش سپرد، خوددر آراليك سال ۱۳۹۹م مخفيانه بايك‌کشتی ونیزی استانبول را ترك‌کرد وبرای ایجاد وحدت بین‌دو کلیسا (دوقطب مسیحیت) واخذکمك به‌اروپا رفت. وی‌قبل‌ازعزیمت به‌اروپا همسر وفرزندانش را درموره‌نزد برادرش تئودوروس گذاشت.

اقدامات بوسیکو مبنی برکوبیدن بخشی از سواحل عثمانی و نیز تصرف حصار ایروا (ریوا)ی بغازبسفر واقع در سواحل‌آناطولی و قتل‌عام محافظان‌آن و به‌آتش‌کشیدن‌کشتیهای ترك که در ایروا لنگرانداخته بودند نتوانست تزلزلی در تصمیم محاصره استانبول پدیدآورد. در پاییز سال ۱۳۹۹م بخشی از قوای عثمانی متشکل ازده‌هزار نفرپس ازبرخورد بانیروی ونیزی در گالاتا قصد ورودبه‌استانبول راکرد ولی موفق نشد. همان‌طوری که قبلاً نیز اشاره‌کردیم در يك‌چنین شرایطی بودکه بوسیکو به‌یاری مانوئل شتافت وبارقهٔ امیدی دردل او درخشید.

چون‌درآن ایام دولت استانبول توپخانه‌ای‌که بتواند باآن قلعه را بکوبد در اختیارنداشت، لذابایزید امیدواربودکه براثر گرسنگی، شهررا وادار به‌تسلیم‌سازد؛ چراکه عده‌ای ازمردم شهر ازشدت‌گرسنگی بااستفاده ازطناب خودرابه‌خارج‌شهر

۱۱۲. گیبون ، ص۲۱۵-۲۱۳. دوکاس (چاپ بن)،ص۵۳.

رسانیده، می‌گریختند.[۱۱۳]

طی محاصره، که پس از جنگ نیکبولی صورت گرفت، به‌دستور بایزید در محلی که رود گوک‌سو به‌دریامی‌ریخت «آناطولی‌حصاری» معروف به«گوزل‌حصار» ساخته شد که امروزه نیز هنوز بقایای آن پابرجاست.[۱۱۴]

بایزید به‌یوانیس که بامانوئل‌مشترکاًادارهٔ امور امپراتوری را دردست‌داشتند پیشنهاد کرد که طبق توافق‌پیشین‌استانبول‌را تسلیم او کند و وی نیز در ازای‌آن‌موره را به‌وی خواهد داد؛ لکن این پیشنهاد از سوی یوانیس رد شد. در چنین شرایطی به‌سبب جنگی که باتیمور درشرف آغازبود محاصرهٔ استانبول تااواسط سال ۱۳۰۱م ادامه یافت. با به‌میان‌آمدن خطرتیمور، بایزید باشرایطی که ازسوی یوانیس‌پذیرفته شد، دست ازمحاصرهٔ استانبول کشید. این شرایط به‌شرح زیربود:

۱. افزایش میزان خراج سالانهٔ پرداختی به‌خزانهٔ دولت عثمانی.

۱۱۳. مردم شهر ازشدت‌گرسنگی چنان درتنگنا بودندکه با طناب خودرا به‌آن‌سوی دیوار شهر رسانیده، دسته دسته تسلیم عثمانیها می‌شدند واز دست یوانیس هم‌کاری ساخته نبود. خزانه تهی‌بود. صلیبیها باحمله به‌سواحل آناطولی بغاز بسفر وتاراج کشتیها مایحتاج خویش را فراهم‌می‌کردند (گیبون ،ص۲۱۵). هال‌کوندیل(چاپ پاریس،ص۴۶) می‌نویسد: «بایزید هم مصمم بودکه بااستفاده ازحربهٔ‌گرسنگی شهررا وادار به‌تسلیم سازد واگرخبرنمی‌یافت که تیمور بانیروی بیشماری قصد اوراکرده است دراین‌کارموفق می‌شد.»

۱۱۴. آناطولی حصاری (حصارآناطولی) اسامی دیگری چون‌گوزل‌حصار وآقچه‌حصار نیز داشت. گیبون می‌نویسدکه‌آناطولی حصاری بین سالهای ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۷م ساخته شد (یادداشت ذیل ص ۲۰۹). به‌نظردوکاس این حصار به‌دستور محمدچلبی ساخته شد (تاریخ دوکاس، چاپ بن، ص۲۳۹). ولی این نظریه‌که آناطولی حصاری، پس از جنگ نیکبولی ساخته‌شده به‌واقعیت نزدیکتراست. نشری هم‌عقیده داردکه این حصارپس‌ازجنگ نیکبولی ساخته‌شده‌است (ص۳۲۸و۳۲۹). درتاج‌التواریخ نیزهمین‌نظریه‌آمده‌است (ج۱/ص۱۴۸). عالی دراثرخود به‌نام **کنه‌الاخبار** (ج۵/ص۸۱) می‌نویسدکه حصاردرسال ۷۹۳هق/۱۳۹۱م ساخته شده بود. درتاریخ خیرالله افندی (ج۵/ص۵۴) آمده است‌که سلطان بایزیددرسال ۷۹۷هق واردآناطولی شد وپس از تصرف شیله واقع درساحل دریای سیاه، هنگامی‌که از پشت کوه یوشاداغی به‌سوی روستاهای دره‌سکی وآق‌بابا پیش می‌رفت، دستورداد تاگوزلجه حصار درکنارهٔ رودگوک‌سو ساخته‌شود. بنا به‌نوشتهٔ‌ابن‌کمال، گوزلجه‌حصار درسال ۷۹۸هق/۱۳۹۵م، پس‌ازتصرف‌شیله،ساخته‌شد (نسخهٔ‌کتابخانهٔ نورعثمانیه، شمارهٔ ۳۰۷۸، برگ ۹۶). نظریهٔ دوکاس به‌هیچ‌وجه قابل قبول نیست ؛ زیرا بنابه‌نوشتهٔ شرف‌الدین یزدی در ظفرنامه پس‌ازجنگ آنکارا نیز تامدتی امیرسلیمان‌چلبی درآنجامانده. شرف‌الدین یزدی در ظفرنامهٔ خودمی‌نویسدکه نخستین جنگ باتیمور زمانی رخ‌دادکه شرف‌الدین درآنکارابود. به‌آناطولی‌حصاری «ینی‌جه‌قلعه» نیز می‌گفتند (**تاریخ ابوالفتح**، ص۳۹ و۴۰).

خودرا به‌آنها واگذار کند، منتهی بعداً به‌قول خودعمل نکرد.

یلدرم‌بایزید پس‌از تصرف ینی‌شهر «تسالیه» و فارساله بی‌آنکه باکوچکترین مقاومتی روبروشود، ازترموپیل گذشت ووارد یونان میانه شد وپس‌ازاشغال سالونه وآتن وتعدادی دیگر ازدوك‌نشینها، باز گشت؛ لکن به‌منظوروادارساختن‌تئودوروس اول به‌قبول حاکمیت عثمانی، جمع کثیری از نیروهای‌آقنجی را به‌فرماندهی تورخان‌بیگ پسرپاشا یگیت[۱۲۵] برای حمله به‌موره گسیل داشت.[۱۲۱]

در آن اثنا که محاصرهٔ استانبول ادامه داشت، براثرحملات متعددآقنجیهای ترك، شهرآرگوس واقع درشرق موره به‌تصرف عثمانیها درآمد وتئودوروس اول ناگریزشدکه چون سابق‌حاکمیت عثمانی را به‌رسمیت بشناسد وخراج سالانه‌به‌آن دولت پرداخت کند.

دولت عثمانی ضمن کسب این پیروزی طبق عادت معهود بلافاصله مهاجران مسلمان و ترك را به‌این نقاط کوچ داد و بخشی از اهالی‌آن شهرها را به‌آناطولی کوچانید.[۱۲۲]

این پیروزی ، دولت ونیز راکه در این نواحی صاحب مستعمراتی بود ، هراسناك ساخت . در بهارسال۱۴۰۲م یك حملهٔ مهم دیگر توسط‌آقنجیهای ترك تا جنوب موره‌صورت‌گرفت ونواحی‌تحت‌نفوذ ونیز کوبیده شد. دراین‌عملیات‌پرنس آخائیه بانیروهای عثمانی همکاری داشت. دراثر این موفقیتها حتی بیم‌آن می‌رفت که اعضای خانوادهٔ امپراتور که نزد برادرش تئودوروس در مودن بسر می‌بردند به‌اسارت‌درآیند.[۱۲۳] همان‌طوری که قبلاً گفتیم امپراتورهنگام عزیمت به‌اروپاجهت اخذکمك دربرابر این‌حملات، همسر وفرزندانش را نزد برادرش‌گذاشته بود.

۱۲۰. فرانچس وهال‌کوندیل‌می‌نویسندکه بایزید، یعقوب پاشا بیگلربیگ‌روملی و اورنوس‌بیگ را مأمورحمله به‌موره کرده بود.

۱۲۱. تورخان، ویا به‌عبارت صحیح‌ترتوراخان بیگ، پسرپاشا یگیت والی معروف اسقوپ بود. بعدها، هم اووهم پسرانش، منشأ خدمات‌مهمی درموره‌شدند. آقنجیهای توراخانلی منسوب به‌این خانواده هستند.

۱۲۲. پس ازجنگ نیکبولی ودر اثنای محاصرهٔ استانبول، پس ازتصرف شهرآرگوس، سه هزار نفر ازساکنان‌آن حوالی به‌آناطولی‌کوچانیده شدند (فرانچس، چاپ بن، ص۸۳، ترجمهٔ میرمیراوغلی).

۱۲۳. گیبون ، ص۲۱۸.

تئودوروس که ازحملات پی‌درپی عثمانیها به‌ستوه آمده بودند، و نیز به‌سبب آنکه استانبول براثرمحاصرهٔ طولانی درخطرقحطی وسقوط قرار گرفته بود وموره نیزدرحال‌جنگ‌بسرمی‌برد وازجانب‌مسیحیان هم کمکی صورت نمی‌گرفت، به‌جزیرهٔ رودس‌رفت وموره‌را به‌شوالیه‌های سن‌ژان فروخت. ساکنان‌رومی‌ارتودوکس‌موره با مشاهدهٔ حضورشوالیه‌های لاتین درصدد کشتن آنان برآمدند؛ ولی با پا درمیانی رئیس روحانی‌موره مردم آرام‌شدند، وچون به‌دنبال این‌حادثه یلدرم بایزید هم‌اعلام کردکه موره به‌اوتعلق دارد، تئودوروس پول دریافتی را به‌شوالیه‌ها پس داد وآنها نیزدست خالی به‌رودس بازگشتند. توضیح اینکه وقتی تئودوروس موره را به‌قصد عزیمت به‌رودس ترک گفته‌بود، سلطان بایزید سراسقف جزیره را مأمور ادارهٔ امور آنجا کرد. مردم موره که به‌سبب فروختن کشور ازسوی تئودوروس به‌لاتینها سخت خشمگین بودند به‌جای او دوکی را برای ادارهٔ امور برگزیدند و هنگام ورود تئودوروس ازپذیرفتن اوخودداری کردند ووی را مورد توهین وتحقیر قرار دادند؛ ولی با وساطت رئیس روحانی موره وی مجدداً مقام ازدست‌رفته را کسب کرد.[۱۲۴]

جنگ قرامـان و کشته شدن علاءالـدین بیگ

اقدامات خصمانهٔ سیگیسموند علیه‌عثمانیها فرصت مغتنمی به‌دست‌علاءالدین بیگ حکمران قرامان داد. وی در اثنای جنگ نیکبولی به‌منظور مقابله با حملات احتمالی عثمانیها به‌آنکارا حمله برد وساری تیمورتاش‌پاشا[۱۲۵] بیگلربیگ آناطولی را اسیر کرد؛ لکن هنگامی که خبر یافت یلدرم بایزید برصلیبیها پیروز شده است،

۱۲۴. فرانچس (چاپ بن)، ترجمهٔ میرمیراوغلی.

۱۲۵. ساری تیمورتاش‌پاشا شخصی بجز قراتیمورتاش‌پاشا بیگلربیگ روملی است. همان‌طوری که‌قبلاً نیز توضیح دادیم درآن‌ایام سه تیمورتاش‌پاشا زندگی می‌کردند. بزرگترین آنها بیگلربیگ روملی قراتیمورپاشا پسر قراعلی‌بیگ بودکه بعدها به‌وزارت رسید. ساری تیمورتاش‌پاشا بیگلربیگ آنکارا وگرمیان بود. یك‌تیمورتاش‌پاشای دیگرنیزدرزمان‌مراد دوم زندگی می‌کردکه از غلامان چندرلی‌زاده علی‌پاشا وزیر اعظم بودکه بعدها به‌مقامات دولتی رسید.

ضمن دلجویی از ساری تیمورتاش‌پاشا نماینده‌ای به‌همراه او به‌دربار عثمانی گسیل داشت واستدعای بهبود روابط فی‌مابین را کرد.

سلطان بایزید پس از سروسامان بخشیدن به‌اوضاع روملی مستقر کردن قوای آقنجی در موره، باز گشت و چون نمایندهٔ قرامانیان به‌حضور او رسید، معذرت‌خواهی وپیشنهاد دوستی حکمران قرامانرا نپذیرفت. آنگاه به‌آناطولی‌رفت (۱۳۹۷م) وپس ازجمع کردن قوادربورسه به‌سوی قلمروقرامانیان به‌حرکت‌درآمد. تعدادنیروهای عثمانی‌ازقوای قرامانیان بیشتربود.[۱۲۶] دردشت قونیه جنگی‌در گرفت که دوروز به‌طول انجامید، ولی نتیجه‌ای از آن به‌دست نیامد. نیمه‌شب دومین روز جنگ سی‌هزار تن از قوای عثمانی از پشت، قوای قرامانیان را محاصره کردند. حکمران قرامان‌که باقوای خودبین‌دوآتش گرفتارآمده بود، به‌قلعهٔ قونیه گریخت. قلعه یازده روز به‌محاصره درآمد. مردم شهرمخفیانه پیغام دادند درصورتی که جان ومالشان درامان‌باشد شهررا تسلیم خواهند کرد. باتدابیری که اتخاذشد شهربه‌اشغال درآمد. علاءالدین‌بیگ ازقلعه بیرون‌آمد ودرداخل شهرباقوای عثمانی به‌زدوخورد پرداخت؛ ولی این تلاش بی‌نتیجه ماند و به‌هنگام فرار ازاسب به‌زیرافتاد ودستگیر شد. اورا به‌حضوریلدرم بایزیدآوردند. پادشاه ازدامادش‌علاءالدین بیگ سبب عدم اطاعتش‌را پرسید. اوپاسخ‌داد: «چراازتواطاعت کنم؟ من نیزچون تویك‌حکمرانم.» پادشاه مغرورکه ازاین پاسخ صریح وبی‌پرده به‌خشم‌آمده بود دستور قتل اورا داد وبه‌این‌ترتیب علاءالدین‌بیگ کشته‌شد.[۱۲۷] سربریده‌اش را برنیزه‌ای زدند ودرداخل شهرگردانیدند.[۱۲۸]

۱۲۶. شیلتبرگر که درمعیت سلطان عثمانی دراین‌جنگ شرکت داشت طبق عادت معهودش‌به‌غلط تعداد قوای عثمانی‌را یکصدوشصت‌هزار و تعداد نیروهای قرامانیان را هفتادهزارتن‌ذکر می کند.

۱۲۷. درتواریخ‌عثمانی‌آمده‌است‌که علاءالدین‌بیگ به‌هنگام فرارازاسب به‌زیرمی‌افتد ودستگیر می‌شود. اورا به‌حضورسلطان بایزید می‌آورند. بایزید وی را به‌دست ساری‌تیمورتاش‌پاشا که مدتی دراسارت او بسر برده بود می‌سپارد. تیمورتاش‌پاشا نیز وی را به‌قتل می‌رساند. شیلتبرگرمی‌نویسدکسی که علاءالدین‌بیگ راکشته بود بعداً خود نیزبه‌دستوربایزیدبه‌قتل می‌رسد. به‌نظرمی‌رسدکه نوشته‌های تواریخ عثمانی دراین‌باره صحیح‌ترباشد. به‌موجب این نوشته‌ها سلطان بایزید ازاینکه درمورد علاءالدین‌بیگ تصمیم عجولانه‌ای‌گرفته شده بود ازساری تیمورتاش‌پاشا مکدر می‌شود؛ ولی استدلال تیمورتاش‌پاشا اورا تسکین می‌دهد.

۱۲۸. شیلتبرگر، ترجمهٔ حقی مخلص‌بیگ.

پس از این حادثه بایزید با انتصاب یك والی برای ادارهٔ امور قونیه به‌سوی قرامان حرکت کرد. خواهر بایزید، همسر علاءالدین بیگ مقتول که می‌دانست اگر این شهر پس از اندکی مقاومت با توسل به‌زور به‌تصرف عثمانیها درآید مردم چه‌عاقبت دردناکی خواهند داشت، به‌اتفاق دو پسر خود به‌قرارگاه برادر آمد.[۱۲۹] پادشاه از چادر خود بیرون آمد و به‌استقبال خواهر رفت. قرامان اشغال شد و بایزید خواهرش را به‌اتفاق فرزندانش به‌بورسه فرستاد (۸۰۰هق/ بهار سال ۱۳۹۷م).[۱۳۰]

باقتل علاءالدین بیگ شهرهایی که در شمال سلسله کوههای توروس قرار داشت و از آن علاءالدین بیگ بود به‌دست عثمانیها افتاد. این شهرها عبارت بودند از قونیه، لارنده، نیقده، دوه‌لی و قراحصار. شهرها و قلاع موجود در جنوب توروس - یعنی موت، ارمناك، تاش ایلی و ایچل - در دست شاخهٔ دیگری از خانوادهٔ قرامانیان باقی مانده بود.[۱۳۱]

۱۲۹. شیلتبرگر از دو پسر علاءالدین سخن به‌میان می‌آورد، ولی اسامی آنان را ذکر نمی‌کند. یکی از این پسران، محمدبیگ نام داشت که در کتب تاریخ از او یاد شده‌است. نام پسر دوم معلوم نیست، اما در بعضی از وقایع‌نامه‌ها (نور عثمانیه، شمارهٔ ۳۰۸۵، ص۷ و توپقاپی‌سرای، کتابخانهٔ کوشك بغداد، شمارهٔ ۳۱۵) از آنها به‌اسامی محمدبیگ و علی‌بیگ یادشده است. پس از جنگ آنکارا، به‌دستور تیمور، محمدبیگ و علی‌بیگ به‌ترتیب والی قونیه و نیقده‌شدند.

۱۳۰. در بعضی از کتب تاریخ عثمانی سال قتل علاءالدین‌بیگ ۷۹۳هق/۱۳۹۱م آمده است که منطبق با واقعیت است. بنا به‌نوشتهٔ شیلتبرگر، که در آخرین جنگ قرامان همراه سلطان بایزید بود، حادثهٔ قتل علاءالدین بیگ دوسال پس از جنگ نیکبولی رخ داده است. گذشته از آن، در بزم ورزم نوشتهٔ عزیز استرآبادی که در برگیریدهٔ وقایع دوران قاضی برهان‌الدین است و نیز بنا بر نوشته‌های تقویم نجومی، چنین برمی‌آید که قرامان اوغلی درسال ۷۹۹هق/ ۱۳۹۷م در قید حیات بسر می‌برده است. همچنین در تاریخ آل‌عثمان اثرعجم حامد که یك نسخه از آن نزد پروفسور اینانچ است تاریخ قتل علاءالدین‌بیگ سال ۸۰۰هق/۱۳۹۷م قیدشده است. بنا بر این نوشتجات صریح، علاءالدین‌بیگ در اواخر سال ۱۳۹۷م (محرم یا صفر سال ۸۰۰هق) کشته شده است. حادثهٔ تاریخی دیگری نیز این نظریه را تأیید می‌کند، به‌طوری که در بزم ورزم آمده است شیخ مؤیدالدین خواهرزادهٔ قاضی برهان‌الدین که والی قیصریه بود به‌تحریك علاءالدین‌بیگ علیه دایی‌خود شورید و درمحرم سال ۷۹۹هق/ ۱۳۹۶م کشته شد. از این نوشته چنین برمی‌آید که در آن سال علاءالدین‌بیگ زنده بود. از آن گذشته بزم ورزم تاوقایع سال ۸۰۰هق نوشته شده است. بنابراین بدون تردید قتل علاءالدین‌بیگ درسال ۸۰۰هق اتفاق افتاده‌است؛ زیرا درغیر این‌صورت دراین اثر ذکری از قتل او به‌میان می‌آمد.

۱۳۱. رئیس این شاخه از قرامانیان شیخ حسن بیگ پسر سلیمان‌بیگ (برادر علاءالدین) بود. او پیش از قتل عمویش به برهان‌الدین احمد پناهنده‌شده بود (بزم ورزم، ص۵۲۶). شیخ‌حسن ←

از میان برداشتن قرامانیان توسط سلطان بایزید قدرت عظیم عثمانیها را در آناطولی به‌ثبوت رسانید و قاضی برهان‌الدین حکمران سیواس که از این بابت دستخوش اضطراب شده بود خواه ناخواه تحت نفوذ سلاطین مملوك درآمد.

تصرف صامصون، قلمرو حکومتی قاضی برهان‌الدین و ملاطیه

تصرف صامصُون

قبلاً دیدیم که چگونه عثمانیها قسطمونی و به‌دنبال آن اماسیه را به‌تصرف درآوردند و در آن نواحی یك حکومت محلی تابع به‌وجود آوردند. به‌دنبال تصرف صامصون و حوالی آن توسط عثمانیها سلطان یلدرم بایزید کار قرامانیان را یکسره کرد و در بهار سال ۱۳۹۸م مجدداً به‌حوالی صامصون لشکر کشید و به‌سوی قباد اوغلی جنید، امیر جانیك، حمله برد و «صامصون مسلمان» را که مرکز حکومتی او بود متصرف شد.[۱۳۲] جنیدبیگ گریخت و به‌شرط پذیرفتن حاکمیت عثمانیها لادیق و بعضی از قلاع دیگر به‌او داده شد.[۱۳۳]

تصرف صامصون مسلمان و منطقهٔ جانیك نفوذ عثمانیها را در آن حوالی افزایش داد و دو پسر تاج‌الدین یعنی محمود و آلپ‌ارصلان که بر چهارشنبه و ترمه و نیکسار حکومت می‌کردند، حاجی امیرزاده سلیمان‌بیگ امیر هلیپیه (ولایت اردو)

→ به‌دنبال تسلط تیمور بر آناطولی به‌لولوا گریخت و توسط علی‌بیک پسر علاءالدین بیک دستگیر و کشته‌شد (تاریخ ملوك، کتابخانهٔ نوری عثمانیه، شمارهٔ ۳۰۸۰).

۱۳۲. در آن منطقه دو صامصون وجود داشت، «صامصون مسلمان» و «صامصون کافر». این دو قلعه به‌هم بسیار نزدیك بود و بین آن‌دو یك تیررس فاصله بود. هردوقلعه با حصارهای محکمی احاطه شده‌بود. «گاوور صامصون» (صامصون کافر) جزء مستعمرات جنوا بود. سلطان بایزید صامصون مسلمان را گرفت، ولی متعرض صامصون کافر نشد؛ زیرا بین دو دولت عثمانی و جنوا روابط دوستانه حاکم بود. صامصون جنوا توسط یك کنسولگری اداره می‌شد.

۱۳۳. جنیدبیک پسر قباد (قباداوغلی جنیدبیک) پس از جنگ آنکارا «صامصون مسلمان» را متصرف شد؛ اما پس‌از مدتی حسین‌بیک پسر آلب‌ارسلان از پسران تاج‌الدین که برحوالی نیکسار و چهارشنبه مسلط شده بود، جنید را کشت و صامصون را اشغال کرد. بعدها یعنی در سال ۸۲۲ هق/ ۱۴۱۹م صامصون باز به‌تصرف عثمانیها درآمد.

وفاتح گیرسون[۱۳۴] وتاشان‌اوغول‌لاری امیر بافره همگی‌حاکمیت عثمانی‌را پذیرفتند. به‌این‌ترتیب دولت عثمانی باامپراتوری طرابزون هم‌مرزشد.

الحاق سیواس ودیگر قلمرو
قاضی برهان‌الدین احمد

درسال ۸۰۱هق/۱۳۹۹م، به‌دنبال تصرف صامصون، بایزید به‌سیواس لشکر کشید. قاضی‌برهان‌الدین‌احمدحکمران سیواس‌وقیصریه‌بود. درسال۱۳۹۶یا۱۳۹۷م قرایولوق عثمان‌که رئیس بخشی ازعشیرهٔ آق‌قویونلو بود و از برهان‌الدین پیروی می‌کرد بابرهان‌الدین از در خصومت درآمد و در جنگی‌که بین آندو در گرفت، برهان‌الدین حین‌تعقیب قرایولوق عثمان‌دستگیروکشته‌شد (ذی‌القعدهٔ سال۸۰۰هق/ تموز۱۳۹۸م) وبنابه‌تصمیم اهالی‌سیواس پسرش علاءالدین‌علی‌بیگ (زین‌العابدین) به‌جای اوبه‌حکمرانی رسید. اما قرایولوق معروف به‌قراعثمان‌بیگ درصدد تصرف سیواس‌برآمد وآن را تحت محاصره‌درآورد. مردم‌ازدولت عثمانی کمک‌خواستند. یلدرم بایزید با پذیرفتن این دعوت، پسر خود سلیمان چلبی را به‌همراه بیست‌هزار سواره و چهارهزار پیاده به‌سیواس فرستاد. نیروهای اعزامی، قراعثمان را مغلوب کردند وسیواس راازمحاصره نجات دادند.[۱۳۵]

سلیمان چلبی خود شخصاً ازاشغال سیواس خودداری ورزید واز پدر برای تصرف شهردعوت کرد. یلدرم بایزید به‌همراه‌نیروی قابل‌توجهی به‌آن‌سوی‌حرکت کردووارد شهرشد؛ زین‌العابدین پسربرهان‌الدین‌را نزد شوهرخواهرش‌ناصرالدین‌بیگ پسر «ذوالقدر» فرستاد و این شهر را به‌قلمروخود ملحق کرد (۸۰۱هق/ ۱۳۹۹م).[۱۳۶] به‌این‌ترتیب‌علاوه‌برسیواس،طوقات‌وقیصریه‌وآقسرای که‌ابتدادرتصرف

۱۳۴. گیرسون نیز درسال ۷۹۹هق/۱۳۹۷م توسط امیر سلیمان از تصرف امپراتور طرابزون خارج شد (بزم ورزم، ص۵۲۹).
۱۳۵. شیلتبرگر همراه این نیروها بود.
۱۳۶. در رسالةالتقویم (کتابخانهٔ اسعد افندی، شمارهٔ ۱۹۷۸) تصرف سیواس سال ۸۰۰هق ذکر شده است؛ ولی ازآنجاکه قاضی برهان‌الدین دراواخراین سال به‌قتل‌رسیده است‌نگارنده سال ۸۰۱هق/۱۳۹۹م را صحیح و مرجح می‌داند.

قرامانیان بود و بعدها توسط برهان‌الدین به‌تصرف در آمده بود به‌اشغال عثمانیها در آمد.
بایزید پس از تصرف سیواس ادارهٔ امور این شهر را به‌شاهزادهٔ سلیمان و یا شاهزاده محمد والی اماسیه سپرد.[۱۳۷]

تصرف ملاطیه

سلطان بایزید پس از تصرف سیواس، و به‌عبارت دیگر پس از تسلط بر سرزمین قاضی برهان‌الدین (آناطولی میانه)، به‌بورسه بازگشت. پیروزی بایزید، برقوق سلطان ممالیك مصر را اندیشناك کرد. مدتی از این ماجرا گذشت. برقوق در شوال ۸۰۱هق/حزیران ۱۳۹۱م در گذشت و پسرش فرج که خردسال بود به‌جای او به‌سلطنت نشست. سلطان بایزید پس از آگاهی از مرگ او و نیز اطلاع از اختلافاتی که به‌دنبال مرگ سلطان مصر بین امرا بروز کرده بود نماینده‌ای نزد سلطان جدید نصرالدین فرج فرستاد و ضمن پیش کشیدن این مسأله که چون ملاطیه جزء قلمرو قاضی برهان‌الدین بود و اینك باید به‌دولت عثمانی تحویل داده شود، خواستار استرداد آن شهر به‌عثمانیها شد[۱۳۸] ـ در آن ایام این شهر در دست ممالیك مصر بود ـ؛ اما سلطان ناصرالدین

۱۳۷. نوشتهٔ شیلتبرگر که در این عملیات، هم‌همراه نیروهای شاهزاده سلیمان و هم همراه لشکریان بایزید بود، صراحت دارد که شاهزاده محمد به‌ولایت سیواس منصوب شد. در تاریخ تقی‌الدین بن شبهه آمده است که امیر سلیمان به‌امر بایزید والی سیواس شد (ج۲/ص۴۸، کتابخانهٔ ملی پاریس، شمارهٔ ۱۵۹۹).

۱۳۸. ملاطیه در دست ممالیك مصر بود و در سال ۷۸۸هق/۱۳۸۶م تیمور بوغا، معروف به‌منتاش، والی این شهر شد. این شخص قبلاً از غلامان ملك اشرف ناصرالدین شعبان ثانی از ممالیك ترك بود و در زمان وی از امرای بزرگ دولت به‌شمار می‌رفت. پس از قتل ملك اشرف، منتاش به‌شام تبعید شد. در سال ۷۸۴هق/۱۳۸۲م برقوق که قبلاً از غلامان چرکس بود و بعدها جزو امرای دولت شد به‌سلطنت مصر رسید. پس از آنکه وی به‌حکومت رسید منتاش را به‌قاهره فراخواند و والی ملاطیه‌اش کرد. منتاش مردی فعال و پرجنب وجوش بود؛ از این‌روی برقوق اعتماد چندانی به‌او نداشت. منتاش نیز که می‌دید برقوق به‌قتل امرای ترك دست زده است متقابلاً نسبت به‌او بی‌اعتماد بود. منتاش با یلبوغای ناصری نایب‌السلطنهٔ (بیگلربیگ)شام همدست شد و آندو تصمیم به‌خلع برقوق از سلطنت گرفتند. همزمان با آن، منتاش به‌قاضی برهان‌الدین حکمران سیواس پیشنهاد اتحاد کرد و در قبال این پیمان متعهد شد که ملاطیه را به‌وی واگذار کند. قاضی برهان‌الدین که این پیشنهاد را پذیرفته بود به‌ملاطیه رفت و هر چند از سوی منتاش مورد استقبال قرار گرفت ولی وی از تسلیم شهر به‌برهان‌الدین سر باززد. برهان‌الدین که از این امر خشمگین و ناراحت شده←

فرج به‌این‌خواسته پاسخ منفی داد وبایزید بیدرنگ لشکر کشیدوازسیواس به‌سوی ملاطیه سرازیرشد. چون بادفاع شهرمواجه شد، آنرا محاصره کرد و دستور داد تا خندقهای اطراف را پر کردند و در نتیجه مردم ملاطیه تسلیم شدند . بایزید پس از تصرف‌شهردرآنجانیرومستقر کرده، بازگشت (محرم سال۸۰۲هق/ایلول۱۳۹۹).[۱۳۹] درضمن قلاع کاخته، دیوریکی، بهسنی و درنـده که دراختیارممالیك بود به‌دست عثمانیها افتاد و به‌این ترتیب ازاین سمت مرز عثمانیها به‌رود فرات متصل شد. بجز ملاطیه، البستان نیزبه‌تصرف آنها درآمد.

تیـمور و بایـزید

ظهور تیـمور

تیمور که به‌خاطرچلاق بودن یك پایش مورخان عثمانی درمقام تحقیر از او باعنوان «آکساك تیمور» (تیمورلنگ) نام برده‌اند، درسال ۷۳۶هق/۱۳۳۵م درشهر «کش» واقع در جنوب سمرقند به‌دنیاآمد. درآن ایام خانهای جغتای از خانوادهٔ چنگیزدرماوراءالنهرحکومت‌می‌کردند. چون‌تیموردرعصیان‌امیرغازان‌والی‌سمرقند بااوهمداستان‌بود تحت تعقیب خانهای جغتای‌که رقیب‌امیرغازان بودندقرار گرفت. بعدها تیمور به‌اتفاق امیرحسین برادرزنش دست به‌فعالیت زد وسرانجام درسی‌وسه سالگی امیربلخ شد وبه‌گسترش مرزهای قلمروحکومتش پرداخت. تیمور در سایهٔ

← بود منتاش را تحت‌الحفظ باخود به‌سیواس برد واین حادثه طرح خلع برقوق را برهم زد (۷۸۹هق/۱۳۸۷م) وسبب شدکه‌یك‌سال‌بعد سیواس توسط نیروهای مصر به‌محاصره‌درآید؛ ولی‌سلطان مصرطرفی ازاین‌کارنبست ودست ازمحاصره برداشت. بعدها یل‌بوغاعلیه‌برقوق سر بشورش برداشت ومنتاش نیزبه‌شام رفت وبااوهمداستان شد. آندو سرانجام برقوق‌را ازسلطنت خلع وملك صالح حاجی را به‌سلطنت منصوب‌کردند؛ ولی دیری نپاییدکه‌برقوق مجدداً به‌سلطنت رسید ودرسال ۱۳۹۳م منتاش را به‌قتل رسانید.

خلاصهٔ سخن، ادعای یلدرم‌بایزید مبنی براینکه ملاطیه جزء قلمرو قاضی‌برهان‌الدین بوده‌است، سفسطه‌ای بوده‌که ازاین وقایع ناشی می‌شده‌است.

۱۳۹. « فتح ملاطیه در دست عثمانیان فی‌احدی و ثمانمایة » (تواریخ ملوك قرون ماضی آل امیر کتابخانهٔ ملت).

فعالیت به‌درجهٔ خانی ارتقاء یافت ؛ ولی چون دریافت که مردم آن منطقه جز افراد خانوادهٔ چنگیز از کسی فرمانبرداری ندارند، حکومت خان جغتای را به‌رسمیت شناخت و به‌نام او سکه زد.

دولت آلتن‌اردو سرسخت‌ترین رقیب تیمور بود و تیمور با اوروس توقتامیش دوتن ازخانهای این دولت بشدت درگیر شد؛ حال آنکه زمانی که توقتامیش ، خان «کریمه» بود، به‌سبب کشتن پسر اوروس‌خان (۱۳۶۱–۱۳۷۵م) نزد تیمور گریخت و ازمحبتهای وی بهره‌مند شد وحتی درسال ۷۷۷هق/۱۳۸۵م به‌سبب مرگ اوروس به‌یاری تیمور بر پسران اوروس غلبه کرد و به‌حکومت آلتن‌اردو رسید (۷۷۸هق/۱۳۷۶م). بعدها وی محبتهای تیمور را ازیاد برد وازدرستیزه‌جویی با او درآمد، ولی جزشکستهای پی‌درپی نصیبی دیگر نداشت.

تیمور در پی هفت سال فعالیت، ایران را زیر نفوذ و سیطرهٔ خود درآورد (۱۳۷۸م)؛ سپس آذربایجان، عراق عرب وعراق عجم را اشغال کرد وسلطان احمد جلایر راکه در بغداد بود به‌ترک کشورش واداشت . سلطان جلایر نزد ملك ظاهر سلطان مصر پناهنده شد (۱۳۹۳م) وبه‌دنبال رفتن تیمور از بغداد به‌یاری سلطان مصر به‌آنجاباز گشت وامیرمسعود والی بغدادراکه ازطرف تیمورمنصوب شده‌بودناگزیر ازفرار کرد وحکومت ازدست داده را بازیافت.

تیمور بعداً به‌هندوستان لشکر کشید وپس از کسب موفقیتهای چشمگیری در سال ۱۳۹۹م باز گشت. وی طی این جنگ، هندوستان شمالی را به‌تصرف درآورد وپس ازبازگشت ازهندوستان، بغدادرا باردیگرضبط کرد. این‌بارسلطان احمد والی بغداد به‌اتفاق قرایوسف رئیس ترکمنهای آق قویونلو به‌سوریه پناه بردند؛ ولی از حلب بازگردانیده شدندکه ناچاربه آناطولی رفتند و سلطان بایزیدآنان را پذیرفت.

نخستین تماس با تیمور

بایزیدعایدات‌محصولات کوتاهیه‌را به‌سلطان‌احمد وعایدات‌قیصریه‌وآقسرای را به‌قرایوسف وافرادش‌اختصاص داد. به‌مناسبت‌پذیرفته‌شدن پناهندگی سلطان‌احمد خصم تیمور و قرایوسف از سوی بایزید ، بین تیمور و سلطان عثمانی باب مکاتبه

گشوده شد.[۱۴۰]

سلطان بایزید که از نامهٔ تهدیدآمیز تیمور مبنی بر تحویل پناهندگان به‌خشم آمده بود از تسلیم آنان به‌اوسر باز زد. بعضی ازرجال دولت بایزید صلاح رادراین دیدند که سلطان احمد وقرایوسف را تسلیم تیمور کند. باتکرار ارسال نامه از سوی تیمور، قرایوسف‌دچارسوءظن‌شد ودرصددفراربرآمد. اوبه‌همراه‌عشیرهٔ خودقیصریه وآقسرای‌راکه درآنجامستقربودندکوبید وغارت کرد ونواحی‌ای‌راکه برسرراهش بود به‌یغما برد وبه‌صحرای هیت (بین شام وبغداد) رفت. پشت‌سر او سلطان احمد نیز گریخت وبه‌بغداد رفت.

تیمور برای ایجاد مشکل و درگیری برای عثمانیها تاتارهای چادرنشین سیواس، قیصریه وملاطیه راکه یادگار وپس‌ماندهٔ استیلای مغولان بودند و پس از الحاق سرزمینهای قاضی برهان‌الدین، ازدولت عثمانی تبعیت می‌کردند و هم‌نژاد تیمور بودند، علیه عثمانیها تحریك می‌کرد.

درسال ۱۴۰۰م هنگامی که تیمور درآذربایجان قشلاق می‌کرد، طهرتن امیر ارزنجان نزد اورفت و مراتب اطاعت خودرا به‌وی معروض داشت. تیمور به‌خاطر این اظهارتابعیت وفرمانبرداری، طوق وعلم‌وخلعت و نیز کلاه مخصوص و کمربند که نشانهٔ تابعیت بود به‌وی اهدا کرد و او را به‌کشورش باز گردانید. لکن بایزید به‌طهرتن پیغام داد که وی همچنان تابع سلطان عثمانی است و باید خراج سالانهٔ مقرره را بپردازد. طهرتن از اجرای این خواسته سر باز زد وطی نامه‌ای مراتب‌را

۱۴۰. متن نامهٔ تیمور به‌بایزید دایر برتسلیم قرایوسف وسلطان احمد که به‌زبان عربی است در منشآت فریدون بیگ آمده است (چاپ سال ۱۲۶۵م، ج۱/ص۱۱۸). تیمور دراین نامهٔخود پس ازمطرح کردن این مسأله که آندوافرادی مفسد وخطرناکند وبه‌هرکجا که پای بگذارند باخود شئامت وبدبختی به‌ارمغان خواهندآورد وافرادی نیستندکه شایستهٔ حمایت سلطان بزرگی چون بایزید باشند، هشدار داده بودکه چنانچه بایزید قصد داشته باشد برخلاف فرمان اوعمل‌کند، بهتراست به‌فرجام بد این‌نافرمانی بیندیشد. متن‌نامهٔ دیگری ازتیمور به‌بایزیدکه به‌زبان فارسی است در **تواریخ ترکمنیه** (تاریخ سلطان‌محمد قطب‌شاهی)موجود است (کتابخانهٔ ملی‌پاریس، بخش‌نوشتجات فارسی،شمارهٔ ۱۷۴). دراین نامه تیمور به‌طور مختصر خطاب به‌بایزید نوشته بودکه چون بایزید سرگرم ایفای وظیفهٔ جهاد علیه کفار است وبااروپاییان درگیری‌دارد، ازلشکرکشی به‌کشوراوخودداری‌می‌کند وازوی‌می‌خواهد که سلمان احمدوقرایوسف راکتف‌بسته‌تحویل‌دهد. درغیراین‌صورت بایدآمادهٔجنگ‌باشد.

به‌اطلاع تیمور رسانید. تیمور نیزنامهٔ تهدیدآمیز و در عین حال سردی برای بایزید فرستاد. بایزید پاسخی تند ودندان‌شکن به‌تیمورداد: «مدتهاست که قصد جنگ باتو دارم . اینك تصمیم گرفته‌ام این فکر را به‌مرحلهٔ عمل درآورم. اگر تو آهنگ من نکنی من خود خواهم آمد.»[۱۴۱]

تصرف سیواس توسط تیمور

تیمور پس ازآنکه برگرجیها غلبه کرد به‌تشویق قرایولوق رئیس عشیرهٔ آق‌قویونلو بسرعت از طریق ارزروم عازم سیواس شد. قرایولوق و طهرتن لشکر تیمور را راهنمایی‌می کردند. سیواس بشدت تحت‌محاصره درآمد. شاهزاده سلیمان والی‌سیواس دفاع ازقلعه‌را به‌مصطفی‌بیگ پسرمالکوچ سپردوخودعقب نشست.[۱۴۲]

سیواس توانست هجده روز در برابر فشار نیروهای تیمور مقاومت بکند . مالکوچ اوغلی (پسرمالکوچ) محافظ قلعه پس ازآنکه از تیمور قول‌گرفت که در صورت تسلیم به‌جان ومال مردم تعرضی‌نشود وخونی نریزد قلعه را تسلیم کرد وشهر به‌تصرف تیمور درآمد. البته تیموربه‌قول خودکه خونی نخواهد ریخت، وفاکرد؛ منتهی دستور داد بدون اینکه خون مدافعان قلعه ریخته شودآنان را زنده زنده در خندقها دفن کردند!! مردم باپرداخت پول به‌عوامل تیمور جان خودرا خریدند. شهر سیواس که شهربسیارآبادی‌بود به‌دست او به‌ویرانه‌ای مبدل شد.آنگاه تیمورگروهی ازاهالی شهر را نیز به‌اسارت‌گرفت و به‌کشورش بازگشت. در بین اسرا جمعی از دختران نیزدیده می‌شدند.

۱۴۱. ظفرنامهٔ نظام‌الدین شامی (چاپ ۱۹۴۷ فلیکس توئه)، ص۲۱۸.

۱۴۲. مقریزی درکتاب تاریخ خود به‌نام‌کتاب‌السلوك می‌نویسد که تیمور در ذی‌الحجهٔ سال۸۰۲هق به‌سیواس لشکرکشید وشاهزاده سلیمان چلبی به‌نزد پدرگریخت. مقریزی اضافه‌می‌کندکه درششم محرم سال ۸۰۳هق تیمور به‌نزدیکی سیواس می‌رسد . بین تیمور و امیرسلیمان و قرایوسف ،که همراه امیرسلیمان بود ، جنگ درمی‌گیرد. امیرسلیمان و قرایوسف شکست می‌خورند وبه‌بورسه می‌گریزند وسیواس به‌دست تیمورمی‌افتد. لکن درسایر منابع از این جنگ وازقرایوسف بحثی به‌میان نیامده است.

جنگ سوریه

تیمور پس ازآنکه باعملیاتی حساب شده سیواس راگرفت وتخریب کرد از پیشروی به‌سوی آناطولی، یعنی‌خاك عثمانیان، خودداری کرد؛ زیراهنوزتاآن تاریخ نتوانسته بود در مورد موقعیت کلی عثمانیها و نیروهای عظیم نظامی آنان اطلاعات دقیقی‌توسط جاسوسان خودکسب کند. وانگهی هنوزتماسهایی بین اوودولت‌عثمانی برقراربود وامید داشت که فتح سیواس بایزید را به‌اطاعت ازاووادارخواهد کرد.

تیموربعداً ملاطیه را به‌تصرف درآورد ودرسال۱۴۰۱م اقدام به‌اشغال سوریه کرد. این عملیات‌را نیزرئیس عشیرهٔ‌آق‌قویونلو، یعنی قرایولوق، رهبری می کرد. مرگ برقوق که حکمرانی مدبر و فعال بود و به‌حکومت رسیدن پسر خردسال بی‌تجربه‌اش ورقابت حاکم بین امرای مصر سبب شدکه تیمور بسهولت بر سوریه تسلط یابد. تیمور، عینتاب (غازیان‌تب) وحلب وشام راگرفت ودفاع ممالیك مصر کاری ازپیش نبرد. وی به‌هنگام بازگشت، پس‌ازتصرف ماردین واشغال بغداد،برای سومین‌بار به‌تبریزرفت و زمستان را در قره‌باغ گذراند. در تمامی این احوال مکاتبه بین تیمور و سلطان عثمانی ادامه داشت . تیمور باتوجه به‌موقعیت بتدریج برمیزان خواسته‌های خود می‌افزود وامرای آناطولی که اراضی‌شان توسط بایزید به‌تصرف درآمده بود ، نزد تیمور رفته بودند و او را تحریك وتشویق می کردند. بایزید از نامه‌های متعدد تیمور دریافته بودکه وی قصد تقسیم دولت عثمانی را دارد و سعی می کند تا وی را نیز تحت فرمان خود درآورد؛ لکن تیمور در برابر این حکمران بسیارمقتدر، سخت محتاطانه عمل می کرد ودست به‌حمله علیه اونمی‌زد.

موقعیت پادشاه عثمانی

هنگامی که تیمور برای نخستین‌بار بغداد را به‌تصرف درآورد ، قاضی برهان‌الدین حکمران سیواس که درقیدحیات بود وخطری راکه ازجانب شرق‌بروز کرده بود احساس می کرد، ضمن تماس باحکمرانان عثمانی ومصر وضمن هشدار به‌آنان درمورد وضع خطرناکی که شکل‌می‌گرفت، پیشنهادکردکه علیه‌تیمور متحد شوند؛ ولی هردو پادشاه به‌سبب ماجراهایی که درگذشته با او داشتند و نیز به‌سبب عدم اعتماد به‌وی به‌پیشنهادش ترتیب اثرندادند.

دولت عثمانی که پس ازمرگ برهان‌الدین، سیواس وملاطیه ودیوریکی را به‌تصرف درآورده بود، نخستین هدف تیمور به‌حساب می‌آمد. از این‌روی سلطان بایزید نیز چون قاضی برهان‌الدین ضمن تماس با سلطان مصر به‌وی پیشنهاد کرد که علیه تیمور با یکدیگر متحد شوند؛ لکن امرای ممالیك که از تصرف ملاطیه توسط بایزید مکدربودند، پیشنهاد اتحاد را نپذیرفتند و به‌این‌ترتیب موقعیت مناسبی را در اختیارتیمورقراردادند. اونیز ازاین کدورت نهایت استفاده راکرد وباعملیات‌سریع وحیرت‌آورش به‌کوبیدن هردودولت پرداخت.

تیمورباتصرف وتخریب سیواس نخستین‌ضربه را به‌دولت عثمانی وارد کرد، ولی ازآن فراتر نرفت. سلطان بایزید که از حادثهٔ دردناك سیواس سخت متأثر شده بود، به‌سبب نداشتن آمادگی جنگی[۱۴۳]، دست به‌مقابله‌به‌مثل عاجل نزد و به‌احتمال اینکه تیمور به‌پیشروی خود ادامه خواهد داد، صلاح در این دید که در داخل خاك کشورش‌بااوروبروشود؛ ازاین‌روی به‌قیصریه‌رفت‌ودرآنجا به‌انتظارتیمورماند. لکن تیمورچنین‌نکرد وپس ازتصرف سیواس بلافاصله به‌سوی سوریه‌به‌حرکت درآمد.

بایزید درحالی که شخصاً فرماندهی‌لشکرعثمانی‌را به‌عهده‌داشت به‌مرزشرقی رفت‌وارزنجان‌وکماخ‌راازتصرف طهرتن که ازمتحدان‌تیموربود ودرایجاداختلاف بین او وبایزید نقش بزرگی داشت درآورد، وپس ازآنکه طهرتن متابعت از اورا پذیرفت ، نقاط متصرف شده را به‌او پس داد[۱۴۴]؛ لکن از پس دادن قلعهٔ کماخ به‌او

۱۴۳. هال‌کوندیل‌نیزمی‌نویسد که به‌هنگام محاصرهٔ سیواس وتصرف آن، بایزید دریونان درگیر بود(چاپ‌پاریس، ص۶۷). نظر هال‌کوندیل مبنی‌براینکه ارطغرل پسربایزید والی‌سیواس بود درست‌نیست؛ زیرا وی‌درجنگی که بین‌قاضی‌برهان‌الدین و بایزید درقرقدیلیم رخ‌داد کشته شده بود. درآن هنگام سلیمان چلبی والی سیواس بود.

۱۴۴. درتاج‌التواریخ (ج۱/ص۱۵۸) و تاریخ منجم‌باشی (ج۱/ص۳۱۱)آمده است‌که در جنگ ارزنجان قرایوسف و سلطان [illegible] چلبی نیزهمراه بایزید بودند و بایزید پس از تصرف ارزنجان ادارهٔ امورآنجا را به‌قرایوسف محول کرد، ولی ازآنجاکه وی با مردم ارزنجان رفتار مناسبی نداشت، به‌درخواست سلطان احمد ، ارزنجان مجدداً به‌طهرتن بازپس داده شد و سلطان بایزید خانوادهٔ او را به‌عنوان گروگان به‌بورسه اعزام کرد. از تاریخ ترکمنیه اثرمحمد نیشابوری دربارهٔ قراقویونلوها چنین برمی‌آید که قرایوسف قبل‌ازفتح‌ارزنجان ازعثمانیها جدا شده بود ودراین اثرسخنی نیز ازاین جنگ به‌میان نیامده است. به‌همین لحاظ ازعنوان‌کردن این مسائل درمتن خودداری کردم. شاید هم قرایوسف دراین جنگ شرکت داشته ولی دراین اثرازآن بحث نشده است.

خودداری کرد و محافظانی در آن مستقر ساخت و به روایتی نیز خانوادهٔ طهرتن را به عنوان گروگان به بورسه فرستاد (ذی‌الحجهٔ ۸۰۳ه‍ق/تموز ۱۴۰۱م). چنین رفتاری در حق امیر کماخ و قیصریه، که تابع تیمور بود، شکاف موجود بین تیمور و بایزید را عمیق‌تر کرد.

تیمور در اثنای جنگ سوریه طی نامهٔ تهدیدآمیزی که به بایزید فرستاد ضمن برشمردن پیروزیهای خود از بایزید خواست که از وی فرمانبرداری کند و بایزید در پاسخی که توسط نماینده‌ای به‌نام یعقوب‌بیگ فرستاد ضمن اشاره به‌اصل ونسب و پیروزیهایی که تاکنون به‌دست آورده بود اعلام داشت که در مقابل او تا پایان جان ایستاده و آمادهٔ مبارزه با خصم است. تیمور در پاسخ این نامه به‌بایزید می‌نویسد که برقراری مناسبات دوستی بین آندو سبب افزایش قدرت نیروهای اسلام علیه کفار خواهد بود. تیمور پس از طرح این مطلب از بایزید درخواست می کند که یکی از پسران خود را به‌نزد او بفرستد. تیمور با این نامهٔ بظاهر ملایم قصد داشت با گروگان گرفتن یکی از پسران بایزید وی را ناگزیر از اطاعت خویش سازد.

کوشش بزرگان دولت عثمانی و در رأس آنها چندرلی‌زاده علی‌پاشا وزیراعظم، بامشاهدهٔ پیروزیهای پی‌درپی تیمور، در وادارساختن بایزید به‌مصالحه با تیمور مؤثر افتاد. آنها صلاح در این دیدند که بایزید نماینده‌ای به‌همین‌منظور نزد تیمور بفرستد.[۱۴۵] بایزید در نامه‌ای که توسط سفیرش ارسال داشته بود ضمن تذکر این مطلب که هیچ موردی برای وجود وادامهٔ دشمنی بین آندو نمی‌بیند وخود او نیز چون اجدادش با کفار در حال جهاد است، به‌تیمور پیشنهاد عقد پیمان اتحاد می کند. تیمور به‌نمایندهٔ بایزید می گوید که در بهار سال آینده به‌مرز آناطولی آمده، منتظر سلطان خواهد شد. آنگاه ضمن صدور اجازهٔ بازگشت به‌سفیر عثمانی، نمایندهٔ خود را نیز همراه او به‌دربار عثمانی می‌فرستد.

تیمور مصراً خواستار تسلیم قرایوسف، مرده‌یازنده، شد. بایزید در پاسخ به‌این

۱۴۵. هال‌کونذیل می‌نویسد: علی‌پاشا وزیراعظم که مرد باتجربه‌ای بود برای جلوگیری از بروز جنگ بین بایزید و تیمور وعادی کردن مناسبات بین‌دودولت به‌سلطان بایزید پیشنهاد کرد که حاضر است خودشخصاً درمقام نمایندهٔ شاه نزد تیمور رود تا اختلاف موجود بین آندو را به‌صلح وآشتی مبدل سازد؛ ولی سلطان بایزید ازقبول این پیشنهاد سر باززد وتوضیح داد که این مسأله اعتبار وارزش اورا درکشورش ازبین خواهدبرد (ص۶۹).

درخواست پیغام داد که اولاً وی یك پناهنده را تسلیم‌وی نخواهد کرد؛ ثانیاًقرایوسف ازمدتها قبل خاك عثمانی‌را ترك گفته است. وافزود اگر چنانچه قرایوسف بازگردد، وی به‌رسم مهمان‌نوازی بازهم اوراپذیرا خواهد شد، ولی ازدادن کمك نظامی به‌او خودداری خواهد کرد.

تیمور که می‌دانست باقوای موجود قادر به‌مقابله بابایزید نخواهدبودناگزیر ازاحضار برگزیده‌ترین بخش نیروهای خود از آسیای مرکزی شد وتصمیم گرفت که پس از گذراندن زمستان درقره‌باغ به‌سوی آناطولی حرکت کند. دراین ایام بود که امپراتورچین درگذشت واین کشوردستخوش آشفتگی‌شد. به‌نظرتیمور اگرچه‌تسلط برچین نتیجهٔ مطلوبی داشت ، ولی اگر بدون اخذ نتیجه ازآناطولی باز می‌گشت، احتمال اینکه بایزید اقدام به‌تصرف عراق و جزیره وآذربایجان کند بسیار زیادبود و وی نمی‌خواست چنین رقیب خطرناکی را پشت‌سر داشته باشد. در بین اطرافیان تیمور درمقابل کسانی که اورا ازاقدام علیه بایزید مانع می‌شدند وگوشزد می‌کردند که درصورت شکست، سرانجام مصیبت‌باری خواهد داشت،گروهی نیز بودند که وی را به‌این‌کار تشویق وتحریض می‌کردند.

سرانجام تیمورکه قوای خودرا بانیروهای فراخوانده شده‌ازآسیای مرکزی تقویت‌کرده بود، ابتدا ازبایزید پذیرفتن شرایط زیررا خواستارشد:

۱. بازپس دادکماخ به‌طهرتن وآزادی خانوادهٔ او.[۱۴۶]

۲. اعزام یکی ازشاهزادگان به‌دربار تیمور.

۳. پذیرفتن کلاه وکمر ارسالی ازسوی تیمور به‌نشانهٔ قبول تابعیت.[۱۴۷]

۴. اعادهٔ اراضی اشغال شدهٔ امرای آناطولی به‌صاحبان اولیهٔ آنها.[۱۴۸]

۱۴۶. بایزید ازبازپس دادن کماخ خودداری کرد؛ ولی تیمور هنگام لشکرکشی به‌سوی او، کماخ را متصرف شد وآن را طهرتن داد . در ظفرنامه آمده است که تیمور پس از ضبط کماخ ، از پذیرفتن اسبهایی که بایزید فرستاده بود خودداری کرد و تصمیم بـه‌جنگ با اوگرفت (ص۵۲).

۱۴۷. ظفرنامهٔ «شامی»، ص۲۴۹.

۱۴۸. تیمور درموردبازپس‌دادن سرزمینهای امرای آناطولی‌سخت پافشاری‌کرده وبه‌بایزیدپیغام داده بودکه دراین زمینه به‌امرای مزبورقول مساعد داده است (هال‌کو؛؛یل، چاپ پاریس، ص۵۰ و۵۱).

۵. تسلیم قرایوسف. چون قرایوسف قبلاً از دربار عثمانی گریخته بود، لذا تیموراز بایزید خواست تاخانوادهٔ اورا تسلیم کند.[۱۴۹] بجز شرایط مذکورپیشنهادات دیگری نیز به‌بایزید داده بود.[۱۵۰] در خاتمه یادآور شده بود که دولت عثمانی را در جنگ باکفاریاری خواهد کرد.

سلطان‌بایزید دربرابرتوصیه‌های وزیراعظم که ازبایزید درخواست‌می کرددر برابر این مسائل محتاطانه عمل کند گفته بود: «شرف و نیروی لازم برای مقابله با تیموررا داریم. مانمی‌توانیم تابع اوباشیم ونمی‌توانیم بدون داشتن استقلال‌زندگی کنیم.» وبه‌منظور جنگ باتیمور ضمن عقدپیمانی باامپراتور بیزانس، نیروهایی را که مأمورمحاصرهٔ استانبول بودند فراخوانده بود.

بنا به‌نوشتهٔ بعضی منابع، هدایایی که بایزید برای تیمور فرستاده بود او را سخت خشمگین ساخته بود؛ به‌این معنی که از هرجنسی ۱۰ عدد فرستاده بود، حال آنکه عدد مقبول برای ترکها ۹ بود ومی‌باید طبق سنت مرسوم ازهرهدیه‌ای ۹عدد می‌فرستاد.گذشته ازآن، بایزید درنامهٔ ارسالی، اسم خودرا باحروف درشت و اسم تیموررا باحروف ریزوپهن نوشته بود.

حرکت هـــردو لشکر

سرانجام کار به‌مرحله‌ای رسید که جنگ بین دوطرف اجتناب‌ناپذیر شد؛ از این‌روی هردولشکر به‌حرکت درآمدند.[۱۵۱] نیروهای عثمانی که در دودسته حرکت می کردند نزدیک آنکارا به‌هم پیوستند . تیمور هم دست به‌فعالیت زد ومیرزا محمد

۱۴۹. ظفرنامهٔ «شامی» ص۲۴۹ ومتن ترجمهٔ پروفسور نجاتی لوگال (از انتشارات مؤسسهٔ تاریخ ترک)، ص۲۹۹.

۱۵۰. یورگا دراثرخود بجزمواد پنجگانهٔ ذکرشده به‌ماده‌ای نیز اشاره کرده‌است که طی آن تیمور ازبایزید خواسته بود که به‌نامش سکه بزند، که این مسأله خود دربطن مادهٔ مربوط به‌قبول تابعیت مستتر است. به‌نظر می‌رسد که یورگا آن‌را ازهال‌کوندیل نقل‌کرده باشد؛ زیراجزء موادی که هال‌کوندیل‌آورده است ، مسألهٔ ضرب سکه و خواندن خطبه در مساجد به‌نام تیمور نیزوجود دارد . همچنین هال‌کوندیل می‌نویسد که بایزیدکلاه وکمربند ارسالی از سوی تیموررا باخشم بازپس فرستاده بود (چاپ ۱۶۳۲، ص۵۰ و۵۱).

۱۵۱. برای‌کسب اطلاع بیشتردربارهٔ اختلاف موجودبین بایزید وتیمورو نیزنامه‌های مبادله‌شده بین‌طرفین، به انیسکلوپدی اسلام اثرپروفسورمکریمین‌ایناnج،مادهٔ «بایزیداول» مراجعه‌شود.

سلطان نوهٔ خودرا به‌همراه نیرویی به‌سوی کماخ اعزام داشت. کماخ پس ازدوازده روز محاصره سقوط کرد . تیمور قلعه را گرفت وآن را به‌صاحب اولیه‌اش، یعنی طهرتن، پس داد وآنگاه به‌سوی سیواس حرکت کرد.[۱۵۲] وی با تشکیلات منظم جاسوسی خودمرتباً ازوضع سپاه عثمانی واوضاع ولایتهای آن دولت آگاه می‌شد.

یلدرم بایزید وقتی دریافت که تیمور در سیواس است تجهیزات لشکر را در آنکارا گذاشت و درصدد برآمد تا در منطقهٔ کوهستانی آلاداغ‌معدنی و قاضی‌شهری موضع بگیرد وچون تعداد پیاده‌نظامش بیشتربود می‌خواست بااین موضع‌گیری با سواره‌نظام تیمور بهترمقابله کند. چندرلی‌زاده علی‌پاشا وبسیاری ازفرماندهان لشکر بایزید به‌اوتوصیه کردند که ازجنگ درمیدان وفضای باز وگسترده خودداری کرده، ابتدا تیمور را در منطقه‌ای که درآن مستقر شده است محاصره کنند و پس از قطع ارتباطش باخارج ، قوایی راکه از او جدا مانده است نابودکرده ، سپس دست به‌حمله بزنند ؛ ولی بایزید به‌سبب اعتماد به‌قدرت خویش و نیروهایش این نظر را نپذیرفت.

۱۵۲. به‌دنبال تصرف کماخ، هنگامی‌که تیمور به‌منظور بازدید ازآن قلعه به‌طرف کماخ حرکت کرد ، نامهٔ شدیداللحن بایزید توسط فرستادهٔ عثمانی به‌همراه فرستاده‌های تیمور رسید . تیمورکه ازاین نامه بشدت خشمگین شده بود خطاب به‌فرستادهٔ بایزید می‌گوید؛ صواب و سزاوارنبودکه بایزید دربرابرخواسته‌های کوچك وبی‌اهمیت مااینچنین خصمانه‌عمل کند. هراندازه ما باوی به‌ملایمت رفتارکردیم اوبرخشونت خود افزود. ما به‌سبب آنکه باکفار درجنگ‌بود وازمرزهای اسلام حراست‌می‌کرد مایل‌نبودیم شمشیربه‌رویش بکشیم.ماهمواره خواستارصلح وتفاهم بودیم ومنتظرعکس‌العمل مساعدی ازسوی‌او؛ ولی‌عمل اودرست‌خلاف آنچه‌که ماانتظارش راداشتیم بود. ماازاوسه‌چیزخواسته بودیم؛ یکی بازپس دادن‌کماخ‌بود که بسهولت‌گرفتیم . دومی ارزش تکرار ندارد (آیا منظور تیمور اعزام سلطان احمد و تحویل قرایوسف بود؟). اگر اویکی ازفرزندانش را نزد ما می‌فرستاد ما اورا از فرزند خودگرامی‌تر می‌داشتیم.
تیمور پس‌ازدادن این‌پیغام‌فرستاده را بازگردانید وخودباقوای‌خویش به‌پیشروی‌ادامه داد (تاج‌التواریخ ، ج۱/ص۱۶۷) . خواجه سعدالدین این مطلب راازظفرنامه نقل‌کرده است.آنچه مسلم به‌نظرمی‌رسد حقیقت این بودکه تیمورقصد داشت بایزید را تحت فرمان خویش درآورد وبایزید زیربار نمی‌رفت.

نبرد آنکـارا

جلوداران قوای یلدرم بایزید و تیمور در منطقهٔ سیواس و طوقات در شرف به‌هم رسیدن بودنـد. ولی ازآنجاکه حکمران عثمانـی گـذرگاههای میان سیواس و طوقات را در اختیار داشت، لذا تیمور جنگ دراین منطقه را، باآگاهی کاملی که توسط جاسوسان خودازسپاه بایزید به‌دست‌آورده‌بود، خطرناك دید وبه‌سوی‌قیصریه حرکت‌کرد وبرای اینکه از پهلو مورد تهاجم قرار نگیرد، بسیارآهسته و محتاطانه پیش می‌رفت. نیروهای عثمانی نیز باتوجـه اینکه تیمـور از درگیری در منطقهٔ بین سیواس وطوقات خودداری‌کرده بود، درمسیری موازی بامسیر قوای تیموربه‌سوی غرب حرکت‌کردند. وقتی بایزیدآگاه شدکه تیمورقصد دارد او را به‌سوی خویش بکشاند دراین دام نیفتاد ومنتظرموقعیت مناسبی برای آغازحمله شد.

تیمور در حال پیشروی به‌سوی قیرشهری بودکه خبر یافت نیروهای عثمانی به‌سوی او درحرکتند. وی‌که دریافت ایـن وضـع بـه‌سود اونیست، دستپاچـه شد و جلسهٔ مشاوره بافرماندهان سپاه تشکیل داد. آنگاه به‌دنبال‌تصمیم‌گرفته‌شده به‌سرعت پیشروی خود افزود تادشمن را پشت‌سربگذارد وراه‌آنکارا رادرپیش‌گرفت.

تیمور به‌محض رسیدن به‌نزدیك آنکارا قلعـه (قلعهٔ‌آنکارا) را محـاصره‌کرد. یعقوب‌بیگ محافظ قلعه بشدت به‌دفاع پرداخت. تیمورکه احتمال می‌داد بایزید از همان مسیری‌که خودآمده است به‌سوی‌آنکارا بیاید، جبهه را تقویت‌کرد و درصدد برآمد تاقلعهٔ‌آنکارا راازسوی شمال‌غربی به‌تصرف درآورد وبابستن راه قلعه‌کوشید تاقبل ازرسیدن بایزید قلعه را به‌تسلیم وادارد.

تیمور تصورمی‌کرد قوای بایزید بزودی نخواهد رسید؛ ولی تصورش خطا بود، زیرا قوای بایزید بایك پیشروی بسیارسریـع زودتر ازآنکه تیمور انتظارش را داشت وازراهی‌که تیمورانتظارش را نمی‌کشید فرا رسید. به‌این‌معنی‌که تیمور فکر می‌کردقوای‌عثمانی‌ازراه‌جنوب‌شرقی‌به‌سوی‌آنکاراخواهدآمد،درحالی‌که‌برخلاف انتظارش نیروهای عثمانی‌ازشمال‌شرقی،یعنی ازراه قلعه‌جك و روالی،آمده و وارد ملکشاه‌کویی (ده ملکشاه) واقع درچوبوق‌اوا شده بودند. واین به‌معنای غافلگیری

تیمور بود.[۱۵۳] معهذا تیمور در مقابل این وضعیت خطرناك و بحرانی خونسردی و تعادل فکری خودرا ازدست نداد. سراسرشب را به‌فعالیت پرداخت؛ آرایش جنگی جبهه را تغییرداد وازکنار قلعه لیزدورشد.

پسران بایزید وفرماندهان لشکر به‌او اصرار کردند که بیدرنگ دست به‌حمله بزنند؛ ولی سلطان بایزید که تیمور را به‌یك چنین وضع دشواری دچار ساخته بود به‌توصیهٔ آنان وقعی ننهاد و از این فرصت مغتنم استفاده نکرد و طبق خوی و عادت خویش خواست مردانه بادشمن روبروشود و بالطبع این مسأله سبب شدکه تیمور برای گریزازمهلکه‌ای که بدان‌دچارشده‌بود فرصت‌کافی به‌دست‌آورد. جنگ‌معروف آنکارا که استیلای عثمانیان را نیم‌قرن به‌تعویق انداخت در روز جمعه ۱۹ ذی‌الحجهٔ سال ۸۰۴هق/بیستم تموزسال ۱۴۰۲م و یا ۲۷ ذی‌الحجهٔ ۸۰۴هق/۲۸ تموز۱۴۰۲م (روزجمعه) رخ داد.[۱۵۴]

۱۵۳. در ظفرنامه آمده است که سررسیدن بایزید به‌همراه قوایش وحشت عظیمی در دل لشکریان تیمورافکند وتیمورخود سراسرشب را تاصبحدم به‌عبادت وخواندن نماز واجب برای کسب پیروزی پرداخت (ص۲۵۴ متن ظفرنامه وص ۳۰۳ ترجمهٔ آن).

۱۵۴. درکتب تاریخ درمورد روز وماه وقوع جنگ آنکارا نظریات مختلفی به‌شرح زیرابراز شده است‌که صحیح‌ترینش نظر ابن‌عربشاه، یعنی ۲۷ ذی‌الحجهٔ سال ۸۰۴هق/۲۸ تموز سال ۱۴۰۲م است؛

شرف‌الدین یزدی می‌نویسدکه جنگ آنکارا درروزجمعه ۱۹ ذی‌الحجهٔ‌سال۸۰۴هق‌مطابق باروزپنجشنبه بیستم تموزسال۱۴۰۲م اتفاق افتاد. حافظ ابرو درمجمع‌التواریخ (کتابخانهٔ فاتح، برگ ۳۳۹) سال رخداد جنگ را ذی‌الحجهٔ ۸۰۴هق قیدکرده است؛ ولی ازاینکه درچه روزی وچندم ماه اتفاق افتاده‌است سخنی به‌میان نمی‌آورد. درتاریخ عاشق‌پاشازاده و عالی سال ۸۰۴هق قیدشده‌است؛ ولی‌روزوماه وقوع آن مشخص نیست. درتاریخ نشری آمده است‌که جنگ آنکارا سه روزمانده به‌آغازسال ۸۰۴هق درروزجمعه رخ داده است‌که‌مصادف است باهشتم‌آگوست. نشری دربیان تاریخ نبرد دچاراشتباه شده وبه‌جای قبل ازآغاز سال ۸۰۵هق، نوشته است‌که جنگ قبل‌ازآغازسال ۸۰۴هق‌آغازشد. فرانچس ازمورخان روم می‌نویسدکه جنگ آنکارا در ۲۸ تموزسال ۱۴۰۲م اتفاق افتادکه مصادف است با جمعه بیست‌وهفتم ذی‌الحجه. مقریزی وعینی ازمورخان عرب وقوع‌جنگ آنکارا را درروزیکشنبهٔ پنجمین هفتهٔ سال ۸۰۵هق ذکرکرده‌اند. در نجوم زاهره نیزهمین تاریخ بدون ذکر چندمین روز.ماه قید شده است. روحی ۱۳ محرم ۸۰۵هق را ذکرکرده است. مقرون به‌حقیقت‌ترا‌ین‌تاریخها، تاریخی است‌که درمتن‌آورده‌ایم (۱۹ یا ۲۷ ذی‌الحجهٔ۸۰۴هق/ ۲۰ یا ۲۸ تموز ۱۴۰۲م). تاریخ ۱۹ ذی‌الحجه تاریخی است‌که در ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی آمده‌است. گذشته ازآن‌بهشتی‌تاریخ محاربه‌را ۱۳محرم سال۸۰۶هق می‌داند. گروهی نیزهستندکه ۲۶ یا۲۸ ذی‌الحجه‌و اول‌محرم۸۰۵هق رابه‌عنوان روزوقوع جنگ‌عنوان←

تعداد نیروهای دو طرف باهم قابل مقایسه نبود. تیمور که بایزید را دشمن خطرناکی برای خودمی‌دانست، نیروهای مجهز به‌زره خودرا نیز ازماوراءالنهر فرا خوانده بود. تعداد نفرات اویکصد وشصت هزار وتعدادنیروهای عثمانی‌بنابه‌نوشتهٔ فتحنامهٔ تیمورهفتادهزارتن بود.[۱۵۵] قوای زره‌دار دسپوط صرب نیز جزء این‌عده‌بود. به‌این‌ترتیب می‌بینیم که تعداد قوای تیمور، بویژه سواره‌نظامش، خیلی‌بیشترازقوای بایزید بود. ازآن‌گذشته سی‌ودو فیل‌نیزدراردوی تیموروجود داشت.[۱۵۶] ازاین‌روی بود که سلطان‌بایزیدبه‌فرماندهان سپاهش‌یادآورشدکه برای کسب موفقیت‌به‌فداکاری عظیمی نیاز دارند.

طبق‌آرایش جنگی‌همیشگی عثمانیهاپادشاه، وزیراعظم‌وشاهزادگان مصطفی، موسی وعیسی چلبی درقلب سپاه جای داشتند. جناح راست متشکل بود از قوای آناطولی و قراتاتار که در سمت راست‌آنان تیراندازها جای گرفته بودند. دسپوط صرب نیزدرجناح راست جای داشت‌که تعداد نیروهایش‌به‌بیست هزارتن می‌رسید. دراین جناح تعدادی نیز ازقوای‌آلبانی دیده می‌شدند.

درجناح چپ، شاهزاده سلیمان‌چلبی‌والی ایالات‌آیدین، صاروخان وقراسی ونیزقوای روملی‌مستقرشده بودند. پشت‌سرآنها قراتاتارهابودند وبه‌دنبال قراتاتارها قوای‌شاهزاده محمدوالی‌اماسیه جای داشت که‌درواقع‌نیروهای ذخیرهٔ سپاه‌راتشکیل می‌داد. جناح چپ درسمت دشت قرار گرفته بود.

درجناح راست سپاه تیمورپسرش میرانشاه وامیرزاده محمد سلطان وجمعی ازامرا قرارداشتند ودرجناح چپ پسر دیگرش‌شاهرخ بهادر وخلیل‌سلطان وگروهی ازامرا مستقربودند.[۱۵۷]

←داشته‌اند، ولی تاریخی‌که ما در متن اشاره‌کردیم صحیح‌تر است. مرحوم اتابیک مترجم هامر (ج۱/ص۳۳۲ و۳۳۳) به‌حساب تقویم، تاریخ‌وقوع جنگ را۱۸ذی‌الحجهٔ ۸۰۴هق/ چهارشنبه ۱۹ تموز ۱۴۰۲م قیدکرده است.

۱۵۵. انسیکلوپدی اسلام، مادهٔ «یلدرم»، ص۳۸۶. به‌سبب کمی تعدادقوای عثمانی‌به‌توصیهٔ‌چندرلی زاده علی‌پاشا نیروهای مزدور، که به‌آنها «جره‌خور» می‌گفتند، استخدام‌شده بودند. بهشتی تعداد قوای عثمانی‌را نودهزارتن ذکرکرده است (ص۲۲).

۱۵۶. شیلتبرگر (ترجمهٔ حقی مخلص).

۱۵۷. چگونگی‌آرایش جنگی سپاه عثمانی در اثر شرف‌الدین یزدی و ظفرنامهٔ شامی و نیز←

یلدرم بایزید برروی تپه‌ای واقع درجنب ملکشاه کویی مستقربود.طبق‌قانون، ینی‌چریها اورا دوره کرده بودند ودرپیشاپیش ینی‌چریها قوای‌سبك پیاده که «عزب» نام داشت دیده می‌شد.

نیروهای تیمور که تمامی‌فشاررا متوجه جناح چپ نیروی عثمانی کرده‌بودند درمراحل اولیهٔ حمله نتوانستندکاری از پیش ببرند؛لکن‌قراتاتارها که‌پشت‌سر جناح چپ قرارگرفته بودند ـ این‌افراد مخفیانه باتیمور همدست شده بودند ـ از پشت‌سر نیروهای روملی را زیرباران تیرقرار دادند وجناح چپ بین دوآتش قرار گرفت و چون همت نیروهای ذخیره برای نجات‌آن از این‌تنگنا به‌جایی نرسید، جناح چپ نیروی عثمانی براثر این خیانت ناگزیرازعقب‌نشینی شد.

دفاع جانانهٔ ینی‌چریها درمقابل حملاتی که به‌قلب‌سپاه عثمانی می‌شد نشانگر برتری جنگی نیروهای عثمانی بود. جناح راست قوای عثمانی‌نیزبه‌هنگام درگیری با قوای تیمور، چون جناح چپ، مواجه باخیانت شد. به‌این معنی که جناح راست درآغاز نیروهای تیموررا عقب‌راند. نیروهای تیمورپس ازتقویت خود مجدداًحمله کردند؛ ولی موفقیتی به‌دست نیاوردند وهمچنان برتری باقوای عثمانی بود. تیمور که وضع راخطرناك می‌دید بادقت‌بسیاری جریان جنگ را تحت‌نظر داشت.درست درچنین‌شرایطی ناگهان قوای تیمارلی تابع امرای‌آناطولی‌به‌نیروهای تیمورپیوستند وجناح راست نیزناگزیر ازعقب‌نشینی شد.[۱۵۸] به‌این‌ترتیب هردوطرف‌قلب‌سپاه باز

→ مجمع‌التواریخ حافظ ابرو به‌همان‌شکلی که درمتن‌آوردیم قید شده است؛ منتهی دراین‌منابع آمده است که محمدچلبی‌ودیگرامرا درمحل مناسبی مستقرشده بودند. ولی از مکان‌وموضع استقرارآنها سخنی به‌میان نیاورده‌اند. مطالب مربوط به‌آرایش جنگی‌نیروهای تیمور در تاج‌التواریخ (ج۱/ص۱۶۹) صحیح نیست. همچنین دراین اثرآمده است که محمدچلبی در طلیعهٔ سپاه (پیشاپیش سپاه) قرارداشت. ولی باتوجه به‌اینکه طلیعهٔ سپاه همواره در خطر حمله قرارگرفته وآسیب‌پذیر است، این نظریهٔ نویسندهٔ تاج‌التواریخ نیزمنطبق با واقعیت نیست. بنا به‌نوشتهٔ گیبون (ص۲۲۶) محمدچلبی دربین قوای ذخیرهٔ سپاه بود. زیرا اگر درطلیعهٔ سپاه‌بود درهمان لحظات آغازجنگ موردحمله قرارمی‌گرفت؛ درصورتی که‌می‌بینیم شاهزاده محمد بعداً به‌اماسیه می‌گریزد. اصولا قرارگرفتن شاهزاده‌ها درمعرض نخستین حملات دشمن خلاف رسوم وعادت‌آرایش جنگی عثمانیان بود.

۱۵۸. «تاتارها به‌بایزید خان خیانت‌کردند. زیرا اردنا برادرطهرتن‌بیگ بودکه ارزنجان را در دست داشت ؛ پس پسرارباب تاتارها می‌شد وآنان جانب ارباب خودراگرفتند. لشکر گرمیان جانب‌گرمیان اوغلی راگرفت. مخلص‌کلام، لشکر هرولایت جانب امیرخویش را گرفت، واین امرا هم‌گریخته، به‌سپاه تیمور پیوستند.» (تاریخ‌نشری، ص۳۵۰و۳۵۱).

وبی‌دفاع مانده بود و دو جناح در حال پراکندن بودند. نیروهای صرب قهرمانانه می‌جنگیدند به‌طوری که حتی تیمور زبان به‌تحسین آنان گشود.[۱۵۹]

بامشاهدهٔ این موقعیت خطرناك به‌بایزید توصیه شد که عقب‌نشینی کند،ولی‌او نخست این توصیه را نپذیرفت. وزیر اعظم علی‌پاشا و مرادپاشا، حسن آقا فرمانده ینی‌چریها، عینه‌بیگ سرکردهٔ قراسی وشاهزاده سلیمان چلبی وپسربزرگ بایزید که می‌دیدند جنگ را باخته‌اند اقدام به‌فرارکردند و محمد چلبی فرمانده قوای ذخیره نیز به‌همراه یکهزار تن از افرادش به‌سوی اماسیه گریخت . همچنین قوای صرب که فرماندهی آن‌را دسپوط صرب و برادرش به‌عهده داشتند نیز اقدام به‌فرار کرد . ولی یلدرم بایزید همچنان استوارمانده بود. وی پیشنهاد منت‌بیگ یکی ازامرارامبنی‌بر فرارنپذیرفت وپاسخ دادمرگ توأم‌باشرافت را به‌زندگی‌ترجیح می‌دهد.لکن‌ازآنجا که می‌دیداستقراردرمحلی که می‌جنگید صلاح نیست به‌چاتال‌تپه عقب نشست.تعداد نیروهایش حداکثر به‌دو الی‌سه‌هزارسرباز سواره وپیاده می‌رسید. ازقلب سپاه‌تیمور یك نیروی سی هزارنفری به‌این عده حمله‌ورشدند. چاتال‌تپه پوشیده ازقوای تیمور بود وبایزید تبرزین به‌دست مهاجمان را یکی پس از دیگری ازپای درمی‌آورد.[۱۶۰]

بایزید برای فرار درانتظار تاریك شدن هوا بود. بانیروی بسیاراندکی موفق شد حلقهٔ محاصره را بشکند؛ ولی تعداد قوای دشمن آنچنان زیاد بودکه ازهر حلقهٔ محاصره به‌زحمت می‌توانست‌خوددرارهاسازد. وقتی خبرفرارش‌درسپاه دشمن‌پیچید گروه‌کثیری ازقوای تیمور به‌تعقیبش پرداختند. سرانجام پس ازسه ساعت جنگ و گریز اسبش به‌زمین غلتید. درصدد سوارشدن براسب دیگر بودکه دستگیرشد.[۱۶۱]

۱۵۹. تیمورگفت، «درویشان (یعنی‌قوای صرب) تقصیر نکردند. (یعنی کوچکترین‌اهمالی به‌خرج ندادند.) پسر وزق با دارودستهٔ کفارش خوب جنگید...» (تاریخ نشری، ص۳۵۰و۳۵۱).

۱۶۰. «دیگربایزید راامید پیروزی نمانده بود. همهٔ قوای‌دشمن به‌آخرین مدافعان سپاه عثمانی حمله برده بودند. یلدرم تبرزین سنگین به‌دست به‌جنگ ادامه می‌داد. گرگ‌گرسنه چگونه گله را متلاشی می‌سازد؛ او نیزسپاه خصم راآنچنان می‌کرد. ضربهٔ وحشتناك تبرزینش را چنان حوالهٔ خصم می‌کردکه حاجت به‌ضربهٔ دیگرنبود...» (گیبون ، ص۲۷۷و۲۷۸). هم شرف‌الدین یزدی وهم ابن‌عربشاه شجاعت بایزید را ستوده‌اند.

۱۶۱. نویسندهٔ کتاب تواریخ آل عثمان از زبان یك ینی‌چری که درآن جنگ شرکت داشت چنین می‌نویسد، «یلدرم‌خان درمیدان جنگ باینی‌چریها تنهاماند. ده‌هزارینی‌چری بایلدرم‌خان بودند. درمیدان تنهاینی‌چریها مانده‌بودند. یلدرم‌خان میان ما بودکه آمدندگفتند، ای ←

هنگامی که بایزیدرا نزد تیمور آوردند، تیمور به‌استقبال او آمد؛ مراتب احترام را بجای آورد؛ به‌دلداریش پرداخت و به‌او گفت که در این حادثه خودش مقصر است؛ به‌او خلعت پوشانید و تدابیر لازم را برای جلوگیری از فرارش اتخاذ کرد. همراه بایزید از پسرانش موسی و مصطفی چلبی[۱۶۲]، بیگلربیگ ساری تیمورتاش پاشا و علی بیگ یکی از پسران قراتیمورتاش پاشا به‌اسارت درآمدند. یاخشی بیگ پسر دیگر قراتیمورتاش طی جنگ کشته شده بود. ضمناً هوجا فیروزپاشا از امرای عثمانی ــ که از موافقان جنگ با تیمور بود ــ ومنت بیگ و مصطفی بیگ نیز جزء اسرا بودند.[۱۶۳]

تیمور به‌سبب فتح آنکارا نامه‌هایی برای شارل ششم پادشاه فرانسه و هنری پادشاه انگلستان فرستاد و خاطرنشان ساخت که وی حکمران عثمانی را که آنان نتوانسته بودند درجنگ نیکبولی براو پیروزشوند شکست داده است.[۱۶۴]

تیمور پس از جنگ، ضمن اینکه قوای خود را به‌تعقیب نیروهای عثمانی

← سلطان! چرا مانده‌ای؛ جملهٔ لشکریان خیانت کردند و گریختند. وقتی یلدرم‌خان این خبر را شنید بغایت عصبانی شد. دست به‌دگنك برد، خواست از میان جمع بیرون آمده، دنبال لشکریان فراری افتد و آنان را به‌زور کتك وچماق بازگرداند. ما گفتیم، ای سلطان! ازمیان ما بیرون نرو. ولی نتوانستیم حریفش بشویم. بسرعت ازمیان‌ما بیرون رفت؛ ولی از لشکریان کسی نمانده بود که بازگرداند. کمی بعد دیدیم که لشکریان تیمور، بایزیدخان راگرفتند و به‌نزد تیمورخان بردند. اگرچنانکه بایزیدخان حرف ماراگوش می‌دادوازمیان ما بیرون نمی‌رفت شاید دستگیر نمی‌شد و به‌محض تاریك‌شدن‌هوا ما می‌توانستیم بایزیدخان را به‌مکانی ببریم.»

درتاریخ لطفی‌پاشا نیز تقریباً همین‌مطالب قیدشده‌است (ص۶۵و۶۷). درتاریخ عاشق پاشازاده (ص۷۸) ونشری (ص۳۲۵) آمده است که یعقوب بیگ (امیرگرمیان) محل بایزید را به‌قوای دشمن نشان داد که درنتیجه اورا دستگیر کردند.

۱۶۲. هنگامی که بایزید پس‌ازاسارت‌نزد تیمور بسرمی‌برد ازتیمور درخواست کرد که دستوردهد پسرانش موسی و مصطفی چلبی را بیابند تاآنها نیزنزد او بسر برند. بنا به‌نوشتهٔ یزدی و شامی، موسی چلبی‌را یافتند، ولی مصطفی چلبی پیدا نشد. در تواریخ عثمانی نوشته‌اندکه که موسی چلبی در جنگ اسیرشد، ولی مصطفی چلبی مفقودالاثرشده بود. در صورتی‌که در فتحنامهٔ تیمورآمده است‌که موسی و مصطفی چلبی توسط قوای تیمور دستگیر شدند. در دستورنامهٔ انوری نیزقید شده است‌که مصطفی چلبی به‌دست قوای جغتای، یعنی‌تیمور، اسیر شده بود.

۱۶۳. تیمور پس از حرکت ازکوتاهیه به‌سوی آناطولی غربی هنگامی که به‌دشت آلتن‌تاش رسید دستورداد تا هوجا فیروز بیگلربیگ روملی راکشتند (ظفرنامهٔ یزدی).

۱۶۴. متن فارسی نامهٔ تیمور به‌شارل ششم پادشاه فرانسه همراه باترجمهٔ آن درتاریخ جودت‌آمده است (ج۱/ص۳۴۶).

گسیل کرد، نوه‌اش محمدمیرزا را به‌همراه سی‌هزارتن برای دستگیری سلیمان‌چلبی به‌حوالی بورسه فرستاد.[۱۶۵]

تیمور پس ازهشت روز توقف در جوارآنکارا به‌کوتاهیه رفت وچون ازآن شهر خوشش‌آمده بود یك ماه درآنجا ماند . هنگام اقامت تیمور درکوتاهیه سه شخصیت بزرگ را دربورسه اسیر کردند. این سه شخصیت عبارت بودند از: سید محمد بخاری داماد بایزید ، شمس‌الدین محمد معروف به‌ملا فناری و شمس‌الدین جزایری. ضمناً محمدبیگ و علی‌بیگ پسران علاءالدین‌بیگ مقتول، امیر قرامان، که درزمان بایزید دربورسه تحت‌نظر بودند، توسط قوای تیمورآزاد شدند. تیمور دربارهٔ آنان نهایت محبت راکرد و بجز سرزمینهای قرامان که به‌پدرشان تعلق داشت بخشی ازمتصرفات عثمانی چون قیصریه، آق‌شهر، سیوری‌حصاروبولوادین‌رابه‌آنان واگذارکرد.

درکتب تاریخ عثمانی ومنابع بیزانس عنوان شده است که محمد چلبی پسر بایزید سعی درفراری دادن پدر ازبند اسارت کرد؛ ولی معلوم نیست که این مسأله تا چه حد مقرون به‌حقیقت است.[۱۶۶]

۱۶۵. برای‌کسب اطلاعات بیشتر درزمینهٔ عملیات تیمور درآناطولی و جنگ‌آنکارا به‌منابع زیر مراجعه شود:

— Marie M. Alexandrescu: La Campagne de Timur en Anatolie, 1942.

ـ جنگ‌آنکارا ، اثرمرحوم ژنرال بیق‌تای، استانبول، چاپخانهٔ ارتش، سال۱۹۳۴.

۱۶۶. در تاریخ نشری (ص۲۶۸ و ۲۶۹) آمده است که وقتی تیمور در قرارگاهی واقع دربین سیوری‌حصار و یانی‌پنار بود محمدچلبی تعدادی ازشجاعان برگزیده‌را برای‌نجات پدربرد؛ ولی‌هنگامی‌که اورا ازچادری‌که تحت‌نظربود بیرون‌آورد واقدام به‌فرارکرد افراد تیمور سررسیدند وبایزید را مجدداً دستگیرکرده، باخود بردند. پس ازاین‌حادثه بایزید تحت مراقبت شدید قرارگرفت.

گیبون (چاپ‌بن، ص۷۱) دراین‌باره می‌نویسد‌که محمدچلبی دستورداد شبانه به‌چادر پدرش‌نقب زدند؛ ولی باروشن شدن هوا موضوع برملاشد وچون‌وارد چادر بایزیدشدند او وهوجافیروز راآمادهٔ حرکت دیدند. وقتی‌تیمور از ماجراآگاه شد به‌بایزید سخت اهانت کرد و دستوراعدام هوجافیروزرا داد وازآن پس تدابیرشدیدی برای حفاظت از او اتخاذ شد. اینکه اگرتیمور، فیروزپاشا بیگلربیگی روملی را اعدام‌کرده باشد حقیقتاً به‌همین علت بوده یا دلیل دیگری داشته است ، معلوم نیست . هال‌کوندیل هم داستان استفاده از نقب‌زنهای تیموربرای فراری دادن بایزید را بازگومی‌کند (چاپ پاریس، ص۷۲).

چگونگی اوضاع پس از جنگ آنکارا

همان‌طور که در سطور پیشین گذشت تیمور پس از جنگ آنکارا نیروهایی به‌بورسه، قونیه، آق‌شهر، قراحصار و غیره فرستاد. نیروی سی هزار نفری اعزامی به‌بورسه که فرماندهی آن‌را محمدمیرزا به‌عهده‌داشت درصدد دستگیری سلیمان‌چلبی برآمد، ولی‌موفق‌نشد. سلیمان چلبی‌وعلی‌پاشا وزیراعظم پس ازفراردراثنای‌جنگ آنکارا به‌بورسه‌رفتند. سلیمان‌چلبی موجودی خزانه وخواهرش فاطمه سلطان‌وبرادر کوچکش شاهزاده قاسم را برداشت وبیدرنگ به‌ساحل گملیق رفت وازآنجا ازراه دریا رهسپار گوزلجه‌حصار یاآناطولی‌حصاری واقع در داریجه شد و ابوبکرمیرزا که تا گملیق به‌تعقیب آنان پرداخته بود موفق به‌دستگیریشان نشد. چون سلیمان‌میرزا نتوانسته بود خانوادهٔ پدرش‌راازبورسه باخودببرد لذاآنها به‌دست امیرمیرزاابوبکر که بایك نیروی ده‌هزارنفری برای تعقیب اوتا گملیق آمده‌بود، در«ینی‌شهر» بورسه، به‌اسارت درآمدند. همسربایزید (خواهردسپوط صرب) به‌اتفاق دودخترش‌درخانه‌ای واقع در ینی‌شهر بسرمی‌بردندکه توسط قوای تیموردستگیر و به کوتاهیه نزد تیمور فرستاده‌شدند. تیمورنیز آنان را نزد بایزید فرستاد. بنابه‌نوشتهٔ ظفرنامه یکی ازدختران بایزید به‌عقد ازدواج ابوبکرمیرزا درآمد.[۱۶۷] دخترسلطان‌احمدجلایر نیز که‌دربورسه به‌نامزدی شاهزاده مصطفی درآمده بود دستگیرشد. امیرشیخ‌نورالدین پس ازآنکه وارد‌قلعهٔ بورسه شدکلیهٔ طلاها ونقره‌جات وجواهرات وپارچه وغیره را که‌درخزانه بود ضبط کرد. شهربورسه نیز پس ازغارت به‌آتش کشیده شد.[۱۶۸]

هنگامی که تیمور درکوتاهیه اقامت داشت نیروهایش سرزمینهای عثمانی را کوبیدندوبه‌تصرف‌درآوردند. وی‌پس‌ازآنکه برکلیهٔ اوضاع مسلط شدسرزمینهایی راکه بایزید ازقرامانیان، گرمیانیان، آیدینیان، صاروخانیان، منتشاییان وبنی‌حمیدگرفته بود به‌آنان پس داد واین‌امرا تحت‌حمایت وحاکمیت تیمور اراضی آباء واجدادی رادوباره صاحب شدند.

اسفندیاربیگ امیرسلسلهٔ اسفندیاریان پیش ازآغازجنگ بین بایزید وتیمور

۱۶۷. ظفرنامهٔ شامی، ص۲۶۲ و ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی. شرف‌الدین‌می‌نویسدکه خواهر دسپوط صرب، یعنی همسربایزید، نزد تیمور به‌دین اسلام مشرف شد.

۱۶۸. ظفرنامهٔ یزدی.

نزد مطهرتن امیر ارزنجان رفته بود. هنگامی که تیمور به‌قصد بازدید قلعهٔ النجق آمده بود طهرتن، اسفندیاربیگ را همراه خود نزد تیموربرد. اسفندیاربیگ بعداً به‌قلمرو پیشین خود باز گشت.[۱۶۹] هنگامی که تیمورعازم حوالی ازمیر بوداسفندیاربیگ به‌همراه‌محمدبیگ ازامرای منتشایی‌هدایایی تقدیم تیمور کرده ومراتب فرمانبرداری خود را به‌او اعلام داشته بود. تیمور نیز کلیهٔ سرزمینهای اجدادیش یعنی قسطمونی، طوسیه، چانقری وقلعه‌جك را به‌اضافهٔ سینوپ به‌اووا گذار کرد.

تیمورپس ازترك کوتاهیه به‌دنیزلی، درهٔ مندرس و گوزلجه‌حصار آیدین رفت وازآنجابه‌ایاسلوق و تیره آمد وهنگام حرکت به‌ازمیر ازشوالیه‌های رودس خواست که یا قلعه را تسلیم او کنند و یا جزیه بدهند؛ ولی شوالیه‌های رودس خواستهٔ او را بشدت رد کردند. تیمور به‌محض دریافت پاسخ رد، دستورداد دراطراف شهرازمیر موانع وبرجهای جنگی‌ساختند وشهررا به‌محاصره درآورد. شهر پس ازپانزده‌روز مقاومت سقوط کرد (ششم جمادی‌الاول ۸۰۵هق/ آرالیك ۱۴۰۲م). از قرار معلوم اروپاییان این شهر را از اوموربیگ امیر آیدین گرفته بودند و اوموربیگ درصدد بازپس گرفتن آن برآمده‌بود، ولی‌درجریان جنگ کشته شده‌بود. آنچه جای شگفتی دارد این است که مستحکم‌ترین حصارها و قلعه‌ها در برابر این جهانگشا (تیمور) قدرت مقاومت نداشتند. پس‌ازتصرف‌ازمیر،لاتینهای جزایرفوچه وساقیزتعهدکردند که به‌تیمور خراج سالانه پرداخت کنند. تیمور ازمیر را به‌آیدینیان سپرد و لوازم جنگی مورد نیازاین امیرنشین را تأمین کرد.

تیمور به‌امیرسلیمان چلبی پسربایزید نامه‌ای نوشت وازاو خواست که تبعیت ازاورا بپذیرد. امیرسلیمان توسط نمایندهٔ خودشیخ رمضان به‌تیمورقبول پیشنهادوی را خبرداد. تیمورنیز برای اوتاج وخلعت که علامت تابعیت بود فرستاد.[۱۷۰]

۱۶۹. انسیکلوپدی اسلام (پروفسور مکرمین خلیل) مادهٔ «بایزید»، ص۳۸۳.

۱۷۰. تیمورطی‌نامهٔ ارسالی به‌پسربایزید ازاوخواسته بودکه یاشخصاً به‌حضور او بیاید و یا پول بفرستد؛ در غیر این صورت بسوی او لشکر خواهدکشید. امیر سلیمان درآن هنگام در گوزلجه‌حصار (آناطولی‌حصاری)بود (ظفرنامهٔ شرف‌الدین). امیرسلیمان توسط شیخ‌رمضان، که درابتدا مقام قاضی‌القضاتی‌را داشت وسپس به‌مقام وزارت ارتقاء یافت، مقدارمعتنابهی طلابرای تیمورفرستاد وباسخنانی‌ملایم ونرم به‌اطلاع او رساندکه به‌لطف ومحبتش نیازمند است. تیمور به‌نمایندهٔ امیرسلیمان گفت‌که وی می‌تواند بی‌اندیشه و هراس به‌حضور ←

پس از فتح ازمیر و فرمانبرداری لاتینهای فوچه از او، عیسی‌چلبی پسر دیگر بایزید نیز حاکمیت تیمور را به‌رسمیت شناخت و توسط فرستادهٔ خود که قطب‌الدین نام داشت مراتب فرمانبرداری خویش را به‌حضور تیمور معروض داشت و تیمور هم در ازای آن کلاه و کمربند و هدیه‌هایی برای او فرستاد.[۱۷۱]

دربارهٔ اعزام ایلچی نزد تیمور از سوی محمدچلبی پسر بایزید، که والی اماسیه بود، در ظفرنامه‌ها مطلبی منعکس نشده است، ولی در تواریخ عثمانی اطلاعاتی در این‌باره موجود است: هنگامی که بایزید در قید حیات بود تیمور از محمدچلبی والی اماسیه دعوت به‌عمل می‌آورد. محمد چلبی به‌عزم دیدار تیمور به‌راه می‌افتد که در راه با گروهی از مخالفان برخورد می‌کند و ضمن جنگ و گریز با آنان، خود را تا نزدیکی آنکارا می‌رساند. محمدچلبی طی نامه‌ای که توسط استادش صوفی‌بایزید برای تیمور می‌فرستد به‌عرض می‌رساند که توسط مخالفانش محاصره شده است[۱۷۲]؛ ضمناً هدایایی نیز توسط فرستادهٔ خود تقدیم تیمور می‌دارد. در «کاتالوگ مسکوکات» سکه‌هایی موجود است که توسط محمدچلبی به‌نام تیمور ضرب شده بود و این نشان می‌دهد که محمدچلبی نیز حاکمیت مقتدر تیمور را به‌رسمیت شناخته بوده و از او فرمانبرداری می‌کرده است.

← او بیاید و مورد عنایت وی قرار گیرد. درضمن توسط شیخ رمضان کمربند و کلاه برای امیر سلیمان فرستاد (ظفرنامهٔ شرف‌الدین). پس از فتح ازمیر، شیخ رمضان مجدداً ازسوی امیرسلیمان نزد تیمور فرستاده‌شد و اومراتب تبریك و تعظیم امیرسلیمان را به‌امیر تیمور معروض‌داشت. تیمورهم اورا به‌حکمرانی روملی منصوب کرد و برایش کمربند و کلاه‌زرین، مهر و برات و فرمان فرستاد (ظفرنامهٔ یزدی و شامی).

۱۷۱. ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی و نظام‌الدین شامی. به‌نظرمی‌آید که قطب‌الدین نمایندهٔ اعزامی عیسی چلبی همان شیخ قطب‌الدین ازنیقی باشد که شرح‌حال اودرترجمهٔ شقایق آمده، و بنا به‌مطالب ذیل شرح حال، وی در هشتم ذی‌الحجهٔ ۸۲۱ه‍ق/۷ آرالیك ۱۴۱۸م وفات یافته است. گفتگوی شیخ قطب‌الدین باتیمور نیزدرترجمهٔ شقایق نقل شده است.

۱۷۲. تاریخ نشری (ص۴۱۶ و۴۱۷) و تاج‌التواریخ ج۱/ص۲۰۷ و تاریخ بهشتی، ص۲۳. در «کاتالوگ‌مسکوکات» سه‌سکهٔ‌ضرب‌شده توسط محمدچلبی نگهداری می‌شود که دوسکه به‌تاریخ ۸۰۶ه‍ق وسکهٔ دیگر بدون تاریخ است (دوسکهٔ نقره‌ای و یك سکهٔ مسین) واین خود نشان می‌دهد که بایزید حاکمیت مقتدر تیمور را پذیرفته بود (مسکوکات عثمانی، ص۲۸)؛

لا اله الا الله	دمورخان کورکان
محمد رسول‌الله	محمدبن‌بایزید
ضرب بروسه [بورسه]	خان خلد ملکه

تیمور نامه‌ای برای امپراتور بیزانس فرستاده و در آن‌نامه ضمن اعلام قصدخود مبنی برورود به‌روملی ازامپراتور خواسته بودکه برای این منظورچند فروند کشتی فراهم کند . امپراتور بیزانس که ازاین نامه به‌هراس افتاده بود مراتب فرمانبرداری خودرا به‌تیمور معروض داشته و ضمن‌ارسال هدایا پرداخت خراج را تقبل کرده بود.[۱۷۳] سلطان فرج‌مملوك مصرنیز، که مصروسوریه‌را تحت‌فرمان داشت، حاکمیت مقتدر تیموررا پذیرفته بود.

تیمورهشت ماه درآناطولی‌توقف کرد وطی آن‌مدت روملی، آدالار(جزایر)، امپراتوری بیزانس‌وممالیك مصرراتحت‌نفوذ خود درآورد؛ حکومتهای نیمه‌مستقل موجود درآناطولی راکه در زمان بایزید منقرض شده بودند از نو تأسیس کرد؛ امپراتوری عثمانی را متلاشی ودچار آشفتگی ساخت و آنگاه به‌کشورش باز گشت.

تیمور می‌خواست هنگام بازگشت به‌کشور خود قراتاتارها راکه در زمان سلجوقیان توسط مغولها درآناطولی مستقرشده بودند همراه خویش ببرد. تیمور دو تن ازرؤسای قراتاتار، یعنی تبرك ومروت، را نزد خویش فراخواند و به‌آنان وعده دادکه قصد دارد قراتاتارها را مجدداً به‌سرزمینهای آباء و اجدادی خویش ببرد، و آنان نیز بااین امرموافقت کردند. به‌این‌ترتیب تیمور بااین‌حیله توانست ازفرارآنان جلوگیری کند، وبجزعدهٔ معدودی ، همه با مال و منال و خانواده‌های خود به‌همراه تیموربه‌حرکت درآمدند.[۱۷۴]

۱۷۳. ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی . مانوئل امپراتور بیزانس به‌محض‌آگاهی از شکست‌آنکارا و دستگیری بایزید باخوشحالی تمام به‌استانبول بازگشت وبلافاصله دستور اخراج ترکها از شهر وبستن مسجد را صادرکرد، اما چون نامهٔ تیمور را دریافت داشت دستخوش اضطراب شد، زیرا با تصرف سریع ازمیر توسط تیمور، احتمال می‌دادکه تیموردرمورداستانبول نیز برنامه‌هایی داشته‌باشد. ازاین‌روی بیدرنگ هدایای بسیاری‌همراه یك ایلچی به‌نزدتیمور فرستاد ومراتب عبودیت خود را به‌اواعلام داشت وپرداخت خراج را پذیرفت.

۱۷۴. ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی و ظفرنامهٔ شامی. قراتاتارهاکه به‌همراه تیمور بودند قبلاً نواحی سیواس، ملاطیه وقیصریه را موطن خودکرده‌بودند. این تاتارها مردمی‌سرکش و غدار از منولان‌آسیای مرکزی بودندکه به‌دستورهلاکوخان درآناطولی مستقرشدند. آنان دراثنای آشوبهای آناطولی‌که به‌دنبال مرگ ابوسعید بهادرخان حکمران ایلخانی رخ داد نهایت استفاده را برده بودند. قراتاتارها به‌پنجاه‌ودوشاخه تقسیم شده بودند وهرشاخه شامل صد تاتار درنقطه‌ای موطن‌گزیده بود. این تاتارها درزمان اردنااوغول‌لاری نقش مهمی‌داشتند وقاضی‌برهان‌الدین‌احمدنیز بکرات ازکمك‌آنان بهره گرفته‌بود. اینان مردمی بودندکه←

مرگ یلدرم بایــزید

هنگام لشکرکشی تیمور به‌آناطولی غربی، بایزید نیز به‌همراه او بود. بنا به‌نوشتهٔ ظفرنامه بایزید ازاینکه تیمور دراندك زمانی (پانزده روزه) توانسته‌بود ازمیر را به‌تصرف درآورد سخت شگفت‌زده شده بود. تیمورهنگام بازگشت از ازمیر با اعزام نیروموفق شد قلعهٔ اولی‌بورلی واگریدور را به‌تصرف درآورد. این دوقلعه‌از قلاع متعلق به‌عثمانیها بودکه تسلیم نشده بود. در اثنای تصرف اگریدور، بایزید بیمارشد. تیمور اورا به‌آق‌شهر فرستاد و دو پزشك معروف، یعنی عزالدین مسعود شیرازی وجلال‌الدین عربی، را مأمور مداوای اوکرد.

بایزیدکه حکمرانی پرتحرك، باعزت‌نفس ومغروربود و پیروزیهای بسیاری را پشت‌سرنهاده‌بود نتوانست اسارت وشکست‌راتحمل کند وباآنکه تیمور به‌اوقول سلطنت می‌داد ولی‌بایزیدآن را باورنداشت.[۱۷۵] سرانجام وقتی‌دانست‌که تیمورقصد دارد او را همراه خود به‌سمرقند ببرد هنگام بازگشت از جنگ ازمیر با زهری‌که زیرنگین انگشترش پنهان‌کرده بود خودرا مسموم‌کرد وبیمارشد[۱۷۶] وپس ازانتقال

→ به‌خاطرشرکت درغارت وچپاول وسرکشیها خطرات بسیاری راپشت‌سرنهاده بودند.

سلطان یلدرم‌بایزید پس‌ازتصاحب اماسیه، سیواس، قیصریه، دیوریکی وملاطیه ازآنان به‌صورت سواره‌نظام ایالتی استفاده‌کرد وآنان را صاحب زمین ساخت به‌طوری‌که دراندك مدتی همه صاحب ثروت ومکنت شدند؛ لکن بـه‌سبب خیانت و شرارت ذاتی و جبلی، در حساس‌ترین لحظات، از پشت‌سر شاهرگ اردوی عثمانی را قطع‌کردند و بزرگترین عامل شکست جنگ آنکارا شدند. تیمورکه قصد داشت همهٔ‌آنان را به‌ماوراءالنهر ببرد قبل از حرکت،کلیهٔ مناطق استقرارآنان را توسط نیروهای‌خود محاصره‌کرد تاراه‌گریزی نداشته باشند؛آنگاه همه‌را همراه خویش برد. سلطان محمدچلبی پس‌ازبازگشت ازجنگ‌صامصون وقتی به‌حوالی اسکلیپ رسید به‌حدود چند هزارخانوار چادرنشین تاتار برخورد. پرسید کیستید وبه‌چه‌منظوری دراینجا گردآمده‌اید؛ پاسخ دادندکه به‌ضیافت مراسم عقدسرکردهٔ خود سمقراوغلی‌آمده‌اند. باتوجه به‌اینکه می‌دانیم قراتاتارها به‌همراه تیمور رفته‌بودند ماندن‌آنها درآن ناحیه سؤال‌برانگیز است. باری، سلطان محمدچلبی برای جلوگیری‌از مفسده‌جویی‌آتی‌آنان دستورداد همه رابه‌روملی رانده‌ند و در محلی به‌نام قونوش نزدیکی فیلبه اسکان دادند، که بعدها این‌محل«تاتارپازاری» نام‌گرفت (تاج‌التواریخ، ج۱/ص۲۸۸).

۱۷۵. «صاحبقران می‌خواست‌که پس از تصرف تمامی بلاد روم سلطنت‌آنجا را به‌یلدرم بایزید واگذارد واورا درغزا وجهاد باکفاریاری‌کند، لکن چه فایده‌که قسمت نبود...» (ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی). در ظفرنامهٔ شامی نیز نظیرهمین مطالب‌آمده است.

۱۷۶. «وقتی بایزیدخان شنیدکه باید به‌سمرقند برود، تصمیم خویش راگرفت.» (تاریخ عاشق پاشازاده، ص۸۵). نشری‌می‌نویسد، «بایزیدخان‌بغایت غیرتمندبود وصاحب عزت‌نفس. →

به‌آق‌شهردرروزپنج‌شنبه ۱۴ شعبان ۸۰۵ه‍ق/ ۹ مارت ۱۴۰۳م درگذشت.[۱۷۷] به‌سبب حرمت انتحار در دین اسلام شرف‌الدین یزدی، حافظ ابرو، نویسندهٔ تاج‌التواریخ ونیزبسیاری ازتواریخ عثمانی اشاره‌ای به‌خودکشی بایزید نکرده‌اند. عده‌ای مرگ او را ناشی از تیفوئید و گروهی نیز از تنگی نفس و خناق ذکر کرده‌اند.[۱۷۸] مدت

→ شنیدکه تیمورلنگ کشورش را بین تاتارها و قرامان اوغوللاری (قرامانیان) تقسیم کرده است. با خود زهری داشت، از شدت غیرت خودداری نتوانستن کرد. مرگ را برزبونی به‌دست دشمن وفتادن ملك به‌کف بی‌کفایت قبیله‌ها وایلها مرجح دید وخود را به‌آن‌زهر هلاك کرد.» (ص۳۶۲ و۳۶۳). اروج بیگ نیزمی‌نویسدکه وقتی بایزید دانست تیمورقصد بردنش را به‌سمرقند دارد خودکشی کرد. وپس از ذکر اینکه بایزید به‌تیمور اصرارکرد که از بردنش به‌سمرقند خودداری کند چنین می‌افزاید: «... یلدرم خان مرد غیرتمندی بود. از شدت غیرت، زهری راکه زیر نگین انگشتریش داشت، خورد وکار خویش را ساخت ...». درتاریخ لطفی‌پاشا (ص۵۹) نیزمسألهٔ خودکشی بایزید عنوان شده است. در تاریخ منظوم حدیدی دراین‌باره چنین‌آمده است:

یلدرم خان حدیث رفتن به‌سمرقندرا شنید
خود را ازقید تن رهاکرد وجان به‌جان‌آفرین داد
زهر قتالی در زیر نگین انگشتری داشت
که با آن خویشتن را ازاسارت خصم رها ساخت

۱۷۷. به‌نظر عبدالرزاق سمرقندی وفات بایزید شب چهارشنبه ۱۳ شعبان (۵ مارت) اتفاق افتاده است (انسیکلوپدی اسلام، مادهٔ «بایزید»، ص۳۸۸).

۱۷۸. شرف‌الدین یزدی در این‌باره چنین می‌نویسد: «خبرآمدکه دیشب یلدرم بایزید از مرض ضیق‌نفس وخناق ازدارفانی به‌جهان باقی ارتحال‌کرد.»

در ظفرنامهٔ شامی آمده‌است که بیماری‌مزمن بایزید براثر ناراحتیهای روحی‌شدت‌یافت؛ قوای جسمانی‌اش‌کاسته شد و درگذشت (نسخهٔ فارسی، ص۲۷۱، ترجمهٔ ترکی، ص۳۲۲). به‌نوشتهٔ تاج‌التواریخ (ج۱/ص۲۰۹) بایزید دراواسط ماه رجب سال ۸۰۵ه‍ق بیمارشد ودر ۱۴ شعبان همان سال درگذشت. بهشتی می‌نویسدکه از تیفوئید درگذشت (ص۲۵). علت مرگ بایزید درتاریخ منجم‌باشی‌خناق وتنگی‌نفس وباذکرروایتی‌دیگرتیفوئید وآسم‌ذکر شده است (ج۳/ص۳۱۳). هامرسبب مرگ را سکته قیدکرده است (ج۱/ص۸۵). ابن عربشاه‌که معاصربایزید بوده واورا ازنزدیك می‌شناخت ازخودکشی بحثی به‌میان‌نیاورده است. مورخانی چون شکرالله، محمدقرامانی وانوری‌که از زمان بایزید زیاد دور نبودند نیز دربارهٔ خودکشی اوچیزی ننوشته‌اند. دوکاس (چاپ بن، ص۷۶) دربارهٔ مرگ بایزید چنین می‌نویسد: «بنا به‌گفتهٔ بسیاری بایزید باخوردن زهرمبادرت به‌خودکشی کرده است. تیمورعلاقمند به‌ادامهٔ حیات بایزید بود؛ زیرا مایل بود او را باخود به‌عجمستان ببرد تا به‌آنها نشان بدهدکه چگونه موفق شده است یك چنین هیولای بیرحمی را شکست داده، اسیربکند. وبه‌این‌ترتیب می‌خواست باتحقیر، ویا درواقع به‌نمایش‌گذاردن او، زندگی را برایش غیرقابل تحمل سازد و به‌این‌ترتیب به‌حیاتش خاتمه دهد. بایزید پس از مبادرت به‌خودکشی وبه‌هنگام‌احتضار به‌تیمورچنین‌پیغام‌فرستاد:من‌دیگر مرگ را بهزندگی‌ترجیح دادم. تو به‌شادی برجنازه‌ام بنگر وجسدم را برای دفن به‌کسانم ده.»

سلطنتش چهارده سال بود.

پس ازمرگ، جسدش را مومیایی کردند وآن را درآق‌شهر درمقبرهٔ محمود حیرانی گذاشتند. تیمور به‌خانوادهٔ بایزید که نزد او بسرمی‌بردند تسلیت گفت وسپس هنگام بازگشت به‌سمرقند جسدرا تحویل موسی‌چلبی پسربایزید داد وتوصیه کرد تا بامراسمی که‌شایستهٔ‌سلاطین‌است به‌خاك‌سپرده شود. آنگاه‌موسی‌چلبی‌رابه‌حکمرانی سرزمینهای پدرش منصوب کرد وبه‌او کمربند و شمشیرمرصع و یك‌صد رأس اسب داد.[۱۷۹]

تاریخ تولد یلدرم بایزید دقیقاً مشخص نیست. پاره‌ای از وقایع‌نامه‌های تقویمی[۱۸۰] تولد او را سال ۷۵۴ یا ۷۵۶ه‍ق/۱۳۵۵-۱۳۵۳م می‌دانند. بعضی از مورخان را نیز عقیده براین است که وی همزمان با جلوس پدرش به‌سلطنت (یعنی سال ۷۶۳ه‍ق) به‌دنیاآمد. در مورد سال مرگش هم مورخان نظرات مختلفی ابراز داشته‌اند. پاره‌ای معتقدند که به‌هنگام مرگ، چهل ودو سال داشت وگروهی را نیز نظربراین‌است که‌موقع مرگ پنجاه‌وهفت‌ویاشصت‌ساله‌بود.[۱۸۱] دوران‌حکمرانی‌اش حدود سیزده سال بود.

هنگام جنگ آنکارا هرپنج پسریلدرم‌بایزید نیز ـ که به‌ترتیب‌سن‌عبارت‌بودند ازسلیمان، عیسی، محمد، موسی ومصطفی ـ شرکت داشتند. به‌نظر می‌رسد که پسر دیگرش ارطغرل فرماندار آیدین قبلاً طی جنگ قرق دیلیم کشته شده بود. قبرش‌در صحن مسجد تکه‌جك‌اوغلی واقع در بورسه است، که این مسجد به‌دستور خود او،

۱۷۹. ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی و ظفرنامهٔ نظام‌الدین شامی.

۱۸۰. در وقایع‌نامه‌ای که تحت شمارهٔ ۳۰۸۵ درکتابخانهٔ نور عثمانیه نگهداری می‌شود تاریخ تولد بایزید ۷۵۴ه‍ق/۱۳۵۳م قید شده است. در وقایع‌نامهٔ عثمان توران تولد او درسال ۷۵۶ه‍ق/۱۳۵۵م قیدشده است.

۱۸۱. بنا به‌نوشتهٔ تاریخ اروج‌بیگ، بایزید هنگام مرگ شصت سال داشت (ص۳۷). در بعضی منابع (تقویم نجومی، کتابخانهٔ نور عثمانیه، شمارهٔ ۳۰۸۵) وتقویم‌عثمان توران ونشری آمده است که بایزید در پنجاه سالگی‌درگذشته است. برخی‌را نیزنظربراین است که‌هنگام مرگ پنجاه‌وهفت سال داشت. باتوجه به‌اینکه اکثرمنابع تاریخی‌سال تولدش را ۷۶۳ه‍ق/۱۳۶۲م نوشته‌اند، به‌نظرمی‌رسد که درچهل‌ودو سالگی درگذشته است. گذشته ازآن‌شرکت پنج فرزندش درجنگ، که کوچکترینشان ده ساله بود، و خودنیز مردی پرتحرك و پرجنب وجوش بود، نشان می‌دهد این نظریه که وی در چهل و دوسالگی درگذشته است مقرون به‌حقیقت‌ترین احتمالات است.

یا پدرش بایزید، بنا شده است. پسر کوچکش که قاسم نام داشت در بورسه بود. یادآوری می‌شود که هنگام جنگ، موسی ومصطفی پشت‌سر نیروهای مرکزی سپاه بایزید بودند. باتوجه به‌اینکه بایزید پس‌ازاسارت ازتیمورخواهش می کند که‌نسبت به‌یافتن این‌دوپسرش اقدام کند، درمی‌یابیم که ایندوازسه پسردیگر بایزید،یعنی‌سلیمان وعیسی ومحمد، کوچکتربودند. دوکاس نیزبرهمین عقیده است.[۱۸۲]

یلدرم بایزید حکمرانی بود صاحب عزم واراده، پرتحرك و سخت جسور و فرماندهی بسیارباارزش، که این‌همه را بااعمال‌وکردارخویش به‌ثبوت رسانیده بود. وی درعین‌حال ازنظر ویژگیهای اخلاقی فردی عصبی‌مزاج، خشن، لجوج و عنود بود. اعتیاد به‌الکل اعصابش را متلاشی کرده بود؛ ولی بااین‌همه هنگام جنگ، در برخورد باوقایع غیرمترقبه وآنی، تعادل‌فکری و خونسردی خود را حفظ می کرد؛ بموقع تصمیم می گرفت ولشکرش را بسرعت به‌نقطه‌ای که موردنظرش بودهدایت می کرد. به‌خاطراین‌ویژگیهادشمنانش دربرخوردبااوسخت‌محتاطانه عمل‌می کردند. اوبایك‌حمله تمامی‌دولتهای کوچك حاکم درآناطولی راازمیان برداشت وباتصرف سواحل اژه و صامصون به‌سواحل دریای سیاه دسترسی یافت. در جنگ نیکبولی به‌سبب آگاهی کامل ازاصول سوق‌الجیشی‌ومسائل‌استراتژیکی نشان داد که‌فرماندهی قابل وفوق‌العاده است، وبازدرتنگنا قرار دادن تیمور هنگام حمله در نزدیکی‌آنکارا خود شاهد دیگری برقدرت فرماندهی او است؛ منتهی عدم استفاده ازاین فرصت،و نیز پیوستن قوای رؤسای دولتهای کوچك‌آناطولی وقراتاتارها به‌قوای تیمور،سبب شکست وی درجنگ آنکارا شد.[۱۸۳]

۱۸۲. دوکاس (چاپ بن)، ص ۷۱، ترجمهٔ میرمیراوغلی.

۱۸۳. کیبون (ترجمهٔ راغب‌خلوصی، ص۲۲۵ و۲۲۶) می‌نویسد که بایزید درجنگ آنکارامرتکب سه اشتباه به‌شرح زیرشد:

اول. درفصل‌گرما لشکریان‌خودرابراثریك راهپیمایی‌طولانی‌خسته وفرسوده کرده‌بود. اومی‌باید برای تجدید قوا چند روزی درکوهستان بسرمی‌برد وتیموررا وادار می‌ساخت که به‌جستجوی اوبرخیزد. بایزید عجله به‌خرج داد ووارد‌میدان جنگ شد، که این‌خودخواستهٔ تیمور بود.

دوم. مستقرکردن قراتاتارها درخط مقدم. اواین‌کاررا طبق‌اصول سوق‌الجیشی متداول عثمانیها انجام داد. این نوع‌آرایش جنگی برمبنای این انگیزه صورت می‌گرفت که نیروهای‌خصم درمراحل‌اولیهٔ آغازجنگ در‌اثردرگیری باجمعی‌ازجنگجویان غیرمنظم، ←

رفتار بایزید نسبت به‌اتباع خود بسیار عادلانه بود. در این‌باره اکثر مورخان متفق‌القولند. بایزید بااستفاده ازغنائم جنگی تأسیسات بسیاری درقلمرو خود به‌وجود آورد که درراس آنها می‌توان از «اولوجامع» بورسه و «یلدرم جامعی» (مسجدجامع یلدرم) نام برد. مؤسسات دیگری که در بورسه به‌دستور او ساخته شد عبارت است از: دارالشفاء، مدرسه، عمارت و مهمانخانه وحمام وخانقاهی برای دراویش کازرونی. به‌دستور او در ادرنه مسجدجامع وعمارت، ودرقره‌فریه و کوتاهیه و بالیکسری مساجدی ساخته‌شد. برای ادارهٔ اموردارالشفایش ازمصرطبیب آورده بود. باکانال کشی، آب آقچه‌غلیان را برای استفادهٔ مردم و همچنین استفادهٔ مؤسساتی که درآن شهر ساخته بود، به‌بورسه‌آورد. برای کلیهٔ مؤسساتی که به‌دستور وی ساخته شد موقوفاتی اختصاص داده بود.[۱۸۴]

← نظم لازم‌را ازدست بدهند، منتهی پیش‌بینی‌نشده بودکه قراتاتارها، به‌سبب قرابت نژادی، امکان دارد به‌اردوی خصم بپیوندند.

سوم. وی درست درنقطه‌ای دست به‌حمله زدکه تیمور انتظارآن‌را می‌کشید، حال‌آنکه بایزید درموقعیتی بودکه می‌توانست خود فرصت مناسب ومساعد را به‌دست بیاورد.

بین‌نظرات گیبون و مرحوم ژنرال‌خالص بیق‌تای‌که خود محل‌وقوع جنگ‌را بررسی کرده است، اختلافاتی وجود دارد. به‌عقیدهٔ اوبایزید، تیموررا دنبال‌کرده واو را باحملهٔ خویش درتنگنا قرارداده بود، ولی‌نتوانسته یانخواسته بودکه ازاین فرصت مناسب‌نهایت استفاده را بکند. به‌عقیدهٔ اوقراتاتارها درخط مقدم جبهه نبودند بلکه در خط دوم جای گرفته بودند.

۱۸۴. گلدستهٔ ریاض عرفان، ص۲۴ و وفیات قاضی‌زاده.

فصل ۱۲

تجزیهٔ دولت عثمانی

اوضاع داخلی

قوای عثمانی در جنگ آنکارا شکست خورد . امرای آناطولی گذشته از سرزمینهای ازدست‌داده نواحی دیگری را نیز به‌دست آوردند وجنگ برسر تصاحب قدرت بین شاهزادگان عثمانی در گرفت. بااین‌همه دراروپای جنوبی، یعنی بالکانها، هیچ‌حرکتی علیه عثمانیها صورت نگرفت وحتی دودولت ونیز وجنوا که از دست عثمانیهامتضرر نیزشده‌بودند، نه‌به‌تنهایی ونه باهم، اقدام به‌حمله‌یاتجاوزعلیه‌عثمانیها نکردند ونکتهٔ شایان توجه‌اینکه زمانی که چهل‌هزارنفر از نیروهای شکست‌خوردهٔ عثمانی در صدد ورود به‌روملی برآمدند و مانوئل امپراتور بیزانس از ورودآنان جلوگیری کرد، کشتیهای ونیزی وجنوایی حتی به‌شکل رقابت‌آمیزی این نیروها را به‌روملی بردند و به‌این‌ترتیب یك لشکرنیرومند عثمانی در بالکان مستقرشد.

تنها دولتی که از شکست آنکارا درصدد بهره‌گیری برآمد مجارستان بود که بالطبع می‌خواست تلخی شکست نیکبولی را ازکام خویش بزداید؛ ولی‌در همین ایام براثر کمك پاپ بونیفاس به‌لادیسلاس سلطان سیسیل که قصد تصاحب سلطنت مجارستان را داشت، سیگیسموند سلطان مجار نتوانست ازاین‌فرصت استفاده کرده، دربالکان نقشی ایفا کند.

نکته بسیارمهم وحادثهٔ شایان توجه در جریان شکست آنکارا این است که این شکست درمیان اتباع مسیحی بالکان هیچ نوع عکس‌العمل منفی علیه عثمانیها ایجاد نکرد ومسیحیان این سرزمین باآرامش وسکون همچنان وابستگی خودرا به‌عثمانیها حفظ کردند، واین از جمله مسائلی است که نشان می‌دهد رفتار عثمانیها با مسیحیان بسیارعادلانه‌تر ازسایر دولتهای همسایه در روملی بود. به‌این ترتیب، دولت عثمانی درسایهٔ اعمال سیاستی مدبرانه ودوراندیشانه دربالکان توانست در این‌ایام طوفانی و خطرناك همچنان روملی را دراختیارداشته باشد. بعضی ازمنابع تاریخی و خارجی علت عدم عکس‌العمل منفی دربالکان علیه عثمانیها را، آنهم درحالی که این دولت با ضربهٔ تیمور کاملاً متلاشی شده و جنگ شاهزادگان برسرقدرت نیز مزید برعلت شده‌بود، ناشی ازفقدان وحدت میان دو کلیسای کاتولیك وارتودوکس می‌دانند. حال آنکه سبب چیزدیگری بود. حکومت عثمانی درمیان اتباع خود موازین عدالت را اجرا می‌کرد و در امور دینی آنان دخالت نمی‌کرد. گذشته از آن، عثمانیها از مردم متعصب ارتودوکس بالکان در مقابل تعرض کاتولیکها دفاع می‌کردند و به‌اعتقادات دینی آنان احترام می‌گذاشتند و در عین حال، به‌کسی نیز اجازهٔ مداخله در مسائل اعتقادی آنان را نمی‌دادند وازاین‌روی اتباع ارتودوکس روملی در نهایت آسایش وآرامش بسرمی‌بردند. در نتیجه، تشبثات امپراتوری بیزانس برای پذیرفتن مذهب کاتولیك بامخالفت ارتودوکسها وپاپها مواجه شد.

هنگامی که بایزید به‌اسارت درآمد، شش پسر داشت که بزرگترین آنها امیرسلیمان و کوچکترینشان شاهزاده قاسم بود. از این شش پسر، سلیمان، عیسی، محمد، موسی ومصطفی درجنگ آنکارا شرکت داشتند، ولی قاسم به‌سبب خردسالی دربورسه بسرمی‌برد.

وقتی سلیمان چلبی دریافت که جنگ راباخته‌اند، به‌اتفاق چندرلی‌زاده‌علی‌پاشا وزیراعظم، مرادپاشا، حسن آقا سرکردهٔ ینی‌چریها و عینه‌سوباشی فرمانده لشکر بالیکسری وبا بخشی ازقوای عثمانی گریخت. عیسی چلبی پس ازگریختن ازمیدان جنگ درحوالی بالیکسری مخفی شد. محمدچلبی به‌اماسیه عقب نشست وموسی و

مصطفی به‌اسارت درآمدند.[۱]

سیاست تیمور

تیمور قصد داشت که به‌جای دولت نیرومند عثمانی چند امیرنشین عثمانی به‌وجود بیاورد که حاکمیت او را به‌رسمیت‌بشناسند؛ ازاین‌روی سرزمینهای امیران آناطولی‌را ازدولت عثمانی گرفت و به‌صاحبان اولیه‌اش پس‌داد و باقی‌قلمرو عثمانی را نیز بین چهار شاهزاده، یعنی پسران بایزید، تقسیم کرد و برای هریك ازآنان کمر و کلاه وخلعت فرستاد که نشانهٔ انتصابشان به‌حکومت وعلامت فرمانبرداری آنان از وی بود. آنگاه مصطفی چلبی را به‌همراه خویش به‌سمرقند برد. تیمور ادارهٔ امور اراضی روملی را به‌سلیمان چلبی سپرد وتوسط قاضی عسکرشیخ‌رمضان، که ازسوی امیرسلیمان به‌حضورش‌اعزام شده‌بود، برای وی کلاه و کمروغیره که‌نشانهٔ‌حکمرانان تابع بود فرستاد. درآن هنگام امیرسلیمان درادرنه بسر می‌برد.[۲] ازسایر شاهزادگان به‌فرمان تیمور، عیسی‌چلبی به‌حکمرانی بالیکسری وبورسه منصوب‌شد[۳] وادارهٔامور

۱. درسطور پیشین دیدیم‌که درفتحنامهٔ تیمورازاسارت موسی ومصطفی‌چلبی سخن به‌میان‌آمده بود. تیمور، مصطفی چلبی را احتمالاً به‌عنوان‌گروگان با خود به‌سمرقند برد که پس‌از مرگ وی، مصطفی چلبی توسط پسرش شاهرخ آزاد شد. ابن عربشاه دراثرخود به نام عجائب‌المقدور فی نوائب تیمور می‌نویسد که‌پس‌ازقاسم، موسی‌چلبی کوچکترین پسر بایزید بود (ترجمهٔ‌نظمی‌زاده، ص۱۴۶). بازدرهمین‌کتاب آمده‌است که درزمان محمدچلبی و به‌دستوراو، حدودسی نفرکه نام مصطفی داشتند وشبیه مصطفی چلبی بودند، به‌قتل‌رسیدند.

۲. دراثنای لشکرکشی تیمور به‌آناطولی غربی وکمی پیش‌ازتصرف ازمیر، سلیمان چلبی‌شخصی به‌نام شیخ‌رمضان راکه مقام قاضی عسکری و وزارت داشت به‌عنوان ایلچی نزد تیمورفرستاد و مراتب متابعت خودرا ازوی اعلام داشت و از اینکه نتوانسته بود شخصاً به‌حضور او بیاید معذرت خواست وکلاه وکمرحکمرانی را پذیرفت وطلاهای موردنظرتیمور را برای اوارسال داشت (ظفرنامهٔ یزدی وظفرنامهٔ نظام‌الدین‌شامی).

۳. عیسی‌چلبی به‌دنبال فتح ازمیرتوسط تیمور وبه‌رسمیت شناخته‌شدن حاکمیت مقتدرتیمورتوسط جنواییهای فوچه، ایلچی‌ای به‌نام قطب‌الدین رانزد تیمورفرستاد وفرمانبرداری خودرا به‌او معروض داشت. تیمورنیزحکومت محلی راکه وی درآنجا بسرمی‌برد به‌وی سپرد وکلاه وکمر مخصوص حکمرانی را برایش فرستاد. عیسی‌چلبی مدتی‌نیزبورسه‌را تحت‌تسلط خود درآورد؛ لکن‌پس‌ازمرگ پدروقتی‌که موسی‌چلبی‌همراه جنازهٔ‌پدر بامنشورتیمور به‌بورسه آمد وی ناگزیر ازترك بورسه‌شد.

بعداً عیسی‌چلبی بورسه‌را برای باردوم گرفت، ولی‌این‌بارمغلوب محمد چلبی‌شدوبه‌اجبار آنجارا ترك‌کرد.

اماسیه به‌محمدچلبی‌محول‌شد، که محمدچلبی‌هم عیسی را ناگزیر ازترك بورسه کرد وخود به‌امارت بورسه رسید.[۴]

به‌این‌ترتیب تقسیم سرزمینهای عثمانی بین شاهزادگان توسط تیمور منجر به‌آغاز دورانی‌شد که درتواریخ عثمانی به«سلطنت فاصله‌سی» (فاصله وفترت دوران سلطنت) معروف شد ومدت یازده سال طول کشید. این تجزیه، دوران یازده‌ساله‌ای راآغاز کرد که پرازحوادث خونین بود وفتوحات عثمانیها را متوقف‌ساخت وآتش تحریکات گوناگون امپراتوری استانبول را دامن‌زد ودرنتیجه، تیمور به‌هدف خود نائل شد.

باآنکه جنگ آنکارا و اجرای نقشه تجزیهٔ حکومتهای عثمانی، به‌این منظور که دیگرنتواند درجهان قدعلم کند ضربهٔ سنگینی بود، ولی رهایی دولت عثمانی از زیر این بار سنگین و سروسامان بخشیدن به‌اوضاع درهم وآشفته درعرض یك‌ربع قرن و تجدید مجد دیرین، نشانگر سلامت تشکیلات دولتی عثمانی و بیانگر حسن اداره وسیاست وکیاست‌وبصیرت وخستگی‌ناپذیری سرکردگان‌این‌دولت است؛در حالی که می‌بینیم پس ازمرگ تیمور که ازهندوستان وایران وآذربایجان وعراق و سوریه گرفته تا سواحل دریای اژه را فتح کرده بود دراندك‌زمانی دولتش تجزیه شد و این دلیلی نداشت جزاینکه وی شخصی بود فاقد دانش تشکیلاتی و در عین حال وحشت‌آفرین؛ ولی‌دولت عثمانی‌پس‌از آن‌همه‌صدمات، دراندك مدتی، برقلهٔ‌عظمت قرار گرفت .

جنگ برسر تصاحب سلطنت بین شاهزادگان عثمانی

همان‌طوری که قبلاً نیز اشاره شد شاهزاده امیرسلیمان پسر بزرگ بایزید با مشاهدهٔ شکست آنکاراگریخت وبسرعت خودرا به‌بورسه رسانید. زن و فرزندانش را برداشت و درگملیق سوار کشتی شد وبه‌گوزلجه‌حصار (آناطولی‌حصاری) فرار

۴. ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی.

کرد و پس ازمدتی اقامت درآنجا ضمن توافق باامپراتور به‌گلیبولی رفت.

مانوئل به‌محض شنیدن خبر شکست بایزید در آنکارا بیدرنگ به کشورش بازگشت. از قرار معلوم مانوئل برای رهایی استانبول از محاصره جهت اخذ کمك به‌اروپا رفته بود. مانوئل هنگام بازگشت باسلیمان‌چلبی معاهده‌نامهٔ‌گلیبولی رامنعقد ساخت (۱۴۰۳م). همزمان با این پیمان، امیرسلیمان با ونیز وجنوا که به‌ورودنیروهای عثمانی ازآناطولی به‌روملی کمك کرده بودند موافقتنامه‌ای امضاء کرد.

به‌موجب عهدنامهٔ‌گلیبولی علی‌رغم اعتراض اورنوس‌بیگ، امیرسلیمان‌متعهد شده بود که‌کارتال، پندیك، گبزه وپاره‌ای ازجزایرواقع درساحل آناطولی، سواحل دریای‌سیاه را تامیسیوری، سیلیوری را درمرمره وسلانیك، تسالیا وبعضی‌نقاط دیگر را به‌امپراتور واگذارد.[۵] ضمناً برادرکوچکش قاسم را (یورگا ازاوبه‌نام اورخان‌یاد می‌کند) به‌همراه خواهرش فاطمه به‌عنوان‌گروگان نزداوبفرستد.[۶] اوبادادن پاره‌ای

۵. دوکاس (چاپ بن، ص۷۸) ضمن ذکر این‌مطلب که معاهده دراستانبول بسته‌شد درباره‌ٔسرزمینهایی که امیرسلیمان می‌باید به‌امپراتورواگذارکند، چنین‌می‌نویسد: «سلیمان چلبی به‌غرب رفت و وارد استانبول شد؛ به‌پای امپراتورافتاد وازاوچنین استدعا کرد، من‌پسر توام. پس‌ازاین بین ما نه‌فتنه وفسادی‌خواهدبود نه‌رسوایی‌وفضاحتی. مرا به‌تراکیا بفرست که‌تنها بتوانم‌سرزمینهای اجدادی‌ام را دراختیارداشته‌باشم.

ویکی‌ازبرادرانش‌راکه هنوز به‌سن رشدنرسیده‌بود همراه خواهرزاده‌اش فاطمه‌خاتون‌نزد امپراتور به‌گروگان گذاشت وگذشته ازآن ازسلانیك تا زیتونیو، حوالی‌نهراسترومه و موره را به‌امپراتور واگذاشت. ضمناً اراضی موجود بین پندیك و مقدس‌آغیز ــ مصب مقدس ــ (بین اسکودار و سارای‌بورنی) وازمقدس‌آغیزتا وارنه رانیز به‌اوداد. به‌دنبال این‌معاهده، امپراتور امیرسلیمان را به‌ادرنه فرستاد. لئون‌تاری، سلانیك را تحویل گرفت و مراتب‌را به‌امپراتور گزارش کرد وامپراتورسایرشهرهارانیز بااعزام مأمورانی‌تحویل گرفت وترکهاراازآن‌شهرها دور کرد...». انوری نیزمی‌نویسد که سلیمان، سلانیك را تسلیم امپراتور بیزانس کرد.

۶. بعضی مورخان، ازجمله یورگا، نیز به‌نقل‌ازمورخ رومی‌دوکاس می‌نویسند که سلیمان‌چلبی‌برادر کوچکش‌اورخان وخواهرش‌فاطمه رابه‌عنوان گروگان نزد مانوئل گذاشت. علی‌رغم نوشتهٔ‌دوکاس مبنی‌براینکه دوتن ازپسران بایزید به‌اسامی مصطفی واورخان در بورسه بسرمی‌بردند (چاپ بن، ص۷۱)، می‌دانیم که مصطفی با پدر درجنگ آنکارا شرکت داشت واورخان موردنظردوکاس باید همان شاهزاده قاسم باشد. تاریخ عاشق پاشازاده (ص۸۱) و تاریخ اروج بیگ (ص۳۷) نیزازقاسم نام می‌برند. امکان‌دارد دوکاس، قاسم‌را باپسر امیرسلیمان که اورخان نام‌داشت‌اشتباه کرده‌باشد؛ اما دوکاس در بخش دیگر کتابش می‌نویسد که امیرسلیمان دو برادرش را به‌اتفاق خواهرش فاطمه نزدامپراتور به‌عنوان گروگان می‌گذارد که برادربزرگتر به‌اتفاق فاطمه‌خاتون ازطرف امپراتور آزاد می‌شوند وبرادردیگر نزد امپراتورمی‌ماند، که وی به‌تربیت او و پسرخود یوانیس‌همت می‌گمارد واین‌شاهزادهٔ عثمانی به‌دین‌مسیح درمی‌آید (دوکاس، چاپ بن، ص۹۸). ←

امتیازات تجاری، باونیز وجنوا نیز به‌توافق رسید. در ازای این امتیازات، دو دولت جنوا و ونیز متعهدشدندکه ازورود تیمور به‌روملی ممانعت به‌عمل آورند.

به‌این ترتیب ، سلیمان چلبی که به‌روملی رفته بود به‌حکمرانی ادرنه منصوب شد. وی بادادن بعضی امتیازات به‌استفان لازارویچ، که ازجنگ آنکارا بازگشته بود، بااوبه‌توافق رسید و آشوبی راکه دربلغارستان به‌تحریك خانوادهٔ تزارپیشین صورت گرفته بود بیدرنگ سرکوب کرد.

امیرسلیمان مردی بود عالم وباروحی حساس که صاحبان علم وهنررا حمایت می‌کرد. اوسخت دوستدار عیش وعشرت بود وراحت‌طلب، وازعزم واراده وانرژی پدر چیزی به‌ارث نبرده بود. ازاین‌روی با همهٔ کوشش و همتی که وزیر اعظمش چندرلی‌زاده علی‌پاشا به‌کاربرد وی نتوانست با تسلط برادارهٔ امور، وحدت ممالك عثمانی را ممکن سازد.

جنگ عیسی ومحمد چلبی

عیسی چلبی که پس از جنگ آنکارا در حوالی بالیکسری پنهان شده بود ، هنگامی که‌تیمور درحوالی ازمیربسر می‌برد، بورسه‌را به‌تصرف درآورد. وی مدتی بافرمان(یرلیغ) تیمور درآنجا حکومت کرد. تیمور هنگام‌باز گشت به‌سمرقند جسد بایزید را به‌موسی چلبی سپرد و اورا برای دفن پدر روانهٔ بورسه‌کرد. موسی چلبی پس ازورود به‌بورسه عیسی را وادار به‌فرار کرد وخود را حکمران بورسه خواند.[۷] اما پس‌ازمدتی عیسی‌بیگ باز به‌سوی بورسه لشکر کشید وباردیگر آنجا را تصرف کرد وموسی‌چلبی به‌سبب تصرف بورسه توسط برادرش مجبور به‌اقامت‌در کوتاهیه نزد دایی‌اش‌شد، که امیرگرمیان بود[۸]، واحتمالاً ازآنجا نیز به‌نزد قرامانیان رفت.

←شارل‌ویل به‌نقل‌ازدوکاس می‌نویسدکه شاهزاده‌قاسم و یوانیس دراستانبول باهم بزرگ شدند. شاهزاده قاسم علاقهٔ شدیدی به‌ادبیات یونان داشت وتحت تأثیرآن به‌دین مسیح گروید. وی‌در سال ۱۴۱۷م درگذشت ودردرگاهی داخل صومعهٔ پرودروموس به‌خاك سپرده شد.

۷. عاشق پاشازاده، ص۸۱.

۸. بنا به‌نوشتهٔ تاج‌التواریخ (ج۱/ص۲۲۶) محمد چلبی، عیسی چلبی‌راازبورسه فراری‌داد واونیز برای یعقوب‌بیگ‌امیرگرمیان پیغام فرستادکه برادرش موسی چلبی وتابوت پدرش را به‌او تحویل‌دهد. بنابرقراین تاریخی ونیزنوشتهٔ سفینهٔ مولویه، عیسی وموسی خواهرزادهٔ یعقوب بیگ بودند. مادرمحمد چلبی کنیز بود.

شاهزاده‌محمد که دراماسیه بود، پس‌ازدرگیریهایی که با قرادولتشاه‌قباداوغلی (قرادولتشاه پسر قباد) ،گوزلر اوغلی ،کوپك اوغلی و بایزیدبیگ داماد قاضی برهان‌الدین احمد پیداکرد اماسیه، جانیك، طوقات، نیکسار و سیواس را ازتصرف آنان خارج کرد وتحت‌نفوذ خویش‌درآورد. سپس بنابه‌توصیهٔ عینه‌بیگ به‌برادرش عیسی که در بورسه بود پیغام دادکه‌آناطولی را بین خود تقسیم‌کنند؛ ولی عیسی نپذیرفت . در نتیجه بین دو برادر زدوخوردهایی صورت گرفت و در نتیجهٔ جنگ اولوباد، عیسی چلبی‌شکست خورد وفرار کرد. اوابتدابه‌یالووا وازآنجا به‌استانبول رفت. بعدها سلیمان چلبی ضمن‌عقد موافقتنامه‌ای باامپراتور بیزانس، ازاوخواست که عیسی چلبی را تسلیم وی نماید. امپراتورنیزعیسی را به‌ادرنه فرستاد.

درآن ایام، بیگلربیگ ساری‌تیمورتاش‌پاشا از امرای عثمانی ــ‌که درجنگ آنکارا به‌اسارت افتاد وپس ازبازگشت تیمور آزاد شد ــ همراه عیسی چلبی بودکه درجنگ اولوباد شکست خورد وگریخت. دراثنای فرار رکابدارش وی را باخنجر زخمی‌کرد واسب اوراگرفت وخود فرارکرد.[9] نیروهای محمد چلبی‌که درتعقیب شکست‌خوردگان بودند تیمورتاش‌پاشا را درحالی‌که زخمی بود دستگیرکرده،نزد محمدچلبی فرستادند. به‌دستورمحمدچلبی سرتیمورتاش‌پاشا را بریدند وآن‌رابرای امیرسلیمان فرستادند.[10] طی همین جنگ، عینه‌بیگ سردارمحمدچلبی توسط خود

۹. تاریخ بهشتی، ص۳۳.

۱۰.درآن‌ایام‌سه‌تیمورتاش‌پاشا بودند: یکی تیمورتاش‌پاشا پسر قراعلی بیگ بودکه پس‌ازلله‌شاهین‌پاشا، بیگلربیگ‌عثمانیهاشد و به‌وزارت‌نیزرسید؛ دومی‌ساری‌تیمورتاش‌پاشاوسومی‌تیمورتاش‌پاشایی بودکه ازغلامان علی‌پاشای وزیراعظم بود ونزد او پرورش یافت. به‌نظرمی‌رسد تیمورپاشایی که درجنگ آنکارا اسیرشد همان ساری تیمورتاش‌پاشا بوده باشد؛ زیرا قراتیمورتاش‌پاشا به‌سبب‌کهولت درجنگ آنکارا شرکت نکرده بود. گرچه درکتب تاریخ آمده‌است‌که طی‌جنگ آنکارا تیمورتاش‌پاشا به‌همراه پسرش علی‌بیگ اسیرتیمور شد وپسردیگرش یاخشی‌بیگ در جنگ به‌قتل رسید، ولی مورخان ساری‌تیمورتاش‌پاشا راباقراتیمورتاش‌پاشا اشتباه کرده‌اند. از مورخان، بلیغ و قاضی‌زاده می‌نویسندکه ساری تیمورتاش‌پاشا به‌دست چلبی به‌قتل‌رسید. قراتیمورتاش‌پاشا درمحاصرهٔ استانبول توسط بایزید و نیز درجنگ نیکبولی شرکت داشت. وی درجنگ آنکاراحضورنداشت ودررمضان سال۸۰۶ه‍ق/مارت۱۴۰۴م درگذشت و در جوار مسجد محلهٔ تیمورتاش به‌خاك سپرده‌شد. ساری‌تیمورتاش‌پاشا در«بالیك‌پازاری» بورسه مدفون شده‌است. آرامگاهش که درمسیریك‌جادهٔ جدیدالاحداث بود به‌سبب تاریخی‌بودن بنامحافظت شده‌است. تاریخ درگذشت سومین تیمورتاش پاشا قبل‌ازسال ۱۴۲۹م است.

عیسی‌چلبی کشته شده بود.[۱۱] به‌دنبال‌پیروزی اولوباد، محمدچلبی بورسه و ازنیق‌را تصرف کرد. محمدچلبی پس از تصرف بورسه اعلام حکمرانی کرد و به‌یعقوب‌بیگ پیغام فرستاد که نعش پدر و برادرش موسی‌چلبی را به‌او تحویل دهد. او نیز چنین کرد.[۱۲] محمدچلبی جسد پدرش را درجوارمسجد روبروی بیمارستانی که به‌دستور اوساخته‌شده‌بود،دفن کرد.درسال۸۰۹هق/۱۴۰۶م به‌دستورپسر بزرگش،امیرسلیمان، بنایی برروی قبر پدر ساخته شد.

امیرسلیمان‌پس‌ازآنکه عیسی‌چلبی به‌نزدش آمد ضمن کمك به‌او به‌جانب‌بورسه فرستادش. عیسی‌چلبی از گلیبولی به‌آناطولی گذشت ونخست قراسی رااشغال کرد و سپس بی‌آنکه قصد بورسه‌کند به‌حوالی بیگ‌بازاری رفت و پس از درگیری با امیرقرامان‌باز گشت وقصد بورسه‌کردوباتیرنگ درصدد اشغال‌آن برآمد،به‌این‌معنی که عنوان‌کرد اشغال شهربا موافقت محمدچلبی صورت می‌گیرد؛ ولی‌مردم بورسه بااستقرار درقلعه حالت تدافعی به‌خود گرفتند. ازاین‌روی عیسی‌چلبی شهررابه‌آتش

۱۱. قبرعینه‌بیگ درآرامگاهش واقع در ده تکه بخش «قبسود» بالیکسری‌است ودر پرونده‌های محکمهٔ شرعی نام او عینه‌علی‌بابا قیدشده‌است. به‌دستور اومدرسه‌ای نزدیك مسجد پاشابیگ بالیکسری ساخته شد. (این مسجد دربالیکسری به‌مسجد عینه‌بیگ معروف است.) به‌موجب پروندهٔ محکمهٔ شرعی که‌تاریخ ۱۰۰۱هق/۱۵۹۳م را دارد، در بالیکسری یك مسجد، یك خانقاه ویك مدرسه ازاو به‌یادگارمانده ودوحمام وقف این تأسیسات کرده‌که یکی در محلهٔ شیخ‌لطف‌الله ودیگری درتاش‌بازاری است. دروقفنامهٔ خانقاه دراویش‌کازرونی‌که دررمضان سال ۸۰۲هق/۱۴۰۰م به‌دستور بایزید دربورسه ساخته شد ازاوبه‌عنوان وزیر نام برده شده واسم پدرش نیز ملك‌الدین بوده است.

۱۲. به‌موجب نوشتهٔ تواریخ عثمانی (به‌نقل ازتاریخ نشری) محمدچلبی پس ازپیروزی در جنگ اولوباد وتصرف بورسه ، به‌دنبال فراری دادن عیسی ، برای یعقوب‌بیگ امیرگرمیان پیغام فرستاد که جسد پدرش راکه درکوتاهیه بود به‌همراه برادرش موسی‌چلبی نزد وی بفرستد، ویعقوب‌بیگ نیزچنین کرد. ازسوی‌دیگر،ازنوشتهٔ هشت بهشت وسایرکتب‌تاریخ چنین‌برمی‌آید که ورود موسی‌چلبی به‌بورسه همراه جسد پدرش وبافرمانی که ازتیمورداشت، عیسی‌چلبی را ناگزیر ازفرار ساخت وموسی‌چلبی درآن شهراعلام حکومت‌کرد. به‌نظرنشری، موسی‌چلبی به‌خاطراینکه عیسی دربورسه بود به‌آنجا نرفت و درکوتاهیه اقامت‌کرد و پس ازغلبهٔ محمد چلبی برعیسی، نزدوی رفت. بنابه‌نوشتهٔ عالی، نظربعضی ازمورخان مبنی بروقوع جنگ‌بین عیسی وموسی چلبی مبتنی برواقعیت نیست وموسی تاهنگام عزیمت به‌روملی نزد محمدچلبی بسر می‌برد (ج۵/ص۱۲۳). اروج‌بیگ می‌نویسدکه بین عیسی و موسی جنگ درمی‌گیرد و موسی بورسه را ازتصرف عیسی خارج می‌کند وبعداً باحرکت امیرسلیمان به‌سوی بورسه،نزد قرامانیان می‌رود (ص۳۷). عاشق‌پاشازاده هم چنین نظری دارد (ص۸۱).

کشید. محمدچلبی به‌محض آگ ازماجرا بسرعت به‌جانب بورسه راند. درجنگی که بین‌دوطرف در گرفت موفقیتی‌نصیب عیسی‌نشد واو نزد اسفندیاربیگ گریخت. عیسی‌چلبی به‌همراه اسفندیاربیگ قصد تصرف آنکارا راکه درتسلط محمدچلبی‌بود کرد، ولی موفق نشد. عیسی که در جنگ «گرده» برای سومین بار مغلوب شده بود، به‌همراه اسفندیار بیگ به‌قسطمونی‌گریخت. محمد چلبی به‌بورسه‌آمد و از آنجا به‌طوقات باز گشت ودخترناصرالدین محمدبیگ ذوالقدر ا نامزد کرد.[۱۳]

عیسی‌چلبی که‌ازجنگ خسته‌نمی‌شد این‌بار بانیروی‌بسیاراندك میخالیچ آمد. وقتی شنید که محمدچلبی بایك نیروی ده هزارنفری به‌سوی اوحرکت کرده است به‌آناطولی غربی عقب‌نشست ونزد جنید از امرای‌آیدین رفت. عیسی چلبی هنگام اقامت درنزد جنید باراهنمایی او باامرای صاروخان، منتشا وآیدین متحد شد و یك بار دیگر نیزشانس خودرا آزمود، امابازموفقیتی به‌دست نیاورد. محمدچلبی‌باجنید ومتحدانش وارد جنگ شد. جنید که دریافته بود قادربه‌مقابله بااونیست تقاضای‌عفو کرد، که مورد بخشش‌قرارگرفت وتضمینهایی‌نیزبرای وفاداریش‌سپرد. سپس‌محمد چلبی بایك حملهٔ ناگهانی به‌مانیسه، خضرشاه امیرصاروخان را درحالی که در حمام بود دستگیر کرد وبی‌آنکه به‌عجز و التماس او وقعی‌گذارد، وی را به‌قتل رسانید.[۱۴] عیسی‌چلبی به‌نزدامیرقرامان‌گریخت. عیسی‌یك‌بار، وآنهم‌برای آخرین‌بار، سرزمین قرامانیان را ترك‌کرد وواردخاك عثمانی شد؛ اما دامادهای محمدچلبی با شنیدن این خبر، وی را در حمامی در اسکی‌شهر (شهر قدیمی) یافته، خفه‌اش کردند. جسد را

۱۳. تاریخ نشری (ازانتشارات مؤسسهٔ تاریخ ترك)، ص۴۴۴.

۱۴. تاریخ وقوع این حوادث مشخص نیست؛ فقط باقراین می‌توان حدس زدکه باید درسال ۸۰۸ یا ۸۰۹هق/۱۴۰۵یا۱۴۰۶م اتفاق افتاده باشد. درتواریخ ترك‌آمده است‌که جنید مراتب فرمانبرداری خودرا به‌محمدچلبی ابرازداشت؛ خضرشاه امیرصاروخان‌کشته شد وامیرمنتشا حاکمیت عثمانیها را به‌رسمیت شناخت. درجامع‌الدول منجم‌باشی و مقالهٔ احمد توحید به‌نقل ازاو (مجلهٔ انجمن تاریخ ترك، سال دوم، ص ۶۱۷) و خلیل ادهم (دول اسلامیه، ص۲۷۷) تاریخ قتل خضرشاه والحاق سرزمین صاروخانیان سال ۸۱۳هق/۱۴۱۰م قیدشده است. اگر این‌نظریه درست باشد، معلوم می‌شودکه قتل خضرشاه دراثنای بازگشت امیرسلیمان‌ازروملی وتسلط محمدچلبی‌برآناطولی غربی، صورت‌گرفت. چون درکتب تاریخ سال یاسالهای‌جنگ شاهزادگان عثمانی برسر تصاحب سلطنت مشخص نشده است، لذا دربیان وقایع تقدم‌وتأخر دیده می‌شود.

به‌بورسه برده، کنارپدرش دفن کردند.[۱۵]

جنگهای امیرسلیمان ومحمدچلبی

اقدامات محمدچلبی درآناطولی غربی از چشم امیرسلیمان که در ادرنه بود دورنمی‌ماند ووی جریان وقایع رادنبال می کرد. پس‌ازآخرین جنگ باعیسی‌چلبی که علی‌رغم حمایت وياری‌امرای آیدین، صاروخان ومنتشا ازعیسی به‌پیروزی‌محمد چلبی‌انجامید، امیرسلیمان بامشاهدۀ افزایش‌نفوذ محمددرآناطولی واردآن‌سرزمین شد وبورسه را تصرف کرد. محمدچلبی بی‌آنکه واکنشی ازخود نشان‌دهد به‌اماسیه عقب‌نشست. امیرسلیمان به‌آنکارا لشکرکشید وباتدبیرعلی‌پاشا وزیراعظم به‌نیرنگ وترفندی‌آنکارا را از دست یعقوب‌بیگ فیروزبیگ‌زاده محافظ‌آنکارا گرفت؛ لکن بیش ازآن به‌پیشروی ادامه نداد وبه‌همین بسنده‌کرد و به‌خوشگذرانی وعیاشی، که سخت دلبستۀآن بود، پرداخت.

محمدچلبی وقتی برادرش امیرسلیمان را درعالم غفلت و خوشگذرانی دید تصمیم‌گرفت وی را هنگامی‌که در بورسه است مورد حمله قرار دهد و ازاین‌روی به‌سوی بورسه راند. یکی ازنزدیکان امیرسلیمان به‌نام سلیمان سوباشی خبرعزیمت وی‌را به‌سوی بورسه به‌اطلاع امیرسلیمان رسانید. امیرسلیمان هنگامی که‌درگرمابه درحال عیش ونوش بود این خبررا دریافت کرد. پس سخت مضطرب شد ودرصدد فرار برآمد؛ ولی چندرلی‌زاده علی‌پاشا مانع ازفرار وی شد واورا نصیحت کردکه آن‌کس که برسر تصاحب سلطنت دست به‌مبارزه زده است باید متین و مصمم باشد وازفرار خودداری کند، زیرا فرار روحیۀ لشکر را تضعیف می کند. علی‌پاشا به‌امیر سلیمان توصیه کردکه اقدام به‌دفاع کند وآنگاه باقوایی‌که در اختیار داشتند به‌سوی «ینی‌شهر» بورسه حرکت‌کردند. دو لشکر باهم روبرو شدند، ولی اقدام به‌جنگ نکردند. چندرلی‌زاده نامه‌ای‌به‌محمدچلبی‌نوشت وطی‌آن مراتب صداقت‌ووفاداری خود را به‌وی اعلام‌داشت وبه‌او اطلاع‌دادکه امرای لشکرنهانی با امیرسلیمان‌متحد شده‌اند ودر فرصت مناسب به‌لشکر او خواهند پیوست.محمدچلبی که به‌یاد داشت

۱۵. بهشتی، ص۳۷. تاج‌التواریخ، ج۱/ص۲۳۵.

چندرلی‌زاده با چه نیرنگی آنکارا را تصرف کرده بود به‌مطالب نامهٔ او اعتماد نکرد؛ ولی فراریکی ازامرایش به‌نام شرابدار الیاس که قبلاً با امیرسلیمان تبانی کرده بود وپیوستن او به‌امیرسلیمان، صحت ادعای علی‌پاشا را ثابت کرد. با آنکه یکی از اطرافیان مورد اعتمادش به‌نام بایزیدپاشا تذکر دادکه فریب این‌گونه دسایس را نخورده ، از تصمیم خود منصرف نشود ، ولی محمدچلبی از اقدام به‌جنگ منصرف شد. چلبی به‌اماسیه و امیرسلیمان به‌بورسه بازگشتند.

در این ایام بود که مردم سیوری‌حصار ضمن تماس با امیرسلیمان به‌وی پیغام دادند که حاضر به‌تسلیم قلعه به‌اوهستند. سیوری‌حصار جزء سرزمینهای عثمانی بود که توسط تیمور به‌قرامانیان داده شده‌بود. امیرسلیمان به‌دنبال این پیغام به‌آن‌حوالی رفت، ولی قلعه تسلیم نشد. پس بخشی از قوای خود را مأمور محاصرهٔ قلعه کرد و بخش دیگر را برای کوبیدن سرزمینهای محمدچلبی فرستاد.

محمدبیگ امیر قرامان که دریافته بود امیرسلیمان با نیروی اندکی قلعه را تحت‌محاصره گرفته است، درصدد حمله به‌او برآمد وامیرسلیمان نیزباآگاهی ازاین امر، اورنوس‌بیگ را مأمور کوبیدن اراضی قرامانیان کرد. اورنوس‌بیگ شهرهای قرامان را تاآقسرای کوبید. امیرقرامان که دریافته‌بود قدرت مقابله ندارد‌ضمن‌تماس با محمدچلبی درصدد ملاقات باوی برآمد؛ لذا به‌قیرشهر رفت و ضمن ملاقات با محمدچلبی درقلعهٔ جماله، پیمان اتحادی علیه امیرسلیمان با یکدیگر منعقد ساختند. به‌موجب این توافق قرارشد موسی چلبی برادر محمدچلبی که نزد امیر قرامان بسر می‌برد ، در صورت وفاداری به‌محمدچلبی ، به‌روملی اعزام شود و درآنجا دست به‌فعالیت‌بزند تا با این‌اقدام، امیرسلیمان ناگزیر ازرفتن به‌روملی‌شود.[۱۶] اورنوس‌بیگ باآگاهی ازاین موافقتنامه نزد امیرسلیمان بازگشت و وی‌را درجریان امر قرار داد. امیرسلیمان باتوصیهٔ اورنوس‌بیگ باقوای‌خودبه آنکارا رفت؛ بخشی‌ازنیروهایش را درآنجا مستقر ساخت‌وبه‌بورسه‌برگشت ودراین‌ایام بودکه چندرلی‌زاده علی‌پاشا

۱۶. در تواریخ ملوك قرون ماضی‌آمده‌که این ملاقات در سال ۸۱۲هق/۱۴۰۹م صورت‌گرفته‌است، «ملاقات سلطان محمد بامحمد قرامانی درحوالی قیرشهر فی‌اثنی عشر و ثمانمأیه». ولی بنا به‌نوشتهٔ تاج‌التواریخ (ج۱/ص۲۴۵) و منجم‌باشی (ج۳/ص۳۲۰) این ملاقات در اواسط سال ۱۴۰۶م انجام‌گرفته است.

وزیراعظم درگذشت (۸۰۹هق/۱۴۰۶م) وامیرسلیمان از داشتن مشاور و راهنمایی صادق محروم ماند.

دوکاس ضمن شرح حوادث این ایام می‌نویسد که سلیمان چلبی اقدام به لشکرکشی علیه جنیدبیگ امیرآیدین می‌کند که به‌هنگام حضور امیرسلیمان در آناطولی باوی از در مخالفت درآمده بود. جنید امرای قرامان وگرمیان را به‌یاری می‌طلبد و آنها متفقاً علیه امیرسلیمان دست به‌فعالیت می‌زنند. سرانجام جنیدکه از متحدان خود سلب‌اعتماد کرده بود مراتب فرمانبرداری خود را به‌امیرسلیمان معروض می‌دارد. و به‌این‌ترتیب ازاین اتحاد نیزنتیجه‌ای حاصل نمی‌شود وامیرسلیمان پس از چهار ماه توقف درآناطولی به‌ادرنه بازمی‌گردد.

رفتن موسی چلبی به‌روملی

حضور امیرسلیمان بالشکرش درآناطولی مانع از فعالیت محمدچلبی شد و بخشی ازاراضی آناطولی مرکزی وغربی به‌تصرف امیرسلیمان درآمد ومحمدچلبی درسیواس، طوقات واماسیه درتنگنا قرارگرفت، وچون ازاتحادباجنید وقرامانیان و گرمیانیان‌علیه برادرش‌نتیجه‌ای‌نبرد، درصدد برآمدتا باکشانیدن امیرسلیمان‌به‌روملی بتواند آزادانه درآناطولی به‌فعالیت بپردازد.[17]

بنا به‌نوشتهٔ تواریخ ترک تصمیم براین شدکه برادرکوچك محمد چلبی، و به‌موجب پاره‌ای‌از اسناد تاریخی برادرکوچك امیر قرامان، با مقداری نیرو همراه موسی‌چلبی به‌روملی اعزام شوند و درآنجا دست به‌عملیات بزنند. در این صورت احتمالاً امیرسلیمان‌ناچار ازبازگشت به‌روملی می‌شد. درصورت موفقیت موسی‌در این‌مأموریت ادارهٔ امور روملی، به‌شرط بابه‌رسمیت‌شناختن حکمرانی‌محمدچلبی و

۱۷. در تاریخ‌شکرالله (نسخهٔ موجود درکتابخانهٔ نور عثمانیه، ص ۳۱۹) آمده است‌که میان محمدچلبی واسفندیاربیگ حکمران اسفندیاری درمحلی بین‌گرده وچاقا جنگ درگرفت و محمدچلبی نیروهای اسفندیاربیگ را شکست داد وغنیمت بسیار به‌چنگ‌آورد، ولی تاریخ وقوع جنگ را مشخص نکرده است. به‌نظر می‌رسدکه این جنگ قبل از اعزام موسی‌چلبی به‌روملی باهمکاری اسفندیاربیگ بوده است‌که بعدها بین‌محمدچلبی واسفندیاربیگ روابط دوستانه برقرار می‌شود.

اطاعت ازاو، به‌وی واگذار می‌شد.[۱۸]

محمد چلبی در مورد ایجاد تسهیلات برای ورود موسی چلبی به‌روملی با اسفندیاربیگ به‌توافق‌رسید واونیزپس‌ازجنگ بامیرچه‌آ پرنس افلاق وی راناگزیر ازپذیرفتن این تصمیم کرد. محمدچلبی نیرویی در اختیار موسی گذاشت و به‌یاری اسفندیاربیگ او را توسط کشتی از سینوپ به‌افلاق روانه‌کرد.[۱۹] بنا به‌نوشتهٔ عالی (ج/۵/ص۱۱۹) موسی‌چلبی که دخترمیرچه‌آ رابه‌زنی گرفته‌بود ازافلاق‌به‌بالکان‌رفت ودرآن منطقه طرفداران بسیاری دست‌وپاکرد.

امیرسلیمان که باشنیدن این اخبار دچاراضطراب شده‌بود به‌گلیبولی‌وازآنجا به‌ادرنه رفت[۲۰] ومحمدچلبی که بااین تدبیردرآناطولی بلامعارض مانده بود،مجدداً

۱۸. ازبررسی‌حوادث‌آن زمان چنین‌برمی‌آیدکه طبق‌توافق، مقررشده بود محمدچلبی‌درآناطولی وموسی درروملی حکومت کنند.

۱۹. نحوهٔ روابط محمدچلبی وموسی‌چلبی، وحتی جنگ شاهزادگان برسر تصاحب قدرت، درمنابع تاریخی مبهم وآشفته است. بنا به‌نوشتهٔ تاج‌التواریخ (که قبلاً نیز به‌آن اشاره شد) محمدچلبی که بورسه رااز‌تصرف عیسی‌چلبی خارج ساخته بود به‌امیرگرمیان پیغام فرستاد وجنازهٔ پدر ونیز برادرش موسی‌چلبی‌را خواستار شد،که اونیز خواستهٔ او را اجابت کرد. مدتی موسی با محمد بسرمی‌برد، سپس برای کشانیدن امیرسلیمان به‌روملی باتشبثات موسی، محمد چلبی و اسفندیار بیگ بایکدیگر به‌توافق رسیده، موسی‌را به‌روملی اعزام می‌کنند. ولی وقتی موسی می‌بیندکه‌اسفندیار بیگ این‌مسأله را چندان جدی نگرفته است ازرفتن به‌نزد محمدچلبی خودداری کرده،نزد امیرقرامان‌می‌رود. ضمن توافق‌اسفندیار بیگ باپرنس افلاق،موسی‌چلبی‌را ازامیرقرامان خواستارمی‌شوندووی‌توسط‌کشتی‌ازسینوپ به‌افلاق‌اعزام می‌گردد (تاج‌التواریخ، ج۱/ص۲۲۶ و۲۴۶ و تاریخ بهشتی، ص۴۱).

درتاریخ عاشق‌پاشازاده (ص۸۱)، اروج بیگ (ص۳۹) ولطفی‌پاشا (ص۶۱)آمده‌است که وقتی امیرسلیمان خبردارمی‌شودکه موسی‌چلبی نزد امیرقرامان بسرمی‌برد به‌محمدبیگ‌امیر قرامان پیغام می‌فرستد وازاوخواهش می‌کندکه ازاعزام موسی‌چلبی خودداری‌کند؛ اما امیر قرامان‌ــ احتمالاً براثر توافقی‌که پس از ملاقات با محمدچلبی در قلعهٔ جماله صورت‌گرفته بود ــ موسی چلبی را نزد اسفندیاربیگ می‌فرستد. دوکاس (ص۷۸) می‌نویسد موسی‌هنگامی که درآنکارا نزد برادرش محمد بسرمی‌برد به‌سینوپ نزد اسفندیار بیگ گریخت.

۲۰. امیرسلطان هنگام‌اقامت درآیاسلوق شنیدکه موسی‌چلبی‌ازافلاق به‌سوی‌بالکان درحرکت‌است وپیغام رسیدکه باید هرچه زودتر به‌کشور برگردد؛ ازاین‌روی جنیدبیگ را نیزهمراه خود برداشت وپس ازآنکه یکی را ازجانب خود به‌ادارهٔ امور پایتخت آیدینیان، یعنی‌آیاسلوق، گمارد واردگلیبولی شد وبی‌آنکه اهمیتی به‌فعالیتها و اقدامات موسی‌چلبی بدهد، مدتی در آنجا به‌خوشگذرانی مشغول شد. بعد جنیدبیگ را به‌فرمانداری اوخری منصوب‌کرد و خود به‌ادرنه برگشت (دوکاس، چاپ بن، ص۸۷، ترجمهٔ میرمیراوغلی).

اراضی عثمانی یعنی آنکارا و بورسه و آن حوالی را به‌تصرف خود درآورد.

جنگ امیرسلیمان و موسی‌چلبی

همان‌طوری که قبلاً نیز اشاره‌شد موسی‌چلبی به‌افلاق رفت و از کمك‌میرچه آ پرنس آنجا بهره‌مند شد و آنگاه به‌بالکان رفت و در آنجا نیرو گردآورد و در عین‌حال از یاری ووق برادر دسپوط صرب و متنفذان بلغار نیز بهره گرفت. امیرسلیمان هم که به‌حوالی روملی رفته بود برای مقابله‌با آنان موافقت امپراتور را برای دریافت کمك جلب کرد. طی جنگی که بین‌طرفین متخاصم در گرفت ناگهان در اثنای جنگ، قوای صرب به‌امیرسلیمان پیوستند. موسی‌چلبی مغلوب شد و گریخت.[۲۱] سلیمان که پیروز شده‌بود و تصور می‌کرد کار را خاتمه‌داده است از تعقیب موسی‌چلبی خودداری‌ورزید.

موسی‌چلبی بااستفاده ازغفلت امیرسلیمان، ازمخفی‌گاه خویش بیرون آمد و اقدام به‌جنگ و گریز به‌شیوهٔ پارتیزانی کرد. امیرسلیمان که تصور بازگشت دوبارهٔ موسی‌چلبی به‌ذهنش خطور نمی‌کرد و از اقدامات او بیمی به‌خود راه نمی‌داد به‌میگساری و خوشگذرانی، که شیوهٔ معمولش بود، پرداخت. واقعیت امر این است که بامرگ چندرلی‌زاده‌علی‌پاشا وزیراعظم درحوالی آنکارا که ادامهٔ‌حکومت امیرسلیمان به‌تدبیر او بسته بود، شیرازهٔ حکومت امیرسلیمان ازهم گسسته شده بود.

بدین‌سان هنگامی که امیرسلیمان درعالم‌غفلت و بی‌خبری بسرمی‌برد، موسی چلبی ضمن همدست‌کردن امرای روملی باخود، محمدبیگ پسر میخائیل فرمانده آقنجیهای روملی‌را نیز با خودهمداستان‌ساخت و وی را به‌مقام‌بیگلربیگی منصوب کرد و آنگاه به‌سوی امیرسلیمان لشکر کشید. قوای اعزامی او نیروهای امیرسلیمان را درنزدیکی صوفیه شکست داد و خود نیز ناگهان به‌سوی ادرنه حمله‌برد (دوکاس، ص۸۹). وقتی اورنوس فرمانده باارزش آقنجی ازماجرا آگاه شد، به‌امیرسلیمان که درحمام بود خبرداد؛ ولی امیرسلیمان به‌جای چاره‌اندیشی اورنوس را مورد اهانت

۲۱. زیره‌چك می‌نویسد که جنگ بین سلیمان و موسی‌چلبی پای حصارهای بیزانس و نزدیك کسمیدیون‌حصاری (خاص‌کوی) رخ داد. از یاری امپراتور به‌سلیمان چلبی چنین برمی‌آید که جنگ درمحلی نزدیك استانبول وشاید هم درحوالی چتالجه رخ داده باشد.

قرارداد ودرعالم مستی دستورداد تاریش حسن آقا سرکردهٔ ینی‌چریها راتراشیدند.[۲۲] امیرسلیمان وقتی مستی ازسرش پرید وازعمل فاجعه‌آمیزخود آگاه شد شبانه درصدد فرار به‌استانبول برآمد؛ ولی درراه توسط روستاییان دستگیرشد وبه‌دست کسانی که آنان را مأمور تعقیب موسی چلبی کرده بود خفه شد (۸۱۳هق/ ۱۴۱۰م).[۲۳] جسدش رابه‌بورسه فرستادند ودرچکیرگه درکنار پدربزرگش مراد خداوندگاربه‌خاك سپرده شد.[۲۴] مدت حکومتش به‌سال میلادی هشت سال وهفت ماه وده روزبود.

۲۲. حسن آقا که ازتراشیده‌شدن ریش و تحقیری که دید، سخت مکدرشده بود از نزد امیرسلیمان بیرون آمد وخطاب به‌ینی‌چریها گفت: «بدانید که من به‌سوی موسی‌چلبی‌می‌روم تا به‌او بپیوندم. ازقاپی‌اوغلانها (ینی‌چریها) هرکه مایل‌است، بامن بیاید. وبا ینی‌چریهایی که بااوهمراه‌شده بودند به‌موسی‌چلبی‌پیوست. باامیرسلیمان سه‌امیرماندند: قراجه‌بیگ، قرامقبل واروج‌بیگ.» (تاریخ نشری، ص۴۸۲ و۴۸۳). دربهشتی (ص۴۳) و تاج‌التواریخ (ج۱/ص۲۵۳ و ۲۵۴) نیزمشابه همین موضوع قیدشده است. دوکاس می‌نویسد که هنگام فرارامیرسلیمان مردم‌ده از لباسش دریافتندکه وی باید حکمران باشد. پنج جوان تیراندازازاهالی ده نزدامیرسلیمان آمدند. سلیمان که به‌آنان مشکوك شده‌بود اقدام به‌کشتن دوتن می‌کند؛ سه جوان دیگر وی راکشته، سرش را می‌برند. موسی‌چلبی که به‌اتفاق همراهان خود وارد ادرنه شد جسد برادر وقاتلانش را نیزهمراه خودآورده بود. جسدرا به‌بورسه فرستاد ودستورداد قاتلان رابه‌اتفاق خانواده‌شان درآتش سوزانیدند.

۲۳. بنا به‌نوشتهٔ نشری(ص۴۸۴و۴۸۵) امیرسلیمان به‌سبب حملهٔ‌موسی‌چلبی‌حمام‌را ترك کرده،سوار براسب به‌قصرخویش می‌رود وشبانه بااستفاده ازتاریکی هوا به‌همراه قراجه‌بیگ وقرامقبل به‌سوی استانبول‌می‌گریزد. راهنمایشان‌آنها راازراه دیگری می‌برد. فردا صبح به‌محلی که «دوقونجی» نام داشت می‌رسند. راهنما حضور امیرسلیمان را به‌اهالی خبر می‌دهد. مردم ده آنان را دوره‌کرده، قراجه‌بیگ را زخمی می‌کنند وقرامقبل را به‌قتل‌می‌رسانند. آنگاه‌اسب امیرسلیمان را با تیر زده، وی را دستگیرمی‌کنند. موسی چلبی که خودرا به‌آنجا رسانیده بود به‌یکی از افرادش به‌نام قویون موسی دستور دادکه امیر سلیمان را خفه‌کند. در تاریخ لطفی‌پاشا آمده است امیرسلیمان هنگام فرار به‌استانبول برسر راه وارد دهی شدکه درآنجا مراسم‌عروسی‌برپا بود. مردم اوراشناخته، به‌قتلش‌می‌رسانند وموسی‌نیزانتقام برادررا ازآنان می‌گیرد (ص۶۲). عاشق‌پاشازاده می‌نویسدکه موسی چنین گفته بود: «شما چرا برادرمرا کشتید؟» وآنگاه دستور داده بود تاده را به‌آتش بکشند. اروج‌بیگ نیز چنین می‌نویسد و اضافه می‌کندکه به‌دستورموسی‌چلبی ده را بامردمش سوزانیدند (ص۳۹).

۲۴. امیرسلیمان مردی بود درجنگ سخت شجاع وجوانمرد. اهل علم راگرامی می‌داشت و شعرا راحمایت می‌کرد؛ ولی به‌سبب اعتیادشدیدش به‌میخوارگی بی‌فکروبیعار بود وهمین‌خصوصیات نیزوی را به‌ورطهٔ هلاك انداخت.

حکومت موسی چلبی بر روملی

موسی چلبی که وارد ادرنه شده بود به‌پیمانی که با برادرش محمد چلبی بسته بود پای‌بند نماند وحکمرانی خویش را در ادرنه اعلام کرد و به‌نام خود سکهٔ نقره ضرب کرد (۸۱۳هق/ ۱۴۱۰م) و ووق برادر دسپوط‌صرب را که‌قبلاً طی جنگ اورا ترك کرده وبه‌قوای‌امیرسلیمان پیوسته بود دستگیر کردو کشت (۶ حزیران ۱۴۱۰م). لازار پسر استفان نیز به‌چنین سرنوشتی دچار شد. بااز میان رفتن امیرسلیمان، موسی ومحمدچلبی درصحنهٔ مبارزه باقی‌ماندند. در این اوقات محمد چلبی آناطولی را در تصاحب داشت و موسی برروملی مسلط بود. موسی چلبی که یقین داشت محمد چلبی در آناطولی صاحب قدرت ونفوذ بسیاری است، اقدام به‌جنگ علیه اونکرد.

موسی چلبی درهمان حال که حکمرانی جسور و بسیار فعال بود درعین‌حال مردی سخت خشن بود.[۲۵] اوبه‌اطرافیان برادرش که به‌اوپیوسته بودند اعتماد نکرد و آنان را به‌مقامات حساس نگماشت. شخصی به‌نام کورملکشاه (ملکشاه کور) راکه ازامرا بود به‌وزارت منصوب کرد وسمت بیگلربیگی را به‌محمدبیگ داد[۲۶] و عالم بزرگ بدرالدین محمد سماوی معروف به‌سماونه راکه بین مردم به‌سامونا شهرت داشت به‌قاضی عسکری منصوب کرد.[۲۷]

موسی‌چلبی، ابتدا به‌منظور انتقام ازدسپوط صرب که به‌امیرسلیمان درجنگ بااو کمك کرده‌بود، بانیروی قابل‌توجهی نووو بردا را متصرف شد وحکمران‌بلغاری ویدین‌راکه شورش کرده‌بود سرکوب کردوباامپراتوربیزانس که به‌یاری امیرسلیمان برخاسته بود درگیرشد. موسی همیشه می گفت که درحادثهٔ تیمور، امپراتور بیزانس

۲۵. «موسی چلبی مردی بود سخت عصبی مزاج و مردم روملی را به‌خاطر خیانت به‌برادرش و پیوستن به‌خود اودوست نمی‌داشت.» (تاریخ لطفی‌پاشا، ص۶۵).

۲۶. عاشق‌پاشازاده می‌نویسد که مقام بیگلربیگی را به‌محمدبیگ داد (ص۸۲)؛ ولی در صفحهٔ دیگر کتابش عنوان می‌کند که موسی‌چلبی‌این سمت را به‌یاخشی‌بیگ می‌دهد، که نظریهٔ اولی درست‌است. کورملکشاه بعداً ازنزد موسی‌چلبی گریخته، به‌نزد امپراتورروم می‌رود که سپس با دعوت محمدچلبی پیش اومی‌آید ومحمدچلبی ازتدابیراوبرای ورود به‌روملی استفاده‌می‌کند.

۲۷. لطفی‌پاشا می‌نویسد که بدرالدین بین مردم به‌ساموناارغلی بدرالدین معروف بوده است (ص۶۴). عاشق‌پاشازاده از او با «سیماوناقاضی‌سی‌اوغلی» (پسر قاضی سماونه) نام می‌برد (ص۸۳). اروج‌بیگ نیزباچنین عنوانی ازاونام می‌برد (ص۳۹). امروزه ساموناد در دست یونانیهاست که بین قراجه‌آغاج ودیمتوقه قراردارد.

بود که آن بلا را برسر پدرش نازل کرد.[۲۸] وی پس از تصرف شهرهای ساحلی دریای سیاه که برادرش سلیمان به امپراتوری بیزانس داده بود و نیز تسلط بر تسالیا، اقدام به محاصرهٔ استانبول کرد (۸۱۴هق/۱۴۱۱م).[۲۹]

امپراتور بیزانس بامشاهدهٔ این احوال برای نجات شهر ازمحاصره، شاهزاده اورخان پسر امیرسلیمان راکه پس ازمرگ پدر به استانبول گریخته بود (و شاید نیز به عنوان گروگان در آنجا نگهداری می‌شد) به روملی فرستاد.[۳۰] شاهزاده اورخان در حوالی سلانیك وتسالیا باادعای حکمرانی شروع به فعالیت کرد وسلطان موسی نیز دست ازمحاصرهٔ استانبول کشید و شتابزده به حوالی سلانیك راند و بزودی اورخان را شکست داد. اورخان به قلعهٔ سلانیك گریخت و موسی چلبی سلانیك را محاصره کرد.[۳۱] پس ازاین حادثه، حلقهٔ محاصرهٔ استانبول تنگتر شد.

۲۸. «موسی چلبی افراد سرشناس تراکیا ومقدونیه وسایرولایات راکه باوی از در دوستی درآمده بودند جمع کرد و خطاب به آنان گفت، آن که تیمور را به حمله علیه ما وادار کرد کسی جز امپراتور بیزانس نبود. برادرم اینجا آمد وتراکیا وسایر شهرها راگرفت. او نه تنها جانب احترام پدرش را نگاه نداشت حتی می توانم بگویم که نیمه کافرهم شد؛ ازاین روی خداوند از اورویگردان شد وشمشیر پیامبر(ص) را به دست من سپرد. برادرم با دادن شهرهای مقدونیه وسلانیك که باعرق جبین پدرم فتح شده بود به بیزانسیها کاردرستی نکرد. من حتی تصمیم دارم اگرخدا خواست مادرشهرها، یعنی استانبول را، به یاری شما به تصرف درآورم (نقل ازدوکاس، چاپ بن، ص ۹۱، ترجمهٔ میرمیراوغلی).

۲۹. به نوشتهٔ مقریزی، موسی استانبول را درشعبان سال ۸۱۴هق/۱۴۱۱م محاصره کرده بود.

۳۰. بنا به نوشتهٔ عاشق پاشازاده (ص۸۳) پس ازمرگ امیرسلیمان یك پسرویك دختراو به استانبول فرار کرده بودند. اروج بیگ نیزبی آنکه اسم آنهارا ذکر کند همین نظریه را دارد (ص۳۹). اما به نظر بهشتی (ص۵۰)، نویسندهٔ تاج التواریخ (ج۱/ص۲۷۶)، منجم باشی (ج۳/ص۳۳۰) وسولاقزاده (ص۱۲۶) دوفرزند امیر سلیمان به عنوان گروگان درنزد امپراتوربیزانس بسر می‌بردند. فرانچس می نویسد که امپراتور، مأمورانی به آناطولی فرستاد تا اورخان پسر سلیمان را نزدش آوردند و وی را به حکومت روملی منصوب کرد. طی جنگی که بین اورخان و موسی درگرفت، اورخان دستگیر شد و به دستور موسی به چشمانش میل کشیدند (چاپ بن، ص۸۳). فرانچس این حادثه را باواقعهٔ دیگری اشتباه کرده است، به این معنی که اورخان برای باردوم به روملی اعزام می‌شود که درزمان محمدچلبی دستگیرشده، به دستور اوبه چشمانش میل می کشند.

۳۱. به نوشتهٔ هامر (ج۱/ص۱۵۷) موسی چلبی پس ازدفع فتنهٔ اورخان چلبی، استانبول رامحاصره کرد. هامراین نظریه را به استنادنوشتهٔ هال کوندیل (چاپ پاریس، ص ۸۴) بیان داشته است. شاهزاده اورخان درزمان عمویش محمد چلبی برای دومین بار به روملی اعزام شد. آقنجیهای حوالی قارین آباد درصدد برآمدند تاوی را به حکمرانی برگزینند. ازاین روی محمد چلبی آقنجیهارا تارومار کرد واورخان را بادستیاری للّه اش زغنوس در یانبولی دستگیرساخت و←

امپراتورمانوئل که همیشه ازقدرت خاندان عثمانی درهراس بود وهمواره‌قصد استفاده از مبارزهٔ قدرت بین شاهزادگان را داشت، با توجه به‌نیروی اندکی که در استانبول بود ازتصرف استانبول به‌دست موسی هراسناك شد؛ لذا به‌محمد چلبی که دربورسه بسرمی‌برد پیغام فرستاد و از او دعوت به‌عمل آورد. محمدچلبی، فضل‌الله قاضی‌گبزه را به‌عنوان ایلچی فرستاد و با مانوئل ملاقات کرد و به‌توافق رسیدند. به‌موجب این‌موافقتنامه محمدچلبی بعضی ازنقاط را به‌مانوئل داد. باز به‌موجب این توافق، نیروهای محمد باکشتیهایی که امپراتور فرستاده بود به‌آناطولی‌کاواقی رفتند[۳۲]؛ یا به‌نوشتهٔ دوکاس (ص ۹۵) محمدچلبی به‌همراه قوایش به‌اسکودار رفت وهنگامی که قصد گذشتن ازروملی را داشت باامپراتورملاقات کرد وقرار براین شد در صورتی که شکست خورد، امپراتور تسهیلات لازم را برای ورود او به‌استانبول فراهم کند.

محمد چلبی در سومین روز ورود خود به‌روملی درمحلی به‌نام اینجه‌قز[۳۳] با قوای موسی‌چلبی در گیرشد. این‌جنگ به‌شکست اوانجامید وزخمی‌شد[۳۴] وباحالی پریشان‌وتعدادکمی‌ازاطرافیانش‌به‌استانبول‌گریخت وباکشتیهای‌امپراتوربه‌آناطولی

←دستورداد به‌چشمانش میل‌کشیدند واورا ناگزیر ازاقامت دربورسه‌کرد. محمد چلبی‌عایدات چارداق‌کویی واقع درگیوه را برای امرارمعاش اواختصاص داد وخواهراورا به‌عقدازدواج یکی ازفرماندادان معروف خوددرآورد. اورخان چلبی درسال ۸۳۲هق/۱۴۲۸م از طاعون درگذشت . محمد چلبی هنگامی‌که به‌بورسه‌آمده بود ، باوی ملاقات‌کرد (عاشق پاشازاده، ص۸۴).

۳۲. «سلطان محمد چون در یوروس (حصاری است درآناطولی‌کاواقی‌که امروز نیز خرابه‌هایش به‌جای مانده است) مستقر شد تکفور [عنوان امپراتور بیزانس] استانبول‌کشتیها فرستادکه سلطان‌محمد را به‌روملی‌گذراندند...» (عاشق پاشازاده، ص۸۴).

۳۳. اینجه‌قز دهی است درشمال‌غربی چتالجه‌که دومین ایستگاه قطار بعد ازچتالجه‌است.

۳۴. طی جنگ اینجه‌قز نخست، جناحین لشکر موسی‌چلبی شکست خورد و نیروهای محمدچلبی به‌تعقیب آنان پرداختند . موسی چلبی هم‌که می‌دید جنگ را باخته است درصدد فرار برآمد؛ ولی نیروهای آقنجی‌که بااو بودند مانع ازآن شده، به‌محمد چلبی‌که باقوای اندکی در میدان نبرد مانده بود حمله بردند و او و اسبش را زخمی کردند . محمد چلبی به‌قصد پیوستن به‌سربازانش آهنگ بازگشت‌کرد، ولی این‌بار نیزراهش راسدکردند. محمدچلبی‌که سخت درمانده شده بود باقریب یکصد الی‌دویست سوارموفق ازفرار به‌استانبول شد (نشری، ص۴۹۲ـ۴۹۵).

گذشت (۸۱۴هق/۱۴۱۱م).[۳۵] علی‌رغم این موفقیت چون موسی‌چلبی بااطرافیان و امرایش رفتاری تند و خشن‌داشت‌امرای روملی‌ازاورویگردان شده، درانتظارفرصت مناسبی بودند. درهمان‌زمان فرمانداران مناطق مرزی صربستان ازجمله پاشایگیت و دیگرامرا که قبلاً به‌سبب کمك به‌امیرسلیمان‌ازسوی موسی چلبی‌زندانی شده،سپس مورد عفوقرارگرفته وبه‌محل‌فرمانداری سابق‌خویش برگشته‌بودندبااستفان‌لازارویچ علیه موسی چلبی متحد شدند. ناگفته نماند که موسی چلبی دراوایل‌حکمرانی‌خود (۱۴۱۰م)استفان را شکست داده و بعضی‌ازمناطق تحت‌تسلط اورا تصرف کرده‌بود؛ ازاین‌روی دسپوط صرب‌هم با موسی خصومت ودشمنی دیرینه داشت.

درسال ۸۱۵هق/۱۴۱۲م محمد چلبی با استفاده از درگیریهایی که موسی در نقاط دیگر پیدا کرده بود، وارد روملی شد واقدام به‌جنگ با برادر کرد، ولی باز موفق نشد.[۳۶]

محمد چلبی پس‌از دومین شکست باآگاهی ازاینکه امرای روملی مخالف موسی هستندپنهانی به‌آنان پیغام‌فرستاد وبتدریج همکاری‌آنان راجلب کرد.فی‌المثل پس‌ازتماس با اورنوس‌بیگ فرمانده معروف‌آقنجی و اخذ نیرو ازناصرالدین‌بیگ ذوالقدر، زن پدر خویش، ضمن گردآوردن لشکر، باکشتیهای امپراتور به‌روملی گذشت. جمعی از قوای روم را نیز به‌همراه داشت و اورنوس‌بیگ موافقت صربها

۳۵. طی جنگی که درشعبان سال (۸۱۴هق/۱۴۱۱م) بین‌سلطان‌محمد وبرادرش موسی‌درنزدیکی استانبول‌رخ‌داد، محمدچلبی‌شکست‌خورد (کتاب السلوك مقریزی). دربهجت‌التواریخ آمده‌است که سلطان‌محمد پس ازشکست به‌صربستان گریخت و ازآنجا به‌بورسه رفت، که منطبق با واقعیت نیست. مقریزی درشرح حوادث سال ۸۰۵هق می‌نویسد، «... دراین سنه امیرموسی‌بن عثمان بعضی ازشهرهای مسیحیان را ضبط کرد واسرای بسیاری‌گرفت. به‌هنگام بازگشت، وقتی‌دید که امپراتور،محمدچلبی را به‌روملی‌گذرانده است بینشان جنگ درگرفت و موسی از سوی امرایش‌مورد اهانت‌قرارگرفت.» برای اطلاعات بیشترمراجعه‌شود به‌تواریخ بیزانس وتاریخ نشری، ج۲/ص۵۰۰.

۳۶. «امپراتورکه از موسی چلبی دل پرخونی داشت با ینی‌چریهای روملی و افلاق قصد اوکرد. دروازه‌های استانبول را ساخت وپرداخت ومانع ازخروج مردم شهروعزیمت آنان به‌شهرهای دیگرشد؛ آنگاه ازموسی‌چلبی به‌سلطان محمد شکایت برد. سلطان محمدگفت: من‌بااو به‌جنگ می‌پردازم و تو نیزباید درکنار من بجنگی. امپراتورگفت: من پیر شده‌ام وقدرت محاربه ندارم، اماکسان بسیارهمراه تومی‌کنم. وآنگاه‌گروهی بسیار ازکفار را همراه اوکرد تا او را یاری‌کنند.» (تاریخ نشری، ص۶، ۵).

راهم برای همکاری با محمد چلبی جلب کرده بود.[۳۷] جزمحمدبیگ پسرمیخائیل و اوموربیگ پسرتیمورتاش‌پاشا از امرای معروف کسی در اطراف موسی‌باقی نمانده بود. محمدچلبی‌باتوجه‌به‌توصیه‌های اورنوس‌پاشا که طی‌نامه‌ای به‌اوهشدارداده‌بود، سخت محتاطانه عمل می‌کرد. محمد چلبی ابتدا بخشی از قوای موسی چلبی را به‌فرماندهی قراخلیل در ویزه شکست داد وسپس به‌ادرنه رفت. ولی از جانب مردم ادرنه به‌اوپیغام داده شد که تاپایان جنگ بین دو برادر، شهرتسلیم کسی نخواهدشد؛ هرکس‌دراین‌جنگ پیروزشد، شهررابه‌اوتسلیم خواهندکرد. محمد چلبی این‌شرط را پذیرفت وبیدرنگ به‌حوالی زاگره راند.[۳۸]

موسی‌چلبی که دریافته‌بود قادر به‌مقابله با لشکرمحمد چلبی نخواهدبودقصد عقب‌نشینی به‌بلغارستان شمالی‌راکرد. محمد چلبی که درامتداد ساحل دریای سیاه، ازجنوب بالکانها درحال پیشروی‌برای ملحق‌شدن به‌قوای متحدانش بود، درحوالی فیلبه به‌قوای موسی‌چلبی برخورد؛ ولی ازجنگ با اوخودداری‌کرد وبرای پیوستن به‌متحدانش، یعنی لازارویچ دسپوط صرب،امیرماکدونیا، پاشایگیت، براق‌بیگ،

۳۷. وقتی اورنوس‌بیگ دریافت‌که امرای موسی‌چلبی به‌خاطر تحقیرهایی‌که ازسوی اودیده‌اند از وی رویگردان شده‌اند، دعوت موسی‌چلبی را به‌بهانهٔ اینکه پیر شده است و چشمانش قادر به‌دیدن نیست اجابت نکرد وعذرخواست. موسی‌چلبی‌که این‌اظهارات را باورنکرده بود بار دیگروی را به‌حضورخواست. اورنوس درحالی‌که ازرفتارکوران تقلید می‌کرد به‌حضورموسی آمد وحتی‌گوشت قورباغه‌ای راکه موسی‌برای اوسرسفره نهاده بودخورد، وبه‌این‌ترتیب‌موسی راکوری وی باورآمد وبازگردانیدش. اورنوس‌بیگ نزدمحمدچلبی‌آمد وماجرا رابرای وی شرح داد (تاج‌التواریخ، ج۱/۲۵۷).

۳۸. دوکاس ماجرای جنگ بین محمد وموسی چلبی را چنین شرح می‌دهد، «محمدچلبی پس از دومین شکست ازموسی برای بارسوم دست‌به‌اقدام‌زد وهنگام ترك استانبول وعزیمت‌به‌ادرنه، نیروهای خودرا دوبخش‌کرد. بخشی را به‌حوالی ساحل دریای‌سیاه فرستاد وبابخش دیگری ازنیروهای خود به‌ادرنه حرکت‌کرد. موسی چلبی وقتی دریافت‌که لشکرمحمدچلبی‌دوبخش شده است، به‌تعقیب بخشی از لشکر اوکه به‌سواحل دریای سیاه اعزام شده بود پرداخت و به‌این‌ترتیب بین هر دو بخش لشکریان محمد چلبی‌گرفتارآمد وسربازانش به‌محمد چلبی پیوستند.» (چاپ بن، ص۹۶). فرانچس نیزضمن بیان این‌مطلب‌که محمدچلبی دوبارمغلوب موسی شده بود، می‌افزایدکه وی برای بارسوم به‌یاری امپراتوربیزانس‌وصرب وبلغار و نیز با جلب همکاری امرای موسی چلبی وی را شکست داد. در تاریخ هال‌کوندیل هم اطلاعات مفصلی درزمینهٔ جنگ محمدوموسی چلبی وجوددارد (چاپ پاریس، ص۸۶-۹۰). مقریزی هم‌چون فرانچس می‌نویسدکه محمدچلبی سه‌بارطی سالهای ۸۱۴، ۸۱۵ و۸۱۶ه‍ق به‌روملی گذشت (نسخهٔ موجود درکتابخانهٔ ایاصوفیه، شمارهٔ ۳۳۷۶).

سنان‌بیگ امیر ترحاله وغازی اورنوس امرای ترک که به‌او پناهنده شده‌بودند به‌سوی نیش رفت وپس‌ازپیوستن به‌قوای آنان خودرا به‌موسی‌چلبی که درحال عقب‌نشینی به‌سوی طونه بود رسانید ووی را ناگزیرازجنگ کرد.

درجنگی که بین دوبرادر درمحلی‌به‌نام چاموزلی‌دربند نزدیکی قصبهٔ‌ساماکو واقع در جنوب صوفیه رخ‌داد، باآنکه موسی چلبی شجاعانه جنگید، ولی به‌سبب کمی تعداد نیروهایش شکست خورد و زخمی شد و گریخت؛ اما به‌هنگام فرار، اسبش در شالیزاری غلتید. بایزید پاشا، یاخشی‌بیگ و براق‌بیگ که درتعقیب او بودند سررسیده، دستگیرش کردند و دستهایش را بستند. دراین اثنا بالته‌اوغلی از پشت‌سررسیدودرحالی که فریاد می‌زدچه‌برسر امیرسلیمان آوردی، وی‌را خفه کرد.[۳۹] موسی دربورسه ودرجوارپدرش به‌خاك سپرده‌شده‌است (ربیع‌الاول‌۸۱۶هق/تموز ۱۴۱۳م).[۴۰]

مدت حکمرانی موسی چلبی درروملی کمترازسه‌سال‌بود.[۴۱] سکه‌هایی که در سال ۸۱۳هق/۱۴۱۰م، یعنی سال آغاز حکمرانی‌اش، ضرب شده بود،درکاتالوگ

۳۹. بنا به‌نوشتهٔ نشری (ص۵۱۴) وعاشق‌پاشازاده (ص۸۴) موسی‌چلبی به‌هنگام فرار در باتلاقی می‌افتد وتوسط غلامش به‌نام ساروجه دستگیر و به‌نزد سلطان محمد برده می‌شود وعصر همان روز در چادر خفه‌اش می‌کنند. دوکاس مورخ رومی در اثرخود (چاپ بن، ص۹۶) دراین‌باره می‌نویسدکه پس‌ازشکست موسی وفراراو، یکی ازفرماندهان محمدچلبی به‌تعقیبش می‌پردازد که به‌دست موسی‌چلبی کشته می‌شود. یکی ازغلامان این فرمانده که ازپشت‌سراومی‌آمده است باشمشیردست راست موسی را قطع می‌کند واورا بااسبش به‌سوی باتلاق می‌راند. به‌سبب‌خون فراوانی‌که ازموسی رفته بود، بیحال‌شده، ازاسب به‌زیرمی‌افتد. غلام فرمانده مقتول‌بیدرنگ نزد محمدچلبی رفته، ماجرای‌کشته شدن اربابش ومجروح شدن موسی را به‌او خبر می‌دهد. افرادی‌که به‌دستورمحمدچلبی برای‌آوردن اورفته‌بودند وی را مرده می‌یابند. محمدبادیدن جسد برادر شروع به‌گریستن کرده، فرمان می‌دهد وی را دربورسه کنار پدر دفن کنند.

۴۰. البته موسی چلبی را باموسی پسر دیگر یلدرم بایزیدکه به‌هنگام حیات پدر در مقبرهٔ مراد خداوندگار به‌خاك سپرده‌شده‌بودنباید اشتباه کرد (مراجعه شود به‌نشریهٔ اوقاف، ج۲/ص۴۰۹، سند منتشرشده توسط مرحوم‌کامل‌کپه‌جی تحت عنوان «دوپسر یلدرم به‌نام موسی»).

۴۱. بهشتی مدت حکمرانی موسی‌را دوسال وهفت ماه وبیست روز نوشته است (ص۴۹). نشری و شکرالله نیز همین نظر را ذکرکرده‌اند ؛ ولی به‌نظر صاحب تاج‌التواریخ (ج۱، ص۲۷۳) و لطفی‌پاشا (ص۶۸) مدت حکمرانی اوسه‌سال ونیم بوده است. نشری (ج۲،ص۵۱۶) آغاز حکمرانی محمدچلبی‌را، که توانست وحدت دولت عثمانی را تأمین‌کند، دوم جمادی‌الاول‌سال ۸۱۶هق قیدکرده است.

سکه‌ها نگهداری می‌شود.[۴۲]

شاهرخ میرزا پسرتیمور که ازقتل موسی چلبی باخبرشده بود در ذی‌الحجهٔ سال۸۱۸هق طی نامه‌ای به‌محمد چلبی، که از وی متابعت می کرد، اورا به‌خاطرقتل برادرموردمؤاخذه‌قرارداد. محمدچلبی نیزدرپاسخ‌به‌پسر تیمور نوشت که او نمی‌تواند درحکومت شریکی‌داشته‌باشد؛ چرا که این مسأله به‌دشمنان‌فرصت وامکان‌می‌بخشد، وازدست‌رفتن حوالی سلانیك دلیل محکمی براین مدعاست.[۴۳] جنیدبیگ فرماندار اوخری وامیرسابق آیدین با استفاده‌ازجنگهایی که بین دوبرادردرگرفته‌بود به‌کشور خویش بازگشت و فرمانداری راکه ازسوی امیرسلیمان منصوب شده بودکشت و آیاسلوق‌را به‌تصرف درآورد (۸۱۲هق/۱۴۰۹م).

۴۲. زیره‌چك می‌نویسدکه دراین نبرد، موسی‌چلبی باشجاعت فوق‌العاده‌ای جنگید، ولی ازناحیهٔ دنده‌ها به‌دست ژرژ (یورگی) زخم‌برداشت واقدام به‌فرارکرد. وقتی به‌لب‌آب‌رسید ازپشت‌سر رسیدند وخفه‌اش کردند. عاشق‌پاشازاده می‌نویسدکه هنگام جنگ بجزقوای آقنجی، کسی در کنارموسی چلبی نمانده بود. وی طی جنگ ساماکو شکست خورد وبه‌هنگام فرار، اسبش‌در گل فرو رفت. غلامش به‌نام ترزی ساریجه اسب اورا پی‌کرد ودستگیرش ساخت واو را نزد محمدچلبی برد. غروب آن‌روز وی‌را درچادرخفه‌کردند وجسدش برای دفن‌درکنارپدربزرگش (منظور باید پدرش باشد) به‌بورسه فرستاده شد (ص۸۴).

۴۳. منشآت فریدون بیگ، ج۱/ ص۱۴۳.

فصل ۱۳

ایجاد وحدت در ادارهٔ امور دولت عثمانی

دوران محمد اول

محمد چلبی زمانی موفق شد دولت عثمانی را تحت ادارهٔ واحدی درآورد که این دولت پس‌ازجنگ آنکارا سرزمینهای بسیاری‌را، بویژه درآناطولی، ازدست داده‌بود. درروملی ازاستانبول تاسیلیوری و بخش مهمی‌ازسواحل روملی‌دریای‌سیاه وسپس‌سلانیك ویونان شمالی ودرمناطق‌آناطولی، کارتال و پندیك وگبزه به‌بیزانس واگذارشده‌بود.[1]

بخش دیگری ازاراضی‌آناطولی چون چانقری، طوسیه وپلاقونیهٔ غربی‌نیز توسط تیمور به اسفندیاریان داده‌شده بود. همهٔ سرزمینهای صاروخانیان، آیدینیان، منشتاییان، حمیدایلی، تکه‌جیل به‌استثنای انطالیه وقلمروگرمیانیان وقرامانیان ازدست

۱. امپراتور مانوئل وقتی‌که دریافت محمدچلبی به‌تنهایی ادارهٔ امور را در دست‌گرفته است فرستاده‌ای نزداوکسیل داشت وازاوخواست تااراضی‌ای راکه هنگام‌اقامت دراستانبول وعده کرده بود، تسلیم امپراتوری بیزانس‌کند. محمدچلبی (با توجه به‌اینکه امپراتور، موسی‌چلبی راکه امیرسلیمان نزد اوگذاشته بود به‌محمد تسلیم‌کرده بود) این فرستاده را با خوشرویی پذیرفت وتمام قلاع ساحل دریای سیاه، کلیهٔ اراضی موجود در تسالیا ودژهای ساحل دریای مرمره را به‌امپراتور واگذارکرد (دوکاس، چاپ بن، ص۹۷).

دولت عثمانی خارج شد و تیمور آن‌را به‌صاحبان اصلی‌اش پس‌داد. حتی بجز این سرزمینها بعضی‌ازشهرها وقصبات اصلی عثمانیها نیز چون بگ‌پازاری، سیوری‌حصار وقیصریه به‌رسم احسان وبخشش به‌قرامانیان داده‌شد.

هنگامی که محمدچلبی دراماسیه‌بود به‌سبب تزلزل قدرت دولت‌پس‌ازجنگ آنکارا ناگزیرشد که درحوالی صامصون، نیکسار، طوقات وسیواس با امرای‌محلی ترکمن چون قرا دولتشاه، قباداوغلی، اینال‌اوغلی، گوزلراوغلی، کوپك اوغلی، ساوجی اوغلی و بایزیدبیگ داماد قاضی برهان‌الدین به‌جنگ بپردازد، که درنتیجه توانست بعضی ازآنهاراکشته، بعضی رانیز وادار به‌اطاعت ازخود سازد و اوضاع آن مناطق‌راسروسامان‌بخشد. ازاین‌روی‌سراسرمناطق مهمی چون سیواس، طوقات، اماسیه، چوروم، آنکارا، اسکی‌شهر، قوجاایلی، بورسه و بالیکسری دراختیار دولت عثمانی قرار گرفت و محمد چلبی طی حکومت کوتاه‌مدتش توانست کلیهٔ قلمرو صاروخانیان وبخشی ازسرزمینهای آیدینیان را به‌تصرف درآورد و منتشاییان را نیز وادار به‌فرمانبرداری ازخود کند.

هنگامی که موسی‌چلبی در روملی به‌حکومت رسید اراضی حوالی استانبول ودریای سیاه و نیز بخش ساحلی دریای مرمرهٔ روملی وتسالیاراکه توسط برادرش امیرسلیمان به‌امپراتوری بیزانس واگذار شده بود پس‌گرفت. محمد چلبی پس‌از رسیدن به‌حکومت، طبق موافقتنامهٔ فی‌مابین این‌اراضی‌را به‌امپراتور بیزانس‌داد[۲] و به‌سبب کمکی که صربستان درآخرین جنگ با برادرش درحق او کرده بود اراضی تصرف شده توسط موسی‌چلبی‌را به‌صربستان واگذاشت.

بنابه‌نوشتهٔ منابع تاریخی به‌دنبال حادثهٔ موسی‌چلبی، واقعهٔ اورخان‌چلبی‌پسر امیرسلیمان رخ‌داد که درزمان حیات‌پدربه‌عنوان گروگان دردربارامپراتوری‌بیزانس بسرمی‌برد. امپراتوربه‌منظوررعایت پیمانی که با محمد چلبی داشت اورخان را از استانبول اخراج کرد و او نیز برای رفتن به‌افلاق وارد روملی شد و درحوالی قارین آباد به‌تشویق آقنجیهایی که دراطرافش‌جمع کرده‌بود به‌فعالیت پرداخت؛ لکن توسط‌محمدچلبی دستگیرشد. محمدازکشتن‌اوخودداری کرد، ولی به‌چشمانش‌میل

۲. دوکاس (ترجمهٔ میرمیراوغلی)، ص۹۷.

کشید ودربورسه مقیمش کرد.

به‌نظرمی‌رسد خودداری محمد ازکشتن اورخان بـه‌توصیهٔ امپراتور بیزانس بود؛ چراکه اورخان نزد او به‌عنوان گروگان بسرمی‌برد و امپراتور ازوی خواسته بود تا ازکشتن برادرزاده‌اش خودداری کند. ازطرفی، گردآمدن آقنجیها دراطراف اورخان به‌خاطرحمایت ازاوبوده‌است، والااگر اورخان علیه عمویش سر به‌شورش و عصیان بـرداشته بود بیشك بـه‌دستور اوکشته می‌شد. دوکاس می‌نویسد از دوپسر بایزیدکه نزد امپراتورگروگان بودندآن‌که بزرگتر بود (سلیمان) به‌اتفاق‌خواهرش فاطمه‌آزاد شد ودر بورسه اقامت‌گزید (دوکاس، چاپ‌بن،ص۹۸).

بـه‌مناسبت اعلام سلطنت محمد چلبی در ادرنـه ازسوی جمهـوری راغـوزه (دوبروونیك)، دسپوط صرب، پرنس‌افلاق، دوك یانیه،اسقف‌لاکه‌دومونیه و پرنس آخائیا نمایندگانی جهت عرض تبریك اعزام شدند ونمایندگان جنوا و ونیز وسایر دولی‌که بـا عثمانی رابطـه داشتند مراتب دوستی دولت متبوع خویش را اعلام و معاهدات تجاری را تجدیدکردند.

درمنابع تاریخی آمده‌است که محمدچلبی پس‌ازرسیدن به‌حکومت،علی‌رغم نوشتهٔ منابع ترك، محمدبیگ راکه‌ازطرف موسی‌چلبی به‌مقام بیگلربیگی‌منصوب شده‌بود درقلعهٔ طوقات زندانی نکرد بلکه چون اورجل بانفوذی بود ازوجودش در «دیوان» استفاده‌کرد و شیخ بدرالدین محمود پسر قاضی سماونه را درازنیق مجبور به‌اقامت‌کرد، ولی به‌سبب مراتب فضل‌وکمالی‌که داشت برایش مـاهانه هزارآقچه مقرری تعیین‌کرد؛ حال‌آنکه محمدبیگ پسرمیخائیل‌که قبلاً درنهان ازمحمدچلبی طرفداری می‌کرد زندانی نشد وهمان‌طوری‌که‌گفتیم‌جزء امرای بانفوذ دربار درآمد و اگر بعدها زندانی شد به‌خاطر این بودکـه محمد چلبی تصور می‌کرد او نیز در عصیان شیخ بدرالدین (۱۴۲۰م) دست داشته‌است.[۳]

۳. برای‌کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به‌مقاله‌ای‌کـه تحت عنوان «چـرا میخائیل‌اوغلی محمدبیگ ازطرف‌محمدچلبی درقلعهٔ طوقات زندانی‌نشد؟» در بولتن‌انجمن‌تاریخ‌ترك (ج۲۱/ ص۸۱، سال ۱۹۵۷) چاپ شده است، مراجعه کنید.

فعالیت در آناطولی

پس‌ازجنگ آنکارا شیرازهٔ نظم داخل کشور ازهم گسسته‌بود وحکمران عثمانی که‌ناگزیراز ترمیم واصلاح اوضاع آشفتهٔ مملکت بود ایجاد روابط دوستانه با دول مسلمان و مسیحی را در رأس برنامهٔ خویش قرارداد، به‌طوری که وقتی نمایندگان پرنسهای بالکان و موره و سایر کشورهای بیگانه جهت تبریك سلطنت به‌حضورش رفتند، وی ضمن تذکر این مسأله‌که خواهان صلح است ، معاهداتی نیز باآنان منعقد ساخت.

علی‌رغم حس صلح‌دوستی محمدچلبی، محمدبیگ قرامانی دست‌ازتحریکات برنداشت. اودر آغازجنگ‌قدرت بین‌شاهزادگان‌عثمانی، نخست‌جانب محمدچلبی راگرفت وباوی علیه سلیمان چلبی متحد شد. بعدها‌که با ایجاد درگیری بین‌محمد وموسی‌چلبی در روملی،آناطولی مدتی‌ازنیروهای عثمانی خالی‌ماند، وی‌بااستفاده از این فرصت بیدرنگ به‌سرزمینهای عثمانی حمله‌ور شد و ضمن اشغال قلمرو یعقوب‌بیگ امیر گرمیان[۴] ومتحد محمد چلبی[۵]، سال‌بعد تا بورسه پیش رفت وقلعهٔ آن‌رادرمحاصره گرفت وشهررا غارت‌کرد وبه‌قصد انتقام از دایی‌اش یلدرم بایزید، گوراورا مورد بی‌حرمتی قرارداد.[۶]

امیرقرامان برای تصرف قلعهٔ بورسه سخت کوشید ، ولی حاجی عیوض‌پاشا محافظ قلعه سی‌ویك روز تمام بشدت از قلعه دفاع کرد. در اثنای محاصره، وقتی از غلبهٔ محمد برموسی چلبی و کشته شدن او وبردن جسدش به‌بورسه‌آگاه شد، شخصاً به‌بورسه رفت و پس ازآنکه جسد موسی را دید و شناسایی کرد ، بیدرنگ شهر را

۴. مقریزی در بیان حوادث سال ۸۱۳ه‍ق می‌نویسدکه امیرگرمیان داماد امیرقرامان بود. وی به‌پدرزن خویش خیانت کرد وازاین‌روی امیرقرامان پس ازمحاصرهٔ قلمرو گرمیانیان آنجا را به‌آتش کشید (کتاب السلوك).

۵. مقریزی می‌نویسدکه محمدبیگ قرامانی درسال ۸۱۴ه‍ق/۱۴۱۱م نیرو جمع کرد و سراسر خاك‌گرمیانیان را به‌تصرف درآورد. که این مسأله درنوشتهٔ وقفنامهٔ سنگی یعقوب‌بیگ امیر گرمیان نیزمنعکس است.

۶. دوکاس (چاپ بن، ص۱۵۳) می‌نویسدکه امیرقرامان با نبش‌قبر بایزید استخوانهای او را بیرون‌آورد وآتش زد.

به‌آتش کشید ودرصدد بازگشت برآمد؛ لکن از آنجایی که تمامی گذرگاههای مسیر گرمیانیان توسط نیروهای عثمانی‌مسدود شده بود، بادورزدن کرماستی، عقب‌نشینی کرد.[۷] حاجی عیوض‌پاشا پسربایزید اخی (اهل طوقات) که ازاماسیه به‌همراه محمد چلبی آمده بود سی‌ویك روزازقلعهٔ بورسه دفاع کرد. حتی باآنکه زخمی شده بود، اهمیتی نداد ودرهمان حال به‌دفاع از قلعه ادامه داد.

محمدچلبی پس ازرسیدن به‌حکومت، پسربزرگش مرادراکه هنوزهفت سال بیشتر نداشت به‌عنوان فرماندار اماسیه برگزید[۸] و بیچراوغلی حمزه‌بیگ را در مقام للهٔشاهزاده نزد اوفرستاد.

تصرف ازمیر

محمدچلبی پس ازآنکه اوضاع حوالی‌روملی را سروسامان بخشید، به‌سبب حادثهٔ امیر قرامان بیدرنگ به‌آناطولی رفت و نخستین اقدامش حمله به‌جنیدبیگ امیرآیدین بود[۹]؛ زیرا جنیدبیگ پس ازگریختن از اوخری به‌ازمیر رفت و پس از کشتن والی‌آیدین‌ایلی که از طرف عثمانیها به‌این سمت منصوب‌شده بود، آیاسلوق را به‌تصرف درآورد وحکومت آیدینیان را ازنو احیاکرد. محمدچلبی به‌جنیدبیگ پیغام فرستادکه بیدرنگ اراضی‌ای راکه تصرف کرده است به‌او تسلیم‌کند؛ ولی جنید پاسخی به‌این پیغام نداد و به‌مستحکم‌کردن مواضعی که تصرف کرده بود، پرداخت. محمد چلبی نخست چندرلی را تصرف کرد وپس از تسخیرقلاح منه‌من، قیه‌جك ونیف (کمال‌پاشا) به‌سوی ازمیر حرکت کرد و آنجا را در محاصره گرفت. جنید، همسر ومادر و کودکانش‌را در ازمیر رهاکرده وگریخته بود.

۷. مقریزی ضمن شرح وقایع‌سال ۸۱۶هق/۱۴۱۳م درکتاب السلوك می‌نویسدکه امیر قرامان به‌بورسه‌رفت وشهررا غارت‌کرد وقلعه را درمحاصره‌گرفت ودرست درلحظاتی که‌آن راتصرف می‌کرد باشنیدن خبرقتل امیرموسی چلبی به‌کشورش بازگشت.

۸. کتاب‌السلوك (کتابخانهٔ ایاصوفیه)، ج۴، وقایع سال ۸۱۳هق.

۹. بنابه‌نوشتهٔ تواریخ عثمانی، بامغلوب شدن محمدچلبی در جنگ اینجه‌قز درمقابله با موسی چلبی، جنیدبیگ ازفرمان‌محمد سرپیچی کرد وبه‌فعالیتهای تجاوزگرانه پرداخت.ازاین‌روی محمدچلبی بیدرنگ به‌ازمیرلشکرکشید وجنید استدعای عفوکرد ومحمدچلبی‌اورا موردعفو قرارداد، که به‌نظرمنابع‌عثمانی این حادثه پیش ازپایان‌کار موسی‌چلبی رخ داده بود.

محمدچلبی ازخشکی ازمیررا محاصره کرد و ناوگانهای شوالیه‌های رودس و نیز امرای میدیللی، ساقیز ومنتشا که به‌جنید اعتمادنداشتند از راه دریا ازمیر را در محاصره گرفتند. سرانجام‌پس‌ازده روزمحاصره، خانوادهٔ جنید قلعه را تسلیم کردند. محمدچلبی بخش‌اعظمی ازحصارهای ازمیررا باخاك یکسان کرد و گذشته ازآن‌قلعهٔ بسیار بزرگی راکه توسط شوالیه‌های رودس درآنجا درحال احداث بود وکاربنای آن تانیمه رسیده بود یکشبه خراب کرد.

استاد اعظم شوالیه‌های رودس که درآن ایام در ازمیربود ، نزد محمد چلبی رفت وضمن اعتراض شدید به‌تخریب قلعه، تهدیدکردکه اگر چنانچه اجازهٔ تجدید بنای قلعه را ندهد بین پاپ ودولت عثمانی‌جنگ اجتناب‌ناپذیرخواهدبود و ناوگان پاپ بخش‌اعظمی ازسرزمینهای عثمانی را باخاك یکسان خواهدکرد.

محمدچلبی پس ازآنکه باآرامش وخونسردی تمامی این سخنان تهدیدآمیز راگوش کرد اظهارداشت که وی سعی دارد باهمه‌عادلانه رفتار کند، اماآن قلعه‌مأمنی برای دزدان دریایی به‌شمار می‌رفت که می‌توانست برای مسلمانان نواحی اطرافش منبع ضرر و مزاحمت باشد . تخریب قلعه و رفع‌آن مشکل به‌اصرار مردم ناحیه صورت‌گرفته است وچنانچه وی اجازهٔ ساختن قلعه را بدهد به‌عملی دست زده که بمراتب‌ازکار تیمور زشت‌تر و نارواتر است. وافزود: «معهذا برای‌آنکه هم نظر تو تأمین شود و هم رضایت ترکها جلب شود من در مرزهای‌کاریه (مغله) و کیلیکیا (انطالیهٔ غربی) به‌توزمین می‌دهیم. توبروآنجا قلعه بساز.» استاد اعظم اظهار داشت که‌آن نواحی درتصاحب منتشاییها است. محمد چلبی باتذکر این نکته‌که منتشاییها تحت نفوذ وی هستند مسأله را حل‌کرد، و استاد اعظم دستور داد تا درهالیکارناس، که امروز به‌بودروم معروف است، قلعهٔ پترونیون را احداث‌کردند.

جنید بنا به‌خواهش مادرش مورد عفو قرارگرفت و سوگند خوردکه ضمن پذیرفتن حاکمیت دولت عثمانی تاپایان عمرنسبت به‌آن دولت وفادار بماند. سلطان محمد قلمرو جنید را به‌الکساندر پسر سلطان بلغارستان‌که مسلمان شده بود واگذار کرد. الکساندر قبلاً ازسوی بایزید اول والی صامصون شده‌بود. جنید نیزدر روملی به‌فرمانداری نیکبولی منصوب شد (۱۴۱۴م).[۱۰] باتصرف سواحل‌اژه توسط عثمانیها

۱۰. تلخیص ازدوکاس (چاپ بن)، ص۱۰۳ــ۱۰۸ و۱۱۵.

فوچه، میدیللی‌وساقیز که تابع جنوا بودند حاکمیت دولت عثمانی‌وپرداخت خراج سالانه به‌آن دولت را پذیرفتند.

جنگ قرامان

پس از حوادثی که شرح آن گذشت قوای عثمانی به‌سوی قلعهٔ قرامانیان به‌حرکت درآمد. قوای یعقوب‌بیگ‌امیر گرمیان و نیز اسفندیاربیگ امیراسفندیاری به‌عنوان نیروهای کمکی همراه قوای عثمانی‌بود. فرماندهی قوای اعزامی‌اسفندیار بیگ را پسرش قاسم‌بیگ به‌عهده داشت.

نیروهای‌عثمانی‌بی‌آنکه بامقاومتی‌روبروشوند‌آق‌شهر، سعیدایلی‌بگ‌شهری، سیدی‌شهری و اوتلوق‌حصاری را به‌تصرف درآوردند. قونیه نیزمحاصره شد، ولی به‌سبب بارندگی‌شدید، قوای عثمانی‌متحمل خسارات بسیاری‌شد ونتوانست‌پیشروی کند؛ لذا بامحمدبیگ قرامانی پیمان صلح بسته شد (۸۱۷هق/۱۴۱۴م).[۱۱]

پس ازعقد پیمان صلح، محمدچلبی به‌حوالی جانیق رفت. سال دیگرهنگامی که وی درگیرجنگ جانیق بود محمدبیگ قرامانی که از ضایعات قوای عثمانی در جریان‌محاصرهٔ قونیه جسارت یافته بود به‌اراضی عثمانی حمله‌کرد ومحمد چلبی از این اقدام امیرقرامان آنچنان خشمگین شدکه تا مدتی در یك حالت بحران عصبی بسرمی‌برد. باری، در جنگی که نزدیك قونیه رخ داد امیرقرامان مغلوب شد و به‌تاش‌ایلی گریخت و پسرش مصطفی‌بیگ را به‌جای خود در قونیه‌گذاشت. با تدابیر بایزیدپاشا وزیر اعظم، محمدبیگ قرامانی مورد عفو قرارگرفت و به‌همراه پسرش مصطفی به‌قرارگاه عثمانی‌آمد. محمدبیگ این‌بار ناگزیر از معاهده‌ای شدکه شرایطش از شرایط پیمان پیشین بسی سنگین‌تر بود. به‌موجب این پیمان

۱۱. در کتاب‌السلوك جزء وقایع سال۸۱۷هق‌آمده است درجنگی‌که بین پادشاه عثمانی‌وحکمران قرامان رخ‌داد، امیرقرامان شکست‌خورد وبه‌تنهایی موفق به‌فرارشد. سال‌وقوع جنگ‌قرامان در تقویم‌کتابخانهٔ نور عثمانیه ۸۱۷ و در یکی از تقویمهای نشر پروفسور عثمان توران (ص۲۵) سال ۸۱۸ ودرتقویم دیگرش (ص۵۶) سال ۸۱۹هق قیدشده است. مقریزی این جنگ را جزء وقایع سال ۸۲۰هق/۱۴۱۷م‌آورده است. به‌نوشتهٔ او، محمدچلبی سه‌بارعلیه امیرقرامان دست به‌جنگ زد. درتقویم نجومی، سال‌وقوع جنگ قرامان ۸۱۹هق/۱۴۱۶م قید شده است.

بگ‌پازاری، سیوری‌حصار، آق‌شهر، یالواچ، بگ‌شهری و سیدی شهری که توسط تیموردراختیارقرامانیان‌قرارگرفته‌بود به‌صاحب‌پیشین آن، یعنی‌دولت‌عثمانی، واگذار شد.[12] بازبه‌موجب این معاهده امیرقرامان متعهد شدکه درصورت لزوم سرباز مورد نیاز عثمانیها را تأمین کند (۸۱۸ه‌ق/۱۴۱۵م).[13] به‌سبب این خدمت، بایزیدپاشا بجزمقام صدراعظمی، عنوان بیگلربیگی را نیز به‌خود اختصاص داد.

جنگ دریایی با ونیز

قدرت و فعالیت دریایی عثمانیها در اواسط قرن چهاردهم و در زمان سلطان بایزید باتصرف قلمرو صاروخانیان، آیدینیان ومنتشاییان و تسلط بر دریای اژه اندك اندك رو به‌گسترش نهاد. در زمان این پادشاه با تأسیس یك کارگاه کشتی‌سازی در گلیبولی‌نخستین‌گام برای فعالیتهای دریانوردی برداشته شد. باتصرف سواحل‌دریای اژه، اندك‌اندك‌کشتیهای ترك به‌فعالیت پرداختند ودردریای مرمره نیزحرکات دریایی نسبتاً قابل توجهی صورت گرفت. باآنکه فعالیت دریایی عثمانیها درمقایسه باقدرت دریایی ونیز که حاکم مطلق دریای مرمره بود حرکتی ناچیزواندك به‌شمارمی‌رفت، ولی بازهم درتنگناها تاحدی می‌توانست مشکل‌گشا باشد.

به‌سبب اقدامات خصمانهٔ‌کشتیهای یکی‌ازاصیلزادگان ونیزی به‌نام پیترو زنو حاکم جزیرهٔ‌آندروس ازجملهٔ جزایر مجمع‌الجزایر سیکلاد دریای مدیترانه که‌تابع ونیز بود علیه‌کشتیهای تجاری عثمانی، درسال۱۴۱۵م ناوگانی مرکب ازسی‌کشتی

۱۲. دربعضی ازمنابع، بین این شهرها ازنیکده هم نام برده شده است.

۱۳. مقریزی درکتاب‌السلوك نیزهمین تاریخ‌را قیدکرده است. اودراین‌باره می‌نویسد: «... محمد گورشجی (کشتی‌گیر) پسرخنکار ابویزید (سلطان بایزید) سلطان روم به‌قصد محمدبیگ‌بن قرامان وارد سرزمین قسطمونیه شد و اعیان دولت قرامان اوغلی (محمدبیگ) به‌جانب گورشجی رفتند و به‌او پیوستند. عثمان‌اوغلی (پسر عثمان = محمد چلبی) بسیاری از بلاد قرامان‌اوغلی را ضبط کرد و قرامان‌اوغلی به‌بلاد وارساق‌گریخت و درآنجا پنهان شد.» در تقویمهای نجومی سال رخداد جنگ قرامان سال ۸۱۷، ۸۱۸ و ۸۱۹ه‌ق/۱۴۱۴، ۱۴۱۵ و ۱۴۱۶م قید شده است (تقویم نجومی نور عثمانیه، تقویم نشر عثمان توران و تقویم منتشر شده ازسوی مؤسسهٔ تاریخ ترك، ص۲۵ و۲۶).

جنگی که در بندر گلیبولی ساخته شده بود به‌فرماندهی چالی بیگ به‌دریای مدیترانه اعزام شد. باآنکه مجمع‌الجزایر کیکلاد تابع ونیز بود ولی در عهدنامهٔ منعقده بین ونیز و دولت عثمانی مورد بحث قرار نگرفت، که عمل خصمانهٔ حاکم جزیرهٔ آندروس علیه کشتیهای عثمانی، خود مؤید این امر است. آندروس جزیره‌ای ازمجمع‌الجزایر کیکلاد بود.[۱۴]

ناوگان عثمانیها که از گلیبولی به‌حرکت درآمده بود به‌جزایر آندروس، پاروس و میلوس رفت. چالی بیگ پس از به‌اسارت گرفتن بسیاری از ساکنان جزایر مذکور و وارد کردن خسارت و حمله به کشتیهای تجاری ونیز، بازگشت.

یک‌سال پس از این حادثه دولت ونیز ده کشتی جنگی پارویی آماده کرد و در اختیار پیترو لوردانو قرارداد. پیترو به‌همراهی این ده کشتی به‌جزایر آغریبوز، گریت وسیکلاد سرزد وهشت کشتی‌جنگی دیگرنیز برتعداد کشتیهای خود افزود و از بغاز گذشت و به‌حوالی لاپسکی رسید. ناوگان ترک که در گلیبولی لنگرانداخته‌بود، آمادهٔ حرکت بود. از طرف سنا دستور اکید به‌لوردانو صادر شده بود تازمانی که از سوی ترکها حمله‌ای صورت نگرفته است، دست به‌عمل تهاجمی نزند؛ زیرا شهرهای ساحلی‌دریای ایونی‌ین مجاور خاک عثمانی بود و ونیزمایل نبود این‌شهرها درمعرض حملهٔ ترکها قرارگیرد.

ناوگان ونیزبرای ضبط یک کشتی کوچک که تصورمی‌شد کشتی ترک باشد و از طرف استانبول می‌آمد یک کشتی جنگی فرستاد وناوگان عثمانی نیز به‌تصور اینکه کشتی‌ازآن ترکهاست یک رزمناو برای محافظت ازآن اعزام داشت؛ درصورتی که کشتی مزبور از کشتیهای جزیرهٔ میدیللی بود واز استانبول به‌قصد میدیللی حرکت کرده‌بود. هنگامی که‌ناوگان ونیز مشاهده کرد کلیهٔ کشتیهای ناوگان‌عثمانی به‌حرکت درآمدند دست به‌حمله زد. در جنگی که بین جزیرهٔ مرمره و گلیبولی رخ داد[۱۵]،

۱۴. دوکاس (چاپ بن) درصفحهٔ ۱۰۹، علت‌حملهٔ ناوگان عثمانی به‌مجمع‌الجزایر کیکلاد (ناکسوس وآندروس) را ذکر نکرده است.

۱۵. فرانچس‌می‌نویسد که این‌جنگ دریایی بین‌جزیرهٔ مرمره وگلیبولی رخ‌داد (چاپ بن، ص۹۰). به‌نوشتهٔ مقریزی طی جنگی که به‌سال ۸۱۹هق/۱۴۱۶م بین عثمانیها واروپاییها درگرفت عثمانیها دوازده کشتی ازدست دادند وحدود چهارهزار نفر ازمسلمانان کشته شدند. ←

ونیزیها به کشتی حامل آمیرال چالی بیگ حمله بردند (مائیس ۱۴۱۶م). چالی بیگ بهشهادت رسید.[۱۶] آنگاه ناوگان ونیز بهسایر کشتیهای ترك حمله برد وناوگان عثمانی شکست خورد. در اثنای جنگ، لوردانو آمیرال ونیزی هم ازناحیهٔ چشم ودست زخمی شد وبهبوزجه آطه عقب نشست. ونیزیها پیش ازعقب‌نشینی کلیهٔ ملوانان ترك ومسیحی ناوگان عثمانی را بهقتل رساندند؛ ولی از کشتن ملوانانی که در آن کشتیها به کار اجباری گمارده شده بودند خودداری کردند و آنان را بهجزایر گریت، آغریبوز و ونیز فرستادند.

لوردانو سال بعد نیز باز وارد تنگهٔ چناق‌قلعه شد و قلعه‌ای را که در لاپسکی بهدستور امیر سلیمان ساخته شده بود زیر آتش توپخانه قرار داد؛ اما از آنجایی که بیش ازده هزار سرباز ترك بهفرماندهی حمزه‌بیگ برادربایزیدپاشا درخشکی مستقر بودند، نتوانست کاری ازپیش ببرد وناگزیرازرفتن بهاستانبول شد وحمزه‌بیگ دستور داد قلعه‌را تاپایه‌ها تخریب کردند. سرانجام باوساطت مانوئل امپراتوربیزانس هردو طرف بهشرط مبادلهٔ اسرا صلح کردند. حکمران عثمانی به‌منظور نشان دادن مراتب صلح‌دوستی خود پذیرفت که علیه کشتیهای راهزنان دریایی که مزاحم کشتیرانی بین دریای اژه و تنگهٔ چناق‌قلعه بودند موضع خصمانه اتخاذکنند. یك سال بعد نیز یك سفیرترك معاهده‌نامه‌ای را بهونیز برد.[۱۷] هنگامی که دولت عثمانی سرگرم جبران و ترمیم خسارات جنگ دریایی اخیر شد، شورش شیخ بدرالدین دامنهٔ گسترده‌تری یافت واین اقدامات را ناتمام گذاشت.

← هال کوندیل دربارهٔ آغازجنگ می‌نویسد، جنگ براثر حملهٔ ترکها بهیك کشتی ونیزی که از قافلهٔ کشتیها عقب مانده بودآغاز شد. آمیرال لوردانو به کشتی مزبور علامت دادکه بدون درگیری بهراه خویش ادامه دهد، ولی ناخدای کشتی در دریافت علامت اشتباه کرد و اقدام بهدرگیری شد. پس‌ازورود لوردانو بهونیزدولت ونیزاقدام بهیك عمل‌نمایشی کرد، بهاین‌معنی که لوردانو را بهمحض ورود بهونیز دستگیر و بهسبب جنگ با ترکها محاکمه کرد، که وی دراین محاکمه تبرئه وآزاد شد (چاپ پاریس، ص ۹۶ و۹۷).

۱۶. دوکاس (چاپ بن)، ص۱۱۰.

۱۷. هامر، ج۱/ص۱۲۷.

مسألـهٔ افلاق‌وجنگ با مجـارستان

پس از تجزیهٔ دولت عثمانی میرچه‌آ پرنس افلاق در ماجرای جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی نقش مهمی بازی کرد وحتی دراواخر، نهایت حمایت راز موسی‌چلبی به‌عمل آورد. درآن‌ایام بود که یکی‌ازمنسوبان‌میرچه‌آ به‌نام دان‌به‌صورت رقیب خطرناکی علیه اوبه‌میدان‌آمد. دان ضمن تماس باعثمانیها ازآنان طلب یاری کرد. باآنکه میرچه‌آ ازموسی‌چلبی حمایت کرده بود باز به‌دان قول‌مساعد داده‌شد.

درمقابل‌حمایتی که عثمانیها از دان کردند، سیگیسموند سلطان‌مجاروامپراتور آلمان نیز ازمیرچه‌آ حمایت می کرد. سیگیسموند حامی میرچه‌آ از دولت عثمانی تقاضاکرد دست ازحمایت دان بردارد؛ ولی‌ازآنجاکه دولت عثمانی قبلاً به‌دان‌قول مساعد داده بود ازپذیرفتن درخواست سیگیسموند سر باز زد. در نتیجه، عثمانیها و مجارستان به‌حمایت خود از دان ومیرچه‌آ ادامه دادند . در جنگی که بین دو طرف درگرفت دان پیروز وفرمانده مجار کشته شد.[۱۸] میرچه‌آ که دریافته بود مسأله سخت جدی است، برای صلح پیشقدم شد و پسرش را به‌عنوان گروگان فرستاد و ضمن پذیرفتن پرداخت سه‌سال خراج معوقه ، متعهد شد که خراج تعیین شده را همه ساله مرتب بپردازد (۸۱۹هق/۱۴۱۶م). نیروهای قرامانیان و اسفندیاریان نیز طبق پیمان درجنگ افلاق شرکت داشتند.[۱۹]

مسألهٔ افلاق منجر به‌برخوردهای طولانی مرزی بین عثمانیها و مجارها شد. زدوخوردهای متعددی درصربستان، بسنه و استریا بین دودولت درگرفت. در اثنای این برخوردها، درسال ۱۴۱۹م سیگیسموند شخصاً لشکرکشید وموفقیتهایی نیز در ناحیهٔ بین نیکبولی و نیش به‌دست‌آورد. بایدگفت که‌این زدوخوردهای درازمدت، شکل یك جنگ به‌معنی واقعی کلمه را نداشت. این برخوردها درواقع تجربه‌هایی بود ومقدمه‌ای برای‌آغاز یك جنگ بزرگ.

۱۸. به‌نوشتهٔ فریدون‌بیک (منشات، ج۱/ص ۱۵۶) محمد چلبی هنگام جنگ افلاق ازاسب به‌زیر افتادوصدمه دید، که با تخت روان وی‌را به‌پایتخت‌بردند. نشری (ج۲/ص۵۳۶) نیزمی‌نویسد که محمدچلبی ازاسب به‌زیرافتاد وبه‌زحمت خودرا به‌ادرنه رسانید.

۱۹. تاریخ نشری، ص۵۳۶، ازانتشارات مؤسسهٔ تاریخ ترك.

فعالیتهای آناطولی

چگونگی روابط با اسفندیاریان

بعد از جنگ آنکارا پس از آنکه اسفندیاربیگ تحت حمایت تیمور درآمد اراضی برادربزرگش سلیمان‌پاشارا که توسط عثمانیها به‌تصرف درآمده بود بازپس گرفت. این اراضی عبارت بودند از قسطمونی، چانقری، قلعه‌جك، طوسیه، و زعفران‌بولی. بجزآن درسال ۸۲۱ه‍ق/۱۴۱۸م اسفندیاربیگ با استفاده از اختلاف امرای‌جانیك،صامصون مسلمان و بافره‌را که قبلاً درتصاحب‌عثمانیهابود،تصرف کرد.

سلطان محمد چلبی پس ازآنکه وحدت دولت عثمانی را تأمین کرد با اسفندیاریان روابط حسنه برقرارساخت و در سایهٔ‌آن، هنگام اعزام برادرش موسی چلبی‌به‌روملی، اسفندیاربیگ نهایت همکاری‌را به‌عمل‌آورد وحتی درجنگ قرامان وافلاق باارسال نیروی‌کمکی به‌فرماندهی پسرش قاسم‌بیگ، سلطان محمد را یاری کرد.

قاسم‌بیگ پس ازبازگشت از جنگ افلاق به‌کشورش، براثر اختلافی‌که با پدر پیداکرد ازآنجاگریخت وبه‌عثمانیها پناهنده شد. انگیزهٔ مکدرشدن قاسم بیگ ازپدراین بودکه او می‌خواست نقاط پرحاصل چون طوسیه، چانقری، قلعه‌جك و قسطمونی‌را به‌پسر کوچکش‌خضربیگ امیرصامصونو‌بافره که سخت‌موردعلاقه‌اش بود، بدهد. قاسم‌بیگ ازسلطان عثمانی درخواست میانجیگری کرد تا اراضی‌مزبور توسط پدر به‌اوداده شود و نیز از سلطان‌خواهش کردکه او را تحت حمایت دولت عثمانی قراردهد. سلطان محمدکه این‌پیشنهاد ودرخواست را موافق سیاست‌خویش می‌دید، آن‌را پذیرفت.

از این‌روی حکمران عثمانی از اسفندیار بیگ خواست تا نقاط مذکور را به‌پسرش قاسم‌بیگ بدهد؛ لکن اسفندیاربیگ به‌این خواسته پاسخ رد داد. به‌همین جهت نیروهای عثمانی سینوپ را محاصره‌کردند. اسفندیار بیگ‌که درمانده شده بود ضمن تأیید حاکمیت عثمانی، پذیرفت‌که به‌نام سلطان محمد چلبی سکه بزند. همچنین ازسلطان تقاضاکردکه اجازه دهد قسطمونی وباقر کوره‌سی درتصاحب‌وی بماند و باقی نقاط را به‌جای قاسم‌بیگ تسلیم دولت عثمانی‌کند. نیروهای عثمانی

طوسیه، چانقری وقلعه‌جك را تصرف کردند وسپس آنها را تحویل قاسم‌بیگ دادند و ایلغارطاغی (کوه ایلغار) حدمرزی تعیین‌شد.[۲۰] به‌این‌ترتیب امیرنشین‌اسفندیاریان دو قسمت شد. یك قسمت نیمه مستقل مانـد و قسمت دیگـر تحت حمایت عثمانیها درآمد.[۲۱]

تصرف صامصون

ضمن شرح وقایع اواخر قرن چهاردهم اشاره کردیم که چگونه «صامصون مسلمان» درسال ۱۳۹۸م ازتصرف جنیدپسرقباد خارج شد. پس‌ازجنگ‌آنکارا به‌سال ۱۴۰۲م صامصون مجدداً به‌تصرف جنید درآمد، ولی جنید به‌دست حسن‌بیگ یکی ازپسران‌تاج‌الدین کشته شد. حسن‌بیگ، «چهارشنبه» را اشغال کرد واسفندیاربیگ پس ازتصرف بافره وصامصون‌مسلمان، ادارهٔ امورآنها را به‌پسرخویش خضربیگ سپرد.[۲۲]

دراین‌ایام عثمانیهاابتدا تصمیم به‌اشغال تمامی‌منطقهٔ جانیك گرفتند. این منطقه تابع عثمانیها بود . بین سالهای ۸۲۰ هق /۱۴۱۸م و ۸۲۲ هق /۱۴۱۹م بیجراوغلی

۲۰. بهشتی، ص۵۲ ونشری، ص۵۴۰. به‌نوشتهٔ نشری طی‌معاهده، بخشی ازعایدات باقرکوره‌سی نیز به‌دولت عثمانی اختصاص داده‌شد. درتاریخ عاشق‌پاشازاده به‌این مسأله اشاره نشده‌است.

۲۱. مقریزی در کتاب السلوك ازجنگی‌بحث می‌کندکه درسال ۸۱۹هق/۱۴۱۶م بین‌اسفندیاریان ودولت عثمانی درگرفته بود. درتواریخ عثمانی به‌این جنگ اشاره‌ای نشده است. مقریزی دربارهٔ این جنگ چنین می‌نویسد ، «دراین ماه محمدگورشچی پسر عثمان صاحب بورسه و اسفندیاربن ابی‌یزید پادشاه قسطمونی به‌جنگ پرداختند. اسفندیار درسینوپ محاصره شد اما به‌شرط آنکه به‌نام محمد سکه بزنند وخطبه خوانده‌شود مصالحه‌ای به‌عمل‌آمد وعهدنامه‌ای منعقد شد. وقتی‌محمد دست‌ازمحاصره کشید اسفندیار به‌قسطمونی‌بازگشت. علی خواندسالار، وزیر اسفندیار حاضر نشدکه در مسجدی‌که به‌دستورش ساخته شده بود به‌نام محمد خطبه بخواند. پس به‌نام اسفندیار پادشاه خویش خطبه خواند ؛ لکن در سایر مساجد به‌نام محمد گورشچی خطبه خوانده شد. وبه‌دین‌سان دریك شهر به‌نام دوپادشاه خطبه خوانده شد، و این ازعجایب بود.» بنا به‌نوشتهٔ مقریزی، اسفندیاربیگ‌حاضرنشده‌بود نیمی ازکشورش‌راازدست بدهد. ازاین‌روی مجدداً جنگ بین دوطرف درگرفت ودر نتیجه، اسفندیاربیگ ناگزیر از تأیید حاکمیت مقتدرعثمانیها شد،که البته وقـوع چنین جنگی منطقی به‌نظـرمی‌رسد؛ زیرا بعید است اسفندیاربیگ بی‌هیچ عکس‌العملی بخش اعظمی از سرزمینش را به‌دولت عثمانی واگذارکرده باشد.

۲۲. باتوجه به‌اینکه دربافره به‌سال ۸۱۴هق/۱۴۱۱م معراج‌نامه‌ای به‌نام خضربیگ ترجمه شده بود، چنین به‌نظرمی‌رسدکه این شهرقبلاً درتصرف اسفندیاریان بوده است.

حمزه‌بیگ، للهٔ شاهزاده مراد و فرماندار اماسیه، مأمور تصرف این منطقه شد.[۲۳] حمزه‌بیگ نخست درصدد تصرف «صامصون کافر» که دردست ونیز بود برآمد. مردم این مستعمره پس از آتش زدن شهر سوار کشتیها شده، گریختند و به‌این ترتیب صامصون‌کافر تصرف شد. به‌دنبال این‌واقعه چون محمدچلبی شخصاً به‌سوی صامصون مسلمان لشکر کشید، حمزه بیگ قلعه را تسلیم سلطان کرد. باتوجه به‌اینکه مردم صامصون مسلمان با اروپاییان «صامصون ونیز» مناسبات تجاری داشتند این شهر (صامصون‌مسلمان) ازاهمیت خاص تجاری برخوردار بود؛ ولی‌چون مردم صامصون ونیز شهررا آتش زده بودند، لذا صامصون‌مسلمان ارزش تجاری خویش رااز دست داده بود و ازاین‌روی پسر اسفندیار بیگ نیز بی‌مقاومتی شهر را تسلیم عثمانیها کرد.[۲۴]

سلطان محمد ضمن ملاقات باخضربیگ پیشنهاد کرد که اونیز مانند برادرش قاسم‌بیگ به‌دربار عثمانی بیاید. ولی قاسم‌بیگ حاضرنشد همراه برادرش باشد که سبب تجزیهٔ کشور شده بود؛ ازاین‌روی از پذیرفتن پیشنهاد سلطان محمد معذرت خواست ونزد پدرش بازگشت.[۲۵]

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد محمد چلبی پس از بازگشت از این جنگ دستور داد تاتارهای ساکن سماقر که تحت سرپرستی منت‌بیگ بودند، بیدرنگ

۲۳. از بررسی وقایع آن عصر چنین برمی‌آید که شاهزاده مراد مأمورسرکوبی شورش بورکلیجه مصطفی، خلیفهٔ شیخ بدرالدین شده، پس از سرکوبی شورش به‌فرمانداری اماسیه منصوب می‌شود واین هردوحادثه در یک‌سال اتفاق می‌افتد. اما در تاج‌التواریخ (ج۱/ص۲۹۸) آمده است که مرادهنگام تصدی فرمانداری اماسیه مأمورسرکوبی بورکلیجه شد. مقریزی هم‌همین نظررا دارد. اما دوکاس که شناخت کافی دربارهٔ آن‌عصر دارد، می‌نویسد که شاهزاده مراد پس ازسرکوبی‌عصیان‌بورکلیجه به‌فرمانداری اماسیه برگزیده شد (چاپ بن، ص۱۱۵).

۲۴. عاشق‌پاشازاده، ص۹۰.

۲۵. درتقویم تواریخ ملوک قرون ماضی، تاریخ تصرف صامصون رجب ۸۱۹هق/۱۴۱۶م قید شده است، «فتح یکیشهر فی‌ولایت صونیسا وفتح‌صامصون شهررجب المرجب سنة تسع‌عشروثمانمأیه». درتقویم کتابخانهٔ نورعثمانیه فتح‌صامصون ۸۱۸هق ذکرشده است. در تاج‌التواریخ ۸۲۱هق/۱۴۱۸م آمده است. باتوجه به‌اینکه این حادثه پیش از جنگ افلاق بوده لذا تاریخ مندرج درمتن به‌حقیقت نزدیک‌تر وصحیح‌تر است. به‌عقیدهٔ اروج‌بیگ تصرف صامصون پس‌ازجنگ افلاق بوده است. تاریخ لطفی‌پاشا (ص۷۱)، تاریخ عاشق‌پاشازاده (ص۹۹)، تاریخ نشری (ص۵۴۱) و تاج‌التواریخ عملیات صامصون را درسال ۸۲۲هق/۱۴۱۹م می‌دانند.

به‌روملی انتقال‌یابند وبخشی‌ازآنان در حوالی‌فیلبه وبخش دیگر درحوالی‌آلبانی[۲۶] اسکان داده‌شوند.[۲۷] طبق دستور، گروهی ازآنان در محلی به‌نام قونوش‌حصارواقع در جوار فیلبه و گروهی دیگر در حوالی‌آلبانی ساکن شدند. قونوش‌حصار بعداً به‌تاتار بازارجیقی معروف شد. دراین‌محل بناهایی‌چون مسجد،عمارت وکاروانسرا ازمحمدبیگ پسرمنت‌بیگ به‌یادگارمانده است.

مرز شرقی عثمانیها

دراین ایام‌در مرز شرقی دولت عثمانی ترکمنهای آق‌قویونلو و قراقویونلو حکومت می‌کردند. این دودولت باهم مناسبات‌خصمانه داشتند وبامجادلات‌سیاسی ومذهبی،آرامش وسکون رااز‌مردم‌آناطولی شرقی، ایران وعراق سلب کرده‌بودند. مؤسس دولت قراقویونلو، قرایوسف‌بیگ بود که دشمن تیمور بود.[۲۸] هرگز ازوی

۲۶. در دفتر مربوط به‌استان بلگرادآلبانی (برآت) چنین ثبت شده است: «تیمار قوندوغوت برادر دوقلوی آیدین است. در زمان مرحوم سلطان محمد (چلبی) تاتارهای رانده شده ازآناطولی درآنجا مستقر شدند». همچنین‌آمده است: «در زمان سلطانمان (مراد دوم) به‌گروه مذکور داده شد». و باز چنین ثبت شده است: «تیماربلبان در زمان مرحوم سلطانمان به‌تاتارهای رانده‌شده ازآناطولی داده‌شد.» (آرشیو نخست‌وزیری، دفترآولونیه، برآت، سال۸۳۵هق، ص۲۰۸ و ۲۶۱).

۲۷. محمدچلبی همین‌که دید جنگ زمینی‌آنکارا را باخته است، منت‌بیگ را فراخواند وگفت: «گفته بودندکه تیمور تاتارها را از این ولایت با خود برده است، حال‌آنکه می‌بینم درآن ولایت سرکردهٔ‌آنها شده است و مراسم جشن و سرور برپا می‌کنند. آنها دیگر مرا به‌کار نمی‌آیند، بایدآنان را ازآنجا برانند». آنگاه تاتارهایی راکه ازترس‌تیمورمخفی‌شده‌بودند در روملی اسکان دادند.

۲۸. دولت عثمانی بادولت قراقویونلو (واقع درمرزشرقی) روابط دوستانه‌نداشت. قرایوسف‌بیگ مؤسس این دولت‌که از دست تیمورگریخته بود درسال ۱۳۹۹م به‌همراه سلطان‌احمد جلایر حکمران‌بغداد به‌نزد یلدرم‌بایزید پناهنده‌شد. اسکندرمیرزا پسرقرایوسف ودومین‌حکمران قراقویونلو هنگامی‌که تحت تعقیب شاهرخ تیموری قرارگرفت به‌قصبهٔ طوقات‌که متعلق به‌عثمانیها بودگریخت (۸۲۷هق/۱۴۲۴م). پس‌ازاسکندرمیرزا درزمان جانشینش‌جهانشاه (۱۴۳۴ـ۱۴۶۷م) دولت قراقویونلو قدرت بیشتری یافت وگسترده شد وآناطولی شرقی، آذربایجان، عراق عرب، عراق عجم وایران را تحت نفوذوسلطهٔ خود درآورد. بین‌مراددوم وجهانشاه روابط بسیارصمیمانه‌ای برقراربود ونامه‌های بسیار دوستانه‌ای رد و بدل می‌شد و حتی شکرالله افندی مورخ معروف از طرف دولت عثمانی درمقام سفیر به‌دربارآق‌قویونلو اعزام‌شد. جهانشاه‌که امپراتوری بزرگی‌به‌وجودآورده و به‌قدرت دولت خویش‌متکی‌بود←

فرمانبرداری نکرد وتاپایان حیاتش بااودر جنگ بود.

همانطوری که قبلاً اشاره شد قرایولوق عثمان‌بیگ حکمران آق قویونلو با پذیرفتن تحت‌الحمایگی تیمور، دیاربکر را تصرف کرد و با کمك پسران تیمور توانست بادشمنش قراقویونلوها به‌مقابله بپردازد.[۲۹]

پس از مرگ طهرتن امیر ارزنجان برسر تصاحب ارزنجان وبایبورت بین آق‌قویونلوها وقراقویونلوها کشمکش درگرفت وقرایوسف پس‌ازتصرف‌ارزنجان آن‌را به‌پیرعمربیگ داد. پیرعمر اقدام به گسترش‌نفوذ خودکرد وقراحصارشرقی را ازتصرف حسن‌بیگ پسرملك‌احمد درآورد وبا قراقویونلوها وعثمانیها همسایه شد.

←درصدد تأدیب اوزون‌حسن حکمران آق‌قویونلو آمدکه حاکمیت مقتدرانهٔ اورا تأییدنمی‌کرد. ازاین‌روی به‌سوی اولشکر کشید وقصد وی کرد؛ ولی به‌علت فرارسیدن فصل زمستان ازادامهٔ عملیات منصرف شد و این را به‌بعد از زمستان موکول کرد و سربازان را پراکنده ساخت. اوزون حسن به‌محض‌آگاهی ازاین ماجرا بایك حملهٔ برق‌آسا باقیماندهٔ نیروهای رقیب را تارومار کرد وجهانشاه را به‌اسارت درآورد وکشت. بامرگ جهانشاه دولت‌قراقویونلو تجزیه شد وآق‌قویونلوها سراسر قلمروآن دولت را به‌تصاحب‌خویش درآوردند.

۲۹. پس ازقراقویونلوها، سالیان‌دراز آق‌قویونلوها بادولت عثمانی همسایه شدند. مناسبات بین دولت عثمانی وآق‌قویونلوها خصمانه بود. این مناسبات خصمانه زمانی‌آغاز شدکه در زمان قرایولوق عثمان‌بیگ که سمت ریاست عشیره را برعهده داشت، آق‌قویونلوها درصدد تصرف سیواس برآمدند. پس ازاین واقعه قرایولوق راهنمایی لشکر تیمور را به‌عهده‌گرفت‌که در ازای این‌خدمت ازطرف تیمور دیاربکر وحوالی‌آن به‌اوداده شد (تقریباً درسال ۱۴۰۳م).
باآنکه قراعثمان مدام با قراقویونلوها درجنگ و جدال بود توانست باکمك تیموریان در حوالی دیاربکر و ارزروم موجودیت خود را حفظ‌کند. قراعثمان طی جنگی‌که در سال ۱۴۳۵م درنزدیکی ارزروم باقراقویونلوها داشت زخمی‌شد و به‌قتل‌رسید. پس از مرگ وی بین‌خانواده‌اش‌جنگ برسر تصاحب‌قدرت‌درگرفت تاسرانجام اوزون حسن‌بیگ پسرعلی‌بیگ (نوهٔ‌قراعثمان) موفق‌شدکشور تجزیه‌شده را تحت یك ادارهٔ واحد درآورد. اوزون‌حسن‌بیگ طی مدت حکمرانی خود (۱۴۳۳ـ۱۴۷۸م) دولت قراقویونلو راازمیان‌برداشت‌وبافتوحات گسترده‌اش موفق به‌تشکیل یك امپراتوری شد.
اوزون حسن‌بیگ باتصرف آناطولی شرقی، آذربایجان، عراق عرب، عراق عجم، ایران و خراسان بادولت عثمانی همسایه شد. این‌همسایگی به‌سبب حمایت ازقرامانیان‌که قلمروشان به‌تصرف دولت عثمانی درآمده‌بود، شکلی‌خصمانه به‌خودگرفت و به‌طوری‌که درجلددوم کتاب خواهیم دید باجنگ «اوتلوق‌بلی» این ماجرا خاتمه یافت.

واقـعهٔ شیخ بدرالدین پسر قاضی سماونـه

شیخ بدرالدین کیست؟

بنا برمنظومهٔ مناقب شیخ‌بدرالدین اثرحافظ خلیل نوهٔ شیخ‌بدرالدین محمود، بدرالدین ازنسل علاءالدین کیقباد ازسلاطین سلجوقیان آناطولی (آسیای صغیر)بود.[۳۰] درآغاز تسلط عثمانیها عبدالعزیز جد بدرالدین باآنان بود، که در جنگ دیمتوقه شهید شد.

اسرائیل پسر عبدالعزیز با دختر حاکم رومی قلعهٔ دیمتوقه ازدواج کرد که شیخ بدرالدین حاصل این ازدواج بود. زادگاه بدرالدین قلعهٔ سماونه است که در محلی بین قره‌آغاج و دیمتوقه (نزدیك ادرنه) قرار داشت؛ ازاین‌روی وی به«پسر قاضی‌سماونه» معروف‌شد. بعدها بغلط او را منسوب به‌قصبهٔ «سماو» کوتاهیه‌دانسته، به‌اوبدرالدین سماوی می گفتند.

تحصیلات شیخ بدرالدین

شیخ‌بدرالدین‌وقتی به‌سن‌تحصیل‌رسید به‌بورسه رفت و به‌اتفاق‌یارتحصیلی‌اش موسی معروف به‌قاضی‌زادهٔ رومی (منجم و ریاضیدان مشهـور) پسر استاد محمود افندی قاضی بورسه نزد پدر او به‌تحصیل پرداخت. سپس در قونیه از محضر علامه فیض‌الله کسب فیض کرد و آنگاه به‌سوریه رفت؛ ولی‌علمای آن دیارراد‌رحدی نیافت که بتواند ازآنان استفاده کند، پس رهسپار قاهره شد.

بدرالدین در قاهـره به‌همراه دوستانش عـالم معروف سید شریف جرجانی و طبیب مشهورآیدین‌لی‌حاجی‌پاشا (خضربن‌علی) نزد مبارکشاه منطقی (متوفی به‌سال ۸۱۶هق/۱۴۱۳م) به‌فراگرفتن الهیات، فلسفه‌ومنطق‌پرداخت‌وتحصیلات عالیهٔ‌خویش را به‌پایان رسانید. در ضمن درمحضر حسین اخلاطی که در قاهره به‌حال انزوا بسر

۳۰. کسانی که به‌قصدتأسیس‌حکومت به‌میدان می‌آمدند وموفق می‌شدند، برای مشروع جلوه‌دادن این اقدام خویش، خودرا به‌یکی ازسلسله‌های‌سلاطین قدیمی منسوب می‌ساختند و برای‌اثبات آن، سلسله‌نامه نیز درست می‌کردند. انتساب شیخ بدرالدین به‌سلجوقیان توسط مؤلف مناقب شیخ‌بدرالدین نیز ازاین جمله باید باشد.

می‌برد به‌فراگرفتن اصول تصوف پرداخت. به‌دستور شیخش مدتی به‌تبریز رفت و درمجلس مباحثه‌ای که بین علما درحضور تیمورتشکیل شده بود، شرکت جست و تسلط وتبحرش را درمباحثات علمی به‌ظهور رسانید. بدرالدین دراثنای این‌مسافرت به‌قزوین رفت وازآنجا بادلی پرشور بازگشت.

ملك ظاهر برقوق سلطان مصر به‌توصیهٔ شیخ حسین اخلاطی پسرش فرج را درخدمت بدرالدین به‌تحصیل دانش گماشت. شیخ بدرالدین به‌هنگام اقامت دراین کشوربود که آثارفقهی خودرا به‌رشتهٔ تحریردرآورد ودرسال ۱۳۹۷م باوفات شیخ خویش اخلاطی، مدتی در قاهره خلیفهٔ او شد و سپس به‌آناطولی باز گشت. وی به‌همراه سایراهل حق، مناطق قرامان، آیدین وگرمیان‌را زیرپا گذاشت.

فعالیت بدرالدین درانتصابش به‌مقام قاضی عسکری

شیخ‌بدرالدین‌دراثنای سیاحت درآناطولی که‌به‌قصد ارشاد صورت‌می‌گرفت به‌انتشارعقاید صوفیگری، یا به‌عبارت صحیح‌تر، «باطنی» پرداخت و در مناطقی که مسافرت می‌کرد ضمن تماس باترکان علوی‌آنان‌را برای‌انجام مقاصد خویش‌آماده می‌ساخت. شیخ بدرالدین‌آنگاه به‌روملی رفت و در ادرنه ساکن شد و با افرادی که‌به‌زیارتش‌می‌آمدند ملاقات‌کرد و رفته‌رفته دامنهٔ فعالیت خویش‌راگسترش‌داد.

فعالیت شیخ بدرالدین همزمان با تجزیهٔ دولت عثمانی و جنگ شاهزادگان برسرقدرت‌بود. در این ایام‌آوازهٔ علم وفضیلت وکراماتش دراطراف پیچیده بود. ازاین‌روی موسی چلبی که در ادرنه حکمرانی می‌کرد شیخ بدرالدین را به‌سمت قاضی‌عسکری منصوب کرد و ندانسته به‌گسترش دامنهٔ نفوذ او مدد رسانید وشیخ بدرالدین نیز ازاین امرکمال بهره‌گیری راکرد. قصد شیخ بدرالدین به‌دست‌گرفتن زمام حکومت بود.*

سلطان محمد چلبی پس‌ازپیروزی بربرادرش موسی‌چلبی به‌محض رسیدن

* به‌نظر می‌رسد که نظرات نویسندهٔ‌کتاب درمورد شیخ‌بدرالدین خالی ازغرض و تعصب نباشد. در رابطه بازندگی وآثار شیخ بدرالدین چندکتاب مناقب نوشته شده‌که اصیلترینش مناقب نوه‌اش خلیل‌بن اسماعیل است. این‌کتاب توسط فرانتس بابینگر آلمانی انتشار یافته است. «مترجم»

به‌حکومت (۸۱۶هق/۱۴۱۳م) شیخ بدرالدین را از مقام قاضی عسکری معزول کرد واورا به‌همراه دو پسر و دخترش ناگزیر از اقامت در ازنیق ساخت و به‌پاس مراتب علم وفضیلتش ماهانه هزارسکهٔ نقره مقرری برای او تعیین کرد. بدرالدین در ازنیق به‌آزادی زندگی می کرد و به‌تألیف کتاب می‌پرداخت و با مریدانش که به‌زیارت او می‌آمدند ملاقات می کرد.

فرار بدرالدین به‌روملی وعصیانش

شیخ بدرالدین وقتی خبریافت که‌فعالیت مرید وخلیفه‌اش بورکلیجه‌مصطفی با موفقیت قرین است روزی به‌بهانهٔ زیارت حج، فرزندانش را درازنیق گذاشت و به‌قسطمونی گریخت وازآنجا به‌سیواس رفت وتوسط یك کشتی به کفه وسپس به‌نزد والی افلاق رفت.[۳۱] دوتن ازمریدان معروف شیخ، هریك در منطقه‌ای به‌فعالیت مشغول بودند: بورکلیجه مصطفی دستیارشیخ به‌هنگام قاضی‌عسکری اودرقرابورون واقع درشمال شبه‌جزیرهٔ اورلهٔ (اورلا) ازمیر، وطورلاق کمال که یك‌یهودی‌مسلمان شده بود در مانیسه درمناطق شیعه‌نشین. دوشخص مذکور درمنطقهٔ‌آناطولی و خود شیخ‌بدرالدین در روملی با استفاده‌ازضعف دولت عثمانی‌مقدمات شورش را فراهم می کردند.[۳۲]

شیخ بدرالدین از افلاق وارد خاك عثمانی شد و ضمن تبلیغ در سیلیستره، دوبروجه و دلی‌اورمان (جنگل دیوانه) طرفداران پروپا قرصی یافت . شیخ

۳۱. بنا به‌نوشتهٔ عالی (تاریخ عالی ، ج۵/ص۱۴۳) شیخ بدرالدین به‌قسطمونی نزد اسفندیاربیک می‌رود واسفندیاربیک از بیم دولت عثمانی وی را تحویل پادشاه می‌دهد و شاه به‌شیخ اجازه می‌دهد که در زاگره سکونت گزیند.

۳۲. دوکاس درصفحهٔ ۱۱۲ اثرخود (چاپ بن) دربارهٔ بورکلیجه‌مصطفی ومریدش کشیش تورلاتی که درجزیرهٔ ساقیز بسرمی‌برد، اطلاعاتی عرضه داشته است.

دلی‌اورمان راکه ساکنانش علوی بودند* برای آغاز عصیان و به‌عنوان مرکز عملیات انتخاب کرد.

شورش بورکلیجه‌مصطفی و طورلاق‌کمال

شیخ بدرالدین می‌خواست باایجادشورش‌در آناطولی‌وروملی دولت‌عثمانی راکه تازه ازدرگیری جنگهای داخلی‌فراغت‌یافته‌بود غافلگیرانه شکار کند وازشیخی به‌شاهی برسد. اودراطراف خود افرادی از ادیان ومذاهب دیگرنیزگردآورده بود. بورکلیجه‌مصطفی در قرابورون‌تقریباً‌پنج‌هزارمریدداشت.عصیان‌نخست‌ازقرابورون آغازشد ودراندك مدتی دامنهٔ وحشتناکی یافت.

ازسوی دولت عثمانی نیروی عظیمی به‌فرماندهی الکساندر فرماندار ازمیر برای سرکوب‌بورکلیجه‌مصطفی مشهور به «دده‌سلطان» اعزام‌شد. این‌نیروشکست خورد والکساندر به‌قتل رسید. این حادثه اهمیت وحساسیت مسأله را بیش‌ازپیش آشکار ساخت. در دومین عملیات نظامی، تیمورتاش پاشازاده (علی‌بیگ) فرماندار صاروخان نیزشکست خورد و به‌دشواری توانست جان سالم به‌در برده، به‌مانیسه بگریزد. وضع سخت حساس شده‌بود ومحمد چلبی ناگزیر از اتخاذ تصمیم حادی شد وبایزید پاشا بیگلربیگ ووزیراعظم را به‌اتفاق شاهزاده مراد بانیروی‌عظیمتری برای‌مقابله با قوای بورکلیجه‌مصطفی گسیل داشت. بایزیدپاشا نخست مسیرخودرا ازگروههای‌کوچك وبزرگ شورشی پاکسازی‌کرد و آنگاه به‌کوهی که‌شورشیان به‌آن پناه‌برده بودند ورسید و بورکلیجه‌مصطفی‌ودیگرنیروهای شورشی‌بی‌مقاومت تسلیم شدند. ناگفته‌نماندکه این موفقیت برای بایزید پاشا به‌بهای گزافی تمام شد و تلفات بسیار داد.

بایزیدپاشا اسرا را به‌آیاسلوق برد وآنهارا تحت بازجویی قرارداد وسرنخ را به‌دست‌آورد. آنگاه همهٔ آنها را در برابرچشم بورکلیجه‌مصطفی سر بریدند. هنگام مرگ فریادمی‌زدند: «دده‌مصطفی! به‌دادمان‌برس.» دده‌مصطفی‌رادرحالی که دستهایش را با میخ برتخته‌ای‌کوبیده بودند سواربرشتر درشهر گردانیدند وسپس

* مراد شیعه است.ـ مترجم.

کشتند.[۳۳]

دامنهٔ شورش مانیسه به‌سرکردگی طورلاق کمال به‌وسعت شورش قرابورون نبود؛ ولی به‌هرحال حدود سه‌هزارتن دراین شورش دست داشتند. شاهزاده مراد و بایزیدپاشا پس‌ازسرکوب‌عصیان‌بورکلیجه‌مصطفی، آهنگ طورلاق‌کمال‌را کردند. جمع اوهم‌پراکنده شد وطورلاق و اعوان و انصارش به‌دارآویخته شدند و به‌این ترتیب عصیان علویها سرکوب شد.

دستگیری واعدام شیخ بدرالدین

سردستهٔ اصلی این قیام علوی در دلی‌اورمان مستقر بود و با اعزام وارسال افراد ونامه به‌اطراف واکناف در صدد جلب وجذب مرید برای خویش بود.[۳۴] وی هنگامی که قاضی‌عسکرروملی‌بود، طرفداران پروپاقرص بسیاری درآنجاگردآورده بود، ولی قصدش‌گسترش دامنهٔ قیام درآناطولی بود. سرکوبی وشورش بورکلیجه مصطفی وطورلاق‌کمال روحیهٔ اطرافیان شیخ راتضعیف کرد.

در این ایام محمد چلبی به‌منظور مقابله با مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید معروف به‌مصطفی‌قلابی که درتسالیا وسلانیك ادعای‌سلطنت می‌کرد عازم‌آن‌نواحی بود. وی هنگامی که به‌سرز رسید ازفعالیتها و شورش شیخ بدرالدین در دلی‌اورمان خبردارشد. شاید نیزقبلاً ازماجراآگاه شده بود و درانتظار بازگشت بایزیدپاشا از آناطولی بسرمی‌برد.

به‌محض رسیدن بایزید پاشا، محمد چلبی وی را مأمور سرکوب بدرالدین کرد. ناگفته نماندکه به‌سبب سرکوبی عصیان درآناطولی، بسیاری ازمریدان شیخ

۳۳. دوکاس باکشیشی که ازمریدان مصطفی بود ودرجزیرهٔ ساقیز بسرمی‌برد ملاقاتی کرده، نظراو را دربارهٔ مصطفی، این پیامبر دروغین ، مــی‌خواهد . اوگفته بودکـه ده‌ده سلطان (مصطفی بورکلیجه) نمرده است بلکه به‌جزیرهٔ سیسام رفته ودرآنجا زندگی می‌کند. وافزوده بودکه به‌افکار واندیشه‌های اواعتقادی ندارد (دوکاس، چاپ بن، ص۱۱۵).

۳۴. لطفی‌پاشا دربارهٔ بدرالدین چنین می‌نویسد، « واردآغاج دنیزی (دلی‌اورمان) شد . به‌چند صوفی مفلوك پیغام فرستادکه مردم دشت زاگره را به‌سوی او دعوت‌کنند . صوفیهای مذکور به‌دشت زاگره‌آمدند و به‌دعوت مردم پرداختند. عده‌ای اغفال شدند وخدم وحشم بسیاری در اطراف صوفیهاگردآمدند. درزمان قاضی عسکری دربارموسی‌چلبی هرنایب ومحبی که‌داشت جملگی گرد اوجمع شدند.» (تاریخ لطفی‌پاشا، ص۷۳).

از اطرافش پراکنده شده بودند؛ ازاین‌روی پس از نبردی کوتاه، شیخ بدرالدین به‌آسانی دستگیرشد[۳۵] و اورا به‌نزد محمدچلبی که در سرز بودفرستادند. ازآنجا که شیخ بدرالدین از فاتحان اوغول‌لاری و نیز شخصیت علمی برجسته‌ای بود دستور قتل عجولانه‌اش صادرنشد. سلطان محمد چلبی‌دستورداد که درمورد سرنوشت‌شیخ فتوای علمارا خواستارشوند.

از هیئتی مرکب ازعلما خواسته‌شد تا نظرخود را دربارهٔ اینکه‌آیا اقدامات شیخ خلاف شرع بوده‌است‌یانه، ودرصورت‌استحقاق کیفرچه‌مجازاتی‌بایددرباره‌اش اعمال شود، اعلام دارند. وقتی گناهکاری‌اش مسجل شد یکی‌از علما به‌نام مولانا حیدر هراتی* دراین‌باره با وی به‌مناظرهٔ علمی پرداخت و سرانجام بدرالدین راکه قصد برهم‌زدن نظام جامعه را داشت مجاب کرد. طبق فتوای او ــ که به‌روایتی خود شیخ‌هم آن‌را پذیرفته‌بود ــ بدرالدین‌را دربازار سرز درمقابل دکانی‌حلق‌آویز کردندو اموال اورا به‌وراثش دادند (۸۲۳هق/ ۱۴۲۰م).[۳۶] به‌سبب شرکت گروهی‌از آقنجیها درعصیان شیخ‌بدرالدین، میخائیل اوغلی‌محمدبیگ (محمدبیگ‌پسرمیخائیل)فرمانده آقنجیهای‌شبه‌جزیرهٔبالکان‌موردسوءظن‌قرارگرفت ودرقلعهٔطوقات زندانی‌شد. ناگفته نماندکه ضعف ارتش عثمانی پس‌ازجنگ آنکارا این امید را در دل شیخ بدرالدین

۳۵. ادریس بتلیسی دراین‌باره می‌نویسد که پس‌ازشکست بدرالدین ازبایزیدپاشا، بایزیدگروهی را درهیئت مریدان شیخ نزد اوفرستاد و به‌این‌ترتیب موفق به‌دستگیری اوشد. علی‌پاشازاده (ص۹۲) ونشری (ص۵۴۶) هردو براین عقیده‌اند که عده‌ای از اطرافیان شیخ اورا دستگیر کردند ونزد محمدچلبی بردند. به‌نوشتهٔ بهشتی (ص۵۳) سلطان‌محمد دویست نفرراً به‌همراه الوان‌بیک‌برای دستگیری شیخ فرستاد ومأموران، اورا در زاگره دستگیر کرده، نزدسلطان بردند.

۳۶. مولانا حیدرهراتی چنین فتواداده بود: «شرعاً قتلش حلال ولی تصرف اموالش حرام‌است.» (عاشق‌پاشازاده، ص۹۳ ونشری، ص۵۴۶). باآنکه تاریخ اعدام شیخ‌بدرالدین در شقایق نعمانیه (ص۷۳) و تاریخ اروج بیک (ص۴۵) سال۸۲۰هق/۱۴۱۷م ودرتاریخ بهشتی(ص۵۳) ۸۸۲هق/۱۴۱۹م قید شده است، ولی چون این‌حادثه پس ازتصرف صامصون اتفاق افتادلذا قاعدتاً باید شیخ بدرالدین درسال ۸۲۳هق اعدام شده باشد. در جهان‌نما (ص۶۸۵) نیزسال ۸۲۳هق تثبیت شده است: «عجلی الوصل له‌عشق ودودالابد».

* بنابه‌نوشتهٔ نوهٔشیخ‌بدرالدین نویسندهٔ مناقب شیخ بدرالدین، کسی‌که فتوای مرگ شیخ راصادر کرد شخصی بود به‌نام مولانا فخرالدین که احتمالاً معلم مراد پسر محمد چلبی بوده است. نویسندهٔ مناقب، مولانا حیدرهراتی راکه ایرانی بود، ازاین ماجرا بری می‌داند.ــ «مترجم.»

برانگیخته بود که می‌تواند بایك شورش حکومت را به‌دست بگیرد.

آثار شیخ بدرالدین

شیخ بدرالدین به‌سبب تسلط و احاطهٔ‌کامل برعلوم ظاهری و باطنی مقامی ممتاز واستثنایی‌داشت.درعلم فقه به‌منزلهٔ امام عصرخویش بودکه اثر فقهی او به‌نام جامع الفصولین نشانگردرجهٔ ارزش واعتبار والای‌اوست. او جامع الفصولین راپس ازتألیف لطائف الاشارات* به‌رشتهٔ تحریر درآورد. گذشته از این دو اثر، وی هنگام اقامت درمصردربارهٔ فتوای‌فقهای مذاهب چهارگانه نیزتحقیق وبررسی کرده‌بود.[۳۷]

اثر دیگر شیخ بدرالدین به‌نام کتاب‌التسهیل شرحی است بر لطائف‌الاشارات. بدرالدین تألیف این اثررا هنگامی که درادرنه سمت قاضی عسکری داشت در روز دوشنبه هشتم شوال سال ۸۱۶هق آغازکرد ودرروز سه‌شنبه بیست وهفتم شوال سال ۸۱۸هق هنگامی که درازنیق به‌حال تبعید بسرمی‌برد، آن را به‌پایان رسانید.[۳۸]

آثاری که ذکرشد ازنظرعلما آثاربسیار معتبری است. درمناقب شیخ بدرالدین اثرحافظ خلیل نوهٔ شیخ آمده است که وی تفسیری به‌نام نورالقلوب نیز داشته است. وی اثر دیگری نیز داردکه درکتابخانهٔ اولوجامع بورسه نگهداری می‌شود (مجلهٔ ترکیات، ج۴/ص۲۳۵). کتابی نیز درزمینهٔ تصوف تألیف‌کرده است.

شیخ بدرالدین را اثر دیگری است به‌نام واردات که دربارهٔ تصوف نوشته و بیانگرعقاید اوست. گذشته ازآنچه‌گفته شد کتاب دیگری درزمینهٔ تصوف داردبه‌نام مسرةالقلوب وهمچنین حاشیه‌ای نیز برفصوص الحکم محی‌الدین عربی نوشته است. اثر دیگرش عقودالجواهر شرحی است بر مقصود در صرف . واردات شیخ مورد اقبال

۳۷. برای‌کسب اطلاع بیشتر درمورد عقاید شیخ بدرالدین رجوع شود به‌رسالهٔ مرحوم‌شرف‌الدین یالتقایه تحت عنوان شیخ‌بدرالدین پسرقاضی سماونه که در سال ۱۹۲۴ در استانبول به‌چاپ رسیده است. همچنین مراجعه شود به‌انسیکلوپدی‌اسلام، مادهٔ «بدرالدین سماوی».

۳۸. کتاب‌التسهیل بدرالدین محمودبن اسرائیل بن عبدالعزیز: «کان ابوه اسرائیل امیراً علی‌قاضی عسکرالمسلمین وقاضیاً ببلدةسماونه فی‌قرب ادرنه اتفق‌الابتدا بتألیف‌الشرح یوم‌الثامن من شوال سنة ست عشر وثمانمأیة هجریة‌فی بلدةادرنه ووقع‌الفراغ عنه‌یوم‌الثلثا السابع‌والعشرین من جمادی‌الاخرة سنة ثمان عشر وثمانمأیة فی‌بلدة ایزنیق» (کتابخانهٔ فضل‌الله افندی، شمارهٔ ۶۹۳).

* لطائف‌الاشارات کتابی است درفقه.. «مترجم»

وابستگان به‌فلسفهٔ وحدت وجود قرارگرفت.[۳۹] وی دراین اثر از قدیم بودن جهان سخن به‌میان‌آورده، خداوند را جدا از مخلوقات نمی‌داند. به‌نظر شیخ بهشت و دوزخ آنچنانکه افراد ناآگاه ونادان تصورمی کنند وجود ندارد، بلکه جهنم‌وبهشت نتیجهٔ اعمال نیك وبد انسان دراین جهان است که به‌صورت شقاوت یا سعادت در روح آنها انعکاس می‌یابد. بدرالدین حشر (جسمانی) راقبول ندارد ومعتقد است که‌چنین امری ناممکن است.*

ماجرای مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید

مصطفی چلبی

مصطفی چلبی یکی از پسران یلدرم بایزید که در زمان محمدچلبی ادعای سلطنت کرد ودرتواریخ عثمانی بنا به‌مقصد خاصی «مصطفی قلابی» نام گرفته‌است[۴۰] در جنگ آنکارا همراه بایزید بود. بایزید پس ازآنکه به‌اسارات درآمد از تیمور درخواست کرد تاموسی ومصطفی راکه هنگام جنگ در قلب سپاه بودند یافته، نزد اوبفرستد وتیمورنیزدستور داد تابه‌جستجوی آنان اقدام کردند. بنابه‌نوشتهٔ ظفرنامه[۴۱]،

۳۹. شیخ مصری‌نیازی در بیت‌زیر، **فصوص‌الحکم** محی‌الدین‌عربی‌را به‌دریا و **واردات** شیخ‌بدرالدین را به‌رودخانه تشبیه‌کرده است. دربین متصوفان بزرگ افرادی هستند‌که مخالف وارداتِ اند وگروهی نیز آن‌را مخالف شرع تفسیر کرده‌اند. بیت نیازی چنین است:

محی‌الدین وبدرالدین دین را زنده کردند
نیازی! «فصوص» دریاست و «واردات» نهرهای‌آن

۴۰. در تاریخ آل‌عثمان وروحی نیزمعادل عربی‌آن یعنی «جملی» آمده است که ازاو درآثار خود باعنوان «مصطفی جملی» نام برده‌اند.

۴۱. ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی و نظام‌الدین شامی. چون بـه‌هنگام جنگ آنکارا موسی و مصطفی خردسال بودند لذا مسئولیتی به‌آنان واگذارنشده بود ودرمرکزسپاه مستقرشان کرده‌بودند. در منشآت فریدون‌بیگ آمده‌که مصطفی در جنگ نیکبولی فرماندهی یکی از جناحهای سپاه عثمانی را به‌عهده داشته است. درآن ایام مصطفی چلبی هنوز ازدواج نکرده و بنابه‌نوشتهٔ شرف‌الدین یزدی و حافظ ابرو با دخترسلطان احمد جلایر حکمران بغداد نامزد بود. این دختر هنگام انتقال به‌بورسه اسیرشد ووی را نزد تیمورفرستادند.

* نظر نویسنده است.ـ«مترجم»

موسی چلبی را یافتند، ولی مصطفی را نتوانستند پیدا کنند؛ لذا وی را مفقودالاثر اعلام داشتند. ولی در ظفرنامه‌هایی که تیمور پس از فتح آنکارا به‌اطراف و اکناف فرستاد نوشته شده است که به‌همراه بایزید دو پسرش نیز دستگیر شده‌اند. از این ظفرنامه‌ها چنین برمی‌آید که موسی و مصطفی به‌اسارت تیمور درآمده بودند. شاید هم مصطفی پس‌ازدرخواست بایزید مبنی بریافتن پسرانش نزدپدررفته باشد. ازمتن دستورنامهٔ انوری نیزبرمی‌آید که مصطفی به‌اسارت درمی‌آید وپس‌ازچند سالی آزاد می‌شود.[۴۲]

مصطفی چلبی که تیمور اورا تاسمرقند نیزبه‌همراه خودبرده‌بود پس ازمرگ تیمور به‌همراه سایراسرا آزاد شد وبه‌آناطولی بازگشت. مدتی‌درنیقده نزد قرامانیان بسربرد وسپس نزد امپراتور بیزانس، یا به‌عبارت صحیح‌تر نزد پرنس افلاق، رفت وبرای مقابله بابرادرش محمدچلبی ازاوکمک خواست.[۴۳]

مانوئل امپراتور بیزانس که دریافته بود مصطفی چلبی پسرسلطان بایزیداست دوتن ازامرای بیزانس‌را نزدسلطان محمد چلبی فرستاده، پیشنهاد می‌کند که‌مصطفی را نیز درادارهٔ اموردولت عثمانی باخود سهیم کند؛ ولی محمدچلبی ازپذیرفتن این پیشنهاد سر باز می‌زند.[۴۴]

۴۲. نوری (ص ۹۱) چنین می‌نویسد:

جغتای مصطفی را به‌اسارت درآورد
آن امیر پس از چند سالی بازگشت

۴۳. به‌نوشتهٔ هال‌کوندیل، مصطفی چلبی ابتدا به‌سینوپ نزد اسفندیاربیگ می‌رود وپس‌ازقرار و مدار بااو به‌افلاق رفته، بعد ازگرفتن‌کمك‌نظامی، با سیصد سواری که به‌همراه داشت عزم روملی می‌کند. درروملی جهت همداستان‌کردن امرای آن دیارباخود با آنان ملاقات‌می‌کند؛ ولی به‌سبب احترام وعلاقهٔ عامهٔ مردم به‌محمدچلبی ازآنان روی خوش نمی‌بیند و ناگزیر به‌سلانیك پناهنده می‌شود (چاپ پاریس، سال ۱۶۳۲، ص۱۰۵).

۴۴. تاریخ‌خیرالله افندی، ج۷/ص۳۶. عاشق‌پاشازاده می‌نویسد که مصطفی‌چلبی‌درزمان مراددوم به‌ادعای سلطنت‌برخاست؛ سلانیك‌را ترك‌کرد وتاحوالی«واردار ینی‌جه‌سی» وسرز پیش‌رفت. پاشازاده این دو حادثه، یعنی حادثهٔ زمان سلطان محمد وسلطان مراد را بایکدیگر اشتباه کرده است. درتاریخ اروج بیگ (ص۱۰۵) چنین‌آمده است: «بایزید را شش پسرماند. یکی به‌هنگام جنگ مفقودالاثر شدکه نامش مصطفی چلبی بود. اوبعدها درسلانیك خروج کرد که به‌اومصطفی‌ساختگی می‌گفتند.» دوکاس(چاپ بن، ص۱۱۷) وهال‌کوندیل‌ازحضورمصطفی ←

توافق مصطفی چلبی باامپراتور

امپراتور مانوئل به‌اقتضای منافع خود با محمد چلبی روابط دوستانه داشت وحتی به‌ادعای خود او را چون فرزندش می‌دانست. ناگفته نماندکه در این روابط دوستانه منافع دولت عثمانی نیزتأمین بود.

امپراتور مانوئل در جنگی که بین موسی و محمد چلبی درگرفت از محمد پشتیبانی کرد؛ زیرا موسی چلبی ضمن محاصرهٔ استانبول درصدد تصرف ازنیق‌بود. ازاین‌روی مانوئل بامحمدچلبی وارد معامله شد وضمن‌پیمانی که بسته شد، در ازای دریافت بعضی‌نقاط، سلطان عثمانی را یاری کرد.

این‌بار قصه شکل دیگری به‌خودگرفت ، به‌این‌معنی که یکی از پسران یلدرم بایزید به‌او وعده دادکه در صورت کمك به‌وی منافع بیشتری عاید او خواهدکرد. پس مانوئل این‌بارجانب مصطفی‌چلبی راگرفت. تصمیم‌براین‌شدکه مصطفی‌به‌یاری امپراتور به‌روملی برود؛ لذا درسال ۸۲۲ه‍ق/۱۴۱۹م نخست مصطفی‌چلبی به‌افلاق اعزام شد.[۴۵] درآنجا از سوی پرنس افلاق باگشاده‌رویی پذیرفته شد و نیرویی نیز در اختیارش قرارگرفت. با دریافت این کمك، آیدین اوغلی جنیدبیگ فرماندار

←چلبی درافلاق سخن به‌میان می‌آورند.

در تواریخ عثمانی‌دراین‌باره که مصطفی‌چلبی درزمان سلطان‌محمدادعای سلطنت کردبحثی به‌میان نیامده است؛ ولی ازتازه به‌دوران رسیدهٔ بی‌سروپایی نام می‌برندکه پس از مرگ محمد چلبی ادعای سلطنت کرده بود. خیرالله افندی نیز منبع نظریهٔ خودرا مبنی برخروج مصطفی درزمان سلطان مراد دوم مشخص نکرده است. به‌هرحال، به‌نظر نگارنده مطالب‌منابع بیزانس به‌حقیقت نزدیکتر است.

۴۵. دوکاس (ص۱۱۷) وهال‌کوندیل (چاپ پاریس ، ص۹۷) می‌نویسندکه مصطفی پیش از رفتن به‌نزد امپراتور، نخست راهی‌افلاق شده‌بود، وهال‌کوندیل می‌افزایدکه مصطفی‌چلبی به‌یاری اسفندیاربیگ موفق شد ازسینوپ به‌افلاق برود. به‌نوشتهٔ یورگا (ج۱/ص۳۶۶ـ۳۷۵)یکی ازنزدیکان مصطفی‌چلبی بایك کشتی که ازطرابزون عازم استانبول‌بود به‌ونیزمی‌رود ودرصدد اخذکمك برای مصطفی برمی‌آید ودرونیز به‌اوتوصیه می‌شودکه نزدپرنس افلاق برود،زیرا وی دراین‌باره اقدام‌لازم‌را به‌عمل خواهدآورد. ازاین‌روی مصطفی‌چلبی راهی افلاق‌می‌شود. از این مطالب چنین برمی‌آیدکه قاعدتاً باید مصطفی چلبی پس از توافق با اسفندیاربیگ به‌افلاق رفته باشد وحوادث تاریخی نیزمؤیدآن است، به‌این‌معنی‌که مصطفی‌چلبی نخست از سینوپ وارد خاك افلاق شده بود و توافق وی بامانوئل بعد از این واقعه بود.

نیکبولی نیز بیدرنگ وارد افلاق شد و به‌مصطفی چلبی پیوست.[۴۶] آنگاه آندو به‌یاری نیروهای افلاق و نیز قوایی که خود در اختیار داشتند بسرعت در حوالی تسالیا و سلانیك آغاز به‌فعالیت کردند. سبب انتخاب این نقاط برای فعالیت این بود که در صورت شکست احتمالی بتوانند درقلعهٔ سلانیك پناه بگیرند.

محمد چلبی به‌محض آگاهی ازاین امر بلافاصله وارد عمل شد و طی جنگی که درمنطقهٔ سلانیك رخ‌داد مصطفی چلبی را شکست‌داد، ولی موفق به‌دستگیر کردنش نشد. مصطفی چلبی به‌همراه جنیدبیگ و بخشی از نیروهای خود به‌قلعهٔ سلانیك پناه‌برد.[۴۷] محمد چلبی از لاسقاریس لئونتاریوس والی سلانیك خواست تا مصطفی را تسلیم او کند؛ ولی والی سلانیك ازانجام این خواسته معذرت خواست و پاسخ داد که بی‌اجازه و دستور امپراتور کاری دراین‌باره از او ساخته نیست.[۴۸] ازاین‌روی محمدچلبی ضمن تماس با امپراتور، تسلیم مصطفی‌چلبی را خواستارشد. مانوئل درنامه‌ای که برای محمد چلبی فرستاد چنین نوشت: «من‌وتو باهم عهد کردیم که تو مرا چون فرزند باشی و من در مقام پدر باشم. اگرنخواهی به‌سوگندی که خوردی پای‌بند باشی، عدالت خداوند دراین‌باره جاری خواهد شد. من نه‌تنها کسانی را که به‌من‌پناه‌آورده باشند تسلیم نمی‌کنم بلکه حاضر به‌شنیدن سخن نیزدراین‌باره‌نیستم. ولی به‌پدر و پسر و روح‌القدس سوگند یاد می‌کنم تازمانی که‌برسریرسلطنت‌نشسته‌ای وتا لحظه‌ای که زنده‌ای، مصطفی وجنید نزد من زندانی خواهندبود.»

۴۶. به‌محمدچلبی خبررسید که برادر کوچکش درافلاق است. محمدچلبی درصدد برآمد که‌نخست جنید راازمیان بردارد ولذا دوتن از افراد مورد اعتمادش را مأمور این‌کار کرد. ولی جنید دوروز پیش ازاین اقدام به‌افلاق رفته و به‌مصطفی پیوسته بود (دوکاس، چاپ بن، ص۱۱۷).

۴۷. دستورنامه، ص۹۲.

۴۸. والی سلانیك پناهندگان را دلداری داد و مراتب احترام را دربارهٔشان بجای‌آورد. چون صبح شد محمد چلبی‌کس نزد والی سلانیك فرستاد و پیغام داد که به‌پاس روابط دوستانه‌ای که بین اووامپراتور وجود دارد مصطفی چلبی وجنید راتسلیم اوکند وافزود: «خودداری از اجابت این درخواست موجب‌گسستن رشتهٔ دوستی فی‌مابین شده، زیانهای جبران ناپذیری متوجه رومیان خواهدکرد. اگرآنان را تسلیم من نکنی ناگزیر دست به‌عمل خصمانه زده، سلانیك را تصرف خواهم کرد.» پاسخ‌لئونتاریوس بسیارملایم بود: «من مأمورمطیع امپراتور خویشم؛ درعین حال، از تو نیز فرمانبرداری دارم. پناهنده شخصی عادی و بی‌سروپا نیست. به‌قرار اطلاع، برادر تواست. اندکی بردباری‌کن تا مراتب را به‌عرض امپراتور برسانم. در این خصوص اوباید دستور بدهد.» (دوکاس، چاپ بن، ص۱۱۸ و۱۱۹).

مانوئل بااین نامه به‌درخواست محمدچلبی مبنی برتسلیم مصطفی وجنیدپاسخ رد داد وهمزمان باآن به‌والی سلانیك دستورداد بیدرنگ جنید ومصطفی را نزد او بفرستد.

سلطان محمد فراتر نرفت؛ به‌تصمیم امپراتورگردن نهاد و به‌ادرنه بازگشت. به‌دستورامپراتور، جنیدو مصطفی وسی‌تن ازاطرافیانشان‌را که‌دراستانبول‌بسرمی‌بردند به‌جزیرهٔ لیمنی بردند.[49]

دولت عثمانی متعهدشدکه برای نگهداری پناهندگان سالانه سیصدهزارسکهٔ نقره‌بپردازد و در ازای‌آن امپراتور بیزانس‌نیزقول‌داد تا زمانی که سلطان‌محمدزنده است مصطفی‌راآزاد نسازد وپس‌ازسلطان محمد نیزباتوجه به‌نظرات جانشین او در این مورد تصمیم گیری کند. پس ازاین توافق به‌دستور سلطان محمد به‌قصد تلافی کمك نظامی‌افلاق‌به‌مصطفی، حملات متعددی به‌آن‌ناحیه‌صورت‌گرفت.[50] درمنابع تاریخی بیزانس‌مشخص نشده‌است که‌نخستین قیام مصطفی‌چلبی که ناموفق‌ماند ودر نتیجهٔ‌آن به‌سلانیك‌گریخت درچه تاریخی بوده است. همان‌گونه که درسطور پیشین نیزاشاره‌شد احتمالاً این‌حادثه قبل‌ازقیام شیخ بدرالدین و درسال ۸۲۲ه‌ق/۱۴۱۹م رخ داده‌است[51]؛ زیرا در واقعهٔ شیخ بدرالدین، محمدچلبی درسرز بودکه احتمالاً همزمان با پناهنده شدن مصطفی به‌سلانیك و بازگشت شاه به‌ادرنه پس از توافق با امپراتوراست.

سلطان محمدچلبی‌درسال ۱۴۲۰م تصمیم گرفت تاازراه‌استانبول‌وارد‌آناطولی شود. جاسوسان‌بیزانس خبردادندکه محمد چلبی‌قصد داردپس‌ازسروسامان‌بخشیدن

۴۹. دوکاس (ص۱۲۱) می‌نویسدکه امپراتور پس از مدتی مصطفی را به‌جزیرهٔ لیمنی فرستاد و برای اقامت جنید صومعهٔ پامماکاریستوس را در نظرگرفت. به‌نوشتهٔ فرانچس (چاپ بن، ص۱۱۴) امپراتور،مصطفی‌چلبی را پس از مدتی اقامت در جزیرهٔ لیمنی، به‌قصبهٔ میسیسترا فرستاد.

۵۰. دوکاس (چاپ بن)، ص۱۲۲.

۵۱. مرحوم علی‌بیگ متخصص مسکوکات درشرح سکه‌های نقره‌ای مصطفی چلبی به‌نقل از هامر می‌نویسدکه مصطفی‌چلبی درسال ۸۲۳ه‌ق/۱۴۲۰م برای‌نخستین‌بار در روملی‌ادعای سلطنت کرد (مجلهٔ انجمن تاریخ ترك، سال پانزدهم، ص۳۸۹ و ۳۹۰)،که امکان دارد سال مذکور تاریخ سرکوبی مصطفی چلبی باشد.

به‌کارهای خویش در آناطولی، استانبول را به‌محاصره درآورد. از این‌روی بعضی از دولتمردان بیزانس به امپراتور توصیه کردند هنگامی که سلطان محمد قصد عبور از استانبول را دارد وی را توقیف کند؛ ولی امپراتور زیر بار نرفت، اما درعین حال تدابیر احتیاطی را معمول داشت و از فرستادن فرزندانش برای استقبال از سلطان‌محمد خودداری کرد.[۵۲]

چون محمد چلبی به‌سواحل دولمه باغچه و توپخانه رسید، امپراتور با یك کشتی جنگی پارویی از او استقبال کرد و هردو وارد هریسوپولیس (اسکودار) شدند؛ ولی امپراتور کشتی را ترك نکرد. محمد چلبی درخشکی پیاده شد و به‌چادرخویش رفت و عصرهنگام به‌اتفاق همراهانش به‌سوی ازمیر حرکت کرد و به‌بورسه رفت.[۵۳]

تأسیسات محمد چلبی

به‌دستور امیرسلیمان کار احداث مسجدی به‌نام اسکی‌جامع درادرنه آغاز شده بود که کار بنای آن درزمان موسی‌چلبی نیز به‌پایان نرسید. محمدچلبی پس از سرکوب موسی چلبی درشوال سال ۸۱۶هق/۱۴۱۴م بنای مسجد را به‌پایان رسانید و «اسکی بدستن» نیز وقف آن شد. گذشته از آن به‌دستور سلطان محمد مسجد معروف یشیل جامع (مسجد کبود)، مدرسه، عمارت و آرامگاه (آرامگاه شخصی) ساخته شد و همزمان با احداث این مؤسسات ، به‌توصیهٔ دولتمردان عثمانی ، اومور بیگ پسر قراتیمورتاش‌پاشا را برای تصرف بعضی از اراضی خلیج ازمیت چون خرکه، گبزه، داریجه، کارتال وپندیك، فرستاد تا آنها را وقف این مؤسسات سازد.[۵۴] این نقاط از زمان اورخان غازی ملك عثمانیان بود که پس از جنگ آنکارا به‌دست امپراتوری بیزانس افتاده بود. اومور بیگ اراضی یادشده را به‌تصرف درآورد (۸۲۳هق/۱۴۲۰م). این اقدام درعین حال عمل مقابله به‌مثلی بود به‌تلافی پشتیبانی امپراتور بیزانس از مصطفی چلبی.

۵۲. فرانچس (چاپ بن) وهال‌کوندیل (چاپ پاریس).
۵۳. فرانچس (چاپ بن) وهال‌کوندیل.
۵۴. کار احداث یشیل‌جامع در ذی‌الحجهٔ سال ۸۲۲هق/۱۴۱۹م قبل از سایر تأسیساتش به‌پایان رسید.

با تصرف این نقاط شایع شد که محمدچلبی قصد استانبول را نیزدارد. رومیها دستخوش اضطراب شدند ومانوئل برای آگاهی ازقصد سلطان محمد سفیری به‌ادرنه فرستاد تامراتب دوستی دیرین را به‌اویادآورشود.

وفات محمد چلبی

سلطان محمد اول (چلبی) پس از آنکه‌زمستان را دربورسه‌گذراند دربهارسال ۱۴۲۱م از راه گلیبولی به‌ادرنه بازگشت. امپراتورمانوئل وقتی از بازگشت سلطان به‌ادرنه باخبرشدبرای آنکه‌ازمقاصد محمدچلبی آگاهی‌یابدسفیری به‌نام‌لئونتاریوس را نزد اوفرستاد. محمدچلبی باخوشحالی سفیررا به‌حضورپذیرفت وبه‌اوگفت چند روزی است بیماراست وپس‌از بهبودی باهم به‌مذاکره خواهند نشست.[۵۵] حال‌آنکه وی‌دچارسکته شده‌بود[۵۶] وچون می‌دانست بهبودنخواهدیافت، لذا وزرایش‌بایزید، چندرلی‌زاده ابراهیم وحاجی عیوض‌پاشا را به‌حضورطلبید وخطاب به‌آنان‌گفت تا زمانی که من زنده‌ام مصطفی‌چلبی درجزیرهٔ لیمنی تحت نظرخواهدبود و احتمالاً پس‌ازمرگ من امپراتور اوراآزاد خواهدکرد. سلطان‌محمد با درنظر گرفتن این مسأله به‌وزرایش وصیت کردکه تاآمدن پسربزرگش مراد از اماسیه، خبرمرگ او منتشرنشود وتوصیه کردکه بلافاصله مراد والی اماسیه‌را به‌ادرنه فراخوانند.[۵۷] الوان

۵۵. فرانچس (چاپ بن)، ترجمهٔ میرمیراوغلی.

۵۶. روزی سلطان محمدچلبی سرگرم شکار گراز وحشی بودکه هنگام پرتاب نیزه به‌سوی‌گرازی دچار سکته شد وبعداً براثرسکتهٔ دیگردرگذشت. «محمدچلبی‌روزی‌که با اسب مشغول‌شکاربود به‌سوی‌گرازی‌که در جنگل درحال فرار بود نیزه پرتاب‌کرد. در این اثنا دچار سکته شد و به‌حال بیهوشی ازاسب به‌زیر افتاد. خادمان پیدرنگ به‌قصرش بردند. شکارگاه محلی نزدیك ادرنه بود. حاذق‌ترین اطبای‌ادرنه وماهرترین‌پزشکان‌را ازاطراف واکناف‌آوردند.سربازان تقاضای دیدارشاه راکردند. برای آنکه سربازان اززنده بودنش اطمینان حاصل‌کنند شاه‌را بیرون بردند. سربازان ومردم ازدیدنش‌خوشحال شدند. فردای‌آن‌روز براثرسکته‌ای‌دیگر ازگفتار بازماند وشب‌هنگام درگذشت.» (دوکاس، چاپ بن، ص۱۲۳ وهامر، ج۲/ص۱۴۳).

۵۷. فرانچس می‌نویسدکه سلطان محمد چلبی ازبیم آنکه‌پس از به‌سلطنت رسیدن مراد، دو پسر دیگرش به‌دست اوکشته شوند وصیت کردکه آنهارا نزد امپراتوربیزانس بفرستند، که‌حوادث بعدی صحت این وصیت رااثبات می‌کند؛ زیرا وقتی مراد ازامپراتور تسلیم دو برادرش را خواستار شد او پاسخ دادکه بنابه‌وصیت محمد چلبی از تسلیم آندو معذور است (دوکاس، ص۱۲۷).

بیگ برای دعوت مراد به‌ادرنه عازم اماسیه شد.[۵۸] سلطان محمد پیش از آمدن مراد به‌رحمت حق پیوست (جمادی‌الاول سال ۸۲۴ه‍ق/۱۴۲۱م).[۵۹] روحی می‌نویسد که محمدچلبی قریب به‌شش‌ماه در بستر بیماری افتاد.[۶۰]

برمبنای تدابیر اتخاذ شده راههای منتهی به‌استانبول و سایرمناطق بسته شد. به‌توصیهٔ حاجی عیوض‌پاشا، گویی که پادشاه در قید حیات است، اعلام شد: «شاه قصد جنگ قرامان را دارد. باید سربازان باب عالی و نیروهای آناطولی در بیغا گردآیند.» برای بیگلربیگ آناطولی فرمان فرستاده شد که با افرادش به‌بیغا حرکت کند.[۶۱] جلسات دیوان تشکیل‌شد و امور کشور سیر طبیعی خودرا طی می‌کرد. کسی‌از مرگ سلطان محمد آگاه نبود. محافظان شاه که ازغیبت اومشکوك شده‌بودند وزرا را تحت فشارقرار داده، خواستار دیدارسلطان بودند. وزرا پاسخ می‌دادند که اطبا اجازهٔ ملاقات باسلطان‌را نمی‌دهند، و بالطایف‌الحیل کسانی‌را که قصد دیدار با شاه را داشتند از سر بازمی‌کردند.[۶۲]

همان‌طوری که قبلاً اشاره کردیم سفیر بیزانس درادرنه درانتظاردیدارباسلطان بسرمی‌برد. سه روز پس از ورود او به‌ادرنه، شاه درگذشت. سرانجام لئونتاریوس دریافت که شاه مرده است؛ پس بیدرنگ چند قاصد فرستاد تا این خبر را به‌اطلاع امپراتوربرسانند، ولی این‌قاصدان به‌سبب بسته بودن جاده‌ها به‌مقصد نرسیدند. چند

۵۸. «همین که سربربالین‌نهاد، وزرا راگردآورد و گفت: هرچه‌زودتر پسربزرگم مراد را بیاورید. اوان‌بیگ را روانه کنید. من از این رختخواب زنده برنخواهم خاست. پیش ازآنکه مراد بیاید من خواهم مرد. مملکت به‌هم می‌ریزد. کاری کنید که کسی از مرگ من آگاه نشود.» (عاشق پاشازاده، ص۹۴. اروج‌بیگ، ص۵۴ و ۱۱۲. بهشتی، ص۵۵).

۵۹. درتاریخ‌نشری (ج۲/ص۵۵۵) و تاج‌التواریخ آمده‌است که سلطان‌محمد دراوایل جمادی‌الاول درگذشت. شکرالله افندی در بهجت‌التواریخ (ص۳۲۳) می‌نویسد که سلطان محمد در ماه جمادی‌الاول، بیست‌وسه روز دربستر بیماری خفت.

۶۰. در بهجت‌التواریخ و تاریخ نشری آمده است که سلطان محمدچلبی پس ازآنکه دولت عثمانی را تحت یك حکومت واحد درآورد، هفت سال ویازده ماه وچند روزحکومت کرد.

۶۱. به‌نوشتهٔ عاشق‌پاشازاده، نشری، تاج‌التواریخ، بهشتی وسایر تواریخ عثمانی به‌نقل از منابع مذکور، قصد حاجی عیوض پاشا از این لشکرکشی حرکت به‌سوی جنید بوده است. در مرید التواریخ آمده که هدف‌لشکرکشی، قرامانیان‌بوده است. چون درآن‌ایام جنید درجزیرهٔ‌لیمنی زندانی بوده بنا براین نظرنویسندهٔ مریدالتواریخ به‌حقیقت نزدیکتراست

۶۲. عاشق پاشازاده (ص۹۵)، بهشتی (ص۵۵) و تاج‌التواریخ (ج۱/ص۳۰۳).

روزی گذشت تااینکه سفیر بیزانس موفق شد خبر مرگ سلطان را از طریق موره به‌استانبول بفرستد.[۶۳] چهل روزطول کشید تامراد خود را به‌بورسه رسانید ودر این چهل روز، مرگ سلطان محمد ازمردم مخفی ماند.[۶۴]

شخصیت محمدچلبی

محمدچلبی ازسلاطین بزرگ عثمانی بود. مردی بود متین وبااراده ودارای فضائل اخلاقی‌بسیار. وی به‌عهد وپیمان خویش پای‌بند بود. درسایهٔ اعمال سیاستی متعادل، پرهیز ازافراط کاری دراداره‌ٔ امور کشور و تصمیم گیری‌بموقع و هوشیارانه دربرابرخطرات وحوادث پیش‌بینی نشده توانست کشورتجزیه شدهٔ عثمانی‌را تحت ادارهٔ واحدی درآورد و سرزمینهایی راکه پس از جنگ‌آنکارا از تصرف عثمانیها به‌دررفته بود بازپس‌گیرد. به‌حساب سال میلادی هفت سال و هشت ماه وبیست روز سلطنت کرد.[۶۵]

فرانچس‌می‌نویسد محمدچلبی‌دربرابردوستان جوانمردش، دوست‌وجوانمرد ودر برابر دشمنان، خشن و بیرحم بود. در زمان او برای نخستین‌بار ادرنه پایتخت

۶۳. فرانچس (چاپ بن)، ص ۱۲۳.

۶۴. «جسد سلطان محمدکه درقصر ادرنه درگذشته بود، چهل‌روز درقصر نگهداری شد وجز چهار تن کسی ازمرگ وی آگاه نشد. این چهارتن عبارت بودند از: بایزید، ابراهیم، ودو پزشك. (گویا دوکاس ذکرنام حاجی‌عیوض‌پاشا رافراموش کرده است.) این چهار مرد هر روز به‌قصر رفت‌وآمد می‌کردند و چنین شایع کرده بودندکه برای معالجهٔ شاه از اطراف دارو وارد کشور می‌کنند. پزشکان شکم جسد را شکافتند؛ روده‌ها و جگرسیاه و ششهایش را درآوردند وآنها را درهمان اتاقی‌که جسد قرارداشت چال‌کردند. سپس جسد را شسته، معطرکردند و به‌کفن پیچیدند وانگارکه زنده است دربستر خوابانیدند. تمامی این‌اعمال توسط دو وزیر وغلام‌بچگان صورت گرفت. غلام‌بچگان نیز به‌هیچ‌روی پای ازقصر بیرون نمی‌نهادند وباکسی درتماس نبودند...» (دوکاس، ص۱۲۸). به‌نظردوکاس سبب اخذ این همه تدابیر احتیاطی این بودکه تاآمدن‌وارث تاج‌وتخت، کسی ازمرگ محمدچلبی آگاه نشود وکشورهای‌همجوار باشنیدن خبرمرگ سلطان‌اقدام به‌عملیات‌تجاوزکارانه نکنند. ولی‌انگیزهٔ‌اصلی این‌اقدامات احتیاطی مسألهٔ مصطفی‌چلبی‌بود. ترس وزرای عثمانی‌ازآن‌بودکه امپراتور مانوئل‌باآگاهی ازمرگ محمدچلبی، نسبت به‌آزادی مصطفی اقدام کند.

۶۵. شکرالله افندی در بهجت‌التواریخ به‌حساب سال هجری دوران سلطنت سلطان محمد را هفت سال ویازده ماه واندی روز قیدکرده است: «سلطان محمدبن بایزید خان ازآل عثمان هفت سال ویازده ماه وروز چند برسریرغزاة مقررشد.»

ثابت کشور عثمانی شد.[۶۶]

سلطنت مراد دوم

سلطان‌مراد بسرعت حرکت کرد و به‌بورسه رفت و بایزید را در ادرنه‌ازآمدن خودآگاه ساخت. باآمدن مراد، مرگ سلطان محمد اعلام شد. جنازه را به‌بورسه بردند وسلطان‌مراد برتخت‌نشست (۸۲۴هق/ ۱۴۲۱م). مراد درآن هنگام هجده سال داشت.

تسلیت امپراتور وپیشنهاداتش

جلوس سلطان مراد دوم به‌اطلاع دولتهای مجاور نیزرسید. امپراتورنخستین کسی بود که دوسفیر به‌نزد مراد فرستاد. دومأموریت برعهدهٔ این سفرا بود: نخست تبریك جلوس وتسلیت مرگ پدر به‌مراد، ودیگرتسلیم دوبرادرش به‌امپراتور تاطبق وصیت سلطان محمد تحت حمایت او قرارگیرند. مانوئل به‌مراد پیغام داده بود که درصورت خودداری از تحویل دو کودك، مصطفی چلبی راآزاد کرده، اورا روانهٔ روملی خواهد ساخت.

بایزیدپاشا للهٔ سابق‌شاه،وزیراعظم وبیگلربیگ دربارعثمانی به‌نیابت‌ازجانب سلطان جوان به‌سفرا اطلاع داد که سلطان مایل ست باامپراتور روابط دوستانه‌داشته باشد. وی امپراتور را پدر معنوی دو برادر کوچك خود می‌داند و لطف و محبت امپراتور را نسبت به‌آنها مغتنم می‌شمارد و به‌عهد و پیمانهای منعقده پای‌بند خواهد ماند؛ ولی چون این دو کودك مسلمانزاده‌اند لذا تربیت‌آنها به‌دست امپراتورکه پیرودین‌دیگری است باموازین اسلام وشرع مغایرت‌دارد. سفرای امپراتوربیزانس بادست خالی باز گشتند.[۶۷]

۶۶. فرانچس، چاپ بن.
۶۷. هال کوندیل دراین‌باره می‌نویسد که بایزیدپاشا نزد امپراتور رفت، که این‌امرحقیقت‌ندارد؛ بلکه‌برای توافق‌با امپراتور، چندرلی‌زاده‌ابراهیم‌پاشا به‌استانبول‌عزیمت کرد. به‌امپراتور ←

جلب موافقت مصطفی چلبی

باخودداری‌مرادازتسلیم شاهزادگان، امپراتورمانوئل‌دراستانبول بادولتمردان جلسهٔ مشاوره‌ای ترتیب داد. گروهی از بزرگان دولت و دررأس آنها یوانیس معتقد به‌توافق‌بامصطفی‌چلبی بودند وپیشنهاد کردند که مصطفی‌به‌حکمرانی روملی‌منصوب شود. گروهی دیگر، که دررأس آنها مانوئل پیر قرار داشت، توافق باسلطان مراد را ترجیح دادند. لکن طرفداران یوانیس برسر توافق بامصطفی اصراوورزیدند؛ زیرا مصطفی چلبی به‌آنان وعده داده بود که در صورت موفقیت، گلیبولی را تسلیم آنان بکند. سرانجام‌طرفداران یوانیس‌پیروزشدندوبیدرنگ‌ژنرال‌دیمیتریوس لاسکاریوس به‌همراه چند کشتی به‌جزیرهٔ لیمنی اعزام شد وتوافق لازم با مصطفی چلبی صورت گرفت.[۶۸]

طبق پیمان، مصطفی چلبی پذیرفت که ازگفته‌های امپراتور سرپیچی نکند؛ پسرش را به‌عنوان گروگان نزد اوبگذارد و شبه‌جزیرهٔ گلیبولی و اراضی موجود در سواحل دریای سیاه تا سواحل افلاق و نیز مناطق تسالیا تا اریسوس وآیناروز را به‌امپراتور واگذارد. پس ازآنکه مصطفی و نمایندهٔ امپراتور پیمان‌نامه را امضاء کردند، مصطفی به‌اتفاق جنیدبیگ و سایر اطرافیانش و با نیرویی که در اختیارش گذاشته شد با ده کشتی ارسالی ازسوی امپراتور به‌گلیبولی رفت. منتها مراد قبلاً نیروی قابل توجهی درآنجا مستقرساخته بود.[۶۹]

وقتی که قوای مصطفی‌چلبی‌واردگلیبولی شدند بانیروهای مراد رودرروقرار

→ پیشنهادشد که به‌جای پسران محمدچلبی، دولت عثمانی‌حاضراست دوازده‌کودك‌ازخانواده‌های متشخص را به‌عنوان‌گروگان به‌دربار امپراتور بفرستد و ضمن پرداخت دویست هزار سکهٔ نقره، بخش وسیعی ازاراضی اطراف‌گلیبولی را به‌انتخاب امپراتور دراختیار اوقرار دهد (هال‌کوندیل، چاپ پاریس، ص۱۰۶ و۱۰۷).

۶۸. دوکاس می‌نویسد که لئونتاریوس برای تماس بامصطفی چلبی به‌میدیللی اعزام شد. به‌نوشتهٔ فرانچس در ماه ایلول سال ۱۴۲۱م به‌دستور امپراتور یوانیس، مصطفی چلبی را از موره آوردند واو باتعداد قابل‌توجهی کشتی به‌گلیبولی رفت.

۶۹. درتاریخ عاشق پاشازاده نخستین ادعای سلطنت مصطفی چلبی با دومین ادعای او در این زمینه با یکدیگر اشتباه شده است. به‌نوشتهٔ عاشق‌پاشازاده پس‌ازمرگ محمدچلبی، مصطفی چلبی سالونیك راترك‌گفت ونخست به‌ینی‌جهٔ واردار رفت وازآنجا به‌سرز واز سرز به‌ادرنه عزیمت‌کرد وامرای روملی همگی ازاو متابعت‌کردند(ص۹۶). بهشتی نیز عین همین‌مطلب را نوشته است (ص۵۶).

گرفتند. جنگ سختی درگرفت و نیروهای مصطفی به‌فرماندهی جنیدبیگ پیروز شدند. درپی این پیروزی، مصطفی چلبی از کشتی به‌خشکی پیاده شد. باز جنگ درگرفت. مصطفی به‌اتفاق ژنرال دیمیتریوس شب را در کشتی گذراند. سرانجام مصطفی چلبی اهالی گلیبولی را فراخواند و خطاب به‌آنان گفت: «من پسر یلدرم بایزیدم. برادرم محمد چلبی مرا ناگزیر ازفرار کرد وبه‌دست رومیها زندانی شدم.» آنگاه ازآنان خواست که اورا دررفتن به‌ادرنه یاری کنند وسلطنت‌وی را به‌رسمیت بشناسند. مردم‌گلیبولی بامصطفی چلبی بیعت کردند، ولی‌فرمانده قلعه حاضربه‌تسلیم دژ نشد. فرماندهی‌محافظان قلعه‌را مردی‌به‌نام شاه‌ملک به‌عهده داشت.[۷۵] دیمیتریوس ناگزیرقلعهٔ گلیبولی‌را محاصره کرد. مصطفی‌چلبی نیروهای سلطان‌مرادرا به‌فرماندهی بایزید پاشا شکست داد و به‌ادرنه رفت و اعلام سلطنت کرد (ذی‌القعدهٔ ۸۲۴ هق/ ۱۴۲۱م).

اعزام بایزیدپاشا به‌جنگ مصطفی چلبی

به‌دنبال این حادثه جلسه‌ای با شرکت بایزید وزیراعظم و بیگلربیگ سلطان محمد، چندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشا وزیردوم، حاجی عیوض‌پاشا وزیرسوم و اومور و علی و اروج‌بیگ سه پسر تیمورتاش‌پاشا درحضور پادشاه تشکیل شد.

ابراهیم‌پاشا و حاجی عیوض‌پاشا پیشنهاد کردند که بایزیدپاشا برای مقابله با مصطفی‌چلبی اعزام‌شود، زیرا وی گذشته ازآنکه بیگلربیگ ووزیراعظم بودامرای

۷۵. بهشتی می‌نویسد که شاه‌ملك فرمانده محافظان، قلعه راتسلیم مصطفی‌چلبی کرد (ص۶۵). بنا به‌نوشتهٔ عالی(ج۳/ص۱۹۸) مصطفی‌چلبی ازمحافظان قلعه خواست تا با توجه به‌پیمانی که‌بین او وامپراتور بسته شده است قلعه را به‌وی تسلیم کنند؛ ولی فرمانده محافظان به‌این‌پیشنهاد پاسخ رد داد. فرانچس عقیده دارد که ساکنان گلیبولی به‌سبب آنکه این شهر نخستین شهر مقدس ترکها در روملی‌بود ازتسلیم آن به‌مصطفی‌چلبی خودداری کردند (چاپ بن،ص۱۱۵).

روملی را از نزدیك می‌شناخت؛ در حالی که پسران تیمورتاش‌پاشا معتقد به‌عزیمت شخص سلطان مراد بودند. سلطان‌مراد با پیشنهاد دو وزیر نامبرده مبنی بر اعزام بایزیدپاشا موافقت کرد.[۷۱] بایزیدپاشا هنگام عزیمت وصیت کرد که اگر کشته شد اروج‌بیگ پسر بزرگ تیمورتاش پاشا نظارت‌برحسن اجرای مفاد وصیتنامه‌اش را به‌عهده بگیرد. آنگاه پنجاه هزار سکهٔ نقره به‌وی داد و او را وصی خویش کرد (تاریخ‌بهشتی،ص۵۷).

زمستان بود و راه‌گلیبولی بسته. بایزیدپاشا ازگوزلجه‌حصار واقع در بغاز استانبول وارد روملی‌شد.[۷۲] نیروی زیادی به‌همراه نداشت؛ لذابه‌حوالی ادرنه رفت و نیرو گردآورد و چون خبر حرکت مصطفی را از گلیبولی شنید، در محلی به‌نام سازلی‌دره‌به‌مقابلهٔاورفت.[۷۳] درنخستین‌برخورد که رخ‌داد نخست‌افرادجناح‌راست و سپس افراد جناح چپ لشکربایزیدپاشا به‌مصطفی‌چلبی پیوستند و در نتیجه خود او نیز تسلیم مصطفی چلبی شد (اول رمضان سال ۸۲۴ هق/ سی‌ام‌آگوست۱۴۲۱م). مصطفی چلبی بر روی شکم علامتی به‌شکل شیارکوچك داشت که با نشان دادن‌آن

۷۱. سلطان‌مراد خطاب به‌بایزیدپاشا گفت: «توللهٔ منی واززمان‌آباء واجدادم باشوکت و سعادت برمسندوزارت‌تکیه‌زدی ودر درایت ازجمع‌اعیان وارکان مملکت بالاتری. اگررضایت‌خاطر مارا طالبی باید بیدرنگ عزیمت کنی.» بایزیدپاشا نیز اطاعت‌کرد (تاریخ بهشتی، ص ۵۶ و ۵۷).

۷۲. دوکاس، ص ۱۴۴ و هامر (ترجمهٔ اتابك)، ج۲/ص ۱۵۸. بهشتی در این‌باره می‌نویسد: «بایزیدپاشا چون دریافت که قادر به‌عبور ازگلیبولی نیست به‌حوالی بغاز استانبول‌آمد و ازامپراتورکشتی خواست، ولی‌موفق به‌دریافت‌آن‌نشد. در حوالی‌گوزلجه‌حصار یکی‌دوفروند کشتی‌کوچك تهیه‌کرد و سربازانش را عبور داد و اسبها را وادار به‌شناکرد و سختی بسیار دید. ازآنجا نیز رو به‌سوی ادرنه نهادند...» (ص ۵۷).

۷۳. بایزیدپاشاکه ازسواحل روملی گذشته‌بود دوروزه‌خودرا به‌ادرنه رسانید و نیروی قابل‌توجهی گردآورد. آنگاه درصدد برآمد تاازکوتاه‌ترین راه خود را به‌گلیبولی برساند. جاسوسانش خبرآوردندکه مصطفی‌چلبی بانیروی عظیمی‌گلیبولی‌را ترك‌گفته است. بایزیدپاشا بالشکر سی‌هزارنفری خود ادرنه را ترك‌کرد وبه‌سازلی‌دره رفت‌ودرآنجا باقوای مصطفی‌چلبی‌روبرو شد. بایزیدپاشا خطاب‌به‌سربازان خویش‌گفت‌که مصطفی‌پسربایزید نیست، وافزودکه اززبان خود محمدچلبی شنیدکه برادرش مصطفی درخردسالی درگذشته واینك امپراتور او را به‌نام پسربایزید علم‌کرده‌است (دوکاس، ص۱۴۵ـ۱۴۷). فرانچس نیزمی‌نویسدکه‌بایزیددرادرنه بادریافت خبرحرکت مصطفی‌چلبی ازگلیبولی، به‌سازلی‌دره‌رفت (رجوع کنید به‌هال‌کوندیل، ص ۱۰۷).

به‌امرای روملی ،آنان را مجاب ساخته بود که پسر بایزید است . این‌بار نیز به‌قصد مجاب ساختن بایزیدپاشا علامت را به‌او نشان داد. باری ، فردای آن روز به‌تحریك جنیدوپسران اورنوس که دشمنی‌دیرینه‌ای بابایزیدپاشاداشتند وی‌را به‌قتل‌رسانیدند.[۷۴] آنگاه مصطفی‌چلبی به‌ادرنه رفت وهمان‌طوری که‌گذشت، اعلام سلطنت‌کرد.[۷۵]

سلطنـــت مصطفی چلبـــی

گذشته ازپسران اورنوس‌بیگ، تورخان‌بیگ و پسرانش و جملواوغلی[۷۶] و فاتحان روملی و«پسران فاتحان» (فاتحان اوغول‌لاری) که مراتب فرمانبرداری خود را ازمصطفی‌چلبی اعلام داشته بودند، سایر آقنجیها نیز به‌دور اوگردآمدند. خلاصه اینکه درسراسر روملی سلطنت اورا به‌رسمیت شناختند وبه‌نامش سکه ضرب شد.[۷۷]

مصطفی چلبی دست از فعالیت برنداشت و برای رفتن به‌آناطولی به‌سوی گلیبولی‌حرکت‌کرد. دراین سفر کلیهٔ امرای‌آناطولی بانیروهایشان همراه اوبودند. محافظ قلعهٔ گلیبولی باشنیدن خبرموفقیت جنگ سازلی‌درهٔ واعلام سلطنت مصطفی چلبی، قلعه را تسلیم دیمیتریوس لئونتاریوس کرد . دیمیتریوس درصدد مستقرکردن نیرو درقلعه بود که جنیدبیگ سررسید ومانع ازاین‌کار شد . دیمیتریوس به‌مصطفی چلبی مراجعه‌کرد. مصطفی ضمن اقرار به‌تعهد خود درمقابل امپراتور مبنی برتسلیم گلیبولی به‌امپراتوری بیزانس، متذکرشدکه اگروی درشرایط حاضر دست به‌چنین

۷۴. مناقب شیخ بدرالدین (نسخهٔ کتابخانهٔ خصوصی مؤلف)، ص۱۴۰.
۷۵. دوکاس، ص۱۵۲. مراد دوم باشنیدن‌خبرقتل بایزیدروحیهٔ خودراباخت، ولی سیدامیر بخاری داماد یلدرم بایزید شمشیر به‌کمر بست وبه‌دلداری اوپرداخت ووعده دادکه سرانجام پیروز خواهدشد.
۷۶. خانوادهٔ جملواوغلی مرکب بودند از: مرادبیگ و دو پسرش به‌اسامی سلتوق و اسکندر ، و مرادبیگ وپاشایکیت‌از نوه‌های جملو. سلطان محمد فاتح برای سلتوق‌بیگ و اسکندربیگ عایدات روستاهایی را در حوالی حصار قدیمی زاقره اختصاص داده بود وآنها نیز مسجد و خانقاهی‌در جملواوغلی‌کویی(روستای‌آل‌جملو)، مسجدی‌درادرنه، وخانقاه ومسجدی‌درقوصوه وقف‌کرده بودند. بایزید دوم همچنین عایدی دوروستا را برای پاشایکیت اختصاص‌داده‌بود.
۷۷. در«کاتالوگ مسکوکات» دو سکهٔ نقره از مصطفی‌چلبی موجود است‌که یکی در سرز ودیگری در ادرنه ضرب شده‌است (تقویم مسکوکات عثمانیه ، اثر اسماعیل غالب،ص۲۴. مسکوکات عثمانیه، اثرخلیل ادهم، ص۳۶. آقچه‌های مصطفی‌چلبی (عالی)، نشریهٔ انجمن تاریخ ترك، سال ۱۵، ص۳۸۷ـ۳۹۰).

عملی بزند ترکها از اطاعت وی سر باز خواهند زد؛ زیرا گلیبولی ملك شخصی سلطان نیست بلکه به‌مردم تعلق دارد و او نمی‌تواند آنچه راکه به‌مردم تعلق دارد به‌دیگران بخشد. درنتیجه، دیمیتریوس‌لئونتاریوس به‌استانبول بازگشت و امپراتور را درجریان قرار داد.[۷۸]

مصطفی‌چلبی قلعه را مستحکم ساخت؛ فرماندهانی برای ناوگانش تعیین کرد وپس ازسروسامان بخشیدن به‌دیگرکارها وارد ادرنه‌شد وخزاین برادرش راتصاحب کرد وبه‌عیش وعشرت پرداخت.[۷۹]

امپراتورکه احساس کرده بود مصطفی‌می‌خواهد ازتسلیم‌گلیبولی طفره‌برود، جانب اورا رها کرد ودرصدد توافق باسلطان مراد برآمد. حکومت بورسه نیز چون خبر یافت گلیبولی تسلیم امپراتور نشده ولئونتاریوس بادست‌تهی بازگشته است با استفاده ازاین‌فرصت‌وزیرچندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشارا به‌استانبول‌فرستاد. ابراهیم‌پاشا پس ازمرگ بایزیدپاشا وزیراعظم شده بود.

ابراهیم‌پاشا چون به‌حضور امپراتور رسید در حالی‌که چنان وانمود می‌کرد که ازاختلاف بین مصطفی ومانوئل آگاه نیست ازامپراتورکمك خواست وکوشید تا بارفتاری‌متواضعانه نظرلطف اورا جلب کند. وی‌ضمن مدح وثنای امپراتوراظهار داشت‌که سلطان مراد امیدآن داردکه شخص امپراتورچون پدرش محمد چلبی وی را نیزیاری خواهد داد. در ضمن از مانوئل استدعاکردکه از خواستهٔ خود مبنی بر تحویل دو شاهزاده و تسلیم‌گلیبولی منصرف شود.[۸۰] لکن امپراتور در تصمیم خود

۷۸. دوکاس درصفحات ۱۵۲ـ۱۵۴ اثرخود مطلب مفصلی دربارهٔ مذاکرات دیمیتریوس با جنید و مصطفی‌چلبی نوشته است. هال‌کوندیل (چاپ پاریس، ص۱۵۷) می‌نویسدکه مصطفی‌چلبی به‌امپراتور پیغام فرستادکه درحال حاضر درگیرجنگ است؛ ولی‌آسوده‌خاطرباشدکه پس از تصرف سراسرکشور عثمانی، گلیبولی را طبق تعهدی‌که‌کرده است تسلیم امپراتور خواهد ساخت.

۷۹. «... چون وارد قصربرادرش محمد شد، ثروتی بی‌حساب واشیاء ذیقیمت بسیاری دید. هر روز مست می‌شد واوقات خودرا به‌حظوظات نفسانی می‌گذرانید...» (دوکاس، ص۱۵۷).

۸۰. محمدچلبی چهار پسر به‌اسامی مراد، مصطفی، محمود و یوسف داشت. مراد به‌سلطنت رسید و مصطفی فرماندار حمیدایلی بود. محمدچلبی برای جلوگیری ازکشته‌شدن دوپسرخردسالش، محمودو یوسف، وصیت‌کرده بودکه‌آنهارا نزدامپراتوربیزانس بفرستند. ازاین‌روی‌امپراتور مصراً تحویل‌این دوکودك راازسلطان مرادخواستاربود. سلطان مراد هنگامی‌که درگیر ←

مبنی برتحویل گرفتن دو پسر محمد چلبی و تسلیم گلیبولی پابرجا ماند؛ از این‌روی ابراهیم‌پاشا باوجوداقامت نسبتاً طولانی دراستانبول بدون اخذ نتیجه بازگشت.[۸۱]

پیشنهادکمك به‌سلطـــان مراد

درآن‌ایام جنواییها ازمعادن پتاس* فوچه بهره‌برداری می‌کردند. امیرجنوایی فوچه زمانی‌باپرداخت مقرری‌سالانه اجازهٔاقامت درقلعه‌را یافته‌بودو پتاس‌استخراج شده از معادن را روانهٔ بازارهای اروپا می‌کرد. پس از اینکه این مناطق به‌تصرف عثمانیها درآمد ،آن مقرری تعیین شدهٔ سالانه را دولت عثمانی دریافت می‌داشت. این مستعمره نیزچون سایرمستعمرات جنوا (ساقز، گالاتا، اماسره، صامصون و کفه) توسط کنسولی که برای مدت محدودی انتخاب شده بود ، اداره می‌شد. در زمان حیات محمد چلبی شخصی به‌نام ژان‌آدورنو کنسول فوچه بود و ادارهٔ امور آنجا به‌مدت ده‌سال به‌اوسپرده شده بود.

آدورنو پس ازآنکه به‌فوچه‌آمد باپرداخت بیست هزارسکهٔ طلا امتیازمعادن آنجا را برای مدت ده‌سال ازسلطان محمد خریداری کرد. پس‌از گذشت شش سال ازماجرا سلطان محمد چلبی وفات یافت و حادثهٔ مصطفی چلبی رخ داد. همزمان با این حوادث، معادن پتاس فوچه تعطیل شد وبه‌سبب حوادثی که ازچند سال پیش‌رخ داده بود جنواییها مقرری سالانه را پرداخت نکرده بودند . درنتیجهٔ جنگی که بین ونیز وگالاتانها رخ داد، گاتالانها ازسفرکشتیهای جنوایی به‌ایتالیا، فرانسه، اسپانیا و انگلستان ممانعت به‌عمل‌آوردند وطبیعی است‌که بااین حادثه‌کار استخراج پتاس‌از معادن نیزمتوقف شد وبااین رکود، آدورنو زیربار بدهی سنگینی رفت.

آدورنو به‌محض اینکه خبرمرگ محمدچلبی راشنید خواست ازاین‌فرصت

→ مسائل‌داخلی بودآندو را درطوقات زندانی‌کرده بود. بعدهاآنها را به‌بورسه‌آورد و فرمان داد به‌چشمان دو کودك میل‌کشیدند وباختصاص مقرری، آنها را به‌اتفاق مادرشان ناگزیراز اقامت دربورسه‌کرد. این‌دوبرادر درطاعون سال ۸۳۲هق/۱۴۲۹م ازاین‌بیماری‌درگذشتند. بنابرقرائن تاریخی، یکی دیگرازپسران محمدچلبی به‌نام اورخان نزدامپراتور بسرمی‌برد.

۸۱. دوکاس (چاپ بن)، ص۱۵۸ــ۱۶۰.

* در متن، معادن «شاپ»آمده است. شاپ ترکیبی است از سلفات پتاسیم وآلومینیوم (فرهنگ ترکی به‌ترکی ، ازانتشارات مؤسسهٔ زبان ترك). ـ«مترجم»

برای رهایی ازبدهیهای خویش بهره‌گیرد؛ لذا پیش ازآنکه سلطان مراد از اماسیه به‌بورسه برود، چندین نامه برای اوارسال داشت. آدورنو در اولین نامه از روابط دوستی خود بامحمدچلبی سخن به‌میان‌آورد وبه‌سلطان مراد پیشنهادکرد در صورتی که‌وی نیزمایل باشدآماده است تااین روابط دوستانه‌را تجدید کندوافزود: «آماده‌ام درراه گذراندن تو ازآناطولی به‌روملی وبرای یاری‌ات چنان خدمتی انجام دهم که کسی را یارای‌آن نباشد.»

مراد این پیشنهاد را بارضایت‌کامل پذیرفت و در پاسخ نوشت: «به‌خواست خداوند تا چند روز دیگر به‌بورسه می‌آیم. یکی از نزدیکان صادق خود را به‌آنجا بفرست تا دراین‌باره بیندیشم و دربارهٔ آنچه‌که می‌باید صورت بگیرد تصمیم گیری کنم.»

چند روز بعدآدورنو یکی از افراد مورد وثوق خود به‌نام دیمیتریوس را با نامه‌های بسیار مهمی به‌بورسه فرستاد. این نامه‌ها را دوکاس نوشته بود. یکی ازاین نامه‌ها به‌عنوان سلطان مراد ونامه‌های دیگرخطاب به‌وزرایش علی، اومور و حاجی عیوض بود. (بایزیدپاشا توسط مصطفی چلبی اعدام شده بود.)

ملاقات بادیمیتریوس صورت گرفت وهمهٔ قرارومدارهاگذاشته شد ویکی از علمای هوشیار ودانا به‌نام‌خطیب همراه دیمیتریوس‌روانه شد.[۸۲] برای گذشتن‌خطیب از تنگهٔ گلیبولی با صرف پنجاه هزار سکهٔ طلای بیزانس ناوگانی تدارك دیده شد. این فعالیتها همزمان بااوایل فصل پاییزبود.

مصطفی‌چلبی باوجودآگاهی ازاتحاد مراد واهالی فوچه غافل ازحال رقیب خویش سرگرم عیش و نوش بود. جنید به‌مصطفی چلبی هشدار داد و به‌او گفت‌که امپراتورومرادسرگرم چانه‌زدن برسر سرنوشت تواند. گذشته ازآن، مرادبااروپاییان نیزدرحال تبانی است، وما در ادرنه دست روی دست نهاده‌ایم وهیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهیم. صلاح دراین‌است پیش ازآنکه دشمنان وارد خاك کشورمان‌شوند،

۸۲. این شخص که درتواریخ عثمانی به«طهارت‌سیز خطیب» (خطیب بی‌طهارت) معروف است، از منسوبان چندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشا وزیراعظم بود. اوکشتیهای ونیزی را برای‌آغازعملیات آماده ساخته بود (رجوع کنید به‌تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص۹۹. تاج التواریخ، ج۱/ص۳۱۴. تاریخ بهشتی، ص۶۵).

به‌آنان‌حمله‌کنیم. ما ازهرلحاظ برآنان‌برتری‌داریم. ولی‌اگر آنان اقدام به‌حمله‌کنند ووارد خاك ما شوند برای ما فاجعه‌آمیز خواهد بود.

ورود مصطفی چلبی به‌آناطولی

مصطفی چلبی بیدرنگ نیروهایش راگردآورد؛ واردگلیبولی شد و ازآنجا به‌لاپسکی رفت (بیستم اوجاق سال۱۴۲۲م). ناوگان فوچه، متفق‌مراد، درصددبرآمد تامانع ازحرکت مصطفی‌چلبی شود، ولی نتوانست. دوازده هزار سوار وپنج هزار پیاده همراه مصطفی چلبی بودند.

مصطفی پس‌ازسه روز توقف درلاپسکی، به‌سوی بورسه حرکت کرد.سلطان مراد به‌محض آگاهی ازاین خبربا نیروی‌کافی بورسه را ترك‌گفت؛ به‌اولوباد رفت و پل رودخانهٔ اولوباد را خراب کرد . حاجی عیوض‌پاشا، اومور ، علی و اروج بیگ پسران تیمورتاش و حمزه‌بیگ که‌گفته می‌شد برادر جنید است همراه سلطان مراد بودند.[۸۳] دو لشکر نزدیك رود اولوباد در دو سمت رود باهم روبرو شدند. مصطفی چلبی خواست تابا نیروی پیادهٔپنج هزار نفری خود به‌قوای مراد حمله‌ورشود، ولی باحملهٔ متقابل اوموربیگ پسرتیمورتاش‌پاشا که ازکمینگاه به‌درآمده بود اقدام وی ناموفق ماند.[۸۴] میخائیل اوغلی محمد (محمد پسرمیخائیل) نیز درمعیت سلطان مراد بود. محمدبیگ درزمان‌سلطنت موسی‌چلبی‌درروملی سمت بیگلربیگی اوراداشت، که پنهانی بامحمدچلبی تبانی کرده بود وازطرفداران اوبه‌شمارمی‌رفت. محمدبیگ درزمان حکومت محمد چلبی سمت فرماندهی آقنجیها را داشت وعضو دیوان نیز بود ، منتها در ارتباط با واقعهٔ شیخ بدرالدین دستگیر و در قلعهٔ طوقات زندانی شد (۱۴۲۰م). چون‌سلطان‌مراد به‌حکومت رسیددولتمردان به‌اوتوصیه‌کردند محمدبیگ راکه ازامرای معروف روملی‌ودرمیان امرای آقنجی‌ازنفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردار

۸۳. صحت نظریهٔ دوکاس مبنی‌براینکه حمزه‌بیگ برادر جنید بود، مورد تردید است. دوکاس در مورد پدر جنیدهم دچاراشتباه شده‌است وازپدر وی‌با نام حسن‌سوباشی یادمی‌کند. حمزه‌بیگ احتمالاً پسرجنید یا یکی ازدوستان نزدیك وی بوده است.

۸۴. تاریخ بهشتی، ص۸۵. درکنار نهرآبولیوند حمله‌ای‌که توسط مصطفی‌چلبی علیه ینی‌چریها با شرکت‌چهارهزار پیاده صورت‌گرفته بود ناموفق ماند وبراثرحملهٔ متقابل‌سلطان‌مرادنیروی پیادهٔ مصطفی چلبی شکست خورد (روحی، **تاریخ آل عثمان**).

بود آزادساخته، ازوی دلجویی کند. درپی این توصیه، محمدبیگ بیدرنگ اززندان آزاد شد وبه‌بورسه رفت وهمراه لشکر به‌اولوباد عزیمت کرد.

طی جنگ اولوباد، شبی محمدبیگ به کنارهٔ رود اولوباد رفت ویکایك امرای آقنجی روملی‌راکه درلشکرمصطفی‌چلبی‌بودند به‌اسم‌صدازد. امرای مزبوربه‌کنارهٔ رودآمدند و میخائیل‌اوغلی راکه مرده می‌انگاشتند در برابر زنده خود یافتند. محمدبیگ امرای آقنجی را به‌خاطر رویگرداندن از پسر سلطانشان (سلطان مراد) وپیروی‌ازیك‌حکمران تقلبی، سرزنش کرد.[۸۵] مصطفی چلبی به‌محض آگاهی ازاین ملاقات دچار سوءظن و تردید شد. محمدبیگ، از امرای روملی قول‌گرفته بودکه به‌قوای سلطان مراد بپیوندند.

در همین ایام نامهٔ محرمانه‌ای از سوی حاجی عیوض‌پاشاکه مأمور محافظت حوالی دریاچهٔ‌آبولیوند بود به‌دست مصطفی‌چلبی‌رسید. وی دراین نامه ضمن ابراز صداقت‌ووفاداری به‌مصطفی‌چلبی وبحث ازیك‌حملهٔ‌قریب‌الوقوع، به‌اطلاع‌رسانیده بودکه امرای روملی‌نهانی‌باسلطان‌مراد متحدشده‌اند وقصد دارند بایك حملهٔ‌ناگهانی اورا دستگیر سازند. متن نامه به‌نحوی بودکه مصطفی را باور آمد.[۸۶] همزمان بااین نامه، نامه‌ای نیز ازسوی پسران تیمورتاش‌پاشا برای جنیدبیگ فرستاده شده بود.[۸۷] دراین نامه ضمن یادآوری دوستی قدیمی فی‌مابین، عنوان‌شده بودکه امرای روملی قصددارند مصطفی‌چلبی‌را دستگیرواورا تسلیم سلطان‌مرادکنند. همچنین به‌اووعده داده‌بودند درصورتی که حاکمیت عثمانیها را تأییدکند، ادارهٔ امورآیدین وحوالی

۸۵. «میخائیل اوغلی (محمد بیگ) کنارآب‌آمد. آنگاه جمله امرای روملی را به‌اسم صدا زد. همهٔ روملیها کنارآب‌آمدند. سلام‌کرد و سخنان بسیاری بر زبان‌آورد و افزودکه مصطفی، متقلب است وپسربایزید نیست وبیهوده نام‌آور شده‌است...» (نشری، ص۶۵. عاشق‌پاشازاده، ص۹۸. تاج‌التواریخ، ج۱/ص۳۱۵. تاریخ بهشتی، ص۵۹).

۸۶. عاشق‌پاشازاده، ص۹۸. تاج‌التواریخ، ج۱/ص۳۱۲. تاریخ بهشتی، ص۵۹.

۸۷. دوکاس (چاپ بن) درصفحهٔ ۱۶۹ اثرخود عنوان می‌کندکه نامهٔ ارسالی ازحمزه‌بیگ‌برادر جنید بوده است. حتی از یك‌گفتگوی شبانه بین‌آندو نیز سخن به‌میان می‌آورد. بهشتی در صفحهٔ ۵۸ تاریخ خود می‌نویسدکه نامه‌را شخص دانشمندی به‌نام قویونلوبایزید برای‌جنید آورد. وی باشنا ازرودخانه‌گذشت ونامه‌هایی راکه به‌عنوان جنیدبیگ و سایرامرای روملی نوشته شده بود، تسلیم‌آنان‌کرد.

آن به‌وی سپرده خواهد شد.[88]

مصطفی چلبی که قبلاً از ملاقات امرای روملی با محمدبیگ دچار سوءظن شده‌بود، بادریافت نامهٔ حاجی‌عیوض‌پاشا سوءظنش به‌یقین مبدل شد وماجرا رابرای جنیدبیگ فاش کرد. جنیدبیگ نیز نامه‌هایی راکه دریافت کرده بود نشان مصطفی چلبی داد. جنیدبیگ که دریافته بود عاقبت ناخوشایندی در انتظار اوست، شبانه با هفتاد تن از اطرافیانش لشکر مصطفی‌چلبی را ترک گفت و به‌آیدین، سرزمین آباء و اجدادی‌اش، گریخت[89] ودرپی آن حمله‌ای‌نیز ازسوی جناح حاجی عیوض‌پاشا علیه نیروهای مصطفی چلبی صورت گرفت و صدق مطالب نامه‌های نوشته شده را تأیید کرد.

فرار مصطفی چلبی و پایان کار او

صبح‌هنگام فرار جنیدبیگ برملا شد. مصطفی چلبی که از خواب برخاسته بود باشنیدن این خبردستخوش اضطراب شدوبه‌تهیهٔ مقدمات فرارپرداخت. وحشتی بی‌پایان در دل لشکریانش راه یافت. مصطفی بر این باور بودکه جنید به‌لشکریان سلطان مراد پیوسته است. ازلشکرسلطان مراد صدای طبل و شیپور به‌نشانهٔ جشن و شادمانی برمی‌خاست.

مصطفی‌چلبی که براثر نامه‌های ارسالی فریب خورده بود و به‌هیچ‌یك از اطرافیانش اعتماد نداشت، نخست قصد فرار به‌روملی کرد و با همراهان اندکی که برایش باقی مانده بود به‌سوی لاپسکی گریخت. پس ازفرار مصطفی چلبی، امرای روملی وفرماندهان آقنجی از پلی که برفراز رودخانه زده شده بودگذشتند و مراتب فرمانبرداری خود را به‌سلطان‌مراد معروض داشتند. وزیراعظم ابراهیم‌پاشا خواستار مجازات آنان به‌سبب اهانت به‌مقام سلطنت شد، ولی حاجی عیوض‌پاشا با مطرح این موضوع که توسط جنیدبیگ اغفال شده بودند، آنان را مشمول عفوشاه کرد.[90]

۸۸. دوکاس، ص ۱۶۹. هامر (ترجمهٔ اتابك)، ج۲/ص۱۶۴.
۸۹. دوکاس (چاپ بن)، ص۱۷۴.
۹۰. تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص۹۸. تاریخ بهشتی، ص۵۹.

مصطفی چلبی در حین فرار به‌لب رود بیغا رسید. به‌اقتضای فصل، رود طغیان کرده بود. با پرداخت مبلغ قابل‌توجهی سکهٔ طلا به‌راهنمایی قاضی آن محل موفق شد از رود بگذرد.[۹۱] آنگاه به‌ساحل رفت؛ سوار کشتی شد و به‌سوی گلیبولی حرکت کرد. هنگام حرکت برای اینکه مورد تعقیب قرار نگیرد کلیهٔ وسایل نقلیهٔ موجود درساحل آناطولی را به‌همراه برد وپس ازورود به گلیبولی نیز تمامی وسایل نقلیهٔ آبی را به‌خشکی برد و به‌این ترتیب امنیت لازم را به‌وجود آورد و محافظانی نیز درساحل گمارد.

با فرار و عقب‌نشینی مصطفی چلبی اطرافیان سلطان مراد بی‌آنکه تردیدی به‌خود راه‌بدهند بر آن شدند که تا تنور داغ است نان را بپزند و مسأله را فیصله‌بخشند. لکن در تنگهٔ آناطولی هیچ کشتی یاقایقی برای گذر به آن سوی ساحل وجود نداشت. سلطان‌مراد که قبلاً با آدورنو امیرجنوایی فوچه به‌توافق رسیده بود، طی نامه‌ای وی را ازماجرا آگاه ساخت وازاوخواست تاتعدادی کشتی جنگی اعزام دارد. آدورنو از تنگه گذشت و باهفت رزمناو به‌لاپسکی آمد وسلطان مراد بادرنظر گرفتن این احتمال که امکان دارد اروپاییان با دریافت مبلغ هنگفتی از مصطفی او را تحویل برادرش بدهند، لذا بزرگترین کشتی را برگزید و باپانصدتن ازاطرافیانش بر آن سوارشد.[۹۲]

۹۱. تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص۹۹. تاریخ بهشتی، ص۵۹. تاریخ نشری، ص ۵۶۴.

۹۲. دربارهٔ ورودمراد به‌روملی، عاشق‌پاشازاده به‌طور اختصارچنین‌نوشته است: به‌یکی‌ازنزدیکان چندرلی ابراهیم‌پاشا به‌نام طهارت‌سیز خطیب که مردکاردانی بود پیغام فرستاده شد تا کشتی آماده سازد. اوبه‌بهانهٔ اینکه قصد تجارت دارد با پرداخت پانزده هزار سکهٔ طلا یك کشتی از فوچه خریداری کرد. این کشتی می‌باید سلطان مراد را به‌فوچه ببرد. خطیب برای آگاه ساختن ابراهیم‌پاشا از ماوقع، شبانه از قوم‌بورنی مردی را روانه کرد تا شناکنان خود را به‌ابراهیم‌پاشا برساند. این شخص پس از گذشتن از آب، چادر ابراهیم‌پاشا رایافت واورادر جریان امرقرار داد. سراسرشب تا صبحدم عدهٔ زیادی از افراد سلطان‌مراد توسط این‌کشتی از آب گذشتند (ص۹۹).

درتاریخ بهشتی‌آمده است‌که ابراهیم‌پاشا نامه‌ای توسط یك مرد شناگر برای طهارت‌سیز خطیب فرستاد. درآن نامه چنین نوشته بود: «اگر طالب دولت وسعادتی، برای تهیهٔ کشتی چاره‌ای بیندیش». خطیب یك کشتی جنوایی راکه ازجنوا به‌عزم تجارت آمده بودبه‌پنج‌هزار سکهٔ طلا خریداری کرد. این‌کشتی به‌ساحل آناطولی آمد و تعدادی از لشکریان برگزیده را به‌قوزلی‌دره برد. مصطفی چلبی درصدد جلوگیری از نقل و انتقال آنان برآمد، ولی موفق نشد(ص۶۵). درتاج‌التواریخ نیزمشابه به همین‌نوشته آمده است(ج۱/ص۳۱۴). منجم‌باشی‌هم←

کشتیهای دیگر حامل سربازان ترك واروپایی بودند. وقتی کشتیها درست به‌وسط دریا رسیدند، آدورنو درمقابل سلطان مراد زانوزد وازاوتقاضا کرد تااز بدهی او به‌خزانهٔ دولت عثمانی بابت معادن پتاس صرف‌نظرشود. سلطان مراد درخواست آدورنو را پذیرفت و دراین باره سندی نیز به‌وی داد. این بدهی معادل بیست‌وهفت هزار سکهٔ طلای بیزانس بود.

مصطفی چلبی که در ساحل گلیبولی بود وقتی نزدیك شدن کشتیهای جنوایی را دید به‌آدورنو پیغام فرستاد که در ازای دریافت پنجاه‌هزارسکهٔ طلا ازنزدیك‌شدن کشتیها به‌ساحل جلوگیری کند، ولی درخواست وی رد شد.

چون کشتیها نزدیك ساحل گلیبولی شدند طرفداران مصطفی‌درصدد برآمدند تا با استفاده از کشتیهای خود مانع پیاده شدن سربازان به‌خشکی شوند. ازاین‌روی آدورنو بیش‌ازپانصدتن‌از کمانداران خودرا سوار بربیست‌قایق کرد و آنهارابه‌ساحل فرستاد. این تیراندازان بعد ازآنکه تیراندازان مصطفی‌چلبی را وادار به‌عقب‌نشینی کردند، درساحل پیاده شدند وپس ازامن کردن ساحل، مراد نیز با سه‌هزار تیرانداز به‌خشکی قدم نهاد.[۹۳]

← نظیرهمین مطلب رانوشته‌است (ج۳/ص۳۳۹). عالی‌می‌نویسد که یك‌کشتی‌بزرگ بازرگانان جنوایی درتنگهٔ آناطولی لنگرانداخت ودزرا به‌فرمانده این کشتی چهارهزارفلورین اجرت دادند (ج۵/ص۱۹۹). لطفی‌پاشادرصفحهٔ ۷۸ کتاب‌خودآورده است‌که سلطان‌مراد به‌وسیلهٔ‌یك کشتی تجاری به «اجه‌اوواسی» رفت. ما نوشتهٔ دوکاس را در متن‌آوردیم، زیرا دوکاس خود از نزدیك شاهد ماجرا بوده و مطالبی نیز دربارهٔ مکاتبات بین سلطان مراد وآدورنو دارد؛ بنا براین مطالب اومنطبق باواقعیتهای تاریخی‌است. دوکاس درشرح این وقایع ازخطیب‌نیز نام می‌برد ومی‌افزاید‌که پنجاه هزارسکهٔ طلای بیزانس برای تهیهٔ کشتی دراختیار او قرار داده شده بودکه اونیزموضوع را صادقانه باآدورنو درمیان‌گذارد (دوکاس، ص۱۶۵).

۹۳. عاشق‌پاشازاده دربارهٔ این حادثه می‌نویسدکه سلطان مراد مستقیماً و یکراست واردگلیبولی نشد، بلکه نخست درحوالی عجب‌آباد به‌خشکی پیاده‌شد ومصطفی‌چلبی طی‌جنگی که‌درگرفت به‌بولایر عقب‌نشینی‌کرد. آنگاه مردم گلیبولی به‌استقبال سلطان مرادآمدند (ص۱۰۰). بهشتی وروحی می‌نویسندکه نیروهای‌سلطان‌مراد در قوزلی‌دره به‌ساحل پیاده شدند. مصطفی چلبی برای دفع حملهٔ مهاجمان نهایت‌کوشش را به‌کاربرد، ولی موفق نشد. عالی‌دراین‌باره شرح بیشتری می‌دهد وعنوان می‌کندکه به‌سبب توپهایی‌که ازقلعهٔ‌گلیبولی شلیك شد سلطان مراد نتوانست نیروی خودرا درساحل پیاده کند؛ لذا نخست درقوزلی‌دره نیروپیاده‌کرد. بنا برتاریخ لطفی‌پاشا، مصطفی‌چلبی وقتی‌شنید مراد اول‌وارد اجه‌اوواسی شده‌است، ازراه‌بولایر به‌ادرنه گریخت (ص۷۸).

آنگاه جنگ بین قوای مصطفی چلبی و نیروهای مشترك مراد و اروپاییان درگرفت. نیروهای مصطفی چلبی شکست خورده، گریختند و قلعهٔ گلیبولی تسلیم سلطان مرادشد. مصطفی چلبی باشتاب خودرا به‌ادرنه رسانید و آنچه درخزانهٔ قصربودهمه‌را برداشت وبه‌سوی افلاق گریخت. مراد سه‌روز درگلیبولی ماند وپس ازتحویل قلعه بسرعت بانیروی عظیمی به‌ادرنه رفت. بنابه‌نوشتهٔ دوکاس، اوایل زمستان درادرنه بر تخت سلطنت جلوس کرد. دوهزار پیادهٔ آدورنو نیز درادرنه همراه اوبودند.

مراد جمعی ازنیروهای منتخب خود را در پی مصطفی چلبی فرستاد. سلطان مراد به‌پاداش خدمات آدورنو عایدات ده پری‌توریون واقع در ساحل غربی تراکیا را به‌اواختصاص داد وبجزآن، وی عوارض گمرکی بازرگانان فوچه رانیزدریافت می‌کرد. سلطان‌مراد به‌همراهان آدورنو لباسهای حریر واشیاءگرانقیمت بسیاربخشید و آنان را روانهٔ کشورشان کرد.

مصطفی چلبی ازسوی نیروهای اعزامی سلطان‌مراد سخت تحت تعقیب‌بود. سرانجام اورا در ینی‌جهٔ قزل‌آغاج واقع درشمال ادرنه و کنارهٔ نهر طونجه دستگیر کردند وبه‌ادرنه بردند. سلطان‌مراد دستورداد تااورا چون یك فرد معمولی درمیدان شهر به‌دار آویزند.[۹۴] مصطفی چلبی به‌سلطان گفت که قصد بیان مطلبی را دارد، ولی سلطان‌مراد نپذیرفت.وی‌رااز برج حصارشهرحلق‌آویز کردند (۸۲۵هق/۱۴۲۲م).[۹۵] بهشتی می‌نویسد که جسد مصطفی‌چلبی آنقدر بردار ماند تا پوسید.

۹۴. دوکاس ماجرا را چنین شرح می‌دهد: «مصطفی را به‌حضور مرادآوردند واونیز دستورداد تا وی‌را چون یك جانی درمیدان شهر به‌دار آویزند. مصطفی درخواست‌کردکه ازاین‌شیوهٔ‌اعدام خودداری شود. قصد مراد ازاین‌کار این‌بودکه به‌مردم ثابت‌کند وی ازخاندان عثمانی‌نیست، که بالطبع کسی آن‌را باورنمی‌داشت. سلطان مراد به‌مردم القاکردکه وی مردی است متقلب که‌توسط مانوئل به‌میدان‌آمده است.ولی اگرواقعیت را بخواهید اومصطفی پسر یلدرم‌بایزید بود.»

درخاندان چنگیز و نیزعثمانی رسم‌بود اگرکسی ازافراد خانواده می‌بایداعدام شوداورا خفه می‌کردند. مصطفی نیزباتوجه به‌این قانون نمی‌خواست به‌دارآویخته شود.

۹۵. درتاریخ عاشق‌پاشازاده (ص۱۰۵)، تاریخ لطفی‌پاشا (ص۷۹)، تاج‌التواریخ (ج۱/ص۳۱۵) وتاریخ بهشتی (ص۶) آمده است که مصطفی رااطرافیانش دستگیرکردند ونزد سلطان مراد بردند. روحی می‌نویسدکه میخائیل‌اوغلی که درپی مصطفی بود وی را دستگیر وباطناب خفه کرد.

حکمرانی مصطفی چلبی در روملی تقریباً قریب یکسال و نیم بود.[۹۶] بیان دلنشین و نافذی داشت که در مخاطبان سخت مؤثر می‌افتاد.[۹۷] به‌عنوان مثال هنگامی که نیروهای بایزیدپاشا درسازلی‌دره با او به‌مقابله پرداختند، مصطفی باشجاعتی بی‌مانند پیش رفت و باسخنان مؤثرخود سبب شد که نیروهای بایزیدپاشا به‌او پیوستند.[۹۸]

اعزام نماینده از سوی امپراتور

مانوئل پیر و پسرش یوانیس که مشترکاً ادارهٔ امور امپراتوری بیزانس رادر دست داشتند، باشنیدن خبر سرکوبی مصطفی چلبی دستخوش اضطراب شدند و ظاهراً برای تبریک جلوس مراد به‌سلطنت و پیوندزدن رشتهٔ گسسته شدهٔ دوستی، ولی در واقع برای آگاهی از کم و کیف قضایا، دو نماینده به‌اسامی لاکاناس و مارکوگانیس از اصیلزادگان بیزانس به‌حضور سلطان مراد اعزام داشتند.

این دو نماینده تمامی کاسه کوزه‌ها را بر سر بایزیدپاشا شکستند و ادعا کردند که وی گذشته از اینکه علی‌رغم وصیت سلطان محمد از تحویل کودکان خودداری کرد بلکه نمایندگان اعزامی بیزانس را مورد اهانت قرارداد و آنهارا بازپس فرستاد. ولی سلطان مراد نه‌تنها نمایندگان‌را به‌حضور نپذیرفت، بلکه هدایایی راهم که باخود آورده بودند رد کرد. حقیقت امر این بود که سلطان مراد برای انتقام گرفتن ازامپراتور سرگرم تهیهٔ مقدمات امر بود. به‌دستور سلطان مراد نمایندگان اعزامی ازجانب بیزانس بازداشت شدند و پس‌از آنکه آمادگی لازم برای محاصرهٔ استانبول حاصل آمد دستور آزادی آنان را صادر کرد و بااین پیغام آنان را بازگردانید: «برویدوبه‌امپراتوربگویید

۹۶. در تقویم مسکوکات عثمانیه اثر غالب بیک و نیز مسکوکات عثمانیهٔ خلیل ادهم بیک به‌نقل از غالب بیک آمده است که مصطفی چلبی درسال ۸۲۲هق/۱۴۱۸م درادرنه حکومت می‌کرد وسکه‌ای نیز به‌دستور اوضرب شده بود. باتوجه به‌اینکه درسال ۸۲۲هق ادرنه دردست محمدچلبی بود لذا درآن تاریخ ضرب سکه در ادرنه توسط مصطفی چلبی امکان‌ناپذیر است. ناگفته نماند که غالب بیک تاریخ دقیق ضرب سکه را مشخص نکرده است. مرحوم علی بیک، متخصص سکه، تحقیقاتی دراین زمینه دارد که در چند مجلهٔ انجمن تاریخ ترک (سال ۱۵، ص۳۸۷) چاپ شده است.

۹۷. خیرالله افندی (ج۷/ص۳۸) به‌نقل از هال کوندیل، دوکاس، فرانچس، هامر، ادریس بتلیسی و تاریخ لطفی پاشا.

۹۸. دوکاس (چاپ بن)، ص۱۴۹.

که بسرعت به‌سوی استانبول درحرکتم.»[۹۹]

محاصرهٔ استانبول

در پی درخواستهای مکرر و وعد ووعیدهای مصطفی‌چلبی، امپراتور وی را یاری کرد؛ ولی محاسبه‌اش درست از آب درنیامد و مصطفی چلبی که در این رابطه امتیازات بسیاری کسب کرده بود درنخستین حرکت، ازتسلیم گلیبولی به‌امپراتوری سر باز زد ودرنتیجه دوستی فی‌مابین به‌کدورت مبدل شد. مراد درصدد استفاده از از این موقعیت برآمد و چندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشا را نزد امپراتور فرستاد تا وی با صرف‌نظر کردن ازخواستهٔ خود مبنی بر تحویل پسران بایزید، حسن نیت و مراتب گذشت وفداکاری خودرا به‌ظهور رساند؛ لکن امپراتور این درخواست‌را نپذیرفت وحتی‌حاضر به‌شنیدن سخنان فرستادهٔ مراد نشد. باسرکوبی مصطفی‌چلبی‌زمان مساعد برای تصفیه حساب با امپراتور فرا رسید. سلطان مراد در بهار سال ۱۴۲۲م دستور آماده‌باش‌داد ودرحریزان‌همان‌سال نخست میخائیل‌اوغلی‌محمدبیگ را بایك‌نیروی بیست هزارنفری برای کوبیدن حومهٔ‌استانبول فرستاد. درپی‌این‌عملیات، خودسلطان مراد نیزبایك لشکربیست هزارنفری به‌سوی استانبول‌حرکت‌کرد[۱۰۰] ونیروی‌دریایی هم‌برای محاصرهٔ دریایی این‌شهروارد عمل شد. امپراتورهیئتی‌برای عقد پیمان‌صلح نزدسلطان مرادفرستاد، ولی‌پاسخ رد شنید.[۱۰۱] سلطان‌مراد در۲۰حریزان‌بانیروهایش به‌نزدیك استانبول رسید. شهر ازطریق خشکی (از یلدزلی‌قاپی تا خلیج) به‌محاصره

۹۹. دوکاس (چاپ بن)، ص۱۸۲و۱۸۳. هامر (ترجمهٔ‌اتابك)، ج۲/ص۱۶۷. تاریخ‌خیرالله‌افندی، ج۷/ص۴۷.

۱۰۰. دروقایع‌نامه‌های ترك ضمن واقعهٔ مصطفی چلبی‌کوچك اشارهٔ‌کوتاهی‌که از نیم سطر تجاوز نمی‌کند به‌محاصرهٔ استانبول توسط مراد دوم شده است؛ ولی در کتب تاریخ بیزانس‌وسایر منابع خارجی اطلاعاتی دراین زمینه درج شده است.

۱۰۱. هال‌کوندیل‌می‌نویسدکه وقتی‌استانبول توسط سلطان‌مراددر تنگنا قرارمی‌گیرد، امپراتوری هیئتی را با پیشنهاد صلح نزد او اعزام می‌دارد. مراد به‌پیشنهاد صلح پاسخ رد می‌دهد، اما چند روزبعد دست ازمحاصره کشیده، عقب‌نشیند (چاپ پاریس، ص۱۱۰).

درآمد.[۱۰۲] لشکر عثمانی مجهز به توپخانه بود. برای حمله به حصار شهر وعبور از آن برجهای چرخداری به بلندای حصار وحتی مرتفع‌تر ساختند. توپخانه، حصار شهر را زیر آتش گرفت ودر ۲۴ آگوست حملهٔ عمومی عثمانیها آغاز شد. حملهٔ عمومی با تیراندازی کمانداران صورت گرفت، که مدافعان شهر را مرعوب کرد، ولی نتیجه‌ای از آن گرفته نشد.[۱۰۳]

دراین ایام، امپراتور مانوئل پیر بیمار بود وامیدی به بهبودش نمی‌رفت. درواقع کلیهٔ امور کشور به‌دست پسرش یوانیس هشتم اداره می‌شد. امپراتور که ازعقد پیمان صلح بامراد ناامیدشده‌بود چارهٔ دیگری اندیشید، به‌این معنی که این بار مصطفی چلبی برادر کوچك سلطان مراد را آلت دست قرارداد.

این شاهزاده درزمان حیات پدرفرماندار حمیدایلی بود. پس ازآنکه برادرش مراد به‌سلطنت رسید از بیم آنکه به‌دست او کشته شود نزد قرامانیان گریخت. باری، امپراتور، شاهزاده را نزد خویش برد واو را واداشت که به‌ادعای سلطنت در برابر برادرش موضع گیری کند. مصطفی چلبی که فریب تحریکات قرامانیان وگرمیانیان و امپراتور را خورده بود، پس‌ازمدتی اقامت دراستانبول به‌آناطولی رفت. سلطان‌مراد باشنیدن این خبر ناگزیر دست از محاصرهٔ استانبول کشید و به‌سوی برادرش که در ازنیق وبورسه به‌فعالیت پرداخته بود حرکت کرد.[۱۰۴] بنا برقرائن تاریخی، محاصرهٔ استانبول دوماه طول کشیده بود.[۱۰۵]

۱۰۲. به‌نوشتهٔ یوانیس کانانوس، محاصرهٔ استانبول در ۲۴ آگوست ۱۴۲۲م آغاز شد. وی تعداد نیروهای سلطان‌مراد را پنجاه هزار تن قید کرده‌است؛ درحالی که بنا برقرائن تاریخی در ۲۴ آگوست حملهٔ عمومی عثمانیها شروع شده بود (**مجلهٔ تاریخ دانشکدهٔ ادبیات**، ج ۸، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، ترجمهٔ ظفر تاشلقلی اوغلی).

۱۰۳. برای کسب اطلاع بیشتر دربارهٔ این محاصره رجوع شود به: دوکاس، ص۱۸۳ . فرانچس (چاپ بن). هال کوندیل، ص۱۰۸ـ۱۱۰ (چاپ پاریس). هامر، ج۲/ص۱۶۹. **فتح استانبول** اثر فریدون دمیرتکین، ص۳۴. تاریخ خیرالله افندی، ج۷/ص۴۷ـ۵۰.

۱۰۴. فرانچس می‌نویسد که سلطان‌مراد به‌توصیهٔ نامادری پدرش «مارا» (دختر لازار دسپوط صرب و زن یلدرم بایزید) دست ازمحاصرهٔ استانبول کشید وبا امپراتور صلح کرد (چاپ بن، ص۹۰). حال آنکه سلطان مراد پس ازمسألهٔ مصطفی چلبی باامپراتور پیمان صلح بست.

۱۰۵. به‌نوشتهٔ فرانچس طی این عملیات (محاصرهٔ استانبول) ابتدا در حزیران سال ۱۴۲۲م میخائیل اوغلی با نیروهای آقنجی به‌سوی استانبول اعزام شد ودرپی آن، یعنی در پانزدهم حزیران، سلطان‌مراد نیزحرکت کرد و شهر در بیست‌ودوم همان‌ماه به‌محاصره درآمدودر ←

واقعهٔ مصطفی چلبی کوچك

مصطفی از پسران محمد چلبی بود که در سیزده سالگی[۱۰۶] فرماندار حمیدایلی شده بود. او به دنبال جلوس برادرش بر تخت، از بیم جان گریخت و به قرامانیان پناه برد. همان گونه که در شرح محاصرهٔ استانبول اشاره شد، امپراتور که برای رهایی از این تنگنا در تلاش بود، نامه‌هایی همراه با مبلغ قابل توجهی سکهٔ طلا برای شرابدار الیاس للهٔ شاهزاده فرستاد و از او خواست که با صرف این پول لشکری فراهم آورد، و همزمان با آن، مصطفی را نزد خود به استانبول آورد. مصطفی پس از توافق در این زمینه که در صورت پیروزی و موفقیت، محبت امپراتور را جبران کند (بالطبع با بخشیدن بعضی نواحی به امپراتوری) همراه نیروهای بیزانس به حوالی آناطولی اعزام شد و فعالیت آغاز کرد.[۱۰۷] ترکمنهای تورقوتلوی قرامانیان و نیروهای گرمیانیان نیز

← ششم ایلول سال ۱۴۲۳م دست از محاصره کشید و به اعتقاد او محاصره چهارده ماه طول کشید، که در این مورد هیچ نوع سندی وجود ندارد. امکان دارد که به جای ۱۴۲۲م اشتباهاً ۱۴۲۳م قید شده باشد، یا اینکه محاصرهٔ استانبول به جای سال ۱۴۲۲ در سال ۱۴۲۳م صورت گرفته بود.

۱۰۶. به نوشتهٔ دوکاس (ص ۱۸۷) در آن هنگام مصطفی شش سال داشت و به نظر هال کوندیل (ص ۱۱۰) سیزده ساله بود. با توجه به اینکه سن شاهزاده‌ای تا از ده سال متجاوز نمی‌شد انتصابش به فرمانداری امکان نداشت، لذا نظریهٔ هال کوندیل درست است. دوکاس بی آنکه اشاره‌ای به فرمانداری مصطفی داشته باشد می‌نویسد او برای آنکه به دست برادر کشته نشود همراه لله‌اش شرابدار الیاس به پلاقونیه رفت و به هنگام اقامت در آنجا بود که دعوتنامهٔ امپراتور را دریافت داشت.

۱۰۷. بنا به نوشتهٔ فرانچس، مصطفی در سی‌ام ایلول سال ۱۴۲۳م وارد استانبول شد و فردای آن روز، یعنی اول اکیم، امپراتور او را به حضور پذیرفت. پس از صرف غذا امپراتور دچار سکته شد. مصطفی چلبی پس از مدتی اقامت در استانبول به سیلیوری رفت و دوباره به استانبول بازگشت و از آنجا به بورسه رفت (چاپ بن، ص ۱۱۵). هال کوندیل می‌نویسد هنگامی که مصطفی نزد امیر قرامان بسر می‌برد، از طرف امپراتور احضار شد و به استانبول رفت. وی به امپراتور وعده داد که در صورت رسیدن به قدرت دو برابر اراضی را که سلطان مراد داده است تسلیم وی خواهد کرد، و با این وعده نیرویی فراهم آورد و به همراه قوایی که رومیها در اختیارش گذارده بودند وارد آناطولی شد و جاپوله را تصرف کرد و مردم جاپوله نیز به او پیوستند (ص ۱۱۵). نظر فرانچس در مورد اینکه مصطفی چلبی در سال ۱۴۲۳م به استانبول رفت با نظر مورخان عثمانی مغایر است. تاریخ عزیمت مصطفی به استانبول در وقایع‌نامه‌های عثمانی ۱۴۲۲م ذکر شده است که من نیز از آن منابع نقل کرده‌ام. عاشق‌پاشازاده بی آنکه از محاصرهٔ استانبول بحثی به میان آورد می‌نویسد که سلطان مراد به محض آگاهی از فعالیت مصطفی چلبی کوچك، از ادرنه حرکت کرد و نمروزه خودرا به ازنیق رسانید (ص ۱۵۲).

به‌او پیوستند.[۱۰۸] شرابدار الیاس سمت وزارت مصطفی را داشت و محمد پسر قراتاج الدین فرمانده لشکر بود.[۱۰۹]

مصطفی با نیروهایی که گردآورده بود به‌جانب بورسه حرکت کرد. مردم بورسه از تسلیم شهر وقلعه به‌مصطفی خودداری کردند و دو تن از متنفذان شهر یعنی اخی‌یعقوب و اخی‌خوشقدم را به‌نمایندگی از سوی خود نزد مصطفی فرستادند و کوشیدند تابا تقدیم پول وهدیه به‌اومسأله را فیصله‌بخشند. نمایندگان اعزامی‌ضمن ملاقات باشرابدار الیاس، وزیرمصطفی‌چلبی وعامل اصلی این حوادث، بیان داشتند که چون مردم بورسه باسلطان‌مراد بیعت کرده‌اند لذا ازاو رویگردان نخواهند شدو درصورت اجبار ازشهر دفاع خواهند کرد، و افزودندکه مورد هجوم قرار دادن یك شهرعثمانی بانیروی قرامانیان کاردرستی نیست.[۱۱۰] شرابدار الیاس پول و هدیه را پذیرفت وقوای مصطفی به‌سوی ازنیق رفت.

شاهزاده مصطفی قلعهٔ ازنیق را چهل روز درمحاصره گرفت و علی‌بیگ پسر فیروزبیگ فرمانده محافظان دژ سلطان‌مراد را ازماجرا آگاه ساخت. پادشاه پیغام‌داد که بی‌توسل به‌جنگ، حصارقلعه را به‌مصطفی تسلیم کند و در آنجا سرگرمش سازد ومانع ازفرارش شود تااوخودرابه‌قلعه برساند. همزمان بااین پیغام، فرمانی نیزبرای شرابدارالیاس فرستادکه به‌موجب آن به‌مقام بیگلربیگی‌منصوب می‌شد وضمن‌ارسال این فرمان ازوی خواست که مصطفی چلبی را تا آمدن لشکریانش سرگرم سازد.[۱۱۱]

۱۰۸. تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۱۵۱. تاج‌التواریخ، ج۱/ص۳۱۵. تاریخ خیرالله افندی، ج۱/ ص ۵۰.

۱۰۹. تاریخ بهشتی، ص ۶۱.

۱۱۰. تاج‌التواریخ (ج۱/ص ۴۱۶) و تاریخ بهشتی (صفحهٔ ۶۱). در تاریخ عاشق‌پاشازاده در این‌باره چنین آمده است، «نمایندگان اعزامی مردم شهر، یعنی اخیها، نزد شرابدارالیاس که للهٔ پادشاه بود رفتند وگفتند: اونیز پسرپادشاه است، لکن برادرش آمد وحصارشهررا مستحکم کردانید. کرم کنید ومگذارید که مملکت پدرش به‌دست لشکریان بیگانه ویران‌شود. وارد شهرنشوید. آنها یاشهررا ویران می‌کنند و یا می‌کوبند. زیرا ما می‌دانیم که قرامان دشمن آنهاست. این سخنان، شرابدارالیاس را موردقبول افتاد و ارمغان راگرفت وآنگاه روی به‌جانب ازنیق نهادند...» (ص۱۵۱).

۱۱۱. در تاریخ عاشق پاشازاده (ص ۱۵۲) و تاج‌التواریخ (ج۱/ص۳۱۵) آمده است که شرابدار الیاس درواقعهٔ شاهزادگان ابتدا بامحمدچلبی بود؛ ولی‌ازجمله امرایی بودکه بعداً به‌امیر سلیمان پیوست وعقب‌نشینی محمدچلبی را موجب شد. بعداً باز به‌خدمت محمدچلبی درآمد وللهٔ مصطفی چلبی شد.

علی بیگ طبق تعلیماتی که دریافت داشته بود، با اخذ تأمین جان ومال مردم، تسلیم شد وشرابدار الیاس نیز با دریافت مژدهٔ مقام جدید، در ازنیق ماند و مصطفی چلبی که در قصر چندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشا جای گرفته بود اوقات خود را به‌صدور فرامین واحکام مختلف می گذرانید.[۱۱۲]

سلطان‌مراد که سرگرم محاصرهٔ استانبول بود باآگاهی ازحادثه، همان‌طوری که اشاره شد، تدابیرلازم را اتخاذکرد و بیدرنگ دست از محاصره کشید و از راه گلیبولی وارد آناطولی شد وبه‌سوی ازنیق حرکت کرد. فرماندهان نیروهای گرمیان وتورقوتلو که توقف مصطفی را درازنیق خطرناك می‌دیدند خواستند تا او را همراه خود به‌قرامان ببرند، لکن شرابدار الیاس مانع شد.[۱۱۳]

طلایه‌داران سپاه مراد، یعنی آقنجیها، به‌فرماندهی میخائیل‌اوغلی محمدبیگ ناگهان به‌ازنیق حمله بردند. مصطفی‌چلبی در حمام بود. محمودبیگ پسر تاج‌الدین که بیگلربیگ مصطفی بود بیدرنگ اسبی فراهم‌آورد و درصدد نجات مصطفی برآمد، ولی موفق نشد. وی بامحمدبیگ به‌زدوخورد پرداخت واورا ازاسب‌به‌زیر کشید و کشت.[۱۱۴] دراین اثنا شرابدار الیاس مصطفی چلبی را دستگیر کرد و او را نزد سلطان‌مراد برد که شهررا درمحاصره داشت. به‌دستور پادشاه، مصطفی چلبی را درخارج‌ازنیق زیردرخت‌انجیری‌خفه کردندو آنگاه جسدش‌را به‌بورسه‌فرستادند.[۱۱۵]

۱۱۲. تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص۱۰۲ وتاج‌التواریخ، ج ۱/ص۳۱۷.

۱۱۳. «پسران تورقوت (تورقوت اوغول‌لاری) وامرای گرمیان که نزدآن پسربچه [منظور مصطفی چلبی‌است]بودند به‌خیانت شرابدارالیاس‌واقف‌شدند؛ نزد اوآمدند و گفتند که هی! بیا واین پسربچه را به‌ما بسپار تااورا به‌قرامان یا گرمیان ویا استانبول ببریم. ترا حال معلوم‌است که چه‌خیالی برسر داری. بگذار تاما حق نان ونمك بجای‌آوریم. مدتهاست که مابراسب شاهزاده سوارشده‌ایم؛ خلعتش را پوشیده‌ایم ونعمتش را خورده‌ایم؛ نمی‌خواهیم درآخرین لحظات به‌اوخیانت کنیم. لکن‌فایده‌نداشت. نتوانستند پسربچه‌راازشرابدارالیاس بگیرند.» (تاریخ نشری، ص۵۶۸).

۱۱۴. «مردی ازخاندان سلاطین ارزنجان به‌نام تاج‌الدین چون غرش دشمنان را شنید با شتاب درصدد مدافعه ازجان مصطفی برآمد. پس‌باشجاعتی بی‌نظیربه‌میان جمعیت رفت ومیخائیل اوغلی فرماندار روملی ودوست دیرینش را به‌همراه بسیاری از افراد دشمن‌کشت. عاقبت خود نیز ازدم تیغ‌گذشت.» (هال‌کوندیل، چاپ پاریس، ص۱۱۱).

۱۱۵. درتاریخ روحی آمده است‌که مصطفی‌چلبی توسط شخصی به‌نام مزیدبیگ دستگیرشد وآنگاه اورا نزد سلطان‌مراد فرستاد. مصطفی پس ازخفه شدن، درازنیق به‌خاك سپرده شد. وی‌در آن هنگام دوازده سال داشت.

محمودبیگ پسر تاج الدین قاتل میخائیل اوغلی نیز در زندان به‌دست کسان میخائیل اوغلی به‌قتل رسید (۸۲۶ هق/۱۴۲۳ م) . شاهزاده مصطفی در بورسه کنار پدرش مدفون است.

سلطان‌مراد پس از این حادثه از بیم آنکه در آینده مدعی برای سلطنتش پیدا نشود دستورداد تابه‌چشمان دوبرادرش محمود و یوسف که در قلعهٔ طوقات زندانی بودند ، میل کشیدند . وی پس از کور کردن برادرانش آندو را بـه‌همراه مـادرشان به‌بورسه آورد.

جنـــگ با اسفـــندیاریان[116]

فعالیت اسفندیاربیگ علیه عثمانیها

درپی مرگ سلطان محمدچلبی وحوادث مصطفی‌چلبیها حکمران اسفندیاری بر آن شد که ازاین فرصت به‌سودخویش بهره‌جوید؛ لذا طوسیه،چانقری و قلعه‌جك راکـه زیر فشار سلطان محمد چلبی به‌پسرش قاسم‌بیگ واگـذار کرده بود بازپس گرفت. قاسم‌بیگ گریخت و هنگام حرکت سلطان‌مراد به‌سوی ازنیق نزد او رفت. اسفندیاربیگ ، بجز مناطقی که گفته شد ، قلعهٔ زعفران‌بولی (طراقلی‌بورلی) را نیز محاصره کرد.

پس ازخاتمهٔکار مصطفی چلبی کوچك، قوای عثمانی که قاسم‌بیگ نیزهمراه آنان بود برای مقابله بااسفندیاربیگ اعزام شد. وقتی نیرو به‌بولی رسید، آن‌عده‌از نیروهای اسفندیاربیگ که قبلاً قاسم‌بیگ فرماندهی آنهارا به‌عهده‌داشت نزدفرمانده خویش گریختند. این‌حادثه موجب‌تضعیف اسفندیاربیگ شد. درجنگی که بین‌بولی

۱۱۶. درتاریخ عاشق پاشازاده (ص۱۰۴) و تاج‌التواریخ به‌نقل ازآن و دربعضی دیگر از منابع تاریخی، تاریخ تحقق سازمان‌اداری که سلطان‌مراد به‌وجودآورد قبل‌ازجنگ با اسفندیاریان ذکر شده‌است؛ ولی باتوجه به‌وقایع تاریخی، من این اقدام را بعداز جنگ با اسفندیاریان آورده‌ام. بهشتی نیز (ص۵۲) همان طوری که ما درمتن ذکر کرده‌ایم حملهٔ اسفندیاریان را همزمان با حادثهٔ مصطفی‌چلبی آورده است.

و گرده رخ داد اسفندیاربیگ شکست خورد. وی براثر ضربهٔ گرز شش‌پری که یاخشی‌بیگ برسرش واردآورد شنوایی خودرا ازدست داد وبی‌آنکه درقسطمونی توقف بکند به‌قلعهٔ سینوپ پناه برد.

صلح با عثمانیها

نیروهای عثمانی که درپی اسفندیاربیگ بودند قسطمونی را با باقرکوره‌سی به‌تصرف‌درآوردند. اسفندیاربیگ برای‌عقدپیمان‌صلح‌هیئتی‌به‌ریاست پسرکوچکش مرادبیگ فرستاد وبجزآن برای تك‌تك دولتمردان با نفوذ عثمانی نامه فرستاد و از آنان درخواست کرد تا میانجیگری کنند ونیز پیشنهاد کرد که نوه‌اش (دختر ابراهیم بیگ) راکه به‌زیبایی شهره بود به‌عقد ازدواج مراد درآورد. اسفندیاربیگ با دادن هدایا به‌دولتمردان عثمانی نظرمساعدآنان‌را نسبت به‌خود جلب کرد وآنان ازپادشاه استدعا کردندکه‌بادرخواست‌اسفندیاربیگ‌موافقت کندوسلطان‌مرادنیزچنین کرد.[117]

به‌موجب این مصالحه اسفندیار بیگ ملزم به‌بازپس‌دادن اراضی قاسم بیگ شد و دولت عثمانی قسطمونی وباقرکوره‌سی‌را به‌اسفندیاربیگ پس داد ودر ازای آن اسفندیاربیگ مکلف شد بخش اعظمی از عایدات باقرکوره‌سی را به‌دولت عثمانی بدهد ونیز در صورت نیاز، سرباز در اختیار آن دولت قرار دهد (۸۲۷هق/ ۱۴۲۳م).[118]

۱۱۷. نوهٔ اسفندیاربیگ که به‌همسری سلطان‌مراد درآمد، خدیجه‌سلطان نام‌داشت. وی‌وقفنامه‌ای به‌تاریخ ۹۰۶هق/۱۵۰۰م دارد. قبرش‌در«مقبرهٔ‌خدیجه‌سلطان» نزدیك«گوگردلی‌قابلجاسی» بورسه قراردارد. مقبرهٔ بزرگی‌است‌که در آن بجزقبر اوقبرهای‌بسیاری‌نیز وجود دارد. نه گور ونه‌مقبره‌اش، هیچ‌یك لوحه وکتیبه‌ای ندارند.

۱۱۸. درتاریخ‌نشری، تاریخ رخدادجنگ‌بین اسفندیاربیگ ودولت‌عثمانی‌سال۸۲۸هق/۱۴۲۵م قید شده است.

مملکتداری سلطـان مـراد دوم

پادشاه جوان ادارهٔ امور کشور را دردست می‌گیرد

سلطان مراد هجده ساله بود که به‌سلطنت رسید. اورقیب نیرومند و خطرناکی چون عمویش مصطفی چلبی در برابر خود داشت. نخستین سال سلطنت برای او سالی بواقع ناامیدکننده ووحشتناك بود. اطرافیان ویاران صادقش عبارت بودند از: بایزیدپاشا، ابراهیم‌پاشا، حاجی‌عیوض‌پاشا و میخائیل‌اوغلی محمدبیگ و سه پسر قراتیمورتاش‌پاشا یعنی علی‌بیگ، اوموربیگ و اروج‌بیگ. این سه به‌مقام وزارت رسیده بودند.

عمویش مصطفی چلبی در روملی بود و یارانی چون پسران اورنوس‌بیگ، توراخان‌بیگ پسریگیت، پاشایگیت‌بیگ پسر جملو و دیگر امرای روملی وآقنجی داشت. سرانجام سلطان مراد در سایهٔ تربیت و تدابیر حاجی‌عیوض‌پاشا و فداکاری افرادی که نامشان گذشت بررقیبش پیروزشد.

در زمان سلطان مراد نیز چون دوران سایر حکمرانان بین دولتمردان رقابت حاکم بود. دربین‌اطرافیان سلطان‌مراد، که ذکرشد، بایزیدپاشا معتمدترینشان بودکه درجریان جنگ قدرت بین‌سلطان‌مراد ومصطفی چلبی بزرگ همت وفداکاری‌شایان توجهی ازخودنشان داد؛ بایزیدپاشا تاپایان زندگی محمدچلبی سمت وزارت‌عظمی و بیگلربیگی او را عهده داشت و تنها مرجع صاحب صلاحیت درکارهای مملکتی به‌شمار می‌رفت. او حتی وزرای دیگر را مورد پرخاش و بازخواست قرارمی‌داد و آنان را یارای اظهارنظر دربرابر تصمیمات او نبود. چندرلی‌زاده ابراهیم وزیر دوم (پس ازبایزیدپاشا) وطوقاتلی حاجی‌عیوض‌پاشا، ازاطرافیان فداکار مراد، وزیرسوم دیوان بودندکه حتی‌آندونیز ازدست بایزیدپاشا به‌ستوه‌آمده بودند.

پس ازمرگ محمدچلبی وپس ازآنکه سلطان‌مراد دربورسه برتخت‌سلطنت نشست، واقعهٔ مصطفی‌چلبی رخ داد. حاجی‌عیوض‌پاشا وابراهیم‌پاشا بامطرح کردن اینکه بایزیدپاشا سمت‌بیگلربیگی‌روملی‌را دارد عقیده داشتندکه بهتراست‌فرماندهی سپاه اعزامی برای مقابله با مصطفی‌چلبی به‌بایزیدپاشا واگذار شود و در این مورد

سخت اصرار ورزیدند. حکمران جوان که تحت تأثیر آنـدو بود به‌بایزیدپاشا دستور دادکه به‌روملی عزیمت کند. پسران تیمورتاش‌پاشا فرستادن بایزیدپاشا را به‌روملی بانیروی اندکی که دراختیار داشت صلاح ندانستند وازپادشاه درخواست کردندکه خود شخصاً دراین‌جنگ شرکت کند؛ ولی بااین پیشنهاد موافقت نشد[119] وبایزیدپاشا ناگزیر ازرفتن شد وسرانجام نیزجان‌برسراین‌کار گذاشت و به‌این‌ترتیب رقبا ازپرخاشگریهای او آسوده شدند وچندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشا وزیر اعظم شد.

پس‌ازحل مسألهٔ مصطفی چلبی کوچك و اسفندیاربیگ، این‌بار نوبت پسران قراتیمورتاش‌پاشا فرا رسید. سلطان‌مراد از این سه‌برادر، اوموربیگ را به‌کوتاهیه فرستاد؛ علی‌بیگ را به‌فرمانداری صاروخان ومانیسه منصوب کرد؛ اروج‌بیگ نیز بیگلربیگ آناطولی شد. به‌این‌ترتیب دردیوان تنها ابراهیم‌پاشا وحاجی عیوض‌پاشا ماندند. پادشاه به‌للـه‌اش یورگچ‌پاشا نیزولایت «رومیهٔ صغری» را داد واورا به‌اماسیه فرستاد.

ابراهیم پاشا و عیوض‌پاشا

پس از این انتصابات، این بار رقابت‌بین حاجی‌عیوض‌پاشا و ابراهیم‌پاشا درگرفت. ابراهیم‌پاشا ازخاندان چندرلی‌بود. اعضای این‌خاندان همزمان‌باتأسیس دولت عثمانی وارد خدمات دولتی شدند. پدرش خیرالدین وبرادرش علی‌پاشا مقام

۱۱۹. دوکاس در این‌باره می‌نویسد: نزدیکان مرادکه ازمدتها پیش با بایزیدپاشاکه برای‌کسی اهمیتی قائل نبود خصومت داشتند فرصت را غنیمت شمردند؛ زیرا بایزیدپاشا بسیاری از آنان را چون‌قاطرچموشی که‌به‌چپ وراست جفتك می‌انداخت ازخود رنجیده‌خاطرساخته‌بود. مراد جوان هم به‌سبب سن اندك و تجربهٔ‌کم، جرأت اظهار نظر نداشت. مخالفان بایزید به‌سلطان مرادگفتند: «شوکت‌ما با ولایت روملی‌ازدست‌رفت؛ تاج پادشاهی برتارك‌مصطفی قرارگرفت؛ اگرتدبیر عاجلانه اتخاذنشود این‌سرزمین نیز به‌دست اوخواهد افتاد. به‌منظور جلوگیری از الحاق نیروهای روملی به‌مصطفی چلبی به‌نیروهایی‌که در راهند امرکن تا وارد روملی شوند و در میان فرماندهان هیچ‌کس شایسته‌تر از بایزیدپاشا برای این امر نیست، زیرا اومورد احترام سربازان تراکیا است. بایزید می‌تواندآنان را فراخواند و به‌خدمت بگیرد...» (ص۱۴۳). عاشق‌پاشازاده مورخ عثمانی دراین‌باره می‌نویسد: «امرا نزد بایزیدپاشا رفتند وگفتند این تویی‌که بیگلربیگی هستی. عسلش را خوردی، اینك زمان‌آن رسیده است‌که نیشش را برطرف‌کنی.» (ص۹۶). در تاج‌التواریخ (ج۱/ص۳۰۷) ومنجم‌باشی (ج۳/ص۳۳۷) مطالبی مشابه نوشتهٔ عاشق‌پاشازاده دیده می‌شود.

وزارت عظمی یافتند ودر کشورازنفوذ بسیاری برخورداربودند. ابراهیم‌پاشا باابراز صداقت به‌محمدچلبی وخدمات ارزنده‌اش به‌هنگام خطرات ودشواریها ونیزبه‌سبب فضل و کمال موردتوجه‌بود. اودرزمان محمدچلبی قاضی‌عسکرو وزیر دوم شدوپس از بایزیدپاشا به‌وزارت عظمی رسید.

واما حاجی‌عیوض‌پاشا. وی پسر اخی بایزید ازمتنفذان طوقات بود ودر همهٔ جنگهای محمدچلبی‌شرکت داشت. هنگامی که امیرقرامان بورسه را محاصره کرده بود دردفاع ازاین‌شهرپایمردی چشمگیری ازخودنشان داد ودرحادثهٔ مصطفی‌چلبی، بااتخاذتدابیر وارسال‌نامه‌هایی که‌پیش ازاین ذکرش گذشت،سبب‌پراکندگی‌نیروهای مصطفی چلبی و موجب پیروزی سلطان مراد شد. خلاصهٔ سخن اینکه شخصیت باارزشی به‌شمارمی‌رفت. نقشه وطرح یشیل‌جامع(مسجدکبود) بورسه از او بود و هنرمندان بسیاری راازخارج‌به‌کشور آورده بود.[۱۲۰]

رقابت‌بین دووزیرباارزش به‌خارج شدن حاجی‌عیوض‌پاشاازصحنه انجامید. بجز ابراهیم‌پاشا وزیراعظم، عالم معروف ملا فناری نیز باحاجی‌عیوض‌پاشامخالف بود. به‌پادشاه گفتند که حاجی عیوض‌پاشا با ینی‌چریها نهانی درارتباط است و خیال سوءقصد به‌جان اورا دارد وبااسلحه وارد دیوان شده است. روزی دردیوان،پادشاه با دست به‌سینهٔ حاجی‌عیوض‌پاشا زد و دریافت که زیرجامه زره پوشیده است. سبب را پرسید و چون عیوض‌پاشا نتوانست پاسخ بدهد، به‌دستور مراد به‌چشمانش میل کشیدند[۱۲۱] وناگزیر ازاقامت دربورسه‌اش کردند. دقیقاً‌معلوم‌نیست که درچه‌تاریخی

۱۲۰. کاشی‌کاری دربار آل‌عثمان نیزازاوست. همچنین اوهنرمندان بسیاری را ازاقصی‌نقاط‌جهان آورد. درقوصوه مدرسه‌ای‌بنا کرد. در بورسه‌نیزمدرسه‌ای‌ساخت وازمحل‌جملگی‌موقوفه‌هایش برای مستمندان مکه و مدینه مقرری تعیین کرد(عاشق‌پاشازاده، ص۱۹۰). در وقفنامه نام این‌مدرسه با توجه به‌کنیه‌اش که عمادالدین بود، به‌نام «عمادیه» ذکرشده‌است.

۱۲۱. «روزی هنگامی که سلطان مراد وحاجی عیوض‌پاشا بااسب درحال‌گردش بودند، سلطان‌دست برخلعت اونهاد وپرسید: زیراین خلعت چه پوشیده‌ای؛ حاجی‌عیوض پاسخ داد: به‌سبب‌عدم اعتماد به‌بعضی ازسپاهیان، زره پوشیده‌ام. وی بااین پاسخ درحقیقت‌گفته‌های دشمنانش را تأییدکرده بود؛ ازاین‌رو‌ی به‌دستور مراد به‌چشمانش میل‌کشیدند.» (هامر، ترجمهٔ اتابک، ج۲/ص۱۷۶. تاج‌التواریخ، ج۱/ص۳۱۹. تاریخ خیرالله‌افندی ، ج۷/ص۵۴). نشری نیز (ص۵۷۶) همین نظریه را ابراز داشته است‌که به‌نظر می‌رسد از خیرالله‌افندی نقل‌کرده باشد.

به‌چشمان حاجی عیوض‌پاشا میل کشیدند. باتوجه به‌اینکه در وقفنامهٔ مورخ اوایل جمادی‌الاول‌سال ۸۳۰هق/ شباط ۱۴۲۷م با عناوینی پرطمطراق ازاو نام برده شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که این حادثه پس ازماه جمادی‌الاول رخ داده است.[۱۲۲] پس ازاین واقعه، ابراهیم‌پاشا درهمهٔ امور دولتی بی‌رقیب ماند و با اعتمادی که شاه به‌او داشت درانجام‌کارهایش تقریباً مستقل بود. حاجی‌عیوض‌پاشا درسال ۸۳۱هق/ ۱۴۲۸م دربورسه براثرابتلا به‌طاعون درگذشت ودر«قوزقونلوق» پنارباشی دفن‌شد.

استقرار در روملی

اوضاع افلاق

دراثنای لشکرکشی علیه اسفندیاربیگ، دراکول‌والی‌افلاق فرصت‌راغنیمت شمرد؛ وارد سیلیستره شد وبه‌خاك عثمانی تجاوز کرد. پس ازاندك زمانی که از این تجاوزگذشت، فیروزبیگ برای تلافی، حملهٔ شدیدی به‌افلاق کرد. دراکول‌شکست خورد وباتعهد پرداخت مبلغی معادل بادوسال خراج وبسیاری هدایا ناگزیر ازصلح شد. پس از بازگشت سلطان‌مراد ازآناطولی به‌ادرنه ، دراکول به‌همراه دو پسرش به‌ادرنه رفت وضمن ابراز مراتب فرمانبرداری خودخراج دو ساله را نیزپرداخت. ازاین‌روی ازگناهی که کرده بود چشم‌پوشی شد وبه‌اتفاق یکی‌ازپسرانش بازگشت وپسر دیگرش به‌عنوان گروگان دردربار عثمانی ماند (۸۲۷هق/۱۴۲۴م).

توافق با امپراتور

امپراتور مانوئل پیر به‌سبب سکته در بستر بیماری بود. در واقع ده سالی می‌شد که کلیهٔ امور کشور به‌دست پسرش یوانیس هشتم انجام می‌گرفت . حادثهٔ

۱۲۲. در تاریخ نشری آمده است که در سال ۸۲۸هق/ ۱۴۲۵م به‌چشمان حاجی عیوض‌پاشا میل کشیدند. نویسندهٔ تاج‌التواریخ ، منجم‌باشی، خیرالله‌افندی وهامرمعتقدند که پس ازجنگ با اسفندیاریان به‌چشمان او میل کشیدند، که مطابق باسال ۸۲۸هق است.

مصطفی‌چلبی پسر یلدرم‌بایزید به‌اصرار او رخ داده‌بود. یوانیس‌هشتم که نتوانسته‌بود از حادثهٔ مصطفی‌چلبی و مصطفی کوچك بهره‌برداری کند، ازبیم آنکه در موقعیت دشوارتری قراربگیرد متشبث به‌صلح باپادشاه‌شدوهیئتی مرکب ازلوکاس‌نوتاراس (بعدهاگراندوك شد) و ملاخرینوس و فرانچس مورخ بیزانس را برای عقد پیمان دوستی به‌نمایندگی ازجانب خود نزد سلطان‌مراد فرستاد.[۱۲۳]

به‌موجب پیمانی که بسته‌شد امپراتور بیزانس تقبل کرد که سالانه سیصد هزار آقچه یا سی هزارسکهٔ طلا به‌خزانهٔ دولت عثمانی بپردازد.[۱۲۴] گذشته از آن‌پذیرفت که کلیهٔ مناطق ساحلی دریای سیاه را به‌استثنای میسیوری[۱۲۵] وترقوس که سلطان در ضمن جنگ نتوانست تصرف کند به‌دولت عثمانی واگذار کند. همچنین سیتونیون واستریمون (حوالی قراسو)واقع دراطراف سلانیك و نیز ایزدین، که عثمانیها به‌آن «زیتون» می‌گفتند، در اختیار دولت عثمانی قرارگرفت (۲۸ شباط ۱۴۲۴م).[۱۲۶]

اعزام دسپوط صرب نزد امپراتور آلمان

درسال۱۴۲۴م استفان‌لازارویچ دسپوط صرب به‌ادرنه رفت ومناسبات‌دوستی دیرین را باسلطان‌مراد تجدیدکرد وسلطان‌مراد نیز اورا به‌همراه یك هیئت ترك‌برای تبریك نزد سیگیسموند سلطان‌مجار که به‌امپراتوری آلمان بر گزیده شده‌بود،فرستاد.

۱۲۳. «در۲۲ شباط ۱۴۲۴م با سلطان مراد پیمان دوستی بستیم. لوکاس نوتاراس و ملاخرینوس مانوئل و من (فرانچس) برای همین منظور نزد پادشاه اعزام شده بودیم. ملاخرینوس به‌سبب آنکه قبلاً نیزنزد سلطان مراد رفته بود وراه ورسم عقدپیمان دوستی رامی‌دانست، نوتاراس به‌سبب شایستگی‌درتنظیم پیمان دوستی، ومن(فرانچس)نیزازجانب دسپینای‌عزیز مادرسلطان اعزام شده بودیم.» (وقایع‌نامهٔ فرانچس).

۱۲۴. درهامر (ترجمهٔ اتابك، ج۲/ص۱۷۷) میزان خراج سالانه یکصدهزارآقچه قیدشده‌است. ولی چه دردوکاس (چاپ بن، ص۱۹۷) وچه در هامر (نسخهٔ چاپ پاریس) این مبلغ سیصد هزارآقچه ذکرشده است.

۱۲۵. درترجمهٔ هامریکی ازدونقطهٔ مستثنی شده، سیلیوری ذکرگردیده‌است (ج۱/ص۱۷۷)، که دوکاس می‌نویسد این نقطه سیلیوری نبوده بلکه میسیوری بوده است (چاپ‌بن، ص۱۹۶). بازهامرنوشته است‌که درزمان عقد این پیمان مانوئل مرده بود، که درست نیست؛ زیرا بنا به‌نوشتهٔ فرانچس، مانوئل درتموز سال ۱۴۲۵م درگذشته است. وی هنگام مرگ هفتاد و هفت سال داشت ومدت حکمرانی‌اش چهل‌ودو سال بود.

۱۲۶. دوکاس (چاپ بن)،ص۱۹۶. باآنکه فرانچس خود به‌هنگام عقد قرارداد حضورداشت ولی دربارهٔ شرایط معاهده مطلبی ننوشته است.

وظیفهٔ هیئت این بود که ضمن تبریك احراز مقام امپراتوری به‌سیگیسموند، باوی یك پیمان متارکهٔ دو ساله منعقد سازد[۱۲۷] (زیرا از زمان سلطان محمد چلبی بین آلمان و عثمانی اختلافات وبرخوردهای مرزی بروز کرده بود). پیمان متارکه بسته شد و امپراتور آلمان نیزمتقابلاً هدایایی برای سلطان عثمانی فرستاد.

کارهای بسیاری درآناطولی بود که دولت عثمانی می‌باید طبق برنامه‌دربارهٔ آن اقدام می‌کرد. پس ازآنکه اوضاع در روملی، به‌شرحی که‌گفته شد، سروسامان گرفت و منطقه تحت امنیت درآمد ، نوبت حل‌وفصل مسائل آناطولی فرارسید.

فعالیت در آناطولی

الحاق امیرنشین منتشاییان

پس ازجنگ آنکارا اراضی منتشاییان به‌محمدبیگ امیرمنتشا بازپس داده‌شد. او پس از اندك‌زمانی وفات یافت و پسرش الیاس‌بیگ جای او نشست (۸۰۵هق/ ۱۴۰۲م). الیاس‌بیگ درجریان جنگ قدرتی که بین شاهزادگان عثمانی درگرفت به‌اتفاق خضرشاه پسرصاروخان وجنیدبیگ امیرآیدین به‌عیسی‌چلبی کمك کرد؛ ولی سرانجام‌درسال ۸۱۷هق/۱۴۱۴م حاکمیت محمدچلبی راتأییدکرد وبه‌نام اوسکه‌زد. الیاس‌بیگ که پس‌ازجلوس سلطان‌مراد به‌سلطنت‌حاکمیت اورانیزپذیرفته بوددرسال ۸۲۴هق/۱۴۲۲م درگذشت. پس از مرگ سلطان محمدچلبی، دو پسر الیاس‌بیگ به‌اسامی‌لیث‌واحمد که درربار عثمانی به‌عنوان‌گروگان بسر می‌بردند به‌کشورخود گریختند وبه‌حکمرانی پرداختند.[۱۲۸]

۱۲۷. باتوجه به‌اینکه سیگیسموند درسال ۱۴۱۰م به‌امپراتوری انتخاب‌شده‌بود به‌نظرمی‌رسد که اعزام هیئت برای تبریك بسیار دیرشده بود؛ ولی این، درحقیقت، بهانه‌ای‌بود برای‌تحقق قصد اصلی سلطان مراد یعنی بستن پیمان متارکه.

۱۲۸. نشری (ص۵۸۶) می‌نویسد که اویس‌واحمدبیگ پسران الیاس‌بیگ نبودند بلکه فرزندان برادرش‌محمودبیگ بودند. عاشق پاشازاده دراین‌باره می‌نویسد: «منتشااوغلی یعقوب‌بیگ (یعقوب‌بیگ‌پسرمنتشا) وفات‌یافت ودوپسر ازاوبه‌جای‌ماند. نام یکی‌الیاس ودیگری‌محمود بود. محمودبیگ مرد والیاس‌بیگ ماند. بعداً اونیز به‌رحمت خداوند پیوست. ازاو دوپسر ماند. یکی‌اویس بود ودیگری احمد.» (ص۱۰۹) در این اثر به‌جای لیث، اویس آمد←

سلطان‌مراد که سایهٔ تدبیر، ثبات و آرامش‌را در روملی برقرار کرده بود عازم سرزمین منتشاییان شد و پس از آنکه آن دوبرادر را دستگیرودرقلعهٔ طوقات زندانی کرد، سراسر اراضی منتشاییان را به‌خاك دولت عثمانی منضم ساخت و به‌این‌ترتیب در سال ۸۲۹هق/۱۴۲۵م این سلسله منقرض شد.

پایان کار جنیدبیگ امیرآیدین

دربخش مربوط به«امیرنشین‌آیدین» و نیز ضمن شرح وقایع عثمانی مطالبی دربارهٔ جنیدبیگ آورده شده‌بود که دیگرلزومی به‌تکرارنیست. جنیدبیگ که همراه قوای مصطفی‌چلبی تاکناره‌های اولوباد سویوآمده بود، پس‌ازآنکه ازجانب‌سلطان مراد تأمین یافت به‌قلمروآیدینیان بازگشت. وی پس از مدتی تمام هم خود را برای تصرف کلیهٔ سرزمینهای آیدینیان به‌کاربرد وباامرای عثمانی‌آن سامان درگیرشد. او در این راه به‌شیوهٔ جنگ و گریز متوسل می‌شد ؛ یعنی چون نیرویی برای مقابله‌اش اعزام می‌شد تاب مقاومت نیاورده ، عقب‌نشینی می‌کرد و بعد باز سروکله‌اش پیدا می‌شد و به‌زدوخورد می‌پرداخت. یك بار نیز اروج‌بیگ پسر تیمورتاش‌پاشا بیگلربیگ آناطولی برای‌مقابله بااواعزام شد. اروج‌بیگ جنیدرا شکست داد، ولی موفق‌به‌دستگیری‌اش نشد وجنید نیزتافرصت می‌یافت بازدست به‌فعالیت می‌زد.

سلطان‌مراد که ازتجاوزات‌پی‌درپی جنیدبیگ به‌ستوه‌آمده‌بود برای سرکوبی او دستور قاطع صادرکرد و حمزه‌بیگ، بیگلربیگ جدیدآناطولی، برای مقابله با اواعزام شد. درنبردی که نزدیك صالحلی رخ داد[۱۲۹]، قورد حسن پسرجنید اسیرشد وجنید خودگریخت و درساحل در موضع مستحکمی به‌نام ایپسیلی روبروی سیسام آداسی (جزیرهٔ سیسام) پناه‌گرفت و درآنجا به‌مجادلات خود ادامه داد. سرانجام چون عثمانیها باکشتیهایی‌که ازجنوا کرایه‌کرده بودند او را در تنگنا قرار دادند، تسلیم شد. حمزه‌بیگ او را تسلیم بالطه‌اوغلی خلیل داد واونیزبیدرنگ‌وی‌راکشت

← است. به‌هرحال چون، هم‌درسکه‌های احمد و هم درسکه‌های لیث نام پدرشان الیاس ضرب شده، لذا نظریهٔ نشری منطبق باحقیقت نیست واومرتکب اشتباه شده است.

۱۲۹. به‌نوشتهٔ روحی، قورد حسن درگلناس، پایین دست‌آق‌حصار، شکست خورد.

وبه‌این‌ترتیب غائلهٔ وی خاتمه پذیرفت (۸۲۹هق/۱۴۲۶م).[۱۳۵]

مناسبات عثمانیها با قرامانیان در آن ایام

محمد و علی بیگ قرامانی

به‌طوری که دربخشهای پیشین دیدیم پس‌ازجنگ آنکارا ازنودولت قرامانیان به‌میدان آمد وازسوی تیمور، محمدبیگ پسرعلاءالدین‌علی‌بیگ مقتول به‌حکمرانی آن منصوب شد. برادرش بنگی‌علی‌بیگ نیز با به‌رسمیت شناختن حاکمیت برادر، نیکده‌وحومهٔ آن‌را صاحب شد. محمدبیگ به‌سبب هراسی که ازعثمانیهاداشت‌مدتی تحت‌الحمایهٔ ممالیك مصرشد؛ ولی بعداً براثردست‌درازی به‌اراضی ممالیك، بینشان اختلاف افتاد وبه‌اسارت درآمد ودر قاهره زندانی شد وبرادرش علی‌بیگ حاکم نیکده ازسوی ممالیك مصر به‌حکومت سرزمین‌قرامان منصوب شد. اما اندکی‌پس ازمرگ ملك مؤید شیخ‌مملوك مصر، سیف‌الدین تاتارکه به‌حکمرانی رسیده بود او راآزادکرد وبه‌کشورش بازگردانید. محمدبیگ بازادارهٔ امورکشورش را به‌دست گرفت وعلی‌بیگ ناگزیر ازرفتن به‌نیکده شد (۸۲۴هق/۱۴۲۱م).

باز پس ازجنگ آنکارا، انطالیه وقورقودایلی ازسوی تیمور به‌عثمان‌بیگ از امرای بنی‌حمید داده‌شد. عثمان‌بیگ نتوانست انطالیه‌راازعثمانیها بگیرد. وی‌ضمن حکومت در ایستانومی، یعنی‌قورقودایلی، درپی‌چاره‌ای برای به‌دست‌آوردن‌انطالیه بود.

پس از مرگ سلطان محمدچلبی و واقعهٔ مصطفی چلبیها، عثمان‌بیگ درصدد برآمد تابابهره‌گیری ازاین‌نابسامانیها انطالیه را تصرف کند؛ ولی چون دریافت‌قادر به‌این‌کار نیست تصمیم گرفت تابه‌همراه امیرقرامان وارد عمل شود.

حمزه‌بیگ پسر فیروزبیگ فرماندار انطالیه پیش از ادغام نیروهای قرامانیان

۱۳۵. در تاریخ بهشتی نیز تاریخ قتل جنیدبیگ ۸۲۹هق/۱۴۲۶م ذکر شده است. برای‌کسب اطلاع بیشتررجوع کنید به بخش «امیرنشین آیدین.»

وبنی‌حمید، به‌قوای عثمان‌بیگ در قورقودایلی حمله برد وعثمان‌بیگ که بیمار بود طی این عملیات کشته شد. درپی این حادثه امیرقرامان به‌حوالی انطالیه رسید و قلعه را ازطریق خشکی محاصره کرد که درحین محاصره براثراصابت ترکش گلولهٔ‌توپ که ازقلعه شلیك شده بود زخمی شد وازشدت جراحات در گذشت. بااین حوادث، انطالیه از محاصره و سقوط نجات یافت . ابراهیم‌بیگ پسر محمدبیگ که با سپاه قرامانیان بود، جسد پدررا برداشت وبه‌همراه افرادش باز گشت. جسدمحمدبیگ‌در لارنده به‌خاك سپرده شد (۲۷ صفر ۸۲۶هق/۹ شباط ۱۴۲۳م).[۱۳۱]

کمك سلطان مراد دوم به‌ابراهیم‌بیگ قرامانی

پس ازمرگ محمدبیگ، علی‌بیگ یکی ازپسرانش که باابراهیم‌بیگ برسر کسب قدرت رقابت داشت چون تمایل‌سپاه‌را نسبت به‌برادر دریافت[۱۳۲] به‌قلعهٔ‌انطالیه گریخت و ابراهیم‌بیگ به‌همراه دیگر برادرش عیسی‌بیگ جسد پدر را برداشته، به‌کشورشان‌باز گشتند. اماعلی‌بیگ (بنگی) برادرمحمدبیگ‌وحاکم نیکده‌به‌محض آگاهی از مرگ برادر به‌قونیه رفت و خود را حکمران خواند . بر اثر این حادثه، ابراهیم‌بیگ پس از دفن جنازهٔ پدر به‌همراه برادرش عیسی‌بیگ ناگزیر به‌دولت عثمانی پناهنده شد . حمزه‌بیگ ماجرای‌کشته شدن محمدبیگ ، رهایی انطالیه از محاصره و پناهنده شدن علی‌بیگ به‌قلعه را به‌عرض سلطان رسانید، که به‌پاداش این خدمات ادارهٔ امورکلیهٔ مناطق تکه‌ایلی به‌او واگذار شد.

ابراهیم‌بیگ ازسلطان‌مراد درخواست کرد تا برای احراز جانشینی عمویش علی‌بیگ اورا یاری کند. سلطان‌مراد سه‌خواهرخود را به‌عقد ازدواج ابراهیم‌بیگ و دو برادرش علی و عیسی درآورد تا بدین‌سان رشتهٔ قرابت فی‌مابین را محکمتر

۱۳۱. «درحلت‌کردن ازدنیا سلطان‌بن سلطان محمدبن‌علاءالدین بن قرمان رحمهم‌الله روز سه‌شنبه بیست و هفتم ماه صفر سنهٔ ست‌وعشرین وثمانمأیه در موضع انطالیه...» (نقل از اثری که تحت شمارهٔ ۹۴۵ درکتابخانهٔ موزهٔ ایاصوفیه نگهداری می‌شود.)
۱۳۲. تاریخ بهشتی، ص۶۵.

سازد[۱۳۳] و نیرویی نیز در اختیار ابراهیم‌بیگ قرار داد و او هم در ازای این کمك رضایت دادتا آن‌بخش‌ازسرزمینهای‌عثمانی‌راکه پس‌ازجنگ‌آنکارا تیموربه‌قرامانیان داده‌بود (حمیدایلی، بگ‌شهری واوتلوق‌حصاری) به‌عثمانیها واگذارد. این‌اراضی به‌دست محمدچلبی تصرف شده بودکه عثمانیها بعدهاآن‌را از دست داده بودند. به‌این‌ترتیب ابراهیم‌بیگ باقوایی که دراختیارش گذاشته شد به‌جانب قونیه حرکت کرد؛ عمویش‌را فراری‌داد وخودحکمران امیرنشین‌قرامان شد (۸۲۷هق/۱۴۲۴م). سلطان‌مراد، حمیدایلی را به‌شرابدار الیاس‌بیگ داد.

فعالیت لالا یورگچ پاشا

سلطان‌مراددراثنایی که هریك ازپاشاهای‌مرکزحکومتی را به‌سویی‌می‌فرستاد به‌جای بیچراوغلی حمزه‌بیگ که تقریباً درسال۱۴۲۶م ضمن داشتن مقام بیگلربیگی لله‌اش نیز بود و در ۸۲۳هق/ ۱۴۲۰م درگذشته بود یورگچ پاشا راکه به‌جای بیچراوغلی‌سمت لله‌گی راداشت به‌اماسیه فرستاد. درآن ایام، مرزهای شرقی‌دولت عثمانی به‌سبب جنگ باآق‌قویونلوها وقراقویونلوهاوضعیت حساسی داشت وازآن گذشته، ضبط و ربط خانواده‌های کوچك عشایر ترکمن مستقر در حوالی اماسیه، طوقات و جانیك، دولت را سخت به‌خود مشغول داشته بود.

بخش اعظمی از این خانواده‌های محلی ترکمن پس ازجنگ‌آنکارا توسط سلطان محمدچلبی ازمیان برداشته شدند، ولی هنوزخانواده‌های کوچکی ازآنان‌در آن حوالی فعالیت داشتند.

۱۳۳. سلطان‌مراد سه‌تن از خواهران خودرا «یکی به‌ابراهیم و دیگری را به‌علاءالدین (علی) و آن‌دیگری‌را به‌عیسای‌قرامانی‌داد.» (تاریخ عاشق‌پاشازاده). سلطان‌مراد، علی‌بیگ‌قرامانی را به‌فرمانداری صوفیه منصوب‌کرد و فرمانداری شهرستانی را در روملی به‌عیسی‌بیگ داد (بهشتی، ص۶۵ وتاج‌التواریخ، ج۱/ص۳۳).

پایان‌کار پسران قزیل‌قوجه

ازجمله خانواده‌های ترکمنی که هنوز در جانیك فعالیت داشتند، می‌توان از حسن‌بیگ پسر آلب‌ارسلان و پسران قزیل‌قوجه ـ چهار برادر بودند ـ و حیدربیگ حاکم قوجه‌قیه نام برد. خطرناکترین آنها ترکمنهای قزیل‌قوجه بودند که در حوالی چوروم‌سکونت‌داشتند ومی‌توان گفت که برمناطق‌طوقات‌واماسیه تقریباً‌مسلط بودند. به‌سبب شقاوت وغارتگری‌آنان، آرامش ازآن منطقه رخت بربسته بود.کار جسارت آنان به‌جایی‌رسیده بود که زنان‌را ازحمامهامی‌گرفتند وباخود می‌بردند وترکمنهای ذوالقدرو هابیل پسر قرایولوق عثمان حکمران آق‌قویونلو را به‌چپاول و غارت سرزمینهای عثمانی تحریك می‌کردند.

یورگچ‌پاشا ازقول پادشاه نامه‌ای برای چهار برادر (پسران قزیل‌قوجه) که سرکردهٔ ترکمنهای‌آن نواحی‌بودند فرستادوطی‌آن خواست تابرای تصرف جانیك که دراختیارپسر آلب‌ارسلان (آلب‌ارسلان اوغلی) بود یورگچ‌پاشا رایاری‌کنند که در ازای‌آن تیمار اراضی‌آرتق‌اووابه‌عنوان تیول به‌آنان داده خواهد شد تا درآنجا مستقرشوند.گذشته ازآن یورگچ‌پاشا ازجانب خود نیزنماینده‌ای همراه با هدایا نزد پسران قزیل‌قوجه فرستاد. آنان این‌خواسته را پذیرفتند واعلام‌آمادگی کردند؛منتهی چنین تصمیم‌گرفتند که یورگچ‌پاشا راکشته ، برآن حوالی مسلط شوند . یورگچ پاشا که به‌نحوی از این توطئه‌آگاه شده بود تمارض‌کرد و پسر خود خضربیگ را به‌استقبال‌ترکمنها که‌به‌مرزیفون‌آمده‌بودند، فرستاد.آنان به‌اتفاق خضربیگ تااماسیه رفتند ومیهمان او شدند وهمراهانشان را نیز در محلهای مختلف به‌میهمانی دادند و به‌این‌ترتیب ازگردآمدن‌آنان دریك نقطه جلوگیری شد. هنگامی که این‌ترکمنهادر اماسیه به‌خوردن ونوشیدن روزگارمی‌گذرانیدند یك‌شب به‌آن چهار برادروبزرگان عشیره‌حمله‌بردندوآنان‌را کشتندوباقی‌ترکمنهای همراهشان رادستگیرکردندوآنهارا به‌غارئ بردند وبادودخفه‌شان‌کردند. همزمان‌باآن بایك حملهٔ ناگهانی بقیهٔ‌ترکمنهای چوروم راگرفتند و مردانشان راکشتند. بعداً مردم نیز باقیماندهٔ ترکمنها را دستگیر می‌کردند ودر ازای دریافت خلعت وپول،آنها را به‌یورگچ‌پاشا تحویل می‌دادند و یورگچ‌پاشا هم دستور قتلشان را می‌داد . تعداد اندکی ازآنان با فرار به‌نزد هابیل

آق‌قویونلو جان سالم به‌در بردند.[۱۳۴]

حیدر بیگ حکمران قوجه‌قیه‌سی

درقلعهٔ قوجه‌قیاسی واقع درمحدودهٔ شهرستان عثمانجق ازولایت‌چوروم یك سرکردهٔ ترکمن به‌نام حیدربیگ حکمروایی می‌کرد. وی با پشتگرمی به‌استحکام قلعه و با دلگرمی به‌آذوقه و مهماتی که نیاز سالیان سال قلعه را می‌توانست برآورده سازد، ازکسی فرمانبرداری نمی‌کرد. یورگچ‌پاشا که قصد گشودن قلعه را داشت و می‌دانست که باتوسل به‌زور نمی‌توان دژ را تصرف‌کرد در این اندیشه بودکه انبار آذوقه ومهمات قلعه را به‌آتش بکشد. وی یکی‌ازامین‌ترین کسان حیدربیگ‌رابه‌نام طیفور چلبی باوعد ووعید فریفت و پس ازآنکه انبار به‌آتش کشیده شد، قلعه را به‌محاصره درآورد.

حیدربیگ که دفاع را بی‌حاصل می‌دید ناگزیر ازتسلیم به‌یورگچ‌بیگ شد. ماجرا به‌عرض مراد رسید. سلطان‌مراد تیولی دراختیار حیدربیگ گذاشت که‌تاپایان عمر باآن امرارمعاش می‌کرد (۸۳۰هق/۱۴۲۷م).[۱۳۵] در ده «اروج» قوجه‌قیا مسجد جامعی ازحیدربیگ به‌یادگارمانده است (آرشیو توپقاپی سرای، شمارهٔ ۳۲۲).

تصرف قلعهٔ جانیك

حسن‌بیگ پسرآلب‌ارسلان (ازپسران تاج‌الدین) که به‌خانواده‌های قدیمی امرای ترك منسوب بود، در حوالی اردو و چهارشنبه حکمرانی می‌کرد.[۱۳۶] باآنکه

۱۳۴. خلاصهٔ تاج‌التواریخ، ج۱/ص ۳۳۲–۳۳۵. عاشق‌پاشازاده، ص۱۱۱. بهشتی،ص۶۶.

۱۳۵. به‌طوری‌که ازکتب تاریخ برمی‌آید حیدربیگ پسری به‌نام قاسم داشت. از وقفنامهٔ مورخ ۸۴۰هق/۱۴۳۶م یورگچ‌پاشا چنین برمی‌آیدکه دختری نیز به‌نام «بدر ملك» داشته است (دفترحرمین ۱۳، ص۳۵۲).

۱۳۶. تاج‌الدین‌بیگ جد حسن‌بیگ در حوالی نیکسار واسکفسیر و جانیك حکمرانی می‌کرد و مرکزحکومتش نیکسار بود. روابط او با قاضی برهان‌الدین‌گاهی دوستانه وگاهی خصمانه می‌شد. وی درجریان‌حمله به‌اردوکه قلمرو حاجی امیرزاده سلیمان‌بیگ‌ازامرای‌ترکمن بود، به‌قتل رسید و پسرش محمودبیگ به‌جای او نشست. برادرمحمودبیگ که‌آلب‌ارسلان نام داشت بنای مخالفت راگذاشت وضمن تصرف نیکسار، ازقاضی برهان‌الدین یاری خواست. اما برهان‌الدین که‌خبریافته‌بود اوباخصمش فریدون ارتنایی سروسری داردآلب‌ارسلان را←

صامصون به‌تصرف عثمانیها درآمده بود ولی قلمرو حسن‌بیگ دست‌نخورده باقی مانده‌بود. لالا یورگچ‌پاشا درصدد تصرف سرزمین اوبرآمد و وی را به‌ضیافتی که ترتیب داده بود دعوت کرد. حسن‌بیگ که ازحیله‌ها و دسایس اوآگاه بود دعوتش را نپذیرفت وچنین به‌اوپیغام داد: «اگر غرض ازاین دعوت این است که‌آن جنگل خرابه‌ای را که دراختیاردارم ازمن بگیری امر،امرسلطان است. پادشاه جای دیگری را به‌من می‌بخشد.» ولی‌چون باخبرشد که یورگچ‌پاشا قصد حمله دارد شخصاً به‌نزد او رفت. یورگچ‌پاشا، حسن‌بیگ را بازداشت کرد و او را نزد سلطان فرستاد، که به‌دستور وی در قلعهٔ بورسه زندانی شد (۸۳۱هق/۱۴۲۸م). یورگچ‌پاشا خانوادهٔ حسن‌بیگ را به‌اماسیه‌آورد وچهارشنبه‌را اشغال کرد. حسن‌بیگ پس‌ازآنکه مدتی در قلعهٔ بورسه ماند ازآنجا گریخت. دو سال بعد نزد سلطان میانجیگری کردند و سلطان هم‌فرمانداری گمولجینهٔ روملی را به‌اوداد و پس از این انتصاب،خانواده‌اش را نیزنزد اوفرستاد.

وصیت امیرگرمیان در موردکشورش

پس ازجنگ‌آنکارا سرزمین گرمیانیان‌که توسط یلدرم بایزید اشغال شده‌بود به‌دستور تیمور به‌صاحب دیرینش، یعنی یعقوب‌بیگ دوم، بازپس داده شد. یعقوب بیگ ازآنجا که در جریان جنگ قدرت بین شاهزادگان جانب محمدچلبی راگرفته بودتحت‌حمایت عثمانیها درآمد وعلی‌رغم تجاوزات قرامانیان توانست ازکشورش نگهداری کند.

پس ازمرگ محمدچلبی، یعقوب‌بیگ خود را از زیرنفوذ عثمانیها رهاکرد ومستقلاً به‌حکومت پرداخت؛ به‌طوری که درفعالیتهای مصطفی‌چلبی باادعای سلطنت،

→ به‌قتل‌رسانید. آلب‌ارسلان‌دوپسر به‌نامهای حسام‌الدین حسن ومحمد یاووز داشت، که حسن بیگ مورد بحث درمتن همین حسام‌الدین حسن‌است. بعضی ازوقایع‌نامه‌های عثمانی به‌اشتباه نام اورا حسین قیدکرده‌اند؛ درحالی‌که در وقفنامهٔ مسجدی که به‌دستور اوبه‌تاریخ ۸۲۷هق درچهارشنبه ساخته شد، کنیه‌اش حسام‌الدین ونامش حسن ذکرشده است.

همراه قرامانیان جانب اورا گرفت وحتی نیروی کمکی نیز دراختیار اوگذارد. ولی علی‌رغم آن، سلطان‌مراد متعرض یعقوب‌بیگ نشد و او تا آخرین دم حیات، امیرنشین خودرا حفظ کرد. سلطان‌مراد حتی هنگامی که نوهٔ امیراسفندیاری را عقد کرده بود همسر یعقوب‌بیگ راکه به‌او «شاه‌آنا» خطاب می‌کرد مأمورآوردن عروس کرد.

یعقوب‌بیگ که فرزندی‌نداشت، یك‌سال‌پیش‌ازمرگ تاادرنه رفت ودرآنجا میهمان سلطان‌مرادشد ووصیت کرد که پس ازمرگ، کشورش دراختیارعثمانیهاقرار گیرد. یعقوب‌بیگ یك‌سال پس از بازگشت به‌کوتاهیه درگذشت و طبق وصیتش امیرنشین گرمیان تحت ادارهٔ دولت عثمانی درآمد وعثمان‌بیگ پسراومور‌بیگ(نوهٔ قراتیمورتاش‌پاشا) امیرآن دیار شد (۸۳۲هق/۱۴۲۸م). طی مسافرت یعقوب‌بیگ به‌ادرنه، استقبال ومشایعتی در خورشاهان از او شد و سلطان‌مراد مراتب احترام را دربارهٔ او بجای‌آورد.

اوضاع روملی

سیگیسموند و مسائل صربستان

استفان لازارویچ دسپوط صرب که تحت‌الحمایهٔ عثمانیها بود وخراج سالانه به‌آن دولت می‌پرداخت ودرصورت نیاز سرباز نیز دراختیارآن دولت می‌گذاشت، در اواسط سال ۱۴۲۷م (۱۹ حزیران) بی‌آنکه فرزندی از خود به‌جای بگذارد، درگذشت وخواهرزادهٔ ژرژ(یورگی) برانکوویچ که درکتب‌تاریخ عثمانی به‌ویلیق اوغلی (پسرویلیق) شهرت دارد، از سوی دولت عثمانی دسپوط صرب شد.[۱۳۷] او سیاست دوستانهٔ سلفش لازارویچ را باعثمانیها تغییرداد وبه‌منظوردفاع احتمالی در برابر آنها و پیشگیری از تجاوز ترکها به‌شمال، یعنی مجارستان، بعضی نقاط مهم خاك‌کشورش را دراختیارسیگیسموند امپراتور آلمان وپادشاه مجارگذارد. ازجملهٔ

۱۳۷. پدر ژرژ (یورگی) برانکوویچ، وولق نام‌داشت، که درتواریخ عثمانی به‌اشتباه ویلیق‌اوغلی نام‌گرفته است.

این نقاط می‌توان از کولومبوج نام‌برد که درکنار نهر طونه بین سمندره واورسووا قرارداشت و ترکها به‌آن گوورجینلیك می‌گفتند ؛ حال آنکه دسپوط لازارویچ پیش ازمرگ، آنجا را نزد یکی ازامرای خود در ازای دوازده هزارسکهٔ طلاگرو گذاشته بود. سیگیسموند خواست بدون پرداخت این پول، کولومبوج را در اختیار بگیرد وامیرمزبور نیزقلعه را تسلیم عثمانیها کرد (۸۳۱هق/۱۴۲۸م). سیگیسموند برآن‌شد تاقلعه را باتوسل به‌زور دراختیار بگیرد، ولی نتوانست. در نتیجه، به‌موجب پیمانی که باترکها بست آن‌را به‌عثمانیها واگذار کرد. سیگیسموند در اثنای جنگ [برای تصرف قلعه] باخطرمرگ روبروشد که توسط یکی ازفداییانش ازمهلکه جان سالم به‌در برد.

ژرژ برانکوویچ که از سیگیسموند قطع امیدکرده بود ناگزیر از توافق با عثمانیهاشدومتعهد شدکه سالانه پنجاه هزارسکهٔ طلا خراج بپردازد؛ روابط خود را با مجارستان قطع کند ودرصورت نیاز، سرباز دراختیار سپاه عثمانی قراردهد.

واقعهٔ امرای روملی

بنابه‌نوشتهٔ نشری درسال ۸۳۰هق/۱۴۲۷م واقعهٔ امرای روملی رخ دادکه‌طی آن‌میخائیل‌اوغلی‌وملك‌بیگ یامالك‌بیگ پسرقاسم‌بیگ به‌قتل‌رسیدند. نشری دربارهٔ انگیزهٔ این واقعه اطلاعاتی ارائه نمی‌دهد . سال بعد، یعنی ۱۴۲۸م ، واقعهٔ گوندوز اوغلی اتفاق می‌افتدکه بازنشری دربارهٔ این حادثه توضیحی نمی‌دهد. به‌هر تقدیر، درآن ایام حوادث غیرعادی درروملی‌اتفاق افتاده‌بود. ازنوشتهٔ بعضی منابع‌می‌توان دریافت که شاهزاده خلیل پسرغازی اورخان پسری به‌نام‌گوندوزبیگ داشته است . آیا منظورنشری از واقعهٔ گوندوزاوغلی (پسر گوندوز) این بودکه شورشی توسط یکی ازپسران گوندوزبیگ که نام او را نمی‌دانسته ، رخ داده بود ؟آیا واقعهٔ روملی ارتباطی بااین حادثه داشته است؟ پاسخی برای سؤالات نمی‌توان یافت.

تصرف سلانیك (سالونیك) و یانیه

سلانیك و عثمانیها

درزمان سلطان‌مراد اول دولت عثمانی درصدد تصرف سلانیك برآمد، ولی موفق نشد.[۱۳۸] بعدها در ۱۹ جمادی‌الاخر سال ۷۹۱هق/۲۱ نیسان ۱۳۹۴م این شهر به‌تصرف یلدرم بایزید درآمد وپس ازجنگ آنکارا از سوی امیرسلیمان، که درصدد مصالحه باامپراتوربود، به‌بیزانس واگذارشد.[۱۳۹] پس‌ازآنکه عثمانیها دوران‌پرخطر را پشت‌سر گذاشتند و قدرت دیرین را بازیافتند و پس ازآنکه سلطان‌مراد عصیان مصطفی‌چلبیها را سرکوب کرد، اورنوس‌زاده‌ها و توراخان‌بیگ را مأمور محاصرهٔ سلانیك کرد. به‌نوشتهٔ دوکاس امرای روملی‌تسالیا، اتولیا، ادیاس، تب و یانیه‌دراین عملیات عثمانیها را یاری کردند.[۱۴۰] دراین تاریخ آندرونیقوس پسر مانوئل دسپوط سلانیك‌بود. مردم‌شهر که براثر گرسنگی ناشی‌ازمحاصره سخت درتنگناقرارداشتند، سرانجام تصمیم گرفتند خواه با رضایت و خواه بدون رضایت دسپوط، شهر را به‌جمهوری ونیزبفروشند به‌شرط آنکه‌آن دولت تأمین‌آذوقه وآبادانی شهرراتضمین کند. دولت ونیز با این شرط که مردم سلانیك به‌آن دولت وفادار بمانند شهر را در ازای‌پنجاه هزارسکهٔ طلا خریداری کرد وآندرونیقوس‌راکه اصلاً بیمار بودبه‌موره فرستادند (۸۲۶هق/۱۴۲۳م).[۱۴۱]

۱۳۸. باآنکه هال‌کوندیل (چاپ پاریس، ص ۲۷) و هامر(ترجمهٔ اتابك، ج۲/ص۱۹۶) به‌نقل ازاو می‌نویسندکه براثرشورش سرز، سلانیك توسط خیرالدین‌پاشا وزیر اعظم مراد اول اشغال شد، ولی درهیچ یك ازمنابع تاریخی شرقی وغربی مطلبی دراین مورد وجودندارد. تواریخ عثمانی دراین‌باره می‌نویسندکه سلانیك به‌تصرف قوای سلطان مراد اول درنیامد وفقط به‌کوبیدن مواضع اطراف شهر قناعت شد. به‌نوشتهٔ یورگا، سلانیك درسال ۱۳۸۷م به‌طورموقت توسط ترکها به‌تصرف درآمد.

۱۳۹. دوکاس (چاپ بن)، ص۷۸ و دستورنامهٔ انوری، ص۹۵.

۱۴۰. دوکاس (چاپ بن)، ص۱۹۷.

۱۴۱. فرانچس می‌نویسد امپراتور مانوئل پیش ازمرگ، کشورش را بین پسرانش تقسیم‌کرد، که سلانیك وحومهٔ‌آن دراختیارآندرونیقوس قرارگرفت؛ ولی‌آندرونیقوس به‌سبب‌آنکه بیمار بود سلانیك را در ازای دریافت پنجاه‌هزار سکهٔ طلا به‌ونیز فروخت وخود به‌مونتینیه از ایالات موره رفت. ولی به‌نوشتهٔ دوکاس مردم شهر ازروی ناچاری، بی‌آنکه رضایت یاعدم رضایت‌آندرونیقوس را درنظر بگیرند، سلانیك را به‌ونیز فروختند (چاپ بن،ص۱۹۷).

سلطان‌مراددوم بالطبع ازاینکه سلانیك‌دراختیارونیز قرارگرفته است‌ناراضی بود؛ ولی‌چون درآن ایام در گیرمشکلات ومسائل‌مهمتری بود واکنشی ازخودنشان ندادودرانتظارفرصتی‌مناسب‌ماند. تقریباً‌درسال۱۴۲۶م بود که سلطان‌مراد به‌آیاسلوق رفت وهنگام اقامت درآنجا وقتی که با میدیللی، ساقیز و رودوس پیمانهای دیرین‌را تجدید می کرد، براثر تصاحب سلانیك ازسوی و نیز باآن جمهوری تجدید پیمان نکرد و نمایندگان آن دولت را بازگردانید . پادشاه پس از سروسامان بخشیدن به‌کارها وقتی به‌ادرنه باز گشت، دولت ونیزهیئت دیگری نزد اوفرستاد و درخواست تجدیدپیمان کرد؛ ولی پادشاه به‌این هیئت چنین پاسخ داد: «سلانیك ملك پدری من است. پدربزرگم بایزید به‌نیروی بازوآن‌را ازرومیان‌گرفت. شمالاتینهایی هستید که ازایتالیا آمده‌اید. چرا اینجا جاخوش کرده‌اید؟ اگر به‌میل خویش بازگشتید که‌فبها، والا بیدرنگ خواهم‌آمد.» وبه‌این‌ترتیب نمایندگان ونیز بی‌آنکه نتیجه‌ای بگیرند بازگشتند.[۱۴۲]

سنای ونیزبرای نجات سلانیك حتی ازامپراتوردرخواست میانجیگری کرد. امپراتور نیز نتوانست دولت عثمانی را از تصمیمی که گرفته بود منصرف سازد و سلطان‌مراد میانجیگری امپراتور را بی معنا خواند . پادشاه به‌نیکولادو گونا و فرانگوپولس‌فرستادگان‌یوانیس گفته‌بوداگرسلانیك‌دراختیارامپراتوربودهرگزاقدام به‌تصرف‌آن نمی کردم،ولی‌اجازه‌نمی‌دهم‌ونیزیهابین‌سرزمینهای من‌وکشورامپراتور مستقر شوند.[۱۴۳] مراد با این پاسخ ، نمایندگان اعزامی امپراتور را بازپس فرستاد.

تصرف سلانیك

دراثنای این‌مذاکرات سلطان‌مراد به‌تهیهٔ‌مقدمات امرپرداخت ونزدیك اواسط شباط سال ۱۴۳۰م ازادرنه به‌سرز رفت. پس‌ازآنکه نیروهای تحت فرماندهی حمزه بیگ بیگلربیگ آناطولی وقوای روملی تحت فرمان سنان‌بیگ درآنجاگردآمدند، نخست حمزه‌بیگ را روانهٔ سلانیك کرد و پس ازآنکه اوآمادگی لازم را برای محاصرهٔ شهر به‌دست‌آورد ، از والی ونیزی خواست تا شهر را تسلیم کند؛ ولی او

۱۴۲. دوکاس (چاپ بن)، ص ۱۹۹.
۱۴۳. هامر (ترجمهٔ اتابك)، ج۲/ص۱۸۹ به‌نقل ازفرانچس.

پاسخ رد داد. درپی این پاسخ، مراد دستور داد تا شهر را زیر آتش توپخانه گرفتند. ساکنان سلانیك از ونیز درخواست ناوگان ونیروی کمکی کردند ، ولی نتیجه‌ای عایدشان نشد.[۱۴۴] سلطان‌مراد که به‌قرارگاه‌نیروهای محاصره کننده آمده‌بود، به‌توصیهٔ علی‌بیگ پسر اورنوس (اورنوس‌اوغلی علی‌بیگ) اعلام داشت که هرچه در داخل شهراست از آن سربازان‌خواهدبود؛ فقط شهرراتصرف کرده، به‌اووا گذار کنند.[۱۴۵]

عثمانیها درصدد تطمیع بعضی از رومیهای داخل شهر برآمدند، ولی نتیجه نداشت. البته ناگفته نماند که رومیهای شهر با درنظر گرفتن احتمال خیانت، سخت تحت کنترل بودند . درآخرین روز ماه شباط و اول ماه مارت درشهر شایع شد که حملهٔ عمومی عثمانیها در شرف آغاز است. در واقع نیز روز دوم ماه مارت حملهٔ شدیدی صورت گرفت. بااستفاده‌ازنردبانهاحصارقلعه اشغال شد ودرپی آن،باگشودن درهای قلعه، سلانیك به‌تصرف درآمد (۲۷ رجب ۸۲۳هق/ ۲ مارت ۱۴۳۰م).[۱۴۶] از دست‌رفتن سلانیك ، در اروپای غربی بویژه ونیز ، تأثر شدیدی را موجب شد (واسیلیف، ج۲).

سلطان‌مرادخانواده‌های ترك راازِ«ینی‌جهٔ» واردار وسایرشهرها به‌آنجا منتقل کرد و اسکان داد .[۱۴۷] وی کلیسای سن دیمیتریوس را برای رومیها اختصاص داد و

۱۴۴. ناوگان درخواستی مردم سلانیك ازونیز یك روز پیش از تصرف شهررسید که آن هم فقط مرکب ازسه کشتی‌بود. به‌نظرمی‌رسد دولت ونیزکه سلانیك راازدست رفته می‌دانست برای بازگردانیدن سربازان خویش ازآن شهر، این سه‌کشتی را فرستاده بود.

۱۴۵. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۰۰.

۱۴۶. دوکاس (چاپ بن)، ص۲۰۰ وهال‌کوندیل (چاپ پاریس)، ص۱۱۱. درنامهٔ ارسالی سلطان مراد به‌ملك‌اشرف مملوك مصرآمده است‌که سلانیك در روز پنجشنبهٔ ماه رجب ۸۳۲هق/ نیسان ۱۴۲۹م فتح شد (منشآت‌فریدون‌بیگ، ج۱/ص۱۵۶) . در تاریخ بهشتی (ص۶۹) و لطفی‌پاشا (ص۸۸) ومنجم‌باشی (ج۳/ص۳۴۸) و نیز تاج‌التواریخ (ج۱/ص۳۴۵) هم سال فتح سلانیك ۸۳۲هق/۱۴۲۹م قید شده است، ولی ماه‌آن مشخص نیست. در تاریخ نشری (ص ۶۱۲) و عاشق پاشازاده (ص۱۱۸) و تاریخ اروج‌بیگ (ص۴۹) سال فتح سلانیك ۸۳۳هق/۱۴۳۰م ذکرشده است‌که با نوشتهٔ منابع خارجی مطابقت دارد . روحی می‌نویسد که سلانیك درسال ۸۳۱هق فتح شد . عالی (ج۵/ص۲۰۴) تصرف سلانیك را سال ۸۳۱ هق/۱۴۲۷م می‌داندومی‌افزایدکه وزیراعظم چندرلی‌زاده‌ابراهیم‌پاشا وحاجی عیوض‌پاشا نیز در این جنگ شرکت داشتند ،که این نظریه خطاست ؛ زیرا سلانیك در سال ۸۳۳ ق‌ه/۱۴۳۰م به‌تصرف عثمانیهادرآمدو درآن تاریخ، هردوشخصیت‌موردنظرعالی‌درگذشته بودند.

۱۴۷. تاج‌التواریخ، ج۱/ص۳۴۵ ودوکاس (چاپ بن) ص۲۰۰ و ۲۰۱.

بقیهٔ کلیساها را به‌مسجد تبدیل کرد. به‌نوشتهٔ تواریخ عثمانی، سلانیك چهل روزه فتح شد؛ ولی‌ازنوشتهٔ منابع خارجی برمی‌آیدکه این شهر اواسط شباط به‌محاصره درآمد. بنابراین احتمالاً مدت محاصره باید کمتر از آنی باشدکه مورخان ترك نوشته‌اند. بازدرکتب تاریخ عثمانی آمده است‌که نیروی دریایی عثمانی درعملیات محاصرهٔ سلانیك شرکت‌داشته است[۱۴۸]؛ ولی‌درسایرمنابع ازشرکت نیروی‌دریایی دراین‌محاصره سخنی‌به‌میان نیامده‌است. وانگهی‌به‌طوری که‌ازنوشتهٔ‌هامر برمی‌آید دراثنای این محاصره، آمیرال آندره آ موجنیکو ضمن حمله به‌بندرگلیبولی، باآنکه موفق به‌پاره‌کردن یکی‌اززنجیرهای بندرگاه می‌شود ولی‌بی آنکه بتواند علیه‌ناوگان عثمانیهاکه درآن بندرمستقربود اقدامی صورت بدهد، بازمی‌گردد.[۱۴۹] ازاین نوشته چنین برمی‌آیدکه درآن هنگام ناوگان عثمانی در عملیات محاصره شرکت نداشته بلکه دربندرگلیبولی بوده است.

درسال ۱۴۳۱م سیلوستره موریزینی به‌انتقام‌فتح سلانیك استحکامات آناطولی تنگهٔ جناق‌قلعه را تصرف‌کرد و حصارها را ویران ساخت.[۱۵۰] به‌دنبال این حادثه، سلطان‌مراد هیئت صلحی‌به‌ونیز فرستاد و معاهده‌نامه‌ای درگلیبولی‌به‌امضاء رسید.[۱۵۱]

تصرف یانیه

پس‌از درگذشت کارلوتوجی دسپوط اپیرکه مرکزحکومتی‌اش در یانیه بود وحاکمیت عثمانیهارا پذیرفته‌بود، بین‌پسرانش‌جنگ برسرتصاحب قدرت‌درگرفت. یکی ازپسران‌کارلوتوجی به‌نام ممنن به‌عثمانیها متوسل شدوازآنان یاری خواست؛ ازاین‌روی نیرویی به‌فرماندهی قراجه‌پاشا برای‌کمك به‌ممنن اعزام شد. ولی باآنکه او موفق شد قدرت را به‌دست بگیرد، مردم اپیرکه از مجادلات پی‌درپی پسران

۱۴۸. تاج‌التواریخ، ج ۱/ص۳۴۴.
۱۴۹. هامر (ترجمهٔ اتابك). ج۲/ص۱۹۷.
۱۵۰. «وکشتیهای‌کفار (منظور کشتیهای ونیزی است) تنگهٔ گلیبولی را سدکردند و «بورگوز امیرسلیمان» را محاصره‌کردند. جنگ وقتال شد؛ سپس با سلطان‌مراد صلح‌کردند وبازگشتند.» (نشری، ص ۱۹۷).
۱۵۱. دوکاس می‌نویسدکه ونیز ازبیم تصرف جزیرهٔ اغریبوز ازسوی عثمانیها درخواست صلح کرد (ص۲۰۱). مطالب متن ازدوکاس (ج۲/ص۱۹۷) نقل شده است.

کارلوتوجی به‌ستوه آمده بودند خواهان ادارهٔ امورسرزمینشان به‌دست دولت عثمانی شدند وبه‌این‌ترتیب وضع دگرگون شد. مردم ضمن‌برقراری تماس با سلطان‌مراد و کسب موافقت او، یانیه را تسلیم قراجه‌پاشا کردند[۱۵۲]، که بیدرنگ گروهی از ترکها درآنجا اسکان داده شدند (۱۳ صفر۸۳۵ه‍ق/ ۹ اکیم ۱۴۳۱م).[۱۵۳]

برخوردها وحوادث جدید با افلاق وصرب ومجارستان

نقش مجارها در بالکان

درآن ایام مجارستان مدام در مورد افلاق و صربستان نقشی سلطه‌جویانه و کنترل‌کننده به‌عهده داشت ودر هرفرصتی که به‌دست می‌آورد سعی درگسستن رشتهٔ روابط آن‌دوکشور با دولت عثمانی می‌کرد. ازاین‌روی دولت عثمانی برآن شد تا روابط بین مجارستان باافلاق و صربستان را تیره کند.

مسألهٔ افلاق

پس از درگذشت میرچه‌آ پرنس افلاق، برادرزاده‌اش دان جانشین او شد. دان به‌دست ولاد دراکول که مخالف او بود وپرنس بغدان را علیه او یاری می‌کرد

۱۵۲. ممنن که خودسبب دخالت عثمانیها درامور کشورش شده‌بود به‌آرزوی خویش نرسیدوپس‌از آنکه مقامش را ازدست داد نزد سیگیسموند گریخت که خودرا برای جدال با ترکها آماده می‌کرد (۱۴۳۳م) وازسوی او رتبهٔ دسپوطی یانیه ونارده به‌وی‌تفویض‌شد.

۱۵۳. به‌نوشتهٔ فرانچس، یانیه درسال ۱۴۳۱م توسط یك‌فرمانده ترك به‌نام سنان به‌تصرف‌درآمد (چاپ بن، ص۱۵۷). هال‌کوندیل می‌نویسد که یانیه به‌دست قراجه‌پاشا بیگلربیگ روملی تصرف شد (چاپ پاریس، ص۱۱۱). این مورخ رومی در این باره چنین می‌نویسد: «مراد، قراجه‌پاشا بیگلربیگ روملی را در رأس لشکری برای تصرف شهریانیه واقع در منطقهٔ ائولیه فرستاد. شهر به‌محاصره درآمد، اما فتح نشد. سرانجام پرنس که درقلعه‌پناه گرفته‌بود، به‌شرط واگذاری آقارنانی واپیر به‌او، یانیه راتسلیم کرد ودر ازای‌سرزمینهایی که دراختیارش قرارگرفته بود پرداخت خراج سالانه وتأمین سرباز موردنیاز عثمانیهارا متقبل شد...»

کشته شد.[۱۵۴] بسارابه پسر دان از این حال به‌دولت عثمانی شکایت برد و باآنکه دولت عثمانی نیروی کمکی دراختیار اوقرار داد، موفق به‌انجام‌کاری نشد وخود نیز چون پدر به‌دست ولاد به‌قتل رسید (۱۴۳۱م). این جسارت وموفقیتهای ولاد در سایهٔ حمایت مجارستان ، بویژه سیگیسموند، بود . حتی سیگیسموند برای دان «نشان دراگون» فرستاده بود. ولادکه می‌دانست علی‌رغم این حمایتها راه رهایی از دست عثمانیها ندارد ، همزمان باپیروزی بر رقبایش ، خود را به‌ترکها نزدیك می کرد و می‌خواست تاحسن‌نیت خود را به‌آن دولت ثابت کند؛ به‌طوری که هنگام حرکت سلطان‌مراد به‌جنگ قرامان، ولاد شخصاً تابورسه رفت وضمن ابراز مراتب‌صداقت ووفاداری خویش، وعده دادکه درجنگ مرادعلیه‌مجارستان تسهیلات لازم رافراهم کرده، راهنمایی ارتش عثمانی را به‌عهده خواهد گرفت. پادشاه ضمن ابرازرضایت خاطرازاین‌بابت، هنگام عزیمت به‌جنگ قرامان، دراکول‌را به‌کشورش‌باز گرداند (۱۴۳۲م).[۱۵۵]

پادشاه که از خوی دودوزه‌باز اوآگاه بود برای‌آنکه بین ولاد و مجارستان کدورت ونفاق پدیدآورد، درهمان سال، یعنی ۱۴۳۲م، اورا به‌همراه نیرویی‌مأمور حمله به‌ترانسیلوانیاکرد. سلطان مرادکه به‌دست ولاد به‌مجارستان ضربه زده بود ، بعدها درصدد جلب دوستی آن‌کشور برآمد وبااعزام هیئتهای نمایندگی به‌شهر«بال» مقر امپراتور، پیمان متارکه را تجدیدکرد (کاسم ۱۴۳۳م).

۱۵۴. بنابه‌نوشتهٔ دوکاس(ص۲۰۱) دان هنگام محاصرهٔ استانبول دراردوی سلطان‌مراد بود. در اثنای حملهٔ ترکها او با ترفندی به‌استانبول‌گریخت وضمن معرفی خود، ازامپراتور یاری خواست وبه‌کمك اوبه‌کشورش بازگشت و پرنس افلاق شد. یکی ازپسران میرچه‌آ که در دربار استانبول بزرگ شده بود به‌مقابلهٔ دان پرداخت، ولی توسط اودستگیر وکشته شد. آنگاه دان نمایندگانی نزدسلطان‌مراد فرستاد وبااوبه‌توافق رسید؛ ولی‌پسردیگرمیرچه‌آ به‌نام‌دراکول (ولاد) بااوبنای مخالفت‌گذارد ووی را به‌قتل‌رسانید. سلطان‌مراد یکی‌دیگر ازبرادران ولاد را به‌همراه نیروی‌کمکی اعزام داشت ، ولی دراکول براو نیز پیروز شد وبه‌قتلش رسانید.

۱۵۵. دوکاس نیز می‌نویسدکه ولاد پسر میرچه‌آ بوده‌است (چاپ‌بن، ص۲۰۲). به‌موجب یك‌منبع دیگر، ولاد پسرالکساندر پرنس پیشین افلاق بود . در انسیکلوپدی اسلام ذیل واژهٔ«افلاق» قیدشده‌که ولاد پسرمیرچه‌آ بوده است،که باتوجه به‌قرائن‌وشواهد تاریخی، درست به‌نظر می‌آید.

مسألهٔ صربستان

دسپوط صرب از سال ۱۴۳۵م به‌بعد علی‌رغم آنکه خود را نسبت به‌دولت عثمانی صادق و علاقمند می‌نمود، به‌سوی مجارستان متمایل شده‌بود. اسحاق‌بیگ فرماندار اسکوپ به‌سلطان‌مراد خبرداد که دسپوط، نهانی‌دست به‌اقداماتی‌علیه دولت عثمانی زده است . از این روی نیروهای عثمانی به‌فرماندهی اسحاق‌بیگ دست به‌حمله‌ای علیه صربستان زدند، که برانکوویچ دسپوط صرب با پذیرفتن‌قطع رابطه بامجارستان و نیز موافقت با ازدواج دخترش ماریا باسلطان مراد، توانست ازبروز فاجعه‌جلوگیری کند. ساریجه‌پاشا برای آوردن عروس‌وانجام‌مراسم سوگند وفاداری به‌سمندره اعزام‌شد. مراسم سوگند برگزار شد، ولی‌چون دخترهنوز خردسال بود، مراسم عروسی ورفتنش به‌دربارپادشاه معوق‌ماند.[۱۵۶]

اتحاد صرب‌ـمجار وقرامان علیه دولت عثمانی

همان‌طوری که پیش از این گفتیم، ابراهیم‌بیگ امیر قرامان به‌یاری عثمانیها علی‌بیگ، عمو ودرعین حال رقیب خود را ازمیان برداشت وپس ازجنگ آنکارا با تسلیم اراضی عثمانیها به‌صاحبان پیشین آن توسط تیمور، اراضی قرامان را صاحب شد وگذشته از آن با خواهرپادشاه نیز ازدواج کرد . ابراهیم‌بیگ پس از تحکیم موقعیت خویش در انتظار فرصت مناسبی برای بازپس‌گرفتن اراضی از دست داده ماند. سرانجام فرصتی‌راکه درآرزویش بود به‌دست‌آورد وبادسپوط‌صرب ومجارها علیه دولت عثمانی پیمان اتحاد بست.[۱۵۷]

۱۵۶. ماریا برانکوویچ حاصل ازدواج ژرژبرانکوویچ باخواهرکالویانی‌امپراتور طرابزون‌بود.
۱۵۷. به‌نوشتهٔ بعضی ازتواریخ عثمانی انگیزهٔ جنگ قرامان ناشی ازمسألهٔ یك اسب بود (هشت بهشت ، تاج‌التواریخ، تاریخ بهشتی ومنجم‌باشی) وعاشق‌پاشازاده آن‌را ناشی ازاتحاد سلطان مجار ودسپوط‌صرب باقرامانیان‌می‌داند. داستان‌اسب‌چنین‌است؛ گویا ناصرالدین‌محمدبیگ امیرذوالقدر اسب بسیار اصیلی داشت. امیرقرامان اسب راازمحمدبیگ طلب‌می‌کند و از اظهارمی‌دارد که آن‌را برای سلطان‌مراد پرورش داده‌است. امیرقرامان یکی ازترکمنهای وارساق‌را مأمور دزدیدن آن‌اسب می‌کند وشخص مزبوراسب‌رامی‌دزد. ناصرالدین‌بیگ، ←

ابراهیم بیگ ضمن تجاوز به حوالی بگ شهری و حمیدایلی، شرابدار الیاس حاکم حمیدایلی را اسیر کرد و همزمان با آن مجارها به کوبیدن قلعهٔ کولومباچ (گوورجینلیك) پرداختند. سلطان مراد اندکی آغاز جنگ قرامانرا به تأخیر انداخت و درادرنه ماند و فعالیتهای هردوطرف را بدقت زیر نظر گرفت. نیرویی به فرماندهی سنان پاشا بیگلربیگ روملی برای مقابلهٔ با مجارها اعزام شد. طی نبرد سختی که در گرفت، به همت سنان بیگ فرماندار ویدین معروف به سنان ویدین، مجارها مغلوب شدند و سلطان مجار موفق به فرارشد (۸۳۷ هق/۱۴۳۳م).

سلطان مراد پس ازاین پیروزی وزیر ساروجه پاشا را به محافظت ازادرنه گمارد و به سوی قرامانیان به حرکت در آمد. آق شهر، قونیه و بگ شهری را تصرف کرد و تا بوزقیر پیش رفت و از آنجایی که قصدداشت تاپایان کاردست از ابراهیم بیگ برندارد، لذا عیسی بیگ قرامانی راکه نزد او بسر می برد به حکمرانی قرامان منصوب کرد. ابراهیم بیگ توسط یکی از علمای بلندپایه به نام مولانا حمزه معذرت خواهی و درخواست صلح کرد. مولاناحمزه پس ازرسیدن به حضورسلطان مراد برای آنکه وی را وادار به پذیرفتن این پیشنهاد سازد سخت تلاش کرد. سلطان مراد نرم شد و چنین گفت: «به خاطر تو ازگناهش درگذشتم، لکن باید بداند که او به مظاهرت ما توانست به این منصب نایل شود. اینك صلاح در آن می بینم که اورا عزل و برادرش عیسی بیگ را به جای اومنصوب کنم.» چون این جملات برزبان سلطان مراد جاری شد حمزه بیگ خودرا بر پای پادشاه افکند واستدعا کرد تاازاین تصمیم منصرف شود. سرانجام سلطان مراد به بازپس گرفتن اراضی اشغال شدهٔ دولت عثمانی اکتفا کرد وشکرالله مصاحب سلطان مراد (مؤلف بهجت التواریخ) در مقام نماینده به نزد امیر قرامان اعزام شد (۸۳۸ هق/۱۴۳۴م).[158] عامل اتخاذاین تصمیم حملهٔ مجارستان به حوالی آلاجه حصار بود. پس از آن نوبت دسپوط صرب متفق امیر قرامان فرا رسید. پادشاه پس از

← سلطان مراد راازماجرا آگاه می سازد. پادشاه ازامیر قرامان می خواهد تا اسب را تسلیم وی بکند؛ ولی او به فرستادهٔ سلطان می گوید که اربابت نمی تواند سوار این اسب بشود، وسخنان توهین آمیز دیگری نیز برزبان می راند. فرستاده بااین پاسخ باز می گردد و به این ترتیب جنگ قرامان آغاز می شود.

۱۵۸. درتاریخ عاشق پاشازاده وروحی، تاریخ جنگ قرامان سال ۸۳۹ هق/۱۴۳۵م ذکر شده است.

بازگشت ازجنگ قرامان از اسحاق‌بیگ[۱۵۹] والی اسکوپ شنید که دسپوط صرب واسطهٔ اتحاد بین امیرقرامان ومجارستان بوده است ؛ لذا درصدد برآمد تاآمادگی لازم را برای استیلا برصربستان بیابد. دسپوط صرب به‌محض اینکه ازاین موضوع آگاهی یافت طی‌نامه‌ای به‌سلطان‌مراداطلاع دادکه جهیزیهٔ دخترش که می‌بایدبه‌عقد سلطان‌مراد درآیدآماده شده است و خواست تا نسبت به‌بردن عروس اقدام شود. سلطان‌مراد درمورد این پیشنهاد با دولتمردان مشورت کرد. رأی براین قرارگرفت که درحال حاضر نسبت به‌آوردن عروس اقدام شود، تا فرصت مناسب برای تصفیهٔ حساب بادسپوط صرب فراهم آید. همسر اسحاق‌بیگ به‌اتفاق دو تن از خدمهٔ قصر به‌نامهای ریحان و اورنك به‌سمندره[۱۶۰] رفتند و عروس راآوردند. ولی سلطان‌مراد عروس را در ادرنه نگاه‌نداشت، بلکه اورا روانهٔ بورسه کرد و همسردیگرش راکه نوهٔ اسفندیاربیگ بود نزدخود به‌ادرنه‌آورد.[۱۶۱]

جنگ مجارستان

پیش ازآنکه سلطان عثمانی اقدام به‌جنگ با قرامانیان بکند و پیش از حملهٔ مجارها، آنچه که سبب عقد پیمان اتحاد علیه ترکهاشد، ودرسطور پیشین به‌آن‌اشاره کردیم، این‌بود که درسال۸۳۶هق/۱۴۳۲م علی‌بیگ پسراورنوس‌بیگ به‌مجارستان حمله برد. طی این‌حمله‌آقنجیها پراکنده شده، به‌غارت وچپاول پرداختند، که خصم بابهره‌گیری‌ازچنین‌وضعی به‌آنان حمله برد وگروه بسیاری‌راکشت وخود علی‌بیگ

۱۵۹. اسحاق‌پاشا والی اسکوپ همان غازی اسحاق‌بیگ ازاولاد پاشایگیت است.
۱۶۰. به‌نوشتهٔ هامر، ژرژ ازسلطان‌مراد اجازه خواست تا در سمندره‌کنار نهرطونه قلعه‌ای بسازد (ج۲/ص۲۰۳) وبه‌عقیدهٔ دوکاس (چاپ بن، ص۲۰۶) این دژ همان قلعهٔ سمندره است.
۱۶۱. به‌نوشتهٔ تاج‌التواریخ (ج۱/ص۳۵۶) و تاریخ عاشق‌پاشازاده سلطان‌مراد به‌سبب‌کدورتی‌که ازدسپوط صرب پیداکرده‌بود به‌ماریا بی‌توجهی‌کردواورا به‌بورسه فرستاد. نشری‌دراین‌باره چنین می‌نویسد، پادشاه دخترك را پس‌ازتوقفی‌کوتاه درادرنه، باآنکه مراسم عقد را بجای آورد، به‌بورسه فرستاد وهمسرش و نوهٔ اسفندیاربیگ را نزد خویش بـه‌ادرنه فرا خواند (ص۶۲۵). فرانچس می‌نویسدکه پس از مرگ سلطان‌مراد، دسپینا ماریا را نزد پدرش فرستادند. کنستانتین‌آخرین امپراتوربیزانس از دسپوط صرب ماریا را خواستگاری‌کرد، ولی ماریا چنین پاسخ داد: «من نذرکرده بودم‌که اگر خداوند مرا از دست‌کفار (منظور ترکهااست) نجات دهد دیگرهرگز ازدواج نکنم.» و پیشنهاد ازدواج اورا ردکرد (چاپ بن، ص۲۱۶).

نیز به‌دشواری جان سالم به‌در برد. این حمله انگیزهٔ بستن پیمان اتحاد علیه دولت عثمانی شد.

این شکست به‌اتحاد قرامانیان با سلطان مجار انجامید که با فعالیتهای پشت پردهٔ دسپوط صرب صورت گرفت. هنگامی که سلطان‌مراد سرگرم جنگ قرامان بود، به‌دستور سلطان مجار حوالی آلاجه‌حصار کوبیده شد.[۱۶۲]

پادشاه پس از بازگشت از جنگ قرامان در سال ۸۴۰هق/۱۴۳۶م به‌منظور هموار شدن راه تسلط بر مجارستان، علی‌بیگ (اورنوس‌اوغلی) را احضار کرد تا حملاتی به‌آن کشور صورت دهد. علی‌بیگ با آقنجیهای روملی از طونه گذشت و حوالی تمشوار را چهل روز مدام کوبید و با غنایم بسیار بازگشت و به‌عرض سلطان مراد رسانید که مقدمات لازم برای تسلط بر مجارستان فراهم شده است. از این‌روی سلطان مراد در سال ۸۴۱هق/۱۴۳۷م شخصاً با قوای بسیار از جوار سمندره (به‌نوشتهٔ دوکاس از نیکبولی و به‌عقیدهٔ نشری از ویدین) به‌طونه گذشت و وارد ترانسیلوانیا شد. در این جنگ نیروهای برانکوویچ دسپوط صرب و ولاد دراکول پرنس افلاق به‌نیروهای عثمانی ملحق شده بودند. با آنکه شش قلعهٔ مجارستان به‌تصرف درآمد، ولی هنوز سلطان مجار به‌میدان نبرد نیامده بود.[۱۶۳] به‌نوشتهٔ دوکاس (صفحهٔ ۲۰۶) وقتی مجارها خبر آمدن سلطان‌مراد را شنیدند دهات و شهرها را رها کرده، عقب‌نشستند. نیروهای عثمانی تا شهر زی‌بین پیش رفت. جنگ ترانسیلوانیا چهل و پنج روز طول کشید. پس از این جنگ، عیسی‌بیگ اورنوس اوغلی به‌آلبانی حمله برد. در عملیات ترانسیلوانیا دسپوط صرب و پرنس افلاق بلدوراهنمای قوای عثمانی بودند.

۱۶۲. صحایف الاخبار، ج۳/ص۳۵۲.
۱۶۳. در آن تاریخ سیگیسموند امپراتور آلمان و سلطان مجار درگذشته بود و دامادش آلبرت به‌سلطنت مجار رسیده بود، که بعداً در سال ۱۴۳۸م به‌امپراتوری آلمان نیز انتخاب شد. نشری جنگ مجارستان را درسال ۸۳۹هق/۱۴۳۶م قیدکرده است، که اشتباه‌است. به‌نوشتهٔ منجم‌باشی و بهشتی، تاریخ آغاز جنگ درسال ۸۴۱هق/۱۴۳۷م بوده‌است. بعضی از تواریخ، حملهٔ علی‌بیگ و لشکرکشی سلطان مراد را همزمان منعکس کرده‌اند و بعضی نیز در تاریخ آغاز جنگ دچار اشتباه شده‌اند.

اشغال صربستان

پس از آخرین جنگ مجارستان ازیورگی (ژرژ) برانکوویچ، که دیگر نمی‌شد به‌او اعتماد کرد، ضمن احضار به‌ادرنه خواسته شد که کلیدهای مرکز حکومت یعنی سمندره را نیزهمراه خود بیاورد. دسپوط برانکوویچ به‌جای خود پسرش را فرستاد واز ارسال کلیدهای سمندره خودداری کرد. یکی ازپسرانش به‌نام گره‌گوار را در سمندره گذاشته، خود به‌اتفاق پسردیگرش لازار نزدآلبرت امپراتورآلمان و سلطان مجار گریخت.

پسر برانکوویچ که به‌جای پدر به‌ادرنه[۱۶۴] رفته‌بود تاتصرف سمندره درآنجا ماند. قلعهٔ سمندره بیش ازسه ماه دربرابرمحاصره مقاومت کرد. درآن بین، اسحاق بیگ، گرگ آن منطقه که ازسفرحج باز گشته بود، فرماندهی محاصره کنندگان را به‌عهده گرفت وطی‌چند روز سمندره را تصرف کرد. گره گوار پسر دسپوط که دفاع ازقلعه را به‌عهده داشت دستگیر وبه‌ادرنه فرستاده شد وبه‌چشمان او وبرادردیگرش که به‌عنوان گروگان دردربار عثمانیها بسرمی‌برد میل کشیدند وآنها را به‌قلعهٔ طوقات فرستادند.

درجریان این محاصره، ولاد دراکول پرنس افلاق مدتی درزندان بسربرد و سپس دوپسرش‌را به‌عنوان گروگان به‌عثمانیها سپرد. دوپسردراکول به‌قلعهٔ امد واقع درکوتاهیه فرستاده‌شدند وخود ولادبه‌کشورش باز گشت.[۱۶۵] پس‌ازتصرف‌سمندره،

۱۶۴. به‌نوشتهٔ عاشق‌پاشازاده (ص۱۲۶) برانکوویچ دو پسرش را به‌ادرنه فرستاده بودکه‌آندو درقلعهٔ طوقات زندانی‌می‌شوند. به‌عقیدهٔ نشری(ص۶۲۶) ویلیق‌اوغلی(برانکوویچ)هنگام فرار به‌مجارستان دو پسرش را درسمندره می‌گذارد. آندو پس از تصرف سمندره دستگیر می‌شوندکه نخست‌آنها را به‌دیمتوقه وبعداً به‌طوقات می‌فرستند. چون عاشق‌پاشازاده خود شاهد ماجراها بوده لذا نظریهٔ اومرجح‌تراست. ولی‌ازبررسی وقایع تاریخی چنین‌برمی‌آید که دسپوط یکی ازپسرانش را نزد عثمانیها فرستاده‌بود وپسردیگرش پس ازتصرف‌سمندره دستگیر می‌شود.

۱۶۵. بادستگیری دراکول ودوپسرش، افلاق بی‌سرپرست ماند. درنتیجه، مردم باتوسل به‌سلطان مجارستان خواستار انتخاب امیری برای خود شدند. سلطان مجار نیز یکی از امرا را به‌حکومت افلاق منصوب‌کرد. نیروهای عثمانی برای مقابله با این مسأله به‌افلاق اعزام شدند، ولی‌شکست‌خوردند. برای‌جلوگیری‌ازمداخلهٔ مجارستان،دراکول‌آزادشدوبه‌کشورش بازگشت (تاریخ منجم‌باشی، ج۳/ص۳۵۴ و تاج‌التواریخ، ج۱/ص۳۶۷).

لشکری ازمجارهاتشکیل‌شد و به‌فعالیت پرداخت، که غازی‌اسحاق‌بیگ وعثمان‌بیگ نوهٔ تیمورتاش‌پاشا پس‌ازیك نبردخونین به‌پیروزیهایی دست‌یافتند وبااسرای‌بیشمار و غنایم بسیار بازگشتند . عاشق پاشازاده مورخ معروف نیز در این جنگ حضور داشت.[۱۶۶] در آن ایام بلگراد به‌محاصره درآمده بود (۸۴۲هق/۱۴۳۸م).

سلطان‌مراد شخصاً به‌نووبردا که به‌خاطر معادن آهنش‌معروفیت‌داشت لشکر کشید و آنجا را تصرف کرد (۸۴۳هق/۱۴۳۹م). نووبردا توسط سلیمان‌چلبی فتح شده‌بود و بعداً به‌سبب شرایط موجود، محمدچلبی‌آن‌رابه‌استفان لازارویچ داده‌بود، که این‌بار مجدداً توسط عثمانیها اشغال شد.[۱۶۷] سالیان سال از این معادن‌آهن برای ساختن گلوله جهت مصارف جنگی ارتش عثمانی استفاده شد.

در این بین، یك نیروی مجار برای بازپس گرفتن سمندره به‌آن سوی حمله کرد؛ ولی به‌نوشتهٔ هامر براثرشیوع اسهال‌خونی درمیان افراد، ناگزیر از بازگشت شد.[۱۶۸] عملیات تعرضی علیه صربستان، توارتکوپادشاه بسنه را به‌وحشت انداخت، به‌طوری‌که بیست هزارسکهٔ طلا خراج سالانه را به‌بیست و پنج هزار سکه افزایش داد.[۱۶۹]

محاصرهٔ بلگراد

دراثنای جنگ قدرت برسراحرازمقام سلطنت دربوهم وهمزمان باکشمکشی

۱۶۶. عاشق پاشازاده می‌نویسدکه در اثنای محاصرهٔ بلگراد حمله‌ای نیز به‌خاك مجارستان صورت‌گرفت واسرا وغنایم بسیاری نصیب ترکهاشد، به‌طوری‌که یك‌کنیز بایك جفت‌چکمه معاوضه می‌شد. به‌عقیدهٔ اواین بزرگترین غزای مسلمانان بود. وی می‌افزاید: «بندهٔ حقیر نیز درآن جنگ حضور داشتم. روزی به‌حضور سلطان رفتم. دستورداد‌که به‌من حقیر نیز از اسرا حصه بدهند. من‌گفتم‌که سلطان محتشم ! برای بردن این اسیر نیاز به‌اسب دارم و گفتم‌که برای خرج راه، آقچه‌ام احتیاج است. پنج هزارآقچه ودواسبم داد. بانه سر اسیر وچهار اسب به‌ادرنه آمدم. بعضی ازاسرا را سری سیصدآقچه فروختم وبعضی را به‌دویست آقچه. این غزا به‌تاریخ ۸۴۲ اتفاق افتاد...» (ص۱۲۵).

۱۶۷. نووبردا درتقسیمات‌کشوری قدیم درشمال غربی قصبهٔ‌گنلان از توابع شهرستان پرشتینه قرار داشت.

۱۶۸. هامر (ترجمهٔ اتابك) ، ج۲/ص ۲۰۷ . در تاج‌التواریخ، تاریخ تصرف سمندره ۸۴۱هق /۱۴۴۵م ذکرشده ،که اشتباه است.

۱۶۹. هال‌کوندیل (چاپ‌پاریس)، ص ۱۱۵ وهامر، ج۱/ص۲۰۷ به‌نقل ازسه منبع.

که به‌دنبال مرگ آلبرت امپراتور آلمان وسلطان مجار رخ‌داد سلطان‌مراد، اورنوس اوغلی علی‌بیگ را مأمور محاصرهٔ بلگراد کرد که تحت نفوذ مجارستان بود . شهر وقلعهٔ شهر اززمین وازطریق رودخانه به‌محاصره در آمد.[۱۷۵]

قلعه‌زیر گلوله‌باران توپخانه قرارگرفت وقسمت اعظم آن خراب‌شد. عثمانیها ازقسمت تخریب شده دست به‌حمله زدند که با مقاومت بسیار سختی مواجه شدند. راهبی از اهالی راغوزه به‌نام زووان ، دفاع از قلعه را به‌عهده داشت . با این‌حال ، اورنوس‌اوغلی دست ازمحاصره نکشید. به‌دستور اوسنگری درنزدیکی خندق پای حصار کندند وترکها موفق شدند نیروهایی راکه دربرجهای قلعه مستقربودند وایجاد مزاحمت می کردند فراری‌دهند. پس‌ازحملات شدید ومتعدد، نیروهای‌ترك ازشکافی که در حصار ایجاد شده بود وارد شهر شدند ؛ ولی محافظان قلعه‌که مهاجمان را غیرمتشکل‌وپراکنده یافتند،باحملهٔ‌متقابل،آنان‌را به‌خارج ازقلعه‌راندند وشهررانجات دادند. نزدیك به‌پایان محاصره، ولادیسلاس پادشاه لهستان‌که در عین حال به‌سلطنت مجارستان نیزبرگزیده شده بود، ازسلطان‌مراد درخواست رفع محاصرهٔ بلگراد را کرد؛ ولی این درخواست نه‌تنها پذیرفته نشد بلکه حملاتی نیز به‌مجارستان صورت گرفت. محاصرهٔ بلگراد شش ماه به‌طول انجامید ، ولی نتیجه‌ای از آن عاید نشد و سرانجام ترکها دست ازمحاصره کشیدند (۸۴۳هق/۱۴۳۹م).

۱۷۵. تاج‌التواریخ (ج۱/ص ۳۶۲) محاصرهٔ بلگراد را پیش از تصرف سمندره آورده است؛ حال آنکه‌طبیعتاً می‌بایدمحاصرهٔ این‌شهرقبل‌ازتصرف‌صربستان صورت‌گرفته باشدوهمان‌طوری که نشری نیز نوشته است محاصرهٔ بلگراد پس از تصرف سمندره صورت‌گرفت. به‌نوشتهٔ عاشق‌پاشازاده (ص۱۲۶)، بلگراد پیش ازتصرف سمندره به‌محاصره‌درآمد وسلطان‌مراد که‌به‌اسکوب بازگشته‌بود به‌تشویق اسحاق‌بیگ درسال۸۴۱هق/۱۴۳۷م آنجا را به‌تصرف درآورد. درصورتی‌که خود عاشق پاشازاده در امرخود محاصرهٔ بلگرادرا در سال۸۴۲ و تصرف سمندره را در سال ۸۴۱هق ذکرکرده است وبه‌این‌ترتیب شرح وقایع باتاریخی‌که نشان می‌دهد تطابق نمی‌کند وبیشك دربیان سال وتاریخ دچار اشتباه شده است.

ژان هونیاد، جنگ صلیبی و پیمان ادرنه-سگه‌دین

خصومت با مجارستان ادامه داشت. در ۱۸ مارت ۱۴۴۲م/ ۳۰ ذی‌الحجهٔ ۸۴۵هق یك گروه آقنجی به‌فرماندهی مزیدبیگ وارد ترانسیلوانیاشد وپس از کسب پیروزیهایی در سنت ایمره، قلعهٔ هرمانشتاد را به‌محاصره درآورد. ژان هونیاد (هونیادی یانوش) به‌یاری قلعه شتافت. مزیدبیگ دست از محاصرهٔ قلعه برداشت و به‌مقابلهٔ ژان‌هونیاد رفت. درنبرد شدیدی که در گرفت سیمون دو گمنی باسه‌هزارتن ازافرادش کشته شدند و به‌این‌ترتیب ترکها درآستانهٔ پیروزی قرارگرفتند؛ ولی در همان اثنا افرادی که قبلاً در قلعه محصور بودند به‌میدان جنگ‌آمدند و به‌ترکها حمله‌ور شدند. آقنجیها که بین‌دو آتش قرارگرفته بودند اسرا را رها کردند وبادادن بیست‌هزار کشته شکست خوردند. مزیدبیگ و پسرش جزءِ کشته‌شدگان بودند.[۱۷۱] ترکهایی که به‌اسارت درآمده بودند، برسرسفرهٔ جشن پیروزی خصم به‌هنگام صرف غذا با شکنجه‌های وحشیانه به‌قتل رسیدند. در پی این پیروزی، ژان هونیاد به‌افلاق رفت وپس‌ازتخریب نواحی کنارهٔ نهر طونه بازگشت.[۱۷۲]

دومین حمله به‌مجارستان

پیروزی ژان هونیاد سبب شهرت ومعروفیتش دراروپا شد. برای ازیاد بردن تلخی شکستی که یادشد، دولت عثمانی درایلول همان‌سال (۱۴۴۲م) تصمیم به‌اعزام نیروگرفت. نیروی عظیمی مرکب از قوای روملی و «سپاهی»‌های شش شهرستان آناطولی[۱۷۳] به‌فرماندهی خادم شهاب‌الدین‌پاشا که نام دیگرش کوله شاهین‌پاشا بود،

۱۷۱. به‌نوشتهٔ هال‌کوندیل، مزیدبیگ هنگام‌محاصرهٔ هرمانشتاد به‌ضرب گلوله‌ای کشته‌شد(چاپ پاریس، ص۱۱۷).

۱۷۲. درتاج‌التواریخ (ج۲/ص۳۶۷)آمده است‌که حکمران افلاق در این عملیات به‌ژان‌هونیاد کمك کرده بود. بهشتی نیزدراثرخود ازکمك پرنس‌افلاق به‌ژان‌هونیاد سخن‌به‌میان‌آورده است (ص ۷۵). به‌نوشتهٔ اروج‌بیگ این شکست آقنجیها درسال۱۴۴۱م اتفاق افتاد.

۱۷۳. هامر (ج۲/ص۲۱۵) تعداد این نیروهارا هشتادهزارنفرنوشته است،که‌کمی مبالغه‌آمیز به‌نظرمی‌رسد. درتاج‌التواریخ (ج۱/ص۳۶۸) به‌اعزام نیرویی ازآناطولی اشاره شده‌است.

فرستاده شد.[۱۷۴] فرمانده سپاه اعزامی که به‌قدرت نیروهای‌خود غره بود به‌توصیه‌های امرای باتجربهٔ آقنجی توجهی‌نکرد ودرنتیجه در وازاق شکست بسیار سختی ازژان هونیاد خورد.[۱۷۵] پانزده سرکردهٔ آقنجی ازامرای باارزش وباتجربه درمیدان جنگ ماندندوفرمانده‌شهاب‌الدین، یعنی کوله‌شاهین‌پاشا، گریخت‌وازطونه‌گذشت(۸۴۶هق / ۱۴۴۲م). وی پس ازبازگشت، بیدرنگ ازمقام بیگلربیگی عزل شد و قاسم‌پاشا به‌جای او به‌سمت بیگلربیگی روملی منصوب شد.[۱۷۷] این دوپیروزی‌خصم‌وسیله‌ای شد برای‌آغاز یك جنگ صلیبی علیه ترکها و ابتکار عمل نیز به‌ولادیسلاس پادشاه لهستان ومجارستان سپرده شد.

اتحاد علیه ترکها

پیروزی هرمانشتاد و وازاق سبب افزایش شهرت ژان هونیاد در اروپا شد و پاپ اوژن نهم بااستفاده از این مسأله مبادرت به‌عقد پیمان اتحادی علیه ترکهاکرد. بجزمجارستان، کشورهای لهستان، افلاق، صربستان، امپراتوری‌آلمان وملل وابسته به‌آن، فرانسه و بلژیك در این پیمان شرکت داشتند. ابراهیم‌بیگ قرامانی نیز از

۱۷۴. تاریخهای اروج‌بیگ (ص۵۲)، هال‌کوندیل (چاپ‌پاریس ، ص ۱۱۷) ، هامر (ج ۲/ص ۲۱۰) ، عالی (ج۵/ص۲۰۷) ولطفی‌پاشا (ص۹۷) از شهاب‌الدین‌پاشا در مقام فرمانده نیروی اعزامی نام‌برده‌اند وسایرکتب تاریخ چون تاریخ عاشق‌پاشازاده ، تاریخ نشری ، تاج‌التواریخ و تاریخ‌منجم‌باشی ازکوله شاهین‌پاشا نام می‌برند. نویسندهٔ تاج‌التواریخ متذکر شده‌که دربعضی از منابع تاریخی از فرمانده نیروی اعزامی با نام خادم شهاب‌الدین‌پاشا یادشده است(ج۱/ص۳۷۰) عاشق‌پاشازاده (ص۱۲۹و۱۴۲) ضمن‌بحث ازکوله‌شاهین‌پاشا یادآور می‌شودکه از نامبرده یك عمارت و یك مدرسه در فیلبه به‌یادگار مانده است و ما می‌دانیم‌که عمارت و مدرسهٔ موجود در فیلبه‌که عاشق‌پاشازاده ازآن نام برده از تأسیسات خادم‌شهاب‌الدین‌پاشا است‌که اسمش شاهین وکنیه‌اش شهاب‌الدین بوده است . ازاین‌روی نظر پروفسور خلیل اینالجیق مبنی براینکه‌کوله‌شاهین‌پاشا و خادم‌شهاب‌الدین‌پاشا یك‌نفر بوده درست است (تحقیقات و اسناد مربوط به‌دوران فاتح ، ص۱ و۱۰).

۱۷۵. محل وقوع جنگ دراثر زیره‌چك، ژالومیجهٔ‌علیا قید شده است‌که در افلاق قراردارد. در ششم‌ایلول دراین‌مکان نبرد درگرفته بود.

۱۷۷. با توجه به مدارك تاریخی شهاب الدین و کوله شاهین پا شا شخص واحدی است ولی در تاریخ بهشتی دو شخصیت جداگانه ثبت شده است (ص ۷۷)

آناطولی وارد این پیمان‌شد. هنگامی که سپاه متحدان در۲۲ تموز۱۴۴۳م ازبودین مرکزمجارستان به‌حرکت درآمد واز نهرطونه به‌ساحل مقابل یعنی سمندره گذشت، بخشی ازقوای بلغار، بسنه وآلبانی نیز به‌آن ملحق شد. امپراتور یوانیس علی‌رغم ادعای دوستی با سلطان محمد نمایندگانی به‌مجارستان و نزد پاپ فرستاد وآنان را علیه عثمانیها تحریك کرد.[۱۷۸]

جنگ موروه

لادیسلاس پادشاه لهستان ومجارستان ونیزژان هونیاد فاتح دو جنگ بزرگ دررأس قوای متحدان قرارداشتند. ژرژ برانکوویچ دسپوط صرب که به‌مجارستان پناهنده شده بود ونیزکاردینال ژولین سزارینی نمایندهٔ پاپ و دراکول پرنس افلاق جزءِ سپاه متحدان بودند. ژان‌هونیاد بادوهزار سواره‌نظام زبده وبرگزیده پیشاپیش سپاه درحرکت بود. ژان هونیاد پس از تصرف صربستان دستور داد تاکروشه‌واچ (آلاجه‌حصار)،شهرکوی ونیش‌راباخاك یکسان‌کردند وبه‌آتش‌کشیدند.ولادیسلاس پادشاه مجار، ژان‌هونیاد را بادوروزراه فاصله دنبال‌می‌کرد. صلیبیها دراکیم۱۴۴۳م وارد خاك عثمانی شدند و نخستین نبرد در سوم‌کاسم ۱۴۴۳م درکنار نهر موروه، نزدیك نیش . رخ داد . نیروهای عثمانی که فرماندهی‌آن را قاسم‌پاشا بیگلربیگ روملی به‌عهده داشت به‌سه‌قسمت تقسیم‌شدند وبه‌جنگ پرداختند. ارتش‌ترك بادادن چهارهزار اسیر ودوهزارکشته شکست خورد.

پیش‌ازاین شکست، سلطان‌مراد که ازهمکاری امیرقرامان بامتحدان باخبرشده بود واردآناطولی شده وبه‌حوالی قونیه رفته وباامیرقرامان که از او شکست خورده بود یك‌معاهدهٔ شتابزده منعقدکرده وبه‌ادرنه باز گشته‌وازآنجابه‌سوی‌صوفیه‌به‌حرکت درآمده بود. دراین اثنا باپیروزی صلیبیها در جنگ موروه، سلطان‌مراد به‌جنوب بالکانها عقب نشست.[۱۷۹]

۱۷۸. ذیل تاریخ هال‌کوندیل (چاپ‌پاریس)، ص۱۳۴.

۱۷۹. هامر (ترجمهٔ اتابك)، ج۲/ص ۲۱۱. علت شکست عثمانیها درجنگ موروه این بود که اسکندربیگ پسرحاکم میردیتا موضع خودرا ترك‌گفت وگریخت.

قوای صلیبی وارد خاك بلغارستان شد وصوفیه را تصرف کرد. بلغارها که در کنار صلیبیها بودند، هم از نظر نیروی سواره‌نظام و هم‌آذوقه، به‌آنان یاری کردند. صلیبیها به‌مقصد جنوب بلغارستان پیشروی کردند؛ منتهی در این مسیر ناگزیر بودند از گذرگاههای تنگی که‌به‌آن «دربند» گفته می‌شد، بگذرندوچون دریافتند که‌گذرگاه قرابغازی توسط ترکها مراقبت می‌شود و استحکاماتی درآنجا به‌وجودآورده‌اند، مرددشدند. آنها می‌باید از گذرگاه‌معروف بلغارستان یعنی «ترایان‌گچیدی»(گذرگاه ترایان) می گذشتند؛ لکن آن گذرگاه پوشیده ازقطعات تخته‌سنگ بود وبه‌سبب‌فصل زمستان (آرالیك ۱۴۴۳م) آبهای سرازیر شده از دامنهٔ‌کوه یخ بسته‌بود و از این روی قادر به‌عبورازاین مسیرنشدند. چون به‌تنگهٔ ترایان رسیدند بامشاهدهٔ‌استحکامات آن گذرگاه توقف کرده، راه خویش‌را تغییردادند وناگزیرازرفتن به‌حوالی‌ایزلادی شدندکه ازاستحکامات‌کمتری برخوردار بود.

جنگ ایزلادی

سلطان‌مراد برای مقابله با خصم به‌نزدیك دربند ایزلادی رفت . وی جلسهٔ مشاورهٔ جنگی ترتیب داد ونظرفرماندهان را خواست. قاسم‌پاشا بیگلربیگ روملی معتقد به‌حمله بود ؛ توراخان‌بیگ عقیده داشت که باید عقب‌نشینی کرد و در انتظار فرصت مناسب بود واورنوس‌اوغلی عیسی‌بیگ پیشنهادکردکه حالت دفاعی‌به‌خود بگیرند. سرانجام نظرعیسی‌بیگ موردپذیرش قرار گرفت.[۱۸۰] درحمله‌ای که توسط دشمن به‌تاریخ۲۴آرالیك صورت گرفت قوای‌عثمانی شکست خورد و دشمن‌وارد جلگهٔ فیلبه‌شد. طی سومین جنگ‌که درصحرای یالواچ رخ‌داد، باز عثمانیهاشکست خوردند؛ منتهی‌سرمای‌زمستان صلیبیها راازپای درآورد و آنانرا ناگزیر ازبازگشت کرد . قوای ترك به‌تعقیب خصم پرداخت . نیروهای عثمانی که فریب عقب‌نشینی تاکتیکی هونیاد را خورده ودرپی صلیبیها رفته بودند دردام افتادند و عدهٔ زیادی‌از آنان‌به‌اسارت درآمدند. فرماندار«بولی» وچندرلی‌زاده‌محمودبیگ برادرصدراعظم

۱۸۰. درجلسهٔ مشاورهٔ جنگی، قاسم‌پاشا بیگلربیگ‌روملی معتقد به‌حمله بود؛ توراخان‌بیگ‌عقیده داشت که باید عقب‌نشینی‌کرد و در انتظار فرصت مناسب بود و عیسی‌بیگ عقیده داشت که باید حالت دفاعی به‌خودگرفت (هال‌کوندیل، ص ۱۳۵).

خلیل‌پاشا (داماد سلطان) نیز دربین اسرا بود.[۱۸۱] چون بی‌توجهی تورانخان‌بیگ فرمانده آقنجی موجب این شکست شده بود لذا باشکایت قاسم‌پاشا، توراخان‌بیگ در قلعهٔ طوقات زندانی شد.[۱۸۲] سلطان مراد متأثر و سخت خشمگین به ادرنه برگشت.

دراین بین بازامیر قرامان ازمرز کشور عثمانی گذشت و اقدام به‌حملاتی کرد ودست به‌خرابکاریهای وحشتناکی زد. در پی این حادثه سلطان‌مراد با عنوان کردن این مسأله که وقتی حکمران یك کشور مسلمان در حال دفع حملهٔ دشمن است اگر یك حکمران مسلمان دیگر به‌سرزمین اوحمله‌ورشود واقدام به‌قتل وغارت کند، این

۱۸۱. به‌نوشتهٔ هامر (ج ۲/ص۲۱۲) طی جنگ یالواچ، قاسم‌پاشا ومحمودبیگ فرماندار بولی به‌اسارت درآمدند. به‌عقیدهٔ اروج بیگ، محمود بیگ درجنگ ایزلادی اسیرشد. وی ازجنگ دیگری نیزنام برده است. در تاریخ بهشتی (ص۷۶) آمده است که خصم براثر فرارسیدن موسم‌زمستان ونیز کمبودآذوقه ناگزیر از عقب‌نشینی شد ونیروهای عثمانی به‌تعقیب وی پرداختند، که ضمن تعقیب به‌کمین‌هو نیاد افتادند وطی‌آن محمودبیگ اسیر شد. نویسندهٔ تاج‌التواریخ ونیزمنجم‌باشی ضمن‌تأیید نظریهٔ بهشتی نوشته‌اند که قاسم‌پاشا و بالابان‌بیگ فرماندارطوقات و محمودبیگ‌فرماندار بولی مأمور تعقیب دشمن شدند، که در حوالی نیش به‌دام‌هونیادافتادند ومحمودبیگ به‌اسارت‌درآمد. هال‌کوندیل‌می‌نویسد(ص۱۳۵) دشمن‌از ایزلادی‌عبور نکرد، بلکه‌به‌سبب کمبودآذوقه شبانه‌عقب نشست. صبحگاه ترکها ازعقب‌نشینی دشمن آگاه شدند. به‌دستورمراد، قاسم‌پاشا بیگلربیگ‌روملی و توراخان‌بیگ مأمور دنبال کردن خصم شدند. توراخان‌بیگ به‌قاسم‌پاشا توصیه کردکه از دنبال کردن سریع دشمن خودداری کند وجوانب احتیاط‌را به‌منظورگرفتار نیامدن به‌دام نیرنگ احتمالی‌ژان‌هونیاد درنظر بگیرد. ولی قاسم‌پاشا توجهی به‌این تذکر نکرد وسرانجام به‌کمین‌ژان‌هونیاد دچار شد. قاسم‌بیگ خودگریخت وبخش‌اعظمی ازنیروهایش‌کشته و اسیرشدند و درپایان، همهٔ تقصیرها را به‌گردن توراخان‌بیگ انداخت.

۱۸۲. گویا توراخان‌بیگ به‌آقنجیهای تحت‌فرماندهی خود می‌گوید، شما باکفار به‌مدارا جنگ کنید، زیرا اگر کفار مغلوب شوند، دیگر احتیاجی به‌شما نخواهد بود وباید رعیت بشوید. درنتیجه آقنجیها کار تعقیب را سهل وساده گرفتند واین‌خود شکست عثمانیهارا موجب آمد (تاریخ اروج بیگ، ص۵۴ و تاریخ‌منجم‌باشی، ج۳/ص۳۷۷). به‌نوشتهٔ هال‌کوندیل، قاسم‌پاشا به‌سلطان‌معروض‌می‌دارد که‌توراخان‌بیگ نه‌تنها اورایاری نکرد، بلکه‌دشمن‌را ازهمهٔ‌اخبار آگاه‌ساخت، ودرنتیجه پادشاه‌این‌سخنان‌را باور کرده، توراخان‌را درطوقات‌زندانی‌ساخت. درزندانی‌شدن توراخان‌بیگ‌شکی نیست، لکن‌صحت‌سایرمسائلی که درباره‌اش‌عنوان‌شده‌جای درنگ دارد. به‌احتمال قریب‌به‌یقین قاسم‌پاشابرای نجات خود از پی‌آمدهای این شکست بامتهم‌کردن توراخان‌بیگ‌اززیر بارمسئولیت‌شانه‌خالی کرده‌بود. اگرچنانچه‌توراخان‌بیگ به‌قاسم‌پاشا توصیه‌کرده باشدکه درتعقیب خصم جانب احتیاط را رعایت‌کند، حوادث‌بعدی نشان‌دادکه وی دراین‌توصیه محق بوده است.

کنارلکرد تا چه میزان از موازین اسلامی به‌دور است، فتوای علمای دینی مذاهب چهارگانه را درمورد عملکرد ابراهیم‌بیگ امیرقرامان خواستارشد. ما فعلاً دربارهٔ این استفتاء چیزی نمی‌گوییم و سخن دراین‌باره را موکول می‌کنیم به‌وقایع جنگ قرامان پس از عهدنامهٔ ادرنه. درحال حاضر به‌شرح نخستین تعرض امیرقرامان پس ازشکست وازاق می‌پردازیم.

اتحادامیرقرامان باصلیبیها و نقض پیمان صلح

سلطان‌مراد که درادرنه ازشکست وازاق وپیمان اتحاد صلیبیها علیه ترکها در اندیشه بود و آن مسائل را دنبال می‌کرد، سرزمینش مورد حملهٔ ابراهیم‌بیگ امیر قرامان قرار گرفت.[183] ابراهیم‌بیگ که بامجارها علیه دولت عثمانی پیمان اتحادبسته بود ودسپوط صرب واسطهٔ این کاربود، ازمرزدولت عثمانی گذشت ونیروهای تحت فرماندهی طورقوداوغلی حسن‌بیگ درمناطقی تا بولوادین، بگ‌پازاری، آنکارا، سیدقاضی و کوتاهیه دست‌به‌غارت‌زدند، به‌ناموس‌مردم تجاوزکردند وجمع بسیاری راکشتندو آق‌شهر وبگ‌شهری‌را به‌تصرف درآوردند.[184] درپی‌این‌حادثه سلطان‌مراد نیرویی تحت فرماندهی پسربزرگش علاءالدین‌بیگ فرماندار اماسیه برای مقابله با امیرقرامان فرستاد وخود نیز باسربازان «قاپی‌قولی»* درپی او روانه شد وادارهٔ امور

۱۸۳. «چنین‌روایت کرده‌اند که چون‌سمندره به‌تصرف‌درآمد وپر از لشکراسلام‌شد دل‌کفار پرازدرد شد. وولق‌اوغلی به‌دامن‌اونقوروس (مجارستان) آویخت وایلچی قرامان‌اوغلی (امیرقرامان) به‌اونقوروس رفت‌که، تو از آن‌سوی ومن از این‌سوی به‌حرکت درمی‌آییم وعثمانیهارا از میان برمی‌داریم؛ روملی‌مال‌تو، آناطولی‌ازآن‌من. قرامان‌اوغلی همچنین‌پیغام‌داد که‌شهرهای وولق‌اوغلی‌راهم به‌اوپس‌می‌دهیم. پس‌درهشتصدوچهل‌وهشت‌هجری جمع‌لشکرشاه‌اونقوروس به‌یانکو (ژان‌هونیاد) و وولق‌اوغلی‌پیوست...» (تاریخ‌نشری، ص ۶۳۳).

۱۸۴. پس‌ازشکست‌کوله‌شاهین یا شهاب‌الدین‌پاشا از ژان‌هونیاد، قرامان‌اوغلی فرصت‌را غنیمت شمرد وبانیروی بسیار به‌تعرض پرداخت وضمن‌حمله به‌مردمی‌که درامیرطاغی ییلاق‌کرده بودند، حوالی‌بگ‌پازاری، سید قاضی، کوتاهیه وبولوادین را تخریب‌کرد و به‌آتش‌کشید وبگ‌شهری‌را به‌تصرف درآورد (تاریخ‌نشری، ص۶۳۶). عاشق‌پاشازاده درتاریخ خود←

* درمورد چگونگی‌تشکیلات‌سربازان «قاپی‌قولی» رجوع شود به‌فصل شانزدهم‌کتاب تحت‌عنوان «تشکیلات‌لشکری عثمانیها». ـ «مترجم».

روملی را به‌امرا واگذار کرد. امیرقرامان طبق روش همیشگی به‌مقابله برنخاست و ازنقاط صعب‌العبور عقب نشست. پس ازکوبیده شدن قونیه وقرامان، ابراهیم‌بیگ درخواست صلح کرد وسرزمینهایی راکه از عثمانیها به‌تصرف درآورده بود بازپس داد وبامیانجیگری همسرش که خواهرپادشاه‌بود صلح شد وسلطان‌مراد به‌سبب‌آغاز حملهٔ‌صلیبیها باشتاب به‌ادرنه‌بازگشت (۸۴۷هق/۱۴۴۳م). شاهزاده علاءالدین اندکی پس ازبازگشت ازجنگ قرامان به‌اماسیه درگذشت.[۱۸۵] دراین تاریخ از میان پسران سلطان‌مراد تنها محمد درقید حیات بود.

همان‌گونه که درسطورپیشین اشاره‌شد عثمانیها طی‌جنگهای مورووه،ایزلادی ویالواچ ازصلیبیها شکست‌خوردند واین‌بهترین فرصت مناسب بود برای‌امیرقرامان متحدصلیبیها. ازاین‌روی ابراهیم‌بیگ دربهارسال ۱۴۴۴م با نقض پیمان‌صلح، بازاز مرزعثمانی گذشت‌واین‌باردربخش گسترده‌تری ازسرزمین‌عثمانیها به‌تخریب‌پرداخت وبه‌این‌ترتیب عثمانیها درروملی وآناطولی بین شعله‌های دوآتش قرارگرفتند.

صلیبیها پس از جنگ یالواچ درصدد برآمدند تا زمستان را در صحرای توپلیجه، بین فیلبه واوتلوق کویی، بگذرانند؛ ولی‌به‌سبب شدت سرماو کمبودآذوقه وغیره به‌موفقیتهایی که به‌دست آورده بودند اکتفا کرده، بازگشتندوبراثربارش‌برف، بخش‌اعظمی ازوسایل‌سنگین‌ومهمات خوددرابرجای‌گذاردند. صلیبیها تصمیم‌داشتند که با نیروهای تازه‌نفس به‌عثمانیها حمله‌کنند و اگر چنین می کردند اوضاع سخت حساس می‌شد. درآناطولی نیز وضعیت بسیار نگران‌کننده بود؛ ازاین‌روی سلطان مراد صلاح را درعقد پیمان صلح دید و ضمن تماس با پادشاه مجار از طریق ژرژ برانکوویچ درخواست‌صلح کرد. ولادیسلاس‌این‌پیشنهادرا پذیرفت وهیئتی‌را روانهٔ

→ به‌دنبال شکست‌کوله شاهین‌پاشا چنین می‌نویسد: «قرامان‌اوغلی چون شنیدکه دایی‌اش لشکر اسلام را شکست داده است بغایت فرحناك شد. رفت و ییلاق‌نشینان امیرطاغی را تارومار کردودست به‌فساد وفجایع‌علیه‌زنان و پسران‌مسلمان زد. تاخت‌تا به‌بک‌بازاری‌رسید؛ آنجارا نیزبدتر از امیرطاغی کرد...» (تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص۱۲۹). چنین برمی‌آید که درهمین‌ایام بودکه امیرقرامان باصلیبیها پیمان اتحاد بست.

۱۸۵ به‌نوشتهٔ نشری (ص۶۵۵) شاهزاده علاءالدین‌توسط دایی‌قراجه‌بیگ به‌قتل‌رسید. ابن‌کمال نیز به‌این مسأله اشاره می‌کند. خیرالله‌افندی هم‌چنین نظری دارد. در تاریخ اماسیه نیز این‌مسأله تصریح شده است. شاهزاده‌علاءالدین به‌هنگام مرگ هجده ساله بوده است.

ادرنه ساخت[۱۸۶] سلطان‌مراد که از شکستهای پی‌درپی متأثر و ناراحت بود درصدد کناره‌گیری ازسلطنت برآمد وشاهزاده محمد والی‌مانیسه را به‌ادرنه فراخواند تااو را به‌جانشینی خویش برگزینند؛ ولی‌بعد ازتصمیم خود منصرف شد.[۱۸۷] سلطان‌مراد پس از عقد پیمان با مجارها در ادرنه ، همان‌طوری‌که در سطورآینده خواهیم دید ، به‌جنگ باقرامانیان اقدام کرد.

پیمان ادرنه‌ـسگه‌دین

دردوازدهم ۲۵صفر۸۴۸هق/حزیران ۱۴۴۴م دولت عثمانی پیمان ده‌ساله‌ای باهیئت اعزامی به‌ادرنه منعقد کرد. به‌موجب آن، دولت عثمانی اراضی صربستان را که درتصرف‌داشت وشامل‌باشلیجه، سمندره، کولومباچ، کروشه‌واچ(آلاجه‌حصار)، حوالی توپلیجه، لسکوفجه و زلنی گراد بود ، به‌ژرژبرانکوویچ پس داد و تأسیس مجدد دسپوط‌نشین صرب را پذیرفت ومتعهد شد که دوپسر دسپوط صرب راکه در دربار عثمانی بسر می‌بردند نزداواعزام دارد. درمقابل، دولت صربستان می‌پذیرفت که به‌دولت عثمانی‌خراج سالانه بپردازد. گذشته ازآن‌باآنکه افلاق به‌عثمانیهاخراج می‌داد ولی می‌باید همچنان تحت نفوذ مجارستان باقی‌می‌ماند. عثمانیها درموردعدم استرداد قلعهٔ کولومباچ به‌صربستان‌پافشاری بسیار کردند، ولی‌بیفایده‌بود. سلطان‌مراد در برابر فرستادهٔ مجارسوگند یادکردکه به‌مفاد پیمان وفادار خواهد ماند. قرار شد برای تأیید این پیمان توسط سلطان مجار ، هیئتی از سوی دولت عثمانی به‌همراه هیئت مجار به‌آن‌کشور عزیمت‌کند. همچنین به‌موجب این پیمان دو پسر دسپوط صرب که زندانی عثمانیها بودند از سوی سلطان‌مرادآزاد می‌شدند و چندرلی‌زاده

۱۸۶. «مارا» زن‌سلطان‌مراد دوم توسط پدرش برای عقدپیمان‌صلح اقدام کرد. دسپوط‌برانکوویچ دراین‌زمینه نقش‌فعالی به‌عهده داشت وبه‌نظرمی‌رسدکه دراین‌کار صمیمی وصادق بوده‌است، زیرا وی‌ترس ازاین داشت‌که صلیبیهای‌کاتولیك پس‌از رهایی اراضی تحت‌تسلط عثمانیها اتباع‌پروتستان‌اورا نیزتحت‌نفوذ وتسلط خوددرآورند. هیئت اعزامی‌مرکب بود ازاستویکا گیستانیچ نمایندهٔ تام‌الاختیارمجار وفرستادگان دسپوط و نمایندهٔ تام‌الاختیار ژان‌هونیاد (تحقیقات واسناد مربوط به‌دوران فاتح، پروفسورخلیل‌اینالجیق).

۱۸۷. تحقیقات‌واسناد مربوط‌به‌دوران فاتح، ص۱۹ و۲۵ ذیل‌همین‌اثر، غزوات‌سلطان‌مراد بن‌محمدخان، ص۱۹۱ و۱۹۲.

محمود چلبی داماد سلطان‌مراد که در جریان جنگ اسیر دسپوط شده بود در ازای پرداخت هفتاد هزار سکهٔ طلا فدیه آزاد می‌شد و پس از آن می‌باید ترکها و مجارها از تجاوز به‌یکدیگر خودداری کرده، بایکدیگر روابط دوستانه داشته باشند.

هیئتی از جانب سلطان‌مراد به‌سرپرستی بالطه‌اوغلی سلیمان‌بیگ همراه هیئت مجاری به آن کشور اعزام شد. این هیئت می‌باید پیمان‌نامهٔ امضاء شده توسط سلطان مراد را به‌مجارستان می‌برد و پیمان‌نامهٔ تصدیق شده توسط ولادیسلاس را با خود می‌آورد. هیئت اعزامی عثمانی نخست نزد ژان هونیاد رفت و اونیز هیئت مزبور را به‌مجلس ملی که درسگه‌دین بود معرفی می‌کرد.[۱۸۸] هیئت اعزامی که یکصدوشش همراه‌نیز باخودداشت به‌سگه‌دین رفت. سلطان مجارهم که دستور تشکیل مجلس دی‌یت را صادر کرده بود از اواخر تموز پس ازصدورفرمان آماده‌باش به‌ارتش، درسگه‌دین بسر می‌برد. دراین ایام درمحافل سیاسی مجار دو گروه مخالف وموافق صلح بودند. پاپ گروه مخالفان‌باصلح‌را حمایت می‌کرد که دررأس آنها کاردینال سزارینی نمایندهٔ پاپ قرارداشت. جمهوری ونیزهم آمادگی خودرا برای شرکت در جنگ به‌اطلاع دولت لهستان و مجارستان رسانده و وعده داده بودکه در صورت آغاز جنگ، کشتیهایش‌را به‌تنگهٔ جناق‌قلعه خواهد فرستاد. خبر اعزام‌یك ناوگان به‌جناق‌قلعه‌سبب تقویت روحیهٔ دولت مجارستان شد.

ولادیسلاس برای ادامهٔ جنگ تا بهار در انتظار رسیدن نیروهایی ماند که متحدانش‌وعده داده‌بودند برای‌یاری‌او اعزام‌می‌کنند، ولی‌خبری‌از آنهانشد. دراین بین‌پاپ وامپراتوربیزانس می‌کوشیدند تاازتصدیق وامضای پیمان‌نامه توسط سلطان مجارجلوگیری کنند ودرمقابل، دسپوط صرب که باپیمان ادرنه‌کشور خودرا نجات یافته می‌دید برای عقدپیمان صلح اصرار می‌ورزید؛ زیرا دریافته بودکه ادامهٔ جنگ نه‌تنها به‌سود اونیست بلکه به‌ضررش تمام خواهد شد.[۱۸۹] در عین حال، ژان هونیاد

۱۸۸. سگه‌دین در مجارستان، در نقطه‌ای بالای رودخانهٔ تیسزه از شعبات نهرطونه و محلی‌که این رودخانه به‌رود مرعش می‌پیوندد، قرار دارد. ژیره‌چك تاریخ عقدپیمان را حزیران سال ۱۴۴۴م ذکر می‌کند تاریخ پیمانی‌است‌که در ادرنه بسته شده است.

۱۸۹. دربارهٔ این پیمان هال‌کوندیل (چاپ‌پاریس، ص۱۳۷) می‌نویسد: دسپوط ژرژ که دریافته بودبرای‌بازپس‌گرفتن سرزمین‌خویش‌نمی‌تواند به‌یاری‌مجارستان امیدزیادداشته باشد←

نیز خواستار امضای پیمان‌نامهٔ صلح توسط ولادیسلاس بود. سلطان مجار سرانجام نظر آنان را پذیرفت و در ۱۲ تموز سال ۱۴۴۴م پیمان‌نامه را در سگه‌دین امضاء کرد و آن را به‌هیئت اعزامی ترك داد. پادشاه مجار در مقابل هیئت ترك به کتاب مقدس سوگند یاد کرد که پیمان صلح را نقض نخواهد کرد. پیمان‌نامه به‌دو زبان تنظیم و مبادله شد.[۱۹۰]

جنگ قرامان

در سطور پیشین گفتیم هنگامی که صلیبیها از بالکان گذشتند ابراهیم‌بیگ که اوضاع را به‌سود خویش می‌دید پیمان صلح را شکست و به‌حمله‌ای شدیدتر از حملهٔ نخست دست زد. و باز شرح دادیم که سلطان‌مراد از بزرگترین صاحبنظران علمای عرب مذاهب چهارگانه استفتاء کرد که دربرابر امیر قرامان چه واکنشی باید از خود نشان بدهد. سلطان‌مراد پاسخ استفتاء را دریافت کرد.[۱۹۱] وی پسر خود محمد فرماندار

→ نماینده‌ای نزد سلطان‌مراد فرستاد و نظر اورا درمورد صلح جویا شد و به‌اطلاع وی رسانید که در صورت پس دادن کشورش، به‌دولت عثمانی خراج خواهد پرداخت. مراد پیشنهاد دسپوط را پذیرفت. پس دسپوط، سلطان‌مجاررا به‌عقد پیمان‌صلح تشویق و ترغیب کرد و سلطان مجار آن‌را پذیرفت و موافقتنامه‌ای به‌امضاء رسید. به‌موجب این موافقتنامه پرنس افلاق ضمن پرداخت خراج به‌دولت عثمانی همچنان تحت تابعیت دولت مجار باقی می‌ماند.

۱۹۰. با توجه به‌اسناد مربوط، در اینکه آیا سلطان‌مجار پیمان ادرنه را باسوگند تأیید کرد یا نه اختلاف نظر وجود دارد. اخیراً پروفسور خلیل اینالجیق یك وقایع‌نامهٔ عثمانی منتشر کرده است که از آن می‌توان دریافت که سلطان‌مجار سوگند یاد کرده بود. پروفسور اینالجیق صحت این مسأله را با بررسی نظرات مندرج در وقایع‌نامه‌های مختلف تثبیت کرده است.

۱۹۱. این فتاوی تحت عنوان «مثال نسخ الفتاوی المکبتة فی شأن ابراهیم بن قرامان» درارتباط با وقفیهٔ ابراهیم‌بیگ توسط اینجانب همراه باعکس متن فتاوی، در بولتن شمارهٔ ۱ به‌چاپ رسیده است. صادر کنندگان فتاوی عبارت بودند از: فقیه ابن‌حجر عسقلانی مورخ مشهور (متوفی به‌سال ۸۵۲هق/۱۴۴۸م) ازعلمای مذهب شافعی؛ قاضی القضات و شیخ الاسلام سعدالدین دیری (متوفی به‌سال ۸۶۸هق/۱۴۶۲م) از علمای مذهب حنفی؛ قاضی القضات و شیخ الاسلام بدرالدین تونسی (متوفی به‌سال ۸۵۳هق/۱۴۴۹م) ازعلمای مذهب مالکی؛ قاضی القضات و شیخ الاسلام بدرالدین بغدادی (متوفی به‌سال ۸۵۷هق/۱۴۴۳م) از علمای مذهب حنبلی. گذشته از آن فتاوی سعدالدین بغدادی ازعلمای مذهب حنفی وعبدالرحمان بن محمد مصلحی قاضی اماسیه نیز صادر شده بود.

سه فتوا از فتاوی منابع چهارگانه دربارهٔ ابراهیم‌بیگ بسیار شدید بود. حجر (شهاب‌الدین احمد) عسقلانی در این‌باره فتوا داده بود که مقاتله با امیر قرامان برای کسی که قادر به‌جنگ →

مانیسه راکه از بهار سال ۱۴۴۴م، یعنی از هنگام عقد پیمان صلح ، در ادرنه نزد او بسر می‌برد به‌نیابت خویش گمارد[۱۹۲] و تصمیم گرفت که به‌استناد این فتواها تکلیف ابراهیم‌بیگ امیرقرامان را یکسره سازد.[۱۹۳]

سلطان‌مراد یک‌ماه پس ازعقد عهدنامهٔ مورخ ۱۲ تموز ۱۴۴۴م ادرنه از تنگهٔ چناق‌قلعه گذشت و وارد خاك قرامانیان شد. وی درمسیرخویش سنگ برروی سنگ باقی نگذاشت وهمه‌جا را بشدت تخریب کرد . گذشته ازآن، در مقام مقابله به‌مثل، با تجاوز به‌ناموس مردم اعمال شنیعی نیز صورت گرفت .[۱۹۴] ابراهیم‌بیگ خود به‌تاش‌ایلی گریخت وهمسرش راکه خواهرسلطان‌مراد بود به‌اتفاق وزیرش‌سرور آقا برای عقدپیمان صلح نزد سلطان فرستاد. ایندو نزد پادشاه التماس بسیار کردند و با

← باشدواجب است وابراهیم بیگ را واجب‌القتل‌خوانده‌بود. بنا به‌فتاوی سعدالدین بغدادی و بدرالدین‌حنبلی و بدرالدین تونسی نیز ابراهیم‌بیگ واجب‌القتل بود. نظرعبدالرحمان‌بن مصلحی قاضی اماسیه نیزچنین بود. بدرالدین دیری قاضی‌القضات‌حنفی‌فتوا صادر کرده بود که اگر ابراهیم بیگ امیر قرامان از این کردارشنیع خویش توبه کندو با قوای‌خود به‌یاری‌عثمان‌اوغلی (سلطان‌مراد) که با اروپاییان و کفار درجنگ است برخیزد، توبه‌اش پذیرفته خواهد شدو درغیر این‌صورت، خسرالدنیاوالاخره خواهدبود.

۱۹۲. از زمان یلدرم‌بایزید رسم براین بودکه سلاطین‌عثمانی هنگام عزیمت به‌حوالی آناطولی به‌منظورجنگ هرگز شاهزاده‌ای‌را به‌جای خود درادرنه نمی‌گماردند، ولی‌سلطان‌مراددوم یا به‌سبب کناره‌گیری از سلطنت و یا اتخاذ تصمیم‌قطعی برای کناره‌گیری، چنین تصمیمی گرفت وباتوجه به‌اینکه سوگندنامهٔ (عهدنامهٔ) امیرقرامان خطاب به‌مراد و پسرش محمد بوده است، لذا این‌خود نظریهٔ کناره‌گیری مراد از سلطنت را قوت می‌بخشد . همچنین از این‌سوگندنامه برمی‌آیدکه پدر و پسر درادارهٔ امورمملکت مشترکاً شرکت داشته‌اند.

۱۹۳. از بررسی منابع‌تاریخی چنین برمی‌آیدکه سلطان‌مراد پس از عقد پیمان ادرنه به‌جنگ علیه امیرقرامان اقدام کرده است ونیز به‌نظرمی‌رسدکه پس‌ازبازگشت از جنگ قرامان ازسلطنت‌کناره‌گیری می‌کند. درعهدنامهٔ منعقده باابراهیم‌بیگ، هم از سلطان‌مراد و هم ازپسرش محمدبیگ نام برده شده است. به‌نظرمی‌رسدکه شاهزاده‌محمد یادرهنگام‌عقداین پیمان حکمران بوده است یاپس از عقد پیمان صلح. باتوجه به‌اینکه در عهدنامه چندبار کلمات «مرادبیگ و محمدبیگ» آمده و عهدنامه را سلطان‌مراد شخصاً امضاءکرده است، لذا اینجانب مسألهٔ کناره‌گیری سلطان‌مرادرا ازسلطنت پس‌ازجنگ قرامان آورده‌ام.

۱۹۴. «خنکار (لقب‌سلاطین‌عثمانی.-مترجم) لشکری‌بس‌عظیم گردآورد. حتی‌هرچه ازلشکر کفار در روملی بودآنان‌را نیزجمع کرده، به‌قونیه‌رفت وهمه‌جارا غارت فرمود. ولایت‌قرامان‌چنان کوبیده شدکه شهرها و دهات چون‌غربال سوراخ‌سوراخ شد . جنگ کردند . امیرقرامان گریخت و وارد تاش(تاش‌ایلی) شد. آن‌سال‌هر پسرودختری که‌ازمادرمتولدشد مجهول‌النسب بود.» (تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص۱۳۵).

مطرح کردن این مسأله که ابراهیم‌بیگ درنخستین حمله دست نداشت ودومین تجاوز نیز به‌تحریك طورقوداوغول‌لاری صورت گرفت موفق به‌جلب نظر شاه برای عقد پیمان صلح شدند. به‌موجب این پیمان‌نامه، امیرقرامان ضمن ادای سوگندهای عظیم متعهد می‌شدکه ازاین‌پس هرگز به‌اراضی عثمانی تجاوزنکند ودرهیچ حرکتی علیه عثمانیها شرکت نداشته باشد واگرنامه‌ای نیز از سوی دشمنان سلطان‌مراد و پسرش محمد[۱۹۵] دریافت دارد متن آنهارا به‌اطلاع سلطان برساند. وی همچنین پذیرفت که پسرش را به‌عنوان گروگان نزد سلطان‌مراد بفرستد ودرصورت نیاز، سربازدراختیار اردوی عثمانی‌قرار دهد. معاهده‌با شرایط مذکور وشرایط بسیار دیگر درآگوست سال۱۴۴۴م منعقد شد.[۱۹۶] به‌موجب این‌قرارداد،عثمانیهاسرزمینهایی‌راکه‌ازقرامانیان تصرف کرده بودند به‌آنان بازپس دادند.

پس ازاین‌حوادث، سلطان‌مراد ازبازگشت به‌ادرنه خودداری کرد وحکومت رابه‌تنها پسرش شاهزاده محمد والی‌اماسیه سپرد[۱۹۷] وخود به‌بورسه رفت (۸۴۸هق/

۱۹۵. هنگامی که سیراسوس به‌همراه سفرا در۲۲مائیس سال ۱۴۴۴م‌طی‌یك‌بارعام رسمی به‌حضور سلطان‌مرادرسید، پسرش‌چلبی(لقب‌شاهزادگان‌عثمانی.-مترجم) رادیدکه‌چون‌شاهان درکنار پادشاه نشسته است. بنابراین به‌نظرمی‌رسدکه مراددوم درپی‌عقدپیمان صلح‌ادرنه پسرش‌را درمقام وکیل جای‌خودنشانید وخود به‌جنگ قرامان‌رفت. قسم‌مندرج درسوگندنامه وسایر تعهدات که درمورد مراد ومحمد یاد شده دلیل این‌مدعاست.

۱۹۶. متن‌سوگندنامه، یعنی‌عهدنامه، دربولتن شمارهٔ۱، ص۶۶ منتشرشده است. همچنین‌درتاریخ عاشق‌پاشازاده(ص۱۳۵) ودرتاج‌التواریخ (ج۱/ص۳۹۴) نیز آمده‌است. به‌موجب‌این‌عهدنامه ابراهیم‌بیگ دردومین جنگ قوصوه نیروی‌کمکی برای دولت‌عثمانی اعزام داشته‌بود.

۱۹۷. «پادشاه‌عالم‌پناه شهرهای قرامان‌اوغلی (امیرقرامان) را به‌او بازپس‌داد. پادشاه بالشکر اسلام‌پناه به‌شهر بورسه‌رفت؛ چندروزی مقیم‌شد وآنگاه به‌دشت میخالیچ‌رفت. پادشاه‌فرمود تاخضرآقا سرکردهٔ ینی‌چریهاودیگرامراراگردآوردند... فرمود: بیگها (امرا) وپاشاها! تا امروزپادشاهتان بودم، بعدالیوم پسرم‌پادشاهتان‌است... چون‌پادشاه این‌جمله‌را برزبان راند، جملهٔ امراپیشانی‌برخاك نهادند وگفتند: پسرتان‌پادشاهمان‌است... وجملگی به‌سوی ادرنه روی‌گردانیدند.» (تحقیقات واسناد مربوط به‌دوران فاتح، ص۱۹۶ و ۱۹۷). از این وقایع‌نامه چنین برمی‌آیدکه سلطان‌مرادپس‌ازجنگ‌قرامان به‌ادرنه‌نرفت، بلکه ازبورسه به‌میخالیچ‌عزیمت‌کرد. ازسلطان‌محمددوم‌سکه‌ای‌که تاریخ۸۴۸هق/۱۴۴۴م‌را داردبه‌جای مانده‌است. شاهزاده علاءالدین‌والی‌اماسیه‌که بزرگترازمحمدبود، اندکی‌پیش‌ازاین‌تاریخ مرده بود وسایرشاهزادگان، پیشترمرده بودند.

۱۴۴۴م).[۱۹۸]

کناره‌گیری سلطان مراد از سلطنت که فرماندهی تجربه‌دیده بود در یک‌چنان شرایط بحرانی، هیجان و اضطراب عظیمی را درادرنه موجب‌شد. باتوجه‌به‌پیروزی وتوانایی صلیبیها عده‌ای از مردم که صاحب امکانات و مقدورات بودند به‌آناطولی کوچیدن آغاز کردند. در اطراف ادرنهٔ خندق کندند وسنگرها ساختند. سلطان محمد دراین‌ایام هنوزسیزده ساله‌بود.زغنوس‌پاشا به‌سمت‌لله نزداو بسرمی‌برد.چندرلی‌زاده خلیل‌پاشا وزیر اعظم بود و ملا خسرو (محمدبن فرامرز) قاضی‌القضات . دخالت سلطان محمد خردسال به‌راهنمایی لله‌اش‌زغنوس‌پاشا درادارهٔ امور کشوروزیراعظم راکه در زمان سلطان‌مراد به‌استقلال عمل‌کرده بودآزرده‌خاطر و ناراحت می‌کرد؛ ازاین‌روی روابط وزیراعظم با پادشاه و لله‌اش تیره بود. یک‌ماه پس از عقد پیمان ادرنه و ده روز پس ازآنکه سلطان مجار در سگه‌دین با سوگند خودآن را تأیید کرده بود ، پاپ اعلام داشت که مفاد پیمان مزبور را که خلاف نظر و میل اوست نخواهد پذیرفت و کوشید تا توسط سزارینی ، نمایندهٔ خود در مجارستان ، سلطان مجار را وادارد پیمان صلحی راکه با سوگند به‌کتاب مقدس منعقد ساخته بودنقض کند. وی‌باعنوان کردن‌این مسأله‌که سوگند دربرابر مشرکان ارزش واعتباری‌ندارد، سلطان مجاررا ناگزیر ازنادیده گرفتن پیمان‌نامه کرد. مجلس تصمیم به‌جنگ دوباره باترکها گرفت. البته انگیزه‌های دیگری نیز درنقض صلح وجود داشت.

کناره‌گیری پادشاه تجربه‌دیده‌ای چون سلطان مراد از سلطنت، به‌حکومت رسیدن کودکی سیزده ساله، پیغام امیر قرامان به‌متحدان دایر براینکه اوضاع به‌نفع آنهاست،تشویق امپراتوربیزانس‌پاپ‌رابه‌جنگ علیه‌عثمانیها،اعزام شاهزاده‌اورخان (پسرمحمدچلبی) ازخاندان‌عثمانی که در دربار امپراتوربیزانس بودبه‌حوالی‌چتالجه با ادعای تصاحب‌تاج‌وتخت[۱۹۹] که اوضاع‌را سخت حساس کرده‌بود، اعزام‌ناوگانی

۱۹۸. سلطان‌مرادکه قبل‌ازآغازجنگ قرامان‌تصمیم به‌کناره‌گیری ازسلطنت‌گرفته بود، پس از عقدپیمان‌صلح باامیرقرامان به‌بورسه رفت وسپس، همان‌طوری که‌قبلاً اشاره شد، به‌ادرنه بازنگشت وازمیخالیچ عازم بورسه شد.

۱۹۹. شاهزاده‌اورخان پس‌ازعزیمت به‌حوالی چتالجه به‌فعالیت‌پرداخت ، ولی چون دریافت‌که طرفدارانی‌درآنجاندارد، به‌«دلی‌اورمان» ازمراکز ینی‌چری رفت، واین امراضطراب ←

ازسوی پاپ[۲۰۰] به‌تحریك امپراتور بیزانس به‌فرماندهی فرانچسکو گندل‌میری جهت بستن چناق‌قلعه یعنی راه لاپسکی- گلیبولی به‌منظور جلوگیری از عبور ترکها از آناطولی به‌روملی و نیزنامه‌های تشویق آمیز این آمیرال در موافقت باآغاز جنگ مقدس، دررأس عوامل آغاز جنگ باعثمانیها قرار داشت.

باحضورناوگان پاپ که مانع می‌شد عثمانیهابتوانندازآناطولی نیروبه‌روملی پیاده کنند ، بر همگان مسلم شده بودکه بیرون راندن عثمانیها از بالکان قطعی و اجتناب‌ناپذیر است . آرزوی سلطنت بر بلغارستان در صورت بازپس گرفتن آن سرزمین از ترکان ، ژان هونیاد راکه عامل پیروزی صلیبیها درجنگ بود ولی دیگر تمایل به‌آغازجنگ نداشت، وادارساخت که درفکر نخستین خود مبنی برخودداری ازآغاز جنگ تجدیدنظر کند .

اتحـاد بزرگ

با بی‌اعتبار شدن پیمان ادرنه-سگه‌دین، مجارستان ، بوهم، افلاق، خروات، لهستان ،آلمان ، و طرفداران پاپ اتحاد بزرگی به‌وجود آوردند و دولت ونیز هم با در اختیارگذاردن ناوگان به‌طور پنهانی به‌این اتحاد پیوست. شکستهای پی‌درپی عثمانیها موجب امیدواری دولت ونیز شدکه شاید بتواند از این نمد برای خود کلاهی بسازد واگر اقبال مساعدت کرد گلیبولی وسلانیك و بعضی ازمناطق ساحلی

← زیادی‌را بین‌عثمانیها موجب‌شد. سرانجام یکی از افراد قابل اعتماد سلطان‌محمد ، یعنی خادم شهاب‌الدین‌پاشا، برای مقابله بااورخان اعزام‌شد و وی اورخان‌را ناگزیر از فرار به‌استانبول کرد (**تحقیقات و اسناد مربوط به‌دوران فاتح**).

۲۰۰. امپراتوراستانبول پس ازبازگشت‌لشکرمجار وتوافق‌مجارها باترکها، به‌تشویق پرنس‌ژرژ نماینده‌ای نزدپاپ فرستاد وبه‌او پیغام‌دادکه درصورت اعزام ناوگانی به‌تنگهٔ چناق‌قلعه وبستن‌راه عبورترکان به‌آناطولی، به‌آسانی‌خواهند توانست ازعهدهٔ آنان بربیایند، مضافاً براینکه سلطان‌مراد براثر قطع ارتباط خود بانیروی‌آناطولی جرأت مقابله باآنان را نخواهد داشت . امپراتور بیزانس بجزآن ضمن اعزام نمایندگانی نزد پادشاه فرانسه و دوك‌بورگوندی ویادآوری خاطرات شکست‌نیکبولی‌آنهارا به‌گرفتن‌انتقام ازترکها تشویق کرد. پاپ‌نوزده‌فروندکشتی‌خودفراهم‌کرد وده‌فروند هم ازمنابع‌دیگرتدارك دیدودرنتیجه بیرون‌راندن ترکها ازروملی بشدت شایع‌شد (هال‌کوندیل، چاپ‌پاریس، ص۱۳۹).

دریای سیاه را تصاحب کند. با این همه دولت ونیز از نصب پرچمهای خود برفراز کشتیهای تحویلی به‌پاپ خودداری کرد ــ وپاپ و دوك بورگوندی وجمهوری راغوزه پرچمهای خویش را بر آنها نصب کردند[۲۵۱] ــ تا به‌این وسیله به‌دولت عثمانی ثابت کند که در این وقایع بیطرفی خودرا حفظ کرده است. حتی جمهوری دوبرروونیك (راغوزه) نیز که به‌عثمانی خراج می‌داد وارد این اتحاد بزرگ شد و در کنار مجارستان قرار گرفت تا در پایان جنگ و هنگام تقسیم سرزمینهای عثمانی ،آولونیه وکانینا را از آن خودسازد. امپراتوربیزانس درعین امیدبستن به‌بهره‌گیری ازپیروزی متحدان، به‌سبب ملاحظه‌ای که از عثمانیها داشت خود را در این ماجرا چندان مشتاق نشان نمی‌داد؛ لذاکاردینال ویکه‌کانژه‌لریوس نمایندهٔ پاپ وکاتالیقوس به‌موره رفته، ازآنجا عازم استانبول شدند[۲۵۲] و امپراتوریوانیس هشتم ضمن تماس باسلطان مجار وسایر بزرگان مسیحی ازآنان خواست که بااستفاده ازعصیان امیرقرامان هرچه‌زودتر جنگ راآغاز کنند. درآن ایام به‌دنبال عقد پیمان ۱۴۴۴م ادرنه ، امپراتور طی نامهٔ دیگری که درآن ازناتوانی ترکها سخن به‌میان آمده بود خواستارآغاز سریع جنگ شد ؛ ولی علی‌رغم تشویق‌پاپ به‌جنگ، خود قصد شرکت درآن‌را نداشت ومی‌خواست بی‌آنکه خونی از دماغ کسی بریزد ، سهمی نصیب خویش سازد و علی‌رغم وعدهٔ پاپ مبنی بر ازمیان‌برداشتن اختلاف موجود بین دوکلیسا، امپراتورکه ازنتیجهٔ کار بیم داشت، تمایل چندانی به‌شرکت آشکار درجنگ از خود نشان نمی‌داد . وی تنها کاری که کرده بود به‌میدان‌آوردن اورخان بود، که‌آن‌هم بی‌نتیجه ماند.

حمله به‌خاك دولت عثمانی بلافاصله پس از لغو یکجانبهٔ قرارداد از سوی صلیبیها صورت نگرفت ، بلکه‌آنها مدتی به‌انتظار ماندند تا ترکها اراضی‌ای راکه می‌باید طبق پیمان ادرنه‌ـ سگه‌دین به‌صربستان واگذارکنند ، تسلیم‌آن دولت کردند. درواقع نیزدولت عثمانی که از نقض یکجانبهٔ قراردادآگاهی نداشت اراضی‌ای را که ازصربستان گرفته بود به‌آن دولت بازپس داد و پس از این اقدام بودکه در ماه ایلول متحدان دست به‌حمله زدند. البته ناگفته نماندکه قبلاً در فصل بهار جاسوسان

۲۵۱. تاریخ‌عثمانی اثرمیکنوت، ج۱/ص۲۵۸.
۲۵۲. فرانجس (چاپ‌د.ن.)، ص ۱۸۱.

عثمانی خبر گرد آمدن قوای مجار و اولاخ را در ساحل طونه به‌دولت متبوع خود گزارش کردند[۲۰۳] وفعالیت متحدان درپاییز آغاز شد. دسپوط صرب که کشورخویش را بازیافته بود، ضمن خودداری ازشکستن پیمانی که باسوگند بسته شده‌بود، دولت عثمانی را ازوضع متحدان آگاه ساخت.

صلیبیها ازمرز می‌گذرند[۲۰۴]

متحدان که در رأس آنها شاه لادیسلاس قرار داشت با خودداری از ورود به‌خاك دسپوط صرب که درجنگ شرکت‌نکرده‌بود، ازاورسووا به‌نهرطونه گذشتند وسپس به‌ویدین رفتند وپس‌ازبه‌آتش کشیدن آن، درنیکولی‌به‌نیروهای ولاد دراکول دسپوط افلاق پیوستند وپس‌از مدتی حرکت درامتداد نهرطونه وارد شومنو شدند. درمسیرخود دهات بی‌دفاع و حتی کلیساها را غارت‌کردند و پس از تصرف شومنو ازراه پراوادی به‌نزدیك وارنه رسیدند وبیست‌وپنج کشتی مخصوص رودخانه‌مربوط به‌ترکها راکه در قامجك‌نهری ساخته شده بود به‌آتش‌کشیدند و حوالی وارنه نیز به‌آسانی به‌تصرف‌آنان درآمد.

همزمان بااین‌حوادث، بیست‌وپنج کشتی‌جنگی‌ازدریای اژه فرارسیدند[۲۰۵] و بعضی‌روبروی‌گلیبولی وبرخی‌نیزدرمقدس‌آغز، یعنی بین‌سارای‌بورنی و اسکودار، لنگرانداختند.[۲۰۶]

دعوت ازسلطان‌مراد برای سرپرستی سپاه

وزیراعظم خلیل‌پاشا به‌محض آگاهی ازعبورصلیبیها ازمرز بیدرنگ باارسال

۲۰۳. دوکاس (چاپ‌بن)، ص۲۲۰.

۲۰۴. درفتحنامهٔ ارسالی ازسوی سلطان‌مراد دوم به‌مناسبت فتح وارنه برای جهانشاه حکمران قراقویونلو، آمده‌است‌که در۸۴۸م نیروی یکصدهزارنفری مجهزدشمن از نهرطونه‌گذشت (منشآت فریدون‌بیگ، ج۱/ص۱۶۳ و۱۶۴).

۲۰۵. دوکاس (چاپ‌بن ، ص ۲۲۰) تعداد ناوگان صلیبیها را چون متن‌کتاب بیست‌وپنج‌فروند، هال‌کوندیل (ص۱۳۹) بیست‌ودوفروند، بعضی‌منابع تاریخی عثمانی چون بهشتی، روحی، وتاج‌التواریخ شصت‌وپنج‌فروند وعالی در کنه‌الاخبار شصت فروند قیدکرده‌اند.

۲۰۶. دوکاس(ص۲۲۰) وهال‌کوندیل (چاپ‌پاریس، ص ۱۴۱).

پیغامی سلطان‌مراد را درجریان امر قرار داد و پشت‌سرهم ازوی درخواست‌کرد که سرپرستی سپاه‌را به‌عهده بگیرد. وی برای قانع کردن سلطان‌مراد و نیز باخبر کردن او ازابعاد خطر جبه‌علی‌بیگ را به‌بورسه فرستاد.[۲۵۷] این اوضاع خطرناك بازفرصت به‌دست خلیل‌پاشا داد تا سلطان مراد را مجدداً به‌سلطنت برساند.[۲۵۸] سرانجام سلطان محمد باتوصیهٔ وزیراعظم وسایردولتمردان ازپدرش دعوت کرد تا سرفرماندهی‌سپاه عثمانی را به‌عهده بگیرد. به‌دنبال این دعوت، سلطان‌مراد با قوای‌آناطولی که بالغ برچهل هزار تن می‌شد، حرکت کرد؛ ولی‌چون تنگهٔ چناق‌قلعه توسط‌ناوگان صلیبی مسدودشده بود وامکان عبورازآن سمت نبود، لذابرای سردرگم کردن دشمن‌نیروی اندکی به‌سوی چناق‌قلعه فرستادوخود بسرعت به‌گوزلجه‌حصار (آناطولی‌حصاری) واقع درحوالی‌تنگهٔ استانبول‌رفت. خلیل‌پاشاوزیراعظم بابخشی ازنیروهای‌عثمانی، در حالی‌که توپخانه نیز به‌همراه داشت به‌ساحل روملی‌که روبروی گوزلجه‌حصار بود درآمد[۲۵۹] وباپرداخت یك سکهٔ طلا در ازای هر یك نفر، باکشتیهای ونیزی در

۲۵۷. دربعضی منابع آمده‌است که‌برای دعوت ازسلطان‌مرادقصاب‌اوغلی‌محمودبیگ به‌بورسه‌اعزام شده بود.

۲۵۸. درتاریخ‌ابوالفتح (تاریخ‌دورسون‌بیگ)ص۳۲و۳۳دراین باره چنین آمده است: سلطان مراد ازواگذاری سلطنت به‌پسرش‌پشیمان شده بود. اطرافیان او درمانیسه درمجالس‌بزم وی‌را به‌سبب ترك سلطنت وواگذاری‌آن به‌پسرش سرزنش می‌کردند و نامطلوب بودن سرانجام آن‌را یادآور می‌شدند و سلطان مراد حل مسأله یعنی بازگشت دوباره به‌مقام سلطنت را به‌کیاست خلیل‌پاشا واگذار کرد. در این ایام بودکه خبر رسید دشمن به‌حرکت درآمده وخلیل‌پاشا فرصت‌را غنیمت شمرد وباارکان دولت وفرماندهان ملاقات‌کرد وآنان‌مصرانه خواستند تامراد فرماندهی‌سپاه‌را به‌عهده‌بگیرد.وزیراعظم‌تصمیم آنان‌را به‌عرض‌سلطان‌محمد رسانید وافزود: «امکان مقاومت دربرابردشمن‌نیست، مگرآنکه پدرت بیاید و سلطنت‌را دردست بگیرد. امرا به‌اتفاق‌نظر همه‌براین عقیده‌اند وچنین‌مصلحت می‌دانندواین‌آنانند که باید به‌مقابله باخصم‌برخیزند. شماسرگرم تفریح‌باشید؛ پس‌ازرفع این‌غائله‌بازسلطنت ازآن‌شماست...» سلطان‌محمد از این‌سخن خوشش‌نیامد وگفت‌که بایددراین‌باره بیندیشد؛ ولی سرانجام ناگزیر ازدعوت پدرش شد.

۲۵۹. به‌نوشتهٔ هال‌کوندیل، مقدس‌آغز(تنگهٔ مقدس) نیزتوسط کشتیهای‌دشمن اشغال شده بود،ولی براثر طوفانی‌که درمی‌گیردآنها ناگزیرآنجا را ترك می‌گویند وسلطان‌مراد بااستفاده‌از این موقعیت وارد ساحل روملی می‌شود (چاپ پاریس، ص۱۴۱).

بیستم ماه اکیم به‌ساحل روملی گذشت.[۲۱۰] در اثنای این نقل و انتقالات دو کشتی بیزانسی درصدد ممانعت برآمد، که یکی‌از آنها باآتش توپخانه غرق شد ودیگری صدمه دید و گریخت. فرماندهان دشمن باشنیدن خبر عزیمت سلطان مراد به‌حوالی روملی‌دستخوش اضطراب شدند. سلطان‌مرادبسرعت خودرا به‌ادرنه رسانید؛ سلطان محمد و وزیر اعظم را به‌ادارهٔ امورآنجاگماشت[۲۱۱] و خود در مقام فرماندهی سپاه به‌مقابله بادشمن که تانزدیك وارنه پیش‌آمده بود، شتافت.

پیش‌ازآغاز جنگ بادرخواست ژان‌هونیاد یك جلسهٔ مشاورهٔ نظامی تشکیل شد. طی این مشاوره تصمیم گرفته شد که جنگ بیدرنگ آغازشود.

جنگ وارنه

آرایش رزمی دوطرف

فرماندهی‌جناح‌راست ارتش‌ترك باقراجه‌بیگلربیگ‌آناطولی‌بودوبیگلربیگ روملی‌خادم شهاب‌الدین‌پاشا درجناح‌چپ مستقرشده‌بود[۲۱۲]ومراددوم درمقام فرمانده

۲۱۰. در غزوات سلطان مرادخان‌آمده است نیروهایی‌که سلطان‌مراد ازآناطولی همراه خودآورده بود باکشتیهایی‌که توسط حمزه بیگ پسر عبدالرحمان از رؤسای کشتیرانان ازمید فراهم شده بود ناوگان صلیبیها را در چناق‌قلعه متلاشی ساخت وبه‌ساحل روملی گذشت.

۲۱۱. ابن‌کمال در اثر خود به‌نام **تواریخ آل‌عثمان** می‌نویسد برای‌آنکه ارتش عثمانی از پشت‌سر غافلگیر نشود، محمد دوم درادرنه ماند. در تاریخ اروج بیگ (ص۱۱۹) و دیگر تواریخ آمده است‌که محمد دراین جنگ شرکت داشت. مورد اطمینان‌ترین سند در این‌باره نامه وفتحنامهٔ سلطان‌مراد به‌شاهرخ‌میرزا وامیرقرامان است‌که ازآن برمی‌آید سلطان‌محمد در ادرنه مانده بود (**منشآت فریدون‌بیگ**، ج۱/ص ۲۱۴ و۲۲۱).

۲۱۲. دربعضی ازکتب تاریخ‌آمده است‌که فرماندهی جناح چپ را توراخان‌بیگ به‌عهده داشت. همان‌طوری‌که قبلاً شرح‌دادیم توراخان‌بیگ درجنگهای موروَوه، ایزلادی ویااواج شرکت داشت، که براثرشکایت قاسم‌پاشا درطوقات زندانی شد؛ اما دربعضی منابع تاریخی آمده‌است که توراخان‌بیگ پس ازجنگ وارنه مورد عفوقرارگرفت (تاریخ نشری، تاریخ‌ابن‌کمال، تاریخ رستم‌پاشا). به‌نوشتهٔ خیرالله افندی (ج۷/ص۷۴) توراخان‌بیگ پیش ازجنگ وارنه ازمحبس‌آزاد شد وبه‌همراه داوودبیگ درجناح‌راست سپاه ترك استقراریافت.

درقلب سپاه جای داشت.[۲۱۳] پیشاپیش قلب سپاه ترک عهدنامهٔ ادرنه‌ـسگه‌دین رابرسر نیزه زده‌بودند. عقبهٔ سپاه چندان نیرومند نبود وخطرغافلگیری ومحاصره ازپشت‌سر وجود داشت. روبروی ینی‌چریها (در قلب) خندقی وجود داشت که با تیرکهای تیز چوبین محافظت می‌شد.

جناح چپ متحدان متشکل ازنیروهای دوبروونیك وپنج دسته ازقوای مجار توسط باتلاقهای وارنه درامنیت بود، ولی جناح راست دردشت ومشرف به‌شهر قرار داشت. چون این جناح باز بود و در معرض خطر قرار داشت، کلیهٔ نیروهای مجار دراین جناح گردآمده بودند. پرچم متحدان به‌رنگ سیاه بود. قوای تحت‌فرماندهی ژولین سزارینی دراین جناح بود. شاه لادیسلاس درقلب سپاه زیرپرچم سن‌ژرژبود و با پنجاه سواره‌نظام محافظت می‌شد. سرفرمانده هونیاد به‌سبب سرکشی به‌کلیهٔ نیروها، سیار بود.

تعداد نیروهای دوطرف به‌طوردقیق معلوم نیست، ولی‌مسلم آنکه تعداد قوای خصم ازقوای ترك بمراتب بیشتربود.[۲۱۴] نبرد وارنه روزسه‌شنبه دهم‌کاسم ۱۴۴۴م/ ۲۸ رجب ۸۴۸هق آغاز شد.[۲۱۵] آن روز مصادف با عید پرهیز «سن‌مارتین» بود که

۲۱۳. بهشتی می‌نویسد که‌درجناح راست، قراجه‌پاشا بیگلربیگ آناطولی وعیسی‌بیگ‌پسراورنوس مستقربودند ودرجناح‌چپ، شهاب‌الدین‌پاشا بیگلربیگ روملی و داوودبیگ قرار داشتند (ص۷۸). هال‌کوندیل (چاپ پاریس، ص۱۴۳) می‌نویسد که فرماندهی جناح راست سپاه عثمانی باقراجه‌پاشا بیگلربیگ روملی بود وفرماندهی جناح چپ را بیگلربیگ آناطولی به‌عهده داشت ؛ ولی اسم بیگلربیگ آناطولی را ذکر نکرده است. به‌عقیدهٔ خیرالله افندی (ج۷/ص۷۴) داوودبیگ بیگلربیگ روملی‌درجناح راست وقراجه‌پاشا درجناح چپ مستقر بودند، که به‌صحت مقرون‌تراست.

۲۱۴. «یازدهم‌کاسم ۱۴۴۴م سلطان‌مجار در وارنه به‌دست سلطان ترك به‌قتل رسید. قبل ازآغاز جنگ، قوای متحدان ازهرحیث برقوای عثمانی برتری داشت و فائق بود... ترس عظیمی در دل ترکها راه یافت. مجارها سخت خوشحال بودند و جسور به‌نظر می‌رسیدند و نسبت به‌پیروزی خودکوچکترین تردیدی نداشتند...» (فرانچس).

۲۱۵. پس ازپایان جنگ وارنه، مراد دوم فتحنامه‌ای به‌زبان فارسی صادرکرد. در این فتحنامه (بولتن‌شمارهٔ ۵۶،ص۶۲۵، منتشرشده توسط عدنان‌ارزی) آمده‌است که دشمن‌درجمادی‌الاخر (۸۴۸هق) بایك نیروی یکصد هزارنفری از طونه‌گذشت و مردم‌آن ناحیه را از دم تیغ گذرانید وعدهٔ زیادی را به‌اسارت‌گرفت. جنگ صبح روزشنبه مصادف با اول شعبان سال ۸۴۸هق‌آغاز شد وتاعصر ادامه یافت. درتاریخ اروج‌بیگ روزشروع جنگ ۲۹ رجب قید شده‌است وبه‌نوشتهٔ فرانچس، پادشاه‌مجاردر ۱۱ کاسم‌به‌قتل‌رسید که مصادف‌باروز آغازجنگ ←

برای مسیحیان روزفرخنده و پرشگونی به‌حساب می‌آمد . فرماندهی جناح راست ارتش عثمانی باقراجه‌پاشا بیگلربیگ آناطولی بود وخادم شهاب‌الدین‌پاشافرماندهی جناح چپ را به‌عهده داشت ومراد دوم طبق رسوم درقلب سپاه بین ینی‌چریها بود.

به‌محض آغاز نبرد، ژان‌هونیادبه‌جناح‌راست سپاه عثمانی به‌فرماندهی قراجه بیگ حمله برد وآن‌را به‌عقب راند . قوای افلاق که تمام سنگینی حمله را متوجه جناح چپ کرده بود،آن جناح را شکست داد به‌طوری که حتی به‌قلب سپاه که مراد قرارداشت راه‌گشود،ولی‌به‌عقب‌رانده‌شد. عقبهٔ نیروهای عثمانی که اشتران‌ومهمات درآن‌متمرکزشده‌وضعیف بود موردحمله قرارگرفت. نیروهای دوجناح سپاه‌عثمانی پراکنده شده وتنها در قلب سپاه، حکمران با همراهان و نیروهای قاپی‌قولی به‌جای مانده بودند؛ بااین‌همه سلطان‌مراد دستخوش اضطراب و دستپاچگی نشد و همچنان به‌رهبری نیروهای تحت فرمانش ادامه داد.[۲۱۶]

لادیسلاس (ولادیسلاس سوم) سلطان مجار که بامشاهدهٔ پراکندگی وشکست جناحین قوای عثمانی به‌هیجان‌آمده بود علی‌رغم ممانعت ژان‌هونیاد خودداری نتوانست کرد وبه‌همراه نیروهای لهستانی به‌قلب‌سپاه، جایی که سلطان‌مراد مستقرشده بود، حمله برد وتامحلی که پرچم افراشته شده بود پیش رفت.[۲۱۷] ینی‌چریها بشدت دست به‌دفاع زدند و نیروهای خصم را که وارد قلب سپاه شده بودند عقب راندند. در این بین مرد شجاعی به‌نام تیمورتاش از ینی‌چریها تبری حوالهٔ پای اسب سلطان مجارکرد واسب را باسرنشینش سرنگون‌ساخت. یایاباشی (فرمانده دستهٔ‌ینی‌چری) قوجاخضربه‌محض مشاهدهٔ سرنگونی شاه مجار، دوید وبیدرنگ سراورا ازتن‌جدا

← است (چاپ بن، ص۱۹۷). درفتحنامهٔ ارسالی سلطان‌مراد به‌امیرقرامان تاریخ آغازجنگ ۲۹ رجب قیدشده است. بعضی‌ازمنابع تاریخی، نهم‌رجب را روزآغازجنگ ذکرکرده‌اند. به‌نوشتهٔ خیرالله‌افندی(ج۷/ص۷۴) جنگ درسیزدهم مائیس۱۴۴۴م آغاز شد، که بکلی‌خطا واشتباه است. احتمالا هنگام ترجمهٔ هامر ونقل ازآن ، در نوشتن تاریخ اشتباه شده است. هامرمقابلهٔ دولشکررا یك روزقبل ازجشن سن مارتین نوشته است. با توجه به‌اینکه این جشن مصادف با ۱۰ کاسم بود، پس بنابرنوشتهٔ او جنگ وارنه روزسه‌شنبه دهم‌کاسم آغازشد که مصادف است باسه‌شنبه ۲۸ رجب ۸۴۸هق.

۲۱۶. به‌نوشتهٔ‌نشری دایی‌قراجه‌بیگ، مرادرا به‌مقاومت تشویق‌می‌کرد که‌بعدها به‌مقام‌بیگلربیگی منصوب شد.

۲۱۷. فتحنامهٔ سلطان‌مراد (بولتن شمارهٔ ۵۶).

کرد[۲۱۸] وآن را برسر نیزه‌ای زد وباصدای بلند فریاد کشیدو آن‌را نشان‌لشکریان داد. روحیهٔ‌نیروهای‌لهستانی‌تضعیف‌شد و پای به‌فرار گذاردند[۲۱۹]،ولی‌هیچ‌یك موفق‌به‌فرار نشدند وهمگی به‌قتل رسیدند.[۲۲۰] جنگ وارنه آخرین‌جنگ صلیبیها برای نجات قسطمونی بود.[۲۲۱]

پایان‌کار

دراین‌اثنا ژان‌هونیاد که جناح چپ سپاه‌عثمانی را محاصره کرده بودبسرعت خودرا به‌معرکه رسانید وکوشید تاجسد پادشاه را بگیرد و با ایراد این جملات که

۲۱۸. «چون پادشاه مجار قصد شاه‌کرد وبه‌سوی او تاخت، پیاده‌ها (ینی‌چریهای تجربه دیده راه براو گشودند . پادشاه وارد قلب سپاه شد . یکی از یایاباشیها مرد شجاعی بود که بهادرش می‌گفتند؛ چون دید پادشاه به‌میان ینی‌چریها رفته است، اسب را به‌سوی اوتاخت وخواست اورا بافن‌کشتی برزمین زند، ولی نتوانست وکفاری که به‌دنبالش می‌آمدند بهادر را شهید کردند. یکی ازینی‌چریها به‌نام قوجاخضر اسب اورا پی‌کرد وسرنگونش ساخت. این یایاباشی که قوجاخضر نام داشت سرش را برید وآن‌را با تاج مکلل بر سر نیزه زد...» (تاریخ بهشتی، ص۸۰).
فرانچس می‌نویسد که مردی به‌نام موره‌لی‌حمزه سرپادشاه را برید (چاپ‌بن،ص۱۹۹). درتاریخ نشری آمده است‌کسی‌که شاه مجاررا ازاسب به‌زیرکشید وکسی‌که سر او را برید، دوشخص جداگانه بودند (ص ۶۵۲).

۲۱۹. «... پادشاه اسب به‌سوی خنکار راند. به‌جانب‌او نظرانداخت؛ تعداد اطرافیانش را اندك دید. با خودگفت فرصتی مناسب است؛ بروم و دستگیرش کنم . صف ینی‌چریها شکافته شد. پادشاه مجار پیش رفت و وارد صحنه شد . بیدرنگ پای اسبش را شکستند و سرنگونش ساختند. قراجه‌خضر خواست سرش راازتن‌جداسازد. پادشاه، مراد راصداکرد، ولی‌مجالش نداد وسرش را برید. آن‌را برسر نیزه زدند و یکصدا فریاد تکبیربلندکردند...» (تاریخ نشری، ص۶۵۲).

۲۲۰. برای اینکه سربریدهٔ شاه مجار سالم بماندآن‌را درمیان عسل خوابانیدند وبه‌همراه یك فتحنامه آن را برای جبه‌علی‌بیگ حاکم بورسه فرستادند. سر بریده را درآب «نیلوفر» شستند، تروتازه مانده بود. سررا درشهرگردانیدند (تاریخ نشری، ص۶۵۲ و **تاج‌التواریخ**، ج۱/ص۳۸۳). سلطان‌مراد برای اطمینان‌خاطر ، هویت مقتول راکه‌آیا خود پادشاه است یا نه، از اسیری پرسید . اسیر به‌محض دیدن سر بریده‌گریست و تأییدکردکه سر ازآن پادشاه مجاراست وسایر اسرا نیزآن‌را تصدیق‌کردند (تاریخ اروج‌بیگ، ص۵۷ و۱۲۰). درتاریخ لطفی‌پاشا (ص۱۳۴)آمده است‌که سرپادشاه توسط دو ینی‌چری ازتن جدا شد.

۲۲۱. در پاسخ نامه‌ای‌که به‌مناسبت فتح وارنه توسط مولانا شکرالله برای جهانشاه حکمران قراقویونلو ارسال شد، متقابلا نامهٔ تبریکی به‌تاریخ شوال‌سال ۸۵۳هق/آرالیك ۱۴۴۹م توسط جهانشاه به‌دربار عثمانی فرستاده شد (آرشیو توپقاپی، شمارهٔ ۸۳۴۳).

«ما نه برای شاه بلکه برای دین می‌جنگیم» ، نیروهای تحت فرمانش را تشجیع و تشویق به‌ادامهٔ جنگ سازد و حتی به‌یکی دو حمله نیز دست زد؛ ولی چون دید که نیروهای ترك با کشته‌شدن پادشاه مجارقدرت وشجاعت بیشتری‌یافته وبازگشته‌اند[۲۲۲]، نتوانست قوای خویش را سروسامانی بخشد ؛ چراکه صلیبیها با شنیدن خبر مرگ شاه، بکلی روحیهٔ خود راازدست داده بودند.ازاین‌روی ژان‌هونیادآن‌عده‌ازنیروهای لهستانی‌راکه نجات‌یافته بودند گردآورد و گریخت. سلطان‌مراد باخودداری ازترك میدان نبرد، این پیروزی بزرگ را موجب آمد.

طی جنگ وارنه داماد قراجه‌پاشا بیگلربیگ آناطولی و عثمان‌بیگ نوهٔ قراتیمورتاش‌پاشا پسر اوموربیگ به‌شهادت رسیدند. ازقوای دشمن، شاه‌لادیسلاس و بزرگترین عامل نقض پیمان صلح، یعنی کاردینال ژولین سزارینی، به‌قتل رسیدند وعده‌ای از فرماندهان عالیرتبهٔ سپاه خصم به‌اسارت درآمدند. فراریها تا امتداد نهر طونه دنبال شدند و گروهی‌ازآنان به‌قتل‌رسیدند. به‌نوشتهٔ منابع عربی‌تلفات‌عثمانیها ده هزارتن‌وتلفات خصم بسیاربیشترازاین‌تعدادبوده است.[۲۲۳] جنگ وارنه وشکست ژان‌هونیاد لکهٔ‌ننگ نخستین‌شکست‌را ازدامن عثمانیها زدودوسبب تحکیم موقعیت واستقرار ترکها درروملی شد. جنگ وارنه ۸ الی ۹ ساعت (ازصبح تا عصر) طول کشید.

سلطان مراد دوم برای دومین بار به‌سلطنت‌می‌رسد

سلطان مراد دوم پس از خاتمهٔ جنگ وارنه به‌ادرنه بازگشت و بنا بر توصیهٔ وزیراعظم خلیل‌پاشا ودیگر متنفذان دایربراینکه هنوز خطر بکلی مرتفع نشده است ازبازگشت به‌آناطولی خودداری‌کرد وبرای دومین‌بار ، و این‌بار به‌همراه پسرش، به‌حکمرانی پرداخت.[۲۲۴]

۲۲۲. تاریخ لطفی‌پاشا، ص۱۴۰و۱۴۱.
۲۲۳. سخاوی، التبرالمسکوك فی ذیل السلوك (کتابخانهٔ ایاصوفیه ، شمارهٔ ۳۱۱۳) ، ص۱۹۱ .
ابوالمحاسن‌ابن‌تغری‌بردی، حوادث الدهور (کتابخانهٔ‌ایاصوفیه، شمارهٔ۳۱۸۵)، ج۱/ص۳۵.
۲۲۴. بعضی ازمحققان عقیده دارندکه اقامت سلطان مراد در ادرنه پس از جنگ وارنه به‌دلیل ←

باارسال فتحنامه‌هایی برای ملك ظاهرچاخماق ازممالیك مصر وشاهرخ‌میرزا از امرای تیموری وجهانشاه حکمران قراقویونلو، فتح وارنه به‌اطلاع آنان رسانیده شد.[۲۲۵] جزء هدایایی که توسط عزب‌بیگ به مصر فرستاده شد بیست وپنج اسیر عالیرتبهٔ صلیبی نیزدیده می‌شدند.

سلطان‌محمد دوم برای‌دومین‌بار ادارهٔ امور را به‌دست می‌گیرد

سلطان‌مراد پس ازآنکه برای بار دوم حدود یك سال حکومت را در دست گرفت، چون‌دید خطری‌پیش‌نیامد ومسأله‌ای رخ نداد، به‌نوشتهٔ اروج‌بیگ (ص۵۸) پسرش را به‌حکمرانی گمارد و خود به‌مانیسه رفت (تقریباً اوایل رمضان ۸۴۹ هق/آرالیك۱۴۴۵م). سلطان‌محمد طی ارسال‌نامه وهدایایی به‌حکمران مصر به‌اواطلاع دادکه پدرش به‌تمایل وخواست خویش ازسلطنت کناره‌گرفته و وی دوباره برتخت سلطنت نشسته است.[۲۲۶]

دوران دومین حکمرانی سلطان‌محمد نیزکوتاه بود. زغنوس‌پاشا رقیب وزیر اعظم و اطرافیانش شاه جوان را به‌کشورگشایی تحریك و تشویق می‌کردند؛ ولی خلیل‌پاشاکه هنوز خطر را کاملاً برطرف‌شده نمی‌دید و می‌دانست که ژان‌هونیاد در آن‌سوی نهرطونه با پرنس‌افلاق متحد شده است (یورگا، ج۱/ص ۴۴۴) به‌پادشاه توصیه می‌کرد که بااحتیاط عمل کند. براثر بعضی ازاقدامات زغنوس‌پاشاواطرافیانش،

← احراز مجدد مقام سلطنت نبوده‌است. ولی ازآنجاکه وی قریب به‌یك سال درادرنه اقامت داشت، به‌نظرمی‌رسدکه طی این‌مدت به‌ادارهٔ امورکشور سرگرم بوده است. ناگفته نماند که این‌مسأله بین محققان مورد اختلاف است، ولی اینجانب آنچه‌راکه درمتن‌آمده است ترجیح‌داده‌ام. حتی این‌موضوع‌که سلطان‌محمد درحیات پدر دوباره به‌سلطنت رسید، خود مورد اختلاف وبحث وگفتگو است.

۲۲۵. فتحنامهٔ ارسالی جهانشاه را شکرالله مؤلف معروف بهجت‌التواریخ که ازندیمان‌سلطان‌مراد بود برای‌اوبرد (منشآت‌فریدون‌بیگ، ج۱/ص۱۶۸). فتحنامهٔ‌ارسالی به‌مصرپس‌ازجنگ‌وارنه که به‌نام‌مراد دوم بود، در۲۱ ذی‌الحجهٔ ۸۴۹هق/مارت ۱۴۴۵م به‌قاهره رسیده بود.

۲۲۶. به‌نوشتهٔ سخاوی در التبرالمسبوك (ص۲۱۶) وحوادث‌الدهور (ج۱/ص۴۲) نمایندگان دولت عثمانی به‌منظور اعلام‌جلوس سلطان‌محمد به‌تخت‌سلطنت درسوم شوال ۸۴۹هق/دوم‌آرالیك ۱۴۴۵م باهدایا به‌قاهره رسیدند.

دسپوط صرب و امرای قرامان و اسفندیاری به‌مانیسه نزد سلطان‌مراد شکایت بردند و او نیز قاطعانه پسرش‌را ازهرنوع اقدام تعرض‌آمیز و تهاجمی مانع شد (هشت‌بهشت، تاریخ بهشتی و تاریخ عالی) . در ذی‌الحجهٔ سال ۸۴۹ هق/ مارت ۱۴۴۶م به‌دنبال وقوع آتش‌سوزی در ادرنه، ینی‌چریها در تپه‌ای درخارج ادرنه گردآمدند، که طی آن شورشهایی نیزرخ داد. ینی‌چریهای شورشی قصر بعضی‌از دولتمردان منجمله رقیب ودشمن وزیراعظم خلیل‌پاشا یعنی خادم شهاب‌الدین‌پاشا بیگلربیگ را غارت کردند وحتی قصد کشتن خود شهاب‌الدین را داشتند، که گریخت و به‌دربار نزد سلطان‌محمد پناه برد و نجات یافت.[۲۲۷] این شورش که براثرسقوط ارزش پول رخ داده بود[۲۲۸] باآنکه باافزایش نیم‌آقچه درروز به‌حقوق ینی‌چریها خاموش‌شد، ولی بین‌وزیراعظم خلیل‌پاشا و سایر ارکان دولت چون اسحاق‌پاشا، ساروجه‌پاشا و قوردجی دوغان سرکردهٔ ینی‌چریها و اوزگوراوغلی عیسی‌بیگ یك ملاقات پنهانی‌صورت گرفت و طی آن‌تصمیم گرفتند که سلطان‌مراد را دوباره وادار به‌پذیرفتن سلطنت‌بکنند و برای آوردن سلطان، ساروجه‌پاشا را به‌مانیسه فرستادند.

سومین حکومت سلطان‌مراد

طبق‌قرارقبلی می‌بایدضمن ترتیب‌دادن مراسم‌شکار، سلطان‌محمدرا به‌خارج‌شهر ببرند وسلطان‌مراد را پنهانی‌آورده، حکمرانی اورا اعلام‌کنند. این نقشه عملی شد وسلطان‌مراد باز برتخت سلطنت نشست و سلطان‌محمد یك‌بار دیگر به‌مانیسه (محل حکمرانی سابقش) فرستاده شد.[۲۲۹] به‌موجب نوشتهٔ بعضی از منابع تاریخی،

۲۲۷. باتوجه به‌اینکه‌قوای روملی تحت‌فرمان شهاب‌الدین پاشا بیگلر بیگ‌روملی بود احتمال‌دارد که‌شهاب‌الدین باا تکا به‌این نیروها قصدممانعت ازجلوس سلطان‌مراد به‌تخت‌سلطنت راداشته است. خلیل‌پاشا برای آنکه بدون‌خونریزی‌سلطان‌مرادرا به‌سلطنت بنشاند توسط قوردجی‌دوغان سرکردهٔ ینی‌چریها که‌ازمنسوبانش بودموافقت‌ینی‌چریهارا کسب کرد وعیسی‌بیگ بیگلر بیگ آناطولی‌را در زمرهٔ موافقان خود درآورد.

۲۲۸. نشریهٔ انجمن‌تاریخ‌عثمانی، سال۱۶، ص۸۲، مقالهٔ مرحوم علی‌بیگ.

۲۲۹. دوکاس‌دراین‌باره چنین‌می‌نویسد: «به‌سبب‌آگاهی‌وتسلطی که سلطان‌مراد دراداره‌امورکشور داشت خلیل‌پاشا او را به‌قصر ادرنه دعوت‌کرد. مراد در بین موج شادمانی ارکان دولت حکمرانی‌آغازکرد ومحمدکه تازه به‌سلطنت‌رسیده بود ازطرف‌پدربه‌مانیسه فرستاده‌شد.» (چاپ‌بن، ص۲۲۲) . روحی و عالی می‌نویسندکه سلطان‌مراد را پنهانی‌آوردند و، اورا در قصرساروجه‌پاشا جای دادند.

زغنوس‌پاشا وزیر ومشاور سلطان‌محمد نیز همراه او به‌مانیسه رفت؛ ولی در پاره‌ای از منابع آمده است که زغنوس‌پاشا معزول و به‌بالیکسری فرستاده شد. سلطان‌محمد کینهٔ عمیقی ازخلیل‌پاشا که سبب خلع او ازسلطنت شده‌بود در دل گرفت وپس ازفتح استانبول به‌بهانهٔ اینکه خلیل‌پاشا قصد داشت مانع ازفتح استانبول بشود وی‌را به‌قتل رسانید وانتقام خویش را از او گرفت. باری ، به‌قراین ، مدت دومین دورهٔ سلطنت سلطان‌محمد سه‌ماه‌ونیم بود.[۲۳۰]

موره تحت نفوذ ترکها درمی‌آید

گذرگاه‌کورنت، دروازهٔ موره

موره که در زمان سلطان‌یلدرم‌بایزید تحت نفوذ عثمانیها درآمده بود، پس از جنگ آنکارا ازاین وابستگی رهایی یافت. هنگامی که سلطان‌مراد دوم براثرشکست ازصلیبیها ناگزیر ازعقد پیمان ادرنه‌ـ‌سگه‌دین شد وازسلطنت کناره گرفت و به‌بورسه رفت،کنستانتین برادر امپراتورودسپوط‌موره[۲۳۱] با مساعددیدن اوضاع، تب وبئوتیه و پیندوس‌را تصرف کرد و اقداماتی نیز برای دفاع از موره به‌عمل آورد. کنستانتین برای مقابله با حملهٔ ترکها در شمال در سراسر گذرگاه باریك کورنت که درحقیقت دروازهٔموره ازطریق خشکی بشمارمی‌رفت، استحکاماتی به‌وجود آورد.[۲۳۲] پنج‌حصار

۲۳۰. با توجه به‌اینکه آتش‌سوزی ادرنه و شورش ینی‌چریها در ذی‌الحجهٔ سال ۸۴۹هق/۱۴۴۶م رخ‌داد(تاج‌التواریخ،ج ۱/ص۳۸۷)، بنابراین‌جلوس‌سلطان‌مراد باید قاعدتاً اواخرذی‌الحجهٔ ۸۴۹ ویا اوایل سال ۸۵۰هق باشد.

۲۳۱. کنستانتین دراگازس دومین پسر امپراتورمانوئل و دسپوط سیلیوری بود. وی با برادرش تئودوروس‌دسپوط‌موره‌جای خویش‌راعوض کرد ودرسال ۱۴۴۳م دسپوط‌موره شد. کنستانتین یازدهم، آخرین‌امپراتوربیزانس همین‌شخص است.

۲۳۲. کورنت گذرگاه تنگی‌بود بین‌دوخلیج‌ازینه ولپانت مرکب از پنج‌حصارمستحکم به‌هم‌پیوسته که «اگزامیلیون» یا گرمه‌حصار نام داشت. اگرکسی ازراه زمین قصدورود به‌موره‌را داشت بدون عبور از این‌گذرگاه نمی‌توانست وارد آنجا بشود . فرانچس می‌نویسد کـه امپراتور مانوئل دستورتعمیراگزامیلیون‌یا گرمه‌حصاررا صادر کرد. وی‌می‌افزاید که‌طول گرمه‌حصار که‌ازیك دریا به‌دریای دیگر امتداد داشت سه‌هزاروهشتصدقولاچ(هرقولاچ یك‌متروهفتاد ←

که‌در تواریخ‌عثمانی به گرمه‌حصار معروف است و بین‌دودریا کشیده‌شده‌بودسدبزرگی در مقابل کسانی که قصد ورود به‌موره را داشتند به‌وجود می‌آورد و گذشته از آن درمقابل این‌حصار، خندق بزرگ وقابل‌توجهی نیزوجود داشت.[۲۳۳]

تصرف‌کورنت وتسلط ترکها برموره

کنستانتین که می‌دیدتنگهٔ چناق‌قلعه توسط‌ناوگان پاپ بسته‌شده وسلطان‌مجار نیزبه‌حوالی وارنه‌آمده است درصدد برآمد تا بااستفاده‌از این موقعیت، عثمانیها را درروملی بکلی‌پریشان سازد؛ لذا از کورنت‌گذشت وهمان‌طوری که درسطورپیشین نیزشرح دادیم، تب وشهرهای همجوار آن‌را به‌تصرف درآورد.

پس‌از پیروزی وارنه، سلطان‌مراد از کنستانتین خواست تا اراضی متصرفه را بازپس دهد ؛ ولی کنستانتین به‌این خواسته پاسخ مثبت‌نداد و به‌تحکیم مواضع در اگزامیلیون،یعنی گذرگاه کورنت،پرداخت. ازاین‌روی دولت‌عثمانی درصددبرآمد تاباردیگرموره‌را تحت‌تسلط ونفوذخویش درآورد؛ لذا پس‌ازکسب اطلاعات‌لازم از توراخان‌بیگ پسر پاشایگیت از فرماندهان معروف آقنجی، خود توراخان‌بیگ به‌همراه نیروهای آقنجی مأمورتصرف موره شد. برای تصرف دژهای‌کورنت نیاز به‌گلولهٔ توپ‌بسیاربود؛ پس‌باشتران به‌نزدیك کورنت‌مس‌حمل‌کردند وبه‌ریختن‌توپ پرداختند. به‌همت توراخان‌بیگ ونیزباکوشش نیروهای اصلی عثمانی به‌فرماندهی سلطان مراد که در ۸ رمضان ۸۵۰هق /۲۷ کاسم ۱۴۴۶م نزدیك‌کورنت‌آمده بودند سرانجام در دهم ماه‌آرالیك کورنت به‌تصرف عثمانیها درآمد. براثرمهارت‌عثمانیها درامرتوپخانه،حصاردرعرض سیزده‌روز عملیات‌سوراخ شد ویك‌ینی‌چری‌به‌نام‌خضر بادیدن سوراخ ازحصاربالارفت وازسوراخی که بازشده‌بود داخل‌شد. دروازهٔموره گشوده شده بود. پس از این موفقیت ، پاتراس که در تواریخ ترك به«بالیه بادره»

← سانتیمتر) بود وبه‌دستورامپراتور درطول‌حصاریکصدوپنجاه‌برج ساخته شد وکتیبه‌ای نیز بر آن نصب شد.

۲۳۳. به‌نوشتهٔ دوکاس (چاپ بن ، ص ۲۲۲ و ۲۲۳) کنستانتین وبرادرش توماس پرنس آخائیا (پاتراس) نزدیك بود بر اثرخیانت آلبانیاییها دستگیر و تسلیم سلطان مراد بشوند، که کنستانتین باآگاهی ازاین‌امر به‌داخل خاك‌موره گریخته‌بود.

معروف است و گوردس نیز به‌تصرف عثمانیها درآمد.[۲۳۴] پس‌ازآنکه دروازهٔ موره بازشد ازیك جناح ، پادشاه و ازجناحی دیگر ، توراخان‌بیگ به‌حرکت درآمدند. با مشاهدهٔ این اوضاع، کنستانتین مورخ معروف هال‌کوندیل را درمقام نماینده نزد سلطان‌مراد فرستاد . فرستادهٔ کنستانتین بازداشت شد ، ولی بعداً به‌توافق رسیدند . کنستانتین پذیرفت که به‌دولت عثمانی خراج سالانه بپردازد و نیز استحکامات گذرگاه‌کورنت (پنج حصار) توسط اوتخریب شد.[۲۳۵] به‌نوشتهٔ دوکاس طی‌حملات عثمانیها حدود شصت‌هزار اسیر گرفته شد.[۲۳۶]

کنستانتین دراگازس دسپوط موره درسال ۱۴۴۸م باتوافق سلطان‌مراد پس از برادرش یوانیس‌هشتم به‌امپراتوری رسید[۲۳۷] وبرادران خود توماس و دیمیتریوس‌را به‌حکومت موره منصوب کرد.

آلبـانی و اسکنـدربیگ

اوضاع آلبانی درنیمهٔ اول قرن پانزدهم

تسلط ترکان برآلبانی موجب مجادلات بسیار شد وترکهای مستقر درآلبانی

۲۳۴. فرانچس (چاپ‌بن)، ص۲۰۲. فرانچس می‌نویسدکه‌کورنت و پاتراس تخریب‌شد، ولی از گوردس سخنی‌به‌میان نمی‌آورد. دوکاس تخریب‌پاتراس وگلارنچه را می‌نویسد (ص۲۱۳).

۲۳۵. درتاریخ نشری و عاشق‌پاشازاده ، تاریخ تصرف‌گرمه‌حصار قبل جنگهای صلیبی است ودر هشت‌بهشت وتاریخ هامرسال تصرف‌گرمه‌حصار ۸۵۰هق/۱۴۴۶م قید شده است . در بهشتی و دستورنامهٔ انوری ۲۱رمضان ۸۵۰هق/۱۰ آرالیك ۱۴۴۶م آمده است. دوکاس‌جنگ‌موره رابعدازجنگ قوصوه‌آورده‌است. دربین‌مورخان فقطفرانچس‌که خود این‌عصررا درك‌کرده بود ،وقایع‌راازنظرترتیب تاریخی‌صحیح‌ترنقل‌کرده است.

۲۳۶ دوکاس (چاپ‌بن)، ص ۲۲۳.

۲۳۷. امپراتور یوانیس هشتم درسی‌ویکم اکیم سال ۱۴۴۸م در پنجاه وهفت سالگی درگذشت. توماس یکی ازبرادرانش درصدد تصاحب مقام امپراتوری برآمد، ولی‌چون برادربزرگش کنستانتین، هم ازنظر سن‌بزرگتر ازتوماس وهم موردعلاقهٔ مردم‌بود، مادرش ایرن وارکان دولت، فرانچس را به‌نمایندگی نزد سلطان مراددوم فرستادند وموافقت پادشاه عثمانی را برای‌امپراتوری کنستانتین جلب‌کردند(فرانچس، کتاب سوم). کنستانتین‌درموره‌تاجگذاری کرد ودر اواسط ماه اوجاق ۱۴۴۹م به‌استانبول آمد.

باشورشهای متعددی مواجه شدند. درسال ۱۴۳۲م یکی از امرای آلبانی به‌نام آندره توپیه سر به‌شورش برداشت و به‌قوای ترك مستقر در آلبانی حمله برد و بر آنان پیروز شد . به‌دنبال این حادثه، دامنهٔ شورش در آن منطقه گسترده‌تر شد، که ناگزیر در سال ۱۴۳۳م نیرویی به‌فرماندهی اورنوس‌اوغلی علی‌بیگ و در سال ۱۴۳۴م عیسی‌بیگ فرماندار اسکوپ برای مقابله بااین شورشها به آلبانی اعزام شدند که این نیروهای اعزامی نیزشکست خوردند. اما بعداً بااعزام نیرویی به‌فرماندهی توراخان‌بیگ این شکستها جبران شد و به‌این‌ترتیب تاشورش اسکندر بیگ (۱۴۳۸-۱۴۴۳م) آرامش و سکون بر آلبانی سایه‌افکند و تشرف به‌دین اسلام بین مردم آلبانی آغاز شد.

درجریان شورش آلبانیاییها، که قبلاً شرح آن گذشت، ژان(یان) کاستریوتا که حاکمیت عثمانیها را پذیرفته بود ، دو پسرش را به‌عنوان گروگان به‌دربار عثمانی فرستاد.

خانوادهٔ کاستریوتا و اسکندر بیگ

در اثنای فعالیت عثمانیها در آلبانی ، ژان (یانی) کاستریوتا حکمران امانیه (میردیته) ازخاندان کاستریوتا که حاکمیت عثمانیها را پذیرفته بودند پسران خود را به‌عنوان گروگان به‌دربارعثمانی فرستاد.[۲۳۸] این خانواده نخستین‌بار درسال ۱۴۱۰م و سپس طی سالهای ۱۴۲۳ و ۱۴۲۴م به‌طور قطعی حاکمیت عثمانیها را پذیرفت.

۲۳۸. ژیره‌چك در اثر خود به‌نام تاریخ بلغار می‌نویسد که ژرژ (اسکندر) که همراه برادرانش در دربار عثمانی به‌عنوان گروگان بسرمی‌برد، نزدعثمانیها پرورش یافت وازخودلیاقت نشان داد ودراثنای جنگ موروه گریخت وملت خویش‌را علیه عثمانیها تحریك کرد. که مقرون به‌حقیقت نیست و استناد ژیره‌چك به‌منابع موثق دایر براینکه جوانی اسکندربیگ در کشورش گذشت نیز با حقیقت وفق نمی‌دهد . ضمن تحقیقات و بررسیهایی که بعدها صورت گرفت محقق‌شد که اسکندر بیگ در دربارعثمانی بسرمی‌برد (مراجعه شود به‌آلبانی در قرن پانزدهم واستیلای ترکان اثر آ. ژگاژ، پاریس ۱۹۳۴). عاشق‌پاشازاده که آن دوره را درك کرده بود دراین‌باره می‌نویسد: «کافری به‌نام اسکندرکه پسر امیر آلبانی‌است، تیول‌ملکی توسط خنکار به‌او اختصاص داده شد. وی از «ایچ‌اوغلانها» (جوانان مسیحی‌زاده که برای خدمت دردربارعثمانی تربیت‌می‌شدند.ـمترجم) بود.» به‌نوشتهٔ‌عاشق‌پاشازاده، اسکندر بیگ ابتدا در انتظار نوبت ماند وسپس به‌خدمت دربار عثمانی درآمد . (ایچ‌اوغلانها پس از دیدن تعلیمات لازم به‌انتظار دریافت تیول تا فرا رسیدن نوبتشان می‌ماندند. ـمترجم) علت‌حضور اسکندر بیگ درجنگ موروه داشتن‌تیول بوده‌است.

اسکندربیگ که بزرگتر ازسایر برادرانش بود زنده ماند ودیگر برادرانش درگذشتند. این پسربچهٔ اهل آلبانی که نام مسیحی‌اش ژرژ ونام اسلامی‌اش اسکندر برد، سالیان سال نزد ترکها بسر برد ودر دربار عثمانی بزرگ شد و تربیت یافت و به‌مقام فرمانداری رسید. پس از مرگ پدرش یانی کاستریوتا به‌سال ۱۴۴۳م سراسر خاك کشورش ضمیمهٔ سرزمینهای عثمانی شد.

اسکندر که برای باز پس گرفتن سرزمینش درصدد آن بود که از دربارعثمانی گریخته، میردیته را به‌تصرف درآورد ، در اثنای جنگ موروره بین ژان‌هونیاد و عثمانیها ازاردوی عثمانیها گریخت وشکست آنها را موجب شد. وی درحالی که‌یك فرمان جعلی دایر بر انتصابش به‌فرمانداری کرویه (آقچه حصار) در دست داشت، وارد آن شهرشد؛ محافظان ترك شهررا به‌قتل رسانید و مبارزهٔ معروف تاریخی خود را علیه عثمانیها آغاز کرد.[۲۳۹]

مراددوم درسال۱۴۴۷م به‌تشویق حمزه‌بیگ برادرزادهٔ اسکندربیگ[۲۴۰] برای تصرف قلعهٔ کرویه عزیمت کرد ودرسال ۸۵۱ه‍ق/۱۴۴۷م آن‌را به‌محاصره درآورد. وی دراثنای محاصره دستورداد توپ ریختند وباآتش توپخانه شکافی درحصار قلعه به‌وجودآورد، ولی موفق به‌تصرف آن نشد.[۲۴۱] مراد به‌محاصره ادامه داد ومصمم‌شد

۲۳۹. با توجه‌به‌اینکه نشری (ص۶۲۴) درتاریخ‌خودآورده است‌که چون‌پس‌ازجنگ ترانسیلوانیا اورنوس‌اوغلی عیسی‌بیگ مأمورحمله به‌آلبانی شد واسکندربیگ راه‌آقنجیهای ترك راسد کرد، چنین نتیجه می‌گیریم که اسکندربیگ پیش ازحادثهٔ شکست ایزلادی ازدربارعثمانی گریخته بود.

۲۴۰. حمزه‌بیگ تحت حمایت عثمانیها قرارگرفت ومسلمان شد. بعداً در اثنای جنگ موروره به‌همراه اسکندربیگ گریخت وباز به‌مسیحیت گروید. اما بعداً بین او واسکندر اختلاف افتاد وحمزه‌بیگ باز به‌دین اسلام مشرف شد وبه‌خدمت عثمانیها درآمد. درمنابع تاریخی آمده است‌که حمزه عموزادهٔ اسکندربوده است.

۲۴۱. هال‌کوندیل (چاپ پاریس)، ص۱۵۶ . در تواریخ عثمانی (تاریخ بهشتی، عاشق‌پاشازاده، تاج‌التواریخ و تاریخ منجم‌باشی) آمده است‌که دو ماه پس از محاصرهٔ کرویه، براثر قطع آب مشروب، قلعه ناگزیر ازتسلیم شد؛ ولی درتاریخ هال‌کوندیل و هامر و مأخذ استنادی او به‌این مسأله اشاره نشده‌است. اروج‌بیگ درتاریخ خودمی‌نویسد که قوجاجك‌حصاری توسط عثمانیها به‌تصرف درآمد واسکندربیگ ازراه دریا موفق به‌فرارشد (ص۵۶). وبازدر این تاریخ آمده است‌که سلطان مراد در سال ۸۵۴ه‍ق/۱۴۵۰م ضمن لشکرکشی به‌آلبانی، آقچه‌حصاررامحاصره کرد،ولی‌موفق به‌تصرف آن‌نشد و بازگشت(ص۶۴).درتاریخ‌خیرالله ←

که بر اثر فشار گرسنگی قلعه را به‌سقوط وادارد. در این اثنا سلطان مراد توسط فرستادهٔ ژرژ برانکوویچ دسپوط صرب آگاه شد که ژان هونیاد به‌همراه نیروهای اردل، مجار و اولاخ از نهر طونه گذشته و وارد خاك صربستان شده است؛ ازاین‌روی ناگزیر ازمحاصرهٔ کرویه دست برداشت. درجریان محاصره، اسکندربیگ‌در کرویه نبود، بلکه برای کمك به‌شهر و حمله به‌قوای عثمانی درخارج شهردر کوهی‌قرارگاه خودرا مستقر کرده‌بود.[۲۴۲] شاهزاده‌محمد فرماندارمانیسه که پابه‌هفده سالگی گذاشته بود دراثنای این جنگ همراه پدرش بود.[۲۴۳]

باتوجه به‌اینکه دربارهٔ مجادلهٔ اسکندبیگ باعثمانیها که تادم مرگ وی ادامه داشت در جلد دوم به‌تفصیل سخن گفته شده است، لذا در این جلد به‌همین بسنده می کنیم.

دومین جنگ قوصوه

ژان‌هونیاد و جنگ صلیبی دیگر

دولت عثمانی در گیرخوابانیدن شورشهایی بود که درآلبانی توسط اسکندر بیگ برپا شده‌بود. سلطان مراد دوم هنگامی که کرویه مرکزحکومتی اسکندربیگ را به‌محاصره درآورده بود چون توسط دسپوط صرب وفرماندار ویدین باخبر شد که ژان هونیاد در شرف عبور از مرزهای عثمانی است، دست از محاصره کشید و باز گشت. ژان‌هونیاد، باعهده‌دار شدن نیابت لادیسلاس پسر کوچك آلبرت، تمامی امور را به‌دست گرفت و قصد داشت لکهٔ ننگ شکست وارنه را پاك کند. او بجز مجارستان ازافلاق، لهستان، اردل وآلمان نیروگردآورده بود.

← افندی آمده است که جنگ آلبانی پس از نبرد قوصوه رخ داد (ج۷/ص۸۳). بنا برتاریخ عالی جنگ آلبانی وتصرف قوجاجك وآقچه‌حصار قبل از جنگ قوصوه بوده است (ج۵/ص۲۱۷).

۲۴۲. هال‌کوندیل، ص۱۵۶ وهامر (ترجمهٔ اتابك)، ج۲/ص۱۴۷.

۲۴۳. تاریخ نشری (ص ۴۵۶)، تاریخ عاشق‌پاشازاده (ص۱۳۴) و تاریخ بهشتی (ص۸۳).

گذشتن ژان‌هو نیاد از مرز

ژان‌هو نیاد بایك لشکر نود هزار نفری متشکل از بیست‌و‌پنج هزار جنگجوی مجاری و نیروهای افلاق، بوهم و لهستان و آلمان و صربستان را که از اتحاد با وی سر باز زده بود اشغال کرد و به‌پیشروی خود ادامه داد. اسکندربیگ امیر آلبانی نیز وعدهٔ اعزام نیروی کمکی به‌هو نیاد داده بود.

سلطان‌مراد چون باخبر شد که هو نیاد درشرف عبورازنهرطونه است بسرعت آلبانی را ترك کردوبه‌صوفیه‌رفت؛ولی لشکر رامرخص نکردوعده‌ای «خرجلیك‌جی»[۲۴۴] تعیین کرد تا به کشور بروند و برای «سپاهی»ها خرجی فراهم کرده، بیاورند و خود باهمراهانش درصوفیه به‌انتظار ماند. ژان‌هو نیاد صربستان را ترك کرد وپس ازورود به‌خاك عثمانی در شوال ۸۵۲هق/اواسط اکیم ۱۴۴۸م به‌قوصوه رفت وسلطان‌مراد نیز بیدرنگ با یك نیروی قریب به‌هشتاد الی یکصد هزار نفری ، خود را به‌معرکه رسانید. دراین‌عملیات، امیرقرامان طبق پیمان برای سلطان مراد نیروی کمکی ارسال داشته بود.[۲۴۵]

سلطان مراد دوم پیش از آغاز جنگ به‌منظور عقد پیمان صلح با ژان هو نیاد نماینده‌ای نزد او فرستاد[۲۴۶]، ولی پیشنهاداتش مورد پذیرش قرارنگرفت و فرستاده بدون اخذ نتیجه بازگشت.[۲۴۷] دو لشکر یك روز و یك شب بی‌آنکه دست به‌حمله بزنند دربرابرهم قرارگرفتند ودرهمان‌موضعی که‌بودند باتیر وتفنگ وتوپ به‌مبادلهٔ

۲۴۴. دردورهٔ عثمانیها اگر «سپاهی» به‌کشور باز نمی‌گشت ودرمیدان جنگ می‌ماند وقصدقشلاق داشت، عده‌ای به‌نام«خرجلیك‌جی» انتخاب می‌شدند که درشهرها وقصبات به‌خانهٔ«سپاهی»ها مراجعه می‌کردند وخرجی آنها را باخود می‌آوردند.

۲۴۵. به‌نوشتهٔ بهشتی، سلطان‌مراد پس از اعلام بسیج عمومی وقتی دانست‌که تعداد داوطلبان و جیره‌بگیرها به‌یکصد هزار نفر بالغ شده است، سخت خوشحال شد (ص۷۵) . به‌نوشتهٔ هال‌کوندیل تعداد قوای ترك بالغ بریکصد و پنجاه هزار نفر بوده است (چاپ پاریس ، ص۱۵۷). رجوع شود به‌تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص۱۳۴ و تاج‌التواریخ، ج۱/ص۳۹۴.

۲۴۶. به‌نوشتهٔ هامر (ترجمهٔ اتابك ، ج۲/ص۲۳۷) سلطان مراد پیش‌ازآغاز نبرد، هشت ایلچی به‌اردوگاه مسیحیان اعزام داشت وخواستارعقد پیمان جدیدی شد، ولی هو نیاد حتی‌حاضر به‌شنیدن پیغام سفرا نشد.

۲۴۷. چنین برمی‌آیدکه سلطان‌مراد برای احتراز ازشکست، سخت‌محتاطانه عمل می‌کرده است. باتوجه به‌شدت درجهٔ خطر، بسیج عمومی اعلام شده‌بود (تاریخ لطفی‌پاشا، ص۱۶۱و۱۶۲. تاریخ اروج‌بیگ، ص۶۵. تاریخ عاشق پاشازاده، ص۱۳۴. مناقب شیخ‌بدرالدین،ص۱۱۲).

آتش پرداختند.[۲۴۸]

پسران فرماندهان معروف وقدیمی آقنجی چون عیسی پسر اسحاق بیگ، توراخان پسر پاشایگیت وخضربیگ پسر میخائیل در این جنگ به‌همراه سلطان مراد بودند. باتجربه‌ای که ازجنگ وارنه به‌دست آمده بودمهمات وآذوقه را در عقبهٔ سپاه جای داده، گروهی ازمهتران وخدمتکاران را مسلح ساختند وآنها را در عقبهٔ لشکرمتمرکز کردند وفرماندهی این افراد به‌سنان‌بیگ برادر ساروجه‌پاشا محول شد.[۲۴۹]

نبرد در۱۷ اکیم۱۴۴۸م آغازشد وتا ۱۹همان ماه، یعنی به‌مدت سه‌روز، ادامه یافت.[۲۵۰] جنگ باحملهٔ ژان‌هونیادآغاز شد. چاووشهای لشکرعثمانی باآوایی بلند و هیجان انگیزسربازانرا تحریك وتشجیع می کردند. سپاه عثمانی طبق روش همیشگی مرکب ازجناح راست، جناح چپ وقلب سپاه بود. نیروهای مجار وسیسیلیایی در جناح راست لشکردشمن مستقربودند وقوای آلمان، بوهم وترانسیلوانیا جناح چپ آنرا تشکیل می‌دادند وافراد افلاق درقلب سپاه جای گرفته بودند.

جنگی که سه‌روز طول کشید

ژان هونیاد که شکست وارنه را ناشی از هیجان زدگی لادیسلاس و حملهٔ

۲۴۸. تاریخ لطفی‌پاشا، ص۱۶۳.

۲۴۹. هال کوندیل می نویسد که فرماندهی جناحهای راست وچپ را به‌ترتیب ساروجه‌پاشا وقراجه‌پاشا به‌عهده‌داشتند. به‌نظرمی‌رسد این قراجه‌پاشا همان دایی قراجه‌باشا باشد که درفتح استانبول فرمانده لشکربود وبعدها دراثنای جنگ بلگراد کشته شد.

۲۵۰. نشری، عاشق‌پاشازاده، روحی و تاج‌التواریخ به‌نقل از این‌منابع می‌نویسند که جنگ دوروز ویك‌شب طول کشید (روزجمعه، شب‌شنبه وروزشنبه). ولی به‌نوشتهٔ بهشتی، هامر ولطفی‌پاشا سه‌روز به‌طول انجامید. در تاج‌التواریخ (ج۱/ص۳۹۴) و منجم‌باشی به‌نقل از تاج‌التواریخ آمده است که جنگ روزجمعه چهارم شعبان سال ۸۵۲هق آغاز شد (سوم اکیم ۱۴۴۸م). ولی به‌نوشتهٔ هامر، جنگ در ۱۷ اکیم آغاز شد که مطابق است با هجدهم شعبان ۸۵۲هق (تاریخ‌هامر، ج۲/ص ۲۳۷). درسایرتواریخ آغازجنگ به‌شرح زیرقید شده‌است: تاریخ خیرالله‌افندی (ج۷/ص۸۳) شروع جنگ‌را روز جمعه هجدهم اکیم مطابق نوزدهم شعبان می‌دانند؛ به‌نوشتهٔ بهشتی جنگ روزجمعه آغازشد، ولی ماه وتاریخ آن‌مشخص نشده‌است (ص ۸۶)؛ عالی (ج۵/ص۲۱۸) فقط می‌نویسد که جنگ روزجمعه آغاز شد؛ در تاریخ اروج بیگ (ص۶۴) روزجمعه ۲۴ شعبان قید شده است؛ روحی می نویسد که جنگ روزجمعه آغازشدو شب تاصبح ادامه‌یافت وروزشنبه به‌پایان رسید.

حساب نشدهٔ او به‌قلب سپاه عثمانی می‌دانست بادردست گرفتن فرماندهی سپاه این بار به‌فتح و پیروزی خود سخت مطمئن بود. درسپاه صلیبیها شخصی بود به‌نام داوود که پس ازقتل پدرش یعنی ساوجی بیگ به‌دست مراد اول مُوفق به‌فرارشده بود.

درنخستین روزجنگ (۱۷ اکیم) بخشی ازنیروهای متخاصم که دارای سلاح سبك بودند با شرایط مساوی به‌جنگ پرداختند و پیروزی نصیب هیچ‌یك نشد. ژان هونیاد بااعتمادی که به‌قوای تحت فرماندهی خود داشت امیدوار بود که باآغاز دومین روزنبرد قوای عثمانی عقب‌نشینی کند. حملهٔ اصلی دومین روزآغاز جنگ حوالی ظهر صورت گرفت وتا غروب همان روز ادامه یافت؛ لکن باز هیچ‌یك از نیروهای متخاصم بردیگری پیروزنشد و امتیازی به‌دست نیاورد. ازشبیخونی هم که به‌توصیهٔ داوود پسر ساوجی به‌اردوی عثمانی صورت گرفت نتیجه‌ای به‌دست نیامد.[۲۵۱]

نتیجهٔ نهایی در سومین روزآغاز جنگ مشخص شد. سومین روز جنگ با سرزدن آفتاب آغاز شد. طبق نقشهٔ قبلی، جناحهای لشگرعثمانی وانمود کردند که قادر به‌مقاومت نیستند و دست به‌عقب‌نشینی زدند. بااین عقب‌نشینی قلب سپاه عثمانی باز وبی‌دفاع ماند ودشمن بشدت به‌قلب سپاه حمله‌ورشد. ینی‌چریها سرسختانه به‌دفاع پرداختند وباز به‌موجب نقشهٔ قبلی قلب سپاه عثمانی نیز اندك‌اندك عقب‌نشینی کرد. درست درهمین اثنا جناح راست وجناح چپ قوای عثمانی نیروهای خصم راکه واردقلب سپاه شده‌بودندازپشت وازپهلو محاصره کردند. دراین عملیات، جناح راست که فرماندهی آن را توراخان‌بیگ به‌عهده داشت مرکز ثقل حملهٔ متقابل عثمانیها را تشکیل می‌داد؛ زیرا درحالی که ژان هونیاد درگیر جناح چپ لشکر عثمانی بود توراخان‌بیگ جناح‌راست سپاه‌اورا به‌محاصره‌درآورد. دشمن که‌خودرا درمحاصره می‌دید مأیوسانه به‌نبرد ادامه می‌داد.

به‌تدبیر چندرلی‌زاده خلیل پاشا و وعدو وعیدهای او قبلاً توافقی پنهانی باپرنس افلاق صورت گرفته بود و درست دریك چنان شرایط حساسی که شرح آن

۲۵۱. هال‌کوندیل (چاپ‌پاریس)، ص۱۵۹.

رفت قوای افلاق، سپاه صلیبیها را ترك گفت و خصم بکلی زبون و ناتوان ماند.[۲۵۲] در نیروهای دشمن که از روبرو و از پشت‌سر مورد حمله قرار گرفته بودند شکست آغازشد؛ ولی باعقب‌نشینی توانستند تاحدودی‌خودرا به‌سنگرهای خویش‌برسانند. هونیادفرماندهان‌لشکرراگردآورد وباآنان‌به‌مذاکره‌پرداخت.دستوردادقوای آلمانی و توپچیها به‌مقابل قرارگاه سلطان مراد بروند وخود نیزشبانه و مخفیانه از قرارگاه خارج شد وبه‌اتفاق سواره‌نظام برگزیده‌اش گریخت.[۲۵۳]

۱۹اکیم یعنی سومین روز آغازجنگ، ترکها به‌قلب سپاه خصم حمله بردند. آلمانیها وبوهمیها به‌دفاع ازخود پرداختند؛ ولی فرماندهان‌آنان‌که درمقابل ترکها به‌رجزخوانی پرداخته‌بودندباشنیدن خبرفرارشبانهٔ هونیادپراکنده شدند. تعدادکمی ازقوای‌دشمن‌موفق‌به‌نجات‌شدند. تلفات دشمن حدود هفده‌هزارنفربودکه دربین آنها از اصیلزادگان مجار نیز دیده می‌شد.[۲۵۴] هامر تعداد تلفات قوای عثمانی را در این نبرد وحشتناك چهل هزار نفر نوشته است، که سخت مبالغه‌آمیز به‌نظر می‌رسد.[۲۵۵] هال‌کوندیل تعدادتلفات نیروهای عثمانی‌را چهارهزارنفر نوشته است.[۲۵۶]

۲۵۲. هال‌کوندیل (چاپ پاریس)، ص۱۶۰.

۲۵۳. «همین که سپیده زد ژان‌هونیاد زبده‌ترین‌سواره‌نظام‌خودراکه سخت‌به‌آن می‌نازید برداشت وقبل‌ازطلوع آفتاب به‌راه‌افتاد و به‌سوی طونه‌گریخت. هنگامی که‌آفتاب سرزد نفراتی‌که در انتظار فرمانده خود بودند نه‌از هونیاد اثری دیدند ونه از سربازانش...» (هال‌کوندیل، ص۱۶۱).

۲۵۴. بهشتی‌می‌نویسدکه طی این‌جنگ، سلطان‌چك‌اسیرشد و به‌قتل‌رسید (ص۸۷). به‌نوشتهٔ عالی (ج۵/ص۲۱۹) مقتول یکی ازامرای‌چك بوده است. عاشق‌پاشازاده که خود دراین جنگ حضورداشت‌بی‌آنکه اسمی‌برده باشد می‌نویسد یکی‌از«بان»های‌چك (امرای‌چك) به‌اسارت درآمد و کشته‌شد(ص۱۳۶). روحی‌نیز ازاسارت‌بان‌چك و کشته‌شدن اوسخن به‌میان‌می‌آورد: «بان‌چك را به‌اسارت نزدپادشاه اسلام‌بردند. پادشاه‌اسلام دستوراحضار مترجم‌داد وخطاب به‌بان‌چك‌گفت: من که باشما دشمنی وعداوت نکردم؛ شماچرا به‌ولایت ما آمدید؟ کافر پاسخ داد: این‌حرب برای‌ما خجالت‌آوربود. من‌بعدازاین باپنج‌هزار مردجنگی به‌نبرد پادشاه می‌آیم وآنگاه خراج‌گذارمن‌خواهید شد. بگویید خراج‌راآماده کنند. پادشاه‌اسلام دیگر به‌سخنان اوتوجهی نکرد و جلاد را فرمود تاآن ملعون‌را کشت...» نشری نیزنظیر چنین مطلبی‌دارد.

۲۵۵. هامر (ترجمهٔ اتابك)، ج۲/ص۲۳۸.

۲۵۶. هال‌کوندیل باتوجه به‌شمارش دسپوط صرب، تعدادکشتگان صلیبیهارا هفده‌هزار وتلفات عثمانیهارا چهارهزارنفرنوشته‌است (ص۱۶۱).

آخرین سالهای سلطنت مراد دوم

سلطان مراد که می‌خواست دختر امیرذوالقدر را به همسری پسرش محمد درآورد، نظر وزیراعظم خلیل‌پاشا را در این باره پرسید و او نیز این رأی‌را سخت پسندید. در آن ایام سلیمان بیگ پسر ناصرالدین محمد بیگ امیرذوالقدر بود و چون‌پیش از آن محمد چلبی با دختر ناصرالدین محمد ازدواج کرده بود لذا رابطهٔ خویشاوندی‌دیرینی بین آنها برقرار بود. شاهزاده‌محمد قبلاً ازدواج کرده‌و ازهمسرش که‌گلبهار نام داشت صاحب پسری به‌نام بایزید شده‌بود (بایزید دوم). درپی تصمیم سلطان‌مراد، همسرخضربیگ‌پسریورگچ‌پاشا به‌عنوان‌خواستگار به‌البستان‌فرستاده‌شد. یکی‌از پنج دخترسلیمان‌بیگ موردپسند افتاد. درسال ۸۵۳ هق/۱۴۴۹م مراسم عقد توسط هیئتی که به‌البستان اعزام شده بود برگزار شد و عروس را به‌ادرنه آوردند ومراسم عروسی صورت‌گرفت. این‌دختر که ستی نام‌داشت درسال ۸۷۱هق/۱۴۶۶م در ادرنه درگذشت.

تأسیسات سلطان مراد

معروفترین بناهایی که به‌دستورسلطان‌مراد ساخته شد در ادرنه و بورسه بود. ادرنه درزمان این‌پادشاه ازنظرعمران و آبادی به‌اوج خود رسید. مسجد جامع مراد (مرادیه جامعی)، مدرسه، عمارت و دارالشفاء ومسجد دیگری که به «اوچ شرفه‌لی» (مسجد سه‌مناره) معروف است از آثار ارزندهٔ تاریخی به‌شمار می‌رود. مسجدجامع مرادیهٔ بورسه ونیزعمارت ومدرسه از یادگارهای سلطان مراد است. شهرك «ارگنه» به‌دستور اوساخته شد وپل‌معروف ارگنه‌کوپروسو ازآثار اوست. مسجد وعمارتی نیزدرآن‌شهرك به‌دستور او احداث‌شد. همچنین مساجدی درسلانیك و اپصاله ازاو به‌جای مانده است.

سلطان‌مرادبرای‌اعتلای سطح‌فرهنگ کشورش‌ازهیچ کوششی‌فروگذارنکرد. به‌نام اوآثار بسیاری ترجمه و تألیف شد، که در بخش مربوط بعداً به‌تفصیل از آن سخن خواهد رفت. درزمینهٔ تداوم حیات فکرواندیشه نیزپس‌ازعمویش امیرسلیمان

بیش‌ازهمه کوشید، به‌طوری که دراین‌راه حتی ازاو هم پیشی گرفت.

درگذشت سلطان‌مراد دوم وشخصیت او

سلطان‌مراد درنخستین چهارشنبهٔ ماه محرم سال ۸۵۵ هق/سوم شباط ۱۴۵۱م نزدیك ظهربراثرسکته درگذشت. جسدش مومیایی‌شد وبیدرنگ ازسوی خلیل‌پاشا برای‌پسرش شاهزاده‌محمد والی‌مانیسه پیغام‌فرستادند وتارسیدن اوجسدنگهداری‌شد. شانزده روز بعد پسرش آمد و حکمرانی‌اش اعلام شد. جسد سلطان مراد به‌موجب وصیتنامه‌ای که دوسال پیش‌از مرگ تنظیم کرده بود به‌بورسه منتقل ودر مقبره‌اش به‌خاك سپرده شد. در این وصیتنامه تأکید شده بودکه از دفن جسد کس دیگری درآرامگاهش خودداری شود (نشریهٔ اوقاف، شمارهٔ۴، سال ۱۹۵۸).

همهٔ مورخان عثمانی و مسلمان و مسیحی همداستانندکه مراد دوم مردی بود با روحی ظریف و حساس، بسیار عادل و صاحب مروت و به‌عهد و پیمان خویش سخت‌پای‌بند. دلیربود ومدبروارادهای استوارداشت وچهره‌ای‌خندان ورویی‌گشاده. باکسانی که به‌پیمان‌خویش صادق‌بودند دوست‌بود وباپیمان‌شکنان سخت‌گیر. هامر نیزمعترف است که کشورش را باافتخار وحقانیت اداره می کرد و بین ملت خویش به‌دینداری وداد گستری ومتانت شهره‌بود.[۲۵۷] مراد دوم روحی‌ظریف وحساس‌داشت. به‌مباحثات‌علمی سخت مشتاق‌بود ودانشمندانرا موردحمایت قرارمی‌داد وبرای‌آنان مقرری تعیین‌می کرد. شیفتهٔ موسیقی وشعروادبیات بود ومجلس اوهمیشه به‌این‌قبیل افراد حساس و ظریف و هنرمندآراسته بود. به‌محض اینکه در می‌یافت کشور در معرض خطرقرارگرفته است مجلس‌انس وشادی را رهامی کرد وبه‌مرزها می‌شتافت. ادارهٔهمهٔامور کشوررا به‌وزرای‌اعظمش چندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشا وپسراوخلیل‌پاشا سپرده بود.[۲۵۸] به‌حساب تاریخ میلادی هنگام مرگ چهل و هشت سال داشت.[۲۵۹]

۲۵۷. تاریخ‌هامر (ترجمهٔ اتابك)، ج۲/ص۲۴۹.

۲۵۸. برای‌کسب آگاهی بیشتردرمورد سلطان‌مراد بجزمنابع عثمانی رجوع شود به‌آثار مورخان خارجی‌چون‌ابن‌تغری بردی‌ابن‌حجر، چهارمورخ‌رومی‌یعنی فرانچس،دوکاس، هال کوندیل وهامر.

۲۵۹. در تاریخ سلطان‌محمدخان ثانی اثر کریتوولوس‌آمده است که سلطان مراد در پنجاه‌ودوسالگی درگذشت (ص۱۴).

دوران حکمرانی‌اش به‌حساب سال هجری سی سال و شش ماه و هفده روز و به‌سال میلادی بیست و نه‌سال و هشت ماه است.

سلطنت سلطان‌محمد دوم (فاتح)

محمد دوم هنگامی که در شانزدهم محرم سال ۸۵۵ هق/ شباط ۱۴۵۱م برای بار سوم در ادرنه به‌حکمرانی رسید بین نوزده الی بیست سال داشت.[۲۶۰] سلطان‌مراد به‌هنگام مرگ بجز محمد پسر شیرخواره‌ای نیز به‌نام احمد داشت. مادر این کودک نوهٔ اسفندیار بیگ بود. پس از درگذشت سلطان‌مراد، چندرلی‌زاده خلیل پاشا وزیر اعظم مرگ اورا از دیگران مخفی داشت و پنهانی به‌شاهزاده محمد والی مانیسه پیغام فرستاد. طبق تمایل حکمران جدید که با شتاب قصد ادرنه را کرده بود کودک شیرخوارهٔ سلطان‌مراد را خفه کردند. سلطان‌محمد، وزیر اعظم چندرلی‌زاده خلیل پاشا را که دوبار

۲۶۰. درمورد سال وماه تولد سلطان‌محمد فاتح در کتب تاریخ ترك اطلاعات قاطعی وجود ندارد. به‌نوشتهٔ عالی در کنه الاخبار ، وی روز هفتم رجب سال ۸۳۴هق متولد شده (ج۵/ص۲۴۶). با توجه به‌اینکه عاشق پاشازاده می‌نویسد سلطان‌محمد فاتح هنگام مرگ پنجاه سال داشت (ص۲۱۹) بنابراین چنین برمی‌آید که قاعدتاً باید در سال ۸۳۲هق به‌دنیا آمده باشد. در ترجمهٔ شقایق نعمانیه نیز همین سال قید شده‌است (ص ۱۳۴). سال تولد محمد فاتح در تاج التواریخ شنبه هفتم رجب سال ۸۳۲ (ج۱/ص۳۴۵) و در سجل عثمانیه رجب سال ۸۳۴هق ذکر شده است. از تاریخ هامر چنین برمی‌آید که وی در بیست و یك سالگی به‌سلطنت رسید ، که با این حساب سال تولدش مقارن با ۸۳۴هق/۱۴۳۱م است. به‌نظر کریتوولوس، محمد فاتح در بیست سالگی به‌سلطنت رسید، که به‌این ترتیب باید درسال ۸۳۵هق متولد شده باشد. انوری در دستورنامهٔ خود سال تولد اورا شب شنبه بیست و ششم رجب سال ۸۳۵هق به‌نظم درآورده است. پروفسور دکتر سهیل اونور در رسالهٔ بشیرچلبی (به‌زبان فارسی) تحت عنوان «طالع مولود ابوالفتح سلطان محمدخان» در نشریهٔ آواهایی از تاریخ (شمارهٔ ۲۰ و ۲۱ چاپ سال ۱۹۴۳) آورده‌است که سلطان‌محمد ساعت هشت و چهار دقیقهٔ شنبه بیست و ششم رجب سال ۸۳۵هق در ادرنه متولد شد. سایر منابع به‌این شرح در این باره اظهار نظر کرده‌اند: بهجت التواریخ اثر شکرالله، شنبه ۲۷ رجب سال ۸۳۵هق. رسالهٔ تقویم: ۸۳۵هق. تاریخ اروج بیک شب شنبه بیست و یکم رجب سال ۸۳۴هق. که از این بین، نظر شکرالله معاصر و مصاحب سلطان‌مراد دوم از همه بیشتر مقرون به‌صحت است و انوری و رسالهٔ بشیرچلبی هم آن‌را تأیید می‌کنند، زیرا انوری و بشیرچلبی در آن دوره می‌زیستند. بنابراین سلطان‌محمد دوم (فاتح) می‌باید در ۲۷ رجب ۸۳۵هق/۳۰مارت ۱۴۳۲م متولد شده باشد.

او را از سلطنت خلع کرده بود باز به وزارت عظمی برگزید و کینهٔ خویش‌را از او آشکارنساخت. سلطان‌محمد که مراتب قدرت‌ونفوذ اورا درجریان خلع خوددریافته بود تصمیم گرفت تاتحکیم موقعیت خود بااومدارا کند.

نقض پیمان صلح توسط امیرقرامان

امرای قرامان که درهرفرصتی‌دست به‌عملیات خصمانه علیه‌عثمانیها می‌زدند، این‌بار نیزبامرگ سلطان‌مراد درصدد برآمدندتاازفرصت به‌دست‌آمده بهره گیرند. ابراهیم‌بیگ امیر قرامان در پی مرگ سلطان‌مراد و به‌سلطنت رسیدن محمد دوم با ونیز پیمانی‌علیه عثمانیها بست وبه‌علائیه که‌آن‌را اشغال کرده بود رفت وضمن‌تماس با ونیزیها نیروهایی دراختیاربعضی‌ازپسران امرای‌آناطولی قرار داد وآنان راروانهٔ مرزهای عثمانی کرد. درپی‌این عملیات، سلطان جوان عثمانی‌نخستین جنگ راعلیه قرامانیان‌آغاز کرد و برای‌آنکه روملی مورد تهاجم قرار نگیرد دایی قراجه‌پاشا بیگلربیگ روملی‌را برای پیشگیری ازحملهٔ احتمالی ژان‌هونیاد بانیرویی درصوفیه مستقر کرد.

سلطان محمد پیش ازحرکت به‌جای اوزقوراوغلی که موفق به‌سرکوبی فتنهٔ قرامانیان نشده بود اسحاق پاشا راکه به‌سمت بیگلربیگ منصوب کرده بودفرستاد. اسحاق‌پاشا نخست‌آهنگ الیاس‌بیگ پسر احمدبیگ منتشایی راکردکه درعشیرهٔ منتشا به‌ادعای حکمرانی قد علم کرده بود. الیاس‌بیگ که دریافت یارای پایداری‌در برابر اورا ندارد به‌رودوس گریخت (تاریخ ابن کمال، ج۸/ص۱۹و۲۱).

هنگامی که محمد ثانی با اردوی خود به‌سوی‌آق‌شهر و بگ‌شهری حرکت کرد، ابراهیم‌بیگ به‌مقابله برنخاست و به‌منطقهٔ ارمناك عقب نشست وتوسط یکی‌از علما به‌نام ملا ولی متشبث به‌صلح شد. سلطان‌محمد به‌توصیهٔ وزرا صلح راپذیرفت وامیرقرامان‌آق‌شهر، بگ‌شهری وسیدی‌شهری راکه با توجه به‌شرایط حساس پیش از جنگ وارنه با رضایت سلطان مرادآنها را اشغال‌کرده بود پس داد[۲۶۱] و ایلغین

۲۶۱. هال‌کوندیل می‌نویسدکه براثر تهدیدات غیرمستقیم وزیراعظم خلیل‌پاشا، ابراهیم بیگ علائیه راکه تصرف‌کرده بود به‌صاحبان اصلی‌آن پس داد (هال‌کوندیل ـ چاپ پاریس، ص۱۶۳).

به‌عنوان مرز تعیین شد، علاوه‌براینکه اعزام سرباز درصورت نیازدولت عثمانی را نیزپذیرفت. ازجملهٔ پیشنهادات امیرقرامان ازدواج پادشاه بادخترش بودکه درکتب تاریخ مطلبی دایر بر ازدواج سلطان‌محمد با این دختر مشاهده نشد.[۲۶۲] در پی این جنگ قرامان، سلطان عثمانی قصاب‌اوغلی محمودبیگ را به‌نمایندگی خود نزد ابراهیم‌بیگ فرستاد.

در بازگشت از جنگ قرامان هنگامی که سلطان‌محمد نزدیك بورسه رسید توسط ینی‌چریها استقبال‌شد. ینی‌چریها به‌سبب آنکه‌این، بازگشت سلطان ازنخستین جنگش بود طبق سنت از او درخواست انعام جنگ کردند. به‌نوشتهٔ ابن‌کمال، پادشاه به‌توصیهٔ خادم شهاب‌الدین‌پاشا وتوراخان‌بیگ دستورداد تا ده‌کیسه* به‌آنان داده‌شد. هرچندکه ازدست ینی‌چریها به‌خاطر این جسارت سخت مکدروخشمگین شده بود، درآن لحظه واکنشی از خود نشان نداد؛ ولی چند روز بعد قورتجی یا قازانجی‌دوغان سرکردهٔ ینی‌چریها را عزل کرد و دستور داد تا فرماندهان دسته‌های ینی‌چری را به‌جرم برقرارنکردن انضباط بین افراد به‌بادکتك گرفتند ومصطفی‌بیگ را به‌سمت سرکردهٔ ینی‌چریها برگزید.

سلطان‌محمدپس‌ازبازگشت ازمجارستان باژان‌هونیاد نایب‌السلطنهٔ مجارستان ــزیرا پادشاه‌مجار هنوز خردسال بودــیك پیمان سه‌ساله بست وازآن‌سوی جمعیت خاطریافت. آنگاه آلاجه‌حصاررا به‌دسپوط صرب واگذاشت وبافرستادگان اوتجدید پیمان‌دوستی کردو«مارا»نامادری خودــدختردسپوطــ را نزد پدرش‌فرستاد وعایدات بسیاری‌ازمناطق‌خطوط مرزی‌را به‌اواختصاص‌داد.[۲۶۳] پادشاه عثمانی‌برای‌جلوگیری از بروز هر فتنهٔ احتمالی از سوی امپراتور و به‌منظور پس دادن شاهزاده اورخان، چورلی وحومهٔ‌آن را به‌او داد و گذشته ازآن پیمانهای موجود بین دولت عثمانی‌از

۲۶۲. تاریخ ابوالفتح، ص۳۵.

۲۶۳. دوکاس (چاپ بن)، ص۲۳۱. سلطان‌محمد فاتح رضایت داده بودکه نامادری‌اش «دسپینا مارا» صومعهٔ ایامانی واقع در سلانیك را خریداری‌کند وآن را به‌عنوان ملك خویش مورد استفاده قرار دهد (فرمان مورخ ۸۶۳هق/۱۴۵۹م، آرشیو موزهٔ توپقاپی، شمارهٔ ۶۲۵۴).

* هرکیسه محتوی ۵۰۰ سکهٔ طلا ــ«مترجم»

یك‌طرف وافلاق، میدیللی، ساقیز، رودوس وسایردول‌را ازدیگرسوی تجدید کرد. وی پس ازبازگشت ازقرامان بادولت ونیز تجدید پیمان کرد. این پیمان باعث‌جلب رضایت‌آن دولت شد. یکی ازمواد عهدنامه‌ای که پیش از جنگ قرامان بین دولت عثمانی ودولت بیزانس بسته شد اختصاص سالانه سیصد هزارآقچه برای شاهزاده اورخان[۲۶۴] ازخاندان عثمانی بود که دراستانبول بسرمی‌برد. این مقرری همه ساله‌از

۲۶۴. درمورد هویت این شاهزاده اطلاعات‌گوناگونی درمنابع تاریخی موجود است‌که بایکدیگر همگونی وهماهنگی‌ندارند. دراین تردیدی نیست‌که پس ازجنگ آنکارا قاسم برادرخردسال امیرسلیمان وخواهرش فاطمه به‌عنوان‌گروگان دردربار امپراتور بسرمی‌بردند وبعداً نیز به‌روملی اعزام شدند. از یکی از مطالب دوکاس چنین برمی‌آیدکه بجز برادر کوچك امیرسلیمان،یکی‌دیگر ازپسران یلدرم بایزیدهم نزدامپراتور بسر می‌برده است(ص۹۸). درزمان سلطان‌محمد چلبی از این دو پسر، برادر بزرگتر (شاید قاسم) به‌اتفاق خواهرش به‌دستور امپراتورآزاد شد وشاهزادهٔ دیگر (به‌نوشتهٔ هال‌کوندیل نامش یوسف بود) به‌دین مسیح‌گروید و امپراتور مانوئل را به‌عنوان پدر تعمیدی خود پذیرفت و پس ازمرگ در درگاهی داخل صومعه پرودروموس به‌خاك سپرده شد (دوکاس، ص ۹۹). پس از مرگ امیرسلیمان پسرش اورخان‌چلبی بعدها برای‌کسب مقام سلطنت درروملی به‌فعالیت‌پرداخت؛ ولی به‌دست‌محمد چلبی‌گرفتار آمد و به‌چشمانش میل‌کشیدند و«گیوه‌آق‌حصاری» به‌عنوان اقامتگاهش اختصاص داده شد تا از درآمدآن‌گذران‌کند. وی نیز‌گیوه را وقف مسجدی ساخت‌که به‌دستورش احداث شده بود. اورخان چلبی درسال ۸۳۲ه‍ق/ ۱۴۲۹م در بورسه درگذشت. هال‌کوندیل می‌نویسدکه اورخان نوهٔ امیرسلیمان است (چاپ پاریس، ص۱۷۴ وچاپ‌بن، ص۳۹۸). هامر وفرانچس نیز به‌نقل ازاوهمین عقیده را دارند (تاریخ هامر، ج۲/ص۱ ۳۰). کریتوولوس عقیده داردکه اورخان عموی سلطان‌محمد فاتح‌است(ص۸۳). پس‌با این حساب، اورخان مورد بحث باید پسر محمدچلبی باشد. ما در تواریخ عثمانی به‌چنین موضوعی‌که محمدچلبی پسری به‌نام اورخان داشته‌باشد برنمی‌خوریم. دراین‌منابع، به‌هنگام مرگ محمدچلبی ازچهار پسرش‌که زنده بودند به‌اسامی مراد، مصطفی، محمود ویوسف نام برده شده است. شاید هم پسردیگری داشته‌که دربیزانس بوده‌است وازاین‌روی از وی نام نبرده‌اند وشایدهم ازوجود چنین شاهزاده‌ای درقلمرو بیزانس بی‌خبربوده‌اند. فریدریش‌گایس درکتابی تحت عنوان مسألهٔ پیرترین پرنس خاندان عثمانی عقیده داردکه این اورخان پسر سلطان‌مراد دوم بوده است. ولی چون اورخان پسر مراد دوم در زمان حیات پدر درگذشت ودر ادرنه دردارالحدیث به‌خاك سپرده شد، بنابراین نظریهٔ نویسندهٔ مزبور مقرون به‌حقیقت نیست. در بین این نظرات‌گوناگون، اورخان مورد بحث باید یکی از ازاین دو شاهزاده باشد، یا پسر محمد چلبی بوده است ــ اگرچنین پسری داشته باشد ــ، ویا نوهٔ سلیمان چلبی. چون‌کریتوولوس می‌نویسدکه وی عموی سلطان‌محمد فاتح بوده بنابراین درست‌ترین احتمالات این است‌که اورخان پسر محمدچلبی بوده است. پیش از جنگ در اوایل حکمرانی مراد دوم، امپراتور یوانیس این شاهزاده را به‌روملی فرستاد واو نیز درشمال‌کوههای بالکان فعالیت‌آغازکرد وچون ازسوی مراد قوایی برای مقابله‌اش اعزام شد، به‌سواحل دریای سیاه‌گریخت وازراه‌میدیه به‌استانبول‌رفت(پاییزسال۱۴۴۴م).

منطقهٔ قراسو (استرومه) واقع درجوار سلانیك تأمین و به‌خزانهٔ امپراتوری بیزانس واریز می‌شد. سلطان‌محمد پرداخت این مقرری را تعهد کرده بود.

تحریك سلطان محمد از سوی امپراتور

سلطان‌محمد هنگام جنگ‌باقرامانیان براثرپیمان‌شکنیهای متعددابراهیم‌بیگ، درمقام مجازات به‌پیشنهاد صلح اووقعی ننهاد وتصمیم قطعی برای تعقیب او گرفت. دراثنای این جنگ، امپراتور کنستانتین وسنای روم، بااستفاده ازفرصت وموقعیت، نمایندگانی به‌دربار عثمانی فرستادند و طی‌آن خواستار افزایش مقرری شاهزاده اورخان شدند و نیز تهدید کردند در غیر این صورت نامبرده را به‌روملی خواهند فرستاد.[۲۶۵] خلیل‌پاشا پس‌از آگاهی‌ازپیغام، خطاب به‌نمایندگان دولتی که هنوزمرکب امضای‌پیمان‌نامه‌خشك‌نشده‌آن‌را نقض‌می‌کرد، پاسخی توهین‌آمیز داد وضمن‌تهدید آنان افزود: «اکنون که می‌بینید درگیرجنگ‌آناطولی‌هستیم ودرفریقیه‌مشغولیم‌طبق عادت معهود از فرصت استفاده‌کرده، با سخنان بیهودهٔ خود قصد ترسانیدن ما را دارید. ما بچه نیستیم! آنچه ازدستتان برمی‌آید دریغ نکنید. اگرقصد داریداورخان را به‌حکمرانی‌تراکیا برگمارید لحظه‌ای درنگ نکنید؛ اگر قصدآوردن مجارها را نیزدارید، دعوتشان کنید؛ اما این را خوب بدانید که نه‌تنها هیچ نتیجه‌ای نخواهید گرفت بلکه برعکس آنچه را هم‌که دارید از دست خواهید داد. معهذا آنچه‌گفتید به‌عرض پادشاه می‌رسانم؛ تااقتضای رأیش برچه باشد.»[۲۶۶]

۲۶۵. «رومیان ابله بی‌تفکر واندیشه باخیال خام ایلچی نزد سلطان محمد فرستادند. طبق عادت مرسوم می‌باید نخست‌ایلچیها پیشنهادخویش را به‌اطلاع وزیر اعظم می‌رساندند. آنها گفتند که امپراتور کنستانتین به‌سالانه سیصد هزارآقچه راضی نیست. شاهزاده اورخان‌که چون سلطان شما ازآل عثمان است جوانی بالغ و رسیده شده است. روزانه مقامات بسیاری به‌خدمت اومی‌رسند، امیرخطابش می‌کنند وسلطانش می‌خوانند وقصد دارند اورا به‌سلطنت برگزینند، و اورخان‌که مایل است به‌آنان هدیه بدهد وبخششها بکند ازآنجایی‌که خود پول‌ندارد ومنبعی‌هم برای‌دریافت‌آن نمی‌شناسد به‌امپراتورمراجعه می‌کند وچون امپراتور ثروتمند نیست، نمی‌تواند خواستهٔ اورا برآورده سازد. خلاصهٔ کلام اینکه یکی ازاین دو شق را باید انجام دهید، یامقرری را به‌دوبرابر افزایش دهید، یااینکه ما اورخان راآزاد می‌کنیم. پرورش‌پسرعثمان (عثمان‌اوغلی) ما را وظیفه نیست.» (دوکاس، چاپ بن، ص۲۳۴ و۲۳۵، ترجمهٔ میرمیراغلی).

۲۶۶. دوکاس (چاپ بن)، ص۲۳۶ (ترجمهٔ میرمیراوغلی).

سلطان‌محمدوقتی‌ازملاقات ومذاکرات نمایندگان امپراتوروسنا باوزیراعظم آگاه شد سخت به‌خشم‌آمد؛ اما برای آنکه مبادا امپراتور فتنه‌ای برپاکندآنان را با چهره‌ای‌گشاده وخندان پذیرفت و با زبانی خوش و سخنانی امیدوارکننده بازشان گردانیدووعده‌دادکه درآیندهٔنزدیك‌به‌ادرنه‌برمی‌گرددوضمن‌ملاقات،خواسته‌هایشان را بجا می‌آورد. سلطان مراد پس ازاین ماجرا ازدنبال‌کردن امیرقرامان منصرف‌شد و پس بستن پیمان صلح با او به‌ادرنه بازگشت . به‌محض رسیدن به‌ادرنه مأمورانی به‌قراسو (منطقه‌ای‌که عایدات‌آن برای مقرری اورخان اختصاص داده شده بود) فرستاد تا از پرداخت عایدات‌آنجا به‌بیزانس خودداری شود و ضمناً دستور داد تا مأموران وصول بیزانس را ازآن منطقه برانند.[۲۶۷]

تیرگی روابط با امپراتور

اقدام برای احداث قلعهٔ «بغازکسن» و اضطراب امپراتور

عثمانیها پس ازآنکه سرزمینهای بالکان را در روملی تا طونه اشغال‌کردند، تصرف استانبول را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌دیدند ؛ زیرا استانبول عرصه را تنگ‌کرده بود و بین اروپا وآسیا مانع و رادعی به‌شمار می‌رفت . هنگام جلوس سلطان‌محمد فاتح به‌سلطنت بجزبعضی ازنواحی اطراف چورلی‌که به‌بیزانس داده شده‌بود سیلیوری[۲۶۸]،بیگادوس، پرینتوس، ارگلی‌مرمره وپاره‌ای از اراضی موجود در سواحل دریای سیاه یا نزدیك به‌این سواحل چون ویزه ، میسیوری ، اخیولی ، سوزه‌بولی، میدیه وتعدادی دژمستحکم دراختیار امپراتوری‌بیزانس باقی‌مانده بود.

۲۶۷. دوکاس (چاپ‌بن)، ص ۲۳۷.

۲۶۸. سیلیوری برای‌بار نخست به‌موجب‌مصالحه ازسوی یلدرم‌بایزید به‌یوانیس برادرزادهٔ مانوئل که با امپراتور مانوئل‌مخالف بود داده شد. یوانیس به‌عمویش مخفیانه پیغام‌دادکه ازتسلیم استانبول به‌بایزیدخودداری‌کند وخود نیز بعداً ازترس بایزید به‌استانبول‌گریخت. پس از جنگ‌آنکارا سیلیوری مجدداً ازسوی امیرسلیمان به‌امپراتوری بیزانس‌واگذارشد.

تاآن تاریخ عثمانیها بارها اقدام به‌تصرف استانبول کرده بودند، ولی در راه تحقق این هدف موانعی وجود داشت ویا موانعی به‌وجود می‌آمد ؛ اما تازمانی که استانبول در دست امپراتور بود تسلط کامل عثمانیها بر روملی غیرممکن می‌نمود. به‌طوری که هنگام عزیمت به‌جنگ وارنه چون اراضی حوالی چناق‌قلعه و حتی سارای‌بورنی و نقاط منتهی به‌بغازتوسط دشمن‌سد شده بود واستانبول نیز در دست امپراتوربود که خود دشمن‌را علیه‌عثمانیها تشویق می‌کرد، لذا باپرداخت چهل‌هزار سکهٔ طلا به‌ونیز ازسوی دولت عثمانی وهمچنین با مستقرکردن توپخانه درسواحل روملی و نیز دورشدن کشتیهای دشمن ازبغاز براثر هوای مه‌آلود، نیروهای عثمانی ضمن‌برخورد باخطرات بسیار ومشکلات فراوان توانستند ازآناطولی حصاری که ینی‌جه قلعه نامیده می‌شد (ابن کمال، ج۷/ص ۲۹) به‌ساحل روبرویی در روملی بگذرند.[۲۶۹] به‌طور کلی براثرسیاست موذیانه وآب زیرکاه امپراتوری بیزانس علیه حاکمیت عثمانی در دوقاره، این‌دولت باخطرات عظیم وحوادث بسیارمواجه شد.

سلطان محمد دوم (فاتح) پس از بازگشت از جنگ قرامان به‌محض آگاهی ازاستقرار کشتیهای‌اروپایی درتنگهٔ‌استانبول به‌آنجارفت وهنگام‌عبوربه‌ساحل‌روملی، ازنقطه‌ای که‌پدرش ازآنجاگذشته‌بود، دستورداد تاقلعه‌ای روبروی‌آناطولی‌حصاری ساخته شود.[۲۷۰]

تجربیات‌حاصل‌ازخطراتی که‌دولت عثمانی باآنهاروبروشده‌بود ونیزنداشتن یك‌نیروی دریایی‌نیرومند، فتح‌استانبول‌را برای‌ازمیان‌برداشتن‌موانع، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. ازاین‌روی برای‌سدکردن‌راه‌هرنوع کمك احتمالی‌به‌دشمن‌ازطرف دریای سیاه‌وبه‌منظورامکان‌پذیرساختن گذشتن به‌ساحل‌مقابل، به‌امر پادشاه‌احداث«بغازکسن

۲۶۹. دوکاس (چاپ‌بن)، ص ۲۲۱.

۲۷۰. تاریخ‌ابن‌کمال، ج۷/ص۲۹ و۳۰. عاشق‌پاشازاده دراین‌باره چنین‌می‌نویسد: «چون‌سلطان محمد از جنگ قرامان عودت‌کردند، گفتند که کشتیهای‌کفار در تنگه‌های‌گلیبولی‌مستقر شده‌اند. خنکار (لقب سلاطین عثمانی.ـمترجم) به‌سوی قوجاایلی به‌حرکت درآمد و خود را به‌آقچه‌حصار (آناطولی‌حصاری) واقع درعلیای استانبول رسانید. از نقطه‌ای که پدرش گذشته بود به‌روملی‌گذشت‌وخودرا به‌مقابل‌آقچه‌حصاررسانید. به‌خلیل‌پاشافرمود، لالاپاشا! (به‌صدراعظم دربار عثمانی‌گفته می‌شد.ـمترجم) احداث قلعه‌ای دراین‌نقطه ضروری است. الحاصل، دژی درآن‌جایگاه ساخته‌شد...» (ص ۱۴۱).

حصاری» یا «روملی حصاری» آغاز شد. به‌این ترتیب که پادشاه به‌محض بازگشت از جنگ قرامان، ضمن ارسال فرمانها به‌آناطولی و روملی، دستور داد تا به‌منظور احداث قلعه‌در بغاز، هزار بنا وبه‌همان نسبت نیز عمله و گچ‌کار و مصالح مورد نیاز ساختن‌قلعه تابهار تأمین شود.[۲۷۱]

محلی که سلطان محمد قصد احداث قلعه را داشت باریکترین نقطهٔ تنگه بود که‌رومیها‌به‌آن «هرمانئوم پروموتناریوم» می گفتند و گفته می‌شد که‌درروزگاران‌قدیم ازاین‌نقطه سرباز به‌ساحل پیاده شده‌بود.[۲۷۲] درصورت لزوم، عبور نیرو از این‌نقطهٔ باریك تنگه بسهولت امکان‌پذیر بود و نیز بسادگی از عبور کشتیهای دشمن ممانعت به‌عمل می‌آمد و درنتیجه از ارسال‌آذوقه به‌استانبول هم می‌شد جلو گیری کرد. تا بهاران فرا رسید به‌هرسوی فرمانها فرستاده شد تا امکانات مورد نیاز احداث قلعه‌که پیش‌ازآن اعلام شده‌بود به‌محل اعزام و ارسال شود.

امپراتور به‌ادرنه نماینده می‌فرستد

امپراتور کنستانتین که از این فعل و انفعالات دستخوش اضطراب شده بود سفرایی به‌ادرنه فرستاد. این‌فرستادگان دستور داشتند که از مقرری شاهزاده اورخان سخن به‌میان نیاورند و در راه توافق با سلطان عثمانی از هیچ فداکاری و کوششی دریغ‌نورزند. امپراتورتوسط فرستادگان‌خودپیغام‌داده‌بودکه: «اززمان‌سلطان‌مراداول تاکنون هیچ پادشاه عثمانی در حومهٔ استانبول اقدام به‌تأسیس قلعه و حتی کلبه‌ای نکرده‌است؛ فقط‌محمدچلبی‌باکسب موافقت‌امپراتورمانوئل‌قلعه‌ای درساحل آناطولی برای اسکان ترکها ساخت.[۲۷۳] احداث این قلعه از رفت وآمد اروپاییان جلوگیری خواهدکرد؛ عوایدگمرکی به‌صفرخواهد رسید واستانبول‌بی‌آذوقه ومردمش گرسنه خواهند ماند. برای انصراف از این فکر هرچه بخواهید، خواهم داد.»[۲۷۴] سلطان

۲۷۱. دوکاس (چاپ‌بن)، ص۲۳۸.

۲۷۲. به‌این‌محل «لموکوپیون» و«پیروسکیون» نیزمی‌گفتند. روایت کرده‌اند که «دارا» درجنگ بااسکیتها پلی‌براین‌نقطه زد ودرساحل‌نیرو پیاده‌کرد.

۲۷۳. گوزلجه‌حصار یعنی آناطولی‌حصاری (ینی‌جه‌قلعه) به‌دستوریلدرم‌بایزید ساخته‌شد. بنابراین نظر دوکاس (ص ۲۳۹) مبنی‌براینکه این‌قلعه به‌دستور محمدچلبی ساخته شده خطاست.

۲۷۴. دوکاس (چاپ‌بن)، ص ۲۳۹.

پس از شنیدن سخنان فرستادگان امپراتور چنین پاسخ داد: «من از شهر چیزی نمی‌خواهم. شهر جز خندق چیزی ندارد و شما نیز حق ندارید مانع از ساختن قلعه بشوید. قلعه‌های تنگهٔ آناطولی، مردمی که در آنها ساکنند و اراضی غیرمسکون از آن ماست. هنگامی که سلطان مجار به‌جانب ما لشکر کشید و از راه خشکی درحال پیشروی بود کشتیهای اروپاییان به‌تنگهٔ چناق‌قلعه آمدند و تنگهٔ گلیبولی‌را بستند و مانع از عبور پدرم به‌تراکیا شدند. ناگزیر پدرم به‌مقدس آغز (نام‌محلی بین سارای‌بورنی‌واسکودار) رفت و از محلی نزدیك به‌قلعه‌ای که پدرش ساخته‌بود از تنگه گذشت. شما خود نیك می‌دانید که پدرم هنگام عبور از تنگه با چه مشکلاتی درگیر شد: کشتیهای امپراتور برای جلوگیری از گذشتن پدرم از تنگه مدام درحال گشت بودند. من در آن ایام کودکی بیش نبودم. در ادرنه نشسته و هر آن در انتظار سررسیدن مجارها بودم. مجارها مناطق اطراف وارنه‌را غارت کردند و امپراتورتان هرروز از این‌بابت خوشحال‌تر وراضی‌تر از روز دیگر بود و مسلمانان دراضطراب بسر می‌بردند. پدرم پس از آنکه ضمن عبور از تنگه باخطرات بیشماری مواجه شد به‌این‌فکر افتاد که روبروی قلعهٔ آناطولی قلعهٔ دیگری بسازد، ولی‌نتوانست. من می‌خواهم باعنایت خداوندی‌این کار را بکنم. چرا می‌خواهید مانع از آن‌شوید؟ مگر من‌قادر به‌انجام‌کاری درداخل کشورم‌نیستم؟ بروید به‌امپراتورتان بگویید که این‌پادشاه چون دیگر سلاطین‌نیست؛ کاری را که آنها نتوانستند انجام‌دهند او به‌آسانی خواهد کرد. از این‌پس اگر کسی به‌قصد مذاکره در این‌باره به‌دربار بیاید پوستش کنده خواهد شد.» [۲۷۵]

۲۷۵. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۴۵ و کریتوولوس‌می‌نویسند امپراتور که حدس می‌زد احداث این قلعه درواقع به‌منزلهٔ مقدمهٔ تصرف استانبول است برای جلوگیری از آن‌نمایندگانی پیش سلطان‌محمد فرستاد و پیغام‌داد که، احداث بنایی در بغازموجب خوشحالی دو دولت خواهد شد، ولی از آنجایی که یکی از مواد عهدنامه دراعزام سرباز وارسال اشیاء توسط ترکها به‌ساحل‌مقابل محدودیتهایی قائل‌شده است، لذا نقض‌عهدنامه به‌خاطر این‌گونه‌مسائل‌جزئی و بی‌اهمیت روا نیست.

سلطان‌محمد پس از شنیدن پیغام‌امپراتورتوسط سفرای بیزانس پاسخ می‌دهد که به‌هیچ‌وجه قصد ندارد علیه بیزانس‌دست به‌عملی بزند و احداث این‌قلعه زیانی‌متوجه کسی نخواهدساخت، بلکه منحصراً برای دفاع ازخویشتن است و باتوجه به‌اینکه دولت‌عثمانی در دوقارهٔ آسیا و اروپا صاحب سرزمینهایی است و نیز دشمنانی‌دارد، احداث‌قلعه برای زیرنظر گرفتن دوقاره مورد نیاز است. سلطان‌محمد آنگاه به‌شرح‌حملهٔ مجارهادرزمان‌پدرش پرداخت، «زمین ←

احداث بغازکسن (روملی‌حصاری)

درآغاز فصل اواخر ماه مارت در خاك روملی روبروی آناطولی حصاری لوازم‌ساختمانی، بنا، عمله و گچ کارفرستاده شد. تیروتخته‌والوار از ازمیت، ارگلیس ازدریای‌سیاه وسنگ از آناطولی فراهم‌شد. جمعیت‌انبوهی‌نیزبرای‌بیگاری آمده‌بود. همزمان بااین اقدامات، سلطان‌محمد ازراه خشکی به‌حوالی تنگه‌آمد وبا افرادی‌که آشنا به‌محل‌بودندآن نواحی راگشت. درموردجریانات‌دریایی اطلاعاتی‌کسب‌کرد ودستور داد تافاصلهٔ بین دوساحل را اندازه‌گیری کنند. خود، محل‌ساختمان قلعه را مشخص وحدودش‌را تعیین‌کرد. قلعه به‌موجب پلان، یك بنای سه‌گوش بودکه یك گوشهٔ‌آن درساحل دریا و دوگوشهٔ دیگردرخشکی‌قرارداشت ومحصور به‌کوهستان می‌شد.[۲۷۶]

قرار شدکه در ساختمان قلعه از ستونهای مرمرین کلیسای ارخی میکائیل‌که درجوارمحل‌ساختمان قلعه قرارداشت ونیمه‌مخروبه‌بود استفاده شود. کم‌عرض‌ترین بخش‌بغاز (تنگهٔ بسفر) درفاصلهٔ بندراستانبول تابیگ‌قوزوینی‌کوی بودِ که‌طبق‌نقشه می‌بایدبین‌قلعهٔ‌آناطولی‌حصاری وقلعهٔ‌جدیدالاحداث قرار می‌گرفت. پادشاه‌مسئولیت احداث قلعه‌را بین سه‌وزیرتقسیم‌کرد: مسئولیت‌کاربنایی یك برج بسیارمستحکم در ضلع شرقی یعنی درگوشهٔ ساحلی را به‌خلیل‌پاشا محول‌کرد و مسئولیت احداث برجی بزرگ در بخش کوهستانی به‌زغنوس‌پاشا وکار ساختن برج سوم، یعنی برج شمالی، به‌ساروجه‌پاشا واگذار شد.[۲۷۷] وزیر شهاب‌الدین‌پاشا نیزوظیفهٔ نظارت‌کلی برکارساختمانی را به‌عهده داشت.[۲۷۸]

← قلعه‌ای‌که‌قصدساختن‌آن‌را دارم وشکایت‌شمارا موجب‌شده ملك‌ماست وازقدیم‌الایام‌گذرگاه بوده است. اگرمشتاق دوام صلح‌ودوستی دوطرف هستید دراین‌کار مداخله نکنید. اگرشما پای ازدایرهٔ حق‌خود بیرون نگذارید، من نه‌پیمان‌صلح‌را نقض خواهم‌کرد و نه‌قصدآن‌را دارم.» (تاریخ سلطان محمدخان ثانی، ص۱۹ و ۲۰). به‌نوشتهٔ تاج‌التواریخ (ص۴۱۷) هنگامی‌که سلطان‌محمد برای ساختن‌قلعه باامپراتورتماس‌گرفت، امپراتور پیغام دادکه‌آنجا از توابع کالاتاست وحکم‌ما درآن‌باره نافذنیست. وسلطان پاسخ‌داد: قصدما جلب‌موافقت امپراتور بود، حال‌که‌آنجا به‌اروپاییان تعلق‌دارد، به‌خاطر اروپاییان کارخودرا به‌تعویق نمی‌اندازیم.

۲۷۶. برای‌کسب اطلاع بیشتر در مورد روملی حصاری مراجعه شود به *Chateaux Turcs de Bosphore* اثر پروفسورآلبرت‌گابریل (پاریس، ۱۹۴۳).

۲۷۷. دوکاس (چاپ بن)، ص ۳۴۲ وهامر، ج۲/ص۲۶۵.

۲۷۸. تاریخ‌ابن‌کمال (از انتشارات مؤسسهٔ تاریخ ترك)، ص ۳۰.

کاربنای قلعهٔ بغاز کسن در ۲۱ مارت ۱۴۵۲ باقریب به‌شش‌هزار کارگر آغاز شد[۲۷۹] وطی چهارماه (به‌نوشتهٔ هال کوندیل سه‌ماه) دراواخرماه تموز به‌پایان رسید. نظارت کار ساختن قلعه با معمار مصلح‌الدین بود. سه وزیر فوق‌الذکر، برجها را می‌بایست به‌هزینهٔ خود می‌ساختند.[۲۸۰]

بلندای برجها سی‌پابود. در برجهای بزرگ قلعه توپ‌کار گذاشته شده بود. درهمان سال، قلعهٔ مقابل، یعنی گوزل‌حصارنیزتعمیرشد. بزرگترین توپ دربرج مشرف به‌دریا یعنی برج خلیل‌پاشا (خلیل‌پاشا بورجی) کار گذاشته‌شد. در دوبرج بزرگ دیگر

۲۷۹. گفته می‌شودکه درساختن قلعه هزاربنا و بیش ازشش‌هزار کارگر شرکت داشتند. هامر (ترجمهٔ اتابك، ج۲/ص۲۶۵) می‌نویسدکه هزاران بناودوهزاردهقان دراحداث دیوارهای داخلی وخارجی قلعه شرکت داشتند و می‌افزایدکه تعدادکل کارگران بالغ برشش‌هزار نفربوده است.

۲۸۰. از این‌سه برج تنها خرابه‌ای ازبرج زغنوس‌پاشا به‌جای‌مانده است وکتیبه‌ای نیزدرقسمت داخلی برج دیده می‌شود:

۱. «امر ببناء هذه‌القلعة‌والقلة المنیعة الرفیعة السلطان الاعظم والخاقان المعظم محمد ابن‌مرادخان»

۲. «خلدت مملکته‌لعبده المکرم و وزیره المعظم‌زغنوس‌پاشا بن‌عبدالله و فرغ منها لتمام شهر(ربیع‌الآلاخر) من‌شهور سنةست وخمسین وثمانمأیه»

بجزاین، کتیبهٔ دیگری نیزبه‌همین مضمون‌درقسمت مشرف به‌دریا وجود دارد. به‌موجب این‌کتیبه‌کار احداث برج زغنوس‌در ربیع‌الاخرسال۵۸۶هق/حزیران۱۴۵۲م به‌پایان رسیده است. قویومجوبیک‌شرف‌افندی درخواندن متن‌کتیبه دچار اشتباه شده وشهر ربیع‌الاخررا «شهرین» خوانده است، و می‌گویدکه‌کارساختن برج طی دوماه به‌پایان رسید. برای‌کسب اطلاع بیشتردر بارهٔ برج زغنوس‌پاشاو کتیبهٔ نامبرده رجوع‌شود به‌مقالهٔ مرحوم‌خلیل‌ادهم‌بیك که درشمارهٔ سال دوم (ص۴۸۶) نشریهٔ انجمن تاریخ عثمانی چاپ شده است. عالی دربارهٔ ساختمان قلعه می‌نویسدکه هنگام احداث‌آن وکندن زمین خندقی پیداشد ودرآن به‌حمام بزرگی‌که زیرخاك مدفون بود برخوردندکه ازسنگهای‌آن برای ساختن قلعه استفاده شد (ج۵/ص۲۵۱). به‌نظرمی‌رسدآنچه عالی‌تصور می‌کردحمام است‌بایدهمان کلیسای‌میخائیل (سن‌میشل) باشد. دوکاس (ص۳۴۲) وشولومبرژ (ترجمهٔ ن. ناهید، ص۳۰) می‌نویسندکه ازستونهای‌کلیسا درکارساختمان قلعه استفاده شد. به‌نوشتهٔ هال‌کوندیل ضخامت دیوارهای قلعه دوپا وارتفاع برجها سی پا بوده است (هرپا معادل ۳۴سانتیمتر) و اضافه می‌کند «برجهارا باسرب‌پوشانیده بودند (چاپ‌پاریس، ص ۲۶۵). کریتوولوس ضخامت دیوارهای قلعه‌رادوازده ذراع (هرذراع۷۵سانتیمتر) نوشته‌است ومی‌افزایدکه ارتفاع آن‌چهاربرابر ضخامتش بوده است (تاریخ سلطان محمدخان ثانی، ص ۲۳) فرانچس نوشته‌است‌که عرض‌دیوار روملی‌حصار ازبیرون بیست‌وپنج‌پا واز داخل سی‌ودوپا بوده‌است. وی‌پس‌از ذکر این‌مطلب می‌افزایدکه برجها را باسرب پوشانیده‌اند.

نیز توپ کار گذاشتند.[۲۸۱] در اثنای کار برای جلو گیری از حملهٔ احتمالی سی کشتی جنگی و تعداد زیادی کشتیهای حمل و نقل از گلیبولی به‌بغاز آورده شد. در قلعهٔ جدیدالاحداث توپخانه و توپچی مستقر شد. به‌این ترتیب دو قلعهٔ مقابل هم و بغاز تحت کنترل قرار گرفت. شخص پادشاه نیز در ایامی که کار ساختمان در جریان بود حضور داشت. فیروز آقا به‌فرماندهی قلعه تعیین شد و چهارصد ینی‌چری محافظ و سلاح و مهمات در اختیار او قرار گرفت.[۲۸۲]

چون کار ساختمان قلعه به‌پایان رسید، سلطان محمد پیش از ترک آن منطقه چند روزی را صرف بررسی قلعه‌ها و خندقهای اطراف استانبول کرد و پس از آنکه نیروی مراقب و مجهزی در آنجا مستقر کرد اول ماه ایلول به‌ادرنه باز گشت.[۲۸۳]

آمادگی برای فتح استانبول

سلطان محمد پس از باز گشت به‌ادرنه دستور ساختن توپهای بزرگ آزمایشی را که در محاصرهٔ قلعه مورد استفاده قرار می‌گرفت صادر کرد. مهندس شیخ مصلح‌الدین و ساریجه سگبان و اوربان مجاری[۲۸۴] که در هنگام کار احداث قلعه از استانبول گریخته بود

۲۸۱.

۲۸۲. پادشاه به‌فیروز آقا فرمانده قلعه دستور داده بود که هر کشتی به‌هر دولتی که متعلق باشد باید هنگام عبور از بغاز بادبانهای خود را ببندد و حق گمرکی بپردازد و در صورت تخلف از این فرمان مبادرت به‌غرق کشتی بکند. در اجرای این دستور یك کشتی ونیزی تحت فرمان ریکو به‌سبب عدم رعایت این قانون غرق شد (دوکاس، چاپ بن، ص ۲۴۶ و ۲۴۸).

۲۸۳. فرانچس (چاپ بن). سلطان محمد در بیست و هشتم اگوست سال ۱۴۵۲م با یك نیروی پنجاه هزار نفری نزدیك حصار استانبول رفت و پس از بررسی موقعیت و اوضاع به‌ادرنه باز گشت. ناوگان نیز راهی گلیبولی شد (شواومبرژ، ص ۳۴).

۲۸۴. اوربان به‌روایتی اهل مجار، به‌عقیده‌ای اهل دانمارك و به‌گفته‌ای از اهالی اولاخ بود، ولی اکثر صاحبنظران بر آنند که وی مجارستانی بود. به‌نوشتهٔ دوکاس (چاپ بن، ص ۲۴۷) اوربان از استادکاران ماهری بود که به‌استانبول رفت و چون مراتب مهارت او را به‌اطلاع امپراتور رسانیدند برای وی مقرری تعیین کرد. حقوقی که برای او تعیین شده بود در مقایسه با استادی و مهارتش بسیار اندك بود. روزی از شهر گریخت و به‌سلطان محمد پناهنده شد و تخصص و مهارت خود را به‌عرض سلطان رسانید. سلطان برای او مقرری بیش از خواسته و انتظارش اختصاص داد. اوربان اطلاعاتی نیز در زمینهٔ حصار استانبول در اختیار پادشاه گذاشت. پادشاه از او پرسید: آیا می‌توان توپی ساخت که گلوله‌هایش از سنگ باشد و بتوان حصارها را با آن تخریب کرد؟ او پاسخ داد، قادر به‌ساختن توپهای آزمایشی جهت تخریب حصار هستم، ولی ←

براین کار نظارت داشتند.[۲۸۵] ازسوی دیگر برای جلوگیری از آشفتن آرامش بالکانها واحتراز ازیك حملهٔخارجی تدابیر لازم اتخاذ شد. با ونیزیهای دریانورد پیمان سال ۱۴۵۱م تجدیدشد. ازسوی جنوا خصم ونیز که بادولت عثمانی روابط دوستانه داشت بیم خطری نمی‌رفت.

سلطان محمد پس از این مقدمات، سراسر زمستان را بااندیشهٔ فتح استانبول سپری کرد. وزیراعظم خلیل پاشا که مخاطرات سه جنگ صلیبی و نیزخطر ازدست دادن روملی را پشت سر گذاشته بود، باطرح این مسأله که درصورت فتح استانبول با بروز یك جنگ صلیبی باخطر عظیمی مواجه خواهند شد، موافق درگیرشدن در یك چنین ماجرای خطیری نبود. از سوی دیگر امپراتور هم با اعزام نمایندگانی به‌خارج درخواست کمك کرده بود. سلطان مراد به‌منظور مشورت در مورد فتح استانبول واتخاذ تصمیم قطعی ونهایی دراین‌باره جلسهٔ فوق‌العاده‌ای تشکیل داد وطی این نشست علی‌رغم مخالفتهای وزیر اعظم با موافقت اکثریت حاضران تصمیم لازم گرفته شد وسلطان محمد وارد عمل گردید.

دوکاس نقل می‌کند که شبی پادشاه ناگهان وبی‌مقدمه خلیل پاشارا به‌قصر خود احضار کرد. آن‌شب وزیراعظم از این احضار سخت هراسناك شد، زیرا وی دوبار سلطان محمدرا عزل کرده بود وهمواره از تکدرخاطر سلطان ازاین بابت درهراس بود. چون وزیراعظم به‌حضورشاه رسید سلطان محمد به‌او گفت که بااندیشهٔ فتح استانبول شبها خواب به‌چشمانش راه ندارد، وازوزیراعظم خواست که دراین رهگذر از هر کمکی که ازدستش ساخته است دریغ نورزد. وزیراعظم پاسخ می‌دهد. «آن خدای بزرگی که ترا مالك بخش اعظمی ازسرزمین امپراتور کرده است در فتح استانبول

← درساختن گلولهٔ توپ مهارتی ندارم. سلطان خطاب به‌اوربان گفت: تو توپش را بساز؛ گلوله‌اش بامن. ودرواقع نیز اوربان با توپهای سبك و قابل تحرکی که در ادرنه ریخت استادی و مهارت خودرا نشان‌داد. نزدیك دیوارهای قلعه‌هم توپهای سنگینی ریخته شد (فتح جلیله، ص۱۴، ۱۰۳ و ۱۰۹).

۲۸۵. پادشاه خواست تاتوپهایی که به‌دستور اوونظارت اوربان ساخته شده بودآزمایش شود. توپ را درحیاط قصرمستقرساختند وآن را با گلوله و باروت مسلح کردند. تصمیم برآن شد که فردای آن روز توپ آزمایش شود. مردم را نیز ازاین امر با خبر ساختند. توپ با غرش مهیبی شلیك شد وگلولهٔ سنگی پس ازطی یك میل درکپه خاکی فرورفت (دوکاس، چاپ بن، ص۲۴۸ و ۲۴۹).

کمکت خواهد کرد. ما همگی جان و مال خویش‌را در راه تحقق این امر بزرگ فدا خواهیم کرد. خیالت از این بابت آسوده باشد.»[۲۸۶]

پادشاه درقصر نقشهٔ استانبول‌را در دست می‌گرفت؛ موقعیت مواضع اطراف شهر را مشخص می کرد ؛ به‌کسانی که آشنا به‌فنون نظامی بودند محل استقرار توپها وسایر ملزومات محاصره را نشان می‌داد؛ نقاطی‌را که می‌باید از آنجا نقب زده‌می‌شد علامت می گذاشت ؛ مدخل دیوارهای شهر و نقاطی که می‌باید در آنجا نردبانها را نصب می کردند معین می کرد . او شبانه‌روزش را بااین اندیشه و این‌گونه طراحیها می گذرانید.[۲۸۷]

اوضاع اروپا و بیزانس در آن ایام

پس از دومین شکست ژان‌هونیاد نایب‌السلطنهٔ مجارستان درقوصوه ، برای آغاز یك‌جنگ جدید صلیبی و فرماندهی‌ورهبری این‌جنگ ، دیگرفرمانده ماهری وجود نداشت. صلیبیها بادوضربهٔ شدیدی که درعرض چهارسال‌طی‌جنگ قوصوه و جنگ‌وارنه دیدندچنان دچارتزلزل‌شده‌بودند که دیگرتوان‌آن رانداشتنددرماجرایی وارد شوند که پایان نامشخصی داشت.

همزمان‌بااین‌اوضاع واحوال شایع‌شد که ژان‌هونیاد درقبال‌منافعی‌به‌امپراتور پیشنهادکمك داده‌است. حقیقت این بودکه پس ازآغازکار ساختمان‌قلعهٔ بغازکسن (روملی‌حصاری) امپراتور برای جلب‌کمك به‌چپ وراست واین وآن‌متوسل‌می‌شد وسخت‌تلاش می کرد. ژان‌هونیادهم ازآن‌جمله‌بود.ژان‌هونیادبه‌امپراتور پیشنهادکرد که درصورت واگذاری سیلیوری یا میسیوری به‌او، وی‌راکمك خواهدکرد. هنوز محاصرهٔ استانبول‌آغازنشده‌بودکه امپراتور بااین پیشنهاد موافقت‌کرد، ولی باآغاز

۲۸۶. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.
۲۸۷. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۵۲.

محاصره نتیجه‌ای ازاین توافق به‌دست نیامد.[۲۸۸]

از جمله افرادی که به بیزانس پیشنهاد یاری می‌دادند پادشاه کاتالانها بود که پیشنهاد کرد درصورت تسلیم بندرلیمنی به‌او، ازراه دریااستانبول‌را کمك خواهد کرد. امپراتور به‌مصداق «وقتی که کسی در دریا غرق می‌شود حتی به‌مارهم چنگ می‌زند» این پیشنهادرا نیزپذیرفت.[۲۸۹]

پاپ نیکلای پنجم به‌نمایندگان امپراتور که برای اخذ کمك به‌رم اعزام شده بودند پیغام داد به‌شرطی درخواست او دایر بر اعزام کمك به‌استانبول را خواهد پذیرفت که مسألهٔ اتحاد دو کلیسای ارتودوکس و کاتولیك پی گیری شود؛ در کلیسای بزرگ(ایاصوفیه) نام‌پاپ برده‌شود؛ گریگوریوس کشیش‌اعظم‌ارتودوکس که درسال ۱۴۵۰م عزل شده‌بود مجدداً به‌استانبول باز گردد و سمت پیشین خود را به‌دست آورد و همچنین امپراتور موافقت کند که ازاین پس افراد صاحب صلاحیت به‌منظور ازمیان‌برداشتن خصومت بین دو کلیسا به‌استانبول اعزام شوند.[۲۹۰]

فعالیت علیه اتحاد دو کلیسا

بادرخواست کمك امپراتور ازپاپ، وی کاردینال‌ایزودوررا که‌اصلاً رومی‌بود ومدتها مقام سراسقفی روسیه را به‌عهده داشت نزد امپراتور فرستاد. ایزودور مردی دانشمند و آگاه به‌مسائل دینی‌بود ودراجلاس فلورانس نیزحضور داشت.

ایزودور به‌اتفاق پنجاه تن از همراهانش با یك کشتی جنوایی به‌ساقیز رفت و پس‌ازآنکه درآنجا عدهٔ زیادی از لاتینها به‌وی ملحق شدند، درکاسم سال ۱۴۵۲م

۲۸۸. فرانچس (چاپ بن)،ص۳۳۷. درآخرین روزهای محاصرهٔ استانبول‌فردریك سوم‌امپراتور آلمان وژان‌هونیاد نمایندگانی باپیغامهای تهدیدآمیز به‌نزد سلطان‌مراد فرستادند، ولی پیش ازرسیدن‌آنان به‌خاك عثمانی، استانبول سقوط کرد.

۲۸۹. فرانچس (چاپ بن)، ص ۳۲۷.

۲۹۰. امپراتور یوانیس سیزدهم پیش ازمرگ باکشیش اعظم یوسف واسقفها وسایر افراد متنفذ مملکتی به‌ایتالیا رفت. (هزینهٔ این مسافرت ازطرف پاپ تأمین شده‌بود.) دوطرف‌مذاکره در فراره ملاقات‌کردند، ولی به‌سبب شیوع یك بیماری واگیردارمحل اجلاس به‌فلورانس انتقال یافت ودنبالهٔ مذاکرات درآنجاگرفته شد. طرفین نظرات خود را مطرح‌کردند و پس از مناظره‌ها و مناقشه‌های بسیار به‌توافق رسیدند و مقرر شد هرکس علیه تصمیمات متخذه رفتار کند اورا لعن‌کنند.

به‌استانبول آمد و استقبال خوبی ازاوشد. امپراتور وجمعی از ارکان کلیسا باوحدت دو کلیسا موافق‌بودند؛ ولی درمرحلهٔ عمل مشاهده شد که‌بخش‌اعظمی ازروحانیان، کشیشان، اسقفها و رهبانان دو کلیسا مخالف این وحدت هستند. مردم نیز طرفدار مخالفان وحدت دو کلیسا بودند. گراندوك نوتاراس‌وجنادیوس(که سلطان‌محمدفاتح اورا پس از فتح استانبول به‌سمت سراسقف رومیها منصوب کرد) دررأس مخالفان قرارداشتند. جنادیوس در کلیسای‌پانتو کراتور (مسجدجامع زیرك‌فعلی) بست‌نشست وعلیه کسانی که «امید خود را ازخدا بریده وبه‌اروپاییان امید بسته‌اند» متحصن شد ونامه‌ای نیزدایر براین اعتراض بردر کلیسا نصب کرد.[۲۹۱]

کسانی که نوشتهٔ جنادیوس را می‌خواندند علیه کاتولیکها تحریك شده، آنان را ازخود دورمی کردند. همزمان با آن، ایزودور در کلیسای ایاصوفیه مراسمی برپاکرد که ظاهراً به‌آن معنی بود که وحدت دو کلیسا عملی شده است. این مراسم درهجدهم آرالیك سال ۱۴۵۲م برگزارشد. بسیاری ازشرکت‌کنندگان دراین‌مراسم از پذیرفتن نان مقدس، به‌سبب آنکه در مراسم وحدت بر آن دعا خوانده شده بود، خودداری کردند. دربین این معترضان گراندوك نوتاراس نیز دیده می‌شد که پس‌از امپراتور عالی‌ترین مقام دولتی‌را داشت. اومعتقد بود که دیدن دستارترکها دلپذیرتر ازدیدن کلاه لاتینهاست.[۲۹۲] ارتودوکسهای متعصب، حاکمیت‌ترکها را برحاکمیت لاتینها، یعنی‌کاتوکیلها ترجیح می‌دادند. ناگفته نماند،که در این مسأله سابقهٔ رفتار چشم‌پوشانهٔ ترکان عثمانی درموردآزادی مذهب وعقیده مؤثربود.

امپراتور که در میان انواع تحریکات تصمیم به‌دفاع از استانبول گرفته بود برای تأمین آذوقهٔ شهر دراثنای محاصره، متنفذان و معتمدان را به‌اطراف و اکناف فرستاد. ازجزیرهٔ ساقیز به‌وسیلهٔ چهار کشتی بزرگ گندم، شراب، روغن زیتون، انجیرخشك، پول، شاخ بز و حبوبات و آذوقه وغیره به‌استانبول حمل شد. ازموره نیز به‌همراه مهمات وپاره‌ای‌موادغذایی، جوانان داوطلب به‌استانبول آمدند.[۲۹۳]

۲۹۱. چون جنادیوس مخالف وحدت دوکلیسا بود از سوی امپراتور مجبور به‌اقامت درکلیسای پانتوکراتور شد.
۲۹۲. دوکاس (چاپ بن)، ص۲۶۴.
۲۹۳. دوکاس (چاپ بن)، ص۲۵۷.

حرکت به‌سوی استانبول

نخستین بخش نیروهای اعزامی و تصرف بعضی از دژهای خارج شهر

سلطان‌محمد پس از احداث قلعهٔ بغازکسن وپیش‌از محاصره، ارتباط زمینی استانبول رابه‌وسیلهٔ نیروهای نظامی باخارج قطع کرده بود وطبق دستور اکید اواز رفت‌وآمدبه‌شهرجلوگیری می‌شد. البته‌ناگفته نماند که امپراتور پس‌ازانتقال ساکنان خارج‌استانبول‌وحومه به‌داخل‌شهر، دروازه‌ها را بسته‌بود، ولی‌هنوز ارتباط دریایی استانبول باسایر نقاط قطع نشده بود. رومیهاباستفاده ازراه دریایی به‌ترکهای‌ساکن ساحل‌حمله می‌بردند؛ عده‌ای‌را به‌اسارت می‌گرفتند وگروهی‌را به‌قتل می‌رساندند. درشباط سال۱۴۵۳م سلطان‌محمد دستورداد تاتوپ بزرگی که ریخته‌بودند به‌نزدیك استانبول منتقل شود. شصت‌گاومیش توپ را حمل می‌کردند. برای جلوگیری از سرخوردن توپ درهرطرف‌آن یکصد سربازحرکت می‌کردند. برای هموارکردن جاده و نیز بستن پلهای چوبی در مسیر حرکت توپ قبلاً پنجاد استاد کار ودویست کارگراعزام شده بودند. سرانجام توپ درموضعی به‌مسافت پنج میل از استانبول مستقر شد.[۲۹۴]

پیش ازانتقال توپ، قراجه‌پاشا بایك نیروی ده‌هزارنفری به‌حوالی استانبول اعزام‌شد وتوانست قلاع میسیوری، اخیولی، ویزه وغیره را به‌تصرف درآورد. قلعهٔ دیگری نزدیك سیلیوری با توسل به‌زور اشغال شد، ولی مدافعان قلعهٔ سیلیوری سرسختانه‌به‌مقاومت پرداختند. بیگادوس‌تسلیم شد. توپی که نزدیك حصاراستانبول استقراریافته بود تحویل قراجه‌پاشا شد.[۲۹۵]

درآغازماه مارت طی‌ارسال فرمانی به‌استانها وشهرستانها ازمردم درخواست شدکه به‌سبب آغازجنگ استانبول به‌ارتش بپیوندند. عدهٔ زیادی به‌صورت اجیر و

۲۹۴. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۵۸.

۲۹۵. به‌نوشتهٔ ابن‌کمال (ص۹۳) پس‌ازفتح استانبول ودربازگشت ازاین‌جنگ گومبورقاز، بیگادوس و سیلیوری توسط قراجه‌پاشا به‌تصرف درآمد.

نیز داوطلب وارد ارتش شدند.

حمله به‌موره

پادشاه با درنظر گرفتن اینکه به‌هنگام محاصرهٔ استانبول احتمال دارد توماس ودیمیتریوس برادران امپراتور (دسپوطهای موره) به‌یاری‌استانبول‌بشتابند، توراخان وپسرانش‌احمد وعمربیگ را مأمورحمله به‌موره کرد وبه‌این‌ترتیب‌ازآنان‌زهرچشم گرفت.

حرکت سلطان محمد به‌سوی استانبول

پادشاه پس ازکسب‌آمادگیهای لازم در دوازدهم ربیع‌الاول سال ۸۵۷ه‍ق/ بیست‌وسوم مارت ۱۴۵۳م ازادرنه برحرکت درآمد.[۲۹۶] درمحلی‌به‌نام‌کشان یاکاشان توقف‌کرد ودرانتظار قوای آناطولی ماند‌که می‌باید از بغاز چناق‌قلعه عبورمی کرد. پس‌ازرسیدن‌این‌نیروهابه‌همراه‌آنان وسایرقوایی که دراختیارداشت دوباره‌به‌حرکت خود ادامه داد ودرپنجم نیسان ۱۴۵۳م به‌مقابل‌حصار استانبول رسید وفردای‌آنروز یعنی جمعه ششم نیسان/ ۲۶ ربیع‌الاول، شهررا محاصره‌کرد.[۲۹۷] از «ایوان سرای» خلیج تا یالدزلی قاپی، شهر از راه زمین محاصره شد. این محاصره بامحاصره‌های پیشین متفاوت بود ونیروی دریایی عثمانی نیز درآن شرکت داشت.

حصارهای استانبول[۲۹۸]

شهر لیگوس (محلی‌که اکنون توپقاپی‌سرای درآن قراردارد) درقرن نهم‌قبل

۲۹۶. درفتحنامهٔ ارسالی توسط فاتح به‌جهانشاه چنین آمده‌است: «روزجمعه‌که ثانی‌عشرربیع‌الاول که اول ربیع‌سنهٔ سبع‌وخمسین و ثمانمأیه بود از دارالنصر ادرنه... نهضت‌نموده...» (منشآت فریدون‌بیگ، ج۱/ص۲۳۹).

۲۹۷. درنامه‌های‌ارسالی‌سلطان‌محمد باانشای ملاقرآنی به‌ملک اشرف‌اینال مملوک‌مصر وجهانشاه حکمران قراقویونلو آمده است‌که محاصره دربیست‌وششم ربیع‌الاول آغاز شده‌بود‌که مطابق است با ششم نیسان. در حوادث الدهورنیز همین تاریخ قید شده است (منشآت‌فریدون‌بیگ، ج۱/ص۲۳۵ و ۲۳۹ و حوادث الدهور، کتابخانهٔ ایاصوفیه، شمارهٔ ۳۱۸۵، ص۲۷۷).

۲۹۸. برای‌کسب اطلاع‌بیشتر درمورد حصارهای استانبول مراجعه‌کنید به‌اثر دوست محققم‌آقای فریدون‌دیریمتکین تحت‌عنوان فتح‌استانبول‌که درسال۱۹۴۹ چاپ شده‌است(ص۸۰ـ۸۶).

از میلاد ساخته شد. درسال ۶۶۰ قبل ازمیلاد «بیزانس» این‌شهر را تصرف کرد ونام خویش را برآن نهاد وآکروپول جدیدالتأسیس واقع در سارای‌بورنی و نیز شهر را بادیوارهای مستحکم محصور کرد. این‌نخستین‌حصار از شمال «آخرقاپی‌فنری» شروع می‌شد وپس از دربر گرفتن محلی که اکنون ایاصوفیه درآن‌قرار داردازمحل کنونی یره‌باتان تا دمیرقاپی و ازآنجا تابندر سیرکه‌جی‌امتداد داشت. شهر لیگوس درداخل‌این‌حصار که هفت‌برج‌داشت قرار گرفته‌بود. ساحل‌نیزباحصارهایی محصور شده بود.

بعدها سپتیم سور امپراتور روم (۱۹۳ – ۲۱۱م) این قسمت راگسترش داد و دومین‌حصاررا کشید. این‌حصارازپورتاپره‌مه(بالیق‌پازاری) شروع‌می‌شد، ازجنوب محل کنونی مسجد نور عثمانیه می گذشت ، محل مسجد حمزه‌پاشا و شرق محل فعلی مسجدسوکوللی محمدپاشا را دربرمی‌گرفت ، به‌مشرق می‌پیچید ، از جنوب ایاصوفیه می‌گذشت وسرانجام به‌حصاربیزانس متصل‌می‌شد.

یك‌قرن‌ونیم پس از احداث این‌حصار ، کنستانتین کبیر (۳۰۶–۳۳۳م) که رم رانمی‌پسندید درصدد برآمد تا پایتخت را به‌بیزانس منتقل سازد (۴۳۴م) . نخست ایاصوفیه و سایر معابد و بعضی بناها را احداث کرد . چون شهر به‌صورت مرکز حکومت درآمده بود لذا محدودهٔ شهر از حد حصارها فراتر رفت . ازاین‌روی کنستانتین دستور ساختن حصاری را دادکه به‌نام خود او معروف شد . این حصار جدید درمقایسه باحصارها پیشین محدودهٔ‌گسترده‌تری‌را دربرمی گرفت. حصارجدید از ایاقاپی‌سی واقع درخلیج شروع شده، ابتدا به‌سمت‌غرب ادامه یافته، ازجنوب بونوس‌سارنجی (سلطان‌سلیم‌سارنجی*) می گذشت وسپس به‌جنوب متمایل‌می‌شد؛ آنگاه ازبایرام‌پاشا دره‌سی ، آلتی‌مرمر ، چوکوربستان ، داوودپاشا، وازکنارمسجد حکیم اوغلی عبور می کرد و از جوار سماطیه‌قاپی‌سی به‌مرمره سرازیر می‌شد . کنستانتین‌ضمن‌مرمت حصارهای پیشین، آنهارا به‌موازات حصارجدید امتداد داد.

به‌مرور براثر افزایش جمعیت بیزانس در اوایل قرن‌پنجم میلادی‌گروهی از مردم ناگزیر در خارج از حصارهای شهر مسکن گزیدند . همزمان با آن، شهرکی

* «سارنج» به‌معنی مخزن‌آب وآب‌انبار است. ـ «مترجم»

مخصوص امپراتور به‌نام ویلاخارنه ـ منطقهٔ چهاردهم شهر ـ درحومهٔ شهر ساخته شدکه این شهرك نیز محصورگردید. با در نظرگرفتن شرایط فوق، حصار معروف تئودوسیوس‌دوم (۴۰۸-۴۵۰م) (حصارکنونی استانبول) ساخته شد . این‌حصار از «طباخ‌خانه‌قاپی‌سی» واقع درساحل‌مرمره آغاز و به‌حصارهای منطقهٔ چهاردهم متصل می‌شد. درعین‌حال، حصار ازسمت شمال‌غربی منطقهٔ چهاردهم ادامه یافته، تاخلیج امتداد داشت. حصار تئودوسیوس که براثر زلـزله صدمه دیده بود مرمت شد و نیز حصار دیگری به‌فاصلهٔ پانزده الی‌بیست‌متر ازآن‌کشیده شد ودر امتداد این حصار، خندقی به‌عمق‌شش الی‌هفت‌متر حفر گردید. ارتفاع این‌حصارهشت‌مترونیم وضخامتش دومتر وبلندای حصار تئودوسیوس دوازده‌متر وضخامتش تقریباً پنج‌متر بود.

وضعیت‌حصارهای استانبول به‌هنگام محاصره

هنگامی‌که استانبول تـوسط سلطان‌محمد به‌محاصره درآمدآخـرین حصار ساخته شدهٔ شهر درمنطقهٔ خشکی بخوبی مرمت شده وفوق‌العاده مستحکم‌بود، ولی حصارهای سمت مرمره، به‌استثنای حصارهای سمت خلیج، ضعیف بود و ضخامت چندانی نداشت . اما ازآنجایی‌که خلیج از سرکه‌جی تا گالاتا* به‌وسیلهٔ زنجیر بسته شده بود ، لذا ناوگان عثمانی قادر به‌ورود به‌خلیج نبود و درنتیجه این حصارها در امنیت بود . حصارهـای قسمت خشکی دوجداره بـود و درنتیجه از قدرت تدافعی مضاعف برخوردار بود، به‌این‌معنی که‌اگر اولین حصارفتح می‌شد حصاردوم،شهر را حفاظت می‌کرد. حصارخارجی باآنکه‌ارتفاع‌چندانی‌نداشت ولی‌سخت‌مستحکم بود و درعین‌حال‌درهفت‌متری آن‌خندقی‌قرارداشت. دومین‌حصارمستحکم‌تراز‌حصار بیرونی بود و ارتفاع بیشتری داشت ، به‌طوری‌که امپراتور و اعضای مجلس مـردد بودندکه از این جفت حصار کدامیك را به‌عنوان خط دفاع برگزینند . سرانجـام با محاصرهٔ استانبول توسط سلطان مراد برآن شدندکه از هـردو حصار در مقام دفاع بهره‌گیری کنند.[۲۹۹]

* غلطه

۲۹۹. هال‌کوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۶۹.

رسیدن قوای کمکی برای استانبول

امپراتور سرگرم تحکیم حصارها واخذ تدابیردفاعی بود. به‌دستور او همهٔ دروازه‌هایی که درخشکی قرارداشت به‌وسیلهٔ دیوار کورشد وخود به‌انتظارچگونگی اوضاع ماند. در بیست و ششم اوجاق سال ۱۴۵۳م ژوستینیانی جنوایی با دو کشتی جنگی و هفتصد جنگجو برای درهم شکستن محاصرهٔ استانبول آمد و در تعمیرات قلعه واتخاذ تدابیر دفاعی با امپراتور به‌همکاری پرداخت. چون فرمانده لایقی‌بود، امپراتور وی را به‌سرفرماندهی سپاه منصوب کرد و ضمناً او را مأمور حفاظت از حصارهای مجاور قصر«ولاخارنه» ساخت ووعده دادکه درصورت رهایی استانبول از محاصره، جزیرهٔ لیمنوس را به‌وی خواهد داد.[۳۰۰] ولی چون سنگینی محاصره متوجه قسمتهای ضعیف حصار یعنی توپقاپی و ادرنه‌قاپی شد ژوستینیانی باچهارصد جنگجوی زرهپوش تحت فرمانش برای دفاع ازاین قسمت مأمورشد.[۳۰۱]

گذشته از آن، پاپ دراثنای‌محاصره دو کشتی‌جنگی ودویست سربازومهمات وآذوقه‌برای‌استانبول‌فرستاد واعلام‌داشت که درحال‌تدارك سی کشتی دیگراست.[۳۰۲] همچنین جنواییهای ساقیز دو کشتی وهفتصد سرباز، دولت جنوا یك کشتی و سیصد جنگاور واسپانیا و جزایرنیز نیروهایی به‌یاری استانبول فرستادند.[۳۰۳]

جنواییهای ساکن گالاتا که می‌دانستند ازدست رفتن‌استانبول به‌زیان‌آنهاست همگام باامپراتوردردفاع ازشهرتلاش‌می کردند. بعلاوه آنان‌ضمن آگاه ساختن‌دولت جنوا ازماجراتقاضای کمك کرده‌بودند. درپاسخ درخواست کمکشان‌خبرآمدکه یك کشتی با پانصد جنگجو به‌استانبول اعزام شده است. علی‌رغم این اقدامات توسط جنواییهای ساکن‌گالاتا که مردمی بازرگان بودندآنان پس‌از آغازمحاصرهٔ استانبول برای‌آنکه خشم عثمانیهارا موجب‌نشوند پنهانی‌باآن‌دولت ارتباط‌داشته، وعدهٔ‌یاری وهمکاری‌داده بودند. حتی‌هنگامی که هنوزپادشاه درادرنه بود هیئتی نزد اوفرستادند

۳۰۰. دوکاس (چاپ بن)، ص۲۶۶.
۳۰۱. دیریمتکین، فتح‌استانبول، ص ۱۳۹.
۳۰۲. کریتودلوس، ص۶۱.
۳۰۳. واسیلیف، ج۲. درفتحنامهٔ ارسالی محمدفاتح به‌جهانشاه از نیروهای کمکی‌جنوا، کاتالان، ونیز، رودوس، فرانسه‌وغیره سخن‌به‌میان‌آمده است.(منشآت فریدون بیگ، ج۱/ص۲۳۹). ضمناً در فتحنامهٔ ارسالی به‌مملوك مصر از نیروهـای‌کمکی رودوس، کاتالان، ونیز، جنوا وغیره نام برده شده‌است (منشآت فریدون‌بیگ، ج۱/ص۲۲۹).

وپیمان دوستی را تجدید کردند وسلطان‌محمد فاتح ادامهٔ روابط دوستی را موکول به‌خودداری آنان از کمك به‌استانبول کرده بود.[۳۰۴]

چگونگی محاصرهٔ استانبول

به‌منظور درهم کوبیدن حصارها توپهای سنگین عثمانی روبروی ولاخارنه، ادرنه قاپی‌سی و توپقاپی مستقر شد. ترکها بزرگترین توپ را روبروی کالیگاریه (ایری‌قاپی) جای‌داده بودند[۳۰۵]، لکن ضمن‌عملیات وقتی‌دریافتند که به‌سبب‌مستحکم بودن حصارها ازاین قسمت نتیجه‌ای عایدنخواهدشد، توپ مزبوررا به‌سمت‌شمالی توپقاپی منتقل کردند.[۳۰۶] توپها به‌چهارده دسته تقسیم شده بود: سه‌دسته در قسمت ولاخارنه‌سرای، دو گروه در ایری‌قاپی، دوگروه درادرنه‌قاپی، چهارگروه در بخش توپقاپی و سه‌گروه نیز در منطقهٔ سیلیوری قاپی‌سی جای داده شده بود.[۳۰۷] به‌نوشتهٔ باربارو، تعداد توپهای بزرگ چهارعراده‌بوده است.[۳۰۸] نزدیك قلعه‌توپ‌می‌ریختند وتوپهای صدمه دیده را تعمیر می کردند.[۳۰۹]

قرارگاه پادشاه (مرکز سرفرماندهی) در مال‌تپه یعنی پشت میدانگاهی که روبروی توپقاپی قرار داشت مستقر شده بود.[۳۱۰] فرماندهی عملیات جناح چپ

۳۰۴. دوکاس (چاپ بن)، ص۲۶۷.
۳۰۵. نام‌دیگر کالیگاریه، «هاریسوقاپی‌سی» بود.
۳۰۶. فریدون دیریمتکین، فتح‌استانبول، ص ۱۳۷.
۳۰۷. فریدون‌دیریمتکین، فتح‌استانبول وهامر، ج۲/ص۲۸۱.
۳۰۸. «دراین اثنا مدام‌لوازم‌حرب وماشین آلات جنگی‌می‌آمد. توپهای بسیاری‌آوردند. بعضی از این توپها آنچنان عظیم بودکه هریك‌را پنجاه‌جفت‌گاونر ویابیش از دوهزار نفر حمل می‌کردند...» (فتح‌استانبول، ص ۱۳۷، پانویس ۲ به‌نقل ازفرانچس وباربارو).
۳۰۹. درفتح‌استانبول،(ص ۱۳۷، پانویس۲) ونیز درتاریخ‌فتح‌استانبول‌که نویسنده‌اش مشخص‌نیست آمده‌است‌که تعمیر توپ نیزصورت می‌گرفت. هال‌کوندیل نقل‌می‌کندکه یکی از توپهایی که توسط اوربان ساخته شده بود درحین‌شلیك می‌ترکد واوربان به‌قتل‌می‌رسد. ولی‌باتوجه به‌وقفنامهٔ فاتح این‌روایت درست‌نیست؛ زیرا اوربان پس ازمرگ فاتح نیزدرقید حیات‌بود و نزدیك «گورشچی‌لر تکه‌سی» (خانقاه‌کشتی‌گیران) واقع در «اوخ‌میدانی» (میدان تیر) منزل داشت، «المحدودین من‌الاطراف الثلاثة بالطریق و بیوت توپچی‌اوربان...» (موزهٔ اوقاف،شمارهٔ ۱۸۷۲).
۳۱۰. «سلطان‌محمد دستوردادتا پشت تپه‌ای‌که روبروی خاری‌لوقاپوسی‌بودچادرزدند...»(دوکاس، ص۲۶۳). فرانچس می‌نویسدکه‌دردوم‌نیسان چادرشاهی‌را نزدیك دروازهٔ عزیز رومانوس برافراشتند.

حصارهای ناحیهٔ خشکی را که از آیوانسرای تا ادرنه‌قاپی بود دایی قراجه‌پاشا بیگلربیگ روملی به‌عهده داشت. حصارهای بین ادرنه‌قاپی و توپقاپی عملیات قلب سپاه را که پادشاه در آن قرار داشت تشکیل می‌داد ومسئولیت مشترك عملیات مربوط به‌حصارهای بین توپقاپی تا یدی‌کوله بااسحاق‌پاشا بیگلربیگ آناطولی ومحمودپاشا بود.[۳۱۱]

نیروهای عثمانی شرکت‌کننده در محاصره

در مورد تعداد نفرات سپاه عثمانی که در محاصرهٔ استانبول شرکت داشتند روایات مختلفی وجود دارد واین تعداد را بین یکصد وپنجاه الی دویست هزار تن تخمین زده‌اند[۳۱۲]؛ ولی مشخص نشده است که چه مقدار ازاین تعداد را ابوابجمعی ارتش وچه‌تعدادرا داوطلبان وافراد غیرنظامی ناآشنا به‌فنون‌جنگی تشکیل می‌داده‌اند. احتمالاً تعداد نیروهای عثمانی دراین‌جنگ اعم ازگارد ویژه، «سپاهی»های روملی وآناطولی، «عزب»ها وداوطلبان حدود صد الی یکصدوپنجاه هزارنفر بوده است. بخشی از این نیروها تحت فرماندهی زغنوس‌پاشا بودکه در بگ‌اوغلی، بیرون حصارهای گالاتا (محل اقامت جنواییها)، مستقر شده بود.[۳۱۳]

نیروی دریایی عثمانی

گفته می‌شود که دراین جنگ تعداد کشتیهای عثمانی اعم ازکشتی حمل‌ونقل، بزرگ‌وکوچك بیش ازیکصدوپنجاه‌فروندبوده‌است.[۳۱۴] بعضی ازمورخان رومی تعداد

۳۱۱. ابن‌کمال (ج۷/ص۴۶) می‌نویسد، اسحاق‌پاشا، مأمور جناح‌راست وقراجه‌پاشا مأمورجناح چپ شده بودند. در بسیاری ازکتب‌تاریخ‌که نویسنده‌شان مشخص‌نیست از اسحاق‌پاشا و قراجه‌پاشا سخنی به‌میان نیامده است، بلکه از مصطفی‌پاشا در مقام بیگلربیگ آناطولی نام‌برده‌اند.

۳۱۲. تعداد نیروهای زمینی‌عثمانی درتاریخ فرانچس دویست‌وپنجاه‌وهشت‌هزار (چاپ بن، ص ۲۴۰)، درتاریخ دوکاس دویست‌هزار، درتاریخ هامر(ترجمهٔ اتابك، ج۲/ص ۸۲) دویست وپنجاه‌هزار نفر ودر منابع دیگر به‌تعدادگوناگون قیده شده است.

۳۱۳. «زغنوس‌پاشا خویشاوندسلطان نیز آمد وبا نیروهای‌همراهش‌درقسمت‌علیای گالاتاچادرزد...» (فرانچس).

۳۱۴. فرانچس تعداد ناوگان عثمانی‌را دربنادر مرکب ازسی‌فروندکشتی‌مجهز به‌سه‌ردیف‌پارو ویکصدوسی کشتی کوچك‌با یك‌ردیف پارو ذکر کرده‌است(چاپ‌بن، ص۲۳۸) وبه‌نوشتهٔ‌دوکاس (چاپ‌بن، ص ۲۶۵) متشکل ازسیصدفروندکشتی باسی‌ودوردیف پارو بوده است.

آنها را بالغ برچهارصدوبیست فروند نوشته‌اند.[۳۱۵] این ناوگان تحت فرماندهی بالطه اوغلی سلیمان بیگ بود که حصارهای استانبول را (به‌استثنای حصارهای حوالی خلیج) تحت محاصره درآورد. به‌نوشتهٔ کریتوولوس، بالطه‌اوغلی یکماه ونیم پیش ازفتح استانبول، یعنی درسیزدهم ماه نیسان، قلعهٔ پرینکیپوس[۳۱۶] یا بیوك آدا (جزیره‌بزرگ) را تصرف کرد و همزمان باآن، پادشاه نیز قلعهٔ ترابیه[۳۱۷] و به‌دنبال‌آن در همان روز استودیو یعنی قلعهٔ موجود درجزیرهٔ بورقاز[۳۱۸] را تصرف کردوبه‌این ترتیب نیروهای عثمانی صاحب یك مرکز امن اطلاعاتی درآن حوالی شدند.

نیروهای زمینی ودریایی بیزانس

میزان قوای مدافعان استانبول هم به‌طور دقیق مشخص نیست و با بررسی منابع مختلف نیز به‌یك نتیجهٔ واحد نمی‌توان دست یافت. مقرون به‌حقیقت‌تر اینکه تعداد نیروهای نظامی ارتش امپراتورپنج‌هزارتن بود که بعد از آغاز محاصره وبراثر بسیج عمومی وپیوستن افرادی که قادر به‌گرفتن سلاح بودند به‌آن، تعداد افراد این ارتش به ۹۹۷۳ نفربالغ شد. بجزآن سه‌هزارنیروی کمکی نیزازونیز، جنوا، جزایر گریت وساکس، اسپانیا وپرووانس آمده بودند. به‌طورکلی حداقل تعداد نیروهای بیزانس، اعم ازآنهایی که ذکرشد به‌اضافهٔ دوهزارخدمهٔ کشتی (خارجی و رومی) که وظیفهٔ دفاع ازحصارها را به‌عهده داشتند با ششصد ترك که در خدمت شاهزاده اورخان بسر می‌بردند[۳۱۹]، قریب به‌پانزده هزار تن بود.[۳۲۰] بدیهی است براثر تلفاتی

۳۱۵. به‌نوشتهٔ فرانچس سیصد کشتی دیگر به‌تعداد کشتیهای عثمانی اضافه شدکه ازاین تعدادبیست فروند کشتی باری حامل لوازم مخصوص محاصره چون الوار، تخته، گچ وغیره بوده است.

۳۱۶. قلعهٔ پرینکیپوس درسمت «مادن» جزیرهٔ بیوك آدا نزدیك «چنارمیدانی» قرارداشت (دیریمتکین، فتح‌استانبول، ص۱۴۹ و کریتوولوس، ص۵۵).

۳۱۷. قلعهٔ ترابیه درسمت‌شمالی دماغهٔ خلیج ترابیه قرارداشت که هم برخلیج وهم‌برتنگه مسلط بود (فتح‌استانبول، ص۱۴۹ و کریتوولوس، ص۵۵).

۳۱۸. دربارهٔ این‌قلعه‌که کریتوولوس دراثرخود تحت‌عنوان **سلطان‌محمدخان ثانی** ازآن نام‌برده از میرمیراوغلی یك‌مقالهٔ تحقیقی درشمارهٔ ۵۰ بولتن (مؤسسهٔ تاریخ‌ترك) چاپ شده‌است.

۳۱۹. منطقهٔ دفاعی مابین قوم‌قاپی‌وسماتیه توسط نیروهای اندك ترك تحت‌فرمان شاهزاده‌اورخان وراهبان داوطلب دفاع می‌شد (فتح‌استانبول، ص۱۴۲).

۳۲۰. فتح‌استانبول، ص ۶۳–۶۸.

که طی برخوردهای محاصره روی داد تعدادی قوای جانشین به‌این رقم اضافه شده بود. حصارها به‌بیست و هفت منطقهٔ دفاعی تقسیم شده ومسئولیت دفاع از هر منطقه به‌فرماندهی محول شده بود. منطقهٔ آیوس رومانس توسط امپراتور وژوستینیانی و کانتاگوزن مدافعه می‌شد.

تعدادکشتیهای نیروی دریایی بیزانس (اعم ازرومی وخارجی) مرکب از۳۹ کشتی مشتمل بر هشت کشتی جنوایی، پنج کشتی ونیزی، شش کشتی ایتالیایی و بیست کشتی رومی و دیگر کشورها بوده است.[۳۲۱] این کشتیها به‌امرامپراتور از دوم نیسان پشت زنجیری که بین یالی کوشکی و قورشونلی مخزن درگالاتاکشیده شده بود، مستقر شدند.[۳۲۲] ده فروند از این کشتیها برای جلوگیری از اقدامات احتمالی خصم مبنی بر گسستن زنجیر درخط مقدم دفاع مستقرشدند.

پیشنهاد تسلیم استانبول و رد آن

اقدامات وعملیات مربوط به‌محاصرهٔ استانبول که درششم نیسان آغازشده‌بود شش‌روز به‌درازا کشید ودریازدهم‌ماه همه‌چیز آماده وتکمیل‌بود. به‌این‌ترتیب‌مقدمات امرفراهم شد وپس‌ازآنکه زغنوس‌پاشانیزدرسمت بگ‌اوغلی آمادگی لازم رایافت، سلطان‌محمد طبق قوانین اسلامی محمدپاشا را نزدامپراتور فرستاد وپیشنهادکرد که برای احتراز ازقتل وخونریزی شهرراتسلیم کند. ولی کنستانتین‌پاسخ داد که‌سوگند خورده است از شهر دفاع کند؛ ولی‌آماده است ضمن بستن پیمانی خراج سالانه بپردازد. به‌این‌ترتیب امپراتور به‌پیشنهاد سلطان‌محمد پاسخ‌رد داد.

درپی این پاسخ باگشوده شدن‌آتش توپهای بزرگ ازدوازدهم نیسان (دوم ربیع‌الاخر ۸۵۷ هق)، محاصرهٔ واقعی شهرآغاز شد؛ گرچه از پنج روز پیش زدوخوردهای پراکنده‌ای صورت گرفته بود و حتی یک‌بار نیز رومیها مبادرت

۳۲۱. فتح‌استانبول، ص۶۹ و۷۵. فرانچس نیروهای دریایی‌امپراتور رادرخلیج به‌این شرح ذکر کرده‌است: سه‌کشتی‌جنوایی، یک کشتی‌ایبریایی (اسپانیایی)، یک کشتی از ایالت‌پرووانس فرانسه، چهار کشتی ازگریت، سه‌کشتی از آیوالیق، سه‌کشتی بزرگ ونیزی و سه‌کشتی ازبیزانس، که امپراتور دستور داده بود این کشتیها ازبندر دفاع کنند.
۳۲۲. فریدون دیریمتکین، فتح‌استانبول، ص۱۴۲.

به‌شکستن حلقهٔ محاصره کرده بودند، ولی این عملیات ازاهمیت چندانی برخوردار نبود. در دوازدهم نیسان، همزمان باآغاز آتش توپخانه، ناوگان عثمانی به‌نزدیك بندراستانبول آمد.

فتح استانبول

غرش توپ عظیمی که نزدیك سن رومن (توپقاپی) مستقر شده بود، روحیهٔ مردم شهررا تضعیف کرد. این توپ را روزی فقط هفت الی هشت بار می‌شدشلیك کرد. توپهاازبرنج‌بودند وبردزیادی داشتند وگلوله‌های بزرگی‌پرتاب‌می کردند.[۳۲۳]

برای تقویت‌روحیهٔ‌مردم شهر دربرابر وحشتی که به‌آن‌دچارشده‌بودندتصویر بزرگ حضرت مریم را ازقصربیرون‌آورده، درکوچه‌های شهر می گردانیدند.سایر توپها به گلوله‌باران بی‌امان ادامه می‌دادند.

دردهمین‌روزمحاصره یکی‌ازتوپهای‌بزرگ‌ترکید و کسانی‌راکه دراطرافش بودندکشت، ولی‌تعمیرشد وبازموردااستفاده قرار گرفت. گرچه توپها درپاره‌ای نقاط رخنه وشکاف پدید می‌آوردند، ولی مردم شهر، مرد وزن، ازجان ودل می کوشیدند وشکافهارا پرمی کردند. امپراتور هرروزازحصارهابازدید می کرد وباتشویق‌مدافعان به‌آنان روحیه می‌بخشید.[۳۲۴]

۳۲۳. گزارش‌محاصرهٔاستانبول (نیکلا باربارو).

۳۲۴. هال کوندیل دراین‌باره‌چنین‌می‌نویسد: «درپی‌محاصره، سلطان‌محمد برای‌کوبیدن‌حصارها دستورداد تاتوپهای بزرگ را نزدیك‌آنهاببرند. یکی‌ازاین‌توپهارا به‌طرف‌قصرامپراتور (ولاخارنه = تکفورسرایی) و دیگری را به‌سمت دروازهٔ روم (سن‌رومانس ــ توپقاپی) نشانه‌روی‌کردند. سنگینی‌هرگلوله حدود یکصدکیلوگرم بود وازسنگهای‌گرانقیمت‌ساحل دریای سیاه ساخته شده‌بود. البته ازتوپهای‌کوچکی‌نیز دراین‌جنگ استفاده می‌شد. ترکها بادوتوپ‌بزرگ دربخشی‌ازحصارترك به‌وجودآوردند؛ سپس بااستفاده ازگلوله‌های‌بزرگتر (تقریباً سه‌برابر) به‌محل بین‌دوترك ازوسط شلیك می‌کردند وبه‌این‌ترتیب دیوارهاسست شده، فرومی‌ریخت. صدای‌غرش توپهاوآتشبارها چنان مخوف بودکه تادوفرسخی همه‌جارا به‌لرزه درآورده بود. به‌این‌ترتیب حصارهای پیشین‌شهر زیرآتش توپخانه‌ها قرارگرفت. البته حصارهای پشت‌حصاراولی‌نیزصدمه می‌دید. استعمال‌توپهای‌عظیم‌الجثه سخت‌دشوار ←

نخستین حمله

درنتیجهٔ آتش‌مداوم توپخانه که تا هجدهم نیسان ادامه‌داشت، درقسمت‌ضعیف حصارها، یعنی «بایرام‌پاشا دره‌سی» که سلطان‌محمد روبروی آن‌مستقرشده بودشکافی گشوده شد. شبانه قوای پیاده ازاین شکاف وارد شهرشد، که این‌فعالیت چهارساعت ادامه یافت. همزمان‌باآن، برجهای بزرگ چوبین‌نیزدرحمله شرکت‌کرد، ولی‌این برجهای‌متحرك براثراصابت‌گلوله‌های آتشین‌منجنیق‌به‌آن‌به‌آتش کشیده‌شد. سربازان برآن شدند تا بااستفاده از نردبان ازحصار بالا بروند، ولی نتوانستند. به‌این ترتیب نخستین‌حمله موفقیتی به‌دنبال نیاورد. به‌دنبال این‌عدم‌موفقیت، حملهٔ ناوگان عثمانی نیز به‌منظور گسیختن‌زنجیرهای خلیج‌ناموفق ماند وناوگان قادر به‌گسیختن زنجیرها وعبور به‌آن‌سوی نشد.

جنــگ دریایی[۳۲۵]

دوروز پس ازاین حوادث ناموفق دربیستم نیسان جنگ دریایی این ناکامیها را تکمیل کرد.

پاپ برای کمك به‌استانبول‌سه کشتی جنوایی ودرهرکشتی چهارصدجنگجو فرستاد و اعلام داشت‌که سی‌کشتی دیگر به‌دنبال خواهد فرستاد . در راه موره یك کشتی‌بیزانسی حامل‌آذوقه ، لوازم جنگی‌وشراب به‌این سه‌کشتی ملحق شدوکشتیها بااستفاده ازبادمساعد به‌طرف استانبول‌به‌حرکت درآمدند. ناوگان عثمانی ازحرکت

→ بود. در روزفقط هفت‌یاهشت‌بارآتش‌می‌شد ونزدیکیهای صبح نیز یك‌شلیك‌صورت‌می‌گرفت، آن‌هم‌برای بیدارکردن‌دیگران. ینی‌چریها که سبدهای‌قندق‌وسپرفراوان دراختیارداشتند با استفاده ازاین‌سبدها وسپرها تاداخل خندق می‌رفتند وعده‌ای‌نیز باکندن‌سنگرپشت‌آن پناه‌گرفته ، باران تیروزوبین به‌مزقلها می‌باریدند. گذشته ازآن به‌دستور سلطان محمد نقبهای‌بسیاری نیز زیر زمین‌زده‌بودند. این‌نقبهااز خندق ودوحصار شهرگذشته، به‌داخل شهرمنتهی می‌شد. درمدخل این‌راههای زیرزمینی جهاربرج ساخته شده بود. ازاین برجها به‌داخل‌شهر تیرونیزه وغیره پرتاب می‌شد. این‌نقبها توسط رومیها کشف‌شد ومورد استفاده قرارنگرفت. ترکها بجزاین‌برجها، برجهای‌چوبین‌هم ساخته بودند وبرای‌تکیه به‌حصار، پله‌های متحرکی از نردبان ساخته شده بود (چاپ پاریس، ص۱۶۹ و ۱۷۰).

۳۲۵. فریدون دیریمتکین در اثر خود به‌نام فتح‌استانبول به‌تفصیل در این باره سخن‌گفته است (ص۱۴۵ـ۱۶۰).

این کشتیها باخبرشده بود.[۳۲۶] باآگاهی ازموضوع، پادشاه دستورنابودی این کشتیها را برای بالطه‌اوغلی سلیمان‌بیگ صادر کرد.[۳۲۷] اونیز باهجده فروندکشتی به‌استقبال آنها رفت واز یلدزلی‌قاپی گذشت. امپراتوربیزانس از حصارقلعه و سلطان‌محمد در زیتون‌بورنی با هیجان این ماجرا را دنبال می‌کردند. سرانجام دو ناوگان در پهنهٔ یشیل‌کوی روبروی هم رسیدند. باد ازوزش بازماند. جنگ نخست ازدور وسپس از نزدیك در گرفت. ناوگان عثمانی کشتیها را محاصره کرده بود. کشتیهای صلیبی بیهدف درحرکت بودند وباکشتیهای عثمانی که آنهارا محاصره کرده‌بودند به‌جدال می‌پرداختند. کشتیهای متحدان کشتیهایی بودندمرتفع و کشتیهای ترك کشتیهای پارویی. خصم باتسلط واشراف برکشتیهای ترك، باران تیروسنگ و گلوله‌های شعله‌ور برسر سربازان ترك می‌بارید. ناوگان عثمانی که دریافته بود باادامهٔ این‌وضع کاری ازپیش نخواهدبرد به‌طرف ساحل عقب‌نشست؛ لکن کشتیهای دشمن آنها را دنبال کردند و ناوگان عثمانی بی‌مقاومت مبادرت به‌فرار کرد.

سلطان‌محمد که ناظراین ماجرا بود بامشاهدهٔ حرکت ناوگان به‌سوی ساحل از شدت خشم و تأثر اسب خویش را به‌دریا راند و به‌سبب عمق کم ساحل مسافت

۳۲۶. به‌نوشتهٔ کریتوولوس ازسوی پاپ سه کشتی به‌یاری استانبول شتافت (ص ۶۱). باربارو نیز چون کریتوولوس می‌نویسد، سه کشتی جنوایی که پرازجنگجو بود به‌سوی استانبول به‌حرکت درآمد. درتاریخ دوکاس (چاپ بن، ص ۲۶۸) تعداد کشتیهای اعزامی پنج فروند ذکر شده است که یکی ازاین کشتیها متعلق به‌بیزانس وحامل گندم از موره بود و چهار کشتی دیگر جنوایی بودند. فرانچس می‌نویسد که چهار کشتی شامل یك کشتی امپراتوری وسه کشتی جنوایی ارسالی بوده است. پاپ اعلام داشته بود که درپی اعزام این کشتیها سی کشتی دیگر فرستاده خواهد شد (**محاصره وتصرف استانبول** اثر شولومبرژ ، ترجمهٔ م. ناهید، ص ۱۲۳). درکتاب **فتح جلیلهٔ قسطنطنیه** نیزچون دوکاس ازپنج کشتی بحث شده‌است. درتحقیقاتی که اخیراً به‌عمل آورده‌اند، اعلام‌شده‌است که کشتیهای ارسالی پاپ دوروز پس‌ازفتح استانبول به‌مقصدرسیده بود، که این تبلیغات بیهوده‌ای بیش نیست.

۳۲۷. کشتی‌حامل گندم موره و نیز چهار کشتی جنوایی که حامل گندم خریداری امپراتور بودند تا اواخرماه مارت به‌سبب بادنامساعد درساقیز متوقف ماندند. سرانجام باوزش بادجنوبی کشتیها به‌حرکت درآمدند. مردم شهر با اشتیاق درانتظار این کشتیها بودند. پادشاه با شنیدن خبرحرکت این کشتیهادستورداد تا آنان‌را ضبط کرده، یا ازورودشان به‌بندرجلوگیری کنند. ناوگان عثمانی در بندر یالدزلی‌قاپی منتظر این کشتیها بود (تاریخ دوکاس، چاپ بن، ص ۲۶۸).

زیادی دردریا پیش رفت.[۳۲۸] به‌دستور پادشاه جنگ مجدداً درنزدیك یدی‌کوله آغاز شد. این‌بار ترکها کشتیهای کمکی‌را درتنگنا قراردادند، ولی باوزیدن باد، کشتیهای کمکی به‌راه خویش ادامه دادند و به‌یکی ازبنادر خلیج واردشدند ومجدداً زنجیرها بسته شد . براثر این عدم موفقیت، بالطه‌اوغلی از مقام خود برکنار شد و به‌جای او حمزه‌بیگ پسر چالی‌بیگ به‌فرماندهی ناوگان منصوب شد.

جلسهٔ مشاورهٔ جنگی

عدم‌موفقیت عملیات زمینی وشکست هجوم دریایی‌ناوگان، روحیهٔ سربازان ترك را متزلزل کرد وغر زدنها دراردو آغاز شد. ازاین‌روی یك‌جلسهٔ مشاورهٔ جنگی تشکیل شد و اوضاع مورد بررسی قرارگرفت . با ارسال سرباز ،آذوقه و مهمات به‌دشمن بالطبع محاصره طولانی‌می‌شد، واین‌خطری برای نیروهای عثمانی‌به‌شمار می‌رفت. خلیل‌پاشا صدراعظم که از مداخلهٔ دول غربی در محاصرهٔ استانبول بیمناك بود پیشنهادکردکه باپذیرفتن درخواست امپراتور بیزانس مبنی بر پرداخت خراج دست ازمحاصره کشیده شود؛ لکن خصم ورقیب او، یعنی زغنوس‌پاشا، گروهی از فرماندهان لشکر وعلما بااین پیشنهاد مخالفت ورزیدند وخواستار ادامهٔ نبرد شدند. به‌درازاکشیدن اعزام قوای کمکی زمینی ودریایی‌ازسوی پاپ که خلیل‌پاشا ازاعزام آن بیمناك بود ونیزبموقع نرسیدن ناوگان اعزامی پاپ ـ به‌طوری‌که وقتی ناوگان در راه بود استانبول سقوط کرد ـ عثمانیهارا ازتنگنا رهایی بخشید واین‌یاری‌بخت واقبال بود.

۳۲۸. پادشاه‌که تاب دیدن این هزیمت‌را نداشت درحالی‌که سوار براسب بود به‌سوی دریا راند. قصد داشت به‌همراه اسب‌شنا کنان‌نزدیك کشتیهای خویش برود. درآن‌اثنا باد وزیدن‌گرفت ودربادبانها پیچید. کشتیهای کمکی درحال‌پیشروی به‌سوی بندر بودند. ناوگان محمد نیز روبروی آنها بود. پادشاه که‌آشنا به فن‌شنا نبود باتمامی‌حنجره‌فریاد می‌کشید. محمدخشمناك دستور دادکه ناوگان به‌محلی به‌نام چیفته‌ستون (بین توپخانه وفندقلی‌آراسی) عزیمت‌کند وفرماندهٔ ناوگان‌راهم‌به‌حضورفراخواند. آمیرال‌را به‌حضور آوردند. چهارمرد اورا برزمین خوابانیدند وشاه باچماق زرینی‌که دردست داشت به‌بادکتکش‌گرفت. آمیرال ، بالطه‌سوی نام‌داشت وپسریکی ازاصیلزادگان‌بلغار بود. سالها پیش‌اسیرترکها شده بود. اوراخریدند وغلام پدرسلطان محمدشد. این‌آمیرال چهارسال پیش‌ازاین واقعه به‌میدیللی رفته، اسرای بسیاری‌گرفته بود (دوکاس، چاپ بن، ص۲۶۹ و۲۷۰).

گذرانیدن ناوگان به‌خلیج

مسئولیت عملیات نواحی بگ‌اوغلی، قاسم‌پاشا وخاص کوی واقع در پشت حصارهای گالاتا به‌عهدهٔ زغنوس‌پاشا بود که پانزده‌هزارمردجنگی تحت فرمان‌داشت. زغنوس‌پاشا مأمور شد تا از خاص کوی پلی به‌ساحل مقابل ببندد. بااحداث این پل، بین بگ‌اوغلی وحصارها ارتباط برقرارمی‌شد. برای تحقق‌این امرنیز می‌بایدنیروی دریایی عثمانی وارد خلیج شده، ناوگان دشمن راکه درخلیج مستقربود نابودکنندتا آن نواحی تحت کنترل وامنیت لازم جهت احداث پل‌قراربگیرد. جنواییهای گالاتا باعثمانیها وبیزانس دودوزه بازی می‌کردند: از یک‌سو با همهٔ توان به‌بیزانس یاری می‌کردند وازسوی دیگر باپادشاه ازدردوستی واردمی‌شدند ولوازم جنگی‌موردنیاز را به‌فراوانی دراختیار وی قرارمی‌دادند. ضمن اینکه روغن‌زیتون وسایرلوازم‌مورد نیاز توپخانه را در اختیار عثمانیها قرار می‌دادند شبانه ودرخفا به‌سوی رومیها روی آورده، برای‌آنان‌کارمی‌کردند.[۳۲۹]

سلطان‌مراد برای جبران شکست نیروی دریایی خود درصدد برآمد چاره‌ای بیندیشد تابا استفاده از کشتیهای کهنه وچلیك از زنجیرهایی که بین یالی کوشکی و قورشونلی مخزن بسته شده بود بگذرد و وارد خلیج شود. علت اینکه پادشاه قصد داشت نیروی دریایی خود را وارد خلیج کند این بودکه حصارهای این‌قسمت از استحکام لازم برخوردارنبودند وبه‌آسانی می‌شدتخریبشان کرد. درواقع،انگیزهٔبستن این قسمت بازنجیر توسط بیزانس نیزناشی ازاین خصوصیت حصارها بود.[۳۳۰]

پادشاه‌برای غرق کردن کشتیهای دشمن‌درخلیج تصمیم به‌ساختن توپ گرفت تابا استوار ساختن‌آن دربلندی وبا استفاده از گلوله‌های سنگی کشتیها را غرق کند. درواقع نیزبااستقراراین‌توپها درکمرکش تپهٔ بگ‌اوغلی‌تعدادی از کشتیهای دشمن

۳۲۹. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۷۵.

۳۳۰. این زنجیرها نخستین‌بار در سال ۷۱۴م به‌دستور امپراتور لئون و در اثنای محاصرهٔ استانبول توسط عربها مورد استفاده قرارگرفت. بعدها این زنجیرها در سال ۱۲۰۳م طی جنگهای صلیبی از سوی ناوگان ونیز گسسته شد. ناوگان ونیز وارد خلیج شد و از ناحیهٔ پتریان بین‌فنر وآی‌قاپی‌شهررامورد‌حمله‌قرارداد، ولی‌موفق‌به‌تصرف‌آن نشد(دیریمتکین، ص۱۴۲).

غرق شدند.

گذرانیدن بخشی از ناوگان به‌خلیج سخت ضروری بود؛ لذا مقدمات کار از هر حیث فراهم شد. بااجرای این نقشه‌گذشته ازدفع ناوگان دشمن، برنامهٔ احداث پل بین‌خاص کوی و ایوانسرای، عملی و بین دو لشکر ارتباط برقرار می‌شد. طبق نقشه می‌باید نقطه‌ای که کشتیها از خشکی به‌دریا حمل می‌شدند مشخص شود. مسیر جنگلی بودو تاقاسم‌پاشا امتداد داشت. مسیر حمل کشتیهاازساحل توپخانه آغازمی‌شد، از بغاز کسن می گذشت ،آنگاه به‌جنوب غربی می‌پیچید ، از تپه‌ها می گذشت و در حوالی «لوبون پاستاخانه‌سی» سر درمی‌آورد و پس از سرازیر شدن از تپه از کنار پاراپالاس به‌قاسم‌پاشا، یعنی ساحل‌خلیج، منتهی می‌شد. پس ازمشخص شدن مسیر، جاده پاکسازی‌شد. ازچوبهای استوانه‌ای سورتمه‌ساختند. برای آنکه کشتیهابرروی این استوانه‌هابراحتی بلغزند ازجنواییهای گالاتا روغن‌زیتون،روغن‌معمولی‌وروغن خوك خریداری شد واستوانه‌ها روغنکاری شد. ضمن‌انجام عملیات، تدابیر لازم نیز اتخاذ شد تاجنواییها ازاصل ماجراآگاهی نیابند. به‌این‌ترتیب طوری وانمود کردند که قصد دارند در این منطقه توپهای هاون‌کار بگذارند و با آن ناوگان دشمن و نیز زنجیرهای بندررا زیر آتش بگیرند.

سرانجام ازبین‌ناوگان مستقر درپایین‌منطقهٔ چیفته‌ستون، یعنی‌حوالی‌توپخانه، شصت وهفت یا هفتاد و دو فروندکشتی انتخاب شد[۳۳۱] وکشتیهای مزبور یك شب (۲۱ یا۲۲ نیسان) از مسیری که پاکسازی شده بود ودر سطور پیشین شرح آن رفت واردقاسم‌پاشا شدند. (باربارو می‌نویسد که کشتیهای برروی چرخ‌سوارشده‌بودند.) برای‌جلوگیری ازهرنوع‌حملهٔ احتمالی‌به‌کشتیها هنگام ورود به‌قاسم‌پاشا محمولات باچند توپ، تیرانداز ونیزه‌دار حمایت می‌شد.[۳۳۲]

۳۳۱. تعدادکشتیهایی‌که عثمانیها وارد خلیج کردند درآثار مورخان متفاوت قید شده است. کریتوولوس(ص۶۶) ۶۷ فروند، دوکاس (ص ۲۷۱) هشتادفروند، تاجی‌زاده پنجاه‌فروند، باربارو هفتادودوفروند، ونشری وهال‌کوندیل (ص۷۰) هفتادفروند نوشته‌اند.

۳۳۲. دوکاس دربارهٔ واردکردن‌کشتیها به‌خلیج چنین‌می‌نویسد، «وقتی پادشاه آگاه شدکه تعداد کشتیهای بزرگ خصم‌بیش‌ازهشت‌فروند وکشتیهای کوچك بیش‌ازبیست‌فروند است‌وگذشته ازآن‌کشتیهای ونیزی‌باسه‌ردیف پارو و نیزسفاین‌بسیاری به‌یاری‌امپراتور آمده‌اند دانست که‌تصرف بندرغیرمقدوراست؛ لذادست به‌اجرای‌یك‌نقشهٔ‌جسورانه‌زد، دستورداد‌راههای ←

وارد کردن کشتیها به‌خلیج طی یك شب دشمن‌را مبهوت و حیرت‌زده کرد. نخستین اقدام عثمانیها زدن‌پلی بین خاص کوی و ایوانسرای بود. چوبهای صندل و بشکه‌های بسیاری به‌همدیگر بسته‌شد و روی آن را با تخته فرش کردند و پس از متصل‌ساختن چنگالهایی به آن، پلی به‌عرض پنجاه و به‌طول یکصدقلاچ* به‌وجود آمد. به‌نوشتهٔ دوکاس پنج‌مرد می‌توانستند شانه‌به‌شانه‌ازاین‌پل بگذرند. حصارهای آن‌ناحیه باتوپهایی که‌برروی پل مستقرشده‌بود و نیز توسط توپخانهٔ عثمانیها درخلیج زیر آتش قرارگرفت. این بخش ازحصار ازنیروی تدافعی اندکی برخورداربود؛ ازاین‌روی امپراتورناچارشد تابخشی‌ازنیروهای قسمتهای دیگرحصاررا برای‌دفاع به‌این‌قسمت منتقل کند.

گذشتن ناوگان عثمانی به‌خلیج و بستن پل سبب اضطراب رومیها شد. پس مجلس مشاورهٔ جنگی تشکیل دادند و طی آن تصمیم به‌تخریب پل گرفته شد؛ ولی موفق به‌انجام آن نشدند، وچهل سرباز رومی که مأمورتخریب پل شده بودند قبل‌از آغازعملیات دستگیر وبیدرنگ به‌قتل‌رسیدند. به‌تلافی‌این‌عمل، امپراتور دستورداد تا دویست اسیر ترك را بربالای برجها کشتند.

درگالاتا با توپهایی که بربالای تپهٔ آتی‌یوس‌تئودوروس مستقرشده بود ناوگان دشمن درخلیج زیر آتش قرارگرفت. بزرگترین کشتی دشمن غرق‌شد و سایر کشتیها به کناره‌های گالاتا پناه بردند وازخطر آتش توپخانه دراماں ماندند؛ ولی طبیعی‌است که دیگرحرکت وفعالیتی از آنها دیده‌نمی‌شد. به‌دستور امپراتور بادوتوپی که روی حصار خلیج کار گذاشته شده بود به کشتیهای ترك شلیك کردند و تعدادی از آنها

→ منتهی به‌خلیج ازچیفته‌ستون واقع درمشرق گالاتا تا پشت خلیج‌هموارشود. تاجایی که امکان داشت جاده‌را صاف کردند؛ بامقره کشتیهارا از دریا به‌خشکی انتقال دادند؛ بادبانها را گشودند. آنگاه‌دستورداده شد که‌این کشتیهارا از«دهانهٔ‌مقدس» تنگه ازطریق‌زمینی به‌خلیج حمل کنند. کشتیها به‌سوی‌خلیج کشیده می‌شدند ودرجلوی هرکشتی یك کاپیتان ودرپشت آن یك‌سکان‌دار نشسته‌بود. یك‌خدمه نیزبادبان‌را بادست به‌اهتزاز درمی‌آورد. یکی‌طبل می‌زد ودیگری‌شیپورمی‌نواخت. آواز دریانوردان‌را می‌خواندند. ازجنگلها وجویبارهامی گذشتند وبه‌سوی دریا پیش‌می‌رفتند. تعداداین‌کشتیها بالغ برهشتادفروند بود. دربین این کشتیها کشتی پارویی (دورردیف‌پارو) نیزبود. کسی تاکنون چنین‌چیزفوق‌العاده‌ای ندیده ونه‌شنیده بود...»(دوکاس، چاپ‌بن، ص ۲۷۱).

* هرقلاچ معادل فاصلهٔ دوبازوی گشوده. ـ «مترجم»

غرق شدند. البته توپچیهای مستقر در حصار خلیج زیر آتش سه‌توپ بزرگ ترکها که درقاسم‌پاشا کارگذاشته شده‌بود قرار داشتند.

دومین حملهٔ ششم مائیس

همه‌روزحصارها زیر آتش توپخانهٔ ترکها قرارداشت. یکی‌از توپهای‌بزرگ مستقر دردیری‌قاپی به‌سبب استحکام زیاد وغیرقابل نفوذ بودن حصارهای‌آن به‌جبههٔ توپقاپی منتقل شد. به‌سبب ازدیاد توپ در این قسمت چنین به‌نظرمی‌رسید که نتیجهٔ موردنظرازقسمت توپقاپی عاید خواهدشد. حصارها مدام کوبیده می‌شد . پادشاه که عملیات‌تخریبی‌حصارها راکافی‌می‌دیددستورحملهٔ‌دیگری‌راصادرکرد.درششم‌مائیس چهارساعت پس‌از غروب‌آفتاب به‌حصارهای موجود در وادی «بایرام‌پاشا دره‌سی» حمله شد، ولی نتیجه‌ای به‌دست نیامد. رومیها چهارصد سرباز ازسه کشتی و نیزی‌را برای دفاع‌از«توپقاپی‌سورلاری» به‌این‌قسمت منتقل کردند و به‌این‌ترتیب این بخش ازحصارها ازنظردفاعی تقویت شد.

حملهٔ دوازدهم مائیس

در دوازدهم مائیس یك حملهٔ موضعی به‌حصارهایی که بین ولاخارنه‌سرای‌و ادرنه‌قاپی قرارداشت صورت‌گرفت. در بدوامرحمله‌ای که‌به‌شکاف حاصل درحصار صورت گرفت، موفقیت‌آمیزمی‌نمود؛ ولی بارسیدن قوای احتیاط بیزانس این‌حمله دفع‌شد. درپی‌این‌حمله هجوم‌دیگری صورت گرفت که موفقیت‌آمیزبه‌نظرمی‌رسید؛ ولی‌باز بافرارسیدن یك‌نیروی کمکی هزارنفری‌اعزامی ازمنطقهٔ‌ادرنه‌قاپی، این‌حمله نیزناکام ماند .

پس‌از این‌دوحمله، روزهای نبرد باجنگ توپخانه ، تیراندازی‌کمانداران ، پرتاب‌گلوله‌های‌آتشین، کندن نقب وحملهٔ برجهای بزرگ متحرك به‌حصارها سپری می‌شد. کلیهٔ نقبهارا نقب‌یابان بیزانس کشف و کور می کردند.

آخرین پیشنهاد به‌امپراتور

سلطان‌محمد فاتح که دریافته‌بود زمان حملهٔ عمومی فرا رسیده است، پیش‌از اقدام، تصمیم گرفت که مسأله‌را از راه مسالمت‌آمیز حل کند؛ از این‌روی در ۲۳ و ۲۴ مائیس اسفندیاراوغلی قاسم‌بیگ را به‌نمایندگی از جانب خود نزد امپراتور فرستاد و متذکر شد که حملهٔ عمومی عثمانیها نتایج فاجعه‌آمیزی به‌دنبال خواهد داشت. وی برای جلوگیری از این فاجعه پیشنهاداتی به‌امپراتور بیزانس عرضه کرد. پیشنهادات سلطان‌محمد به‌این‌قرار بود:

۱. تسلیم شهر به‌سلطان‌محمد.

۲. امپراتور می‌تواند باهمهٔ اطرافیان و خزانه‌اش صحیح وسالم به‌هرنقطه‌ای که می‌خواهد برود ودرصورت تمایل ادارهٔ امور موره را به‌عهده بگیرد.

۳. مردم شهر درمهاجرت یاماندن در شهر آزادند. در غیراین صورت، اگر شهر با توسل به‌قدرت نظامی به‌تصرف درآید، ساکنان آن در حکم اسرای جنگی خواهند بود.

قاسم بیگ کوشید تا امپراتور را به‌سبب موقعیت دشواری که به‌آن گرفتار آمده‌بود وادار به‌صلح‌سازد. البته امپراتور نیز بیکار نماندو پیشنهادات متقابلی‌داشت. وی برای آگاه ساختن سلطان محمد از این پیشنهادات نماینده‌ای نزد وی فرستاد. نمایندگان روم به‌اطلاع پادشاه رسانیدند که سلطان به‌هرمیزان که خراج خواسته‌باشد دولت بیزانس آن را پرداخت خواهد کرد. ضمناً امتیازات دیگری نیزبرای دولت عثمانی قائل شدند. ولی به‌نوشتهٔ دوکاس سلطان درپاسخ به‌پیشنهادات نمایندگان امپراتور چنین گفت: «مرا امکان باز گشت ازاینجا نیست. من یا شهررا تصرف می‌کنم یاشهر جنازهٔ مرا دربرمی‌گیرد. اگربامسالمت شهررا ترک کنی (خطاب به‌امپراتور) ادارهٔ امور موره را به‌تو می‌دهم وبه‌هریك از برادرانت نیز حکمرانی ایالتی را محول می‌کنم وبه‌این‌ترتیب بین‌ما روابط دوستی برقرار می‌شود. اگرباتوسل به‌زور واردشهرشوم، شاید دستورقتل اعیان‌واشراف‌شهر وتورا صادرکنم؛ مردم‌را به‌اسارت‌بگیرم وشهررا به‌تاراج ببرم.»[۳۳۳]

۳۳۳. دوکاس، چاپ بن، ص ۲۷۶.

فرستادهٔ سلطان مجارستان

درآخرین روزهای محاصرهٔ استانبول (۲۵یا۲۶ مائیس) یك هیئت نمایندگی مجاربه‌قرارگاه عثمانیها آمد. این‌هیئت موظف‌بود خبر برکناری ژان‌هونیاد ازنیابت سلطنت وبه‌سلطنت رسیدن لادیسلاس‌جوان‌را به‌آگاهی‌سلطان برساند. گذشته از آن، سه‌سال پیش‌ازحوادث اخیر، پیمان متارکه‌ای بین‌ژان‌هونیاد وسلطان‌محمد بسته‌شده بود . هیئت با عنوان‌کردن این مسأله‌که ادارهٔ امورکشور به‌پادشاه جدیدی محول شده است ومتارکه‌نامه فاقداعتبار است پیمان‌نامهٔ دولت‌عثمانی‌را پس‌داد وخواستار بازپس‌گرفتن پیمان‌نامهٔ دولت‌مجارستان‌شد. فرستادهٔ مجارضمن‌ملاقات‌باوزیراعظم ودووزیردیگردولت عثمانی، طبق‌تعلیماتی که ازسوی‌پادشاه مجار دریافت‌داشته‌بود، درخواست‌انصراف ازمحاصرهٔ‌استانبول‌را کرد وافزود درغیراین‌صورت دولت‌مجار درکنار امپراتور بیزانس‌خواهد بود. همچنین‌خاطرنشان‌ساخت‌که باادامهٔ محاصره، یك‌ناوگان دول غربی نیز به‌یاری امپراتور اعزام خواهد شد. خبرآمدن هیئت مجار وشایعهٔ یاری مجارستان به‌بیزانس واعزام‌ناوگان ازسوی‌کشورهای غربی‌پراکنده‌شد و اظهارنظرهای گوناگونی را موجب‌گردید.[۳۳۴]

دربیست‌وششم اوجاق ۱۴۵۳م پیمانی بین جمهوری ونیز و امپراتور امضاء شد . به‌موجب این پیمان قرار شد ناوگان مستقر در دریای جزایر (آدالار دنیزی) به‌یاری دولت بیزانس اعزام شود، لکن‌هنوز خبری از اعزام ناوگان نشده بود . لذا امپراتور به‌لوره‌دانو فرمانده ونیزی دریای‌مرمره پیغام فرستادکه در اعزام ناوگان موردنظرپیمان شتاب‌کند.[۳۳۵] احتمالاً قصدنمایندهٔ مجاراز اعزام ناوگان‌کمکی باید همین‌ناوگان باشد.

۳۳۴. فرانچس (چاپ بن)، ص ۳۲۶ و محاصره وتصرف‌استانبول اثرشولومبرژ، ترجمهٔ ناهید، ص ۳۶.

۳۳۵. فتح‌استانبول، ص۱۷۷. پروفسورخلیل‌اینالجیق به‌نقل‌ازمنابع‌تاریخی عرب‌دراین‌باره‌چنین می‌نویسد: درواقع ونیز در۷ مائیس ناوگانی به‌فرماندهی‌گ. لوره‌دانو به‌آبهای‌اژه اعزام داشت وپاپ نیزپنج‌کشتی به‌هزینهٔ شخصی‌خویش‌فراهم‌کرد وفرستاد. ازطرف دیگرقرامان اوغلی به‌موجب قولی‌که به‌ونیزداده بودآمادهٔ هرنوع‌اقدام تعرضی درحوالی استانبول بود (**تحقیقات وبررسیهای دوران سلطان‌محمدفاتح** ، ص۱۲۹).

مذاکره با سران سپاه

موضوع مذاکره باهیئت نمایندگی مجار به‌عرض پادشاه رسید . مسألهٔ کمك مجارستان به‌امپراتور و ناوگان کمکی غرب، سلطان محمد را اندیشناك کرد . عصر روز ۲۷ مائیس مجلس مشاوره‌ای تشکیل شد وسلطان باامرا به‌مذاکره نشست.

خلیل‌پاشا وزیراعظم ، همان‌طوری‌که پیش از این نیز اشاره کردیم ، چون خطرات ومشکلات سه جنگ صلیبی را از نزدیك دیده ولمس کرده بود، هراسناك ازآغازیك جنگ صلیبی جدید پیشنهاد کرد که بابستن‌خراج سنگین به‌امپراتوردست ازمحاصرهٔ استانبول کشیده شود. حتی‌افزودکه برای‌جلوگیری ازاتحاد مسیحیان که احتمالاً ممکن است منجر به‌اخراج ترکها ازبالکانهاشود بایدعقب‌نشینی کرد. بیشك وی برای تأیید صحبتهای خویش سرانجام جنگهای ایزلادی، وارنه و دومین جنگ قوصوه را درزمان‌یلدرم بایزید یادآور می‌شد.[۳۳۶] دربرابر این پیشنهاد، زغنوس‌پاشا اظهارداشت که امید هیچ‌گونه کمکی به‌استانبول وجود ندارد ودرصورت کمك نیز این موضوع ازاهمیت چندانی برخوردارنیست. باری، زغنوس‌پاشا ودیگران بااین قبیل سخنان امیدوارکننده اضطراب و هیجان سلطان را تسکین دادند. پس ازآنکه بعضی از امرا و علما و نیزآق‌شمس‌الدین با زغنوس‌پاشا همداستان شدند به‌عنوان آخرین چاره وآخرین امید تصمیم به‌حملهٔ همگانی گرفته شد.

دراین بین با شنیده شدن خبرآمدن ناوگان ونیز یا پاپ به‌جزیرهٔ ساقیز، شاه برآن شدکه تاآغاز حملهٔ همگانی ازمرخص‌کردن هیئت نمایندگی مجار خودداری کند واین‌هیئت تحت‌نظر قرارگیرد. بابه‌درازاکشیده‌شدن محاصره وبه‌دست‌نیامدن موفقیت، سربازانغرولندآغاز کردند. سلطان محمد بواقع اندیشناك وپریشان‌خاطر بود. البته ناگفته نماندکه نامهٔ‌آق‌شمس‌الدین دایر برثبات وپایداری واقدام به‌حملهٔ همگانی تاحدی درتقویت روحیهٔ پادشاه مؤثر افتاده بود.[۳۳۷]

۳۳۶. تحقیقات و مدارك دوران فاتح ، ص ۱۳.

۳۳۷. اصل این‌نامه درآرشیو توپقاپی تحت شمارهٔ ۵۵۸۴ نگهداری می‌شود. عکس‌این سند در اثری‌به‌نام بررسیها واسناد مربوط به‌دوران فاتح چاپ شده است.

آمادگی برای حملهٔ همگانی

سلطان‌محمد فرماندهان دریایی و زمینی راگردآورد و ضمن ایراد سخنانی مشوق ومحرك، ازآنان به‌خاطرهمت وفداکاریهایشان قدردانی کرد وافزودکه دراین آخرین حمله نیز انتظار فداکاری عظیمی ازآنان دارد. وی خاطرنشان ساخت که تا فتح استانبول بازگشتی دربین نیست. آنگاه از منافعی که در صورت فتح استانبول عاید فرماندهان می‌شد سخن گفت ووعده دادکه تمامی ثروت موجود درشهر ازآن آنهاست. سلطان‌محمد باتأکید برضرورت فتح استانبول که سالیان سال باترکان‌رفتار ومناسباتی‌خصمانه داشت متذکرشدکه براثرفعالیت‌توپخانه، حصارها قابل نفوذشده و تعداد مدافعان حصارها اندك است و مدافعان خسته و فرسوده‌اند ، زیراآنان چون سربازان ترك امکان استراحت وتعویض پست ندارند واین خود عامل بزرگی برای دست یافتن به‌پیروزی است ، و با توجه به‌این مسائل نیز حملهٔ همگانی بزودی‌آغاز خواهد شد. وی درپایان باردیگر تکرارکردکه تابه‌دست‌آوردن مقصود، یعنی فتح استانبول، بازگشتی دربین نخواهد بود.[۳۳۸]

طی‌سه‌روزگلوله‌باران مداوم که شب۲۷مائیس آغازشده بود بخشی‌ازحصارها تخریب شد[۳۳۹] و برای‌آنکه از ترمیم مجدد مواضع تخریب شده توسط رومیها جلوگیری شودگلوله‌باران حتی‌شب نیزقطع نشد. فردای‌آن روز جمعی ازنیروهای ترك از شکافها گذشتند ، ولی ژوستینیانی فرا رسید وآنان را پس راند. در این بین مرادپاشا به‌منظورکشتن ژوستینیانی به‌او حمله‌ور شد، ولی خودکشته شد. در این گیرودارها به‌امپراتور پیشنهاد شدکه ازمعرکه بگریزد، ولی اونپذیرفت و بیدرنگ بانیروهای خود به‌سوی حصارها شتافت ونیروهای ترك راکه ازشکافها گذشته بودند پس راند.

۳۳۸. خلاصه ازکویتولوس . دوکاس می‌نویسدکه سلطان محمد از سربازان خواست که شهر و حصارهای آن‌را تحویل وی‌دهند؛ درعوض، کلیهٔ ثروت شهر واسرا ازآنان خواهند بود(ص ۲۸۰).

۳۳۹. به‌سبب این‌گلوله‌باران‌مداوم و ورودعده‌ای ازنیروهای‌ترك به‌شهر، که شرح‌آن‌رفت، گروهی ازمورخان تاریخ‌آغاز حملهٔ عمومی‌را ۲۷ مائیس قیدکرده‌اند؛ درحالی‌که می‌دانیم‌باوجود نفوذقوای‌ترك ازشکافهای حصار به‌داخل‌شهر، این‌عملیات ناموفق بود.

جنواییهای گالاتا ورومیهایی که درداخل ارتش عثمانی خدمت می کردندتاریخ آغازحملهٔ همگانی ۲۹مائیس را توسط یادداشتهایی که بر پیکان تیر بسته وپرتاب کرده بودند به‌آگاهی رومیان رساندند. درنتیجه امپراتور و ژوستینیانی تاجایی که مقدور بود اقدامات احتیاطی وتدافعی لازم را به‌عمل آوردند. شب ۲۸ مائیس در کلیسای ایاصوفیه مراسم‌مذهبی‌باشکوهی‌برگزارشد. امپراتورنیزدراین‌مراسم‌شرکت‌داشت. پس ازخاتمهٔ مراسم، امپراتور به‌ولاخارنه رفت و با نزدیکان خود وداع کرد وآنگاه به‌بازرسی حصارها پرداخت. ساعت۲بامداد روز۲۸ مائیس کلیهٔ مقدمات حمله‌فراهم شد. گلوله‌باران شکاف حاصل در حصارها که از صبحدم‌آغازشده بود شدت یافت. شکاف ایجادشده درحصارتوپقاپی که به‌دشت لیگوس‌امتداد داشت عریض‌ترمی‌شد. ناوگان چیفته‌ستون مستقر در بنادر توپخانه و سماتیه موظف بود حصارهای بین «باغچه‌قاپی‌سی» تا لنگه و سماتیه را محاصره کرده، در مواضع و مکانهای مناسب به‌خشکی نیرو پیاده کند تاآن نیروها با استفاده ازنردبان، خود را به‌بالای حصارها برسانند. صعود این‌افراد ازحصارها توسط ناوگان‌وبااستفاده ازمنجنیق وتیراندازان ماهر حمایت می‌شد. همچنین ناوگان مستقر درخلیج می‌باید از تخته‌قاپی تا دروازهٔ اون‌قاپانی را تحت پوشش عملیات خویش بگیرد.

آرایش جنگی محاصرهٔزمینی، همان‌طوری که قبلاً نیزشرح‌آن رفت، مشابه نظام جنگی اولین‌محاصرهٔ استانبول بود؛ یعنی‌اسحاق ومحمودپاشا درجناح راست قرارداشتند، قراجه‌پاشاها درجناح چپ بودند وشخص سلطان نیز در جبههٔ توپقاپی موضع گرفته بود.

حملهٔ عمومی و تصرف شهر

درپی دوحمله‌ای‌که شب بیست ونهم مائیس‌آغاز شد و تا نزدیك صبح ادامه داشت صبح روز سه‌شنبه ۲۹ مائیس حملهٔ عمومی‌آغاز شد. شکاف ایجاد شده در حصار بین توپقاپی وادرنه‌قاپی‌سی،محلی بودکه مهاجمان را به‌مقصد می‌رسانید؛ از این روی مرکز سپاه که سلطان نیز درآن مستقر شده بود تمام سنگینی حمله را بر این‌موضع متمرکز ساخت. نخستین حملهٔ عمومی‌دوساعت به‌طول انجامید ودومین حملهٔ‌عمومی که درپس آن‌صورت گرفت یك‌ساعت‌ونیم به‌درازا کشید. مدافعان‌حصار

جان بر کف به‌تن می‌زدند و کسانی را که بااتصال نردبان قصد بالا رفتن از حصارها راداشتند باهروسیلهٔممکن به‌قتل می‌رساندند. ازحملهٔجناحهای راست وچپ موفقیتی به‌دست نیامده بود؛ ازاین‌روی ینی‌چریهای قلب سپاه و نیروهای احتیاط به‌عنوان آخرین برگ برنده رو شدند وپیش رفتند. این‌بار خودپادشاه نیز همراه ینی‌چریها بود. امپراتور دراین جبهه بود. دراین‌بین، سرفرمانده ژوستینیانی که باعزمی‌استوار ازحصارها دفاع می‌کرد ازناحیهٔ دست وبازو زخمی شد و براثر خواهش امپراتور به‌سبب خونریزی زیاد میدان مبارزه را ترك گفت.[۳۴۰]

دراثنای این‌حمله، ینی‌چریها تا نزدیکی خندق پیش رفته بودند.سلطان‌محمد آنان را نزدیك خندق متوقف ساخت وسپس زیرحمایت باران تیر ونیزهٔ کمانداران و نیزه‌اندازان به‌آنها دستور پیشروی داد. ینی‌چریها از خندق گذشتند و به‌حصار رسیدند. یك تن ازینی‌چریها به‌نام اولوبادلی‌حسن درحالی‌که سپررا بادست راست برbالای سرگرفته و با دست دیگر شمشیر را به‌جولان درآورده بود بر بالای حصار پرید. بادیدن این منظره قریب به‌سی ینی‌چری از وی پیروی کرده، بر بالای حصار رفتند؛ ولی هشت تن‌ازآنان به‌ضرب تیروسنگ مدافعان کشته‌شدند. اولوبادلی‌حسن باآنکه زخمی شده بود ولی دوستان ینی‌چری خود را در بالاآمدن از حصار یاری کرد، که‌آنان نیزتوسط مدافعان کشته شدند وبه‌زیرافتادند. اولوبادلی‌حسن نیز براثر اصابت سنگ بزرگی ازبالای حصار سرنگون شد وبراثر اصابت تیر وسنگهایی که به‌سویش پرتاب شد به‌قتل رسید.[۳۴۱] ولی‌به‌سبب ادامهٔ حمله‌به‌تعداد کسانی که‌ازدیوار بالا می‌رفتند افزوده شد ودرپی‌آن ینی‌چریها ازمحلی درحصار که توسط گلولهٔتوپها تخریب شده‌بود وارد شدند ومحوطهٔ مابین حصاراول ودوم رااشغال کردندومدافعان راعقب راندند. امپراتوربه‌اتفاق اطرافیانش به‌سوی دروازهٔ پمتون (پمتون‌قاپی‌سی) گریخت، که بشدت ازطرف قوای ترك دنبال شد. کنستانتین ازناحیهٔ شانه زخمی‌شد وکانتاگوزن به‌قتل رسید. مدافعان دومین حصار چون دیدند امپراتور که مورد تعقیب

۳۴۰. دوکاس(ص۲۸۴) وفرانچس می‌نویسند که ژوستینیانی ازناحیهٔپای راست مجروح‌شد. وی‌را به‌یك‌کشتی منتقل کردند وکشتی به‌طرف جزیرهٔ ساقیز حرکت‌کرد. ژوستینیانی کمی بعد درگذشت ودرساقیز به‌خاك سپرده شد (واسیلیف، ج ۲).

۳۴۱. دربارهٔ اولوبادلی‌حسن، فرانچس مطلب‌مفصلی نوشته است.

قرارگرفته به‌سوی آنان درحال دویدن است دچاروحشت شدند وگریختند ودرنتیجه به‌روایتی ، امپراتور براثر ازدحام فراریها زیر دست و پا افتاد و کشته شد.[۳۴۲] با سقوط حصار خارجی وپاکسازی فاصلهٔ بین دوحصار، سایر حصارها که بی‌محافظ مانده بود به‌دست عثمانیها افتاد. دروازهٔ توپقاپی ازداخل کنده شد وسربازان ترك از این دروازه وارد شهر شدند . لکن دوبرج واسیلئوس‌لئون وآلکسیوس که توسط گریتیها مدافعه می‌شد سقوط نکرد. آنان قهرمانانه جنگیدند . چون ماجرا را به‌شاه گزارش دادند قول داد که در صورت تسلیم برجها، مدافعان می‌توانند بدون معارض باکشتیها واموال‌خودبه‌کشورخویش بازگردند و آنان نیزچنین کردند.[۳۴۳] ابوابجمعی ناوگان مستقر درخلیج ازدروازهٔ اورون(اورون قاپی‌سی) وارد شهرشدند.

دراثنایی که نیروهای ترك ازمنطقهٔ بین قاپقاپی وادرنه‌قاپی وارد شهرشده ودر شرف تصرف حصارها بودند، حدود پنجاه نفر از نیروهای قراجه‌پاشا از باز بودن دروازهٔ قرقاپورتا (جانبازخانه) استفاده کرده ، وارد شهر شدند . این عده با الحاق نیروهای دیگر به‌آنها تقویت شدند و به‌یاری قراجه‌پاشا که با رومیها درجنگ وجدال بودآمدند ورومیان‌را فراری دادند. به‌این‌ترتیب دراین‌قسمت ازشهر نیزپرچم‌عثمانی برافراشته شد.

۳۴۲. فتح‌استانبول (دیریمتکین)، ص ۲۱۹. دوکاس حادثهٔ مرگ امپراتوررا چنین شرح می‌دهد: سربازان‌رومی‌چون‌دیدند که بی‌امان باران‌تیر از بام‌قلعه‌بررویشان باریدن گرفته‌است‌دانستند که سربازان‌ترك بربالای‌حصارهارفته‌اند. پس پا به‌فرارگذاشتند ودرحالی‌که همدیگرراززیر دست‌وپا له‌می‌کردند از دروازهٔ‌هریسو(ایری‌قاپی) به‌داخل‌شهرهجوم‌بردند.امپراتورشمشیری به‌یك‌دست وسپری به‌دست‌دیگر درحالی‌که سخت‌خسته می‌نمود فریاد زد: «آیا یك مسیحی یافت نمی‌شودکه سرمرا ببرد؟» درهمین بین، سربازترکی باضربه‌ای صورت او را زخمی کرد. اونیز باضربهٔ شمشیری ترك‌را زخمی‌کرد و از پشت، ترك‌دیگری باضربهٔ مهلکی که براونواخت وی‌را برزمین افکند. ترکان‌که امپراتور را نشناخته بودند و تصور می‌کردند سربازساده‌ای‌بیش نیست‌رهایش کردند ورفتند (ص۲۸۷ و۲۸۸). در دیگروقایع‌نامه‌های غیرمعتبر وغیرمعروف آمده‌است که‌امپراتورپس‌ازشرکت‌درآخرین‌مراسم‌مذهبی‌درایاصوفیه به‌قصررفت و پس از وداع باخانواده‌اش عزم میدان جنگ کرد وطی زدوخوردی درحوالی یلدزلی‌قاپی کشته شد.

۳۴۳. «یکی‌ازترکان باشاه ازشجاعت‌آنان سخن‌گفت. پادشاه نیز فرمان‌داد که در صورت توافق ، جان‌ومالشان درامان‌خواهد بود وبه‌این ترتیب، گریتیها برجهارا ترك‌کردند و رفتند...» (فرانچس).

بدین‌سان پس از جنگی که پنجاه‌وچهار روز به‌طول انجامید و به‌دنبال چهار حمله که در ۱۸ نیسان، ۶ و ۱۲ و ۲۹ مائیس توسط عثمانیها صورت گرفت ـ آخرین حملهٔ عمومی بزرگترین حمله طی این جنگ بود ـ استانبول (قسطنطنیه) پایتخت ۱۱۲۵ سالهٔ امپراتوری روم شرقی[۳۴۴] در ۲۰ جمادی‌الاول سال ۸۵۷هق/۲۹ مائیس ۱۴۵۳م فتح شد.[۳۴۵] مدافعان بخش مشرف به‌دریای شهر که از حصارهای آن قسمت در برابر ناوگان عثمانی دفاع می‌کردند، باکسانی که قصد صعود از حصار را داشتند به‌مجادله برخاسته، از مواضع خود دفاع می‌کردند. البته این مدافعان دریافته بودند که شهر از راه زمین به‌اشغال درآمده است و نیروهای ترك ساعت سه وارد شهر شده‌اند. ترکها که مشاهده کردند رومیها در بیرون از حصار با سربازان ترك به‌جنگ برخاسته‌اند به‌آنهایی که مجاور حصار بودند یورش بردند و به‌این‌ترتیب عثمانیها از دروازهٔ مشرف به‌دریا نیز وارد شهر شدند و به‌جمع‌آوری غنائم پرداختند و بدین‌سان حصارهای مشرف به‌دریا دو ساعت یا دو ساعت ونیم پس از تصرف حصارهای منطقهٔ خشکی به‌اشغال درآمد (دوکاس، ص۲۹۳). شاهزاده اورخان پسر محمدچلبی که فرماندهی دفاع از حصارهای بخش مرمرهٔ شهر را به‌عهده داشت باآگاهی از اشغال شهر توسط ترکان با تغییر لباس داخل جمع سربازان شد، ولی چون دریافت تحت تعقیب قرار گرفته و شناخته شده است از بالای حصار خود را به‌پایین پرتاب کرد و کشته شد. سرش را بریدند و نزد سلطان‌محمد بردند. سرنشینان کشتیهای خارجی مستقر در خلیج چون ورود افراد نیروی دریایی عثمانی را نیز به‌داخل شهر دیدند بااستفاده از فرصت به‌همراه پناهندگان از بندر دور شدند. به‌نوشتهٔ فرانچس ترکها ساعت ۲/۵ بعدازظهر

۳۴۴. فرانچس می‌نویسد که دوران امپراتوری روم‌شرقی ۱۱۴۳ سال و ده‌ماه‌وچهار روز بود.

۳۴۵. هامر (ترجمهٔ اتابك) آغاز محاصرهٔ استانبول را ۶ نیسان مطابق ۲۷ ربیع‌الاول وفتح آن‌را ۲۹ مائیس مطابق ۲۱ جمادی‌الاول ذکر می‌کند. البته این اختلاف تاریخ مربوط می‌شود به‌اختلاف ماه‌عربی وماه‌میلادی، والا اکثر مورخان متفق‌القولند که جنگ در روز جمعه آغاز شد و فتح استانبول روز سه‌شنبه رخ داد. در فتحنامه‌ای که به‌زبان عربی برای ملك‌اشرف اینال مملوك مصر فرستاده‌شد، قید شده‌است که محاصرهٔ استانبول در ۲۶ ربیع‌الاول ۸۵۷هق آغاز و پس از پنجاه شبانه‌روز جنگ شهر در روز سه‌شنبه بیستم جمادی‌الاول سال ۸۵۷هق فتح شد (منشآت‌فریدون‌بیگ، ج۱/ص۲۳۵). از سوی مملوك مصر پاسخ تبریك فتحنامه به‌همراه هدیه ازسوی مملوك‌مصر به‌سلطان‌محمد فرستاده‌شد. درفتحنامه‌ای که به‌انشای هوجا کریمی برای جهانشاه فرستاده شد نیز همین‌تاریخ قید شده است.

برشهر تسلط یافتند.[۳۴۶]

امپراتور کنستانتین یازدهم علی‌رغم تمامی مشکلات واهانتها باعزمی استوار ازشهر به‌دفاع برخاست وباآنکه به‌اوپیشنهاد شد از طریق دریا فرارکند نپذیرفت و درحالی که افرادش‌را سرپرستی می کرد درراه حفظ کشورش جان سپرد. کنستانتین به‌هنگام مرگ بین چهل ونه الی پنجاه سال داشت.[۳۴۷] به‌دنبال فتح استانبول قریب به‌پنجاه هزارنفر به‌اسارت ترکها درآمدند.

ورود سلطان محمد فاتح به‌استانبول

سلطان‌محمد دوم که درسن بیست ودوسالگی‌استانبول را فتح کرد ودرتاریخ نام «فاتح» به‌خود گرفت پس‌ازتصرف حصارها وورودسربازان به‌شهرواردااستانبول شد.[۳۴۸] مردم، اززن ومردو کوچك و بزرگ، به‌سوی کلیسا می گریختند و کسانی که موفق به‌فرار نمی‌شدند به‌اسارت درمی آمدند.[۳۴۹] سربازان تاداخل کلیسا رفتند و از بین مردمی که درآنجا جمع شده بودند هرچه خواستند اسیر گرفتند . «فاتح» تحت

۳۴۶. دوکاس(چاپ بن،ص۲۹۱)می نویسد که‌شهراندکی پس‌ازساعت یك بعدازظهر به‌تصرف‌عثمانیها درآمد، که با نظرفرانچس قریب به‌یك‌ساعت فرق دارد.

۳۴۷. کنستانتین‌دراگازس یازدهم یکی ازهشت‌پسر امپراتورمانوئل بود. وی درنهم شباط۱۴۰۴م به‌دنیا آمد. مادرش‌دختر کنستانتین دراگازس حکمران کوستندیل بود. مدتی تابع بیزانس ومدتی‌نیز تابع عثمانیها بود .کنستانتین اسم‌وعنوان پدربزرگش‌را برخود نهاد. به‌نوشتهٔ فرانچس دوران زندگی‌امپراتور کنستانتین چهل‌ونه‌سال‌وسه‌ماه‌وبیست‌روز بود.

۳۴۸. در مورد روز ورود سلطان‌محمدفاتح به‌استانبول نیاز به‌شرح بیشتری داریم. گفته می‌شود که محمدفاتح درروزفتح استانبول وارد این‌شهرشد. طبق‌معمول آن‌زمان با توجه به‌اینکه وقتی شهری اشغال‌می‌شدسربازان‌فاتح سه‌روز به‌غارت‌مشغول می‌شدند، لذا ورود«فاتح»به‌استانبول درروز فتح شهر ودراوج هرج ومرج ومجادلات وبویژه که هنوز بخشی از حصارها به‌اشغال کامل درنیامده بود، باعقل ومنطق همسازی‌ندارد. بنابراین «فاتح» حداقل‌روزپنجشنبه‌وارد استانبول‌شده‌است. باتوجه به‌دستور«فاتح» پس‌ازورود به‌شهرمبنی‌برمتوقف کردن غارت‌ونیز سوزانیدن اجساد کشته‌شدگان وپاکسازی شهر، چنین نتیجه می گیریم که وی‌حداقل یك‌روز پس‌ازفتح‌استانبول وارد شهر شد.

۳۴۹. دوکاس انگیزهٔ فرارمردم‌به‌کلیسا را چنین‌شرح می‌دهد،کاهنی پیشگویی کرده بود که‌درآینده شهر به‌دست‌ترکها اشغال‌خواهدشد وچون‌فاتحان نزدیك کنستانتین‌ستونی(ستون کنستانتین) برسند، فرشته‌ای ازآسمان‌نازل می‌شود ومردی ساده‌دل‌را به‌امپراتوری برگزیده، شمشیری به‌دستش‌خواهدداد واوترکهارا تامرزعجم خواهدراند. مردم‌هم که این روایت درمیانشان شایع شده بودآن‌را باورکرده، ازمنطقهٔ ستون کنستانتین ردشده وبه‌کلیسای ایاصوفیه پناه برده بودند (دوکاس، چاپ بن، ص ۲۸۹).

مراقبتهای امنیتی بسیار شدید درحالی که وزراوعلما وسایربزرگان دولت‌همراهی‌اش می‌کردند بامراسمی باشکوه ازدروازهٔ توپقاپی وارد شهر شد. دربارهٔ ورود «فاتح» به‌استانبول‌خلاصه‌ای ازیك وقایع‌نامه اثریکی‌ازمورخان قدیمی‌راکه درسالهای‌اخیر منتشرشده است دراینجا نقل می‌کنیم[۳۵۰]:

در شهر در گیریهای جسته گریخته‌ای به‌چشم می‌خورد . فرماندهان به‌پادشاه گفتنداگر توخودوارد‌شهر نشوی‌ما نمی‌توانیم‌مردم‌راوادار به‌اطاعت کنیم. سلطان‌محمد دستورداد ضمن‌جستجوی امپراتور ازتجاوز وتعرض به‌مردم خودداری شود ومردم را به‌اطاعت فراخواند وبدین‌سان درشهر آرامش برقرارشد. جسدهمهٔ مرده‌هارا در شهردرآتش سوزاندند. شهرپاکسازی شد. پادشاه پس از اینکه از دروازهٔ رومانس (توپقاپی) وارد شهرشدبه‌کلیسای ایاصوفیه رفت. چون به‌کلیسارسید از اسب به‌زیر آمد. (برای‌سپاس‌خدا) برخاك افتاد. اززمین‌مشتی‌خاك‌برداشت وبربالای سر گرفت. درآن‌بین، رئیس‌روحانی کلیسا، کشیشان ومردم‌بسیاری اززن ومردو کودك گردآمده بودند. پادشاه چون زیبایی وعظمت شهر را دیدگفت : حقیقتاً ساکنان این شهر مرد هستند؛ چنان‌جنگاوری وچنان مرگ‌را سعادت دانستن‌بسیار مرا خوش‌آمد.

آنگاه وارد ایاصوفیه شد. درمکان مقدس ایستاد .کشیش اعظم ومردم برخاك افتادند وگریستند. سلطان‌محمد بادست‌آنان‌را به‌سکوت دعوت کرد. چون سکوت برقرارشد خطاب به‌کشیش‌اعظم‌گفت: بلند شو! من سلطان‌محمد به‌تو، دوستانت و تمامی‌مردم می‌گویم که از امروز به‌بعد دیگر به‌خاطرزندگی وآزادی خود از خشم من نترسید.

بعد خطاب به‌فرماندهان لشکر گفت‌که سربازان حق تجاوز وظلم به‌کسی را ندارند وهرکس ازاین‌فرمان سرپیچی‌کند محکوم به‌مرگ خواهد شد.[۳۵۱]

۳۵۰. این اثرکه مؤلف‌آن ناشناخته است توسط فاضل‌ایشکوزلی وپروفسورعدنان‌ارزی‌به‌ترکی ترجمه‌شده‌ودر بولتن‌مؤسسهٔ تاریخ‌ترك (ج۸،شمارهٔ ۴۹) به‌چاپ‌رسیده است. این‌اثرنخستین بارتوسط یورگا مورخ معروف کشف وبه‌فرانسه برگردانده شد.

۳۵۱. درسومین‌روزفتح، پادشاه به‌منظوربزرگداشت این‌فتح مراسم جشنی برپا کرد. دستورداد‌آن عده‌ازمردم‌شهر، اعم ازبزرگسال‌وخردسال، که درگوشه وکنارشهرپنهان شده‌اند ازپناهگاه خود بیرون‌آیند واعلام‌کردکه مورد تعرض وتجاوز قرار نخواهندگرفت . وباز فرمان‌داد کسانی‌که در اثنای جنگ به‌خارج از استانبول‌گریخته‌اند به‌سرکسب‌وکار خویش بازآیند (نقل ازفرانچس).

چون وارد کلیسا شد اظهار تمایل کرد تاتمامی کلیسا وخزانه‌های آن‌را بازدید کند. پس دستور دادتامردم کلیسارا ترک گویند، ولی چون مردم به‌آهستگی کلیسارا ترک می‌گفتند به‌انتظار تخلیهٔ کلیسا نماند و به‌کاخ امپراتور رفت. نزدیک قصر بایک مردصرب که سرامپراتور را باخودداشت روبرو شد. سلطان‌محمد ازامرای بیزانس پرسید که آیا این سر متعلق به‌امپراتور است یانه؟ چون پاسخ‌مثبت شنید خطاب به‌سربریده گفت: «خداوند تورا با عزت آفرید و امپراتورت کرد؛ چرا بیهوده خود را چنین به‌کشتن دادی؟» آنگاه سربریده‌را برای کشیش اعظم فرستاد.[۳۵۲]

امپراتریس، همسرامپراتور کنستانتین به‌سبب اشغال استانبول پس ازآخرین وداع باهمسرش به‌اتفاق دختران‌وزنان‌منسوب به‌خاندان‌امپراتور توسط امرای‌بیزانس باکشتی‌ژوستینیانی به‌موره فرستاده‌شد. سلطان‌محمد پس‌ازشناسایی کسانی که وی‌را فراری‌داده بودندفرمان‌دادآنهارا دستگیرواعدام کنند وبه‌هنگام غروب به‌قرارگاه‌خود واقع درخارج حصارهای شهربازگشت.[۳۵۳]

همان‌طوری که‌درجلددوم کتاب‌خواهیم دیدسلطان‌محمدفاتح پس‌ازهجده‌روز

۳۵۲. «چون‌شهر فتح شد وپادشاه به‌شهرورودکرد، درمورد اینکه‌آیا امپراتور زنده‌است یا نه، پرسید. عده‌ای‌گفتندکه‌گریخته وگروهی پاسخ‌دادندکه در شهر پنهان شده و دسته‌ای نیز به‌اطلاعش رساندندکه درجنگ کشته شده‌است. پادشاه دستورداد تا تحقیق کرده، حقیقت‌امررا به‌اطلاعش برسانند. ازاین‌روی‌خواست تادربین مردگان به‌جستجویش برخیزند. سرامپراتور رانیافتند وازپاهایش‌جسدش‌را شناسایی کردند،زیراطبق‌رسوم برجوراب‌وکفش امپراتوران نقش‌زربفت عقاب بود. پادشاه باشنیدن این‌خبرسخت خوشحال‌شد وگفت تاتمامی مسیحیان گردآمدند وآنگاه دستورداد جسد اورا باشکوهی‌که شایستهٔ شاهان بود به‌خاک سپردند.» (نقل ازفرانچس).

۳۵۳. درتنظیم‌وقایع مربوط به‌فتح‌استانبول‌اینجانب دراکثرموارد ازاثرفریدون دیریمتکین‌بهره گرفتم. برای‌کسب‌اطلاعات مفصلتر دراین زمینه به‌آثار زیر مراجعه شود:

G. Schlumberger, *Siége, prise et sac de Constantinople par les Turcs en 1453.*

این اثرتوسط‌آقای م. ناهید به‌ترکی‌ترجمه شده ودرسال ۱۹۳۵ دراستانبول به‌چاپ‌رسیده است.

E. Pears, *Destruction of the Grelk Empire and Capture of Constantinople.*

— فتح‌استانبول، اثرفریدون‌دیریمتکین، سال ۱۹۴۹.
— ترجمهٔ اثرمؤلف‌مجهول توسط‌یورگا، ترجمه‌به‌ترکی به‌وسیلهٔ فاضل ایشگوزلی وعدنان ارزی
— فتح‌جلیلهٔ قسطنطنیه (آ. مختارپاشا).

اقامت دراستانبول و پس از انتخاب کشیش اعظم و تنظیم امور شهر و تعیین و انتصاب مأموران موردلزوم به‌ادرنه باز گشت و با دبدبه و شکوه ناشی از فتح و پیروزی وارد شهر شد.[۳۵۴]

□

سه یا پنج سال پس از فتح استانبول (سال ۱۴۵۶ یا ۱۴۵۸م) آتن که در دست لاتینها بود به‌تصرف عثمانیها در آمد و سراسر یونان نیز به‌انضمام پلوپونز اشغال شد.

۳۵۴. سلطان‌محمدفاتح به‌منظور تبریک جلوس ملك اشرف سیف‌الدین اینال مملوك جدیدمصر و نیز بشارت فتح استانبول نماینده‌ای به‌همراه هدایا و دواسیر از اصیل‌زادگان رومی به‌قاهره فرستاد. این‌هیئت روزسه‌شنبه ۲۴ شوال وارد قاهره شد. سلطان‌محمدفاتح در نامهٔ ارسالی اعلام داشته بودکه استانبول‌را درروزجمعه ۲۶ ربیع‌الاول (۶ نیسان ۱۴۵۳م) به‌محاصره درآورد و سه‌شنبه ۲۰ جمادی‌الاول سال ۸۷۷هق (۲۹ مائیس) فتح کرد. به‌نشانهٔ شادی فوق‌العاده سراسر قاهره آذین‌بندی‌شد و این‌جشن وسرورروزها ادامه‌یافت وطبالخانهٔ‌سلطان هرروز صبح به‌صدا درمی‌آمد ومردم از صمیم‌دل به‌شادمانی می‌پرداختند. هدایای ارسالی به‌مملوك مصر ازهریك‌رقم ۹ عدد بود زیرا عدد ۹ درنزد ترکان‌خوش‌یمن بود وشگون‌داشت. این‌هدایا عبارت‌بودند از: ۹ صندوق حصیری حاوی‌پوست‌سمور، ۹ صندوق پوست‌یوز پلنگ، ۹ صندوق پوست قاقم، ۹ صندوق پوست‌سنجاب، ۹ صندوق مخمل‌سرمه‌دوزی شده، ۹ صندوق مخمل سادهٔ رنگارنگ، ۹ صندوق پارچهٔ اطلس و ۹ دسته غلام (ابن تقریبردی، حوادث‌الدهور ذیل السلوك، نسخهٔ کتابخانهٔ ایاصوفیه، شمارهٔ ۳۱۸۵، ص ۲۷۷). در نامهٔ ارسالی‌توسط‌امیرجلال‌الدین‌قابونی به‌مناسبت فتح‌استانبول به‌مملوك مصر با انشای‌ملاگورانی آمده که اسرا و پارچه‌های ارسالی درنامهٔ دیگری ذکرشده است، که سلطان‌مصرضمن پاسخ به‌این‌نامه، هدایایی برای سلطان محمد فاتح می‌فرستد (منشآت‌فریدون‌بیگ، ج ۱/ص ۲۲۵

فصل ۱۴

خاندان آل عثمان تا اواسط قرن پانزدهم میلادی

خاندان وسلاطین عثمانی

خاندان عثمانی به‌تیرهٔ «قایی» یا «قیی» که شاخه‌ای از اغوزها بودند منسوب است. به‌موجب قانون ورسوم متداول دربین همهٔ دولتهای ترك، کشور، ملك مشترك خاندان به‌شمار می‌رفت و رئیس‌منتخب از بین اعضای خاندان، یعنی «اولوبگ»، رئیس خاندان ورئیس کشور نیز بود.

این رسم وقانون که از همان‌آغاز، دربین عثمانیها متداول بود از زمان مراد اول دگرگون شد و کشور، ملك مختص پادشاه وفرزندانش شد. باز در اوایل کار، انتخاب حکمران و وزیر وبیگلربیگها که ادارهٔ امورکشوررا دردست داشتند توسط «اخی»ها که درتشکیل‌دولت عثمانی‌نقش اساسی برعهده داشتند، صورت می‌گرفت. سلطان که براریکهٔ قدرت بود هرگزبرای جانشینی خود نامزدی تعیین نمی‌کرد.تنها سلطان‌محمد چلبی با در نظرگرفتن احتمال ادعای سلطنت توسط برادرش مصطفی چلبی که در دربار امپراتوربیزانس بسر می‌برد و نیز قطع‌امید ازحیات خود به‌وزیر وبیگلربیگهای نزدیك خویش توصیه‌کرد که پسرش‌مراد را به‌حکمرانی‌برگزینند وتا آمدن اوخبر مرگش را از دیگران مخفی نگاه دارند . دربین عثمانیها هیچ قانونی برای‌جانشینی‌سلطان وضع‌نشده‌بود وسلطان پس‌ازرسیدن به‌سلطنت برای‌جلوگیری

از بروز هر گونه شورش، برادران خویش را به‌قتل می‌رسانید. این رسم بعدها با قانونی که سلطان‌محمدفاتح گذرانید شکل‌قانونی ورسمی به‌خود گرفت. دراین‌قانون ماده‌ای گنجانیده شده‌بود که به‌موجب آن وقتی‌درخاندان عثمانی‌سلطنت نصیب کسی می‌شد می‌توانست برای «نظام عالم» برادرانش را بکشد.

پادشاه عثمانی به‌سبب آنکه صاحب ومالك مملکت بود می‌توانست هر نوع تصرفی درجان ومال اتباع خود بکند. وی، خواه باواسطه وخواه بدون واسطه، از این حق استفاده می‌کرد. هرنوع قدرت ناشی از پادشاه بود؛ منتهی این قدرت را نه‌به‌خاطر هوی وهوس بلکه طبق قانون ومتکی به‌آداب ورسوم و با ایجاب شرایط اعمال می‌کرد. پیش ازاتخاذ تصمیم قطعی درمسأله‌ای، نخست آن مسأله در«دیوان» مورد بررسی قرارمی‌گرفت وآنگاه اتخاذ تصمیم نهایی باسلطان بود. تصمیم پادشاه دربارۀهرامری واظهارنظرقاطعانه‌اش دربارۀ هرموضوعی‌به‌منزلۀ قانون بود. سلاطین عثمانی گاه‌به‌گاه دربارۀ امور دولت و مسائل شرعی و حقوقی با افراد صاحب نظر مشورت می‌کردند وازآنان نظر می‌خواستند. باتوجه به‌مطالبی‌که عنوان شد پادشاه که ظاهراً دارای اختیارات نامحدودی بود درعین حال‌مقید به‌رعایت‌پاره‌ای قوانین بودکه این خود برای دوام وبقای هردولتی ضروری است. درتمام دوران حکومت سلاطین عثمانی، حتی درزمان مقتدرترین پادشاهان، حکمران تصمیمات «دیوان» را رعایت می‌کرد ودیده نشدکه ازآن عدول کند.

در دوران نخستین پادشاهان عثمانی (تا اواخر قرن شانزدهم) شاهزاده‌ها به‌فرمانداری شهرستانها منصوب می‌شدند وخدمت می‌کردند ودر جنگها فرماندهی جناحها را به‌عهده داشتند وبه‌این‌ترتیب باآگاهی‌ازاحوال‌کشور واصول‌مملکتداری متبحر درفنون جنگی پرورش می‌یافتند وچون به‌سلطنت می‌رسیدند ازاین‌تجربیات بهره می‌گرفتند. سلاطین عثمانی فرمانده‌کل‌قوا نیز بودند. در جنگهای مهم، خود شخصاً شرکت داشتند و در جنگهای کوچك و بی‌اهمیت، فرد صلاحیتداری را به‌فرماندهی منصوب می‌کردند. سلاطین عثمانی به‌هنگام صلح وآنگاه‌که در قصر خویش به‌استراحت مشغول بودند، سرفرماندهی را باتمامی‌اختیاراتی که دراین‌باره داشتند‌به‌سردار اکرم تفویض‌می‌کردندکه درجلدهای‌آینده ازآن‌سخن‌خواهدرفت.

پادشاهان عثمانی شش «طوغ»* داشتند که مهمترین آنها «آق‌سانجاك» بود. تازمان سلطان‌محمد فاتح ریاست «دیوان» باشخص پادشاه بود. وی به‌ادارهٔ امور دولت می‌پرداخت و درصورت‌لزوم تصمیمات‌لازم‌را اتخاذمی کرد. اگرپادشاه دردیوان‌حضور نمی‌یافت‌ویابیمارمی‌شد وزیراعظم‌ریاست‌دیوان‌رابه‌عهده‌می گرفت.

شخصیت سلاطین

غازی عثمان که در تواریخ عثمانی به‌نام نخستین پادشاه از او یاد شده است درواقع پادشاه نبود، بلکه یکی ازامرای مرزی شمال‌غربی سرزمین ترك‌نشین بود. تاکنون سکه یا کتیبه‌ای از او به‌دست نیامده است. غازی عثمان با استفاده از نفوذ «اخی»ها مرز سرزمین تحت حکومتش راگسترش داد وتاپایان عمر به‌صورت یکی ازامرای تابع سلجوقیان‌آسیای صغیر وایلخانان حکومت کرد.

نخستین‌پادشاه عثمانی‌به‌معنی واقعی‌کلمه اورخان‌بیگ‌بود (۱۳۲۴-۱۳۶۲م). اورخان‌بیگ که دراواخر عمرپدرش به‌نیابت او ادارهٔ اموررا دردست داشت و بعد از درگذشت پدر با تصمیم اخیها عملاً ادارهٔ امور امیرنشین را به‌دست گرفت، حکمرانی بود با اراده، مدیر و هوشیار و می‌دانست که از حوادث سیاسی چگونه بهره‌برداری کند. او ضمن فعالیت با برنامه‌ای حساب شده نخستین پایه‌های استقرار ترکها درروملی‌را گذاردودرسایهٔ‌همکاری‌فرماندهان‌تجربه‌دیده‌اش، مرزهای کشورش راپهناورتر کرد وباسازماندهی لشکری و کشوری قلمروحکومتی خودرا به‌شکل‌یك دولت درآورد.

مراد اول پسر اورخان‌بیگ (۱۳۶۲-۱۳۸۹م) با موفقیتهایی که در روملی و آناطولی به‌دست‌آورد دولت عثمانی را همپایهٔ یك امپراتوری کرد. وی همچون پدرش‌سازماندهنده‌ومدیرورزیده‌ای‌بود. مراکز** «قاپی‌قولی» وسایر تشکیلات‌لشکری باتوجه به‌نیاز عصر درزمان او به‌وجودآمد. وی در فتوحاتش توانست از نیروهای

* تاجی از پر مرغ یا موی دم‌اسب درست می‌کردند ودر دورهٔ عثمانی از طرف سلطان به‌پاشا (تیمسار)ها ووزرا می‌دادند. ـ«مترجم»

** در متن واژهٔ «اوجاق» به‌معنی‌کانون ومرکز آمده است که از این پس واژهٔ «سازمان»را به‌کار می‌بریم. ـ«مترجم»

کمکی سلاطین و دسپوطهای روملی که تحت نفوذ او درآمده بودند حداکثر بهره‌برداری را بکند. مراد اول حکمرانی بود با اراده و صاحب عزم و پرتحرك و نسبت به اتباع خود عادل و بردبار و هنگام عمل بسیار سریع. در تمامی اقدامات خود طبق نظم و برنامه عمل کرد و استقرار ترکها را در روملی تأمین ساخت. وی بخشی از خانواده‌های ترك و اهالی بومی را در روملی اسکان داد و با وضع قوانین، تقویت دولت را موجب شد. وزرا و فرماندهانی چون چندرلی قراخلیل خیرالدین پاشا، پسرش علی پاشا، لالا (لله) شاهین پاشا، تیمورتاش پاشا، حاجی ایل بیگی و اورنوس بیگ در کسب این موفقیتها خدمات ارزنده‌ای به او کردند. مراد اول در تاریخ «غازی خنکار» و «خداوندگار» لقب گرفت. او دارای یك کتابخانهٔ خصوصی بود که آثار بسیاری برای آن استنساخ شده بود.

پسر مراد، یلدرم بایزید (۱۳۸۹-۱۴۰۲م)، دامنهٔ فتوحات عثمانی را از روملی به آناطولی کشانید. او با الحاق سراسر بلغارستان به خاك عثمانی و با کسب پیروزیهای بزرگی چون پیروزی نیکبولی، آرامش و امنیت را در سراسر بالکانها تأمین کرد. سلطان بایزید که با یك حمله امرای آناطولی را از میان برداشت اماسیه (آماسیا)، صامصون، سیواس و ملاطیه را تصرف کرد و مرز کشورش را تا ارزنجان گسترش داد. سلطان بایزید که حکمرانی بود عصبی، تندخو و به سبب اعتماد به نفس از تصمیم خود عدول نمی‌کرد و فرماندهی ارزشمند بود، به سبب عناد و یکدندگی و عدم توجه به توصیهٔ فرماندهانش در جنگ معروف آنکارا شکست خورد و چون به دنبال این شکست، کشور پهناورش تقسیم شد، از شدت اندوه درگذشت. حادثهٔ تیمور فتوحات عثمانی را هفتاد سال به تعویق انداخت.

پس از مرگ سلطان بایزید و بازگشت تیمور به کشورش، جنگ قدرت برسر تصاحب مقام سلطنت بین شاهزادگان عثمانی درگرفت تا اینکه سرانجام سلطان محمد چلبی (۱۴۱۳-۱۴۲۱م) که توانسته بود دولت عثمانی را تحت ادارهٔ واحدی درآورد[۱]،

۱. پس از تجزیهٔ دولت عثمانی تا مدتها شاهزادگان برسر تصاحب قدرت با یکدیگر در جنگ و جدال بودند که این دوره، «دورهٔ فترت» نام گرفت. بعضی از مورخان متأخر بی آنکه ویژگیهای سرزمینهای عثمانی را در نظر بگیرند از شاهزادگانی چون سلیمان و موسی با نام سلطان سلیمان و سلطان موسی نام برده‌اند، که ناشی از عدم شناخت ایشان است.

براثرقدرت اراده وجدیت وتلاش ونیزاحترام به‌قول خود وپیمانهای منعقده، اعتماد واحترام حکمرانان معاصر را به‌خود جلب کرد وبحق دومین مؤسس دولت عثمانی نام‌گرفت . وی توانست بعضی ازنقاط از جمله صامصون، صاروخان وآیدین راکه برادرش سلیمان‌چلبی به‌بیزانس واگذار کرده بود بازپس بگیرد ومنتشاییان راتحت نفوذ خویش درآورد. روایت می‌کنند که سلطان‌محمدچلبی دربیست وچهار جنگ شرکت کرد و طی این جنگها چهل‌بار زخمی شد. محمد چلبی نیز دارای کتابخانهٔ خصوصی بوده است.

مراددوم (۱۴۲۱–۱۴۵۱م) پسرمحمدچلبی درسن هجده سالگی امورکشوررا در دست‌گرفت و توانست به‌یاری وزرا وامرای تجربه دیده مشکلی راکه عمویش به‌وجودآورده بود حل کند. دردوران حکومت اوقلمرو عثمانی‌گسترش یافت، و با پیروزی در جنگ وارنه توانست شکست نخستین ازصلیبیان را جبران کند. وی از علما وشعرا حمایت می‌کرد. اهل بزم ورزم بود. وقتی درگوشه‌ای ازمرز کشورش خطری پیش می‌آمد ازسربساط عیش ونوش برمی‌خاست ودررأس سپاه خود عازم جنگ می‌شد. باتوجه به‌بررسی حوادث وعملکردش حکمرانی بود باخوی ملایم، خوش‌قلب، عادل، جسور وباتجربه؛ ولی عزم وارادهٔ پدر و پسر خویش را نداشت وادارهٔ امور کشورراکلاً به‌دست چندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشا وپسر اوخلیل‌پاشا سپرده بود وآندو با استقلال رأی تمام به‌حل‌وفصل امور می‌پرداختند. مراد دوم نیز دارای کتابخانهٔ شخصی بود.

سلطنت در دوران عثمانی

تازمان سلطان‌محمدفاتح درادارهٔ امور کشور، وزراوامرای ترک صاحب‌نفوذ بودند . بعدها از زمان سلطان‌مراد دوم به‌بعد عرصه به‌دست کسانی که طبق اصول «دوشیرمه»* پرورش یافته بودند افتاد. فی‌المثل درسال۱۴۴۲م درپی عهدنامهٔ ادرنه-

* برطبق این اصول، جوانان مسیحی که ازبین اسرا وغلامان برگزیده می‌شدند پس از اینکه ترکها آنهارا به‌دین اسلام مشرف‌می‌کردند و پس‌از پرورش‌وتربیت، از آنان درمراکزینی‌چری ویاسایرکارهای دولتی بهره می‌گرفتند. ـ«مترجم»

سگه‌دین که سلطان محمد برای اولین بار به‌حکومت رسید، زغنوس‌پاشا که اصلاً رومی بود قدرت زیادی پیدا کرد. چندرلی‌زاده خلیل‌پاشا صدراعظم و دیگر ارکان دولت که از افزایش‌نفوذ زغنوس‌پاشا سخت‌مکدرشده‌بودند پس‌از توافق بایکدیگر سلطان‌مراد دوم را که به‌نفع پسرش محمد از سلطنت کناره‌گیری کرده بود در مقام فرماندهی کل سپاه وادار به‌شرکت در جنگ وارنه کردند و بعداً نیز برای دومین بار به‌سلطنت رسیدن اورا اعلام داشتند. ولی پس‌ازفتح استانبول دستورقتل‌خلیل‌پاشا توسط سلطان‌محمد فاتح صادرشد وسایرامرای ترك‌نژاد نیز بتدریج از مصادر امور برکنارشدند و میدان برای «دوشیرمه»ها خالی ماند و سلطنت عثمانی با ویژگیهای خاص‌خود آغازشد.

ازبدو تأسیس دولت‌عثمانی کلیهٔ سلاطین تاخود سلطان‌مراد دوم مدام بامردم درتماس بودند. در دیوان حضورمی‌یافتند؛ درجریان دعاوی‌قرارمی گرفتند؛ به‌امور دولتی‌رسیدگی‌می کردند و درمیادین جنگ درکنارسربازان بودند وباآنان‌همچون همکار وهمرزم رفتار می کردند. سلطان‌محمدفاتح با پذیرفتن اصول و حدود سلطنت از مذاکرات دیوان کناره گرفت وپردهٔ نازکی بین خود و ملت کشید. باگذشت زمان، یعنی درزمان جانشینانش، رفته‌رفته این‌حجاب وپرده ضخیمترشد به‌طوری که سرانجام پادشاه ومردم‌نه‌همدیگر رامی‌دیدند ونه‌ازنزدیك می‌شناختند.

شاهزادگان عثمانی

به‌فرزندان سلاطین‌عثمانی «شهزاده» گفته می‌شد که مخفف‌شاهزاده است. از اوایل‌قرن چهاردهم ودرقرن‌پانزدهم بویژه به‌شاهزادگان‌مقیم آناطولی‌لقب «چلبی»* داده می‌شد.

پسران‌سلاطین عثمانی در زمان حیات پدر بامقرری قابل توجه به‌فرمانداری شهرستانهامنصوب می‌شدندو به‌ادارهٔ امورمی‌پرداختند وبه‌این‌ترتیب‌درمسائل‌لشکری و کشوری‌تجربهٔ لازم‌را به‌دست‌می آوردند. یك‌شهزاده پس‌ازتعلیم‌وتربیت ودرسنین بین‌ده تا پانزده‌سالگی به‌فرمانداری یکی‌ازشهرها منصوب وفرستاده می‌شد وشخص

* درلغت به‌معنی محترم ومتحشم است. ـ «مترجم»

با تجربه‌ای به‌نام «لالا» (لله) همراه او اعزام می‌گردید تا راه ورسم کشورداری را به‌او بیاموزد. البته بجزلالا گروه کثیری برای تصدی امور مختلف همراه او فرستاده می‌شدند. شهزاده‌ها مادرشان را نیزهمراه خود به‌محل فرمانداری خویش می‌بردند. به‌شهزادگان فرماندار، «چلبی سلطان» گفته می‌شد.

وقتی یك شهزادهٔ عثمانی فرماندار می‌شد افرادی چون دبیر، امین مالیه، رئیس الکتاب وسایر اعضای اداری ونیزارکان درباری مقاماتی چون میرعالم، میرآخور، قاپی آغاسی (رئیس خدمتگذاران سفیدپوست دربار) و... با او بودند.

طبق قانون، شهزادگان به‌فرمانداری شهرستانهای روملی منصوب نمی‌شدند. «چلبی سلطان»ها، یعنی شهزاده‌هایی که فرماندار بودند، درایام معینی- چنانچه سنشان اجازه می‌داد - شخصاً «دیوان» تشکیل می‌دادند و مسائل مربوط به‌حوزهٔ مسئولیت خود راحل وفصل می‌کردند. اگرسن شاهزاده‌ای کم بود لالا این وظایف را انجام می‌داد. به‌طور کلی مسائل وتشریفات اداری زیرنظرلالا صورت می‌گرفت. لالاها ازبین افراد قابل اعتماد دولت برگزیده می‌شدند. شهزاده‌ها «تیمار»* و «زعامت»* واگذارمی‌کردند، «فرمان»* صادرمی‌کردند وپای فرامینی‌راکه صادر می‌کردند و به‌جایی می‌فرستادند باطغرایی که بیانگراسمشان بود ممهور می‌ساختند؛ منتهی مراتب واگذاری تیول و صدور فرمان‌را به‌دولت مرکزی گزارش می‌دادند تا دردفتر کل ثبت شود.

تا اواسط قرن‌پانزدهم باتوجه به‌شرایط زمان شهرهایی‌چون ازمیت، بورسه، اسکی‌شهر، آیدین، کوتاهیه، بالیکسری، اسپارطه، انطالیه، اماسیه‌وسیواس‌جزء مراکز حکومتی شهزاده‌های‌فرماندار بودند.

شهزاده‌های عثمانی یاهمراه پدر درجنگ شرکت می‌کردند و یا به‌تنهایی به‌نبرد اعزام می‌شدند. اگرهمراه‌پدربودند، یافرماندهی‌یکی‌ازجناحهای‌لشکر به‌آنها محول می‌شد ویافرمانده نیروهای ذخیره می‌شدند.

دربین‌شهزاده‌های عثمانی‌بسیار اتفاق افتاده بودکه با به‌سلطنت‌رسیدن‌برادری برادردیگربه‌ادعای‌سلطنت قیام‌بکند. حتی‌دراواخر نیمهٔ‌دوم‌قرن‌چهاردهم‌ساوجی‌بیگ پسرمراد اول برای تصاحب سلطنت علیه پدر قیام‌کرد.

* رجوع شود به‌بخش «نیروهای‌ایالتی» همین مجلد. - «مترجم»

فصل ۱۵

نخستین تشکیلات دولت عثمانی

«دیوان» ازجمله تشکیلات مرکزی

اجلاسیهٔ هیئت‌وزیران که‌به‌ریاست‌پادشاه ودرغیاب پادشاه به‌ریاست‌صدراعظم تشکیل‌می‌شد،«دیوان»نام‌داشت. محل‌دیوان یا درپایتخت‌بود ویادرشهری که پادشاه درآن اقامت داشت. تصمیمات نهایی مربوط به‌امور دولت درآنجا اتخاذ می‌شد. الگوی این‌دیوان عثمانی که‌نیم‌قرن موجودیت داشت دیوان ایلخانان بود. در زمان ایلخانان، وزرا ازبین «ارباب‌سیف»، یعنی‌ازصنف‌لشکری، انتخاب‌نمی‌شدند، بلکه ازبین‌دبیران‌ودانشمندان برگزیده می‌شدند. به‌این‌معنی که وزرای منتخب ازبین‌علما به‌کارلشکری نمی‌پرداختند واین‌رسم تازمان چندرلی‌قراخلیل‌جاری بود. ولی‌پس‌از آنکه چندرلی‌قراخلیل باحفظ مقام وزارت فرماندهی‌لشکررا نیز به‌عهده‌گرفت، بعد ازاو وزرای‌اعظم‌هردوسمت‌را داشتند. به‌این‌ترتیب، مقام‌بیگلربیگی، یعنی‌فرماندهی لشکر، که در درجهٔ‌نخست اهمیت قرارداشت در مقایسه یك درجهٔ تنزل یافت؛ یعنی بیگلربیگ که سمت‌فرماندهی‌لشکررا داشت پس‌از وزیراعظم ودردرجهٔ‌دوم اهمیت قرارگرفت.

دیوان هرروز صبح زود پس‌از نماز سحر با حضور پادشاه تشکیل می‌شد و دربارهٔ مسائل‌مختلف، خواه مسائل‌دولتی‌وخواه مرد اعم ازلشکری، مالی، اداری،

حقوقی‌وعرفی، تصمیم گیری می کرد. اعضای‌دیوان‌عبارت‌بودند از پادشاه،وزیر اعظم، دیگروزرا، قاضی‌عسکر، رئیس‌مالیه‌ودبیر. وزرای‌اعظم‌امورلشکری وعرفی، قاضی عسکر امورشرعی‌وحقوقی، ورئیس مالیه مسائل‌مالی‌را بررسی کرده، نظریهٔ خودرا ابراز می کردند. دبیر، رئیس‌دبیرخانهٔ دیوان‌بود وامورمربوط به‌اراضی‌واختصاص «خاص»*، تیمار و زعامت به‌او محول می‌شد و توسط او ثبت دفتر کل (دفتراملاك) می گردید. وضع وتنظیم‌قوانین‌مربوط به‌این‌امور نیز بااوبود. ترسیم‌طغرا برفرمانها وبراتهای حکام، والیها وفرمانداران و «ویوودا»**ها به‌دست دبیر صورت می گرفت. در آن‌تاریخ، رئیس‌الکتاب که‌سرپرست کاتبان‌دبیرخانهٔ دیوان بود، زیرنظردبیر انجام وظیفه می کرد.

از اواسط قرن پانزدهم به‌بعد جلسات دیوان هفته‌ای چهار روز (شنبه تا چهارشنبه) تشکیل‌می‌شد. درهرشهری یانقطه‌ای که پادشاه اقامت‌داشت جلسهٔ دیوان در آنجا تشکیل می‌شد.

وزیراعظم ووزرا

در اوایل دوران حکومت‌عثمانی دیوان تنها یك‌وزیر داشت که از بین علما برگزیده می‌شد. بعدها به‌تعداد وزرا افزوده شد. وزیر اول ، وزیراعظم نام داشت. نخستین‌وزیراعظم، یعنی‌وزیر اول دولت‌عثمانی، چندرلی‌زاده علی‌پاشابود. درزمان او چون تیمورتاش‌پاشا نیز به‌مقام وزارت منصوب شد ، علی‌پاشا وزیر اول ، یعنی وزیراعظم، نام گرفت. وزرا صاحب سه«طوغ»[1] بودند که علامت وزارت‌بود. طوغ ازسوی پادشاه به‌وزرا داده می‌شد. درصورت فوت ویاعزل وزیر، طوغهاپس گرفته می‌شد.

* رجوع شود به‌بخش «نیروهای ایالتی» همین مجلد. ـ «مترجم»

** رجوع شود به‌بخش «والیان‌روملی درزمان عثمانیان» درهمین مجلد. ـ «مترجم»

۱. طوغ یاتوغ یك واژهٔ ترکی است. در زمان عثمانیها یك‌دسته ازموی دم‌اسب را به‌شکل‌گلوله یاهلال درآورده ، آنرا برسرچوب یا تیر باریکی نصب می کردند که به‌آن طوغ گفته می‌شد. موهای‌طوغ، سرخ رنگ آمیزی می شد. برروی این‌طوغهای‌رنگ‌شده کلاهك ظریفی‌ازموی‌سیاه وسفید قرار داشت. وزرا صاحب سه‌طوغ بودند وبیگلربیگ وفرماندارها به‌ترتیب دو ویك طوغ‌داشتند.

تاحدود اواخر دوران سلطنت محمدفاتح ریاست دیوان باشخص شاه بود. بعداً این مسئولیت به‌وزیراعظم محول شد و «اطاق‌عرض» به‌وجود آمد.

تااواسط قرن پانزدهم تعداد وزرا ازسه وزیر تجاوزنکرد. وزیراعظم وکیل و نمایندهٔ مطلق شاه بود و به‌نشانهٔ این وکالت، مهرزرین بیضی پادشاه نزد اوبود. وزیر اعظم در همهٔ امور دولت مسئول بود. عزل و نصبها و همهٔ اقدامات مربوط به‌امور دولتی به‌تصمیم او وباتصویب پادشاه صورت می گرفت وعرایض‌هیچ وزیر اعظمی درآن ایام توسط شاه رد نمی‌شد.

بیگلربیگها

دراوایل، عثمانیها تنها یك بیگلربیگ داشتند که مسئولیت کلیهٔ امورلشکری بااوبود وپس از شاه امر او نافذ بود. سلیمان‌پاشا پسر اورخان که فرمانده سپاه بود، مقام بیگلربیگی‌داشت. پس‌ازمرگ اواین وظیفه به‌لالاشاهین‌پاشا محول شد. اززمان مراد دوم، پس ازآنکه وزیرچندرلی خلیل‌خیرالدین‌پاشا فرماندهی سپاه را در دست گرفت‌اهمیت بیگلربیگها یك درجه‌کاهش یافت، ولی‌بازهم صاحب نفوذ بودند. پس از گسترش دامنهٔ فتوحات، چون ادارهٔ امورآناطولی وروملی‌توسط یك بیگلربیگ بامشکلات مواجه‌بود، دومقام‌بیگلربیگی (بیگلربیگ روملی وبیگلربیگ آناطولی) به‌وجود آمد. بعدها، هم‌به‌تعداد بیگلربیگهاافزوده‌شد وهم‌اختیارات آنان‌کاهش یافت. معهذا بیگلربیگها عالیرتبه‌ترین مقام لشکری ایالتها به‌حساب می آمدند. بیگلربیگها صاحب دوطوغ و«خاص» بودند. آنها به‌هنگام عملیات جنگی‌همهٔ فرمانداران‌منطقهٔ بیگلربیگی (ایالت) و«سپاهی»‌های ایالت را به‌همراه خود به‌نقطه‌ای که دستور داده می‌شد می‌بردند تا به‌اردو ملحق شوند. ولی چون فرمانداران آناطولی از میان شهزادگان بودند لذا قدرت بیگلربیگ آناطولی به‌اندازهٔ قدرت بیگلربیگ روملی نبود. (شهزادگان به‌فرمانداری شهرستانهای روملی منصوب نمی‌شدند.) میزان‌نفوذ بیگلربیگها درمورد فرمانداران درحدود یك بازرسی و کنترل کلی بود. فرمانداران مستقیماً بامرکزمکاتبه می کردند. ولی‌درزمان جنگ، بیگلربیگها فرمانده ایالت‌خود بودند. بیگلربیگ مسئول ادارهٔ امورشهر مرکزی ایالت خود بود.

«سانجاق بیگ» (فرماندار)ها

ازنظرسلسله مراتب، فرمانداران تابع بیگلربیگها بودند وگذشته ازمسئولیت امور «تیمار»های آزاد (اراضی‌ای که ازتیول آن‌استفاده می‌شد)، مسئول امورلشکری وکشوری ورفاهی محل‌فرمانداری خویش‌نیزبودند. کنترل تیمارهای آزادباصاحبان تیمار بود. فرمانداران صاحب یك طوغ بودند و«خاص»هایی نیز برای امرار معاش داشتند . هنگام وقوع جنگ، «سپاهی»های شهرستان خویش راگردآورده، تحت فرماندهی‌بیگلربیگ عازم جنگ می‌شدند. به‌مسئول‌امور«تیمار»شهرستان(که‌ازنظر تقسیمات‌کشوری کوچکتر از شهربود) سوباشی گفته می‌شدکه حفظ نظم شهرستان بااو بود.

همان‌گونه‌که درمبحث مربوط‌به‌شهزاده‌ها دیدیم مسئولیت ادارهٔ اموربعضی شهرها باپسران پادشاه بودکه به‌آنها «چلبی سلطان» می گفتند. حدود اختیارات آنان بیش از سایر فرمانداران بود، به‌طوری‌که حتی در زمان جنگ بر بیگلربیگهای آناطولی وروملی ازنظر مقام ورتبه برتری داشتند.

تقسیمات‌کشوری

سرزمینهای تحت ادارهٔ عثمانیها ازنظر تقسیمات‌کشوری ولشکری‌عبارت‌بود از ده، شهرستان(قضا)، شهر وبیگلربیگ‌لیق (استان). ده‌نشینهارعایا[۲] نامیده‌می‌شدند وروستاها سه شکل داشتند. دیرلیق، وقف و ملك. دعواهای روستاییان (بجز مسائل نظامی) اعم از امور شرعی و حقوقی توسط قضات محلی حل‌وفصل می‌شد. در شهرستانهاکه ازمجموع چندین‌ده تشکیل‌می‌شد قضات‌وسوباشیها خدمت‌می‌کردند. برقراری نظم شهرستانها به‌عهدهٔ سوباشیها بود وهمان‌گونه‌که قبلاً نیزاشاره‌کردیم قضاوتهای امور شرعی وعرفی باقضات بود.

تااین اواخرنیزاطلاق عنوان «قضا» به‌شهرستان به‌خاطرادارهٔ امورشهرستانها

۲. دراوایل دوران عثمانی به‌کلیهٔ روستاییان، اعم ازمسلمانان ومسیحی، «رعایا» می‌گفتند؛ولی بعدها این عنوان درمورد تمامی غیرمسلمانها معمول شد.

توسط قضات متداول و معمول بود.[۳] امروزه نیز از تشکل این گونه شهرستانها، استانهای کشورمان به‌وجود آمده است. هریك از اراضی که ازدست امرای آناطولی خارج شد جداگانه به‌صورت فرماندارنشین(شهر) درآمد وبعضی ازنقاط نیزبه‌سبب موقعیت خاصی که داشت فرماندارنشین شد. در دوره‌ای که از آن بحث می کنیم دوبیگلربیگ‌نشین آناطولی و روملی موجودیت داشتند. از نظر درجهٔ اهمیت بیگلربیگ‌نشین روملی از آناطولی مهمتربود. مرکزبیگلربیگ‌نشین روملی «منتسر» و مرکز بیگلربیگ‌نشین آناطولی «کوتاهیه» بود. مدتی موقتاً (زمانی که کوتاهیه شاهزاده‌نشین شد) آنکارا به‌صورت مرکز آن‌درآمد، ولی‌بعداً دوباره کوتاهیه‌به‌طور دائمی مرکزبیگلربیگ‌نشین آناطولی شد.

دراوایل‌دوران عثمانیها باتوجه به‌ضرورت‌اوضاع، محل مرکزحکومتی‌مدام تغییرمی‌یافت. بعدها باگسترش دامنهٔ فتوحات درروملی، ادرنه در اوایل امر به‌طور موقت وبعداً نیزتا فتح استانبول به‌طور دائم پایتخت بود.

نحوهٔ ادارهٔ اراضی

عثمانیها چون سلجوقیان بزرگ، سلجوقیان‌آناطولی وامیرنشینهای آناطولی درسرزمینهایی که فتح می کردند اراضی را تقسیم کرده، طبق‌این تقسیمات آن‌رااداره می کردند. ازنظراسلام سه نوع زمین داریم: خراجی، عشری وامیری. عثمانیهاپس ازتصرف اراضی‌امیرنشینهای آناطولی آن‌رابه‌همان‌شکل‌اولیه پذیرفته بودند وبه‌همان نحواداره می کردند. اراضی تصرف‌شده درروملی درزمرهٔ اراضی امیری یعنی‌جزء زمینهای دولتی محسوب می‌شد، منتهی کلیساها وصومعه‌ها مستثنی بود.

«اراضی امیریه»[۴] یا «اراضی مملکت» به‌زمینهای دولتی اطلاق می‌شد. این زمینها برحسب عشریه، مالیات ونوع بهره‌دهی به‌سه‌نوع بزرگ، متوسط وکوچك

۳. به‌موجب تشکیلات اساسیه (قانون اساسی) ولایتها «ایل»، شهرها «ایلچه» و نواحی «بوجاق» نام گرفته بود.

۴. درکشورهای تحت‌ادارهٔ مطلقهٔ عثمانیها زمین‌ورعایا از آن امیر یعنی پادشاه بود. ازاین‌روی «اراضی امیریه» می‌گفتند که درواقع تعبیر اراضی دولتی امروزی است.

تقسیم می‌شد. به کسانی که در این زمینها کشت و زرع می کردند «رعایا» گفته می‌شد. اراضی سرزمینهایی که فتح می‌شد (به‌استثنای شهر، شهرستان، باغ، باغچه ومرتع) اراضی امیریه به‌حساب می آمد، به‌ثبت می‌رسید و به‌شرط کشت و زرع به‌صاحبان اولیهٔ آن واگذار می‌شد. آنان درطول‌حیات درصورت رعایت شرایط درزمین کشت وزرع می کردند و پس ازمرگ، زمین به‌فرزندانشان انتقال می‌یافت. اراضی‌دولتی (امیری اراضی) سه نوع بود: خاص، زعامت و تیمار. کسانی که با شرایط گفته شده در اراضی دولتی (امیری) کشت وزرع می کردند، می‌باید عشر و مالیات مزارع (خواربار و یا معادل آن پول) را سالانه به‌خزانهٔ دولت پرداخت کنند؛ ولی طبق قانون به‌جای پرداخت مستقیم به‌خزانه، آن‌را به‌هر کسی یاهرمحلی که دولت‌در ازای اخذ خدمات مشخص می کرد، تحویل می‌دادند. اگر عشریه و مالیات تعیین شده به«سپاهی‌تیماردار» (تیمارلی سپاهی*) اختصاص‌داده می‌شد به‌اوپرداخت می کردند واونیز، همان‌طوری که درمبحث مربوط به«تیمارلی‌سپاهی» خواهیم گفت، در ازای دریافت آن، به‌هنگام بروزجنگ، در جنگ شرکت می کرد و اگرچنانچه مالیات و عشر اراضی به«زعامت» یا «خاص» تخصیص داده می‌شد، صاحب خاص یا زعامت آن‌را دریافت‌می‌داشت. به‌عشرومالیاتی که صاحبان‌خاص، تیمار و زعامت ازاراضی اختصاص‌داده‌شده به‌آنان‌دریافت می کردند «دیرلیق» گفته می‌شد. صاحبان دیرلیق نیز «صاحب ارض» نام داشتند.

در دورهٔ عثمانیها بجز اراضی دولتی (امیری) زمینهای «وقف» و «ملك» نیز وجود داشت. این اراضی‌باداشتن تفاوتهایی بااراضی‌امیریه به‌مؤسسات ویادر ازای خدمت به‌بعضی ازافراد اختصاص داده می‌شد. بالطبع دراین اراضی رعایا به‌کشت وزرع مشغول‌بودند. عشریه‌ومالیات اراضی وقف به‌مؤسسات دینی،علمی‌واجتماعی اختصاص‌داشت. رعایای اراضی‌وقف موظف‌بودند عشریه ومالیات زمین رابه‌متولی مؤسسه‌ای که معین‌می‌شدپرداخت کنند واونیزبه‌موجب‌وقفنامه، این‌مبلغ رابه‌مصارف مربوط می‌رسانید. اراضی وقف قابل خرید و فروش نبود و به‌عنوان هدیه به‌کسی نیز داده نمی‌شد. گاهی اوقات اراضی وقف به‌اراضی امیری منضم می‌شد، که البته

* رجوع شود به‌فصل شانزدهم همین جلد.

این امربسیار استثنایی ونادر بود وبه‌سبب ازدیاد اراضی وقف و کمبود زمینهایی که به‌دفاع ازمملکت اختصاص داشت انجام می گرفت.

اراضی «ملك» هم در ازای انجام خدمات به‌افراد داده می‌شد و بر چند نوع بود. فروش، تقسیم و هدیهٔ همهٔ «ملك»ها مجاز بود و کسی در آن مداخله نمی کرد. صاحب این نوع اراضی در صورت تمایل می‌توانست آن را وقف کند و یا برای فرزندش به‌ارث بگذارد.

درمورد رعایا ویا دهقانهایی که روی زمین کار می کردند، باید گفت عشریه و مالیات زمین به‌هر کس ویاهرمؤسسه‌ای که اختصاص داده می‌شد، این‌دهقانهارعایای آن شخص یا مؤسسه محسوب می‌شدند. رعایا در صورت کشت و زرع و آبادانی زمین می‌توانستند آن‌را دراختیارداشته باشند وبرای خودنگه‌دارند. درغیراین‌صورت «صاحب ارض» مزرعه را ازاو گرفته، به‌کس دیگری می‌داد. کلیهٔ فعل و انفعالات و معاملات صورت‌گرفته درمورد این اراضی دردفاتر تحریر ثبت می‌شد. نقل وانتقال اراضی ازکسی به‌کس دیگر نیز دراین دفاترمنعکس می‌شد. در صورت فوت یکی ازرعایا پسرش به‌جای اوزمین‌را دراختیارمی گرفت. سند این انتقال توسط «صاحب ارض» (تیمار، خاص وزعامت) به‌اوداده می‌شد. درصورت بروز اختلاف بین‌رعایا و «صاحب ارض»، تحقیق واقدام در این‌باره یا به‌قضات محلی واگذار می‌شد و یا دستور لازم از مرکز صادر می‌شد. همان‌طورکه رعیت می‌توانست از حق خود در مقابل «صاحب ارض» دفاع کند، صاحب ارض نیزمتقابلاً حق دفاع از حقوق خود را داشت.

باتوجه به‌مراتبی که شرح داده شد باآنکه «صاحب ارض» به‌منزلهٔ ارباب رعیت ومالك زمین محسوب می‌شد ولی‌نمی‌توانست دربارهٔ اوستم‌روا داردیابه‌میل ودلخواه خویش‌رفتارکند. درغیر این‌صورت موردپیگردقرارمی گرفت ودرصورت اقتضا دیرلیقش ازاو گرفته می‌شد. درواقع، زمین نه‌مال دهقان بود ونه‌مال «صاحب ارض»، بلکه ازآن دولت بود. دهقان موظف به‌کشت و زرع و آبادی زمین تحت اختیارش‌بود و«صاحب ارض» نیزمکلف بودوظایف محوله‌را انجام دهد. بارعایت این شرایط، طرفین می‌توانستند زمین و عایدی‌آن را برای خود محافظت‌کنند؛ از این‌روی این قبیل‌اراضی‌نه‌فروخته می‌شد ونه‌می‌شدآن‌را به‌کسی بخشید. تنهاپادشاه

در مقام صاحب مملکت می‌توانست آن را به‌صورت وقف یا ملك به‌مؤسسه‌ای برای ادارهٔ امور آن اختصاص بدهد و یا در مقابل انجام خدمات در اختیار هر کسی که خواست بگذارد.

فصل ۱۶

سازمان و تشکیلات نیروهای مسلح در زمان عثمانیها

نگرشی کوتاه به تشکیلات لشکری

در تشکیلات لشکری عثمانیها تأثیر کم‌و‌بیش سلجوقیان آناطولی، ایلخانان و ممالیک مصر را می‌توان دید. عثمانیها دارای سه نیروی مسلح بودند: نیروی قاپی‌قولی، نیروی ایالت که نیروهای مرزی نیز جزء آن بودند، و نیروی دریایی.

نیروهای قاپی‌قولی متشکل از پیاده‌نظام «ینی‌چری»، «جبه‌جی» ، «توپچی» و «آتلی بولوکلر» (دسته‌های سواره) بودند. این دو رسته قوای مرکزی ویژهٔ سلطان به‌شمار می‌رفتند که حقوق‌بگیر بودند و همه‌جا پادشاه را همراهی می‌کردند.

و اما نیروی ایالتی . نیروهای ایالتی مرکب بودند از سواره‌نظام «تیمارلی سپاهی» و نیز «یایا»، «مسلم»، «عزب»ها و «آقنجی» که در مرزهای روملی مستقر بودند. در اوایل دوران عثمانی، در نیروی دریایی بجز کشتیرانان، عزبها، و در شرایط جنگی، تیمارلی سپاهیها نیز خدمت می‌کردند.

دولت عثمانی در اوایل کار به‌سبب آنکه دولت کوچکی بود ، نیروی نظامی کافی برای به‌دست آوردن فتوحات گسترده نداشت؛ در نتیجه برای جبران این کمبود در آغاز تسلط خود بر کشورهای دیگر به‌فکر استفاده از نیروهای نظامی دسپوط‌نشینها و پرنس‌نشینهای امپراتوری بیزانس و بالکانها که زیر نفوذ خود درآورده بود افتاد؛ از

این‌روی طی پیمانهای منعقده با آنان ، مکلفشان می کرد که به‌هنگام جنگ ، میزان معینی نیرو دراختیار این دولت قراردهند. گذشته از آن درجنگهای صلیبی درمواقع اضطراری ازیاری امرای آناطولی ــ البته بندرت ــ بهره‌مند می‌شد.

باتوجه به‌اینکه عثمانیها هنگام سازماندهی تشکیلات نظامی خود پیش از تشکیل نیروهای قاپی‌قولی ، نخست دست به‌ایجاد دو رستهٔ «یایا» و «مسلم» زدند ما نیز نخست به‌معرفی این دو رسته می‌پردازیم.

«یایا»ها و «مسلم»ها

غازی‌اورخان‌بیگ پس‌از آنکه اساس‌دولت عثمانی‌را پی‌ریزی کرد به‌توصیهٔ وزیر علاءالدین‌پاشا[۱] و غازی چندرلی قرا خلیل به‌جای نیروهای سوارهٔ عشیره‌ای دو رسته‌کادرثابت به‌نام «یایا»(پیاده‌نظام) و«مسلم» (سواره نظام) به‌وجودآورد.تعداد افراد هریك از این رسته‌ها که متشکل از جوانان ترك بود ، به‌هزار نفر می‌رسید، که بعدها باتوجه به‌ضرورت ونیاز، این‌تعداد افزایش‌یافت. پیروزیها وموفقیتهای غازی اورخان و اوایل دوران سلطنت سلطان مراد مدیون «یایا»ها ، «مسلم»ها و نیروهای عشیرتی بود. حقوق‌یایا ومسلم درایام‌جنگ روزی‌دو آقچه (سکهٔ نقره) بود. به‌هنگام صلح ازپرداخت عشر و مالیات[۲] مزارعی که به‌آنان اختصاص داده شده بود معاف بودند. یایاها ومسلمها تا اواسط قرن پانزدهم جزء نیروهای مسلح بودند . بعدها با ایجاد وافزایش‌تعداد قاپی‌قولیهای پیاده‌نظام‌وسواره‌نظام، ازوجودشان‌درپشت جبهه، امورحمل ونقل، استخراج‌معادن، احداث‌قلعه وکارگاههای کشتی‌سازی وتعمیرکشتی

۱. مورخان عثمانی و بعضی از مورخان خارجی متأثر از این منابع ، وزیر علاءالدین‌پاشا و علاءالدین‌بیگ پسرغازی عثمان را باهم‌اشتباه‌کرده وایجاد نخستین تشکیلات دولتی‌درزمان اورخان‌بیگ را به‌این شاهزاده نسبت داده‌اند. در صورتی‌که در اوایل حکمرانی اورخان، علاءالدین پاشا پسر حاجی‌کمال‌الدین‌پاشا مقام وزارت او را داشت و این‌کارها به‌دست او و همکارش، چندرلی‌قراخلیل،صورت گرفت. دراسنادآن‌دوره‌ازاین‌شاهزاده به‌نام علاءالدین‌بیگ یاد شده است.

۲. اراضی‌که به‌آنها «چیفتلیق» (مزرعه)گفته می‌شد برحسب قوت وضعف خاك به‌سه نوع تقسیم شده بود: هشتاد «دونوم» (هر دونوم معادل ۹۴۰ مترمربع) زمین درجهٔ یك ومرغوب، یکصد دونوم زمین درجهٔ دو و متوسط ، و یکصد و پنجاه دونوم زمین ضعیف وکم‌قوت یك مزرعه (چیفتلیق) شمرده می‌شد.

استفاده می‌شد.

نیروهای قاپی‌قولی*

سازمان عجمی**

باگسترش دامنهٔ فتوحات درروملی، عثمانیهابه‌نیروهای مسلح بیشتری نیازمند شدند. دولت عثمانی‌برای تأمین‌این‌نیروی مورد نیاز درصدد بر آمد تااسرای‌مسیحی را مدتی‌به‌شیوهٔ ترکان تحت‌تعلیم وتربیت‌قراردهد ویك رستهٔ نظامی ازآنان به‌وجود آورد؛ ازاین‌روی مقررشد هرسپاهی عثمانی ازپنج اسیری‌که طی جنگ می گرفت می‌باید یکی‌را دراختیار دولت قرارمی‌داد، که این سرآغازایجاد ینی‌چری بود.[۳]

ایجاد سازمان ینی‌چری وعجمی‌درزمان سلطان‌مراداول به‌توصیهٔ غازی‌عسکر چندرلی قراخلیل وملارستم قونوی مطرح شد. سازمان عجمی به‌منظور تربیت‌سرباز جهت مرکز ینی‌چری برای نخستین‌باردرگلیبولی به‌وجودآمد. اوایل‌همهٔ اسراجذب سازمان عجمی شده، بادریافت روزانه یك‌آقچه پس از خدمت درکشتیهای باری که بین گلیبولی، چارداق ولاپسکی دررفت و آمد بودند به‌مرکزسازمان ینی‌چری اعزام می‌شدند. ولی‌چون اسرا به‌محض یافتن موقعیت مناسب می‌گریختند این‌شیوه تغییر یافت. به‌موجب روش‌جدید، اسرای‌خردسال مسیحی‌نخست بین‌دهقانان‌ترك آناطولی پخش می‌شدند وبا دریافت مزد کمی کارمی کردند. پس ازمدتی‌خدمت وپس‌ازآنکه باآداب‌ورسوم ترك واسلام آشناشده، به‌آن خومی گرفتند بادریافت روزانه یك آقچه درسازمان عجمی اسم‌نویسی می کردند وباز پس ازمدتی خدمت دراین سازمان با

* معنی تحت‌اللفظی آن، غلامان باب عالی(غلامان دربار سلطان عثمانی) است. ـ «مترجم»

** «عجمی» به‌معنی بیگانه، خارجی وناشی است. چون افراد این‌صنف لشکری ازبین‌مسیحیان برگزیده می‌شدند لذا این اسم (عجمی = بیگانه) را برآنان نهاده بودند. ـ «مترجم»

۳. چون مقررشد که ازهرپنج اسیر یك اسیر به‌پادشاه اختصاص داده شود، تعداد انبوهی فراهم شد. «چندرلی خیرالدین‌پاشا گفت که‌آنان را به‌دست ترکان بسپاریم تاهم مسلمان شوند و هم زبان ترکی فراگیرند وآنگاه ینی‌چری شوند. پس چنین کردند و تعداد ینی‌چریها افزون شد...» (تاریخ نشری، ص۱۹۷).

روزانه دو آقچه مقرری به‌سازمان ینی‌چری منتقل می‌شدند . سازمان عجمی گلیبولی هشت رسته داشت. به‌این کودکان که باشیوهٔ یادشده به‌خدمت گرفته می‌شدند«پنجیك اوغلانی» (پسر پنج‌یك) می گفتند؛ زیرااز هر پنج اسیریکی‌به‌عنوان مالیات دراختیار دولت قرارمی گرفت. اگر نیازی به‌اسیر نبود در این‌صورت صاحب اسیر در ازای هر اسیر مبلغ معینی به‌خزانهٔ دولت پرداخت می کرد. بیشتر این اسرا در «آقن»ها (حملات) گرفته می‌شدند.

به‌سبب توقف کار کشور گشایی و بروز مجادلات داخلی در پـی جنگ آنکارا تربیت اسرا برای مقاصدی که ذکر شدمتوقف گردید. ازاین‌روی بعدهادولت عثمانی به‌منظورجبران کمبودکادر قاپی‌قولی طبق قانونی تعدادمعینی از کودکان اتباع مسیحی خود در روملی را با نام «دوشیرمه» (جمع آوری شده) به‌خدمت گرفت. این کودکان پس از جمع آوری به‌خدمت دهقانان آناطولی اعزام و سپس جذب سازمان عجمی می‌شدند. جوانان خوبروی وشایستهٔ دوشیرمه وپنجیك برای خدمت درقصر سلطان انتخاب‌می‌شدند. این افرادپس‌از تربیت درقصربزرگان، به‌قصرپادشاه اعزام‌می‌شدند.

افراد سازمان عجمی بجزسازمان ینی‌چری به‌خدمت «جبه‌جـی»، «توپچی» و کارگاههای کشتی‌سازی نیز فرستاده می‌شدند و احتیاجات آنها را تأمین می کردند.

همان‌طوری که گفتیم تـأمین نیاز سازمـان عجمی از بین کـودکان مسیحـی در چهارچوب محدودهٔ قانون صورت می گرفت. نقایص‌قانون دوشیرمه بمرور و براثر نیاز وشرایط زمان رفع و کامل شد. اصول دوشیرمه برابرقانون به‌شرح زیربود:

مأمورمسئول‌دوشیرمه بافرمانی که دردست داشت به‌شهر وشهرستانهای منطقهٔ مأموریت خود می‌رفت؛ به‌یاری قضات وسپاهیهای محلی درشهرستانها می گشت و توسط هیئت کلیساها پسربچه‌های مسیحی را جمع آوری می کرد.

طبق‌قانون تنها پسرخانواده ازفرمان دوشیرمه معاف بود ونزدپدرمی‌ماند؛ولی یکی ازپسران خانواده‌هایی که بیش ازدوپسرداشتند مشمول قانون دوشیرمه می‌شد. درجمع آوری این پسربچه‌ها دقت می‌شد کـه متوسط‌القامه و از خانواده‌های اصیل باشند. کوتاه‌قدان، کوسه‌ها و پسربچه‌هایی که به‌قصبات رفت‌و آمد داشتند و چشم و گوششان بازبود به‌خدمت گرفته نمی‌شدند. پسربچه‌های زیباوبلندقامت برای‌خدمت در قصرشاه اختصاص می‌یافتند. این پسر بچه‌ها، از بین کودکان‌و نوجوانان‌هشت تا

هجده ساله انتخاب می‌شدند. کودکان جمع آوری شدهٔ هر منطقه در قافله‌های یکصد و پنجاه الی دویست نفری که «سورو»* نام داشت به‌مرکز حکومت فرستاده می‌شدند. آنگاه پس از بررسی کامل و تشخیص هویت و نوشتن اسامی‌شان در دفتر ثبت، به‌آناطولی اعزام می‌شدند و سپس آنها را تحویل مرکز سازمان گلیبولی می‌دادند. بعدها مرکز استانبول جایگزین گلیبولی شد. ارباب گلیبولی عالیرتبه‌ترین افسر سازمان بود.

سازمان ینی‌چری

سازمان ینی‌چری که پیاده‌نظام نیروهای مخصوص سلطان‌را تشکیل می‌داد در سال ۱۳۶۳م تأسیس شد. گسترش نفوذ عثمانیها در بالکانها حضور یك نیروی پیادهٔ کادرثابت را در آن منطقه ایجاب می کرد، که باایجاد سازمان عجمی‌پایه‌های این کادر ریخته‌شد. اسرای مسیحی‌ودوشیرمه‌ها پس‌از آنکه درسازمان عجمی‌پرورش می‌یافتند باروزی دو آقچه مقرری وارد سازمان ینی‌چری می‌شدند وبعدها این مقرری باتوجه به‌شایستگی و نیز سابقهٔ خدمت افزایش می‌یافت.

در جنگها افراد سازمان ینی‌چری که مهمترین و باارزشترین نفرات سازمان قاپی‌قولی را تشکیل می‌دادند، در قلب سپاه که جایگاه سلطان بود مستقر می‌شدند. هنگام جنگ، سلطان سوار بر اسب پشت‌سر آنان ویادرمیانشان قرار می گرفت. درطی مسافرتها وضیافتها ینی‌چریها دراطراف پادشاه بودند و ازاوحفاظت می کردند.

سازمان ینی‌چری تااواسط قرن پانزدهم عبارت ازیك رسته وصنف به‌نام «یایا بولوك‌لری» یا «جماعت» بود. در سال ۱۴۵۱م رستهٔ دیگری به‌نام «سکبان‌لار» به‌آن اضافه شد و بعدها رستهٔ سوم به‌نام «آقابولوك‌لری» نیز به‌وجود آمد که در جلد دوم کتاب شرح آن خواهدآمد.

جماعت یا یایا بولوك‌لری رفته رفته افزایش یافت تا به‌صدویك دسته بالغ شد. تعداد دسته‌های سکبان سی و چهار دسته بود که خود شصت و پنجمین دستهٔ جماعت را تشکیل می‌داد. هردستهٔ‌جماعت برای‌خود پادگان مخصوصی به‌نام «اودا»، آشپزخانهٔ اختصاصی ومهر (علامت) خاص داشت.

* به‌معنای گروه، دسته و رمه. ـ «مترجم»

هر دستهٔ جماعت یا «یایالار» که «اورتا» نام داشت، فرمانده دسته‌ای به‌نام «چورباجی» داشت. فرمانده دسته‌های سکبان و آقا بولوك‌لری، «بولوك‌باشی» نامیده می‌شد. در هر یك از این اورتاها افسرانی نیز با عناوین، «کدخدا» «اوداباشی»، «وکیل‌خرج»، «بیرق‌دار» و «باش اسکی» خدمت می‌کردند.

عالیرتبه‌ترین فرمانده ینی‌چری «ینی‌چری آقاسی» بود. پس از او سکبان‌باشی قرار داشت و سپس به‌ترتیب سلسله مراتب اوجاق کدخداسی، زاغارچی‌باشی، سانسونجی‌باشی، تورناجی‌باشی، باش‌چاووش و محضرآغا* از جمله فرماندهان عالیرتبهٔ سازمان به‌شمار می‌رفتند. سازمان ینی‌چری، کاتبی نیزداشت باعنوان ینی‌چری افندی‌سی که از نظردرجه و مقام پس از ینی‌چری آغاسی و سکبان‌باشی قرار داشت. ینی‌چری افندی‌سی با هیئت دبیرخانه‌ای که زیر دست داشت دفاتر سازمان را تنظیم می‌کرد ومسئولیت نام‌نویسی و پرداخت حقوق افراد با اوبود. انتصاب یاعزل او با وزیر اعظم بود.

ینی‌چریها هر سه ماه یك‌بار مقرری دریافت می‌داشتند. طبق قانون، مقرری هردسته (اورتا) را روز سه‌شنبه درکیسه‌های چرمی به‌آنان می‌دادند. حقوق برحسب ماه عربی، یعنی ماه سال هجری قمری، پرداخت می‌شد. سه‌ماههٔ اول سال هجری قمری، یعنی محرم وصفر وربیع‌الاول، «مصر» نام داشت که ازترکیب حروف اول نام این سه‌ماه به‌وجود آمده بود. سه ماههٔ دوم، یعنی ربیع‌الاخر و جمادی‌الاول و جمادی‌الثانی، «رجج» نام داشت. به‌ماههای هفتم و هشتم و نهم سال، یعنی رجب و شعبان و رمضان، «رشن» می‌گفتند که ترکیبی بود از حروف اول رجب و شعبان و حرف آخر رمضان، وکد «لذذ» از اجتماع حرف آخرشوال و دوحرف اول ذی‌القعده وذی‌الحجه به‌وجود آمده بود.

ینی‌چریها کلاهی ازنمدسفید برسرمی‌نهادند که «بورك» نام داشت ومخصوص ترکهای مناطق مرزنشین بود که برای ممتاز کردن آنان از دیگران مرسوم بود.

از پشت کلاه ینی‌چری پارچه‌ای آویزان بود که به‌آن «پاترتما» گفته می‌شد و برروی شانه‌های اومی‌افتاد و گردن وقسمتی ازپشت‌اورا می‌پوشانید. افرادینی‌چری

* به‌معنای احضار کننده. ـ «مترجم»

کلاه خودرا کج برسر می‌نهادند، ولی کلاه افسرانشان راست برسر قرار می‌گرفت. کلاه افسران سرمه‌دوزی شده بود که به‌آن «اسکوف» می گفتند.

غذای ینی‌چریها در مطبخ «اورتا»ها پخته می‌شد. هزینهٔ غذا هفته‌ای یك‌بار ازینی‌چریهاجمع آوری‌می‌شد. هر «اورتا» یك آشپزباشی‌داشت که ازافسران سازمان ینی‌چری بود. هرمجرمی بجزقاتل (از افراد ینی‌چری) در آشپزخانهٔ دسته زندانی می‌شد و آنجا درحقیقت حکم بازداشتگاه را داشت.

سازمان ینی‌چری پرچم وموزیك مخصوص به‌خود داشت. ینی‌چریها خودرا منسوب به‌حاجی بکتاش‌ولی از فرقهٔ شیخیه می‌دانستند که در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم می‌زیست واورا پیر و مراد سازمان می‌خواندند. ازاین‌روی در تأسیس این سازمان «آلپرن»ها وشیخیه مؤثر بودند. با توجه به‌اینکه درآن تاریخ وحتی پیش از آن هر ارباب هنر وهرسازمانی برای خود پیری داشت لذا ینی‌چریها هم ازاین رسم‌تبعیت کرده بودند.

دراوایل‌تأسیس سازمان ینی‌چری یك مرکزتعلیمات تیراندازی (باتیر وکمان که‌بعدهابه‌تیراندازی باتفنگ مبدل شد) به‌وجودآمده‌بود، که افراد تمرین‌تیراندازی می کردند وشیوهٔ‌گرفتن کمان وانداختن تیر را فرامی گرفتند. ینی‌چریها طی آن‌سالها (ازنیمهٔ دوم قرن چهاردهم تانیمهٔ اول قرن پانزدهم) ازسلاحهایی چون تیر وکمان، شمشیر، سپر، نیزه وکارداستفاده می کردند. هنگام جنگ، برای کندن سنگر، بیل و کلنگ هم در اختیارشان گذاشته می‌شد.

به‌هنگام تشکیل«دیوان»، برای حفاظت آن، ینی‌چریهابه‌نوبت درآنجا کشیك می‌دادند. نزدیك لحظات پایانی‌جلسهٔ دیوان برای‌آنان ازمطبخ قصرآش‌می آوردند وآنگاه به‌پادگانهای خویش باز می گشتند. زمانی که پادشاه برای نخستین‌بار پس از رسیدن به‌حکمرانی برتخت سلطنت می‌نشست وبه‌آن«جلوس» می گفتند، به‌افراد سازمان قاپی‌قولی مبلغی بجزحقوق که «جلوس بخششی» نام‌داشت پرداخت می‌شد. وقتی هم که پادشاه عازم نخستین نبرد می‌شد باز مبلغی به‌عنوان «سفربخششی» (سفر درمعنای جنگ) به‌آنها پرداخت می‌شد.

هریك ازاورتاها (دسته‌ها)ی ینی‌چری‌صندوق اعانهٔ مخصوص به‌خودداشت. به‌افراد تنگدست دسته باسود بسیارکم ازاین صندوقها وام پرداخت می‌شد. بعضی

از هزینه‌های دولت عثمانی از سود این صندوقها تأمین می‌شد. ماترك ینی‌چری که می‌مرد یا کشته می‌شد و وارث نداشت به‌صندوق دسته‌ای که ابوابجمعی آن بود تعلق می‌گرفت.

هنگامی که خود پادشاه شخصاً عازم جنگ می‌شد همهٔ ینی‌چریها ـ به‌استثنای افراد بیمار ـ همراه اومی‌رفتند. تنها برای محافظت پادگان از بین ینی‌چریهای پیر عده‌ای را به‌نام «قوروجی»* می‌گماردند. اگرچنانچه خود شاه عازم جنگ‌نمی‌شد، ولی ضرورت اعزام ینی‌چری پیش می‌آمد، با توجه به‌شرایط، یکی از فرماندهان عالیرتبهٔ ینی‌چری همراه نیرو اعزام می‌شد. «ینی‌چری آغاسی» (فرمانده ینی‌چریها) منحصراً همراه سلطان درجنگ شرکت می‌کرد. هنگام جنگ، ینی‌چریها در قلب سپاه‌جای می‌گرفتند. پیشاپیش آنان توپچیها وپیشاپیش‌توپچیها«عزب»ها ـ که نوعی پیاده‌نظام سبك وسریع بودند ـ مستقرمی‌شدند.

همه‌ساله لباس زیر ینی‌چریها ازطرف دولت تأمین می‌شد. همچنین بالاپوشی نیز از «چوخا»** به‌آنها داده می‌شد. بالاپوشهای چوخا به‌رنگ‌آبی سیر بود و در کارگاههای فیلوردین‌وسلانیك بافته‌می‌شد. زیرپوش کرباسین ینی‌چریهااز کرباسهایی که در «تیرخالهٔ» تسالیا ـ که امروزه در خاك یونان قرار دارد ـ و در قزلجه‌توزلا، ادرمید، برگامه، مانیه و تیره واقع درآناطولی‌غربی و نیز در منطقهٔ ازمیر می‌بافتند، تأمین می‌شد.

در روزهای معین، مجلسی به‌نام «آغا دیوانی» به‌ریاست ینی‌چری آغاسی و باحضور فرماندهان عالیرتبهٔ ینی‌چری تشکیل می‌شدکه طی این جلسه دربارهٔمسائل مربوط به‌سازمان‌تبادل‌نظر وتصمیم گیری‌می‌کردند.کاتب یادبیرسازمان یعنی«ینی‌چری افندی‌سی» نیز جزء اعضای هیئت این مجلس بود.

اگریکی ازافراد سازمان ینی‌چری ترفیع می‌یافت دراین‌صورت یا به‌یکی از دسته‌های‌سواره‌نظام قاپی‌قولی‌منتقل می‌شد ویاجزءاعضای تیمارلی‌سپاهی درمی‌آمد. وقتی یك ینی‌چری به‌کادر تیمارلی سپاهی منتقل می‌شد ازسوی حکومت طبق‌قانون

* به‌معنی قراول، نگهبان. محافظ. ـ «مترجم»

** نوعی پارچهٔ پشمینهٔ ضخیم محلی. ـ «مترجم»

به‌اوتر کش، یامعادل آن پول ومال وحیوان، می‌دادند.

سازمان جبه‌جی

«جبه» به‌معنی زره است، ولی عثمانیها این واژه را درمعنای گسترده‌تری به‌کار می‌بردند. به‌سازمان متشکل ازسازندگان وسایل جنگی موردنیازینی‌چریها یعنی تیر وکمان، سپر، شمشیر، تفنگ، تبر، بیل، کلنگ، گلوله، باروت ووسایلی از این‌قبیل «جبه‌جی اوجاقی» گفته‌می‌شد. افراداین‌سازمان به‌هنگام جنگ لوازم جنگی‌موردنیاز ینی‌چریها راکه ذکرآن گذشت به‌جبهه حمل‌وبین ینی‌چریها توزیع می کردندوپس از جنگ بازآنها را تحویل گرفته،آنچه راکه نیاز به‌تعمیر داشت تعمیرمی کردند و تحویل انبار می‌دادند. سازمان جبه‌جی نیز به‌دسته (اورتا)های متعدد تقسیم می‌شد. عالیرتبه‌ترین افسر سازمان جبه‌جی، «جبه‌جی‌باشی» نام داشت و پس از او «اوجاق کدخداسی»بود. بالطبع هردسته‌ای نیزبرای خودفرمانده دسته (بولوك‌باشی)داشت. افراد مورد نیاز این سازمان ازبین افراد سازمان «عجمی» تأمین می‌شدند.

تشکیلات توپچی

این تشکیلات جزءکادر پیاده‌نظام سازمان قاپی‌قولی بودکه به‌منظور ریختن توپ، ساختن گلولهٔ توپ وتیراندازی باتوپ سازمان یافته بود. ارتش عثمانی‌برای نخستین‌بار درسال ۱۳۸۹م درنخستین جنگ قوصوه ازتوپخانه استفاده کرد. در این سازمان، بخشی که درآن توپ ریخته‌می‌شد ازبخشی که وظیفهٔ تیراندازی رابه‌عهده داشت جدابود. ریختن توپ درکارگاههای تهیهٔ وسایل جنگی‌دولت حتمی‌والزامی نبود ، بلکه بسیاری از اوقات به‌هنگام محاصرهٔ قلعه‌ای در نزدیك‌آن قلعه مبادرت به‌ریختن توپ می‌شد. طی شرح وقایع زمان سلطان‌مراددوم درجریان جنگ موره وآلبانی و نیز بعداً درجریان فتح استانبول دیدیم که‌مواد اولیهٔ مورد نیازبرای‌ریختن توپ به‌جبهه برده شد ودرآنجا اقدام به‌ساختن توپ کردند.

عالیرتبه‌ترین افسر سازمان توپچی، «توپچی‌باشی» نام داشت . افراد سازمان توپچی ازسازمان عجمی تأمین می‌شدند. دسته‌های توپچی به‌هنگام جنگ پیشاپیش ینی‌چریها به‌ردیف مستقر می‌شدند وبا توپهایی که‌کار گذاشته بودند ازآنان در برابر

حملهٔ خصم حفاظت می کردند.

بعدها با تکامل توپچیگری توپها توسط ارابه حمل‌ونقل می‌شدند و برای این منظور تشکیلاتی مرکب از افرادپیاده‌نظام سازمان‌قاپی‌قولی به‌وجود آمد که «تشکیلات توپ ارابه‌جی‌لاری» (ارابه‌چیهای توپ) نام داشت.

سواره‌نظام قاپی‌قولی

درحملات‌موفقیت‌آمیزعثمانیها طی‌دوقرن‌ونیم، درکناریني‌چریها سواره‌نظام قاپی‌قولی نیزسهم‌چشمگیری داشت. این‌سواره‌نظام از «ایچ اوغلان‌لاری»* اندرونی و بیرونی و نیز از افراد ترفیع یافتهٔ ینی‌چری تشکیل می‌شد. این سازمان در زمان مراد اول و به‌توصیهٔ تیمورتاش‌پاشا مرکب از دو دسته به‌نامهای «سپاه»و«سلاح‌دار» به‌وجود آمد. بعدها چهار دستهٔ دیگر به‌این دو دسته اضافه شدند که عبارت بودند از «ساغ علوفه‌جی»، «سول علوفه‌جی»، «ساغ غریبلر»، و «سول غریبلر»، که بدین‌سان سازمان سواره‌نظام قاپی‌قولی به‌شش دسته افزایش یافت.

سازمان سوارنظام نیزچون ینی‌چریها جزء نیروه‌ای مخصوص شاهی بوده، ازنظر حقوق دریافتی واهمیت بالاتر ازینی‌چریها بودند؛ ولی ازنقطه‌نظر خدمت و نفوذ درحکومت، ینی‌چریها برتربه‌نظرمی‌رسیدند. وقتی افرادی‌ازدسته‌های ینی‌چری ویاازقصرواردکادرسازمان سواره‌نظام می‌شدند به‌این نقل‌وانتقال «بولوگه چیخماق» گفته می‌شد. ازاواسط قرن پانزدهم به‌بعد معتبرترین دستهٔ سازمان سواره‌نظام، «سپاه بولوگی» بود. دراوایل، فرزندان دولتمردان عثمانی‌نیزدراین‌دسته پذیرفته‌می‌شدند. سازمان سواره‌نظام بمرور بالغ برسیصد دسته شد . هر دسته مرکب از بیست تا سی سواربود. به«سپاه‌بولوگی»، «قرمزی بایراق»** نیزمی‌گفتند. ازنظر اهمیت پس از این‌دسته، «دستهٔ سلاح‌دار» بودکه نام دیگرش «ساری بایراق»+ بود. درزمان سلطان محمد فاتح برای سپاه‌بولوگی ارزش بیشتری قائل شدند و به‌سبب ورود فرزندان رجال دولت، سپاه بولوگی در درجهٔ اول اهمیت قرار گرفت. بعدها این دسته خود

* جوانان برازنده وشایستهٔ مسیحی که درجریان دوشیرمه برای‌خدمت درقصرسلطان (اندرون وبیرون) برگزیده می‌شدند. ــ «مترجم»

** به‌معنای پرچم سرخ. ــ «مترجم»

+ به‌معنای پرچم زرد. ــ «مترجم»

به‌دویست وشصت دسته تقسیم شد.

«ساغ‌علوفه‌جی‌لر»، «سول‌علوفه‌جی‌لر»،«ساغ‌غریبلر» و«سول غریبلر» درقرن پانزدهم به‌وجود آمدند و تاریخ و سال ایجادشان مشخص نیست. ساغ علوفه‌جی‌لر معروف به«یشیل بایراق»* مرکب از یکصد وپنج دسته وسول علوفه‌جی‌لرمرکب از صددسته‌بودند. ساغ غریبلر وسول غریبلرمعروف به«آشاغی‌بولوک» هریك‌مرکب از صد دسته بودند. افراد «علوفه‌جی‌لر» از «ایچ اوغلانلاری» و «غریبلر» تأمین می‌شد. البته‌بجزافراددوشیرمهٔ مذکورازمسلمانانی نیزکه‌درجنگ فعالیت‌چشمگیری داشتند برای خدمت درعلوفه‌جی‌لراستفاده می‌شد. دربین این گروههای سواره‌نظام، بالاترین میزان یومیه را «سپاه بولوگی» دریافت می‌داشت. سایر دسته‌ها به‌ترتیب سلسله‌مراتب حقوق پایین‌تری دریافت می‌کردند.

سواره‌نظام قاپی‌قولی هنگام عزیمت به‌جنگ درچپ وراست پادشاه حرکت می‌کرد. «سپاه» درطرف راست و«سلاحدار» درسمت چپ قرارمی‌گرفتند. درسمت راست سپاه، ساغ علوفه‌جی‌لر و درسمت‌چپ سلاحدار، سول علوفه‌جی‌لرحرکت می‌کردند. درراست وچپ آنها نیز ساغ و سول (راست وچپ) غریبلر در حرکت بودند.

سپاه‌وسلاحدار درمیدان‌جنگ‌ازچادرپادشاه حراست‌می‌کردند. علوفه‌جی‌لر، خواه‌درجنگ وخواه درضیافتها، درفشهای سلطنتی را تحت‌مراقبت داشتند ووظیفهٔ غریبلر محافظت ازمهمات سپاه وخزانه بود.

افراددستهٔ سواره‌نظام به‌سبب‌پرورش احشام وحیوانات ناگزیربودند درمناطق پرمرتع که ازمرکزحکومتی چندان دورهم نباشد اقامت کنند. سلاحهای سواره‌نظام مرکب‌بوداز‌تیر، کمان، سپر،زوبین، تبرزین،شمشیرخم(پالا)ویاقداره ــ که شمشیری پهن وکوتاه بود ــ وآنرا به‌بند زین می‌آویختند و نیزچماقی گرزمانند(بوزدوغان) به‌همراه داشتند. درترکش که به‌کمرشان بسته بود تیرمی‌گذاشتند. در جنگها، بسته به‌موقعیت وشرایط، ازهریك ازاین‌سلاحها استفاده می‌کردند. هریك‌ازشش‌دسته‌ای که سواره‌نظام قاپی‌قولی ازآنها تشکیل شده بود یك فرمانده وآمر داشت، نظیر

* به‌معنای پرچم سبز. ــ «مترجم»

«سپاه آغاسی»، «سلاح‌دار آغاسی» «ساغ علوفه‌جی‌لر آغاسی» و... ازنظردرجه ومقام «سپاه آغاسی» بالاتر ازهمه بود. هردسته نیز سردسته‌هایی داشت.

نیروهای ایالتی

سواره‌نظام تیمارلی

سیستم و شیوهٔ «تیمار»* که به‌آن «اقطاع» گفته می‌شد، تشکیلات سواره‌نظام «تیمارلی» (زمین‌دار) را به‌وجود آورد. سواره‌نظام تیمارلی از استوارترین پایه‌های دولت عثمانی بود و درگسترش و عظمت این امپراتوری نخستین نقش را به‌عهده داشت. این شیوه پیش ازعثمانیها دربین سایر دول ترک‌ـاسلام نیز رایج بوده است. «تیمارلی‌سپاهی» (سپاهی تیماردار) عشریه و مالیات زمینی راکه به‌اوتعلق داشت در ازای‌خدمت به‌دولت ازروستاییان‌زمینش‌دریافت می‌کرد که به‌آن «دیرلیق»می‌گفتند. خود سپاهی هم «سپاهی ارض» نام داشت.

دولت عثمانی همچون سایر دول ترک درفتوحات خویش اصول تیماررااجرا وتکمیل کرد وصاحبان دیرلیقها درمقابل منبع درآمدی‌که برای‌آنان اختصاص داده شده بود ازدولت حمایت وحفاظت می‌کردند.

درآمد سالانهٔ تیمارلی سپاهی بسته به‌درجهٔ لیاقت وشایستگی و سابقهٔ خدمت ازیکهزار آقچه تانوزده هزارونهصدونودونه آقچه بود. نوزده هزارونهصدونودونه آقچه بالاترین درآمد تیماربود. زمینهایی که درآمدآن ازبیست هزار آقچه تا یکصد هزار آقچه‌بود«زعامت» وزمینهایی که درآمدش ازیکصدهزار آقچه فراتربود«خاص» نام داشت.

عشریه ومالیات زمینهای تیمارلی‌سپاهی وسایرصاحبان دیرلیق به‌خزانهٔدولت

* تیمار به‌کشتزارهایی گفته می‌شد که درآمدآن از۱۰۰۰ تا۱۹۹۹۹ آقچه‌بود. تیمار به‌کسانی داده‌می‌شدکه در ازای بهره‌برداری اززمین ازطریق سپاهیگری وغیره دولت را یاری‌کنند. تیمارلی یاتیماردار حق فروش زمین یا اهدا ووقف‌آن‌را به‌غیر نداشت. به‌طورکلی بیشتر تیولهای عثمانی «تیمار»خوانده می‌شد. ـ «مترجم»

واریز نمی‌شد . یعنی اینگونه صاحبان دیرلیق ، عشریه و مالیات دهاتی راکه به‌آنها اختصاص‌داده می‌شد شخصاً یاتوسط نمایندهٔ خود ازدهقانان دریافت می‌داشتند ودر ازای‌آن خدمت نظامیگری می کردند و درجنگها شرکت می‌جستند. به‌این معنی که دولت عشر ومالیات‌زمین واگذارشده به‌این‌گونه افراد را از رعایا، یعنی دهقانان‌آن زمین ، دریافت نمی کرد ، بلکه‌آن را در ازای خدمات نظامی به‌تیمارلی سپاهی اختصاص می‌داد . سپاهی زمین‌دار (تیمارلی سپاهی) نیز به‌هنگام جنگ در مقابل دریافت این عشریه ومالیات همراه یك یا چند سواره‌نظام (بسته به‌مساحت زمین) با تجهیزات‌کامل که «جبه‌لی» نام‌داشت درجنگ شرکت می کرد. درقانون تصریح‌شده بودکه یك تیمارلی سپاهی باید در ازای هر چند هزار آقچه یك سواره‌نظام مسلح به‌میدان جنگ روانه کند. تمام‌هزینه‌های جبه‌لی (سواره‌نظام مسلح) به‌عهدهٔاربابش تیمارلی سپاهی بود. هرسپاهی که بدون عذر موجه از شرکت در جنگ خودداری می کرد دیرلیقش ازاو گرفته می‌شد. درمقابل، میزان دیرلیق افرادی‌که منشأ خدمات ارزنده‌می‌شدندافزایش‌می‌یافت.طبق‌قانون،سپاهی‌می‌باید درمنطقهٔ‌خود،یعنی‌درشهری که تیمارش درحومهٔ‌آن قرارداشت، سکونت‌گزینند . قسمتی از زمین سپاهی متوفی به‌پسرش داده می‌شد. اگرفرزند ذکورنداشت این تیمار منحل‌می‌شد وآن رابه‌یکی ازعالیرتبه‌ترین افسران‌سپاهی‌آن منطقه‌که «آلای‌بیگی» نام‌داشت واگذارمی کردند.

سپاهیهای زمین‌دار هر منطقه بسته به‌شرایط به‌چند دسته تقسیم می‌شدند. هر دسته یك‌فرمانده به‌نام «سوباشی» ویك پرچمدار و یك‌گروهبان داشت. هر ده دسته تحت فرماندهی یك «آلای بیگی» بود. آلای‌بیگیهای هرمنطقه به‌هنگام جنگ تحت فرماندهی‌فرمانداران منطقه که معمولاً ازشهزاده‌ها بودند و«چلبی‌سلطان» نام‌داشتند ویاتحت فرماندهی بیگلربیگی عازم میدان جنگ می‌شدند. یك‌دهم تعدادسپاهیهای هر منطقه به‌نوبت ، هم برای حفاظت وآرامش منطقه و هم برای رتق‌وفتق‌کارهای رفقایشان‌که به‌جنگ رفته بودند ازرفتن به‌جنگ معاف می‌شدند ودرمنطقه‌می‌ماندند و ضمناً به‌کشت وکارهم نظارت می‌کردند. اگر ضرورت جنگ ایجاب می کرد که سپاهیهازمستان را نیز درمیدان جنگ بسربرند ازمیان‌آنها عده‌ای‌به‌نام«خرجلیق‌جی» به‌کشور برمی‌گشتند و پس از جمع آوری وتأمین هزینهٔ‌آنان، دوباره به‌میادین نبرد مراجعت می کردند.

تیمار انواع مختلفی داشت چون: «قلیچ تیمار»، «اشکینجی تیمار» «به‌نوبت تیمار»، «ملك تیمار» و «مستحفظ تیماری»، که در جلد دوم کتاب از آن بحث خواهد شد. دربارهٔ «زعامت» نیز که یك‌درجه بالاتر از تیمار بود و به‌آلای‌بیگیها و سایر افسران عالیرتبه و اهل‌قلم اختصاص داده می‌شد، درجلددوم کتاب توضیح‌خواهیم داد. برنامهٔ زعامت نیزتقریباً چون‌تیماربود، منتهی باتفاوتهای اندك، که در این‌باره‌هم درجلددوم درتکرار تشکیلات تیمارسخن خواهیم‌گفت.

«عزب»ها

عزب به‌معنای کسی است‌که ازدواج نکرده باشد. این سازمان مرکب از جوانان ترك سالم، نیرومند و عزب جمع‌آوری شده ازآناطولی بودکه شایستگی حضور در میدان نبرد را داشتند. عزبها پیاده‌نظام تیزتك ارتش عثمانی را تشکیل می‌دادند. تأمین هزینه و مخارج زندگی آنان به‌عهدهٔ مردم منطقه‌ای بودکه ازآنجا گردآوری‌شده‌بودند. آنها به‌تیروکمان وشمشیر بزرگ منحنی‌مسلح بودند. برحسب نیاز ازهر بیست یاسی خانه یك عزب گرفته می‌شد. تعداد عزبها در دوره‌ای‌که از آن بحث می‌کنیم حدود پانزده الی بیست هزارنفربود.

عزبها به‌هنگام جنگ پیشاپیش قلب سپاه در معرض حملهٔ آغازین بودند. پشت‌سر عزبها توپچیها وپشت‌سر آنها ینی‌چریها بودند. هنگام‌آغازنبرد، عزبها به‌دو قسمت چپ و راست تقسیم می‌شوند و راه را برای فعالیت توپخانه باز می‌کردند. بجز این‌عزبها، عزبهای‌خاص نیروی‌دریایی‌ودژها نیزبودندکه بعدهابه‌وجودآمدند.

«آقنجی»*ها

سواره‌نظام سبك ترك «آقنجی‌لر» نام داشت. این سواره‌نظام درمرزها مستقر بود وکاملاً از تشکیلات تبعیت می‌کرد. آقنجیها باحمله‌های ابتدایی به‌کشورخصم، از طریق افرادی که به‌اسارت می‌گرفتند دربارهٔ آن مملکت اطلاعات لازم راکسب می‌کردند وسپس، به‌شرحی که خواهدآمد، درخاك دشمن مستقرمی‌شدند.

* درلغت به‌معنی مهاجم وحمله کننده است. ـ «مترجم»

وظیفهٔ آقنجیها درمراحل آغازین عبارت بود از : خدمات اکتشافی، شناسایی سرزمینهای دشمن به‌منظور گشودن راه برای سپاه، محافظت و مراقبت ازمحصولات مسیرسپاه درخاك دشمن، ممانعت از کمین دشمن وغافلگیری سپاه، به‌اسارت گرفتن افراد دشمن و کسب اطلاعات از آنان ومشخص کردن نقاط عبور ازرودخانه‌هابرای بستن پل . به‌خاطر این‌وظایف، آقنجیها همیشه چهار پنج روز پیش از سپاه حرکت می‌کردند. آقنجیها همچون نیروهای موتوریزهٔ امروزی بسیارسریع حرکت و عمل می‌کردند ودرمتزلزل ساختن‌قوای دشمن‌تأثیربسزایی داشتند. آقنجیها دراین‌حملاتی که به‌بهای جانشان صورت می‌دادند غنایم بسیاری به‌دست می‌آوردند.

آقنجیهای‌عثمانی‌درمناطق‌مختلف‌حضورداشتندوهرمنطقه‌ای‌یك‌فرمانده آقنجی داشت. فرمانده یکهزار آقنجی «بین‌باشی» ، یکصد آقنجی «یوزباشی» و ده‌آقنجی «اون‌باشی»* نام‌داشت. همان‌طوری که قبلاً اشاره کردیم دررأس‌فرماندهی همهٔ آنچه که گفتیم فرمانده آقنجیها قرارداشت که به‌آن «آقنجی سانجاق‌بگی» نیز گفته می‌شد.

حملهٔ صورت‌گرفته به‌خاك دشمن زمانی نام «آقن» به‌خود می‌گرفت که حتماً به‌دستورفرمانده آقنجی عملی می‌شد. اگرفرمانده‌آقنجی خود همراه‌آقن نبودوتعداد یکصد ویا بیشتر آقنجی را مأمورآقن می‌کرد این آقن «حرامیگری» نام می‌گرفت و اگرچنانچه تعداد افراد اعزامی کمتر ازیکصد نفربود به‌این‌آقن «چته»** می‌گفتند.

دفاتری مخصوص آقنجیها بود که درآن دفاتر اسامی و هویت آقنجیهای هر منطقه با اسم فرمانده ثبت شده بود . آقنجیها دوگونه بودند : آقنجیهای تیماردار و آقنجیهای معاف از مالیات.

آقنجیها درروملی وسایرمناطق به‌صورت سازمانهای جداجدا فعالیت‌داشتند. آقنجیهای هر منطقه به‌اسم فرمانده‌شان شناخته می‌شدند. در اوایل دوران فتوحات عثمانیها آقنجیهای اورنوس‌بیگ فعالیت داشتند . بعدها باگسترش دامنهٔ فتوحات، آقنجیهای میخائیل اوغول‌لاری (آل میخائیل ، فرزندان میخائیل)، توراخان‌بیگ و

* «بین»، «یوز» و«اون» درترکی به‌ترتیب به‌معنی هزار، صد و ده و«باش» نیز به‌معنی‌سراست. «مترجم»

** به‌معنی دستهٔ مسلح غیرمنظم. - «مترجم»

مالکوچ‌بیگ در مرزها موجودیت یافتند که به‌آقنجیهای میخائیلی ، توراخانی و مالکوچ‌اوغلی‌معروف بودند. آقنجیهای مالکوچ‌اوغلی‌تااواخرقرن شانزدهم شهرت خودرا حفظ کرده، درفتوحات عثمانیها نقشی بس مهم ایفا کردند.

فصل ۱۷

جریانهای فکری و مؤسسات علمی و اجتماعی در دورهٔ عثمانیها

مراکز علمی خاورنزدیك

طی قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی

نگرشی به‌جریانهای فکری شرق و غرب

جریانهای دینی وفکری وعلوم مثبته درجهان اسلام تقریباً در اوایل دورهٔ عباسیان آغازشد و با گذشت اعصار و قرون در جهان ریشه دوانید ، به‌طوری که دامنهٔ آن تا اندلس نیز کشانیده شد. همزمان باسقوط این حرکت درقلمرودولت عباسی ونابودی آثار علمی وفکری دربغداد، حیات علمی همچنان دراندلس جریان داشت.

جریانهای فکری وعلمی حاکم در آندلس حتی به کشورهای همسایه نیزسرایت کرد ، به‌طوری که بسیاری از دانشمندان والامقام مسیحی از منابع علمی که به‌زبان عربی نوشته شده بود بهره‌ها بردند. درسایهٔ تحقیقات وتتبعات این دانشمندان که در منابع علمی عربی تحقیق می کردند از نیمهٔ دوم قرن سیزدهم به‌بعد در دانشگاههای غربی یك جریان آگاهانهٔ علمی به‌وجود آمد وافرادی چون «باکون» استاد دانشکدهٔ اکسفورد توصیه کرد که باید زبان عربی آموخته شود و منابع علمی عربی زبان در دانشگاهها مورد استفاده قرار گیرد . ناگفته نماند که باکون در بدو امر به‌سبب این توصیه موردتوهین وتحقیرقرار گرفت که علی‌رغم آن اساتیدی چون باکون،روبرت کروستسته، آرنولدی ویلانوود، آلبرتوس مانگوس‌ودیگران بااستفاده ازمنابع علمی عربی‌زبان دست به‌تألیفات ارزنده‌ای زدند . در مقابل این خیزش علمی و فکری در

جهان غرب، درشرق، درجهان اسلام رفته رفته سقوط روزافزونی درمسائل علمی آغاز گردید وبی توجهی و بی اعتنایی به علوم مثبته همه گیرشد. هر چند در آسیای مرکزی فعالیتهایی درزمینهٔ ریاضیات وهیئت صورت می گرفت (سمرقند و مراغه) ولی باید گفت که این درحقیقت واپسین کورسوی خورشید فعالیتهای گذشته بود.

دراثنای جریانهای علمی حاکم درغرب (نیمهٔدوم قرن سیزدهم وقرن چهاردهم) وهمزمان بارونق اومانیسم و آغاز دورهٔ رنسانس، فعالیتهای فرهنگی دراروپابا استفادهٔ کامل ازمنابع علمی و فلسفی یونان پیشرفت کردوبرعکس درقرن سیزدهم وقرون بعد از آن یك واپس نشینی مداوم وبی وقفه درعالم اسلام پدیدارشد. همزمان باسقوط ورکود فعالیتهای علمی، به جای فعالیت در زمینهٔ علوم مثبته تنها به نوشتن شرح و حاشیه بر بعضی متون دینی وادبی اکتفا شد که ذیلاً به اختصار به آن اشاره خواهد شد:

مرگ ابوسعیدبهادرخان به سال ۷۳۶ه‍ق/۱۳۳۵م وبروزمجادلات ودرگیریها بین امرا لطمهٔ شدیدی به فعالیتهای علمی درایران، خراسان و بخارا و سمرقند وارد ساخت که تازمان تیموریان ادامه داشت. فعالیتهای علمی درزمان تیمورو پسرش شاهرخ آغاز شد وگسترش یافت، به طوری که حتی در خارج از محدودهٔ تیموریان نیز اثـر گذاشت، تابدانجاکه تأثیر مداوم آثار سعدالدین تفتازانی (متوفی به سال ۱۳۹۰م) و سیدشریف جرجانی (متوفی به سال ۱۴۱۳م)، این دوعالم نادر درعلم کلام و اصول فقه، ونیز تأثیر شاگردان آندو راطی اعصار وقرون در مدارس ترك، بویژه مدارس عثمانی، بوضوح مشاهده می کنیم.

فعالیتهایی که در زمینه‌های فلسفه، منطق، فقه، اصول فقه و ادبیات در آسیای میانه دیده می‌شد درمقایسه با سوریه و مصر قوی‌تر و پویاتر بود. درسوریه و مصر تفسیر، حدیث،فقه، ادبیات وتاریخ ازکلام ومنطق پیشرفته‌تربود وهنوزفلسفهٔوحدت وجود درآن نقاط به‌سبب وجود تعصبات‌شدید رواج نداشت. درمقابل ارج‌وارزش حاکم برعلوم عقلی درایران وآسیای میانه، علوم نقلی در مصر وسوریه رایج بود، به‌طوری که چون شمس‌الدین‌ملافناری متفکربزرگ ترك باآنجا رفت باوجودسعی و تحریك علمای آن دیار به‌سبب هراس ازتعصبات‌آنان با علمای‌آن سامان از بحث دربارهٔ فلسفهٔ وحدت وجود که خود به‌آن منتسب بود پرهیزکرد.

باتوجه به‌برتری کیفی مؤسسات علمی ایران، مصر، سوریه وآسیای میانه بر

مؤسسات آناطولی درقرون چهاردهم و پانزدهم، علمای مؤسسات آناطولی جهت اخذ تخصص به‌ایران ،آسیای‌میانه و مصر می‌رفتند. از این علما آطه‌بالی پدر زن غازی عثمان درشام، داوود قیصری در قاهره، محسن قیصری در شام ، قره‌هوجاعلاءالدین درایران، موسی‌قاضی‌زادهٔ رومی[۱] درخراسان وماوراءالنهر ،ملافناری(محمدبن‌حمزه) و بدرالدین سماوانی در قاهره ، علاءالدین رومی در سمرقند و گرمیانلی احمدی (احمدی گرمیانی) درمصر تخصص دیده بودند.

به‌نظرمی‌رسد که طی قرون چهاردهم وپانزدهم ایران، ماوراءالنهر، سوریه و قاهره ازنظرفرهنگ از آناطولی پیشرفته‌تر بوده‌اند. امااز نیمهٔ دوم قرن پانزدهم به‌بعد این برتری اندك اندك روبه‌افول گذاشت واستانبول نامزد رتبهٔ اول شد؛ زیرا خواه دراثر عزیمت دانشمندان ترك به‌خارج از کشور برای اخذ تخصص وخواه‌مهاجرت علما ودانشمندان به‌قلمرو عثمانی، ناگهان جریانات علمی درترکیه اوج گرفت. در بین‌علمای مهاجرمی‌توان ازشیخ‌محمد وشیخ احمد جزری، ابن‌عربشاه، عبدالواجد متبحر درهیئت، فخرالدین‌عجمی، حیدر هروی، علاءالدین طوسی، سیدعلی‌عجمی وفتح‌الله ریاضیدان معروف نام برد که طی نیمهٔ اول‌قرن پانزدهم به‌ترکیه آمدند. این مهاجرت علما درنیمهٔدوم قرن‌پانزدهم به‌اوج خود رسید، که علی‌قوشچی،علاءالدین مصنفك، طبیب کمال‌الدین تبریزی، طبیب‌حکیم‌شاه قزوینی، طبیب‌شکرالله‌شیروانی، طبیب و ریاضیدان معروف عبدالله، حکیم‌لاری ، مظفرالدین شیرازی متخصص علم هیئت وریاضیدان وادریس بتلیسی ازآن جمله بودند. گذشته ازاینان، پس ازتشکیل دولت صفوی درایران عدهٔ زیادی ازعلما واهل‌هنربه‌کشور عثمانی مهاجرت کردند.

باتوجه به‌این مختصر درمی‌یابیم که فعالیتهای علمی وفکری درکشورعثمانی

۱. نامبرده‌که پسرمحمود قاضی بورسه معروف به‌قوجاافندی است، نام اصلی‌اش موسی وشهرتش قاضی‌زادهٔ رومی است. این عالم در سال ۱۳۳۷م در بورسه به‌دنیا آمد ودرسال ۱۴۱۳م در سمرقند درگذشت. مهمترین‌آثار اوکه متخصص در ریاضیات و ستاره‌شناسی بود یکی شرحی است بر **الملخص فی‌الهیئة** نوشته شده در سال ۱۴۱۱م و دیگر شرحی است براشکال **تیس** اثر محمودبن عمرچغمینی‌که درسال ۱۴۱۲م نوشته است؛ ولی اصیلترین اثر اوشرحی است بر **رساله فی‌استخراج جیب درجهٔ واحده** اثر غیاث‌الدین جمشید. وی دراین شرح، اصول‌محاسبهٔ یك درجهٔ قوس جیبی را بسیار ساده وقابل‌فهم توضیح داده است (مراجعه شود به‌صالح‌زکی، آثار باقیه. ج۱/ص۱۹۵).

چگونه گسترش یافت وچطور عثمانیها این‌توانایی‌را یافتندکه ازنظر فرهنگی نامزد احراز مقام اول باشند.

عثمانیها در روملی تنها به‌گرفتن مناطق‌وشهرها وقصبات اکتفا نکردند وقصد کشورگشایی گذرا نداشتند، بلکه طی‌یك‌برنامهٔ حساب‌شده مهاجرانی رااز آناطولی به‌مناطق تصرف شده در روملی انتقال دادند ودرآنجا مستقرشان کردند و به‌دنبال‌آن نیزفعالیتهای‌عمرانی راآغازنمودند وباایجاد مؤسسات علمی‌واجتماعی درآن‌مناطق آن اراضی را به‌مهرترکها ممهورساختند.

این مؤسسات چنان بسرعت در روملی غیرمسلمان‌نشین ایجاد شد وگسترش یافت‌که پانزده سال پس ازاشغال این اراضی سیاحت‌کنندگان در روملی با حیرت دیدندکه مناطق تحت ادارهٔ عثمانیها بکلی صورت شهرهای ترك را به‌خود گرفته است. باتوجه به‌اینکه این‌قبیل‌فعالیتهای عثمانیها دروقفنامه‌ها واسناد تاریخی مربوطه منعکس شده است، لزومی برای شرح وبسط بیشترندیدیم.

نخستین مؤسسات علمی عثمانیها

غازی اورخان مؤسس‌دولت عثمانی‌ضمن ایجاد تشکیلات کشوری ولشکری و برقراری عدالت، ایجاد تشکیلات علمی و اجتماعی را به‌بوتهٔ اهمال نسپرد و با احداث مسجد جامع ، عمارت و مدرسه در ازنیق که‌آن را مرکز امیرنشین کوچك خود قرارداده بود نخستین‌گام را در راه ایجاد این گونه تشکیلات برداشت. مدرسهٔ ازنیق یك سال پس ازفتح این‌شهر، یعنی درسال ۱۳۳۱م، ساخته شد وداوود قیصری ازعلما ومتفکران عصرخود باب‌الاترین حقوق‌آن‌روزگاران، یعنی بادریافت سی‌آقچه درروز، به‌مدرسی‌آن مدرسه گمارده‌شد. بازبه‌دستور غازی‌اورخان عمارتی درجوار دروازهٔ «ینی‌شهر» ازنیق ساختندکه درمراسم افتتاح این عمارت خود اورخان‌بیگ میان مسکینان‌آش تقسیم‌کرد و با روشن‌کردن قندیلهای‌آن مراتب حمایت و محبت خود را به‌مردم ابرازداشت.

گماردن شخصیتی متفکر چون داوود قیصری‌که درعلوم ظاهر وباطن دانش عمیقی داشت دررأس این مدرسه ونیزتدریس علم‌کلام، یعنی فلسفهٔ اسلامی، ضمن سایر دروس نشانگر نهایت اهمیتی بودکه برای‌آن مدرسه قائل بودند.

با گسترش وسعت مرزهای عثمانی در شهرهای بزرگ، مؤسسات علمی و اجتماعی ایجاد شد. بزرگترین مدارس پس از ازنیق در بورسه ساخته شد. به‌دستور غازی اورخان در سال ۷۳۶ق/۱۳۳۵م یك مسجد جامع، عمارت و یك رباط در بورسه ساخته شد. باز در زمان همین پادشاه کلیسای نزدیك حصار بورسه به‌مدرسه تبدیل شد، اطاقهایی برای اقامت شاگردان درنظر گرفته‌شد ووقفیه‌ای نیزبرای مدرسه اختصاص یافت. بازدربورسه مؤسسات احداث شده به‌دستورسلطان‌مراد اول، یلدرم بایزید، سلطان محمدچلبی و سلطان مراد دوم سبب تسریع پیشرفتهای علمی شد و احداث مدارس‌درجه‌دوم ودرجهٔ‌سومی هم که به‌دستوروزراو بیگلربیگها انجام گرفت درگسترش علم وفرهنگ درقلمرو عثمانی نقش ارزنده‌ای داشت.

دراواخرقرن چهاردهم مدرسهٔ ازنیق‌اهمیت سابق خودراازدست داد ومدرسهٔ بورسه به‌جای‌آن مقام نخستین راکسب کرد ودرمقابل روزانه سی آقچه که‌به‌مدرسان مدرسهٔ ازنیق پرداخت‌می‌شد مدرسان مدرسهٔ سلطانیهٔ سلطان‌محمدچلبی روزانه‌پنجاه آقچه مقرری‌دریافت می‌داشتند. دراوایل قرن‌پانزدهم که شهرادرنه به‌مرکزحکومتی تبدیل شد شکل یك مرکزعلمی را نیز به‌خودگرفت واین‌بار مدرسهٔ بورسه درمرتبهٔ دوم اهمیت قرارگرفت. دراین شهر به‌همت سلطان‌مراد بجزمسجد جامع، عمارت، معلم‌خانه، مسافرخانه ومولوی خانه، مدرسه‌ای نیز ساخته شدکه مدرسانش روزانه یکصدآقچه دریافت می‌کردند ومعلمان محدث‌خانهٔ تأسیس شده به‌دستور او روزانه پنجاه‌آقچه حقوق داشتند. شهر ادرنه تا زمان احداث مدارس «صحن ثمان» توسط سلطان‌محمد فاتح دراستانبول ازنظرمؤسسات علمی نخستین مقام را داشت.

این‌مدارس بسته‌به‌درسی که درآنها تدریس می‌شد به‌سه‌درجه تقسیم می‌شدند: عالیه، متوسطه ومقدماتی. دراین‌دوره، علوم‌دینی، فلسفه، ریاضیات وادبیات‌تدریس می‌شد. مدارس پادشاه دراین بین‌دررده نخستین قرارداشت. دراین تاریخ ازدوران حکومت عثمانیها هرشهری که پایتخت می‌شد پیشروحرکتهای علمی و فکری بود. این شیوه بعدها نیز دردوران حکومت عثمانیها دوام داشت.

مدارس احداثی توسط سلاطین، وزرا و دولتمردان عثمانی در اندك زمانی فرهنگ ترك‌را بویژه در روملی بسرعت اشاعه داد. هنگام‌گسترش مرزهای عثمانی درآناطولی تمامی مؤسسات علمی و اجتماعی احداث شده توسط امرای‌آناطولی،

باشرایط وقفیه‌هایشان محافظت شدند وهمچنان به‌فعالیت پیشین خودادامه‌دادند.

درجه‌بندی مدارس ودروسی‌که درآنها تدریس می‌شد

درمورد رده‌بندی دروس ودرجه‌بندی کلاسهای مدارس دورهٔ عثمانی قبل از تأسیس مدارس «صحن» توسط سلطان‌محمد فاتح اطلاعات لازم در دست نیست، ولی‌درصورت بررسی ومقایسهٔ چگونگی مدارس قدیمی وتشکیلات مدارس اواخر قرن پانزدهم، می‌توان تاحدی دراین‌باره اظهارنظر کرد.

مدارس عثمانی منهای بخش مخصوص تحصیلات عالیه (معادل دانشکده) به‌سه‌نوع تقسیم‌می‌شدند: «تلویح»، «مفتاح» و«حاشیهٔ‌تجرید». نوعی‌مدارس پایین‌تر نیز بود که درآن قواعد، یعنی صرف ونحو، تدریس می‌شد.

دروس مدارس‌دورهٔ عثمانی که تحصیلات عالیه نیزشامل آن بود ازپایین‌ترین سطح به‌ترتیب عبارت بود از: گرامر (صرف ونحو)، منطق، فرایض، کلام، بلاغت، اصول‌فقه، فقه، اصول‌حدیث وحدیث وتفسیر، که برای توضیح هریك ازاین‌مباحث شروح و حواشی متعدد، مختصر و مفصل بسته به‌نوع مدرسه نیز خوانده می‌شد. به‌این‌معنی که درمدارس مقدماتی شروح وحواشی مختصر ودرمدارس عالی شروح وحواشی مفصل خوانده می‌شد.

گرامر (صرف ونحو) همان کتاب قواعد صرف‌ونحو مختصر ومفصل عربی بودکه شاگرد را برای فراگیری دروس اصلی آماده می‌ساخت.

منطق، علمی است که‌فکرواندیشه‌را به‌تکاپو وامی‌دارد ورعایت‌اصول وقوانین آن‌ازخطای‌ذهن‌جلوگیری‌می‌کندواندیشهٔ‌خطا وصواب‌را ازیکدیگر متمایزمی‌سازد.

فرایض علمی است که مشخص می‌کند قوانین اسلام درمورد ارث و میراث ومقدارو کیفیت حصه چیست وچگونه است؛ یعنی می‌آموزد که مال، ملك ودرآمد یك مرده چگونه باید بین وراث تقسیم شود، که در این‌باره شرح و توضیحات دقیقی نیز ضمیمهٔ آن است.

کلام که به‌مسائل مربوط به‌اعتقادات گفته می‌شود، فلسفهٔ اسلامی است که مسائل‌اعتقادی را بااستناد به‌علوم وقوانین متافیزیکی به‌اثبات می‌رساند وعلم توحید نیز نام دارد.

بلاغت دربارهٔ ادبیات و زبان عرب ازنظر معانی، بدیع، بیان، عروض،قافیه وغیره بحث می‌کندکه هم به‌طور مختصر وهم به‌طور مفصل تدریس می‌شد.

فقه ازمسائل دینی مربوط به‌اعمال و افعال‌بحث ودربارهٔ آن روشنگری‌می‌کند وحاوی احکام نماز، روزه، زکات، حج، بیوع، شفعه وسایر احکام عبادی ومعاملاتی اسلام است. واصول فقه‌که نقطهٔ پایانی‌علوم شرعی‌محسوب می‌شود و از اصول آن بحث می‌کند، علمی است‌که بایك رشته قواعدکلی وبااستناد به‌احکام ودلایلی‌چون کتاب، سنت، اجماع امت وقیاس فقها احکام شرعی را به‌وجود می‌آورد. خلاصه‌تر اینکه مسائل دینی را با استناد به‌دلایل شرعی حل می‌کند، که این نیز خود مفصل و مختصر دارد.

باتوجه به‌اینکه‌کارتدریس دروس‌تحصیلات عالی یعنی اصول حدیث،حدیث وتفسیر نیاز به‌متخصصان مبرز داشت ازاین‌روی، درجه ومقام مدرسان این دروس، یعنی محدثان ومفسران، درمقایسه باسایر مدرسان بالاتر بود.

چون درجلد دوم‌کتاب دربارهٔ تشکیلات مدارس عثمانیها در قرن پانزدهم و نیز چگونگی درجات مدارس و دروس، شرح مفصلی‌خواهیم داد، دراینجا به‌همین مختصرقناعت می‌شود.

جریانهای ادبی دوران حکومت عثمانیها

ازنیمهٔ دوم‌قرن‌چهاردهم تا نیمهٔ اول‌قرن‌پانزدهم میلادی

پیشگفتاری دربارهٔ قرن چهاردهم

برای دنبال‌کردن جریانهای‌حاکم درممالك عثمانی بویژه در قرن چهاردهم، آگاهی‌ازجریانهای‌ادبی‌امیرنشینان‌آناطولی‌ضروری‌است.[۲] دراین‌قرن‌سلاطین‌عثمانی نیزچون امرای‌آناطولی به‌زبان ملی‌خویش سخت اهمیت می‌دادند ودرراه پیشرفت وترقی زبان‌ترکی وتبدیل‌آن به‌زبان رسمی خدمات شایسته‌ای‌کردند. اسناد ومدارك رسمی‌دردست داریم که درقرن‌چهاردهم مکاتبات رسمی‌به‌زبان ترکی‌انجام‌می‌گرفت

۲. برای اطلاع بیشتر دراین زمینه به امیرنشینان‌آناطولی اثرنگارنده مراجعه شود.

ونویسندگان وشعرای بسیاری بیشترآثار خویش را، خواه نثریاشعر، به‌زبان ترکی تألیف وتصنیف می‌کردند.

نخستین آثار

منظومهٔ قلعهٔ مقفع (مقفاع قله‌سی منظومه‌سی) اثر دورسون فقیه، منظومهٔ قلعهٔ سلاسل (آنکارا)(سلاسیل قله‌سی منظومه‌سی) اثر نقیب اوغلی حسن ومنظومهٔ قلعهٔ جنادیل (جنادیل قلهٔسی منظومه‌سی) اثر مآن‌اوغلی‌حسن بگ پازاری از جمله نخستین آثار ترکی به‌شمار می‌رود.[۳]

بعدها باتصرف سرزمینهای امرای آناطولی‌درکنار بسیاری ازمؤسسات‌محدودهٔ این امیرنشینها جمع کثیری از علما و ادبای آناطولی نیز به‌خدمت دولت عثمانی درآمدند و به‌توسعهٔ زبان ملی و فعالیتها و جریانهای فکری خدمت کردند. درنتیجه عثمانیهانظیرثباتی که ازنظرسیاسی‌درآناطولی به‌وجودآوردند درزمینهٔ علم‌وادبیات نیزیکپارچگی و وحدت ایجادکردند.

شیخ اوغلی

بجزآثار ادبی منظومی که ذکرآن‌رفت، ضروری است از دواثر ادبی دیگر که مربوط به‌اواخر قرن چهاردهم است نام ببریم. این دو اثر عبارتند از: داستان خورشید و فرخشاد اثرشیخ‌اوغلی‌مصطفی اهل کوتاهیه که در وزن مثنوی است‌ودیگری اسکندر نامهٔ شاعر احمدی که اونیزاهل کوتاهیه است.

خورشید و فرخشاد با آنکه درآغازبه‌نام سلیمان شاه امیرگرمیان دردست تألیف بود ولی به‌سبب درگذشت اوبه‌دامادش یلدرم بایزید تقدیم‌شد. شیخ اوغلی‌مصطفی مصاحب، دبیر و امین مالیهٔ امیرگرمیان در سال ۱۳۳۴م متولد شد و در اوایل قرن پانزدهم (۱۴۱۳م) در گذشت. منظومه‌های دورسون فقیه، نقیب‌اوغلی ومآن‌اوغلی‌در مقایسه بااثر شیخ‌اوغلی ساده است، ولی درخورشید و فرخشادکم وبیش ورود کلمات فارسی و عربی دیده می‌شود. شیخ اوغلی بسیاری از اشعار فارسی را با تسلط کامل

۳. کتابخانهٔ ملت، بخش دواوین، نشریهٔ شمارهٔ ۱۶۸۲.

به‌ترکی برگردانیده بود. اشعارش لیریك نیست ولی ازنظرتکنیك واسلوب بی‌نقص است. شیخ‌اوغلی، مرزبان‌نامه و قابوسنامه را به‌نام امیر گرمیان سلیمان‌شاه از فارسی به‌ترکی برگردانیده بود.

احمـدی

شیخ اوغلی شاعر توانایی بود . تنها احمدی در اواخر قرن چهاردهم از او فراتر رفت. احمدی، لقبش تاج‌الدین ونامش ابراهیم وبه‌ظن قوی از اهالی ناحیهٔ سیواسلی شهرستان اوشاق است. احمدی که تحصیلات خود را درمحضر ملااکمل بایبوردلی‌دیده بود ازشعرای ارزندهٔ قرن پانزدهم است . وی درسال ۱۳۳۵م به‌دنیا آمد ودرسال ۱۴۱۲م درگذشت . اوکار تألیف اسکندر نامه راکه حاوی ۸۲۵۱ بیت است درسال ۱۳۹۰م به‌پایان رسانید.

احمدی‌تألیف اسکندر نامه‌رابرای‌تقدیم‌به‌سلیمان‌شاه‌امیرگرمیان‌آغاز کرد،ولی بعداًآن‌را به‌امیرسلیمان‌چلبی پسریلدرم‌بایزید تقدیم‌کرد. اسکندر نامه نیزمانندخورشید و فرخشاد اثرمنظومی است که سیرتکاملی‌زبان ترکی را نشان می‌دهد. این اثر گذشته ازشرح زندگی و جنگهای اسکندر معروف ، حاوی اطلاعاتی نیز دربارهٔ حکمت، طب‌وفلسفه است وبخشی‌ازآن به‌نام«داستان تواریخ ملوك آل‌عثمان» قسمتی‌ازتاریخ عثمانی یعنی از دوران غازی ارطغرل تا زمان امیرسلیمان چلبی را دربر می گیرد . اطلاعات تاریخی این اثرتاسرحد امکان روشنگربعضی ازنکات تاریخی‌اوایل‌دوران عثمانی است. به‌نظرمی‌رسدکه احمدی بخش مربوط به‌تاریخ عثمانی‌را پس‌ازآنکه به‌خدمت این دولت درآمد به‌اسکندر نامه اضافه‌کرده است.

احمدی دیوان شعری نیز داردکه از اسکندر نامه بمراتب زیباتراست. در این دیوان‌که حاوی بیش ازهشت هزار بیت است انواع مختلف شعرتجربه شده‌است. احمدی اثرمنظوم دیگری به‌نام جمشید و خورشید دارد. این اثربازگوکنندهٔ ماجرای عشق بین جمشید پسرپادشاه چین وخورشید دخترقیصر روم است. احمدی منظومهٔ جمشید و خورشید ونیز اثرمنظوم ومفصل خود ترویح الرواح راکه دربارهٔ طب است به‌دستورسلیمان‌چلبی‌به‌رشتهٔ‌تحریر درآورد. احمدی‌نخست درخدمت امرای گرمیان بود؛ بعدها به‌عثمانیها پیوست و از حمایت بیدریغ سلیمان چلبی پسر یلدرم بایزید

بهره‌مند شد.[۴]

□

پیشگفتاری درباره قرن پانزدهم

جریان ادبی‌ای که احمدی آغازگر آن بود در اوایل قرن پانزدهم توسط شاگردش شیخ‌صنعان اهل کوتاهیه وارد مرحلهٔ تکامل‌یافته‌تری‌شد. با آنکه نابسامانیهای بعد از جنگ آنکارا به‌جریانات علمی‌وادبی لطمه‌زد ولی این سستی ورخوت گذرا بود. درعوض فرهنگ‌ملی ترك در روملی بامهاجرت واسکان ترکها در آن دیار تقویت‌شد. بنابراین در نیمهٔ اول قرن پانزدهم متناسب باگسترش نفوذ عثمانیها در آناطولی و روملی زبان ترکی نیزشکل‌زبان علمی به‌خودگرفت وبه‌این‌ترتیب آثار علمی وادبی بسیاری به‌ترکی ترجمه شد. جز آن، اشعار روان وسلیسی هم زینت‌بخش آثار ادبی شد، که منظومهٔ خلیل امام‌جماعت مسجد «قرابولوت» ادرنه در موردحضرت فاطمهٔ زهرا(س) مربوط به‌قرن پانزدهم از آن جمله است. از آن تاریخ شعرا و ادبایی که دور امیرسلیمان چلبی درادرنه‌گردآمده بودند حرکت فرهنگی حاکم در روملی را قدرت وسرعت بخشیدند. امیرسلیمان وسلطان مراد دوم بابهادادن به‌جریانهای‌فکری کشور، علما وشعرا راحمایت کردند و به‌حرکت ملی سرعت بخشیدند و احمدی، شیخ صنعان، احمد داعی، عطایی، جمالی‌وغیره ازجملهٔ علما وشعرایی هستند که از این حمایت بهره‌گرفتند. بویژه سلطان مراد دوم برای نضج زبان وادبیات ترکی سخت می‌کوشید وازهنر موسیقی نیزحمایت می‌کرد. این پادشاه برای شعرا و ادبا مقرری سالانه معین‌کرده بود، که این شیوه وقانون تا زمان مرگ ابراهیم‌پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان قانونی به‌قوت خود باقی بود.

علما و شعرای قرن پانزدهم

اینك پس از آن مقدمهٔ کوتاه می‌توانیم ازشعرای نیمهٔ اول‌قرن پانزدهم سخن بگوییم. احمدی شاعر دراوایل این قرن بازفعالیت ادبی داشت وتحت حمایت امیر

۴. دربارهٔ احمدی «نهاد سامی بنارلی» یك مقالهٔ تحقیقی در شمارهٔ ۶ مجلهٔ «ترکیات» دارد. پروفسور فؤادکوپرولو در انسیکلوپدی اسلام اطلاعات وسیعی دراین‌باره داده است.

سلیمان سالهای آخر عمرش را می گذرانید. باز دراوایل این قرن با چهرهٔ معروفی درشعر آشنا می‌شویم و آن سلیمان‌چلبی امام جماعت مسجد جامع بورسه وصاحب اثر معروف مولود* است . این اثر که در سال ۸۱۲هق/۱۴۰۹م در بورسه به‌شیوه‌ای سهل وممتنع به‌رشتهٔ نظم درآمد به‌سبب زبان ساده وبی کم وکاست وبیان صمیمانه هنوز که هنوز است مورد اقبال شعردوستان قرار دارد. سلیمان‌چلبی درتألیف مولود ازمنظومه‌های‌عاشق‌پاشا متأثربودواز آن الهام‌گرفت. بازدراین قرن ارباب قلمی‌چون کمال امی واشرق اوغلی اهل ازنیق بامنظومه‌های خویش به‌نشر عقاید خوددرزمینهٔ طریقت‌وتصوف پرداختند ومؤلفانی‌نیزچون یازیجی‌زاده صاحب محمدیه وبرادرش احمدبیجان‌نویسندهٔ مزکی‌النفوس دراین قرن می‌زیستند، که دربحث‌مربوط به‌تصوف دردوران حکومت عثمانیها ازآنان یاد خواهد شد.

احمد داعی‌بن ابراهیم‌بن‌محمد ازشعرای این قرن ابتدا در دربارگرمیانیان و سپس درد‌ربار عثمانیها جای‌گرفت وازحمایت امیرسلیمان بهره‌مندشد ودواثرمنظوم خود به‌نام جنگ‌نامه و فرحنامه را به‌نام امیرسلیمان سرود . وی گذشته از این دو اثر، کتب فرهنگ لغات ، تفسیر و طب نبوی به‌نام الشفا فی احادیث المصطفی را به‌نام اوموربیگ پسر تیمورتاش‌پاشا به‌ترکی ترجمه‌کرد . او همچنین کتابی نیز به‌نام تعبیرنامه درزمینهٔ تعبیرخواب دارد. احمدداعی که صاحب‌دیوان شعرمفصلی نیزهست دروادی تصوف به‌سیر وسلوك پرداخته بود. از بررسی دیوانش چنین برمی آیدکه درشعر به‌پای شیخ صنعان نمی‌رسید ودرتقلید ازشعرای فارسی‌زبان ایران موفق‌بود. بعضی ازمنظومه‌هایش سبك خاصی مخصوص به‌خود دارد.

بازدر این‌قرن‌به‌شخصیت ممتازی چون شیخ صنعان‌گرمیانی برمی‌خوریم که خود صاحب مکتب بود. شیخ صنعان، دست‌پروردهٔ احمدی، هم شاعر و هم طبیب بود و مصاحبت یعقوب‌بیگ دوم‌آخرین امیرگرمیان را برعهده داشت. وی به‌سبب ایماژهای قوی وزنده ومضامین بکر وبیان وزبان ظریف وقدرت و وسعت تخیل در سرودن شعرسرآمد معاصران خودبود. احمد داعی که تحصیلاتش را درایران‌تکمیل کرده بود به‌دستور سلطان مراد دوم خسرو و شیرین نظامی‌گنجوی را به‌شعر ترکی

* اشعاری‌که دربارهٔ ولادت حضرت پیامبرختمی مرتبت(ص) سروده می‌شود. ـ «مترجم»

برگردانید. این ترجمه یك اثر معمولی نیست؛ اثرهنری پرارزشی است که نمایانگر شخصیت مترجمش نیزهست، که خود یکی از عوامل مؤثر اشتهار اوست. بسیاری ازشعرای ترك خسرو و شیرین را به‌رشتهٔ نظم درآورده‌اند، ولی هیچ‌یك همچون این اثرکسب شهرت نکرده است.

تسلط شیخ صنعان بیشتر در قصیده و مثنوی بود. نزدیك اواخر قرن پانزدهم شیخ به‌زادگاهش کوتاهیه برگشت ودرروستای دوملوپینارنزدیك آب‌معدنی‌یونچه‌لی درگذشت. وی اثری به‌نام خارنامه دارد که درهجو رقبای خود سروده است. این اثر به‌سبب نکته‌های‌ظریف وباریك وسلاست زبان به‌خواندنش می‌ارزد.

بجز شخصیتهای مذکور جمالی ، همامی ، حسامی ، صافی شاعر و نقاش و شعرایی دیگر چون حسان، شمسی وسیفی که تحت حمایت سلطان مراددوم بودند ازشعرای ممتاز دربار عثمانی به‌حساب می‌آمدند. پاره‌ای ازاین شعرا پس ازاشغال آناطولی ازقصور امرای آناطولی به‌دربارعثمانی آمده‌بودند. سیفی شاعر، فتوحات سلطان مرادوم را به‌رشتهٔ نظم کشیده بود. خطیب اوغلی ترجمهٔ کتاب فرحنامه را از زبان عربی، که حاوی یکصد حدیث ویکصد حکایت پندآموزبود، درسال۸۲۹ه‍ق/ ۱۴۲۶م به‌پایان رسانید وآن‌را به‌سلطان مرادوم تقدیم کرد.

سیر تصوف در دورهٔ عثمانیها

از نیمهٔ دوم قرن چهاردهم تااواسط قرن پانزدهم میلادی

اخیها و شیخیها

هنگامی که دولت عثمانی داشت شکل می‌گرفت اخیها و باباشیخیها و اهل طریقت «مولوی» درآناطولی فعالترین دوران خودرا می‌گذرانیدند وبرروی‌امرای این‌منطقه نفوذ بسیار داشتند وحتی درمحیط امیرنشین عثمانی هم می‌شد نفوذآنان، بویژه اخیها وشیخیها را لمس کرد. تصوف نیز درآناطولی درحال‌گسترش بوددر اواخر قرن چهاردهم وبویژه در قرن پانزدهم نضج بیشتری یافت، که حمایت امرای آناطولی‌ازاین‌مشرب درتوسعهٔ‌آن مؤثربود. دراین دوران‌آثار منثور ومنظوم‌بسیاری

درزمینهٔ تصوف به‌وجود آمد. در قرن چهاردهم به‌دواوین عاشق‌پاشا، یونس‌امره، و سلطان‌ولد از شعرای متصوف برمی‌خوریم و دیوان اشعار کمال امی، نسیمی و اشرف‌زاده عبدالله رومی ازجمله آثار به‌جای مانده درزمینهٔ تصوف ازقرن پانزدهم است. گذشته ازاین دیوانها، حیرت‌نمای اشرف‌زاده (متوفی به‌سال ۸۷۴ه‌ق/۱۴۶۹م) ومزکی‌النفوس او که به‌سال ۸۵۲ه‌ق/۱۴۴۷م تألیف شد و اثر باارزشی درزمینهٔ اخلاق است ونیز ترجمهٔ ولایتنامهٔ حاجی‌بکتاش توسط خطیب اوغلی و آثار منظوم و منثور بسیاردیگر ازجمله یادگارهای ارزندهٔ قرن پانزدهم درزمینهٔ تصوف است.

امیرنشین عثمانی درتأسیس وتشکل دولت عثمانی ازنفوذ اخیها استفاده کرده بود. شیخ‌آطه‌بالی پدر زن غازی عثمان از بزرگان طریقت اخی آن زمان به‌شمار می‌رفت واخی حسن، اخی محمود وچندرلی قراخلیل که منصوب به‌اخیها بودنددر دستگاه عثمانیها خدمت می‌کردند. در کتب تاریخ نیز ازنفوذ وخدمات اخی حسن نام‌برده شده‌است.[۵] ما نفوذ اخیها را حتی دراوایل قرن‌پانزدهم نیزمشاهده می‌کنیم.[۶]

در این‌باره که پس از مرگ شیخ‌آطه‌بالی ریاست طریقت اخیها به‌چه کسی رسید اطلاع دقیقی دردست نیست، ولی‌همین‌قدرمی‌دانیم که بعدها این مقام‌به‌سلطان مراد اول انتقال یافت ودراین مورد سندی نیز در دست است. غازی مراد در تاریخ رجب ۷۶۷ه‌ق/مارت ۱۳۶۶م طی اجازه‌نامه ووقفنامه‌ای که‌به‌اخی‌موسی رئیس اخیهای گلیبولی داد چنین نوشت: «...به‌این وسیله شالی راکه توسط اخیهایم بر کمربسته بودم به‌دست‌خویش‌بر کمر اخی‌موسی می‌بندم واورا مأمورمالقره می‌کنم‌وپس ازما او به‌جای ما خواهد بود...»[۷]

به‌هنگام تأسیس امیرنشین عثمانی بجز اخیها، غازیهای منصوب به‌طریقت «بابایی» معروف به‌آلپرنها نیز مورد توجه بودند و برای آنان خانقاهها ساخته شد. قیق‌لی‌بابا، ابدال موسی، ابدال مراد، دوغلوبابا و امثال آنها که در جنگهای مختلف درکنار اورخان‌بیگ شرکت داشتند آلپرنهای منسوب به‌شیخیه‌بودند که‌این‌طریقت

۵. تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص ۲۹ و ۳۶.
۶. تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص۱۰۱.
۷. نشریهٔ اسناد تاریخی، شمارهٔ ۴، سال ۱۹۴۱.

بعدها به‌بکتاشیه تغییر نام یافت. درزمان غازی اورخان دردامنهٔ کوه «کشیش طاغی» بورسه خانقاههایی برای شیخیه ساخته شد. همچنین برای پوستین پوش‌بابا (شیخ پوستین پوش) که مقیم «ینی‌شهر» بورسه بود به‌دستور سلطان مراد اول خانقاهی احداث شد.

غازی‌اورخان ضمن رعایت حال پیروان شیخیه ازوجودشان استفاده می‌کرد وکنترل آنها را برای جلوگیری ازهرشورش و عصیان احتمالی نادیده نمی‌گرفت، به‌طوری که وقتی آگاه شد ابدالها وتورلاقهاوایشیکها (منسوب به‌طریقت شیخیه)در حوالی بورسه ازدیاد یافته وبه‌نشر عقاید خود مشغولند، پس از تحقیق و بررسی در موردفعالیت‌آنان، افرادی راکه دست به‌فعالیت مضر زده بودند ازکشورخودبیرون راند.[۸] بعدها عقاید شیخیه درمیان سازمان ینی‌چری نیزنفوذکرد. افراد این سازمان ازحاجی بکتاش‌ولی از پیرهای این طریقت (متوفی درنیمهٔ دوم قرن سیزدهم) پیروی می‌کردند.

در بطن جریانهای سیاسی واجتماعی آناطولی ازآغاز قرن سیزدهم تا اواخر قرن‌شانزدهم انتشارطریقت شیخیه راتحت‌عناوین بابایی، قلندریه، طورلاق،سماوانی وایشیك درشهرها، روستاها و بین‌قبایل وعشایرمشاهده می‌کنیم. پیروان شیخیه‌عقاید خود را بیشتر در سیواس، چوروم، یوزغات ،آیدین، ازمیر ، بالیکسری ،آناطولی شمالی(ازگیرسون تا سینوپ)،قونیه وانطالیه وحوالی آن‌منتشرکرده‌بودند.[۹] اینان از اوایل قرن شانزدهم به‌بعد در روملی نیز دست به‌فعالیت زدند.[۱۰]

بجزآن سیدنسیمی‌جانشین‌وخلیفهٔفضل‌الله وطرفدارانش که منسوب به‌حروفیه بودندباتبلیغ درآناطولی‌طرفداران‌بسیار کسب کردندوعقایدحروفیه بسرعت گسترش یافت وطرفدار پیداکرد، که دراین رهگذرآثار و تألیفات رفیعی مرید نسیمی تأثیری بسزا داشت. پس ازرفیعی حروفیهایی چون ابن‌ملك و ویرانی‌بابا نیز به‌تبلیغ عقیدهٔ خود به‌شیوهٔ رفیعی پرداختند . حروفیگری بعدها درآثار منثور و منظوم بسیاری از

۸. تاریخ ابن‌کمال (نسخهٔ نوری عثمانیه)، شمارهٔ ۳۰۷۸، برگ ۵۳.
۹. عقد الجمان (تاریخ اخی).
۱۰. تاریخ عالی (نسخهٔ چاپ نشده) برگ ۱۴۶، تذکرهٔ کنعانی‌زاده و بعضی ازتذکره‌های دیگر.

متصوفان این طریقت وسایرطریقتها منعکس شد.

□

تصوف تدریسی

درسرزمین عثمانیها درایامی که ازآن‌بحث‌می‌کنیم بجزاخیها وپیروان‌شیخیه، فلسفهٔ وحدت وجود و عرفان به‌صورت تدریسی وعلمی نیز خودنمایی می کرد، که این‌خودویژهٔ خواص بود ودرشهرها وشهرستانهای مهم ریشه‌ونضج داشت. گسترش دامنهٔ نفوذ عثمانیها درروملی‌وپیروزیها وموفقیتهای پی‌درپی آنان سبب جذب‌بسیاری ازآلپرنها به‌سرزمینهای‌عثمانی‌شد. احترام سلاطین‌ووزرای عثمانی‌نسبت‌به‌متصوفان سبب‌شدکه دربعضی‌مواردتصوف به‌صورت یك مکتب جلوه گری کند. یلدرم‌بایزید دخترش[11] را به‌عقد ازدواج امیربخاری[12] درآورد، که این خود دلیل زنده‌ای است برمراتب احترام سلاطین عثمانی به‌اهل طریقت. به‌سبب این حرمت و احترام است که ازاواخرقرن شانزدهم به‌بعد شاهد فعالیت پیروان اکبریه، بسطامیه‌وزینیه‌درقلمرو حکومت عثمانیه می‌شویم. ازاین‌سه‌طریقت یادشده‌نخست طریقت «اکبریه»منسوب به‌شیخ اکبرمحی‌الدین عربی توسط داوود قیصری وارد ممالك عثمانی‌شدکه‌توسط این شخصیت وبعدها نیزبه‌همت شمس‌الدین ملافناری بسط وگسترش یافت. بازدر اواخر قرن چهاردهم ، طریقت بسطامیه (منسوب به‌بایزید بسطامی) و شیخ حمید

۱۱. در وقفنامهٔ مورخ ۸۳۱ه‍ق/۱۴۲۸م شیخ پاشا ابن شهاب‌الدین به‌مناسبت وقف بعضی اراضی چنین آمده‌است: «سیدةالخواتین، تاج‌النساء فی‌العالمین‌الحسیبة‌النسیبة‌الشریفة بنت‌المرحوم بایزید خداوندگار، زوجه‌سیدالسادات... السیدالبخاری دامت‌برکته» (آرشیونخست‌وزیری، شمارهٔ ۸).

۱۲. سید شمس‌الدین محمدبن علی‌الحسین که دربین مردم بورسه به‌امیرسلیمان معروف بود بین اواخر قرن چهاردهم واوایل قرن‌پانزدهم زندگی می‌کرد. اواز اولاد امام حسین‌علیه‌السلام وشخصیتی بزرگ ومعروف بود که دربورسه به‌دنیاآمدودرآنجا نیز به‌تحصیل پرداخت. نخست پیروی طریقت پدری راکه «کبرویه» نام داشت و بعدها معروف به«نوربخشیه» شد، کرد. شمس‌الدین بخاری بعدها به‌حج مشرف شد؛ ازآنجا به‌بغداد رفت؛ ازبغداد واردآناطولی‌شد ودرزمان یلدرم بایزیدآوازهٔ شهرتش دربورسه پیچید. وی تقریباً درسال ۸۳۳ه‍ق/۱۴۲۹م درگذشت ودرآرامگاه کنونی‌اش به‌خاك سپرده شد (**تنقیح التواریخ و هزارفن** حسین‌افندی).

(حمیدالدین آق‌سرایی) به‌قلمرو عثمانیها راه یافت و گسترش پیدا کرد. شیخ حمید که وارد بورسه شده‌بود مورد اعزازواحترام یلدرم بایزید قرار گرفت و بایزیداز شیخ درخواست کرد در مسجدی که به‌دستورش ساخته شده بود اول او اقدام به‌وعظ و خطابه کند. در این ایام بود که ملافناری از محضر وی به‌کسب فیض پرداخت. عبداللطیف مقدسی که درنیمهٔ اول قرن پانزدهم به‌بورسه رفته و به‌تبلیغ طریقت خود مشغول بود باعلامه ملافناری ملاقات کرد واورا به‌سلك خویش درآورد.

ازبررسی این‌وقایع چنین‌برمی‌آیدکه ملافناری ضمن‌ریاست مدرسه‌ازعوامل مؤثر نضج عقاید اکبریه، بسطامیه وزینبه بود. بعدها درزمان شیخ مصلح‌الدین‌بن‌وفا (متوفی‌به‌سال ۱۴۹۱م) زینیه درخشانترین‌دوران خودرا می‌گذرانید وخانقاه آن‌مرکز تجمع بسیاری ازعلمای متفکرعثمانی شده بود.

دراوایل‌قرن پانزدهم حکومت به‌منظور تقویت علوم معنوی، اربابان طریقت را مورداحترام قرار می‌داد، که این امردرپاره‌ای مواردنتایج سوئی به‌همراه داشت؛ زیرا همان‌طوری که پیش از این در بخش مربوط به‌وقایع عثمانی دیدیم شورش شیخ‌بدرالدین شکل مصیبت‌باری به‌خود گرفت واین مسأله که درآناطولی و روملی به‌وجودآمده بود به‌دشواری حل شد (۱۴۲۰م).

واقعهٔ شیخ بدرالدین رخداد شایان توجهی است. این شورش دقیقاً شبیه شورش‌باباءاسحاق درقرن‌دوازدهم‌بود. به‌همان‌شیوه‌ای که باباءاسحاق‌باتبلیغ‌شیعه‌گری وعقاید شیخیه محیط را برای انجام مقاصد خویش‌آماده کرد وبا استفاده ازدرگیری قوای‌سلجوقیان‌درحوالی‌سوریه والجزیره شهرهای‌ملاطیه،مرعش، سیواس،چوروم، طوقات واماسیه را به‌عصیان واداشت، شیخ بدرالدین نیزتوسط جانشینان خویش‌در مناطق شیعه‌نشین آناطولی وروملی چون باباءاسحاق عمل کرد.

پس ازواقعهٔ شیخ بدرالدین که درحقیقت نوعی قیام شیعه‌ها بود حکومت در عین حال‌که روش‌احتیاط‌آمیزی پیش گرفت ولی‌سدی نیزدرراه‌آزادی فکرواندیشه وروند آن به‌وجود نیاورد. به‌عنوان مثال، به‌سبب روش محتاطانهٔ حکومت در مقابل جریانهای فکری وعقیدتی به‌سلطان مراد دوم خبر رسید که‌چون تعدادمریدان حاجی بایرام ولی (متوفی‌به‌سال۸۳۳هق/ ۱۴۳۰م) بسرعت روبه‌افزایش‌است، ازاین‌رهگذر امکان بروز حوادثی می‌رود. مراد دوم دستور داد حاجی را به‌ادرنه‌آوردند و چون

دریافت مسائلی که عنوان شده عاری ازحقیقت است نهایت مراتب احترام رادرحق وی مرعی داشت وپس ازپند ونصیحت وی، بااحترامی درخور، اورا روانهٔ آنکارا کرد. عقاید حاجی بایرام‌ولی پس ازدرگذشت او توسط دوتن ازجانشینانش یعنی آق شمس‌الدین و شیخ عمر سکین (بیچاقچی عمر) در دو شاخهٔ بایرامیه و ملامیه جلوه گر شد. آثار عارفانه و ادبیات خانقاهی یازیجی‌زاده محمد افندی و برادرش احمدبیجان که نزدیك اواسط قرن پانزدهم به‌رشتهٔ‌تحریر درآمد، درگسترش عقاید بایرامیه تأثیربسزایی داشت. احمدبیجان‌افندی را اثری است درزمینهٔ هیئت کلاسیك (نجوم) به‌نام دُر مکنون وکتابی نیزبه‌نام عجایب‌المخلوقات (خلاصه‌ازقزوینی) دارد که که درسال ۱۴۵۳م به‌رشتهٔ تحریردرآورده بود.

باز دراواخر قرن‌چهاردهم واوایل‌قرن پانزدهم مکاتب‌خلوتیه، قادریه ومولویه درقلمرو عثمانی اندك اندك آغاز به‌انتشار وتوسعه کردند.

□

پیروان طریقت گاهگاهی در جنگها نیز شرکت می‌کردند. به‌عنوان مثال، سید امیر بخاری داماد یلدرم بایزیدکه مقیم بورسه بود به‌هنگام اقدامات مراد دوم علیه برادرش مصطفی چلبی معروف به‌مصطفی قلابی شمشیر به‌کمر بست و تعدادی از پیروان طریقت نیز در دومین جنگ قوصوه درکنار جنگجویان ارتش عثمانی به‌نبرد پرداختند. این‌رخدادها ازدلایل‌مراتب احترام حکمرانان عثمانی به‌اهل طریقت‌است. به‌هنگام عملیات فتح استانبول‌نیز آق‌شمس‌الدین وآق‌بیق‌ازجانشینان حاجی بایرام ولی درصفوف لشکربودند و پادشاه جوان را به‌فتح استانبول تشویق می‌کردند.

بعضی از تألیفات نخستین دوران حکومت عثمانیها

حمایت از علما و متفکران

در ایامی که پایه‌های بنای حکومت دولت عثمانی پی‌ریزی می‌شد و شکل

می‌گرفت، بافعالیت مدرسهٔ ازنیق نیزنخستین گام‌در راه فعالیتهای علمی‌برداشته شد. گسترش قلمروحکومتی عثمانی‌وحمایت دولتمردان این حکومت ازاهل علم‌ودانش وفرهنگ سبب شد که متفکران و هنرمندان بسیاری از آسیای میانه، ایران، سوریه، مصر وامیرنشینهای آناطولی به‌این سرزمین روی‌آورند.

باتوجه به‌اینکه نخستین حکمرانان ودولتمردان عثمانی نیزچون سایرامرای آناطولی جز ترکی به‌زبان دیگری آشنایی نداشتند لذا درآغاز، آثاری که به‌نام‌آنان تألیف و به‌آنها اهدا می‌شد ـ به‌استثنای پاره‌ای آثار علمی ـ همه به‌زبان ترکی بود. این ویژگی سبب تکامل‌وتقویت زبان ترکی‌ونیزافزایش آثارترکی وسرعت‌بخشیدن به‌ترقی فرهنگ ترک درآناطولی شد.

پاره‌ای از تألیفات‌که به‌سلاطین،
شهزادگان ودولتمردان اهداشد

درقرن چهاردهم براثرحمایت وتوجه سلاطین ودولتمردانی‌چون سلیمان‌پاشا وبرادرش مراد اول وپسرش یلدرم بایزید ونیزچندرلی خلیل‌خیرالدین‌پاشا وپسرش علی‌پاشا وهمچنین حمایت وتشویق سلاطین ودولتمردان اواسط قرن پانزدهم چون امیرسلیمان، محمدچلبی، سلطان مراد دوم وطوقاتلی حاجی عیوض‌پاشا، تیمورتاش پاشازاده اوموربیگ، چندرلی‌زاده خلیل‌پاشای ثانی و بورقازلی خلیل‌پاشا و دیگر حکمرانان ورجال عثمانی، پابه‌پای پیروزیهای سیاسی و نظامی، جریانهای فکری و علمی نیزبسرعت درحال‌پیشرفت بود. علماوادبایی که تحت‌حمایت قرارگرفته‌بودند درزمینهٔ موضوعهای مختلف‌اقدام به‌تألیف وترجمهٔ آثاری به‌زبان‌ترکی کردندوروند حمایت علمی و فکری راکه در قرن چهاردهم درآناطولی آغاز شده بود به‌شکل تکامل‌یافته وپردامنه‌تری ادامه دادند.

دربین نخستین آثار تألیف‌یافته دردوران حکومت عثمانیها می‌توان ازمطلع خصوص‌الکلم فی شرح فصوص الحکم داوود بن‌محمود(متوفی به‌سال۷۵۱هق/ ۱۳۵۰م) ازنخستین مدرسان ازنیق نام برد. این اثرکه شرحی است برفصوص‌الحکم اثر شیخ اکبرمحی‌الدین‌عربی، طی‌قرن چهاردهم سبب بسط وگسترش‌تصوف درسرزمینهای عثمانی شد. اثرمزبوردرسال ۱۲۹۹هق/۱۸۸۲م درتهران به‌چاپ رسید. آثاردیگری

نیز چون تفسیر سورهٔ ملک نوشتهٔ مصطفی‌ابن محمدآنکارایی که به‌نام سلیمان‌پاشا پسر غازی اورخان تألیف شده بود، شرحی به‌نام کنوزالانوار[۱۳] تألیف قره‌هوجاعلاءالدین علی (علاءالدین اسود)، شرح مختصر مفتاح[۱۴] به‌نام مجمع‌الفواد که به‌نام سلطان‌مراد اول تألیف شده بود و آثار دیگری چون شرح مشکلات قرآن و شرح مشکلات احادیث که به‌شاهزاده یلدرم بایزید تقدیم شد و حاشیه برتفسیرکشاف تقدیمی به‌چندرلی‌زاده خلیل خیرالدین‌پاشا، ازجمله نخستین‌آثار اوایل دوران عثمانی است.

پس از انقراض حکومت امرای‌آناطولی (به‌استثنای اسفندیاریان) توسط یلدرم بایزید ،کلیهٔ مؤسسات علمی و اجتماعی تأسیس شده توسط امرای گذشته با موقوفه‌های‌آنان همچنان به‌رسمیت شناخته شد. در نتیجه ، حیات فکری درآناطولی بی‌آنکه دستخوش تزلزل و رکود شود همچنان جریان یافت . ازاین‌روی به‌پاس قدردانی ازبایزیدآثاری‌چون خلاصةالمنهاج فی اهل‌الحساب (به‌زبان عربی) وفتوتنامه ترجمه از فارسی درآداب فتوت و جوانمردی اثر علی‌بن هبةالله و بدرالواعظین و ذخرالعابدین درزمینهٔ اخلاق‌ومواعظ اثرمحمد پسرابن‌ملك (ابن ملك اوغلی محمد) به‌رشتهٔ تحریر درآمد و به‌سلطان‌بایزید تقدیم شد.

حیات‌الحیوان که درسال ۸۰۰هق/۱۳۹۸م ازسوی محمدبن‌سلیمان ترجمه شد از جمله‌آثار این دوره است و نسخه‌ای از آن تحت شمارهٔ ۱۶۶۰درکتابخانهٔ «روان کوشکی» موزهٔ قصرتوپقاپی‌نگهداری می‌شود. نویسندهٔ کتاب، شیخ کمال‌الدین‌بن عیسی‌الدمیری[۱۵] است. این‌اثر در زمینهٔ زندگی حیوانات(جانورشناسی)تألیف شده است. گذشته ازآثارنامبرده، نیازی‌شاعر دیوان‌اشعارش‌را به‌یلدرم‌بایزید تقدیم‌داشت و همان‌طوری‌که در بحث مربوط به‌ادبیات نیزگذشت اثر منظوم خورشید و فرخشاد به‌نام یلدرم بایزید تألیف شد . فرحنامهٔ منظوم شیخ اوغلی هم از جمله‌آثار این دوره است .

۱۳. شرح رموزالاسرار دراصول است.
۱۴. مفتاح در بلاغت اثر سکاکی (متوفی به‌سال ۶۰۶هق/۱۲۰۹م) است‌که شروح متعددی برآن نوشته شده است.
۱۵. حکیمشاه غزنوی ترجمهٔ حیات الحیوان را به‌یاووز سلطان سلیم تقدیم داشته بود.

امیرسلیمان از پسران یلدرم بایزید تحصیلات خوبی دیده بود. قصر وی در ادرنه مرکزتجمع بسیاری ازعلما وشعرا وموسیقی‌دانان زمان بود. آثار مختلفی به‌نام این حکمران تألیف شده است که ازآن جمله می‌توان از ترجمهٔ کتابی از عربی در زمینهٔ تعلیم تیراندازی به‌نام قوسنامه[۱۶] توسط محمدبن شیخ‌مصطفی وعشق‌نامه داستان منظوم عاشقانه توسط شاعری به‌نام محمد و سیاستنامهٔ خضربن یعقوب که اثری دینی وفلسفی است نام برد، که تألیف آنها به‌امیرسلیمان تقدیم شده‌بود. همان‌گونه که‌قبلاً دربخش‌مربوط به‌جریانهای‌ادبی‌این‌قرن دیدیم آثاری‌نیزتوسط احمدی شاعر واحمد داعی تقدیم امیرسلیمان شده بود.[۱۷]

در زمان‌حکومت کوتاه سلطان محمدچلبی کتاب عجایب‌المخلوقات اثر زکریا ابن‌محمدقزوینی توسط رکن‌الدین‌احمد به‌ترکی‌ترجمه‌شد. این کتاب که به‌شیوه‌ای انسیکلوپدی‌مانند تألیف شده حاوی اطلاعاتی‌درزمینهٔ هیئت، جغرافیا،طب، نباتات، معادن، داروها، شهرها وشهرستانهای معروف است.

کتاب المنتخب فی‌الطب اثری است منتخب از مباحث پزشکی که در زمان سلطان محمد چلبی ازسوی عبدالوهاب‌بن یوسف‌بن احمد المردانی تنظیم وتألیف شد. این کتاب تحت شمارهٔ ۵۹۱ درکتابخانهٔ نجیب‌پاشا واقع در «تیره» نگهداری می‌شود.[۱۸]

شرح شمسیه اثری منظوم در هیئت تألیف یازیجی‌اوغلی صلاح‌الدین تقدیمی به‌اسکندربن حاجی‌پاشا ازخاندان دولت خان واثری به‌نام ملحمه که در اصل به‌زبان فارسی‌بوده وباالحاقاتی مفصلترشده است ـ جوری شاعر این اثررا به‌نظم درآورده

۱۶. این اثردرکتابخانهٔ سلیمانیه دربین‌کتابهای خسروپاشا تحت شمارهٔ ۸۱۶ نگهداری‌می‌شود. مترجم اثر در زمان امیرسلیمان به‌آنکارا می‌رود و درآنجا باشخصی به‌نام پهلوان‌بن حاجی محمدبن حاجی‌بیگ آشنا می‌شود. پهلوان‌بیگ از محمدبن شیخ مصطفی اطلاعاتی دربارهٔ قوسنامه می‌خواهد و او نیز نسخهٔ عربی‌کتاب راکه در دسترس داشت نشانش می‌دهد،که بنا به‌خواهش پهلوان‌بیگ ، وی‌کتاب مزبور را به‌نام عمدةالمتناصلین به‌ترکی ترجمه می‌کند. بعدها اسامی تیراندازان ترك از زمان سلطان محمد فاتح تا سلطان سلیمان قانونی به‌این کتاب افزوده شد.

۱۷. برای‌کسب اطلاع بیشتر مراجعه شود به‌انسیکلوپدی اسلام ونیزمقالهٔ دکتربدیع‌شهسواراوغلی که درنشریهٔ شمارهٔ ۳ـ۴ (جلد۱۶) دانشکدهٔ طب چاپ شده است.

۱۸. نشریهٔ دانشکدهٔ طب، شمارهٔ ۱، سال ۱۹۵۹.

است ــ و کتاب شرعیات خطیب اوغلی به‌نام روح‌القلوب وشرح دویست‌وشصت‌وچهار بیت قصیدهٔ القصیدة‌النصیحه بلغة ترکیه به‌نام جاجاوغلی نورالدین حمزه‌بیگ ازجمله آثار اوایل قرن پانزدهم است.

سلطان‌مراد دوم معروف به‌ابوالخیر دربین‌سلاطین عثمانی شخصیتی والامقام است، ولی آن‌سان که درخور اوست موردقدردانی قرارنگرفته‌است. همهٔ مورخان مسلمان ومسیحی معاصرش شخصیت والای او را، روش سیاسی و عدالت و توجه به‌حقانیتش را تقدیر کرده‌اند.[۱۹] وی درایام صلح هفته‌ای دوروز درمجالس مباحثات علمی شرکت می‌کرد. مراددوم که درتعالی وپیشرفت زبان وادبیات ملی ترك عاملی بزرگ به‌حساب می‌آید، ایام‌فراغتش‌را باموسیقی ومصاحبت دوستان بسرمی‌برد.[۲۰] سلطان مراد ادارهٔ اموردولتی را به‌وزرای اعظم چندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشا وبعد ازاو به‌چندرلی‌زاده خلیل‌پاشا پسرش واگذاشته‌بود وخود را در گیرمسائل‌دولتی‌نمی‌کرد؛ اما آن‌دم‌که خبر می‌یافت کشوردرمعرض خطر ویاتجاوزقرار گرفته است، مصاحبت و تفریح را بیدرنگ به‌یك‌سو می‌نهاد و در رأس فرماندهی سپاه به‌سوی مرزهای کشورش می‌شتافت. در زمان سلطنت سلطان مراد برشدت فعالیتهای علمی افزوده شد وشور وذوق درمورد موسیقی نضج گرفت. سلطان‌مراد دوم‌گاهی به‌سرودن شعر نیز می‌پرداخت.

آثار تدوین شده در زمان مراد دوم در مقایسه با پیشینیانش افزونتر و از نظر کیفیت برتربوده است. عبدالواجد محمد، مدرس مدرسه واجدیهٔ‌کوتاهیه، در سال ۸۳۸هق/۱۴۳۴م شرحی‌به‌نام نقایةفی علم الهدایة بر وقایه (مختصر برهان الشریعه) در فقه نوشت وآن‌راتقدیم سلطان مراددوم‌کرد.[۲۱] بازرساله‌ای درآداب نزدیکی‌مشتمل برهفده باب توسط موسی‌بن مسعود از فارسی به‌ترکی ترجمه و تقدیم سلطان مراد

۱۹. برای کسب اطلاع بیشتر در این‌باره به‌حوادث الدهور، عقدالجمان، و تاریخهای هال‌کوندیل ودوکاس مراجعه شود.

۲۰. عاشق چلبی به‌مناسبت حکمرانی سلطان مراد دوم چنین می‌نویسد:
«انوارمهر منیرعثمانی زیادترشد، وچراغ ارباب علم وکمال چون شمع نورانی. ...به‌نام شریفش کتابها نوشته شدودرحق هرگروه وزمره‌ای مقرری سالانه برقرارگردید واز جرعهٔ جام انعام انجامش دربزم شعرا پیاله‌ها به‌گردش درآمد...»

۲۱. ترجمهٔ شقایق نعمانیه (مجدی)، ص۶۶ وکشف‌الظنون (ازانتشارات وزارت‌آموزش وپرورش).

شد.[۲۲] درسال ۸۴۱هق/۱۴۳۷م کتاب مفصلی درزمینهٔ طب به‌نام ذخیرهٔ مرادیه ازسوی طبیب مؤمن‌بن مقبل به‌نام سلطان مراد به‌رشتهٔ تحریر درآمد.[۲۳] باز این پزشك به‌نام سلطان مراد کتابی مختصر درزمینهٔ تشریح وشیوهٔ حفظ تندرستی و کتابی مفصل در زمینهٔ بیماریهای چشم به‌نام مفتاح النور و خزائن السرور[۲۴] تألیف و تقدیم وی کرد. گذشته ازآن، بیش ازبیست اثرعلمی باارزش دیگر دردوران سلطان مراددوم ترجمه وتألیف شدکه بسیاری ازآنها به‌این سلطان تقدیم ویا به‌نام او نوشته شده است، از جملهٔ این آثار عبارتند از: جوهرنامه مشتمل برهفت باب دربارهٔ شناخت جواهرات وانواع‌ویژگیهای‌آن ـ این کتاب رساله‌ای‌است به‌زبان‌فارسی‌اثرخواجه‌نصیرطوسی که ازسوی‌مصطفی‌بن‌سیدی به‌ترکی‌ترجمه‌شده‌است ـ، ترجمهٔ مرصاد العبادنجم‌الدین دایه از فارسی به‌ترکی توسط قاسم‌بن محمود قره‌حصارلی[۲۵]، اثر عظیمی به‌نام بحرالحکم نوشتهٔ‌ابن‌ملك‌بن‌محمددرزمینهٔ علم‌اخلاق، ترجمهٔ «هدایه» و وقایه[۲۶] توسط دولت اوغلی یوسف بالیکسری، فرحنامه خطیب اوغلی، سلیمان‌نامه سرزلی نظمی، ترجمهٔ تاریخ ابن کثیر به‌نام البدایة و النهایه، سلجوقنامه یازیجی‌اوغلی علی‌چلبی، منهاج الانشاء یحیی‌بن محمد، جاماسب نامه اثر منظوم ازنیقلی موسی که در سال ۸۳۳هق به‌نام مراددوم به‌رشتهٔ نظم درآمد، جامع‌الحکایات و لامع الروایات[۲۷] درهفت

۲۲. یك نسخه ازاین اثر درکتابخانهٔ شهید علی‌پاشا تحت شمارهٔ ۲۸۳ نگهداری می‌شود.

۲۳. ذخیرهٔ مرادیه بااستفاده ازمنابع پزشکی فارسی وعربی درپنج فصل تنظیم وتصنیف شده است که درهریك ازاین فصلها ازبیماریهای مغز، سر، چشم، دماغ وپوست بحث می‌شود. مهمترین قسمت این‌کتاب فصلی مربوط به‌بیماریهای چشم است. مؤلف ضمن استفاده از اصطلاحات عربی، اصطلاحات ترکی را نیز به‌خدمت‌گرفته است (علم‌درمیان ترکان عثمانی، اثر دکتر عدنان ادیوار، ص۱۳).

۲۴. یك نسخه ازاین اثردرکتابخانهٔ نور عثمانیه تحت شمارهٔ ۳۵۸۵ نگهداری می‌شود. برای تحقیق مختصر دراین‌باره به علم درمیان ترکان عثمانی، ص۱۳ و۱۴ رجوع شود.

۲۵. ترجمهٔ این اثر در بیستم ربیع‌الاول سال ۸۲۵هق توسط قاسم‌بن محمود به‌پایان رسید و نام آن را ارشاد المریدالی المراد یا مرادنامه‌گذاشت. یك نسخه از این‌کتاب تحت شمارهٔ ۸۳۶و۵۹۹و۵۵۶ درکتابخانهٔ‌دانشگاه ونسخهٔ دیگر به‌شمارهٔ۲۵۹ درکتابخانهٔ خسروپاشای سلیمانیه بین‌کتابهای «مهرشاه والدهٔ سلطان» نگهداری می‌شود.

۲۶. هدایه اثر معروفی درفقه است و وقایه‌شرح آن به‌شمار می‌رود.

۲۷. الی ان اتصل بخدمةالسلطان غیاث‌الدین ابی‌الفتح محمدبن عثمان الکرشجی واقرا اولاده ومنهم سلطان مراد خان وترجم له‌کتاب جامع الحکایات من‌الفارسی‌الی الترکی نظماً ونثراً وهوفی‌ست مجلدات و ترجم تفسیر ابی‌الیث السمرقندی‌وتفسیر القادری نظماً وکان یکتب←

جلد که به‌امر سلطان محمدچلبی توسط ابن‌عربشاه احمد دبیر سلطان محمدچلبی و استاد سلطان مراد دوم از فارسی به‌ترکی ترجمه شد، گردآوری اشعار شعرای قرن پانزدهم به‌نام مجموعةالنظائر توسط عمربن‌یزید که در سال ۸۴۰هق تقدیم تیمورتاش پاشازاده اوموربیگ شد، ترجمهٔ اکسیرالسعادة قاضی برهان‌الدین احمد تحت نام قرةالعین الطالبین تقدیمی به‌اوموربیگ، ترجمهٔ مفردات ابن‌بیطار در طب ــ نظریهٔ نویسندهٔ علم درمیان ترکان عثمانی دایر براینکه این کتاب به‌آیدین‌اوغلی اوموربیگ تقدیم شده بود خطاست ــ، ترجمهٔ طب نبوی تحت نام شفائی الطلب المسند علی المصطفی توسط احمدداعی‌شاعر، تحفهٔ مرادی فی‌اصناف الجواهر اثرمحمدبن‌محمود شیروانی[۲۸]، ترجمهٔ بخشی از کامل‌الصناعه[۲۹] در طب توسط قاضی برغمه به‌ترکی، می نامهٔ ازنیق‌لی همامی‌تقدیمی‌به‌وزیراعظم چندرلی‌زاده‌خلیل‌پاشا، هیدله ابی‌ریحان اثر ابوالخیر احمد تقدیمی به‌وزیراعظم مذکور، ترجمهٔ شریعت الاسلام و تقدیم‌آن به‌چراغ‌بیگ برادر حاجی‌عیوض‌پاشا. درترجمهٔ شقایق نعمانیه آمده است که یکی‌از علما به‌نام فقیه بخشایش رساله‌هایی‌به‌نام سلطان‌مراددوم نوشته است، بی‌آنکه‌اسامی این رسالات ذکرشود. ولی صاحب شقایق می‌نویسدکه شخصاً این رساله‌ها را دیده است.[۳۰] طوقاتلی‌حسام‌الدین معروف به‌ابن‌مداس (پسر چکمه‌فروش) ازعلمای‌دورهٔ

←عندالسلطان غیاث‌الدین المذکور الی سارالاطراف عربیاً وفارسیاً وترکیاً وغیرذلك.
(ابن عربشاه پیش ازخدمت غیاث‌الدین ابوالفتح محمدبن عثمان، استاد سلطان‌مراد از شاهزادگان او بود که‌کتاب جامع‌الحکایات را درشیوهٔ نظم و نثرازفارسی به‌ترکی ترجمه‌کرد. اوهمچنین‌تفسیر ابولیث سمرقندی وتفسیرقادری را به‌صورت منظوم ترجمه‌کرد. ابن‌عربشاه دبیرسلطان محمدچلبی بود و نامه‌های مخصوص سلاطین را به‌زبان عربی و فارسی و ترکی می‌نوشت.)

جامع الحکایات اثری است به‌زبان فارسی تألیف جلال‌الدین محمدعوفی. این اثر بعدها توسط شاعرنجاتی به‌نام شهزاده محمد پسربایزید دوم و ازطرف‌جلال‌زاده صالح‌افندی به‌نام بایزید پسر سلطان سلیمان قانونی به‌ترکی ترجمه شد.

۲۸. یك نسخه از تحفهٔ مرادی تحت شمارهٔ ۳۵۷۷ درکتابخانهٔ ایاصوفیه نگهداری می‌شود.

۲۹. کامل الصناعه اثرعلی‌بن عباس‌المجوسی است. این‌کتاب مشتمل است بر بیست فصل و بابهای بسیار علمی ونظری. قاضی برغمه فصل دوم این اثرراکه در زمینهٔ بهداشت و نحوهٔ مداوای بیماریهاست ونیز باب ۳۴ ومقولهٔ چهارم‌آن دربارهٔ آبله، سرخك وزخم‌معده را ترجمه‌کرده است. یك نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ عینه‌بیگ دربورسه نگهداری می‌شود.

۳۰. ترجمهٔ شقایق، ص۱۲۴.

سلطان‌مراددوم کتابی به‌نام قوس قزح به‌رشتهٔ‌تحریردرآورد که مربوط به‌مسائل‌سماوی بود. به‌نظرمی‌رسد که نگارندهٔ این اثر به‌خاطر ترس از تکفیر و اینکه مبادا به‌خاطر علمی بودن مسائل طرح شده دربارهٔ سماوات، به‌بی‌اعتقادی متهم شود، دراثر خود تصریح کرده است که تحقیقات وی برمبنای روش حکما بوده است ولی متشرعان آنرا باور ندارند.[۳۱] یا درنیمهٔ اول قرن پانزدهم به‌انتهای اثر محمد قاضی مانیاس به‌نام عجایب‌المعجاب که دربارهٔ فرشتگان‌وشیاطین‌نوشته شده، کتابی‌مختصر نیزدربارهٔ حساب افزوده‌شده است.[۳۲] یك نسخهٔ بسیار زیبای ترجمهٔ گلستان که بازتوسط قاضی مانیاس به‌نام سلطان مراددوم انجام شده‌بود نزد رئوف یلکن‌جی است. کتاب‌الحاقی به‌آخر عجایب المعجاب در زمینهٔ حساب پس از کتاب حساب علی‌بن هبةالله که تقدیم به‌یلدرم‌بایزیدشده‌بود دومین کتاب حساب‌تألیف شده دردورهٔ عثمانی‌است.دراواخر قرن پانزدهم در سال ۸۵۴ هق کتاب جامع‌اللغه به‌نام شهزاده محمد (فاتح) توسط سیدمحمدبن سیدحسن تألیف شد. همچنین گلیبولی ضعیفی، غزوات سلطان مراددوم را به‌رشتهٔ نظم درآورده بود.

بجز آثار تألیف وترجمه شده به‌نام سلطان، وزرا وامرای عثمانی دراین‌دوره (نیمهٔ دوم قرن چهاردهم ونیمهٔ اول قرن پانزدهم) آثار مختلف ومتنوعی درزمینه‌های گوناگون به‌رشتهٔ‌تحریر درآمده است که در حوصلهٔ کتاب مختصر ما نمی‌گنجد. به‌نظرمی‌رسد آثاری که به‌اختصارازآنها نام‌بردیم می‌تواند برای شناسانیدن‌جریانهای فکری وعلمی اوایل‌دوران حکومت عثمانیها بسنده باشد.

مؤسسات اجتماعی عثمانیها

ازاواخرقرن چهاردهم تااواسط قرن پانزدهم میلادی

مؤسسات اجتماعی

دولت عثمانی در پی تأسیس مؤسسات علمی در اراضی تحت تسلط خود

۳۱. ترجمهٔ شقایق، ص۱۲۲ و علم درمیان‌ترکان عثمانی (دکترعدنان ادیوار)، ص۱۴.
۳۲. ترجمهٔ شقایق، ص۱۲۳ وعلم درمیان ترکان عثمانی (دکترعدنان ادیوار)، ص۱۴ و۱۵.

نسبت به‌احداث مؤسسات اجتماعی نیز همت گماشت، که به‌نسبت گسترش مرزهای کشور عثمانی برتعداد این مؤسسات نیز افزوده شد. برای اداره، مراقبت و نیزادامهٔ کاراین گونه مؤسسات که شامل مسجد، عمارت، بیمارستان، کاروانسرا، پل، خان، حمام، چشمه، تکیه و خانقاه بود، وقفیه‌هایی درنظر گرفته شده بود و یااهالی محل با معافیت ازمالیاتهای دولتی نسبت به‌مراقبت ازآنها وادامهٔ کارشان اقدام می کردند.[۳۳]

مساجد

مسجد که دررأس مؤسسات اجتماعی قراردارد گذشته ازاینکه محل یك اجتماع معنوی ومکان عبادت است درصدر اسلام، مکانی بود برای حل وفصل امور مسلمین واتخاذ تصمیم. مردم درمساجد ازمسائل حکومتی وتصمیمات اتخاذ شده درمحلهٔ خود مطلع می‌شدند . درآن ایام، امام مسجد یك محله از اعتبار و نفوذ شایان توجهی برخورداربود. حتی امروزه نیز دربسیاری ازروستاها قوانین حکومتی بردرمساجد ویا نقاط نزدیك آن الصاق می‌شود. قسمت اعظم مساجد در بورسه وادرنه به‌دستور غازی اورخان، مراداول، یلدرم بایزید، محمدچلبی، مراددوم و نیزمسجد یشیل جامع (مسجد جامع کبود) ازنیق به‌امرچندرلی خلیل خیرالدین پاشا ساخته شد . همچنین مسجد جامع بایزیدپاشا دراماسیه ومساجدی که در نقاط دیگر به‌دستور شاهان وامرا ساخته شد ازنظر شیوهٔ معماری وتزیینات ساختمان جزءِ آثار معماری و هنری بسیار ارزنده به‌حساب می آید.

۳۳. اوزون کوپرو (پل دراز) معروف به «جسر فرنگ» که به‌دستور سلطان مراددوم ساخته شده بود ۳۹۲ مترطول داشت وساختن آن ۱۶ یا ۱۸ سال طول کشید. این پل درسال ۸۴۷هق/۱۴۴۳م گشایش یافت. درمحوطهٔ ابتدای پل مسجد وعمارت ساخته شد وبااسکان عده‌ای ازاهالی در این نقطه ، دروازهٔ ارگنه به‌وجود آمد . گذشته ازآن ، برای عبورساکنان محلی که رودهای مریچ، طونجه، آرده، ارگنه وقزل دلی درآن به‌هم می‌پیوست، ازیك سو به‌سوی دیگر آب قایقهای وقفی در رودخانه به‌آب انداخته شده بود که درصورت نیاز این قایقها به‌تعمیرات ، ساکنان ده یاخشی بیگ (یاخشی بیگ کویی) که نزدیك این محل بود با معافیت از پرداخت مالیات نسبت به‌تعمیر آن قایقها اقدام می کردند (آرشیونخست‌وزیری، اسنادشمارهٔ ۱۴ فوائدعامه).

عمارتها

عمارتها نیز ازجمله مؤسسات اجتماعی است. حتی این اواخر نیز می‌دیدیم که این مؤسسات تاچه حد به‌حال مردم سودمند ومفید فایده است. وقتی که می‌بینیم اجداد پرشفقت ما ازپرندگان نیزحمایت می کردند ودانهٔ زمستانی روزهای پربرف و آب آشامیدنی ماههای گرم تابستان آنها را فراهم می کردند دیگرنیازی نخواهدبود شرح بدهیم که درمورد طلبه‌های مدارس وانسانهای بی کس ونیازمند تاچه‌حد رحیم وپرشفقت بوده‌اند. اگر دفاتر ثبت اراضی واوقاف آن زمان را ورق بزنیم به‌صدها مورد از این دست برمی‌خوریم.

نخستین‌بار غازی اورخان همزمان با احداث مدرسهٔ ازنیق دستور ساختن عمارتی‌را نیزصادر کرد ودرمراسم گشایش‌عمارت، طبق آداب‌وسنن، به‌دست‌خویش به‌مستمندان آش داد. گذشته ازآن، چندرلیها (پسر و پدرکه وزیراعظم بودند) نیز اقدام به‌ایجاد سه عمارت در ازنیق کردند که‌تعدادعمارتهای موجود درآن شهربالغ بر هفت دستگاه شده بود. در بورسه بجز عمارتهایی که به‌دستور مراد اول، یلدرم بایزید، محمدچلبی‌ومراددوم باوقفیه‌های بزرگ وپردرآمدساخته شد، وزراوامرای عثمانی هم عمارتهایی دراین‌شهرساختند که تعدادآنها بالغ بر بیست‌وچهار دستگاه است. عمارتهای بسیاردیگری نیزتوسط اشخاص وشخصیتها در نقاط مختلف خاک عثمانی‌ساخته شد که هم‌معاش‌طلاب (به‌معنی عام کلمه یعنی‌دانش آموز) وهم‌زندگی افراد فقیررا تأمین می کرد. این عمارتها عبارتند از: عمارت سلیمان‌پاشا در بولایر، عمارتهای شهاب‌الدین پاشا در ادرنه و اوزون‌کوپرو و مانیسه و فیلبه، عمارتهای اورنوس‌بیگ وپسرانش‌درسرز و گمولجینه وینی‌جهٔ‌واردار، عمارتهای ساروجه‌پاشا در گلیبولی، عمارتهای عینه سوباشی دربالیکسری، عمارتهای قراجه‌پاشا درمیخالیچ وعمارت مادر محمد چلبی درتورخال.

کیفیت‌غذاهای اطعام شده دراین‌عمارتها به‌شرایط وقفیه‌ها ومیزان درآمدآنها بستگی داشت؛ ولی به‌طور عموم درهمهٔ عمارتها، هرروزبرای صبحانه‌آش‌وهفته‌ای دو روز پلو وشله‌زرد وهرروز فودله (نوعی نان ازخمیر ترش شده) داده می‌شد.

بیمارستانها

بیمارستانها سومین مؤسسهٔ اجتماعی زمان عثمانیها را تشکیل می‌دادند. نخستین بیمارستان به‌دستور یلدرم بایزید در ناحیهٔ شرقی شهر بورسه دامنهٔ اولوداغ درست درجوار مسجد بورسه ساخته شد. این بیمارستان درسال ۸۰۱ھق/۱۳۹۹م ساخته‌شده بود. در مائیس سال ۱۴۰۰م وقفیهٔ این بیمارستان از طرف ملافناری محمدبن‌حمزه قاضی بورسه اختصاص یافت وباتقاضای بایزید ازملك ظاهر برقوق ازممالیك مصر طبیب حاذقی به‌نام شمس‌الدین ساغر برای خدمت دراین بیمارستان اعزام شد.

دراین بیمارستان بجزدواطاق مجزای نزدیك دربیمارستان، درهرطرف‌حیاط ـ چپ وراست ـ ده اطاق وجود داشت. خدمهٔ‌بیمارستان عبارت‌بودنداز: سه‌پزشك که‌یکی ازآنان سرپزشك بود، دو داروساز، دو شربت‌چی (کسی که دارو به‌بیماران می‌خورانید)، آشپز، نانوا وغیره... این بیمارستان تاسالیان سال به‌فعالیت خود ادامه می‌داد.

بجز بیمارستان یلدرم‌بایزید، عثمانیها پس‌ازتصرف سیواس، اماسیه، طوقات، چانقری، قسطمونی و قونیه ضمن پذیرفتن شرایط وقفیه‌های مدارس، با استفاده از وقفیه‌های اختصاصی‌بیمارستانها ادامهٔ فعالیت این‌مؤسسات اجتماعی‌را تأمین کردند.

کاروانسراها

کاروانسراها و خانها چهارمین مؤسسات اجتماعی به‌حساب می‌آمدندکه در شهر وقصبات و برسرراهها احداث شده بودند. این مؤسسات مسافری بر دو گونه بودند: به‌بناهایی که دارای حیاط وسیع ولی‌فاقد اطاق‌بود ودورتادورحیاط تختهای چوبینی برای نشستن وخوابیدن مسافران گذاشته بودند، کاروانسرا گفته می‌شد. خانها اطاق‌دار بودند. در حقیقت می‌توان گفت که خانها حکم هتلهای امروزی را داشتند وکاروانسراها به‌منزلهٔ مسافرخانه‌های عمومی بودند.

مسافران این مؤسسات ـ چه‌کاروانسرا وچه خان ـ باهردین‌ومذهبی درآنجا پذیرفته می‌شدند وپول خواب وخوراك سه روز را ازآنان نمی‌گرفتند. برای‌آنکه مسافران وکاروانیان هنگام گذر ازدره‌ها ونقاط خطرناك ونا‌امن مورد حملهٔ راهزنان ودزدان قرار نگیرند از اهالی‌آن منطقه با بخشیده شدن مالیاتهایشان از سوی دولت

نگهبانانی به‌نام «دربندچی» گمارده می‌شدند. این افراد باخانواده‌هایشان درنزدیکی آن گذرگاهها به‌شکل روستا اسکان داده می‌شدند. پس ازمرگ هرنگهبان این‌وظیفه به‌فرزندان وکسانش واگذارمی‌شد. دربندچیهامسلح بودند ووظیفه داشتندمسافران، کاروانیان وقافله‌ها را درمقابل‌حملهٔ‌احتمالی محافظت کنند.

خانقـاهها

خانقاه مؤسسهٔ موقوفه‌ای بود که از سوی دولت به‌پاره‌ای از پیروان طریقت چون اخیها، سلسلهٔ شیخیه وآلپرنها که درتشکیل دولت عثمانی منشأ خدمات ارزنده بودند واگذار می‌شد. این خانقاهها درنزدیکی وحوالی شهرها، قصبات، روستاها و برسر راه جاده‌ها قرار داشتند. صاحب خانقاه که خانقاه‌دار (زاویه‌دار) نام داشت‌در اراضی موقوفه‌ای که به‌او اختصاص داده شده بود کشت‌وکار می کرد واز عایدی آن، خانقاه خویش را اداره‌می کرد. هرمسافری که واردخانقاه می‌شدغذایی‌برای‌خوردن، آبی برای نوشیدن وجایگاهی برای خفتن می‌یافت.

مراقبت‌وادارهٔ امورپلها، چشمه‌هاودیگرمؤسسات‌اجتماعی‌یا ازطریق‌وقفیه‌های اختصاصی صورت می گرفت و یا روستاییان آن محل بامعافیت از پرداخت مالیات نسبت به‌مراقبت یا تعمیرآنها اقدام می کردند.

پل‌احداثی به‌دستور سلطان‌مراددوم، یعنی اوزون کوپرو، که پیش ازاحداث، مکانی‌باتلاقی‌وکمینگاه راهزنان بود، هنوزهم‌بیننده را به‌اعجاب وتحسین‌وامی‌دارد. برای حفاظت از این پل که ۳۹۲ متر طول و۱۷۴ قوس داشت روستایی در نزدیکی آن به‌وجودآمد تامردم‌آن روستا بامعافیت ازمالیات دولتی از پل مراقبت کنند.

فصل ۱۸

سکه‌های عثمانی

تا اواخر قرن پانزدهم میلادی

دراوایل قرن چهاردهم پیش‌ازتشکیل دولت عثمانی، غازی عثمان که ازامرای مرزنشین بودبظاهرتابع سلجوقیان‌بودکه اواخرعمرحکومت‌خودراسپری‌می کردند، ولی در حقیقت به‌ایلخانان وابسته بود. طبیعی است که عشیرهٔ تحت فرمانش ضمن معاملهٔ‌پایاپای‌باهمسایگان ترك وورومی‌به‌صورت نقدی‌نیزمعامله می کردند. معامله‌های نقدی به‌سبب نفوذایلخانان درآناطولی یاباپول رایج‌سلجوقیان و یا باپول ایلخانان صورت می‌گرفت. باانقراض سلسلهٔ سلجوقیان‌آسیای صغیر(آناطولی) ضمن اینکه همهٔ‌معاملات درشهرها وقصبات‌آناطولی‌باسکهٔ ایلخانان صورت می گرفت درمرزها نیزهمین روش متداول بود واجرا می‌شد.

دراوایل نیمهٔ اول قرن چهاردهم قدرت ونفوذایلخانان درآناطولی اندك‌اندك روبه‌کاهش‌نهاد. دراواخرسال ۷۲۷ھق/ کاسم ۱۳۲۷م بافرارتیمورتاش‌والی آناطولی به‌مصر، غازی اورخان پسرغازی عثمان نخستین‌سکهٔ عثمانی را دربورسه ضرب کرد وبدین‌سان نخستین گام را به‌سوی استقلال برداشت. پیش از ضرب سکه به‌دستور غازی اورخان، درآناطولی ونوارهای مرزی سکه‌ای که نام حکمرانی برآن ضرب

نشده‌بود رواج داشت. دردوطرف این سکه کلمات «خلدالله ملکه» نوشته شده‌بود.[۱] گذشته از آن، سکهٔ دیگری نیزمربوط به‌ایلخانان رواج داشت. دریك روی این‌سکه کلمهٔ شهادتین ودر روی دیگرش‌درسطر اول «السلطان‌اعظم»، در سطردوم اسمی که خوانده نمی‌شود ودرسطر سوم «خلدالله» نوشته شده است.[۲]

قبلاً در فصول پیشین ضمن بحث از غازی اورخان عنوان‌کرده بودیم‌که به‌دستوراودرسال ۷۲۷ه‍ق نخستین‌سکهٔ نقره، یعنی «آقچه»، ضرب شد. نام نخستین سکهٔ ضرب شده (آقچه) درزمان غازی اورخان ازمغولی‌گرفته شده است. نخستین آقچه به‌وزن پنج قیراط وسه‌حبه بود.[۳] غازی اورخان بجزسکه‌ای که به‌آن اشاره‌شد دونوع سکهٔ دیگرضرب کرد: سکهٔ دوآقچه‌وسکهٔ پنج آقچه. وزن‌سکهٔ دوآقچه‌یازده قیراط و یك حبه و وزن سکهٔ دیگر سیزده قیراط و سه حبه بود. باضرب این سکه‌ها نوع سکه‌های رایج افزایش یافت وسبب ایجاد سهولت درانجام معاملات شد.این آقچه‌ها بعدهابه«آقچهٔ عثمانی» یا «عثمانی» معروف شد، که به‌این اسم همچنان‌رایج بود. سکه‌های عثمانی نه به‌وزن سکه‌های مغولی بود و نه وزن سکه‌های سلجوقی را داشت، بلکه وزن خاصی بود برمبنای یك چهارم مثقال عرفی که درضرب دینار و درهم (سکهٔ نقرهٔ وسکهٔ زر) متداول بود. به‌این معنی که چون یك مثقال معادل یك‌و نیم درهم یعنی‌به‌سنگینی بیست‌وچهارقیراط (۴/۶۱۸ گرم)است وآقچهٔ‌اورخان پنج قیراط وسه‌حبه(۱/۱۵ گرم) بود بنابراین‌وزن این‌سکه برمبنای‌وزن مثقال عرفی‌بود.[۴]

به‌دستور سلطان مراد خداوندگار (مراد اول)، هم سکهٔ نقره‌ای (آقچه) و هم سکهٔ مسین ضرب‌شد. درپاره‌ای ازسکه‌های‌او برای نخستین‌بار کلمات «سلطان‌غالب»

۱. تقویم مسکوکات عثمانیه اثر اسماعیل غالب، ص۱ و مسکوکات عثمانیه (قسم‌سادس) اثرخلیل‌ادهم، ص۲.
۲. تقویم مسکوکات عثمانیه، ص۲ ومسکوکات عثمانیه (قسم سادس)، ص۳.
۳. به‌سکهٔ سیمین درهم گفته می‌شد. درهم ازنظرشرعی وعرفی به‌دوگونه است. وزن درهم‌شرعی ۱۴ قیراط ووزن درهم عرفی ۱۶ قیراط و۴ حبه است. سکه‌های مذکور به‌میزان وزن‌عرفی ضرب شده بود. به‌حساب اعشار، یك قیراط ۲۰ سانتیگرم (۴ گندم) و یك درهم ۳/۲۰۷ گرم است.
۴. تقویم مسکوکات عثمانیه (اسماعیل غالب)، ص ۸. بجز مثقال عرفی، مثقال شرعی نیز داریم‌که معادل بیست قیراط است. یك مثقال‌شرعی برابر است با یك‌و نیم درهم، یعنی ۴/۸۰۷ گرم.

دیده می‌شد.

نوشتهٔ این سلاطین برسکه‌ها به‌شکل طغرا نخستین‌بار درسکه‌های زمان مراد اول و امیرسلیمان دیده می‌شود. بعدها در بعضی از سکه‌های سلطان محمد چلبی و مراددوم نیزاسم طغرایی ضرب شد . محمدچلبی در سکه‌های خود ، خویشتن را با مقام «خان» توصیف می کند ، که این توصیف در تمامی سکه‌هایی که پس از قبول حاکمیت ایلخانان توسط اوضرب شد، دیده می‌شود.

به‌دستور سلطان محمد چلبی سکه‌های دیگری نیزضرب شدکه برآنها کلمات «سلطان اعظم» و «سلطان ملك اعظم» دیده می‌شود . چون سکه‌های سلطان مراد ، عنوان سلطان درسکه‌های محمدچلبی نیزدیده می‌شود.

در دورانی که دولت عثمانی تجزیه شده بود عیسی‌چلبی‌اندك‌زمانی‌در بورسه حکومت کرد، ولی‌هنوزسکه‌ای‌از آن دوران‌به‌دست نیامده، حال‌آنکه دربارهٔفرامینی که صادر کرده‌بوداطلاعات ومعلوماتی دردست است.[۵] درکاتالوگ مسکوکات، ایك سکه اززمان موسی چلبی دیده می‌شود که به‌تاریخ ۸۱۳هق/۱۴۱۰م در ادرنه ضرب شده است ودوسکهٔ دیگر نیزمربوط به‌زمان مصطفی چلبی است که یکی‌بدون تاریخ است ودیگری تاریخ ۸۲۴هق/۱۴۲۱م را دارد.[۶]

مراددوم دربعضی از سکه‌هایش عنوان «سلطان» را نقش کرده ولی در اکثر سکه‌ها نام خود او یعنی «مراد» و کلمهٔ «خان» که مقصود پدرش است دیده می‌شود. همان‌طوری که درسطور پیشین ذکر کردیم دربعضی ازسکه‌هایش نیز نام او به‌شکل نوشتار طغرایی ضرب شده است. وزن‌آقچهٔ عثمانی معمولاً ۵ قیراط ویك حبه، ۵

۵. اوقاف قریهٔ جوجی: «غازی مراد خداوندگار قریهٔ مذکوره را در مقام ملك به‌قزیل مراد اوغلی داد. بعدها پسر قزیل‌مراد یعنی‌قزیل‌پاشا ملك‌آن را درمقام‌تملك‌تصرف کرد. ازسلاطین ماضی مرحوم امیرسلیمان وعیسی چلبی، مرحوم سلطان خداوندگارومرحوم مرادخداوندگار فرامین‌دارند.» (آرشیو نخست‌وزیری، دفتر ثبت اراضی‌شمارهٔ۱۶۶ ، بخش‌اوقاف‌بورسه، ص۲۲).

۶. مرحوم غالب‌بیگ درص ۲۴ تقویم مسکوکات عثمانیه اطلاعاتی در بارهٔ یك سکه ازمصطفی‌چلبی که به‌تاریخ ۸۲۲هق درادرنه ضرب‌شده‌بود منتشر کرده‌است. بعدها مرحوم سرهنگ‌علی‌بیگ، متخصص سکه‌شناس، اثبات کرد که غالب‌بیگ درخواندن تاریخ سکه دچاراشتباه شده وضرب سکه درتاریخ مذکور توسط مصطفی‌چلبی غیرممکن بوده‌است. از جمله استناد او به‌سکه‌هایی است‌که درهمان سال، یعنی سال ۸۲۲هق، سلطان محمدچلبی در ادرنه ضرب کرده بود (مجلهٔ انجمن تاریخ ترك، سال ۱۵، ص ۳۸۹ و ۳۹۵).

قیراط وسه‌حبه و گاهی نیز ۶قیراط است. وزن سکه‌های مسین که «مانقر»[۷] نام‌داشت یااندکی کمتر ازیك درهم ویااندکی بیشتر از آن بود.[۸]

دربین سکه‌های عثمانی برای اولین‌باردرسکه‌های ضرب شده به‌دستورغازی اورخان مهرتیرهٔ «قایی» که عثمانیها بدان منسوبند دیده می‌شود. دربعضی‌ازسکه‌های مراددوم نیزنقش این مهرضرب شده است.[۹] درسکه‌های ضرب شده به‌دستورسلطان محمدچلبی درتاریخ ۸۲۲ه‍ق/۱۴۱۹م درادرنه، بورسه و آیاسلوق شکل ⦉ دیده می‌شودکه احتمال دارد علامت درون این نیم دایره، نقش مهر تیرهٔ قایی باشد.[۱۰]

واحد پول عثمانی، سکهٔ مسین مانقر بود واضعاف آن عبارت بود ازدو آقچه و پنج آقچه و سکه‌های رایج طلا یعنی ، «دوکا»ی ونیزی و سکه‌های زرین معروف به«فلوری». به‌عقیدهٔ مرحوم «غالب‌بیگ» نخستین سکهٔ تاریخ‌دار عثمانی سکه‌های ضرب شده به‌دستور یلدرم بایزید بوده است[۱۱]؛ حال‌آنکه در نخستین سکهٔ غازی اورخان تاریخ ضرب آن ثبت شده‌است وبنابراین‌نظریهٔ ایشان واردنیست. به‌استثنای یك سکه، سکه‌های ضرب شده در زمان مراد خداوندگار فاقد تاریخ ضرب است . ولی سکهٔ تاریخ‌دار او که یك سکهٔ مسین است ودر ۷۹۰ه‍ق/۱۳۸۸م ضرب شده‌بین سکه‌های عثمانی منحصر به‌فرد است؛ زیرا حتی ماه ضرب سکه (رمضان) نیزدرآن ثبت شده است.[۱۲]

نخستین سکهٔ طلای عثمانی ، در زمان سلطان محمد فاتح ضرب شد. دولت عثمانی باسنجش برابری آقچهٔ عثمانی بادوکای ونیزی وفلوری (فلورین)[۱۳] مبادرت

۷. «مانقر» تحریف شدهٔ واژهٔ «مون‌غون» مغولی است. بعدها این سکه «پول مسی» نام‌گرفت. در اصطلاحات مالی قدیم هروقت به«چروك‌آقچه» (آقچهٔ خراب) برخوردکنیم مرادهمان مانقر است ومقصود از «ساغ‌آقچه» (آقچهٔ سالم) آقچهٔ نقره‌ای است.

۸. رجوع شود به‌انسیکلوپدی‌اسلام، ذیل واژهٔ مانقر.

۹. تقویم مسکوکات سلجوقیه، ص۳۱ و۳۳ و مسکوکات عثمانیه (قسم سادس)، ص۴۹،۵۸ و۶۸.

۱۰. مسکوکات عثمانیه، ص۳۸ و۳۹.

۱۱. تقویم مسکوکات عثمانیه، ص۱۶ و۱۷.

۱۲. مسکوکات عثمانیه، ص۱۷. دریك سوی این سکه کلمات «مرادخان عزنصره» ودرآن سوی سکه «رمضان ۷۹۰» ضرب شده است.

۱۳. فلورین یا فلوری سکهٔ طلایی بودکه نخستین‌باردرفلورانس ضرب شد وبرروی‌آن نقش یك گل‌زنبق دیده می‌شد. بعدها سایرسکه‌های ضرب‌شده دراروپا نیزفلورین‌نام‌گرفت. پس‌از ←

به‌معاملهٔ تجاری باخارجیها می کرد. عثمانیها نظیر امیرنشینهای صاروخان، آیدین و منتشا در معامله باخارجیان از سکهٔ لاتین (ژیگیلیاتی) استفاده نمی کردند، بلکه این معاملات یاباسکه‌های طلایی‌دوکاوفلورین صورت‌می گرفت یاباآقچه‌های عثمانی.[۱۴] کشورهایی که باعثمانیها معاملهٔتجاری داشتند عبارت‌بودند از: ونیز، جنوا، لاتینهای ایتالیا، جزایرکولونی جنوا، شوالیه‌های رودوس و جمهوری دوبرو‌ونیک‌که تحت‌الحمایهٔ عثمانیها بود. بالطبع باکشور همسایه، یعنی امپراتوری بیزانس نیز روابط تجاری برقرار بود.

← آنکه عثمانیها مبادرت به‌ضرب سکهٔ طلاکردند برروی این سکه‌ها نیز نام فلورین نهادند. بنا براین هنگامی که درتواریخ عثمانی به‌نام فلوری برخوردکنیم (پس از تاریخ ضرب سکهٔ طلا توسط عثمانیها)، مراد همان سکهٔ طلای عثمانی است. همین کتب تاریخ سایر سکه‌های طلا را با نام کشورضرب‌کننده ذکرکرده‌اند نظیر دوکای ونیزی، طلای مجار و...

۱۴. ازنوشتهٔ وقفنامهٔ مورخ ذی‌الحجه ۷۹۶هق/۱۳۹۴م چنین برمی‌آیدکه سی درهم مساوی یك فلوری بوده است (مدیریت اوقاف، دفترحرمین شمارهٔ ۷۳۴، ص۱۰۹۱). بنا براین‌نوشته معلوم می‌شودکه دراواخرقرن چهاردهم یك فلورین برمبنای سی‌درهم ارزیابی شده بود.

فصل ۱۹

بعضی از خانواده‌ها و شخصیتها که در تشکیل دولت عثمانی منشأ خدمات ارزنده بودند

چون به‌نظر می‌رسد که دانستن شرح حال بعضی از خانواده‌ها و شخصیهایی که درتشکیل دولت عثمانی‌منشأ خدماتی بودند مفیدفایده باشد، لذا به‌ترتیب‌حروف الفبا نسبت به‌معرفی‌کوتاه این افراد و خانواده‌ها می‌پردازیم. البته بجز این افراد و خانواده‌ها افراد دیگری نیز بودند که وقتی امیرنشین عثمانی به‌صورت عشیره بود درراه گسترش و تشکل آن فداکاریها و خدمات بسیار کردند که از آن جمله می‌توان از صامصا چاووش، آیقودآلپ، کونور آلپ، غازی عبدالرحمان، طورقودآلپ، سالتوق‌آلپ و غیره نام برد که چون خدمات آنان قبل از تشکیل امیرنشین عثمانی بود و گذشته از آن شرح حالی نیز از آنان در دست نیست، فقط به‌ذکرنام‌آنها اکتفا می‌کنیم.

آقچه‌قوجا

ازجمله رؤسای عشایری است که درتشکیل دولت عثمانی خدمات ارزنده‌ای کرد و از جملهٔ همرزمان غازی عثمان به‌شمار می‌رفت.[۱] وی تقریباً در سال ۱۳۲۰م

۱. دروقفنامهٔ مورخ رمضان ۸۳۸هق/۱۴۳۴م مربوط به‌فضل‌الله‌پاشا نوهٔ آقچه‌قوجا شجره‌نامه‌اش چنین است: «فضل‌الدین‌بن‌الحاج الیاس‌بن‌آقچه‌قوجا ابن‌عبدالملك غازی بن‌عبدالفتاح‌العباسی الغازی» (آرشیو توپقاپی، شمارهٔ ۷۰۸۴).

مأمور تصرف «ازمیت» وحوالی آن شد. آقچه‌قوجا ضمن حملاتی که به‌منطقهٔ سقاریه وحوالی ازمیت کرد توانست بعضی از دژها را به‌تصرف خود درآورد. وی قلعهٔ کوچکی را که در حوالی عیان گولی (سابانجه گولی) بود تصرف کرد و آنرا پایگاه خود ساخت. وی بعدها ارمنی پازاری و قندره را به‌تصرف درآورد و بایاری قونور آلپ، آیدوس وسمندره را اشغال کرد، که قلعهٔ سمندره به‌عنوان ملك شخصی به آقچه‌قوجا داده‌شد. تمامی پیروزیهای عثمانیها در اراضی بین ازمیت واسکودار در سایهٔ فعالیتهای آقچه‌قوجا وغازی عبدالرحمان بوده است.

آقچه‌قوجا در سال ۷۲۶هق/۱۳۲۶م درگذشت و آرامگاهش بر بالای تپه‌ای درقندره است. به‌سبب خدماتش درفتح ازمیت، به آنجا قوجه‌ایلی نیز گفته می‌شد.

پسر آقچه قوجا حاجی الیاس نام داشت. فضل‌الله پسر الیاس است که قاضی گبزه بود وبعدها وزیر شد و به‌نام افدل (افضل) پاشا شهرت یافت.[۲] فضل‌الله هنگامی که قاضی گبزه بود، ازسوی محمدچلبی که قصد عبور به‌روملی برای مقابله باموسی چلبی را داشت به‌بیزانس اعزام شد وقوای پانزده هزار نفری محمدچلبی توانست باکشتیهایی که امپراتور به‌آناطولی‌کاواقی فرستاده بود به‌ساحل مقابل، یعنی روملی کاواقی، بگذرد. پس ازجلوس مراددوم به‌سلطنت باز قاضی فضل‌الله به‌نمایندگی از سوی او نزد امپراتور بیزانس به‌منظور عقد قرارداد اعزام شد.[۳] قاضی‌فضل‌الله بعداً در زمان سلطان مراد دوم به‌سال ۸۴۰هق/۱۴۳۶م به‌وزارت رسید.[۴] قاضی فضل‌الله يك‌سال بعد از وزارت بر کنار شد. بعداً در سال ۸۴۳هق/۱۴۳۹م مجدداً به‌وزارت رسید. درسال ۸۴۶هق باز معزول‌شد، تا آنکه اوایل دوران سلطنت سلطان‌محمدفاتح درگذشت. در گبزه يك‌خانقاه موقوفه دارد. ازوقفنامه‌اش که تاریخ ۸۳۸هق/۱۴۳۴م را دارد، برمی‌آید که مقام وزارت داشته است. دروقفنامه باالقاب «افتخار العلماء و الفضلاء مولانا افضل‌پاشا ابن‌حاجی الیاس» توصیف شده است.[۵] خود و پسرش

۲. عاشق‌پاشازاده، ص۳۹.
۳. تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص۸۳ و ۱۵۱ وتاریخ اروج بیگ، ص ۴۰ و۱۵۸.
۴. اروج بیگ درص۵۱ و ۱۱۵ تاریخش‌می‌نویسد که فضل‌الله‌حکیم به‌جای محمدآقا (پاشا) به‌وزارت منصوب شد.
۵. وقفنامهٔ مورخ ۸۳۸هق/۱۴۳۴م افدل‌پاشا (مدیریت عمومی‌اوقاف، دفترحرمین۲،ص۱۳۷).

اسماعیل ونوه‌اش قطب‌الدین که در زمرهٔ علما بودند درگبزه به‌خاك سپرده شده‌اند. کتب تاریخ‌ازاو بانام فضل‌الله‌پاشا، در وقفنامه افدل‌پاشا و در دفتر تحریر[۶] فضل‌الله قاضی یاد شده‌است. به‌نوشتهٔ عاشق‌پاشازاده علت یکی ازموارد عزل‌فضل‌الله‌پاشا از وزارت این بودکه اجرای طرح اخذ مالیاتی راازمردم به‌پادشاه پیشنهادکرده‌بود.[۷]

شجره‌نامهٔ خانوادهٔ آقچه‌قوجا

آقچه قوجا

|

حاجی الیاس

|

افدل یا فضل‌الله پاشا[۸]

|

مولانا قطب‌الدین[۹]

|

سیدی چلبی

۶. آرشیو نخست‌وزیری، دفتر تحریر شمارهٔ ۷۳۳، برگ ۲۵۲.

۷. سلطان مراددوم برآن شدکه از مال حلال صدقاتی به‌مکه و مدینه و قدس فرستاده شود. از این‌روی وزیر فضل‌الله‌پاشا به‌سلطان مراد معروض می‌داردکه برای سلاطین خزانه باید؛اگر اجازت فرمایندگردآورم . پادشاه می‌پرسدکه چگونه خواهی‌گردآوری ؛ فضل‌الله‌پاشا پاسخ می‌دهد: مردم این ولایت را مال بسیار است . پادشاهان را جایز است‌که‌گهگاه بخشی ازآن را بگیرند. سلطان مراد پاسخ‌داد: «هی! فضل‌الله، توچه می‌گویی؛ ولایت ما را سه لقمهٔ‌حلال است: یکی ازآن سه معادن است؛ دیگری خراجی است‌که، ازکفارمی‌گیریم وسه دیگراموالی است‌که در غزوات به‌دست می‌آوریم. لشکر ما لشکر جنگ‌آوران است .آنان‌را لقمهٔ حلال شایسته‌است. سلطانی‌که به‌لشکرش‌لقمهٔ‌حرام بدهدآن‌لشکرحرامی‌می‌شود وحرامی‌خود هرگز روی سعادت نخواهد دید ومعلوم است‌که چه سرنوشتی خواهد داشت.» الحاصل، این‌پیشنهاد فضل‌الله‌پاشا موجب عزل اوشد (تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص ۱۹۷).

۸. ازوزرای دورهٔ سلطان مراد ثانی است (مدیریت عمومی اوقاف ، دفتر حرمین ۲،ص۱۳۷). اوتکیه‌ای درگبزه وعمارتی به‌نام «دارالسیاده» درادرنه داشت‌که مخصوص‌سادات‌بود.

۹. مدیریت عمومی اوقاف، دفترحرمین ۱۱۴، ص۱۱۱.

بایزید پاشا

اهل اماسیه ونام پدرش یاخشی بود. از دو وقفنامه‌اش که یکی تاریخ ۸۲۰هق/ ۱۴۱۷م و دیگری ۸۲۱هق/۱۴۱۸م را داردچنین برمی‌آید که تخلصش جلال‌الدین بوده است. هنگامی که محمدچلبی فرماندار اماسیه بود وی از اطرافیان او بود ودر خدمتش بسر می‌برد.

پس ازجنگ آنکارا بایزیدپاشا درجنگ قدرت بین شاهزادگان به‌محمدچلبی وفادار ماند و چون محمدچلبی به‌سلطنت رسید مقام وزیر اول را به‌وی تفویض کرد و به‌سبب خدمت بزرگی که درجنگ محمد چلبی با امیرقرامان عرضه کرد، با حفظ سمت وزارت به‌بیگلربیگی روملی نیزمنصوب شد واین دوسمت را تابه‌هنگام‌مرگ حفظ کرد.[۱۰] درتمامی امورصاحب اختیار مطلق بود وامرش‌نافذ؛ ازاین‌روی‌مخالفان بسیار داشت. هنگامی که مرادثانی به‌سلطنت رسید وعمویش مصطفی‌چلبی به‌ادعای سلطنت برخاست چون بایزیدپاشا بیگلربیگ روملی نیز بود به‌اصرار چندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشا وحاجی عیوض‌پاشا تصمیم گرفته شدکه بایزیدپاشا برای‌مقابله با مصطفی چلبی اعزام شود.[۱۱] وی با مقداری نیرو از تنگهٔ استانبول به‌ساحل روملی گذشت و بسرعت روانهٔ ادرنه شد وچون سمت بیگلربیگی نیزداشت لذا رأساً نیرویی درآنجا گردآورد وبه‌مقابله بامصطفی چلبی پرداخت؛ ولی دراثنای جنگی که در سازلی‌دره رخ داد، قوای او به‌مصطفی چلبی پیوستند. بایزیدپاشا ناگزیرتسلیم شد و به‌اصرار آیدین‌اوغلی جنیدبیگ که مصطفی چلبی را یاری می‌کرد به‌قتل رسید (۸۲۴هق/ ۱۴۲۱م). آرامگاهش در سازلی دره قرار دارد.[۱۲] ازنواده‌هایش‌تا عصر حاضر زنده بودند. دراماسیه مسجد وعمارت ومدرسه باوقفنامه‌های مورخ ۸۲۰، ۸۲۱ و۸۲۳هق

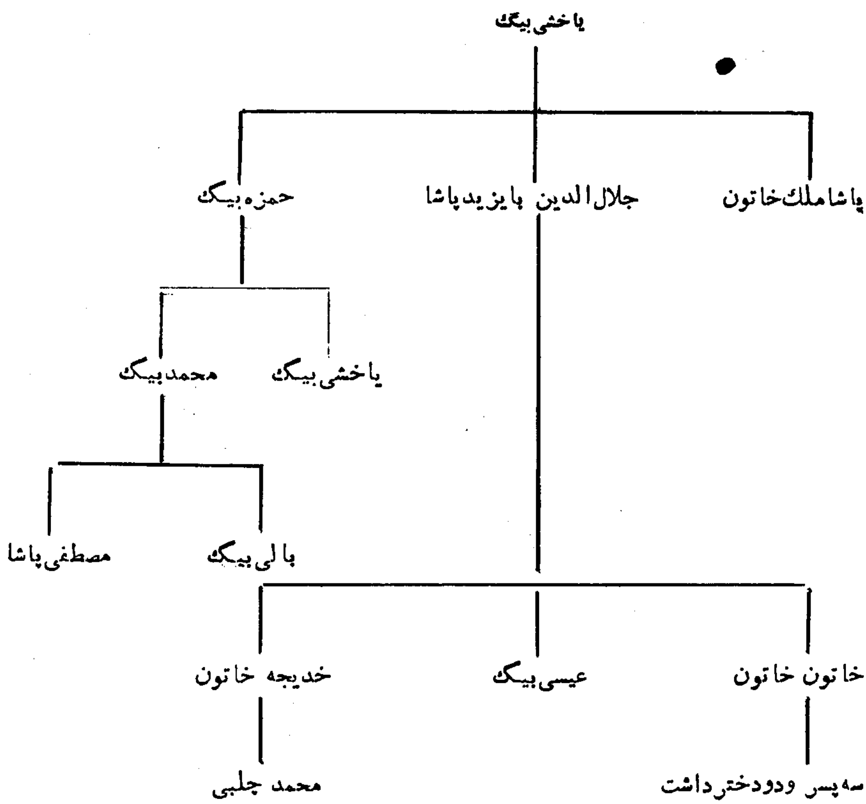
۱۰. درکتیبهٔ تعمیراتی مسجد غازی اورخان که هنگام به‌آتش کشیده شدن بورسه به‌دست امیر قرامان سوخته بود ودرتاریخ ۸۲۰هق/۱۴۱۷م تعمیرشد، ازاوباعنوان «وزیرکبیر» یادشده است (نشریهٔ اوقاف شمارهٔ ۲، ص۴۳۸).

۱۱. «امرا به‌بایزیدپاشا گفتند: توبیگلربیگ‌هستی؛ تابه‌حال نوشش‌را خوردی، اینک برو نیشش را مداواکن.» (تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص۹۶).

۱۲. دربارهٔ قتل بایزیدپاشا رجوع کنید به‌تاریخ دوکاس (چاپ بن)، ص۱۴۳ و ۱۵۱. درکتب تاریخ عثمانی آمده است که بایزیدپاشا بامصطفی چلبی بیعت کرد ودست اورا بوسید وبه‌مقام وزارت رسید؛ اما چون به‌اواعتماد نداشتند بعداً به‌تشویق وتحریك جنیدبیگ به‌قتل رسید.

ازاوبه‌جای مانده است. پسرش عیسی بیگ ازامرابود ومسجد وعمارتی ازاودربورسه باقی است.

شجره‌نامهٔ خانوادهٔ بایزیدپاشا



خانوادهٔ وزیر چندرلی

این خاندان که در صفحات تاریخ در کنار خاندان عثمانی جای دارد یکصدو پنجاه سال باداشتن عالیترین مقام علمی، یعنی قاضی عسکری، ریاست حکومت یعنی وزارت عظمی را دراختیار داشت. اعضای این خاندان ترك اصیل که در سازماندهی دولت عثمانی، چه‌ازنظرنظامی و چه اداری وسیاسی، نخستین ومؤثرترین عامل به‌شمار

می‌رفتند ازاهالی‌روستای چندرهٔ[۱۳] شهرستان فاللی‌خان ازتوابع آنکارا بودند. نخستین شخصیت علمی که ازاین خانواده می‌شناسیم ومقام قضاوت وقاضی‌عسکری داشت، خلیل خیرالدین‌پاشا معروف به‌قراخلیل افندی است. از کتیبهٔ تأسیسات به‌جای مانده ازاوچنین برمی‌آید که نام پدرش علی بوده است.

قراخلیل‌افندی ازاخیهای آناطولیَ است که درقرن چهاردهم صاحب‌تشکیلات وسازمان بودند. وی درعین حال ازخویشاوندان شیخ آطه‌بالی‌پدرزن غازی‌اورخان بود که از شیوخ اخیها بود. به‌احتمال قوی قراخلیل که دورهٔ تحصیلات «مدرسه» را به‌پایان رسانیده بود درزمان غازی‌اورخان قاضی‌بیله‌جك شد. بعداً درازنیق به‌کارقضا پرداخت وپس ازآن قاضی بورسه، یعنی مرکز امیرنشین عثمانی، شد.

همان‌طوری که در فصل مربوط به‌وقایع دوران عثمانی دیدیم قراخلیل‌افندی هنگامی که قاضی بورسه بود نخستین تشکیلات لشکری این امیرنشین یعنی «یایا» و «مسلم» را پی‌ریخت وبه‌این‌ترتیب نخستین گام درراه تبدیل‌نیروهای عشیره‌ای به‌یك نیروی نظامی منظم برداشته شد. این تشکیلات جدید در پیروزیهای اوایل دوران عثمانی عامل مؤثری بود.

پس ازآنکه مراد خداوندگار در سال ۷۶۳ هق / ۱۳۶۲م به‌سلطنت رسید، قراخلیل افندی به‌مقام قاضی‌عسکری که عالیترین مقام علمی و قضایی بود و برای نخستین‌بار در دوران حکومت عثمانیها در زمان مراد ایجاد شده بود، منصوب شد. قراخلیل پس از این انتصاب به‌سبب ایجاب مسئولیتش در جنگها به‌همراه سلطان شرکت‌می‌کرد، که دراین‌سمت نیزمهارت وتواناییِ‌خودرانشان داد. به‌سبب گسترش دامنهٔ فتوحات وضرورت افزایش قوای نظامی به‌توصیهٔ قراخلیل جوانان مسیحی را که طی جنگ به‌اسارت عثمانیها درمی‌آمدند به‌دهقانان ترك می‌سپردند. این‌جوانان پس ازآنکه بااصول اسلامی تربیت می‌یافتند وزبان ترکی را فرا می‌گرفتند تحویل «سازمان عجمی» (سازمان جوانان بیگانه) شده، پس ازطی تعلیماتی، گروه پیاده‌نظام

۱۳. مستقیم‌زاده دراثر خود به‌نام مجلة النصاب می‌نویسد که قراخلیل از اهالی روستای چندره از توابع سیلیوری حصار است. امروزه این‌ده درحومهٔ نااللی‌خان قراردارد. آداب ورسوم حاکم دربین این خانواده نیز مؤید این است که وی ازاهالی این ده بوده است.

خاصی را تشکیل می‌دادند که نخستین پیاده‌نظام منظم عثمانی به‌این‌ترتیب به‌وجود آمد. این پیاده‌نظام «سازمان ینی‌چری» نام گرفت. همچنین با تذکر قرارستم قرامانی که از علما بود و نیز تقاضای قراخلیل تشکیلات مالیه به‌وجود آمد و قانون مربوط به‌اختصاص یك اسیر ازهرپنج اسیر به‌دولت برای سازمان ینی‌چری، و در صورت عدم نیاز به‌اسیر، پرداخت آقچه در ازای اسرا به‌حساب دولت تصویب شد.

قراخلیل افندی درسال ۷۷۴ه‍ق/ ۱۳۷۲م پس‌ازسنان‌الدین‌یوسف‌پاشا به‌وزارت رسید. دراین تاریخ مانوئل پسردوم امپراتور یوانیس که والی سلانیك بود، درصدد برآمد تارومیهای ساکن سرز را به‌شورش وادارد. وزیر قراخلیل‌پاشا که به‌سبب احراز مقام وزارت، خیرالدین‌پاشا لقب گرفته‌بود به‌محض دریافت این‌خبر بیدرنگ مأمور تصرف سلانیك ودستگیری مانوئل شد، که براثرفرار مانوئل موفق به‌دستگیری وی نشد. تازمان‌وزارت خیرالدین‌پاشا وزرای عثمانی درامورلشکری مداخله نمی کردند؛ لکن پس ازآنکه خیرالدین‌پاشا به‌وزارت رسید فرماندهی‌سپاه را هم به‌عهده‌گرفت ودر این راه به‌موفقیتهای چشمگیری نایل‌آمد. پس ازآن وزرای اعظم عثمانی، هم امورکشوری وهم امور لشکری را دردست گرفتند.

خیرالدین‌پاشا پس از احراز مقام فرماندهی سپاه به‌سال ۱۳۸۵م درتراکیای غربی ، ماکدونیا وآلبانی به‌فعالیت پرداخت و باکمك به‌توپیه امیردراچ، خصم او بالشهٔ دوم پرنس زانطه را درآلبانی شکست داد.

مراداول هنگامی که درسال ۷۸۸ه‍ق/۱۳۸۶م براثرتجاوز علاءالدین‌بیگ‌امیر قرامان اقدام‌به‌جنگ علیه‌او کرد خیرالدین‌پاشارا برای محافظت ازروملی‌درحوالی مرزها مستقر ساخت و خود با پسر اوعلی‌بیگ عازم جنگ شد. لکن خیرالدین‌پاشا پس از اندك‌زمانی درسال ۷۸۹ه‍ق/۱۳۸۷م در اردوگاه ینی‌جهٔ «واردار» بیمار شد. اورا به‌سرز منتقل کردند ودرآنجا در گذشت. پسرش علی‌پاشا به‌جای پدر به‌وزارت منصوب شد. اوبرای انتقال جنازهٔ پدر به‌سرز رفت وبلافاصله بازگشت و در جنگ قرامان‌شرکت کرد. کلیهٔ کتب تاریخ عثمانی‌وخارجی به‌استثنای مورخانی که‌خواهان ادامهٔ حالت عشیره‌ای عثمانیها بودند قابلیت ولیاقت وتوانایی‌اورا دراداره‌ٔ اموربیان

می‌دارند.[۱۴] درحقیقت نیز وی منشأ خدمات ارزنده‌ای در زمینه‌های اداری، مالی و لشکری شد ودرتأسیس دولت عثمانی نقش بزرگی به‌عهده داشت. درازنیق مسجد جامعی‌معروف به«یشیل جامع» (مسجد کبود) وعمارت و نیزدرگلیبولی وسرزمسجد جامعی ازاو به‌یادگار مانده است.

خلیل‌خیرالدین‌پاشا سه‌پسر به‌اسامی‌علی، الیاس‌وابراهیم داشت. پسربزرگش علی‌پاشا پس ازدرگذشت پدر به‌وزارت رسید. علی‌پاشا مدت نوزده سال، یعنی از سال ۱۳۸۷ تا ۱۴۰۶م، مقام وزارت عظمای مراد اول، یلدرم بایزید و امیرسلیمان را به‌عهده داشت. او نیزچون پدرش سازمان‌دهنده ومدیری قدرتمند بود. گذشته از آن دراثنای تسلط عثمانیها بربلغارستان باابتکارات سوق‌الجیشی واستراتژیکی خودنشان دادکه فرمانده ماهری نیزهست. اوقبل ازآغاز جنگ با تیمور به‌یلدرم بایزید توصیه کرد که ازدرگیری مستقیم باتیموراحتراز جوید وباحرکات تدافعی وپارتیزانی قوای تیموررا تضعیف کند، ولی یلدرم‌بایزید ازپذیرفتن این‌طرح خودداری کرد. علی‌پاشا چون شکست عثمانیها را درجنگ آنکارا مسلم دید سلیمان چلبی پسر بزرگ بایزید را همراه خود برداشت وازراه گملیق به‌ادرنه رفت.

علی‌پاشا به‌هنگام جنگ قدرت بین شاهزاده‌ها برسر تصاحب سلطنت، وزیر اعظم امیرسلیمان‌چلبی شد ودرزمان امیرسلیمان که ادارهٔ امور کشوررا به‌اوواگذاشته بودهمچون یك‌سلطان عمل‌می کردودرسایهٔ فعالیت‌اوحاکمیت امیرسلیمان‌درآناطولی وروملی به‌استثنای‌سیواس، اماسیه وطوقات نافذ بود. با مرگ علی‌پاشاکه به‌سال ۸۰۹هق/۱۴۰۶م رخ داد موقعیت عالی امیرسلیمان دچارتزلزل شد.

۱۴. هال‌کوندیل (چاپ پاریس، ص۲۷) دربارهٔ خیرالدین‌پاشا چنین می‌نویسد: «خیرالدین‌پاشا شخصیتی بود بسیار عاقل ومدبر. در زمان حیاتش دست به‌کارهای موفقیت‌آمیزی زد. مدام پادشاه را با نصایح زیبا وشیوا متنبه می‌کرد. مراد براثر رأی و ذکای اوبسیاری ازمشکلات امور خطیر ودشوار روملی وآناطولی را به‌طوردلخواه حل‌وفصل‌کرد. مدام بامراد همصحبت بود ودر این همنشینیها سخنان حکیمانه ایراد می‌کرد. این سخنان که اکثر درزمینهٔ مسائل لشکری ونظم وانضباط اموربود فراموش ناشدنی است.» عاشق پاشازاده نیزدربارهٔ او چنین می‌نویسد: «سلطان‌مراد،خیرالدین‌را به‌قاضی‌عسکری منصوب کرد. ینی‌چری‌راخیرالدین‌پاشا بنیادکرد. ازقاضی عسکری به‌وزارت رسید ولقب خیرالدین‌پاشاگرفت. اوهمواره پادشاه را به‌امورخیر دلالت می‌کرد.» سایرکتب تاریخ نیز به‌نقل‌ازاین مورخان همین عقیده رادربارهٔ خیرالدین پاشا دارند.

درزمان یلدرم بایزید به‌توصیهٔ علی‌پاشا مقررشدکه برای قضات در هر دعوی اجرتی درنظرگرفته شود . این مسأله سبب شدکه قضات ازگرفتن رشوه خودداری کنند. مورخان ضمن تقدیر از خدمات او، وی را به‌سبب معتادکردن سلطان بایزید به‌میخوارگی گناهکارمی‌دانند. چون ازعلی‌پاشافرزندی به‌جای‌نمانده‌بود،متولی‌گری مسجد وخانقاهی راکه دربورسه ساخته بود به‌قضات بورسه واگذار کردند.[۱۵] ایجاد گروه خدمتکاران «ایچ‌اوغلانی» (غلام‌بچگان اندرونی) که درقصرسلطان‌وتشکیلات وزراخدمت می‌کردند ازابتکارات اوست. علی‌پاشا درآرامگاه پدرش واقع درازنیق به‌خاك سپرده شده است. به‌نوشتهٔ مورخان، بسیار جوانمردبود.

الیاس‌پاشا یکی از برادران علی‌پاشا در زمان یلدرم بایزیدسمت بیگلربیگی داشت وهنگامی‌که دراین سمت بود درگذشت . برادر دیگرش ابراهیم‌پاشاکه اهل علم‌ودانش بود درزمان علی‌پاشا قاضی‌بورسه بود. دروقفنامهٔ مورخ رجب ۸۰۸هق/ آرالیك ۱۴۰۵م ازاو بانام ابراهیم چلبی یادشده است. به‌نوشتهٔ بعضی از مورخان، هنگام حکمرانی موسی‌چلبی درروملی وی درادرنه بود. بعدها نزد محمدچلبی رفت وقاضی‌عسکر اوشد. وی قبل ازسال ۸۲۳هق/ ۱۴۲۰م وزیردوم بود.

ابراهیم‌پاشا درسال ۸۲۴هق/۱۴۲۱م در پی جلوس مراد دوم ، دراثر مرگ بایزیدپاشا وزیراعظم دراثنای واقعهٔ مصطفی چلبی (پسریلدرم بایزید) وزیراعظم شد واین‌سمت‌را بااستقلال تمام تا ۲۴ ذی‌القعدهٔ ۸۸۲هق/۲۵ آگوست ۱۴۲۹م که‌مرگش فرا رسیدحفظ کرد. اودرازنیق درآرامگاه شخصی‌خودمدفون است. درازنیق‌عمارتی ازاو به‌جای مانده است. ابراهیم‌پاشا چون برادروپدرش به‌مقام فرماندهی سپاه‌نرسید ولی بااداره‌ٔ مدبرانهٔ امور، قدرت ونفوذ خود را حفظ کرد. قصری در ازنیق داشت. هنگام قیام مصطفی‌چلبی کوچك برادر مراد دوم که ادعای سلطنت داشت وقتی ازنیق به‌دست اوبه‌تصرف درآمد ابراهیم‌پاشا دراین قصربود.

ابراهیم‌پاشا دو پسر داشت : خلیل‌پاشا[۱۶] پسر بزرگتر که قاضی عسکر بود

۱۵. علی‌پاشا دووقفنامه به‌تاریخ‌ذی‌الحجهٔ ۷۹۶هق/اکیم ۱۳۹۴م ورجب ۸۰۷هق/آرالیك ۱۴۰۵م دارد، که اولی را ملافناری ودومی را برادرش ابراهیم چلبی تنظیم‌کرده بودند.

۱۶. درمورد قاضی‌عسکری خلیل‌پاشا در سال ۸۲۹هق/۱۴۲۶م در وقفنامهٔ محمدبیگ نوهٔ اوزر خاتون دستخطی دایر برتأیید قاضی‌عسکری او وجود دارد (آرشیو توپقاپی، شمارهٔ ۷۰۹۹ دفتر اوقاف).

پس ازپدر به‌مقام وزارت عظمی رسید، و پسر کوچکتر یعنی محمودچلبی که ازامرا بود با حفصه سلطان دخترمحمد چلبی ازدواج کرد.

خلیل‌پاشا نیزچون پدر درزمان مراد دوم تمام قدرت را دردست گرفته‌بود. او درسال ۸۴۸هق/۱۴۴۱م پس از عقد عهدنامهٔ ادرنه-سگه‌دین و کناره گیری مراد دوم از سلطنت از سوی محمد دوم پسرمراد که به‌جای پدر نشسته و قبلاً فرماندار مانیسه بود به‌وزارت عظمی منصوب شد؛ ولی براثر صدور فرامین بی‌رویهٔ پادشاه جوان که سیزده سال‌بیش نداشت وصدور این‌فرامین باتحریك لله‌اش زغنوس‌پاشا صورت می گرفت خلیل‌پاشا مکدر شد، زیرا از آنجایی که وی درزمان مراد دوم باآزادی و استقلال تمام عمل می کرد مایل به‌مداخلهٔ کس دیگری درکارهایش نبود. دراین ایام براثر نقض معاهده، یعنی آغاز یك جنگ صلیبی جدید، وی سلطان‌مراد را به‌اصرار واداشت تافرماندهی سپاه را در دست بگیرد. سلطان مراد درمقام سرفرماندهی طی جنگ وارنه پیروز شد و هنگام بازگشت به‌ادرنه با توصیهٔ خلیل‌پاشا پسرش را به‌فرمانداری مانیسه فرستاد وخود برای دومین‌بارزمام امور کشوررا دردست گرفت.

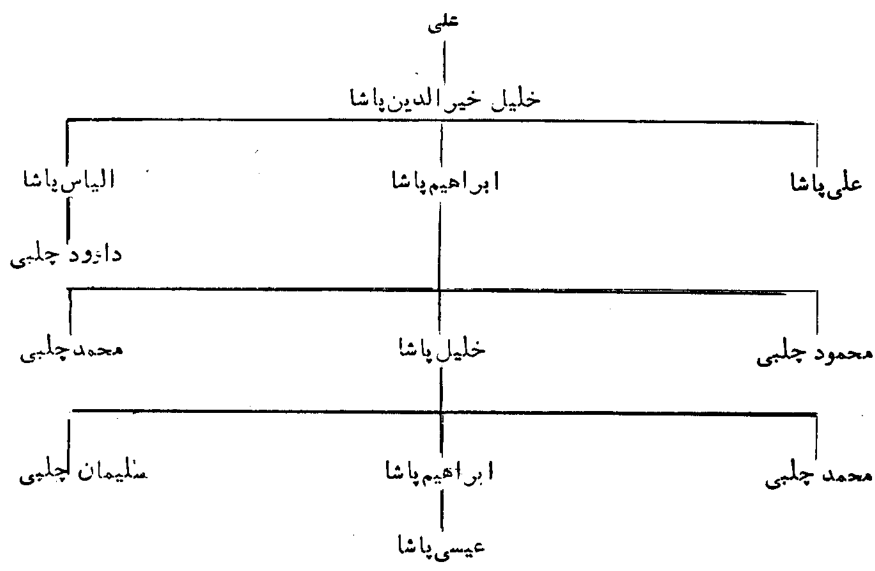
مراددوم پس ازاندك مدتی بازازسلطنت کناره گرفت وبه‌مانیسه رفت وپسرش شهزاده محمد را باردیگر به‌سلطنت برگزید. چند ماه پس ازاین تغییروتحول‌جریان آتش‌سوزی ادرنه ودرپی آن شورش ینی‌چریها رخ داد. خلیل‌پاشا که احساس کرده بود امورکشور باید به‌دستهای مقتدری سپرده شود باآگاهی ازاظهارتمایل مراددوم به‌سلطنت، مخفیانه وی را به‌ادرنه آورد و برای بارسوم به‌پادشاهی رسانید. بالطبع این اعمال سبب شدکه پادشاه جوان از دست خلیل‌پاشا بحق خشمگین شود، ولی کاری ازدستش ساخته نبود.

درسال ۸۵۵هق/۱۴۵۱م در پی در گذشت سلطان مراد، سلطان محمد برای سومین‌باربه‌سلطنت رسید وخودراآمادهٔ فتح استانبول کرد. چون خلیل‌پاشامی‌ترسید این‌اقدام انگیزه‌ای برای آغاز یك جنگ صلیبی‌دیگر ازطرف اروپاییان شودطرفدار اقدام به‌تصرف استانبول نبود؛ زیرا چون وی سه جنگ صلیبی را تجربه‌کرده و مخاطرات بسیاری را دراین‌راه پشت‌سرنهاده بود ازوقوع یك جنگ صلیبی بزرگ وحشت داشت. در اثنای محاصرهٔ استانبول مسألهٔ تهدید مجارستان مبنی برتوقف عملیات محاصره پیش‌آمد وخبر رسیدکه پاپ سی کشتی اعزام داشته است. درست

درهمین بین، استانبول باصرف آخرین تلاش فتح شد. سلطان محمد فاتح در اثنای برگزاری مراسم جشن این پیروزی، خلیل پاشا را که دوبار ازسلطنت برکنارش کرده بود به‌بهانهٔ اینکه ازامپراتوری بیزانس رشوه گرفته است به‌قتل رسانید واموالش را مصادره کرد (۱۴۵۳م). مدت وزارت عظمای خلیل پاشا حدود بیست‌وچهارسال بود. جسد او ازسوی پسرش ابراهیم پاشا به‌ازنیق حمل شد و در آنجا به‌خاك سپرده شد. قلعه‌ای که دردهانهٔ خلیل چندرلی واقع درساحل اژه برجاست به‌دستور اوساخته شد وهنوز نیزنام اورا برخود دارد. بعضی از آثار به‌نام اوترجمه وتألیف شده است.

به‌هنگام قتل خلیل پاشا یکی از پسرانش به‌نام سلیمان چلبی مقام قاضی‌عسکری داشت وپسردیگرش ابراهیم چلبی قاضی ادرنه بود. سلیمان چلبی از مقام خود عزل شد وپس ازسال ۸۵۹ه‍ق/۱۴۵۵م در گذشت. ابراهیم چلبی زمانی‌دراز قاضی‌عسکر ادرنه بود؛ مدتی للهٔ شهزاده بایزید شد که در ادرنه بسرمی‌برد و بعدها به‌مقام قاضی عسکری منصوب شد. درصفر سال ۸۹۱ه‍ق/شباط ۱۴۸۶م با حفظ سمت به‌وزارت ودرسال ۹۰۴ه‍ق/۱۴۹۸م به‌صدراعظمی‌رسید. یك‌سال‌بعد دراثنای جنگ اینه‌بختی درگذشت. جسدش به‌ازنیق‌حمل و درآنجابه‌خاك سپردەشد. ازنواده‌های شاخه‌های خلیل والیاس پاشا ومحمود چلبی خاندان چندرلی تازمان معاصر زنده بودند.

شجره‌نامهٔ خاندان چندرلی



شیخ اطه‌بالی

همان‌طوری که قبلاً نیز اشاره کردیم در اثنای تأسیس دولت عثمانی، یعنی در نیمهٔ اول قرن چهاردهم میلادی، اخیها که در شهرها و قصبات آناطولی صاحب نفوذ بسیاری بودند، در تأسیس این دولت سهمی بسزا داشتند. هنگامی که غازی عثمان بیگ در سگوت بسر می‌برد متنفذترین شیوخ اخیهای این منطقه شیخ اطه‌بالی بود. شیخ اطه‌بالی مقیم محلی به‌نام ایت‌بورنی بود که درجنوب چوکورحصار بین اسکی‌شهر وسگوت قرارداشت. شیخ اطه‌بالی که اصلاً ازاهالی‌حوالی‌قرامان (قونیه وسیوری حصار) بود در محضر علمای کشور به‌تحصیل علوم پرداخت؛ سپس برای کسب تحصیلات عالیه‌به‌شام‌رفت، حدیث واصول حدیث را فراگرفت وپس ازاخذتخصص وصلاحیت درفقه به کشورش بازگشت و به‌شهرتش افزوده شد. در این ایام بود که باغازی عثمان‌بیگ آشنا شد.

غازی عثمان ضمن استفاده از نفوذ او، درکارهایی که قصد انجام آن‌را داشت با وی ملاقات ومشورت می کرد. سپس دخترشیخ یعنی‌رابعه یا بالاخاتون را به‌زنی گرفت وداماد شیخ شد[۱۷]، که شهزاده علاءالدین‌بیگ حاصل این ازدواج است.

درتأسیس دولت عثمانی ازاخیها رجالی چون اطه‌بالی، پسرش شیخ محمود وفقیه دورسون ازشاگردانش که دامادش نیزبود و اخی شمس‌الدین و پسرش اخی حسن وبعدها چندرلی‌قراخلیل باغازی عثمان‌بیگ همکاری‌نزدیك داشتند ودرتأسیس امیرنشین عثمانی منشأ خدمات مهم وارزنده‌ای شدند.

شیخ اطه‌بالی دراواخر، به‌اتفاق‌دخترونوه‌اش‌علاءالدین‌بیگ‌ساکن بیله‌جك‌شد که عشر(مالیات) ده‌قوزآغاج‌ازتوابع‌بیله‌جك‌برای امرارمعاش‌او اختصاص‌یافت.[۱۸]

۱۷. نام دختر شیخ در تاریخ اروج‌بیگ (ص۹ و ۸۴) رابعه خاتون، در تاریخ نشری (ص۱۴) مال (ملح) خاتون ودرتاریخ عاشق پاشازاده (ص۶ و۳۵) ملحون خاتون ذکرشده است.

۱۸. رابعه یا بالاخاتون دخترشیخ اطه‌بالی وهمسرغازی عثمان دهی راکه به‌آنان اختصاص داده شده بود وقف خانقاه‌کردکه فرمانی نیز دراین‌باره وجود دارد:

حکم به‌قاضی بیله‌جك‌که: «مرحوم غازی عثمان علیه الرحمة والمغفرة از اجدادکرام چون کریمهٔ اطه‌بالی ازمشایخ‌عظام‌را نکاح‌کرد، ده قوزآغاج‌تالبهٔ شهرستان مذکوره رااحسان فرمود ومشارالیها محصولات آن‌را وقف‌کرد...» (دفترمهمهٔ ۳۱، ص۲۱۷، سال ۹۸۵هق).

بنا به‌روایت، شیخ اطه‌بالی اندکی پیش از مرگ دامادش عثمان‌بیگ در بیله‌جك درگذشت ودر آنجا در آرامگاهش به‌خاك سپرده شد. دخترش بالاخاتون‌نیز درآنجا مدفون است.

ازدوشجره‌نامه‌ای که مرحوم علی‌امیری افندی تنظیم کرده‌بودچنین برمی‌آید که شیخ اطه‌بالی دوپسر به‌اسامی محمود و محمد داشته است. شیخ محمود هنگام ورود سلیمان‌پاشا به‌روملی بیت مشهور زیررا سرود:

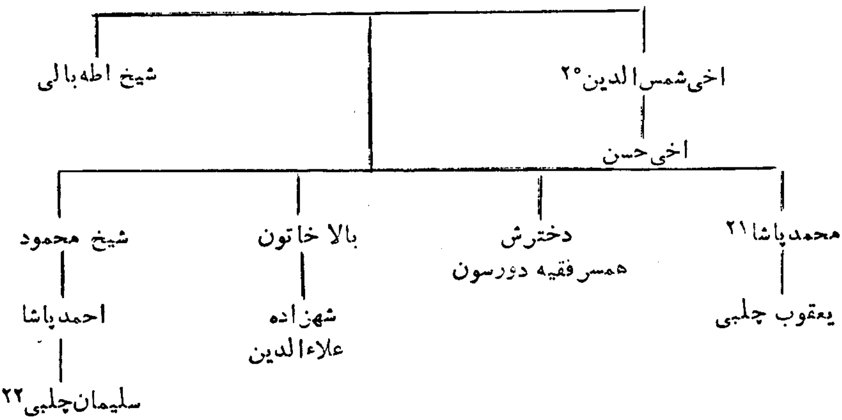
کشف کرامت کردی وسجاده بر آب گستردی
و روملی را با دست تقوا فتح کردی

بازطبق روایت، پسرشیخ محمود هنگام حکمرانی‌غازی اورخان مقام‌وزارت داشت. دروقفنامهٔ لالاشاهین‌پاشابیگلربیگ غازی‌اورخان‌که تاریخ ۷۴۹ه‍ق/۱۳۴۸م رادارد، ازجملهٔ گواهان وقف نام‌احمدبن‌محمودالوزیرآمده است‌که به‌احتمال قوی باید پسرمحمود اخی ونوهٔ شیخ اطه‌بالی باشد.

مرحوم امیری افندی بدون‌اینکه منبع ومأخذ ارائه دهد عنوان کرده‌که‌سلیمان چلبی صاحب مولودنامه پسر احمد پاشای مذکور است. یکی از پسران محمدپاشا (پسر اطه‌بالی) به‌نام یعقوب چلبی شیخ خانقاهی بودکه در سال ۷۶۱ه‍ق/۱۳۵۹م به‌دستورغازی‌اورخان ساخته‌شد. باتوجه‌به‌این‌روایات، می‌توانیم یك چنین‌شجره‌ای ـمنتهی نه به‌طور یقین‌ـ برای شیخ اطه‌بالی تنظیم کنیم:[۱۹]

شجره نامه در صفحهٔ بعد

۱۹. این شجره‌نامه را برای‌آن تنظیم کردیم‌که درآینده مورد نظر محققان باشد. این شجره‌نامه برای نگارنده مشکوك است. تنهاچنین به‌نظرمی‌رسدکه احمدپاشاابن محمود وزیر اورخان بوده است.



غازی اورنوس بیگ و خانواده‌اش

در کتب تاریخ نام او «اورنوس» آمده است، ولی در تاریخ عاشق‌پاشازاده «اورنوز» قیدشده که این نوشتارصحیح است؛ زیرااسم وی ترکیبی است ازدو کلمهٔ «اورن»* و «اوز»**. مورخان بیزانسی این اسم را «آورنه‌زیس» و یا «ورنزیس» و مورخان اروپایی «ورنس» قید کرده‌اند. به‌موجب مطالب «دفتر تحریر» و شجره‌نامه‌اش[۲۳] برانقی‌عیسی‌بیگ بزرگ‌خانواده‌همراه‌غازی سلیمان‌پاشادرفتوحات

۲۰. به‌نوشتهٔ نشری ، این شخص برادر شیخ اطه‌بالی بوده است (ص۱۳۰ و ۱۳۱). مراجعه شود به‌تاریخ عثمانی ازانتشارات انجمن تاریخ عثمانی.

۲۱. تاریخ نشری، ص ۸۴ و ۸۵.

۲۲. حسین ایوانسرایی درنشریهٔ وفیات سال‌درگذشت سلیمان‌چلبی را درتاریخ ۷۸۵هق/۱۳۷۸م دانسته است . لطیفی در تاریخ خود بخطا اورا پسرحاجی عیوض‌پاشا دانسته است (ص۵۵). دربین‌گواهان‌ذکرشده دروقفنامهٔ مورخ ۷۹۵هق لالاشاهین‌پاشا ازشخصی به‌نام‌مولاناسلیمان‌بن احمد یاد شده است‌که احتمالاً باید همان سلیمان چلبی صاحب مولودنامه باشد . عالی نیز می‌نویسدکه سلیمان چلبی نوهٔ شیخ محمود است (تاریخ عالی، ج۵/ص۱۱۶). شجره‌نامهٔ تنظیمی توسط مرحوم امیری افندی نیز براین روال است.

۲۳. «وقف مرحوم اورنوزبیگ. برانقی عیسی‌بیگ پدراین‌شخص درمحل مذکور شهید شد.←

* به‌معنی اژدها وبزرگ.ـ«مترجم»

** به‌معنی کاردان ومناسب وشایسته. ـ «مترجم»

روملی شرکت داشت و بعدها طی یکی از حملاتی که به‌آن حوالی صورت داد در نزدیکی «رادوویشته» کشته شد. عیسی بیگ وپسرش اورنوس بیگ از امرای قراسی بودندکه پس از اشغال سرزمینشان توسط غازی اورخان به‌خدمت دولت عثمانی درآمدند. پس ازمرگ شهزاده سلیمان‌پاشا وبه‌سلطنت رسیدن سلطان مراد در اثنای عقب‌نشینی‌قوای عثمانی‌به‌سبب حملات دشمن، اورنوس‌بیگ وحاجی ایل‌بیگی از امرای قراسی درآن ایام حساس وخطرناك تاآمدن مراد به‌روملی فعالیت و خدمات ارزنده‌ای کردند.

هنگامی که سلطان مراد اول وارد روملی شد اورنوس بیگ کشان وایپصاله‌را تصرف کرد وبعداً به‌هنگام پیشروی قوای ترك به‌سوی ادرنه به‌فرماندهی جناح چپ این نیروها گمارده شد ومأمور سد حملات‌احتمالی قوای صرب مستقردرماکدونیای شرقی علیه ترکان عثمانی گردید. بعدها اورنوس بیگ را درسمت فرماندهی‌نیروهای آقنچی«سرز» می‌بینیم. اورنوس که پس‌ازتصرف سرز برای دومین‌بار آنجا رامرکز خودقرارداده‌بود طی«آقن»*هایی که‌به‌ماکدونیاکرد شهرهاوقصبات مهمی‌رابه‌تصرف درآورد.

اورنوس‌بیگ تقریباً حوالی‌سال۱۳۸۵م به‌اتفاق وزیرچندرلی‌خلیل‌خیرالدین پاشا درعملیات ماکدونیا شرکت‌کرد وبرای دومین‌بار«منستر» را به‌تصرف درآورد و به‌اتفاق خیرالدین‌پاشا در خاك‌آلبانی تا حوالی ایلباسان پیشروی‌کرد. پس ازآن اورنوس‌پاشا به‌حج مشرف شد. بازگشت وی مصادف با ایام‌آغاز نخستین جنگ قوصوه بودکه ازتجربیات وی دراین عملیات استفاده شد.

پس ازجنگ قوصوه درپی‌سلطنت یلدرم، اورنوس‌پاشا وودینه وچیتروز را تصرف‌کرد وازسال ۱۳۹۰م به‌بعد پنج الی شش سال متوالی به‌آلبانی‌آقنهای متعدد کرد ودرجنگهای نیکبولی (۷۹۸ه‌ق/۱۳۹۶م) وافلاق حضور یافت.

←قبرش درهمین‌ده است (قیرجك نام دیگر قریهٔ برانقی است). این قریه رابرای شادی‌روح پدرش وقف‌کرده است تا محصولات‌آن صرف‌آینده و رونده‌گردد.» (آرشیو نخست‌وزیری، دفتر شمارهٔ ۲۸۲ ایالت رومی‌پاشا، سال ۹۳۷ه‌ق).

* به‌سبب وجه‌تمایزی‌که حملات‌آقنجیها باحملات دیگرصنفهای لشکرعثمانی‌داشت، درترجمه به‌جای «حمله» ازواژهٔ «آقن» استفاده شده است. ـ«مترجم»

اورنوس‌بیگ در اثنای جنگ قدرت بین شهزادگان به‌سبب پیری و کهولت برآن شد که پس از سلیمان چلبی دراین غائله‌ها شرکت نکند؛ ولی چون از سوی موسی چلبی که در روملی حکمران شده‌بود درتنگنا قرارگرفت پنهانی جانب محمد چلبی راگرفت ودرمورد نحوهٔ فعالیت واقدام در روملی اورا راهنمایی کرد. محمد چلبی به‌موجب نقشهٔ اووارد روملی شد وبه‌حوالی مرز صرب آمد و اورنوس‌بیگ به‌همراه‌سایرامرای مرزی‌به‌اوملحق‌شد. اورنوس‌بیگ درشوال‌سال ۸۲۰هق/۱۴۱۷م درسن کهولت درگذشت ودرآرامگاهش واقع در ینی‌جهٔ واردار به‌خاك سپرده‌شد. در ینی‌جهٔ واردار بجزآرامگاهش‌مسجد، مدرسه‌وعمارت، ودرسایرنقاط نیزمؤسسات عام‌المنفعه به‌جای مانده است . هنگامی که غازی مراد خداوندگار مراسم ازدواج پسرش یلدرم‌بایزید را برگزار کرد اورنوس‌بیگ درمقام‌هدیهٔ عروسی بجزپارچه‌های گرانقیمت صد غلام وصد کنیزك جوان تقدیم داشت. به‌نوشتهٔ‌کتب تاریخ ازبین‌صد غلام تقدیمی ده غلام سینی زرینی دردست داشتند که پرازسکه‌های طلا بود و حتماً ازصد کنیزك نیزده کنیز سینی طلایی پرازسکهٔ زرین دردست داشتند، ویکصدوشصت کنیزوغلام دیگرهرکدام یك‌دست ابریق ولگن سیمین حمل می کردند. سلطان‌مراد شاباشهای تقدیمی اورنوس را به‌سفرای مصر، قرامان، بنی‌حمید و دیگردولتهایی که دعوت‌اورا پذیرفته ونماینده فرستاده بودند داد وهدایایی راکه این‌سفراآورده‌بودند به‌اورنوس‌بیگ بخشید. همچنین بخشی از طلاهای تقدیمی اورنوس را به‌سفرا داد وباقی را بین علما وفقرا تقسیم کرد.[۲۴]

بابررسی وقایع تاریخی می‌بینیم که پس‌ازاورنوس‌بیگ فرماندهی آقنجیهای روملی به‌پسرانش علی‌وعیسی‌بیگ محول می‌شود. ازاین دو فرزند، علی‌بیگ زیر دست پدر پرورش یافت وازمشهورترین فرماندهان‌آقنجی روملی شد. وی در زمان سلطان‌مراد دراثنای تصرف سلانیك به‌سال ۱۴۳۰م خدمات شایانی انجام داد و با آقنهای مدهش به‌مجارستان وآلبانی، روی پدررا سفیدکرد. علی‌بیگ پس ازحمله به‌مجارستان درسال ۸۴۱هق/۱۴۳۷م باهفتاد هزاراسیروغنایم بیشماربازگشت. پس ازاین واقعه وی بلگراد را برای بار اول به‌محاصره درآورد، ولی به‌سبب بروز یك

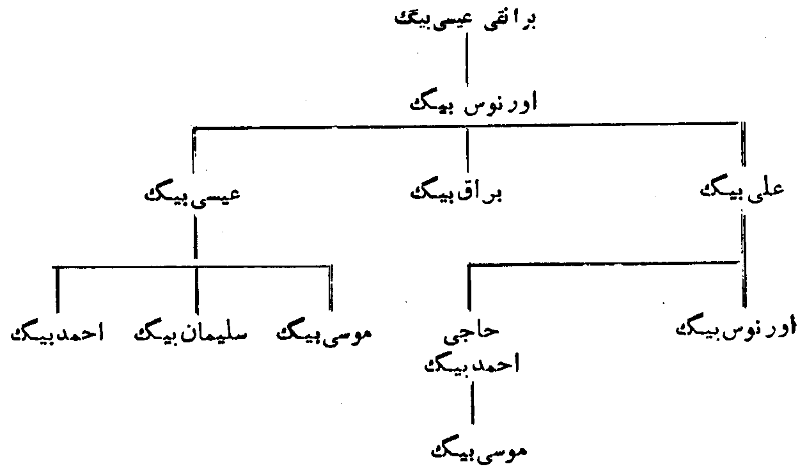
۲۴. تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص ۵۷ وتاریخ نشری، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

جنگ صلیبی ناگزیر دست ازمحاصره کشید. علی‌بیگ در عملیات فتح استانبول و در جنگ سلطان محمد فاتح علیه افلاق (۸۶۶هق/۱۴۶۲م) شرکت داشت. تاریخ مرگش دردست‌نیست ودر ینی‌جهٔ واردارمدفون است. به‌نوشتهٔ دوکاس‌وهامر(به‌نقل ازدوکاس) و پاره‌ای از مورخان چون به‌هنگام جلوس محمد فاتح برتخت سلطنت، برادرش توسط اورنوس‌زاده علی‌بیگ خفه شد، فردای آن روز سلطان‌محمد دستور اعدام اورا صادر کرد. این نظریه خطاست و با وقایع تاریخی انطباق ندارد، زیرا علی‌بیگ فرمانده مرزی بود ودرسال ۱۴۶۲م در گیرجنگ افلاق بود؛ بنابراین خفه شدن برادر محمد فاتح به‌دست او امکان نداشت.[۲۵]

عیسی‌بیگ پسردیگراورنوس‌بیگ نیزازفرماندهان آقنجی بود که طی‌سالهای ۸۳۸هق/۱۴۳۴م و ۸۴۲هق/۱۴۳۸م درعملیات آلبانی ودرسال ۸۴۷هق/۱۴۴۳م در جنگ‌موررووه‌علیه‌صلیبیهاشرکت‌داشت.دراثنای‌عملیات‌تجاوزی‌ژان‌هونیاددرملاقاتی که باسلطان داشت توصیه‌کردکه عملیات نظامی حالت تدافعی داشته باشد. گروهی نیز عکس این نظریه را داشتند، ولی پیشنهاد عیسی‌بیگ پذیرفته شد.[۲۶] مرگ وی پس ازمرگ برادرش علی‌بیگ اتفاق افتادو درآرامگاهش واقع در ینی‌جهٔ واردار به‌خاک سپرده شد. در ینی‌جهٔواردارازعیسی‌بیگ مسجد وعمارت به‌جای‌مانده‌است.

ازاین خانواده احمد واورنوس از پسران علی‌بیگ و موسی و سلیمان‌بیگ پسران احمدبیگ با تصدی مقام بیگلربیگی در اوایل قرن شانزدهم منشأ خدمات ارزنده‌ای شدند. دروقفنامهٔ مورخ ۹۰۴هق/۱۴۹۸م احمدبیگ ملقب به‌شمس‌الدین امیرکبیر برمی‌آیدکه وی در ینی‌جهٔ واردار مسجد، مدرسه وعمارت ساخته بود و پسرش موسی‌بیگ متولی موقوفاتش بوده است. تاریخ تقریبی وفاتش قبل از سال ۹۰۸هق/۱۵۰۲م است. نواده‌های خانوادهٔ اورنوس‌تاقرن نوزدهم دررأس‌تشکیلات «اولاد فاتحان» قرارداشتند. اولاد اورنوس تاعصر حاضر به‌صورت شعبات مختلف زندگی می‌کردند. نخستین امرای سلسلهٔ اورنوس به‌شرح شجره‌نامهٔ زیرند:

۲۵. دوکاس (چاپ بن)، ص۲۲۹ وهامر (ترجمهٔ اتابك)، ج۲/ص۲۵۸.
۲۶. هال‌کوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۳۴.



حاجی عیوض پاشا

کنیه‌اش عمادالدین است . وی پسر اخی بایزیدبن عیوض از سلسلهٔ اخیهای طوقات بود.[۲۷] هنگامی که شهزاده محمدچلبی فرماندار اماسیه بود وی از «سپاهی»های تیولدار (تیمارلی) بود که به‌خدمت محمدچلبی درآمد . پس از جنگ آنکارا برای به‌حکومت رسیدن محمد چلبی به‌فعالیت پرداخت ومدتی سوباشی طوقات شد ودر روزهای ورود محمدچلبی به‌روملی به‌مقام سوباشی بورسه منصوب شد. هنگام تصدی این پست بود که دامنهٔ حملات و تجاوزات محمدبیگ امیرقرامان تاآن حوالی گسترش یافت. امیرقرامان قلعهٔ بورسه را محاصره کردوحاجی عیوض پاشا قریب به‌سی وپنج الی چهل روز درمقابل این محاصره به‌دفاع پرداخت وباآنکه زخمی شده بود برای جلوگیری ازتضعیف روحیهٔ افرادش این مسأله را مخفی نگه‌داشت. امیرقرامان که حاصلی ازمحاصره نبرده بود، بازگشت. حاجی عیوض پس ازآنکه سلطان محمد چلبی ادارهٔ امور سراسر کشوررا دردست گرفت به‌مقام وزارت منصوب شد.

۲۷. اخی بایزید پدرحاجی عیوض در یک‌اوباسی که درناحیهٔ پازار ولایت طوقات قراردارد واز آنجا تامرکز ناحیه حدود نیم‌ساعت راه است به‌خاك سپرده شده است. نگارنده طی مسافرت خود به‌آن ناحیه مشاهده کردم که لوحهٔ بالای سرصندوقه (سنگ قبر مرمرین صندوق شکل) سالم است، ولی لوحهٔ زیر پا ازبین رفته بود.

حاجی‌عیوض‌پاشا به‌دنبال‌مرگ‌سلطان‌محمدچلبی‌برای آنکه تا آمدن‌جانشینش به‌مرکز حکومت خبر درگذشت شاه بین مردم وسربازان بخش نشود باعنوان کردن اینکه جنگی در آناطولی درپیش است لشکررا به‌آن سوی کشانید ودرواقعهٔ مصطفی چلبی پسر بایزیدکه تا نزدیکی بورسه، یعنی تا نهر اولوباد، پیشروی کرده بود خود را بظاهر ازحامیان وی قلمداد کرد وپس ازجلب اعتمادش طی‌نامه‌ای به‌اواطلاع‌داد که امرای طرفدارش درصدد دستگیری‌اش هستند وبه‌این‌ترتیب، مصطفی‌چلبی‌دچار تردید شد. دراین بین حضورمیخائیل‌اوغلی بیگلربیگ روملی درکنار نهر سبب شد که مصطفی چلبی مندرجات نامهٔ حاجی‌عیوض‌پاشا را حقیقت پنداشته، هراسناك شد ودرصدد ملاقات باجنیدبیگ برآمد، ولی اونیزگریخته بود. ماجراازاین‌قراربودکه حاجی‌عیوض‌پاشا به‌جنیدبیگ وعده می‌دهدکه درصورت ترك مصطفی‌چلبی اراضی سابق او به‌وی بازگردانیده خواهد شد، وحتی فرمان شاه را نیز در این‌باره برای او می‌فرستد. ازاین‌روی جنیدبیگ شبانه‌باافرادخود ازاردوگاه مصطفی‌چلبی‌می‌گریزد ومصطفی نیز بناچار باهمراهان اندکش فرارمی‌کند وبااین تدبیر، سلطان مراد دوم ازیك موقعیت خطرناك رهایی می‌یابد.

حاجی‌عیوض‌پاشا پس ازبایزیدپاشا وچندرلی‌زاده ابراهیم‌پاشا سومین وزیر زمان سلطان محمدچلبی بود . در پی سلطنت مراد دوم و قتل بایزیدپاشا به‌دست مصطفی‌چلبی، ابراهیم‌پاشا وزیراعظم شد وحاجی‌عیوض‌پاشا وزیردوم.

بین حاجی‌عیوض‌پاشا و ابراهیم‌پاشا بر سرقدرت، رقابت وشکرآب بود، که ملافناری عالم معروف نیز جانب ابراهیم‌پاشا را داشت . درگیرودار این رقابت به‌پادشاه خبر می‌رسدکه حاجی‌عیوض می‌خواهد در «دیوان» به‌جان شاه سوءقصد کند وازاین‌روی همواره در زیرالبسه زره برتن‌دارد. به‌طوری‌که روایت شده‌است پادشاه در دیوان طی‌گردشی با لمس لباس حاجی‌عیوض‌پاشا در می‌یابدکه وی زره پوشیده است. از وی سبب آن‌را می‌پرسد. حاجی‌عیوض پاسخ‌می‌دهدکه به‌سبب‌عدم اعتماد به‌لشکریان مبادرت به‌این‌کار می کند . سلطان مراد دوم به‌تصور اینکه مسألهٔ دیگر، یعنی نیت سوءقصد صحت دارد ، درسال ۸۳۰هق/۱۴۲۷م او را از وزارت عزل می کند ودستور می‌دهد تا به‌چشمانش میل بکشند.

حاجی‌عیوض‌پاشا درحالی که کور بود دوسال دیگرپس ازاین‌حادثه زنده ماند

ودر ذی‌القعدهٔ سال ۸۳۲هق/ آگوست ۱۴۲۹م براثرابتلابه‌طاعون که در بورسه‌شیوع یافته‌بود درگذشت ودرمقبره‌اش درنزدیکی محلی به‌نام «پنارباشی قوزقون‌لوق»دفن شد. برسنگ مزارش ازاو باعناوین «صاحب السیف والقلم والحساب» نام‌برده‌شده است. درکتیبهٔ یشیل‌جامع (مسجدکبود) بورسه ازاوباعناوین «راقمه وناظمه ومقنن قوانینه» یادشده است. ازاین دونوشته چنین‌برمی‌آیدکه وی معلوماتی درزمینهٔهندسه ومعماری داشته است. درواقع نیزطرح وپلان مسجدجامع‌معروف به «یشیل‌جامع» بورسه‌که به‌سال ۸۲۲هق/ ۱۴۱۹م کارساختمان آن به‌پایان‌رسید ونیزیشیل‌تربه(آرامگاه کبود)که کارساختمانش در سال ۱۴۲۱م پایان یافت ازآثار حاجی عیوض‌پاشاست. احداث این دوبنابانظارت وی صورت‌گرفت، که درکتیبهٔ مسجدکبود این موضوع قیدشده است.

به‌نوشتهٔ عاشق‌پاشازاده استفاده ازظروف‌چینی درضیافتهای درباری آل‌عثمان از ابتکارات اوست. همچنین حاجی‌عیوض‌پاشا بسیاری ازارباب هنرهای زیبا را از سایرکشورها به‌بورسه‌آورد.[۲۸] در زادگاهش یعنی ناحیهٔ «قازووا»ی طوقات عمارت ومدرسه وحمامی ازاو به‌یادگار مانده است. همچنین به‌دستور او مدرسه‌ای نیز در بورسه ساخته شدکه باتوجه به‌کنیه‌اش مدرسهٔ عمادیه نام داشت. بنای مدرسه بعدها خراب شد. وی همه ساله مبلغی‌برای تقسیم بین‌فقرای مکه ومدینه اختصاص می‌داد.

حاجی‌عیوض‌پاشا دوبرادربه‌اسامی‌چراغ‌بیگ شرف‌الدین وخیرالدین‌حاجی خضر داشت. ازاو پنج پسر به‌اسامی بالی‌چلبی، بکرچلبی، محمدچلبی، اخی‌چلبی ومحمود به‌جای مانده بود، که اخی‌چلبی اشعار زیبایی باتخلص عطایی‌دارد. عطایی درسال ۸۴۰هق/۱۴۳۷م درگذشت . «قصیدهٔ‌آفتاب» اوکه درمدح مراد دوم سروده بودمعروف است. وی پس‌ازشیخ صنعان زبردست‌ترین شعرای آن‌عهد ترکیه‌است. این بیت از اوست:

زمانه غصه لرینی گرانیمیش بیلدیك　　　ولی دواسی‌می ارغوانیمیش بیلدیك*

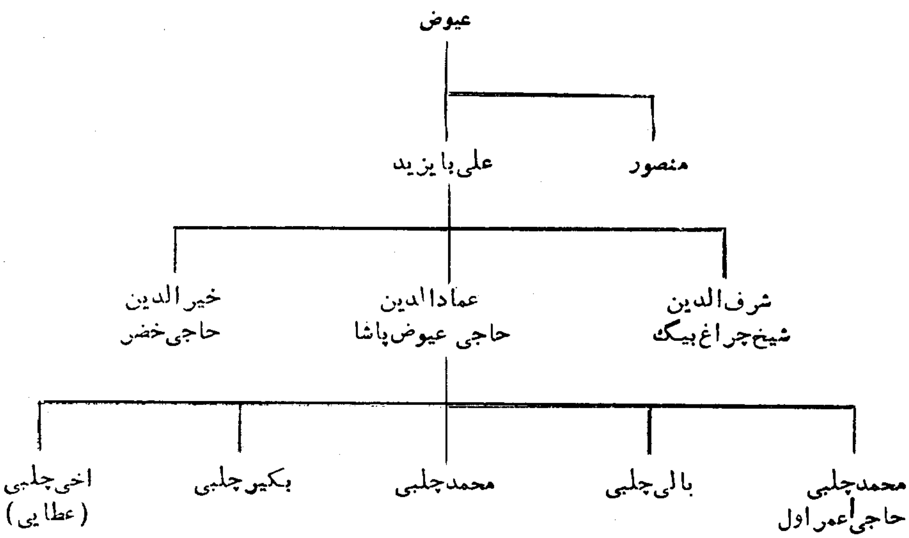
۲۸. تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص۱۹۵.

* ترجمهٔ تحت‌اللفظی شعرچنین است:
دانستیم‌که غم زمانه بی‌گران است
و دانستیم‌که دوایش می چون ارغوان است

چون عطایی بسیار خوبروی بود سلطان مراد درصدد برآمد تا او را به‌قصر خویش برده، همصحبت خود سازد؛ ولی عطایی که مایل به‌آن نبود با تقدیم غزلی به‌ردیف «دریغ»، رأی سلطان را تغییرداد:

عطایی عدیلنه سیغینر ادی ظلم زمانه‌دن
شیمدی گوجی عطایی‌یه‌سلطان‌ایدر دریغ*

عطایی درجوار پدرسمت راست اودفن شده‌است. محمود چلبی در گورستان زینها دفن است. دیوان عطایی در «کتابخانهٔ موزهٔ بورسه» نگهداری می‌شود. شجرهٔ نخستین ازافراد خانوادهٔ حاجی عیوض‌پاشا به‌ترتیب زیر است:



حاجی ایل‌بیگی

این فرمانده قهرمان ترک که درگسترش نفوذعثمانی در روملی خدمات بزرگی ازخود نشان داد ودرجنگ معروف صرب صندیغی قوای صلیبیها راکه قصد دولت

* عطایی ازستم زمانه به‌عدل سلطان پناه می‌برد
دریغ که اینک سلطان قصد ستم درحق عطایی دارد

عثمانی‌را داشتند متلاشی و پراکنده کرد، از امرای قراسی بود که پس‌از اشغال بخشی از سرزمینهای قراسی به‌اتفاق امرایی چون اورنوس، اجه یعقوب و غازی فاضل به‌خدمت امیرنشین عثمانی درآمد و به‌اتفاق شهزاده سلیمان‌پاشا که به‌سمت حکمرانی قراسی منصوب شده بود درفتوحات روملی شرکت کرد.

درآغاز پیروزیهای روملی با تصرف قونورحصار به‌محافظت آن گمارده شد. وی قونورحصاررا پایگاه خود قرار داد و مالقره و ایپصاله را تصرف کرد و دست به‌حملاتی به‌حوالی خیره‌بولی وچورلی زد وبعدها کوله‌لی بورقازرا به‌اشغال درآورد واین‌بار آنجارا پایگاه خود ساخت. درجریان عقب‌نشینی که درپی مرگ سلیمان‌پاشا صورت گرفت حاجی ایل‌بیگی خونسردی خودرا حفظ کردوبه‌طورمنظم عقب‌نشست وبا پیشدستی برحکمران رومی دیمتوقه که قصد حمله به‌او را داشت وی را شکست داد وبه‌اسارت درآورد ودیمتوقه را تصرف کردومژدهٔ این پیروزی را به‌سلطان مراد اول که جهت دنبال کردن عملیات روملی به‌بورقاز رفته بود، داد.

حاجی ایل‌بیگی درحمله به‌ادرنه وفتح آن درمعیت لالا شاهین‌پاشا بود وبازدر فتح زاغره‌وفیلبه بالالاشاهین‌پاشا شرکت داشت. قوای صرب، بلغار وبسنه به‌صورت یك‌سپاه‌عظیم ومتحد تحت فرماندهی‌سلطان‌مجار برای مقابله بااین‌اقدامات به‌چرمن، واقع درجوار نهر مریچ آمد. نخستین هدف این نیروها رهایی ادرنه بود. این‌اقدام بیگلربیگ لالاشاهین پاشا راکه در ادرنه بود بحق دستخوش اضطراب ساخت. شاهین‌پاشا، سلطان مراد راکه دربورسه بود از ماجراآگاه ساخت ودرخواست‌کمك فوری کرد. برای تسکین‌اضطراب لالاشاهین‌پاشا، حاجی ایل‌بیگی‌باقوایش به‌عنوان طلایهٔ نیروهای کمکی اعزام شد. او ضمن بررسی و تحقیق دربارهٔ وضع نیروهای دشمن دریافت که صلیبیها با اطمینان به‌موقعیت خود سرگرم باده‌گساری و عیش و نوشند. حاجی ایل‌بیگی بااستفاده از تاریکی شب به‌دشمن شبیخون زد. صلیبیهاکه تصورمی‌کردند مورد حملهٔ سپاه بزرگ ترك قرارگرفته‌اند دستخوش شکست‌شدند. عده‌ای از آنان به‌قتل رسیدند وگروهی نیزدررودخانهٔ مریچ غرق شدند وسلطان‌مجار به‌دشواری جان سالم به‌در برد. روایت کرده‌اندکه او نجات خود را مرهون تصویر مریم مقدسی که بر گردن داشت دانست وبه‌شکرانهٔ آن دستور احداث کلیسای مریم مقدس‌را صادر کرد. این جنگ که در کتب تاریخ عثمانی به‌نام‌جنگ صرب‌صندیغی

و در منابع خارجی به‌نام جنگ مریچ یاجنگ چرمن معروف است تقریباً در سال ۷۶۵هق/۱۳۶۴م رخ داد.

لالاشاهین‌پاشا ازاینکه‌به‌سبب زیادی تعدادنیروی دشمن ازپادشاه‌یاری‌خواسته بود، درحالی‌که یکی ازامرایش (حاجی‌ایل‌بیگی) باقوای ده هزارنفرهٔ‌خودتوانست نیروی شصت هزارنفرهٔ خصم را شکست بدهد، احساس حقارت می‌کرد و شرمنده شده بود. درنتیجه، به‌ترفندی حاجی ایل‌بیگی، این فرمانده ارزشمند را مسموم کرد. (وفات حاجی‌ایل‌بیگی حدود سال ۸۶۶هق/۱۳۶۵م اتفاق افتاد.)[۲۹]

خانوادهٔ‌کوسه میخائیل‌بیگ

غازی‌کوسه میخائیل‌بیگ همرزم و دوست فداکار غازی عثمان‌بیگ قبلاً از امرای‌مرزی امپراتوری بیزانس و امیر«خرمن‌قیه» وحوالی‌آن ـ بین ناحیهٔ انحصار وناحیهٔ میخائیل غازی واقع درشرق ولایت بیله‌جك ـ بود.[۳۰]

بنابرروایت‌کتب تاریخ عثمانی، درجنگی که بین امیرترك اسکی شهروغازی عثمان درمی‌گیرد، میخائیل‌بیگ که جزء نیروهای‌طرف متخاصم‌بود به‌اسارت غازی عثمان درمی‌آید. غازی عثمان با مشاهدهٔ شجاعت کوسه میخائیل اوراآزاد می‌سازد وازآن تاریخ به‌بعد روابط دوستی بین آندو برقرار می‌شود. میخائیل‌بیگ براثر روابط دوستی باترکان وعثمان‌بیگ درسال۱۳۱۳م به‌دین‌اسلام مشرف‌شد. هم خود اوو‌هم فرزندان ونواداش درفتوحات عثمانیها به‌موفقیتهای چشمگیری نایل‌آمدند. تاریخ درگذشت غازی میخائیل‌مشخص نیست. آرامگاهش‌نزدیك ارمنی کویی‌ناحیهٔ

۲۹. «اخبار زمان منقول چنان است‌که حاجی ایل‌بکی را جهت همین غصه ازغایت حسدلالاشاهین تسمیم نمود رشهد شهادت حاجی ایل‌بکی به‌زهر بود...» (هشت بهشت). در تاج‌التواریخ (ج۱/ص۷۹) نیزچنین آمده است: «آن شیرمعرکهٔ‌کارزار و آن مجاهد نامدار دوست لالاشاهین تسمیم شد.» درتاریخ نشری وعاشق پاشازاده سخنی ازمسمومیت از به‌میان نیامده است؛ تنها نوشته‌اند که به‌رحمت ایزدی پیوست. عالی (ج۵/ص۵۱) می‌نویسد که براثر حسدو کینهٔ امرا چشمانش رادرآوردند وباترفندی به‌قتلش رسانیدند. درتاریخ اروج‌بیگ ولطفی‌پاشا اسمی ازحاجی ایل‌بیکی به‌میان‌نیامده است. شمعدانی‌زاده می‌نویسدکه براثرحسدحسودان‌کشته‌شد.

۳۰. خرمن‌قیه برخلاف تصور هامر و کسانی که ازاونقل کرده‌اند محل‌دیگری بجزخرمن‌جك است.

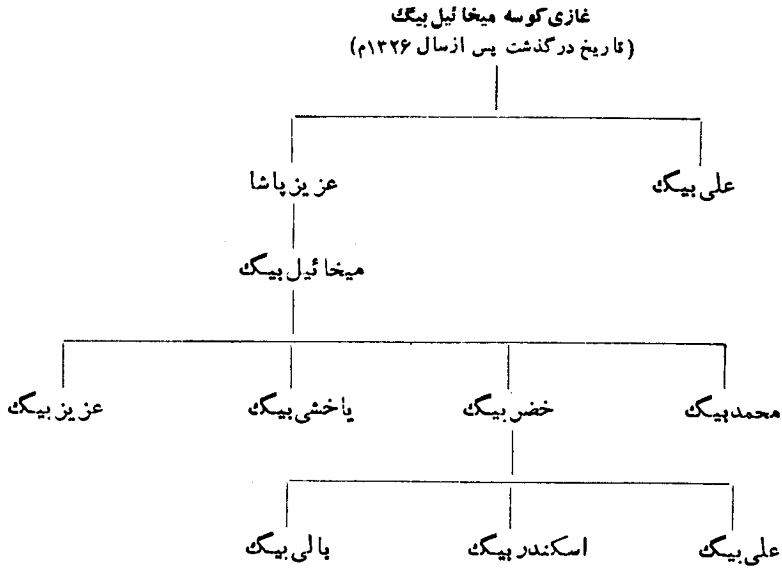
میخائیل غازی قراردارد.[۳۱] ازآنجایی که به‌هنگام فتح بورسه درمعیت غازی‌اورخان بوده است بنابراین قاعدتاً وفاتش باید پس ازسال ۱۳۲۶م رخ داده باشد.

آقنجیهای «میخال» که تااواخرقرن شانزدهم فعالیت داشتند وشرح آن‌در کتب تاریخ عثمانی آمده‌است پسران ونوه‌های کوسه میخائیل‌اند. عزیزپاشا یکی از پسران کوسه میخائیل‌است. میخائیل‌بن عزیزپاشا که به‌سال۸۳۹ه‍ق/۱۴۳۵م درگذشت ودر ادرنه‌مسجدوعمارتی ازاوبه‌جای‌مانده است نوهٔ کوسه میخائیل‌بیگ می‌باشد.به‌نوشتهٔ کتب تاریخ ونیز به‌موجب شجره‌نامهٔ خانوادهٔ کوسه میخائیل، نامبرده بجزعزیزپاشا پسر دیگری نیزبه‌نام علی‌داشت. به‌نوشتهٔ تواریخ عثمانی، محمدبیگ (پسرمیخائیل دوم که پسرعزیزپاشاست) دراثنای جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی بیگلربیگ موسی چلبی بود ، ولی درخفا از محمدچلبی پشتیبانی می کرد ، که پس از پیروزی محمدچلبی به‌خدمت اودر آمد. محمدبیگ ازفرماندهان معروف آقنجی زمان‌سلطان مراد دوم بود. بعدها وی در رابطه با شورش شیخ بدرالدین دستگیر و زندانی شد. درزمان سلطنت سلطان مرادکه مصطفی چلبی ادارهٔ امور روملی را در دست‌گرفت و امرای معروف روم چون اورنوس ، تورا‌خان و قوملواوغلی باوی بیعت کردند و مصطفی‌چلبی باقوای خود تانزدیکیهای بورسه پیشروی کرد سلطان‌مراداورازندان آزاد ساخت و به‌بورسه‌آورد. وی درکنارهٔ اولوبادسویو حاضرشد و تک‌تک امرای روملی‌را به‌نام‌خواند وازآنان خواست تاجانب مصطفی‌چلبی‌را رهاکرده، به‌سلطان مراد بپیوندند، وچنین نیزشد.

دراثنایی که سلطان مراد به‌قصد انتقامجویی از امپراتور بیزانس استانبول را به‌محاصره درآورده‌بود، مصطفی‌چلبی کوچك به‌ادعای‌سلطنت برخاست وبه‌بورسه رفت و سپس وارد ازنیق شد . سلطان مراد به‌محض آگاهی از این ماجرا بیدرنگ محمدبیگ را با قوای‌آقنجی تحت فرمانش روانهٔ ازنیق‌کرد . محمدبیگ پس از ورود به‌ازنیق به‌دست محمودبیگ پسر تاج‌الدین که فرمانده نیروهای مصطفی‌چلبی بودبه‌قتل رسید (۸۲۶ه‍ق/۱۴۲۳م). بعدها ازاولادمیخائیل، یاخشی‌بیگ وخضربیگ

۳۱. اسماعیل کمال‌بیگ فرماندار بولی طی تلگرافی به‌تاریخ ۱۳۰۲ه‍ق/۱۸۸۵م به‌حاجی علی‌بیگ(پاشا) وزیر دوم سلطان عبدالحمید ثانی از او برای تجدید بنای این‌آرامگاه راهنمایی خواسته بود (آرشیونخست‌وزیری، اوراق واسناد «یلدز»، شمارهٔ ۳۶۰).

وپسرانش علی‌بیگ واسکندربیگ فرماندهی قوای آقنجی را به‌عهده داشتند. نسل اولاد میخائیل دردوشاخهٔ اختمانلی وپیله‌ونلی تاعصرحاضر ادامه داشت. برای کسب معلومات بیشتر دربارهٔ کوسه میخائیل‌بیگ نیاز به‌اسناد و مدارك جدیدتری است. شجرهٔ نخستین امرای آقنجی این‌سلسله به‌شرح زیر است:



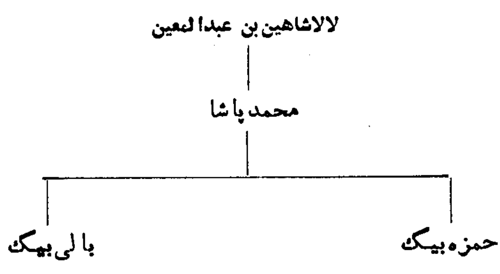
لالاشاهین‌پاشا

از فرماندهان شایسته‌ای بودکه در راه تشکیل دولت عثمانی منشأ خدمات ارزنده‌ای شد. دروقفنامهٔ مورخ ۷۴۶هق/۱۳۴۸م او، نام پدرش عبدالمعین قید شده است. از این نام (عبدالمعین) چنین برمی‌آیدکه وی از مسیحیانی بوده‌که به‌دین اسلام مشرف شده بود. شاید هم درخردسالی اسیرمسلمانان شده و باموازین اسلام تربیت یافته بود. نباید لالاشاهین پاشا پسر عبدالمعین را با لالاشاهین‌بن‌عزالدین که درسال ۷۹۵هق خانقاهی را درروستای آلپاگوست وقف کرده است اشتباه کرد.

شاهین‌پاشا پسر عبدالمعین چون سمت لله‌گی سلطان مراد اول را در هنگام شهزادگی‌اش به‌عهده داشت به‌لالا (لله) شاهین‌پاشا شهرت یافته بود. وی به‌همراه

شهزاده مراد که به‌سبب مرگ سلیمان‌پاشا پسر بزرگ اورخان به‌روملی اعزام شده بود درجنگها وپیروزیها شرکت داشت و پس ازآنکه مراد به‌سلطنت رسید، سمت فرماندهی سپاه (بیگلربیگی) اورا به‌عهده گرفت وبه‌فعالیتهای خویش‌ادامه دادوادرنه وسپس فیلبه وزاغره را تصرف کرد. در سال ۱۳۶۴م هنگامی که قوای صلیبیها تا چرمن، که درکتب تاریخ‌عثمانی به‌صرب صندیغی معروف‌است پیشروی کرده‌بودند، لالاشاهین‌پاشا، حاجی‌ایل‌بیگی یکی‌ازفرماندهان تحت فرمانش‌را برای مقابله‌فرستاد که باحملهٔ اونیروهای صلیبی پراکنده شدند. شاهین‌پاشا ازاینکه این‌پیروزی بزرگ به‌دست شخص خود او حاصل نشده بود به‌حاجی ایل‌بیگی حسد ورزید و علی‌رغم خدمات ارزندهٔ این فرمانده لایق، وی را مسموم کرد. تاریخ وفات لالاشاهین‌پاشا مشخص نیست.[۳۲] ازآنجایی که درجنگ قرامان که به‌سال ۷۸۹هق/۱۳۸۷م رخ داد شرکت نداشت، به‌نظر می‌رسد که پیش ازاین تاریخ درگذشته باشد.

لالاشاهین‌پاشا درزمان غازی اورخان در سال ۷۴۹هق/۱۳۴۸م مدرسه‌ای در بورسه ومسجد وخانقاهی نیز درقیرماستی وقف کرده‌بود. به‌موجب دفاتراوقاف، او پسرش محمدپاشا[۳۳] ونوه‌هایش را متولی موقوفه‌های خود ساخته بود.[۳۴]



۳۲. درتاریخهای عثمانی سال درگذشت وی ۷۸۲هق/۱۳۷۰م قید شده است که خطاست.
۳۳. شناسنامهٔ «محکمهٔ شرعیهٔ بورسه»، ۲۳/۲۵، ص ۱۷۴. وی مقرر کرده بود تا زمانی که خود زنده است متولی‌گری آنجا را عهده‌دار خواهدبود وپس ازمرگش پسربزرگش محمدپاشا این سمت را عهده‌دارشود وپس ازمرگ او نیزنوه‌هایش‌بالی وحمزه‌بیک متولی موقوفه‌ها باشند وپس ازآنان فرزندانشان این سمت را عهده‌دارشوند.
۳۴. باتوجه به‌اینکه محمدپاشا پسرش حمزه‌بیک را متولی این‌موقوفه‌ها کرده بود به‌نظرمی‌رسد که پسردیگرش بالی‌بیک درقید حیات نبوده است.

تیمورتاش‌پاشا و پسرانش

به‌نوشتهٔتواریخ عثمانی آیقودآلپ همرزم‌غازی‌عثمان‌بیگ جد قراتیمورتاش پاشاست. پدرقراتیمورتاش‌پاشا قراعلی نام داشت که درجنگهای غازی عثمان همراه وی بود. قراعلی درسال ۸۰۷ه‍ق/۱۳۰۸م با قوایی که در اختیارش گذارده شده بود مأمور تصرف جزیرهٔ‌آلیوس واقع در دریاچهٔ‌آبولیوند شد. وی آن جزیره را بدون توسل به‌جنگ اشغال کرد و کشیش کلیسای آنجارا که مورداحترام رومیها بودبه‌اتفاق خانواده‌اش نزد غازی عثمان آورد واودختر کشیش راکه درزیبایی شهره بود به‌عقد ازدواج علی‌بیگ درآورد.[۳۵] درجریان محاصرهٔ قلعهٔ «حرکه» تیری به‌چشم‌علی‌بیگ خوردکه اوراکورکرد.[۳۶]

تیمورتاش‌پاشا در تواریخ ترك به‌قراتیمورتاش‌پاشا (تیمورتاش پاشای سیاه) معروف است که اغلب مورخان او را بامعاصرانش ساری‌تیمورتاش‌پاشا (تیمورتاش پاشای‌بور) وبیاض تیمورتاش پاشا (تیمورتاش پاشای سفید) اشتباه کرده‌اند. به‌نوشتهٔ روحی، قراتیمورتاش‌پاشا للهٔ یلدرم بایزید بودکه درسال جلوس مراد خداوندگار و ورودش به‌روملی همراه بایزید در بورسه بود. قراتیمورتاش پاشاکه در پیروزیهای روملی سهیم بود پس‌ازلالا شاهین‌پاشا به‌مقام بیگلربیگی‌رسید. وی درسال۷۸۴ه‍ق/۱۳۸۲م برای نخستین‌بار قلاع منستر، پیرلپه و ایشتیپ را تصرف کرد و سال بعد به‌بسنه و آلبانی حمله‌ور شد. فداکاری وفعالیت چشمگیر قراتیمورتاش پاشا در اثنای جنگ‌مرادخداوندگاربا‌امیرقرامان به‌پیروزی‌مراد انجامید وبه‌پاداش آن،مقام‌وزارت نیز به‌مقام بیگلربیگی او افزوده شد.

لازم به‌تذکر است که ساری تیمورتاش‌پاشا فرماندار اشکلی، صندوقلی و کوتاهیه که مراد خداوندگار به‌هنگام حرکت به‌قوصوه محافظت آناطولی را به‌او

۳۵. در هشت بهشت آمده است که جزیرهٔ گالیوس واقع درنزدیکی اولوباد توسط قراعلی اشغال‌شد. هامر که عیناً این‌مطلب را از هشت بهشت نقل‌کرده است به‌علت تشابه اسمی عنوان می‌کندکه جزیرهٔ‌کالولیمنی که‌نام سابقش گالیوس‌بود به‌اشغال‌قراعلی‌بیگ درآمد. به‌جزیره‌ای که‌قراعلی اشغال‌کرد قیزآداسی (جزیرهٔ دختر) نیزمی‌گفتند. شاید این‌وجه تسمیه به‌خاطردخترزیبای کشیش است‌که ساکن آنجا بود (تاریخ عثمانی، از انتشارات انجمن تاریخ ترك، ص۶۰۴ و ۶۰۵).

۳۶. تاج‌التواریخ، ج۱/ص۳۷.

محول کرد و نیز تیمورتاش‌پاشای دیگری که در آن زمان محافظ سیوری‌حصار بود اشخاصی غیر از قراتیمورتاش‌پاشا بودند.[۳۷]

تیمورتاش‌پاشا مقام بیگلربیگی را تا پایان عمر حفظ کرد. در جنگ آنکارا ــ شاید به‌سبب پیری ــ شرکت نداشت، ولی پسرانش علی و یاخشی‌بیگ شرکت داشتند، که علی‌بیگ به‌اسارت در آمد و یاخشی‌بیگ کشته شد. تیمورتاش‌پاشا در رمضان‌سال ۸۰۶هـ‌ق/مارت ۱۴۰۴م در بورسه‌در گذشت و درجوار مسجدی که ساخته‌وبه‌نام‌خودش معروف بود دفن شد. ازمتن نوشتهٔ سنگ قبرش برمی آید که سمت بیگلربیگی‌داشته است: «ملك‌الامراء تیمورتاش بن‌علی». ایجاد تشکیلات سواره‌نظام قاپی‌قولی و نیز واگذاری تیمارسپاهی متوفی به‌اولاد ذکورش به‌توصیهٔ او بود.

تیمورتاش پاشا چهار پسر به‌اسامی یاخشی، اروج، علی و اومور داشت. یاخشی‌بیگ پسرارشدش فاتح «نیش» بود که درجنگ آنکارا کشته‌شد. سه‌پسر دیگرش چه درمیدان جنگ وچه دراداره امور کشورمنشأ خدمات چشمگیری بودند. پس‌از مرگ محمدچلبی، درحادثهٔ مصطفی‌چلبی که علیه سلطان‌مراد به‌فعالیت برخاسته‌بود، این‌سه برادرصادقانه به‌مراد خدمت‌کردند ودررفع غائله‌های بزرگ نقش ارزنده‌ای ایفا کردند وبه‌مقام وزارت دیوان رسیدند واین سمت را تا عادی شدن اوضاع حفظ کردند.

پس از برطرف شدن شرایط خطرناك، سلطان مراد اعضای دیوان راکاهش داد. اروج‌بیگ را به‌بیگلربیگی آناطولی منصوب کرد و فرمانداری مانیسه را به‌علی‌بیگ سپرد و اوموربیگ را در مقام سفارت به‌دربار یعقوب‌بیگ امیرگرمیان فرستاد. ضمن این تغییر و تحولات، لله‌اش یورگچ‌پاشا را نیز به‌فرمانداری اماسیه‌گمارد (۸۲۶هـ‌ق/۱۴۲۳م). اروج‌پاشا هنگام تصدی مقام بیگلربیگی، مأمور مقابله باجنیدبیگ شد که بادولت عثمانی به‌مخالفت برخاسته بود واورا شکست‌داد؛

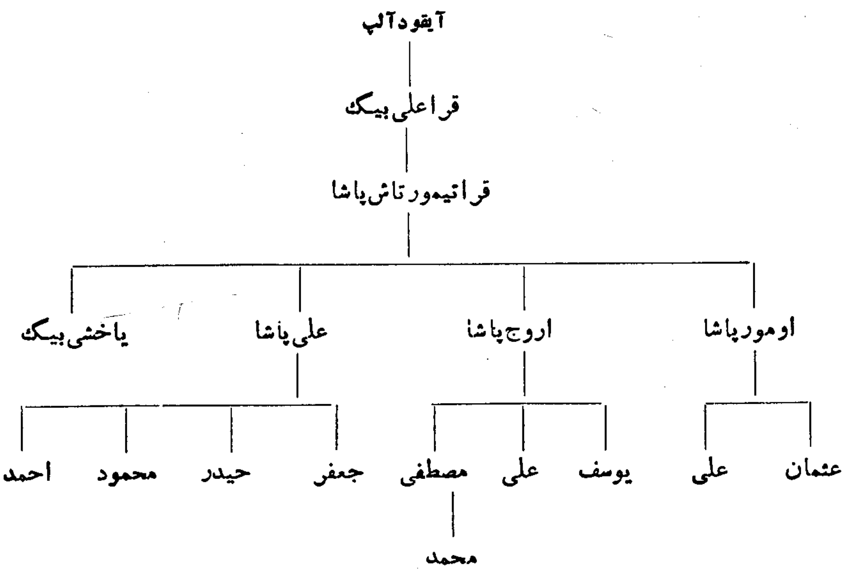
۳۷. ازجملهٔ شهود وقفنامهٔ ملافناری و حاجی عیوض‌پاشا، یعنی بیاض تیمورتاش‌پاشا، که به‌سبب احتراز ازاشتباه با دوتیمورتاش‌پاشای دیگر باعناوین تیمورتاش‌بن‌عبدالله البیاض ازاویاد شده است در زمان مراد اول سوباشی سیوری‌حصار بود. ساری تیمورتاش‌پاشا فرمانده لشکر عیسی چلبی بودکه ازسوی محمدچلبی به‌قتل رسید. ساری تیمورتاش در یك بنای تاریخی که درجوار اولوجامع بورسه قراردارد دفن شده است.

ولی به‌سبب فرار جنیدبیگ به‌قلعهٔ اسپیلی موفق به‌دستگیری‌اش نشد. اروج‌بیگ در سال ۸۲۹ه‌ق/۱۴۲۶م درگذشت و حمزه‌بیگ به‌جای او بیگلربیگ آناطولی شد.

علی‌بیگ(پاشا) فرماندار صاروخان (مانیسه) چهارسالی در آنجا ماند. درسال ۸۳۱ه‌ق/۱۴۲۷م بازنشسته شد و مسجد جامع معروف به‌مسجد علی‌بیگ رادرمانیسه ساخت. تاریخ وفاتش مشخص نیست. سمت متولی‌گری این مسجد را به‌پسرش حیدرچلبی و پس از او نیز به‌پسر دیگرش جعفرچلبی سپرد.

به‌دستور اوموربیگ پسر تیمورتاش پاشا ،که هم عالم و هم مجاهد بود، در بورسه مسجدی احداث شد و کتب ارزنده‌ای را به‌شرط عدم خروج ازمسجد به‌این بناوقف کرد. گذشته ازآن‌اوموربیگ مدرسه‌ای دربرغمه، مسجدی‌دربیقه، یك‌مدرسه ویك مسجد در افیون قره‌حصار ومسجدی در ادرنه ساخت و برای‌آنان موقوفه‌هایی اختصاص داد. وقفنامه‌اش را درمحرم سال ۸۵۹ه‌ق/۱۴۵۵م تنظیم کرد. این وقفنامه که به‌زبان ترکی است دردوقطعه بردوطرف در مسجدش در بورسه بر روی سنگ حك شده است. بعضی ازآثار، به‌نام اوموربیگ به‌زبان ترکی ترجمه شده بود. او درتمامی‌جنگهای مهم زمان خود شرکت داشت ومنشأ خدمات ارزنده‌ای بود. عاشق پاشازاده بسیاری ازوقایع تاریخی رااززبان اوموربیگ نقل کرده است. او در سال ۸۶۵ه‌ق/۱۴۶۱م درگذشت ودربورسه به‌خاك سپرده شد.

شجره نامهٔ خانوادهٔ تیمورتاش پاشا



خانوادهٔ توراخان بیگ

نام توراخان بیگ فرمانده آقنجیهای موره را که در تواریخ عثمانی به توراخانلی معروف است، بخطا تورخان ذکر می کنند. البته در پاره‌ای از منابع قدیمی نام او را صحیح نوشته‌اند.[۳۸] پدر توراخان بیگ همان پاشایگیت است که در زمان یلدرم بایزید حاکم اسکوپ بود و به ترك توراخان معروفیت داشت. به نظر می رسد که اجداد آنها از مانیسه آمده بودند. توراخان بیگ فرمانده آقنجیها و فرماندار تسالیا بود. چندین بار به خلیج کورنت حمله برد و حصارهای آنجا را تخریب کرد.

در سال ۱۴۴۳م نیروهای صلیبی به فرماندهی لادیسلاس سلطان مجار قصد سرزمین

۳۸. در تاریخ اروج بیگ نام او در صفحات ۵۰، ۵۴، ۱۱۵، ۱۱۷ و ۱۱۸ و در تاریخ هال کوندیل (چاپ پاریس) صفحات ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۶ و ۱۳۴ توراجان بیگ و در سایر صفحات توراخان آمده است. نواده‌هایش که در حال حاضر زنده‌اند بیان می کنند که نام جدشان توراخان بوده است.

عثمانیها را کردند. مجلس مشاوره‌ای با حضور پادشاه برای اخذ تصمیم دربارهٔ نحوهٔ عکس‌العمل ترکها علیه خصم تشکیل شد که توراخان‌بیگ نیز حضور داشت. توراخان‌بیگ توصیه کرد که قوای ترك بااحتیاط عمل کرده، وارد جنگ نشود، بلکه ضمن عقب‌نشینی هرآنچه را که در مسیر ممکن است برای دشمن سودمند باشد تخریب کند و به‌آتش بکشد؛ پس‌از آنکه دشمن ازنظر آذوقه درتنگنا ماند اقدام به‌حمله شود. ولی پیشنهاد او ردشد و پیشنهاد عیسی‌بیگ پسر اورنوس مبنی‌بر اقدام به‌جنگ تدافعی تصویب شد.[۳۹]

طی جنگهای موررووه، ایزلادی ویالواچ لشکرعثمانی‌شکست خورد. دشمن به‌سبب فرارسیدن فصل زمستان دست به‌عقب‌نشینی‌زد. قاسم‌پاشا مأمورتضعیف قوای خصم‌شد. توراخان‌بیگ که همراه قاسم‌پاشابود دربرابر حرکات بی‌احتیاطانهٔ‌قاسم‌پاشا به‌اوهشدار داد؛ولی دراثر بی‌توجهی‌قاسم‌پاشا به‌این راهنماییها نیروهای ترك متحمل شکست دیگری شدند. قاسم‌پاشا این شکست را نتیجهٔ عدم همکاری توراخان‌بیگ وانمود کرد و بدین‌سبب مراد دوم، توراخان‌بیگ را در قلعهٔ «بدوی چارداق» واقع درطوقات زندانی کرد؛ ولی براثر فتحی که درجنگ وارنه نصیب ترکها شد، و بنا به‌روایتی قبل‌ازجنگ‌وارنه، به‌خواهش آقنجیها موردعفو قرار گرفت و باز به‌فرماندهی آقنجیهای موره منصوب شد.[۴۰] پسران توراخان آقنهای متعدد به‌موره داشتند. مراد

۳۹. هال‌کوندیل (چاپ پاریس)، ص۱۳۴ و ۱۳۵.

۴۰. هال‌کوندیل (چاپ پاریس، ص۱۳۶) حادثه را چنین شرح می‌دهد: «سلطان مراد، قاسم‌بیگ را مأمورتضعیف دشمن کرد و توراخان‌بیگ را نیز موظف کرد که در صورت لزوم به‌او کمك کند. ژان‌هونیاد برای‌مقابله با نیروهایی که به‌دنبالش بودند بخشی‌ازقوای خودرادر کمینگاه مستقر کرد. توراخان‌بیگ که به‌دنبالش نیروهای قاسم‌پاشا درحرکت بود خودرا به‌اورسانید وازاوخواست تاازسرعت خود درتعقیب دشمن بکاهد، لکن قاسم‌پاشا توجه نکرد. ازاین‌روی توراخان‌بیگ ازقاسم‌پاشا جداشد وخود به‌همراه آقنجیهای تسالیا ازدامنهٔ کوه به‌تعقیب‌دشمن پرداخت. قاسم‌پاشا که بی‌محابا درپی‌دشمن بود به‌کمین افتاد و بسیاری ازافرادش کشته واسیر شدند. وی که شکست خورده بود بدشواری توانست جان سالم به‌در ببرد. قاسم‌پاشا به‌سلطان مراد معروض داشت که توراخان‌بیگ از کمك به‌او خودداری کرده‌است، و به‌این‌ترتیب تمامی تقصیرها را به‌گردن او انداخت. درتواریخ‌عثمانی آمده‌است که توراخان‌بیگ به‌سبب‌دوستی‌ای که بادسپوط صرب داشت مسأله را جدی نگرفت. عده‌ای ازمورخان را نیزعقیده براین‌است که وی به‌آقنجیها گفته بود درصورت غلبه بردشمن دیگر نیازی به‌وجود آنها نخواهد بود و بالطبع از نان‌خوردن خواهند افتاد، و به‌این‌ترتیب آنان را ازجنگ با دشمن منع کرده و ←

دوم پس از کسب اطلاعات از توراخان‌بیگ در مورد موره در سال ۱۴۴۶م شخصاً باقوای تحت فرمانش خلیج کورنت را متصرف شد و حصارهای آن‌را تخریب کرد وتوراخان‌بیگ را مأمورحمله به‌داخل‌موره کرد که براثر آقنهای او دسپوطهای موره ناگزیر ازپرداخت خراج به‌دولت عثمانی شدند.

سلطان‌محمدثانی‌درپاییزسال ۱۴۵۲م پیش‌ازمحاصرهٔ استانبول برای‌زهرچشم گرفتن ازتوماس ودیمیتریوس برادران امپراتور بیزانس (دسپوطهای موره) به‌قصد جلوگیری ازکمك آنان به‌استانبول، توراخان‌بیگ و پسرانش احمد و عمربیگ را مأمور حمله به‌موره کرد. فرماندهی این حملات را،که درسراسر طول زمستان ادامه داشت ، توراخان‌بیگ و پسرش احمدبیگ به‌عهده داشتند . اما احمدبیگ در یك عملیات غافلگیرانهٔ دشمن اسیر شد . وی را به‌اسپارطه نزد دیمیتریوس فرستادند.[41] وی بعدها آزاد شد.

تاریخ درگذشت توراخان‌بیگ مشخص نیست . باتوجه به‌اینکه وقفنامه‌ای به‌تاریخ محرم سال۸۵۹هق/۱۴۵۵م دارد قطعاً درگذشتش پس از تاریخ بوده است. درمالقره‌مسجد، مدرسه وخانقاه وقف‌کرد که پسرش‌عمربیگ متولی‌آنها بود. پسران دیگرش جزءِ گواهان ذکرشده دروقفنامه‌اند.[42]

عمربیگ هم از فرماندهان معروف آقنجی زمان خود بود . پیش از جنگ «اوتلوق‌بلی» که با اوزون حسن رخ داد ، هنگامی که خاص مرادپاشا فرمانده جناح پیشروقوای عثمانی مغلوب قوای آق‌قویونلوشد وبه‌قتل‌رسید، عمربیگ نیزبه‌اسارت درآمد. عمربیگ را نزداوزون حسن‌بیگ بردند. او که ازغلبه برقوای ده‌هزارنفری عثمانی سخت شادمان بود به‌عمربیگ‌گفت : «امید اصلی عثمانیها به«سپاهی»های روملی بود. حال که شکست خورده چه برای دولت عثمانی مانده است؟» عمربیگ پاسخ داد: «پادشاه چندین هزارغلام چون من دارد و سربازان بسیار . با اسارت ما

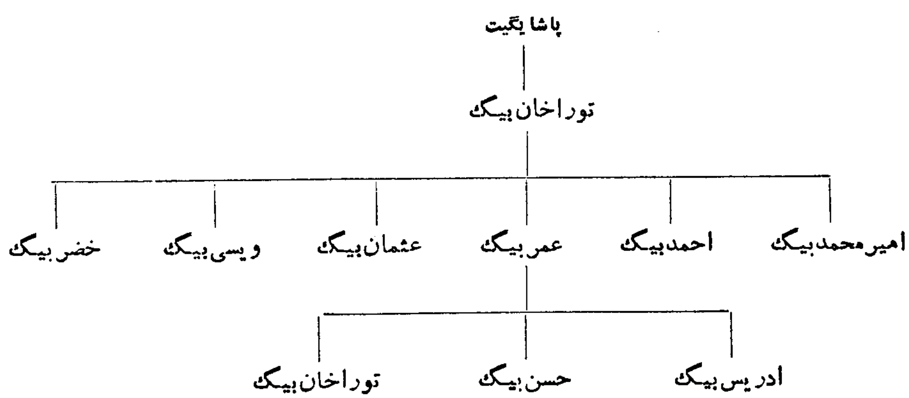
← قاسم‌پاشا را تنها رها کرده بود (تاریخ عاشق‌پاشازاده، ص۱۳۱، تاریخ اروج‌بیگ، ص۵۲، تاریخ نشری وتاج‌التواریخ، ج۱/ص۳۷۵ به‌نقل ازاین منابع).

۴۱. فرانچس، چاپ‌بن.

۴۲. وقفنامهٔ توراخان‌بیگ به‌شکل‌طوماردرداخل محفظه‌هایی در«مدیریت عمومی‌اوقاف» نگهداری می‌شود.

خللی درقوای پادشاه حاصل نمی‌شود.» اوزون حسن مکدر شد. عمر بیگ که او را خشمگین می‌دید درتفسیر سخنش گفت که از سخنانش خشمگین نشود، زیرا وظیفهٔ قدرشناسی ایجاب می کند که ازپادشاه خود که بر گردن اوحق دارد دفاع کند. اوزون حسن بیگ خطاب به‌امرایش گفت: «عمربیگ راست می‌گوید. نادیده گرفتن حق ولینعمت، مغایر با اصول دیانت است. کسی که حق نان و نمك را پاس بدارد انسان شایسته‌ای است.» وخشمش فروکش کرد.[۴۳] عمربیگ بعدها آزاد شد و به‌کشورش بازگشت ودرسال۸۹۴ه‍ق/۱۴۸۹م درجنگ علیه‌سلطان ممالیك‌شرکت کرد. بنابراین وفاتش پس‌ازسال ۹۸۴/ق‌ه۱۴۹۸م‌اتفاق‌افتاده است. جسدش درمالقره مدفون‌است. محمدبیگ پسردیگر توراخان‌بیگ نیز از امرای عثمانی بود که درزمان بایزید دوم درگذشت. ادریس‌بیگ یکی ازپسران عمربیگ، عالم و شاعری ارزشمند بود. او منظومه‌های خسرو و شیرین و لیلی و مجنون اثرعبدالرحمان هاتفی راکه به‌زبان فارسی بود با تسلط تمام به‌ترکی برگردانید.[۴۴] توراخان‌بیگ پسر دیگر عمربیگ در سال ۹۶۱ه‍ق/۱۵۵۴م درمقام فرماندهی آقنجی درجنگ باایران شرکت داشت.[۴۵]

شجره‌نامهٔ سلسلهٔ توراخان بیگ



۴۳. تاج‌التواریخ، ج ۱/ص ۵۳۲.
۴۴. تذکرهٔ سهی‌بیگ، ص۳۶.
۴۵. طبقات الممالك (کتابخانهٔ ملت، شمارهٔ ۷۷۹)، ص۸۱۵.

فصل ۲۰

نخست وزیران عثمانی

از بدو تأسیس دولت عثمانی تا فتح استانبول

درآغاز تشکیل امیرنشین عثمانی می‌بینیم که اندك اندك اقدام به‌سازماندهی می‌شود. اراضی اشغالی به‌صورت تیول(تیمار) دراختیار امرایی که درجنگ شرکت می‌کنند قرارمی‌گیرد، قاضی انتخاب می‌شود و امور دولتی به‌بعضی از شخصیتهای باارزش ازطبقهٔ علما درمقام وزیر واگذار می‌شود. این‌وزرا تازمان چندرلی‌قراخلیل خیرالدین‌پاشا به‌شیوهٔ مرسوم در میان مغولان غرب (ایلخانان) ادارهٔ امور دولت را چون امور اداری ومالی وغیره به‌استثنای امور لشکری در دست داشتند . مسئولیت امور لشکری با فرماندهانی بود که در اوایل تأسیس دولت عثمانی «سوباشی» نام داشتند. بعدهااین‌سمت‌به‌بیگلربیگ واگذارشد. آنگاه باگسترش تشکیلات‌حکمرانی به‌تعداد وزرا افزوده شدکه وزیر اول وزیراعظم نام‌گرفت.

علاءالدین‌پاشا

نخستین وزیر غازی اورخان است. پدرش حاجی‌کمال‌الدین نام داشت، که احتمالاً ازرجال اخی بود. دریکی ازوقفنامه‌های اسپورجه خاتون یکی از همسران غازی اورخان که‌تاریخ‌رمضان ۷۲۳ه‍ق/ ایلول۱۳۲۳م را داردعلاءالدین‌پاشاازطرف اسپورجه‌خاتون به‌عنوان وکیل موقوفه تعیین شده بود. به‌علت تشابه‌اسمی، مورخان

عثمانی علاءالدین‌پاشا ابن‌حاجی کمال‌الدین را باعلاءالدین‌بیگ پسر بزرگ غازی عثمان اشتباه کرده، عنوان می کنند که شهزاده علاءالدین مقام وزارت برادرش غازی اورخان را به‌عهده داشته است. وفات علاءالدین‌پاشا پیش از سال ۱۳۴۰م رخ داده است.

نظام‌الدین احمدپاشا

نام پدرش علی‌پاشا محمود است.[۱] از وقفنامهٔ او که تاریخ ۷۴۱ه‍ق/ ۱۳۴۰م را دارد، چنین برمی آید که مقام وزارت داشته است. در وقفنامهٔ مورخ ۷۴۹ه‍ق/ ۱۳۴۸م لالا شاهین‌پاشا اسمش جزء گواهان موقوفه آمده وباز دراین وقفنامه نیز ازاو با عنوان وزیر یاد شده است. به‌نظر می‌رسد که وی کمی پس از تنظیم این وقفنامه درگذشته است.[۲]

حاجی‌پاشا

ازمتن‌سند ملکی که ازسوی اورخان‌بیگ درربیع‌الاول سال۷۴۹ه‍ق/حزیران ۱۳۴۸م به‌حاجی‌پاشا داده شده است چنین برمی‌آید که وی پس از احمدپاشا مقام وزارت داشته است. درحال‌حاضرمعلوم نیست که‌آیا این‌شخص همان حاجی‌پاشای منسوب به‌خانوادهٔ «دولتخان» آنکاراست یا حاجی‌پاشای دیگری است.

سنان‌الدین یوسف‌پاشا

درسند ملکی مورخ ۷۴۹ه‍ق/۱۳۴۸م که در سطور پیشین ذکر آن گذشت نام سنان‌الدین فقیه جزء گواهان پس‌ازاسم حاجی‌پاشا آمده است. وی پس ازدر گذشت

۱. درشجره‌نامهٔ تنظیمی توسط مرحوم علی‌امیری، اخی محمود پسرشیخ اطه‌بالی است.
۲. «مدیریت عمومی اوقاف»، دفتر مقاطعهٔ ۳، ص۷۴ رقفنامهٔ لالا شاهین‌پاشا (احمدبن محمود الوزیر).

حاجی‌پاشا به‌مقام وزارت رسید.[۳] سنان‌الدین‌پاشا آخرین وزیرغازی اورخان بود. نام او در وقفنامهٔ مورخ ۷۶۱ه‍ق/۱۳۶۰م غازی اورخان آمده است. از متن این وقفنامه چنین برمی‌آید که نام پدرش مصلح‌الدین موسی ونام پدربزرگش مجدالدین عیسی بوده است.[۴]

چندرلی خلیل خیرالدین‌پاشا

چندرلی‌خلیل‌خیرالدین‌پاشا که قبل‌ازسال۷۷۳ه‍ق/۱۳۷۱م مقام قاضی‌عسکری راداشت پس‌ازسنان‌الدین‌یوسف‌پاشاباداشتن‌این‌سمت‌به‌وزارت رسید. خیرالدین‌پاشا پس از مدتی، وزارت و فرماندهی ارتش را مشترکاً عهده‌دارشد و به‌این‌ترتیب کلیهٔ اموردولتی‌اعم ازلشکری و کشوری را دردست گرفت، که پس ازمرگ وی نیزاین رسم همچنان ادامه یافت. وی درسال ۷۸۹ه‍ق/۱۳۷۷م درگذشت و پسرش علی‌پاشا که قاضی‌عسکربود به‌جای پدر به‌وزارت رسید.

علی‌پاشا (چندرلی‌زاده)

پسر بزرگ خیرالدین پاشاست که در اثنای حرکت سلطان مراد به‌جنگ قرامان به‌وزارت منصوب شد. تازمان وزارت اودولت عثمانی تنها یك وزیرداشت. در هنگام وزارت او به‌قراتیمورپاشا نیزمقام وزارت داده شد، که درنتیجه علی‌پاشا

۳. احمدی شاعر دربارهٔ سنان‌پاشا چنین می‌گوید:

سنان‌الدین تهیدست به‌پیشگاه اوآمد
در حالی‌که دردست فقرگرفتار بود
به‌خاطر علمش اورا سنان‌پاشا ساخت
و ازآن، نام ومال وجاه وشأن یافت

نشری (ص ۱۸۶) پس ازذکر این مسأله که مولانا سنان وزیر اورخان بود این شعر احمدی‌را نقل کرده است.

۴. دروقفنامهٔ اورخان ازسنان‌پاشا چنین یادشده است: «دستورمکرم...مربی‌العلماء والفضلاء... سنان الملة والحق والدین یوسف‌بن صدرالکبیر مصلح‌الدین موسی‌بن المرحوم مجدالدین عیسی‌الغالب علی‌اسمه الشریف سنان‌پاشا...» درتاریخ ابن‌کمال(نسخهٔ کتابخانهٔ نوری‌عثمانیه شمارهٔ ۳۵۷۸، ص۷۲) آمده که سنان‌پاشا وزیراورخان وازاهل علم بوده است.

وزیراعظم‌نام‌گرفت. علی‌پاشاوزارت یلدرم‌بایزید را نیزبه‌عهده داشت. وی درجریان جنگ قدرت بین‌شهزادگان، وزیرامیرسلیمان بود. وفاتش درسال ۸۰۹هق/۱۴۰۶م رخ داد.

شیخ‌رمضان‌پاشا

این موضوع روشن نیست که پس‌ازدرگذشت چندرلی‌زاده علی‌پاشاچه‌کسی عهده‌دار مقام وزارت امیر سلیمان‌چلبی شد، ولی باتوجه به‌اینکه درآن ایام معمولاً وزرا ازقاضی عسکرها انتخاب می‌شدند وشیخ‌رمضان‌پاشا نیزدراواخر عمرعلی‌پاشا مقام قاضی عسکری را داشت[۵]، به‌احتمال قوی وی پس‌ازعلی‌پاشا به‌وزارت رسیده است؛ زیرا درظفرنامهٔ شرف‌الدین‌یزدی آمده‌است که وی دوبار ازسوی امیرسلیمان، هنگامی که درمنطقهٔ اژه بسر می‌برد، درمقام نماینده نزد تیموررفت وبعداً نیز از مقام قضا به‌وزارت بر گزیده شد. ازاین نوشتهٔ یزدی چنین برمی‌آیدکه شیخ رمضان پس ازعلی‌پاشا وزیر امیرسلیمان شد. شیخ رمضان‌پاشا اهل قیرشهر بود و پدرش بایزید نام داشت. تاریخ درگذشت وی مشخص نیست.

شاه ملک[۶] (کور)

با حکمرانی موسی چلبی در روملی به‌سال ۸۱۳هق/۱۴۱۰م شاه‌ملک پسر شادی‌بیگ به‌مقام وزارت رسید وشیخ‌بدرالدین پسرقاضی سماونه قاضی‌عسکرشد.[۷] بعدها شاه ملک هنگام محاصرهٔ استانبول توسط موسی‌چلبی ازنزد اوگریخت ووارد استانبول شد وبه‌دعوت سلطان محمدچلبی ازاستانبول به‌نزد اورفت[۸] و سلطان‌محمد چلبی ضمن‌نظرخواهی ازوی درمورد چگونگی عبور به‌روملی، طبق توصیهٔ اوعمل

۵. «درآن ایام (زمان یلدرم بایزید) عالمی بود به‌نام شیخ رمضان که دربین علما درعلم‌وفضل وکمال نظیرنداشت. پادشاه اسلام چون دیانت ومهارت اورا در علوم فقه دید او را دهات و املاک دادومصاحب خویش‌ساخت ودرپاره‌ای مسائل‌شرعیه بااومشورت همی‌کرد.حتی‌سرانجام اورا مقام قاضی عسکری داد وتمامی مصالح شرعیه را به‌اوتفویض‌کرد...» (تاریخ روحی).

۶. درتاریخ روحی «شاه‌ملک» (به‌فتح کاف) قید شده است.

۷. تاریخ عاشق پاشازاده، ص۸۳ وتاریخ اروج‌بیگ، ص۳۹ و۱۵۷.

۸. تاریخ عاشق پاشازاده، ص۸۲. تاریخ اروج‌بیگ، ص۳۹. تاریخ عالی، ج۵/ص۱۳۷و۱۳۸.

کرد.[۹] در بعضی از کتب تاریخ آمده است که هنگام حضور مصطفی‌چلبی معروف به‌مصطفی قلابی در گلیبولی شخصی به‌نام شاه ملك که محافظ قلعهٔ گلیبولی بود از تسلیم قلعه به‌مصطفی خودداری کرد.[۱۰] ازآنجایی که لقب «کور» را ذکرنکرده‌وتنها نام‌شاه‌ملك راآورده‌اند، بنابراین به‌نظرمی‌رسد که این شخص شاه‌ملك دیگری‌باشد؛ ولی درهرحال فعلاً نمی‌توان دراین‌مورد اظهارنظر قطعی کرد.

بایزیدپاشا

به‌هنگام فرمانداری محمدچلبی در اماسیه بایزیدپاشا همراه او بود. وی در جریان جنگ قدرت بین شهزادگان با وفاداری به‌محمد چلبی خدمت کرده بود. او سمت فرماندهی سپاه را داشت وتازمانی که سلطان محمدچلبی کشوررا تحت ادارهٔ واحدی‌درآورد مقام وزارت اعظمی‌وبیگلربیگی‌را به‌عهده داشت که تاهنگام‌مرگ، این دوسمت را حفظ کرد. همان‌طوری که درقسمت وقایع عثمانی ونیز درفصل قبل طی‌شرح‌حال کوتاهش دیدیم وی درسال ۸۲۴ه‍ق/۱۴۲۱م درسازلی‌دره به‌قتل‌رسید.

ابراهیم‌پاشا (چندرلی‌زاده)

ازصنف علما بود، مقام قاضی‌عسکری یافت وهنگامی که درادرنه بوداز طرف موسی‌چلبی برای مطالبهٔ خراج سه‌ساله نزد امپراتور استانبول اعزام شد و ازآنجا به‌بورسه نزد محمدچلبی رفت و مقام قاضی عسکری را به‌عهده‌گرفت وسپس وزیر دوم محمدچلبی شد ودرپی کشته شدن بایزیدپاشا وزیر اول شد (۸۲۴ه‍ق/۱۴۲۱م). ابراهیم‌پاشا باجلب اعتمادکامل سلطان مراد، در ادارهٔ کلیهٔ امور مستقل عمل می کرد و تا هنگام وفاتش که به‌سال ۸۳۲ه‍ق/۱۴۲۴م رخ داد این موقعیت را حفظ کرد. با درگذشت اوپسرش خلیل‌پاشا که قاضی‌عسکربود به‌مقام وزارت عظمی برگزیده‌شد.

خلیل‌پاشا (چندرلی‌زاده)

پسر ابراهیم‌پاشاست. او نیزچون پدرش با استقلال عمل می کرد. وی سلطان

۹. تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۸۳. اروج بیگ، ص۴۰. تاریخ عالی، ج۵/ص۱۶۵.
۱۰. تاریخ عالی، ج۵/ص ۱۹۸ وتاریخ بهشتی، ص ۵۶.

مراد را که دوبار ازسلطنت کناره گرفته بود، به خاطر به خطر افتادن کشتی دولت دوبار به سلطنت رساند و پسرش محمد دوم را دوبار از سلطنت خلع کرد. درسال ۸۵۷ه‍ق/ ۱۴۵۳م سلطان محمد، فتح استانبول، خلیل پاشا را که دوبار او را ازسلطنت برکنار کرده بود به بهانهٔ آنکه می‌خواست مانع فتح استانبول شود، کشت و انتقام خود را گرفت.

پایان جلد اول